[illegible]

فصل

[illegible]

فصل

[illegible]

فصل

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

سپاس بی‌قیاس [illegible]

[illegible]

فصل

[illegible]

[illegible]

ابو امامه روایت کرد از پیغمبر صلی الله علیه [illegible] که هر که سه یکی از قرآن بخواند چنان بود که او را ثلث نبوت داده باشند و هر که دو بهر [illegible]

چنان بود که دو بهر از نبوتش داده اند و هر که همه قرآن بخواند چنان بود که او را همه نبوت داده اند [illegible]

[illegible]

گویند فاما من اعطی واتقی وصدق بالحسنی فسنیسره للیسری [illegible]

صلی الله علیه واله وسلم گفت [illegible] حاملان قرآن [illegible] خدای [illegible]

دوست ایشان دوست خدای بود [illegible]

[illegible]

و عبد الله عباس روایت کرده است که اول چیزی که جبرئیل [illegible] رسول [illegible] قرآن [illegible] گفت ای محمد بگوی که استعیذ بالله السمیع [illegible]

من الشیطان الرجیم [illegible] گفت بسم الله الرحمن الرحیم [illegible] رسول صلی الله علیه واله وسلم گفت که هر که بامداد سه بار بگوید اعوذ بالله

من الشیطان الرجیم و سه آیه از آخر سوره حشر بخواند خدای تعالی [illegible]

[illegible]

سوره فاتحة الکتاب بدانکه این سوره را ده نام است [illegible]

[illegible]

فقره

... بسم الله الرحمن الرحیم ... سوره ... [illegible]

[illegible]

... رسول ... [illegible]

[illegible]

گروه اند و او ...

روایت کرده است ... علیهم السلام ... آل محمد ... بسم الله الرحمن الرحیم ...

ما فات من الصلوة فی اللیل و النهار ... [illegible]

[illegible]

اکنون ... بسم الله الرحمن الرحیم ... [illegible]

[illegible]

و حمد را در جای شکر استعمال نکنند و شکر در جای حمد استعمال کنند و حمد بر جمال او باشد اگرچه هیچ نعمتی نکند و شکر از جهت نعمتی که او بوده باشد
حمد بر آن باشد و قوله الحمد لله الذی لم یتخذ ولدا و شکر بر آن بود که نعمتی باشد احوال او و شکر هر که حمد گفت شکر بجای آورده باشد و اگر شکر
کند حمد نگفته باشد پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت الحمد راس الشکر ما شکر الله عبد لا یحمده حمد سر شکر است شکر نکرده باشد خدای را بنده
که خدای را حمد نگوید از جمله کلمات ثنای خدای تعالی یکی کلمه حمد است چه او قید نعمت عاجلت و صد هفت اجل نوح پیغمبر علی نبینا
و علیه السلام چون طعام خوردی گفتی الحمد لله و چون آب خوردی گفتی الحمد لله و چون جامه پوشیدی گفتی الحمد لله و چون بر چارپای سوار شدی گفتی
الحمد لله و چون فرود آمدی گفتی الحمد لله خدای تعالی او را از جمله شاکران نوشت انه کان عبدا شکورا و حمد کلمه ایست جامع حمد و
شکر را چنانکه پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت سبحان الله نصف المیزان و الحمد لله تملأ المیزان سبحان الله نیمه ترازو باشد و الحمد لله پر
ترازو باشد و در خبر است که رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت چون بنده گوید الحمد لله کما هو اهله فرشتگان از نوشتن باز مانند
خدای تعالی گوید این فرشتگان من چه افتاد بنده من گفت روی شما نوشتید گویند بار خدایا ما نتوانیم نوشتن که ما ندانیم چه دانیم که تو
اهل چه ای گوید بنویسید اند که تو گفته است و [illegible] و [illegible] که ما ندانیم آورده اند که یکی از بزرگان [illegible] غلام
رفت و گناه کرد و در آنجا دید که بر طرف میرفت این زن و دادان او را [illegible] [illegible] و سر سوی آسمان کرد و گفت اللهم
لاسمی [illegible] فاجعل [illegible] [illegible] خداوندا [illegible] [illegible] غلام بزرگ مرد آمد و گفت ام
و چنانکه [illegible] [illegible] [illegible] گفت جنین گفت گفت [illegible] و لی النبوه [illegible] الله [illegible] آورده اند که داود
پیغمبر گفت خداوندا شکر تو چه گونه گویم و من بشکر تو نرسم الا بنعمت تو پس شکر از من کی آورده شود حق تعالی بدو وحی کرد که اکنون
دانی که این نعمت که بر تو است از منت گفت بلی گفت دانستی که شکر من و رب العالمین خدای پروردگار جهانیان
خلق عالمیان است از ابو الدردا روایت که نام بزرگترین خدای رب العالمین است از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت هر که [illegible]
گوید یا الله یا رب آنکه حاجتی که دارد بخواهد با اجابت مقرون گردد و در خبر دیگر است که هر که پنج بار گوید یا الله یا رب
و حاجت خواهد خدای تعالی بنام [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] بار در [illegible] [illegible] [illegible]
بنده گوید یا رب خدای تعالی گوید لبیک و چون دوم و سیوم بار بگوید [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] ما
و آنکه [illegible] که او گفت من در مسجد [illegible] بودم و شخصی [illegible] بود مردی [illegible] در مسجد در آمد [illegible] پوشیده
[illegible] و بر [illegible] [illegible] و گفت [illegible] [illegible] نشست و گفت [illegible] [illegible] [illegible]
که [illegible] [illegible] گفت من هرگز اینجا نماز کرده ام [illegible] [illegible] اگر گفتی [illegible] که [illegible] اللهم انی اسئلک
باسمک المکنون [illegible] [illegible] این نام پنهان تو خدای را [illegible] [illegible] که آدم و حوا چون [illegible] خدای
را بدین نام خواندند گفتند ربنا ظلمنا انفسنا خدای تعالی توبه ایشان را قبول کرد و نوح علیه السلام چون از کفار در ماند خدای
را بدین نام خواند رب لا تذر علی الارض من الکافرین دیارا خدای تعالی دعای او را اجابت کرد و دمار از کفار بر آورد و ابراهیم
علیه السلام چون حاجتی داشتی خدای را بدین نام بخواندی رب هب لی حکما و الحقنی بالصالحین و اسمعیل [illegible] [illegible]
موسی علیه السلام [illegible] گفت رب انی ظلمت نفسی فاغفر لی اجابت [illegible] سلیمان علیه السلام هم ملک و نبوت
از خدای تعالی بدین نام خواست اجابت فرمود که رب اغفر لی و هب لی ملکا لا ینبغی لاحد من بعدی زکریا علیه السلام چون از خدای
فرزند خواست هم بدین نام خواند رب لا تذرنی فردا و انت خیر الوارثین اجابت کرد و سید ولد آدم محمد مصطفی صلی الله علیه و آله
که رب اغفر و ارحم و انت خیر الراحمین اجابت آمد که لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک و ما تاخر صلی الله علیه و آله و سلم

خدای را چون بدین نام خواندند ربنا ما خلقت هذا باطلا [illegible] توقیع اجابت ایشان چنین آمد فاستجاب لهم ربهم [illegible]
خدای را بدین نام خواند که رب فانظرنی الی یوم یبعثون اجابت آمد که انک من المنظرین پس خدای تعالی ما شد از [illegible]
این گفت و نباید [illegible] [illegible] که [illegible] بود علیه السلام و این نام نامیست که جز بر خدای اطلاق [illegible] و در حق [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] مراد عالمین [illegible] [illegible] روایت ابن عباس [illegible] [illegible] تعالی لیکون للعالمین نذیرا ابو عبیده گفت عبارت
از عقلا و آن چهار صنف اند فرشتگان و آدمیان و دیوان و پریان صادق علیه السلام میگوید [illegible] [illegible] [illegible] میگوید
که خدای تعالی را [illegible] [illegible] عالم است [illegible] [illegible] عمارت و دنیا [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
که او گوید که مراد بدین فرشتگان اند و آن [illegible] هزار فرشته است چهار هزار فرشته بمشرق و چهار هزار و پانصد بمغرب و چهار هزار
کوه [illegible] چهار هزار و پانصد [illegible] چهارم با هر یکی از ایشان چهار [illegible] که عدد ایشان جز خدای نداند و او روا [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] تمام [illegible] چند آنکه آفتاب [illegible] [illegible] رسیدن [illegible] [illegible] خدای نداند [illegible] فرشتگان [illegible]
و حاملان خوانند ایشان را [illegible] [illegible] تسبیح و تهلیل [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] و [illegible] ایشان با جا [illegible] الرحمن الرحیم خدای مهربانست [illegible] جهان [illegible] [illegible] و بخشاینده
[illegible] جهان خاص مومنان [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] و گفته اند که چون خدای تعالی خلق را [illegible] که ابتدای کار را با نام او [illegible] و نام خود [illegible] [illegible] [illegible]
و رحیم [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و شکر [illegible] [illegible] [illegible] و گفت رب العالمین [illegible] [illegible] [illegible]
گفت [illegible] [illegible] [illegible] است که رحمن و رحیم [illegible] [illegible] [illegible] نعمت [illegible] [illegible] [illegible] مالک یوم
الدین خدای که پادشاه روز حساب و جزاست [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] مالکان [illegible] [illegible]
شود و املاک همه ملک با خدای افتد [illegible] [illegible] مالک [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
در آن نباشد مالک [illegible] [illegible] [illegible] و الی الله ترجع الامور یوم لا تملک نفس لنفس شیئا و اگر ملک خوانند [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
الملک الیوم لله الواحد القهار [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] خدای [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
تصرف بود [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] مالک است
و این معنی حساب و دین بمعنی جزاست و بمعنی طاعت است محمد بن کعب [illegible] گفت مالک یوم لا ینفع فیه الا الدین [illegible]
[illegible] روز [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
طلوع آفتاب [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] یوم عبارت کرده است [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] اياک نعبد و ایاک نستعین ترا [illegible] [illegible] خدای [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] تواضع و خشوع و خضوع [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
چنانکه شاعر گفت شعر یقولون لیلی ارسلت بشفاعة الی فهلا نفس لیلی شفیعها ابو زید گفت اصل [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] ابو عبید گفت اصل [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] افعال قلوب [illegible] افعال جوارح [illegible]

[illegible] گفت [illegible] عبادت [illegible]

[illegible] پیغمبر صلی الله علیه وآله [illegible]

[illegible]

نظم

[illegible]

[illegible] امام زین العابدین علیه الصلوة والسلام [illegible]

[illegible]

[illegible] صراط المستقیم [illegible]

[illegible]

٥

مردم خواهند از آن درها [illegible] گفت مراد اسلام است [illegible]

[illegible]

صراط الذین انعمت علیهم یعنی راه آنکه نعمت دادی ایشان را به توفیق و عنایت [illegible]

[illegible]

[illegible] علیهم السلام [illegible]

[illegible] والسلام است [illegible] حمزه و جعفر [illegible]

[illegible] غیر المغضوب علیهم ولا الضالین [illegible]

[illegible]

[illegible] سورة البقرة [illegible]

[illegible]

[illegible] بسم الله الرحمن الرحیم الم [illegible]

نزلکان و

رسول صلی الله علیه وآله شنوند و حلاوت تلاوت کلام کریم جل جلاله ندانند و در اسلام رغبت کنند چنانکه از ایشان حکایت کرد وقال الذین کفروا لا تسمعوا
لهذا القرآن والغوا فیه خدای تعالی این حروف مقطع را فرستاد ایشان مانند او نشنیده بودند چون بشنیدند ایشان را عجب آمد و خاموش شدند گوش
بقرآن کردند تا [illegible] قرآن بشنوند و حجت بر ایشان پوشیده [illegible] و قولی دیگر آنست که این حروف مقطع اشاره کرد خلقان را به حروف
قرآن و گفت این کتاب از جنس این حروف است و علامت حدوث در مقطع ظاهر نبود از آنکه در منظوم و چون معلوم گردد که حروف محدث است
کلام از جنس است که [illegible] باشد که بعضی قدیم بود و بعضی محدث و در معنی این کلمه خلاف کرده اند گفته اند که سری است از اسرار خدای که
کس علم آن مخصوص است امیر المؤمنین علیه السلام گفت است که هر کتابی را گزیده و خالصه است و گزیده و خالصه این کتاب حروف مقطع است
عبد الله عباس گفت قسم است خدای تعالی بدین حروف سوگند یاد کرد با شرف [illegible] کلام او از این حروف منظوم است و مراد از الف
انا است و لام الله و میم اعلم و در روایتی دیگر آمده است که قسم است به جبرئیل و محمد و [illegible] و اشارت کرده اند الف
لام الله میم [illegible] بالف اشارت [illegible] که همه کلام اشارت است [illegible] ذلک الکتاب
لا ریب فیه ابن عباس گفت معنی آنست که این کتاب آنست که من ترا وعده داده بودم که بفرستم در تورات و انجیل گفت که مراد
کتاب تورات و انجیل است یعنی الم که نام قرآن است که وصف و صفت او در کتاب شما که تورات و انجیل است مسطور است
این کسان گفت خدای تعالی پیش از این سوره چند فرستاد [illegible] اشارت بافت یعنی آن سوره [illegible] بدان گوید که
کتاب هست و در وی هیچ شکی نیست هدی للمتقین راه نماینده و پرهیزکاران است یعنی این قرآن حجتی و دلیلیست کسانی را که
خوف کنند و اندیشه را کار بندند و این [illegible] کسانی که متقیان باشند پس اصل حجت و [illegible] متقیان باشد [illegible]
[illegible] پس یعنی اسلام است [illegible] مستقیم و یعنی [illegible] است و من قوم موسی امة یهدون بالحق و یعنی [illegible]
صددناکم عن الهدی و یعنی [illegible] است ولقد جاءهم من ربهم الهدی و یعنی لطف [illegible] الطاف [illegible]
که خدای تعالی مومنان کند در ادای طاعات و اجتناب معاصی [illegible] این [illegible] قرآن [illegible] و ان در هر جا [illegible] میگوید
الله یهدی من یشاء یعنی آن لطف خاص مومنان کند و با کافران نکند که ایشان را لطف نباشد و لطف از ایشان
[illegible] نباشد گفت که قرآن هدایت متقیان است اگر چه قرآن دلالت و بیان است متقی [illegible] متقیان چون [illegible]
شوند ایشان را تخصیص کرد چنانکه گفت انما انت منذر من یخشاها [illegible] که بترسد از قیامت [illegible]
و لیکن چون منتفع بودند و ایشان را بذکر تخصیص کرد و متقی کیست اصل [illegible] گفت [illegible] تقوی که مجموع [illegible] است
ان الله یامر بالعدل والاحسان تا آخر آیه ابن عباس گفت آن باشد که از شرک و کفر و معاصی اجتناب کنند [illegible]
بپرسید از تقوی گفت [illegible] در راه خار [illegible] گفت [illegible] گفت [illegible] دامن [illegible] گفت متقی آن باشد
که در راه دین همچنین بود و خویشتن از معاصی نگه دارد [illegible] خود [illegible] خل الذنوب صغیرها وکبیرها ذاک هو
التقوی و کن مثل ماش فوق الارض الشوک یحذر ما یری لا تحقرن صغیرة ان الجبال من الحصی امیر المؤمنین علیه السلام
گفت متقی آن باشد که اگر جمله اعمال [illegible] طبق نهند [illegible] دستار [illegible] جهان [illegible]
جزوی نباشد [illegible]
بحقیقت [illegible] که مرد تقوی رسد تا [illegible] تقوی [illegible]
[illegible] وتقوی الله افضل [illegible] اعتقادی الذین یومنون بالغیب آن کسانی که ایمان می آورند [illegible]
ایشان غایب است از قیامت و بهشت و دوزخ و آنچه [illegible] جزا [illegible] و حصول آن ایمان تصدیق باشد

۴

هم لغت هم در شرع [illegible] ایمان بمعنی تصدیق [illegible] انکه خدای تعالی هر جا که ذکر ایمان کرده [illegible]
باز بست چنانکه [illegible] بالایمان و عمل ارکان از جمله ایمان نیست بلکه دلیل است بر ایمان که اگر [illegible]
گفتی ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات چون ذکر عملوا الصالحات کرد معلوم شد که عمل از ایمان نیست که اگر از ایمان بودی تکرار
بودی و غیب یعنی غایب بود ابو العالیه گفت که آن ایمان است بخدای و فرشتگان و پیغمبران و قیامت و این جمله میگویند
مراد به غیب وحی است چنانکه عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احدا و در اخبار اهل البیت [illegible] مراد از غیب مهدی [illegible]
علیهم الصلوة والسلام که غایب است از دیدار خلق و موعود است در قرآن و اخبار و در قرآن وعد الله الذین آمنوا منکم و عملوا الصالحات
لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم الایة و اخبار در این معنی بسیار است از آنجمله گفت پیغمبر [illegible]
روایت میکنند که لو لم یبق من الدنیا الا یوم واحد لطول الله ذلک الیوم حتی یخرج رجل من اهل بیتی یواطی اسمه اسمی [illegible]
یملا الارض قسطا و عدلا کما ملئت جورا و ظلما یعنی اگر از دنیا نماند مگر یک روز خدای تعالی آن روز را دراز گرداند تا مردی از
فرزندان من بیرون آید نام او نام من باشد و کنیت او کنیت من زمین را پر از داد و عدل کند پس از آنکه پر از جور و ظلم شده باشد
و این صفات مجموع حجت [illegible] قوم گفتند که غایب است و در آخر زمان خروج کند روزی [illegible] باصحاب گفت
[illegible] از مومنان کیست [illegible] گفتند فرشتگان گفت ایشان چنین اند و نه ایشان [illegible] گفتند پیغمبران گفت ایشان چنین اند
و نه ایشان [illegible] گفتند یا رسول الله کیستند ایشان گفت جماعتی که پس از من باشند با آخر زمان مرا ندیده و قول مرا نشنیده
و معجزات من ندیده [illegible] و سوادی بر بیاضی [illegible] ایشان فاضلتر از اهل ایمان اند [illegible] الذین یومنون
بالغیب اولئک اخوانی [illegible] ایشان برادران من اند [illegible] گفتند یا رسول الله ما برادران تو نه ایم گفت انتم اصحابی و هم اخوانی
ویقیمون الصلوة نماز بپای دارند [illegible] ارکان نماز و حدود [illegible]
و صلوة [illegible] مسائل [illegible]
و حدود و ارکان او نگاه دارد [illegible]
از وقت [illegible]
باشد و مراد بصلوة [illegible] نماز [illegible] معلوم [illegible] و مما رزقناهم ینفقون از آنچه
روزی دادیم نفقه میکنند [illegible] حقوق خدا [illegible] خدای [illegible]
[illegible]
باشد [illegible]
[illegible] عبد الله عباس میگوید که مراد
[illegible]
و جوب زکوة [illegible] نازل شده است [illegible] والذین یومنون بما انزل الیک
و ما انزل من قبلک و بالآخرة هم یوقنون [illegible]
و زبور و صحف ابراهیم [illegible]
[illegible]
[illegible] داخل است

[illegible]

ان الذين كفروا سواء عليهم أأنذرتهم ام لم تنذرهم لا يؤمنون

[illegible]

ختم الله على قلوبهم وعلى سمعهم وعلى ابصارهم غشاوة ولهم عذاب عظيم

[illegible]

ومن الناس من يقول آمنا بالله وباليوم الآخر وما هم بمؤمنين

[illegible]

يخادعون الله والذين آمنوا وما يخادعون الا انفسهم وما يشعرون

[illegible]

في قلوبهم مرض فزادهم الله مرضا ولهم عذاب اليم

[illegible]

واذا قيل لهم لا تفسدوا في الارض قالوا انما نحن مصلحون الا انهم هم المفسدون ولكن لا يشعرون

[illegible]

کار ایشان مکر کنند و آنکه اشارتست تا کار ایشان و صفت ایشان و لکن نمیدانند و معنی چنانست و روح انکار تو بود و این کار کسانی که مصطفی علیه السلام فرموده است

است نزدیک ما و اعتقاد ما و اذا قیل لهم آمنوا کما آمن الناس قالوا انؤمن کما آمن السفهاء الا انهم هم السفهاء و لکن لا یعلمون خدای تعالی حکایت

میکند چون مومنان ایشان را دعوت کردندی بایمان و گفتندی که ایمان آرید چنانکه مردمان یعنی صحابه رسول علیه السلام ایمان آورده اند

جواب ایشان بخدای تعالی چنین بود و میگفتند که سفهاء اشارتست تا مومنان لکن نمیدانند که سفاهت ایشان بوده و چون موضع سفاهت

از تحقیق که خدای تعالی زنان و کودکان را گفتند و اذا لقوا الذین آمنوا قالوا آمنا و اذا خلوا الی شیاطینهم قالوا انا معکم

انما نحن مستهزؤن حق تعالی وصف نفاق ایشان میکند و میگوید که با مومنان چیزی دیگر میگویند و با کافران چیزی دیگر چون

پرسند میگویند ما مومنیم و ایمان آورده ایم و چون با رؤسا و اکابر خود خلوت نشینند گویند که ما با شمائیم و ترک این خود نکرده ایم

نزدیک ما و میگوئیم که ایمان آورده ایم بر ایشان افسوس میداریم و مراد بشیاطین رؤسای ایشانند عبد الله عباس گفت

پنج کس بودند از جهودان کعب اشرف در مدینه و ابو برده در بنی اسلم و عبد الدار در جهینه و عوف بن عامر در بنی اسد و عبد الله

در شام و شیطان نیز متمرد بود و از حد گذشته عاتی و جبیر از این جهت شیطان خوانند که از رحمت دور است

الله یستهزئ بهم و یمدهم فی طغیانهم یعمهون خدای تعالی جواب ایشان میگوید که خدای بر ایشان استهزا و فسوس میکند و فرو میگذارد

ایشان را در کفر و ضلالت و جهالت ایشان تا سرگشته میشوند و چنان از سرگشتگی و طغیان خود نمی باشند استهزای خدای

جزای ایشان بود یعنی خدای تعالی جزای استهزای ایشان چنین سازد همچنانکه جزای بدی را بدی خوانند و جزای سیئه را سیئه

و استهزا اصیب شد نزدیک عرب یعنی خدای تعالی ایشان را استهزا میکند عبد الله عباس گفت در روایتست

که چون مومنان در بهشت بر تختهای خود نشسته باشند و کافران در دوزخ بجای خود رسند حق تعالی بفرماید که دری از بهشت

گشایند و آنگاه منافقان بینند ایشان بکنند دری گشاده ببینند تا بدان روند و چون بدر رسند در بسته شود

و مومنان در سر تختها بر ایشان می خندند و ایشان از گشتگی خود در گریه ای چون بیند

اسپیدند و در ایشان به بندند ایشان نومید شوند و بر گردند و مومنان بر ایشان بخندند اینست معنی قول خدای تعالی فالیوم

الذین آمنوا من الکفار یضحکون عدی حاتم روایت میکند که رسول علیه السلام گفت روز قیامت جماعتی منافقان را تا زمانی

براه رفتند و بخورند ایشان چشمهای ... چون به بهشت رسند بگیرند و عبارت ... امید میدارند

نابینا در ایشان رسند و ایشان را ... دوزخ ... چون دانستی که ... و در چنین ... اگر ...

بهشت و جمال بهشت بدیدیم و دانستیم که این جهت ... در دنیا با مومنان استهزا میکردند ... استهزای

نهایت دور کند و ایشان در طغیان است که ایشان را با خود ... و این الطاف که با مومنان کند با ایشان نکند

سبب که از جهت ایشان اولئک الذین اشتروا الضلالة بالهدی فما ربحت تجارتهم و ما کانوا مهتدین گفت ایشان کسانی اند که

گروانند گمراهی را بهدایت ابن عباس گفت هدایت بدادند و ضلالت بخریدند یعنی اختیار کردند کفر را و ترک ایمان گرفتند

تجارت ایشان سود نکرد و بازرگانی ایشان سود نیامد و در آن بازرگانی زیان کار شدند و نبودند ایشان راه یافتگان

بانکه چون اختیار ضلالت کرده اند گفته اند مراد بضلالة در این آیت عذاب است و بهدی ثواب ... اولئک الذین

اشتروا الضلالة بالهدی و العذاب بالمغفرة صادق علیه السلام روایت میکند از پدران خویش از رسول که گفت

علامت منافق سه است نماز و روزه و زکوة و منافق را سه علامت است چون حدیث کند دروغ گوید و چون وعده کند خلاف کند

و چون امین شود خیانت کند و گفت سه خصلت که در کسی آن سه خصلت بود منافق باشد اگرچه نماز کند و روزه دارد و دعوی

که

که گر من مسلمانم چون سخن گوید دروغ گوید و چون وعده دهد خلاف کند و چون امین شود خیانت کند عبد الله کعب گفت من شنیدم

بگفتم آمد و هم او گفت که از رسول خدای علیه السلام این حدیث پرسیدم گفت من این حدیث منافقی خواسته ام که خدای ذکر کرده است و در آن

وصف کرده بدروغ و الله یشهد ان المنافقین لکاذبون بخلاف عهد خواستم کسانی را که خدای میگوید و منهم من عاهد الله لئن آتانا من فضله

لنصدقن و لنکونن که گفتند اگر خدای ما را مالی دهد از صدقه دهیم چون خدای مال داد ایشان عهد فرو گذاشتند چنانکه گفت فلما آتاهم من فضله بخلوا به

و در خیانت امانت این خواستم که خدای تعالی میگوید انا عرضنا الامانة علی السموات و الارض و الجبال فابین ان یحملنها و اشفقن منها و حملها الانسان

مراد باین امانت طاعتست و اشارت در سر و علانیه چون منافقان سر طاعت در سر و علانیه بجای آورده اند و منافقان این

طاعت بجای نکنند و دیگر شنیدم امیر المومنین علیه السلام گفت ایمان در دل علامتی باشد سپید چنانکه ایمان می افزاید سپیدی می افزاید

و نفاق در دل علامتی باشد سیاه چندانکه نفاق می افزاید سیاهی می افزاید تا همه دل سیاه شود بخدای که اگر دل مومن بشکافند سپید یابند

و اگر دل منافق بشکافند سیاه یابند این گوید که روزی رسول علیه السلام صحابه را فرمود که شما دانید که شما روی که دارید و چه روی شما را

گفتند یا رسول الله وحی فرود آمد گفت نه گفتند دشمن روی بما آورد گفت نه و لکن ماه رمضان روی بشما آورد و خدای تعالی

در باب او این روزگار که ماه رمضان بود جهود اهل قبیله را چاره زد و مردی از کنار مسجد آواز داد که خنک منافقان را رسول علیه السلام

گفت و ایشان را بدید از پیش او دور شدند حضرت گفت چرا چنین گفتی مرا ای که تو اهل قبیله گفتی و منافقان اهل قبیله اند

رسول علیه السلام گفت کلا و حاشا منافقان از ما نه اند و ما از ایشان نه ایم و منافقان را در این ماه هیچ نصیبی نیست منافقان کافران

نیند عبد الله گفت مومن ضعیف تن و قوی دل باشد و منافق قوی تن و ضعیف دل باشد حاتم اصم گفت مومن را همه کس امید دارد

مومن عمل میکند و میترسد و منافق معصیت میکند و شادمان می باشد مومن حاله با سیئات خود باشد و منافق طالب

روایت مومن اگر دوازده بار استغفار کند منافق را گفتار است اگر مومن انچه کند خواهد که بازگوید منافق انچه کند خواهد که بازگوید چنانکه خدای

گفت و یحبون ان یحمدوا بما لم یفعلوا مثلهم کمثل الذی استوقد نارا فلما اضاءت ما حوله ذهب الله بنورهم و ترکهم فی ظلمات لا یبصرون

مثل این منافقان و داستان ایشان چون مثل و داستان کسی که او آتشی برافروخته باشد چون آتش روشن کرد و آن چیزی که گرد

بر گرد او باشد وا زا پیدا کند خدای تعالی نور او آتش و نور او را ببرد و تاریکی حاصل شود و بگذارد و خود ایشان در تاریکی هیچ را نبینند

عبد الله عباس گفت این داستانیست که خدای تعالی منافقان را زده که مردی که آتشی افروزد و از آن منتفع شود و پیرامن

ببیند و آنگاه که آتش خاموش شود خایف باشد چنانکه آتش را بمرد و در تاریکی بماند خایف و متحیر همین است حال منافقان که اظهار ایمان

کردند و بنور اظهار ایمان بر گذشتند و در حال مسلمانان اند از روی ظاهر و با مسلمانان مخالطت و مناکحت کنند و در جان و مال

ایمن شدند تا آنگاه که مرگ بر ایشان آمد آن نور ظلمت بدل شود و آن ایمن در ترس و خوف و عقاب و عذاب مبدل گردد و چه حکم

ظاهر دیگر باشد و حکم خدای تعالی باینکه دیگر باشد در قیامت این ظاهر حال بود و آن ترس و خوف بتحقیق گرد مستوجب الشر تعذیر

نهایت که مثل منافق با رهب و شرع و خیر و صلاح و بابطال ایمان و ابطال کفر چون مثل مستضیء است که آتش فرو زد

پس تشبیه محل است بعض گفته اند که مراد بو احد جمع است بدلیل قول خدای ذهب الله بنورهم و ترکهم و اول آیه بلفظ واحد

و در آخر گفت ذهب الله بنورهم چون نور بشود و آتش نماند ما انکه آتش مثل است برده منفعت یکی فراق و یکی نور یکی سبب منفعت

یکی سبب مضرت میکند و تعالی ... بر ایشان سبب منفعت بردم بسبب مضرت ببیند نشنیدم تا از مرد و هر دو خسارت شدند

صم بکم عمی فهم لا یرجعون چون سخن حق میشنوند و تدبر نمیکنند و دل خوش میکنند و میگویند ایمان ایشان پذیرفته که ایشان را از اتقیا

شنیدند که ایمان آوردند ایشان کرانند و گنگانند و کورانند چنانکه از کر و گنگ و کور هیچ کار نیاید ایشان را ایمان سود ندارد تا از حق باز کار

جلد جلالم

خود را کر وند [illegible] است که چشم و گوش و زبان دارند و لیکن چون حق نشنوند و حق نبینند و حق نگویند و باز چنانی و شنوائی که گویا بی [illegible]
میکنند پنداری که ایشان را این آلات نیست چنانکه لهم قلوب لا یفقهون بها و لهم اعین لا یبصرون بها و لهم آذان لا یسمعون بها اولئک کالانعام
بل هم اضل او کصیب من السماء فیه ظلمات و رعد و برق یجعلون اصابعهم فی آذانهم من الصواعق حذر الموت والله محیط بالکافرین
یا حال و صفت این منافقان چون حال و صفت جماعت که ایشان را بارانی از آسمان که مشتمل شد بر تاریکی‌ها باشد و رعد و
برق ایشان از سهم آوازهای رعد انگشتان خود در گوشهای خود میکنند از ترس مردن و هلاک شدن و خدای تعالی محیط است
کافران یعنی همه در قبضه قدرت است اگر خواهند که از قبضه قدرت او بیرون روند نتوانند که او هلاک کننده کافران است از
ابن مسعود روایت است که دو مرد منافق [illegible] باران سخت [illegible] ایشان رسید چنانکه خدای در ذکر ایشان که در آن ابر تاریکی و باران
سخت مانند و رعد [illegible] در راه روشن گردی و گامی چند برفتندی و چون تاریک شدی بایستادندی چون [illegible] و از ترس [illegible]
او از سخت [illegible] انگشت در گوش کردندی تا هلاک نشوند ایشان [illegible] چنین همی گفتند که [illegible] صبح شود [illegible]
دوم [illegible] چون صبح شد نزدیک آنحضرت آمدند و اسلام آوردند و اسلام ایشان نیکو شد خدای عز و جل حال [illegible]
مدینه بحال این دو مرد تشبیه کرده و گفت که چون نزدیک پیغمبر می‌آمدند باران [illegible] و صاعقه و [illegible] منافقان [illegible]
از ترس آنکه مبادا در حق ایشان چیزی نازل شود انگشت در گوشهای خود می‌نهند و خدای تعالی محیط است بکافران اگر خواهد
ایشان که منافق [illegible] بعال ایشان [illegible] گویند [illegible] نام [illegible] است که از رای [illegible]
گویند که چون خشم کرد [illegible] او بجهاد [illegible] و [illegible] که [illegible] اگر خواهی این [illegible]
بران و گفته اند او برای [illegible] و پنداری که خدای تعالی گفت این منافقان [illegible] حال [illegible] صاحب [illegible]
و حال [illegible] صاحب باران می‌ماند یکاد البرق یخطف ابصارهم کلما اضاء لهم مشوا فیه و اذا اظلم علیهم قاموا و لو شاء الله
لذهب بسمعهم و ابصارهم ان الله علی کل شیء قدیر نزدیک باشد که برق روشنی چشمهای ایشان را برباید هر گاه [illegible]
شدی [illegible] رفتندی در [illegible] و چون تاریک شدی رفتندی [illegible] و اگر خدای تعالی خواستی گوش و چشم ایشان
ببردی که خدای تعالی بر همه چیز قادر بود و توانا است عبدالله عباس گفت که مراد به منافقان اند که اول [illegible]
بجای [illegible] و گفتند [illegible] محکمات که [illegible] خوانده‌ایم و پیغمبر آخر زمان است چون [illegible]
که او [illegible] و [illegible] گوش [illegible] که خدای تعالی منافقان را [illegible]
لهم مشوا فیه یعنی [illegible] اسلام [illegible] حذر الموت [illegible] کلما اضاء لهم
چون در اسلام [illegible] و حال [illegible] فاذا اظلم علیهم قاموا [illegible] عذاب شوند [illegible]
در اول [illegible] که کلما اضاء لهم مشوا فیه [illegible] و اذا اظلم علیهم قاموا [illegible]
بن عبدالله [illegible] فان اصابه خیر اطمأن به و ان اصابته فتنة انقلب علی وجهه [illegible]
علی کل شیء قدیر این شیء معدوم بود [illegible] موجود [illegible] موجود [illegible] معدوم [illegible]
این عالم [illegible] معلومات ان الله بکل شیء علیم هم موجود و هم معدوم بود [illegible]
و منافقان [illegible] یا ایها الناس اعبدوا ربکم الذی خلقکم والذین من قبلکم لعلکم تتقون [illegible]
را پرستید گفت ای مردمان پرستید خداوندگار [illegible] خود [illegible] خدای که [illegible]

یا بود که خواب و رنج [illegible] که عبادت کردن [illegible] امر و نواهی خدای [illegible] بود [illegible] گفت که در هر جای [illegible]
[illegible] خطاب اهل مکه است و یا ایها الذین آمنوا خطاب اهل مدینه [illegible] و در عموم [illegible] تخصیص [illegible]
[illegible] خدای را [illegible] افعال و [illegible] حکمت و صواب است پس [illegible] حکمت [illegible]
[illegible] خدای [illegible] کریم [illegible] و از آن محروم کرد [illegible]
و در [illegible] ترجی است [illegible] با خدای عز و جل یعنی خدای را پرستید بر امید تقوی و نجات الذی جعل لکم الارض فراشا
و السماء بناء و انزل من السماء ماء فاخرج به من الثمرات رزقا لکم فلا تجعلوا لله اندادا و انتم تعلمون آن خدای را پرستید که زمین
را فرش شما کرد [illegible] بر وی می‌روید و [illegible] تصرف میکنید برای معاش و [illegible] چنانکه [illegible]
برای شما بنای بلند گردانید و از آسمان ابر [illegible] فرستاد که بدان آب از بهر شما از درختان میوه بیرون آورد تا روزی شما بود
پس خدای تعالی [illegible] میگوید [illegible] که این جمله که خدای [illegible] خدای [illegible] قادر است
و آن [illegible] خدای [illegible] ایشان [illegible] خدای را پرستید [illegible]
[illegible] آب [illegible] و ابر [illegible] باد [illegible]
من المعصرات [illegible] آب باران از آسمان می‌آید خدای [illegible]
در میان آسمان [illegible] چون [illegible] آسمان [illegible] زمین [illegible]
زمین ویران شود و این قول [illegible] است [illegible] لفظ قرآن [illegible] می‌باید [illegible]
خدای [illegible] آسمان و زمین [illegible] جوهری [illegible] آسمان [illegible]
[illegible] زمین [illegible] آب [illegible] آسمان [illegible] ثم استوی الی السماء
[illegible] یک آسمان [illegible] کانتا رتقا [illegible] پاره [illegible]
[illegible] زمین [illegible]
سطح زمین [illegible] پانصد ساله راه و از زمین تا زمین پانصد ساله راه [illegible] از زمین [illegible]
گرفت [illegible] مشرق [illegible] مغرب [illegible] فرشتگان [illegible]
[illegible] فرشته [illegible] گاو [illegible]
و آن میان [illegible] فرشته [illegible] گاو [illegible]
[illegible] دریا [illegible]
[illegible] آسمان و زمین [illegible] گاو [illegible] سنگ [illegible]
[illegible] سنگ [illegible] ماهی [illegible]
[illegible] ماهی [illegible] آب [illegible] باد [illegible]
[illegible] زمین مانند کشتی [illegible] خدای تعالی کوهها را [illegible] زمین کرد چنانکه گفت والجبال اوتادا
و کوه [illegible] محیط [illegible] کوه قاف [illegible] خدای [illegible]
[illegible] روایت کند که چون خدای تعالی کوهها را [illegible]
[illegible] گفت [illegible] سنگ [illegible] خدا [illegible]

جنانکه گفت [illegible]
[illegible] زمین [illegible]
[illegible]

بالجد

آتش چیزی عظیم دیده گفت ... آتش غالب است کشید بار خدایا چه چیز باب عظیم ... کش خاک گفتند چه چیز غالب ... گفت ... دیگر خاک غلبه کند گفتند ... عظیم ... بنده که صد ... دست ... و از دست ... شنیده ...
ابن عظیم بود عبد الله عمر روایت میکند که رسول صلی الله علیه وسلم گفت خدای تعالی اهل دوزخ را چهار ... آدمی که ... زمین ... هفتم ... از زمین ...
پس سوم را خلق آفریده روی ایشان چون روی آدمی و پایها ایشان چون پایهای گاو ... و اعضای ایشان مویها ... چون ...
آن یعنی از خدای عاصی شوند شب و روز ... ایشان ... در زمین چهارم ... کژدم ... که خدای ...
اهل دوزخ نهاده است ... الناس والحجاره ... و ... که ... عظیم ... کوهی ...
زمین پنجم ... مار ... اهل دوزخ است ... چند ... هزار ...
در زمین ششم جای ... اهل دوزخ کرده ... ارواح ایشان ... چنانکه ...
... و در زمین هفتم جای ابلیس ... او ... نهاده است ... و ... عبد الله
مسعود گفت بهشت در آسمان هفتم آفریده است ... و دوزخ در زمین هفتم چون ... از آنجا ... زمین
حدیث ... یوم تخسف ... الارض خدای تعالی چون ... ماهها ... زمین ...
خواهد شد و آن کشتیم در ... فأتوا بسورة من مثله وادعوا شهداءکم من دون الله ان کنتم صادقین ...
... دلالت میکند ... چون ... خلق ... سورتی بگوید ... محمد ...
... اگر خدای میگوید اگر شما ... این کلام ... یا کلام اوست ... شما ...
... کلام او ... شما ... بر معارضه آن ... سورتی ... و ...
... اگر ... بر قول ... میکند اگر شما راست میگوئید ... که ... محمد ... شما ...
... کردن ... خدای تعالی ... اگر این سخن محمد ... شما ...
... که خدای تعالی ایشان ... گفت که اگر این سخن ... معارضه آن ... چون معارضه آن
عاجز شدند معلوم گشت که این سخن خدا است و معجزه مصطفی ... رسالت ...
... ایشان ... خود ... معارضه ...
کردندی قرآن از وجه معجزات علما در ... کرده اند بعضی ... فصاحت ... دیگران گفته اند که
اسلوب مخصوص است بعضی ... گفته اند ... فأتوا بسورة ... امر ... امر ...
... تهدید و تحدی ... بود ... واذا حللتم فاصطادوا
تهدید اعملوا ما شئتم ... فأتوا بسورة ... وادعوا شهداءکم ... مراد ... شفعاء ...
... که ... مشرکان ... گواهی ... ایشان گواهی ... مشرکان چنانکه خدای تعالی حکایت کرد
از ایشان قل هلم شهداءکم الذین یشهدون ان الله حرم هذا فإن لم تفعلوا ولن تفعلوا فاتقوا النار التی وقودها الناس
والحجارة اعدت للکافرین حق تعالی درین آیه تهدید کافران میکند ... و میگوید اگر ... معارضه ...
... آتش ... که ... مردمان ... سنگ ... آدمی ...
... آن آتش ... سنگ ... آتش ... ابن عباس و ابن مسعود ... که
آتش ... دوزخ ... کافران ... آتش ...

محمد ...

گفته اند م

جنود

عذاب ... آتش دوزخ در ... که این آتش ... عذاب ... یا رسول الله ... دوزخ ... آتش ...
گفت بلی این عظیم است ... جزو ... آتش ... دوزخ را ... آتش ...
... که ... صد هزار مرد باشند ... در میانه ... اهل دوزخ ... از آن آتش ...
علیه السلام ... گفت ... بگذارید ... پیش ... دوزخ ...
... دوزخ سوخته شود ... فرشتگان عذاب ... فرشتگان غلاظ شداد لا یعصون الله ما امرهم و
یفعلون ما یؤمرون منصور عمار گفت من ... بیست ... از کوه ها ... آوازی ...
... خدایا ... آتش ... عذاب ... خطی ...
... شده ... عذاب خود ... و اگر ...
... منصور عمار گفت ... آیه برخواندم یا ایها الذین آمنوا قوا
انفسکم واهلیکم نارا وقودها الناس والحجارة علیها ملائکة غلاظ شداد ... نعره ...
... در سرای ... گردم و دیگر روز ... جنازه ... دیدم ...
... گفت ... آیت ... خدای ... دوزخ ...
... قرآن ... اضطراب ... رحمت خدای ...
چنین ... اولیای خدای ... منصور ... مسجدی ... جوانی ...
... سلام ... گفتم ... خدای ... دوزخ ...
این ... چون ... گفت ... یا ایها الذین آمنوا قوا انفسکم واهلیکم
نارا وقودها الناس والحجارة ... این جوان ... جان ... او ...
... خواب ...
... خدای ... شهدای ...
انهم ... الکفار ... الملک الجبار ... ایشان ... کافران ... شهادت
... شهادت ایشان ... عاشق ... بود ... غازی ... دشمن ...
چون کشته شوند آن جوان ... کشته ... دشمن ... وبشر الذین آمنوا وعملوا الصالحات
ان لهم جنات تجری من تحتها الانهار چون خدای تعالی ... وصف عذاب ... کرد ...
... تا ... ترغیب ... باشد ...
... طاعات و اجتناب ... گفت ... ای محمد ... که ایمان آورده اند و با ایمان عمل صالح
کرده اند که ... درختان ... زیر ... میرود ...
... عذاب ... عذاب الیم ... مراد ...
... عمل صالح ... اخلاص ... عمل صالح ...
از امیر المؤمنین ... روایت ... انا لا نضیع اجر المصلحین ...
گفت عمل صالح آن بود که در ... خصلت بود ... تجری من تحتها الانهار ... و ... روایت کرد

درکوی م

عمل م

که هذه الانهار تجری من تحتی یعنی م

یعنی از زیر درختان و بناهای آن جویهای بهشت بر روی زمین می رود چنانکه [illegible] می شود و جایها جویهای باغ [illegible]
و [illegible] گفته اند که وصف آن جوی اسلام است [illegible] و گفته اند بهشت [illegible] مع [illegible] شده و [illegible]
گفته این [illegible] که خدای تعالی [illegible] و [illegible] کرده [illegible] مختلف [illegible]
و جواب آنست [illegible] گمان می برید که جویهای بهشت [illegible] شده و بر روی زمین رود [illegible]
باشد و [illegible] کلما رزقوا منها من ثمرة رزقا قالوا هذا الذی رزقنا من قبل و اتوا به متشابها هر گاه که ایشان
را از آن روزی دهند از میوه گویند این است که پیش از این روزی ما کرده بودند و از آن [illegible] متشابه یکدیگر در لون و طعم
و [illegible] و ابن عباس و مجاهد گفته اند که اهل بهشت گویند که این آن میوه است که ما را در دنیا داده بودند یعنی [illegible]
این [illegible] آنست که چون کسی طعام خورد و [illegible] روزی [illegible] باشد [illegible] که حق تعالی [illegible]
میوه ها [illegible] میوه ها بود که دل شما بدان متعلق شده باشد [illegible] روایت [illegible] درختان بهشت [illegible]
او [illegible] و معلوم باشد میوه چون [illegible] خدای تعالی [illegible] گفته اند [illegible]
[illegible] و حسن [illegible] از لولو و زبرجد [illegible] ایستاده بود [illegible]
[illegible] و ذللت قطوفها تذلیلا [illegible] گفت [illegible]
[illegible] و [illegible] طعام [illegible]
[illegible] و لهم فیها ازواج مطهرة و هم فیها خالدون [illegible]
بهشت [illegible] پاکیزه کرده اند [illegible] و [illegible] و [illegible] و ایشان [illegible]
اهل بهشت [illegible] مخلد و موبد باشند [illegible] سعید [illegible] روایت کند که [illegible]
[illegible] از زنان بهشت [illegible] بوی مشک شود و [illegible] آفتاب و ماه [illegible]
[illegible] آب دهان [illegible] گوید [illegible]
[illegible] چشم [illegible] در بهشت [illegible] باشد [illegible]
[illegible] بهشت [illegible] باشند [illegible]
که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود [illegible] در بهشت [illegible]
منافع و لذات جمع کرده [illegible] جویها [illegible] بهشت [illegible]
[illegible] ازواج مطهره [illegible] و هم فیها خالدون [illegible] ان الله
لا یستحیی ان یضرب مثلا ما بعوضة فما فوقها [illegible] خدای [illegible]
[illegible] یهودان [illegible] خدای تعالی [illegible] بکلام خدای [illegible] خدای
تعالی این آیه [illegible] ابن عباس [illegible] که خدای تعالی مثل [illegible]
گفتند خدای تعالی [illegible] خدای تعالی [illegible] محمد [illegible]
شرم ندارد [illegible] امتناع باشد [illegible]
[illegible] خدای تعالی [illegible] باشد [illegible]
[illegible] و تخشی الناس و الله احق ان تخشیه [illegible] شرم [illegible] خدای تعالی [illegible] شرم دار

ف [illegible] بعوضة فما فوقها [illegible] یعنی [illegible] قدرة ای [illegible]
این بود که خدای تعالی امتناع نکند که مثل زند [illegible] صغر و حقارت [illegible] فاما الذین آمنوا فیعلمون انه الحق من
ربهم و اما الذین کفروا فیقولون ماذا اراد الله بهذا مثلا یضل به کثیرا و یهدی به کثیرا [illegible] مومنان [illegible] که آن حق
و صدق است [illegible] خدای تعالی [illegible]
و [illegible] فایده [illegible] اضلال کنند [illegible] اضلال یعنی [illegible]
[illegible] عذاب [illegible] ضلال [illegible] و ضلال یعنی عذاب [illegible] ان المجرمین فی ضلال
و سعر [illegible] اضلال [illegible] عقوبت باشد و یضل الله الظالمین ای یعاقبهم [illegible] کذلک یضل الله الکافرین
و [illegible] الطاف [illegible] مومنان [illegible]
[illegible] بهشت [illegible] ضلال [illegible]
[illegible] خدای [illegible] ضلال [illegible] خدای [illegible]
[illegible] بود خدای تعالی [illegible] شود چنانکه گفت اضلهم الشیطان و [illegible]
و [illegible] فاضلهم السامری [illegible] مومنان [illegible]
[illegible] و [illegible] اضلال [illegible] ایمان [illegible]
[illegible] سوره [illegible] مومنان [illegible] و ما یضل به الا الفاسقین الذین ینقضون
عهد الله من بعد میثاقه و یقطعون ما امر الله به ان یوصل و یفسدون فی الارض اولئک هم الخاسرون [illegible] بهشت
و [illegible] عقوبت [illegible] خدای [illegible] عهد [illegible] خدای [illegible]
و [illegible] و آنچه خدای تعالی فرموده است [illegible]
و فساد [illegible] خدای تعالی [illegible]
[illegible] عهد [illegible] رسول [illegible] توریه [illegible] عهد [illegible]
و عهد بر رسول [illegible] بسته بودند [illegible] و سعد بن ابی وقاص [illegible]
[illegible] عهد [illegible] امیر المومنین علیه السلام [illegible]
و القاسطین و المارقین [illegible] امیر المومنین علیه السلام [illegible]
و گفته اند [illegible] عبد الله عباس [illegible] مومنان [illegible] کیف تکفرون بالله و کنتم
امواتا فاحیاکم ثم یمیتکم ثم یحییکم ثم الیه ترجعون [illegible] یعنی چگونه کافر می شوید [illegible]
بخدای تعالی [illegible] و [illegible] و معجزات [illegible]
[illegible] ایمان [illegible]
[illegible] چشم [illegible] گوش [illegible]
و [illegible] ایمان [illegible] و [illegible]
ایشان [illegible] خدای [illegible] نطفه [illegible] اصلاب [illegible] امهات [illegible]
زنده گردانید [illegible]

و این قول عبدالله عباس است و ابوصالح میگوید و کنتم امواتا فی القبر شما در گور مرده بودید پس زنده کرد شما را در گور برای سوال [illegible]

پس بمیراند شما را در گور پس زنده کرد شما را در قیامت و این قول خطاب به مردکان [illegible] و پدران مرده ایشان بود چنانکه [illegible]

عهد سول [illegible] و اذ [illegible] مراد پدران ایشانست و گفته اند احیا و امات اول مجازست مراد [illegible]

کر شما حامل الذکر بودید من شما را [illegible] کردم و مجهول بودید من شما را معروف گردانیدم و احیا و امات دوم حقیقت است [illegible]

در دنیا [illegible] در قیامت و این وجهی [illegible] حق [illegible] کرد [illegible]

[illegible] خدای تعالی و نبی بندگان [illegible] سوال گور و بعث و نشور [illegible] الیه ترجعون [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

که فرشتگان ادم

مسود گفتند این از علم گفتند و سبب ان آن بود که خدای تعالی پیش از خلق ادم خبر داده بود که در زمین خلیفه خواهم کرد که فرزندان او در زمین
فساد کنند و خون ناحق ریزند ایشان گفتند پس بهتر که ما را خلیفه سازی که ما تسبیح و تقدیس تو کنیم پس خدای فرستاد و ما سخنان چنان بود
حضرت تو ایم خدای تعالی گفت من ان دانم که شما ندانید یعنی از خلق ادم پیغمبران و اولیا در میان ایشان بود که این ... ...
من ان دانم که شما ندانید از انکه از نسل او انبیا و اولیا خواهند بود حسن بصری گفت یعنی من ان دانم که شما ندانید از انکه شما از من
که شما از و عالم تر و گرامی تر باشید بزرگ خدای تعالی و این ایه دلیلست بر انکه کار خلافت بجز خلق داده و از انکه ادم را گفت انی جاعل
فی الارض خلیفه و داود را گفت انا جعلناک خلیفه پس انکه گفت یستخلف فی الارض هر جا ذکر خلافت کرده بجز داود و ادم ... خلیفه باشد

وعلم ادم الاسماء کلها ثم عرضهم علی الملائکة فقال انبئونی باسماء هؤلاء ان کنتم صادقین بیاموخت ادم را نامها یعنی نامها پس
عرض کرد او را بر فرشتگان گفت خبر دهید که ما از و بهتر و گرامی تر باشیم بزرگ خدای تعالی ... لا علم لنا ... هر چه
مراد نام ... چنانکه ... ... خدای ادم را بعضی گفته اند باید تا معلوم شود مقدم باشد از اصطلاح
توی بر لغتی نامی صحیح باشد که خدای تعالی علام کرد ادم را علیه السلام نامها بر ان لغت ان اصطلاح ان بود که پیش ادم ... ...
از جن مراد دلیل نیست و دلیل خطاب باشد و خطاب ... دلیل باشد بر مراد ... مقدم باشد بر ان ... خدای تعالی
ادم را چیزی فرمود و همه نامها کرد و علم ان مواضع در ... تا چون خبر داد ادم ... از ان فایده گرفت ... ... شد ...
پس خبر داد او را بدیگر لغتها تا ان را بر ان استدلال کرد چنانکه اشارت که دیگری کرد ... ... نام است و ... ...
علم ما بسی موضع ... ضروری بود و ... لغتها استدلالی و این قول ابی هاشم است و ... ... ابو القاسم ... گفت ...
خبر داد ادم را علیه السلام را بر این نامها و یاد گرفت از بدیع زرنگ ... که خدای تعالی او را در پس ... ...
کرد تا هر چه ... کل او ... بود ... ... تا او ... و ... این قول ... علم ضروری ... دیگر است که خدای تعالی
ادم را خبر داد نامهای چیزها ... که اصطلاح خواهند کردن اهل هر لغتی ... گفتند که ان نامهای فرشتگان بود ...
عباس و مجاهد گفتند که نام چیزها بود حتی القصعة و القصیعة تا نام کاسه خورد و کاسه بزرگ ... مغفرت ...
و دیگران گفتند همه لغتها بود ... ... ابن عباس گفت ... کرد ... ... بود و ... ...
که چارپایه و ... گرد و ... که نام این چیزها چیست ... اخبار امده که چون خدای تعالی خواست که فضل ادم بر فرشتگان ...
بنمود تا ... ... نهادند و فرشتگان را حاضر کرد و ادم را ... بود ... پس ... گفت فرشتگان را
انبئونی باسماء هؤلاء سالها ... ... چیزها ... ... بنام این چیزها ... ... ایشان ... ...
واذند قالوا سبحانک لا علم لنا الا ما علمتنا انک انت العلیم الحکیم گفتند پاکی و منزهی تو خدای ما را علم نیست جز انکه تو ما را اموختی
التسبیح و التهلیل ... ... عالمی و دانایی ... ... که ... علم و حکمت باشد قال یا ادم انبئهم
باسمائهم فلما انبأهم باسمائهم قال الم اقل لکم انی اعلم غیب السموات والارض واعلم ما تبدون وما کنتم تکتمون خدای تعالی فرشتگان را گفت چون
بیند ایند از ادم ... تا شمار ... ایشان ... خدای تعالی گفت ای ادم خبر ده ایشان را بنامها ادم علیه السلام
خبر داد ایشان را بنامها ایشان و نام چیزهای دیگر خدای تعالی گفت نه من شما را گفتم که من دانم ... اسمان و زمین
و دانم انچه شما ندانید و دانم انچه شما ... و انچه باز می پوشید انکه خدای تعالی گفت ... ادم خلافت ... معلوم
شد ... ... سجده کنید او را ... ... همه فرشتگان سجده کردند مگر ابلیس که ...
ایشان بود و سجده نکرد خدای تعالی او را گفت چرا او را سجده نکردی گفت ... ... او بهترم گفت چرا گفت ... من ...

تا چه معنی است که ... گفت ادم

۱۳۱

اسمان ادم ۳ بیان ...

فرشتگان ادم

افریدی و او را از خاک خدای تعالی ... بر او ... کرد و ... فرشتگان ... و در اسمان ... فرشتگان را
فرمود که چون ادم ... ... صد سال ... ...
او ... ... فرمود ادم را ... ... السلام ... ... السلام
علیکم و رحمة الله ... خدای تعالی ادم را تحیت گفت و گفت ... تحیت تو و فرزندان تو کردم ... ... فرشتگان
در جواب ادم میگفتند و علیک السلام و رحمة الله و برکاته یا خلیفة الله رسول صلی الله علیه و اله گفت السلام تحیتنا و ...
گفت اعلم غیب السموات والارض ... ... خدای تعالی غایب نیست ... ...
حضور و غیبت در حق ایشان متصور بود ... چون ... فرشتگان و ... ...
غیب نیست وما کنتم تکتمون عبد الله بن عباس گفت چون ... ادم ... ... ابلیس علیه اللعنة ... ...
گذر کرد و گفت خداوند تبارک و تعالی ... ...
ما او را فرمان بریم ... ... ادم ... ... ادم خدای تعالی
گفت ... ... و اذ قلنا للملائکة اسجدوا
لادم فسجدوا الا ابلیس ابی واستکبر وکان من الکافرین خدای تعالی ... فضل ادم کرد و ایشان اعتراف نمودند ...
کردند فرشتگان را فرمود که سجده کنند ادم ۲ را همه کردند سجده الا ابلیس ... ... سجده نکرد ... ابلیس از ...
سجده کردن از علامات مومنانست چنانکه ... ... علیه السلام ... علامات المومن خمس
صلوة الاحدی والخمسین وزیارة الاربعین والتختم فی الیمین وتعفیر الجبین والجهر ببسم الله الرحمن الرحیم گفت علامات مومن
پنج چیز است ... ... زیارة الاربعین ... ... حسین بن علی علیه السلام
و برای ... زیارت ... ... جابر بن عبد الله انصاری صاحب رسول خدای ... ... زیارت ...
... ... سجده ...
... بسم الله الرحمن الرحیم ... ... سجده خدای را بود ادم ... ... ادم ...
خدای را سجده کرد ... ... ادم ... سجده کردن ... سجده ... ... ادم علیه السلام ...
قران ... ... اسجدوا لادم گفته اند که ابلیس فرشته بود ... ...
او ... فرشتگان ... ... ابلیس ... ...
کان من الجن دیگر فرشتگان ... ...
ابلیس که او را ابو الجن گویند چنانکه ادم را ابو البشر گویند چون ... ... الا اسجدوا
اذا ... ...
کسانی که گویند ... ...
که ... ... که خدای تعالی ... ... معلوم شد که ... بوده است
... ... سجده ... ادم ...
ادم ... ... نوح علیه السلام
... ...
... ...

و از انکه او فرشته ... ... که ...
... ... سجده ...

ابلیس ادم

که گفت ادم

گندم

بایشان گفت بار خدایا کسی سجده بکند ... قبول ... اگر آدم ... ابلیس گفت من از [illegible]

[illegible] وقلنا یا آدم اسکن انت وزوجک الجنة [illegible]

ولا تقربا هذه الشجرة فتکونا من الظالمین [illegible]

[illegible]

قلنا اهبطوا بعضکم لبعض عدو ولکم فی الارض مستقر ومتاع الی حین [illegible]

[illegible]

و نزدیک نشوید و ازان نخورید

وخلد

از حوا بیان افزا کردم

کفتند

١٤

درخت

کشته چرا از برای آنکه از درخت خورده بود ... اشارت ... [illegible]

درخت ... ایشان از آن درخت بخوردند ... ایشان ... [illegible]

ایشان ... خدای تعالی گفت ای آدم ... [illegible]

[illegible]

فتلقی آدم من ربه کلمات فتاب علیه انه هو التواب الرحیم [illegible]

[illegible]

بار خدایا

بر طاعت هیچ از اعمال مجنب ❀ مکن غفلت که چون ابلیس گر کن ❀ چه ادم باش و خوی ادمی گیر ❀ خلاف نفس و شیطان هوا کن ❀
بدین خشم حلیمی می‌نهی ❀ بتوبه درد عصیان را دوا کن ❀ رود با باد حق غافل مسیح ❀ بشب از نیم در تشنگی بپا کن ❀
بگو یا رب بحق ذات پاکت ❀ که این بیچاره را حاجت روا کن ❀ دلم تنگ شد از درد عصیان ❀ بفضلت این کدورت را صفا کن ❀
ز فرخی ببشت این ا[illegible] ❀ بهر کاری توکل بر خدا کن ❀ در خبر امده است که پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت که توبوا الی ربکم
فانی اتوب الی الله فی کل یوم مائة مرة توبه کنید که من که محمدم هر روز توبه میکنم و نیز آنحضرت فرمود که ما اصر من استغفر ولو
عاد فی الیوم سبعین مرة [illegible] از حضرت امیر المومنین علیه السلام پرسیدند که چگونه مردی گناه میکند و توبه میکند گفت
باید که استغفار کند تا آنکه شیطان را خجل کند و عاجز گرداند تا استغفار بس توبه کند چندانکه پیرش کند تا توبه او قبول است
فاما یاتینکم منی هدی فمن تبع هدای فلا خوف علیهم و لا هم یحزنون والذین کفروا و کذبوا بایاتنا اولئک
اصحاب النار هم فیها خالدون گفتیم ایشان اگر وا بیاید همه از بهشت اگر بشما اید از من بیانی و هدایتی و دلالتی از انبیا و رسل و کتب
کتابهای اول و پیغمبران هر که پیروی [illegible] کند [illegible] باشد و انکسانی که کافر شدند و ایات ما را دروغ داشتند ایشان
اهل دوزخ اند و اصحاب ایشان اند که ملازم ان باشند و در انجا مخلد و جاوید باشند این لفظ را که قلنا اهبطوا مکرر
از برای تاکید کرده است و گفته اند هبوط اول از بهشت است بآسمان دنیا و دویم نزول او است [illegible]
و امر بهبوط ادم و حوا و ابلیس است حسن بصری گفت اگر ادم [illegible] ولکن خدای تعالی هم او را از زمین [illegible]
که او را برای زمین آفریده بود [illegible] خلیفه [illegible] پس [illegible] ادم را بزمین هندوستان [illegible]
کران [illegible] گویند و ان کوه از کوههای دیگر [illegible] تر است و حوا در جده [illegible] و ابلیس [illegible] عراق
و مار را باصفهان و طاووس را بزمین کابل صد سال ادم از حوا جدا ماند در زمین [illegible] چون [illegible] رسیدند [illegible]
ای [illegible] ان جایگاه را [illegible] و اجتماع ایشان [illegible] بود [illegible] عرفات بود [illegible]
[illegible] ادم علیه السلام [illegible]
[illegible] چون [illegible] زمین [illegible] از دور [illegible]
چون [illegible] بهشت [illegible] از [illegible]
[illegible] بهشت [illegible] چون [illegible]
ازند [illegible] یا بنی اسرائیل اذکروا نعمتی التی انعمت علیکم و اوفوا بعهدی اوف بعهدکم و ایای فارهبون حق جل و علا خطاب میکند
با جهودان عهد رسول و نعمتی که با پدران ایشان کرده تا یاد ایشان [illegible] انکه نعمتی که با پدران ایشان کرده است [illegible]
که با ایشان کرده میگوید ای فرزندان یعقوب یاد کنید ان نعمتها که بشما داده‌ام [illegible] و عهدی که [illegible]
کرده‌اید که اوامر و نواهی مرا کار بندید [illegible] کنید و کتاب تورات را تحریف نکنید و نام و نعت محمد را [illegible]
[illegible] و ایمان اورید بدان عهد وفا کنید تا من بعهدی که بشما کرده‌ام وفا کنم [illegible]
و فا کنم و از من بترسید و [illegible] که [illegible] و مراد [illegible]
این [illegible] واذکروا نعمت الله علیکم اذ جعل فیکم انبیاء و جعلکم ملوکا و اتیکم
ما لم یوت احدا من العالمین خدای تعالی [illegible] نعمتها [illegible] انکه [illegible]
وجوب تصدیق پیغمبر ما را صلی الله علیه و آله و سلم [illegible] و امنوا بما انزلت

ور اوام

دیگر بکرانی بایند هم

نوبت کرونیام

معده [illegible] لعلکم و لا تکونوا اول کافر به و لا تشتروا بایاتی ثمنا قلیلا و ایای فاتقون حق تعالی ایشان را تحریص میکند در ایمان اوردن بسبب
انکه قرآن مصدق کتاب ایشانست میگوید که ایمان اورید بانچه فرستاده‌ام یعنی قرآن که این قرآن براستی دارنده این
کتابیست که با شماست و شما گفته‌اید که اول کسی که بنبوت محمد و کتاب او ایمان اورد ما باشیم پس اول کسی که کافر شود شما باشید و
مراد [illegible] که متاع دنیا است معوض شوید و از من در عقاب من بترسید و در من عاصی مشوید و مراد به لعلکم [illegible]
از تورات [illegible] کفر و لا تکونوا اول کافر به از بهر مبالغه گفت و مراد انست که کافر مشوید با وجود [illegible]
اول [illegible] ما دیگران [illegible] چنانکه رسول صلی الله علیه و آله گفت من سن سنة حسنة فله اجرها و اجر من عمل بها
الی یوم القیامة و من سن سنة سیئة کان علیه وزرها و وزر من عمل بها الی یوم القیامة هر که سنتی نهد بد [illegible] که بدان کار کنند [illegible]
[illegible] و لا تلبسوا الحق بالباطل و تکتموا الحق و انتم تعلمون خطابست
با اهل کتاب و میگوید که حق را بباطل مپوشید و باطل را بر روی حق منهید و [illegible] که محمد حق است و صفات
او که نام [illegible] و وصف او در کتاب خوانده‌اید [illegible] چیزی [illegible] گفته‌اند که [illegible] میکنند و مسلمانی پنهان
میکنند [illegible] تا ظاهر شود و وصف مسلمانی [illegible] تا پنهان شود [illegible] حق [illegible]
[illegible] که محمد حق است [illegible] جواب انست که [illegible] ایمان بود تا تصدیق
بود چون تصدیق [illegible] باشد و اقیموا الصلوة و اتوا الزکوة و ارکعوا مع الراکعین حق تعالی چون ایشان را [illegible]
است [illegible] نماز [illegible] زکوة [illegible]
[illegible] رکوع [illegible] نماز [illegible] رکوع [illegible] گفته‌اند که رکوع [illegible]
[illegible] امیر المومنین علی علیه السلام با جماعتی از صحابه از مهاجر و انصار نشسته بودند [illegible]
[illegible] خواهیم [illegible] بغیر [illegible] تا [illegible] ما دانیم که پیغمبر خدای
صلی الله علیه و آله [illegible] پرسید گفت [illegible] ای محمد [illegible] خدای تعالی [illegible]
[illegible] خدای [illegible] آسمان دنیا [illegible]
[illegible] آسمان و زمین است [illegible]
[illegible] خدای تعالی [illegible] وقت [illegible] باشد [illegible]
کرد خدای تعالی [illegible] که در آن وقت نماز کنید [illegible] شیطان [illegible] او [illegible]
کرد خدای تعالی [illegible] ادم [illegible] خدای [illegible] وقت [illegible]
[illegible] خدای تعالی [illegible]
و اما نماز [illegible] شیطان [illegible] سجده کنند خدای تعالی [illegible]
[illegible] شیطان [illegible] سجده [illegible] ایمان [illegible] رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت
[illegible] اول الفرائض بعد المعرفة بالله الصلوة و اول ما یحاسب الله علیها [illegible]
[illegible] اول چیزی که [illegible] خدای تعالی نماز است و اول چیزی که [illegible]
[illegible] رسول الله صلی الله علیه و آله
گفت چون بنده [illegible] چون گوید الله اکبر [illegible] چون گوید اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

ایمان نباندم

روایتست که روزی پیغمبر صلعم

خدای تعالی بهر موی که برتن او باشد عبادت یکساله نویسد او را و چون فاتحة الکتاب بخواند همچنان باشد که حج اکبر کرده باشد
و چون برکوع رود همچنان بود که هم سنگ خود زر بصدقه داده باشد و چون گوید سبحان ربی العظیم و بحمده چنان باشد که کتابهای که
خدای از آسمان فرستاده است بر خوانده باشد و چون گوید سمع الله لمن حمده خدای تعالی رحمت و نظر کند و چون بسجده شود خدای
تعالی بعدد هر شیطانی او را حسنه بنویسد و چون گوید سبحان ربی الاعلی و بحمده همچنان باشد که بهر حرفی بنده آزاد کرده باشد و چون
بنشیند خدای تعالی ثواب صابران بوی بدهد و چون سلام باز دهد خدای تعالی درهای بهشت بر وی بگشاید و گوید بنده من بهر دری
که خواهی در بهشت شو عبدالله عمر گفت از رسول خدای صلی الله علیه و آله و سلم که چون بنده در نماز ایستد و نگران [illegible] کوه چه
گناهان وی جمله بر دوش وی ایستند چون برکوع و سجود شود گناهان از وی فرو ریزد معاذ جبل روایت میکند که مردی نزدیک
رسول صلی الله علیه و آله رفت و گفت یا رسول الله چه میگویی در مردی که با زنی نامحرم در خلوت بنشیند و هر چه در میان مردان
و زنان باشد در میان ایشان بود بجز مجامعت خدای تعالی این آیه فرستاد و اقم الصلوة طرفی النهار و زلفا من اللیل
ان الحسنات یذهبن السیئات رسول صلی الله علیه و آله فرمود باید که برخیزد و وضو کند و دو رکعت نماز بکند تا کفارت
گناهان او باشد صحابه گفتند یا رسول این او راست خاصه یا عام گفت همه مومنان را [illegible] گفت [illegible]
که چون بنده را در گور نهند چهار آتش بیایند قصد او کنند نماز بیاید یکی را دفع نماید و روزه بیاید یکی را دفع کند و حج
بیاید و دیگری را دفع کند و صبر بیاید و دیگری را دفع کند [illegible] گفت که در کتب اوایل است که سه چیز است که هر که بر آن مداومت
کند او بنده من است و هر که آنها را ضایع کند او دشمن من است حقا که نماز و روزه و غسل جنابت [illegible]
[illegible] قدرت این همه نماز را در [illegible] تضرع دارم از روی ارادت [illegible] خداوندا بگذر از این گناهم [illegible]
امید رحمت دارم و هستم [illegible] هراسان ایم از روی خدمت [illegible] امیرالمومنین علیه السلام چون وقت نماز در آمدی [illegible]
[illegible] متغیر شدی هر که بدیدی متحیر شدی [illegible] که چه سبب مصطفی [illegible] خلایق از حضرت سید انام [illegible]
از چه سبب [illegible] شاه ولایت چو شنید این سخن [illegible] گفت مرا هیچ [illegible] پس گفت وقت [illegible]
امانتی را که [illegible] که آسمان و زمین [illegible]
مگر بفضل خداوند واحد متعال [illegible] و اما زکوة امیرالمومنین علیه السلام از رسول خدای روایت کند که در خطبه الوداع گفت
یا ایها الناس ادوا زکوة اموالکم ای مردمان زکوة مال خود بدهید که هر که زکوة مال خود ندهد نماز نبود او را و هر که نماز نبود او را دین نبود او را
و هر که دین نبود او را روزه و حج و جهاد نبود او را رسول صلی الله علیه و آله گفت [illegible] اول
کسی که در بهشت رود سه کس [illegible] شهید و بنده [illegible] که عبادت خدای نیکو کند و خواجه را نصیحت کند و درویش صاحب عیال
و اول کسی که در دوزخ رود سه کس [illegible] امیر مسلط و مالداری که زکوة مال نه دهد و درویش متکبر اتامرون الناس بالبر
و تنسون انفسکم و انتم تتلون الکتاب افلا تعقلون ابن عباس گفت [illegible]
[illegible] ایشان ضایع ماندند و ترک [illegible] خدای تعالی ایشان را [illegible]
[illegible]
کتاب [illegible]
محروم [illegible]
[illegible]

و اما قوله اتامرون الناس بالبر و تنسون انفسکم [illegible] مردمان را امر معروف کردند
و خویشتن کار نبستند و رسول صلی الله علیه و آله گفت مثل آن کس که مردم را چیزی آموزد و خود کار نبندد مثل چراغ باشد که
خود را میسوزد و دیگری را می افروزد عبدالله مسعود روایت کند که رسول خدای گفت که فردا در قیامت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] علیه السلام که
[illegible] استعینوا بالصبر و الصلوة
و انها لکبیرة الا علی الخاشعین الذین یظنون انهم ملاقوا ربهم و انهم الیه راجعون [illegible] گفته اند که خطاب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
فرمان خدای [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] یا بنی اسرائیل اذکروا نعمتی التی انعمت علیکم و انی فضلتکم علی العالمین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

من فارق الجماعة فاستنزل [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

بر شما کرده ام و اکه شما را تفضیل نهاده ام بر اهل روزگار شما و عام هست از انکه هست پیغمبر مفضل اندر ایشان انبیا و کم
جبرائیل واتقوا یوما لا تجزی نفس عن نفس شیئا ولا یقبل منها شفاعة ولا یؤخذ منها عدل و انی فضلتکم علی العالمین
ولا هم ینصرون بترسید از ان روز که جزا ندهد دران هیچ تنی از تنی هیچ چیز را و قبول نکند از وی هیچ شفاعتی و از وی هیچ
و هیچ بدلی و ایشان را یاری نکنند و معنی لا تجزی نفس عن نفس شیئا [illegible] کنند و کاهی [illegible] ایشان گفتند مرا و بابه — بود نعمتی هم
جهود [illegible] که ایشان [illegible] هیچ با کی نیست که پدران ما اوصیا و انبیا اند ما را شفاعت کنند حق تعالی باز نمود که
شفاعت قبول نخواهد شد و گفته اند عدل فدیه است معنی ان بود که طاعت فدیه ایشان قبول نکند [illegible]
نباشد ایشان را [illegible] در خبر است که رسول صلی الله علیه و آله گفت یحشر الناس حفاة عراة خلق [illegible]
برهنه [illegible] عایشه گفت یا رسول الله زنان هم برهنه باشند گفت بلی عایشه گفت و اسوایتاه رسول صلی الله علیه و آله — دختر ناکرده هم
گفت [illegible] مردان [illegible] از زمان همه [illegible] مشغول باشند کلی از یکی [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] کمی اینها را [illegible] که ما را [illegible] نامه [illegible] و اگه [illegible]
[illegible] حساب خلقان کند [illegible] سیئات [illegible]
سیئات خود [illegible] کدام خواهد بود [illegible] راه [illegible] گروهی [illegible] و گروهی [illegible]
[illegible] کدام [illegible] رضوان بجنت [illegible] مالک [illegible] دوزخ
[illegible] و فریاد [illegible]
واذ نجیناکم من آل فرعون یسومونکم سوء العذاب یذبحون ابناءکم ویستحیون نساءکم وفی ذلکم بلاء من ربکم عظیم [illegible]
[illegible] ای فرزندان یعقوب چون برهانیدیم شما را از آل و اتباع فرعون که می کشیدند شما را [illegible] عذاب سخت یعنی [illegible]
شما را [illegible] سخت [illegible] بزرگی [illegible] کارکل و خشت [illegible] و بارگران [illegible] چون [illegible] می گردن [illegible] پسران
شما و زنده [illegible] دختران شما را و درانکه خدای تعالی از عذاب ایشان رهانید نعمتی از خدای تعالی بزرگ
فرعون نام پادشاه عمالقه است چنانکه قیصر گویند نام پادشاه روم را و فرعون [illegible] مصر را و فرعون اول نام [illegible]
بود که [illegible] مصر [illegible] یوسف گرد و نام فرعون موسی الولید بن مصعب بود و سبب کشتن پسران بنی اسرائیل که فرعون — ان بود هم
[illegible] ظلم [illegible] کردن [illegible] خود خدای تعالی خواست موسی [illegible] پیغمبری فرستد [illegible] فرعون در خواب
دید که از بیت المقدس آتشی عظیم برامد و گرد [illegible] قبطیان [illegible] تا [illegible]
[illegible] پسری [illegible] بنی اسرائیل [illegible] خاطر بود [illegible]
[illegible] ان زمان [illegible] با زنان خلوت کنند و چون [illegible] کرد [illegible] بودی
[illegible] شدی و اگر پسر بودی بکشتندی تا چند سال [illegible] مرگ [illegible] بنی اسرائیل افتاد [illegible]
[illegible] فرعون شدند گفتند [illegible] بنی اسرائیل [illegible] شدند [illegible] ایشان [illegible]
منقطع خواهد شد [illegible] فرعون لعنة الله علیه گفت یکسال [illegible] و سال دیگر — اتفاق هم
[illegible] بر شد [illegible] هارون [illegible] سال [illegible] و موسی [illegible] یکسال [illegible] بعد از و [illegible]
[illegible] مادر موسی [illegible] روایت [illegible] فرعون [illegible] چنین [illegible]
[illegible] دل [illegible] خواب [illegible] عمران [illegible] بود و ایمان [illegible]

واز

واز چون [illegible] فرعون بود فرعون او را گفت [illegible] امشب [illegible] نباید شوی بشب و زن گفت چنین کنم [illegible]
[illegible] فرعون [illegible] بود و عمران [illegible] خدای تعالی [illegible] تا مادر موسی [illegible]
[illegible] عمران [illegible] از خواب [illegible] مادر موسی [illegible] گفت [illegible] حال [illegible] و پاسبانان [illegible]
من [illegible] عمران [illegible] این کار [illegible] فرعون [illegible] خلوت کرد [illegible]
او را [illegible] حمل او ظاهر شد عمران [illegible] این حکایت [illegible] فرعون [illegible] فرعون [illegible]
حکایت [illegible] عمران [illegible] خدای تعالی [illegible]
[illegible] فرعون [illegible] فرعون [illegible]
[illegible] عمران [illegible] عمران [illegible]
[illegible] موسی [illegible] کودک [illegible]
[illegible] فرعون [illegible] مادر موسی [illegible]
[illegible] دور بود از کار او
[illegible] چون [illegible] کار [illegible]
و فرعون [illegible] مادر موسی خواهر خود را گفت [illegible] کودک [illegible] کفت [illegible]
[illegible] کودک [illegible] واوحینا الی ام موسی [illegible] بس [illegible]
[illegible] موسی [illegible]
[illegible]
[illegible] مادر موسی شاد شد و بدانست که خدای [illegible] کودک را [illegible]
[illegible] خدای تعالی [illegible] موسی [illegible]
[illegible] موسی [illegible] گفت [illegible] شد [illegible]
گفت [illegible] واذ فرقنا بکم البحر فانجیناکم
واغرقنا آل فرعون وانتم تنظرون و یاد کنید چون بشکافتیم [illegible] شما [illegible] فرعون [illegible]
او [illegible] فرعون [illegible]
موسی علیه السلام [illegible] فرعون [illegible] بنی اسرائیل [illegible]
قبطیان [illegible] موسی [illegible] بنی اسرائیل [illegible]
[illegible] موسی علیه السلام [illegible]
[illegible]
[illegible] سال [illegible] بزرگ [illegible] سال [illegible]
[illegible] موسی علیه السلام [illegible] مصر [illegible] بنی اسرائیل [illegible]
[illegible] یوسف علیه السلام [illegible] بنی اسرائیل [illegible]
مرا با خود ببرند [illegible] موسی [illegible] یوسف [illegible]

را ظلم و طغیان از حد در گذشت و خدای [illegible]
ممکن بود از باب تخویف [illegible]
واو را [illegible]

با خود در [illegible]
موسی علیه السلام [illegible] بنی اسرائیل

ربیع وجابی ادوم

درکشتی شد موسی علیه السلام مناجات کرد و خدای را حمد و ثنا گفت و گفت بار خدایا هرگز گور یوسف شناسد چون من خدا کنم از در بن پیغامبر
اوبرسان که موسی علیه السلام بعبادت در محافل بنی اسرائیل گرد همی کرد و او را پیدا که جای گور یوسف شناسید مرا او را نشان دهید
زان همه ایشان می نشستند تا در حجرات کی یحیان در هر مسکن گفت که با وی خبر دهند ... و از او وی شنیده هم بدعای وی
ایشان گفتی اسرائیل تا رسید عجوزه که او را شنیده و گفت ای موسی من دانم جای گور یوسف لیکن تا تمام تا را چند دعا کنی
خدای تعالی چند حاجت بخواهی موسی گفت چه حاجت داری بخواهم تا از خدای تعالی درخواهم گفت ای موسی چند حاجت
از خدای تعالی بخواه تا مرا جوانی دهد و چون از اینجا بروی مرا با خود بری و چون در آخرت بهشت روی مرا با خود ببری
موسی علیه السلام در حق او این دعا کرد و خدای تعالی اجابت کرد و گفت اکنون گور یوسف را نشان ده گفت اینجای و اشارت کرد بر میان
و گفت اینجا در میان رود است خدای را حمد و ثنا و دعا گوی تا آب دریا بگذرد و گور او پیدا شود موسی علیه السلام دعا کرد آب رود نیل
از بالا باز ایستاد و آنکه از زیران بود برفت و گور یوسف پیدا شد موسی علیه السلام بفرمود تا آنجا بکاویدند و یوسف را آنجا
بیرون آوردند در تابوتی از سنگ مرمر نهاده برگرفت و برد و بفرمود تا شام ببردند که در وقت خالی بدعای او ...
آن شب خواب بر قبطیان افکند تا از آن حال خبر نبودند و مرگ بر اطفال ایشان افکند تا هیچ خانه نماند که یکی بمرد
کودک و زنان نیافتند قبطیان جمله بیرون آمدند بعزای ... بدین آن دکان مشغول شدند و با نعره و ... بنی اسرائیل
بیرون رفتند تا غار و مرکب که از دهلیز شب چون در ... کردند هیچ کس از بنی اسرائیل عجب داشتند
باز از ما نبودند و در محلها نبودند آهنگ سراهای ایشان کردند درهای همه بسته بود بر بام کس را ندیدند فرعون خبر یافت دندان
کرد چون بنی اسرائیل گفتند کجا تو غدر کردیت است ... ایشان روید و ایشان را باز آرید چون صبح شد
لشکر جمع شد و منادیان ندا کردند ان هؤلاء لشرذمة قليلون و انهم لنا لغائظون ... گفتند و وعده نهادند
که چون فرعون لشکر کند بروید و ایشان را باز آرید ... حق تعالی چنان تقدیر کرد که آن شب ... هم چنان تا
خروس بانگ نکرد تا روز روشن شد فرعون لشکر راست کرد و ما را با مقدمه لشکر با هزار هزار و هفتصد هزار سوار ... بسیار
بر ساقه لشکر رفت با هفتاد هزار سوار همه با جامه های سیاه و علمهای سیاه و اسبان سیاه و موسی علیه السلام در پیش ایشان
می رفت و ساقه لشکر و هارون بمقدمه همچنین می رفتند تا بکنار دریا رسیدند با رفاقت بنی اسرائیل چون از پس خود نگاه کردند
آن لشکر و آن سپاه را دیدند و از پیش دریا و از پس لشکر موسی علیه السلام فرمود تا همه بخدای تعالی بنالید و تضرع کردید که گفتند
ای موسی راه نه پیدا است که در دریا است و لشکر از پس است ... چاره سازیم موسی علیه السلام گفت کلا
ان معی ربی سیهدین خدای من با من است مرا راه نماید خدای تعالی وحی کرد به موسی که ان اضرب بعصاک البحر روزن
موسی عصا بر دریا زد و در خبر می آید که موسی علیه السلام یکبار عصا بر دریا زد و گفت یا ابا خالد انفلق باذن الله ای ابا خالد
بفرمان خدا شکافته شو دریا شکافته شد و دوازده راه در دریا پیدا شد براهیم ... بنی اسرائیل دوازده سبط بودند هر سبطی را
یکی بود هر راهی فرو شدند و سبط او دعای او و خدای تعالی باد و آفتاب را بفرمود تا آن راهها از گل خشک کرد
و در خبر می آید که شیب ایشان کرد در هوای شد چون میان دریا رسیدند یکدیگر را نمی دیدند گفتند ما احوال برادران
و خویشان خود نمی دانیم مبادا که غرق شده باشند موسی دعا کرد تا خدای تعالی آن حجرها را ...
تا زنان کبرا آن کنار رفتند می نگرستند انان را که در راه و دیگر بودند همی دیدند تا بکنار دریا رسیدند ... از آنجا
خشک بیرون آمدند که بمعجزه موسی است و ضربت عصا گشتند ... گفت اهیمیشه ما ... که در آنجا ... شد

ملا بجم

در کنار: تم ۱ — فرعون و لشکر فرعون ... ام

۱۸

تا ما دشمن خود را که مرد بود ... ایشان را اگر گفتند ما رویم تا او را بیشتر ... فرعون تعجیل میکرد و در دریا می شد و پیر ...
فرو نشسته بود و جبرئیل علیه السلام بر مادیانی نشسته و اسب در پیش اسب فرعون براند و بدریا فرو شد اسب فرعون از دنبال او
شد که خواست که باز ایستد فرو نتوانست چون همه یکبار فرو شدند قبطیان همه فرو شدند میکائیل از پس ایشان همه را بدریا راند چون
همه بدریا فرو شدند ... پس ... ایشان از دریا بیرون آمدند حق تعالی فرمود تا ... فراهم آمد فرعون چون هلاک
شد گفت آمنت انه لا اله الا الذی آمنت به بنو اسرائیل و انا من المسلمین جبرئیل علیه السلام پاره گل ... بدر گرفت ... و
او را گفت الآن و قد عصیت قبل و کنت من المفسدین اکنون توبه سود ندارد ... بود ...
از کنار دریا ... رسید و آن حال سید ... گفتند ای موسی ... چون ... بار ...
خود شود و ما را ... موسی علیه السلام گفت این باشید که خدای تعالی فرعون و قوم او را ... کرد ...
که ... خود ... موسی علیه السلام دعا کرد ...
جسد فرعون ... پوشیده بود ... چهار صد ... بود ...
او را ... فقوله تعالی فالیوم ننجیک ببدنک لتکون لمن خلفک آیة و قوله و اوعدنا موسى اربعین لیلة ثم اتخذتم العجل من بعده
و انتم ظالمون و چون وعده داده موسی را چهل شب پس ... گوساله پرستیدند و گوساله را بخدایی گرفتند اسرائیلیان ...
... چهل شب ... ماه ... دلو بنده ...
... روز موسی ... گفت ... ایشان ...
... موسی ... باشد ... اربعین ... ذی الحجه ...
... گفتند که چون خدای فرعون را هلاک کرد ملک او بمیراث بنی اسرائیل رسید و موسی ...
... حرام ... ماه ... موسی ... گفت ...
... از ... خدای تعالی ... حرام و حلال ...
... ایشان ... نام ...
... اسرائیل ... حلال ...
... موسی ...
... کودکان ...
... جبرئیل ... اسب ...
... گفت ... از قدم او ... خاک ...
... سامری ...
... خوار ... گوساله ... هذا الهکم و اله موسی ...
... گوساله ...
... گوساله ...
... چون ... گوساله ...
و اله موسی ... خدای ...

در کنار: گرفتار شد ای ... / زد ادم / گفت ... / ده روز ... / ... / ایشان ...

ربع [illegible]

او گوساله پرست و در دوم مرتد شدند [illegible] که گوساله پرست شده [illegible]

[illegible] لن نبرح علیه عاکفین حتی یرجع الینا موسی

ثم عفونا عنکم من بعد ذلک لعلکم تشکرون [illegible]

[illegible]

وَإِذْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَالْفُرْقَانَ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ [illegible]

[illegible]

وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ إِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنْفُسَكُمْ بِاتِّخَاذِكُمُ الْعِجْلَ فَتُوبُوا إِلَى بَارِئِكُمْ فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ عِنْدَ بَارِئِكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ [illegible]

[illegible]

ادرد

(margin: انام — دروهم — خدای تعالی)

وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْكُمُ الصَّاعِقَةُ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ [illegible]

[illegible]

ثُمَّ بَعَثْنَاكُمْ مِنْ بَعْدِ مَوْتِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ [illegible]

وَظَلَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْغَمَامَ وَأَنْزَلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّ وَالسَّلْوَى كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَمَا ظَلَمُونَا وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ [illegible]

[illegible]

(margin: درخواهم — ستاره ام)

[illegible] گویند [illegible] خدای تعالی [illegible]

چون [illegible] یا موسی [illegible]

[illegible]

وادخلوا الباب سجدا وقولوا حطة نغفر لکم خطایاکم وسنزید المحسنین

خدای تعالی [illegible] حرام [illegible] چهل سال [illegible]

[illegible] فانها محرمة علیهم اربعین سنة یتیهون فی الارض چون چهل سال شد خدای تعالی [illegible]

[illegible] در شهر شوید [illegible] وادخلوا [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

فبدل الذین ظلموا قولا غیر الذی قیل لهم فانزلنا علی الذین ظلموا رجزا من السماء بما کانوا یفسقون

[illegible]

[illegible]

[illegible]

واذ استسقی موسی لقومه فقلنا اضرب بعصاک الحجر

فانفجرت منه اثنتا عشرة عینا قد علم کل اناس مشربهم کلوا واشربوا من رزق الله ولا تعثوا فی الارض مفسدین

[illegible] موسی علیه السلام [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] بسم الله الرحمن الرحیم

[illegible] موسی علیه السلام [illegible] این سنگ [illegible]

[illegible] سنگ [illegible]

بعصاک الحجر یعنی [illegible] عینا

واذ قلتم یا موسی لن نصبر علی طعام واحد فادع لنا ربک یخرج لنا مما تنبت الارض من بقلها وقثائها وفومها وعدسها وبصلها قال اتستبدلون الذی هو ادنی بالذی هو خیر اهبطوا مصرا فان لکم ما سالتم

[illegible] موسی [illegible] طعام [illegible]

[illegible] موسی علیه السلام [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] امیر المؤمنین [illegible] رسول الله صلی الله علیه و آله [illegible]

[illegible]

[illegible]

وضربت علیهم الذلة والمسکنة وباءوا بغضب من الله ذلک بانهم کانوا یکفرون بآیات الله ویقتلون النبیین بغیر الحق ذلک بما عصوا وکانوا یعتدون

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ان الذین آمنوا والذین هادوا والنصاری والصابئین من آمن بالله والیوم الآخر وعمل صالحا فلهم اجرهم عند ربهم ولا خوف علیهم ولا هم یحزنون

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

تا گفت که ایشان قومی اند که بخدای تعالی گروانند و [illegible] خوانند و نماز کنند بجانب کعبه [illegible]

[illegible] راجع است [illegible]

[illegible] خوانند زیراکه [illegible] بشر بود [illegible] واذ اخذنا میثاقکم ورفعنا فوقکم الطور

خذوا ما آتیناکم بقوة واذکروا ما فیه لعلکم تتقون یاد کنید چون [illegible] عهد و پیمان شما و آن عهد خدایست که [illegible]

گرفت که [illegible] و انبیا [illegible] و رسولان او [illegible] و کتابها او [illegible]

وارنواهی [illegible] و بردا شتیم زبر شما کوه طور را و گفتیم [illegible] قبول کنید آنچه شما را [illegible]

آنچه دادیم شما را بجدی و جهدی [illegible] تمام [illegible] و یاد دارید [illegible]

[illegible] گفته اند که چون خدای تعالی [illegible]

بنی اسرائیل [illegible]

[illegible] خدای تعالی [illegible]

[illegible]

کوههای فلسطین بود بر سر ایشان چون سایه بانی [illegible] ایشان [illegible]

[illegible]

فلولا فضل الله علیکم ورحمته لکنتم من الخاسرین [illegible]

فضل خدای [illegible]

[illegible]

[illegible] ولقد علمتم الذین اعتدوا منکم فی السبت فقلنا لهم کونوا قردة خاسئین

[illegible]

[illegible]

آوازی شنیدند و کسی [illegible] ایشان چون چنان [illegible]

[illegible] ایشان [illegible] خدای تعالی [illegible]

[illegible] فجعلناها نکالا لما بین یدیها وما خلفها وموعظة للمتقین

[illegible] کردیم [illegible] ایشان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] واذ قال موسی لقومه ان الله یأمرکم ان تذبحوا بقرة [illegible]

[illegible]

که گفت سالم نه [illegible] تا دوازده کرد و بیست و چهار کرد گفت ممکن نیست ما در راه خیر بکنیم و همچنین می افزود تا بدانجا رسید که پوست این گاو زر کرده
بستان ما در راه خیر بکنیم گفت ممکن نیست تا ما در راه خیر بکنیم مردم بخندیدند و گفتند هیچ غرامت [illegible]
بود که خدای تعالی [illegible] بود تا [illegible] کودک که [illegible] بخشش [illegible] خدای و رضای مادر و پدر [illegible] کودک [illegible]
و مادر عجب داد [illegible] چون فردا آن مرد را بینی و بر ایمان گوئی که دیگر این کار [illegible] آنچه صلاح می بینی [illegible]
دیگر روز چنان [illegible] مرد را بدید و ماجرای گاو را با وی بگفت [illegible] بنی اسرائیل حاجت
و ایشان را بار و حاجت است چون او را خواهند [illegible] بعد از آن [illegible] در همه جا
این صفت گاو می بود الا نزدیک این کودک این گاو را پوست پر از زر [illegible] قالوا ادع لنا ربک یبین لنا ما هی گفتند ای
موسی از خدای تعالی [illegible] بیان کند که این گاو چگونه است قال انه یقول انها بقرة لا فارض ولا بکر عوان بین ذلک فافعلوا ما تؤمرون
موسی علیه السلام جواب داد و گفت که خدای تعالی میگوید که این گاو نیست نه بزرگ و نه کوچک نه پیر و نه جوان میان این هر دو است
بکنید آنچه شما را میفرماید [illegible] سال معلوم شد قالوا ادع لنا ربک یبین لنا ما لونها قال انه یقول انها بقرة صفراء فاقع
لونها تسر الناظرین [illegible] از خدای تعالی در خواه تا باز نماید ما را که رنگ وی چگونه است موسی علیه السلام گفت که خدای تعالی میگوید
[illegible] امیرالمؤمنین علی علیه السلام [illegible]
[illegible] قالوا ادع لنا ربک یبین لنا ما هی ان البقر تشابه علینا وانا ان شاء الله لمهتدون
چون لون و رنگ معلوم شد گفتند یا رسول خدا از خدا در خواه تا باز نماید که این گاو چگونه [illegible]
اگر خدای خواهد راه یافته و موفق [illegible] قال انه یقول انها بقرة لا ذلول تثیر الارض ولا تسقی الحرث مسلمة
لا شیة فیها جواب داد که میگوید این گاو [illegible] یعنی رام شده که زمین شوراند و کشت [illegible]
[illegible]
رنگ [illegible] قالوا الآن جئت بالحق چون این جمله شنیدند گفتند اکنون حق آوردی [illegible] صفات [illegible]
چنانکه [illegible] ایشان [illegible] مأمور بودند [illegible] صفات [illegible]
بود [illegible] فذبحوها وما کادوا یفعلون [illegible]
گران خریدند [illegible] واذ قتلتم نفسا فادارأتم فیها والله مخرج ما کنتم تکتمون
چون [illegible] خدای تعالی
[illegible] فقلنا اضربوه ببعضها کذلک یحیی الله الموتی ویریکم آیاته لعلکم تعقلون
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ثم قست قلوبکم من بعد ذلک فهی [illegible]
[illegible]
بنی اسرائیل [illegible]
[illegible] قوله تعالی [illegible]

فهی کالحجارة او اشد قسوة [illegible] وان من الحجارة لما یتفجر منه الانهار [illegible]
[illegible] سنگ [illegible]
[illegible]
وان منها لما یشقق فیخرج منه الماء [illegible]
[illegible] موسی علیه السلام [illegible] وان منها لما یهبط من خشیة الله [illegible]
[illegible] خدای تعالی چون طور [illegible]
[illegible]
[illegible] وما الله بغافل عما تعملون خدای تعالی [illegible]
[illegible] أفتطمعون ان یؤمنوا لکم وقد کان فریق منهم یسمعون کلام الله ثم یحرفونه من بعد
ما عقلوه وهم یعلمون [illegible] رسول [illegible] ایمان [illegible]
[illegible] کلام خدای [illegible]
[illegible]
[illegible] کلام خدای [illegible]
[illegible] واذا لقوا الذین آمنوا قالوا آمنا واذا خلا بعضهم
الی بعض قالوا اتحدثونهم بما فتح الله علیکم لیحاجوکم به عند ربکم افلا تعقلون چون [illegible]
[illegible] خدای [illegible]
[illegible] مسلمانان [illegible] خدای تعالی [illegible]
[illegible] محمد [illegible]
صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible] قریظه [illegible]
[illegible] رسول صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible] خدای تعالی [illegible]
[illegible] امیرالمؤمنین علیه السلام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] فساء صباح المنذرین چون این بشنیدند گفتند ای ابوالقاسم [illegible]
[illegible]
اولا یعلمون ان الله یعلم ما یسرون وما یعلنون [illegible] خدای [illegible]
[illegible]

و منهم امیون لا یعلمون الکتاب الا امانی و ان هم الا یظنون ... [illegible]

[illegible] لن تمسنا النار الا ایاما معدودة [illegible]

[illegible] ان هم الا یخرصون [illegible]

[illegible] فویل للذین یکتبون الکتاب بایدیهم [illegible]

[illegible]

[illegible] بلی من کسب سیئة واحاطت به خطیئته فاولئک اصحاب النار هم فیها خالدون [illegible]

اهل [illegible] چون [illegible]

[illegible] والذین امنوا وعملوا الصالحات اولئک اصحاب الجنة هم فیها خالدون [illegible]

[illegible] واذ اخذنا میثاق بنی اسرائیل لا تعبدون الا الله [illegible] وبالوالدین احسانا [illegible]

[illegible] وقولوا للناس حسنا [illegible]

[illegible] واقیموا الصلوة واتوا الزکوة ثم تولیتم الا قلیلا منکم [illegible]

[illegible] واذ اخذنا میثاقکم لا تسفکون دماءکم [illegible]

طاعات و صدقه بود [illegible]

گفته ان [illegible]

[illegible]

و تو بود همچنان بود کشتن خود و از خویشتن را از سرای خود بیرون میکنید یعنی بیرون کردن برادران مومن را از خانها و جهانخانه اب
که بیرون کردن خود را از سرای خود حتی که رسول صلعم گفت المومنون کنفس واحده مومنان همه بمثابه یکنفس اند گفتانه که درویشان [illegible]
تی قطعه‌ی [illegible] که ایشان را [illegible] که یکدیگر را مکشند مثل [illegible] و اگر از ایشان کسی اسیر کردید بایشان
[illegible] کردند ثم اقررتم وانتم تشهدون پس اقرار داده اید من و گواهی میدهید بر [illegible] بر خود و
انست که شما من [illegible] و بر اسلاف خود گواهی میدهید [illegible] خطاب به اسلاف جهودان و گفته اند که با جهودان عهد رسول
بهره و حمل کردن او [illegible] ثم انتم هؤلاء تقتلون انفسکم و تخرجون فریقا منکم من دیارهم
تظاهرون علیهم بالاثم والعدوان پس شما که جهودانید پس از آنکه عهد و میثاق شما را گرفته اند یکدیگر را می کشید و
یکدیگر بیرون میکنید و ان حال [illegible] یکدیگر را مدد میدهید [illegible] بزه کاری و بیدادی کردن [illegible]
[illegible] و عدوان [illegible] وان یاتوکم اساری تفادوهم وهو محرم علیکم اخراجهم و اگر شما اینجا اسیر کرده و در دست
دشمن [illegible] ایشان را باز خرید [illegible] بیرون کردن ایشان از سرای ایشان [illegible]
وای ماجرای قریظه [illegible] اوس [illegible] بودند و بنی النضیر حلفاء خزرج بودند چون میان اوس و خزرج قتال [illegible]
ایشان یاری حلفاء خود رفتندی در آن جنگ یکدیگر را بکشتندی و اگر کسی از ایشان اسیر شدی باز خریدندی [illegible]
عجب [illegible] خدای تعالی [illegible] افتؤمنون ببعض الکتاب وتکفرون ببعض فما جزاء من یفعل ذلک منکم
الا خزی فی الحیوة الدنیا [illegible] بعضی [illegible] ایمان می آرید و بعضی کافر میشوید [illegible]
[illegible] کند از شما مگر رسوایی و [illegible] در زندگانی دنیا گفته اند که آن خزی جزیه است [illegible]
[illegible] بنی النضیر [illegible] بعد از [illegible] تا سعد معاذ در [illegible] حکم [illegible]
[illegible] سعد [illegible] سعد حکم کرد بکشتن مردان و برده کردن زنان [illegible] ایشان رسول
[illegible] سعد [illegible] حکم کردی که خدای تعالی [illegible] حکم کرده از بالای [illegible] هفت آسمان [illegible] فرود آوردند
[illegible] بنی النجار فرود آمدند [illegible] رسول صلعم چون [illegible]
خندق کندند و امیر المومنین علیه السلام حاضر بود و ایشان را بیرون آورد گروه گروه و علی [illegible]
[illegible] و در آن خندق [illegible] در میان ایشان [illegible] کعب [illegible]
[illegible] پیش رسول [illegible]
که [illegible] و [illegible] امیر المومنین علیه السلام [illegible]
[illegible] امیر المومنین علیه السلام [illegible]
[illegible] ویوم القیمة یردون الی اشد العذاب وما الله بغافل عما تعملون [illegible] ایشان
[illegible] که [illegible]
[illegible] و [illegible] عذاب [illegible]
[illegible] و خدای تعالی [illegible] اولئک الذین اشتروا
الحیوة الدنیا بالاخرة فلا یخفف عنهم العذاب ولا هم ینصرون [illegible] دنیا را بعوض آخرت [illegible]
دنیا [illegible] و آخرت در بهای آن دادند لاجرم [illegible] حیات باقی [illegible] فانی بدل کردند

[illegible]

البینات

[illegible] از ایشان [illegible] و [illegible] چون ایشان [illegible] ایشان را [illegible]
[illegible] از عذاب [illegible] عذاب ایشان و [illegible]
[illegible] که [illegible] دنیا [illegible]
[illegible] ولقد آتینا موسی الکتاب وقفینا من بعده بالرسل وآتینا عیسی ابن مریم البینات وایدناه بروح القدس [illegible] موسی
[illegible] و [illegible] و معجزات [illegible] و دلائل [illegible] البینات و معجزات
[illegible] و [illegible] که روح القدس [illegible] علیه السلام [illegible]
[illegible] و [illegible] که [illegible]
[illegible] افکلما جاءکم رسول بما لا تهوی انفسکم استکبرتم ففریقا
کذبتم وفریقا تقتلون [illegible] گروهی [illegible] کشتند [illegible]
[illegible] یحیی علیهما السلام [illegible] صلی الله علیه واله وسلم
[illegible] گروهی [illegible]
[illegible] و قالوا قلوبنا غلف [illegible]
[illegible] بل لعنهم الله بکفرهم فقلیلا ما یؤمنون [illegible]
[illegible] از رحمت خود دور کرده [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] لعنت [illegible]
[illegible] اندک ایمان [illegible]
[illegible] ولما جاءهم کتاب من عند الله مصدق لما معهم [illegible]
[illegible] وکانوا من قبل یستفتحون علی الذین کفروا [illegible] جهودان [illegible]
[illegible] مشرکان [illegible] بیغمبر [illegible]
[illegible] اللهم انصرنا بالنبی المبعوث فی آخر الزمان الذی نجد نعته فی التوریة [illegible]
[illegible] و در توریة [illegible] خدای تعالی [illegible]
[illegible] فلما جاءهم ما عرفوا کفروا به فلعنة الله علی الکافرین [illegible]
[illegible] ایمان نیاوردند [illegible]
[illegible] بئسما اشتروا به انفسهم ان یکفروا بما انزل الله بغیا ان ینزل الله من فضله علی من یشاء من عباده
[illegible] خدای تعالی [illegible]
[illegible] ایمان [illegible] خدای [illegible]
[illegible] فباؤا بغضب علی غضب وللکافرین عذاب مهین [illegible] خدای تعالی [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] محمد صلی الله علیه واله [illegible]
[illegible] واذا قیل لهم آمنوا بما انزل الله قالوا نؤمن بما انزل علینا ویکفرون
بما وراءه وهو الحق مصدقا لما معهم [illegible] خدای تعالی [illegible] ایمان [illegible]

کو معنی الست که گفتند هم

نگاه کرده

نزد پیغمبر آمدند ... ما ایمان آوریم بدانچه بر ما فرو آمده ... و کافر میشویم بدانچه جز آن است و آن حق است [illegible]

و درست و راست ... قل فلم تقتلون انبیاء الله من قبل ان کنتم مؤمنین [illegible]

ایمان ... چرا میکشتید پیغمبران ... کشتن پیغمبران حرام است اگر ایمان ... [illegible]

... ولقد جاءکم موسی بالبینات ثم اتخذتم العجل من بعده وانتم ظالمون [illegible]

[illegible]

ولقد اخذنا میثاقکم ورفعنا فوقکم الطور خذوا ما آتیناکم بقوة واسمعوا [illegible]

قالوا سمعنا وعصینا واشربوا فی قلوبهم العجل بکفرهم [illegible]

قل بئسما یأمرکم به ایمانکم ان کنتم مؤمنین [illegible]

قل ان کانت لکم الدار الآخرة عند الله خالصة من دون الناس فتمنوا الموت ان کنتم صادقین [illegible]

ولن یتمنوه ابدا بما قدمت ایدیهم والله علیم بالظالمین [illegible]

ولتجدنهم احرص الناس علی حیوة ومن الذین اشرکوا یود احدهم لو یعمر الف سنة وما هو بمزحزحه من العذاب ان یعمر والله بصیر بما یعملون [illegible]

قل من کان عدوا لجبریل فانه نزله علی قلبک باذن الله مصدقا لما بین یدیه وهدی وبشری للمؤمنین [illegible]

ازان طعامی ... گفتند ... جبرئیل ... دشمن ماست ... [illegible]

[illegible]

من کان عدوا لله وملائکته ورسله وجبریل ومیکال فان الله عدو للکافرین [illegible]

ولقد انزلنا الیک آیات بینات وما یکفر بها الا الفاسقون [illegible]

اوکلما عاهدوا عهدا نبذه فریق منهم بل اکثرهم لا یؤمنون [illegible]

ولما جاءهم رسول من عند الله مصدق لما معهم نبذ فریق من الذین اوتوا الکتاب کتاب الله وراء ظهورهم کانهم لا یعلمون [illegible]

برجست ارنده ازانکه با ایشانست یعنی توریه حما گفتگی ایشان کتاب توریه انداختند کتاب خدای اکر قران است [illegible] پس پشت
خود می اندازند وبدان ایمان نمی اورند وکاری میکنند پنداری که خود ندانسته اند وما کسی میندکه از جهال شنیده باشند
وگفته اند مراد بکتاب الله توریه است که در اینجا ذکر محمد ونعت ووصف اوست ان جاهلان پس پشت خود انداخته اند
یا گویی که هرگز توریه نخوانده اند ونه دانسته اند واتبعوا ما تتلوا الشیاطین علی ملک سلیمان وما کفر سلیمان
چنین گفته اند که شیاطین سحر نیرنجات بزبان اصف برخیا نوشتند وبر عنوان نوشتند که هذا ما علم اصف بن برخیا سلیمان الملک
وان را در زیر تخت او دفن کردند چون سلیمان وفات یافت بیرون اوردند وان را اظهار کردند ومردمان را گفتند که سلیمان
باین بر جن وانس مسلط و پادشاه گشت [illegible] تا ان ملک بپای ساید علما وصلحا گفتند معاذ الله این [illegible]
و اینرا انکار کردند مردمان سفله وجهال فرا گرفتن و اموختن گرفتند وحدیث سلیمان انکه او ساحر بود فاش کردند تا
محمد رسول صلی الله علیه واله وسلم [illegible] جهودان [illegible] حق جل وعلا [illegible] فرستاد وبرائت ساحت سلیمان را
وگفت واتبعوا یعنی پیروی کردند جهودان انچه شیاطین میخواندند ان را بر پادشاهی سلیمان و [illegible] سلیمان پادشاهی [illegible]
حاصل که جهودان تبع ان کردند و [illegible] ودعاها که شیاطین فراهم نهاده بودند وان را بسلیمان حواله کرده و
گفتند انست که جهودان پیروی کردند [illegible] یعنی منع است [illegible] جهودان منع کردند [illegible]
منع کردند ونیرنجات خدای تعالی [illegible] کرد وگفت سلیمان کافر نبود یعنی ساحر نبود ولکن ساحر وکافر دیوان
بودند که سحر ایشان کردند وحواله بسلیمان کردند ولکن الشیاطین کفروا یعلمون الناس السحر وما انزل علی الملکین
ببابل هاروت وماروت ساحر وکافر شیاطین بودند که مردمان را سحر وجادوی می اموختند [illegible] ونیرنجات وحیل [illegible]
جادو بودند می اموختند مردم را وانچه فرود اورده شد بر دو فرشته که ببابل بودند هاروت وماروت سحر [illegible]
یعنی حیلتی که وجه ان پوشیده بود [illegible] چنانکه [illegible] کنند [illegible] کردند [illegible]
از ادم [illegible] بیکبار [illegible] ماهیان [illegible] چون گرمای افتاب [illegible] گردد [illegible]
زیرا که [illegible] همه در حرکت [illegible] که در حرکت خواهد بود چنانکه گفت یخیل الیه من سحرهم انها تسعی
کرد [illegible] بود [illegible] باشد [illegible] بود اما انکه گویند که بجادوی [illegible] وبر وند [illegible] که [illegible] صورت [illegible]
[illegible] این انواع در [illegible] مستحیل است [illegible] معجزات [illegible]
که در قول خدای وما انزل نفی است تقدیر چنین است که وما کفر سلیمان ولا انزل الله السحر سلیمان کافر نبود
ونه خدای تعالی سحر فرستاد [illegible] خوانده اند یعنی پادشاه بابل [illegible] زمینی است وما یعلمان من احد حتی
یقولا انما نحن فتنة فلا تکفر ای دو فرشته [illegible] می اموختند واعلام [illegible] تا [illegible] که ما فتنه [illegible]
زنهار که کافر نشوید یعنی شما خبری که صالح است [illegible] واجب است [illegible] تا نجات یابید و [illegible]
تا هلاک نشوید وان چنان بود که در زمان ادریس پیغمبر علیه السلام سحر در میان مردمان [illegible] بود [illegible] خدای
تعالی این دو فرشته را فرستاد وبر زبان ایشان [illegible] سحر ووعید [illegible] کرد [illegible]
مردمان [illegible] وازان [illegible] وانچه [illegible] وگفته اند که این دو فرشته [illegible]
که زبان طعن فرزندان ادم دراز کردند [illegible] شما را [illegible] شهوت باشد [illegible] ایشان
[illegible] خدای تعالی ازان فرشتگان هاروت وماروت را اختیار کرد [illegible] شهوت در ایشان [illegible]

۲۶

ورزمیشان فرستاد وازان [illegible] ایشان [illegible] بر [illegible] کردند [illegible]
خدای شدند ایشان را عذاب [illegible] عذاب اخرت [illegible] کردند ایشان [illegible]
[illegible] بخوانند بود [illegible] قران [illegible]
منهما ما یفرقون به بین المرء وزوجه می اموختند ازین دو فرشته [illegible] التحریف [illegible]
میان مرد وزنش [illegible] که در شرع سلیمان [illegible] بود که هرکه سحر [illegible] کنند [illegible] طلاق [illegible]
این بود وما هم بضارین به من احد الا باذن الله [illegible] ایشان [illegible] هیچ کس [illegible] خدای [illegible]
[illegible] که [illegible] کنند [illegible] خدای تعالی [illegible]
کرده باشد [illegible] رساند [illegible] معنی [illegible] که سحر ضرر [illegible] الا [illegible]
که اگر خواهد منع کند [illegible] ویتعلمون ما یضرهم ولا ینفعهم ولقد علموا لمن اشتریه ما له فی
الاخرة من خلاق می اموختند انچه ایشان را زیان [illegible] وسود [illegible] که [illegible]
[illegible] که او [illegible] کرده [illegible] ایشان [illegible]
یعنی [illegible] ولبئس ما شروا به انفسهم لو کانوا یعلمون [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] اگر [illegible] بفروختند [illegible] که [illegible] ایمان [illegible]
و [illegible] گفت لو کانوا یعلمون اگر [illegible] میان [illegible]
شیاطین با جهودان [illegible] که کتاب خدای را پس پشت انداختند [illegible]
دنیا فروختند [illegible] بود که مرد [illegible] قوم [illegible] باشند [illegible]
ولو انهم امنوا واتقوا لمثوبة من عند الله خیر لو کانوا یعلمون واگر ایمان [illegible] رسولان خدای [illegible]
و [illegible] مخالفت [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] اکرام [illegible]
کردند یا ایها الذین امنوا لا تقولوا راعنا [illegible] بود که مسلمانان [illegible] یا رسول الله [illegible]
[illegible] جهودان [illegible] دشنام بود [illegible]
[illegible] محمد [illegible] دشنام [illegible] محمد [illegible]
[illegible] خدای [illegible] محمد [illegible]
[illegible] کردند [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] خدای تعالی [illegible] جهودان
[illegible] ایشان [illegible] کردند [illegible]
که هر جا که یا ایها الناس در قران [illegible] یا ایها الذین امنوا [illegible] یا ایها الذین امنوا در توریه یا ایها
المساکین است [illegible] یا ایها المساکین و در زمان محمد [illegible]
ایشان [illegible] الله و [illegible] محمد صلی الله علیه واله [illegible] پادشاهان [illegible]
[illegible]

ازانجا

ز سحر م

پنهان از چشم [illegible]

علم

خواهد بود م

کنند م

پرسید که مسکینی کجاست گفت بر در سرای ما نشسته است چون از مجلس برخاست با جماعت بعیادت مسکینی رفت و بر بالین او نشست
او را یافت در حالت جود(؟) ... چون بنشست گفت اگر گردم سرا آمد بیخ بردم سرا آمد باز آنکه گرد ...
مسکینی چند روز در روح ... آفتاب ... از آفتاب بن برید ... ایشان در خبر الا رونی گرند و ا...
وی او فرو گرد نشانه در جوار ... اگر تاج کرامت بر سر نهاده و حلاوت در پوشیده گفت ای مسکینی
گفت ای ملک نگر که نادر کرم ... مسکینی که ذهبت المسکنة وجاءت الملکة درویشی رفت و پادشاهی آمد
لطف و کرم و فضل ... ابن عباس گفت در قرآن یا ایها الذین آمنوا الا که مهتر ایشان علی ابن ابی طالب ...
و جهی دیگر آنست که کلمه راعنا زیر دستان بزیر دستان گفتندی خدای تعالی منع کرده ایشان را از این و
گفت شرط ادب نگاه دارید و خطاب ... چنانکه گفت لا تجعلوا دعاء الرسول بینکم
کدعاء بعضکم بعضا مگوئید راعنا ... که ان خطاب زیر دستانست بزیر دستان را و قولوا انظرنا واسمعوا
وللکافرین عذاب الیم و بگوئید که ای انظرنا ای رسول خدای توقف فرمای تا سخن تو بشنوم و تامل کنیم
و بدانیم و نه در ... کی کن تا سخن تو ... بشنویم ... فهم توانیم کرد و ...
چون شنونده ... و آثار و حرکات گوینده مشاهده کند سخن او ... فهم تواند کرد و سخن ... بشنود ...
غرض از شنیدن ... که قرآن یعنی جهودان ... ما یود الذین کفروا من اهل الکتاب ولا
المشرکین ان ینزل علیکم من خیر من ربکم مسلمانان ... جهودان و مشرکان ... ایمان آورند
ایشان یعنی جهودان ... که در ایمان محمد خبری ... چیزی بودی ... و شما ... حق تعالی
بر این ... ایشان کرد و گفت دوست ندارند و ... ازین شما ... اهل کتاب و مشرکان ...
که از خدای شما بر شما خیری نازل گردد آن بار ... ایشان نیست والله یختص برحمته من یشاء والله ذو الفضل
العظیم خدای تعالی خواست کرد اندر رحمت خود آن را که خواهد ... نبوت ... و کتاب ...
که ... مصلحت ... آن کرد که نبوت و خلعت رسالت در محمد پوشید ... تا عالم بود محمد
و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین ... نبوت ... خواندم ... رحمت ... و آن ...
عالمیان گردانید و خدای تعالی خداوند فضل و احسان عظیم است نعمت او ... ما ننسخ
من آیة او ننسها نأت بخیر منها او مثلها جهودان طعنه زدند و گفتند محمد ... امروز ... می فرماید
چیزی می آورد و آنکه پشیمان می شود و چیزی دیگر ... جبرئیل ... بر ایشان و گفت ای ...
... محمد چنانکه نبوت ... مصلحت ... بود که ... موسی بود و کتاب ...
... و کتاب انجیل ... اکنون مصلحت در آنست که پیغمبر محمد باشد و کتاب قرآن ... شریعت ...
چون مصلحت پیدا شود ... منسوخ ... و ... از بهر آنکه مصالح خلقان ... عبادات
بجز من کسی نداند ما ننسخ ... که ... یا ... ایم ... وقتی ... مصلحت ...
... ازاله و ابطال حکم است یعنی ... ازاله ... ازان ... مانند ... ناسخ ... ثابت ...

ان حکم بود که بر داشتند و ازاله کردند ... ثابت کردیم ... میان ناسخ و منسوخ ...
هرگاه باید ... کند ... ایشان ... ایشان ...
روزی ... در مجلس ... رسول ... خواست و گفت رسول الله چنانکه در قرآن ...
... بود ... که ... چون ... که ... ایشان ...
... خدای تعالی این آیه را منسوخ کرده ... الم تعلم ان الله علی کل شیء قدیر
الم تعلم ان الله له ملک السموات والارض وما لکم من دون الله من ولی ولا نصیر ... خدای تعالی ... رسول ...
... که خدای تعالی بر همه چیزها ... که ملک آسمان و زمین خدای راست و در قبضه قدرت اوست
... ام تریدون
... ان تسألوا رسولکم کما سئل موسی من قبل
ومن یتبدل الکفر بالایمان فقد ضل سواء السبیل ... خدای تعالی ...
... جهودان ... رسول ... که قوم موسی
... چون ... ایمان ...
ایمان ... چون ... ایمان ...
ود کثیر من اهل الکتاب لو یردونکم من بعد ایمانکم کفارا حسدا من عند انفسهم من بعد ما تبین لهم الحق چون مسلمانان
... جهودان ... حذیفة بن الیمان ... که ...
... باشد ... حلیم باشد ...
... گفت ...
... بر ایشان ... محمد ... و رسول ...
خدای تعالی ... جهودان ... ایمان ...
... ایشان ... رسول خدای ...
توریة خوانده اند ... جهودان ... مسلمانان ...
... حسد ... محمود ...
محمود ... ادا ... رسول ...
... در حجره عایشه بود ... جهودان ... السلام علیک رسول است و
... عایشه ... گفتند ...
... و علیکم السلام واللعنة یا اعداء الله رسول ...
رسول ... کردن ... جهودان ...
بر سلام مسلمانان ... فاعفوا واصفحوا حتی یأتی الله بامره ان الله علی کل
... مسلمانان ... تا که ... خدای ... فرمان خود

چون کشتن بنی قریظه و بردن زنان و کودکان و دور کردن بنی النضیر از زمین ایشان و راندن ایشان بشام که خدای تعالی
بر همه چیزی قادر و تواناست گفته اند این آیه منسوخ است بآیه قاتلوا الذین لا یؤمنون بالله ولا بالیوم الآخر از امام
محمد باقر علیه السلام روایتست که گفت که رسول الله صلی الله علیه وآله گفت قتال نفرموده تا که این آیه آمد اذن للذین یقاتلون بانهم
ظلموا وان الله علی نصرهم لقدیر حبسه بر این آیه و تیغ از آسمان فرود و در گردن رسول انداخت واقیموا الصلوة و
آتوا الزکوة وما تقدموا لانفسکم من خیر تجدوه عند الله ان الله بما تعملون بصیر بپای دارید نماز را و بدهید حق خدای را
از مال و آنچه پیش فرستید برای تنهای شما از نیکی بیابید ثواب آنرا نزد خدای بدرستیکه خدای بهر چه میکنید بیناست
چون صحابه رسول امر بود بآنچه صلاح ایشان در آن بود در باب صلح و عفو گفت مشغول شوید در بپای کردن و زکوة دادن
نماز را بپای دارید ارکان نماز و حدود و حقوق آن بجای آرید و زکوة مستحقان را بدهید که هر چه از اقدام کنید
از خیر نزد خدای او را باز یابید و مراد بخیر درین آیه مال است بر عموم حمل کردن اولی تر است حق تعالی میدهد ...
تحریض میکند و میگوید هر چه آنرا از پیش فرستید بدان بمانید در جهت که هر که خرما بصدقه دهد حق تعالی آنرا می پرورد
تا چندان شود که کوهی چنانچه گفت یمحق الله الربوا ویربی الصدقات چون بنده بمیرد ...
بفاصلت کسی مرده اند گویند ما خلف چه بگذاشت و فرشتگان گویند ما قدم چه از پیش فرستاد چون فاطمه زهرا
علیها السلام بجوار ایزدی رسید امیر المؤمنین علیه السلام در مرثیه او گفت لکل اجتماع من خلیلین فرقة وکل الذی
دون الفراق قلیل وان افتقادی فاطما بعد احمد دلیل علی ان لا یدوم خلیل انگه بگورستان رفت و گفت
السلام علیکم یا اهل القبور اموالکم قسمت ودیارکم سکنت ونساؤکم نکحت اموال شما قسمت کردند و در سرایهای شما ساکن شدند
و زنان شما بشوهر دادند بر دیگران هاتفی آواز داد که ما اکلنا ربحنا وما قدمنا وجدنا وما خلفنا خسرنا آنچه
بخوردیم سود کردیم و آنچه از پیش فرستادیم یافتیم و آنچه بگذاشتیم زیان کردیم چون گفته شد ...
ارانکه بر تجارت کرده ... ربیع لا یاتی ... ثم ما ان ... وکذلک الدهر ... انام
قدم ذلک واخری ... هر چه کرده ضایع نگردد که بدان باز یابم وقالوا لن یدخل الجنة الا من کان هودا او نصاری
جهودان و ترسایان با هم مخالف و دشمنی کرد میان ایشان بود چون رسول صلی الله علیه وآله بیامد ایشان اعدا
از خود قوی تر دیدند ... کینهای دیرینه را از سینه بیرون کردند ...
الا حق ... که در رسول موافقت ایشان ... و مجادله میکردند ... بهشت جهود
الا جهودان و ترسایان تلک امانیهم گفت ای محمد این آرزوی ایشانست ... اخبار امیر
المؤمنین علی علیه السلام میگوید که لا تتکل علی المنی فانها بضایع النوکی گفت احمق ... بزرگ است انکه
پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم گفت الکیس من دان نفسه وعمل لما بعد الموت والعاجز من اتبع نفسه هواها وتمنی علی الله
زیرکان کسی است که حساب خود کند و ... کاری کند ... و عاجز ... نفس خود را تابع هوا
گرداند و تمنا کند بر خدای و گفته اند ... الاکاذیب ... قل هاتوا برهانکم ان کنتم صادقین ای محمد
هر که دعوی کند ... باطل باشد من ادعی ... اگر
راست میگوئید ... بلی من اسلم وجهه لله وهو محسن فله اجره عند ربه
ولا خوف علیهم ولا هم یحزنون ... که حق رد کرد بر جهودان و ترسایان ... بهشت

۲۸
بلکه هر که اسلام کند و انقیاد کند خدای او و فرمان او در اگر دن نهد ... را خالص گرداند ...
اقبال کند ... و او نیکوکار باشد یعنی مخلص بود مزد او که نزد یک خدای است ... او را بود در بهشت ...
صفت ایشان آن بود ... اندوه و خوف نبود چون که فردا خایف و اندوهگین باشند تخصیص ...
شریفترین اعضاست ... مسلم بود ... باشد مسلم و بدل ...
وجه عبارت است از ذات چنانکه گوید کل شیء هالک الا وجهه وقالت الیهود لیست النصاری علی شیء وقالت النصاری
لیست الیهود علی شیء وهم یتلون الکتاب ترسایان نجران نزدیک رسول آمدند احبار جهودان حاضر آمدند و با ایشان
مناظره کردند جهودان مردی نام او ... با ایشان گفت ... شما بر هیچ نیستید و انکار عیسی کرد و نبوت او
و یکی از ترسایان گفت ... شما بر هیچ نیستید و انکار نبوت موسی کرد خدای تعالی ... گفت جهودان
گفتند که ترسایان بر هیچ اند و ترسایان گفتند که جهودان بر هیچ اند ... چون ... قصه ... الله
... و حال آنکه ایشان کتاب میخوانند جهودان در توریه حدیث عیسی و نبوت او و بشارت او میخوانند
و میدانند و ترسایان در انجیل حدیث موسی ... و نبوت او میخوانند و میدانند که هر دو حقند و انکار میکنند
کذلک قال الذین لا یعلمون مثل قولهم فالله یحکم بینهم یوم القیمة فیما کانوا فیه یختلفون میگوید که همچنین جهودان و ترسایان
... که تو بر هیچ نه ... مراد ... با اجداد ایشان جهودان گفتند که شما بر هیچ نیستید ...
... روزی که نزدیک احکم الحاکمین آیند میان ایشان حکم کند و ... اینجا ایشان خلاف میکنند ...
... کیست ... اهل حق ... بعوض ومن اظلم ممن منع مساجد الله ان
یذکر فیها اسمه وسعی فی خرابها گویند که مراد مساجد القدس ... بیت المقدس ... بنی اسرائیل را
بکشتند و فرزندان ایشان را اسیر کردند ... بیت المقدس را خراب کردند ...
که مراد بآن مسجد مسجد الحرام است و این آیه در حق مشرکان مکه آمد که ایشان پیغمبر صلی الله علیه وآله را منع کردند از مسجد الحرام
... الذین کفروا ... عن المسجد الحرام ... ایشان ... که ... را از آن ...
مسجدهای خدای را منع میکنند ... که در آنجا ذکر خدای کنند و نام خدای ... و رسول ... اگر ...
و سعی و طواف کنند و هر مسجد که ... و خدای را عبادت کنند آن خراب بود ... مشرکان ...
سعی کرده باشند در خرابی اولئک ما کان لهم ان یدخلوها الا خائفین لهم فی الدنیا خزی ولهم فی الآخرة عذاب عظیم
این جماعت که ... بیت المقدس ... در آنجا نشوند مگر خایف و ترسناک ...
از ابن عباس ... چون این آیه ... جهودان و ترسایان در بیت المقدس ... مشرکان ...
... مسجد ... و ترسایان ... که چون ... رسول ...
... مشرک ... گردد ... مسجد ... نماز و طواف کنند ...
در دیار ... بقتل و سبی و در آخرت در دوزخ با عذابی بزرگ بود ولله المشرق والمغرب فاینما تولوا فثم وجه الله
ان الله واسع علیم از ابن عباس روایت کرده اند که گفت با پیغمبر بودیم ...
... قبله ... روی ... گردد ...
... الله ... ان ... ما ... در ...

وکتاب

خواندی

ابیح

میکنند که گفت چون این آیه تحویل قبله مسلمانان بمکه روی بکعبه آوردند جهودان طعن زدند و عیب کردند خدای تعالی این آیه فرستاد

و گفت خدای راست مشرق و مغرب است بجاد مغرب که شام و بیت المقدس است بهر جای که روی آورند بگوید خدای تعالی

قبله خدا آنجا باشد کسی را نباشد که برین اعتراض کند و عیب و طعن زند که با امر خدای از بهر عبادت خدای بهر جای که روی آورند

او در آن بود و رحمت آن حاصل بود و خدای تعالی فراخ عطاست و بسیار رحمت است رحمت او همه چیز را فرا رسد

بهر چه فرماید مصلحت آن بود یکی از جمله صلحا گفت در راه فرض وقت نماز بود در بیابان گفتم جای بگزینم بعد نماز

کنم گفت قلبک و صل بخشیت الله که هر جا خواهی نماز کن دل چو پاک کرده بود جامه پاک چه باک

هر جای معتبر بود لیکن در نستار چه سود با اهل سابقه بود در کار بود من او را یار اگر او نبود یار چه سود و قالوا اتخذ الله ولدا

سبحانه بل له ما فی السموات والارض کل له قانتون جهودان گفتند عزیز پسر خداست ترسایان گفتند مسیح پسر خداست

مشرکان عرب گفتند فرشتگان دختران خدا اند حق تعالی گفت ایشان را باز گفت که گفتند ایشان که فرزندی گرفت خدای

اگر گفت نه چنانست که ایشان میگویند که منزه است از آنکه فرزند گیرد ملک سموات او راست همه او راست

بوند گرفتن و اینها که ایشان فرزندان خدای میخوانند همه قانت اند مطیع و فرمان بردار خدا اند یعنی عزیز و مسیح و فرشتگان

و گفته اند مراد بکل له قانتون تمام بندگان اند از مومن و کافر که اگر چه خدای را سجده نکنند سایه او سجده کند چنانکه

در خبر است که علی اعم او سایه او خدای را سجده کنند چنانکه گفت و لله من فی السموات والارض طوعا و کرها و ظلالهم بالغدو

والاصال گفته اند که قنوت کافر در قیامت باشد چنانکه گفت و عنت الوجوه للحی القیوم بدیع السموات والارض و اذا

قضی امرا فانما یقول له کن فیکون آورنده زمینها و آسمانها اوست بر سبیل ابتدا و اختراع چون حکم کند کاری که موجود

از آن باشد بس حق هر چه تمامتر تعریف و گفته که آنچه فرماید باشد در زمان از زمین و آسمان و هر غرائب دارعالم

عدم بوجود آید معدوم در حکمت تکون ناشد بس بر سبیل تشبیه بود چنانکه یکی را خواهد که چیزی بباشد گوید کن

آنچه باشد در حق خدای و امر او درین تشبیه دگر آنکه امر کن است یعنی هر چه اراده خدای تعالی

بوجود آن تعلق گرفت بی آنکه در آن حاصل شود پس خیال است که میگویند من کار من کن فیکون

چنانکه من بخلاف تو ام کار زر آلت و ساز و وقت و مهلت باید من چون چیزی خواهم پیش از آن وقت زود

که گوینده گوید که کاف کن بنون رسیده هجده هزار عالم آفریده باشم چو لولاک بنا شد هر چه خواهم شود موجود

هم عالم هم آدم ز کاف و نون دو عالم آفریدم خداوندی مرا باشد مسلم وقال الذین لا یعلمون لو لا یکلمنا الله

او تأتینا آیه کذلک قال الذین من قبلهم مثل قولهم تشابهت قلوبهم قد بینا الآیات لقوم یوقنون گفتند آن

که ندانند و نشانی نیاید که دلالت صدق تو کند ای محمد همچنین که انبیا میگویند گفتند الکافران پیش ایشان بودند از کافران

امتان گذشته مانند گفتار اینها گفتند دلهای ایشان در کفر و سختی بهم می مانند آیات و بینات را روشن

و هویدا کردانیدیم از بهر قومی که ایشان یقین دانند و یقین را انکار نمیکنند این که ایشان میگویند از

سر عناد و تکبر و تحکم و تعنت میگویند انا ارسلناک بالحق بشیرا و نذیرا و لا تسئل عن اصحاب الجحیم ما فرستادیم

ترا ای محمد بحق با آن دین که حق و درست و راست و بشارت دهنده دوستان مرا بثواب ابد

و بیم کننده دشمنان مرا از عذاب ابدی رنجاننده دائم اگر ایمان نیارند و راه دوزخ اختیار کنند و به دوزخ

روند گو برو که تر از اصحاب دوزخ سوال نخواهند کرد برین معنی اگر از مخالفان سوال کردند

29

و روایت کرده اند که سبب نزول این آیه آن بود که رسول صلی الله علیه و آله گفت لو انزل الله بأسه بالیهود لامنوا

اگر خدای عذاب فرستادی بر جهودان ایمان آوردندی ابن عباس گفت که روزی رسول صلعم گفت که شعری ما فعل الله بابوی که

بیاستی که خدای با کافران گذشته چه کرد این آیه آمد و لا تسئل عن اصحاب الجحیم ولن ترضی عنک الیهود و لا النصاری حتی

تتبع ملتهم قل ان هدی الله هو الهدی و لئن اتبعت اهواءهم بعد الذی جاءک من العلم ما لک من الله من ولی و لا نصیر گفته اند که جماعتی از جهودان

نزد رسول صلی الله علیه و آله آمدند و گفتند ای محمد اگر با ما صلح کنی و با ما بسازی ما نیز ترا امان دهیم رسول صلعم حریص بود در ایمان

ایشان بر آن که ایشان مدارا میکرد خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت ای محمد جهودان از تو راضی نشوند اگر دنیا

ستانی و مدارا کنی با ایشان تا تو متابعت ملت ایشان نکنی بگوی ایشان را ای محمد که دین خدای آن است

راه نجات و رستگاری دین است برین یکتای باید رفت بر ملت و طریقه جهود نباید رفت اگر متابعت هوای ایشان کنی بعد از

آنکه علم بتو آمده باشد از نبوت و قرآن و ادله و بیان نباشد ترا هیچ یاری و یاوری که از عذاب خدای ترا حمایت کنند

الذین آتیناهم الکتاب یتلونه حق تلاوته اولئک یؤمنون به و من یکفر به فاولئک هم الخاسرون گفته اند که مراد بدین جماعت

اهل کتاب اند از جهودان و ترسایان چون عبدالله سلام و بحیرا راهب و غیر ایشان خدای تعالی از ایشان خبر داد و گفت

که کسانی که ما ایشان را کتاب دادیم یعنی توریه و انجیل میخوانند آن کتاب را با خضوع و خشوع و صفا و اعتقاد

خواندن و کتمان نام و نشان و نعت و صفت محمد با زنی پوشند و تبدیل و تحریف نمیکنند ایشان آنان اند که بدان ایمان

دارند هر که بدان کافر شود یعنی آن کسانی که بدان کافر شوند ایشان زیان کار اند که خط خود دار شود با آخرت ... و گفته اند

بدل کرده اند و آن زیان کاری هر چه تمامتر بود و گفته اند مراد بکتاب قرآن است حق تلاوت آن بود که بر خواننده

با خشوع و خضوع چنانکه گفت الذین اذا ذکر الله وجلت قلوبهم و حلال آن را حلال دارند و حرام آن را حرام دانند و محکم

و متشابه آن ایمان آرند و تدبر و تفکر کنند ایشان که چنین باشند حقا که مومن باشند چنانکه گفت اولئک هم المؤمنون حقا

یا بنی اسرائیل اذکروا نعمتی التی انعمت علیکم و انی فضلتکم علی العالمین ای فرزندان یعقوب یاد کنید نعمتی که

کرده ام با یاد دارید اکنون شما را بر اهل روزگار و زمانه تفضیل داده ام یعنی عظمت شکر آن بوجهی گزارید واتقوا یوما

لا تجزی نفس عن نفس شیئا و لا یقبل منها عدل و لا تنفعها شفاعة و لا هم ینصرون آن نعمت آنست که محمد

رسول را شما ایمان آورید و بترسید از آن روزی که در آن روز هیچ نفس دیگری را بکار نیاید و هیچ جزا نتوانند داد و

فدیه و بدل قبول نکند و شفاعت سود ندارد و ایشان را که اهل دوزخ اند یاری نکنند بدانکه عذاب خدای از ایشان

دفع کنند با تخفیف کنند این هر دو آیه هم برین لفظ و ترتیب ذکر کرده شده بار دیگر ذکر آن تکرار بود و در تکرار آن

حکمت گفته اند که این تکرار آن وقت بود که در یک وقت از بهر یک معنی خطاب آمدی و معلوم است این هر دو آمده در دو وقت

چون وقت مختلف بود مخاطب نیز مختلف بود و بنی اسرائیل بسیار اند لازم نیاید که خطاب با بنی اسرائیل همه یکی بود

و اذ ابتلی ابراهیم ربه بکلمات فاتمهن قال انی جاعلک للناس اماما قال و من ذریتی قال لا ینال عهدی الظالمین

حال امتحان و آزمایش ابراهیم را یعنی تکلیف کرد و امر فرمود وی را بکلمات که متضمن تکلیف بود و بکلمات که او در آن

در آن عداوت میکند پس ابراهیم علیه السلام تمام کردن آن کلمات را یعنی بگزارد و بوفای آن قیام نمود گفت چون

در آن که ترا فرمودیم قیام نمودی من ترا بجزای آن امام مردمان خواهم کردن ابراهیم علیه السلام تمام گفت

نیز بعضی از فرزندان من کسی که صلاحیت امامت دارد امام گردان حق تعالی فرمود ...

... مفسران کفته‌اند که در کلمات مختلف کفته‌اند بعضی کفته‌اند [illegible] بود که خدای تعالی او را [illegible]
[illegible] چنانکه از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت است که [illegible] صحابه را کفت [illegible] که خدای تعالی ابراهیم را [illegible]
[illegible] سبحان الله حین تمسون و حین تصبحون [illegible] کلمات [illegible]
[illegible] سبحان الله حین تمسون و حین تصبحون و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر چون [illegible] تمام [illegible]
[illegible] الکلمات [illegible] بعضی کفتند که ان کلمات [illegible] پنج [illegible]
[illegible] استنشاق کردن و مسواک کردن و موی لب [illegible] و فرق سر [illegible] پنج که [illegible]
[illegible] بعد از ان [illegible] ختنه کردن [illegible] و موی بغل [illegible]
[illegible] صادق علیه السلام [illegible]
[illegible]

کار امامت [illegible] خدای تعالی [illegible]

باید ولظلم

[illegible]

خود را آنجا بگذاشت و آنجا هیچ آبی نبود پس هاجر خوف ادراک کرد آبی و وقتی [illegible] و ابراهیم دعا کرد و گفت ای بار خدایا این جایگاه
را شهری ایمن گردان یعنی اهل او را از جمیع مخاوف و مهالک نگاه دار و روزی کن اهل این شهر را از ثمرات [illegible]
آورده اند [illegible] بعضی گفته اند که معنی آنست ابراهیم پیش ازین دعای مطلق کرده و گفت من ذریتی جواب آمد که
لاینال عهدی الظالمین اکنون خواست که سوال کند موقوف شده بود و مومنان را دعا کرد و کافران دعا کرد قال و من کفر
فامتعه قلیلا ثم اضطره الی عذاب النار و بئس المصیر خدای تعالی گفت دعای تو در حق مومنان مستجاب است اما کافران
برخوردار می باشند اندک و هم مراد تمتع و زینت [illegible] مومنان را خواهد بود و راحت اندک است و نیز [illegible]
دوزخ هم اندک است چون تمتع داده باشیم از دنیا باضطرار بی اختیار او را بدوزخ رسانیم و بد جای است [illegible]
دوزخ هاجر و اسمعیل ابن عباس [illegible] گفته که چون ساره هاجر را با ابراهیم داد و از هاجر اسمعیل [illegible]
ساره را رشک آمد از هاجر [illegible] ابراهیم اسمعیل [illegible] و این برتری و بزرگی [illegible] شد حق تعالی
ابراهیم را گفت ساره با تو تمردی کرده [illegible] ایشان را از پیش ساره ببر گفت خدایا کجا ببرمشان
گفت به آنجا که گفت فرمایم آنگه جبرئیل علیه السلام آمد و از برای ابراهیم براق آورد و در [illegible] بود ابراهیم
هاجر و اسمعیل را [illegible] فرمان داده شد تا که [illegible] رسیدند
[illegible] اشارت کرد بجایی که امروز حجر الاسود نهاده که فرود آی و ایشان را اینجا [illegible] گفت ای جبرئیل هیچ جایگاه
گفت ای جایگاه معظم است خدای تعالی اینجا خانه بود بیت المعمور نام طواف گاه آدم خدای تعالی این البیت را آبادان
خواهد کرد ابراهیم هاجر و اسمعیل را [illegible] فرود آورد و دو [illegible] ایشان سایه بانی ساخت [illegible]
داشت اندکی [illegible] آنجا مانده بود جبرئیل گفت ای ابراهیم خدای تعالی میفرماید که ایشان را اینجا بگذار و برو و ابراهیم
قصد بازگشتن کرد هاجر گفت یا خلیل الله ما را [illegible] گفت [illegible] خدای [illegible]
و بدان خدای که مرا [illegible] هاجر گفت حسبنا الله تعالی و نعم الوکیل [illegible]
ایشان را [illegible] آب که در قربه بود باز خوردند [illegible] تشنه شدند [illegible]
شیرش منقطع شد ضعف بر اسمعیل [illegible] و پای بر زمین میزد و می نالید هاجر در ماند و برخاست [illegible]
رفت با امید آنکه کسی [illegible] اسمعیل [illegible]
یافت [illegible] بخواهد مردن [illegible]
فرزند [illegible] همچنان می آمد و می شد [illegible]
بار هفتم [illegible] مروه [illegible] اسمعیل [illegible] محمد بن اسحق گوید که چون هاجر اول بار بر کوه صفا شد
نگاه کرد هیچ [illegible] آوازی شنید از جانب مروه آوازی شنید از آنجا بدوید و بکوه مروه آمد کسی را ندید از جانب
صفا آوازی شنید بدوید [illegible] همچنین [illegible] بار [illegible]
[illegible] حق تعالی [illegible]
آواز [illegible] اسمعیل [illegible]
گفت بار هفتم [illegible] جبرئیل [illegible] اسمعیل [illegible]
که بر روی زمین [illegible] هاجر از مروه نگاه کرد [illegible] آب از زیر پای اسمعیل می آمد و بر روی زمین میرفت [illegible]

گفته اند که [illegible]

[illegible]

ازدم

آوازی شنید [illegible]
[illegible]
[illegible]

اولاد

۳۱

او کرد و کوه [illegible] رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت رحم الله امی هاجر خدای
بر مادر [illegible] هاجر رحمت کناد اگر این آب را منع نکردی همه [illegible] هاجر اول بار [illegible] از آن آب خورد [illegible] آواز داد
که مخور [illegible] که خدای تعالی این آب را از برای تو [illegible] و این مشرب حجاج [illegible] خواهد بود و بر دست شما [illegible]
[illegible] پیدا خواهد کرد تا عمارت این [illegible] خلایق [illegible] هاجر دل خوش شد و آب بخورد
و از آن آب هر روز زیاده شدی [illegible] بر روی زمین روان گشتی [illegible] گیاه [illegible] اتفاق
افتاد که جرهم [illegible] از شام به یمن میشدند در حوالی آن منزل [illegible] فرود آمدند مرغان را دیدند که پرواز
می کردند گفتند [illegible] آب بود [illegible] جایی که آب باشد [illegible] مرغان [illegible]
[illegible] پس مرغان [illegible] و مردی [illegible] مرغان [illegible] روان کردند ایشان بر اثر مرغان می آمدند تا بمکه رسیدند
نگاه کردند هاجر و اسمعیل [illegible] دیدند [illegible] و گیاه زاری خوش [illegible] عجب داشتند [illegible]
[illegible] گفت آدمی ام [illegible] هرگز نبود [illegible]
[illegible] هاجر قصه خود باز گفت [illegible] خدای [illegible] عرضه کرد گفتند ما را ازین آب [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] خوردند آب خوش [illegible] گفت ما و فرزندان [illegible]
این آب [illegible] کوه [illegible] نگاه کردند زمین بسیار و درختان سبز دیدند گفتند با تو شرکت
گفت [illegible] و فرزند مرا [illegible] قوم خود را خبر کردند ایشان خداوندان چهارپایان
بودند [illegible] شادمان شدند [illegible] فرود آمدند [illegible]
[illegible] هاجر [illegible] تنهای [illegible] کسی [illegible] فرزندان [illegible] ما را
ازین آب [illegible] و خدمت تو و فرزندان تو کنیم [illegible] هاجر و اسمعیل
[illegible] بزرگ شد [illegible] صید [illegible] مردمان [illegible] جرهم [illegible]
از جوانب [illegible] و انواع نعمت [illegible] گفته اند که [illegible] حرم
بود از عهد آدم که بیت المعمور [illegible] پیش از آدم [illegible] خلق [illegible] که از زمین [illegible]
[illegible] و از آنجا ام القری خوانند که اصل همه زمین [illegible]
روایت [illegible] خانه خراب کردند چون به [illegible] ابراهیم رسید [illegible]
[illegible] مکه منم خدای خداوند مکه حرام کردم [illegible] که آسمان و زمین [illegible] و آفتاب و ماه [illegible]
[illegible]
[illegible] آدم علیه السلام [illegible]
[illegible] آدم علیه السلام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مکه [illegible] صلی الله علیه و آله و سلم [illegible]

و استلام کرد چون لسان مسجد الحرام رسید با خانه نگاه کرد گفت من میدانم که بعد وی زمین از تو [illegible] و از
تو دوست تر و محبوب تر نزدیک خدای [illegible] نیست من دوست میدارم اما کافران نمی‌گذارند که اینجا مقام کنم
ای عبد مناف حلال نباشد هیچ کس را که منع کند کسی را که خواهد که در این مسجد نماز کند در شب یا روز [illegible] [illegible] بر ری ام؟
ما را می‌باید گفت اگر بیرون شوم از آنکه هیچ جای با آسمان نزدیک‌تر از مکه نباشد و هیچ جامه چنان نتابد که بمکه و هیچ
شهری چنان آل حرم نشود که بمکه و از [illegible] مکه [illegible] و وحوش و طیور را الفت که اگر [illegible] جهود با آهو
سگ و خرگوش هر دو هم پهلو می‌روند و هر سه ضرری از یکی [illegible]
هم این شهر هم باشند مرغان بر سر دوش مردمان نشینند و کبوتران و کسی آزرده نباشد که ایشان را [illegible]
عبد العزیز ابی رواد روایت کند که جماعتی از مردم [illegible] فرود آمدند آهویی آمد با مردم انس گرفت یکی پای آهو گرفت
دست بدار [illegible] نگاه داشت آهو بول کرد [illegible] و برشکم [illegible] چون [illegible] خواب [illegible]
گفتند شکر که [illegible] پیش آمد خواستند که [illegible] نشد [illegible]
اگر [illegible] اجابت دعای ابراهیم [illegible] روایت کرده اند که چون ابراهیم [illegible] دعا کرد
جبرئیل [illegible] شام که پر میوه [illegible] میوه [illegible] زمین برکند [illegible] خانه [illegible]
طایف [illegible] از آنکه میوه مکه [illegible] و اذ یرفع ابراهیم القواعد من البیت و اسمعیل ربنا تقبل منا انک انت السمیع العلیم یاد من آم؟
کن ای محمد چون برداشتند [illegible] بنیاد خانه را ابراهیم و اسمعیل می‌گفتند بار خدایا بپذیر از ما و [illegible] انک
که تو خدای شنوا و دانا گفتار ما می‌شنوی و کردار ما میدانی [illegible] اجابت [illegible] کن و کردار ما
بکرم در محل قبول [illegible] امام محمد باقر علیه السلام گوید با پدرم زین العابدین علیه السلام بودم که او طواف [illegible]
آمد که ای پسر دختر رسول خدای [illegible] تا مسئله پرسم پدرم جواب نداد [illegible] از طواف فارغ شد و مقام ابراهیم
علیه السلام آمد و نماز گزارد و آنگه در محراب نشست [illegible] آن سائل [illegible] رسول الله [illegible]
گفت مرا خبر ده [illegible] ابتدای طواف این خانه که [illegible] چرا بود پدرم [illegible]
[illegible] تورات و انجیل [illegible] ای برادر [illegible] ابتدای طواف [illegible]
خدای تعالی [illegible] جاعل فی الارض خلیفة ایشان گفتند اتجعل فیها من یفسد فیها [illegible] قال انی اعلم ما
لا تعلمون ایشان [illegible] بار خدای [illegible] خدای [illegible]
و تضرع و زاری کردند و گرد عرش طواف کردند خدای تعالی با ایشان نظر رحمت کرد [illegible] خانه نهاد [illegible]
و از [illegible] یاقوت سرخ [illegible] بیت الضراح نام نهاد [illegible]
و آن بیت المعمور است که خدای تعالی در قرآن [illegible] کرد که هر روز هفتاد هزار فرشته در آنجا شوند تا روز قیامت [illegible]
آنگه خدای تعالی بعضی فرشتگان را [illegible] این خانه در زمین [illegible] طول [illegible]
[illegible] این خانه را طواف [illegible] ای پسر دختر رسول خدای [illegible]
مجاهد گفت که آدم علیه السلام از زمین هند پیاده بحج آمد [illegible] جبرئیل [illegible]
پیاده آمد گفت کدام [illegible] هر گام که او نهاد [illegible]
[illegible] جبرئیل علیه السلام [illegible] آدم علیه السلام حج کرد چون فرشتگان [illegible] فارغ شدم؟

مج

۴۲

محبت [illegible] ما این خانه را پیش از تو زیارت کرده ایم دو هزار سال گفتند [illegible] گفت بگو سبحان الله
والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر آدم علیه السلام این کلمات بگفت حق تعالی [illegible]
الا بالله [illegible] آدم بگفت چون [illegible] ابراهیم رسید [illegible] العلی العظیم ابن عباس گفت آدم چهل بار حج کرد از زمین هند
و همچنان پیاده بود و همچنان [illegible] طوفان نوح خدای [illegible] علیه السلام با آسمان چهارم برد و بروایتی با آسمان [illegible] چون
طوفان [illegible] جای خانه بماند تا پروردگار ابراهیم خلیل خدای تعالی ابراهیم و اسمعیل را فرمود که خانه را [illegible]
گفت بار خدایا کجا [illegible] جبرئیل [illegible] تا ابراهیم بر آن خانه [illegible] قوله و اذ بوأنا لابراهیم مکان البیت [illegible]
[illegible] و اسمعیل سنگ میداد [illegible] و اسمعیل [illegible] زبان یکدیگر [illegible]
و جواب نمی‌توانستند تا آنگه بنیاد او برآوردند فذلک قوله و اذ یرفع ابراهیم القواعد من البیت [illegible]
این را از سنگ پنج کوه بنا کرده اند طور سینا و طور زیتا و لبنان و جودی و حرا [illegible] چون
بجای سنگ سیاه رسید [illegible] سنگی [illegible] جایی نمی‌رفت [illegible] آمد [illegible] ابراهیم
[illegible] ابراهیم [illegible] سنگ برگرفت [illegible] چون فارغ شدند گفتند
ربنا تقبل منا انک انت السمیع العلیم ربنا واجعلنا مسلمین لک و من ذریتنا امة مسلمة لک بار خدایا ما را مسلم و منقاد فرمان خود
گردان [illegible] و اسلام [illegible] کرم و لطف خویش [illegible]
[illegible] فرمان خود گردان و ارنا مناسکنا و تب علینا انک انت التواب الرحیم [illegible]
[illegible] صلی الله علیه و آله [illegible] جبرئیل علیه السلام [illegible] ابراهیم را گرفت [illegible]
برد و آنجا نماز پیشین [illegible] نماز شام و خفتن [illegible] و چون [illegible]
[illegible] المسجد الحرام [illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible] خدای تعالی [illegible]
حج تمام کردند [illegible] صلوات الله علیه [illegible] بار خدایا
توبه ما [illegible] پیغمبران [illegible] خضوع و خشوع و انقطاع بود که تو خدای مهربان و قبول کننده توبه [illegible]
[illegible] ربنا وابعث فیهم رسولا منهم یتلوا علیهم
آیاتک و یعلمهم الکتاب و الحکمة و یزکیهم انک انت العزیز الحکیم ای بار خدایا بفرست در میان ایشان رسولی از ایشان [illegible]
[illegible] رسول [illegible] خدای خاتم پیغمبران بودم و آدم در میان
آب و گل [illegible] دعای پدرم ابراهیم و بشارت عیسی و خواب مادرم [illegible]
[illegible] شام [illegible] خدای تعالی دعای ابراهیم اجابت کرد [illegible]
از عرب [illegible] میان ام؟
[illegible] آیات تو بر ایشان خوان [illegible] قرآن و حکمت [illegible] شریعت [illegible]
[illegible] پاک گرداند [illegible]
و حکمت [illegible] و من یرغب عن ملة ابراهیم الا من سفه نفسه [illegible] ابراهیم [illegible]

وانرا که کنند الا آنکه قد سفه نفسه خود را نشناسد و چون خود را نشناسد خدا را چه گونه شناسد ابو مسلم گفت معنی آنست الا که دی
از آنکه هر که خود را نشناسد خدای را نشناسد که او بود چنانکه آنحضرت فرمود من عرف نفسه فقد عرف ربه قطرب گفت الا من کان سفیها
فی نفسه الا آنکه بخویشتن سفیه باشد ولقد اصطفیناه فی الدنیا وانه فی الآخرة لمن الصالحین و ما ابراهیم را برگزیدیم در دنیا
بنبوت و رسالت و در آخرت از جمله صالحان است و این اجابت دعای ابراهیم است که گفت
رب هب لی حکما والحقنی بالصالحین اذ قال له ربه اسلم قال اسلمت لرب العالمین ای یاد کن آنگاه چنانکه حق تعالی ... گزیدیم
او را در دنیا و در آخرت از صالحان گردانیدیم آن بود که ما او را گفتیم ای ابراهیم گردن بنه و گردن بنه در دین گرا
چون ماه و دیگر ستاره و آفتاب و ستاره را دید نظر کرد علمش حاصل شد که گفت اسلمت لرب العالمین میگوید
ای محمد چون ابراهیم را گفت خدای و کیل ابراهیم گردن بنه و منقاد باش گفت گردن نهادم و منقاد گشتم خدای جهانیان را
ابن کیسان گفت مراد آنست که دین خود خالص کن توحید و حق اخلاص کن گفت خالص کردم ووصی بها ابراهیم بنیه و
یعقوب یا بنی ان الله اصطفی لکم الدین فلا تموتن الا وانتم مسلمون تا ابراهیم علیه السلام زنده بود خلق را دعوت کرد و تا هم
اخلاص میخواند و چون وفاتش آمد وصیت کرد فرزندان خود را بدان کلمه اخلاص که اسلمت ... و ... میکند و یعقوب علیه السلام
پسران خود را وصیت میکند گفت خدای تعالی برای شما دین اسلام اختیار کرده و همیشه بر دین باشید تا مرگ شما
رسد یعنی باید که مرگ بشما رسد و حال و صفت شما جز مسلمانی نبود و معنی مسلمون گفته اند که مخلصون و موحدون ... این
ابراهیم هشت پسر بودند اسمعیل را مادر هاجر بود و اسحق را مادر ساره و اسمعیل مهتر بود و ... از دختر ... کنعانی بود و اسحق
دو فرزند بود عیص و یعقوب و ... از پسران یعقوب را بدین نام کردند که از عقب عیص بود ... دوازده پسر ... که همه پیغمبر گشتند
ام کنتم شهداء اذ حضر یعقوب الموت اذ قال لبنیه ما تعبدون من بعدی سبب نزول این آیه آن بود که جهودان دعوی
کردند که یعقوب ... وقت وفات رسید فرزندان را بجهودی وصیت کرد حق تعالی بر ایشان رد کرد و
ایا شما حاضر بودید که یعقوب را وفات حاضر آمد و او وصیت کرد عطا گفت خدای تعالی یعقوب را مخیر کرد میان
مرگ و زندگانی و همه پیغمبران همچنین کند یعقوب اختیار مرگ کرد و گفت چندان مهلت خواهم که وصیت کنم آنگاه
فرزندان را جمع کرد و گفت که از پس من چه خواهید پرستید ... و این از پسران کرد که ... ابن عینی ... بود
و بعضی گفت ... که فرزندان ... و دینی ... بود قالوا نعبد الهک
واله آبائک ابراهیم واسمعیل واسحق الها واحدا ونحن له مسلمون ایشان جواب دادند فرزندان یعقوب که ما خدای ا
پرستیم خدای تو و خدای پدران تو ابراهیم و اسمعیل و اسحاق خدای که یکیست و ما خدای را اطاعت داریم و گردن
نهیم و در عمل ... اخلاص ... داریم اسحق پدر یعقوب بود و عم ... را ... خوانند از آنجا که ... بجای پدر بود و
از آنکه رسول عباس را ... پدر خواند ... ابی ... این دلیل است بر آنکه ... قول
ابراهیم ... بد او عم است ... دلیل ... وصیت ... از آنجا که خدای پیغمبران یاد کرد
بکار وصیت ... بود که از پس ایشان پیغمبر ... و ... خواهد گشت و پیغمبر ما است که بعد از او پیغمبری
نخواهد بود ... تلک امة قد خلت لها ما کسبت ولکم ما کسبتم ولا
تسئلون عما کانوا یعملون آن امتی است که بگذشت یعنی ما ... ابراهیم ... مراد ابراهیم و اسمعیل
واسحق و یعقوب و فرزندان ایشانند آنچه کردند ... ثواب ... کسی ... آنچه ... بکار دیگری نکنند

کان

شما را از کار و کردار ایشان نپرسند بر نفسی ... گروه خود جزا دهند که کل نفس ذائقة الموت ... وقالوا
کونوا هودا او نصاری تهتدوا قل بل ملة ابراهیم حنیفا وما کان من المشرکین ای محمد جهودان گفتند که ابراهیم بر
جهودی بود تا راه یابید ترسایان گفتند که ابراهیم بر ملت ترسائی بود ترسا باشید تا راه یابید بگو ای محمد
که پی روی ملت ابراهیم ... باشیم که دین و ملت مستقیم است و از کژی و باطل دور است جهود باشید و ترسا
باشیم و بر ملت ابراهیم باشیم که او از جمله مشرکان نبود جهودان عزیر را پسر خدای گفتند ترسایان ... کنند
مسیح را پسر خدای خوانند قولوا آمنا بالله وما انزل الینا وما انزل الی ابراهیم واسمعیل واسحق ویعقوب والاسباط
وما اوتی موسی وعیسی وما اوتی النبیون من ربهم لا نفرق بین احد منهم ونحن له مسلمون بگوئید جهودان اگر ما بخدای
ایمان آورده ایم و بدانچه بما آورده اند که قرآنست و بدانچه با ابراهیم فرستاده اند و با اسمعیل و اسحق و یعقوب و اسباط
و آن ده صحیفه است که با ابراهیم فرستاده اند و بدانچه موسی و عیسی را داده اند از توریة و انجیل و آنچه پیغمبران داده اند
از کتابها و شرایع میان ایشان فرق نمیکنیم در پیغمبری و حق و راست گوئی چنانکه شما جهودان فرق میکنید بعضی
ایمان می آرید و بعضی ... یعنی خدا را مسلم و منقادیم اسباط در بنی یعقوب چنانند که در بنی اسمعیل قبایل ... اند
تا فرق ... باشد میان فرزندان ... و سبط فرزند زاده ... از بهر آنکه حسن و حسین علیهما السلام را اسباط رسول گویند
و موسی و عیسی را از پیران جدا کرده اند که در دین ایشان و کتاب و شرع ایشان احکام دیگر بود فان آمنوا بمثل ما آمنتم
به فقد اهتدوا وان تولوا فانما هم فی شقاق فسیکفیکهم الله وهو السمیع العلیم عبدالله عباس گفت مثل زیادت
و او چنین خواند فان آمنوا ... کلمه ... گفت ... رسول خدای ... بر جهودان و ترسایان
چون ذکر عیسی رسید ترسایان ... نماید و گفتند که حکم عیسی ... پیغمبری بنود چون ذکر ... او پسر خدای
بود تعالی الله عن ذلک خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت اگر جهودان و ترسایان ایمان آرند چون ایمان شما ... شما
شما هدایت است و راه راست یافته و اگر برگردند و ایمان نیارند بدین وجه ایشان در خلاف اند و ... خصومتی ... ار
ایشان ... که خدای تعالی کار ایشان را بسازد و ایشان را از تو کفایت کند جهودان ... و ... چون
بنی النضیر و بنی قریظه و ترسایان نجران از اهل ... و خواری و جزیه وان خدای است شنونده اقوال ایشان
و داننده احوال ایشان صبغة الله ومن احسن من الله صبغة ونحن له عابدون ابن عباس ... گفت چون ... ترسایان
... در آب ... ایشان ... و گفتندی صبغة ... اکنون ... دیگر ...
... ترسای خدای تعالی این بر ایشان رد کرد و عبارت ایشان ... گفته اند که چون جهودان ... رنگی ...
بودی ... رنگی از وی ... و ترسایان بخلاف ... رنگ ... فرزند خود مالیدندی و آن شعاری بود ایشان را
حق تعالی گفت شعار مسلمانی رنگ ... ست ... خدا است ... صلی الله علیه و آله کل مولود
یولد علی الفطرة وانما ابواه یهودانه وینصرانه ... دین او و شعار او اسلام او از دین خدا ...
... و مطیع و فرمان بردار خدائیم خدای تعالی دین را فطرت خواند گفت فطرة الله ... صبغتش خوانده
که صبغة الله ... خواند که ... الله ... خواند که ... الله ... خوانده که ... بدون ...
... خواند که ... ایشان ... دین را ... خواند
که دین را اثری و علامتی بود ... رنگ ... که صاحبش بجوهر ... کرده اند قل اتحاجوننا فی الله

قبایل م
خوانده م
اینان راست م

وهو ربنا وربكم ولنا اعمالنا ولكم اعمالكم ونحن له مخلصون این جهودان گفتند که با مشرکان بود میگوید بگو که ایا شما با ما در خدای
خصومت میکنید با ما و شما جهت آنکه او خداوند و افریدگار ما است و شماست عمل ما و کار ما ما راست گفتند که خطاب با جهودان
و ترسایان است زیرا که جهودان گفتند عزیر ابن الله و ترسایان گفتند المسیح ابن الله گفت ای محمد بگوی که شما با ما در خدای
خصومت و حجت میکنید و او خداوند و افریدگار شماست عمل ما و کار ما ما راست جزای عمل خود بینیم و کار
شما شما راست جزای ان بیابید عمل مخلصان را باشد مشرکان را نباشد و ما ایم که او را عمل خالص کنیم اخلاص
گفت از جبرئیل پرسیدم که جبرئیل گفت از خدای پرسیدم خدای تعالی گفت الاخلاص سر من سری استودعته
قلب من احببت من عبادی اخلاص سری است از سرهای من در بنده ان نهم که او را دوست دارم و بروایتی دیگر
حق ... رسول خدای گفت که هر حقی را حقیقتی است و بنده بحقیقت اخلاص نرسد تا چشم از
کار او مدح گویند بر کاری که خدای کند فضیل عیاض گفت ترک عمل برای مردمان ریا باشد و برای مردمان شرک بود
اخلاص این بود که ... مسلم بود یحیی بن معاذ گفت که اخلاص ان بود که عمل خالص دارد از عیب چنان که شیر
از میان سرگین و خون ... ام تقولون ان ابرهیم واسمعیل واسحق ویعقوب
والاسباط كانوا هودا او نصارى قل ءانتم اعلم ام الله ومن اظلم ممن كتم شهادة عنده من الله وما الله بغافل عما تعملون
یا میگویید شما که جهودانید و ترسایانید که ابرهیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب جهود بودند یا ترسا جهودان گفتند و ترسایان
جهودان گویند که جهود بودند و ترسایان گویند که ترسا بودند بگوی ای محمد که شما عالم ترید با حوال و ادیان ایشان یا
خدای اگر شما میگویید راست میگویید خدای تعالی دانسته اگر گویند گواهی پنهان کرده بود و خدای گواهی
کند پس خدای بخلاف ان دانست و چنانکه دانست گواهی او گوید که ابرهیم جهود نبود و ترسا
ابرهیم جهود و ترسا نبود انگه میگوید کیست ستمکارتر از ان کسی که گواهی نزد یک او باشد ... اگر ما
از ما ستمکارتر کس نبود اگر شما ... ظالم ترکس بود و گفتند که مورد این ایه ان بود که هر که گواهی پنهان کند
ظالم بود و اگر خدای پنهان کند ظالم تر تعالی الله عن ذلک انگه گفت ... انچه شما میکنید خدای تعالی
ازان غافل است که خدای ... غافل نیست از انچه شما میکنید ... و تلک امة قد خلت
لها ما کسبت ... کرم ... بار ... کسبتم ... اند
ولكم ما كسبتم ولا تسئلون عما كانوا يعملون این گروهی اند که گذشتند ایشان را انچه کردند و شما راست انچه کردید
شما را از ان نپرسند ... ایشان مواخذه نکنند مثل این ایه لفظا و معنی ... الا انکه مراد بدان ... شد
که ذکر ایشان در اول مقدم ... و مراد باین ... اسلاف جهود است که در حق پیغمبران ... گفتند
و وجه دیگر انست که مورد ایه ... خدای بود و تحذیر از عقاب ... او
هرچه مکرر بود نفعش عامتر و فایده اش ظاهرتر باشد سيقول السفهاء من الناس ما ولىهم عن قبلتهم
التي كانوا عليها قل لله المشرق والمغرب يهدي من يشاء الى صراط مستقيم وجه اتصال این ایه بما قبل ... ان است که
جهودان و کافران و ترسایان بتمام شدند ... خدای ... رسول ... ای محمد ... که ... ما
از جهودان و ترسایان ... با تو خصومت ... در باب توحید من و در باب ... ایشان را
... بند ... و در باب قبله چون ... که ... ای محمد که ... گوید

گویند نادانان و جهودان چون ترا و صحابه ترا بینند که روی از قبله گردانیده اند چه کرد ایشان را از قبله ایشان
که بران بودند در نماز روی بدان میکردند چون ایشان چنین گویند تو جواب ده ایشان را و بگو که خدای راست
مشرق و مغرب بحسب مصالح بندگان ایشان فرماید که روی بکجا نمایید و چون جایی و چون صلاح در ان بیند
راه نماید انرا که خواهد براه راست بلطف خود و گفته اند که ثابت دارد بلطف خویش براه راست اگر ...
عبدالله عباس گفت که این سفها مشرکان بودند که حق تعالی قبله بگردانید ایشان گفتند محمد متحیر شده و متردد گشته
گاه روی به بیت المقدس میکند و گاه روی بکعبه و گفته اند که جهودان اند که چون رسول صلی الله علیه واله وسلم از
بیت المقدس روی بحرم مکه اورد گفتند این قبله پیغمبران است چرا روی از ان بگردانید و گفته اند که منافقان اند که ...
با جهودان طعن میزدند و میگفتند اشتاق الی ارض ابیه و مولده محمد را اشتیاق شهر و مولد خود باید امد
در نماز روی بدان انجا می ارد وكذلك جعلناكم امة وسطا لتكونوا شهداء على الناس ويكون الرسول عليكم شهيدا همچنانکه شما را
هدایت کردیم بسبب محمد با راه راست همچنین شما راست وسط کردیم قبله شما را وسط کردیم و ان کعبه است که میان
عالم است همچنین شما را امتی میانه کردیم ابو سعید خدری و ابو هریره از رسول روایت کرده اند که وسط بمعنی عدل است
کلبی گفت وسط امتی اهل دین وسط میان الغلو والتقصیر و وسط ای خیار و در صفت رسول امده و هو اوسط قریش نسبا
ای خیرهم سبب نزول این ایه ان بود که قومی جهودان با معاذ جبل گفتند ما امتی عدلیم معاذ گفت ...
ما امتی عدلیم خدای تعالی این ایه فرستاد و رد کرد بر ایشان و در ... امه مخصوص است با ائمه هدی علیهم السلام
از دو وجه یکی انکه خدای گفت ما شما را امتی وسط و عدل کردیم بعدالت شما و ان را که خدا بعدالت حکم کند
جز معصوم نباشد برای انکه خدای تعالی عالمست بظاهر و باطن تا در ظاهر و باطن کسی عدل نباشد حکم بعدالت وی نکند
و دیگر انکه ایشان را در گواهی برابر رسول نهاده است اگر بمنزله رسول نباشند کم از ان نباشند که در عدالت برابر
وی معصوم است پس ایشان هم معصوم باشند این خلق گفت خدای تو امت محمد روز قیامت سر گوهی بدارد
و خدای ایشان پیغمبران جمیع کند سوال ایشان را از ان امتان مردم ارند و از ایشان سوال کنند و گویند که ایا
پیغام شما برسانیدید بامت خویش انچه شما را برای ان فرستاده بودم جواب دهند که اری برسانیدیم حق تعالی از ایشان
پیغمبران پرسید که چه میگویید ایشان تکذیب کنند خدای تعالی امت محمد را بخواند و از ایشان گواهی خواهد گویند
بار خدایا پیغمبران رسانیده اند امتان تکذیب میکنند پس حق تعالی محمد صلی الله علیه واله رسول گوید از ... گواهی
است او با ... گویند بار خدایا امت من راست میگویند ... گواهی در دنیا باشد ... و در دعا ...
روزی رسول با ... نشسته بود جنازه بگذرانیدند گفتند جنازه فلان است خاضران گفتند ... رحمه الله ...
رسول گفت وجبت ... با رسول الله چه معنی دارد این وجبت گفت لقوله لتكونوا شهداء على الناس
یعنی وجبت الشهادة و وقت موقعها گواهی تمام خود افتاد ... واجب شده و دیگری را دوزخ بگواهی
شما و این دلیلی است که گواهی در دنیا باشد و امیر المومنین و حسن و حسین علیهم الصلوة والسلام
در ان مجلس حاضر بوده باشند تا رسول این حکم بقول ایشان کرده باشد ... روزی امیر المومنین علیه السلام
در مسجد کوفه نشسته بود عبدالله التیمی بگذشت درع طلحه ... پوشیده ... گفت ... درع طلحه است
که روز کارزار ... گرفته ... شد و گفت ... حاکم ... شوم که تو غضب کرده ... شریح ...

نعم از رحمت ... برای ثنا گفتند رسول گفت ... و جبت و دیگر ... و ... گفتند جنازه فلان ... گفتند ...

وقت امیرالمؤمنین علی دعوی کرد عبدالله ... حاکم گواه خواست امیرالمؤمنین امام حسن را بیاورد تا گواهی داد شریح گفت
به یک گواه حکم نکنم گفت ... الله در این حکم سه بار جور کردی گفت چه گونه گفت یکی آنکه از امام گواه خواستی که امام در دین خدای
مأمون باشد و قول وی حجت بود دوم آنکه گفتی گواهی امام حسن را حکم نکنم و رسول گفت ... [illegible] حکم کرد و گفت گواهی
قریش ... گواهی ... باشد و گواهی ... از قریش ... سیم گفتی گواهی بنده قبول نکنم ... [illegible]
بنده برای خواجه مقبول باشد و بر غیر خواجه مقبول باشد پس ... [illegible]
گفت شما را امتی عدل بهتر و فاضلتر کردیم تا گواه باشید بر مردمان و رسول بر شما گواه باشد یعنی تزکیه شما کند و بر عدالت
شما گواهی دهد و از امام زین العابدین و امام محمد الباقر و امام جعفر الصادق علیهم السلام روایت کرده اند که ایشان گفتند
که مائیم گواهان و مائیم امت وسط و گزیده و رسول خدای گواه است بر ما و ما گواهان خدائیم بر خلقان و حجت اوئیم
زمین او وما جعلنا القبلة التی کنت علیها الا لنعلم من یتبع الرسول ممن ینقلب علی عقبیه وان کانت لکبیرة الا علی الذین هدی الله
وما کان الله لیضیع ایمانکم ان الله بالناس لرؤف رحیم پیغمبر صلی الله علیه و آله در مکه بود برای نماز روی به کعبه میکرد
و چون به مدینه آمد ... روی به بیت المقدس میکرد تا باشد که جهودان ... [illegible] ... سبب ... مدینه
مدت شانزده ماه یا هفده ماه روی به بیت المقدس کرد و از آن ... برای آنکه قبله جهودان بود جبرئیل را گفت
... محمد ... چون تو بنده ام ... [illegible]
علیه و آله همواره در آسمان نگاه میکرد تا کی وحی آید که روی به کعبه آرد و در نماز چون تحویل ... محمد
... [illegible] ... جهودان رسول ... میکردند ... خدای تعالی این آیه فرستاد
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... رسول خدای
و اصحاب رسول خدای را ... [illegible]
... [illegible]
مگر کسانی که خدای تعالی هدایت کرد ... [illegible]
... [illegible] ... حسن بصری ...
... [illegible]
... علیه السلام ... حسن بصری رضوان الله علیه ...
... [illegible]
گفت خدای تعالی ... وما جعلنا القبلة التی کنت علیها ... الا الذین ... [illegible]
هم و رسول ... خدای تعالی ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
بود که چون خدای تعالی قبله ... کردانید جماعتی که با رسول خدای ... بدان قبله نماز کرده بودند و از دنیا رفته ... کسان ایشان

المحمود

٧٥

پرسیدند که یا رسول الله نمازها که ما کردیم و ایشان کردند با بیت المقدس حال آن چه گونه باشد خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت
نمازهای شما باطل نگرداند که خدای تعالی بر مردمان مهربان و مشفق است و خدای تعالی نماز را ایمان خواند زیرا که اعظم شرایع ایمان
رکن نماز است ... عبدالله عباس گفت اول منسوخی که در قرآن بود حکم قبله بود و این آیه ناسخ آیه ولله المشرق والمغرب
که گفته شد و اگر چه ... محکم است و ... نماز کردند به اتفاق مخالف و موالف امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام
را در مصلی القبلتین خوانند از مشاهیر و مناقب ... بالاتفاق قد نری تقلب وجهک فی السماء فلنولینک قبلة ترضاها
فول وجهک شطر المسجد الحرام وحیث ما کنتم فولوا وجوهکم شطره وان الذین اوتوا الکتاب لیعلمون انه الحق من ربهم
وما الله بغافل عما یعملون چون کعبه قبله ابراهیم پیغمبر علیه السلام بود ... پیغمبر صلی الله علیه و آله آرزو
بود که او را تحویل قبله فرمایند و روایت کرده اند که خدای وی را وعده داد که تحویل قبله به جهت کعبه خواهی بود
تا روزی که پیغمبر در ماه رجب پیش از جنگ بدر ... در مسجد بنی سلمه در نماز پیشین بود دو رکعت کرده بود که جبرئیل آمد
و این آیه فول وجهک شطر المسجد الحرام آورد پیغمبر صلی الله علیه و آله در نماز بگردید و مردان با صف زنان شدند و زنان
با صف مردان ... محمد ... در آسمان کنی تا وحی ... ترا به تحویل قبله فرمایم ...
بهر آنکه گردانیم ترا با قبله که از آن پسندی و بدان راضی شوی و رسول صلی الله علیه و آله ... بود که جهودان
می زدند که اگر محمد دین ما ... و اگر او را شریعتی جدا بودی قبله جدا بودی فول وجهک روی خود را ... محمد
گردان سوی مسجد الحرام ... در نماز خود ... حسن بصری ... [illegible]
آسمان است که خدای تعالی وحی کرد که من توجه به بیت المقدس ممنوع کردم ... وقت نماز ... روی به کعبه
وقت نماز آمد رسول صلی الله علیه و آله در آسمان نگاه می کرد ... [illegible]
تأخیر البیان عن وقت الخطاب ... [illegible]
رضای او بود ... اگر موافق مصلحت باشد براء بن عازب گفت ... تحویل قبله ما روی به بیت المقدس کردیم ...
رسول برگردید و ما برگردیدیم و روی به کعبه کردیم ... پس منادی رسول صلی الله علیه و آله در مدینه ندا کرد ...
مردان و زنان روی ... این حکم مخصوص ... روی به کعبه ... [illegible]
اوتوا الکتاب ... [illegible]
... که خدای ایشان ... [illegible] ... پنهان می کنند ...
و دانستن ایشان آن بود که پیغمبران ... اند که محمد پیغمبر آخر الزمان ... [illegible]
تحویل قبله ... ایشان ... و خدای تعالی غافل نیست از آنچه شما میکنید ولئن اتیت الذین اوتوا الکتاب
بکل آیة ما تبعوا قبلتک وما انت بتابع قبلتهم وما بعضهم بتابع قبلة بعض ولئن اتبعت اهواءهم من بعد ما جاءک من العلم انک
اذا لمن الظالمین سبب نزول این آیه آن بود که جهودان گفتند اگر محمد ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]

خطیم هم
در رضای او و موافق مصلحت باشد هم
و ترسایان هم
وما الله بغافل هم
مأمون را
غیر قریشی هم

چه قبله مسلمانان کعبه است و قبله جهودان بیت المقدس و قبله ترسایان مشرق و لئن اتبعت و اگر تو تابع هواهای ایشان
گردی و پیروی آراء ایشان کنی پس از آنکه علم بر تو آمده و ترا معلوم شد حجت حق و دین تو و بطلان مذهب ایشان تو از جمله
ظالمان باشی و سبب این ایمان بود که جهودان با رسول خدای گفتند که اگر محمد در بعضی امور متابعت کند و با ما
با بوی ایمان آریم رسول صلی الله علیه و آله را بایی طمع ایمان ایشان گرفتی که شاید خدای و ستودی را ای انجی مساعدت ایشان
خدای تعالی این آیه فرستاد و او از آن و منع ایشان جهت او کرد اند اگر چه خطاب با محمد است مراد امت الذین آتیناهم
الکتاب یعرفونه کما یعرفون ابناءهم و ان فریقا منهم لیکتمون الحق و هم یعلمون الحق من ربک فلا تکونن من الممترین ایشان
شان اهل کتاب اند و آنکه ایشان پیغمبری شناسند و میدانند او را همچنانکه بوی ایمان نمی آورند تا اگر او را
که چون عبد الله سلام پیغمبر را بدید گفت معرفت من بتو بیشتر است از معرفت پسر من یکی از جمله صحابه گفت من عرفتم
مصداق این آیت شنیدم عبد الله سلام را گفتم شما در کتاب خود این پیغمبر را می شناسید گفت و تعدیس او در انجیل
از پسر خود که در میان کودکان بازی میکند من عجب داشتم از و گفت بلی و باشیم که خدای تعالی در آیه کرده
معرفت رسول عبد الله علیه السلام را گفتند چه گونه وی را بشناسی از پسر خود گفت از آنکه در ساخت پسر خود
و این بگردم از آنکه او زنان را ندانم که چه گونه بود و لیکن در شناختن وی شک نیست آنکه گفت و ان فریقا منهم
از ایشان چون کعب الاشرف و حیی بن اخطب و غیر ایشان بازی بپوشند حق را و ایشان میدانند حق او وی شناسند
باین حق قبله است و بعضی مفسران چون عبد الله عباس و قتاده و مجاهد گفتند که این حق محمد است عبد الله
بن ابی بکر الانصاری گفت از صفیه دختر حیی بن اخطب شنیدم که گفت پدرم و عمم ابو یاسر چون بدیدند حدیث رسول
میکردند و میگفتند که ایا این پیغمبر باشد که ما نعت و صفت او در توریه خوانده ایم یا نباشد و رسول بجانب
بود که فردا برویم و او را ببینیم و حدیث او بشنویم و علامتی که یافته ایم در توریه بنگریم آنکه با مدادان رفتند و
و نماز شام باز آمدند دل گرفته گفت با پدرم که این اوست گفت آری بخدای که توریه بموسی فرستاد گفت
چه گونه می بینی گفت عداوته ما بقیت دشمنی او تا زنده باشم من بدانستم که حدیث رسول میگویند عبد الله بن
جهودان پیش رسول آمدند و بدیدی پسری بیمار در میان ایشان بود رسول وی بجهودان کرد و گفت بدان
خدای که توریه بموسی فرستاد که شما نعت و صفت نبوت من در توریه می یابید آن مرد جهود توریه باز کرد و میخواند و آن
پسر بیمار میشنید چون بذکر محمد رسید جهودان که نهان کند بر کف است صفت و نعت تو که میخوانند و نهان میکنند
و انا اشهد ان لا اله الا الله و انک رسول الله جوان پسر بیمار کلمه بگفت حال روی بر گردید و متوفی شد رسول صحابه را
گفت تولوا اخاکم کار تجهیز و دفن برادرتان بسازید آنکه خدای تعالی سازنا دلی میان را قبله بود که الحق من ربک حق
از خدای تو است و از نزد خدای تو است تو که محمد هیچ یکبار ابو نباشد که در دین حق ما جنگ کنند که آن
ولکل وجهة هو مولیها فاستبقوا الخیرات این ما تکونوا یأت بکم الله جمیعا ان الله علی کل شیء قدیر و هر قومی را قبله
که خدای تعالی ایشان را فرموده وی بدان قبله اوردن و نیز خدای فرمود روی بدین قبله اوردن پس ای
تو که محمد عیب میکنند و میگویند که ما ولیهم من قبلتهم التی کانوا علیها و در مصحف ابی است که و لکل قبلة فاستبقوا
مسکرید بخیرات از قبله و غیر آن و میشی گیرید بعضی از دیگری این تا چه که جهت قبله است چون نرغسان جهت کعبه
روی میاورید در هر مقام که باشید و اگر چه جهات مختلف بود و خدای تعالی را از جهت سمت کعبه از چند ببایند که در حد مسجد

فازلوا

(٧)

کناره باشند و خدای تعالی بدین قادر بود که او همه چیزها تواناست و گفته اند که هر کجا می روی شوید شما ابو جهت حاضر کرده
و از اهل علیه السلام روایت است که مراد بدین اصحاب مهدی اند از ما است که هر جا باشند خدای تعالی ایشان را بزرگ
وی رساند و من حیث خرجت فول وجهک شطر المسجد الحرام و انه للحق من ربک و ما الله بغافل عما تعملون و من حیث خرجت
فول وجهک شطر المسجد الحرام و حیث ما کنتم فولوا وجوهکم شطره لئلا یکون للناس علیکم حجة الا الذین ظلموا منهم فلا تخشوهم
واخشونی ولاتم نعمتی علیکم و لعلکم تهتدون من حیث خرجت خطاب میکند محمد را و همان در آنکه از جهت برون روم
و هر جا که باشید وی خود را بمسجد الحرام آرید هر کسی که روی بمسجد الحرام آورد و در این جا است تا خدای گوید هیچ
بوی راه نیابد و مخالفت میکند در قبله که خدای تعالی بدان میداند آنچه شما میکنید و جزا و شما رساند خدای
در این آیت باز نمود که حکم مسافر و حکم حاضر است در وجوب توجه بقبله در حال امکن تا کسی گمان نبرد که حال مسافر مخالف
حال حاضر است آنگه گفت و من حیث خرجت ابو علی گفت چون فایده اش محقق و موضع مختلف مکرر آمد اینجا اول
فرمود که روی بقبله کردن هر کجا که باشید حق است از فرمان خدای است و در آیه دوم فرمود که در اول
فرمود که روی بقبله کردن هر کجا که باشید بجای آرید و از هر جای که برون روید خود را بمسجد الحرام آرید و هر کجا که باشید
روی بکعبه آرید تا مردمان را بر شما حجتی نباشد یعنی ضعفان را از جهودان برای آنکه قبله اول کرده بودی
گفتندی چرا باز خود ابراهیم نگاه دو ما در کتاب خوانده ایم که وی روی بدان قبله آرد الا کسی که از ظالم
از جهودان که ایشان عناد کنند و گویند که قبله ما را که بیت المقدس است بگذاشت و روی بکعبه کرد برای آنکه میل
او بدین قوم اوست شهر خود و ماوای خود را دوست میدارد و این که ایشان گویند از جهت ستانیدن
خدای تعالی از جهت ایشان استثنا کرد و شبه ایشان را حجت خواند و شبه را بدان نام خواند که حجت
طلب تا آن کرد و جهی دیگر است که مراد از حجت خصومت است چنانکه گفت لا حجة بیننا و بینکم یعنی که هیچ خصومتی میان ما
ما و شما نیست و شاید که استثنا منقطع بود یعنی هر جا که باشید روی بکعبه مسجد آرید تا مردمان را بر شما
حجت نباشد و نگویند که قبله او خلاف آنست که ما در کتاب می یابیم لیکن کسانی که ظالمان اند از مجوس و عناد
گویند که قبله اباء و اجداد خود و مسقط و مولد خود دوست میدارد از این جهت روی از بیت المقدس بگردانید و گفته اند
که الا بمعنی و الو است یعنی تا جهودان را بر شما حجتی نباشد و ظالمان از ایشان و غیر ایشان چنانکه شاعر گفته
ما بالمدینة دار غیر واحدة دار الخلیفة الا دار مروانا یعنی و دار مروانا فلا تخشوهم از ایشان مترسید از ایشان
و خلاف من بکنید که من شما را بتحویل قبله فرمودم برای آنکه تا شما را بر شما حجت نباشد و تا نعمت خود بر شما تمام کردم بهدایت
بقبله و ابراهیم امیر المومنین علی علیه السلام گفت نعمت شریعت اسلام و تسلیم محمد و ستر و عافیت و استغنا
از مسجد است و امن باشد و از تمامی نعمت ولایت امیر المومنین است و تا باشد که مهتدی شوید و راه راست
روید و باشید کما ارسلنا فیکم رسولا منکم یتلوا علیکم آیاتنا و یزکیکم و یعلمکم الکتاب و الحکمة و یعلمکم ما لم تکونوا
تعلمون فاذکرونی اذکرکم و اشکروا لی و لا تکفرون میفرماید که این را کان کردم تا نعمت را بر شما تمام کنم
چنانکه بر شما نعمتی عظیم کردم بآنکه فرستادم در میان شما رسولی که از شماست و روا بود که معنی چنین بود وان
برای آن کردم که شما مهتدی شوید بهدایت من چنانکه رسول را فرستادم تا بوی مهتدی شوید برای دین
وی او فرستادم از ایشان تا چون او را بهند و بشناسند بعضی ایشان بوی ساکن شوند و قبول قول او زودتر کنند

لسبوی

ازان جهت که نشو و نما یمان در میان ایشان بود چهل سال هرگز چیزی ننوشت و کتابی نخوانده بود و یک مسالهٔ فقه
اگر کسی پرسیدی و چون فرقان ایشان را بشنواند کران از قبل خدای بشد تعلیم الحکمه رهنمایات ما از قرآن و ما که یاد کرد
از وحی که نزد باب شریعت و ایمان و می اموزد شمارا الکتاب که قرآن است و حکمت که شریعت اسلام است و انچه شما ندانید
شمارا تعلیم میدهد و این تمیز و دانست و مذکر نعمت عرب و عجم و در این دلیلیست بر بطلان قول انکه گفتند که خدای را
دانم برای انکه خدای تعالی گفت که من رسولی برای تعلیم قرآن و شریعت فرستادم و بر بطلان قول ایشان که گفتند
انکه اگر احکام شریعت بعقل معلوم شدی بتعلیم رسول احتیاج نبودی و خدای تعالی این منت ننهادی که گفت فاذکرونی
مرا یاد کنید بطاعت تا شمارا یاد کنم بمغفرت مانند والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا سعید جبیر گفت اذکرونی بطاعتی
تا شمارا بحجت کنم یاد کنید و اطیعوا الله و اطیعوا الرسول لعلکم ترحمون فضیل عیاض گفت مرا بطاعت عبادت یاد کنید تا شمارا
ثواب یاد کنم مانند ان الذین امنوا و عملوا الصالحات انا لا نضیع اجر من احسن عملا اذکرونی بالتوحید والایمان اذکرکم
بالدرجات و الجنان مانند الذین امنوا و عملوا الصالحات و گفته اند اذکرونی بالشکر اذکرکم بالزیادة مانند لئن شکرتم
لازیدنکم و گفته اند اذکرونی فی الخلا اذکرکم فی الملا مرا در خلوت یاد کنید تا شمارا در ملا یاد کنم مانند خدای تعالی در حدیثی
اواین گفته است که انا عند ظن عبدی بی فلیظن بی ما شاء و انا مع عبدی اذا ذکرنی فان ذکرنی فی نفسه ذکرته فی نفسی و من ذکرنی فی ملا
ذکرته فی ملا خیر منه و من تقرب الی شبرا تقربت الیه ذراعا و من تقرب الی ذراعا تقربت الیه باعا و من اتانی یمشی اتیته هرولة و لو
لقانی بقراب الارض خطیئة لقیته بمثلها مغفرة تا عالم بشرک یاد نشتی من نزدیک گمان بنده خویشم گو بمن انچه خواهد و من با بنده
خویشم چون مرا یاد کند در نفس خود من او را یاد کنم با خود هر که میان جمعی مرا یاد کند من او را یاد کنم در میان جمعی بهتر ازان
و چون بمقدار دستی بمن نزدیک شود من بمقدار ارشی بوی نزدیک شوم و چون ارشی بمن نزدیک شود بمقدار باعی بوی
نزدیک شوم و هر که بمن اید رفتن من بوی ایم تاختن و هر که بمن اید با چندانی گناه که زمین ازو پر شود من بمغفرت او را
انجام کنم که بمن شرک نیارد و گفته اند اذکرونی فی النعمة و الرخا اذکرکم فی الشدة و البلا در نعمت و رخا یاد کنید مرا
تا من در شدت و بلا یاد شما کنم فلولا انه کان من المسبحین للبث فی بطنه الی یوم یبعثون و قول رسول صلعم تعرف الی الله
فی الرخا یعرفک فی الشدة با خدای اشنایی کن در حال خوشدلی و شادی تا با تو اشنا بود در حال محنت و قاسم مرادی
سلمان فارسی گفت چون کسی این درگاه اشنا شود و انرا بلایی رسد فرشتگان شفیع وی باشند گویند خدایا
خادم حضرت تو است بنده درگاه تو است اگر مصلحت ابی ازو دفع کن و چون بدین درگاه اشنا نبود و
وی را بلایی رسد اگر بدرگاه اید گویند الان و قد عصیت و گویند اذکرونی بالاخلاص اذکرکم بالخلاص اذکرونی بالعبودیة
اذکرکم بکشف الکروب اذکرونی بالایمان اذکرکم بالامان اذکرونی بالاسلام اذکرکم بالاکرام عبدالله مبارک
گفت سالی از سالها بحج رفتم در راه از قافله باز ماندم در بادیه بر توکل می امدم جوانی سیزده یا چهارده ساله دیدم
جامهٔ مخلق پوشیده و نه بادیه زاد و نه راحله میامد تا نزدیک من رسید گفتم این جوان چون در بادیه
گفتم ای جوان در بادیه با همچون منی منقطع شده گفت منقطع نشده ام که من چون جنین امده ام گفتم از کجا و در اینجا
در ایت کی بشارت کردم خواستم تا وی را امتحان نمایم گفتم در اکثر شب با وی چون ایمن
او و ست بود و قدحی فرا گرفت در انجا فکنده بجفا بند و پیش است من جهد کردم تا ان
باید ازکی با نفس گفت اذکرونی فی الخلوات یذکر و فی الغفلت خدای تعالی جمع گردد در این زمین که بشکر و ذکر مشغول بود

وارکت هم

بالش هم

و بزبان و بجوارح ذکر دل تفکر و شکر باشد و ان سر جمله عبادتهاست الا انکه سکون عضو و دل بذکر ان دست الا بذکر الله تطمین
القلوب و رسول صلعم فرمود که تفکر ساعة خیر من عبادة شصت سنه و ذکر بزبان تسبیح و تهلیل بود و ذکر بجوارح حمد طاعات
از نماز و روزه و حج و زکوة و بعضی علما گفته اند ذکر سه است ذکر الاولیا و ذکر الاسما و ذکر رب الارض و رب السما اما ذکر
الاولیا فقوله و اذکروا نعمة الله و ذکر الاسما و اذکر ربک و تبتل الیه تبتیلا و اذکروا الله ذکرا کثیرا چون ذکر رب السما
گوی ذکر تو در جنب ذکر او اکرد ان اندک بود ابو سعید خدری گفت چون این ایه فرود امد و اذکروا الله ذکرا کثیرا
رسول صلعم چندان ذکر خدای گفت که کافران گفتند که محمد دیوانه شده حق تعالی سه چیز را به سه چیز وعده داده ذکر
را بذکر فاذکرونی اذکرکم و فا را بوفا واوفوا بعهدی اوف بعهدکم و فسحه را بفسحه فافسحوا یفسح الله لکم و ذکر خدای
بنده را بدو جه بود دلی که ذکر وی گوید و ملایکه بستایش او رکت بهای مغفرت بزبان خود و در اسمان بزبان ملایکه و عوام ما کا
ثواب و فی التنعم رضا و شکر اقرار باشد بنعمت منعم با خبری از عظیم قدر اقرار نعمت خدای تا مردمان بوی اقرار
کنند و اقرار بجوارح بانواع عبادات باشد و این غایة شکر بود در تعظیم منعم این بود شکر نعمت خدای ع و ل
یا ایها الذین امنوا استعینوا بالصبر و الصلوة ان الله مع الصابرین و لا تقولوا لمن یقتل فی سبیل الله اموات بل احیاء و لکن
لا تشعرون ای ان کسیکه ایمان اورده اید چون تحمل شکر رسید و اداء خالق و رسان شو بید و تکلیف شرعی بشد بشان
بر تکلیف استعانة بصبر و نماز جوید اگر با شما رسد صبر کنید برادی تکلیف صبر کنید چون بر کافران نصرت خواهید
صبر کنید که خدای تعالی با صابران است تا شمارا بر دشمن شمارا دیوان و او میان مظفر گردانند و معتران کنند مرا
بصبر و روزه است خدای تعالی در چند جا روزه را صبر خواند سلام علیکم بما صبرتم ای بما صمتم و جزاهم بما صبروا
یعنی بما صاموا و صبر سه گونه بود صبر بر طاعت و صبر از معصیت و لا تقولوا مگوید کسانی که در جنگ بدر شهید شده اند
که ایشان مرده اند بلکه ایشان زندگانند و لیکن شما حال ایشان ندانید عبد الله عباس گفت مر اکثر شگان بدر اند
و چون ایشان رفته بودند مردمان گفتند که مات فلان و مات فلان حق تعالی این ایه فرستاد و نهی کرد ایشان
را از ان گفتن و ایشان چهارده تن بودند شش از مهاجر و هشت از انصار عبد الله عطا گفت ایشان زنده اند بارواح
و اجساد خویش ما مدادو شبانگاه روزی ایشان می رسد و ایشان خرم و شاد اند بانچه خدای تعالی ایشان را
میدهد چنانکه ارواح کافران را از انواع عذاب مضاعف عقاب می چشانند النار یعرضون علیها غدوا و عشیا و بعضی گفته اند
مراد کلمات ذکر نام نیکی ایشانست که در دنیا بماند پس ایشان چنان باشند که زنده اند ~~و بعضی گفته اند که ایشان زنده اند~~
و بعضی گفته اند که ایشان زنده اند به ارواح و با قالب ارامگه خوردن و اشامیدن بی قالب محال بود و خدای تعالی
ایشان را ابدان صفته کرده در خزانت که پیغمبر صلعم گفت که خدای تعالی شهیدان را هشت بهره بار و لذت نعمت چون او
که بزمین چکد جمله گناهان وی را عفو کند و جای او در بهشت بار و نماید و جفتی از حور العین بوی دهد و از فزع اکبر
گرداند و از عذاب گور در بجاند ایمانش جا پاید و شفاعت هفتاد کس قبول کند ولنبلونکم بشیء من الخوف
والجوع و نقص من الاموال و الانفس و الثمرات و بشر الصابرین الذین اذا اصابتهم مصیبة قالوا انا لله و انا الیه راجعون
اولئک علیهم صلوات من ربهم و رحمة و اولئک هم المهتدون میگوید که هر اینه شمارا بیازماییم و متحان کنیم که
تا معلوم گردد دیگران را که شما در ما صبر کنید بر حکم خدا اکر دن می نهید یا نه که بیازماییم بچیزی اندک از ترس دشمن و
گرد دشمنان شما اند و گرسنگی و قحط و نقصان مال و تن و میوه ها عبد الله عباس گفت دنیا سرای بلاست و در و مکتمل اند

بلغ

دنیا ملازمت شدید کلیفات تا مردان مستحق ثواب عظیم شوند و بخوف از دشمن و بعضی گفته اند که خوف از دشمنان دین است جهاد
و گرسنگی یعنی قحط و تنگی اوقات و ارزاق و نقصان مال یعنی زیان در تجارت و هلاک چارپایان و نقصان نفس یعنی کشتن
و بیماری شافعی علیه الرحمة و الغفران گفت بشیء من الخوف یعنی ترس از خدا و عقاب او و گرسنگی در روزه ماه رمضان و نقصان
یعنی زکوة و صدقات و نیز نقصان نفس از مرگ و بیماری و نقصان میوه ها مرگ فرزندان و فرزند زادگان که فرزند میوه
دل باشد ابو موسی اشعری از رسول روایت کرده که چون بنده مومن را فرزند بمیرد خدای تعالی فرشتگان را گوید بنده
مرا فرزند ما را ز وی بستدید و میوه دل او را ز وی جدا کردید گویند بلی گوید که بنده من دران حالت چه گفت گویند ترا یاد کرد و ترا
حمد و ثنا گفت و استرجاع کرد گوید از برای بنده من در بهشت خانه بنا کنید و از بیت الحمد نام نهید انکه حق تعالی محمد را گفت
که کسانی که درین بلیات صبر کنند و جزع ننمایند ایشان را بشارت ده و انانکه چون مصیبتی بایشان رسد استرجاع کنند و نمی
گریند و گویند که ما خدای ایم امروز ملک ویم و فردا رجوع ما در اخرت با وی است انا لله اقرار است بعبودیت حق تعالی
و انا الیه راجعون اقرار است بالعرض خویش بهلاک عکرمه گفت که شبی رسول را چراغ بمرد گفت انا لله و انا الیه راجعون گفتند
یا رسول الله این مصیبت است گفت هر چه مومن را رنجاند مصیبت باشد سفیان گفت هیچ مصیبت نیست که مصیبت زده
این امت را این کلمه استرجاع بینی که چون یعقوب را مصیبت رسید گفت یا اسفی علی یوسف اگر این را دانستی گفتی
ترک جزع بدین کردی رسول فرمود که من استرجع عند المصیبة احسن الله عقباه و جعل له خلفا صالحا هر کس که مصیبت رسد استرجاع
کند خدای تعالی جبر مصیبت او کند و عاقبت او نیکو گرداند و او را خلفی صالح پسندیده دهد جابر گفت که هر کرا پنج خصلت است
باشد وی را در بهشت خانه بنهند انکه در همه حال گوید کلمه لا اله الا الله و در گناه استغفر الله و در نعمتها کلمه الحمد لله و در
وقت مصیبت کلمه انا لله ام سلمه گفت که از حضرت رسول شنیدم که گفت هر کس که مصیبتی رسد و بگوید انا لله و انا الیه راجعون
اللهم اجرنی فی مصیبتی و اخلف لی خیرا منها خدای تعالی وی را عوض آن بهتر ازان دهد چون ابو سلمه را وفات رسید گفتم در دنیا کیست
مرا بهتر از ابو سلمه که باشد تا رسول حاطب بن ابی بلتعه را فرستاد تا مرا بخواهند گفتم دختری دارم و زنی
غیورم گفت دخترش را خدای کفایت کند و اما غیرتش من دعا کنم تا برود انس بن مالک گفت روزی رسول
دید که بر گور کودکی خود میگریست وی را گفت ای زن اتقی الله و اصبری زن گفت مصیبت مرا ادراک نکنی رسول
بگذشت آن زن را گفتند که این مرد را شناختی او رسول خدا است آن زن در عقب وی دوید و عذر میخواست و گفت
یا رسول الله ترا نشناختم فرمان بردارم صبر کنم رسول فرمود که انما الصبر عند الصدمة الاولی یعنی صبر در نزدیک صدمه اول
که هر چند مصیبت بیشتر بود در صبر کردن بیشتر بود ذو النون مصری گفت که در بستان بگذشتم زنی را دیدم با جمال گوری چند
چشم گرفته میگریست و این بیتها میخواند شعر [illegible]
[illegible]
گفت دو پسر داشتم که ایشان [illegible] پدرشان ذبح گوسفندی کشت [illegible] برفت یکی مشغول شدم
پسر بزرگ کوچک را گفت بیا تا من ترا همچنان کنم که پدر گوسفند را [illegible] بگذاشت و پای وی را بست و کارد
بر گلوی او برید چون خبر یافتم بانگ بر وی زدم از من بگریخت و بکوه رفت [illegible]
پدر بسیار بگردید [illegible] و بر سر وی بود که وی را گرفت و باز آورد [illegible]
تشنگی وی غلبه کرد و [illegible] پسر دیگر را داشتم طفل [illegible] گندم [illegible]

راحة الروح

شد مردان [illegible] رفت و [illegible] و بر خود میگریست [illegible] وفات کرد [illegible] اکنون نشسته است
که تو می گفتم چون صبر میکنی بر مصیبتها و جزع نمیکنی گفت اندیشه کردم که اگر صبر و جزع در هر دو برابر بودند [illegible]
صبر غالب [illegible] خدای [illegible] روزی که امیر المومنین علی گفت [illegible] المقدور [illegible]
و ان جزعت جرت علیک [illegible] اگر صبر کنی قضا بر تو برود و اگر جزع کنی قضا بر تو برود و تو بزه باشی انس مالک
گفت مردی بود از صحابه همیشه پیش رسول بودی و وی را پسری بود مستوفی شد روزی چند بمسجد نمی امد رسول گفت وی
چه افتاده است گفتند پسری بوده متوفی شده برای آن نمی امد گفت وی را بخوانید چون بیامد
او را گفت ای فلان بهشت داشته است و دوزخ را هفت در است که بهر در که فراشوی وی انجا ایستاده
پدر را [illegible] بهشت [illegible] آن مرد خوشدل شد صحابه گفتند یا رسول الله وی را [illegible] گفت نه جمله مسلمانان
را [illegible] انس روایت میکند که در صحابه مردی گفتند ابو طلحه پسری داشت [illegible] زنی صالحه آن پسر
کشت و ضعیف شد شبی [illegible] ابو طلحه بمسجد رفت بنماز آن پسر [illegible] وفات یافت [illegible] کرد
[illegible] ابو طلحه بیامد گفت بیمار چه گونه است گفت از شب [illegible] ساکن تر است [illegible] طعام [illegible]
خواب آوردند و بخفتند [illegible] چون آخر شب بود [illegible] زن گفت [illegible]
[illegible] کسی [illegible] سپرده است [illegible] از آن منع کرده اکنون خداوند [illegible] باز میخواهد [illegible]
[illegible] ابو طلحه گفت [illegible] زن گفت [illegible] خدا [illegible] داده بود [illegible]
بازستد [illegible] رضا و تسلیم [illegible] گفت انا لله و انا الیه راجعون [illegible] روی [illegible]
با پیش رسول رفت بارک الله لکما خدای شب شما بر شما مبارک گرداند خدای تعالی وی را پسری دیگر داد [illegible]
عمر خطاب رضی الله عنه گفت [illegible] گفتم [illegible]
[illegible] گفت [illegible] داشتم [illegible] ازو [illegible] کردم [illegible]
[illegible] گفت [illegible] یا [illegible]
[illegible] از خدای تعالی صلوات و رحمت [illegible]
[illegible] ابن عباس گفت [illegible] صلوات [illegible]
گفت [illegible] دیگران گفتند [illegible] که این آیه بخواندی
نعم العدلان و نعم العلاوة از جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام روایت [illegible] سبب نزول این آیه آن بود که خدای
چون آیه و اذ ابتلی ابراهیم فرستاد رسول خدای گفت نعم الخلیل ابراهیم ابتلی فصبر [illegible]
الی [illegible] الامامة [illegible] للدنیا و انهم خلقوا [illegible] خلقت الدنیا لهم [illegible]
ابراهیم خدای [illegible] صبر کرد و [illegible] شکر کرد [illegible] برای ایشان
امامت [illegible] خدای یعنی ولایت و لیکن [illegible] ایشان را [illegible] بدیده اند [illegible]
را برای ایشان جبرئیل امد و این آیه آورد [illegible] رسول امیر المومنین را [illegible] بخواند [illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible] خدای اجابت کرد [illegible]

رسول گفت [illegible]

بکلمات ابراهیم حیث قال جن علیه اللیل الآیة و ابتلاء ربه بهذه کلمات و لنبلونکم بشیء من الخوف یعنی حرب و قتال
و جهاد و ان محن و تکلیف او را بود بدین معنی که هیچ کس نبود از جمله صحابه بلکه از جمله خلایق تا هر که بر جا گذارد
علی ادعیه بیع او عمر بن سرا عدو الجوع و گرسنگی مراد شهر روزه است تا سعظم سال الا ما شاء الله روزه داشتی اکه
افطار بر کی چند از نوبت کردی بالتمر چند طعام و گفت حسب بن الطعام ما یقیم ظهری و لا یمنعنی من عبادة ربی مرا طعام
انقدر که پشت مرا نگاه دارد بس است و مرا از عبادت باز ندارد و به اندازه و یؤثرون علی انفسهم و لو کان بهم خصاصة
و انما نطعمکم لوجه الله و نقص من الاموال ازین قبل و عطا و بخشش خوانده پاشد الذین ینفقون اموالهم باللیل و النهار
سرا و علانیة بعضی از علما گفته اند که مراد منع ایشان از فدک تا فاطمه علیها السلام گفت علی کان لی فدک من جمیع
ما اظله السماء فشحت علیها نفوس قوم و سخت بها نفوس قوم آخرین بعضی دیگر گفته اند ترک تعیین از
جهة اشتغال بعبادت تا بدان ازین بار نماندند جهت او نبودن قناعت و تفرس [illegible] اموال و سرای
مراد بوده مالهای گران ان اسود اسود الغاب صحبتها یوم الکریهة فی المسلوب لا السالب چون عمرو بن عبدود
را از پای در آورد خواست سلاح او بردارد کفت ای پسر ابی طالب است انکه کشف عورت من نکنی و سلب
و جامه من بیرون نکنی ذلک همون علی الکریمة حرکات است نا در مفاخرت بگوید مقصد تحسین ترک مجد
کالمقیم من ذلک و ازواجی و عففت عن اثوابه و لو انی کنت المقتول لما کنت ابی عمر خطاب گفت ای علی
درعش چرا نکه نشستی که در عرب کسی چنان درعی نبود گفت که شرم داشتم که کشف عورت پسر عم خود کنم و ان
ان بود که عمرو قرشی و نقصان انفس کشاندگان بود که وی را خبر دادند نقل او بار منبر و خبر کوفی با مجلس اشقیاها
ان کجنیها من فوقها بدم و بدست اشارت کرد بمحاسن و سر که چه منع میکند این بد بخت تا این امت را از انکه ساعی
و این محاسن بسعادة ان خون سر خضاب کند و نقص و ثمرات میوه دلهای است که فرزندان وی بودند رسول صلی الله
علیه و آله خبر داد که حسن از زهر کشته شود و حسین را در کربلا شهید کنند نمی را امیر المؤمنین علیه السلام پرسید که
ما بال الثمرة احب الینا من الشجرة چه گونه است که میوه را از درخت دوستتر میدارم یعنی فرزند زاده را از فرزند
گفت برای انکه فرزندان دشمنان ما از من انا زوج علیکم و اولادکم عدوا لکم و فرزندان ایشان دشمن باشند
پس ایشان دشمنان دشمن ما باشند و همه کس دشمن دشمن را دوست دارد دوست دارد و دوست دارند و بشر الصابرین
جعفر الصادق علیه السلام گفت که هم در تقوی آمد چون خبر آرد در شیخ جعفر و فرزند او فوت کرد گفت انا لله و انا الیه
راجعون صادق گفت این کلمه را پیش از وی هیچ کس نگفته بود خدای تعالی گفت من این سنت کردم تا بعد از وی هر مصیبت
رده بوی آمده گفتند از من رحمت و صلوات باشد روایت اولیست اگر صلوات بایل بیت روایت هیچ
اگر حایت عام باشد کمترین کسی که بر مصیبت خاطر صبر کند مستحق صلوات باشد چون ایه خاص باشد مستحقان
صلوات جز ایشان کسی نبود در زمان بنی امیه و بنی عباس بر ایشان صلوات داده اند و کسی انکار
نکرده است حسن هانی در حق امام علی بن موسی الرضا علیه السلام گفته است مظهرون نقیات جیوبهم تجری
الصلوة علیهم اینما ذکروا من لم یکن علویا حین تنسبه فماله فی قدیم الدهر مفتخر اگر در بعضی عداوت پیشتر از بسیاری
نیست الا صلوات نکند و اولئک هم المهتدون هم او صفت ایشان است ما هدینا انس و او انها شنیدند قوله
رسول الله و الهادی علی بن ابی طالب صلوات الله علیه و آله اجمعین ان الصفا و المروة من شعائر الله فمن حج البیت

باشد الهی تفسیر سنی م

ادم

علیهما م
او دم فلا جناح علیه ان یطوف بهما و من تطوع خیرا فان الله شاکر علیم عبدالله عباس گفت سبب نزول این آیه آن بود که
در جاهلیت دو بت بود یکی را نام اساف بود و یکی را نام نایله اساف بصورت مردی بود و نایله بصورت زنی
اساف بر صفا نهاده و نایله بر مروه اهل کتاب گفتند ایشان مردی و زنی بودند در خانه کعبه زنا کردند خدای تعالی
ایشان را با سنگ گردانید یکی را بر صفا نهادند و دیگری را بر مروه تا خلقان می بینند و از ان عبرت گیرند
چون روزگاری بر آمد مشرکان پنداشتند که ایشان برای عبادت نصب کرده اند ایشان را پرستیدند و مروت
که سعی کردندی است برابر ایشان بودندی و بر آن تعرف کردندی چون اسلام آمد و خانه ایشان از اصنام پاک کردند ایشان را
نیز بشکستند انگه مسلمانان چون سعی کردند آن را کراهه بودند برای انکه می پنداشتند که آن سنت جاهلیت و نهاد
اهل شرکت خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت صفا و مروه از جمله اعلام و مناسک حج است و جای
هر که حج کند یا خانه خدا را زیارت کند یعنی طواف حج کرده باشد یا طواف عمره میان صفا و مروه وی را
باید کرد و سعی میان صفا و مروه و اگر پندارد که بر وی بزه است از انکه این فعل اهل جاهلیت است بر وی هیچ
بزه نیست که طواف کند و هر کس بر عبادت خویش چیزی کند یعنی چون از سعی فارغ شده باشد بر فاسعی کند
خدای تعالی شاکر این فعل خیر آن کسند یا که او را ثواب و جزا دهد مقدار جزا امید انداز انکه ظلمت
هیچکس یا در حق و نقصانی نیارد سعی میان صفا و مروه فرض است و از ارکان حج است از رسول صلی الله علیه و آله
روایت کرده اند که چون رسول صلی الله علیه و آله حج کرد و بصفا رسید سعی کرد و گفت ان الصفا و المروة من شعائر الله
الله فابدوا بما بدأ الله بیر صفا شد و در خانه نگرید از عبدالله عباس پس روایت که او جمعی را دید که سعی
میکردند جدا ما و رشکم انکم ام اسمعیل گفت این سنت که مادر شما مادر اسمعیل چون تشنه شد
در کوه صفا دوید و در وادی نگرید تا کسی را بیند از انجا فرود آمد و بدوید و بر مروه شد و بنگرید
کس را ندید هفت بار چنین کرد خدای تعالی در مناسک حج واجب کرده موافقت و گفته اند که معنی شاکر
انست که قبول الیسیر و یعطی الکثیر اندک بپذیرد و بسیار بدهد ان الذین یکتمون ما انزلنا من البینات
و الهدی من بعد ما بیناه للناس فی الکتاب اولئک یلعنهم الله و یلعنهم اللاعنون الا الذین تابوا و اصلحوا
و بینوا فاولئک اتوب علیهم و انا التواب الرحیم عبدالله عباس گفت این آیه در حق رؤسای یهود آمد
چون کعب اشرف و کعب اسد و عبدالله صوریا که ایشان نام و نعت محمد و احکام توریة باز پوشیدند بطمع
طعام دنیا سعد معاذ و معاذ جبل احبار را گفتند که شما هیچ ذکر محمد در توریة یافته اید گفتند نه خدای تعالی
این آیه فرستاد که در حق ایشان خاص و در حق کسانی که حق را بپوشند عام و گفت انکه نیکو ما
پوشند از احبار یهود آنچه فرستادیم در توریة از آیات که دلالت میکند بر صحت نبوت و فرمودیم
را با بیان آن و در بیان و اظهار کردن آن از پس انکه او را امین کردیم برای مردمان چنانکه هیچ اشکال
بر کس نمانده آن اند که خدای ایشان را لعنت میکند الا کسانی که ازین توبه کنند و آنچه تغییر و تبدیل کرده اند
باصلاح آورند من که آفریدگار ایشانم توبه ایشان قبول کنم و ایشان را بیامرزم من که توبه پذیرنده و مهربانم
عبدالله مسعود گفت که رسول گفت من سئل عن علم فکتمه الجم بلجام من نار هر که علمی داند و آن را
از آن بپرسند باز پوشد و نگوید فردای قیامت او را لجام زنند و لجامی از آتش در دهان او کنند عبدالله
دیدیم

خدا لیست م

الکتب یا ایها الناس کتب علیکم السعی فاسعوا سعی کردن
بر ... نوشته اند سعی کند عبدالله بن عباس روایت کرده
م

ولعنت کنند از ... سنگان و ... لعنت میکند م

از رسول ع روایت کرد که او گفت علمای این امت وی مروانند مگی آنکه خدای عز و جل اورا علمی داده باشد و او
از آن بر مردمان بخل کند و جوان علمی نستاند و بهای اندک نفروشد او آن باشد که هر خان هوا او و دوب استیفا
کنند و حدیث خطای او سیده و شریف و دیگر مردی باشد که خدای تعالی ورا علمی دهد و او آن عمل کنی کند بر
بندگان خدای و بدان علمی بستانند او اخذ از بهای اندک نفروشد فردای قیامت ورا بیارند لجامی از آتش
دوزخ بر سر او کنند و بر جمع قیامت و فرشته برآوند آنکه که فلانست پسر فلان که علم بخیلی کرد و بدان طمع
گرفت و به بهای اندک بفروخت او را همچنین عذاب کنند تا خدای تعالی از حساب خلقان بپردازد و حیات
کتابهای وحی است بیغمبران والهدی حجه او در شرعی و عقلی و سایل است و مهتران فرض علما الکفایه
و بیان خدای از برای اظهار کردن است تا پوشیده نماند قتاده گفت مراد ازینان جمله مخلوقند با هوام
زمین و حشرات عبدالله عباس گفت همه جانوران اند مگر جن و انس مجاهد گفت که فرزند آدم کو زهند و
و نشکان بپایند و سوال کنند که من ربک و من نبیک و ما دینک جواب گفت و بهتر گفت و
دین حق است گوید مطرقه آتش بر وی زنند که همه جانوران بشنوند مگر جن و انس هر که بشنود روی لعنت کنند
آنکه گویند هذا آنکه که در دنیا همچنین نادان بوده ان الذین کفروا و ماتوا و هم کفار اولئک علیهم لعنة الله والملائکة
والناس اجمعین خالدین فیها لا یخفف عنهم العذاب و لا هم ینظرون حق تعالی چون ذکر آیت آنرا که توبه کردند
و برحمت رسیدند ذکر آنها میکند که توبه نکرده مردند و ایمان نیاوردند میگوید بدرستی که آنکسانیکه کافر
شدند بسبب آنکه محمد را ایمان نیاوردند و نعت و وصف وی باز پوشیدند و هم بدان کفر مردند ایشان
گروهی اند که لعنت خدا و فرشتگان و جمله مردمان برایشانست تا که زنده بودند و بعد از مرگ
مردند تا ابدالاباد در لعنت مانند ابو العالیه گفت این در قیامت باشد که کافران را بدارند اهل
تا مر ایشان لعنت کنند آنگاه فرشتگان آنگاه مومنان پس گفت هیچ کس نماند مگر لعنت کنند الا
که لعنت ایشان را که قرآن کرده لا یخفف سبک نکنند از ایشان عذاب را و لحظه ایشان را مهلت ندهند
نه که از ایشان دوزخ بدر آید و نه عذاب بر ایشان بسر آید نه بمیرند نه باز رهند و در عذاب ایشان را
نقصانی و فتوری باشد لعنت از خدای دور کردن بود از رحمت و ثواب و از فرشتگان و مردمان خاص
دور کردن بود از رحمت والهکم اله واحد لا اله الا هو الرحمن الرحیم ان فی خلق السموات والارض
واختلاف اللیل والنهار والفلک التی تجری فی البحر بما ینفع الناس و ما انزل الله من السماء من ماء فاحیا به
الارض بعد موتها و بث فیها من کل دابة و تصریف الریاح والسحاب المسخر بین السماء والارض لآیات
لقوم یعقلون ابن عباس گفت که مشرکان قریش گفتند ای محمد ما را صفت خدای خود بگوی خدای عز و جل
این آیه فرستاد و سورة الاخلاص گفت خدای شما خدایست که او یکی است در الهیت با وی شریک
و هیچ شریک نیست و انبازی نه ربیست بخشاینده بر بندگان بر آفریدگان و بر بندگان خاص
خاص از رسول صلی الله علیه واله روایتست که نام بزرگترین خدای در سورة البقره است و قوله و الهکم
اله واحد لا اله الا هو و در فاتحه و آل عمران واحدی و لکن معنی حدای الهکم بر چهار وجه است یکی آنکه
و کفو ندارد دویم آنکه منفرد بود بالهیت و استحقاق عبادت سیم آنکه تجزی و تبعیض بروی روا نباشد
چهارم آنکه در صفت ذات منفرد است از قدیمی و دیگر صفات لا اله الا هو یعنی جمله است معنی آنست که هر چه غیر اوست
در باب معبودان همه نفی است و صلاحیت الهیت و استحقاق عبادت نیست مگر خدای عز و جل را این کلمه کلمه اخلاص است
هر که اقرار کرد دست زد در عروة الوثقی لقوله فمن یکفر بالطاغوت و یومن بالله فقد استمسک بالعروة الوثقی و این
کلمه کلمه تقوی است لقوله و الزمهم کلمة التقوی و کلید بهشت است لقوله مفتاح الجنة لا اله الا الله و حصن خدای است
لقوله لا اله الا الله حصنی و من دخل حصنی امن من عذابی چون حق تعالی ذکر وحدانیت خود کرد مشرکان گفتند کیف یسع الناس اله واحد
این همه مردمان را یک خدای چه گونه کفایت کند امروز گرد بر گرد کعبه سیصد و شصت بت است بی هیچی و هیچ این
جمله را یک خدا چگونه توان گفت اگر راست میگوئی آیتی بسیار بیار تا بدان بصدق تو شناسیم خدای این آیه را فرستاد
سعید بن جبیر گفت جهودان گفتند از ما آیتی خواستی چنانکه پیغمبران دیگر را بود و بروایتی چنانکه مشرکان گفتند که
میگوید که موسی را معجز ید و فلق دریا و قلب عصا بود و ترسایان میگویند ابرا و اکمه و ابرص و احیای موتی
بود تو نیز از خدای بخواه تا کوه صفا زر کند رسول صلی الله علیه واله گفت بار خدایا ایشان چه میخواهند
وحی آمد که من لیکن بدیشان چو هندم لیکن اگر ایشان ایمان نیارند من ایشان را عذابی کنم که کس آن عذاب نکرده
رسول گفت بار خدایا میخواهم که ایشان را دعوت کنم و بروز خدای تعالی این آیه فرستاد
ان فی خلق دلیل یاد کرد دو لاب و حدانیت لقوله خلق آسمان و زمین دویم اختلاف شب و روز سیوم کشتی در دریا چهارم
باران که زمین را زنده کند پنجم انواع جانوران زمین ششم گردانیدن بادها هفتم ابر مسخر میان آسمان و زمین
و هر یکی دلیلها و نشانهاست زمین را فرش کرده چنانکه الم نجعل الارض فراشا و قرار و بساط و مسکن آدمیان شد ما را
تا بر آنجا باشیم و اسرار روی زمین و چون بمیریم در شکم زمین الم نجعل الارض کفاتا احیاء و امواتا آنکه آسمان سقف
وار ازرا بجا و آفتاب و ستارگان چراغهاست هر یکی را روشنی و رنگی و صفتی که نفع او بما رسد و ضرر او از ما
دفع میشود چنانکه فرموده انا زینا السماء الدنیا بزینة الکواکب و هو الذی جعل الشمس ضیاء و القمر نورا و چون
در اختلاف احوال ایشان ما را دلیل حاصل است و حصول حدوث ایشان و حدوث ایشان دلیل باشد بر احتیاج بمحدث
قادر حکیم قادر فضل قدرت نماید و دیگر آنکه آسمان ابر داشته است بی عمادی از ایران و این دلیل باشد بر کمال
قدرت وی که اگر همه عالم جمع شوند نتوانند که سنگی بی عمادی و علاقه در هوا معلق بدارند نتوانند آنکه
زمین را پایدار بدان اختلاف گردانید در بعضی نبات و اشجار و در بعضی معادن و جبال و انهار و در بعضی
مقام ملون باطعم مختلف بعضی نافع و بعضی مضر چنانکه خواست بر حسب مصلحت ما را ده بیافرید و اختلاف
آمد شد روز و شب بدید کردن یکی را روشن و نورانی و دیگر را سیاه و ظلمانی گاه روز کاهد و بر شب افزاید
و گاه بعکس و تقدم شب و روز برای آن کرد که شب پیش از روز آفریده بلکه روز از شب بیافرید چنانکه خدای
فرموده و آیة لهم اللیل نسلخ منه النهار حق تعالی جهان را بیافرید ظلمت و تاریکی بود آفتاب و ماه بیافرید
علامت روز کرد و دیگری علامت شب و شب از برای رحمت و آسایش آفرید و روز از برای معاش و فضل
و جعلنا اللیل لباسا و جعلنا النهار معاشا اگر همه شب بودی مردمان از تصرف عاجز بودی و حیوانات تباه شدندی و اگر
همه روز بودی حرارت همه را بسوختی و بقای حیوانات نبودی و اسباب معیشت تباه گشتی پس خدای تعالی
روز و شب مخلوقات را می پروراند و ایشان را آسوده گردانید و کشتی در دریا تا لطف اند لطافت چنان آمیزیم

و بکنی کنند م

میگوید برانکه دعوی م

که ایه عیسی م

و علاقه ازدیران م

گرگشتی بودی برده و تألیف چوب با کثافت چنانکه اگر ورزش کنی آن بود به آب فرو رود بخلاف سنگ و آهن
که فرو رود و آب سبب حیوة همه چیز ها کرد که و من الماء کل شیء حی آنکه او قطره قطره فرود آورد و بسیاری
آن جمع قطره قطره آمیخته نگردد و بحسب مصلحت در قلت و کثرت و فرود و دوری چنانکه میداند آنکه در میان ابر جای جای
چون چشمی مغربل در و سوراخها بعدد قطرات باران تا آبهای بر بستاند اگر یکبار بر زمین آید زمین را خراب
گرداند آنکه زمین مرده را بنباتات زنده کند و در زمین هر گونه نباتات رنگ و بوی و نقش خلاف یکدیگر مختلف رنگ و طعم
بر کرداند از دلو حظی بکار زمینی اثر صنع صانع اکبر که رنگ آب یک زمین کرد ذات ابیض و اسود و احمر و خضر
تا بدانند خلق کین مصنوع صنعت او است و هر یک را با دو خاک و نهر و آب صنعت اوست جمیع در فعل [illegible]
مستان بعض فاعل مختار خزاوار کسی دیگر مستتر و در زمین از هر جنسی از جانوران بعضی مرکوب و بعضی ماکول بعضی برای
زینت بعضی برای منفعت بعضی برای دفع مضرت تا بعضی طعام باشد و بعضی ادام بعضی تجارت کنی و بعضی صید کنی
و بعضی بخوری والخیل والبغال والحمیر الآیه … و بادها را بسیکرداند گاهی شمال گاهی جنوب گاهی صبا گاهی
دبور و گاهی نسیم و گاهی عقیم و گاهی لواقح و گاهی حرمت گاهی رحمت و گاهی عذاب در خبر آمد که روزی موسی کلیم
خدای کریم در مناجات گفت الهی از اسرار حکمت چیزی بمن بنمای خطاب آمد که ازین کوه فرود شو در راه دیهی
شو آنجا جماعتی ای چو چنین برابر یکدیگران در بازرع و از ایشان بپرس که ایشان که اند و چه صنعت دارند و چه
میخواهند کار ایشان ا موسی علیه السلام از آنجا فرود آمد و بدان ده رفت آن چهار سرای ابد فراز شده در دو گا
بود گفت این مردمان شما چه مرده باید و کار شما چیست گفتند تا دهان دهقانیم کار ما کشت و زراعت است و حاجت ما
باران است اگر امسال باران بیاید ما غنی شویم که تخم بسیار در زمین افکنده ایم او آنجا بدیگری رفت و رسید گفتند که ما
مردمانیم که پیشه ما کلیه ساختن است و سفال بسیار ساخته ایم اگر این سال باران نباشد و باران کم بود ما غنی شویم
بسرای دیگر رفت پرسید گفتند غله بسیار داریم در صحرا و آنرا نرم کرده ایم اگر باد بسیار آید غلها پاک کنیم
مارا چیزی تمام حاصل شود و بسرای دیگر رفت و پرسید گفتند خرما و مانند آن میوه ایم اگر باد نبود دیگر بود میوه (میوه بسیار آمده هر)
ما بر درخت بماند ما غنی شویم موسی علیه السلام متعجب شد و از آنجا بازگشت گفت بار الها یکی باران میخواهد و یکی آفتاب
باد میطلبد و یکی نرسیدن باد میخواهد حاجات ایشان مختلف و مراد ایشان چنین تو همی تو خدای که هر یک را (و هوا هر)
بر وفق مصلحت خود کردانی و روزی رسانی قال الله عزوجل … ابر را سحاب … در طلب
و از اینجا رسول صلعم در دعا گفتی چون باد آمدی اللهم اجعلها ریاحا ولا تجعلها ریحا و ابر مسخر است میان آسمان و زمین
بر دلالتهای عجب اگر در حدوث آسمان و زمین … که … از ابر آسمان … و سنگ …
بر حدوث آن بر دلیل سازند تا شک و شبهه زایل کرده که درین جمله … آسمانها معلق بر زبر یکدیگر … (آسمان از حدوث هر)
و در رفتن زمین چون ساحلی مهمد و در آمد شدن روز و شب … و کشتیها که بروی آب دریا میرود و در آن
مکاسب و متاجر و منافع مردمان و آنچه خدای فرو میفرستد از آسمان از میغ ابی که زمین مرده را زنده گردانید و در آنچه پراکنده
کرد در زمین از حیوانی و جنبنده و در گردانیدن بادها جنوب و دبور و گاهی صبا و گاهی جنوب و در ابری مسخر و نهاده معلق
میان آسمان و زمین از همه نشانها و دلیلها است بر وحدانیت و یگانگی خدای مر قومی را که در یابند و بدانند عقل
درین همه نظر کنند و بدانند که جز این را فاعلی است قادر و عالم چه این همه افعال و محکم متقن است موجود چه این افعال

از ما موجود معقول نباشد سمیع و بصیر چرا و موجود ماست که از آب بدو راه نیاید و مرید که چه این افعال بر وجهی
واقع می آید قادر بر ذات چه افعال اجسام و الوان و طعوم وازین جهت قادر نعت آن شو اندکرد چرا دو رسول
خدای چون این آیه بخواندی گفتی ویل لمن قرا هذه الآیة فمج بها و این بر کسی که این آیت بخواند و او را بهداد دوده
کند ومن الناس من یتخذ من دون الله اندادا یحبونهم کحب الله والذین آمنوا اشد حبا لله ولو یری الذین ظلموا اذ یرون
العذاب ان القوة لله جمیعا وان الله شدید العذاب واز مردمان کسانی اند که بدون خدای انداد میگیرند
یعنی همتایان خدای میپندارند این بدیگفت مراد بتان اند … گفت مراد سادات و بزرگان ایشانند که
ارباب خود گرفته اند ایشان را خدمت و تواضع می نمایند و دوست میدارند چنانکه خدای را دوست دارند یعنی دوستی
خدای و دوستی بتان نزدیک ایشان همتا و برابر است ایشانرا محبت کنند ولئن سألتهم من خلقهم لیقولن الله … که
آسمان و زمین خدای آفریده اند و عبادت بتان برای قربت بخدای میکنند چنانکه گفت ما نعبدهم
الا لیقربونا الی الله زلفی و اگر ایشان خدای را دوست دارند هشتند که گفت والذین آمنوا اشد حبا لله آنانکه مؤمنانند
دوستی ایشان مر خدای را سخت تر است و ثابت و دایم تر برای آنکه چون مشرکان بتی پرستیدندی و کشتندی
از آن نیکوتر است مؤمنان خدای را پرستند و بروی بدل نگیرند چون کافران را بلای رسد معبود خود را گذارند
و پناه بخدای برند چنانکه گفت واذا مسکم الضر فی البحر ضل من تدعون الا ایاه و مؤمنان در شدا و رخا از خدای بر نگردند و
عبادت وی رها نکنند و دوستی کافران منقطع بر حال بتان و دوستی مؤمنان مقصود است بر یکی خدای جهان
سعید بن جبیر گفت فردای قیامت خدای تعالی بفرماید تا مؤمنان و کافران جمع کنند انگاه کافران را گویند
شما در دنیا دوستی بتان میکردید و ایشان دعوی دوستی من کردند شما بر معبودی دوستان خویش شوید
آتش تواید شدن ایشان اقتصار نکنند مؤمنان گویند بار خدایا اگر ما را وفای بدوستی تو در آتش شویم منادی
ندا کند والذین آمنوا اشد حبا لله و دیگر آنکه مشرکان از بتان مقابله محبت خود نبینند و مؤمنان از خدای مقابله
محبت خدای بینند یحبهم و یحبونه دوستی تو آنرا که ترا دوست دارد نه بدان حد بود که ترا دوست ندارد ولو
یری الذین ظلموا و اگر این ظالمان و کافران را بنگرید و بدانستندی که در وقتی که عذاب خدای را مشاهده کنند و معاینه
بینند که قوت و قدرت همه خدای را بوده معبودان ایشان را و آنکه عذاب خدای سخت تر بود مر ظالمان را
و بت پرستان را ایشان را امری عظیم و کاری سخت بینند و حسرت و ندامت عظیم باشد ایشان را و خلاف معنی
است که اگر ظالمان بینند روز قیامت آنجا که دوزخ از پانصد ساله راه بانگ و جوش آن ایشان بدرو ایشان را
همچنان برسید که مرغ دانه را ابدانستند که قوت و قدرت جز خدای راست و عذاب خدای سخت است
اذ تبرأ الذین اتبعوا من الذین اتبعوا ورأوا العذاب وتقطعت بهم الاسباب وقال الذین اتبعوا لو ان لنا کرة فنتبرأ
منهم کما تبرؤا منا کذلک یریهم الله اعمالهم حسرات علیهم وما هم بخارجین من النار چون بیزار شدند متبوعان از اتباع
پیشوایان و متقدمان و رؤسا از رعایا و گویند که ما را چندان از خود افتاده است که پروای شما نداریم و از شما یاد
نمی آید امروز است که پادشاه بلشکر نازد و مخدوم بخدوم و مقتدی بمقتدی فردا چون کشف گردد و حجاب
اسبا … و حجاب از پیش بردارند حق از باطل پیدا گردد و متحقق از مبطل سوف تری اذا انجلی الغبار
افرس تحتک ام حمار این چه حسرت خواهد بود در فردا که امروز همه امیدها بکسی بسته که او نزد او شکر …

و پای مردی جوانی و دستگاهی او را دستگیر باشد بوقت که پیش او روی کند پای مرد او روز مرا دستگیر که امروز جای دین [illegible] کم
من بسر دنیا دوست و پناه گرده ای دوست با من خلاف دستگیر او گوید که مرا پای رجا نیست دست و [illegible] کرم
من از تو دریغ [illegible] چون دست تو گیرم که زخود [illegible] معقود تو چون برادر از [illegible] و ز من بسوی او [illegible]
امروز وقت آنکه کسی گیرد کسی را که چون تو فرد او دست در پای [illegible] عاجز بود دست تو گیرد و دیگر کسی که او را تو گرد
تو پای کسی گیر که او دست تو گیرد خدای تعالی این معنی در آیه دیگر حکایت کرد آنجا که گفت یرجع بعضهم الی بعض القول یقول
الذین استضعفوا للذین استکبروا لولا انتم لکنا مومنین بعضی مفسران گفته اند که این اصنام و بتان باشند خدای
تعالی ایشان را بسخن آرد تا با آوازی فصیح از پرستندگان خود بیزاری کنند چون عذاب ببینند و اسباب منقطع
گردد و پس خلاص نشود و هیچ مفری و ملجائی نیابند و عابدان از معبودان بیزار شوند و تبرا کنند پس آنکه تو را [illegible]
از [illegible] چنین باشد هر که او را بر تو مقدم باشد عاقبت ترا با او دو [illegible] باید که بر تو را مقدم باشد چنانکه موجود [illegible]
است بود در کلمه توحید تا اول از هر چه دون اوست تبرا نکردند تولا از ایشان درست نیاید [illegible]
باشی چنانچه خود تولا کنی با حضرت دوست چون تولا کردی [illegible] در دل خود جا کنی از دوست بجز دوست [illegible] کنی
با او دشمن دوست دوستی [illegible] کنی تا یار محب خویش پیدا کنی زنهار هیچ کس تولا کنی امروز اگر تو کار [illegible] کنی
فردا هوس وصال اعلا کنی در باب [illegible] که تا [illegible] خود را میان خلق رسوا نکنی [illegible] و گفت مراد اسباب دوستی [illegible]
[illegible] یعنی اسباب دوستی است و [illegible] همه منقطع گردد و اصل اسباب [illegible] بود که در پرسش کنند تا اسباب
چون [illegible] از اتباع [illegible] تمنای رجع کنند باز دنیا [illegible] لنا کرة [illegible]
و تبرا کنیم چنانکه ایشان از ما تبرا کردند بهمین گونه این حالت بر ایشان نمود کردارهای ایشان [illegible] حسرت و [illegible]
باشد ایشان را اسدی گفت که در قیامت درجات و منازل ایشان [illegible] بهشت و گویند [illegible] این منازل [illegible] بر ایشان [illegible]
اگر شما را ایمان بودی و عمل صالح پس ایشان پشیمانی خورند که چرا [illegible] نکردند [illegible] معصیت عمل صالح نکردند ایشان [illegible]
[illegible] و در آنجا جاوید کرده آمد یا ایها الناس کلوا مما فی الارض حلالا طیبا ولا تتبعوا خطوات الشیطان انه لکم عدو مبین
انما یامرکم بالسوء والفحشاء وان تقولوا علی الله ما لا تعلمون واذا قیل لهم اتبعوا ما انزل الله قالوا بل نتبع ما الفینا علیه
آباءنا او لو کان آباؤهم لا یعقلون شیئا ولا یهتدون مفسران گفته اند که این آیه در شان [illegible] ثقیف و خزاعه و [illegible]
و بنی مدلج که ایشان از خود چیزها حرام کردند بعضی از حرث و انعام و بحیره و سائبه و وصیله خدای تعالی ایشان
را نهی کرد و گفت بر سبیل عموم ای مردمان بخورید آنچه در زمین است حلال و پاک بر خود حرام مکنید و از پی قدم
و راه شیطان مروید و فرمان وی مبرید که وی شما را دشمنی است هویدا [illegible]
فرماید و آنچه [illegible] باشد و بدان [illegible] که بگویید بر خدای آنچه ندانید [illegible]
در تحریم حرث و انعام و آنکه [illegible] حلال است و آن حرام گفته اند [illegible]
بود که بروی حد واجب باشد و گفته اند سوء [illegible] است [illegible]
یعدکم الفقر و یامرکم بالفحشاء و مراد [illegible]
[illegible] حلال و حرام است جواب بگویند که ما [illegible] پدران [illegible] یافتیم و اگر پدران [illegible]

نخواهد کرد و در حق او اعتقاد کرده که او را
دستگیری و یاری خواهد بود [illegible]
را پای مردی [illegible]

بر ایشان [illegible]

[illegible]

و تقیه [illegible]

توحید حلال [illegible] باشند با احکام شریعت راه نیافته و براه [illegible] رفته [illegible] گنند مثل الذین کفروا کمثل الذی
ینعق بما لا یسمع الا دعاء ونداء صم بکم عمی فهم لا یعقلون یا ایها الذین آمنوا کلوا من طیبات ما رزقناکم واشکروا لله ان کنتم ایاه
تعبدون مثل کسی که دعوت میکند کافران را و آیات و بینات بر ایشان خواند و ایشان از فهم [illegible]
و بدان [illegible] مثل کسی است که بانگ بر [illegible] زند بر آنچه نشنود الا آوازی [illegible]
می شنوند و فهم نکنند مثل ایشان چون چهارپایان است که ایشان نشنوند الا آوازی [illegible] بهیمه آوازی شنود و فهم نکند
پس ایشان کران و گنگان اند [illegible] بنشنوند آنچه ایشان را از آن خیری بود کور [illegible]
و ایشان [illegible] استعمال [illegible] نکنند و این همان است که ایشان را یکبار تشبیه بچهارپایان کرد [illegible] کالانعام
[illegible] الموتی چنانکه شاعر گفت لقد اسمعت لو نادیت حیا ولکن لا حیاة لمن تنادی آنگه [illegible]
مومنان را خطاب کرد و گفت ای مومنان بخورید از روزیهای پاک و حلال که شما را داده ایم و هر چه روزی بود آن پاک و حلال
بود حرام [illegible] روزی نگویند و مراد بطیبات طعامهای لذیذ است و در خبر است ابوهریره روایت کند از رسول [illegible]
ان الله طیب لا یقبل الا الطیب وان الله امر المومنین بما امر به المرسلین فقال یا ایها الرسل کلوا من الطیبات [illegible]
خدای پاکست [illegible] پاک قبول کند و مومنان را [illegible] فرمود که پیغمبران را [illegible] بخوردن حلال [illegible]
بود که [illegible]
و طعام و شراب و لباس او از حرام [illegible] خدای تعالی چگونه [illegible] دعای او اجابت کند [illegible]
[illegible] دوست [illegible] کریم است کرم دوست دارد و جواد است جود دوست دارد [illegible]
چنان [illegible]
خدای [illegible] در خبر است که رسول صلی الله علیه و آله فرمود که خدای گفت مرا با آدمیان و پریان کاری عظیم [illegible]
[illegible] من آفریدم دیگری را پرستند و من روزی دهم و شکر دیگری گویند انما
حرم علیکم المیتة والدم ولحم الخنزیر وما اهل به لغیر الله فمن اضطر غیر باغ ولا عاد فلا اثم علیه ان الله غفور رحیم حق
تعالی [illegible] بگوید بر شما حرام کرد مردار و خون و گوشت خوک و اگر چه [illegible] اجزای خوک
چون مقصود از آن گوشت است [illegible]
گشته باشند و آن [illegible] است که چون در جاهلیت ذبح کردندی نام بتان بر وی راندندی و گفتندی باسم اللات
والعزی فمن اضطر [illegible] کسی که درمانده و مضطر شود و هیچ چیزی نیابد از محللات که تناول کند آن را رخصت است که از
محرمات [illegible] تناول کند که سد رمق خویش [illegible] از ائمه علیهم السلام روایت است که مراد بباغی کسی است که بر امام
حق بیرون آمده باشد و از طریق محققان [illegible] تجاوز کرده باشد [illegible] حرام باشد [illegible]
جانوری باشد که [illegible]
[illegible]
و این مخصوص است به آیه قل لا اجد فیما اوحی الی محرما علی طاعم یطعمه الا ان یکون میتة او دما مسفوحا [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

حرام است [illegible]

بر و حرمی مزه باشد و مالک و شافعی گویند مضطر اهم نشاید خوردن مجاهد و سعید و جبیر گفتند معنی غیر باغ آنست که راه زن
نباشد و بر امام مسلمانان خروج نکرده باشد عادی و ظالم نباشد اندک و بسیار تناول کردن و بعضی مفسران گفته‌اند که معنی
آنست که اکل این محرمات کند تعمدا و نه آنکه تعدی کند [illegible] بحد شبع [illegible] باشد [illegible]
بدرستی که خدای آمرزنده و مهربانست بر بندگان خود ایشان را اجابت بمقدار ضرورت [illegible] ان الذین
یکتمون ما انزل الله من الکتاب و یشترون به ثمنا قلیلا اولئک ما یاکلون فی بطونهم الا النار و لا یکلمهم الله یوم القیمة و لا یزکیهم
و لهم عذاب الیم اولئک الذین اشتروا الضلالة بالهدی و العذاب بالمغفرة فما اصبرهم علی النار ذلک بان الله نزل الکتاب
بالحق و ان الذین اختلفوا فی الکتاب لفی شقاق بعید عبدالله عباس گفت این آیه در حق کعب اشرف و کعب اسد و مالک
بن الضیف و امثال ایشان آمد از روسای جهودان که ایشان پیش از بعثت رسول [illegible] که غذای
[illegible] آنکه از [illegible] نام او محمد چون خدای تعالی [illegible] ایشان گفتند و روسای خود را
[illegible] که این [illegible] گفتند که آن [illegible] است و او وعده [illegible]
[illegible] صفت رسول الله [illegible] بخلاف
این آیه فرستاد و [illegible] تا بدان سبب مال [illegible] جمع [illegible]
[illegible] که میخورند در شکم خویش الا آتش یعنی [illegible] اگر بآتش [illegible] حرام خورد [illegible]
اگر مال آن [illegible] و لا یکلمهم الله و خدای با ایشان سخن نگوید یعنی [illegible]
[illegible] که با ایشان سخن گوید [illegible] این [illegible]
[illegible] و ایشان را [illegible] و گفته‌اند که ایشان [illegible]
[illegible] که [illegible] بدل [illegible]
[illegible] بهشت و [illegible] ایشان [illegible]
و چه [illegible] ایشان را [illegible] بعضی مفسران گفته‌اند که معنی آنست [illegible]
که موجب آتش دوزخ است [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible] خدای تعالی کتاب [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible] که یکی میگوید [illegible] و دیگر میگوید [illegible]
[illegible] لیس البر ان تولوا وجوهکم قبل المشرق و المغرب و لکن البر من آمن بالله و الیوم الآخر
و الملائکة و الکتاب و النبیین و آتی المال علی حبه ذوی القربی و الیتامی و المساکین و ابن السبیل و السائلین و فی الرقاب و اقام الصلوة و آتی
الزکوة و الموفون بعهدهم اذا عاهدوا و الصابرین فی البأساء و الضراء و حین البأس اولئک الذین صدقوا و اولئک هم المتقون
سبب نزول این آیه آنست که جهودان در نماز روی بمغرب کردندی و ترسایان بمشرق و در این خوض بسیار میکردند [illegible]
را و موقوف که در نماز روی بکعبه آورد و این حکم را [illegible] قومی گفتند [illegible]
خدای این آیه فرستاد و رد کرد بر جهودان و ترسایان و گفت [illegible]

رسول ام

[illegible] و [illegible]

والسائلین

وحین البأس

دفاز بر و نیکویی نیست و بر انکس باشد که ایمان آرد بخدای و روز قیامت و فرشتگان و کتابها که خدای فرستاده به پیغمبران و
بدان کتاب که قرآن است و بدان پیغمبر آخر الزمان حق تعالی [illegible] ایمان بخود [illegible] که ایمان [illegible] و
بعث و نشور و حساب و کتاب و ثواب و عقاب برای [illegible] همه [illegible]
و بجود و فرشتگان ایمان آرد که ایشان بندگان خدااند و از گناه و زلت معصوم اند بخلاف آنکه مشرکان گفتند که ایشان [illegible]
خدااند و بخلاف آنکه جهودان گفتند که ما دشمن جبرئیل [illegible] ایمان نیاوریم [illegible]
و کتابها آن کلام خداست و [illegible] کتابهای دیگر است و [illegible] کتاب است [illegible]
[illegible] گفت [illegible] عبدالله مسعود روایت کرد که رسول صلی الله علیه و آله
گفت چون وی را پرسیدند که [illegible] الصدقة [illegible] صحیح [illegible]
الفقر [illegible] از رسول صلی الله علیه و آله پرسیدند که کدام صدقه فاضلترست
گفت [illegible] مال [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] که در حال [illegible]
کرد که رسول صلی الله علیه و آله گفت که [illegible] صدقه [illegible] مثل کسی است که چیزی [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] اول خویشان [illegible] صدقه [illegible]
چنانکه رسول فرمود الصدقة علی [illegible] صدقة و صلة [illegible] عبدالله مسعود [illegible]
از رسول صلی الله علیه و آله پرسید [illegible] اجر [illegible] الصدقة [illegible]
[illegible] صدقه [illegible] رسول صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible] بهترین خانه‌های شما خانه‌ایست که در وی یتیمی بود که [illegible]
[illegible] خانه‌های شما خانه‌ایست که در وی یتیمی بود که بد او بدی کنند و ابو مالک از رسول خدا روایت کرد [illegible]
[illegible] هر که یتیمی را با خود بهم [illegible] طعام و شراب [illegible]
[illegible] علیه السلام [illegible] یتیم [illegible]
[illegible] یوسف علیه السلام [illegible] مسکین آن بود که او را چیزی [illegible]
گفته‌اند که مسکین آن بود که اگر چه محتاج باشد از کسی چیزی نطلبد [illegible] رسول گفت لیس المسکین بالطواف
الذی ترده التمرة و التمرتان و اللقمة و اللقمتان انما المسکین الضعیف الذی لا یسئل الناس و لا یعطی [illegible] تصدق علیه
گفت این درویش که [illegible] مسکین حقیقی باشد که از مردم
چیزی نخواهد و مردم ندانند [illegible] اگر [illegible] که این آیه برخوان [illegible] الجاهل اغنیاء من التعفف
الآیة و از اینجا رسول صلی الله علیه و آله از خدای [illegible] و گفت اللهم احینی مسکینا و امتنی مسکینا
و احشرنی فی زمرة المساکین [illegible] رسول الله [illegible] مسکین [illegible]
[illegible] مسکین [illegible]
[illegible] را برای [illegible] راه بود [illegible]
[illegible] عبدالله [illegible] صدقه [illegible]

مسکین ام

وجه ام [illegible]

ابن ام

گفت که مهمان که امد بار روزی خود اید و چون رود سبب مغفرت صاحب خانه باشد و نیز هر چه خورده باشد از طعام
خدای تعالی گفت رحمکم الله داند و السائلین در درویشانی که سوال کنند و سایل امی است لیس السایل الحق و لو جاء علی الفرس
در خبرست که روزی سائلی سوال میکرد امام حسین ع گفت میدانید چه میگوید گفتند نه گفت رسول الله میگوید من سائل
نزد شما اگر چیزی بدهید برای شما گرم و ابخیزم و اگر نه دست تهی بخواهم رسول ع فرمود که لولا ان السوال یکذبون
من دروغ اگر نه استی که سائلان دروغ میگویند پاک نکردندی کسی که از ایشان باز گرداند و گر سائل راستگو تنگی دیگر
خدا کشف حال خود در روی خود بریزد و در مقام فقر نشسته بود که حاجت بودی در خبرست که روزی اعرابی
پیش امیر المومنین علیه السلام امد تا سوال کند گفت ای حسن ابی ع قوای نوشتن گفت حاجت خود را بر زمین بنویس تا ذل سوال در روی تو نبینم
و هر حاجتی که از پس سوال بود بهای اب روی سایل برنیاید ما اعتاض باذل وجهه بسواله عوضا و لو نال الغنی بسواله
و اذا السوال مع النوال وزنته رجح السوال و خف کل نوال و فی ازکاب بر مکاتبانی که خویشتن را باز خریده باشند
و بها نداده باشند از زکوه بعضی بدهند تا کردن خود را ازاد کردند از بندگی عبد الرحمن بن سهیل روایت کرد که
گفت رسول ص که هر که مکاتبی را یاری کند بر انکه خود را ازاد کند خدای تعالی وی را سایه کند روزی که هیچ سایه نباشد
مگر سایه او براء ابن عازب گفت که اعرابی پیش رسول امد و گفت یا رسول الله مرا عملی اموز که مرا به بهشت رساند
رسول ص فرمود اعتق النسمة و فک الرقبة نه این هر دو یکی باشد انحضرت فرمود عتق نسمه ان بود که بنده ازاد کنی و فک
رقبه ان بود که یاری کنی کسی را تا گردن خود ازاد کرد از بندگی و امثال این حاجت داد ان که در ایه مذکور شده
زکوه فرض خداست پایه سدی سدی گفت و شعبی که بیرون زکوه فریضه است برای انکه پیش از این ایه ذکر زکوه
رفته است مکرر نباشد اما نتوان گفت که این بر وجوب است برای انکه خلاف اجماع است پس وجه انست از امال
والموفون بعهدهم و انانکه بعهد خود وفا کنند و هر عهدی و پیمانی که با رسول ص کردند در باب اخلاص بود و خدا
چنانکه مدح کرد وفا کنندگان را بعهد مذمت کرد انان را که عهد شکستند و وفا نکردند فی قوله تعالی الذین ینقضون
عهد الله من بعد میثاقه و یقطعون الایة و فرمود که بعهد خدای وفا کنید و اوفوا بعهد الله اذا عاهدتم و خلیل خود
را بعهد ستود و ابراهیم الذی وفی و بر وصف خود امیر مومنان عهد و پیمانان گفت یوفون بالنذر و یخافون یوما
انس روایت کرد که رسول ص گفت لا ایمان لمن لا امانة له ایمان نباشد کسی را که امانت نباشد و لا دین لمن لا عهد له
و دین نباشد کسی را که عهد نباشد والصابرین فی البأساء و الضراء و انانکه صبر کنند در سختی و بیماری و سکام
کارزار حق تعالی صبر را سه نوع نهاده است بر درویشی و بر بیماری و گرسنگی و بیماری و در جنگ و این دو نوع
صبر ضرورت است اکنون که برین دو نوع صبر نکند در دستهای حرج رسد و سیوم صبر بر کارزار و اگر بر این صبر نکند
ثبات قدم ندارد و یکی دیگر از امر صبر بر فقر جهاد است با نفس و شیطان که تعرای و در مجادله کند بشهوت که امر کند بغوایت
چون دست بهم در فشاند جهاد کرده باشد اورده اند که فتح موصلی شبی در خانه امد در خانه اوند نان بود و نه
اب و نه چراغ نماز کرد و سر بر زمین نهاد و بگریست و میگفت بار خدایا مرا بگرسنگی ابتلا کردی و در تاریکی هیچ چیز
نشاندی من این درجه بکدام عمل یافتم و مرا این پایه نیست که تو با من انکنی این پایه اولیاست و من این پایه نیستم
این مرتبه مقربان درست اگر چه طاقت انم کردی امیر المومنین علیه السلام جمعی را دید در گوشه مسجدی نشسته
گفت شما چه مردمید گفتند نحن المتوکلون ما متوکلانیم گفت حقیقت توکل شما بکجا رسیده گفتند اذا وجدنا اکلنا و اذا فقدنا

اری گفت م

ونمود م

سنت برد اگرچه ابتها از مستحبات زکوه کسی نکرده [illegible]
باشد بروجه سنت م

وشیطان م

روزن بیگانه [illegible] م

صبر

جعفر با خوش بهایم شکر گنیم و چون بیابیم بخوریم گفت هکذا تفعل الکلاب بمدینه سگان محله ما همچنین کنند گفتند چه گونه باید کرد گفت
گفت اذا وجدنا بذلنا و اذا فقدنا شکرنا چون بیابیم ببخشیم چون نیابیم شکر کنیم عبد الله عباس از رسول ص روایت کرد
که روز قیامت منادی از جانب رب العزة ندا کند که کجا اند درویشان مسلمانان و گدایان تا خلق ایشان چون بهشت خدای تعالی
ایشان را در جهان ارد که چرا نان در بازار فرا گرفتند و بندگان من در دنیا از شما منع کردم برای کرامت شما که امروز برای
هوان شما بر درویشان شما را در بهشت تمام داده بیشتر دادم و او را دست گیرید و بهشت برید در خبرست که اذا رایت الفقر مقبلا
علیک فقل مرحبا بشعار الصالحین و اذا رایت الغنی مقبلا علیک فقل ذنب عجلت عقوبته
بگو که کنهی است که عقوبت ان تعجیل کردند و چون درویشی روی بتو دارد بگوی خوش شعار صالحان و درین معنی اشعاری
گفته اند منسوب بامیر المومنین این دو بیت را کرده اند ولیکن ان الفقر من الغنی و ان قلیل من الناس حزین
اتاوک مخلوقا عصی الله للغنی ولم تر مخلوقا عصی الله للفقر در خبرست که روزی امیر المومنین علیه السلام و خضر
پیغمبر علیه السلام بهم رسیدند امیر المومنین گفت کلمه حکمت بگوی تا از تو یادگار بماند خضر گفت ما احسن تواضع الاغنیاء للفقراء
چه نیکوست تواضع توانگران درویشان را تقرب الی الله امیر المومنین گفت اگر خواهی که از این نیکوتر بشنوی گفت بیا گفت
و احسن من ذلک تیه الفقراء علی الاغنیاء ثقة بالله نیکوتر از این تکبر درویشان بر توانگران است از اعتماد که بر خدا
توانگری بسیار احتمال نیست و درویشی بایدکی حال نیست توانگری توانگری دل است لیس الغنی عن کثرة العرض انما
الغنی غنی النفس قوله و الضراء و صبر کنند در بیماری در خبرست که اصحاب بلا را و اسقام را در قیامت ارند و اجر
بی اندازه بایشان رسانند گویند که کاشکی ما در دنیا صاحب مذمت نبودی در خبرست که چون خدای تعالی ایوب
علیه السلام را ابتلا کرد بر کنار خلیم از درها و جوارها منفور مردم از اعضای عالم خدا وند از ایمان و اسقام مکرم
و از ان دعا نخواستند و دعا میکرد و خدا شفا میداد گفتند چرا برای خود دعا نمیکنی گفت شرم دارم از خدای تعالی که
چهل سال در نعمت و صحت بودم و هر انچه بدرد دنیا بودم و چون مرا ابتلا کرد تا چهل سال نرسید دعا نکنم تا چهل سال
بگذشت انگاه برحمت رسید دعا کرد و چنین الیس گفت صبر سکام کارزار ان بود که کار زار بود قرار باشد ثابت قدم
و پای بر جا باشد که گفت کانهم بنیان مرصوص تا ضبط و یمین باشد اولئک علیهم صلوات من ربهم و رحمة و
انان که ثبات قدم نمایند بگریزند و پشت بگردانند جزای ایشان ان بود که و من یولهم یومئذ دبره الا متحرفا
لقتال او متحیزا الی فئة فقد باء بغضب من الله و ما و هم جهنم و دست و رکنی بزن که ثبات قدم باشد کار را بر کنار
کردی که کردی که از هر بادی بجنبد و نیز بیاد او نجنبد و قاله صحبت علیهم اوستاره بود که در فلک جرب بود
ثبات سیر نشناخته بوقت سیر کرد در وقت حمله چون باد و وقت ثبات چون کوه و دشمن وی چون که باد باد
حمله دشمن با کوه چه تواند کرد و کاه ثبات دشمن با باد حمله وی چه گونه قرار تواند کرد انکه حق تعالی چون صفت
این ابرار و خیار را انکمال ذکر کرد گفت اولئک الذین صدقوا ایشانند که راست گویان درست اند که راسته
در ایمان و در یقین و اشکارا و پنهان رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه و ایشان متقیان پرهیزکارانند که خود را در
حمایت تقوی اوردند از عذاب خدای ببیننی که طاقت ان سربست دارد مکر بنیت الحرمی و دوست سیر بر ثبات
لیس الشی الا ما الانسان و فی المتقاسمین در سربست نیست هر سربست است سربست مانع نیست
سربست با حق چون در سربست بزبان حق افتاد که خلق افسرده تا در سربست بوی بهشت اکنون گرفت

گفت جلو کرد [illegible] کنیم

ثبات م

روایت ابابکر وسنت وبر سجده باید نمود اگر اینجا بای بر خطا باید نهاد آدم را در باطن پرستی بود و باجی عقد بسان حضرت
راخطاب امد که اسجد لآدم چرا پس امر زیرا که منشوری دارد و موضع بر تسبیح ان الله اصطفی آدم وگر از هر و باشد که ارمن
ابرون او و رکبش برون او رده بود لعنت و موسوم گشت آل ابراهیم که آدم طفیل ایشان خلایق او واجب و لازم باشد
که بر خط فرمان وی نهند و پای از طاعت برون ننهند تا از جمله ایشان باشند که او لئک هم المؤمنون حقا در شان ایشانست
یا ایها الذین آمنوا کتب علیکم القصاص فی القتلی الحر بالحر والعبد بالعبد والانثی بالانثی فمن عفی له من اخیه شیء فاتباع بالمعروف
واداء الیه باحسان ذلک تخفیف من ربکم ورحمة فمن اعتدی بعد ذلک فله عذاب الیم شعبی و کلبی و قتاده گفته اند که سبب
این آیه آن بود که جماعتی پیش از اسلام روزگاری اندک میان ایشان کارزاری و کشتگان و مجروحان بود
هر دو گروه چون رسول علیه السلام آمد ملکوتی مسلمان شدند و چون خدای تعالی این آیه فرستاد وسعد چنین گفت
یکی و پس یکی فرمود از قبیلهای که ایشان عالی‌تر بود و یکی از دیگری فرو تر و آنها ضعفا که کشته شدند
مردی و دیگر دو مرد خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت ای مومنان و گرویدگان بر شما قصاص فرض کردم و کشته شد
و گفت محفوظ است و فی التوریة و این وجوب بر قاتل است که فرض بر و تسلیم کند تا کشته شود چون ولی طلب کند
و گفته اند که بر حکام و ولاة واجب است که قوی گردانند تا قصاص کنند و تمکین کنند و ولی کند
کشتن یعنی قصاص مساوات است یعنی بر شما مساوات واجب که در کشتگان را و آزاد بازاد کشته شود و بنده را به بنده
و زن را به زن این آیه مجمل و محتاج به بیان است و اگر بر ظاهر و عموم حمل کنند اقتضای آن کند که در کشته قصاص کند
این آیه تخصیص کرد و بعضی کشتگان را بر آنکه قتل بر سه گونه بود عمد محض و خطای محض و خطای شبه العمد عمد محض آن بود که قاتل
بالغ العقل بود و اگر مرد و اگر بنده بود و اگر آزاد و اگر کافر بود و اگر مسلمان قصد کشتن کسی کند به چیزی که عادت بر آن جاری
شود و عمد محض بود اینجا قصاص لازم آید مگر که قاتل دیت دهد و اولیای مقتول قبول کنند یا عفو کنند و خطای
محض آن بود که کشنده عاقل نباشد یا آنکه صبی بود یا مجنون اگر چه قصد کنند و صورت عمد دارد و در حکم خطا بود و خطا
تیری بصیدی انداز دو بر آدمی آید و کشته شود اینجا دیت لازم آید بر عاقله و خطای شبه عمد آن
بود که بر وجه تادیب کند بعصا و چوب و بتادیب بود و یا دارد و در عرف از قصد و صلاح بود و این دادن سبب
اینجا دیت مغلظه لازم شود بر خاص مال قاتل و قصاص نیست و اگر بنده را بکشد یا اگر از او
را بازاد کشند و بنده را بنده را بنده را بازاد کشند خلافی نیست اما آزاد را بنده باز کشتن نه و اینجا شد اگر کسی بنده خود
بکشد تعزیرش کنند و اگر بنده چیزی داشته باشد بهای بنده لازم باشد مادام که بها وی از دیت آزاد نگذرد
و مذهب ابو حنیفه موافق نیست و مذهب شافعی بهای بنده هر چند باشد ... و پدر فرزند باز کشند و مادر فرزند
باز کشند و زن به مرد باز کشند و چیزی بباید دادن و مرد را بزن باز کشند و هیچ نیست بباید دادن آنکه گفت فمن عفی له
پس هر که عفو کرده شود او از خون برادرش چیزی از دیت یا تخفیف کند یا ترک قصاص کند و دیت راضی شود واجب که
ولی اتباع قاتل از برای مطالبه نیکویی کند با او عنف و درشتی نکند و قاتل بمعروف و نیکویی دیت را با اولیای مقتول
رساند و هیچ مطل و مدافعه نکند ذلک تخفیف من ربکم این حکم قصاص است با عفو و دیت تخفیفی است شما را از خدای
شما و رحمتی برای شما بر اهل توریة قصاص بود یا عفو و دیت کردن حرام بود بر ایشان و بر اهل انجیل عفو بود و دیت
حرام بود بر ایشان فمن اعتدی پس هر که از اندازه در گذرد و بکشد پس از آنکه خدای ... بود یا که دیت قبول کند

برای جو

رحمتی م

رابار

ولکم فی القصاص حیوة یا اولی الالباب لعلکم تتقون و شما را در قصاص
حیات و زندگانی است یعنی قصاص برای آنست که زاجر و مانع بود و در شرع آنکه اگر خواهد که کسی را به ناحق بکشد چون قصاص
اندیشه کند بترسد و منزجر شود و سبب این دو کس کشته نشود و هر یکی را احیای باشد و سدی گفت مراد آنست که در زمان
اسلام یک مرد و صد مرد را پیش و کم کشتند چون ایشان را بقصاص رسانیدند از آن باز ایستادند چون می‌دانستند که
در قصاص حیوة مردمان دیگر باشد لعلکم تتقون تا بود که خدر کنید از کشتن پس قصاص او تقوی و پرهیزکاری کنید
کتب علیکم اذا حضر احدکم الموت ان ترک خیرا الوصیة للوالدین والاقربین بالمعروف حقا علی المتقین جماعتی بر این
آیه تمسک کرده‌اند در وجوب وصیت و گفته‌اند که وصیت واجب است بنابر لفظ کتب و لفظ حقا و این دو لفظ دلیل
وجوب میکنند بخلاف آنکه ایشان گفته‌اند و در وجوب جزء و بعضی آن کرد و اجماع اهل بیت و جماعت ایشان دلالت کند
که این لفظ اینجا بمعنی ندب است و استحبابست و در این دلیلی نیست که وصیت واجب باشد مر و مادر و خویشاوندان
و این معنی صحیح است بخبر واحد منسوخ باشد پس روا باشد که حکم این آیه باقی است که روایت میکنند که لاوصیة لوارث
منسوخ باشد معنی آیه آنست که نوشته شده بر شما چون یکی از شما حاضر آید اگر مالی بگذارد و آنکه وصیت کند مادر و پدر و خویشان
او را وصیت نیکویی یعنی چنانکه عقلا آن را نیکو شمرند و نیکو دانند در آن حیفی و جوری نباشد حقا بر متقیان یعنی
اختیار تقوی کنند و وصیت کردن و وصیت از جمله سنتهای موکد است تا آن وصیت کرد مستحب است عایشه گفت
که مال تمام دارد که فرزندان و والدان او را بسبب بیشتر نخواهی گفت ای مضطرب درهم یا هزار درهم از عایشه روایت کرده که
زنی تمیم خواست که وصیت کند رسول فرمود پس فرستاد و از وی پرسید که فرزند چند دارد و مال چند گفت فرزندان چهار
و مال سه هزار درهم گفت بگذار که در مال تو فضل نیست از وارثان رسول ... سعد ... بیمار بود سعد گفت یا
رسول الله من مال بسیار دارم و وارث دختری دارم همه مال وصیت کنم گفت نه گفت دو بخش وصیت کنم گفت نه
وصیت بگفت گفت یک ثلث کم گفت ثلث و الثلث کثیر این هم بسیار باشد آنکه گفت ... فرزندان خود را
که بهتر باشد از آنکه ایشان را بگذاری در روش با کفاف خود این و این ... و امیر المومنین ... از پیش ...
قرشیم و سه دینار بگذاشت یا چهار صد دینار و وصیت نکرد و او را گفتند او گفت که خدای گفته است ان ترک خیرا
و این چیزی نیست که گذاشته از رسول علیه السلام روایت کرده‌اند که گفت ما حق امرء مسلم ... الا و وصیته تحت راسه نباید که هیچ
کس را از مسلمانان ... الا که وصیت او در زیر سر او باشد و صادق علیه السلام گفت هیچ تجاری نباشد که در مرگ
الا که خدای تعالی عمل صحیح و صبر بجا آورده در مرگ برای وصیت او از مردمان حجتی گویند و هم او
که هر که بمیرد و وصیت نکند پس ختم شود عمل او و بمعصیت یعنی بمعنی این سبب که ... این بود که ایشان را او وصیت کرد که
مرد ... یکان برای نام و حسب بار محروم گرداند حق تعالی این آیه فرستاد تا آن عادت را بگذارند فمن بدله بعد ما سمعه فانما
اثمه علی الذین یبدلونه ان الله سمیع علیم فمن خاف من موص جنفا او اثما فاصلح بینهم فلا اثم علیه ان الله غفور رحیم
پس هر که تغییر و تبدیل کند از پس وصیت کننده و بدان چه که وصیت کرده باشد بگرداند پس از آنکه شنیده باشد
و تحقیق بدانسته که درستی گزیده آن و بال و بزه آن کسانی بود که از تغییر و تبدیل کنند و خدای تعالی
شنونده اقوال ... وی شنود و می‌داند پس هر که برسد که وصیت کننده میل کند و از حق بگرداند در وصیت

بس در قصاص حیات باشد هم

بجای هم

گردن [illegible] خود [illegible] و وارث که بعد از این حیف کنند که بعد از ایشان حیف کنند اگر چنین کرده میان وارثان اصلاح کرده
بر آنکه تغییر و تبدیل کنند برا هیچ حرجی [illegible] نباشد برای آنکه باطل [illegible] گردانیده بوده و کفته اند که معنی انست که اگر وصیت کننده
در حال وصایت میلی و ظلمی [illegible] وصیت بجای خود [illegible] و اصرار میکند و ازان [illegible] ابرار [illegible] شود و اگر او [illegible]
وصلاح نماید تا از میان موصی له و میان ورثه تا میان ایشان خصومت [illegible] قیل و قال نباشد مفسران گفته حیف [illegible]
انست که معصیت [illegible] کند ان الله غفور رحیم [illegible] که خدای آمرزنده و مهربانست بر [illegible] حیف و [illegible]
حرج کند یا ایها الذین آمنوا کتب علیکم الصیام کما کتب علی الذین من قبلکم لعلکم تتقون ایاما معدودات [illegible]
خطاب مومنان است [illegible] قرآن درین آیه داخل اند [illegible] از بهر آنکه کفار [illegible] مخاطب اند [illegible] از بهر آنکه هر چه
لوازم تکلیف و شرایط انست در کفار موجود است [illegible] که ایشان هم مخاطب [illegible] بجا نیاوردن [illegible]

روزه داشتن هم

که ایمان و روزه اندر شمار روزه نوشته است و شمار [illegible] گردانیده است چنانکه نوشته [illegible] [illegible]
بوده تا باشد که شما متقی شوید و پرهیزکاری کنید از آنکه [illegible] ربح [illegible] کرده [illegible] روی گردن
ان الصلوة تنهی عن الفحشاء و المنکر [illegible] که تحمل این تکلیف [illegible] کردن [illegible] از آنکه ایام معدودات [illegible]
شمرده است و هر چه در عدد آید آن اندک بود حق جل و علا چون بندگان را بدایت [illegible] خطاب عام کرد [illegible] یا ایها الناس
اعبدوا ربکم ای مردمان خدای خود را بپرستید و اول عبادت خدای شناختن او است [illegible] در خطاب
نهادند و با ختیار ایمان [illegible] شریف ترین خطاب با ایشان سخن گفت یا ایها الذین آمنوا ای گرویدگان و [illegible]
در [illegible] را گویند و [illegible] را گویند [illegible] لاجرم چون امروز [illegible] و قدم در [illegible] تکلیف نهادند [illegible]
خطاب کنند که [illegible] و [illegible] که فراخ و [illegible] و [illegible] عرضها کعرض السماء و الارض

نصیحت

امروز چون در سرای اسلام [illegible] نزول کنید [illegible] اسلام [illegible] روزه [illegible] بخود حواله [illegible]

از بهر آنکه در دو رنج و مشقت است

از بهر آنکه در دو رنج و مشقت است کتب علیکم الصیام [illegible] حواله بخود کرد کتب ربکم علی نفسه الرحمة
و آنچه در رنج است [illegible] حواله [illegible] و آنچه [illegible] حواله [illegible]
مراد [illegible] الصوم لی و انا اجزی به و رحمت [illegible] است و رحمتی وسعت کل شیء فسأکتبها للذین یتقون [illegible]
مرا [illegible] نوشتم و آنچه خاص [illegible] بخود نوشتم [illegible] و آنچه [illegible] خود نوشتم [illegible]
[illegible] و ما [illegible] ن و القلم و ما یسطرون [illegible] فی صحف مکرمة مرفوعة مطهرة بایدی سفرة [illegible] و ان علیکم لحافظین کراما کاتبین
[illegible] کتب ربکم علی نفسه الرحمة [illegible] احوال [illegible] نوشت [illegible] ارزاق [illegible] حفظ اعمال [illegible] رحمت [illegible]
جبار [illegible] نوشت [illegible] تبدیل [illegible] و آنچه خدای بر خود نوشت هرگز تبدیل نکرد ما یبدل القول لدی و ما
انا بظلام للعبید [illegible] کما کتب علی الذین من قبلکم [illegible] اول [illegible] این خطاب [illegible]
[illegible] تکلیف [illegible] از عهد آدم تا عهد محمد [illegible] است [illegible]
از [illegible] روایت [illegible] که او گفت [illegible] امیر المومنین علی [illegible] شنیدم که او گفت [illegible] رسول [illegible]
[illegible] اول اسلام [illegible] اسلام [illegible] و علیک [illegible] اسلام [illegible]
آنکه گفت [illegible] رسول شدم [illegible] تا خدای تعالی [illegible] هزار ساله [illegible]

[illegible] روز دوم سی هزار ساله و بروز سیوم صد هزار ساله من گفتم یا رسول الله [illegible] خود [illegible] باشد [illegible]
خوردمان عام گفت ای علی [illegible] هر کس که [illegible] عمل کند [illegible] گفتم یا رسول الله این ایام کدام است
گفت ایام البیض [illegible] سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم [illegible] گفت [illegible] امیر المومنین [illegible] سوال کردم که این چرا ایام البیض گفته
گفت از بهر آنکه آدم از بهشت بزمین آمد [illegible] بود [illegible] اعضای او اثر کرد اندام آدم سیاه گردید
چون [illegible] خدای [illegible] جبرئیل آمد و گفت ای آدم خواهی که اندامت سپید شود [illegible] روزه
دار سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم [illegible] آدم [illegible] روزه داشت [illegible] از اندام او سپید شد دوم روز [illegible]

مفسران هم

و سیوم روز تمام اندام او سپید شد ایام البیض [illegible] این [illegible] خداوند تعالی [illegible]
[illegible] ایام البیض [illegible] ماه رمضان [illegible] نسخ کرد [illegible] روا بود که از [illegible]
[illegible] بود که از ایام بود [illegible] حسن بصری [illegible] خداوند تعالی [illegible] ماه رمضان روزه دارند
[illegible] علمای ایشان جمیع شدند [illegible] و [illegible]
[illegible] قومی [illegible] چیزی می افزودند تا که [illegible] روز شد امروز روزه [illegible]
باشد آنکه حق تعالی بیان کرد [illegible] و از بهر آن [illegible] تا متقی باشید [illegible] مراد [illegible]
[illegible] و فیها ما تشتهی الانفس و تلذ الاعین [illegible] سرای [illegible] انواع [illegible]

الا مستقیان تلک الجنة التی نورث من عبادنا من کان تقیا و ازین خلاص نیابند هم

و سلاسل و اغلال [illegible] سرای [illegible] الا متقیان ثم ننجی الذین اتقوا و نذر الظالمین فیها جثیا [illegible]
[illegible] متقی شوید [illegible] روزه [illegible] اندازه باشد [illegible] روزه [illegible] بی اندازه است [illegible]
[illegible] انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب
روزه [illegible] الصوم لی [illegible] و انا اجزی به [illegible] روزه
گرسنگی است [illegible] گرسنگی [illegible] موسی [illegible] چون گرسنه شد [illegible] رب انی لما انزلت
الی من خیر فقیر موسی نان خواست عیسی خوان خواست ربنا انزل علینا مائدة من السماء محمد بن عبد الله
[illegible] غفران خواست غفرانک ربنا و الیک المصیر [illegible] اجابت کرد [illegible]
[illegible] باشد و این ایام را که روزه [illegible] گردانید [illegible] ایاما معدودات [illegible]
[illegible] ساعت [illegible] روزه [illegible]
[illegible] روز پنجاه هزار ساله [illegible] فی یوم کان مقداره خمسین الف سنة فمن کان منکم مریضا او علی سفر
فعدة من ایام اخر میگوید هر که از شما بیمار باشد یا در سفری بود [illegible] ایام دیگر [illegible]
[illegible] اگر بیماری [illegible] اگر [illegible] سفری [illegible] افطار باید کرد [illegible]
که روزه [illegible] زیاده شود [illegible] افطار باید کرد [illegible] باشد [illegible] اگر [illegible] سفر روزه [illegible]
[illegible] قضا [illegible] از اصحاب [illegible] عمر و عبد الله عباس و عبد الله عمر و ابو هریره و [illegible]
[illegible] و از عبد الله عباس روایت کرده اند که او گفت الافطار فی السفر [illegible]
[illegible] این [illegible] خدای تعالی [illegible] سفر [illegible] قضا کرد [illegible]
[illegible] افطار [illegible] جابر [illegible] روایت کرد لیس من البر الصیام فی السفر و عبد الرحمن [illegible]

آن حضرت روایت میکند که گفت الصائم فی السفر کالمفطر فی الحضر و جابر روایت کند که رسول [illegible] گفتند که جماعتی
روزه میداشتند گفت اولئک العصاة ایشان عاصیانند [illegible] القران چون باید کردن [illegible] مسافران
تا مذهب ثابت کرده و فمن کان منکم مریضا او علی سفر فعدة من ایام اخر [illegible] و علی الذین یطیقونه فدیة طعام
مسکین فمن تطوع خیرا فهو خیر له و ان تصوموا خیر لکم ان کنتم تعلمون [illegible]
[illegible] شرع بود چون حق تعالی [illegible] تکلیف روزه کرد و عادت نکرده بودند ایشان را دشوار آمد حق جل [illegible]
ایشان را مخیر کرد میان صیام و طعام [illegible] و تخییر را نسخ کرد و گفت فمن شهد منکم الشهر فلیصمه
[illegible] چون [illegible] و سعید [illegible] که [illegible] بود [illegible] روزه داشتن [illegible]
و آن [illegible] شرع [illegible] از [illegible] روزه [illegible] چون [illegible]
و از [illegible] امام جعفر صادق [illegible] این [illegible] منسوخ نباشد [illegible]
[illegible] روزه [illegible] اگر خواهند افطار کنند و فدیه طعام دهند [illegible]
داشتن [illegible] طعام دهند [illegible] خویش [illegible]
طعام [illegible] و اجب است [illegible] میان روزه داشتن و طعام دادن [illegible]
و روزه داشتن بهتر است اگر شما بدانید شهر رمضان الذی انزل فیه القرآن هدی للناس و بینات من الهدی و [illegible]
فالفرقان فمن شهد منکم الشهر فلیصمه ماه رمضان ماهی است که قرآن [illegible] و آن [illegible] نماینده است
[illegible] و حجتهای روشن است در شرایع اسلام و [illegible] میان حلال و حرام پس هر که در ماه رمضان
حاضر بود و در وطن خود ساکن و مسافر نباشد باید که روزه دارد چون شرائط وجوب [illegible] حاصل بود [illegible]
شهر [illegible] اشتقاق او از شهرت [illegible] رمضان [illegible] خدای [illegible] ماه [illegible] رمضان [illegible]
[illegible] ماه را [illegible] و گویند ماه رمضان [illegible] صادق [illegible] السلام [illegible] رسول [illegible] روایت کرد که
گفت شهر رمضان شهر الله ماه رمضان ماه خدا [illegible] روایت کرد [illegible] ماه رمضان گویند
چنانکه خدای تعالی گفت شهر رمضان و رمضان [illegible] گناهان [illegible]
سوخته شوند و [illegible] خدای [illegible] خلیل احمد گفت [illegible] رمض [illegible]
[illegible] گناه [illegible] حرمت است [illegible] رمضان
و حرمت قرآن شهر رمضان الذی انزل فیه القرآن [illegible] شیطان [illegible] الشیطان و [illegible]
[illegible] ابواب النیران [illegible] فتح الجنان [illegible] درهای بهشت
گشاده [illegible] و [illegible]
[illegible] و خاموشی [illegible] نوم الصائم عبادة و صمته تسبیح [illegible] افطار [illegible]
[illegible] للصائم فرحتان فرحة عند الافطار و فرحة عند لقاء الملک الجبار [illegible] چون شب اول ماه رمضان
بود حق تعالی [illegible] بهشت [illegible]
بهشت [illegible] کنند [illegible] آواز [illegible]
[illegible] بهشت [illegible] الا [illegible] ای [illegible]

رضوان را گویند این چه شب است این حسان خبر از این شب اول ماه رمضان است حق تعالی برای امت محمد
درهای بهشت [illegible] و درهای دوزخ [illegible] و دیوان [illegible] و در هر روزه [illegible] تا روزه
محمد [illegible] سلمان فارسی [illegible] روایت کرد که در آخر [illegible] ماه شعبان پیغمبر [illegible] گفت [illegible]
یا ایها الناس [illegible] شهر عظیم شهر مبارک فیه لیلة القدر التی خیر من الف شهر ای مردمان ماه عظیم [illegible]
در [illegible] شب [illegible] ماه خدای تعالی این ماه فریضه کرد و قیام شب [illegible] هر کس که در این ماه [illegible]
[illegible] بهشت بود اول [illegible]
[illegible] و [illegible] روزه [illegible] رسول [illegible]
[illegible] روزه [illegible] خدای تعالی [illegible] شراب [illegible]
[illegible] خدای [illegible] تشنه [illegible]
[illegible] خدای [illegible] آتش دوزخ [illegible]
[illegible] خدای تعالی [illegible] اشهد ان لا اله الا الله [illegible] استغفار کردن [illegible]
از خدای [illegible] بهشت [illegible] آتش دوزخ ابو سعید خدری گوید که رسول صلی الله علیه و آله گفت [illegible]
ماه رمضان [illegible] خدای تعالی [illegible] سجده [illegible] حسنه [illegible] بهشت [illegible]
[illegible] خدای تعالی [illegible] چون [illegible] ماه رمضان روزه
دارد [illegible] روزه [illegible]
[illegible] سجده [illegible]
بهشت [illegible] پانصد سال [illegible] کعب الاحبار گفت که خدای تعالی وحی کرد بموسی که ای موسی
من روزه ماه رمضان [illegible] هر که [illegible] روزه ماه رمضان بود [illegible]
[illegible] ماه رمضان [illegible] ماه رمضان بود [illegible]
موسی چون ماه رمضان [illegible] عبادت [illegible] دعای روزه داران [illegible]
[illegible] دعا کنند ایشان آمین گویند [illegible] سوگند خورده ام [illegible] الواح [illegible]
که در ماه رمضان [illegible] عبادت [illegible] گناهان [illegible] خدای تعالی گفت البیان [illegible]
[illegible] و ایشان [illegible] این ماه [illegible] فضل [illegible] فضایل ماه رمضان آنست
که خدای تعالی قرآن [illegible] حلال و حرام [illegible] گویند که چون قرآن [illegible]
رمضان [illegible] عبد الله عباس گفت [illegible] در ماه رمضان
در شب قدر [illegible] لوح محفوظ [illegible] در دنیا [illegible] جبرئیل [illegible]
در [illegible] سال [illegible] رسول خدای گفت خدای تعالی [illegible] ماه رمضان فرستاد [illegible]
گذشته بود و تورات [illegible] ماه رمضان فرستاد [illegible] انجیل [illegible]
گذشته بود و زبور [illegible] و فرقان [illegible] گذشته بود [illegible] آنست که مبدای [illegible]
قرآن در ماه رمضان کرده [illegible] و من کان منکم مریضا او علی سفر فعدة من ایام اخر یرید الله بکم الیسر و لا یرید بکم

بگشایند

کرده‌ها [illegible] فریضه [illegible]
در این ماه [illegible]

[illegible] دارد [illegible] کرده [illegible]
باید که [illegible] ماه رمضان [illegible] روزه

و قرآن [illegible] ماه رمضان [illegible]

آنکه خدای تعالی عموم فمن شهد منکم الشهر را تخصیص کرد و گفت هر که ماه رمضان دریابد و او بیمار بود یا در سفر بود عدة من ایام اخر
و ایام سفر روزه ها دیگر بروزه دارد در پس فرض خدای تعالی چنانکه مریض افطار واجب کرد [illegible] مسافر و مریض [illegible]
عبد الله عباس گفت که رسول صلعم بیرون شد یوم الفتح چون بکدید رسید روزه بکشاد و آنکه گفت یرید الله بکم الیسر آسانی میخواهد و دشواری
نمی خواهد [illegible] در بیماری و سفر روزه دارید حق سبحانه و تعالی در سرای شما دشواری نخواست آسان کرد و آسان میخواهد در
سرای آسانی تو دشواری کی خواهد در سرای محنت [illegible] خواست در سرای [illegible] کی محنت خواهد مجبره گویند که او مالک
الملک هر چه خواهد کند آری مالک الملک حکیم نه سفیه آن کند که او خواهد و لایق حکمت او بود و آن [illegible] که تو [illegible]
از خود نپسندی [illegible] و اندازی حسن بصری را [illegible] در بیماری گفت [illegible] گونه [illegible] گفت [illegible] گونه
گفت [illegible] میخواهد گفت چه گونه میخواهد گفت [illegible] در سفر و بیماری آسانی خواست [illegible] دشواری
بخلاف [illegible] و مخالفت عدل [illegible] باشد و خواست خدای [illegible] یرید الله ان یخفف
عنکم خواست تو این و یرید الذین یتبعون الشهوات ان تمیلوا میلا عظیما خدای [illegible] گویند [illegible]
یرید ظلما للعباد و لا یرضی لعباده الکفر هر چه او بتو حواله کرد [illegible] و حواله کردی هر چه بخود حواله کرد [illegible]
[illegible] و لتکملوا العدة و لتکبروا الله علی ما هدیکم و لعلکم تشکرون زجاج گفت معطوفست و معنی [illegible]
مقدم [illegible] فعل [illegible] و لتکملوا العدة یعنی اراد [illegible] و [illegible]
که تا کار بر شما آسان کند و شما عدد ماه تمام کرده باشید [illegible] ایام بیماری و سفر تمام نگاه دارید [illegible]
را [illegible] و تا خدای را [illegible] تعظیم و اجلال [illegible] که شما را [illegible] و توفیق کرد در روزه
رمضان و تخصیص [illegible] کرد [illegible] و [illegible] و بیشتر علما [illegible] که مراد [illegible] نماز [illegible]
و [illegible] و نماز عید [illegible] گوید الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله و الله اکبر الله اکبر و لله الحمد علی ما هدانا و له الشکر علی ما اولانا
و در عید اضحی [illegible] باید گفت [illegible] تا باشد که شما شکر گوید [illegible] و اذا سألک عبادی عنی فانی
قریب [illegible] ابن عباس گفت سبب آن بود که جهودان گفتند که خدای چه گونه دعای ما بشنود [illegible]
پانصد ساله راهست و [illegible] آسمانی پانصد ساله راه [illegible] و رسول گفت یا رسول الله قریب
ام بعید [illegible] خدای [illegible] تا [illegible] خدای تعالی [illegible]
که ای محمد چون بنده گان [illegible] خدای [illegible] بگوی [illegible] شما
[illegible] و قدرت [illegible] شما [illegible] شما را [illegible] خود [illegible]
[illegible] گوید [illegible] و از وی سؤال کرد که [illegible] خدای [illegible]
[illegible] گفت [illegible] و خالی باشد و آن [illegible] بود گفت [illegible]
[illegible] و [illegible] جهود [illegible] سلام [illegible] امیر المؤمنین علیه السلام
[illegible] گفت [illegible] جهود [illegible] گفت
این عبارت [illegible] مکان [illegible] مکان [illegible] خدای [illegible] مکان [illegible] مکان [illegible]
[illegible] مکان [illegible] و [illegible] مکانی [illegible] و [illegible]
بلکه [illegible] جا او [illegible] مکانی [illegible] خالی [illegible] جا [illegible] بیان [illegible]

دو انداند [illegible] است [illegible]
[illegible] بود [illegible]

جواب [illegible]

[illegible] ایمان [illegible] گفت در توریة است که روزی موسی علیه السلام نشسته بود و چهار فرشته نزدیک او حاضر شدند
موسی [illegible] ایشان پرسید [illegible] از کجا [illegible] گفت [illegible] مشرق [illegible] گفت [illegible]
[illegible] من عند الله [illegible] گفت [illegible] من عند الله و دیگری گفت از زمین [illegible] من عند الله موسی [illegible]
[illegible] مکان و [illegible] مکان [illegible] جهود گفت که گواهی میدهم که حق است که تو [illegible] تو
[illegible] و [illegible] ربا [illegible] باشد اجیب دعوة الداع اذا دعان فلیستجیبوا لی و لیؤمنوا بی لعلهم یرشدون
[illegible] که اجابت کنم [illegible] و مستجاب [illegible] دعا [illegible]
[illegible] مستجاب [illegible] دانم [illegible]
[illegible] موسی [illegible] خدای تعالی دعای او مستجاب [illegible] مصلحت [illegible]
[illegible] خدای تعالی [illegible] صلاح [illegible] حاجه من حوائج الدنیا و الآخرة [illegible] صلاح [illegible]
بنده دعا کند و اگر [illegible] خدای تعالی [illegible] صلاح [illegible] و [illegible]
[illegible] ابو سعید خدری گفت که رسول صلعم گفت هیچ مسلمانی نبود که از خدای تعالی حاجتی خواهد که در [illegible]
[illegible] خدای تعالی [illegible] او را تعجیل اجابت [illegible] آخرت [illegible]
[illegible] رسول صلعم گفت [illegible] ابواب [illegible] ابواب [illegible] اجابة [illegible] دعا [illegible]
[illegible] جابر عبد الله انصاری [illegible] گفت رسول صلعم گفت [illegible] خدای [illegible]
او دوست [illegible] جبرئیل گوید [illegible] حاجت [illegible] و لیکن [illegible] من [illegible]
[illegible] بنده [illegible] خدای [illegible] حاجت [illegible] خدای تعالی [illegible] حاجت [illegible]
[illegible] من [illegible] پیغمبر گفت هیچ دعا [illegible] آسمان [illegible]
چون بنده دعا کند [illegible] محمد صلوات [illegible] دعا [illegible] مستجاب [illegible] و چون [illegible]
دعا [illegible] صلوات [illegible] آن صلوات [illegible] آسمان [illegible] عرش [illegible]
اجابت [illegible] امیر المؤمنین [illegible] گفت [illegible] دعا [illegible] اللهم صل علی محمد و آل محمد و [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible] گفت [illegible] دعا [illegible] صلوات [illegible] اجابت [illegible] خدای
[illegible] بنده [illegible] حاجت [illegible] اجابت [illegible]
[illegible] که [illegible] دعای [illegible] اجابت [illegible] گفت [illegible] خدای [illegible] طاعت [illegible]
[illegible] قرآن [illegible] کار [illegible] خدای [illegible]
[illegible] بهشت [illegible] شیطان [illegible]
[illegible] و [illegible] کنید [illegible] کار [illegible] و [illegible]
[illegible] دعای شما مستجاب شود احل لکم لیلة الصیام
الرفث الی نسائکم هن لباس لکم و انتم لباس لهن مفسران گفته اند سبب آن بود که در ابتدای فرض صیام [illegible]
چنان [illegible] روزه چون [illegible] طعام و شراب و جماع تا آن وقت [illegible] و چون [illegible] وقت [illegible]
حرام کرده [illegible] رسول [illegible] او [illegible] مطالبت کرد [illegible] و چون

[illegible]

علم الله انكم كنتم تختانون انفسكم فتاب عليكم وعفا عنكم فالآن باشروهن

[illegible]

وكلوا واشربوا حتى يتبين لكم الخيط الابيض من الخيط الاسود

[illegible]

[illegible]

من الفجر ثم اتموا الصيام الى الليل ولا تباشروهن وانتم عاكفون في المساجد تلك حدود الله فلا تقربوها

[illegible]

ولا تأكلوا اموالكم بينكم بالباطل وتدلوا بها الى الحكام لتأكلوا فريقا من اموال الناس بالاثم وانتم تعلمون

[illegible]

لو كان لابن آدم واديان من مال لابتغى اليهما ثالثا ولا يملأ جوف ابن آدم الا التراب ويتوب الله على من تاب [illegible]

[illegible]

يسئلونك عن الاهلة قل هي مواقيت للناس والحج [illegible] معاذ بن جبل و ثعلبة بن غنم الانصاری از رسول صلی الله علیه وآله پرسیدند [illegible]

[illegible]

وليس البر بان تأتوا البيوت من ظهورها ولكن البر من اتقى وأتوا البيوت من ابوابها واتقوا الله لعلكم تفلحون [illegible]

[illegible]

وقاتلوا في سبيل الله الذين يقاتلونكم ولا تعتدوا ان الله لا يحب المعتدين [illegible]

[illegible]

۵۰

[illegible] رسول [illegible] قتال ایشان [illegible] حرام [illegible]

واقتلوهم حيث ثقفتموهم واخرجوهم من حيث اخرجوكم والفتنة اشد من القتل ولا تقاتلوهم عند المسجد الحرام حتى يقاتلوكم فيه فان قاتلوكم فاقتلوهم كذلك جزاء الكافرين فان انتهوا فان الله غفور رحيم [illegible] کشتن ایشان [illegible]

[illegible]

وقاتلوهم حتى لا تكون فتنة ويكون الدين لله فان انتهوا فلا عدوان الا على الظالمين [illegible]

[illegible]

الشهر الحرام بالشهر الحرام والحرمات قصاص فمن اعتدى عليكم فاعتدوا عليه بمثل ما اعتدى عليكم واتقوا الله واعلموا ان الله مع المتقين [illegible]

[illegible]

وتقوی میکنید و از خدای بترسید و همیشه متقی باشید که خدای متقیان را دوست دارد و با متقیانست و هر که خدای با او
باشد همیشه منصور باشد. وانفقوا فی سبیل الله ولا تلقوا بایدیکم الی التهلکة واحسنوا ان الله یحب المحسنین حق تعالی درین
آیه امر کرده است مر مکلفان را بانفاق مال و در عموم این داخلست زکوة و صدقه و انواع خیرات از عمارت مساجد
و رباطها و معاونت غزاة و مساکین و نفقت بر یتیمان میفرماید که مال خود را نفقه کنید در راه خدای و خود را بدست خود
در هلاکت میندازید یعنی بواسطه بخیلی خود را هلاک مکنید که بخیل هلاکست در دین و دنیا هلاکت دین منع زکوة
حج و جهاد و نفقات واجب بود و در دنیا بخیل با خود همه جهان دشمن باشند چنانکه شاعر گفت اللوم داء [illegible]
[illegible] ضیافت و طعام دشمن اندوخته و دشمنی موروثی بود [illegible] الصلاح [illegible]
روایت کند که او گفت این آیه در حق ما انصار آمده در حق قومی که رسول ایشان را از غزو و جهاد منع کرد ما گفتیم که برگ خود
بسازیم و کسب و معیشت کنیم خدای تعالی این آیه فرستاد که امام حسن بن علی علیهما السلام گفت رسول الله [illegible]
[illegible] در راه خدای تعالی خرج کنید یعنی حج یا جهاد [illegible] و اگر بخیلی [illegible]
[illegible] و ذلک قوله تعالی والله یضاعف لمن یشاء [illegible]
و جهاد [illegible] براء بن عازب گفت مراد ازین آنست که گناه میکند و [illegible]
که مرا توبه نیست از رحمت خدای امید کرد و گناه میکند و [illegible] بن الحارث [illegible] پیغمبر صلی الله علیه
آمد و گفت یا رسول الله مردی ام که توحش گناهان بسیار کرده ام [illegible] رسول الله صلی الله علیه [illegible]
گناه [illegible] یا رسول الله من گناه بسیار [illegible] خدای [illegible]
تو [illegible] که خدای تعالی گفت [illegible] بخدای [illegible]
و روایت [illegible]
من [illegible] حق تعالی گوید [illegible]
او را [illegible] واتموا الحج والعمرة لله فان احصرتم فما استیسر من الهدی [illegible]
کرد اینچ حج و عمره را بدانکه جمله ارکان و فرایض و مناسک [illegible] خالص مر خدای را [illegible]
و [illegible] مناسک او و ارکان حج [illegible] آسان میشود و [illegible] هدی [illegible]
هدی [illegible] چون حج [illegible] خلاف [illegible] جعفر صادق علیه السلام و قول [illegible]
واجبست و دلیل [illegible] واتموا الحج والعمرة لله [illegible] خدای تعالی امر بحج کرد و عمره
بران عطف کرد [illegible] و واجبست [illegible]
که بدان [illegible]
[illegible] که عمره مقارن حجست [illegible] واتموا الحج والعمرة لله [illegible]
[illegible] حج و عمره [illegible] زکوة [illegible] وعمره
[illegible]
[illegible]
[illegible]

٥١

حکم آنست که هدی که [illegible] تا آنکه هدی بجای خود رسد تقصیر کنند و حلال شود [illegible]
[illegible] تا [illegible] و اگر [illegible]
[illegible] و اگر منع از جهت [illegible] هر جای خود هدی [illegible]
[illegible] حتی یبلغ الهدی محله گفت تا رسد [illegible] هدی [illegible]
که حلال شود [illegible] محل او [illegible] رسول [illegible]
مشرکان او را منع کردند [illegible]
[illegible] رسول [illegible]
با ام سلمه که ایشان چه کردند [illegible]
[illegible] رسول [illegible]
[illegible]
[illegible] رسول توقف کردند و اگر منع باشد
[illegible] احرام [illegible] فمن کان منکم
مریضا او به اذی من رأسه ففدیة من صیام او صدقة او نسک [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
کعب بن عجره [illegible] رسول [illegible]
[illegible] رسول [illegible]
[illegible] رسول گفت [illegible] خدای تعالی [illegible] فاذا امنتم فمن تمتع بالعمرة
الی الحج فما استیسر من الهدی میگوید چون ایمن شوید [illegible]
[illegible] احرام [illegible] حج [illegible] الی الحرام [illegible]
چون احرام [illegible] طواف [illegible] سعی کند میان صفا و مروه و تقصیر کنند [illegible]
[illegible]
[illegible] عبد الله عباس [illegible] سعید المسیب [illegible]
رسول در حج الوداع [illegible] امیر المؤمنین [illegible]
[illegible]
[illegible] رسول [illegible] حج الوداع [illegible]
[illegible] رسول [illegible] امیر المؤمنین [illegible] حج [illegible]
[illegible]
[illegible]

تا سوره شوید همخان کردند پس سوید امیر المؤمنین ع از راه برنزدیک رسید که [illegible] کرد و از پیش پیامبر [illegible]
باید بود از آنچه کرده بود و هدی [illegible] رسول ... گفت ای علی احرام [illegible] گفت [illegible]
کردم [illegible] اللهم اهلالا کاهلال نبیک گفت ای علی هدی [illegible] گفت [illegible] رسول [illegible]
[illegible] علی همچنین [illegible] لشکر [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible] ایشان را دید [illegible]
[illegible] گفت [illegible]
[illegible] گفت [illegible]
[illegible] جون [illegible]
[illegible] رسول [illegible] خطبه کرد [illegible]
[illegible] خدای [illegible]
[illegible] رسول [illegible] امیر المؤمنین [illegible]
خدای تعالی [illegible] واتموا الحج والعمرة لله [illegible] رسول [illegible]
[illegible] احرام [illegible]
[illegible] لو استقبلت من امری ما استدبرت ما سقت الهدی [illegible]
[illegible] رسول [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] رسول خدای [illegible]
[illegible] گفت [illegible]
[illegible] رسول [illegible] ایمان [illegible]
[illegible] فمن لم یجد فصیام ثلاثة ایام فی الحج وسبعة اذا رجعتم تلک عشرة کاملة
هرکه هدی نیابد سه روز روزه بدارد در حج [illegible]
اگر کسی هدی نیابد [illegible]
[illegible] ده روز [illegible]
[illegible] ایام تشریق [illegible]
کاملة بالهدی و بالثواب [illegible]
[illegible] ذلک لمن لم یکن اهله حاضری المسجد الحرام واتقوا الله واعلموا ان الله شدید العقاب [illegible]
[illegible] مسجد حرام [illegible]
[illegible] خدای [illegible]
[illegible] عقاب [illegible]

و عقاب بخود الا عقب یعنی که موجب آن بود الحج اشهر معلومات فمن فرض فیهن الحج فلا رفث ولا فسوق ولا جدال فی الحج [illegible]
حج ماههای معلوم است یعنی حج در ماههای معلوم است و آن شوال است و ذو القعده و ده روز از ذو الحجه بروایت [illegible]
علیه السلام و عبد الله بن عباس و عبد الله بن عمر و بقول عطا و ربیع [illegible] ذو الحجه [illegible]
[illegible]
[illegible] عبد الله بن عباس [illegible]
[illegible] ابن عباس [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] و ما تفعلوا من خیر
یعلمه الله و تزودوا فان خیر الزاد التقوی واتقون یا اولی الالباب [illegible]
[illegible] خدای [illegible]
[illegible]
فان خیر الزاد التقوی زاد و توشه بردارید که بهترین زاد [illegible] توشه تقوی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] خدای تعالی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] خدای تعالی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

تماشا کن هست یکی از بندگان رسیده که تقوی چه باشد در سلک حدیقه ذوالشوق نقل است که گفت مرد کی را دیدم که [illegible]
رفتی گفت ای کی [illegible] که در فتی [illegible] بر خار و خاشاک رود [illegible] ده گفت تقوی است که در راه [illegible] این [illegible]
روی اخل الذنوب صغیرها و کبیرها فهو التقی کن مثل ماش فوق ارض الشوک یحذر ما یری مردان بوده اند
که در راه دین نام تقوی ادا کرده اند چنانکه از حضرت بالتقوی ساخته اند و عبدالله مبارک گفت که سالی بحج شدم در راه
منقطع شدم و از توکل پر گرفتم و از کناره جایی کودکی دیدم که می‌آمد گمان بردم که او هفت ساله یا هشت ساله بود و جامه کوتاه
پوشیده ازاری بر بسته و نعلین در پا کرده تعجب در دست نه با توشه زادی و نه راحله و نه یاری گفتم سبحان الله
بادیه چنین خونخواری و کودکی چنین خوردی او را گفتم یا صبی از کجا می‌آیی گفت من الله گفتم کجا میروی گفت الی الله
گفتم چه جویی گفت رضی الله گفتم زادت کو و راحلهات کجاست گفت زادی تقوای و راحلتی رجلای
مولای [illegible] من التقوی [illegible] و اعلم [illegible] مرادم [illegible] مولای [illegible] عجب [illegible] گفتم [illegible]
و توکل گفتم مرا خبر ده که تو کیستی گفت تا چه خواهی کردن این حدیث بگذار و دست از [illegible] و نگاه [illegible]
گفتم علی ای حال گفت نحن قوم مظلومون ما مردم ستم رسیده ایم گفتم زیبا با من [illegible] گفت نحن قوم مقهورون گفتم
روشن تر کن گفت نحن قوم مطرودون ما قوم راندگان و دور کردگانیم گفتم بیشتر بیان کن گفت علی المؤمن [illegible] بنمود
و تبعد [illegible] و ما خاب [illegible] و من [illegible] و من [illegible]
و من [illegible] و یوم [illegible] این گفت [illegible] بر گرد او برسیدم در سودای آن افتادم تا چه بود تا
دیگر او را ندیدم تا میان رکن و مقام رسیدم او را دیدم ایستاده و خلایق بر او جمع شده او را از حلال و حرام و
احکام می پرسیدند و او جواب میداد من گفتم این کودک کیست گفتند فی الامام زین العابدین علی بن حسین است
من گفتم سبحان الله هیبت علم و بیان و زهد و توکل الله اعلم حیث یجعل رسالاته این چه عجب از خادمان
خانه ایشان نه اگرچه در حضرت جمعی بودند هرگاه ایشان با عقاب ایشان رسیده در حق ایشان چنین [illegible]
مالک دینار گفت سالی بحج می شدم آنجا که وداع گاه زنی را دیدم بر چهارپایی ضعیف نشسته مردم بر گرد او در
میگفتند که برگرد که خدای تعالی بر تو رحمت کند راه بس صعب است تو ضعیفی و راحله تو ضعیف است و بسیار [illegible]
امده ام که بر گردم من زن گفتم که بر گرد که مصلحت همین است از همان جواب او بر قسم چون بیابان بادیه رسیدم راحله
در از گوشی ضعیف بود و باز ماند مردم همه بگذشتند و او را بگذاشتند من نیز خواستم که بگذرم این سخنم یاد آمد
که المؤمن اخو المؤمن لا یظلمه و لا یسلمه و لا یخذله و ان ظلم [illegible] و ان [illegible] و ان [illegible]
باز ایستادم او را گفتم که میدانم این ضعیف است گفت [illegible] من نکرد و پس بر آسمان کرد و گفت الهی
فی بیتی ترکتنی و لا الی بیتک حملتنی فوعزتک و جلالک لو فعل بی هذا غیرک لما شکوته الا الیک بار خدایا نه در خانه خودم
بگذاشتی و نه بخانه خودت رسانیدی بعزت و جلال تو که اگر این با من غیر تو کردی شکایت او جز با تو نکردمی هنوز
این سخن تمام نکرده بود که شخصی را دیدم که از گوشه بیابان در آمد و زمام ناقه بدست گرفته ناقه را نجوانید که
زنش او را بر نشاندند و چون باد از پیش من برفت و دیگر ندیدم تا که بطواف رسیدم او را بدیدم گفتم بحق آنکه
با تو این کرامت کرد مرا بگوی که تو کیستی گفت انا شهرة بنت مسکه فضه خادمه فاطمة الزهرا علیها السلام
دختر زاده فضه ام فضه خادمه حضرت فاطمه علیها السلام نیز دختر فضه خداوند منت که خداوند لطیف [illegible]

این کند که دیدی در سر قامت شیخ را و صالح نیست مگر او تقوی نقل از منازل افرت که فردا آن زاد او را [illegible]
رسید لا یصحب الانسان فی قبره الا التقوی و العمل الصالح یکی از جوانان معصوم فرزند نیکبخت جنازه او بر گرفتند
و نقل شیخ او حاضر شدند چون بگورستان رسیدند و او را دفن کردند معدود مجنون که از عقلا مجانین بود
بر بلندی رفت و آواز بر آورد و الایات شعر الا ایها الحامل للموتی اجاب الدعوة نعیت وقت منتظر الکری
یحشون علی المراد و ما زاد سوی التقوی یقولون لکم جدوا فهذا حسرة الدنیا لیس علیکم جناح ان تبتغوا فضلا
من ربکم سبب نزول این آیه آن بود که جماعتی بحج رفتندی روا نمیداشتند که تجارت کنند و هر کس که کاری
کردی او را حاج خواندندی خدای تعالی این آیه فرستاد و ایشان را در حضرت او در تجارت رخصت داد و گفت که هیچ گناهی
در آنکه بجویید از خدای تعالی فضل یعنی روزی را و ابو سلیمی این بود که بر شما نیست در آنکه روزی خدای جویید
و اسطه تجارت ابو هریره روایت کند از رسول صلعم که او گفت که چون حج واجب شد خدای تعالی حاجیان را بیامرزد و چون شب
فرو آید بشد باز کاروان را بیامرزد و چون شب و روز تمام شد جمالان را بیامرزد و چون وقت سپیده صبح جمره عقبه بود
سایلان را بیامرزد و هیچ کس بجا حاضر نباشد ازگوینده لا اله الا الله که خدای تعالی او را بیامرزد فاذا افضتم من عرفات
فاذکروا الله عند المشعر الحرام و اذکروه کما هدیکم و ان کنتم من قبله لمن الضالین چون باز گردید از عرفات
یاد کنید خدای را بنزدیک مشعر الحرام یعنی مشعر الحرام بایستید و ذکر خدا گوئید ظاهر آیه گفت زود و مشعر و ذکر
شوان کرد تا آنجا حاضر شوند و نه ایستند پس ایستادن بمشعر الحرام واجب بود و یاد کنید خدای را چنانکه
شما را هدایت کرده است بدین و اسلام و حج و مناسک یعنی شکر خدای بجای آرید بر حسب نعمت او و شکر نعمت او
و تحقیق که بودید پیش از این ناشناسا و ناگروندگان بوده اید چون خدای شما را هدایت کرد او را ذکر کنید و شکر نعمت او بجای آرید
ضحاک گفت چون آدم علیه السلام را بر زمین فرستادند بر زمین هند فرود آمد و حوا بجده و یکدیگر را طلب کردند
تا هم درین جایگه یکدیگر را بدیدند و یکدیگر را بشناختند آن روز را عرفه نام نهادند و آنجا که او را فرستاد امیر
المؤمنین علیه السلام روایت کرده اند که چون ابراهیم علیه السلام از بنای خانه فارغ شد جبرئیل علیه السلام بیامد و
ارکان حج را بار نمود و میگفت عرفت عرفت مگر شاخی او گفت نعم آن روز را عرفه خواندند و آن جای را
عرفات خواندند عبدالله عباس گفت که چون خدای جبرئیل را فرستاد تا ابراهیم علیه السلام را ارکان حج بیاموزد تا ابراهیم
امد در آن کجای امد ابلیس امد که او را وسوسه کند ابراهیم هفت سنگ بر او زد و چند بار همچنین و ابلیس مبکت
از آنجا برید و در جمره دوم افتاد و هفت سنگ دیگر بیند اخت و بار سیم همچنین میگفت از آنجا گفت و ناکام
ابراهیم او را بدید بشناخت از و بجا و ر آنجا که او را بگذار خواندند چون بعرفات رسید خلیلی بشناخت آن
آنجا را عرفات خواندند چون بیامد از آنجا از دلفان جمع نزدیک شدند یعنی بیامرزند که شد هشتم ذی الحجه را تروبه خواندند
در آنگه ابراهیم در خواب دید که اسمعیل را بکشت آن روز همه روز اندیشه میکرد و تروبه اندیشه کردن باشد
شب دیگر بار دیگر همان خواب دید که و نیز بشناخت آن شب و روز را عرفه خواندند مشعر الحرام را از آن
او خواندند که او علمی است از علامات حج و توقف آنجا و قوف از جمله ارکان حج است و مردمان را بوقوف اعلام
کردند ثم افیضوا من حیث افاض الناس و استغفروا الله ان الله غفور رحیم جماعتی مفسران گفتند که قریش را خمس
خمس الحرم بیرون نشدندی بعرفات و موقف ایشان مزدلفه کردندی و میگفتند نحن اهل الله و قطان حرمه ما از حرم خدائیم

و ما ساکنان حرم او و از حرم او بیرون نشویم که ما چون دیگران نه ایم یعنی آنکه دیگران کنند نکنیم چون مردمان از حرم
بیامدندی ایشان از مزدلفه رفتندی حق تعالی این آیة فرستاد ایشان را گفت که شما نیز آنجا روید که مردمان
آنجا موقف باید کرد بعرفات و آنجا باید بود که فرمان خدای چنین است و شما نیز هم چنین باید کرد گفت [illegible]
از آنجا که مردمان باز گشتند و آمرزش خواه از خدای که خدای آمرزنده است مهربان رسول گفت الحاج والعمار وفد
الله ان دعوه اجابهم وان استغفروه غفر لهم گفت حاجیان و عمره کنندگان وفد و زایران خدای اند اگر خدای را بخوانند اجابت
کند و اگر آمرزش خواهند ایشان را بیامرزد علی بن عبد العزیز گفت سالی از سالها [illegible] ابو عبید [illegible]
بودم چون بموقف رسیدم جای بود از آنجا [illegible] و غسل کردم و قصد داشتم آنجا فراموش کردم چون [illegible]
ابو عبید مرا گفت [illegible] تا از بهر من بنگر [illegible] انکه گذاشته بیامدم در میان [illegible]
بودم برگرفتم و از آنجا روی بجای نهادم در آن وادی نگاه کردم [illegible] بود در رسیدم از آن [illegible]
پیش از صبح [illegible] رسیدم و ایشان بر جای خود بودند [illegible] گفت [illegible] باز گفتم و آنچه دیدم گفت
کان چه بود گفت [illegible] آدم است [illegible] گذاشته اند و [illegible] بعضی گفته اند که [illegible]
اند و مراد [illegible] ثم افیضوا من حیث افاض الناس [illegible] و [illegible]
عرفات [illegible] بر قول اولند و مراد [illegible] همه مردمان اند [illegible] ایشان مامور بند
با قصد اکردن [illegible] که [illegible] گفت او [illegible] آدم یعنی
فاذا قضیتم مناسککم فاذکروا الله کذکرکم آباءکم او اشد ذکرا فمن الناس
من یقول ربنا آتنا فی الدنیا وما له فی الآخرة من خلاق [illegible] گفت [illegible] عرب [illegible] بودی که چون حج بگذاردندی
جامه بدی و نزدیک کعبه بایستادندی و مفاخرت کردندی [illegible] که پدر من فلانی چنین کردی [illegible]
چنین طعام دادی حق تعالی گفت ایشان را که این ترک این مجالست کنید [illegible] این [illegible] ذکر من گویید
نه ذکر پدران خود که خانه خاص [illegible] من و شما و پدران شما [illegible] گشتید و گفت چون حج
بگذارید خدای را یاد کنید چون یاد کردن پدران خویش [illegible] کنید که چون ذکر من گویید
گویید که ذکر پدران خویش بلکه ذکر من بیشتر و بهتر کنید عبد الله عباس گفت [illegible] با خدای [illegible]
از و خواهید چون کودک خرد چون [illegible] بار مادر [illegible] ابو الجوزا گفت [illegible] پرسیدم
گفت که خدای را یاد کنید همچون پدران خود [illegible] که [illegible] پدر خود یاد کند گفت [illegible]
مراد [illegible] برای خدا [illegible] ایشان [illegible] چون [illegible]
همت ایشان [illegible] از خدا دنیا [illegible] خدا را [illegible] دنیا [illegible] چون [illegible]
او دنیا باشد [illegible] و او را در آخرت [illegible] گفت [illegible] است [illegible]
دنیا بود اگر [illegible] برای دنیا کنند و اگر [illegible] کنند [illegible] از خدا دنیا خواهند
که این مردم دون همت باشند از خدا [illegible] قناعت کرده [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] الدنیا [illegible] آخرت [illegible] خدا [illegible] کرده اند [illegible]
[illegible] کرد [illegible] سال [illegible]

اب [illegible]

٥٤

چنانکه گفته و منهم من یقول ربنا آتنا فی الدنیا حسنة وفی الآخرة حسنة
وقنا عذاب النار اولئک لهم نصیب مما کسبوا والله سریع الحساب بعضی از ایشان میگویند که ای بار
خدایا بده ما را در دنیا نیکویی و در آخرت نیکویی و نگهدار ما را ای بار خدایا از عذاب دوزخ ایشانند که ایشان را نصیبی بود از آنچه کرده اند
یعنی آنکه خیر دنیا و آخرت خواستند بجای ایشان و ایشان را خیر دنیا و آخرت [illegible] عمل صالح جزا دهد
و خدای تعالی زود شمار است حساب همه خلایق [illegible] بعضی [illegible] نکنند [illegible] عالم است
معلومات و [illegible] خدای تعالی حساب همه خلق [illegible] معنی حساب [illegible] خدای
تعالی [illegible] ایشان از ثواب و عقاب اعمال ایشان [illegible]
از خیر و شر [illegible] ایشان است و اگر خدا [illegible] ایشان [illegible] کرده است [illegible]
گفت حسنه دنیا زن صالحه است و حسنه آخرت حور العین است و قنا عذاب النار [illegible]
گفت حسنه دنیا [illegible] آخرت [illegible] انس بن مالک گفت که در خدمت رسول [illegible] عیادت
بیماری شدیم [illegible] رسول [illegible] و [illegible] گفت [illegible]
گفتی یا رسول الله [illegible] که بار خدایا [illegible] عقوبتی که مرا در آخرت خواهی کرد همه با دنیا [illegible]
رسول گفت [illegible] اللهم ربنا آتنا فی الدنیا حسنة وفی الآخرة حسنة وقنا عذاب النار [illegible]
خدای تعالی او را شفا داد [illegible] عبد الله عباس [illegible] خدای تعالی فرشته است [illegible] خدای
[illegible] ربنا آتنا فی الدنیا حسنة وفی الآخرة حسنة
وقنا عذاب النار عبد الله عباس گفت [illegible] رسول [illegible] گفت یا رسول الله پدرم [illegible] حج نکرده [illegible]
[illegible] گفت [illegible] خدای [illegible]
یا رسول الله [illegible] خدای تعالی این آیة فرستاد اولئک لهم نصیب مما کسبوا [illegible]
[illegible] وصیت کند [illegible]
[illegible] وصیت [illegible] و اذکروا الله فی ایام معدودات فمن تعجل فی یومین
فلا اثم علیه لمن اتقی واتقوا الله واعلموا انکم الیه تحشرون میگوید که خدای را یاد کنید در ایام معدودات
ایام تشریق و مراد بذکر تکبیر است [illegible] بباید گفت [illegible] نماز [illegible]
و در [illegible] تکبیر [illegible] الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله والله اکبر الله اکبر ولله الحمد [illegible]
[illegible] روز [illegible]
اول و دوم [illegible] ایام تشریق [illegible]
[illegible]
روز [illegible] ایام تشریق [illegible] دوم [illegible] لازم [illegible]
[illegible] و از خدای [illegible]
خواهد بود از امیر المومنین علی [illegible] روایت کرده اند [illegible]
دوم گناه مغفور بود [illegible] گناه [illegible] مجاهد گفت [illegible] گناه [illegible]

در دنیا نیکویی [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ومن الناس من یعجبک
قوله فی الحیوة الدنیا ویشهد الله علی ما فی قلبه وهو الد الخصام [illegible]

[illegible]

[illegible]

خلاص شود [illegible] اگر جزای گناه و بدیها او را دوزخ [illegible] است که در عذاب ایشان [illegible]

آتش دوزخ عبدالله مسعود گفت [illegible] است که کسی را گویند اتق الله از خدا بترس [illegible] گوید علیک نفسک [illegible]

خود را [illegible] بسیار کس [illegible] این سخن [illegible]

[illegible] امیرالمؤمنین [illegible] بعد از آن گفت [illegible]

ابن عباس [illegible] در عهد عمر خطاب رضی الله عنه در مسجد رسول [illegible] ابن عباس گفت [illegible]

[illegible] گفت [illegible] می‌آیدم

[illegible]

چون نام خدای [illegible] ایشان [illegible]

ومن الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله والله رؤف بالعباد [illegible]

[illegible] با هم

[illegible]

که رضای خدای [illegible] چون رضای [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] و دردی که

[illegible] رسول [illegible]

[illegible] علی [illegible]

[illegible]

و علی [illegible] رسول [illegible]

[illegible]

[illegible] امیرالمؤمنین [illegible] رسول [illegible]

[illegible] رسول الله [illegible]

[illegible]

[illegible] رسول [illegible] خدای تعالی [illegible]

[illegible] میکردم

[illegible]

[illegible]

[illegible] امیرالمؤمنین [illegible] رسول [illegible]

[illegible] رسول [illegible]

[illegible] بر بالین او [illegible] و چنان [illegible] که در خواب [illegible] ایشان [illegible]

امیرالمؤمنین [illegible] گفت [illegible] چون آواز علی شنیدند خائب شدند [illegible]

[illegible] علی محمد کجاست گفت [illegible]

[illegible]

[illegible] امیرالمؤمنین [illegible]

[illegible]

[illegible] جان خود را فدای [illegible]

[illegible]

[illegible] امیرالمؤمنین [illegible] ابیات انشا کرد [illegible]

الذی [illegible] میان

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و اگر جان [illegible] مرضات الله یا ایها الذین آمنوا ادخلوا فی السلم کافة ولا تتبعوا خطوات الشیطان انه لکم

عدو مبین [illegible]

[illegible] رسول [illegible]

[illegible] اسلام

[illegible] اسلام [illegible]

[illegible]

[illegible] رسول الله [illegible]

[illegible]

[illegible] فان زللتم من بعد ما

جاءتکم البینات فاعلموا ان الله عزیز حکیم [illegible] اسلام [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] هل ینظرون الا ان یأتیهم الله

في ظلل من الغمام والملائكة وقضی الامر والی الله ترجع الامور وعید و تهدید است کافرانی را که ایشان انتظار نزول ایات میبردند
و فتح ایمان نمی اوردند میگفتند که هرانچه ممکن بود با ایشان کرده شد از بازگشتن اقتدار و تمکین و وعده و از جهة عله و نصب ادله
و بعث انبیا و انزال کتب بهمه ایشان نیاوردند ایمان ایشان هیچ منتظر نباشند و چشم نمیدارند الا ان را که فرود اید عذاب
و عذاب خدای بر ایشان مانند سایه ها از ابر سفید و فرشتگان بایشان نیز فرود ایند و عذابی که در ایشان تمام کردند
و مرجع و بازگشت همه کارها با خدای بود و گفته اند که معنی ایت که این کافران را هیچ بهانه دیگر نمانده است الا انکه
تمنای محال و انتظار محال میکنند و ان است که خدای تعالی بر ایشان فرستد در سایهای ابر سفید و فرشتگان را
اینده کار خود تمام کرده شد و ایست یعنی که شریعت اسلام از ان روشن تر و ظاهر تر شد که احتیاج بچیزی دیگر باشد
مرجع همه کارها با خدای است که جزا دهند سل بنی اسرائیل کم اتیناهم من ایة بینة ومن یبدل نعمة الله من بعد ما جاءته
فان الله شدید العقاب حق تعالی چون شرایع را بیان کرد و گفت که مردمان سه فرقه اند مومن و کافر و منافق
مومنان را وعده داد و کافران و منافقان را وعید کرد بعد از ان بیان کرد که ایشان ایمان نمیاوردند که قران نازل شد
در ایات هیچ تقصیر است بلکه از عناد و جهل و عند ایشان است و نه ان است ای محمد که ایشان تنها با تو کرده اند بلکه
پیش از تو قومی دیگر چنین کرده اند بپرس از فرزندان یعقوب یعنی جهودان مدینه تا چند داده ایم ایشان را از ایات
و نشانها که دلیل صدق معجزات ایشان بود چون اژدها گشتن عصا و ید بیضا و شکافتن دریا و طعام من و سلوی با
از توریه دلیل صحت نبوت تو چنانچه بیان شد اورده اند و جماعتی انکار کردند و دیگران تبدیل کردند و هر که نعمت
خدای انکار کند ان ایات است از توریه دلالت کننده بر نعت و وصف محمد تغییر کردانند و تبدیل کنند بعد از انکه با او امد
باشد عقاب خدای صعب است بعقاب صعب خویش مبتلا گرداند زین للذین کفروا الحیوة الدنیا و یسخرون من
الذین امنوا والذین اتقوا فوقهم یوم القیمة والله یرزق من یشاء بغیر حساب عبد الله بن عباس گفت که در شان ابو جهل
و هشام و مشرکان عرب که ایشان بتجبر و فسوق و بعزت دنیا مغرور بودند و بر درویشان مسلمانان تنعم کردندی بمالی و معیشتی
بودی و گفتندی که اگر محمد حق بودی پیغامبر بودی ان ولی و اشراف ما اورا اتباع کردندی نه این درویشان و مساکین چون عبد الله بن مسعود
و عمار و صهیب مقاتل گفت ان درحق عبد الله بن ابی سلول و اصحابش که ایشان تنعم کردندی و با صعیفان
سخریه کردندی و گفتندی که محمد با این جماعه غلبه خواهد کرد و مار اعطا گفت حق علما و روسای جهودان امد که بر بعضی
رسول سخریه میکردند انکه خدای تعالی خبر داده بود که من الساعه ایشان روزی سخت کرده ام رسیدن بغنیمت بنی قریظه کل
الوجوه و انشان بنی قینقاع و بنی النضیر و بنی قینقاع خدای تعالی این ایه فرستاد و گفت است و مزین کرده نشد در چشم
انکسانیکه کافر شدند زندگی دنیا را و متاع دنیا بایشان و در دنیا و مال دنیا و تنها و تجبر میکنند و افسوس میدارند
از کسانی که مومن و متقی اند بعضی به بهتر کار ان فردای قیامت نزد رحمت الهی ایشان باشند و خدای تعالی روزی
ان را که خواهد بی حساب و بی شمار دهد ابو حاتم طائی از پدرش امام رضی الله عنه روایت کرده که پیغامبر ازان رسول امد روایت کرد
که او گفت هر که مومنی یا مومنه را خوار و حقیر دارد برای درویشی خدای تعالی روز قیامت او را رسوا و مشهور کرداند
و هر که بر مومنی یا مومنه بهتانی نهد یا چیزی گوید که در وی نبود خدای او را فرستاد روز قیامت بر تلی از اتش بر دارد تا انچه
گفته باشد بیرون اید و مومن نزدیک خدای تعالی گرامی تر از فرشته مقرب است و هیچ چیزی نیست که خدای تعالی
ان را دوستر دارد از مومن تایب و مومنه تایبه و مومن را در اسمان چنان شناسند که مرد اهل و ولدش را بجهت اطاعتی که ...

و امکان اگر مومن در میان ایشان تو انکه بود و حسد میبرند و اگر درویش بود حقیر دارند و در حدیث است از ابو ذر غفاری
که رسول گفت که در مسجد نگاه کن تا گفت که بچشم تو رفیع ترین که گفت نگاه کردم مردی را دیدم حله پوشیده گفتم این است یا رسول الله گفت اکنون دیگر باره بین که در نظر تو که حقیر ترین کدام است نگاه کردم مردی ضعیف حلیم
دیدم ضعیفی پوشیده گفتم این است یا رسول الله گفت این حقیر تر بنزد خدای بهتر است و الذی نفسی بیده باز خدای که جان من
با مراد وست که این مرد حقیر که در چشم تو نمی اید نزدیک خدای بهتر است از جهانی از این مرد باز گرده ابن عباس گفت
مراد بان والله یرزق من یشاء بغیر حساب احوال امت بنظر در بنی النضیر است گفته اند که بغیر حساب است که روزی
دهد در دنیا از انکه خواهد که طمع از ان نبود و در اخرت حسابی نخواهد و گفته اند که مراد بان ما ثابت اند که خدای
ایشان را حساب نمی سید یعنی پیش از انکه در تقدیر و حساب اید کان الناس امة واحدة فبعث الله النبیین
مبشرین ومنذرین وانزل معهم الکتاب بالحق لیحکم بین الناس فیما اختلفوا فیه میگوید که مردمان همه یک امت بودند و یک
بودند یکدین و در میان ایشان خلاف نبود و خلاف در میان ایشان ظاهر گشت پس خدای تعالی پیغامبران فرستاد
و پیغامبران چنانکه در اخبار است صد و بیست و چهار هزار بودند و پیغامبران مرسل سیصد و سیزده بودند و اولوا العزم از ایشان پنج بودند
نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد علیهم السلام ایشان همه بشارت دهنده بودند مر طاعت داران را و بیم کننده
عاصیان را بعذاب و فرستاد با ایشان کتاب یعنی هر یک از ایشان ابو ذر غفاری گفت که رسول امد از رسول
که خدای چند کتاب فرستاده گفت صد و چهار کتاب صحیفه شیث علیه السلام و بر نوح ده صحیفه و زبور داود و توریه موسی و انجیل عیسی
و قران من گفتم یا رسول الله صحیفه ابراهیم چه بود گفت همه مثال بود و توریه موسی همه عبرت بود چنانکه عجبت لمن
ایقن بالموت کیف یفرح وعجبت لمن ایقن بالنار کیف یضحک وعجبت لمن رأی الدنیا وتقلبها باهلها کیف یطمئن الیها
عجبت لمن ایقن بالحساب ثم لا یعمل عجب دارم که چگونه شاد شود و عجب از انکه یقین داند که دوزخ را چگونه خندان شود و عجب از انکه دنیا بیند و تقلب
او چگونه دل بر نهد و با او ساکن شود و از بهر چه فرستاد تا حکم کند میان کسانی که در ان خلاف کنند
بعضی از ایشان حکم کند با صاحب کتاب عطا گفت و در میان از روزگار ادم تا روزگار نوح یک مله بودند قتاده گفت
اختلاف نوح و ادم ده قرن بودند همه بر یک شریعت اختلافی که پیدا شد در عهد نوح پیدا شد پس خدای تعالی نوح را بفرستاد
کلبی گفت از ابن عباس ان صحیفه نوح بود و ندانم از انکه با دین حق و ایمان ورده پس از ان مختلف شدند وما اختلف
فیه الا الذین اوتوه من بعد ما جاءتهم البینات بغیا بینهم فهدی الله الذین امنوا لما اختلفوا فیه من الحق باذنه والله یهدی
من یشاء الی صراط مستقیم میگوید که خلاف نکردند در ان کتاب کسانی که ایشان را کتاب دادند جهودان و ترسایان
پس از انکه بیامد ایشان را حجتهای روشن یعنی احکام توریه و انجیل ایشان را بکرده شد و تحریف و تغییر و تبدیل کردند از ظلمی و حسدی
که در میان ایشان بود و در میان ایشان بود پس خدای تعالی راه نمود کسانی را که ایمان اوردند بانچه در وی خلاف کردند از حق بحکم
حق که ایشان خلاف کردند ایشان را بدان راه نمود با مر و فرمان خویش و ان چیزها خلافها بود که ایشان در روزه کردند
کردند بعضی روی بمشرق کردند و بعضی روی بمغرب و بعضی روی به بیت المقدس خدای تعالی مومنان را بکعبه هدایت کرد
و در روزه خلاف کردند بعضی بروزه روز شنبه و بعضی بروز یکشنبه در اوقات خلاف کردند خدای
مومنان را راه نمود بماه رمضان و در ابراهیم خلاف کردند جهودان گفتند ترسا بود ترسایان گفتند جهود بود خدای تعالی
مومنان را راه نمود و بدانستند که ابراهیم علیه السلام نه جهود بود و نه ترسا بود و خدای تعالی مومنان را ...

و نه ترسا ما کان ابراهیم یهودیا و لا نصرانیا و لکن کان حنیفا مسلما خدای تعالی [illegible] کند [illegible]
[illegible] کافران [illegible] هدایت خدای تعالی الطاف و توفیق و اقدار و تمکین [illegible] و ارسال رسل [illegible]
و آن [illegible] تکلیفان کرده است [illegible] دلالت کند بر آنکه [illegible] عام است [illegible]
و نهی عام است [illegible] ام حسبتم ان تدخلوا الجنة و لما یأتکم مثل الذین خلوا من قبلکم مستهم البأساء و الضراء و زلزلوا حتی یقول
الرسول و الذین آمنوا معه متی نصر الله الا ان نصر الله قریب [illegible] خندق [illegible] مرد [illegible]
[illegible] خدای تعالی [illegible] اذ زاغت الابصار و بلغت القلوب الحناجر [illegible]
[illegible] اصحاب رسول [illegible] و جان خود [illegible] ایشان اهدم
[illegible] مجاهد است و مقتول شهید [illegible] رسول [illegible]
[illegible] خدای تعالی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] خدای [illegible]
[illegible] خدای [illegible]
[illegible] خدای تعالی [illegible]
[illegible] خلاف آن کردند که
[illegible] خدایا [illegible]
حق تعالی گفت [illegible]
[illegible] دلالت میکند [illegible]
[illegible] خدای تعالی [illegible] جبرئیل [illegible] را گفت مر
[illegible] خدایا [illegible]
[illegible] جبرئیل [illegible]
[illegible]
[illegible] گفت [illegible] جرم مر
یسئلونک ماذا ینفقون قل ما انفقتم من خیر فللوالدین و الاقربین و الیتامی و المساکین و ابن السبیل و ما تفعلوا
من خیر فان الله به علیم [illegible]
از رسول [illegible] خدای تعالی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] خدای [illegible]
[illegible]

روایت میکنند که او گفت [illegible]
[illegible]
[illegible] صدقه [illegible]
و حق تعالی [illegible]
کتب علیکم القتال و هو کره لکم و عسی ان تکرهوا شیئا و هو خیر لکم و عسی ان تحبوا شیئا و هو شر لکم و الله یعلم و انتم لا تعلمون حق تعالی
چون [illegible] تکلیف [illegible]
[illegible] با دشمنان خدا و رسول خدا
[illegible] تکلیف [illegible] ملیح
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] رسول [illegible]
[illegible] خدای [illegible]
[illegible] کتاب خدا [illegible] رسول [illegible]
[illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] رسول [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] و الایمان
[illegible] یسئلونک عن الشهر الحرام قتال فیه قل قتال فیه کبیر و صد عن
سبیل الله و کفر به و المسجد الحرام و اخراج اهله منه اکبر عند الله و الفتنة اکبر من القتل [illegible]
[illegible] رسول [illegible] عبد الله بن جحش [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
بسم الله الرحمن الرحیم اما بعد [illegible]

ازا امان بماه رجب چون نامه بخواندند گفت سمعاً وطاعة و اکنون اصحاب خود را گفت که مرا گفته اند که شما را اکراه نکنم هر که آرزوی شهادت دارد
گو بیا و هر که نخواهد گو باز گرد ایشان گفتند ما سمیعیم و مطیع فرمان خدا و رسول او در بعضی منازل سعد ابی وقاص و عتبة بن غزوان
شتر گم شد و جستن می خواستند که طلب شتر روند ایشان را دستوری داد و او با اصحاب خود برفت تا بطن نخله و طایف و مکه
ایستادند و آنجا گروهی کاروان قریش از طایف می آمدند مویز و ادیم و اشتر در میان کاروان عمرو بن الحضرمی و حکم بن کیسان و عثمان بن
عبدالله المغیره و نوفل بن عبدالله چون اصحاب رسول را بدیدند بترسیدند عبدالله بن جحش گفت این قوم از ما
بترسیدند یکی را بفرمایند تا سر بتراشد تا گمان برند که معتمر اند ایمن شوند عکاشه را بفرمود تا سر تراشید
دیدند گفتند ایشان عمره آورده اند زایر اند باکی نیست ایشان ایمن شدند روزی بود از جمادی الاخره و ماه رجب از
جنگ بدر گروهی گفتند جمادی است و گروهی می گفتند رجب است با یکدیگر گفتند که اگر امشب توقف کنیم فردا رجب باشد ماه
حرام است قتال نشاید کرد و اگر کاری می خواهیم کرد امروز باید کرد واقد بن عبدالله آغاز کرد تیری بر عمرو بن
الحضرمی زد و او را بکشت اول کشته از مشرکان در اسلام او بود و حکم و عثمان را اسیر کردند و اول اسیر در اسلام ایشان
بودند نوفل بگریخت و ایشان کاروان براندند و با مدینه آمدند قریش گفتند که محمد استحلال ماه حرام می کند و مسلمانان
می تعییر می کردند چون از آن دعاوی و نامه های ایشان نقل کردند گفتند واقد الحضرمی را کشت
حدیث به رسول رسید عبدالله بن جحش را گفت ترا نفرموده بودم که در ماه حرام قتال کنی و کسی بفرستاد و آن کاروان
و اسیران را موقوف کرد و دست تصرف از ایشان کوتاه کرد ایشان بترسیدند از آن اندیشه کردند بترسیدند
یا رسول الله ما این جنگ نه در ماه رجب کردیم پیش از آنکه شب ماه رجب در آید ما کشتیم و در جمادی بود
گفت نیکو بود حق تعالی این آیه فرستاد رسول خمس اغتنام برگرفت و خمس آن بیرون کرد اول خمسی که در اسلام
بود آن بود باقی قسمت کرد در میان سریه اول غنیمتی که در اسلام بود آن بود و اهل مکه فدای آن اسیران بفرستادند
رسول گفت توقف کنیم اگر سعد و عتبه باز رسیدند و الا ایشان را بدل ایشان بکشیم چون ایشان باز رسیدند رسول فدا بستد
و اسیران را بجای باز فرستاد و حکم بن کیسان اسلام آورد با رسول بمدینه بماند و در بیر معونه شهید شد و عثمان
بن عبدالله به مکه شد و آنجا بماند تا بر وقت مرگ و کافر مرد و سبب نزول این آیه آن بود و گویند مراد در این آیه آیات
جنگ است و در اول اسلام برای آن خوانند که قتال در ماه حرام است و این منسوخ است الا آنکه در حرب ست نها
زیرا که گفت قاتلوا حیث ثقفتموهم و آیت براءة که پاهای اسلام منسوخ است و در تفسیر آن قرآن رجب بود که آنرا
بتر بیان باشد که شما خدا نشکنند و حاجت را بر درند و اسم بر نهند زیرا که مردمان اسلام نشوند و خواند برای
ماه خدای تعالی رحمت بر بندگان خود گردانید و رسول گفت ای محمد از تو سؤال می کنند و می پرسند از ماه حرام و قتال و
جنگ کردن در ماه جواب ده ایشان را و بگوی که قتال کردن در ماه حرام بزرگ است و از خود کنا ان کبیره است باز گردانیدن
از راه خدای که طریقت حج است که بر اهل محمد و مکه حج عام الحدیبیه باز گردانیدند و از مسجد الحرام بیرون کردند و بجای آن در زدند و از آن جهت
حرام را که محمد است مسجد حرام بیرون کردن در نزد خدای بزرگتر است و این گناهی فاحش تر است و فتنه که کفر و شرک است
با خدای که ایمان که مؤمنان را نشکند و ندادی سخت تر است از قتل و کشتن نفس و مراد بدین فتنه عبدالله بن جحش حاملی است چون این آیه
عبدالله بن جحش نامه نوشت به مسلمانان مکه و گفت چون که قرآن ترا تعییر کنند بگوی که من کردم شما نیز ایشان را تعییر کنید بگوی که من گرفتم و چون
و اخراج اهله که خدای تعالی برای شما مشرکان را جواب داد و لا یزالون یقاتلونکم حتی یردوکم عن دینکم ان استطاعوا و من یرتدد

٦٠

الحضرمی ه

خزانند هر

٥٩

و مطلقاً اگر ساعتی کرده باشند ...

من سبیل الله ومن یرتدد منکم عن دینه فیمت وهو کافر فاولئک حبطت اعمالهم فی الدنیا والآخرة واولئک اصحاب النار هم فیها خالدون حق تعالی چنین می گوید
از عقیده و مشرکان که قرآن خبر می دهد و می گوید که همیشه کافران که مشرکانند با شما کارزار کنند تا شما را از دین و ملت اسلام
برگردانند اگر توانند یعنی اگر ایشان را میسر باشد این کنند و سرج که از دین خود کافر گردد و بر آن کفر بمیرد و ملت اسلام
باطل شده در دنیا بدان و خدای تعالی خلق را بر ایشان و نفاق مطلع گرداند تا هر که ایشان را کرده باشد هم
باطل شود همچنانکه در حق پیغمبر و در آخرت بلکه اگر با خلاص بودی و ایمان ایشان را حقیقی بودی ایشان را ثواب ابدی
چون بود باطل شده و بعوض مستحق عذاب گشتند همچنانکه اصحاب دوزخ و ملازمان دوزخ مخلد و مؤبد باشند و این سخن
دلالت که مؤمن مرتد نگردد و اگر مرتد شود لازم بود که برای ایمان در بهشت باشد و برای کفر و ارتداد در دوزخ و این هر دو محال
باشد مشهور است الاذ تعالی که باحباط گویند و احباط درست نیست پس هر کجا در قرآن احباط است از نفی قبول و توقع بود و در اصل
چون در مشهور است واقع شود و بیانی الحال آن اعمالی نبود و مخبط ماند پس کسی که مرتد شود یا ایمانش درست نبوده باشد و اظهار او
را کرد و بنفسی تقیه کند و باطن او ارتداد بر کرده است و اظهار اسلام نفاق ایمان است و اکنون دلیل مخالفین ان الذین آمنوا والذین
هاجروا وجاهدوا فی سبیل الله اولئک یرجون رحمة الله والله غفور رحیم چون مشرکان مکه عبدالله بن جحش و یاران او را تعییر کردند که مسلمانان
جنگ در ماه حرام کردند پیغمبر و صحابه آن بجنگ دلیل نبود تا که خدای تعالی این آیه فرستاد و در رسول خبر این آیه بفرستاد
عبدالله بن جحش و اصحاب گفتند یا رسول الله ما این غزا که کردیم و رنج که بردیم هیچ مزد خواهد بود حق تعالی در باب ایشان این آیه بفرستاد
و گفت آنان که ایمان آوردند و تصدیق کردند و آنکه بمدینه هجرت کردند و در راه خدا جهاد کردند ایشان امید رحمت
خدای دارند و خدای تعالی آمرزنده و مهربان است ایشان را بیامرزد و بر ایشان رحمت کند یسئلونک عن الخمر والمیسر
قل فیهما اثم کبیر ومنافع للناس واثمهما اکبر من نفعهما جماعتی مفسران گفته اند سبب نزول این آیه آن بود که جماعتی صحابه
رسول حاضر شده بودند و گفتند یا رسول الله فتوای ده ما را فی الخمر والمیسر فانهما مذهبة للعقل و مسلبة للمال مارا فتوی ده در باب
خمر و قمار که این هر دو عقل ببرد و مال را ببرد حق تعالی این آیه فرستاد و گفت ای محمد از تو می پرسند از خمر
و قمار بگوی ایشان را جواب که در این هر دو گناه بزرگ است و در منافع است مردمان را و بزرگ گناه است و منافع
بسیار بود و عقوق اورد و سبب مخاصمت و شماتت و فحش و دروغ و کشتن است و عقل از اهل بستاند از جمله خبث ها است منافع او
آنست که آن که خمر با طبع ایشان موافق بود و تن او را و مالی شوند و بدان تجارت کنند و بیع و شری کنند یکی از صحابه
حکایت کرده از آن خوردن گفت که خمر را چه نیکی از آن شرب که محبت را فرش خر گفت معنی آنست و لکن منهما حاله ست در دنیا
که در آن میانه حالتی است که ملک تو بر آن نشود لفت تو به کن تا فلان مقطوع شود و هم گفت چون این شوم
پس آن ملک تو بیشتر بود گفت چون هشیار شوم ملک از من کدای باشم گفت باز مستی شوم تا اهل تو گر بی پرا به منافع او
و منافع قمار آن مالی بود که بدان بستانند الکه حق جل و علا بیان کرد که وبال و گناه آن دو بیشتر از نفع است و زیان او
بیشتر از سود است و بعد الحمد حق تعالی باز نمود که گناه این دو بیشتر از سود است و اگر هیچ زیان دیگر نبودی بجز فت عقل
کفایت بود جماعتی مفسران روایت کرده اند که خدای تعالی در خمر چهار آیت فرستاد بمکه این آیه فرود آمد و من ثمرات النخیل
والاعناب تتخذون منه سکرا ورزقا حسنا و آنکه حلال بود چون معاذ بن جبل و جماعتی اصحاب گفتند یا رسول الله در باب خمر چیزی بگو
این آیه فرستاد یسئلونک عن الخمر والمیسر جماعتی ترک کردند و جماعتی دست نداشتند و برای منافع که در آن بود
روزی عبدالرحمن بن عوف مهمانی کرد و طعامی بساخت چون طعام بخوردند ایشان را خمر آورد تا بخوردند و چون مست گشتند نماز در آمد

ایشان مست شدند و نماز شام کی ادر پیش ایستاد نماز کرد الحمد برخواند و قل یا ایها الکافرون برخواند که اعبد ما تعبدون شام و
و همچنین تا آخر بی لا که حرف نفی است خدای تعالی این آیه فرستاد که یا ایها الذین آمنوا لا تقربوا الصلوة وانتم سکاری
حتی تعلموا ما تقولون چون این آیه آمد قومی دیگر دست از خمر بداشتند و گفتند چیزی که میان ما و نماز [illegible]
و در وا اثم باشد قومی دیگر بر او [illegible] که نه از نماز بود تعاطی میکردند تا روزی که [illegible] خمر خورد و چون مست شد
او را [illegible] بیاد آمد بگریست و نوحه میکرد و ابیات انشا میکرد و این خبر به رسول علیه السلام رسید پیاده و چیزی در دست
خود که بر او زند زنهار خواست و توبه کرد و پناه بخدای داد از خشم پیغمبر [illegible] از امام زین العابدین [illegible]
روایت کرده که او گفت من شتری داشتم و شتری دیگر رسول علیه السلام مرا داده بود [illegible] و در [illegible] کردم تا بروم
پاره هیمه بیارم شتران را نزدیک دیواری بستم و برفتم تا رسن از او جمع کنیم چون باز آمدم شتران را کشته دیدم
و شکم شکافته و کوهان بریده مرا سخت آمد [illegible] که آب از چشمم روان شود گفتم این که کرد گفتند حمزه عم
که مست بود با جماعتی [illegible] کرد و میان ایشان بود و [illegible] انشاد کرده که در آنجا ذکر آن بود که این شتران را
بکش [illegible] از آن کباب [illegible] چون بشنید [illegible] امیر المؤمنین گفت آمدم و با رسول علیه السلام شکوه کردم [illegible]
بود در خانه [illegible] بیامد [illegible] رسید که ایشان [illegible] بودند و [illegible] در سر [illegible]
[illegible] گفت [illegible] او نیز در رسول نگاه کرد و [illegible] گفت شما [illegible]
من بوده اید [illegible] رسول علیه السلام [illegible] گفت [illegible]
جامه بود و در دست و پای رسول افتاد و عذر خواست [illegible] من برای تو استغفار کردم [illegible]
پس از آن عتبان بن مالک طعامی بساخت و شتری بریان کرد و جماعتی حاضر کرد و سعد بن ابی وقاص نیز حاضر بود
چون مست شدند در شعر خواندن و مفاخرت آمدند سعد در آن میانه قصیده ای که در آنجا هجای انصار بود
و فخر قوم خود برخواند مردی از انصار برخاست و استخوان [illegible] بر سر سعد زد و سر او بشکست پیش رسول علیه السلام [illegible] اورد
بیّن لنا فی الخمر بیانا شافیا [illegible] خدای تعالی [illegible] فرستاد انما الخمر والمیسر والانصاب
والازلام رجس من عمل الشیطان فاجتنبوه و خمر حرام شد و این قول بیشترین مفسران است و قول بعضی مفسران و بعضی
آنست که خمر همیشه حرام بوده است و این اخبار را قبول نکنند [illegible] این آیه [illegible] از آنکه خدای
تعالی گفت فیهما اثم کبیر و اثم [illegible] حرج و گناه باشد و آن حرام [illegible] صفت کرده است گفت الآیه لا تقربوا الصلوة
وانتم سکاری و پس تحریم کرد [illegible] تحریم آیه فرستاد در سوره المائده انما الخمر والمیسر [illegible]
اندک و بسیار او حرام بود [illegible] روایت میکنند [illegible] چنان بود که پیغمبر [illegible] انزل [illegible]
و در آنجا [illegible]
[illegible] رسول [illegible]
کل شراب [illegible] فهو حرام [illegible] چون خمر بود [illegible] حرام باشد [illegible]
[illegible] اسلام که روزی جماعتی از اهل شام [illegible] عبدالله عمر آمدند و او را گفتند [illegible]
[illegible] گفت از رسول علیه السلام شنیدم که گفت [illegible] خدای [illegible]
چهل شبانروز نماز او نپذیرد و اما اگر توبه کند قبول [illegible] نماز او نپذیرد [illegible]

او را و خدا [illegible] چون دو شربت بخورد [illegible] و نماز را [illegible] گفتند یا رسول الله [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] شد و [illegible]
[illegible] رسول گفت [illegible] خدای [illegible]
[illegible] اصحاب [illegible] خمر خوردند [illegible]
[illegible] رسول [illegible] فریاد میکنند [illegible]
[illegible] و [illegible] چون آید [illegible]
هر چه [illegible] باشد [illegible] رسول خدای بر خمر لعنت کرد و بر آنکه فشارد
و ساقی و شارب و حامل [illegible] و آنکه [illegible] او اگر توبه کند خدای تعالی قبول کند توبه او را [illegible]
[illegible] عبدالله مسعود روایت کند که شطرنج حرامست [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین علی [illegible] قومی [illegible] که شطرنج می باختند گفت ما هذه التماثیل
التی انتم لها عاکفون و پاره خاک برگرفت و در آن میان انداخت [illegible]
ویسئلونک ماذا ینفقون قل العفو کذلک یبین الله لکم الآیات لعلکم تتفکرون فی الدنیا والآخرة
سبب نزول این آیه آن بود که چون پیغمبر مردمان را بصدقه دادن حث میکرد ایشان گفتند یا رسول الله [illegible]
تا چند دهیم و چند دهیم خدای تعالی آیه فرستاد [illegible]
از قوت شما و عیال شما [illegible] عبدالله عباس گفت [illegible]
[illegible] خدای تعالی چنین بیان میکند برای شما [illegible] تا بود که شما در باب [illegible]
کنید و آنچه [illegible] باشد برای خدای و برای آخرت [illegible] در دنیا و آخرت [illegible] که دنیا سرای [illegible] تا ذخیره باشد شما را با اندیشه م
[illegible] دنیا [illegible] و آخرت سرای [illegible] چون اندیشه کرده باشید [illegible]
[illegible] ابوجابر گفت مردی نزدیک رسول علیه السلام آمد [illegible]
[illegible] گفت یا رسول الله [illegible]
[illegible] رسول علیه السلام [illegible]
[illegible] گفت چون [illegible] صدقه [illegible]
[illegible] افضل الصدقه ما کان عن ظهر غنی [illegible]
[illegible] صدقه آن بود که [illegible] توانگری [illegible] خود [illegible]
ویسئلونک عن الیتامی قل اصلاح لهم خیر وان تخالطوهم فاخوانکم والله یعلم المفسد من المصلح ولو شاء الله لاعنتکم
ان الله عزیز حکیم عبدالله عباس گفت [illegible] سبب نزول این آن بود که عرب [illegible]
و مال او از مال خود دور داشتندی [illegible]
[illegible] چون اسلام آمد [illegible] خدای تعالی این آیه فرستاد
[illegible] رسول [illegible]
[illegible] مال ایشان با مال خود [illegible]

که ایشان برادران شمااند و در مال ایشان احتیاط کنید و صلاح کار ایشان جویید چنانکه برادران جویند و خدای
تعالی مفسد را از مصلح باز داند که غرض او فساد است و تلف مال ایشان و اگر خدای خواستی کار بر شما سخت کردی اعنتکم یعنی
و شما را محنت نهادی در مخالطت ایشان ابن عباس گفت که حکم کردی تا هم و حرج شما تصرف در مال ایشان که خدای تعالی
عزیز است غالب و دست برد فرمان او بر نادر او را چون تکلیف کند شاق و حکمت که کند بر وفق حکمت کند ولا تنکحوا المشرکات
حتی یؤمن ولامة مؤمنة خیر من مشرکة ولو اعجبتکم حضرت رسول مرثد را بمکه فرستاد تا جماعتی مسلمانان را که آنجا بودند
مهمان چون بمکه رسید زنی بود مشرکه نام او عناق در جاهلیت دوست او بود شنید که او آمده بر خاست و نزدیک او
آمد و گفت یا مرثد چه باشد ساعتی بخلوت نشینیم مرثد گفت ویحک یا عناق الاسلام قد حال بیننا و بین ذلک اسلام امروز
گرد این چیزها گفت پس ممکن باشد که مرا زن کنی گفت بلی و لیکن بعد از آنکه از رسول دستوری خواهم او را
چه دانست که دستوری نخواهد داد تشنیع زد و مشرکان را خبر او در او رد تا او را بزدند و او از دست ایشان بگریخت
و پنهان شد چون فرصت یافت کاری که داشت در مکه بگذاشت تا نزدیک رسول آمد و گفت یا رسول الله زنی مشرکه
میخواهد که زن من باشد و ابو دیانه خدای تعالی این آیه فرستاد که زنان مشرکه نکاح مکنید و بخواهید پرستاری مؤمنه
از زنی مشرکه اگر چه او عجب آرد شما را بحسن و جمال از مال و جمال و سدی گفت ولامة مؤمنة و حق پرستاری عبد الله
رواحه آمد و کنیزکی سیاه بود بر وی خشم گرفت و او را بزد و بیرون کرد و انگه بترسید و پشیمان شد بیامد حضرت رسول
و خبر او رسول رسید که چگونه است کیست این کنیزک گفت شهادتین میگوید و نماز میکند و روزه میدارد
رسول گفت ای عبد الله مؤمنه است گفت بدان خدای که ترا بحق فرستاد که آزادش کنم و بزنی بخواهم
او را چنین کرد جماعتی از منافقان او را طعنه زدند که پرستاری سیاه را بزنی خواسته است از آن زن مشرکه را عرض
کرده است … زنان مشرکه این را در وقت نکاح میکردند خدای تعالی این آیه فرستاد و نکاح مشرکان حرام کرد
ولا تنکحوا المشرکین حتی یؤمنوا ولعبد مؤمن خیر من مشرک ولو اعجبکم و زن بمشرکان مدهید تا آنگه ایمان آرند
هم خواستن بهم دادن بر جمله آنکه با ایشان حرام است و بنده مؤمن بهتر است از مردی مشرک و اگر چه شما را عجب آرد
بجمال انس بن مالک گفت که روزی پیش رسول بودم اعرابی در آمد و گفت یا رسول الله لیلی سوادی و دمامة وجهی
و حول الحوض سیاهی و زشتی وی من مرا از آن منع کند که در بهشت شوم گفت نه مادام که از خدا ترسی و برسول
او ایمان آری گفت بدان خدای که ترا شرف نبوت داده است که من بیش از این ماه ایمان آورده ام و …
که خدا یکی است و تو رسول اوی گفت انت من القوم لک ما لهم و علیک ما علیهم تو از ایشان یکی ایشان
ترا بود و آنچه بر ایشان بود بر تو بود گفت پس چرا چنین است که از هر که زنی خواستم خطبه کرده ام کس اجابت نکرده
هیچ حرمتی نمی بینم مگر دمامة الوجه و سواد اللون و اگر زن در میان قوم خود حسبی ام از بنی سلیم و پدران من معروف اند
و لکن غالب سواد اخوالی سواد اخوال بر من غلبه کرده رسول گفت عمرو بن وهب حاضر است و مردی بود از بنی ثقیف
حلیم با نعمه و حمیت گفتند نه یا رسول حاضر نیست اعرابی را گفت خانه او را دانی گفت دانم گفت برو بدر خانه او و در را
برفق بکوب چون در سرا شوی سلام کن و بگو که رسول خدای دختر ترا بمن داده است و این دختر صاحب جمال و عقل
داشت آمد و در بزد بگشادند چون سواد و دمامة او بدیدند کراهیت شدند و اظهار کراهیت کردند او گفت رسول خدا دختر ترا
بمن داده او را جفا کردند و ردش کردند … مرد برخاست بیرون آمد دختر گفت ای پدر … [illegible]

41

راضی ام بآنچه رسول خدای کرده است او بیرون آمد و بنزدیک رسول آمد آن مرد رفته بود حکایت کرده رسول
آنحضرت گفت ای عمرو تویی که رسول مرا رد نمودی و جفا کردی گفت یا رسول الله کردم و بد کردم و استغفار میکنم
مرا چنین بود گمان بردم که دروغ میگوید اکنون یا رسول الله حکم ما و خانهای ما و فرزندان ما و مالهای ما ترا است
بخدای پناه از خشم خدای و رسول خدای رسول گفت خیر الله علیک من دختر او را بتو دادم و با چهار صد درم کابین
… دارم که تهی دست بخانه زن روم رسول گفت برو نزد کسی از صحابه … [illegible]
یکی علی و یکی عثمان … و عبد الرحمن عوف بنزد یکی علی صد درم داد و همچنین از عثمان و عبد الرحمن
و ببازار آمد تا جامه و چیزی که او را لائق باید بخرد منادی رسول او دید که ندا میکرد که یا خیل الله ارکبی
بشنید و بشارت شما را اگر … سوی آسمان کرد و گفت بار خدایا تو خداوند زمین و آسمانی و …
… مرا از جنت چنین می باشد که این درم … سوی جهاد تو و ساعد رسول تو صرف کنم …
و تیغ و نیزه و سپری و دستاری برگرفت و بعد از آن از … سینه … محکم ببست …
و بر اسب نشست … و در میان مهاجران … [illegible]
… [illegible]
رسول … [illegible]
و از پیش او تیغ و نیزه کار … میکرد … جون رسول … [illegible]
گفت … [illegible]
رسول … سعد … [illegible]
… [illegible]
خدای … و آنکه … و رب الکعبه … رسول الله
… گفت خدای تعالی مرا داده است … [illegible]
بر کنار او … [illegible]
و … گفت … بود … [illegible]
… [illegible]
… [illegible]
او … [illegible]
کرد … [illegible]
… یعنی مشرکان … [illegible]
تعالی شما را … [illegible]
… [illegible]
… [illegible]

گفتند عرب را در جاهلیت عادت بودی که از زنان در حال حیض اجتناب کلی کردندی با ایشان در خانه ننشاندی [illegible]
نکردندی و عادت مجوس [illegible] ابو الدحداح از رسول صلعم پرسید که [illegible] چون حایض شوند خدای تعالی این آیت فرستاد
که [illegible] وصل نکنید از حیض [illegible] محمد [illegible] از زنان دور باشید در حال حیض [illegible]
این [illegible] اگر کسی با زن خویش مقاربت کند [illegible] باشد و کفارت [illegible] اول حیض دیناری بود و در آخر
نیم دینار [illegible] معتزلیان [illegible] که قتاده و عمرو بن عبید [illegible]
بصری بودند و مذهب حسن بصری [illegible] بعد از وفات حسن [illegible] و اصل عطا [illegible]
عبید [illegible] و اصل عطا [illegible] و اول کسی [illegible] اظهار [illegible]
کرد واصل عطا بود و چون [illegible] عمرو بن عبید [illegible] الرجوع الی الحق خیر من التمادی فی الباطل [illegible]
مذهب [illegible] پس ایشان را [illegible] از مذهب حسن [illegible] قتاده و چون ایشان [illegible] المعتزلة

[illegible] حتی یطهرن فاذا تطهرن فاتوهن من حیث امرکم الله ان الله یحب التوابین ویحب المتطهرین میگوید که زنان
[illegible] و چون پاک شوند [illegible]
ایشان [illegible] ابن عباس [illegible]
[illegible] در ایام حیض [illegible] عبد الله [illegible]
[illegible] که خدای تعالی دوست میدارد توبه کنندگان [illegible]
[illegible] من الذنوب ویحب المتطهرین [illegible] و اما آنکه دوست میدارد توبه کاران [illegible]
مقاربت کردن زنان در حال حیض و اما آنکه [illegible]
روایت کرده اند که چون [illegible] رسول [illegible]
[illegible] رسول [illegible] حایض شوند و چون [illegible]
[illegible] رسول گفت خدای [illegible]
که ایشان [illegible]
[illegible] رسول [illegible]
[illegible] عایشه گفت [illegible]

نساؤکم حرث لکم فاتوا حرثکم انی شئتم وقدموا لانفسکم واتقوا الله واعلموا انکم ملاقوه وبشر المؤمنین
سعد [illegible] عبد الله [illegible] رسول الله [illegible]
و [illegible] رسول [illegible]
بن عبد الله الانصاری [illegible]
رسول [illegible] خدای [illegible] رسول [illegible]
زنان [illegible] قرآن [illegible]
[illegible]
[illegible]
خواهیم

ذکر نوع طهارت کنند [illegible]
[illegible] دست [illegible]
طهارت کنند [illegible]
[illegible] خدا [illegible]

کرد [illegible] ازین [illegible] پس [illegible]
[illegible] الا [illegible] گفت هر که [illegible]
[illegible] رسول [illegible]
او در وقت [illegible]
مغفرت [illegible]
باشد [illegible] ای محمد مومنان [illegible]

ولا تجعلوا الله عرضة لایمانکم ان تبروا وتتقوا وتصلحوا بین الناس والله سمیع علیم [illegible] سوگند خورده بود که
[illegible] میان ایشان [illegible]
[illegible] سوگند [illegible]
[illegible] سوگند [illegible]
[illegible]
[illegible] سوگند [illegible]
[illegible] سوگند [illegible]
[illegible] سوگند خورده [illegible]
[illegible] سوگند [illegible]
[illegible] اصلاح و تقوی [illegible]
[illegible] سوگندهای [illegible] لا یؤاخذکم الله باللغو فی ایمانکم ولکن یؤاخذکم بما کسبت قلوبکم
والله غفور حلیم میگوید که خدای تعالی مواخذه نمیکند [illegible] سوگندی [illegible]
ولیکن [illegible] سوگند [illegible]
[illegible]
[illegible] عبد الله [illegible]
[illegible] سوگند [illegible]
سوگند [illegible] حسن بصری [illegible] رسول
[illegible]
[illegible] رسول الله [illegible] سوگند [illegible]
[illegible] کفارت [illegible] سوگند [illegible]
[illegible] کفارت [illegible] للذین یؤلون من نسائهم تربص اربعة اشهر فان فاءو

فان الله غفور رحیم وان عزموا الطلاق فان الله سمیع علیم سعید بن المسیب گفت از اهل جاهلیت بود که چون مردی
زنی داشتی و او را با او رغبتی نبودی و نخواستی که شوهری دیگر کند سوگند خوردی که با او دیگر مقاربت نکند و او را بگذاشتی
نه بیوه بودی و نه شوهردار همچنین بگذاشتندی در جاهلیت و اسلام و این جهل بود که برزبان کردندی حق تعالی این رسم
[illegible]

طلاق دادن

... باشند از آنکه ایشان را عادت بودی که چون زنان را خواستندی ...
[illegible]

انست گفت فامساك بمعروف او تسریح باحسان عمران ابن [illegible] تخصیص او نه گفت شدن ان طلاق که اول در رجعت باشد دو
اما طلاق سیوم ان بود که در رجعت [illegible] کرد از انکه در حال [illegible] شوند عبد الله عباس گفت که سه بعد طلاق سنت
کرد گفت چون خواهد که طلاق دهد زن را باید که زن پاک باشد پاکی که در وی مقاربت نبوده باشد بگذارد تا حیض پس چون پاک شود
دیگر بعد از ان که وی [illegible] بود همچنین تا سیم بار چون سه تمام شود دیگر وی را نشاید تا [illegible] چون وی با طلاق [illegible]
پس از ان نوشته اگر خواهد نگاه دارد به نیکویی یعنی به وجه شرعی یا بگذارد او را به نیکویی و لا یحل لکم حلال نباشد و
شمارا که چیزی که بداشته [illegible] باز گیرید در وقت طلاق از زن چنانکه گفت وان اردتم استبدال زوج مکان زوج
الایة مگر وقتی که ترسند یعنی زن و شوهر که حدهای خدای یعنی انچه خدای [illegible] کرده است بر زن و شوهران [illegible]
و بدان قیام ننمایند پس اگر ترسید که اقامت حدود خدای نکنید بر شما هیچ بزه نبود در انچه زن بدهد از [illegible]
النفس خود را [illegible] یعنی طلاق خلع بود روا بود که از زن مال بستاند و او را خلع کنند و این ایه در حق [illegible]
و در حق شوهرش ثابت بن قیس که او زن را [illegible] دوست میداشت و او را [illegible]
نمی ساخت یکبار برخاست و شکایت پیش [illegible] هیچ التفات نکرد دوم بار [illegible] گفت [illegible]
شوهر [illegible] سخن او [illegible] برخاست و پیش حضرت رسول امد و شکایت با او کرد رسول کس فرستاد و
حاضر کرد و گفت این زن شکایت می کند گفت یا رسول الله شکایت او ندانم [illegible]
بحق فرستاد که من [illegible] از دوست ندارم زن گفت یا رسول الله [illegible]
[illegible] شد او مرا [illegible] دست میداد و من [illegible]
رخساری [illegible] که از من [illegible] شوهر [illegible] رسول صلی الله علیه و اله گفت [illegible]
الله من حدیقه [illegible] داده ام بگو [illegible] گفت یا رسول الله [illegible]
باز ده تا [illegible] طلاق دهد حدیقه با وداد و مرد او را طلاق داد و اول خلعی که در اسلام کردند این بود خلع [illegible] باشد
که از برای زن بود خاصه و نشوز از جهت مرد بود و مبارات انچه هر دو بود و طلاق [illegible]
فلا جناح علیهما بر ایشان هیچ بزه نبود بر مرد در گرفتن و بر زن در دادن [illegible] و مرد طلاق
بعوض [illegible] گفت مرا [illegible] شوهر است و لیکن [illegible] کرده است [illegible]
قصه موسی علیه السلام گفت نسیا حوتهما و نسیان از رفیق موسی بود نه از موسی تلک حدود الله این [illegible]
ازان تعدی مکنید یعنی اوامر و نواهی و احکام [illegible] تجاوز مکنید و انانکه تعدی کنند از احکام و اوامر
او ایشان ستمکاران و ظالمان باشند فان طلقها فلا تحل له من بعد حتی تنکح زوجا غیره فان طلقها فلا جناح علیهما
ان یتراجعا ان ظنا ان یقیما حدود الله و تلک حدود الله یبینها لقوم یعلمون پس اگر طلاق [illegible] و طلاق سیوم باشد
حلال نباشد ان زن او را تا شوهری [illegible] بر اگر این شوهر دوم او را طلاق دهد بعد از دخول [illegible]
مرد اول [illegible] بزه نباشد اگر باهم زن و شوهری شوند و مراجعت کنند یعنی و بود که شوهر اول او را بخواهد اگر [illegible]
[illegible] که حدهای خدا اقامت [illegible] کرد این [illegible] بیان کرده در ایه [illegible]
این از برای قومی که بدانند و این شوهر دوم که [illegible] طلاق کند باید که بالغ بود و نکاح [illegible] بود و باید که دخول کند [illegible]
بالغ باشد نکاح صحیح باشد باید دخول کند و [illegible] با شوهر اول شود [illegible] عشیله [illegible]

٦٤

عبد الرحمن [illegible] بود و [illegible] طلاق [illegible] رسول الله [illegible] گفت [illegible] رسول الله [illegible] بودم [illegible] پس [illegible]
عبد الرحمن [illegible] و [illegible] حاضر بودم [illegible] با من خلوت [illegible] که زن [illegible]
گفت [illegible] ابوبکر حاضر بود [illegible] خالد بن الولید [illegible]
این [illegible] میکند در پیش رسول [illegible] گفت عبد الرحمن [illegible] شوهر دوم بوده
با من خلوت کرده [illegible] شوهر اول [illegible] گفت که اول [illegible]
[illegible] در خلافت ابوبکر رضی الله عنه [illegible] حاضر بودم روز اول [illegible] رسول [illegible]
[illegible] رسول [illegible] ابوبکر [illegible] جواب [illegible]
الله [illegible] خدای تعالی [illegible] فلا تحل له [illegible] بنکاح [illegible] برسوله
[illegible] عبد الله [illegible] گفت [illegible] طلاق [illegible] برادرش [illegible]
تا او [illegible] برادر [illegible] عبد الله گفت نشاید الا بنکاح [illegible] رسول [illegible]
که رسول گفت لعن الله المحلل و المحلل له یعنی شوهر دوم و اول [illegible] بن عامر گفت الا اخبرکم علی التیس المستعار شمارا
نام [illegible] گفتند بلی یا رسول الله گفت او ان باشد که او محلل [illegible] واذا طلقتم النساء
فبلغن اجلهن فامسکوهن بمعروف او سرحوهن بمعروف و لا تمسکوهن ضرارا لتعتدوا و من یفعل ذلک فقد ظلم نفسه و لا تتخذوا ایات الله هزوا
واذکروا نعمت الله علیکم و ما انزل علیکم من الکتاب و الحکمة یعظکم به و اتقوا الله و اعلموا ان الله بکل شیء علیم خطاب [illegible]
[illegible] چون طلاق دهید شما زنان را [illegible] اجل عده ایشان [illegible] نگاه دارید ایشان را
به نیکویی به وجه شرعی [illegible] گفت [illegible]
[illegible] نگاه دارید ایشان را [illegible] عده [illegible]
[illegible] شده باشد [illegible] عده [illegible]
[illegible] طلاق دادند [illegible] شوهر [illegible]
[illegible] اگر [illegible]
[illegible] خدای تعالی [illegible] که چنین [illegible]
[illegible] خدای [illegible] کرده است [illegible]
[illegible] حلال و حرام و حدود و احکام شریعت شما را [illegible]
و بدانید که خدای [illegible] عالم و داناست واذا طلقتم النساء فبلغن اجلهن فلا تعضلوهن ان ینکحن ازواجهن اذا
تراضوا بینهم بالمعروف ذلک یوعظ به من کان منکم یؤمن بالله و الیوم الاخر ذلکم ازکی لکم و اطهر و الله یعلم و انتم
لا تعلمون [illegible] که این ایه در شان [illegible] معقل بن یسار [illegible] ابو الدحداح بود [illegible]
[illegible] عده [illegible] معقل [illegible]
[illegible] گفت [illegible]
خدای [illegible] فرستاد و رسول صلی الله علیه و اله [illegible] یا رسول الله [illegible]

بگیرد و خواهر خود به او داد و سوگند که ... [illegible] ... ایشان تمام شود ایشان

میان ایشان — از زن باز دارید که زنان شوهران خود ... یعنی بعد از آنکه عدت ایشان گذشته باشد ... [illegible]

و ... [illegible] ... شرایع اسلام ... [illegible]

... [illegible] ...

سالکم — ... [illegible] ... ایشان ... [illegible] ...

... [illegible] ... والوالدات یرضعن اولادهن حولین کاملین لمن اراد ان یتم الرضاعة وعلی المولود له رزقهن وکسوتهن بالمعروف لا تکلف نفس الا وسعها لا تضار والدة بولدها ولا مولود له بولده وعلی الوارث مثل ذلک ... [illegible]

... [illegible] ...

فان ارادا فصالا عن تراض منهما وتشاور فلا جناح علیهما وان اردتم ان تسترضعوا اولادکم فلا جناح علیکم اذا سلمتم ما آتیتم بالمعروف واتقوا الله واعلموا ان الله بما تعملون بصیر ... [illegible]

48

... [illegible] ... جون در رضاع مادر ... [illegible]

افوم — ... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ... والذین یتوفون منکم ویذرون ازواجا یتربصن بانفسهن اربعة اشهر وعشرا فاذا بلغن اجلهن فلا جناح علیکم فیما فعلن فی انفسهن بالمعروف والله بما تعملون خبیر ... [illegible]

... [illegible] ...

ولا جناح علیکم فیما عرضتم به من خطبة النساء او اکننتم فی انفسکم علم الله انکم ستذکرونهن ولکن لا تواعدوهن سرا الا ان تقولوا قولا معروفا ولا تعزموا عقدة النکاح حتی یبلغ الکتاب اجله واعلموا ان الله یعلم ما فی انفسکم فاحذروه واعلموا ان الله غفور حلیم ... [illegible]

... [illegible] ...

لا جناح علیکم ان طلقتم النساء ما لم تمسوهن او تفرضوا لهن فریضة ومتعوهن علی الموسع قدره وعلی المقتر قدره متاعا بالمعروف حقا علی المحسنین ... [illegible]

چه بود و ستایش ... که خدای را بازی گیرند و رسول گفت لا تطلقوا النساء الا من ریبة زنان را طلاق مدهید مگر از تهمتی
فان الله لا یحب الذواقین ولا الذواقات خدای دوست ندارد کسانی را که بسیار زن خواهند و زنانی که بسیار
باشوهری و گفت ابغض الحلال الی الله الطلاق ایشان چون این بشنیدند گمان بردند که بر طلاق ایشان را گناهی هست حق
خدای تعالی این طلاق مباح کرد و گفت روا باشد چون سنت باشد و باشد که طلاق مصلحت باشد و گفت
لا جناح علیکم ان طلقتم النساء یعنی هیچ بزه نیست بر شما اگر طلاق دهید زنان خود را که دخول کرده باشید پس گر مهری معین نکرده باشید
طلاق دهید و دهید ایشان را متعه چیزی که بدان تمتع گیرند و بر مرد توانگر آنچه قدر توانایی اوست و بر درویش
آنچه مقدار اوست علی الموسع قدره و علی المقتر قدره و ... متاعا بالمعروف حقا علی المحسنین
پیش از دخول مهر معین کرده بود و بهر اندازه بود و گفت متاع ... حقا علی المحسنین ...
کاران که چنین کنند و این متعه بدهند بعضی گفته اند که متعه واجب است و بعضی گفته اند مستحب ...
و این مذهب ابو حنیفه است ... و گفت حقا علی المحسنین
و متعتان ... یعنی حقا علی المحسنین و او الزام نکرد وان طلقتموهن من قبل ان تمسوهن وقد فرضتم لهن فریضة فنصف ما فرضتم
الا ان یعفون او یعفو الذی بیده عقدة النکاح وان تعفوا اقرب للتقوی ولا تنسوا الفضل بینکم ان الله بما تعملون بصیر اگر
کرد زن را طلاق دهید ... پیش از آنکه دخول کرده باشید ... اگر شما طلاق دهید زنان را ... ایشان را مهر معین کرده باشید
نیمه آن مهر معین ... مگر آنکه زنان عفو کنند ...
از نیمه ... اگر ... عقد نکاح ... و عفو کنند ... پس اگر ...
بودکه ... عفو کنند ... و اگر ... صلاح ... عفو کنند و ولی ...
و اگر زن ... عفو کند ... و چون زن ...
دست ... شوهر ... که ... عقد نکاح ... شوهر ...
و این قول امیر المؤمنین علی است ... و قول ... و سعید ... عبد الله بن عباس ...
که امیر المؤمنین ... الذی بیده عقدة النکاح ... شوهر ...
و امام جعفر الصادق ... الذی بیده عقدة النکاح ولی ... بود ...
و اگر عفو کنید ... و ولی ... ولا تنسوا الفضل بینکم ... ان الله بما تعملون بصیر
کردن ... شوهر ... فضل ... خدای تعالی ... شما ... بینا است ...
حافظوا علی الصلوات والصلاة الوسطی وقوموا لله قانتین فان خفتم فرجالا او رکبانا فاذا امنتم فاذکروا الله کما
علمکم ما لم تکونوا تعلمون نگاه دارید ... نمازها ... و بجای آوردن ... ارکان و شرایط ...
وحدود ... و خاصه ... نماز میانه ... از ... دیگر ... چنانکه گفت ... (در حاشیه: دیگر نماز)
... و خلاف کرده اند که صلوة وسطی کدام است بعضی گفته اند نماز بامداد است و این قول ... و عبد الله
عباس ... عبد الله عمر و جابر ... و مذهب شافعی است گفته اند ... میان دو نماز است ... روز
... وسطی خواندند ... عبد الله بن عباس ... نماز بامداد ... قنوت ... گفت ... نماز وسطی است (در حاشیه: بامداد)
که خدای تعالی ... که در وی قنوت کنید و بعضی دیگر گفته اند ... نماز پیشین است ... این قول ...

و ابو سعید خدری و عایشه و این نماز را تخصیص کرد برای آنکه ... این نماز ... در ... وقت ... که ... شد
... گفت ... در ... رسول ... وقت ... نماز ... رسول ...
... و ... که ... و این نماز ... ابو ذر غفاری
روایت میکند از امیر المؤمنین که او گفت که خدای ... در میان آسمان دنیا حلقه ... چون آفتاب ...
باشد و چون از آنجا ... زوال آفتاب باشد ... خدای ... تسبیح گوید برای ... آن وقت ... و
... آن وقت ... تخصیص کرد ... و در آن ساعت ... باشد ... و در آن ... اجابت
نماز پیشین ... میان ... نماز ... و ... این نماز ... اول ... خدای ... واجب کرده است
و این مذهب ... صحیح است و بعضی روایات ... نماز ... دیگر است و این قول امیر المؤمنین ... و عبد الله مسعود
و قتاده و ... و این مذهب ابو حنیفه است ... روایتی ... امیر المؤمنین ... امام محمد باقر و امام جعفر الصادق
علیهم السلام ... وسطی ... نماز ... نماز وسطی ...
... که نماز وسطی کدام است ... گفت ... و ...
گفت خدای تعالی ... وقوموا لله قانتین ...
... قنوت ... سکوت ... در نماز ...
گفت ... نماز ... سخن ... تا که این آیه ... شد ...
... باشد ... نماز ... سکون ... فان خفتم ...
و خاشع و خاضع نماز کنید پیاده ... یا سوار ... اگر ... دشمن ...
... نماز کنید ... نماز خوف ... فاذا امنتم ...
... در کوچ ... سجود ... اگر ...
سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر پس چون ایمن شوید فاذکروا الله ... خدای ...
شما ... آنچه شما ... ارکان و حدود نماز و احکام آن ... بجای آورید والذین
یتوفون منکم ویذرون ازواجا وصیة لازواجهم متاعا الی الحول غیر اخراج فان خرجن فلا جناح علیکم فیما فعلن فی انفسهن من معروف
والله عزیز حکیم این آیه ... در ... مردی ... نام او حکیم بن الحرث ... رسول ... (در حاشیه: که پدر و مادر او بود و او زن داشت و فرزندان و زن ... رسول الله ...)
... رسول ... میراث ... فرزندان ... میراث ...
... عده ... شرع ... عده المتوفی عنها زوجها ... میراث ...
... نفقه و کسوه ... از خانه بیرون ... و اکرام ...
شد ... وصایا ... وصیت ... میراث ... این حکم منسوخ گشت ...
منسوخ شد ... و حکم وصیت ... منسوخ ... آیه میراث ...
... که ... شما ... زنان ... وصیت ... از ... خویش ...
... ایشان را از خانه های ایشان ... خانه ... بر شما ... هیچ حرجی ... نباشد ...
ایشان ... شرع ... معروف ... شرع و خدای تعالی عزیز است ...

بر همه کس و همه چیز بر همه کس و غالب نیست حکیمست که هرچه کند بر وفق حکمت کند درین گفت فلا جناح علیکم دو قول
یکی آنکه بزه نیست بر شما در قطع نفقه و دیگر در منع کردن ایشان از بیرون آمدن وللمطلقات متاع بالمعروف حقا
علی المتقین کذلک یبین الله لکم آیاته لعلکم تعقلون سعید بن المسیب گفت این آیه منسوخست بقوله فنصف ما فرضتم
این وقتی معلوم شد که تقدیم و تاخیر آیه معلوم بود سعید جبیر و ابو العالیه و زهری گفته‌اند که تکرار متعه بهر آن کرد که در آیه
اول متعه آن را نهاد که فرضه حق لها باشد و درین آیه متعه واجب کرد در جمیع مطلقات ... ابو مسعود
ابن زید گفت سبب تکرار است که چون خدای تعالی آیه فرستاد و بیان کرده گفت مردمان طلاق داده‌اند متعه ... — و کفته اند دلیل است که هیچ یکی از کره ...
دیگری بعضی قدر او اگر تو انگر است بی قدر تو انگر و اگر درویش است بقدر درویش و خواست و نزاست ...
متعه آن اند و پرهیزگاران از معاصی و شرک همچنین بیان کرد خدای عز و جل آیات و احکام و آیات خویش ... آیات حج
تا بود که شما دریابید و خردمند شوید ابن عامر از امیر المومنین صلوات الله علیه و آله روایت کرد که او گفت لکل
مطلقة متعة الا المختلعة ... خول باشد اگر آزاد بود و اگر بنده او را ست متعه و این آیه بخواند پس گفت این
آیه از آنها که بود الم تر الی الذین خرجوا من دیارهم وهم الوف حذر الموت فقال لهم الله موتوا ثم احیاهم ان الله
لذو فضل علی الناس ولکن اکثر الناس لا یشکرون بیشتری مفسران گفته‌اند که در دیهی بود و در دیهی ... بود طاعون در آنجا — و کفته اند ده هزار بودند
افتاد و جمعی از آنجا بگریختند از طاعون و جمعی بماندند ... که خلقی هلاک شدند و آنکه ماندند چون طاعون
انجامید آمدند بسلامت ... کفتند که ... آن کرده بودیم ... اگر دیگر
باشد یا و بای ... طاعون ... چون ... اهتمام
فراغ فرود آمدند ... خدای ... که از مرگ ... بودند ای — چون همه فرود آمدند هم
دو فرشته ... از بالای ... ایشان ... ابو مالک گفت
مردمان ... چهار هزار بودند عطا بن ابی رباح گفت ... هزار بودند چون مدتی دراز برین بماند و ...
پوسیده شدند و از ایشان جز استخوان نماند ... کذشت ... پیغمبری از
انبیا موسی علیه السلام زیرا که بعد از موسی یوشع بن نون بود و بعد از و کالب ... و بعد از و حزقیل چون
حزقیل ... بگذشت ... ایشان ... بگریست و اندیشه کرد خدای تعالی وحی کرد باو که ... حزقیل
که ای ... که مرده چه گونه زنده شود گفت ای خدای تعالی ایشان را زنده کرد ... و این آیه دلیل صحت رجعت
بود ... چه عجب باشد که خدای ... از زمان ... صاحب الامر ... گروهی را زنده کند
گفت ... یوم نحشر من کل امة فوجا ممن یکذب بآیاتنا فهم یوزعون و اینجا ذکر قیامت که یوم نحشرهم جمیعا ...
بپرسیدند که خدای تعالی رجعت که را زنده کرداند گفت آنکه مومن خالص باشد یا کافر خالص ... برای ...
از ائمه او را ... که قرآن ... بخواند ... منکر بوده باشد ...
... الیوم ... خبر شنیدی ... اکنون ... دیدی گفتند ... شد حضرت عیسی ...
... و ... میان مرده ... به علم الیقین عین الیقین شود ... گوید
الذی مر — الذی ... اماته الله ... یوما او بعض یوم ... الرسل ... کوید
یا ... گوید ...

کلمه

نمازی بر در ... و ... در بنده ...

٦٧

کانی و الدی ... است گوید ... است و در جهان ... و ... و روزی بودم ... کرد ... کار ...
کنکان می‌بودم چند آنکه ... دوست ... خواست ... آنکه حاکم ... ایشان ... کنند ...
داده و ... را فرو داد ... بر ... این ... بر ... و ... چون ... سار ...
حکم تعالی برای ... و ... ایشان ... است ... بود ... است ... و ...
... شود و ... و ... چنین ... است ... اسرائیل
بالفعل والقوة ... پس رجعت آخر الزمان که در عهد صاحب الامر باشد برین آیه مثال ... و ...
... ایشان
هزاران بودند از ترس مرگ ... پس خدای تعالی ایشان را ... میراند ... خدای
تعالی ایشان را زنده کرد ... از فضل و کرم خویش خدای تعالی خداوند فضل است بر مردمان ... که ...
کرد ... و لیکن بیشتر ایشان شکر رحمت او نمیکنند وقاتلوا فی سبیل الله واعلموا ان الله سمیع علیم یعنی کشته شدند ... این
آن قوم است که چون از جهاد بگریختند ایشان را بمیرانید و زنده کرد آنگه گفت ... جهاد ... وجه ... قول ...
باید ... و قتلهم قاتلوا دیگر ... گفته‌اند که خطابست محمد ... ایشان ... بجهاد ...
... خدای ... جهاد است و بدانید که خدای شنوا و داناست می‌شنود که ... میداند
... از قتل ... در باب جهاد و این آیه ... است که ... تحذیر بود از مثل آن
که ایشان کردند اگر ... ایشان ... آنگه ... رسید من ذا الذی یقرض الله قرضا حسنا فیضاعفه
له اضعافا کثیرة والله یقبض ویبسط والیه ترجعون سفیان ثوری گفت ... این آیه ... من جاء بالحسنة فله عشر امثالها
رسول گفت رب زد امتی خدای ... تعالی این آیه ... دیگر گفت بار خدایا ...
بیفزای این آیه فرستاد مثل الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله کمثل حبة الآیه گفت بار خدایا بیفزای این
آیه فرستاد انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب میگوید که کیست آنکس که وام دهد خدای را وام دادنی نیکو
تا خدای تعالی آن را باضعاف بوی دهد و گفته‌اند که ... مضاعف ... تقدیر چنین است که کیست آنکس که وام دهد
بندگان ... در خبر است که خدای تعالی روز قیامت گوید بنده‌ای استطعمتک فلم تطعمنی و استسقیتک فلم
تسقنی بنده من از تو طعام خواستم ... آب خواستم ... ندادی بنده گوید بار خدایا چگونه بود
گوید فلان بنده از تو طعام خواست ندادی فلان ... از تو چیزی خواست ندادی فلا منعتک الیوم فضلی کما منعته من
عفو ... حواله کرد و گفت ... خدای تعالی ... طعام ... و شراب و کسوه ... حاجت ... بنده
حواله کرد و گفت ... ید الآخذ ... درویش ... الم یعلموا ان الله هو یقبل التوبة عن عباده ویأخذ — قرض دادن بهتر از صدقه است
الصدقات پس ... قرض ... همچنان که صدقه ... افضل ... قول ... علیه السلام
است مکتوبا علی باب الجنة الصدقة بعشرة والقرض بثمانیة عشر ... صدقه ... قرض ... جبرئیل
چرا چنین است ... صدقه ... حاجت ... وام قرض خواهد الا از سر حاجت ... صدقه ... که ...
رسد و قرض نرسد الا بمستحق محتاج و ازین جهه قرض فاضلتر بود از صدقه و روا بود که ... صدقه — بود
... که ان ... بود چون ... این ... از ... اشارت ... که چرا خدای تعالی ... قرض ... بستان

کفت از نهر آنکه دوستی ثابت است میان ما برای آنکه قرض از دوستان خواهند ابوهریره از رسول صلعم روایت کند که هر
چیزی که جزء را هر برادران مسلمان ظن بد خدای تعالی بهر درمی هزار کو احد دیگر و طور سینا حسنه بنویسد و اورا قرض نیکو کو
که برای خدای بدهد و تشریح این حوالی است و کفته اند آن بود که بعضی گفته اند حسن بصری گفته که تضعیف آن جز خدای
نداند از بهر آنکه خدای تعالی خواند اورا چه اندازه بود خدای تعالی روزی تنگ کند بر آنکه خواهد و فراخ کند بر آنکه
خواهد چنانکه مصلحت داند گفته اند که مراد است که یقبض الصدقة صدقه بستاند و خلف کسترانند و مرجع و مآب با خدای است
خدای کسی روزی را مطلق بعد در خبر است که چون این آیه نازل شد مردی از صحابه نام او ابو الدحداح رسول الله گفت خدا از ما قرض
خواهد و او از ما بی نیاز است گفت بلی میخواهد که شما را بهشت برد گفت یا رسول الله اگر من قرضی دهم بخدای عز و جل ضمان کنی
برای من بهشت را گفت بلی کفت آنچه هر که خرج کرد با من باشد گفت آری گفت دست بمن ده رسول دست داد او گفت
او گفت مرا دو خرما بستانست یکی بالای مدینه و یکی زیر آن جز آن هیچ ندارم و هر دو قرض کردم بخدای و رسول
کفت یکی را قرض کن و یکی بگذار تا معیشت تو و عیال تو باشد گفت چون چنین فرمائی از این دو خرما بستان آنکه
بهتر است بخدای دهم و آن ششصد خرما بن در وی حمل نمود از بهر آنکه جزای من از خدای تعالی بهشت باشد
او بهشت دهد آنگاه ابو الدحداح بیامد و فرزندانش در حدیقه بودند که در درختان میگردیدند و کار میکردند او ندا داد
و این شعر انشا کرد هداک ربی سبیل الرشاد الی سبیل الخیر و السداد بینی من الحائط بالوداد اقرضته الله علی اعتمادی
لا من و لا ارتداد الا رجاء الضعف فی المعاد فارتحلی بالنفس و الاولاد و البر لا شک فخیر الزاد ام الدحداح گفت
کلب فیما اشتریت خدای مبارک کناد در آنچه خریده و این شعر انشا کرد مثلک ادی ما لدیه و نصح ان لک الله اذا ما نصح
قد متع الله عیالی و منح بالعجوة السوداء و الزهو البلح العبد یسعی و له ما قد کدح طول اللیالی و علیه ما اجترح و نخل
کودکان در دهن داشتند برکشید و آنچه در دهن داشتند از دهنشان برگرفت و بیرون آمدند و با حدیقه دیگر شدند
رسول صلعم گفت کم من عذق رداح و دار فیاح فی الجنة لابی الدحداح بسا درخت بزرگ و سرای فراخ که ابو الدحداح
را خواهد بود در بهشت الم تر الی الملا من بنی اسرائیل من بعد موسی اذ قالوا لنبی لهم ابعث لنا ملکا نقاتل فی سبیل الله
قال هل عسیتم ان کتب علیکم القتال الا تقاتلوا قالوا و ما لنا الا نقاتل فی سبیل الله و قد اخرجنا من دیارنا و ابنائنا
فلما کتب علیهم القتال تولوا الا قلیلا منهم و الله علیم بالظالمین ای محمد ننگری و نمی بینی بچشم دل آن جماعت از اشراف
و بزرگان که بودند از بنی اسرائیل از بعد موسی بن عمران علیه السلام که گفتند ایشان پیغمبری بود از ایشان که ملکی را نامزد کار
کنیم در راه خدای تعالی گفته اند آن پیغمبر یوشع بن نون بود و سدی گفت شمعون بود و بیشتر گویند که آن اشموئیل
بود که موسی با جوار رحمت خدای شد و او کالب را خلیفه کرد تا بجای وی بایستاد همان کرد تا خدای قبض روح او کرد
از پس او خدای حزقیل را پیغمبری فرستاد در عهد او احداث بنی اسرائیل پیدا شد و عهد خدای فراموش کردند
و بت پرستیدند خدای تعالی الیاس را پیغمبری فرستاد این پیغمبران که می آمدند تجدید شرع موسی و اقامت احکام تورات
می آمدند و بعد از آن الیاس الیسع آمد چون خدای تعالی او را برد فساد در بنی اسرائیل ظاهر شد و ایشان را دشمنی
پیدا شد او را العمالقه گفتند و ایشان از جمله قوم جالوت بودند و جالوت قوم عمالقه بجدود و تا بلد مصر و فلسطین
فرو گرفتند بر بنی اسرائیل مستولی شدند و آن دیار گشتند و درخانه می بردند تا چهارصد و چهل و دو از اولادکان ایشان
ایشان برده و خانه بر ایشان نهادند و تورات ایشان بستدند و بعضی گفته اند که بر آن باشقت مسکین شدند و ایشان پیغمبری

کسی

کرسند هر کار ایشان کنند از خدای تعالی حرمت خواستند تا پیغمبری فرستد سبط نبوت جمله هلاک شدند از ایشان کسی نمانده بود و مگر زنی
او را اگر فرستند و بخانه برده نهان کردند پرسیدند که اگر دختری بزاید پنهان کنند و بکوشید که پسر بزاید نخست بخت بی
در پیغمبری که باشد و زن از خدای دعا میخواست که بار خدایا مرا پسری ده خدای تعالی او را پسری داد و او را اشموئیل نام نهاد یعنی
سمع الله دعائی چون کار او در حد باشد کمر گفت مرا ای مادر چون او را بزرگ کرد و در تربیت مشغول بود از جمله علمای بنی اسرائیل
تربیت میکرد و احکام شرع و تورات می آموخت چون بالغ شد و خط خواست که او را پیغمبری فرستد جبرئیل فرستاد و او در
پرخفته بود و در او را بخشم فرا گرفت تا که اسم او شیخ بود و گفت بر آمد شموئیل بیا و او بخواند او را کودک
نخست گفت ای پدر تو خواندی مرا پیر گفت که ما را گفت اگر باز بانگ شنودی جواب ده بار سیم چون پیدا شد گفت من جبرئیلم رسول خدای
ترا پیغمبری داد و سلام خدای تعالی بقوم رسان برخاست و پیر را خبر داد پیر گفت خدای ترا گرامی کرد و بنبوت کرد ایشان
در میان قوم او باز آمد ایشان گفتند تعجیل مکن بنبوت و خدا ترا پیغمبری نداده و اگر پیغمبر خدای را از جمله پیغمبری بخواهیم
تا از خدای درخواهی که ما را پادشاهی فرستد که در پیش ما با دشمن قتال کند و قوام کار بنی اسرائیل بملوک بودی و جهاد و طوق
پادشاه بود و بعض پادشاه روشن بودی و موید او بوحی از قبل خدای گفت هیچ باشد چون جهاد بر شما نوشته
کار از ایشان گفتند چه بوده ما را که قتال نکنیم در راه خدای و حال آنکه ما از خانه بیرون کردند و از فرزندان محروم
کردند پیش از آن قتال کردیم از آنکه پیغمبری و پادشاهی نبود امروز چه عذر داریم چون ما را پیغمبری و پادشاهی بود و پیش خدای
خود و جل از برای ایشان نوشتند پرستیدند و کم کشتند و در جای خود نه ایستادند مگر اندکی از ایشان و ایشان
کتاب بجود و اندک از ان جوی که در کشتند خواهد شد چون آب بخوردند به آب عبرت که وقت دیدند و برابر دشمن شدند و قتال
کردند و ظفر یافتند و خدای تعالی عالم و داناست بر ظالمان ایشان و ابرار ایشان شناساست ایشان را که آن خود چه جزا دهد
و احوال ایشان بر دانک خدای بوده و قال لهم نبیهم ان الله قد بعث لکم طالوت ملکا قالوا انی یکون له الملک علینا
و نحن احق بالملک منه و لم یؤت سعة من المال قال ان الله اصطفاه علیکم و زاده بسطة فی العلم و الجسم و الله یؤتی ملکه من یشاء
و الله واسع علیم گفت ایشان را پیغمبر ایشان اشموئیل که خدای تعالی طالوت را فرستاد و را شما پادشاه و این قصه چنان
بود که خدای تعالی اشموئیل فرستاد دانا عصای بر بر میدی برابر روغن قدس کرده و گفت خدای تعالی ملک میرساند که تو
پادشاهی بنی اسرائیل آن بود که بالای او برابر عصا بود و این روغن بر سر او بریزی که در سرای او گرد آید و در سر او شکل فرو نیاید
و علامت او آن بود که چون اندر سرای تو در آید بر دو کوشد در سر شکل می خواند ایشان می آمدند و خویشتن
را بعصا اندازه میکردند با بالای کسی از ایشان موافق نبود و هم روغن بر سر او ساکن نبود و طالوت از آنام رسید بی بنیاد و
بود و پیغمبری شاول از فرزندان ابن یامین بن یعقوب گفته اند و در میان بازرگر بود و گروهی گفتند سقاء بود و خر
گم شد در طلب خر می گردید با غلامی از آن او بر پیش در سرای اشموئیل رسید غلام گفت اگر بنزدیک این پیغمبر شویم باشد که او
از احوال این چهارپای خبر دهد در سرا رفتند و آن بر دو در شکل اشموئیل بنهاد و روغن را در روی بود چون طالوت اندر در آمد
دعوه و ظهیر از ان بر سر او حاضر بود زندان روغن جوشید و گرفت طالوت نشست و خود کس شد بدر سرای سرای اشموئیل
در روغن دیگر در و گفت بر پای خیز بر خاست و عصا بالای او باز گرفت هم بالای او بود گفت مبارک بادی طالوت شد
او رفت آن روغن بر سر او ریخت چون به جلیقه رسید کشت و بر روی او فرو نهاد سر او را بجز روغن نیامد و کفت
که پادشاه بنی اسرائیل تویی گفت چه گونه گفت خدای تعالی مرا فرموده است که ترا پادشاه بنی اسرائیل کنم گفت بر نسب

گواه کانس ام
ور او اهل ام
بر نسوردیام ام
اصطفاه
ادیم ام

داشت پادشاهی که من نو ملک بر تن اسباطی هر اسرائیل ام وا زجهت اشراف ایشان م گفت که گفت آیة و علامت پادشاهی

طالوت م

گفت است که تو را خانه روی بیرون چهار پایه آیا پادشاه ایشان که اشموئیل گفت آن ایت توحید است که خدای تعالی طالوت را
نصب کرد ای جهت پادشاهی کم از نبوت و امامت پادشاهی از قبل خدا باشد نه تفویض است ایشان را که داد
و گفتند آن او چه کونه بر ما پادشاهی باشد و ما به پادشاهی و سزاوار تریم چرا که او در اهل بیت نداده اند و توانگری
کان رو ندانه استحقاق تقدم به توانگری باشد و تبعه مال و نداشته که با سعادت مآل بود توانگری نه عامت
که مال آن دهد است بعد از آن عمل که سعادت الکون در مال از علم پیشوا باشد که از مال دنیا عملی
که بمیل بود جواب او که خدای ورا بر شما بر گزید و او را بسطت و زیادت داد در علم و جسم نه شما عالم و شیخ بوت
جاه انگشت بر ست بعد از شما برتر است آن عزر انکار نه که در علم بیشتر بقوت بیشتر بود بر خویشان و تمکین در قلوبشان
دارند که منکر سعادت و نبوت بیشتر در این هم خویشان بر خویشتن تمکین شتر تقدم شد باشد و را با شد ورا
رسد تقدم بر هر که است باشد از ضعیف مردم در علم و فضل و داشتن مصطفی برابر نگشته در هر باب خوش
تا چرا او را گفتند که او چنین نیست گفتند که خدا گفته است سعت کفتند اگر سعت نیست بقوت بر سبیل کون
الحلافه بالمصاحبه و لا یکون لها ثبت ثم انشا یقول فان یکن بالشوری ملکت امرهم فکیف بهذا و المشیر و غیب
وان کنت بالقربی حججت خصومهم فغیرک اولی بالنبی و اقرب گفتند برای آن کفتند که ای یکون له الملک علینا
که در بنی اسرائیل دو سبط بود نه یکی سبط نبوت و یکی سبط مملکت سبط نبوت لاوی بن یعقوب بود که داود و سلیمان
از آن سبط بودند طالوت از این دو سبط نبود از ابن یامین بن یعقوب بود و با این همه درویش بود و مال نداشت
اشموئیل گفت این چه تعلق است خدای را مصلحت این مینماید و او را بر شما تفضیل و زیادت داده در حضیت
و بار نمود که او عالم تر است از شما گفتند او جز بنده نیست گفت اگر چنین است او امانت شما دارد و هم
و ما تا باشد داد از خرجات و خربنده به حال بر خر ستوری باشد اگر خربنده در بخت است از فرش نگفتند خرا و ستر که
از امر او باشد چندی داشت و شما را فساد از دست و ستمند او است بیش از شما بر اذان که
بنده یکی خر بود و خداوند حمید او خر شد آن خر بها بر قول آنکس که گفت که خربنده طالوت گفته اند که مرد
بعلم خبر است که علم که از زمین کشت آنست مطلق سلطنت باشد که مقل دنیا حجت خدا این امر پادشاهی
داشت داد خدای تعالی را ملک و پادشاهی بود و ما را حجت بعقل داده است چون جدائی اندازه
نه بهر یکی ای نهند بخیل دارند بد جامه اندرند و قال لهم نبیهم ان آیة ملکه ان یأتیکم التابوت فیه سکینة من ربکم و بقیة مما ترک

آل م

آل موسی و آل هارون تحمله الملائکة ان فی ذلک لآیة لکم ان کنتم مؤمنین اشموئیل گفتند که آیة و علامت پادشاهی چیست گفت
آنکه تابوت بشما آید مغزان و اهل اخبار چنین گفته اند که خدای تعالی تابوتی با آدم فرستاد و در صورت پیغمبران
خانه های ایشان تا جهت رسول الله خانه رسول الله کرد و در خانه ایشان تا او بود و از پایه تو تا سرخ و هیچ و آنجا استاده در جای
و پیران او اهل بیت و اصحابش بودند و پیش او حوالی تخت سر بود و پیش خانه و در میان او نوشته بود احمد و پس علی المرتضی
بالقصر و حسن و حسین الله آن پدر او و پسرهای او است مرا یافت حضرت از حق خدای خویشان او اعضا و خدم او را کرد او را نیز
کی از ایشان پیغمبر موسی و در دای تنش گفت خرد و علامت را جمع کنند و طول آن سه گز بود و عرض دو گز و چوب
شمشاد بود و زر گرفته بر تو یک ساده بود و آنکه او را وفات رسید به وصی خود شیث پسر داد که او فرزندان آدم یک یک تا هم

در

۷۹

رسید چون ابراهیم را وفات رسید با اسماعیل سپرد که مهتر فرزندانش بود و چون اسماعیل را وفات رسید بفرزند کهتر خویش قیدار
فرزندان که جمع او نهادند کردند گفتند نبوت از شما رفت تابوت از اجداد و پیدا از ما نبوت جز این تو نباشد یعنی محمد صلی الله علیه و آله
قیدار گفت آنگه ای درست کرمی تکبیر هم روزی چوبست که پیران از رکنید تو بشتت او از ما که این قیدار پسران تابوت که آدم
که قرار برین سبیل نیست براین کشابد الاسمعیل بن تابوت بیر که دو فرزند یکی یعقوب اسرائیل اسرائیل الله برو به
او برخاست و تابوت بر گردن نهاد و از زمین حرم بیامد و روی بکنعان نهاد و یعقوب بکنعان بود و قیدار بنزدیک کنعان
رسید بنعره بکشاد آوازی که یعقوب شنید فرزندان را گفت سوگند میخورم که قیدار آمد و تابوت دارد و بر خیزید تا بجا
او برویم پس چون رسید و برفتند چون چشمش بر قیدار افتاد دیگر بگریست و او را در برگرفت و بپرسید و گفت یا قیدار
چه رسیده که او بیت نزد شده است و ضعیف و شکسته شده و بوی پدید با مصطفی کردی از چه هست اسمعیل گفت آن روح
نبوده است و لکن آن نور که در پیشانی بودم انتقال یافت بجای دیگر و چنین ضعیف و متغیر اللون شده ام یعقوب گفت
کرده گفت به دختران اسحق گفت در زنی عربی چه جمعین نام او فاطمه یعقوب چه گفت بخ بخ الله شرفا
بمحمد اللهم قیدار تو بشارت دهم بان که فاطمه که اول تو است بار نهاده به پسری دوش قیدار گفت چه دانی که تو در زمین
شامی بودی و او در زمین حرم یعقوب گفت از آن دیدم که دوش دیدم که درهای آسمان بگشادند و فرشتگان دیدم که حرکت
بروی او میکردند و نوری دیدم در میانه آسمان و زمین چون نور ماه دانستم که از برای شرف محمد است آنگه بوقت
و او برگشت و در روی حرم نهاد و اهل او بار نهاده بود بپسری و نور محمدی در پیشانی او بود و اگر تابوت بنی اسرائیل
بود تا موسی رسید بود نه در آنجا نهاده و چیزی از متاع نگاه او را وفات رسید دست بدست گردانیدند تا به اشموئیل
رسید و آنچه خدای در تورات یاد کرد گفت در سکینه است از خدای شما را از امیرالمومنین روایت است که
بادی بود پرنده او را روی و سر بود در روی و همچون روی آدم مجاهد گفت سری داشت چون سر گربه و دنبال و چون
و دو بر داشت و سه گفت که چون که بر تابوت از آنجا آوازی تا چه چون او از گربه ایشان ایمنی شدی و فر
خو بود دست گفت طشتی بود زرین کلبی گفت که در آن سکینه ای بود که هر جا تابوت بودی ایشان یکی
و طمانینه بودی و در وی بقیت بود از آنچه آل موسی و آل هارون گذاشته بودند گفته اند که آن زیاده است که بقیه کعبه

کعبه اندم

بود و بعضی گفته اند که در تابوت عصای موسی بود و پاره های الواح موسی که چون موسی الواح بینداخت بشکست شد و پاره

واز آسمان م

از آن بر گرفتند و در آنجا نهاد رنته الواح بود و بعضی گفتند جامه و عمامه هارون تابوت بنی اسرائیل بود و چون جنگی
خلاف کردندی او از آنجا بعینی حکم کردی در میان ایشان و چون که نماز کردندی تابوت در پیش ایشان شدی و

و چون بنی اسرائیل از خدای

از هیچ فتح و ظفر کردندی چون بنی اسرائیل عاصی شدند و خدای تعالی جالوت را بر ایشان مسلط کرد تا تابوت
از ایشان بستدند سبب آن بود که نام آن مرد که شموئیل را پرورده بود نام او علی بود و او را دو پسر بود و او پیر بود
عالم ایشان بود و صاحب قربان و ایشان بود او را که از آن جمله است که عالم و حکم کردند پیران او و دست

با ایشان مخاصمت کردندی م

خیانت کردند در قربان و چون نماز بیت المقدس کردندی و ایشان از جهت خدای حلال ها کردندی که اشموئیل
گفت ایشان را که تو را دوستی و ایشان منع میکند از آنکه ایشان را منع کنی چه ایشان همی خیانت در قربان من کردند
من بر حسب که این بنا ز تو و تو را و فرزندان تو را نگه داشتم چون ایشان بسیار عاصی شدند او دشمنی ایشان کرد و لشکر کرد
حمه کرد بر ایشان لشکر کشید و تابوت را از آن ایشان بگرفت و با ایشان و خدای تعالی ایشان را هلاک کرد

لم یکن الله لیخرجه الامر الوجها ... طاهرت خواهی
بیرون یا برادر و ادر انکار از زنان عرب طاهره م

کرد اپره ایشان بود بر کرسی نشسته بود که ناگاه در آمد و خبر داد که لشکر بنی اسرائیل شکسته شد و پسران کشته
و تابوت را ببردند او از آن کرسی در افتاد و بمرد که بنی اسرائیل مختل شد و هرج و مرج پیدا شد و متفرق شدند تا که
خدای تعالی طالوت را پادشاهی فرستاد و گفت که علامت ملک او آنست که تابوت باز آید و قصه [illegible] آنکه
تابوت ببردند [illegible] در مهادی فلسطین بود در بتخانه نهادند تا بامداد که در آمدند بت [illegible] بر تابوت و تابوت [illegible]
دیگر بت را بر زبر تابوت نهادند بامداد [illegible] و پاهای بت [illegible] تابوت [illegible] بامداد [illegible]
بت شکسته بود [illegible] تابوت [illegible] بر روی [illegible] تابوت [illegible] آنجا [illegible]
[illegible] از ایشان [illegible] گفتند [illegible] خدای بنی اسرائیل [illegible]
[illegible] تابوت [illegible] بر دند خدای [illegible] جانوری [illegible]
مردم بسیار بر دند [illegible] از آنجا [illegible] بنی اسرائیل [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] بنی اسرائیل [illegible]
باشد [illegible] مردمان [illegible] تابوت [illegible]
[illegible] خدای تعالی [illegible] و فرشتگان [illegible]
[illegible] بنی اسرائیل [illegible] تابوت [illegible] ایشان [illegible] بنی اسرائیل [illegible]
[illegible] تابوت [illegible] شادمان شدند [illegible] طالوت [illegible] مستقیم شد [illegible]
گفت تابوت [illegible] بیت المقدس بردند [illegible]
اگر شما ایمان دارید فلما فصل طالوت بالجنود قال ان الله مبتليكم بنهر فمن شرب منه فليس مني ومن لم يطعمه فانه مني الا من اغترف
غرفة بيده فشربوا منه الا قليلا منهم فلما جاوزه هو والذين آمنوا معه قالوا لا طاقة لنا اليوم بجالوت وجنوده قال الذين يظنون
انهم ملاقوا الله كم من فئة قليلة غلبت فئة كثيرة باذن الله والله مع الصابرين [illegible] طالوت [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] گفتند [illegible]
[illegible] طالوت [illegible] گفت م
[illegible]
[illegible] طالوت [illegible]
گفت [illegible] خدای [illegible]
[illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible] طالوت [illegible]
[illegible] طالوت [illegible]
[illegible] طالوت [illegible]
[illegible]

۷۰

[illegible] بسیار خوردند و [illegible]
[illegible] خشک شد [illegible] کنار جوی [illegible]
[illegible] و [illegible] شدند [illegible]
[illegible] طالوت گفتند که ما را قوت آن نباشد که با جالوت حرب کنیم [illegible] منافق را م
[illegible] خدای تعالی [illegible]
[illegible]
[illegible] بنی اسرائیل [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] خدای [illegible]
[illegible]
[illegible] خدای تعالی [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] طالوت [illegible]
[illegible] خدای [illegible]
[illegible] ولكن اكثرهم لا يعلمون ولا يعقلون ولكن اكثر الناس لا يشكرون ولا يؤمنون ولا خيرة كثير صح
[illegible]
[illegible]
[illegible] برآمده [illegible] بسیار بوده باشند صح
[illegible]
[illegible] ولما برزوا لجالوت وجنوده قالوا ربنا افرغ علينا صبرا وثبت
اقدامنا وانصرنا على القوم الكافرين [illegible] طالوت [illegible] جالوت [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible] خدای [illegible]
[illegible] فهزموهم باذن الله وقتل داود جالوت
وآتاه الله الملك والحكمة وعلمه مما يشاء ولولا دفع الله الناس بعضهم ببعض لفسدت الارض ولكن الله ذو فضل على العالمين تلك آيات الله
نتلوها عليك بالحق وانك لمن المرسلين [illegible] ایشان [illegible]
ایشان [illegible] جالوت [illegible] ایشان [illegible]
[illegible]
[illegible]

که حاجت باشد او هر چه خواهم بگو گفت بشارت باد ترا که روزی تو در دست سنگ تو نهاده اند روزی دیگر آمد و گفت ای پیغمبر خدا گوسفند

چرانیدم در بیشه شدم شیری غرش کرد برفتم و بر پشت او نشستم و حاجتم داد و او را اینجا آوردم گفت که خدا ترا داده است دیگر آمد

امروز من در کوه تسبیح خدای میگفتم و هیچ سنگ نیست که با من تسبیح نمیکند گفت این خبری است که خدای ترا داده چون

و لشکر بهم درآمدند و روی بهم کردند جالوت کس فرستاد که کارزار پیش من آیید یکی که پیش من فرستید اگر او را بکشد ملک

باشد طالوت ماند بخود و در لشکر ندا کردند که هر که بمبارزت جالوت برون شود تمامی ملک طالوت و دختر و دو هر و

ملک و بخشم کس اجابت نکرد که جالوت ملعون مردی شجاع بود طالوت متحیر بماند گفت کس و در خواست از خدای چون کسی اگر

این کار از اشمویل و عالم خدای تعالی جبرئیل را فرستاد و قرنی از روغن قدس و تنوری از آهن گفت خدای میفرماید که جالوت

مردی باشد که آن قرن بر سر او نهند روغن بجوشد و آن تنور آهن اندازه بر او گردد چون پیش برآید و بماند

شوا هر و دو شهر بگذارم او باشد شمویل با طالوت جمله حاضر آوردند و تجربه کرد بر هیچکس راست نیامد خدای وحی کرد

که از فرزندان ایشا است ایشا فرزندان خود را حاضر کردند مردی بود با ده پسر دست همه شجاع و تمام بالا و جسیم و تنیم

یک یک را آزمایش کردند فایده نبود خدای تعالی وحی کرد که او در میان ایشان نیست که ما انا لا ننظر الی صورکم و لکن ننظر الی قلوبکم

قلوبکم تمامردان العبودیت کرم ... اشمویل گفت ... گفت جبرئیل ...

شکم گفت چنین میگوی که خدای نمیگوید که تو دروغ میگوئی گفت خدای است ... میگویم ترا پسری دیگر است

فرزندان کوتاه است حقیر و بر هم داشتم که مردمان او را ببینند نام او داود بود دست خود و میان آدم ... کوه گوسفند

داود مردی بود کوتاه و حقیر و زرد روی و ازرق چشم اندک موی طالوت گفت بروم و او را بیاورم برفت جانبی دور رفت

در کوه گوسفندان و وادی عظیم پیش بود داود و گوسفند در پیش ... بیاورند چون طالوت او را بدید

گفت هست او کسی که بر بهائم میخ ... و هیچ ترا باشد او را بخوانند و قرن بر سر او نهادند ... آن بجوشید

و تنور بر او گردید راست آمد طالوت گفت ترا آفتند که با جالوت جنگ کنی داود گفت آری و هیچ کس تو را بشنود

بتو دهم پس ... و در آمد ...

خدا داده است ... غضب کند داود گفت ... جالوت گفت ... چیزی باید که قوت ...

کاری باید ... گوسفندان ... جنگ ... گفت ...

روی براه نهاد در راه داود سنگی آواز داد که مرا برگیر که من سنگ ... روزی ... برگذشت ... دیگر

گفت مرا برگیر که من سنگ ... بر سلام که ... دیگر گذشت سنگی دیگر گفت ... برگیر که من سنگ ... ام که ...

من نهاده اند خدای تم مرا امید است برگرفت ... بنهاد و پیاده در بیابان لشکر جالوت بایستاد چون جالوت چون

او را دید سلاح در پوشید و جنگهای کارزار ... جالوت بیرون آمد ... و سلاح درپوشیده ...

خواست طالوت ... و سلاح تمام بر او داد داود در پوشید و برنشست ... راه برفت و باز آمد ...

گفت ... انبیا ... سلاح نه ... خدای ... سلاح ...

مرا باید ... سلاح چند ... شده ... سنگ ... گرفت ...

آمد جالوت مردی قوی و شجاع بود و ... ترک بر سر داشت ... آهن بود چون داود ...

جالوت ... گفت ... سلاح ... گفت سلاح من ... سنگ ...

گفت تو از سنگ تیری ... گوشت تو بسباع زمین ... دست فراز کرد و یک سنگ بر داد ... دو دیگر بنام ابراهیم

ابراهیم ... و دیگری بیاورد ... نام خدای اسحق و سیوم سنگ برآورد بنام خدای یعقوب

... و هر سه یکی شد ... خدای تعالی ... سنگ ... جالوت آمد در میان

او ... از ... او ... پیشانی جالوت ... لشکر

شد ... و پای جالوت ... طالوت ... و مسلمانان شاد شدند و او را دعا کردند چون

داود طالوت ... گفت ... خود ... که مراد او ... جالوت گفت ... دختر ملک ... خود ...

... من چیزی ندارم ... گفت ... نداری ... کارزار ...

... دشمنان ... مردی ...

و نشان ... طالوت ... دختر ... داود و ... ملک ... او ... برنشست و ...

... مردم ... شدند و آتیه الله الملک ... تعالی او را الملک و الحکمة ... و نبوت ...

... آنچه خواست ... زره کردن و ... علمناه صنعة لبوس لکم ...

... و گفته اند که زبان ... مرغان ... بود ...

که حق تعالی کسی را چنان داده بود که چون زبور خواندی ... مرغان

در هوا بالای سر او بایستادندی ... اگر ... او ...

... عبد الله عباس گفت ... سلسله ... آسمان ...

... سلسله ... داود ...

... داود ... نزدیک ... و ...

... سلسله ...

داود ... میان ... دعوی ...

... سلسله ... دست ... سلسله ... اگر ... سلسله ...

اگر ... چنان بود که مردی جوهری ... نزدیک کسی نهاد ... مطالبه ... کرد ...

... عصای ... جوهر در میان عصا نهاد و چون

... و گفت ... داود اول ...

... خدایا ... دعوی ... داد ...

دست ... سلسله ... دست ... سلسله ...

... سلسله بگیرم ... گفت خدایا ...

این ... سلسله ... داود ... جبرئیل آمد ... داود ...

... داود ... سلسله ... لولا دفع الله ...

... مسجد ...

... گفت ...

بعضهم ببعض درم

[illegible] علیکم العذاب بغتةً و اگر نه آنستی که خدای [illegible] بندگان [illegible]

از شما عذاب [illegible] عبد الله [illegible] روایت کرده که خدای تعالی [illegible] بلا از ایشان [illegible]

خدای من خداوند فضل و رحمت [illegible] ایشان [illegible] مستحق اند [illegible] که رحمت او واسع است

بر مومن و کافر و بر فاجر این آیات [illegible] احکام حلال و حرام و مسایل شرعیه و قصص [illegible]

و مواعظ [illegible] بر تو میخوانیم [illegible] رسول [illegible] از قبل [illegible] از جمله پیغام گذارندگانی

آیات و پیغام [illegible] ایشان [illegible] تلک الرسل فضلنا بعضهم علی بعض منهم

من کلم الله ورفع بعضهم درجات وآتینا عیسی ابن مریم البینات وایدناه بروح القدس ولو شاء الله ما اقتتل الذین

من بعدهم من بعد ما جاءتهم البینات ولکن اختلفوا فمنهم من آمن ومنهم من کفر ولو شاء الله ما اقتتلوا ولکن الله یفعل ما یرید

این پیغامبرانند [illegible] که نام ایشان در آیات متقدم [illegible] که ما بعضی را بر بعضی تفضیل نهاده ایم اگرچه

[illegible] یکسان اند از روی [illegible] و پایه تفاوت [illegible] بعضی ازیشان [illegible] که خدا با او سخن گفت [illegible]

چون موسی و چون رسول [illegible] و چون ابراهیم [illegible] مخصوص [illegible] رسول [illegible]

افزون کردیم [illegible] و پایه او برداشت چون آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و سلیمان و محمد مصطفی [illegible]

را بینات یعنی معجزات و دلالات از احیای موتی و ابرای اکمه و ابرص و موید کردیم او را بروح القدس [illegible] جبرئیل [illegible]

جبرئیل است [illegible] روح القدس [illegible]

نام [illegible] خدای مرده را زنده کرد [illegible] و اگر خدای خواستی [illegible]

[illegible] ایشان [illegible] آیات و معجزات [illegible] اگر خدای [illegible]

منع کردی از قتال [illegible] اختیار [illegible]

[illegible] ایمان [illegible]

و اگر خدا خواستی [illegible] اختلاف منع کردی و قتال [illegible] خدای [illegible]

فعل [illegible]

[illegible] القضاء [illegible] قدره [illegible] امیر المومنین [illegible]

و قدر خدای بود [illegible]

[illegible] امیر المومنین [illegible]

[illegible]

خدای [illegible]

و القضاء و القدر [illegible] قضا و قدر [illegible] امیر المومنین [illegible]

گفت ای شامی [illegible] قضا لازم و قدری حتم [illegible] ثواب و عقاب باطل شدی

و وعده و وعید ساقط شدی [illegible]

[illegible] شیطان [illegible] خدای [illegible]

[illegible]

٧٤

[illegible] بسیار [illegible] کرده [illegible] معصیت [illegible] پیغمبران را [illegible]

و آسمان و زمین و آنچه در میان آنست [illegible] ایشان [illegible] شامی گفت [illegible]

این قضا و قدر [illegible] طاعت [illegible] معصیت [illegible] وعده ثواب [illegible] و وعید عقاب [illegible]

و ترغیب و ترهیب بطاعت و معصیت و تمکین [illegible] اهل عصیان [illegible] معصیت [illegible] قضا [illegible]

[illegible] امیر المومنین [illegible]

[illegible] انت الامام الذی نرجو بطاعته

یوم النجاة من الرحمن غفرانا [illegible] جزاک ربک [illegible] احسانا [illegible]

[illegible] امام موسی [illegible] جعفر را دیدم [illegible] کتاب [illegible]

[illegible] رسول الله این حدیث [illegible] قضا [illegible]

[illegible]

[illegible] رسول [illegible] معصیت [illegible]

[illegible]

و بنده [illegible] خدای [illegible] که اگر [illegible] ظلم [illegible] و اگر [illegible]

[illegible] بنده [illegible] ضعیف و اگر بنده [illegible]

[illegible] ثواب [illegible] عقاب [illegible]

[illegible] یا ایها الذین آمنوا انفقوا مما رزقناکم من قبل ان یاتی یوم لا بیع فیه ولا خلة ولا شفاعة

والکافرون هم الظالمون خطابست [illegible] مومنان [illegible] خدای تعالی [illegible]

[illegible] صدقه [illegible] زکوة [illegible]

[illegible] ایمان [illegible]

[illegible] شفاعت [illegible]

[illegible] ایشان [illegible]

[illegible]

[illegible] ایشان [illegible] عبادت [illegible]

الله لا اله الا هو الحی القیوم لا تاخذه سنة ولا نوم [illegible] رسول [illegible] کدام [illegible]

[illegible] الکرسی [illegible] رسول [illegible]

[illegible] خدای [illegible]

[illegible] رسول [illegible] الکرسی [illegible] خدای [illegible]

[illegible] خدای [illegible] شهادت [illegible]

[illegible] الکرسی [illegible] امیر المومنین [illegible] الکرسی [illegible]

[illegible] امیر المومنین [illegible] الکرسی [illegible] رسول [illegible]

در کنز العرش هر چیزی که در مشرق و مغرب بود روی بدو آورد و ابلیس سید و قوم خود را گفت که امشب [illegible]
در مشارق و مغارب عالم گردم تا چه حادثه است ... [illegible] گفت که حادثه افتاده است ... گفت آیتی فرود آمد
از گنجهای عرش که همه اصنام عالم روی بر افتادند ... قوم خود آمد و ... رسول گفت [illegible]
از شیاطین بخواند سه روز گرد آن ... [illegible]
[illegible]
که هر که آیة الکرسی در عقب هر فریضه بخواند او را از بهشت منع نکند الا مرگ ... [illegible]
و هر کدام ... چون بخسبد خدای تعالی او را امن گرداند ... و خانه همسایه [illegible]
ابوهریره روایت کرد که رسول خدای گفت که او بخواند آیة الکرسی ... خدای [illegible]
تا برای او استغفار و دعا کنند و چون بخانه باز آید خدای ... [illegible]
رسول نشسته بودند و ذکر فضایل قرآن ... [illegible]
امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب ... از رسول شنیدم که گفت ... سید ... [illegible] گفتم
و صهیب سید روم و بلال سید ... [illegible]
سید ... قرآن ... سوره البقره ... آیة الکرسی ... [illegible]
هر کلمه ... [illegible] ... آیة الکرسی بخواند ... [illegible]
دنیا ... [illegible]
گفت ... [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] بانید ام
[illegible]
[illegible]
[illegible] الحی القیوم [illegible]
نامهای خدای ... در این سوره ... آل عمران ... [illegible]
نامها بود در البقره الله لا اله الا هو الحی القیوم و در آل عمران الم الله لا اله الا هو الحی القیوم [illegible]
[illegible] که مردم
[illegible]

و [illegible] ... گفت رسول را ... [illegible]
[illegible]
[illegible] موسی گفت ... [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] خدای تعالی ... [illegible]
له ما فی السموات و ما فی الارض من ذا الذی یشفع عنده الا باذنه یعلم ما بین ایدیهم و ما خلفهم و لا یحیطون بشیء من علمه الا بما شاء وسع کرسیه السموات و الارض
و لا یؤده حفظهما و هو العلی العظیم ... [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ازکار دنیا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] کرسی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] و کرسی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] لا اله الا هو [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] فی السموات و الارض [illegible]
[illegible]
[illegible]

اگر در این آیه بار نمود که معلوم ... [illegible]

[illegible]

لا إكراه في الدين قد تبين الرشد من الغي فمن يكفر بالطاغوت ويؤمن بالله فقد استمسك بالعروة الوثقى لا انفصام لها والله سميع عليم

[illegible]

الله ولي الذين آمنوا يخرجهم من الظلمات إلى النور والذين كفروا أولياؤهم الطاغوت يخرجونهم من النور إلى الظلمات أولئك أصحاب النار هم فيها خالدون

[illegible]

[illegible]

ألم تر إلى الذي حاج إبراهيم في ربه أن آتاه الله الملك إذ قال إبراهيم ربي الذي يحيي ويميت قال أنا أحيي وأميت قال إبراهيم فإن الله يأتي بالشمس من المشرق فأت بها من المغرب فبهت الذي كفر والله لا يهدي القوم الظالمين

[illegible]

أو كالذي مر على قرية وهي خاوية على عروشها

[illegible]

... گفت خدای تعالی دیگر بار ابراهیم را گفت که نمرود را ... [illegible]
ابراهیم او را گفت نمرود گفت من خدای دیگر نمیدانم جز خویشتن ابراهیم بار دیگر ... [illegible]
... لشکر ... [illegible] ... گفت برو و بگو ... [illegible]
تا من نیز لشکر جمع کنم ابراهیم گفت خدایا ... [illegible] ... نمرود لشکر جمع
کرد و بصحرا بیرون آورد ابراهیم گفت ... [illegible] ... از لشکر خدای ... [illegible]
من ... کدام ضعیف تر باشد گفت خدایا تو عالمتری ... [illegible]
... [illegible]
... آفتاب ... آسمان پوشیده شد نمرود ... [illegible]
افتادند و گوشت و خون ایشان خوردند ... [illegible]
نمرود م — ... [illegible]
... [illegible]
درم — ... [illegible] ... خدای تعالی ... [illegible]
چهار صد سال ... [illegible] ... او کالذی مر علی قریة وهی خاویة علی عروشها قال انی
یحیی هذه الله بعد موتها فاماته الله مائة عام ثم بعثه قال کم لبثت قال لبثت یوما او بعض یوم قال بل لبثت مائة عام فانظر الی
طعامک وشرابک لم یتسنه وانظر الی حمارک ولنجعلک آیة للناس وانظر الی العظام کیف ننشزها ثم نکسوها لحما فلما تبین له
قال اعلم ان الله علی کل شیء قدیر ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
وا ودا م — ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]

۷۸

... خدای ... [illegible]
پر کن گفت ... م — ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
الکون م — ... [illegible] ... بیت المقدس ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
بیت المقدس ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... بخت النصر ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... بیت المقدس ... [illegible]
در مدت اندک م — ... [illegible] ... بخت النصر ... [illegible]
... م — بیت المقدس ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
یکبار م — ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
جا دم — ... [illegible]
... [illegible]

او را [illegible] گفت بگو [illegible] که او و شما [illegible] طعام و شراب از بهشت میخورند چنانکه [illegible] در دنیا [illegible] و کم نشود

مثال آن در دنیا چیست گفتم مثال آن کتاب خدای تعالی است که میخوانند [illegible] چندانکه خوانند و نویسند [illegible] و انواع

علوم [illegible] تفسیر و تاویل و فقه و کلام و حدود و احکام و حلال و حرام [illegible] و او را نقصان [illegible] گفت [illegible]

[illegible] که او و شما طعام و شراب [illegible] بول و غایط [illegible] مثال آن در دنیا چیست گفتم کودک [illegible] که طعام و شراب

که مادر او میخورد و او از آن [illegible] شده و او را بول و غایط نبود گفت [illegible]

بهشت [illegible] کلید بهشت [illegible] بنده مومن [illegible] لا اله الا الله [illegible]

گفت [illegible]

[illegible] گفت [illegible] برادر [illegible] یک [illegible] و در [illegible]

سال [illegible] صد سال [illegible] ایشان [illegible] سال [illegible]

[illegible] نشسته [illegible] انگور [illegible]

خدای [illegible] که ده بود و ده ویران شده [illegible] گفت [illegible] خدای [illegible]

[illegible] و مرد [illegible] صد سال مرده بود [illegible] طعام و شراب [illegible]

[illegible] متغیر نشده بود چون صد سال [illegible] خدای [illegible] گفت [illegible]

[illegible] گفت [illegible] صد سال [illegible] طعام و شراب [illegible]

[illegible] تصدیق [illegible] حدیث [illegible] استخوانهای [illegible] چون [illegible] شده [illegible]

او [illegible] کنند خدای [illegible] زنده کرد و طعام [illegible] و [illegible] سال [illegible]

[illegible] گفت [illegible] که خدا [illegible] و رسول او [illegible]

[illegible] قال کم لبثت [illegible] خدای [illegible]

[illegible] که روزی [illegible] خدای [illegible] زنده کرد [illegible]

[illegible] گفت [illegible] صد سال [illegible] استخوانهای [illegible]

[illegible] هیچ متغیر نشده است [illegible] که خر زنده [illegible] خدای [illegible] طعام و شراب [illegible]

[illegible] استخوانها [illegible]

[illegible] که استخوانهای [illegible] زنده [illegible]

[illegible] بعث و نشور [illegible]

و این [illegible]

و شراب را [illegible]

که [illegible] قتاده و ضحاک [illegible]

زنده [illegible] که خدای [illegible] طعام و شراب [illegible]

اول بود [illegible] عبد الله [illegible] بود [illegible] در سرای خود [illegible]

[illegible] صد [illegible] بود [illegible] شده بود [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

76

و گفت [illegible] گفت ای [illegible] عزیر [illegible] گفت [illegible] عزیر [illegible]

که عزیر [illegible] گفت [illegible] عزیر [illegible] گفت سبحان الله صد سال [illegible]

خدای تعالی [illegible] صد سال [illegible] و اکنون زنده کرد [illegible] گفت [illegible]

[illegible] خدای [illegible]

[illegible] عزیر [illegible] و [illegible] باذن الله [illegible]

[illegible] پسر [illegible] بنی اسرائیل [illegible]

صد [illegible] سال [illegible] شده [illegible] گفت [illegible] عزیر [illegible]

[illegible] صد سال [illegible] عزیر [illegible]

[illegible] صد سال [illegible] خدای [illegible] و اکنون زنده کرد [illegible] عزیر [illegible] گفت [illegible] عزیر [illegible]

[illegible] بخت النصر [illegible]

[illegible] خدای [illegible] و [illegible]

بنی اسرائیل [illegible]

[illegible] توریه [illegible]

[illegible] عزیر [illegible] توریه [illegible]

[illegible] تعالی [illegible] عزیر [illegible]

[illegible] و اذ قال ابرهیم رب ارنی

کیف تحیی الموتی قال اولم تؤمن قال بلی ولکن لیطمئن قلبی قال فخذ اربعة من الطیر فصرهن الیک ثم اجعل علی کل جبل منهن جزءا ثم

ادعهن یأتینک سعیا واعلم ان الله عزیز حکیم [illegible] سبب سوال ابراهیم [illegible] قتاده و ضحاک [illegible]

[illegible] ابراهیم [illegible] دریا [illegible] حیوانات [illegible]

[illegible] ابراهیم گفت [illegible] که تو قادری [illegible]

زنده کردانی [illegible] خدای [illegible] گفت [illegible] ایمان [illegible]

کرد که [illegible] ایمان دارم [illegible] عبد الله [illegible]

[illegible] خدای تعالی [illegible] ابراهیم [illegible] ملک الموت [illegible] ابراهیم

در سرای [illegible] در سرای خود [illegible]

[illegible] ملک الموت [illegible] گفت [illegible]

[illegible] گفت [illegible] ابراهیم [illegible]

که [illegible] گفت رب ارنی کیف تحیی الموتی قال اولم تؤمن قال بلی ولکن لیطمئن قلبی [illegible]

[illegible] گفت [illegible]

بود [illegible]

[illegible]

٧٧

[illegible]

حبة انبتت سبع سنابل فی کل سنبلة مائة حبة والله یضاعف لمن یشاء والله واسع علیم

[illegible]

برکت و بها جای خود برد و نهاد و جعفر را [illegible] پس حضرت رسول امیر المؤمنین در مسجد شده و فاطمه [illegible] دیگر
روز امیر المؤمنین در مسجد نشسته بود اعرابی آمد بر شتر نشسته و علی را از مسجد بیرون خواند و گفت بگیر این شتر را [illegible]
گفت ای پیغمبر [illegible] از رسول [illegible] و گفت ای اعرابی [illegible] رسول [illegible]
در بهشت در آنجا صد دینار بود گفت یا علی اعرابی [illegible] جبرئیل بود [illegible] از کنزهای زمین
[illegible] خبر داد [illegible] هشتم
[illegible] امیر المؤمنین
این بشمرد صد دینار بود گفت صدق الله [illegible] قال الذین ینفقون اموالهم [illegible]
[illegible] مهاجر و انصار نفقه کرد و خدای تعالی [illegible]
[illegible]
الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله ثم لا یتبعون ما انفقوا منا ولا اذی لهم
اجرهم عند ربهم ولا خوف علیهم ولا هم یحزنون حق سبحانه و تعالی [illegible] صدقه و زکوة داد
[illegible] که چگونه باید داد [illegible] در راه خدای [illegible]
در راه خدای [illegible] مصروف باشد [illegible] رضای خدای [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
و گفت [illegible] اسامه بن زید [illegible]
[illegible] خدا [illegible]
[illegible] بارک الله [illegible]
خدای [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] قول معروف و مغفرة خیر من صدقة یتبعها اذی والله
غنی حلیم [illegible]
[illegible] انیم
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible]
[illegible]
امیر المؤمنین [illegible]
[illegible]
[illegible] یا ایها الذین آمنوا لا تبطلوا صدقاتکم

٧٨

بالمن والاذی کالذی ینفق ماله رئاء الناس ولا یؤمن بالله والیوم الآخر فمثله کمثل صفوان علیه تراب فاصابه وابل
فترکه صلدا لا یقدرون علی شیء مما کسبوا والله لا یهدی القوم الکافرین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] منافق [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ان م
[illegible]
[illegible]
ومثل الذین ینفقون اموالهم ابتغاء مرضات الله وتثبیتا من انفسهم کمثل جنة بربوة اصابها وابل فآتت اکلها
ضعفین فان لم یصبها وابل فطل والله بما تعملون بصیر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
ایود احدکم ان تکون له جنة من نخیل واعناب تجری من تحتها الانهار له فیها من کل الثمرات واصابه الکبر وله ذریة ضعفاء
فاصابها اعصار فیه نار فاحترقت کذلک یبین الله لکم الآیات لعلکم تتفکرون [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

پس شده [illegible] از آن بیع محروم [illegible] منافق مرائی [illegible] همچنین بود در حالتی که [illegible] کرده محتاج بود [illegible]

[illegible] و در عذاب [illegible] و همچنین [illegible]

[illegible] یا ایها الذین آمنوا انفقوا من طیبات ما کسبتم

ومما اخرجنا لکم من الارض ولا تیمموا الخبیث منه تنفقون ولستم بآخذیه الا ان تغمضوا فیه واعلموا ان الله غنی حمید

[illegible]

[illegible]

الشیطان یعدکم الفقر ویأمرکم بالفحشاء والله یعدکم مغفرة منه وفضلا والله واسع علیم

[illegible]

کما گفت خدای تعالی پیغمبران را برای نصیحت فرستاده و کتابها [illegible] ایشان حکمت [illegible]

دعوت میکنند با کلام او و حکمت دعوت میکنند با فضل [illegible] تفسیر [illegible] مراد [illegible]

[illegible] ومن یؤت الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا [illegible]

[illegible]

[illegible] وما یذکر الا

اولوا الالباب وما انفقتم من نفقة او نذرتم من نذر فان الله یعلمه وما للظالمین من انصار [illegible]

[illegible]

[illegible]

ان تبدوا الصدقات فنعما هی وان تخفوها وتؤتوها الفقراء فهو خیر لکم ویکفر عنکم من سیئاتکم والله بما تعملون خبیر [illegible]

[illegible]

[illegible] لیس علیک هداهم ولکن الله یهدی من یشاء وما تنفقوا من خیر فلانفسکم وما تنفقون الا ابتغاء وجه الله وما تنفقوا من خیر یوف الیکم وانتم لا تظلمون

[illegible]

ونفقه خیرت برای رضای خدا کنید و هرچه نفقه کنید از مال جزاء او کامل بتمام بر شما رسد و بر شما هیچ ظلم نکنند و حق شما کم نکنند

و باز ذکر میرود این آیه برین سبب [illegible] مخصوص [illegible] صدقه تطوع برای آنکه ذکر وجوه مومنان [illegible] للفقراء الذين

احصروا في سبيل الله لا يستطيعون ضربا في الارض يحسبهم الجاهل اغنياء من التعفف تعرفهم بسيماهم لا يسئلون الناس الحافا وما تنفقوا من خير

فان الله به عليم میگوید که درویشانی که حاضر و ممنوع کرده شدند در راه خدای و ضعیف باشند بسبب [illegible]

[illegible] هیچ کاری نتوانند کرد و ایشان فقراء مهاجرین بودند [illegible]

[illegible] مسجد بودند اگر کسی ایشان را [illegible]

[illegible]

بنده نبود راه پیدا نیست و هرچه نفقه کنید از مال خدای برین حالت جزا او باستحقاق [illegible] الذين ينفقون اموالهم

بالليل والنهار سرا وعلانية فلهم اجرهم عند ربهم ولا خوف عليهم ولا هم يحزنون عبد الله عباس گوید که این آیه در

امیر المومنین [illegible] که او چهار درهم داشت یکی بشب داد و یکی بروز بداد و پنهان و آشکار [illegible]

[illegible] الذين ينفقون اموالهم [illegible] فلهم اجرهم عند ربهم [illegible]

[illegible]

سؤال

حرام کرداند و گفته اند که مراد بموعظه نهی است پس فانتهی فله ما سلف قبل النهی و امره الی الله بعد النهی چون توبه کرد

آنچه پیش از نهی گرفته بود [illegible] پس از نهی اگر خواهد عقوبت کند و اگر خواهد عفو کند و هر که بازگردد و بامر ربا [illegible]

رود ان ایشان بیع حلال دانند و از ان کسان باشند در دوزخ خالد و جاودان باشند ابو هریره از رسول [illegible] روایت

ربوا هفتاد باب است [illegible] عبدالله مسعود روایت کند که رسول [illegible] گفت [illegible]

با خورد و ان که او را دهد و ان که نویسد و ان که گواه شود یمحق الله الربوا و یربی الصدقات والله لا یحب کل کفار اثیم

امنوا و عملوا الصالحات و اقاموا الصلوة و اتوا الزکوة لهم اجرهم عند ربهم و لا خوف علیهم و لا هم یحزنون خدای تعالی ربا را

ناقص گرداند و صدقات و زکوة را افزون گرداند [illegible]

کار بر عکس است [illegible] و ما اتیتم من ربوا لیربوا فی اموال الناس فلا یربوا عند الله [illegible]

لا ینقص مال من صدقة [illegible]

[illegible]

۸۱

[illegible]

وجب باید که ولا یضار کاتب ولا شهید فسخ شود و باید که اقامت [illegible] بر وجه حق باشد یعنی معروف [illegible]
باشد یا سلم فروخته و باید که کاتب از قبل خدای خود بترسد و آنچه حق [illegible] باشد بر آن چیزی نقصان نکند و اگر آن کس که حق [illegible]
سفیه یا دانا [illegible]
باشد [illegible] دارد یا جنسی که نتواند [illegible]
واستشهدوا شهیدین من رجالکم فان لم یکونا رجلین فرجل وامراتان ممن ترضون من الشهداء ان تضل احدیهما فتذکر احدیهما الاخری
ولا یأب الشهداء اذا ما دعوا ولا تسئموا ان تکتبوه صغیرا او کبیرا الی اجله ذلکم اقسط عند الله واقوم للشهادة وادنی الا ترتابوا
الا ان تکون تجارة حاضرة تدیرونها بینکم فلیس علیکم جناح الا تکتبوها میگوید که دیگر کس گواه بگیرید از مردان شما [illegible]
و شافعی [illegible] آزاد و بالغ باید [illegible] اسلام که آزادی شرط [illegible]
[illegible] حاکم میکنند و میگویند [illegible]
اگر دو مرد نباشد [illegible] گواهی زنان [illegible] گواه [illegible]
که شما [illegible] باشند و [illegible] امانت [illegible] مسلمان باشند و ظاهر [illegible]
و [illegible] رسیدند که گواهی [illegible]
گواهی دهید و اگر [illegible] و رسول [illegible]
که خدای [illegible] امیر المومنین [illegible]
بن [illegible] گفت [illegible] طلحه [illegible]
این حکم کند حاکمی که [illegible] امیر المومنین [illegible] دعوی [illegible] شریح گواه [illegible]
امیر المومنین [illegible] شریح [illegible] گواه [illegible]
امیر المومنین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

فانه فسوق بکم واتقوا الله ویعلمکم الله والله بکل شیء علیم میگوید که گواه بگیرید و [illegible] کنید و [illegible] گواه را
نویسنده را [illegible] از زیادت و نقصان و تقدیم و تاخیر [illegible] گواهان [illegible]
[illegible] گواهی [illegible]
[illegible]
[illegible] خدای [illegible]
[illegible] خدای [illegible]
[illegible] الذی [illegible]
امانته ولیتق الله ربه ولا تکتموا الشهادة ومن یکتمها فانه آثم قلبه والله بما تعملون علیم میگوید که اگر شما [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] خدای [illegible]
[illegible] گواهی [illegible]
[illegible] لله ما فی السموات وما فی الارض وان تبدوا ما فی انفسکم او تخفوه
یحاسبکم به الله فیغفر لمن یشاء ویعذب من یشاء والله علی کل شیء قدیر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] لا یکلف الله نفسا الا وسعها [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

خدای تعالی بر آن مرد و خبر داد و بدو در خبر است که روز قیامت بنده را بحساب کشانند و صحیفه اعمال او در دست او نهند و
در اول صحیفه جمیع مراد جنید ساعتی بر آن بنگرد و اندیشه کند که مرد حج نکرده بشد خطا باید که زخوان صحیفه علف کوید خداوندا
سهو و غلط بود و نمیست من مرد بنا حج نکرده ام و اینجا حجی مقبول نوشته اند حق تعالی کوید توحج نکردی لکن چنین بود
که قافله حاج میگذشت بخواب رحمت کرد بندی و گفتی کاش من در آن قافله داشتمی با ایشان نسبتی من صدق نیت از تو ستم در دیوان
تو نوشتم که حجی مبرور کرد قتاده از صفوان روایت کند که گفت با عبد الله بن عمر بودم در طواف که مردی بر وی آمد و از آن پرسید
یا ابن عمر از پیغمبر چه شنیده در نجوی گفت شنیده ام که پیغمبر گفت روز قیامت بنده را نزدیک آرد و گناهان او را بر وی عرضه
میکنند و میگوید که این بنده یاد داری که فلان روز فلان گناه کردی و فلان و فلان گناه او گوید بار خدایا هست
که تهمت سوی تو کرده ام گوید بنده من از تو پوشیدم آن همه را و از فرشتگان ما بر آن اطلاع ندادم آکنون ترا عفو کردم
و پاک گردانیدم با مومنان و خطاب الهی چنین بود با کافران و منافقان بر ملا خلق ظاهر کند الاشهاد هولاء الذین
کذبوا علی ربهم الا لعنة الله علی الظالمین امن الرسول بما انزل الیه من ربه والمومنون کل امن بالله وملائکته
وکتبه ورسله لا نفرق بین احد من رسله وقالوا سمعنا واطعنا غفرانک ربنا والیک المصیر عبد الله بن عباس گفت
رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که در شب معراج که مرا با آسمان بردند چون بسدرة المنتهی رسیدم مرا سه چیز دادند یکی دو خواتیم
البقره و امر شد که هر که شرک نیارد از امت من و گفت که خدای تعالی کتابی فرمود و نوشتن پیش از آنکه آسمان و زمین
را دو هزار سال و این دو آیه است که ختم سورة البقره بدان کرد هیچ خانه که در شب این دو آیه بخوانند گرد آن گردد شیطان
درخواست که رسول صلی الله علیه وسلم گفت که اولا ثابت بن قیس بن شماس تا آنکه ختم سورة البقره میخواند
او گفتند چه میخوانی گفت آخر سورة البقره امن الرسول در خبر است که این دو آیه در شب معراج فرود آمده است
بر رسول خدای صلی الله علیه وسلم در زیر عرش چون خدای تعالی گفت یا محمد سل تعطه بخواه تا بدهند گفت التحیات لله والصلوات والطیبات
الطاهرات المبارکات جواب داد السلام علیک ایها النبی ورحمة الله وبرکاته پیغمبر صلی الله علیه وسلم گفت السلام علینا
و علی عباد الله الصالحین و گفت اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله خدای تعالی این
فرستاد امن الرسول بما انزل الیه من ربه ایمان آورد رسول خدا بدانچه خدا بدو فرستاد و مومنان همه ایمان آوردند
بخدای و فرشتگان و کتابها و رسولان او گفتند فرق نکنیم میان هیچکس از ایشان همه پیغمبران را چنانکه جهودان
کردند و گفتند نومن ببعض ونکفر ببعض و گفتند فرمان تو شنیدیم و مطیع گشتیم آنکه جهودان گفتند سمعنا وعصینا حکیم ابن
روایت میکند که جبرئیل علیه السلام آمد و این آیه آورد و گفت خدای تعالی بر تو ثنا گفت اکنون بخواه تا بدهند و تعلیم کرد
سوال کن و گفت غفرانک ربنا والیک المصیر یعنی آمرزش تو میخواهیم بار خدایا و بازگشت همه بتوست آنگاه هیچکس را حکم
نباشد لا یکلف الله نفسا الا وسعها لها ما کسبت وعلیها ما اکتسبت خدای تعالی این آیه بیان فرستاد قول ایشان
میکند که تکلیف مالا یطاق روا میدارند و در تکلیف ایشان کرد و میگوید خدای تعالی تکلیف نکند نفسی را مگر بوسع
او و وسع نام چیزیست که واسع باشد بر مرد نه بر مضیق و گفته اند که وسع دون جهد باشد دلیل آنکه خدای تعالی ما را
تکلیف دون وسع ما کرده است آنست که یکباره فرض است و ما در کرده یکی بنماز روزی پنج نماز فرض گرداند و در
پیش امتهای دیگر بود پس خدای تعالی ما را بدون وسع تکلیف کرد سفیان گفت آسان کرد بر ما و تکلیف نکرد ما را
الا در خور و وسع یعنی آنچه آسان است که ما او را تکلیف نکرد هیچ کس را الا بقدر طاقت وجه آنکه تکلیف ما فوق طاقت نکرد در تکلیف مال اینها را

طیبر

تکلیف دون طاقه کرد آنکه گفت ما از آنچه میفرمایی هیچ نقصی نیست و الاینجا نیکی بیکی جزای باز رسد او را و هست جزو ثواب
و نفع آنچه کرده بود و بر وی بود و زر و وبال و عقوبت آنچه کرده باشد یعنی ثواب هیچ نفس بدیگری نرسد و عقوبت او را بکیرد
و خدای تعالی بسکافات کار بر وفق عمل ایشان خواهد کرد از عدل گذشت هیچ نماند الا فضل و از مرد و که گذشته نماند الا ظلم و ازهمه
جلالت منزه است متعالی لا تؤاخذنا ان نسینا او اخطانا ربنا ولا تحمل علینا اصرا کما حملته علی الذین من قبلنا ربنا
ولا تحملنا ما لا طاقة لنا به واعف عنا واغفر لنا وارحمنا انت مولانا فانصرنا علی القوم الکافرین ای خداوند ما را مگیر
اگر فراموش کنیم یا خطا کنیم کلبی گفت بنی اسرائیل هرگاه که چیزی فراموش کردندی یا خطا کردندی که ایشان را فرموده بودند بر ایشان
خطا کردندی خدای تعالی طعامی و شرابی بر ایشان حرام کردی اگر این قول درست باشد روح تفسیر چنین بود که باشد
عقوبت و گفتند که نسیان بمعنی ترک است ابن زید گفت اگر فراموش کنیم چیزی از فرایض و احیانا گر ترک کنیم چیزی از محرمات
تو عقوبت مکن و بعضی گفتند که رفع من امتی الخطا والنسیان و ما استکرهوا علیه از امت من درگذشتند خطا و نسیان و اکراه
را بر آن اگر گفتند بار خدایا بر ما مشتقی و تکلیفی که بدان قیام بدشواری توانیم کردن چنانکه بر جهودان
نهادی بر ایشان دا خذ تو بما ذکرنا مرین قول مجاهد است و بعضی گفتند مراد با صر ثقل است یعنی بار گران
بر ما تکلیف مکن چنانکه نهادی بر آنها که پیش از ما بودند و ابن عباس گفت که دراخبار می آید که خدای تعالی هر شبانه روزی پنجاه نماز
بر موسی نهاد و ایشان را زکوة ربع مال فرمود و چون انجام ایشان پلید شدی بجامه ایشان پاره بریدن و نماز جز در مسجد روا نبودی و چون
گناه کردندی علامت آن گناه بر روی ایشان پدید آمدی و چون در سرای ایشان خطا روشن بودی که فلان ابن فلان فلان گناه کرد
حمله بر آن کار قیام ننمودند و ایشان و یضع عنهم اصرهم والاغلال التی کانت علیهم ربنا ولا تحملنا این دعا است که بر خلق عبادت
داد او این دعا کنیم خدا خود آن کند اگر چه این دعا کردن ما را عبادت بود چنانکه گفت قل رب احکم بالحق حکم کرده است
گفتند که مراد این است که تکلیف ما لا یطاق بعضی دیگر گفتند که مراد حدیث النفس است و وسوسه بعضی دیگر گفتند که محبت است
دیگران گفتند که عشق است یحیی بن معاذ گفت اگر در قیامت عذاب بدست من بودی عاشقان را عذاب نکردمی برای آنکه گناه ایشان
اضطراری بود نه اختیاری اصمعی گفت در بغداد دیوانه را دیدم سخت زرد روی و نحیف اندام گفتم که چه کسی گفت گرد این کرده داری
چون مرا دید گفت یا اصمعی صفت عشق بدین سبب الی روضة یکی از بزرگان گفت خدای تعالی روح را بدان غم نکند که
کف بخشای که اگر کسی را الحب تعالی جز نحیف گردی در سخت گرفتن بود و دع و عف عنا بار خدایا تقصیر در گذر و ما را عفو کن و گناه
ما را بپوش و بر ما ببخشای و رحمت کن که ما بنجات نرسیم مگر برحمت تو و گفته اند که عفو کن از اقوال ما و بیامرز از افعال ما و رحمت کن بر ما
بیچاره آری گفته اند عفو کن از صغیره ما و بیامرز از کبیره ما و رحمت کن بر ما از سوی آنکه تو خداوند ما و سید و ناصر پس ما را
نصرت ده بر قومی که از آن جهت است که قرآن بخواند چون اینجا رسد که فانصرنا علی القوم الکافرین گوید آمین نیکو دعائی
چون بخواند ربنا ولا تحمل علینا گوید نعم و اعف عنا گوید عفوت و چون گوید واغفر لنا گوید غفرت
چون گوید وارحمنا گوید رحمت کردم و چون گوید فانصرنا گوید نصرت کردم شما را که فوا کن

سورة آل عمران مدنی است دویست آیت است هر که این سوره بخواند بهر آیتی امانش دهند
بر پل دوزخ در خبری می آید دیگر است که هر که در شب جمعه سوره آل عمران بخواند فردای قیامت او را در پر
دهند تا بر صراط می‌پرد بسم الله الرحمن الرحیم الم الله لا اله الا هو الحی القیوم نزل علیک الکتاب بالحق مصدقا
لما بین یدیه وانزل التوراة والانجیل من قبل هدی للناس وانزل الفرقان ان الذین کفروا بآیات الله لهم عذاب
شدید والله عزیز ذو انتقام کلبی و ربیع و ابن انس گفتند که این آیه در اول سوره است تا [illegible] و اند آیه در نجران
آمد ایشان شصت مرد بودند چارده از اشراف بودند از این چهارده سه مرد پیشوا و مقدم ایشان بودند
عبد المسیح و ایهم و ابو حارثه بن علقمه و این حبر و عالم ایشان بود در مدینه آمدند نماز دیگر با جامه‌های نیکو مردانی صاحب
جمال و نیکو آراسته چون در مسجد رسول الله آمدند آنحضرت نماز دیگر گذارده بود و ساعتی در مسجد نشستند و اهل
کرده وقت نماز ایشان در آمد دستوری خواستند از بهر نماز و نماز خود بگزاردند روی بمشرق کرده رسول
ایشان را گفت اسلام آورید گفتند آورده‌ایم پیش از آنکه تو آمده‌ای گفت دروغ میگویید اسلام چگونه باشد
اگر خدای را فرزند گویید و صلیب پرستید و گوشت خوک خورید گفتند عیسی که بود گفت بنده خدای
بنده او گفتند مسیح بنده باشد از مخلوقات بلی [illegible] گفت از قدرت خدای هیچ نیست لیکن نمی‌بایند که
فرزند باید بمانند کنند گفت خدای را مثل و مانند نیست عیسی را و چگونه ماند عیسی زنده بود فنا پذیرد و خدا
تو زنده ایست که نمرد و خدا حافظ و خالق خلقانست و عیسی این نتواند کرد و هیچ چیز بر خدای پوشیده نیست در
آسمان و زمین و عیسی از آن هیچ ندانسته گفتند همچنین است گفت خدای او صورت عیسی در رحم مادر نگاشت چنانکه
خواست گفتند بلی گفت میدانید که خدای مستغنی است از طعام و شراب و حدث و عیسی طعام میخورد و آن
خورد و او را حدث بود گفتند همچنین است گفت میدانید که عیسی را مادر [illegible] بزاده بود و چون دیگر کودکان
اگر بعد از آن بزرگ شد گفتند بلی گفت چون شما با این همه اقرار دارید چون گویید که عیسی خداست خدای
اول سوره آل عمران بفرستاد تا ایشان [illegible] اختلافی که الم است گذشته [illegible] اعاده کردن
آن [illegible] منم خدای میدانم اسرار ضمایر خلایق خدای که هیچ خدای نیست جز او زنده و پاینده فرو فرستاد
بر تو ای محمد کتابی را که ذکر آن کرده است در توریه و انجیل که آن کتاب قرآن است و آن حروف مقطعه
چون الم بحق فرستاد نه باطل درست و راست و براست دارنده است آنرا که از پیش
او بود از کتابها و پیغمبران و شرایع ایشان و فرو فرستاد توریه و انجیل را پیش از این تا راه [illegible] نماینده
باشند مر مردمان را در حق کتاب نزول فرمود و در حق توریه و انجیل انزل گفت برای آنکه قرآن آیه آیه
فرستاد و توریه [illegible] برای آنکه [illegible] معارف [illegible] است و بزبان عبری توره
باشد یعنی شریعت و انجیل را از لغت [illegible] گرفته‌اند [illegible] برای آنکه [illegible] بود که خدای
بر ایشان [illegible] کرده بود [illegible] باشد و فرو فرستاد فرقان [illegible] آنچه بدان فرق کنند
میان حق و باطل [illegible] گفت تقدیر چنین کرده است وانزل التوریة والانجیل والفرقان هدی للناس
و گفته اند مراد [illegible] است برای [illegible] از آسمان [illegible] که آنکه بآیات
او کافر شدند ایشان را عذاب سخت باشد و خدای تعالی عزیز و غالب است [illegible] در

انتقامست

قدرت او بنده از بهر مصلحتی تعجیل عقوبت نفرماید از آنکه هیچ چیز از وی فایت نشود و خداوند انتقام کشنده از ان
بحسب استحقاق ایشان ان الله لا یخفی علیه شیء فی الارض ولا فی السماء هو الذی یصورکم فی الارحام کیف
یشاء لا اله الا هو العزیز الحکیم بدرستی و حقیقت که بر خدای تو هیچ پوشیده و نهفته در زمین و در آسمان
آنچه ایشان سخن ان اندازه جزای ثواب و عقاب بر وی مخفی نیست از بهر آنکه عالم الذات است با کمال علم
قادری دارد و آنچه او داند دیگران ندانند و آنچه دیگران نتوانند او تواند اوست آن عالم قادری که در رحم
صورت نگارد و چنانکه خواهد صورت گران از ان احتراز کنند [illegible] از آب نگاه دارند و از تاریکی احتراز
او در تاریکی سه گانه تاریکی شب و تاریکی رحم و تاریکی شکم مادر بر آب صورتی که [illegible] مصوران ایران عاجز
از روی انگشت چنین بر دوشند آنجا که دو صد هزار چابک دستند در پیش مثال روی تو نشستند
انگشت گزیده و قلم بشکستند ایشان آلت صورتی برارند که بی معنی او صورتی بی آلت برارد با چندان
معانی از پاره پیه چشم بینا از پاره استخوان گوش شنوا از قطعه گوشت زبان گویا از قطره خون دل
بیدار [illegible] از پیه بنایان عالم اساس و قاعده کنند و هر چه بالا زبر [illegible]
[illegible] از ساقهای باریک تو نهاد و هر چه بالا زاست [illegible] ابدال گران بنا نهادیم بنا
چنانکه او بکس نماند فعل او باکس نماند در صدر [illegible] و جود دست پای [illegible] دست بگیرد و
[illegible] عیب او ایمن و ایمان خدم حق [illegible] از حکمت خود که هفت عضو را [illegible]
روا دارد که هفت اقلیم را بی امامی رها کند هر گز چنین نکند ما زمان تو امام باشد امام را باید [illegible]
من مات ولم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة یعنی پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که هر که بمیرد و [illegible]
امام زمان را مردن او مردن جاهلان باشد و این خبر دلیل است بر آنکه زمانه از امام خالی نباشد [illegible]
بحقیقت اوست و صورت نگارد در رحمها چنانکه خواهد یکی را سیاه و یکی را سفید [illegible]
را خوب دراز و کوتاه و نر و ماده هیچ خدا نیست الا او عزیز است اگر امام او بر دیگران [illegible]
بدون او معبودی که بدان [illegible] حاصل نشود غالب [illegible] کنند حکمت الحکیم بحکمت و
صواب کند هو الذی انزل علیک الکتاب منه آیات محکمات هن ام الکتاب واخر متشابهات
فاما الذین فی قلوبهم زیغ فیتبعون ما تشابه منه ابتغاء الفتنة وابتغاء تاویله وما یعلم تاویله الا الله والراسخون فی العلم
یقولون آمنا به کل من عند ربنا وما یذکر الا اولوا الالباب او خدا است که کتاب یعنی قرآن را بر تو که محمد
فرستاد و از این کتاب آیاتی محکم است و آن آنست که مراد بظاهر آیه مفهوم شود و آن اصل کتاب
و ام از بهر آن گفت که مرجع متشابه [illegible] حمل متشابه [illegible] گفت برای آنکه آیات محکم
یک آیت و آیات دیگر متشابه [illegible] و متشابه آنست که مراد او مشتبه باشد از ظاهر [illegible]
معلوم نگردد ربیع [illegible] گفته محکم ناسخ است که بر و عمل باید کرد و متشابه منسوخ است که باو ایمان باید
آورد و عمل نباید کرد عبد الله عباس گفت محکم حلال و حرام و فرایض و احکام است و متشابه
امثال و مواعظ و گفته اند که محکم آنست که علما تاویل آن دانند و متشابه آن بود که تاویل آن [illegible]
و بدانکه همه قرآن بوجهی محکم است چنانکه الر کتاب احکمت آیاته یعنی جمله آیاتش محکم است [illegible]

۸۵

بدو راه نیابد و متناقض نشود لا یأتیه الباطل من بین یدیه ولا من خلفه و بوجهی دیگر همه متشابه است چنانکه گفت
کتابا متشابها یعنی یکدیگر مانند در احکام و اعجاز و بر روایتی دیگر از ابن عباس متشابه حروف تهجی اند
که در اوایل سوره است جماعتی جهودان نزد پیغمبر رسول صلی الله علیه و آله آمدند که ما شنیدیم که از جمله
وحی بر تو الم است [illegible] گفت آری گفتند اگر این درست است چنان می نماید که ا[illegible]
تو هفتاد و یک سال باشد و این از حساب جمل است الف یکی و لام سی و میم چهل هفتاد و یک
باشد گفتند با محمد دیگر این چنین هست گفت المص گفتند این بیشتر است صد و شصت و یک سال است دیگر
هست گفت المر گفتند این دویست و هفتاد و یک است بر ما مشتبه شد ندانیم بر کدام کیریم بر کدام [illegible]
[illegible] ایمان نیاریم خدای تعالی این آیه فرستاد که و هو الذی انزل علیک الکتاب یعنی او آن خدا
که بر تو آیاتی محکم فرستاد که آن اصل کتابست و دیگر متشابه اما آنکسانی که در دلهای ایشان زیغی
و میل بود از پی آن روند که متشابه بود برای طلب فتنه و تاویل او ربیع گفت که این آن وفد نجران اند که
ایشان با رسول در عیسی خصومت کردند گفتند تو نه میگویی که او کلمه و روح او بود گفت بلی گفتند ما را این بس
است خدای تعالی این آیه فرستاد و کلبی گفت جهودانند چنانکه گفته شد بعضی دیگر گفتند جماعتی خارجی
عایشه گفت که رسول صلی الله علیه و آله این آیه خواند گفت چون ایشان را دیدید که طلب تاویل
متشابه کنند و متشابهات قرآن تتبع و تعلق کنند و بران جدل کنند ایشان آن جماعت اند که خدای
تعالی خواست که از ایشان احتراز کنید و با ایشان منشینید تاویل آن بود که منتهی او شود و از اول کشف معنی
آیت نکو تر تفسیر گویند و چون آیات متشابه را تاویل آن را که بیان کرد و گفت تاویل آن جز خدای
نداند و دیگر آنکه در عاقبت قدم باشند و در جای یعنی تاویل آن خدا داند و کسانی که علم آن را
یاد گرفته باشند و گفته اند که معنی آنست که تاویل آن جز خدای نداند اما راسخان ثابت قدمان در علم
میگویند که ما بدان ایمان آورده ایم همه از نزدیک خدای ماست هم محکم و هم متشابه و بر معنی
اول آن بود که خدای داند و راسخان دانند و با آنکه دانند میگویند ایمان آورده ایم همه از نزدیک خدای ما
او فرستاده است و این بهتر و نیکوتر است از بهر آنکه خدا این کتاب را بلغت عرب فرستاد
و در الفاظ تعریف الالفاظ است که بعضی از آن بتدبیر و تاویل دانند و معنی بعضی چون [illegible]
رسد معلوم گردد و در حکمت نیکو نبود که با رسول خطابی کند که او نداند و رسول با امت
خطاب کند که او داند و نه امت پس رسول صلی الله علیه و آله باید که داند و راسخان که عالمان
ربانی اند از اهل بیت و صحابه دانند عبد الله عباس چون این آیه بخواند گفت انا من
الراسخین فی العلم من از راسخان علم که تاویل متشابه دانند و مفسران خلاف کردند که این راسخان
علم کی اند بعضی گویند مومنان اهل کتاب اند چون عبد الله سلام و غیر او و در تفسیر اهل بیت
است که مراد براسخان علم اهل بیت نبوت اند از آنکه علم ایشان از علم رسول بود
و علم رسول از امین جبرئیل و علم جبرئیل از لوح محفوظ از قبل رب العزت عجب از آنکه [illegible]
دارند که تاویل متشابه جهودان دانند و اهل بیت رسول ندانند انس مالک روایت کند

از ابو الدردا که از رسول صلی الله علیه و آله پرسیدند که راسخان علم که باشند گفت آنکه سوگندش راست بود
و زبانش صادق و دلش مستقیم و بطن و فرجش عفیف باشد و این صفت معصومانست کمیل زیاد گفت که
روزی امیر المؤمنین علی بن ابی طالب دست من گرفت و مرا از کوفه بیرون برد چون بصحرا شدیم آه سرد از دل
گرم بیرون آورد و گفت یا کمیل ان هذه القلوب اوعیة فخیرها اوعاها این دلها ظرفها است بهترین آنست
که نگاه دارنده تر بود که دار بخیر تر [illegible] و گفت الناس ثلثة عالم ربانی و متعلم علی طریق نجاة و همج رعاع
اتباع کل ناعق یمیلون مع کل ریح لم یستضیئوا بنور العلم و لم یلجئوا الی رکن وثیق مردمان سه نوع اند عالم اند و
متعلم عالم ربانی و متعلم بطریق نجات و این دو در گذشتند همج و رعاع اند آنکه بر مثال [illegible]
حکمت شود [illegible] همراه او آواز کنند و بروند و بهر بادی که بجهد میل کنند بنور علم [illegible] آتش هم
نجسته باشند و در علم التجار کمی و ثیق کرده باشند یا کمیل علم پاسبان تو بود و تو پاسبان مال و مال از نفقه کم شود
علم از نفقه بیفزاید دوستی علم و عالم دینی است که بدان جزا دهند و خدا بدان پرسند و کمال طاعت
بر آن بود در حیوة و ذکر ثنای نیکو پس از وفات علم حاکمست و مال محکوم ای کمیل خازنان در آن
مال که زنده باشند مرده اند و عالمان آن وقت که مرده باشند زنده اند تا جهان ماند عالمان باشند اشخاص
ایشان مفقود بود و مثال ایشان در دلهای موجود آنگه گفت های های اینجا علم بسیار است اگر کسی
را یابم که بردارد و نگه کند و اشارت بسینه مبارک خود کرد در حدیث دراز که وصف اهل و رگار
و عالمان وقت خود کرد و در آخر کلام گفت بار خدایا زمین خالی نباشد از حجتی از آن تو بر خلق اما
بر خلق اما ظاهر مغلوب یا خایف مغمور ظاهر مغلوب چون او که اول ائمه است و خایف
مغمور زیرپرش که آخرین ائمه است برای آنکه تا حجتهای تو باطل بود و کجا اند بعد دانند که و بقدر
منزلت بزرگ اند خدای تعالی بایشان حجت خود را نگاه دارد و در دل خود اشتباه خلق پیند علم ایشان را
بر حقایق ایمان واقف کرد اینده باشد ایشان را راحت یقین حاصل آید و باشند و مانس باشند آنچه
جاهلان از آن مستوحش باشند و آنچه مترفان از و مستکبر اند در شاید ایشان را رزم اند صحبت ایشان با
بدنها تنهای ایشان معلق باشد ایشان خلفای خدا باشند در زمین پیغ او بر بندگانش آنگه گفت آه شوقا
الی رؤیتهم آنکس که این آیه بر و تک تو راسخ نباشد و آنکس که این نخواهد شنید و فهم نتواند کردن نبرد
از هم راسخ بیک و هم راسخ علم آن باشد که تاویل متشابه عالم بود نه آنکه محکم و متشابه بود و آنکس که بر تاویل
تفسیر ندان راسخست بود که محکم نه پیغ در کلوی او باید کرد از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت که گفت من کلم
من یقال علی تاویل القرآن کافه نفث منزله یعنی از شما کسی باشد که با تاویل قرآن کارزار کند چنانکه من بتنزیل آن کردم
هر کسی گفت منم یا رسول الله گفت نه و لکنه خاصف النعل آنکس که نعل را پینه میزند نگاه دار امیر المؤمنین
علیه السلام از حجره بیرون آمد نعل رسول بدست گرفته بود و نیکو کرده پس راسخ او بود و اولاد وی یازده تن
و ماذکر و اندیشه نکند الا خداوند عقل گویاست ربنا و تفکر کنند ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا و هب لنا
من لدنک رحمة انک انت الوهاب ربنا انک جامع الناس لیوم لا ریب فیه ان الله لا یخلف
المیعاد آنها که راسخان اند در علم میگویند خدایا مگردان دلهای ما را یعنی لطفها کرد دلهای ما بدان

مستقیم باشد و از حق مایل نشود و از نماز باز میگیرد و بسبیل عقوبت ما را خذلان مکن چون کجا باشد و باز زیغ کرده ایم
ما را بکجی و کجا اختیار کرده جاکه کافران کردی یا مکن ایشان را آنگه که فلما زاغوا ازاغ الله قلوبهم بار خدایا چنانکه دلهای
ایشان را بجنبانیدی چون بجنبیدند ما را دلهای بجنبان پس از آنکه ما را راه نمودی با بیان و الطاف و ایشان هم
توفیق و تسهیل سبیل و بیان و نصب ادله و ازاحه علت و ایجاد اسباب مقدمات است و ما را انعام این
رحمت خود ده و دی درست ای بخشاینده بر بخشای که تو بخشاینده بر حقیقت مرا و درجت دراین توفیق
است معنی ثبتنا علی الایمان و الهدایه صادق علیه السلام گفت مراد لزوم خدمت درگاه او است
بر وجه سنت بخلاف بدعت ام سلمه گوید که رسول صلی الله علیه و آله در دعا بسیار گفتی اللهم مقلب القلوب
و الابصار ثبت قلبی علی دینک ای بار خدای که تو جمع کرد آننده برای روزی که در آن روز هیچ شک نیست
روز قیامت برای آن گفت که شک نیست در وی که کافران در آن شک کرده اند تحقیقت و درستی
که خواهد بود و این مبالغه باشد از صحت وقوع و وجود کار و آنکه عدول کرد از خطاب با غیبت و این خبر باشد از قضای
و گفت که خدا وعده خود خلاف نکرد از آنچه وعده دهد هر چند بشود ان الذین کفروا لن تغنی عنهم اموالهم
و لا اولادهم من الله شیئا و اولئک هم وقود النار کدأب آل فرعون و الذین من قبلهم کذبوا بآیاتنا فأخذهم الله
بذنوبهم و الله شدید العقاب میگوید برستی و حقیقت که آنها که کافر شدند و انکار کردند وحدانیت و یگانگی
خدای را او مال و زن و فرزند غره شدند و پنداشتند که مالهای ایشان و فرزندان ایشان را کفایتی بود و نفعی کنند
تصور کردند که آنها که ایشان را هیچ سودی نکند فردای قیامت ایشان را مال بار گردد و فرزند نه و نشود و بیم با
ایشان عقاب باشند که کس را حاجت نتواند کرد لا تجزی نفس عن نفس شیئا مال و ملک کسی را از نفرود
و فدیه قبول نکنند فلن یقبل من احدهم ملء الارض ذهبا و لو افتدی به مال عذاب خدا را دفع نکند و فرزند خدا
باز ندارد و ایشان که بر این اعتماد کردند و آن حساب بر گرفتند و هیزم آتش دوزخ اند چنانکه آل اتباع
فرعون چون عذاب خدای بر ایشان رسید و عقاب او ملک و مال ایشان را غنا نکرد پس خدای و عادت
انجاعت چون آل فرعون است و کسانیکه پیش از ایشان بوده اند تکذیب کردند آیات ما را و از او دروغ
داشتند و تصدیق نکردند لاجرم خدای تعالی ایشان را به دروغ ایشان بگرفت و بگناهشان مواخذه کرد در دنیا
و آخرت بعذاب ایشان را ابتلا کرد و عقاب خدا سخت است و او عقوبت سخت کند چنانکه رحمت
او واسع است و لعنت او عام قل للذین کفروا ستغلبون و تحشرون الی جهنم و بئس المهاد قد کان لکم آیة فی
فئتین التقتا فئة تقاتل فی سبیل الله و اخری کافرة یرونهم مثلیهم رأی العین و الله یؤید بنصره من یشاء ان فی ذلک
لعبرة لاولی الابصار بگوی ای محمد آن کافران را که زود باشد که بر شما غلبه کنند و شما مغلوب شوید در دنیا و در آخرت
و بدترست دوزخ و بد جای است آن کافران آنجا مقهور باشند و انجا معذب نه دنیا داشته باشند
و نه آخرت خسر الدنیا و الآخرة مقاتل گفت که آن کافران مشرکان مکه اند چون این آیه آمد رسول صلی الله علیه و آله
گفت ان الله تعالی غالبکم و حاشرکم الی جهنم دلیل بر این قول سیهزم الجمع و یولون الدبر عبد الله عباس گفت که
جهود اند چون رسول صلی الله علیه و آله روز بدر مشرکان را غلبه کرد و جهودان گفتند بخدای که آن پیغمبر است که
ما را وعده کرده اند و نعت و صفت او در کتاب با نام و رایت منصور است مرد و دیگر گفتند هوا

تا با و ایمان آمدند چون روز احد اصحاب رسول را المی رسید سنگ آوردند و گفتند الست این مرد که ما کان مردم
و ایمان بیاوردند و در میان ایشان و رسول تو ابدی بیش از ان مدت عهد بیاه کردند و کعب اشرف
با هفتصد هزار مرد از جهودان بکراهه نزدیک ابا سفیان و با او عهد بستند که دست یکی کنند در حرب رسول
اگر بدیده آمد چون حق تعالی در حق ایشان این آیه فرستاد که گفت شمارا ایتی و دلالتی است و صدق این مقال که گفتیم
ستغلبون و تحشرون در دو گروه که فراهم رسیدند یکی از رسول و یکی از مشرکان قریش روز بدر گروهی که رسول و
اصحاب او بودند سیصد و سیزده کس بودند بر عدد اصحاب طالوت روز قتال جالوت هفتاد و هفت مرد مهاجر
و دویست و سی و شش مرد انصار رایت بدست امیر حیدر علی عالی القدر علیه سلام الله الملک الاکبر بود و رایت
انصار سعد عباده داشت و هفتاد شتر بود و دو اسب یکی از مقداد اسود و یکی از مرثد بن مرثد و از سلاح
شش درع داشتند و هشت شمشیر و آن روز جمله شهیدان رسول چهارده مرد بودند شش مهاجر و هشت انصار
از این دو گروه یکی کارزار میکنند در راه خدای و گروهی دیگر کافران که مشرکان مکه اند و رئیس ایشان عتبة بن ربیعه
بود و ایشان نهصد و پنجاه مرد بودند و صد اسب داشتند و والی جنگی که افتاد او جنگ بود و سبب ان که ایشان
بر و چاپ غلبه یافتند آن بود این گروه مسلمانان را دو چند خود دیدند در چشم دیدار سالش اذ یریکموهم اذ التقیتم فی
اعینکم قلیلا ویقللکم فی اعینهم که کثیر او کثیر اند مشرکان مسلمانان را دو چند خود دیدند عبدالله مسعود گوید که در اول
بنداشتیم که ایشان … شنیده و وقت … بیش برند بر ضعف هر چند ساعت در چشم ما چیزتر بود تا گمان بردیم که
گر کرزانه … گفت ایشان هفتاد مرداند دیگری گفت صد مرد باشند چون کارزار تمام شد اسیران را پرسیدیم
که شما چند بودید گفتند که هزار مرد گفته اند که … نظنه … است از اگفت که اگر چه هر چند مسلمانان بودند
دو چند مسلمانان بودند و چندان بهران گفت که مثال الست که مردی را در کارزاری سه مرد باید که حاضر گردد
احتیاج الی اشعر اگر دو مثل مضاف … که باشند و این جواب وقتی بود که … علم بود … ظن بعد احتیاج
بدار و گر ایشان بعباس گفته باشند اگر گفت خدای عزوجل بنصرت خود از اگر خواهد قوت دهد … که رسول
صلی الله علیه و آله … وعده … لشکر خود … که بنصرت خدای و توفیق … کردی … بر سبیکی که در ان
عبرتست و پند مر خداوندان بصر و بینا را از انکه مردی که از شهر بدوش کند … شهر دیگر اید … جماعتی ضعفا
مهاجر و انصار … وعده … جهاری بر … سلاح با چوب و چیزه و … پیاده … بر دیار
… از زر و ساز … شجاعان متفاوت کرده ایشان را بشکنند و … ایشان بغنیمت گرفتند و مطعوم …
اند و این جای اعتبار باشد خداوندان عقل را زین للناس حب الشهوات من النساء والبنین والقناطیر المقنطرة
من الذهب والفضة والخیل المسومة والانعام والحرث ذلک متاع الحیوة الدنیا والله عنده حسن المآب
حق تعالی چون حدیث بدر گفت ذکر دنیا کرد … صحابه رسول را میل دنیا و حطام آن نباشد گفت بیارا
از برای مردمان دوستی دنیا را از شهوات و ارزو … شهوت … باشد … ایجاب … کند … آن
حسن بصری گفت شیطان است … بود که اگر خدای … دنیا کرد … زیب …
او کند انکه خدا این شهوات را … بیان کرد و گفت از جمله زنان اند و زنان از برای آن … کرد
که سبب افتتان اند و حبایل شیطان چنانکه گفت النساء حبائل الشیطان زنان دامها و بند اند و گفت

بجنون

بجنون رجل بمراة تمام فانها الشیطان نماید که مرد با زنی نامحرم نشیند که سوم ایشان شیطان باشد پس گاهی دام
شیطان باشند و گاه پیش رو ایشان باشند و گاهی خود شیطان باشند ان النساء شیاطین خلقن لنا نعوذ بالله
من شر الشیطان و دیگر اراد انچه از زر و مال پسران اند رسول صلی الله علیه و آله اشعث قیس را گفت ترا از دختر حمزه
هیچ فرزندی است گفت پسری دارم از وی که اگر بدل او جفنه ثریدی بودی که بمهمان دادمی دوست تر
داشتمی گفت چرا چنین میگویی انهم لثمرة القلوب وقرة الاعین وانهم مع ذلک لمجبنة مبخلة محزنة گفت
ایشان میوه دل اند و روشنایی چشم اند و این سبب بخیلی و اندوه اند و دیگر از جمله شهوات مالهای
بسیار است از زر و نقره و اسپان چراگاه و مرغزار فرستاده بانشان کرده … مرد …
از سیدی پیشاه و دست و پای ایشان … ابو هریره از رسول صلی الله علیه و آله روایت کرد
که قنطاری دوازده هزار اوقیه باشد و بروایت حسن بصری از انس از انحضرت دو هزار دینار باشد ابو نضره گفت
پوست گاوی پر از زر یا سیم باشد و معنی مقنطره بر هم نهاده باشد امیرالمومنین علیه السلام از پیغمبر روایت کرد که چون
خدای خواست که اسپ بیافریند باد جنوب را گفت که من از تو خلقی خواهم کرد … اگر باد
جنوب باشند خلقی که عزت اولیا و دوستان من باشند و ذلت دشمنان من و جمال اهل طاعت من گفت باد
خدایا فرمان تراست حق تعالی از باد جنوب اسبی بیافرید اگه گفت من ترا عربی آفریدم و خیر در پیشانی تو بستم و
غنیمت بر پشت تو و خداوند است تو مهربان کردم و ترا بی پر گردانیدم … فضلت للطلب وانت للهرب
برای طلب دانند و در آن … پشت تو مرد … تسبیح و تحمید و تمجید و تکبیر گویند
و تو تسبیح و تهلیل ایشان تسبیح و تهلیل گوئی اگر گفت هیچ تسبیح و تهلیل نباشد که او بشنود الا با ایشان او جواب
دهد اگر گفت چون فرشتگان صفت اسب بشنودند و خلقت … گفتند خدایا ما که فرشتگانیم تسبیح
و تحمید تو میگوییم نصیب ما چیست حق تعالی برا ایشان اسبان ابلق … گردنهای ایشان چون گردنهای
اشتران بختی چون اسب … زمین … و پای او در زمین قرار گرفت صهیل کرد حق
تعالی گفت برکت بر تو باد … مشرکان را بصهیل تو ذلیل کنم و گوشهاشان کر کنم و دلهای ایشان بترسانم
چون خدای تعالی چیزها را به آدم عرض کرد گفت که ازین انچه خواهی او اسب برگزید خدای تعالی گفت عزت خود
و عزت فرزندان خود اختیار کردی تا زنده باشند برکت من بر تو باد و بر ایشان از خلق هیچ … گرامی تر
تا محبوب تر از تو باشد و این کرامت اختیار کردی پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که الخیل معقود فی نواصیها الخیر
در … روایت کنند از حضرت رسول که گفت … از …
از ان ان و یکی از شیطان انکه خدای است ان که در راه خدا آن جهاد کنند و برای آن ببندند
و انچه ادمی راست انست که برای نسل بچه دارند و انچه شیطان راست انست که برو گرو بندند و قمار
بازند و دیگر از جمله شهوات اشتر و گاو و گوسفند و غیر آن از بهایم و کشت و زرع که … الحیوان
کرد و گفت متاع … زندگانی دنیا است و نزدیک خداست … بازگشتن نیکو …
لا عین رأت ولا اذن سمعت ولا خطر علی قلب بشر … آنچه نفسها …
قل اؤنبئکم بخیر من ذلکم للذین اتقوا عند ربهم جنات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها و ازواج مطهرة

و رضوان من الله والله بصیر بالعباد ای محمد که خبر دهم شما را بچیزی بهتر از انکه شما او را دوست دارید و آن
ونعمت بهشت را باین درهمی بازیدوان کرامت میتازاو چنین کاران را نزدیک پروردگار ایشان
بوستانهای که در زیر ایشان جوی‌های آب روان میرود و در خبر است که جویهای بهشت در شکافها نرود
و بروی زمین رود و مشوق نکرد و آب و سبزی از جوی‌ها و نبات است چنانکه اسود دارد و
روح و راحت دهد سبزی نبات شد بی‌شک انواع میوه‌ها در وی باشد میوه نزدیک تا شما را
رنج نرسد در چیدن مطلو نهاد اینست بخوف انقطاع منقص نکرد و گفت جاودانی در آن مقام
باشند بانوار نعمت و ایشان را زنان پاکیزه باشند و بهار چون زنان دنیا که کره کرد ابنده
باشند ایشان را از بول و غایط و حیض و استحاضه و نفاس و بهتر از این که خوشنودی خداست ابو سعید
خدری گفت که رسول صلی الله علیه و آله گفت که خدای تعالی اهل بهشت را گوید که ای اهل بهشت گویند لبیک ربنا
وسعدیک والخیر بیدیک خدای تعالی گوید راضی شدید از من گویند که ما خدایا چون راضی نشویم و تو
ما را آن دادی که کسی را ندادی حق تعالی گوید که من شما را بدین بهتر دهم و فاضلتر گویند که بار خدایا به ازین چه باشد
گوید که خوشنودی من چنانکه ازین هرگز خشم نباشد گفته اند در بهشت هیچ چیز است بهتر از بهشت که
رضای خدای دیگر خلود در آن و دیگر جوار محمد و آل او علیهم السلام و خدای تعالی بصیر و بینا است بندگان
خویش جزای اعمال بر حسب استحقاق دهد ایشان را الذین یقولون ربنا اننا آمنا فاغفر لنا ذنوبنا
وقنا عذاب النار الصابرین والصادقین والقانتین والمنفقین والمستغفرین بالاسحار کسانی که میگویند که ای
خدا ما بدرستی که ما ایمان آورده‌ایم بزبان اقرار دادیم و بدل تصدیق کردیم قدم در دایره ایمان نهادیم
دست در رسن متین تو زدیم و زبان را در ثنای تو و جوارح را در عبادت تو کار فرمودیم و امید
امرزش تو داریم بکرم خود گناهان ما را بیامرز و ما را از عذاب دوزخ نگاه دار انگه حق جل و علا
صفت متقیان کرد و گفت بر سبیل مدح کسانی اند که صبر کنند و اند صبر بر سه گونه بود صبر بر طاعت
و صبر از معصیت و صبر بر مصیبت صبر بر طاعت آن بود که خود را بر بنیان نشسته دارد و اوقات نماز
را مراقبت کند و روزه فرض و سنت را بتحمل مشقت و صبر تلقی کند و بر زکوة و حج و جهاد نفس
خود را موطن کرده اند و چون مصیبتی بدو رسد گوید که انا لله و انا الیه راجعون صفت دیگر شما را
آنست که راست گویندگان باشند در انچه گویند امنا از اهل تصدیق کنند اقرار کنند و انگه
در گفتار ایشان کاهیتی نبینند در خبر است که مرد چون یکبار براست گوید معروف شود و نام او
در جریده صدیقان نویسند و اگر یکبار دروغ گوید عادت شود او را نزدیک خدای او را از جمله
کذابان نویسند و دیگر نماز کنندگان و دعاگویان باشند و از ناکرده مال خود را در رضای او و طاعت
او صرف و نفقه کنند در خبر است که ما طلعت الشمس قط الا وبجنبیها ملکان ینادیان اللهم اعط کل
منفق خلفا و کل ممسک تلفا روزی آفتاب بر نیاید الا که بپهلوی او دو فرشته باشند میگویند بار خدایا
ببخش بر هر که انفاق کند نعمای خود را در راه تو خلفی و عوضی و هر امساک کننده را تلفی برسانیا
که استغفار کنندگان اند و امرزش خواهان از خدای بسحرگاهان مجاهد گفت نماز کنندگان باشند

یقولون

بشب چنانکه گفت کانوا قلیلا من اللیل ما یهجعون و بالاسحار هم یستغفرون حسن بصری گفت نماز کنان در شب تا
وقت سحر و در سحر باستغفار مشغول باشند عبد الله عمر شب نماز کردی و چون سحر شدی تا وقت صبح
باستغفار مشغول بودی رسول صلی الله علیه و آله گفت خدای تعالی سه آواز دوست دارد آواز کسی که
قران خواند و آواز کسی که در وقت سحر استغفار خواهد داود پیغمبر علی نبینا و علیه السلام از جبرئیل علیه
السلام پرسید که کدام وقت فاضلتر است گفت ندانم الا آنکه در سحر عرش خدای بجنبد لقمان حکیم
پسر خود را گفت ای پسر نباید که خروس از تو زیرک تر باشد وقت سحر برخیزد و استغفار کند و تو خفته
باشی و در تفسیر اهل بیت است که این آیه در حق امیر المؤمنین علی علیه السلام انما الصابرین نظیره فی قوله والصابرین
فی البأساء والضراء وحین البأس و اما الصادقین نظیره قوله والذی جاء بالصدق وصدق به و اما القانتین نظیره قوله امن
هو قانت آناء اللیل ساجدا وقائما و اما المنفقین نظیره قوله الذین ینفقون اموالهم باللیل والنهار سرا و علانیة و
اما المستغفرین نظیره قوله کانوا قلیلا من اللیل ما یهجعون و بالاسحار هم یستغفرون شهد الله انه لا اله الا هو و
الملائکة واولوا العلم قائما بالقسط لا اله الا هو العزیز الحکیم ان الدین عند الله الاسلام انس مالک روایت
کند که رسول صلی الله علیه و آله گفت هرکه این آیه بخواند بدانکه این آیه بگوید و انا علی ذلک من الشاهدین خدای تعالی
هفتاد هزار فرشته بیافریند تا برای او استغفار کنند و امرزش خواهند تا روز قیامت و در خبری دیگر است
که هرکه این آیه بخواند خدای تعالی گوید در بهشت برو و بگشاید و بهشت در دوزخ برود و در خبر دیگر ابو الیقظان
گفت بتجارت کوفه رفتم و در جنبی اعمش فرود آمدم در آن شب این آیه میخواند و در آخرش میگفت و انا اشهد
بما شهد الله به واستودع الله هذه الشهادة و هی لی عند الله حتی یردها الی یوم القیامة گفتم چه چیز شنیده
ای در این باب روز دیگر برخاستم و رفتم و با او گفتم و در اول این آیه شهادت خواندی و در آخرش کلمه گفتی در این چیزی شنیده
گفت بلی گفتم مرا روایت کن گفت یکسال خدمت در سرای من کنی و من کارهای خود تمام کرده
بودم و بر در سرای او برفتم و یکسال مقام کردم بعد از سالی گفتم یا شیخ سال تمام شد گفت بشنو حدیث
کرد مرا ابو وائل از عبد الله مسعود که او گفت از رسول خدا شنیدم که گفت هرکه این آیه بخواند فردای
قیامت گوید حق تعالی که بنده من وفا کردی بعهد من و ادا کردی امانت من و آن توحید است و من
اولی ترم که بعهد خود وفا کنم ای فرشتگان من درهای بهشت بروی بگشایید تا بهر در که خواهد
در آید خبر است که بود که دو فرشته در هوا بیکدیگر رسیدند یکی دیگری را گفت از کجایی گفت از نزدیک
بنده عاصی که امروز بمعصیت مشغول بود گفت آمده‌ام و دیوان عمل او سیاه بگنا و ما سیاه بودیم
آن دیگر گفت عجب آنست که من نیز نام او برانم از دوزخ بر زمین می‌برم این فرشته عجب زده گفت
که چگونه است گفت چون ترا پادشاه ما در شهادت بتوحید خدای تعالی گناه او بخشید و در کار او ایمان او نظر
کردم در خبر است که مردی زنا بیامد و چنان گشتی گران گشت و بر دیگر هیچ سنگ سنگی برداشت
و بنهاد و هر بار یکی انداخت و گفت اشهد بالحق ای اشهد ان لا اله الا الله چون شب در خواب دید که قیامت است
و خلقان را در صعید عرصات برانگیخته اند و ایشان را حساب میکنند او را بیاوردند و حساب او
برآوردند سیئات تنش بر حسنات بچربید و او را بسوی دوزخ بردند چون بر او رسیدند کوهی عظیم بیامد و حایل

شد و بر دیگرش برند گواهی دیگر بیاید و حائل گشت همچنین تا بهشت در دوزخ برند هر جا گواهی مانع میشود
حمزه و دوزخ گفتند شما را با این بنده حجت کنند این مرد ما را گواه کرد در آنکه خدا یکیست ما را بگیرم او را تا
دوزخ برند اشارت رفت که مردی سنگی را گواه گرفت آن سنگ نگذاشت که او را بدوزخ برند کسی که خدا را
هفتاد سال گواه گرفته چون رها کند کلبی گفت سبب نزول این بود که دو حبر از احبار شام بمدینه آمدند
یکدیگر گفتند نیک ماند این مدینه بمدینه پیغمبر آخر الزمان چون بمسجد در آمدند و رسول را بدیدند او را بعلامات
و صفات بشناختند گفتند یا محمد ما را مسئله ایست اگر جواب دهی ایمان آریم اخبرنا عن اعظم شهادة فی
کتاب الله از بزرگترین گواهی که در کتاب خداست ما را خبر ده خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت گواهی
داد که جز او هیچ خدای نیست در معنی گواهی خدای خلاف کرده اند مجاهد گفت حکم الله خدای حکم
کرد ابن کیسان گفت شهد الله بتدبیره العجیب وصنعه المتقن وامورة المحکمة لا اله الا هو خدای گواهی داد
بتدبیر عجب و صنع محکم و افعال متقن خود که او یکیست و جز او خدای نیست چنانکه ابو العتاهیة گفت وللّه
فی کل تحریکة وتسکینة ابدا شاهد وفی کل شیء له آیة تدل علی انه واحد در خبر است که ابو شاکر الدیصانی
با جماعتی زنادقه در موسم حج بنزد صادق علیه السلام آمد و گفت یا بن رسول الله انک لاحد النجوم الزواهر
وان اباءک کانت بدورا ابو شاکر گفت ای پسر رسول خدای تو یکی از جمله ستارگان تابانی و پدران تو بدرهای
تمام بوده اند چون ذکر علما کنند الحق گفتم تو همچنانید ای دریای موج زننده ما را خبر ده که دلیل بر
حدوث عالم چیست آنحضرت بیضه مرغی طلبید و بر دست نهاد و گفت هذا حصن ملموم داخله غرقیء
رقیق تطیف به کالفضة السائلة والذهب المائعة ثم انها تنفلق عن صورة کالطاوس این حصنی است
محکم در اندرون پوستی تنک در اندرون او میگردد چیزی چون نقره روان و زر گداخته پس شکافته شود
از صورتی چون طاوس پس چیزی دیگر درو باشد جز آنکه تو میدانی گفت نه گفت این دلیل است بر حدوث
عالم یا بن رسول الله بگو که تو دانستی که ما نپذیریم الا آنچه بچشم ببینیم و بگوش بشنویم و بمزه بچشیم و بدست
بپسیم صادق علیه السلام گفت این حواس پنجگانه است و این هیچ سود ندارد بی دلیل عقل گفت که خدای
تعالی گواهی میدهد که جز او خدای نیست و فرشتگان و مومنان اولوا العلم باشند پیغمبران علما و اوصیا
ای اقرار ما رسول صلی الله علیه بیامد و دعوی کرد که من فرستاده خدایم و او را مشرکان گفتند گواه
تو کیست در آنکه تو فرستاده گفت بار خدایا این کافران از من گواه میخواهند گفت من گواه توام قل کفی بالله
شهیدا بینی وبینکم یک گواه کار بر نیاید گفت گواهی دیگر با من گواهی میدهد که علم کتاب نزدیک
اوست ومن عنده علم الکتاب وان پسر ابو طالب است مخالفان گفتند جهودان اند موافقان گفتند
آنست که جهودان اند که بیع او در دایره اسلام آمدند و بعضی گفتند جزیه بر گردن خود قبول کردند رسول
را گفتند گواه تو جهودانند ما او را نشناسیم و گواهی پسر عمت نپذیریم که او از تو است گفت بر چه اگفت
جان شنید گواه من شد بر صدق این دعوی راوی خبر گوید ما بر رسول آمدیم در بعضی ایها اعرابی پیش آمد رسول
گفت از کدام قبیله گفت از فلان گفت بکجا می روی گفت با قبیله رغبت کنی در چیزی که صاحب آن باشد چه
گفت چیست گفت آنکه گویی که گواهی میدهم که خدا یکیست و من رسول اویم اعرابی گفت که کیست گواه

برین

۸۹

برین دعوی آنحضرت نگاه کرد درختی عادی بر کنار بیابان بود خشک شده گفت آن درخت مرا گواهی دهد
مرد در عجب آمد گفت ای اعرابی برو و آن درخت را پیش خوان و بگو که رسول خدا ترا میخواند اعرابی رفت
و گفت ایتها الشجرة اجیبی رسول الله ای درخت اجابت کن رسول خدا را درخت بر خود بجنبید و بر شاخهای
خود را از زمین بر کند و زمین میشکافت و پیش رسول آمد و بایستاد رسول صلی الله علیه و آله گفت بچه گواهی
میدهی ای درخت گفت گواهی میدهم که خدا یکیست و تو رسول اویی اعرابی گفت درخت گواهی میدهد که
اولیترم که گواهی میدهم و گفت اشهد ان لا اله الا الله وانک رسول الله خدا او دان علم گواهی میدهند بر وحدانیت
خدای بعضی گفتند پیغمبران اند ابن کیسان گفت صحابه رسول اند از مهاجر و انصار مقاتل گفت مومنان اهل کتاب اند
چون عبد الله سلام در تفسیر اهل بیت است که امیر المومنین است چنانکه ومن عنده علم الکتاب اگر
علمای اسلام گویی او مقدم است و اگر اهل بیت او پیشوای ایشانست و اگر اهل کتاب او بکتاب ایشان عالمتر
از ایشان چنانچه آنحضرت فرمود والله لو ثنیت لی الوسادة وجلست علیها لحکمت بین اهل التوراة بتوراتهم و اهل
الانجیل بانجیلهم واهل الزبور بزبورهم واهل الفرقان بفرقانهم حتی ینادی کل من هذه الکتب و یقول رب ان علیا قضی فی
بقضائک یعنی اگر بالش بنهند مرا و من بر آن بنشینم حکم کنم میان اهل توریة بتوریة و اهل انجیل بانجیل ایشان
و اهل زبور بزبور ایشان و اهل قرآن بقرآن ایشان اگر مناظرت کنند هر یکی ازین کتابها و میگوید بار خدایا
علی ابن ابی طالب حکم بقضای تو کرد و جابر بن عبد الله انصاری روایت کند از رسول صلی الله علیه و آله گفت که
عالمی که بعلم خود منتفع گردد برکت خود کند و در علم خود دعوی نکرد بهتر است از عبادت عابدی که خدای تعالی را
هفتاد سال پرستد انس مالک روایت کند از رسول صلی الله علیه و آله گفت علم بیاموزید که آموختن علم
اینست و درس او تسبیح و بحث او جهاد است و آموختن آنکه نداند صدقه است و باید داد آن اهلش قربتی
بخدا زیرا که علم علم حلال و حرام است و علامت راه بهشت و دوزخ است در وحشت انیس است در غربت
رفیق در خلوت محدث و در سرا و ضرا و نیک و بد دلیل است و بر دشمنان سلاح است و نزدیک فرشتگان
خدای تعالی رفیق با او قومی را او ایشان را در خیرات پیشوا کرداند که بایشان اقتدا کنند فرشتگان در حلقه ایشان
رغبت کنند و پرهای خود را در ایشان مالند و در نماز برای ایشان استغفار خواهند و هر چیز که باشد ماهیان
دریا و سباع زمین و چهار پایان آب و آسمان با ستارگان بدانید که علم حیوة دلست و بینایی او نور چشم است
از ظلمت و تاریکی و قوت است از ضعف بنده کار اجابه از آزادان رساند و مجالس ملوک از بزرگ در دو
و برابر روزه بود و درس او برابر قیام شب و حلال و حرام بدو شناسند و رحم بدان پیوندند علم پیش رو عمل
تبع اوست نیک بختان الهام کنند ازو و بدبختان محروم کنند قائما بالقسط گواهی داد خدای رحمانی
که قائم است بعدل و داد یعنی عادل است و از شرط گواه آنست که عادل باشد اگر عادل نبود گواهی او مقبول
نبود و عجب آنکه بنزدیک تو عدالت گواه شرط است و در حاکم عدالت شرط نیست که اگر گواه عادل باید
حاکم اولیتر که عادل باشد بنگر که خدای تعالی عدل با توحید چگونه مقرون کرد تا آنجا که بر توحید گواهی میدهد بعدل
شرط کرد و در موضع حال آورد تا بدانی که عدل از اوصاف مدح است و اهل سنت گفتند که معنی قائما بالقسط
مدبر الست باشد و گفته اند مجاز جعل العبادة بالعدل بنده کار از او داشت دهد و جز این گفتند لا اله الا هو

نیست الا او گواه برای آن کرد که اول گواه واجب است و دوم توفیق تعلیم و این از صادق علیه السلام روایت که
اول گفت من یکی دیگر گفت بگو که من یکی ام چنانکه خود در او وصف کردم و غالب و محکم کارم بتحقیق بدانید که دین
نزدیک خدای اسلام است شهادة گفت شهادة ان لا اله الا الله ایمان آوردن به آنکه رسول او و روا نبود که
خدا گواهی خود نهاد و پیغمبر از اول فرستاد و اولیا خود در ایمان زنده و در جهان از بندگان خود و پیغمبر او نبنگارد
جز بدان جوانمردی و ما اختلف الذین اوتوا الکتاب الا من بعد ما جاءهم العلم بغیا بینهم و من یکفر بآیات الله فان الله سریع
الحساب محمد بن جعفر الزبیر گفت که این در ترسایان نجران آمد که خلاف کردند در عیسی و مراد بکتاب انجیل است یعنی
خلاف نکردند مگر ایشان را کتاب انجیل دادند الا پس از آنکه علم انجیل بایشان آمد و بیان کرد در وحدانیت
خدای و عبودیت عیسی از بغی و ظلم و حسدی که در میان ایشان بود و هر که کافر شود و جنایات و دلالات امر خدای تعالی
حساب است یعنی بر نیاید که انتهای اجل خود در دو آنچه مستحق انذار عذاب بایشان رساند کلبی گفت در
جهودان و ترسایان آمد چون سلمانی را نگرویدند و اختیار ترسایی و جهودی کردند خدای تعالی گفت اهل کتاب
یعنی این دو فرقه خلاف نکردند مگر پس از آنکه علم ایشان آمد که دین حق مسلمانی است نظیره و ما تفرق الذین اوتوا الکتاب
الا من بعد ما جاءتهم البینة فان حاجوک فقل اسلمت وجهی لله و من اتبعن و قل للذین اوتوا الکتاب والامیین ءاسلمتم فان
اسلموا فقد اهتدوا و ان تولوا فانما علیک البلاغ والله بصیر بالعباد جهودان و ترسایان گفتند ای محمد تو ما را جهود
و ترسا پنداشتی و این ما را لقب است و دلیل ما اسلام است خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت ای محمد اگر با تو
حجت آرند و خصومت کنند در این اسلام بگو ایشان را که من محمد اسلام آوردم و تن بدادم و انقیاد نمودم خدا را
جل جلاله و روی گردان اختصاص کرد که شریف ترین اعضا روی است چون روی خاضع و منقاد باشد دیگر اعضا با
نتوانند کرد و شما که جهودان و ترسایانید جهودی و ترسایی بر اسلام اختیار کردید و دعوی مسلمانی قناعت
کرده اند یعنی من و او نامکی رواق من اند خدا را او زبان او را کردن نهاده ایم و گفته اند مراد بوجه نیت است
یعنی نیت خالص کرده ایم خدا را او بگو ای محمد کسانی را که کتاب داده اند از جهودان و ترسایان و کسانی
را که نه بنده و نتوانند خواندن از عربان عرب که ایا ایمان آورده اید شما گفته اند که این استفهام است
در معرض امر یعنی اسلام آورید پس اگر اسلام آورند راه راست یافتند چون رسول صلی الله علیه و آله بر ایشان
خواند گفتند اسلام آورده ایم جهودان را گفت چه میگویید در حق عیسی او را بنده خدا است شاید و کلمه او داند گفتند
ترسایان را گفت عیسی را بنده و آفریده و طاعت دارنده خدا است شاید گفتند معاذ الله که عیسی بنده باشد و اگر
رسول را گفت پس شما دروغ گفتید که ما اسلام آورده ایم اسلام آنکس دارد که دین که من گفتم خلاف کنند
خدای تعالی گفت اگر ایشان برگردند و فرمان ترا قبول نکنند بحقیقت که بر تو بیش از رسانیدن نیست و بر
اگر قبول کنند نیکو و اگر نه من که خداوندگارم و آفریننده بینا ام باحوال ایشان و بعواقب کار ایشان
و جزا دهم باستحقاق اعمال ایشان از ثواب و عقاب ان الذین یکفرون بآیات الله و یقتلون النبیین بغیر
حق و یقتلون الذین یأمرون بالقسط من الناس فبشرهم بعذاب الیم اولئک الذین حبطت اعمالهم فی الدنیا
والآخرة و ما لهم من ناصرین بدرستی که آنان که کافر شدند بآیات خدا و پیغمبران او را بناحق می کشتند و کسانی که
براه عدل پیغمبر میخواندند از مومنان از متوسلان با ایشان قتال میکردند بشارت ده ایشان را بعذابی که رسانده

در ذلک

در ذلک ابو عبیده روایت کرد از رسول صلی الله علیه و آله که ای الناس اشد عذابا یوم القیمة عذاب که سخت تر بود روز
قیامت گفت بنی اسرائیل در اول روز چهل و سه پیغمبر را بکشتند پس از آن صد و دوازده مرد برخواستند از عباد
بنی اسرائیل امر معروف و نهی منکر ایشان را و در آخر روز بکشتند و ایشان آنهااند که خدای تعالی ایشان را وصف
کرد درین آیه و آیه در حق ایشان فرستاد و عبد الله مسعود از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرد که او گفت بد
قومی اند آنها که کسی را که امر معروف کند و نهی منکر او را بکشند و بد قومی باشند که امر معروف و نهی از منکر کنند
و بد قومی اند آنها که در میان ایشان مومن تقیه کند آنگه حق تعالی گفت ایشان آنهااند که کردارهای ایشان و اعمال
ایشان باطل باشند در دنیا و آخرت برای آنکه نه بر وجه مامور کرده باشند و ایشان را در قیامت یار و شفیع نباشد
و گفته اند مراد بآیات درین آیه کتاب قرآن است و آیه کتاب قرآن را بر عموم حمل توان کرد الم تر الی الذین
اوتوا نصیبا من الکتاب یدعون الی کتاب الله لیحکم بینهم ثم یتولی فریق منهم و هم معرضون ذلک بانهم
قالوا لن تمسنا النار الا ایاما معدودات و غرهم فی دینهم ما کانوا یفترون فکیف اذا جمعناهم لیوم لا ریب فیه
و وفیت کل نفس ما کسبت و هم لا یظلمون کلبی از ابو صالح از عبد الله عباس روایت کرد که از اهل خیبر در
عهد رسول مردی و زنی زنا کرده و ایشان در میان قوم شریف بودند و در توریه حکم ایشان رجم بود و بر خاسته
نزدیک رسول صلی الله علیه و آله آمدند با امید آنکه این حکم را در شرع او تخفیفی بود و چون بپرسیدند رسول ایشان را
رجم فرمود نعمان بن اوفی و عمرو بن الحارث گفتند جرت علینا جور کردی بر ما بر ایشان رجم نیست رسول
صلی الله علیه و آله گفت تو دروغ میگویی بر ایشان رجم است و در توریه همچنین است گفتند نیست در توریه
پاره و بنهادند و گفتند انصاف بده ای محمد گفت در میان شما که توریه بهتر میداند گفتند مردی اعور
است نام ابن صوریا بفدک می باشد کس فرستادند و بمدینه آوردند پیش رسول توریه خواست و او بیت
و توریه میخواند چون بآیه رجم رسید دست بر وی نهاد و بپوشید و نخواند عبد الله سلام برخواست
و دست او را از آنجا برداشت و بخواند آنحضرت فرمود که آنچه شنیدید که حکم آنست که من کردم و توریه
موافق قول است و در توریه چنین بود که چون مرد محصن با زن محصنه زنا کند و چون بر آن شهد رجم باید
کرد ایشان را و اگر زن آبستن بود صبر کنند تا بار بنهد آنگه رجم کنند پس بفرمود تا هر دو را رجم کردند و
خدای تعالی درین قضا این آیه فرستاد و گفت نمی نگری و نمی بینی ای محمد آنکسانی را که ایشان را نصیبی داده اند
از کتاب توریه چون عبد الله صوریا و نعمان بن اوفی و عمرو بن الحارث ایشان را دعوت میکنند و با
کتاب خدا که توریه است میخوانند تا حکم کند میان ایشان در رجم پس جماعتی از ایشان برمیگردند و
اعراض میکنند پس از آنکه دانستند که آن توریه است این که کردند دلیری نمودند بدانکه گفتند که ایشان
گفتند ما خود دشنام کردند که آتش بما نرسد مگر روزی چند شمرده و گفتند چهل روز ایام عبادة عجل خواهد
حسن بصری گفت هفت روز خواستند و فریب ایشان را مغرور گردانید در دین ایشان آن افترا که کردند و
دروغ که گفتند و آن بود که گفتند لن تمسنا النار الا ایاما معدودات و بقول آن که گفتند نحن ابناء الله
و احباؤه پس چگونه باشد حال ایشان چون ما ایشان را جمع کنیم برای روزی که در آن هیچ شک نیست برای
جزا دادن در آن روز هر کس که ظلم بر ایشان ظلم نکنند در حق ایشان باز کم از ثواب و عقاب

ایشان از انجه مستحق باشند در زیادت تا گردن عبد الله عباس گفت اول روز که روز قیامت بر دارند راب
چنوران بود خدای تعالی ایشان را بسر جمع رسوا کند و بدوزخ فرماید قل اللهم مالک الملک تؤتی الملک
من تشاء وتنزع الملک ممن تشاء وتعز من تشاء وتذل من تشاء بیدک الخیر انک علی کل شیء قدیر تولج اللیل فی النهار
وتولج النهار فی اللیل وتخرج الحی من المیت وترزق من تشاء بغیر حساب و معاذ جبل گفت مرا وامی بود
پیغمبر صلی الله علیه واله گفت این ایه بخوان اللهم یا رحمن الدنیا والاخرة ورحیمهما تعطی من تشاء منهما فاقض عنی
دینی هرکه این ایه بخواند اگر وام او چندان بود که در زمین گنجد خدای تعالی از او قضا کند و هم انس گفت که چون
خدای تعالی خواست که فاتحة الکتاب و شهد الله و این ایه بزمین فرستد و ایشان با زو کشیدند و انجه بود
گفتند بار خدایا ما بزمین خواهی فرستاد برای ذلت و معاصی و ما اکوش پاکیزه او بخایم خدای گفت هیچ
بنده نباشد که ثنا این بخواند در عقب هر نمازی فریضه والا در حظیره قدس جای او هم و نظر رحمت در او کنم هر
روزی هفتاد بار و حاجت او روا کنم گفت ان مغفرت بود و از دشمنانش نگاه دارم و بر دشمنانش نصرت
دهم و او را از بهشت مانع نباشد الا مرگ عبد الله عمرو بن عوف روایت کرد از پدر خویش از جد خود که رسول
صلی الله علیه واله عام الاحزاب بشارت بسلمان فرمود که در مدینه خندق کنند و هر چهل گز از ان به ده مرد
بخش داد سلمان رضی الله گاهی پیش مهاجری امد و گاهی پیش انصار و گاه نزد اوس و گاه نزد خزرج و ایشان را
نشاط میکرد و تحریص مینمود مهاجر گفتند سلمان از ماست و انصار گفتند نه از ماست و اوس و خزرج همچنین و
در میان ایشان خصومت برخاست انجه بود داشتند از سلاح بر گرفتند رسول را خبر دادند بر
خاست و بیامد گفت شما را چه بود گفتند یا رسول الله در سلمان خلاف کردیم ما گوییم از ماست و ایشان میگویند
فرمود که این چه دعوی است که میکنید نه از شماست و نه از ایشان سلمان از اهل بیت ماست مگر
این سخن حال تو بنگ مند چون در وصایت قیامت ای ما رگناه خود ادم گرز ایند روی گرد
نوح از تو اعراض کند ابراهیم از تو بیزار اید رسول گرز اید سر در پیش افکند چون نظارت در اید
و توقیع سعادت نام تو برایند ادم گوید فرزند منست نوح گوید برادر منست ابراهیم گوید برادر منست
محمد مصطفی گوید از امت منست حق تعالی گوید این همه بجا مختلف است بنده بنده منست راوی گوید
من و سلمان و حذیفة الیمان و نعمان بن المقرن و شش از انصار دیگر در چهل گز بودیم و بکار مشغول گشتی
بعد الله زیرک و سخت که اهن بر دو کار نکرد و سلمان زالحسنیم رسول را خبر داد رسول برخواست و بکنار
خندق امد و در ان کار رسید اهک از دست سلمان بستد و بخندق فرو شد و بکزخم زد قطعه از ان سنگ
بشکست و نوری از انجا بتافت که جمله مدینه بگرفت بیدا انشی که چراغی افتد در خانه تاریک رسول صلی
علیه واله تکبیر کرد و مسلمانان تکبیر کردند دوم بار همچنین شد و سیم با جمله سنگ بر داشت و نور پیدا شد
رسول و مسلمانان تکبیر کردند پس سلمان دست رسول بگرفت و در بالا امد سلمان گفت یا رسول الله امروز
عجایبی دیدیم که مانند ان هرگز ندیده بودیم هرگز گفت بلی چون کلنک اول بزدم ان نور پیدا شد در ان کار کوشکهای
قیصر از زمین پیدا شد بنده اشتی کان دندانهای سگان است جبرئیل مرا خبر داد که امت من بران ظفر یابند
چون ضرب سیم زدم در ان کوشکها صنعای یمن بمن نمودند که خانهای سگانست جبرئیل مرا خبر داد ظفر ا

وتخرج المیت من

که امانت رسول ...

بران مسلمانان شاد مانه شدند باین بشارت و وعده ظفر و گفتند سپاس مر خدای را که ما را وعده نصرت داد
منافقان گفتند چه عجب کار شما از خندق بیکسنه ... و از شهر بیرون نمی توانید شدن و این چنین تماشای باطل
خدای سبحانه این ایه فرستاد که و اذ یقول المنافقون والذین فی قلوبهم مرض ما وعدنا الله ورسوله الا غرورا و این
فرستاد از بهر حسم ماده عجب ایشان قل اللهم ابو رجا عطاردی گفت این اسم که در اخر اللهم است جامع هفتاد
اسم است که اوایل اسم بود در خبر است که خدای تعالی در بعضی کتب بجای منزل گفت که انا ملک الملوک ومالک
الملوک قلوب الملوک و نواصیهم بیدی من پادشاه پادشاهانم و دلها و موبهای ایشان بدست منست اگر بنده کان من
مرا طاعت میدارند پادشاهان را بر ایشان رحیم گردانم مشغول مباشید بدشنام دادن و نفرین کردن پادشاهان
در گاه من اینده و توبه کنید تا دلهای ایشان بر شما رحیم گردانم معنی ایه این است که ای محمد ای بار خدای ای مالک
الملک خداوند پادشاهی تو ی ملک بدست قدرت تو است بانکس که خواهی ای کلبی گفت یعنی محمد و
اصحاب وی و دور کنی انکس را که خواهی روم و عجم و سایر امم سدی گفت از جبابرات بستانی و به بندگان مطیع خود
دهی مجاهد و راق گفت ملک نفس و هوا و قهر و غلبه چنانکه سلیمان را که در مطبخ او هر روز چهل هزار گاو ذبح کردندی
بکار سندی دیگر حیوانات و او بکدست خود زنبیل بافتی و نان جو فاقت کردی و جامه بر هم پیراستی و خشوع
و خشوع ورقی وچون در مسجد شدی نگه کردی تا که در ویشی نشسته پهلوی او رفتی و گفتی مسکین جالس مسکینا در ویشی
است با در ویشی نشسته و ملک از انکه خواهی بستانی تا متهم بهوای نفس شود و هوا بر ان غالب شود و
هوا پرست شود چنانکه گفت من اتخذ الهه هواه پادشاه انست که بجز و پادشاه است و گفته اند مراد بملک
صحت نفس است که رسول صلی الله علیه واله گفت من اصبح امنا فی سربه معافا فی بدنه و عنده قوت یومه فکانما
حیزت له الدنیا بحذافیرها هر که بروز در اید این بعافیت و تندرست و قوت یک روزه دارد و بندارد که
که ملک دنیا همه او راست و گفته اند که قناعت رسول صلی الله علیه واله فرمود و هو کنز الجنة من امنی الکنوز
برابر هم پادشاهان هست از انست من انستی که قانع باشد بقوت روز خویش بر دیگران فخر کند که ملک قناعت
الطلب رغب در خواستن از بهر غارت و در ترتیب کار معاد ساختن من خاف ادلج و من ادلج بلغ المنزل
هر که ترسد شبگیر کند و هر که شبگیر کند بمنزل رسد واسطی گفت چون ابنای دنیا و ملوک بملوک فخر اورند
بزرگ ملک همت و رعیت بر یک کس ناند و ولایت و عمل و امانت بدست منست از اکه خواهم ولایت دهم و از ان که
خواهم نرهم دنیا و ملک ان یکی کس جاوید نماند امروز در دست تو است فردا در دست دیگری بود و بهلول که از
عقلاء مجانین بود در خرابات بهر دو هارون الرشید بدیدگی آورد ند و مردم بمیزد ند و بیرامد و بر زنیفت
و از دور داد که ای پادشاه منزه رشید ای حدیث ها رون سر از هودج بیرون کرد و بهلول را دید گفت چه
گوای بگو گفت حدیث کرد مرا فلان از فلان از ابن مسعود که او گفت دیدم رسول خدا را بر حین میکان
بر هودی سوار کسی را نمی زدند و نمی راندند بهلول را پیش خواند و گفت حفظ مرا پندی ده گفت ان الذی بیدک
کان الی غیرک ثم انتقل الیک و عن قریب ینتقل الی غیرک یعنی این ملک که در دست تست در دست
دیگری بوده است از او بتو انتقال کرد و زود بود که از تو بدیگری انتقال کند و قیل الدنیا کالمسکن
رحلوا عنها و خلوها ان و دخلها ما کانقد دخلوا و یخلیها لقوم بعدنا و گفته اند مراد ملک امانت است یک

فقد آتینا آل ابراهیم الکتاب والحکمة وآتیناهم ملکا عظیما کتاب قرآن است وملک عظیم امامت است و حکمت
عجب از گروهی که گویند که ملک دنیا بهر خداست بهر کس که خواهد دهد وملک امامت که ملک دین است
[illegible] بهر کس که خواهیم دهیم ملک دوست ملک دنیا واخرت وهر یکی را صنفی یکی را العظیم ویکی را کبیر [illegible]
المؤمنین علی علیه السلام ارزانی داشته اند ملک دنیا وملک امامت واتیناهم ملکا عظیما ملک عظیم ملک
نبوت است واذا رایت ثم رایت نعیما وملکا کبیرا وتنزع الملک ممن تشاء از دشمنان او بستاند وبدوستان
او وبار دهد باستحقاق بستاند ودهد ملک الجنة التی نورث من عبادنا من کان تقیا وتعز من تشاء وعزیز گرداند
ازانکه خواهی یعنی محمد واصحابش را عزیز گردانید در مکه شدند فتح وظفر یافتند [illegible]
قریش را مغلوب کرد در بدر تا مغلوب شدند وذلیل ومقهور گشتند وعزیز کنی ازانکه خواهی بتوفیق طاعت و
ایمان وذلیل کنی ازانکه خواهی بخذلان وحرمان وعزیز کنی ازانکه خواهی بقناعت ورضا وذلیل کنی ازانکه خواهی
بحرص بر حطام دنیا که فارغ عزیز است وطامع ذلیل که الطامع فی وثاق الذل [illegible]
هر دو بیرون آمدند در عالم جولان کردن گرفتند قناعت در پیش ایشان افتاد وازپای درآمدند [illegible] رسول
صلی الله علیه وآله فرمود که من قنع شبع ومن لا یقنع لا یشبع فارغ اگرچه گرسنه است سیر است وطامع اگر
چه سیر است گرسنه است [illegible] بیدک الخیر خیر بفرمان تو
ودر قبضه قدرت تو [illegible] هر چیز که در جهان [illegible] بواسطه برای [illegible]
دیگر است [illegible] ازو شناس که بایشان رسیده ازایشان [illegible] بتوفیق او [illegible] خدای که بر هر چیز
قادری تولج اللیل فی النهار [illegible] ازین میکاهی ودران می افزایی تکور اللیل علی النهار و
تکور النهار علی اللیل [illegible] بیرون آری [illegible] حیوان از نطفه ونطفه از حیوان [illegible] از بیضه
وبیضه از مرغ رسول صلی الله علیه وآله [illegible] بعضی از زنان خود رفت زنی نیکو حاضر بود [illegible] گفت
این کیست گفتند یکی از خالهای تست پرسید این کدام خاله است گفت بنت الاسود بن عبد یغوث گفت
سبحان الذی یخرج الحی من المیت وان زن صالحه بود [illegible] کافر [illegible] وروزی [illegible] ازانکه خواهی
بحساب واندازه [illegible] لا یتخذ المؤمنون الکافرین اولیاء من دون المؤمنین ومن یفعل ذلک
فلیس من الله فی شیء الا ان تتقوا منهم تقاة ویحذرکم الله نفسه والی الله المصیر عبد الله عباس گفت انصاریان
بجماعتی از [illegible] دوستی میکردند چون عمرو بن الحجاج وسلام بن [illegible] ابی الحقیق [illegible]
بن المنذر وعبد الله بن جبیر ایشان را نهی کردند [illegible] خدای تعالی این آیه فرستاد
گفت در حاطب ابن ابی بلتعه آمد وجماعتی از اصحاب رسول که با اهل مکه اظهار دوستی میکردند [illegible]
که پیغمبر عزم مکه کرد حاطب نامه نوشت بزنی داد [illegible] رسول را ازان خبر کرد امیرالمؤمنین
وزبیر را ازپی او فرستاد نامه ازو باز آوردند ضحاک گفت در عبادة بن صامت آمد او مردی متقی بود
واو را حلفا بودند از جهودان چون رسول صلی الله علیه وآله در روز احزاب بیرون آمد عباده گفت یا
رسول الله اگر [illegible] این جماعت که حلفای منند با پانصد مرد [illegible] کافران
خدای نهی کرد واین آیه فرستاد [illegible] ازانکه با کافران دوستی کنند وگفت نباید که مؤمنان کافران را

[illegible]

٩٢

بدوست خود گیرند از غیر مؤمنان از کافران تبرا می باید کرد با ایشان چگونه تولا کنند چون دوست کسی باشد
دشمن او دوست نشاید بودن وهر که این کند یعنی دوستی با کافران از خدا او [illegible] نباشد واز دوستی
خدا دور بود واگر با دشمن خدای دوستی کند الا اگر ازایشان ترسید وتقیه کنید واین اوقت باشد که کافران قوی
باشند ومسلمانان ضعیف اگر اظهار دوستی وموافقت کنند وبا ایشان بسازند برای دفع مضرت همچنانکه عمار
یاسر از اصحاب وغیر او تقیه کردند وخدای تعالی در حق او آیه فرستاد الا من اکره وقلبه مطمئن بالایمان مخالفان از تقیه
اهل شیعه هیچ طعن نرسد ازبهر آنکه فرمان خداست ودین بر آن ناطق است واین از جمله واجبات عقلی است
وصحابه رسول تقیه کرده اند وصادق علیه السلام از تقیه پرسیدند گفت التقیة دینی ودین آبائی تقیه دین من و
دین پدران منست [illegible] صلی الله علیه وآله [illegible] دین ایشان [illegible]
روایت کرد که مردی [illegible] پیش آمد وگفت یا رسول الله [illegible] که هلاک شدم گفت چه کرده گفت
[illegible] مرا [illegible] وعذاب کردند [illegible] خواستند [illegible] آنحضرت گفت دلت چگونه بود
گفت کاره بود [illegible] اگر دیگر بار ایشان ترا [illegible] تکرار کرد این حضرت را
عبد الله عباس گفت خالطوا الناس وصافحوهم بالسنتهم با مردم اختلاط کنید وبا ایشان مصافحه کنید
دوست [illegible] ایشان نهید [illegible] ایشان خواهند ودین را رخنه نکنید با کافران مخالطت ظاهر است
وبا مؤمنان مخالفت [illegible] واین [illegible] دوست دارد [illegible] برای [illegible] منفعت
[illegible] حضرت [illegible] صادق علیه السلام گفت [illegible] المؤمن [illegible]
[illegible] هشام بن سالم [illegible] صادق علیه السلام
[illegible] محمد بن النعمان صاحب الطاق و ابو جعفر الاحول وجماعتی از اصحاب آنحضرت [illegible]
[illegible] مردم [illegible] که عبد الله جعفر [illegible] امام وقایم مقام اوست [illegible]
[illegible] یا رسول الله اگر مردی دویست درم دارد زکوة آن چند باشد گفت پنج درم گفتم در صد درم گفت
دو درم ونیم گفتم یا ابن رسول الله [illegible] گفت من ندانم [illegible]
[illegible] از [illegible] علم او [illegible] بیرون آمدیم [illegible] نشستیم [illegible]
[illegible] رجوع کنیم [illegible] بالمعتزله [illegible]
[illegible] ابو جعفر احول [illegible] ابو منصور [illegible]
[illegible] صادق علیه السلام [illegible] قایم مقام او که باشد [illegible]
[illegible] ولیکن [illegible] هلاک [illegible]
[illegible] موسی بن جعفر علیهما السلام [illegible]
[illegible] وگفت [illegible] چون [illegible] الی الی لا الی المرجئة ولا الی القدریة ولا الی
الزیدیة ولا الی المعتزلة [illegible] گفتم یا ابن رسول [illegible]
[illegible] گفتم [illegible] اگر خدای خواهد ترا [illegible] گفتم یا ابن رسول
الله [illegible] دعوی امامت میکند گفت عبد الله میخواهد که خدای را [illegible] گفتم یا ابن رسول الله امام

کیست از پس پدرت گفت ائمة الهدی بعد یک بعد یک گفتم ای پسر رسول الله تو امامی بعد از پدرت گفت بلی
این یکنوم با خویشتن گفتم هیچ فایده نبود گفتم ای پسر رسول الله علیک امام است بر تو امامست گفت نه چون
این سخن شنیدم چندان هیبت او در دل من کار کرد که وصف اعظام نتوان کرد گفتم مرا دستوری ده تا مسایل
و مشکلات که دارم چنانکه از پدرت می‌پرسیدم از تو هم بپرسم گفت بپرس هرچه خواهی گفت که مسایل بسیار پرسیدم همه
را جواب گفت الی گفت پوشیده دارد و الا سر کشتن بود گفتم ای پسر رسول الله شیعه پدرت متحیر فرو مانده اند
دستوری ده که ایشان را هدایت کنم بتو گفت اگر کسی باشد که از و رشدی بینی از و عهد و پیمان بستان که سر ما پوشیده
دارد چه اگر آشکار شود ذبح بود و اشارت کرد بدست بحلق کردن خود بیرون آمدم و اصحاب را دیدم گفتند او را اگر
چیست از پس گفتم الهدی را و دیدم است اکنون پنج اصحاب صادق علیه السلام پیش او می آمدند تا بر و جمع شدند
سیرت ائمه علیهم السلام در عهد ظلم بنی امیه و بنی عباس تقیه بود و دولت الاحمد اساس الامین و اراشد
و یحذرکم الله و خدا اشکها زیر ساخت و از عقاب خود او تحذیر می‌کند و باز گشت همه با خداست خود و اینجا ملیند
دو جهت قل ان تخفوا ما فی صدورکم او تبدوه یعلمه الله و یعلم ما فی السموات و ما فی الارض و الله علی کل
شیء قدیر یوم تجد کل نفس ما عملت من خیر محضرا و ما عملت من سوء تود لو ان بینها و بینه امدا بعیدا و یحذرکم الله
نفسه والله رؤف بالعباد خدای تعالی چون رخصت داد دیگران حق و مساعدت کافران برای دفع
مضرت از خود داد کسی را که از راه دین بگردد از برای خوف و عقد اضطرار بلکه بهر مساعدت موافقت کفار
و کافران بر دیگر خدای پوشیده نماند چنان بود که او بپندارد که ای محمد اگر پوشیده دارید آنچه در دل است
یا آشکار کنید خدای تعالی از آن داند و بر آن اطلاع دارد عالم الذات است بجمله معلومات بر وجهی که صحیح بود و هم
در آسمان و زمین است از آشکار او و نهان میداند و بر وی هیچ پوشیده نیست و او بر همه چیزی قادر است تا بجز
عذاب و مهلت مستحقان برای عفو کنند و نه برای عجز برای مصلحت تکلیف بکنند تا مکلفان تمکن یابند
و ایشان را بر خدا آگاهی نباشد تعجیل عذاب کنند و یاد کنند روزی را که در آن روز هر نفسی آنچه کرده باشد از
خیر و شر و نفع و ضرر و طاعت و معصیت همه حاضر بیابد و آنچه کرده باشد از بدی دوست دارد و تمنا کند
که از میان او و میان عمل خاینی و مسافتی دور باشد مثل گفت چندان که میان مشرق و مغرب لطف است
بالبیت یا لیت بینی و بینک بعد المشرقین و می ترساند خدا شما را از عذاب و او آن خدایی است که مهربان است بر بندگان
خود قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله و یغفر لکم ذنوبکم و الله غفور رحیم قل اطیعوا الله و الرسول
فان تولوا فان الله لا یحب الکافرین حسن بصری گفت که در عهد رسول صلی الله علیه و آله جماعتی
گروهی که با خدای دوست داریم حق تعالی گفت دوستی را علامت و آن آن بود که از آن دوست پیروی
نماید و دوست او را دوست دارد ای محمد دوست خدای اگر شما را است بیکرید متابعت کنید
تا من نیز شما را دوست دارم دوست من آنست که دوست مرا دوست دارد و دشمن او را دشمن دارد
عاصی باشد نعصی الاله و انت تظهر حبه هذا لعمری فی القیاس بدیع لو کان حبک صادقا لاطعته
ان المحب لمن یحب مطیع ابو صالح از عبد الله عباس روایت کرد که این آیه در حق آن جهودان آمد که
نحن ابناء الله و احباؤه و گفته اند در ترسایان نجران آمد که ایشان گفتند ما مسیح را می‌پرستیم و تعظیم میکنیم

از برای دوستی خدای تعالی این آیه فرستاد که اگر حبیبی الهیکه شما بیکوئید برای دوستی من می‌پرستید
رسول را که محمد است متابعت کنید که ایشان را ای محمد اگر خدا را دوست میدارید پس من را متابعت
من کنید تا خدا را دوست دارد و گناهان شما را بیامرزد و خدای امرزنده و مهربانست چون رسول این بر
ایشان خواند عبد الله ابی منافق اصحابش را گفت می‌بینید که محمد دوستی خدا را چون دوستی خود میدارد
و ما شنیدیم ما را همچنانکه ترسایان عیسی را دوست دارند او را دوست داریم خدای تعالی بجواب ایشان این آیه
فرستاد قل اطیعوا الله بگو ای محمد خدای را و رسول او را فرمان برید پس اگر فرمان برید و برگردید کافر باشید و خدای تعالی
کافران را دوست ندارد و در رسول فرمود که از شرایط و علامات ایمان آنست که دوستی برای خدای بود و دشمنی
برای خدا چون بنده خواهد که حلاوت ایمان در دل او بیاید باید که از او دوست دارد و جز برای خدا و ندارد دگر گفت
شرک در امت من پوشیده‌تر است از رفتن مورچه خورد در شب تاریک سنگی نرم و کمتر آن آنست که مردی کسی را دوست
دارد که بر ظلم یا بخشش دارد و بر عدلی و دین غیبت لا بر دشمنی و دوستی الحاک آیه بر خواند قل ان کنتم تحبون الله ان الله
اصطفی آدم و نوحا و آل ابراهیم و آل عمران علی العالمین ذریة بعضها من بعض و الله سمیع علیم از امام محمد باقر و
امام جعفر صادق علیهم السلام روایت کرده اند که چون خدای تعالی این آیه فرستاد که یا ایها الذین آمنوا اطیعوا
الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم رسول صلی الله علیه و آله خطبه کرد و گفت یا ایها الناس ان الله امرکم
ان تطیعوه فی نبیه و تطیعون فی وصیی و وزیری و خلیفتی فی حیواتی و ولی الامر بعدی و خیر من اخلف
بعدی علی ابن ابی طالب الا من اطاع علیا فقد اطاعنی و من اطاعنی فقد اطاع الله و من فارق علیا فقد فارقنی و من
فارقنی فقد فارق الله علیه لعنة الله یعنی خدای تعالی شما را فرمود که طاعت او دارید در حق من طاعت دارید در باب
وصی و وزیر و خلیفه من در حیوة من و خداوند امر امامت بعد از وفات من و بهترین آنها که از پس خود میگذارم
و او علی ابن ابی طالب و هر کسی که فرمان او برد چنانست که فرمان من برده باشد و هر که فرمان من برد اطاعت
خدای کرده باشد و هر که از او مفارقت کند از من مفارقت کرده باشد و هر که از من مفارقت کند از خدا
مفارقت کرده باشد از دین او و هر که از او مفارقت کند لعنت خدای بر او باشد روزی اویس بن الحسن الصحی علی
علیه السلام را گفت ای بنی هاشم شما بجز جمله چیزی نکنید چرا شما بولایت مخصوص اید و مگفت خدای دروغ بستن
بر خدا این الله اختارنا ذریة ابراهیم خدای تعالی ما را که فرزندان ابراهیم برگزیده است از دیگران اما برادر زمان
او هم و دیگر که تو نیان از فرزندان سام نوح هم و این برادر و پیغمبر رسول بود و خاتم علی علیه السلام برفت و رسول را خبر داد
از آنچه گفتار ایشان رفته بود پیغمبر رسول صلی الله علیه و آله گفت لا تزجره الا با لوحی لکن تزجره بالحکم جبرئیل در
حال جبرئیل آمد و گفت خدایت سلام میرساند و این آیه آورد قل اطیعوا الله و اطیعوا الرسول الی و الله سمیع علیم در
تفسیر آیه گفت فرمان بردن خدا را و آنچه فرمود در طاعت رسول داریدش و آنچه گوید پس اگر بگرد و روی برتابند لا یحب الکافرین
ایشان را بر گزید و آل ابراهیم و آل عمران از آنجمله مردوس تمیمی و مخالفان را ما مسکن ساخت از بهر آنکه بالغیب عداوت
الهم کرده باشد آدم را برگزید که ابو البشر است و نوح را که شیخ الانبیاست و اولو العزم و مبعوث
بکافه خلق آل ابراهیم را که محمد است صلی الله علیه و آله و در اخبار آمده است و تفاسیر اهل بیت که مراد از آل عمران
علی ابن ابی طالب و عمران نام ابو طالب در توریه پس اول گزیده آل ابراهیم رسول است چنانکه الحق

المطلب

روایت کرده که بی کشته دعوی کردند که رسول از ایشان است این خبر برسول رسید گفت انا محمد بن عبد الله بن عبد
بن هاشم بن عبد مناف بن قصی بن کلاب بن مرة بن کعب بن لوی بن غالب بن فهر بن مالک بن النضر بن کنانة
بن خزیمة بن مدرکة بن الیاس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان بن اد بن ادد بن الهمیسع ابن نبت بن السلامان بن قیدار
بن اسماعیل بن ابراهیم علیه السلام وما افترق الناس فرقتین الا جعلنی الله فی خیرهما فخرجت من نکاح ولم
اخرج من سفاح من لدن ادم حتی انتهیت الی ابی وامی مردمان بدان فرقه شدند الا من بهترین ایشان بودم
از پدر و مادر که ادم نکاح امم نه سفاح از ادم تا پدر و مادر خود و اکر گفت بدانید که خدای تعالی از فرزندان ابراهیم
اسمعیل کنانه را و از کنانه قریش را و از قریش بنی هاشم را و از ایشان مرا و من بهترین تمام در نفس و مادر و پدر
تفسیر ان الله اصطفی ادم خدای تعالی ادم را برگزید برای خلافت انی جاعل فی الارض خلیفة تا بدانند که هر که خلیفة
او باشد گزیده او باشد در روایت که ادم را برگزیده فرشتگان تا در پیش او سجده کردند و دانیک از بدو مطیع از
عاصی جدا کرده و بود از علی برگزیده بطوفان تا انکه دعوی اسلام کردند و منافق بودند از مخلصان جدا شوند
حسن بصری گفت مراد بال عمران عیسی است که مریم دختر عمران بود و بعین قول عیسی را برگزید تا بر مقدم او باشد
و مبشرا برسول یاتی من بعدی اسمه احمد و مقدمه لشکر او باشد که محمد است امت آن اکاه باشد بشارت بود او انچه خود
بشارت باشد عامه مفسران گفتند ال عمران موسی و هارون است ال ابراهیم ال محمد است دلیل خلاف
اهل بیت است و فرزندان ابراهیم خلیل اند عبد الله عباس گفت سالی از سالها در موسم حج مردی را دیدم بر
جهات او اکامه سیاه در سر هر که من خبری روایت میکردم او خبری روایت میکرد چون فارغ شد
گفت معاشر الناس من عرفنی فقد عرفنی ومن لم یعرفنی فانا جندب بن جنادة البدری الغفاری اما صاحب
رسول الله صلی الله علیه و اله وسلم بعد قائما بهذا المکان والا صمتا اذنای ان الله اصطفی ادم ونوحا وال
ابراهیم وال عمران علی العالمین ای مردمان هر کرا اشنا است دانند و هر که نشناسد من جندب بن جنادة ام
صاحب رسول شنیدم از او که گفت درین مکان و اگر چنین نیست دو گوش من کر باد که خدای تعالی
ادم را برگزید و نوح را و ابراهیم را و ال عمران را بر همه عالمیان فرمود ذریة بعضها من بعض و خدا شنوا
اقوال ایشان را شنود و احوال ایشان میداند چون این ایه بگفت امدین موقف گفت ذریة از نوح
وال از ابراهیم و سلاله از اسمعیل و عترة هادیة و ذریة طاهرة از محمد صلی الله علیه و اله و صدیق
بن ابی طالب است بر ای امت پیغمبر از پس پیغمبر اگر مقدم کرده بودید از انکه پیغمبر مقدم کرده بود
از انکه خدا او را برداشت و پیغمبر ما خبر کرده هرگز دوست خدا محتاج نگشته است ازین پیغمبر
کرده است و الا کر تاویل ان بهر دیکر اهل بیت است بخشیده و مال الحجه گرد دید و زود بود که عیان
کرچه کرده بود و بار گشت ایشان از حسن عسکری علیه السلام تفسیر این ایه پرسیدند گفت انا من الزکی علی
بن محمد والزکی من الهادی محمد بن علی والهادی من الرضا علی والرضا من الکاظم موسی والکاظم من الصادق
جعفر والصادق من الباقر محمد والباقر من السجاد زین العابدین والسجاد من الشهید المظلوم الحسین بن علی و
چون بهر حسین رسید گریه بر او افتاد و گفت السلام علی الشهید المظلوم السلام علی البدر المرحوم السلام علی
المومن المکتوم والحسین بن علی من امیر المومنین علی بن ابی طالب علیهم السلام والله سمیع علیم اذ قالت امرات

خدا ادم

عمران

٩٤

عمران رب انی نذرت لک ما فی بطنی محررا فتقبل منی انک انت السمیع العلیم فلما وضعتها قالت رب انی
وضعتها انثی والله اعلم بما وضعت ولیس الذکر کالانثی وانی سمیتها مریم وانی اعیذها بک و ذریتها من الشیطان
الرجیم یاد کن ای محمد چون گفت زن عمران که حنه بود مادر مریم بار خدایا نذر کردم که انچه در شکم دارم از زنان
ازاد کردم او را از خدمت و خاص و خالص کردانیدم خدمت خانه ترا و قبول کن ترا او وقف کردم
بخدمت عبادتگاه ایشان از عادت بودی از جمله عبادات و قربات فرزندان خود را برای خدمت خانه
خدای و مساجد وقف کردندی از اباشان فرزند و اب میزدند از انکه مفارقت نکردندی که بهر حاجتی که بود
بالغ شدندی او را مخیر کردندی در مقام کردن و بیرون رفتن اگر رفتی منع نکردندی و اگر مقام کردی وزنی او را
اختیار بودی پس از ان مسیح که بنو داود انبیا و علما و الا از فرزندان کی که دو محرر بود و این محرر زن نبودی
در ما در بیت المقدس سبب ان بود که دو خواهر بودند یکی بحکم زکریا بود و دیگری بحکم عمران که حنه بود و او را
فرزندی نبود تا پیر شد و ایشان اهل بیت بودند از خانه پیغمبری و علم یک روز در زیر درختی نشسته بود مرغی را دید
که بچه را میداد او را اندوه فرزند شد از خدا درخواست که او را فرزندی دهد و با خدا نذر کرد که اگر او را فرزندی دهد
او را ازاد کرد و اند بر خدمت خانه خدای او وقف کند او را کسی بر نیاید که بار گرفت بمریم شوهر خود عمران را گفت که
دانی که من نذر کرده ام که محرر کنم فرزند را گفت چرا کردی این نذر اگر دختری باشد این کار را نشاید و عورت
کار بنی و هنوز بار نهاده بود که عمران برحمت خدای رفت و در حال نذر این دعا کرد فتقبل منی بار خدایا قبول کردم
از من بپذیر که تو خدای شنوده دعاهای بندگانی و مصالح ایشان دانی انما قبل گفت که چون خدیجه
علیها السلام بار گرفت گفت خدایا تو دانی که این از خدیجه در مریم و محمد من این مولود را
محرر کردم خدای تعالی وحی کرد برسول که خدیجه را بگو کریم لا فتبارک الملک خلق منی و من صنعتی فانا
الائمة من انا بنی مثل نباشد دوست بدار از میان من و او که برگزیده
و ازاد کرده من از دوزخ خدیجه گفت دلخوش شدم که اگرچه دختر است اما در امامت پس از انکه بار نهاد
دختر گفت ای بار خدایا من دختر زاده ام امید من چنان بود که پسری باشد که صلاحیت خدمت داشته
باشد و خدای عالمتر است بانچه او نهاده و این سخن تحزن است کلام خداست یعنی انچه گفت نه بر وجه اعلام
خدا بود که خدای تعالی عالمتر است بانچه او نهاد و لیس الذکر پسر همچو دختر باشد درین مقصود که مرد از خدام
مسجد اند که عورت ضعیف باشد و زنان از اقتدار باشند و مریم را مریم نام نهادم و مریم بلغت ایشان عابده
و خادمه بود و در خبر است که مریم نیکوترین زنان بود و در روزگار خود و ابو هریره روایت کند از رسول که پس
از ان زنان عالمیان چهار زن اند ایشان مریم دختر عمران و اسیه زن فرعون و خدیجه بنت خویلد و فاطمه
دختر محمد صلی الله علیه و اله و من مریم را و ذریت او را در پناه تو بازداشتم تو ای ادم و فرزندان او از دیو ملعون رانده و
لعنت کرده و رسول صلعم گفت هیچ مولود نباشد که چون بزاید شیطان دست در او نهد الا و کودک از مس شیطان
بانگ وا دارد مگر عیسی و مریم را بدعای حنه اگر شما نیز خواهید برای فرزندان خود بخوانید وانی اعیذها بک و ذریتها
من الشیطان الرجیم فتقبلها ربها بقبول حسن وانبتها نباتا حسنا وکفلها زکریا کلما دخل علیها زکریا المحراب
وجد عندها رزقا قال یا مریم انی لک هذا قالت هو من عند الله ان الله یرزق من یشاء بغیر حساب

مریم را بپذیرفت و قبول کرد با آنکه زن بود و گمان برد که خدمت عبادتگاه را نشاید بقبول حسن
عباس گفت او را توفیق داد تا راه نیکوان سپرد و بپرورد او را پروردن نیکو یعنی او را تمام خلق در انبتها
نباتا حسنا و زکریا کفالت او کرد و بعضی بپذیرفت مفسران گفتند چون حنه مریم را بزاد او را در خرقه پیچید
و بیاورد و در مسجد پیش علما و احبار بنهاد و ایشان سدنه بیت المقدس بودند گفت برگیرید این نذیره را که
نذر در حق او کرده است زکریا گفت من اولیترم باو که خاله او در خانه منست احبار گفتند چون راضی نشویم که
بکار او کردی برای آنکه عمران امامی بود در میان ایشان صاحب قربان ایشان بود پس
رغبت کردند تا کفالت او کنند گفتند قرعه زنیم هر کس که قرعه بنام او برآید او برا بپرورد پس ایشان نه
تن مرد بودند برفتند و هر یک تیری که بدان نوشتند قلم او بر آن نقش کرده و بکنار جوی آمدند و آنها را در آب
انداختند همه تیرها باب فرو شد مگر از زکریا که بر سر آب بماند چون چنین دیدند بدو تسلیم کردند
و زکریا پیغمبری معروف بود و از فرزندان سلیمان علیهما السلام بود و آنکه بر دو خاله اشیاع دو دایه گرفت
تا بپرورش میداد چون بزرگ شد و بالغ گشت برای او محرابی بنا کرد و در مسجد بر بالا کرد چنانکه بجز نردبان بر آن
نتوانستی رفتن چنانکه در خانه کعبه است و هر روز بیامدی و طعام و شراب و آنچه او را حاجت بودی آنجا
او بردی چون بیرون شدی هفت در بر بستی هر گه درآمدی در محراب حال خود بودی و نزدیک او
آب و طعام بودی نه تابستان میوه زمستان و بعکس او را گفتی انی لک هذا از کجاست این ترا
گفت از نزدیک خدا است حسن بصری گفت او هیچ پستان نخورده و میوه بهشت پرورده شده و در گهواره سخن
آنگه در کودکان سخن گفت محمد بن المنکدر از جابر روایت کند که رسول صلی الله علیه و آله چند روز بگذشت و طعام
نخورد و رنجور شد در حجرهای زنان گردید چیزی نیافت بحجره فاطمه آمد و گفت ای فرزندک من در خانه تو هیچ طعام
هست گفت تن و جان من فدای تو باد هیچ نیست از نزدیک او برفت و همسایه طبقی از فاطمه برای او دو
نان فرستاد و پاره گوشت و آنحضرت و شوهرش و جمله فرزندان گرسنه بودند و محتاج فاطمه گفت بخدا
که پیغمبر را ایثار کنم بر خود و فرزندان خود دیگی بفرستاد تا حضرت رسول را بخواند چون بیامد فاطمه علیها السلام
گفت تن و جان من فدای تو باد چون برفتی خدای چیزی داد اگر چه اندک است من خواستم که بر شما ایثار کنم ان
در طبق نهاده و چیزی بر آن پوشیده بود و پیش او برد و سرپوش برگرفت طبق دید پر از نان و گوشت فاطمه علیها السلام
متعجب شد و دانست که از نزدیک خداست شکر خدای کرد و بر رسول صلوات فرستاد رسول گفت ترا این
کجا است گفت از نزدیک خداست ان الله یرزق من یشاء بغیر حساب آنحضرت شکر خدای کرد و گفت سپاس خدای را
که مرا از دنیا بیرون نبرد تا نمود در اهل بیت من آنچه بزکریا نمود در حق مریم که هر گه پیش او شدی روزی یافتی
گفتی انی لک هذا قالت هو من عند الله گفتی از نزدیک خدای که خدای روزی دهد آنرا که خواهد بی حساب پس رسول کس
فرستاد و امیرالمؤمنین و حسن و حسین علیهم السلام را بخواند و جمله زنان خود و خویشان را و از آن بخوردند و سیر
شدند و همسایگان را از آن دادند فاطمه علیها السلام گفت که چون از این همه بخوردند و خرج کردند بهمان حال بود
از آنکه خدای تعالی برکت در آن نهاده بود هنالک دعا زکریا ربه قال رب هب لی من لدنک ذریة طیبة انک
سمیع الدعاء فنادته الملائکة وهو قائم یصلی فی المحراب ان الله یبشرک بیحیی مصدقا بکلمة من الله وسیدا وحصورا

نخب

ونبیا

٩٨

ونبیا من الصالحین مفسران گفتند چون زکریا چنان دید که خدای تعالی روزی مریم بر سانید و او را در زمستان میوه تابستان
میداد او را رغبت افتاد که خدای تعالی او را نیز فرزندی دهد و اگر چه او پیر بود و اهل او عاقر شده و از آن گذشته که او را
فرزند باشد و دانست که بر خدای آسان بود دعا و تضرع کرد و گفت ای بار خدای من ببخش مرا از نزدیک خویش
فرزندی پاک و پاکیزه و مبارک و تقی و پرهیزکار و صالح که تو شنونده دعا و اجابت کننده‌ای انس گفت
از پیغمبر صلی الله علیه و آله که هر که بمیرد و نسل صالح دارد خدای تعالی بر عملی که ایشان کنند همچندان که ثواب ایشان بود بدهد
بی آنکه از ثواب ایشان چیزی بکاهد پس آواز دادند زکریا را فرشتگان مراد بدان جبرئیل است علیه السلام که
زکریا علیه السلام مرسل بود و سر احبار و صاحب قربان بود و کلید عبادتگاه بدست او بود و او در مسجد نماز میکرد
و مردم منتظر بودند تا او در بگشاید نگاه کرد برنائی دید با جامه سفید و آن جبرئیل بود ندا کرد زکریا را که ای زکریا
خدا ترا بشارت میدهد بفرزندی یحیی نام گفته اند یحیی از بهر آن نام نهاد که عاقری و نازا ابستنی [illegible] در او باو زنده شد
قتاده گفت از بهر آنکه او دل را بایمان زنده کرد و در نعمت رسول صلی الله علیه و آله و یحیی که با هرگز
همت معصیت نکرد امام زین العابدین علیه السلام را گفتند از حدیث امیرالمؤمنین بنقل بگو گفت مطول
با مختصر گفت هرگز آنحضرت همت نکرد که خدا را آزارد و امام حسین علیه السلام چون از مکه بکوفه میشد هیچ
منزل فرو نیامد الا حدیث یحیی زکریا و قتل او کردی تا روزی گفت من هوان الدنیا علی الله تعالی ان راس
یحیی بن زکریا اهدی الی بغیة من بغایا بنی اسرائیل از خواریهای دنیا بر خدای تعالی آنست که سر یحیی
بن زکریا را بهدیه پیش زنی فاحشه از بنی اسرائیل فرستادند گفت خدای ترا بشارت میدهد بیحیی که
براستی دارنده و تصدیق کننده کلمه خداست یعنی عیسی علیه السلام و او را کلمه خدا خواند از بهر آنکه بکلمه کن
آفرید او را بی پدر و یحیی اولین کسی بود که بعیسی ایمان آورد و او را تصدیق کرد و او شش ماه از عیسی مهتر بود و پسر خاله یکدیگر
بزدم بودند و یحیی را پیش از آن کشتند که عیسی را باسمان بردند و سیدا و مهتری مفضل گفت سید بود در دین قتاده
گفت سید عالم و متورع باشد مجاهد گفت آن بود که نزدیک خدای گرامی بود سفیان ثوری گفت آن بود که
[illegible] فان الحسود لا یسود و سیادت بحقیقت در خاندان محمد است صلی الله علیه و آله امام صادق گفت روزی
زنان رسول در حجره من حاضر بودند و هر کسی از مفاخرت قوم خود خبری میگفتند فاطمه زهرا علیها السلام
در حلقه صحبت بر ایشان تنگ شد چون او را بدیدند عایشه گفت ما بالکم یا بنی هاشم قد حزتم السیادة باسرها
اما انت فبنت النبی العالمین و اما ابوک فسید ولد آدم و اما زوجک فسید العرب و اما ابناک فسیدا شباب
اهل الجنة و اما عمک فسید الشهداء یعنی جمله سیادت در تو جمع کرده اند و سیده زنان در عالم و پدرت سید ولد
آدم و شوهرت سید عرب و پسرانت سیدان جوانان اهل بهشت اند و عمت حمزه سید شهدا است برای
هیچ کس بعد از این سیادت نماند گوئی فاطمه بر یاد خوانت و این آیه برخواند ام یحسدون الناس علی ما آتیهم الله من
فضله الآیة و حصورا و یحیی حصور بود یعنی خویشتن از شهوت باز گرفته و پیغمبری بود از جمله نیک مردان قال رب
انی یکون لی غلام وقد بلغنی الکبر وامرأتی عاقر قال کذلک الله یفعل ما یشاء قال رب اجعل لی آیة قال آیتک
الا تکلم الناس ثلاثة ایام الا رمزا واذکر ربک کثیرا وسبح بالعشی والابکار چون جبرئیل زکریا را بشارت داد گفت
خداوندا فرزند کجا باشد مرا و چگونه که پیری من رسید و پیر شده ام و زن من نازاینده و عقیم است زکریا را ادراک وقت

و دو سال بود و زن او هشتاد ساله بود چون این بگفت جبرئیل او را جواب داد و گفت همچنین است خدای
جل جلاله کند آنچه خواهد گویند چرا زکریا این را انکار شد و او پیغمبر بود گویم او اصل حدیث را انکار نبود استفهام
کرد از کیفیت و شرح حال که این چگونه خواهد بود خدای ما را جوان خواهد کرد در پیری و عاقری و فرزند خواهد داد
یا این فرزند از زن دیگر خواهد بود گفت بار خدایا مرا علامتی و آیتی پیدا کن که من حمل زن بدانم تا من شکر و دعا و
عبادت تو بیفزایم گفت آیت و علامت تو آنست که سخن نگویی با مردم سه روز الا باشارت و بذکر و عبادت مشغول
باشی گفته‌اند سه روز زبانش از گفتار و حدیث با مردمان بسته شد تا سخن نتوانست گفتن و در این قول مراد امر کردن او را
بذکر او باشد که در این کلی در آنچه میان تو و ایشان است اگر زبانت در کار نباشد جمله باید در ذکر من همی باشی یاد
کن خدای خود را بسیار گفته‌اند مراد روزه صمت است که در شرع ایشان بود و رمز و اشارت بود و سبحه او
و شبانگاه تسبیح میکرد و اذ قالت الملائکة یا مریم ان الله اصطفاک و طهرک و اصطفاک علی نساء العالمین یا مریم اقنتی
لربک و اسجدی و ارکعی مع الراکعین یاد کن ای محمد چون فرشتگان گفتند یعنی جبرئیل ع مریم را گفت که خدای ترا
برگزیده و خاصه خود گردانید و برای آنکه [illegible] بیازرید و ترا پاک گردانید از آنکه مردمان تهمت نسبتی
کنند از خدای که ترا پاک باشد از حیض و استحاضه و نفاس برگزید ترا بتخصیص خدمت خانه خود و گفته‌اند برگزید ترا بر همه
زنان در خدمت [illegible] بر همه زنان عالمیان برگزید یعنی آن روزگار او اتفاق کرده‌اند بر همه زنان علم زهرا
علیها السلام است برای آنکه پاره اندام رسول است و آنکه بعضی از رسول بود برابر نبود با آنکه بعضی عمران
بود و رسول صلی الله علیه و آله گفت فاطمة بضعة منی من آذاها فقد آذانی فاطمه پاره از منست هر که بیازارد او را
مرا آزرده باشد عبدالله عباس گفت از رسول صلی الله علیه و آله در حدیث معراج که گفت و ذکر امیرالمؤمنین علیه السلام
کرد آنکه گفت اما دختر بنده فاطمه است از اولین و آخرین و او پاره از منست و نور چشم منست و میوه دل و جان منست
و او حور انسیه است هر گاه که در محراب بایستد در پیش خدای تعالی از بهر عبادت نور او فرشتگان را
روشن شود چنانکه ستارگان اهل زمین را خدای تعالی فرشتگان را گوید بنگرید بپرستار من فاطمه سیده زنان عالمیان که
از ترس من در پیش من ایستاده و روی بعبادت من کرده [illegible] گواه باشید که او را و شیعه او را از آتش دوزخ
آزاد کردم در حق مریم گفت اصطفاک در حق او و فرزندان او و شوهر او گفت و یطهرکم تطهیرا آن بتول بود
[illegible] رسول را پرسیدند که ما از تو چند بار شنیده‌ایم که گفتی که مریم بتول است و فاطمه بتول است بتول
چه باشد گفت بتول آن زن باشد که حیض نباشد او را و ایشان چنین‌اند در دختران پیغمبران [illegible] باشند بحمد الله
مریم را خطاب کرد و گفت یا مریم در نماز بپای ایست و قنوت کن و سجود و رکوع کن با رکوع‌کنندگان و کان قنوت
اگرچه در این مقدم است بر رکوع لازم نباید که مقدم باشد از آنکه واو فایده جمعیت دهد نه فایده ترتیب در واو
مع الراکعین و گفته‌اند معنی آنکه رکوع کن چنانکه دیگران رکوع میکنند دیگر آنکه نماز با جماعت کن تا با رکوع ایشان رکوع
کنی ذلک من انباء الغیب نوحیه الیک و ما کنت لدیهم اذ یلقون اقلامهم ایهم یکفل مریم و ما کنت لدیهم اذ
آنچه ما ترا اعلام کردیم و از آن خبر دادیم از قصه مریم و زکریا از خبرهای غیبست که بتو وحی میکنیم [illegible]
[illegible] باشد از آنکه میدانستند که تو نزد یک عالم نرفته و علم نیاموخته [illegible]
مبتدی از [illegible] آنچه میگویی موافق می‌آید و راست مینشینند با آنچه در کتب ایشانست و این دلیلی بود بر سند

من فاطمة م

از

94

نبوت تو و نزدیک ایشان نبودی چون ایشان قلمهای خود در آب می‌انداختند تا کدام کفالت مریم و
تربیت او کند تا نام که برآید از آنکه ایشان همه منافست می‌نمودند و رغبت میکردند در حضانت و کفالت
مریم با یکدیگر خصومت میکردند اگر بر سبیل تعجب می‌فرماید از رغبت و حرص ایشان میگوید که تو نزدیک ایشان نبودی
ای محمد چون ایشان در این باب با یکدیگر خصومت میکردند اذ قالت الملائکة یا مریم ان الله یبشرک بکلمة منه اسمه المسیح عیسی
ابن مریم وجیها فی الدنیا والآخرة و من المقربین و یکلم الناس فی المهد و کهلا و من الصالحین یاد کن ای محمد چون
فرشتگان یعنی جبرئیل گفت که ای مریم بشارت باد ترا که خدای ترا بشارت میدهد بکلمه از او یعنی عیسی که او را
آن گفت که بکلمه کن خلق شد و او بود [illegible] برای آنکه در گهواره سخن گفت و برای آنکه کلمه خدای [illegible]
بود و علم انجیل که کلام خدا بود و نام او مسیح آمد عیسی بن مریم که مسیح از بهر آن نام نهاد که پاکیزه و مالیده بود از پلیدی‌ها
که برای آنکه [illegible] و مالیده بود و بر زمین [illegible] و برای آنکه ممسوح القدمین بود [illegible]
[illegible] و برای آنکه جبرئیل پر بر او مالیده بود تا شیطان [illegible] بر وقت ولادت عیسی را
مسیح خوانند و دجال را مسیح خوانند [illegible] مساحت گرفته باشند [illegible]
ممسوح العین که چشم [illegible] ندارد یعنی [illegible] که عیسی دجال را بکشد [illegible] المسیح [illegible] و در اخبار
ظاهر است که دجال را مهدی بکشد و عیسی [illegible] و لیکن [illegible] مهدی [illegible] کنند و اتفاق [illegible]
که عیسی [illegible] که مهدی باشد و در قفای او نماز کند [illegible] اقتدا کند [illegible] شرع او منسوخ است [illegible]
و او [illegible] نسبت کرد با پسر مریم گفت و خدای تعالی او را از فرزندان ابراهیم میخواند و من ذریته
داود و سلیمان یحیی و عیسی از جهت مادر ابراهیم و آدم [illegible] نسبت میکند [illegible]
و امام حسن و امام حسین علیهما السلام [illegible] نسب پیغمبر [illegible] خداوند جاه و قدرت و
منزلت [illegible] بود عیسی نزدیک خدا در دنیا و آخرت و از جمله مقربان و نزدیکان [illegible] با خدای تعالی
او مردم را سخن گوید در گهواره پیش از وقت خرق عادت را آیتی و معجزه باشد در آن وقت که کهل بود
دو موی [illegible] از آسمان بزمین آید و گفته‌اند که معنی آنست که و یکلم الناس فی المهد و کهلا [illegible] خرق
عادت [illegible] دعوت او را التصدیق گفته پس کلام او در مهد معجزه بود و در گهواره دعوت بود
در مهد سخن گوید و براءت ساحت مادر در گهواره بنبوت و حکمت و بشارت قدوم مهتر عالم صلی الله علیه
و آله [illegible] گفت چون مریم تنها بود عیسی در شکم وی سخن گفتی و چون کسی او را مشغول کردی او در شکم مادر تسبیح
کردی عبدالله عباس گفت که رسول صلی الله علیه و آله آن وقت که خدیجه بفاطمه حامله بود [illegible] نزدیک او بود و او
سخن میگفت رسول خدیجه را گفت مع من تکلمین [illegible] سخن میگویی گفت یا رسول الله این بچه که در شکم دارم [illegible]
[illegible] بشارت باد ترا که جبرئیل علیه السلام مرا بشارت داد که این دختر [illegible] و مادر امامان [illegible]
[illegible] باشند که خلفای ایشان [illegible] و اظهار معجز در آن حال آنچه بود که خدای تعالی عیسی را در آن حال
کمال عقل داد تا او نظر کرد [illegible] خدا را وحی کرد [illegible] الکتاب [illegible]
نبوت کرد و خدای تعالی برای تصدیق او اظهار معجز کرد [illegible]
گفت بر سبیل نبوت بود و جاری مجری بشارت و خبر از نبوت و گفته‌اند بر سبیل معجزه مریم بود [illegible]

گویندم

[illegible]

قالت رب انی یکون لی ولد ولم یمسسنی بشر قال کذلک الله یخلق ما یشاء اذا قضی امرا فانما یقول له
کن فیکون مریم گفت در جواب جبرئیل ع ای بار خدای من مرا فرزند از کجا و چگونه باشد فرزندی بی مرد از
هیچ زن حاصل نشود و دست هیچ آدمی بمن نرسیده است این جبرئیل تعجب گفت اگر چیزی شنیده که
خارق عادت بود خدای تعالی گفت یا جبرئیل بر قول او همکی گفته اند مراد برب جبرئیل است از کدب
سید و مهتر است گفت همچنین است که تو می گویی اما خدای تعالی قادر است هر آنچه خواهد چنانکه خواهد
مرد و با مرد و متعذر نبود و او چون حکم کند کاری را آن باشد که گوید باش آن بیاشد و این عبارت از نفی
نقدیر تا در امکان و تسهیل چنان باشد که گویی از ما گوید کن موجود هیچ رنجی نرسد همچنین خدای تعالی کلمه و مشیتی بر انجام
هر چه خواهد باشد و گفته اند این امر کون است چون صادر گشت در وجود آید آنچه مراد خدای تعالی بود و یعلمه الکتاب
والحکمة والتوریة والانجیل ورسولا الی بنی اسرائیل انی قد جئتکم بآیة من ربکم انی اخلق لکم من الطین کهیئة الطیر
فانفخ فیه فیکون طیرا باذن الله وابرئ الاکمه والابرص واحی الموتی باذن الله وانبئکم بما تاکلون وما تدخرون فی بیوتکم ان
فی ذلک لآیة لکم ان کنتم مؤمنین و ما بیان بکنیم عیسی را کتاب ابن جریج گفت مراد کتابت است او را نوشتن
بیاموزیم ابو علی گفت کتاب دیگر بود جز توریه گفته اند مراد علم است و گفته اند حکمت خاص شریعت است
برای آنکه حکمت نوعی از انواع علم باشد حکمت و توریه و انجیل ما او را بیاموزیم و او را رسول کردانیم بر فرزندان بنی
اسرائیل او پیغمبران بنی اسرائیل یوسف علیه السلام بود و آخرین عیسی السلام مالک روایت کند از رسول
صلی الله علیه و آله که گفت مرا بر انگیخت بر هشت هزار پیغمبر فرستاده اند چهار هزار از بنی اسرائیل انی قد جئتکم
اکنون عیسی گفت من آمده ام بنزد شما با نشانی و علامتی که دلالت کند بر تصدیق من و آن آنست که کنم از بهر شما
از گل چیزی شکل و هیات او چون مرغ پس دم در او دمم مرغی شود بفرمان خدای گفت آفرید بر شکل خفاش
کردی و تخصیص خفاش بدان است که از مرغان تمام خلق تر باشد از بهر آنکه او را پستان و دندان بود و حیض
باشد و پرنده است و در خبر چنین است که عیسی علیه السلام بر شکل خفاش گردی و بعضی آورده و میدمید آن
پاره گل مرغ پرنده شدی و پر بگشادی و وهب منبه گفت که تا مردم در روی می نگریستندی پریدی و چون ناپدید
و پنهان شدی افتادی تا فرق بود میان آنکه خدای آفریده بود و آنکه بدعای عیسی و معجزه او زنده کرده باشد گفته اند ای
عیسی اکنون چه ترا گفت اکنون جمله اطبا از آن عاجز باشند نابینای مادر زاد را بینا گردانم علت برص را منقطع
کنم خدای تعالی هر پیغمبری را معجزی داد از جنس آنکه در آن عصر غالب بوده در عهد عیسی ع علم طب متعارف
گردید و صنعت ایشان این بود و در علم طب متفق بودند که این هر دو مرض را دوا نتوان کرد عیسی
با آنکه شمار در کار خود درین صرف کردید از علاج عاجز آمدید من بیا آنکه میباشرت این کار کنم بفرمان خدا و
اجابت او انهار او درست کنم ایشان گفتند تا بزرد روز کار علاج این کنم گفت چنین این باشد که بکویم
ابرای اکمه و ابرص خود چه باشد چه بفرمان خدای چیزی کنم که جز خدای آن را قادر نباشد گفتند چه کنی عیسی گفت
مرده را بخوانم که در اخبار چنین آمده که عیسی علیه السلام چهار مرده را زنده کرد اول یکی عاذر را که او دوست
عیسی بود در بعضی دیها بیمار شد خواهرش پیش عیسی فرستاد و بیامد و گفت یا روح الله دوست تو عاذر بخت
بمرده است فلان جا و از میان عیسی و او سه روزه راه بود عیسی برخاست با اصحاب و بیامد عاذر

روز برآمده که مرده بود و دفن کرده عیسی بر سر قبر او برآمد بر سر قبر او بایستاد و دعا کرد اللهم رب السموات السبع ورب
الارضین السبع ارسلتنی الی بنی اسرائیل ادعوهم الی دینک واخبرهم انی احیی الموتی باذنک فاحی عاذر ای
خداوند هفت آسمان و زمین تو مرا به بنی اسرائیل فرستادی تا ایشان را بدین تو دعوت کنم و خبر دادم ایشان را که دعای
من مرده زنده کند پس زنده کن عاذر را در حال گور شکافته شد و عاذر بر پای خواست روغن از اعضای او میچکید
با عیسی بیامد و مدتی دراز بماند و فرزندان بزاد دوم پسر پیر زنی که مرده بود و او را بر سر جنازه
میبرفتند و بر جنازه بدید عیسی علیه السلام دعا کرد او بر نعش بنشست و از جنازه بیرون آمد و زن دیگر که او را دختر العاشر
گفتند بالتماس پدر خواست پس در حال زنده گشت چهارم سام بن نوح را گفتند ار خواهیم که عیسی مرده قدیم را زنده کند او را
سام را از بهر ما زنده کن گور سام بیامد بنمودند آنحضرت سام همین خدا بر زبان راند و گفت یا سام قم باذن الله از گور
برخواست نیمه ریش سفید شده بود گفت آیا قیامت برخاسته عیسی گفت نه ولیکن من خدای را خواندم
تا ترا زنده گردانید ای سام تو جوان بودی که ترا وفات رسید چرا موی سفید شد گفت چون آواز تو شنیدم گمان
کردم قیامت برخاست از هول آن ریش سفید شد گفت ترا چند سال بود که مردی گفت چهار هزار سال عیسی گفت بمیر
بفرمان خدای و بیفتاد و بمرد گفتی گفت عیسی خدای را بیاخوان تا قوم خواندی چون مرده زنده گردی قوم عیسی گفتند دیگر
بچه گفت خبر دهم شما را از آنچه بخورید و آنچه ذخیره نهید عیسی چون احیای موتی بکرد گفتند این بود که تو بیگانه
را خبر ده که در خانها چه بخوریم و چه ذخیره می نهیم عیسی یکی یکی را گفت که شما فلان طعام خورده اید و چندین ذخیره نهاده اید
چون مرد بیامدند و موافقت کردند و طعامهای مختلف آوردند و بخانه بردند و مقداری بخوردند و چندین خوردند نهادند در کجایی
نوزاد آنکه سام بود و گفت مرا خبر ده تا چه خورده ایم و چند چند نهاده ام خبر کرد من بیاید و او را خبر داد و یکی ایشان را
نشان داد در خبر است که او را در ایام صبی که دکان ها و مدارس که ذکر کردی ایشان را گفتی ما در و پدر شما در خانه فلان
فلان چیز خوردند و از آن بعضی در خانه نهادند بیامدندی بمادر و پدر را گفتندی که شما فلان طعام خورده اید قسم بیاد هر
و از فلان طعام چرا نصیب ما نکرده اید ایشان گفتند تو را که گفت و انسب کشید او را عیسی بن مریم خبر داد ایشان گفتند
ان کودک جادوست کودکان را بر ما و ما تباه کرده که تباه شوند چون عیسی ع السلام ایشان را طلب کردی در خانها
کردندی عیسی گفتی ایشان در فلان جایند گفتند آنها خوکانند گفتی چه بود چنان شوند که خبر شوند و او آنان بودند که باید
کافر شدند خدای تعالی ایشان را خوک و بوزینه گردانید در سی که اینچه شما را گفتم آیتی و دلالتی است شما را اگر تصدیق
خواهید کردن و راست داشتن ومصدقا لما بین یدی من التوریة ولاحل لکم بعض الذی حرم علیکم وجئتکم بآیة
من ربکم فاتقوا الله واطیعون و مستقیم و شما آمدم راست دارنده آن کتاب را که پیش از من بود از توریه و بر شما حلال
کنم بهر شما بعضی از آنچه بر شما حرام کرده اند از گوشت و پیه و بعضی طیور و ماهی و آنچه در توریه و شرع موسی بر شما حرام
کرده بر شما حلال کنم یعنی خدای در کتاب من بر زبان من و در احکام شرع من آنرا حلال کردانید بعضی گفتند
که مراد آنست که بنی اسرائیل بعضی چیزها بر خود حرام کردند که تحریم او در توریه نبود گفت تا شما حلال کنم و بیان کنم
که خدای تعالی حرام نکرده است و از خدای تعالی نشانه و حجت و معجزه آورده ام و از خدای بترسید و طاعت من دارید در حق و چه
بکنید که راه راست اینست آیه در خور ترغیب و تحریض نظر کردن است و شکر خدا گذاردن و عبادت او و قیام نمودن
فلما احس عیسی منهم الکفر قال من انصاری الی الله قال الحواریون نحن انصار الله آمنا بالله واشهد بانا مسلمون ربنا

امنا بما انزلت واتبعنا الرسول فاکتبنا مع الشاهدین ومکروا ومکر الله والله خیر الماکرین سدی گفت چون جهودان
بنی اسرائیل بجستند او را نیافتند قصد کشتن عیسی کردند او بگریخت که الفرار مما لا یطاق من سنن الانبیاء والمرسلین
بسرای مردی فرود آمدند در دهی و آن مرد زنی داشت روزی این مرد در سرای آمد دلتنگ و با زن خبری گفت
زن نیز دلتنگ شد مریم گفت این شوهر تو چرا دلتنگ است زن گفت آفتی و بلایی که گفتن او سود ندارد
مریم گفت با من بگو شاید ترا فرجی باشد از الله گفت چگونه گفت پسرم مستجاب الدعوه است خدای را دعا
کند و خدای اجابت کند گفت ای پادشاه ولایت ما هر یک چند نوبت خود را و لشکر خود بر کسی قسمت کند و نگاه او روز
آمد چون لشکر و کس نیست که حمل کند اکنون کس نشاید که من با لشکر چه کنم اینجا عیب و ما طاقت نداریم مریم گفت عیسی را
را بگوییم با عیسی گفت من دعا کنم ولیکن اینجا شری و فتنه پدید آید مریم گفت این نشاید کردن که این زن و مرد را بر ما حق
است مرد گفت بهر حال با پدر که عیسی گفت تو چند دیگ تو بالای آب بیاور و دیگها و خمها پر کن من دعا کنم خدای تعالی آن
همه را طعامها کرد و آبها را شراب کند بر قول آنکه گوید اول معجزه حلال بود که عیسی دعا کرد خدای تعالی اجابت کرد و
حاضر آمد طعام خوردند و هر که از آن بخورد و به دو شراب خوردی که مثل او نخورده و آن مرد را گفت این کاری او بود که گفت سا بود

خود بود اول معجزه بود

گفت در نوع بیکوی چند آنکه نقل کرده اند جهودان گفت ای پسر آبی بود و آمده و چیزی باز داد و دعا کرد تا خدای آبی را
این طعام و شراب کرد و پادشاه را پسری مرده بود که او را بسیار دوست داشتی و خواستی که ولی عهد خود گرداند
بخود گفت که آنکس که دعای او در تحویل آب و شراب مستجاب بود دعا کند تا در احیای مرده نیز مستجاب بود کس فرستاد و عیسی را
حاضر کرد و گفت لابد ترا دعا باید کردن تا خدای این پسر مرا زنده گرداند گفت کنم ولیکن اینجا شری و فتنه باشد پادشاه
گفت بشرط آنکه من و مادرم برویم و کس ما را منع نکند گفت روا باشد عهد کردند و دعا کرد خدای تعالی او را زنده
گردانید عیسی و مریم از آنجا بیامدند مردم آن شهر چون دیدند که پسر او زنده شد بر پادشاه خروج کردند و گفتند ما امید

گفت اینک نعمت عیسی ام

بود که چون او بمیرد ما از این جور و ظلم او خلاص یابیم که او از آن زنده تر بود و در ظلم عقب نباشد اکنون پسر او باز آمد که از ظلم
دنیا ظلم میراند آنگاه عیسی بیامد و چون بکنار دریا رسید جماعت صیادان بر کنار دریا ماهی میگرفتند گفت شما چه
مردمانید و چه میکنید گفتند صیادیم ماهی میگیریم گفت بیایید تا مردم صید کنید در رضای خدای گفتند تو کیستی گفت
من پیغمبر خدا ام ایشان را دعوت کرد و معجزه بنمود ایمان آوردند ایشان آنند که خدای تعالی ایشان را حواریان خواند خدای
میگوید چون عیسی بدید از ایشان حس کفر کرد گفت من انصاری الی الله کافران گفت کیستند یاران من با خدا آنگه گفت نحن انصار الله
خدا ایشان را در یاری من گفت الی بمعنی مع است و بعضی گفته اند یعنی فی سبیل الله والحواریون حواریان عیسی را جواب دادند
که یاران خدا ایم و رسول او ایم بخدا ایمان آوردیم و تو گواه باش که عیسی چیزی گواه باش که منقاد شدیم و گردن نهادیم فرمان خدای
را ابن عباس گفت که ایشان را حواری از بهر آن خواندند که جامهای سفید داشتند عطا گفت عیسی را مادرش به
رنگرزی داد تا پیشه بیاموزد و این استاد رنگرز صباغ بود و جامه بسیار در دکان او جمع شده عیسی را گفت مرا
در ده روز سفری است چند کار است آنجا میروم و این جامها را هر یک علامت رنگی کرده ام آن رنگ بکن و برفت عیسی

گفت مرا

جامها را در یک خم نهاد و دعا بکرد و گفت اللهم اجعلها کما اریدها چون استاد باز آمد گفت چه کردی جامها همه در آن خم
گفت جامها مردم تباه کردی و رنگ و زیان در کشید مردم جمع شدند گفت ای استاد دل تنگ مدار و هر یک جامه بیاور تا بر کناره
خم بایستم و میگویی فلانی جامه چه رنگ از تو گفتی آنها بیرون آوردن برفت و میگفت این فلان رنگ می بایدو آن

بر آوردی سرخ و زرد و لعل و کبود و سبز مردمان از آن متعجب شدند دانستند که فعل خدای است و بسیج نادر تعبیه
این خواندند که عیسی علیه السلام ایشان را دعوت کرد ایمان آوردند ایشان حواریانند که خانها و دکانهای خود رها کردند
و در قفای عیسی ایستادند و با او می بودند آیات و عجایب میدیدند در خبر است که حواریان دوازده مرد بودند
که در سیاحت عیسی با او میگشتند در سهل و جبل و بر و بحر چون گرسنه شدندی گفتندی یا روح الله ما گرسنه ایم عیسی
دست در زمین بزدی نان بیرون آمدی بعدد هر مردی دو نان چون تشنه شدندی دست در زمین زدی آب بیرون
آمدی بخوردندی روزی گفتند که یا رسول الله بهتر از ما کیست در جهان چون گرسنه شویم و تشنه گردیم ما را
طعام و شراب دهی و در صحبت و خدمت تو باشیم میگردیم و عجایب می بینیم عیسی گفت بهتر از شما آنانند که از کسب
خود خورند ایشان آمدند و اختیار کازری کردند و جامه مردم می شستند و قناعت میکردند ابن عوف گفت پادشاهی
ساخت و مردم صالح را جمع کرد عیسی در میان ایشان بود و پادشاه عیسی را بخواست و او طعام میخورد و بسیج کم
می شد او را گفت تو کیستی گفت من عیسی مریم ام پیغمبر خدا او را دعوت کرد پادشاه و خواص او ایمان آوردند و ملک
رها کردند و در عقب او ایستادند حواریان ایشان بودند گفتند بار خدایا ما ایمان آوردیم بدانچه تو فرستادی و ما
پیغمبر متابعت کردیم پیغمبر را یعنی عیسی بنویس ما را از جمله گواهان یعنی امت محمد ما را از جمله گواهان بنویس که برای او گواهی
دادند بصدق عطا گفت مع الشاهدین ابن عباس گفت مع محمد و امته و مکر کردند و مکر من تعالی [illegible]
کفار بنی اسرائیل و مکر ایشان آنجا بود که همه بر قتل عیسی کردند و لیکن آنگاه بود که عیسی را نیافتند و بیرون کردند [illegible]
دعوت کرد ایشان قصد کشتن او کردند و خدای مکر کرد یعنی انداخت ایشان را باطل گردانید و گفته اند مکر خدای جزای
مکر بود ایشان را چنانکه پرسیدند که چونست که خدای مکر را با خود اضافت کرد و دیگران را عیب میکند گفت [illegible]
که تو چه میگویی والا من این طنبور شنیدم که ابیاتی می خواند که آخرش این بود [illegible] الفضل
[illegible] گفت سبحان الله [illegible]
گفت من جواب تو دادم اگر عقل داری اگر خواهی بزبان عاشقان بگویم [illegible]
مکری است از او با ایشان و آن مکر که خدای با ایشان کرد آن قصه عیسی بود در صاحب الشامه او را عیسی [illegible]
بودند بجای عیسی او را بیاویختند چون بنگریدند صاحب ایشان بود [illegible] کلبی گفت جماعتی قصد او کردند در
بیامدند و عیسی را بگرفتند و درختی بزدند که عیسی را بر دار کنند خدای آن شب [illegible] گردانید و دیگران را
فرستاد تا عیسی را از آنجا ببردند ایشان بجای عیسی آن مرد که بود را [illegible] بیاویختند و آن شب در اول
شب عیسی حواریان را جمع کرد و با ایشان وصیت کرد و گفت پیش از آنکه خروس بانگ کند یکی از شما انکار من آرد و مرا
بدرهمی چند بفروشد حواریان متفرق شدند و او جای پنهان شد آن مرد که عیسی خبر داده بود بیامد و جهودان را
راه نمود [illegible] گفتند [illegible] عیسی [illegible]
حدیث [illegible] عیسی آن مرد [illegible] و عیسی را بآسمان بردند
[illegible] عیسی را از آنجا بردند [illegible] عیسی را بر دار کرده اند و زنی
او را دعا کرده بود [illegible] در زیر آن درخت [illegible]
و ایشان گفت [illegible] خدای عیسی گفت [illegible] که من عیسی ام خدای مرا نگاه داشت و

اوازیجه منافقیست که مردم را بر سر من آورد ایشان را طوش شدند و برگشتند پس از هفت روز عیسی حواریان را
جمع کرد و بدیشان وصیت کرد و در زمین پراکنده ساخت هر یکی را بجایی تا دعوت کنند و خلق را بدین خدا خوانند
و عیسی را خدای باسمان برد و در حدیث آمده که حضرت امیر المومنین فرموده که لقد قبض فی اللیلة التی قبض فیها یوشع
بن نون و قبضت فی اللیلة التی عرج فیها بعیسی بن مریم مراد ازین قبض نزدیک که در آن شب یوشع بن نون را وفات رسید
و در آن شب قبض روح من کردند که در آن شب عیسی را باسمان بردند و آن شب بیست و یکم بود و حواریان در زمین پراکنده
شدند هر یکی بجایی برای دعوت و خدای تعالی هر یکی را لغت آن زمین بیاموخت تا بزبان ایشان دعوت میکردند قوله تعالی
و مکروا و مکر الله و الله خیر الماکرین ایشان مکر کردند و خدای مکر کرد یعنی جزای مکر ایشان کرد که بهترین جزا دهنده گانست اذ قال
الله یا عیسی انی متوفیک و رافعک الی و مطهرک من الذین کفروا و جاعل الذین اتبعوک فوق الذین کفروا الی یوم القیامة ثم الی مرجعکم فاحکم بینکم فیما کنتم فیه
تختلفون یاد کن ای محمد چون گفت خدای تعالی ای عیسی من ترا بخواهم میرانیدن و برخواهم داشتن و پاک کنم خود در این
کعب الاحبار و جماعتی گفتند که مراد ازین قبض روح است و بعد از آن زنده کردن و جانی ستاندن و جماعتی گفتند که قبض از
قبض روح او بیاسمان قوله فلما توفیتنی کنت انت الرقیب علیهم برای آنکه قوم او پس از رفع او باسمان ترسا شدند و برخی
اندکی گفته مراد نوم است یعنی من ترا بخواهانم و در خواب باسمان برم بجانش و هو الذی یتوفیکم باللیل ابن عباس گفت
قبض وحدت یعنی بمیرانم بجانش قوله قل یتوفیکم ملک الموت و این مخففیف نیز دیگر است وهب گفت خدای
عیسی را بمیرانید سه ساعت آنگه زنده کرد و باسمان برد و گفته اند که در کلام تقدیم و تاخیر است و تقدیم این است که من ترا
بر دارم و بنزد خود برم و بمیرانم آنگاه که فرشته ها بعد از آنکه از آسمان فرو فرستم قبض روحت
کنم و این وجه بهتر است ابو هریره روایت کرد که پیغمبر صلعم گفت پیغمبران برادران یکدیگرند در مختلف و دین ایشان
یکیست و من اولیترم بعیسی مریم از آنکه میان من و او هیچ پیغمبر نبوده و او از آسمان فرود آید بر امت من و خلیفه من شود بر ایشان
و بهمان ابن خبر ایشان روایت کرده اند که حدیث مهدی را از بی الفاظ منکر باشند و الا او خلاف رسول اسلام
برای آنکه شرع او منسوخ است و او شرع ما خاند لابد بود آنکه رجوع او بامکه بود که پس اگر کی رجوع او باو بود و خلیفه او
نصیب پس خلاف درین حدیث از او افتاده است و خبر حسن است که رسول صلعم فرموده که عیسی نازل شود در امت
من خلیفه از اولاد من چون او را بیند بشناسد او را بدین علامات مردی باشد دو بهره سرخ و سفید و دراز مو
بند آن که آب از موی او میچکد و اگر چه موی او تر نبود صلیب بشکند و خوک بکشد و مال بخشد و در روحا نشیند و حج
و عمره کند و با مردمان بر اسلام قتال کند تا خدای تعالی در روزگار او جمله تنها ملک گرداند و دجال بکشد و همه زمین امن
شود تا گرگ با میش و شیر با شتر تکجا چرا کنند و کودکان با مار بازی کنند و هیچ یکی دیگر را نیازارند و او در زمین چهل
سال بماند و در روایت کعب الاحبار بیست و چهار سال و زن کند و فرزند آرد و آنگاه او را وفات رسد مسلمانان بر او نماز
کنند و در اخبار آمده است که در حجره رسول صلعم در پهلوی او را دفن کنند و جماعتی که دین حق آرند
همه اوصاف و علامات روزگار مهدی است که در اخبار مخالف و موافق آمده و اگر کسی انصاف دهد و عناد
رها کند و در این اخبار واقف شود و از آیات قران بر آن گواه کند داند که معتقد آنست حسین بن الفضل گفت در قران
آیتی که دلالت کند بر نزول عیسی قول خداست و کهلا و او کهل نشده بود که بر آسمان بردند چون بزمین آید کهل
شود ابو جعفر منصور دوانقی از پدر از جد از عبد الله عباس روایت کرد که رسول صلعم گفت کیف تهلک امة انا

فی اولها و عیسی فی آخرها و المهدی من اهل بیتی فی وسطها چون هلاک شود امتی که من در اول ایشان باشم و عیسی در
آخر و مهدی در میان و این خبر حجت بر وجود مهدی بر آن است و رافعک گفته اند که معنی آنست که ترا رفع کنند و درجات
بلند و مقرب گرداند بجنت خویش و پاکیزه گردانم ترا از کافران یعنی ترا از میان ایشان بدر آرد و از آن
برهاند از آنکه بدیشان تواند زیر دست و قاهر داند بر کافران یعنی جهودان که بنو اسرائیل بنا آوردند و مومنان زبردست ایشان
تا روز قیامت هر فرقه بعضی گفتند بحجت است و بعضی گفتند بملک و قهر و غلبه است از نجاست که ملک و شاهی
جهانست که زیر دست ایشان اند و جهودان پست که ایشان همه مقهور و مغلوب باشند تا روز قیامت پس بایشان بازگشت
شما حکم کنم میان شما در قیامت در آنجا در دنیا در آن اختلاف میکنید بعضی گفتند که عیسی خداست و بعضی گفتند
بنده خداست بعضی گفتند پسر خداست بعضی گفتند ساحر کذابست من حکم کنم میان شما درین اختلاف که کرده اید
در دنیا فاما الذین کفروا فاعذبهم عذابا شدیدا فی الدنیا و الآخرة و ما لهم من ناصرین و اما الذین آمنوا و عملوا الصالحات
فیوفیهم اجورهم و الله لا یحب الظالمین ذلک نتلوه علیک من الآیات و الذکر الحکیم ان مثل عیسی عند الله کمثل
آدم خلقه من تراب ثم قال له کن فیکون الحق من ربک فلا تکن من الممترین چون حکم کنم میان شما اما کافران باشند
و آیات و نعمت مرا جحود کنند میان ایشان خدای تعالی گفت در دنیا و بکشتن و برده بردن و از خانه و جای بیرون
کردن و جزیه و ذلت بر ایشان نهادن و در آخرت بانواع عقوبت در دوزخ ایشان را هیچ یاری و ناصر
و معینی و شفیعی نباشد که شفاعت کند و اما آنکه ایمان آوردند و قول پیغمبر خود را کار بستند و عمل بر وفق شرع
کردند چه هر عملی که نه بر وفق شرع باشد صالح نشود خدای تعالی مزد ایشان تمام و کمال بایشان دهد و از حق ایشان
چیزی نکاهد که اگر نقصان کند ظلم بود و او ظلم نکند و نپسندد و ظالمان را دوست ندارد این آیة ابطال است بر بطلان
قول آنکس که خواند عمل نکرده و بر بطلان مذهب مجبره و این که بر تو میخوانیم از قصه زکریا و یحیی و مریم و عیسی از آیات و
نشانهاست و از آیات محکمست و باطل راه نیابد گفت مثل عیسی مریم نزدیک خدای تعالی چون
مثل آدم است که خدای تعالی او را بیافرید از خاک بی پدر و مادر پس آنگه او را گفت بباش پس بود در حال سبب نزول
این آن بود که وفد نجران چون بیامدند و با رسول صلعم مناظره کردند در باب عیسی صلعم گفتند ما تقول فی المسیح ابن مریم
گفت عبد الله و رسوله گفتند هیچ بنده نباشد او را مادر در وجود آید بی پدر خدای تعالی جواب ایشان این آیة فرستاد
و فحوی آیة آنست که جای عجب نیست و شما احوال آدم میدانید بی پدر و مادر در وجود آوردم و چون و صحیح است
جای عجب نباشد از عیسی که بی پدر از مادر خدای تعالی او را بیافرید الحق من ربک آنچه ذکر او رفت حق است و از
خدای تو است از جمله شک کنندگان مباش درین که با تو شرح دادیم خطاب اگر چه با پیغمبر است اما مراد دیگری
فمن حاجک فیه من بعد ما جاءک من العلم فقل تعالوا ندع ابناءنا و ابناءکم و نساءنا و نساءکم و انفسنا و انفسکم
ثم نبتهل فنجعل لعنت الله علی الکاذبین ان هذا لهو القصص الحق و ما من اله الا الله و ان الله لهو العزیز الحکیم
فان تولوا فان الله علیم بالمفسدین سبب نزول این آیة آن بود که چون رسول صلعم مکه بگشاد و در اسلام منتشر شد
و صیت رسول ظاهر گشت بر کافران وفود آمدن گرفتند نزدیک رسول صلعم بعضی اسلام می آوردند و بعضی امان
طلب میکردند در جمله وفد وفد نجران بود و رئیس ایشان ابو حارثه اسقف بود مردی عالم و از جمله ایشان شصت تن
بود و سید و عبد المسیح و ایشان احبار و روسا بودند نماز دیگر در مدینه آمدند و جامهای دیبا پوشیده

جهودرا

دیگران گفتند و جهودان جامدند و با ایشان مناظره کردند ایشان را گفتند شما بر هیچ نباید و ایشان
گفتند شما بر هیچ نباید چنانکه قوله تعالی وقالت الیهود لیست النصاری علی شیء وقالت النصاری لیست الیهود علی
شیء ایشان اندرین بودند چون رسول صلعم نماز دیگر بکرد ایشان روی برسول کردند و گفتند چه گویی در حق عیسی گفت
خدای تعالی گفتند یا محمد او را پدری شناسی رسول گفت او را از نکاح زادند تا او را پدر باشد گفتند هیچ مخلوق
که نه از نکاح زاید بی پدر خدای او باشد دیگران مثل عیسی عند الله کمثل آدم خلقه من تراب رسول گفت
تعالی بیامد و مبلکند باید و وجب نزول نباید باید تا مباهله کنیم که خدای تعالی مرا خبر داد که عذاب فرود آید
دروغ گویندگان ایشان با همدیگر نگریدند و گفتند چه رای است شما را گفتند مهلت باید خواست تا فردا اندیشه
کنیم اگر رفت و بام نشستند و رای زدند اسقف ایشان را گفت اگر فردا محمد با جامه صحابه بیاید او را مباهله کنید
و با او مباهله کنید که او بر حق نیست و اگر با خاصه قرابت و فرزندان خود در آید از مباهله او حذر کنید چون بامداد
وصحابه در مسجد جمع شدند و هر کسی توقع داشتند که رسول او را حاضر کند گفت مرا فرموده اند الا که خاصگیان
خود را از مردان و زنان و کودکان آنجا برم از آنکه خدای تعالی بجای ایشان عذاب فرستد اگر دروغ گویند
کرد امیرالمومنین گرفت و حسن و حسین از پیش او میرفتند و فاطمه علیها السلام بر اثر ایشان میرفت چون بصحرا شدند
بنزدیک آمدند اسقف ایشان را پیش گرفت گفت اینان کیانند گفت این پسر عم و داماد اوست و آن زن دختر
اوست و آن کودکان دختر زادگان اویند و با ترسایان نگرید و گفت بنگرید که محمد چگونه واثق است که با خاص
فرزندان و خویشان خود را آورده است و بخدای که اگر هیچ خوف بودی او را از آنکه حق بر او باشد
ایشان را اختیار نکردی و از مباهله حذر کردی شما را مصلحت نیست از مباهله حذر کنید که اگر نه مکان قیصر بودی
من اسلام آوردی و با او مصالحه کنید بر آنکه حکم کند و بازگردید و با شهر خود روید و رای زنید ما را ای
گفتند رای ما باشد و نحن نوعی مصلحت اسقف گفت یا ابا القاسم با تو مباهله نکنیم ولیکن مصالحه کن بر جزیه
که ما آن تمام توانیم کرد رسول صلعم با ایشان مصالحه کرد بر دو هزار حله حلها اواقی هر حله چهل درم و
صلحنامه بنوشتند نسخه آن این است که بسم الله الرحمن الرحیم هذا کتاب من محمد النبی رسول الله لنجران
اذ کان علیهم فی کل صفراء وبیضاء وثمرة ورقیق لا یوخذ منهم غیر الفی حلة من حلل الاواقی قیمة کل حلة اربعون درهما
فما زاد او نقص فعلی حساب ذلک یؤدون الفا فی صفر والفا فی رجب وعلیهم اربعون دینارا مثواة رسولی
فوق ذلک وعلیهم فی کل حدث یکون بالیمن عاریة مضمونة ثلثون درعا وثلثون فرسا وثلثون جملا لهم
جوار الله وذمة محمد بن عبد الله فمن اکل الربوا منهم بعد عامه هذا فذمتی منه بریئة این نامه ایشان محمد بن عبد الله
رسول صلعم آن را ای نجران و جواب آنکه هر دو دی در آنچه در برده که لزالت از ایشان هیچ نستانند مگر دو هزار حله
از حلهاء او آنکه قیمت هر یکی چهل درم آنچه زیادت و کم آید بحساب باشد هزار از آن در ماه صفر بدهند و هزار در رجب
و بر ایشان است که ادرت مقام رسول من آنجا چهل دینار شش بدهند یا بیشتر و بهر واقعه و حادثه که در یمن افتد
سی زره و سی اسپ و سی شتر بعاریت بدهند عاریة مضمونة این و خاک ایشان را جوار خدای است و ذمه محمد رسول
الله صلعم هر که ربا خورد بس از سال ذمت من از او بیزار است نامه برگرفتند و به بازگشتند در راه گفتند که صلاح دین بود با
عاقب عبد المسیح ایشان را گفت والله که تمام میدانیم که محمد صلعم پیغمبر خدای است و آنچه آورده کتاب از قبل خدای است

و بخدای که مجلس او هیچ پیغمبر با ما مباهله نکرد الا که مستاصل شد و از ایشان کس نماند از خورد و بزرگ و اگر شما این کنید هلاک
شوید و بر روی زمین هیچ ترسا نماند که من در ایشان نگرستم رویهای دیدم که اگر از خدای بخواهندی که کوهها
از جای بکند اجابت کردی و در سوال پامر دم خود گفت بآن خدای که جان من بامر اوست که عذاب فرود آمد
بر اهل نجران اگر لاعنه کردندی خدای تعالی ایشان را خوک و بوزینه کردی و آتش از کوه بیامدی و همه را بسوختی
از هیچ ایشان حیوان نماندی تا مرغان بر درختان و سال برنگذشتی که در زمین یک ترسا نماندی معنی آیه فمن حاجک
بگفت ای محمد هر که با تو خصومت کند در حق عیسی پس از آنکه علم یقین بتو آمد در حق او بگو بیایید تا بخوانیم
ما پسران خود را و شما پسران خود را و باتفاق مراد حسن و حسین اند و این دلیل است بر آنکه ایشان فرزندان رسول
الله اند و اخبار از طریق مخالف و موالف برین موافقند که ایشان را گفت ابناتی هذان ریحانتای من الدنیا و در خبر
آمده که محمد حنفیه در صفین حرب نیکو کرد امیرالمومنین گفت اشهد انک ابنی حقا گواهی میدهم که تو پسر منی بحقیقت
گفتند یا امیرالمومنین امام حسن و امام حسین چنین اند گفت هما ابنا رسول الله ایشان پسران رسول خدای اند
و هم دلیل است بر آنکه دختر زاده فرزند باشد و زنان خود را بخوانیم و شما زنان خود را باتفاق مراد در این آیه فاطمه زهرا
است و این دلیل است بر شرف او و رسول صلعم را بفرمودند که از جمله زنان که داشت کسی را با خود ببرد فاطمه زهرا
را جمله زنان بر بود و نفس خود را بخوانیم و شما نفس خود را و جمیع ازبیان مراد نفس صورت میشود
پس لابد که مجاز و موردا او بر مبالغه بود یعنی بخوانیم کسی را که حکم او حکم نفس ما باشد آنچه ما را باشد او را باشد
و آنچه بر ما باشد بر او باشد حکم او در طهارت و عصمت و وفا و کفایت حکم ما باشد پس چنان باشد که
من او باشم و او من و این کنایت از غایت اختصاص و محبت و قربت باشد تا دو دوست در دوستی بجایی
باشند که گویند که ایشان متحد شدند اگرچه بصورت دو اند معنی یکی اند انا من اهوی ومن اهوی انا
نحن روحان حللنا بدنا فاذا ابصرتنی ابصرته واذا ابصرته کان انا و این لفظ دلالت میکند بر آنکه حضرت
امیرالمومنین بهتر از همه صحابه و اهل بیت بود ثم نبتهل پس دعا کنیم بزاری تا خدای تعالی اجابت کند در حق دروغ زنان و
لعنت کنیم یکدیگر را و گوییم که لعنت از میان ما دو گروه بر دروغ زنان باد این پیغمبران که رفت همه گفتند خدای
واحد بیچون خدای است الا اخدای که آفریدگار جهان است و جاهلان بر دو است بر ترسا یک گفتند که
عیسی خدای است و گفتند ان الله ثالث ثلاثة اقنوم اب و اقنوم ابن و اقنوم روح القدس و این قول
معقولست که ذات یکی باشد و خدای عز و جل عزیز است و غالب اگر خواهد قهر کند ترسایان را و جمله
کفار را اکنون شان و لیکن نکند از آنجا که حکیم است و حکمت در تکلیف خلاف این تقاضا میکند پس اگر بر
گردند ترسایان و کافران و اعراض کنند و قبول نکنند خدای تعالی عالم است بمفسدان برای آنکه تصمیم کردند
ایشان را اگر عوض این بنده بدست قل یا اهل الکتاب تعالوا الی کلمة سواء بیننا وبینکم الا نعبد الا الله ولا
نشرک به شیئا ولا یتخذ بعضنا بعضا اربابا من دون الله فان تولوا فقولوا اشهدوا بانا مسلمون سبب
نزول این آیه آن بود که ترسایان نجران آمدند و جهودان با ایشان
مناظره کردند و با یکدیگر خصومت کردند در ابراهیم علیه السلام ترسایان گفتند ترسا بود و جهودان گفتند جهود بود
پیش رسول صلعم آمدند بحکومت آنحضرت گفت نه جهود بود و نه ترسا گفتند ما را بفرمایی تا ترا بپرستیم ابدا او

مسلمان بود ما که مسلمانیم با او نزدیکتریم جهودان گفتند ای محمد که تو ان میخواهی که ما در حق تو ان گوییم که در حق عیسی
ترسایان گفتند که ترا الهی می باید که ما ترا ان گوییم که جهودان در حق عزیر گفتند خدای این ایه فرستاد [illegible]
فرقه از جهودان و ترسایان که بگوی محمد ای اهل کتاب بیایید که بکلمه و سخنی که یکسانست میان ما و شما و در [illegible]
نیست و ان انست که جز خدا را نپرستیم و با او انباز نگیریم هیچ چیزی و بعضی از ما بعضی را نگیرد الهه جنانکه
که جهودان و ترسایان گرفتند که بغیر خدای اربابا از ان گفت اتخذوا احبارهم و رهبانهم اربابا من دون الله
عدی گفت یکدیگر را سجده نکردندی صادق ع گفت اتخاذ ایشان احبار و رهبان را نه بعبادت بود بل انچه
حلال و تحلیل حرام بود گفت اند بطاعت ایشان بود و در بسیار در معصیت خدای در خبر است که لا طاعة لمخلوق
فی معصیة الله [illegible] هر که [illegible] فرمان بر [illegible] در معصیت خدای چنان بود که جز خدا را سجده کرده
باشد ایشان را بگو اگر قبول نکنند و اعراض نمایند بگوی که گواه باشید بر انکه مسلمانیم [illegible] ذکر دیم و کردن
نهادیم این گفتار را چون این ایه امد رسول ص نامه بنوشت بقیصر روم من محمد الرسول الی هرقل عظیم الروم سلام
علی من اتبع الهدی اما بعد فانی ادعوک الی الاسلام فاسلم تسلم اسلم یؤتک الله اجرک مرتین [illegible]
از محمد رسول خدا ص به هرقل بزرگ روم سلام بر انکس باد که راه راست [illegible] ترا باسلام میخوانم اسلام ار تا سلامت
یابی اسلام تا مزد دوباره یابی و اگر از اسلام [illegible] بر تو باشد [illegible] و این ایه نوشت قل یا اهل الکتاب
تعالوا الی [illegible] یا اهل الکتاب لم تحاجون فی ابراهیم وما انزلت التوریة والانجیل الا من بعده افلا تعقلون ها
انتم هؤلاء حاججتم فیما لکم به علم فلم تحاجون فیما لیس لکم به علم والله یعلم وانتم لا تعلمون ای اهل کتاب از جهود
و ترسایان چرا خصومت میکنید در ابراهیم و توریة و انجیل نیامد الا پس [illegible] موسی و عیسی از پس ابراهیم بود و
جهودی پس از توریة موسی بود و ترسائی پس از انجیل بود و از میان ابراهیم و موسی هزار سال بود و میان [illegible]
و عیسی دو هزار سال [illegible] ابراهیم چون پیش از ایشان بود چگونه جهود و ترسا
باشد [illegible] و خطاب میکنید [illegible] جهودان و ترسایان مجادله کردید [illegible]
در انچه شمارا بران علم بود [illegible] نبوت محمد ص و نعت و صفت او که در توریة و انجیل خوانده اید
دانسته پس اکنون چرا محاجه میکنید در انچه شمارا بان علم نیست از حدیث ابراهیم و انکه او جهود و ترسا بود
[illegible] خصومت کردید [illegible] اکنون [illegible]
از سر جهل خصومت کنید [illegible] معاند باشید [illegible] و خدا میداند مذهب ابراهیم و اعتقاد
او و شما نمیدانید [illegible] گفتند و حواله بوی کردند از جهودی و ترسائی ما کان
ابراهیم یهودیا ولا نصرانیا ولکن کان حنیفا مسلما وما کان من المشرکین ان اولی الناس بابراهیم للذین اتبعوه
وهذا النبی والذین امنوا والله ولی المؤمنین ابراهیم جهود نبود و ترسا نبود و لیکن مسلمان بود بر طریق راستی و
استقامت از مشرکان نبود تا ایشان نه پندارند که چون جهود و ترسا نبود [illegible] مشرک بوده باشد علی
ابن ابو صالح از عبد الله عباس روایت کرد و از صحابه رسول که چون جعفر ابو طالب و اصحابش هجرت
کردند و بحبشه رفتند و انجا مقام کردند و رسول ص بمدینه امد و واقعه بدر افتاد جماعتی از بزرگان قریش
[illegible] قریش در دار الندوه حاضر امدند و [illegible] گفتند [illegible] محمد و اصحابش [illegible] نجاشی

کشته مالی جمع کردند و تحفه ها ساختند و [illegible] عمرو بن العاص و عماره بن ولید [illegible] بفرستادند بنزدیک نجاشی
وایشان را انعام دادند که انجماعت از ما گریخته اند و بشهر تو امده اند و در دین مخالف تو اند و بر مذهب تو
طعن زنند و در عیسی و مریم قدح کنند ایشان را بفرما که [illegible] بدست ما باز دادن [illegible] بحضرت نجاشی رسیدند چو
نزدیک نجاشی شدند و او را سجده کردند و تحفه بگفتند و سلام قوم خود برسانیدند و گفتند ما مردمی ایم و
نیک خواه و ترا [illegible] میکنیم که تو خویشتن را بر حذر داری از قوم این مرد ساحر کذاب که در میان برخاسته
است و دعوی نبوت میکند تیغی و لشکری ندارد الا قومی ضعیفان و ما کار بر ایشان تنگ کرده ایم و ایشان
را [illegible] کسی پیش ایشان [illegible] و از ایشان کسی [illegible] چون کار بر ایشان
تنگ شد بر عم خود را پیش تو فرستاد تا ترا بفریبد و دین و ملک تو تباه کنند و چون پیش تو اید ایشان را
[illegible] ترا از تو خود کفایت کنیم و علامت انچه ما گفتیم انست که چون پیش تو درایند ترا
سجده نکنند و استخفاف کنند این نجاشی کس فرستاد و جعفر و قوم او را بخواندند چون بدرگاه او رسیدند جعفر اواز
برداشت گفت یستاذن علیک حزب الله نجاشی گفت فلیدخلوا بامان الله و ذمته گوید چون امد
و زنهار خدای عمرو بن العاص با صاحبش نگریست گفت دیدی که چه کردند و گفتند [illegible] نجاشی در امدند و سجده
نکردند عمرو بن عاص گفت ای ملک دیدی که ایشان [illegible] سجده نکردند نجاشی
را گفت که چون درامد سجده چرا نکردی و تحیتی که عادت [illegible] گفت بای انکه در دین ما سجده روا نباشد
که جز خدا را [illegible] جز خدای [illegible]
[illegible] النبی نهی کرد و تحیت ما اسلام فرمود که تحیت اهل بهشت است نجاشی را ان حدیث خوش امد
گفت راست کرد انجه گفت حقست و در توریة و انجیل نوشته که از علامت پیغمبر اخر الزمان است
او سلام بود گفت که [illegible] یستاذن علیک حزب الله گفت من بودم جعفر گفت [illegible]
ای جعفر گفت تو پادشاهی [illegible] نجاشی گفت [illegible] و ایشان [illegible]
[illegible] نجاشی گفت [illegible] عمرو [illegible]
گفت نه بلکه از [illegible] گفت [illegible] خون [illegible] کرده ایم که ایشان
طلبید عمرو گفت [illegible] کسی [illegible]
نجاشی گفت اگر [illegible] دعوی [illegible] نجاشی گفت
این چه میخواهی از ایشان عمرو گفت بدان ای ملک که ما و ایشان بر یک دین بوده ایم و ان اسلاف [illegible]
ان دین رها کردند و ما بران دین مانده ایم نجاشی گفت ان دین چه بود که اول بران بود و این دین که
اکنون بر انند جعفر گفت ان دین که ما و ایشان بران بودیم دین شیطان و عبادت اوثان بود [illegible] بخدا
[illegible] سنگ و چوب پرستیدند و دینی که ما بان امده ایم و ان دین خدایست و دین اسلام رسول خدا ص این دین
از خدای [illegible] چون کتاب عیسی ع موافق و مصدق ان نجاشی گفت ای جعفر [illegible] عظیم [illegible]
[illegible] ترسایان و رهبانان حاضر امدند نجاشی ایشان را گفت بدان خدای که انجیل بعیسی
فرستاد که بگویید که در کتابها [illegible] باید که میان عیسی و قیامت هیچ پیغمبری باشد گفتند ای والله که پیغمبری که عیسی

بوی بشارت داد و کفت هر که بوی ایمان آرد بمن ایمان داشته باشد و هر که بوی کفران کرده باشد کفران من
کرده باشد نجاشی کفت که این پیغمبر بچه فرماید و بچه نهی کند کفتند کتابی باشد که او را از نزدیک خدای آ
ان کتاب خواند و از ان کوید و امر بمعروف کند و نهی از منکر و وصیت کند به نیکوئی با همسایه و صله رحم
و نیکوئی با یتیم و بعبادت خدا فرماید و از عبادت اصنام نهی کند جعفر را کفت از ان کتاب تو را چیزی
یاد هست بخوان پس جعفر سوره روم و عنکبوت برخواند نجاشی بکریست و کفت یا جعفر نیز بخوان ما را ازین حدیث
خوش جعفر سوره الکهف برخواند عمرو خواست تا نجاشی را بخشم آرد کفت ایشان مسیح را دشنام میدهند نجاشی
کفت عیسی را چه میکویید جعفر سوره مریم برخواند چون بذکر عیسی مریم رسید نجاشی خاشاکی برکرفت و کفت والله
که عیسی بیش ازین مقدار زیاده نیست که برخواند انکاه جعفر را کفت بروید که شما را امنست که شما حزب
ابراهیم اید عمرو کفت حزب ابراهیم کیست کفت اینان و صاحب ایشان الکار کردند که حزب ابراهیم
نجاشی آن مال ایشان باز داد و کفت رشوه نستانم که این رشوه است و خدا مرا ملک داد از من رشوه
نخواست جعفر کفت فانصرفا و کنا فی خیر دار واکرم جوار و خدای تعالی در خصومت ایشان این آیه برسول فرستاد که
اولیترین مردمان بابراهیم انانند که تبع او شدند و این پیغمبر یعنی محمد و انکسانی که ایمان دارند باو
و اتباع او اند و خدای تعالی ولی مومنانست و اولی تر بنصرت و ولایت ایشان رسول کفت که هر پیغمبری را ولی
باشد از پیغمبران و ولی من پدر منست خلیل خدا ابراهیم انکه این آیه بخواند ان اولی الناس بابراهیم الی اخره ودت
طائفة من اهل الکتاب لو یضلونکم وما یضلون الا انفسهم وما یشعرون یا اهل الکتاب لم تکفرون بایات الله وانتم
تشهدون یا اهل الکتاب لم تلبسون الحق بالباطل وتکتمون الحق وانتم تعلمون این آیه در حق معاذ و جبل و
حذیفه یمان آمد که جهودان ایشان را دعوت کردند با دین خود و این قصه در سوره البقره کفته شد خدای تعالی این
فرستاد و کفت تمنا کردند و خواستند جماعتی از اهل کتاب یعنی جهودان که شما را کمراه کردند از دین و کفران
کفته اند و کفته اند که مراد انست که هلاک کنند شما را هلاک کرد انند و ایشان این حکمت نخواهند ایشان هلاک شوند
از انکه ایشان دعوت ایشان را قبول نخواهند کرد و عاقبت ان رنج ایشان می طلبند بر ایشان خواهد بود
بجز زیاده کرده باشد انکه کفت ای جهودان و ترسایان بایات قران و کفته اند مراد ایات است از توریت که نام و
نعت محمد درویست و شما کواهی میدهید که نعت و صفت او در توریت و انجیل است ای جهودان و ترسایان
چرا حق را بباطل می پوشید یعنی اسلام را بجهودی و ترسائی این نیز کفت چرا توریت تحریف و تصحیف
میکنید و ایمان بموسی و عیسی و کفر بمحمد می پوشید و میکردانید و چرا حق را باطل می پوشید و پنهان میکنید یعنی نعت
صفت محمد را او شما میدانید که او حقست و پیغمبر صادق قالت طائفة من اهل الکتاب امنوا بالذی انزل علی
الذین امنوا وجه النهار واکفروا اخره لعلهم یرجعون ولا تؤمنوا الا لمن تبع دینکم قل ان الهدی هدی الله ان یؤتی
احد مثل ما اوتیتم او یحاجوکم عند ربکم قل ان الفضل بید الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم سبب
دوازده مرد از احبار جهودان خیبر و بهای عرینه مواطاه کردند و کفتند بیایید تا ابتدای روز بمحمد ایمان آریم و
دیکر بار شوم و کوییم ما اندیشیدیم که این زمان پیغمبر آن کسی که ان بر ما مخصوص است او در شک افتند و کافر شوند خدای تعالی
خبر داد از ان و کفت کفتند جماعتی از اهل کتاب که ایمان آرید بدانچه منزل شده بر مومنان بجاهد کفت مراد حول

نبوت بکعبه کعب اشرف کفت جماعتی را از قوم ابو ورد که ایمان آرید در اول روز نماز با وی کنید و نماز دیکر روی
بجهت المقدس کنید که یکبار اصحاب محمد در شک افتند باشد که ایشان باز کردند از اقبال کعبه و روی بجهت
المقدس ارند که حق او خبر داد که اهل کتاب یکدیکر را میفرمایند و نصیحت میکنند و میکویند که ایمان میارید بر قران
مکنید الا کسی را که تبع دین شما باشد بلی روان جهت بکفت جهودان خیبر جهودان کفر را کفتند و نیز باور مدارید
را اکر کوید در جهان کسی باشد از انکه شما را داده اند تبع بر اهین و معجزات و علم در باره من و سلوی و بغیر ان
باور مدارید کسی را که مجادله و محاجه کند با شما نیز بر یک خدای برای انکه او بحق اولیترست انکه این اوتیتم در میان
حکایت کلام جهودانست ازینجا قل ان الهدی هدی الله و این کلام خداست بر سبیل جواب جهودان
بیان خداست و دین دین خداست و همچنین قل ان الفضل بید الله کلام خداست در رد بر جهودان و هر دو
جواب باشد که ایشان کفته اند ترک خود و دین خود و صایت بعضی بعضی را بر محافظت جهودان
این قول مجاهد است و اخفش ابن قول ولا تؤمنوا الا لمن تبع دینکم ان یؤتی احد کلام دیکر باشد و کلام مراد
تقدیر انکه ولا تؤمنوا ان یؤتی احد ابو علی فارسی کفت تقدیر کلام الف کرده للاقتصار ای اتی احد مثل
ما اوتیتم او یحاجوکم عند ربکم فیکون لهم علیکم حجة الا لمن تبع دینکم یعنی جهودان کفتند باور مدارید که کسی را ان
دهند که شما را داده اند یا با شما محاجه کرد غالب آید بر شما الا جهودان را این حدیث اکر چه با شما باشد
جهودان باور مدارید تقطعها لهم و انکه القبول قولهم اعمش کفت ان یوتی بکسر همزه یعنی ما و نفی و ابن قول کلام جهودان
نباشد و کلام ایشان تا انجا باشد الا لمن تبع دینکم ان بعضی از کلام خدا باشد و معنی انکه کرامت محمد مسلمانان ازکرمان
کس را ان نداده اند که شما را داده اند ازین و بیان و حجت او یحاجوکم یعنی الی یحاجوکم عند ربکم یوم القیمة قول دیکر
که خطاب با مومنانست و نظم ایه چنین باشد که برای انکه کسی را مثل ان داده اند که شما را مومنان باید با شما
حسد برند جواب ده و بکوی ان الفضل بید الله و اکر با شما محاجه کنند بکوی ان الهدی هدی الله و برین وجه درست
نما خبر باشد و دیکر از هر ایه که ولا تؤمنوا با مومنان خطابست و معنی ایت انکه خدای تعالی بر سبیل
مومنان و از انکه و تنبیه از ایشان درو فت جهودان کفت که کسی را باور مدارید الا از کیش
شما باشد که ازین خبر و فضل در دین ان داده اند که شما را برای انکه دین دین خداست و شما برانید و نیز باور مدارید که کسی
را توفیق شد که با شما محاجه و مخاصمه کند پیش خدای تعالی برای انکه اکر کنند محجوج و مغلوب شوند و بیان فضل است
از خدا او فضل بدست اوست و با مر و فرمان اوست و مقصود او انکه خواهد دهد و خدای تعالی فراخ عطا و دانا
بانکه از سر برای انکه مقصود او را نهایتی نیست و داناست بحسب مصالح و هر کرا خواهد از اشارت
کند انه لا تعاشروا الا لمن تبع ابو الفتح کفت تعالی انکه کسی که بر طریق شما باشد که اکر بر طریق شما نباشد رفیق شما
و خدای تعالی برحمت خود خاص کرداند اورا که خواهد کفته اند که مراد برحمت نبوت است و کفت ای صحیح
مراد قرانست و اسلام و خدای تعالی خداوند فضل عظیم و بزرکوار است و فضل زیاده بر احسان باشد ومن اهل
الکتاب من ان تأمنه بقنطار یؤده الیک ومنهم من ان تأمنه بدینار لا یؤده الیک الا ما دمت علیه قائما
ذلک بانهم قالوا لیس علینا فی الامیین سبیل ویقولون علی الله الکذب وهم یعلمون بلی من اوفی بعهده واتقی
فان الله یحب المتقین بمنزلت مغزان بر انند که این ایه در حق جهودان امد و خدای تعالی باز نمود ذکر و در ایشان اما

وخیانت ست قنطار پوست گاو پر زر باشد و این عبارت از مال بسیار و دینار عبارت از اندکی ان حق
میکوید که از اهل کتاب کسی که اگر او را امین داری بر قنطار زر یعنی بامانت پیش او نهی باتو دهد و کسی هست که اگر
امین داریش بر دیناری باتو ندهد حق درین ایه نهی میکند مسلمانان را که بر اهل کتاب اعتماد کنند یعنی بر ایشان
اعتماد مکنید و فرق مشوید که ایشان مال مسلمانان حلال میدانند و بعضی میکوید الا ما دمت علیه قائما
کی بکیری وی را و الناس را بر سر نکنید از انکه ذکر خاص کنید ذکر او کنید با چه در دست تا مردم از وی حذر کنند
که از ذکر امانت راجعست با ثمه ایمان ایشان از اهل کتاب چون عبد الله سلام و غیره و خیانت با آنکه امر
کردند چون فنحاص عازوراء و امردی بود که هزار دینار اوقیه نزد یک عبد الله سلام نهاد و وقت مطالبه
عبد الله تمامی بوی سپرد و مردی از قریش دیناری نزد فنحاص نهاد و دران خیانت کرد و باز داد که انکه
که اهل امانت ترسایانند و اهل خیانت جهودان که ایشان اداء امانت نکنند الا ما دمت که اگر او بود
بر سر او ایستاده باشی و مطالبه میکنی ابو بکر وراق گفت چندان متعرف باشی که تو ایستاده باشی چون
بر تو کار برآید منکر باشند این استحلال و خیانت برای آنست که ایشان گفتند بر ما حرجی نیست
در مال عرب با تبین عرب خوانده یا خاص هو الذی بعث فی الامیین رسولا و مراد بسبیل حرج است لقوله
ما علی المحسنین من سبیل ای من حرج گفته اند که ایشان میگفتند که مالهای عرب مالیست و ایشان بر ما غصب کردند
... بهر وجه که فرصت یابیم ما را حلال بود که مال ایشان بر گیریم ... گفت سبب آن جهودان معاملتی بود چیزی ...
... که صاحب حق بودند ایمان بیاوردند چون وقت ادای آن آمد تقاضا کردند ایشان گفتند ما را
چیزی بشما نمی باید داد که شما دین ما را گردیدید و بدین محمد رفتید و دعوی کردید که در کتاب چنین است حق تعالی
ایشان را تکذیب کرد و گفت ویقولون علی الله الکذب وهم یعلمون و بر خدای دروغ می بندند و گویند که چنین گفت
دروغ در خبر است که چون رسول صلعم این ایه بخواند گفت ما من شیء کان فی الجاهلیة الا تحت قدمی
الا الامانة فانها مؤداة الی البر والفاجر یعنی هیچ چیز که در جاهلیت بود الا آن در زیر پای منست الا امانت
که بخداوندش باید داد اکر حق است گفت بلی من اوفی نه چنانست که ایشان میگویند ولیکن هر که وفا کند بعهد
یعنی بان عهد که خدای بر وی کرده است در توریه از ایمان محمد و قران و ادا امانت واتقی و ترک اشتغال معاصی
کند و از خدای بترسد و در امانت خیانت نکند خدای ... متقیان را دوست دارد از رسول صلعم روایت است
که هر که سه خصلت در وی موجود بود منافق بود و اگر چه نماز کند و روزه دارد چون حدیث کند دروغ گوید و
چون وعده دهد خلاف کند و چون امانت بوی دهند خیانت کند ابو سعید خدری روایت کند که امینان
که راستی کنند فردای قیامت با صدیقان و شهیدان باشند ان الذین یشترون بعهد الله وایمانهم ثمنا قلیلا
اولئک لا خلاق لهم فی الاخرة ولا یکلمهم الله ولا ینظر الیهم یوم القیمة ولا یزکیهم ولهم عذاب الیم کلبی گفت
جماعتی علما و احبار جهودان در سال قحط نزدیک کعب اشرف آمدند و از وی گندم خواستند او گفت چه گویید این
مرد را که آمده و دعوی نبوت میکند گفتند پیغمبر خدا است و راستگوی کعب گفت در حق شما خیر بسیار خواستم کرد
از طعام و کسوه و اکنون خود را محروم کردید بروید که شما را هیچ ... ایشان گفتند ما را مهلت ده
تا برویم و محمد را ببینیم و در کتاب او نگریم و نعت و صفت او که نوشته در توریه مقابله کنیم برفتند رسول صلعم را بدیدند و

برگشتند و ان آیات که در وصف آنحضرت بود تغیر و تبدیل کردند و خلاف آنچه بود نوشتند و نزد کعب اشرف
اوردند کعب ایشان را طعام داد و ایمان کار شاد شد خدای این ایه فرستاد عبد الله عباس گفت این ایه در حق امرؤ
القیس کندی آمده و در عبدان بن اشوع در زمینی که در دست او بود دو گواه نداشت پیش رسول خواست که امرؤ القیس
را سوگند دهد وی خواست که سوگند خورد این ایه فرستاد او بترسید و سوگند نخورد و زمین با صاحبش داد میکوید
بخرند یعنی قبول نکنند بعهد خدای و سوگند خود نشان بهای اندک را یعنی عهد و سوگند بشکنند و بهای اندک بستانند و
بها لا کند یعنی سوگند بدروغ باشد ایشانند که هیچ نصیبی نیست ایشان را در آخرت و ثواب و نعیم آن و خدا
با ایشان سخن نگوید یعنی که ایشان را ازان خیر و نفعی باشد اما قطعا سخن نگوید با ایشان از بی قدری و نه سخن خدا
با ایشان سخن گوید و نظر رحمت در ایشان نگاه نکند و نظر از رحمت خواند برای آنکه بنظر رحمت و او چند
نظر باشد که در و نگرد و احوال او بیند رحمت ابو امامه روایت کند که از آنحضرت رسول صلعم که هر که
او مال مردی مسلمان ببرد بسوگند خدای تعالی او را دوزخ واجب دارد و بهشت بر وی حرام کند کفتند یا رسول الله اگر
اندکی بود گفت اگر چه شاخی از شاخهای اراک بود جابر عبد الله انصاری روایت کرد که عظیم ترین کبیره نزدیک
خدای باشد و عقوق مادر و پدر و سوگند بان خدای که جان من بامر اوست که هیچکس نباشد که او سوگند خورد
بخدای و اگر کند باشد الا که علامت آن بر دل او ماند تا بقیامت امیر المومنین صلعم روایت کرد که هر که سوگند دروغ
نخورد که آن سرای را ویران و خالی کند و لا یزکیهم ایشان را پاکیزه نکردند و ایشان را عذابست و در دناک باشد و ان
منهم لفریقا یلوون السنتهم بالکتاب لتحسبوه من الکتاب وما هو من الکتاب ویقولون علی الله الکذب وهم
یعلمون بدرستی که از جهودان گروهی و طایفه هستند که بمی پیچند زبان را در دهن خویش چون کعب اشرف و
حیی اخطب و مالک بن صیف و غیرهم بر سبیل التحریف یعنی از بر چیزی می خوانند در تغیر صفت محمد صلعم و در روایت
بیحمد و اقرآن که بار توریه خواننده و می نمایند که از توریه است تا شما بپندارید که از کتابست یعنی از توریه و ان
از توریه نیست و میگویند که او از نزدیک خدا آمده است و ان از نزدیک خدا نیست و این ایه رد است بر
مجبره اگر گویند چرا شاید که از نزد خدا باشد خلقا و فعلا و از نزدیک او نباشد امرا و انزالا جواب آنکه اگر چنین بود
وما هو من عند الله را معنی نبودی و ایشان بر خدای دروغ میگویند و میدانند که دروغ میگویند ضحاک گفت عبد الله
عباس گفت که این در هر دو فرقه آمد از جهودان و ترسایان که ایشان در توریه و انجیل تحریف کردند و آنچه در توریه بود
ازو دیگر مسلمانان چگونه خدای بیان فعل ایشان با مسلمانان کرد ما کان لبشر ان یؤتیه الله الکتاب والحکم والنبوة ثم
یقول للناس کونوا عبادا لی من دون الله ولکن کونوا ربانیین بما کنتم تعلمون الکتاب وبما کنتم تدرسون ولا
یامرکم ان تتخذوا الملئکة والنبیین اربابا ایامرکم بالکفر بعد اذ انتم مسلمون ضحاک گفت مراد پیغمبر است و کتاب
انجیل و ایت در وفد نجران آمد ابن عباس گفت مراد ببشر محمد است و بکتاب قران و سبب آن بود که وفد
نجران و جماعتی جهودان گفتند یا محمد میخواهی که ما ترا پرستیم چنانکه خدای را پرستند در خبر است در نجران رسول
که مردی انصاری شتری داشت در مدینه مدتی دراز و آن شتر سرکش شد خواست که او را بکشد چون الشتر حاضر کرد
وقتی که شتر بجست و جوانمردان در مسجد رسول و آواز داد که السلام علیک یا رسول الله چون رسول او را
کرد او سر بر زمین نهاد و اگر سر بر داشت و گفت با آواز فصیح که یا رسول الله شکایت فلان انصاری میکنم

ویقولون هو من عند الله

فرمودی درازست احادیث این بر دو میکنم چون پیر شدم از حدیث باز ماندم میخواهم مرا کفایت رسول اکرم ص
افزون گفت ای فلان این شتر را این زمین بامن بخش گفت رسول الله ص و جانم فدای تو باد حکم بر
من و مال من نیست رسول ص شتر را از وی قبول کرد و او را آزاد کرد و در مدینه بیکرد و بعد او را هیچ ای و کیا بی
نیکرده و میگفت این آزاد کرده رسول خداست صحابه رسول چون آن دیدند گفتند یا رسول الله بهیمه ترا
سجده میکنند دستوری ده تا ما ترا سجده کنیم رسول ص گفت لا ینبغی السجود الا لله سجده جز خدای را نشاید کردن اگر
رخصت بودی که مخلوق مخلوقی را سجده کند زن را فرمودی تا شوهر را سجده کند معنی آیت انست که نباید و
هیچ آدمی را که او را خدای کتاب داده و حکم و حکمت و گفته اند فهم و علم است و احکام شرع آنگه گوید مردمان را
که بنده گان من باشید و مرا بجای خدای پرستید بدون خدا و لکن گوید او را که گوید ربانی باشید یعنی
فقیه و عالم و خداشناس سعید جبیر و مجاهد گفتند علما و فقها و حکما قتاده گفت منسوب به رب
یعنی مردان خدای باشید چنانکه شما را اخلاص بعبادت خدا و خواهد وقت ما کنند ذکر شد رجال الله امیر
المؤمنین ع گفت من رب العلم آن باشد که علم را بعمل خود بپرورد و در این آیت ذکر عبدالله عباس و فقها و
محمد بن حنفیه گفت الیوم مات ربانی هذه الامة گفت ربانی باشید بانچه مردم را کتاب آموزید و بانچه در کتب
کتب میکنند و میخوانید و گفته اند ابن عباس از رسول ص روایت کرد که هیچ مؤمن ذکر او و انثی مرد او که لا و الله
حق واجب است بتعلم القرآن و تفقه فی الدین باشد از مرد و زن و خنثی و دانا در کتب خدا ربانی و اجب است
اگر قران بیاموزد و فقه و احکام آن بیاموزد که این آیت بر خواند لا یامرکم خدای نفرماید شما را این قول زجاج است دیگر قرا
گفتند نفرماید شما را احمد که رسول خداست ملائکه و پیغمبران و فرشتگان را خدایان گیرید چنانکه مشرکان گفتند الملائکة
بنات الله و جهودان گفتند عزیر ابن الله و ترسایان گفتند مسیح ابن الله ایا فرماید شما را بکفر پس از آنکه مسلمان
شده بودید و اذ اخذ الله میثاق النبیین لما آتیتکم من کتاب و حکمة ثم جاءکم رسول مصدق لما معکم لتؤمنن به و لتنصرنه
قال أأقررتم و اخذتم علی ذلکم اصری قالوا اقررنا قال فاشهدوا و انا معکم من الشاهدین فمن تولی بعد ذلک فاولئک
هم الفاسقون افغیر دین الله یبغون و له اسلم من فی السموات و الارض طوعا و کرها و الیه یرجعون و یاد کن ای
محمد چون فراگرفت خدای عهد از جمله پیغمبران بهر انچه داده ام شما را از کتاب و حکمت پس آمد شما را پیغمبری تصدیق کننده
انچه با شماست از توریه و انجیل تا ایمان آرید بوی و او را نصرت کنید زجاج و مبرد گفتند لام تاکید است و ما بمعنی
والذی و من جواب شرط است و قران خلاف کردند در آنکه مراد بانبیاء کیست بعضی گفتند جمله پیغمبران بسنده اند
بر تصدیق بعضی بعضی را و اهل کتاب آن خود را فرمایند همه ایمان آرند و معنی نصرة ایمان و التصدیق و بعضی گفتند
امیر المؤمنین ع روایت که خدای هیچ پیغمبری نفرستاد الا که برو عهد گرفت تا محمد ص ایمان آرد و قوم را فرماید تا
ایمان آرند و معنی جاءکم اگرچه لفظ ماضی است مراد مستقبل است یعنی ایاید شما را پیغمبری و التصدیق
و اقرار دهید بنبوت شما شما با و ایمان آرید و المراد التصدیق گفت پیغامبران اقرار دادید و عهد بستید
از امتان خویش و بقول دیگر معنی اخذتم قبلتم است یعنی عهد من بپذیرفتید ایشان گفتند اقرار کردیم و پذیرفتیم
گفت پس گواه باشید و من با شما از جمله گواهانم گفته اند که خطاب بفرشتگان است که خدای با ایشان گفت
گفت بر پیغمبران گواه باشید پس هرکه بعد این از اقرار و اشهاد برگردد و اعراض کند او از جمله فاسقان باشد

عبدالله عباس گفت مراد جهودان و ترسایان است چون پیش پیغمبر آمدند و هر طایفه میگفتند ما اولیتر بابراهیم
اهل کتاب و ترسا بر دین اوییم ابراهیم از ایشان بخشم آمد و گفتند یا محمد اگر دیگر پیش تو بیاییم و تو حکم و قضا کنی آنچه
باشیم و دین دیگر بیم خدای انبار را گفت ایا شما دینی جز از دین خدا طلب میکنید و هرکه در آسمان و زمین است
مراد از آنکه او را گردن نهادند بطوع و رغبت بکراهت و رغم انف خود انس بن مالک روایت کرد از رسول که گفت
الاکه بطوع و رغبت اسلام آوردند فرشتگانند و در زمین انصار که گفت لا تسبوا اصحابی فانهم اسلموا
طوعا و اسلم الناس من خوف سیوفهم اصحاب مرا دشنام مدهید که ایشان و رغبت ایمان آوردند دیگر
مردم از بیم شمشیر ایشان گفت الا که بطوع ایمان آوردند مؤمنانند که باختیار در حال صحت ایمان آوردند
که ایمان نفع باشد ایشان را الا که بکراه ایمان آوردند کافرانند که بوقت مرگ چون معاینه بینند ایمان آرند و ایشان را
سود نکند ابن کیسان گفت و له اسلم ای خضع هرکه در آسمان و زمین است او را خاضع و ذلیل است الا بطوع چون مؤمنان
و الا بکره چون کافران که اگر ایشان را پرسند که آفریدگار آسمان و زمین کیست گویند که خدای و لئن سالتهم من
خلقهم لیقولن الله و با او باز گردید مرجع ایشان با اوست قل آمنا بالله و ما انزل علینا و ما انزل علی ابراهیم
و اسمعیل و اسحق و یعقوب و الاسباط و ما اوتی موسی و عیسی و النبیون من ربهم لا نفرق بین احد منهم و نحن له
مسلمون و من یبتغ غیر الاسلام دینا فلن یقبل منه و هو فی الآخرة من الخاسرین بگو ای محمد که ما ایمان آوردیم بخدای
و بدانچه فرو فرستادند بما از قران و بدانچه برابراهیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب و اسباط فرو فرستاد و بدانچه
داده اند موسی و عیسی را از توریه و انجیل که ایشان را بود و انچه داده اند پیغمبران دیگر را از خدا و پروردگار ایشان و
همه را در پیغمبری راست گوی و صادق میداریم و میان ایشان در این هیچ فرق نمی نهیم و ما او را یعنی خدای را گردن
نهاده ایم و عمل خود را اخلاص و خالص برای او کرده ایم و مثل این آیه بعینها در سورة البقرة رفته است و وجه تکرار
هم در آن سوره گفته شده وجهی دیگر آنست که محققان گفته اند که متکلفان را در الفاظ قران لطف است چنانکه اگر
قدم و بگوی الم ذلک الکتاب لا ریب فیه هدی للمتقین الرا تلک الکتاب لا شک فیه بیان للمؤمنین رسا بودی
در وی آن لطف نبودی که در این الفاظ است برای آنکه کس نتواند دعوی کردن که قران نظم است و نقصان
بکدی است که معجزات و جوب آنکه از مثل آن عاجز اند خصوصا در وجه اصحاب صرفه پس این آن
که خدای را دانست که متکلفان را در اعیان این الفاظ لطف باشد که در الفاظ دیگر نباشد و اگر در معنی یکسان باشد پس
بود و برین قاعده سوال از تکرار قران منقطع شود و من یبتغ این آیه در شان دوازده مرد آمد که اظهار ایمان کردند
و منافق بودند و در باطن مرتد شدند برگشتند و بمکه آمدند بر دیگر کفار از جمله ایشان حارث بن سوید الانصاری
حق تعالی گفت هرکه دینی جز دین اسلام از دوران بین قبول نکنند الا که دین نزدیک خدا اسلام است دیگر ادیان
از قبل این منسوخ چنانکه گفت ان الدین عند الله الاسلام و او در آخرت از جمله زیانکاران باشد و سود نکرده
و کافر در قیامت همچنین باشد مکلف در دنیا بازرگانست و عمر سرمایه اوست و اسباب تکلیف الات اوست
و سود او ثوابست و زیان او عقاب است و در قیامت چون بنگرد و عمر صرف کرده باشد در کار کفر و آن
عقاب باشد نه سرمایه دارد و نه سود آنک زیان ایست نمی سود ندارد کیف یهدی الله قوما کفروا بعد
ایمانهم و شهدوا ان الرسول حق و جاءهم البینات و الله لا یهدی القوم الظالمین جزاؤهم ان علیهم لعنة

الله والملائکة والناس اجمعین خالدین فیها لا یخفف عنهم العذاب ولا هم ینظرون الا الذین تابوا من بعد ذلک
واصلحوا فان الله غفور رحیم میگوید که چگونه راه نماید خدای گروهی را که پس از ایمان کافر شدند حسن بصری گفت
آیة در اهل کتاب آمد که ایشان پیش از قیام و ظهور رسول صلعم ایمان داشتند و متوقع بودند چون بیامد منکر شدند
در ثبات بر ایمان و آن در حق کافران اگر گفته لطف نباشد چنانکه در شاهد اگر کسی گروهی را [illegible]
خود و بر عموم همه را لطف نباشد اگر ایشان جاحد باشند [illegible] — خوانده
بر سرای رسند استقبال کنند این لطف باشد و لیکن در حق آنکه حاضر آید [illegible] ایشان
لطف نباشد از بهر چیزی راجع با ایشان بود نه با میزان [illegible] و بگوییم خدای [illegible]
لطف کند امّا آنکه کافر شدند بعد از اظهار ایمان از بهر انکار ارتداد [illegible] درست نباشد [illegible]
رسول [illegible] محمد حق است و دیدند ایشان [illegible] روشن بر صحت نبوت محمد صلعم و خدای [illegible]
کافران را جزای این جماعت آنست که بر ایشان بود لعنت خدای و فرشتگان و مردمان [illegible] لعنت
ایشان از الف [illegible] لعنت فرشتگان و مردم برای آن [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] است که ایشان در لعنت [illegible] ایشان خالد و جاوید باشند در دوزخ و لعنت عذاب را از ایشان
تخفیف نکنند و ایشان را [illegible] مهلت ندهند الا کسانی که از ایشان پس از آن ارتداد [illegible] توبه کنند
کرده از آن پشیمان گردند و عمل خود را صلاح [illegible] که خدای آمرزنده و مهربانست
چون توبه کنند او را بیامرزد و بر وی رحمت کند [illegible] این آیه در حق حارث [illegible] چون [illegible]
پشیمان شد کس فرستاد بقوم خویش که از رسول بپرسید که توبه مرا [illegible] خدای [illegible]
کس از خویشان او آیة [illegible] حارث او را گفت [illegible] رسول [illegible]
[illegible] و خدای [illegible] است گوی تر است ان الذین کفروا بعد ایمانهم ثم ازدادوا کفرا لن تقبل توبتهم واولئک
هم الضالون ان الذین کفروا وماتوا وهم کفار فلن یقبل من احدهم ملء الارض ذهبا ولو افتدی به اولئک لهم
عذاب الیم وما لهم من ناصرین قتاده گفت [illegible] در حق جهودان [illegible] کافر شدند [illegible]
ایمان داشتند [illegible] محمد را [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible] کافر شدند [illegible] کفر [illegible] گفت [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] گفتند [illegible]
ایمان [illegible] رسول صلعم [illegible] بعضی از ایشان باسلام [illegible]
و بعضی بر کفر اصرار کردند [illegible] کفر مردند [illegible] کافر شدند بعد از ایمان [illegible]
کفر [illegible] توبه ایشان قبول نکنند [illegible] کفر اصرار کردند [illegible]
و هلاک شدند [illegible] ان الذین کفروا خدای [illegible] وعید [illegible] کافران [illegible]
آنکه کافر شدند و بر کفر مردند [illegible] ایشان [illegible] عذاب خدای [illegible]
[illegible] قبول نکنند [illegible] کافر را در قیامت [illegible]

کی دگر روز نجات کافران [illegible] دوزخ [illegible] پر [illegible] زمین [illegible] خدای [illegible]
[illegible] عذاب دوزخ [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون وما
تنفقوا من شیء فان الله به علیم ابن عباس گفت مراد [illegible]
و خرج [illegible]
خود [illegible]
بر [illegible] خدای [illegible]
خدای [illegible] ابو ایوب انصاری روایت کرد که چون
این آیة آمد زید بن حارثه [illegible] رسول [illegible]
[illegible] رسول صلعم [illegible] یا رسول الله [illegible]
[illegible]
[illegible] ابو ذر گفت [illegible]
[illegible] ابو ذر گفت [illegible]
[illegible] خدای [illegible] لن تنالوا البر [illegible]
[illegible]
[illegible] کل الطعام کان حلا لبنی اسرائیل الا ما حرم
اسرائیل علی نفسه من قبل ان تنزل التوراة قل فأتوا بالتوراة فاتلوها ان کنتم صادقین فمن افتری علی الله الکذب من
بعد ذلک فاولئک هم الظالمون قل صدق الله فاتبعوا ملة ابراهیم حنیفا وما کان من المشرکین [illegible]
نزول این آیة آن بود که جماعت جهودان گفتند رسول را چون گفت من بر ملت ابراهیم [illegible]
[illegible] ابراهیم حرام بود [illegible] ابراهیم [illegible]
گفتند [illegible] حرام است [illegible] خدای [illegible] ایشان [illegible]
طعام [illegible] بنی اسرائیل را حلال بوده الا آنچه اسرائیل که یعقوب است بر نفس خود حرام کرد [illegible]
نزول توریة [illegible] طعام بود که یعقوب بر خود حرام کرد پیش از آنکه توریة فرود
آمد [illegible] یعقوب [illegible] خدای [illegible]
[illegible] بر خود حرام کرد [illegible]
[illegible] توریة [illegible] خدای بر ایشان [illegible]
[illegible] خدای [illegible] بر ایشان حرام کند چنانکه گفت فبظلم من الذین هادوا حرمنا علیهم طیبات
[illegible] ایشان [illegible] خدای [illegible] توریة [illegible] حرام کرد [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible] خدای [illegible] ایشان [illegible]

بگوای محمد که خدای راست گفت دران خبر که داد پیروی ملت ابراهیم کنید و اقتدا بدو دارید و بر ملت او روید و از ان
کیش بگردید که دین و ملت او درست است و او از جمله مشرکان نبوده است ان اول بیت وضع للناس للذی ببکة مبارکا
وهدی للعالمین فیه ایات بینات مقام ابراهیم ومن دخله کان امنا ولله علی الناس حج البیت من استطاع الیه
سبیلا ومن کفر فان الله غنی عن العالمین مجاهد گفت سبب نزول این ایت ان بود که جهودان با مسلمانان خلاف کردند در
باب کعبه و بیت المقدس جهودان گفتند بیت المقدس بهتر است از خانه کعبه برای انکه مهاجر انبیاست و زمین مقدس مسلمانان گفتند که کعبه
فاضلتر است خدای تعالی این ایت فرستاد و گفت بدرستی و حقیقت که اول خانه که در زمین وضع کردند ان خانه است
که بمکه است یعنی کعبه و گفته اند که مراد ان است که اول بقعه که بر روی اب نهادند زمین کعبه بود که خدای تعالی از
کفی سفید بیافرید پس از ان دو هزار سال زمین بیافرید تا از زیر خانه بیرون اورد و نمازگاه و قبله گشت و اول خانه که بر
زمین نهادند این بود چنانکه امام زین العابدین علیه السلام روایت کرده اند که گفت در زیر عرش خانه نهادند که انرا بیت
المعمور گویند و فرشتگان را که عرش را طواف میکردند فرمود تا از طواف کردن ان تسکین شوند از ان کرد فرشتگان
زمین را فرمود تا اینجا که امروز خانه کعبه است خانه بنا کردند بر شکل ان در طول و عرض و نامش ضراح نهادند و
ایشان را فرمودند تا ازان طواف میکردند چنانکه اهل اسمان بیت المعمور را طواف میکردند و از عطا روایت است
که از رسول علیه السلام پرسیدم که اول مسجدی که در زمین ساختند برای عبادت کدام بود گفت مسجد حرام بود گفتم پس بیت
المقدس گفت چند مدت بود میان ایشان گفت چهل سال هر کجا نماز بتو رسد نماز کن که زمین همه مسجد است
و خانه و مسجد حرام است و بکه از ان خوانند که مردم انجا بر یکدیگر ازدحام کنند و پیش یکدیگر گذرند عطا گفت مردی
نماز میکرد در مسجد حرام زنی پیش او بگذشت مرد او را زجر کرد امام محمد باقر گفت رها کن او را که این بکه است
که بعضها بعضا ای یدق و گفته اند از ان گویند که اب در وی اندک باشد حسن بصری از عبدالله عباس روایت کرد
که او گفت که بر روی زمین هیچ جای نمیشناسم که عبادت در وی فاضلتر باشد و حسنه بنویسند صد هزار حسنه بر اعداد
انجا مقام ابراهیم است و نمازگاه انبیا است و نگریستن در خانه کعبه برابر عبادت یکروزه باشد و بزرگان انجا
بر دعا کنند که انجا مستجاب شود و در صد جای انبیا در انجا حج کرده اند از ان ایات هزار و صد پیغمبر
و صالحان را از و حضر و قبر کنند و ... ایمن شوند و ان خانه مبارک است و قیل علی البیت و
گفته اند که هدی یعنی دلالت و بیانست در بسیاری معالم دین از نماز و طواف و حج و غیران در وی ... بود
بعضی گفتند مراد ایات مشاعر و معالم که انجاست از حجر الاسود و رکن حطیم و زمزم و غیران که ... از
که دلالت میکند کعبه را ... معجزه ... و ... سنگان در جای دیگر نگنجد چون در انجا شود
در وی گنجد و هیچ مرغ و کبوتری بر سر ان خانه نپرد و هیچ مرغی در مسجد ... و چندان سنگ
که افکنند در جا ... نشود و اگر جای دیگر بودی ... شفای بیماران در وی باشد و هر جباری قصد او
کند خدای تعالی او را هلاک کند و مقام ابراهیم درست و هر کس که در حرم پناه بخانه شود ایمن باشد و کس او را
نرنجاند و قول دیگر انست که هر که در انجا شود ... در قیامت از اتش دوزخ ایمن باشد و قول دیگر انست
که هر کرا ان سال که رسول ... قضا کرد با رسول در انجا شد ایمن است با تاویل لتدخلن المسجد الحرام ان شاء الله امنین
و خدای راست بر مردمان قصد کردن ان خانه از بهر زیارت ان کسی که تواند بدو رسید حج کردن و استطاعت

جهودان گفتند که بیت المقدس [illegible]

ابن عباس گفت زمین [illegible] بیت المقدس

و ترتیبات و کمال عقل و بلوغ و صحت و تمتع و زاد و تخلیة الدرب و امکان المسیر و الرجوع هر گاه که یکی ازین چیزها مختل بود
وجوب ساقط باشد و در خبر است که مردی برخاست و رسول را گفت یا رسول الله السبیل الی الحج را شرح
گفت زاد و راحله و این روایت عبدالله مسعود است و ابن عباس و جابر و انس و جابر است و غیر او هر که کافر شود و
حج نکردن جهد او ... از جهانیان بی نیاز است که خدای را از حج نکردن و عبادت شما منفعت نیست عبدالله
عباس و ضحاک گفتند هر که جحود کند در وجوب کافر شود و در وا نکرده و ... رسول علیه السلام گفت مراد انست
که من کفر بالله والیوم الاخر یعنی که بخدا و قیامت کافر شود خدای تعالی مستغنی است از و سعید مسیب گفت این ایت در
جهودان امد که گفتند حج کردن بخانه کعبه واجب نیست ضحاک گفت چون ایت حج امد رسول علیه السلام اهل ملتها جمع کرد
و ایشان را بحج دعوت کرد اهل یک ملت اجابت کردند و پنج ملت کافر شدند گفتند ما ایمان نیاوردیم و ما
نماز نکنیم و حج نکنیم بدو خدای این ایت فرستاد حضرت پیغمبر گفت صلوا خمسکم و صوموا شهرکم
وادوا زکوة اموالکم وحجوا بیتکم تدخلوا جنة ربکم نماز پنجگانه بگزارید و روزه رمضان بدارید و زکوة مال بدهید و حج خانه بگزارید
تا بهشت خدای برسید ابو امامه گفت که رسول علیه السلام گفت که هر کرا حاجتی ظاهر منع نکند و سلطان قاهر یا بیماری
بیفکند انرا باز ندارد و از حج بمیرد خواه جهود و خواه ترسا قل یا اهل الکتاب لم تکفرون بایات الله والله شهید
علی ما تعملون قل یا اهل الکتاب لم تصدون عن سبیل الله من امن تبغونها عوجا وانتم شهداء و ما الله بغافل
عما تعملون بگوای محمد اهل کتاب را که شما چرا کافر میشوید بایات خدا و خدا اگاه است بانچه شما میکنید بگو
ایشان را که چرا منع میکنید و باز میدارید از راه خدای تعالی ازانکه ایمان اورد زید بن اسلم گفت این ایت خاص است در
جهودان که ایشان حیلی کردند میان اوس و خزرج بود در جاهلیت یاد ایشان میدادند و ایشان را بیکدیگر اغرا
میکردند تا عصبیت جاهلیت ایشان را از ان میداشت که محافظت و مراعاة یکدیگر نهادند و بار دیگر ... خواستند
میشدند حسن بصری گفت در حق جهودان و ترسایان است که ایشان عرب را گفتند که این محمد ان
محمد نیست که ما نعت و صفت او در توریة و انجیل خوانده ایم و پیغمبران ما را بشارت داده اند ایشان را
گفت چرا چنین میکنید و کژی این راه میطلبید و علم انکه شما گواهان اید و عقلا اید و قول دیگر انست که شما در
در توریة و انجیل نوشته است ... و گواهید بر انکه دین مسلمانی دین خدا است و حق است خدای تعالی غافل نیست
از انچه شما میکنید جزای او بشما برساند یا ایها الذین امنوا ان تطیعوا فریقا من الذین اوتوا الکتاب یردوکم
بعد ایمانکم کافرین و کیف تکفرون و انتم تتلی علیکم ایات الله و فیکم رسوله و من یعتصم بالله فقد هدی الی صراط
مستقیم زید بن اسلم گفت این ایت در شان قیس یهودی امد او پیری بود سخت دل ... کافر بسیار حاسد و کینه ور
بر مسلمانان و سخت حسد بر ایشان روزی بگذشت جمعی را دید از اوس و خزرج جمع شده و بتولی ...
و ... و دوستی گرده او را ازان سخت امد پس انکه در جاهلیت میان ایشان خونها بود و عداوتها و
بود و با یکدیگر نشان ان ... کرد و گفت اگر ایشان برین دستور بمانند درین شهر ما ... کنند و کار ما تباه
شود جوانی را گفت برو که با ایشان بنشین و حدیث کارزار بعاث در انداز ... و واقعه از وی با ایشان
... و کشتگان روز بود و ... اشعار ... که در ان روز گفته ... و ان روز کارزار عظیم بود میان اوس و خزرج و ظفر
در ان روز اوس را بود و بر خزرج این غلام بیامد و گفت ایشان در حدیث افتادند و در منازعه و مفاخره

[illegible]

کرده

اند منا و دو مرد از ایشان برانو درآمد از جماعت همه گفتگو در افتاد و گفتند اگر خواهید از انداز تا زمره کنیم و آهنگ سلاح
و گفتند موعد ظاهر است و بیرون رفتند در روی یکدیگر ران کینه که میان ایشان در جاهلیت بود خبر به رسول
رسید بیرون آمد با جماعتی مهاجران بیرون شد و گفت ای جماعت مسلمانان باز دعوی جاهلیت شدید
و من در میان شما و خدای بر شما کرامت کرد به اسلام و احقاد جاهلیت از میان شما برداشت و میان
شما الفت داد و باز بکفر و احوال گذشته خواهید شدن الله الله خدا بترسید ایشان ترسیدند و چون
رای بدیدند و سخن وی شنیدند دانستند که آن نزغات شیطان است و کید دشمنان و الله اخت جهود آن سلاح ها
از دست بنهادند و بگریستند و دست در گردن هم کردند و صلح نمودند و با رسول به مدینه آمدند خدای
این آیه فرستاد که ای کسانی که ایمان آورده اید اگر فرمان برید گروهی را که از اهل کتاب یعنی [illegible]
ردکم بعد ایمانکم کافرین یعنی چیزی آموزند [illegible] اگر بر بصیره باشد از رحمت جاهلیت کاری کنید
ظاهرا تو کفر باشد و از دار جابر بن عبدالله انصاری گوید که اندر [illegible] افتاده بودیم که ناگاه رسول خدای بر ما آمد [illegible]
چون [illegible] دست [illegible] اشارت دست رسول به مدینه این جانب
شدند و دیگری از آنجانب [illegible] هیچ شخصی [illegible] از رسول خدا [illegible] روزی
[illegible] بود و امر [illegible] کفت و چگونه کافر شوند [illegible]
بر شما خوانده شود و رسول او در میان شما است و این [illegible] ظاهر است [illegible]
کلامی بار فرستاد و بر دست رسول چون [illegible] و بر گمان [illegible] ایمان و دو [illegible]
انواع کرده [illegible] و کفران [illegible] وگویی گفت [illegible]
نگاه باشد و گاهی [illegible] رسول [illegible] از ایمان [illegible]
نباشد [illegible] و گفت در اینجا [illegible] کتاب خدا و یکی رسول او و رسول
خدای رفت و کتاب بماند و این [illegible] روان نیست [illegible] احکام است
اگر رسول است [illegible] خواجه [illegible] اجابت [illegible] بناه [illegible]
[illegible] و من یعتصم بالله فقد هدی الی صراط مستقیم و هر که دست در دین خدا زند [illegible]
الطافی کند که بدان [illegible] و راه حق [illegible] که ایمان آرد و دست در دین خدا زند راه
بهشت باید یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله حق تقاته و لا تموتن الا و انتم مسلمون و اعتصموا بحبل الله جمیعا و لا تفرقوا
و اذکروا نعمة الله علیکم اذ کنتم اعداء فالف بین قلوبکم فاصبحتم بنعمته اخوانا و کنتم علی شفا حفرة من النار فانقذکم
منها کذلک یبین الله لکم آیاته لعلکم تهتدون [illegible] گفت میان اوس و خزرج در جاهلیت کارزار بود
[illegible] چون رسول به مدینه آمد و میان ایشان صلح افکند و [illegible] از اوس و خزرج [illegible]
[illegible] اوس [illegible] بود و از خزرج اسعد زراره گفت خویش [illegible] ذو الشهادتین [illegible]
خزرجی گفت ابی بن کعب و معاذ جبل و زید بن ثابت [illegible] ایشان [illegible]
خزرجی گفت اگر رسول خدا [illegible] بودی شما [illegible] بودیم [illegible]
[illegible] کرده و گفت پیش از اسلام [illegible] بیرون [illegible]

و نیز [illegible]

انجا بیده و در حق [illegible] رسول خدا [illegible] و ایشان [illegible] کرد و صحیح داد خدای این آیه فرستاد و گفت ای
مومنان از خدا بترسید حق ترسیدن از وی رسول گفت حق تقاته آن [illegible] و آن [illegible]
و آن شکر [illegible] حق ترسیدن او آن باشد که طاعتش [illegible] و [illegible] کنند
بی کفران [illegible] گفتند چون این آیه [illegible] گفتند یا رسول الله من یقوی علی هذا [illegible]
این [illegible] فاتقوا الله ما استطعتم [illegible] منسوخ شد [illegible]
[illegible] گفت الا و انتم مسلمون [illegible] الی الله [illegible]
گفت [illegible] ابن عباس گفت که رسول خدا گفت یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله
حق تقاته و لا تموتن الا و انتم مسلمون لو ان قطرة من الزقوم قطرت فی الارض لافسدت علی اهل الارض معیشتهم
[illegible] یعنی ای مومنان [illegible] از خدا حق [illegible]
قطره [illegible] زقوم [illegible] بر اهل دنیا [illegible] که طعامش [illegible]
دست در [illegible] گفت [illegible]
[illegible] حارث [illegible] در مسجد [illegible] رسول [illegible] مردم را دیدیم در اختلاف
احادیث افتاده [illegible] امیر المومنین علیه السلام [illegible] گفت [illegible] شنیدم از رسول
[illegible] گفت کتاب خدا [illegible] حدیث [illegible]
و حکم آنچه در میان شما باشد [illegible] ابو سعید خدری گفت
از [illegible] شنیدم که گفت ای مردمان [illegible] در میان شما دو خلیفه [illegible] کتاب خدا [illegible]
[illegible] و اهل بیت من [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] و لا تفرقوا [illegible]
[illegible] انس [illegible] روایت کند از رسول [illegible] بنی اسرائیل [illegible] و یک فرقه [illegible]
[illegible] گفتند آن کدام است [illegible]
و گفت [illegible] و اعتصموا بحبل الله جمیعا و لا تفرقوا [illegible] امیر المومنین علیه السلام [illegible]
در مسجد [illegible] جهودان [illegible]
[illegible] امیر المومنین [illegible] گفت [illegible]
[illegible] جهودان [illegible] موسی [illegible] گفت [illegible]
[illegible] کتاب [illegible]
[illegible] چون [illegible] در [illegible] کتاب [illegible]
[illegible] گفت [illegible] عیسی [illegible] فرقه [illegible]
[illegible] موسی [illegible]
[illegible] گفت و من قوم موسی امة یهدون بالحق [illegible]
[illegible] خدای [illegible] در حق ایشان گفت و اذا سمعوا ما انزل الی الرسول [illegible]

اجمعین تفیض من الدمع مما عرفوا من الحق و است حضرت محمد مصطفی ص بر ایشان خواند همه گریستند که ایشان نجاشی
و راهبان ملک او بودند خدای گفت و ممن خلقنا امة یهدون بالحق و هم شیعه ایشان شیعه من اند و اکثر در امتی
نه چنین است که بر حق اند است موسی گفت و من قوم موسی امة یهدون بالحق است عیسی را گفت
تفیض من الدمع مما عرفوا من الحق است محمد را گفت و ممن خلقنا امة یهدون بالحق این حق کجا گویند تا بدو نجات
یابند انکار رسول ص بیان کرد باتفاق گفت الحق مع علی و علی مع الحق یدور معه حیثما دار گفت علی با حق است و
حق با علی است انکار که علی باشد حق با او گردد و ای عجب همه جهان تبع حق باشند حق را که حکم تابع علی است
ابن ثعلب روایت کند از صادق علیه السلام که او گفت نحن حبل الله الذی قال عز و جل واعتصموا بحبل الله جمیعا و لا
تفرقوا [illegible] حبل که خدای گفت دست در وی زنید و از وی باز گشته مشوید دست در کسی زن که باید در جا بود
که کسی که برای خود نجات قدم ندارد ترا چگونه دست گیرد که خود دستگیر نباشد ترا چگونه مقبل باشد
که بر خود نیاید چگونه پای تو دارد در پی آن کس چه گیری که خود اسیر [illegible] و خدای گفت [illegible] الذین امنوا من الذین [illegible]
تو لا کیست که [illegible] از تو بیزار گشت و از گروه او گیرد و [illegible] گفت خدای ابر شما چون شما دشمن یکدیگر بودید خدای دلهای
شما با هم آورد و به وی در روز [illegible] بفضل و رحمت او همه برادران یکدیگر و این قصه چنان بود که علمای سیر گویند
که اوس و خزرج دو برادر بودند از یک پدر و میان ایشان عداوتی افتاد و سبب [illegible] ملک و او خلیفه از کس
ملک بن عجلان خزرجی را گفت نام او خاطب [illegible] بن [illegible] و قبیله کارزار و عداوت
افتاد و مدتی دراز صد و بیست سال بماند و هیچ منفصل نشد تا بعهد رسول چون آنحضرت به دعوت برخاست
هر کسی [illegible] عداوت از میان ایشان مرتفع شد و سبب آن بود که سوید ابن الصامت بن بنی عمرو بن
بمکه آمد و قوم سوید او را کامل خواندندی برای جلادت و نسب و شعر و حکمت که او داشت چون او به مکه آمد
[illegible] رسول ص بدعوت [illegible] و او را دعوت کرد با خدای و اسلام
سوید گفت همانا که آنچه تو داری مانند آنست که من دارم رسول ص گفت تو چه داری گفت حکمت لقمان گفت بر من
عرضه کرد رسول ص گفت این کلامی نیکو است و آنچه با منست ازین نیکوتر است آن کلام خدای است
خدا از آسمان فرستاده او را هدی و نور [illegible] قرآن بر او خواند [illegible] اسلام [illegible] دخوش آمد و او گفت
شنیدم برگشت و با مدینه آمد پس روزگاری بر نیامد که او را بکشتند پس از آن ابو الحیسر انس بن رافع بمکه آمد با جمعی
از بنی عبد الاشهل [illegible] ایاس بن معاذ [illegible] بر خزرج رسول چون بشنید که ایشان آمده اند بر ایشان آمد
و پیش ایشان آمد و گفت رغبت کنید در خیری که بدان آمده اید گفتند چیست گفت
خدای مرا بشما فرستاده است [illegible] ایاس بن معاذ [illegible] جوانی بود گفت
ای قوم [illegible] آنکه ابو الحیسر [illegible] برداشت
و بر روی او زد و گفت [illegible] ما این کار را نیامده ایم و رسول ص برخاست و ایشان با مدینه شدند
واقعه بعاث افتاد میان اوس و خزرج و ایاس بن معاذ در آن بمرد چون خدای تعالی خواست که [illegible]
خود کند و اعزاز پیغمبر جماعتی آمدند از انصار چون رسول ص بعقبه رسید شش مرد را دید از
خزرج ایشان را گفت شما چه قومید گفتند جماعتی ایم از خزرج گفت از موالی یهود گفتند بلی گفت نمی نشینید تا

[illegible] وفات سوید

یکی

١٠٨

تا سخن با شما گویم بنشستند رسول ایشان را دعوت کرد با دین اسلام و اسلام بر ایشان عرضه کرد و قرآن برخواند چون
بشنیدند و اندیشه کردند [illegible] ایشان را و از جمله آنچه داعی بود ایشان را بر اسلام آن بود که ایشان مخالط و معاشر
جهودان بودند و جهودان ایشان را گفتندی پیغمبری نزدیک شد بیرون آید در آخر الزمان از مکه [illegible]
منتظر ایم که چون بیاید تابع او باشیم و با او ایمان آریم و از شما انتقام کشیم ایشان با یکدیگر گفتند که [illegible]
که ما را جهودان وعده میدادند باید تا ما سبقت کنیم و [illegible] ایمان آریم [illegible]
و باشد که خدای ببرکت این [illegible] از میان ما بردارد [illegible] ایمان آوردند و گفتند یا رسول الله ما
به مدینه رویم و قوم خود را با تو دعوت کنیم [illegible] باشد که اجابت کنند چون به مدینه آمدند حدیث رسول
کردند و دعوت با او و دین او و حدیث در مدینه فاش شد تا هیچ سرای نبود که در او حدیث رسول نکردند
تا سال دیگر که وقت موسم بود دوازده مرد از اوس و خزرج بیامدند [illegible] رسول بعقبه اول [illegible]
ایمان آوردند و بیعت کردند علی بیعة النساء یعنی بایعناک علی ان لا نشرک بالله شیئا و لا نسرق و لا نزنی الآیة رسول
ایشان را گفت [illegible] بهشت [illegible] اگر در بعضی خیانت کنید [illegible] رسد در دنیا [illegible] گناه در دنیا
[illegible] کفارت آن باشد خدای بر شما [illegible]
اگر شما را عقوبت عذاب کند اینها در مشیت خدا است و این پیش از آن بود که رسول را [illegible]
ایشان اسلام قبول کردند و با مدینه شدند رسول ص مصعب بن عمیر بن هاشم بن عبد مناف را با ایشان فرستاد
تا قوم را دعوت کند و ایشان را قرآن و شرایع آموزد [illegible] سعد بن زراره فرود آمد و او از آن دوازده بود
که در عقبه به پیغمبر ایمان آورده بودند و بیعت کرده و مردم را قرآن می آموخت قرآن بر ایشان میخواند و او را
در مدینه مقری خواندند [illegible] سعد معاذ و اسید بن حضیر را گفت بیا تا
برویم و این دو مرد را که اغوا و اضلال سفیهان قوم ما میکنند زجر کنیم و برانیم [illegible] گفت تو خود برو که اسعد پسر
خاله من است [illegible] اسید حربه برگرفت و آمد [illegible]
[illegible] و اسعد اسید را بدید مصعب را گفت این سید قوم است [illegible]
[illegible] مصعب کرد و گفت بلفظ درشت [illegible] سفیهان ما را [illegible]
[illegible] اگر شما را [illegible] جان [illegible] مصعب گفت [illegible]
[illegible] اگر [illegible] باشد [illegible] اگر بر خلاف آن باشد [illegible] انکار [illegible] اسید گفت
بانصاف گفتی [illegible] مصعب [illegible] قرآن بر او خواند و وصف اسلام برو [illegible] گفت [illegible]
[illegible] در روی [illegible] اسلام [illegible]
گفت [illegible] چگونه کنم اگر خواهم که در این دین آیم گفت غسل کن و جامه پاکیزه بپوش
و کلمه شهادت بگوی و دو رکعت نماز بگذار او برخاست و غسل کرد و دو رکعت نماز بگذارد
و برخاست و گفت من پیش قوم [illegible] مردی را بشما [illegible] اگر شما را اجابت کند [illegible]
و سعد معاذ را [illegible] حربه برگرفت و باز [illegible] قوم [illegible] گفت والله که اسید [illegible]
بازآمد که رفته بود سعد معاذ او را گفت چه کردی گفت برفتم و این دو مرد را بدیدم چیزی نمیگویند که ما را از آن باک دارد

شما هم چیزی بگوئید که او از ایشان دارد گفت چنین کنیم ولکن چنین شنیده ایم که جماعتی از بنی حارثه برخاسته اند تا سعد
بکشند برای آنکه پسر خاله اسعد است که در میان شماست تا او را بکشند پس برخاست و روی بدیشان کرد که صواب
بشد سعد معاذ برخاست و حربه برگرفت و دامن در دیوار کشید که ایشان آنجا بودند ایشان را دید ساکن نشسته
که او خواسته است که او آنجا رود و سخن ایشان بشنود پس به ایشان بغلظ تمام و ملک بر ایشان زد که چرا این جایگاه
رها نکنید و بزوید و اضلال و اغوای ضعیفان ما بکنید اگر نه آنستی که پسر خاله منی والا این حربه بر شکم تو زدمی
مصعب گفت ای جوانمرد اگر بنشینی و سخن ما بشنوی و اندیشه کنی اگر صواب آید بپذیر والا آنچه رای تو باشد کنیم
گفت انصاف دادید و بنشست و مصعب حدیث اسلام و طریقه مسلمانی و مکارم اخلاق وصف کرد و آن
قرآن میخواند و در روی سعد می نگریست تا زنده میشد تا محبت اسلام در روی ظاهر شد پیش از آنکه بزبان
براند گفت شما چگونه کنید چون خواهید که در دین آئید گفت که کلمه شهادت بر زبان رانیم و غسل کنیم و جامه
پاک درپوشیم سعد گفت چنان کردم آنگه حربه برگرفت و با مجمع قوم شد چون از دور بدیدند قوم گفتند که سعد
بازآمد روی به از آنکه رفت چنانکه بنشست روی بقوم کرد و گفت ای بنی عبد الاشهل مرا چگونه دانید
گفتند رئیس و مهتر قوم مائی و رای تو از رای همه قوی تر و نقابت تو نجیب تر گفت مرا چنین دانید گفتند
آری گفت حرام است بر من حدیث شما شنوم تا بخدا و پیغمبر ایمان نیارید گفتند سمعا و طاعة تا شب نشد
گرد باخبر خواهی همه ایمان آوردند چنانکه در بنی عبد الاشهل هیچ مردی و زنی نماند الا که اسلام آورد و مصعب
و زراره و اسعد همچنین دعوت میکردند تا هیچ سرای انصار نماند در مدینه که نه آنجا مسلمان بودند از مردان و زنان
سرای بنی امیه بن زید و خطمه و وائل که ایشان متوقف بودند برای آنکه ابوقیس بن الاسلت در میان ایشان
و ایشان را منع میکرد آنگه مصعب برخواست و بمکه آمد و هفتاد مرد مسلمان با او بودند و همه ایشان با رسول
بعقبه بودند اول میان ایام تشریق و این روز بار دوم بیعت عقبه دوم گوید کعب مالک گفت چون از
حج فارغ شدیم و آن شب شد که با رسول وعده کرده بودیم عبد الله پسر جابر با ما بود و ما این کار را از مشرکان
پنهان میکردیم او را اعلام کردیم و گفتیم تو از بزرگان و اشراف قوم مائی ما راضی نباشیم که چون تو مردی با این فضل
در آتش دوزخ باشی اسلام را و دین محمد را بر او عرضه کردیم و مسلمان شد و بعقبه با رسول صلعم حاضر آمد و نقیب
گشت روا باشد پس چون ثلث از شب بگذشت برخاستیم و در سر رسول صلعم پوشیده یکی دو تا ای زنیم تا که
همه در شعب که نزدیک عقبه است جمع شدیم هفتاد مرد بودیم و دو زن با ما بودند یکی ام عماره و اسماء بنت عمرو
رسول صلعم آمد و عباس نیز با او بود و او هنوز با اسلام نیامده بود ولیکن برای خویشی و قرابت با رسول
آمده بود چون بنشستیم اول عباس سخن گفت و گفت یا معشر الخزرج و عرب همه قبیله را خزرج خواندندی
بدانید که محمد از ما اینجاست و ما خود او را از قوم خود نگاه داریم از آنکه بدین ما نه اند و او در قوم و شهر خود در عزت
و منعت است لیکن میخواهد که نزدیک شما آید اگر میدانید که آنچه میگوئید وفا خواهید کرد و او را
حمایت کردن توانید و الا بگوئید تا او را رها کنید در شهر خود در امان باشد گفتیم شنیدیم آنچه گفتی ای رسول خدا
تو سخن خود بگوی و آنچه ترا آرزوست برای خدا و خود التماس کن رسول صلعم سخن آغاز کرد و آیتی چند
از قرآن بر ایشان خواند و دعوت کرد و ایشان را در اسلام ترغیب کرد آنگه گفت من از شما بیعت میخواهم در میان شما

این شرط میکنم که حمایت چنان کنید که فرزندان خود را یکی از ایشان رسول را دست گرفت و گفت یا رسول الله بیعت بکنیم
بر آنکه ترا چنان حمایت کنیم که خود را با اهل محمد محفل و کارزاریم و این میراث ما بیعت است ابو الهیثم بن التیهان
گفت یا رسول الله ما را میان یهود و دیگران عهدها و مواثیق است و ما همه برهم بزنیم که خدای تعالی ترا قوت و نصرة دهد
بر قوم خود و ما را بگذاری و با شهر خود شوی رسول بخندید و گفت بل الدم الدم والهدم الهدم و انتم منی و انا منکم احارب
من حاربتم و اسالم من سالمتم گفت خون شما خون منست و خانهای من خانهای شما یکی بپیوسته است با هر که حرب کنید با او حرب کنم و با هر که صلح کنید با او صلح کنم
جان باشدم
از شما دوازده تن اختیار کنم نقیب تا حال اعداد شما بدانم گفت که دوازده نقیب اختیار
کنیم که فلان قوم را نقیب باشند چنانکه حواریان عیسی علیه السلام از خزرج نه و از اوس سه آنگه عاصم بن عدی گفت چون با رسول بیعت
نشستیم عباس بن عباده گفت ای مردمان شما میدانید که این مرد را بچه بیعت میکنید بر کارزار عرب و عجم اگر چنانکه مال شما را
رنج رسد و اشراف شما کشته شوند او را بر خواهید گذاشت اکنون اندیشه کنید که اگر او را باز خواهید گذاشت و عهد او را
نخواهید کردن اکنون اندیشه کنید خزی باشد در دنیا و آخرت و اگر وفا کنید و باک ندارید از آنکه شما را بکشند
و مال شما برند آن خیر دنیا و آخرت گفتند که ما او را بمال و جان و قتل اشراف قبول کردیم یا رسول الله
اگر ما بدین وفا کنیم ما را چه باشد گفت بهشت گفتند دست باز کن حضرت رسول دست باز کرد و بیعت کردند
اول کسی که بیعت کرد چون فارغ شدند ابلیس از سر عقبه آواز داد که یا اهل الحاجب بدانید که جماعتی صابیان
حرب شما مجمع اند رسول صلعم گفت این دشمن خداست ابلیس آنگه گفت بالله و الله با تو پردازم آنگه رسول گفت
گردید بر این مواد بود آنکه دیگران بیعت هم
بر حلهای خود روید بسلامت عباس بن عباده بن نضله گفت یا رسول الله اگر فرمائی بخدای که ترا بحق فرستاد فردا
با مردم منی این بر سیم بشمشیر گفت ما را نفرموده اند و لیکن بر حل خود روید گفت برفتیم چون روز دیگر بود قریش فراهم آمدند
بنزد ما آمدند و گفتند یا معشر خزرج شنیدیم که شما آمده اید با صاحب ما نبی محمد تا او را از میان ما بشهر خود برید و با او عهد کرده اید بر قتال
ما و ما را با شما هیچ جنگ نبوده است و قتال ما چرا اختیار کرده اید مشرکان قوم ما چون شنیدند سوگند خوردند که ما از این
خبر نداریم و دروغ است گفتند برای ایشان خبر بود و ما از این هیچ نگفتیم و در یکدیگر می نگریدیم آنگه برخاستند ایشان
و انصاریان بمدینه شدند و عهد از میان ایشان و رسول محکم کرد چون بمدینه آمدند اسلام آشکارا شد و خبر بمکه رسید
و قریش اصحاب رسول را رنجانیدند رسول صلعم گفت اینجا مقام کردن بر غرض نامه بود
و در آنجا مقام کنیم تا من با شمشیر بر خود و اصحاب و اصحاب رسول یک یک می رفتند و هجرت میکردند و بمدینه میشدند
اول کسی که هجرت کرد ابو سلمه مخزومی بود و بعد از آن عامر بن ربیعه با عیال خود لیلی بنت ابی حثمه و خثیم بن عبد الله بن جحش
و آنگه گروه اصحاب رسول هجرت کردند و رسول صلعم بمکه می بود تا آنکه خدای تعالی او را نیز فرمود که هجرت کند و رخصت داد
و بمدینه آمد و ایشان در منزل شدند و خدای تعالی برکت او در مقدم او بداد و دشمنی از میان اوس و خزرج برخاست
گفت واذکروا نعمة الله علیکم اذ کنتم اعداء فالف بین قلوبکم ای معشر انصار چون شما دشمنان هم بودید پیش از اسلام خدای تعالی
شما را هم برادران یکدیگر گردانید در دین رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت مسلمان برادر مسلمانست بر او ظلم نکند و
نگذارد که کسی بر او ظلم کند بروی حسد نبرد و با یکدیگر دشمنی نکنند و یکدیگر را از در گذارید و برادران یکدیگر باشید بندگان
خدا و سازید پس شد مردم را از شر دیگری آنکه عهد با در مسلمانان شکستند و گفت که مثل مومنان در دوستی ایشان با
یکدیگر چون تنست که چون بعضی از ایشان بنالد دیگر تنها او را دعوت کنند و بخواند پس گفتم علی شفا حفرة

فسادان

جامه اوست و خروج بر کنار دوزخ بود خدای شمارا از آن برهانید یعنی بر دیگر بود که دوزخ افتید و از میان شما وا
دوزخ هیچ نمانده بود جز آنکه مرگ بشما رسیدی چون کسی که بر کناره چاه و خندقی باشد بهر اسبی که او را رسد خویش
باشد که در افتد خدای شمارا از احوال ایشان آگاه کرد بحال کسی که بر کنار خندق بود و هر ساعتی خوف
بود که در افتد که کذلک همچنین بیان میکند خدای تعالی آیات خود را برای شما چه کار او پیامبر تعلیم برای آنکه بود که شما
بهتد و هدایت شوید انجا براه ایمان اسلام و انجا برا هیبت ولتکن منکم امة یدعون الی الخیر ویامرون بالمعروف و ینهون
عن المنکر واولئک هم المفلحون ولا تکونوا کالذین تفرقوا واختلفوا من بعد ما جاءهم البینات واولئک لهم عذاب
عظیم باید که از شما جماعتی باشند که مردمان را بنیکوی طاعت دعوه کنند و بدان فرمایند و از منکر و ناشایست باز دارند
انکه این گروه این کار رسیدند ایشانند رستگاران و ظفر یافتگان و فایزان که بخیر تمام ببرند چنانکه گفته اند که امر
معروف و نهی منکر فرض کفایات و مذهب ما انست که فرض علی الاعیان است بعضی گفته اند
او جمع واجع است و امر معروف و نهی منکر اگر تواند بدست کند و اگر نه بزبان و اگر نتواند بدل
روایت کنند که رسول گفت هر که امر بمعروف و نهی منکر کند در زمین خلیفه خدا باشد و خلیفه رسول و
خلیفه کتاب مردی نزدیک رسول الله گفت بهترین مردمان کیست گفت آنکه امر معروف و نهی منکر
بیشتر کند و از خدا بترسد و صله رحم بیشتر کند و نعمان بشیر روایت کرد که مثل فاسق در میان قوم چنان باشد که کشتی در
دریای قومی بر نشینند و آن کشتی برانند هر یکی در حصه خود نشسته آنکه از ایشان تبری بردارد و آن بنقب خود سوراخ
کند دیگران او را گویند چرا می کنی گوید بنصیب خود تصرف میکنم شما را با من چه کار اگر او را باز نگیرند
کند و دست بر کشتی ویران کنند و غرق شوند ابو درد گفت اگر امر معروف و نهی منکر نکنید خدای تعالی
را بر شما گمارد که بزرگان شما را حرمت ندارد و کودکان شما را رحم نکنند و نیکان و صالحان شما دعا کنند اجابت نیابد
و نصرت خواهند نیابند و امرزش خواهند خدای تعالی ایشان را نیامرزد آنکه حق جل و علا گفت چنانکه چون آن امم
پراکنده شدند و مختلف گشتند پس از آنکه حجت با ایشان متوجه شد و آیات و دلایل با ایشان آمد چون تمیز
و رسا بان بعضی از مفسران گفته اند مراد جهودان و ترسایانند و بعضی گفتند این امت اند و بعضی گفت بن برده ان یکن بحبوحة الجنة
فلیلزم الطاعة فان الشیطان منه و هو مع الاثنین ابعد هر کرا شاد کند که در میان بهشت ساکن شود گو با جماعت
باش که شیطان با مردم تنهاست و از دو دورتر باشد واولئک لهم ایشان آنانند که ایشان را عذاب عظیم
در دنیا بر تیغ امام و در آخرت عذاب دوزخ یوم تبیض وجوه وتسود وجوه فاما الذین اسودت وجوههم
اکفرتم بعد ایمانکم فذوقوا العذاب بما کنتم تکفرون واما الذین ابیضت وجوههم ففی رحمة الله هم فیها خالدون
تلک آیات الله نتلوها علیک بالحق وما الله یرید ظلما للعالمین ولله ما فی السموات وما فی الارض والی الله ترجع
الامور آنکه حق بیان کرد که این عذاب بزرگ ایشان را در روزی باشد که در آن روز سفید شود رویها و سیاه
شود رویها مومنان و مخلصان سفید باشند و رویها کافران و منافقان سیاه باشد سفید روی موحد
و سیاه روی اهل بدعت و طغیان گفته ابو صالح از ابن عباس روایت کرد که روز قیامت خدای
بردارد و لعنت کند معبود دیگر بدون او پرستیده باشند هر گروه بجانب معبود خود تاز دو ذلک قوله
وقفوا من ایشان چون آن خسارت و ذلت ببینند اندوهگین شوند روی ایشان سیاه شود و مومنان را

کتاب باشند برای ایشان معبودی رفع کنند و حق ایشان را گوید هر که از شما در دار دنیا مرا سجده کرده آن
امروز مرا سجده کنید جهودان و ترسایان سجده نتوانند کرد مومنان سر بر دارند روی ایشان از نور چو
ماه بود و منافقان و اهل کتاب از ترسایان و جهودان در روی مومنان نگرند از حزن و اندوه روی
سیاه شود گویند بار خدایا رویهای مشرکان سیاه نبود و ما هم مشرکان نبودیم حق گوید انظر کیف کذبوا علی انفسهم نگر
که چگونه دروغ میگویند که ما مشرک نبوده ایم مشرک بوده اند در مثل گویند که دروغ زن رو سیاه باشد اما ایشان
سیاه شدند بعکس دروغ بر کسی گوید سیاه روی باشد اکنون که دروغ بر خدای گویند هم بوعده خدای روی سیاه باشد
چنانکه گفت ویوم القیامة تری الذین کذبوا علی الله وجوههم مسودة اما آنکه روی ایشان سیاه شود و ایشان را
گویند که آیا کافر شدید پس از ایمان امروز شما حسن بصری گفت آنکه اظهار کلمه شهادت کردند و ایمان آوردند
بودند حارث اعور گفت امیر المومنین شنیدم که میگفت بهر مرد که مرد باشد که از خانه بیرون آید با خانه نشود
تا کسی که بدان سبب بهشت شود و مرد باشد که بیرون آید و با خانه نشود تا کاری کند که بدان سبب دوزخ شود
آنکه این آیه برخواند یوم تبیض وجوه وتسود وجوه گفت شیعه علی است و رسول گفت روز قیامت
جماعتی برای یکی میرانند بر کنار حوض از اهل صحبت چون ایشان را ببینم از پیش من برانند من واز ایشان کرا صحابی
ایشان بشنید مرا گویند که تو ندانی که ایشان پس از تو چه احداث کرده اند انهم رجعوا علی اعقابهم القهقری ایشان
ایشان پس از تو مرتد شدند و برگشتند این خبر را ثعلبی در تفسیر خود آورده و ایشان را گویند بچشید عذاب را
بدانچه شما کافر شدید و آنکه رویهای ایشان سفید باشد ایشان در رحمت خدای تعالی و ثواب بهشت جاوید
این آیات و بینات و حجت خداست بر تو میخوانیم از راستی و درستی از بهر آنکه تا معلوم کرده و بر اینکه
خدای تعالی ظلم بر عالمیان نخواهد که بعکس از عالمیان ظلم نکند بلکه ثواب بمستحق باز گرداند و مستحق را عقاب کند
از ظلم کسی کند که ظالم باشد یعنی جاهل باشد یا محتاج و خدای تعالی عالم است و غنی او راست ملک آسمان و
زمین و هر چه در آنهاست همه او راست و مرجع و مرد همه کارها با اوست و او را هیچ حاجت نیست
بظلم کردن و ظلم خواستن چه ملک آسمان و زمین او را باشد کنتم خیر امة اخرجت للناس تامرون بالمعروف
وتنهون عن المنکر وتؤمنون بالله ولو آمن اهل الکتاب لکان خیرا لهم منهم المؤمنون واکثرهم الفاسقون
عکرمه و مقاتل گفته اند در جماعتی از صحابه رسول الله که چون عبد الله مسعود و ابی کعب و سالم ابو حذیفه
بن الضیف و وهب بن یهودا و جز آن از احبار ایشان را گفتند که از شما بهتریم و دین ما از دین شما بهتر است
خدای این آیه فرستاد در رد بر ایشان ضحاک گفت اصحاب رسول خاصة الرواة والدعاة راویان اخبار و داعیان
دین خدا که مسلمانان از نور و ذکر طاعت ایشان دارید و این صفت امامت و هم گفت احفظونی فی اصحابی
فانهم خیارکم شعبی گفت مرا نگاه دارید در یاران من که ایشان بهترین امت منند بعضی گفته اند مراد جملگی
امت اند و قاسم اهل البیت و اخبار ایشانست که این خاص است در حق ائمه معصوم برای آنکه لفظ خیر در
امت روا باشد از آنکه صفات که این متضمن است لایق حال ایشان سلمان فارسی روایت کرد که در عهد عمر
خطاب مردی پیامد از احبار جهودان و پرسید که خلیفه رسول خدای کیست که بر جای اوست او را
بعمر هدایت کردند او بیامد و گفت تو خلیفه رسول محمدی گفت آری پرسیم از سه چیز و سه چیز و یکی

سیاه گردی و در دنیا مشرک ...

چرا گفتی هفت چیز گفت برای آنکه اول را پرسیدم و جواب دهی دیگر پرسم و گرنه خود در او نزد او رنجه کنم چون عبد الله او را
نزدیک علی آورد او پیاده و بدان حضرت گفت بیا که بپرسم گفت بپرس از هر چه خواهی گفت خبر ده مرا
از اول درختی که بر زمین روییده و از اول سنگی که بر زمین نهادند و اول چشمه که بر روی زمین پیدا شد گفت اما اول
که میگویند که اول درختی که بر زمین رست ثمره بود دروغ گفتند اول درختی که بر زمین رست عجوه بود و نوعی از خرما
اول چشمه آب که پیدا شد شما میگویید که بیت المقدس است دروغ گفتند اول چشمه بود که صاحب موسی با ماهی
در وی انداخت و برخاست و زنده شد و اول سنگی که بر زمین نهادند شما میگویید آن است که بیت المقدس نهادند خلاف
میگویید که آن سنگ حجر الاسود است که جبرئیل از بهشت بر دم آورد و فرود آمد تا قیامت نور از آنجا منبع بود گواهی ده مرا
که او والده باشد چون گفت الحمد لله اما سه چیز دیگر گفت که اکنون بگو که این چهار کس است بعد از موسی
گفت بسیار گفت بگوی گفت اهبطنا من موضع یتکلم فی الجنة گفت مرا خبر ده از مقام محمد در بهشت گفت
نور الله تعالی اعلی علیین ثم قال کن فکان جنات عدن گفت قضی و ساقی خدا در اعلی علیین است
خبر ده مرا که از کف یاس بهشت عدن گفت کتاب اهل موسی و هر وقت گفت خبر ده مرا با او
که باشد در آنجا او آگهی چیزی از اهل بیت او یامرون بالمعروف وینهون عن المنکر ولا یخافون فی الله لومة لائم
دوازده کس از اهل بیت او باشند که امر به معروف و نهی منکر کنند و از ملامت هیچ ملامت کننده نترسند گفت
راست گفتی اما موسی و هارون گفت خبر ده مرا که وصی او از پس چند سال بماند امیر المؤمنین هم بدین وصی
نبود و او سی سال گفت چه و دیگر مثل ماند که جواب دهی ایمان آرم گفت آن چیست گفت اخبرنی عن
ابوت او بعضی خبر ده مرا از وصی او و مرگ بمیرد یا کشته شود گفت لا بل کشته شود و محاسن او
مراد از آن گفت این از خون خضاب کند و اشارت بدست به محاسن کرد چون ایمان آورد و از جا برخاست
شد و گفت اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا رسول الله وانک وصیه و گفت معنی آن است که کسی که این
نزدیک خدای در لوح محفوظ که بیرون آورد در آن شاه از برای مردمان اوصیاء امامان باشند و مقتدایان
برای آنکه هر که امام و پیشوا است برای خود از خدا و آن کس کار نباشد که پیشوا و امام را که تکلیف است و تابع
دیگران ایشان شد که گفت بگوی فرا باشد و از بدی باز ایستد و بعد از آن گفت ایشان به سخن امر به معروف و
نهی منکر کردند و گفت بعد از آن کس کار نیست و تکلیف خود بجای آید و در پس ایشان به پیروان است که پیشوا شدند
بعد از آن گفت که رسول گفت اهل بهشت در قیامت صد و بیست صف باشند هشتاد صف است من
باشند از آن و این کند که امت من سایران پیش رسول خدا و گفت مراد در دل افتاده است که ایمان آرم گفت
گفت در خواب دیدم که قیامت بر خواسته است و خلقان از صعوبت سیاست ترسیده اند و استاده بودند از خدا
عرض میکردند جمله در اندر فریاد مردی و دست و پا سفید بر صراط چون برق خاطف بگذشتند من گفتم ایشان کدام
هامانند انبیاء و اوصیاء اند یا فرشتگان گفت ایشان امت محمد اند از پیش دار عرصات اند و باسلام آن حضرت اسلام
عرض کرد و ایمان آورد و رسول گفت بهشت بر پیغمبران حرام است تا من در نشوم و بر اوصیاء حرام است تا وصی
من در نشود و بر امتان دیگر حرام است تا امت من در نشوند الحکمت و بخت پیغمبر از پیش او از زبان مرا گفت
گناه او از کسب بر نفس مردی را دیدم در زیر درخت نماز میکرد و میگفت یا خدایا مرا از امت مرحومه گردان

111

محمد که برایشان عرض کرده و ایشان را بیامرزند و دعای ایشان اجابت کرده و ایشان را اضعاف ثواب که ده چندان
و رسول را بگفتم مرا گفت برو آن مرد را بگوی که رسول خدا ترا سلام میرساند و بگو بدرا که بیا بیدم و بگفتم آن
گفت رسول خدا را از من سلام برسان و بگوی برادر تو حضرت دعای کند و از خدای درخواهد تا او را از
امت تو کرداند در خبر است که کعب الاحبار را گفتند چرا در عهد عمر ایمان آوردی گفت سبب آن بود که پدرم — اگر ایمان بیاوردی و در عهد عمر
در محل مرگ صحیفه بمن داد و مهر بر نهاده و وصیت کرد که مهر آن بر مدار من نهادم و مهر بر نگرفتم تا عهد عمر در
خواب دیدم که مرا گفتند که پدر تو با تو خیانت کرد مهر از آن صحیفه بردار و بنگر تا در آنجا چیست و آن کاغذ برگرفتم
از آنجا بر داشتم در آنجا نعت محمد بود و امت او سالها و عالمها و عاقلها و حاکمها و صادقها و خارج و جاگفته نفیسه
این چه باشد گفت سالها بر یکدیگر سلام کنند و علماها علما اند چون بنی اسرائیل و انبیای ایشان و عالمها حکیمان
و حاکمها حدای ایشان را حاکم کرده است و صادقها حامصانی کنند با هم و خارج و جا از کند و هر روان اند چنانکه
از مادر زاده باشند بهیچ سعادت گفت کعب درست است محمد است و خدای از کرم خود در این اندازه که قومی را شرح کند که
آنکه بدین برد آنکه حق گفت که اهل کتاب نیز ایمان آرند ایشان را بهتر باشد و اگر چه بعضی از ایشان مؤمن شدند
و بعضی کافر لن یضروکم الا اذی وان یقاتلوکم یولوکم الادبار ثم لا ینصرون ضربت علیهم الذلة اینما ثقفوا الا بحبل
من الله وحبل من الناس وباءوا بغضب من الله وضربت علیهم المسکنة ذلک بانهم کانوا یکفرون بآیات الله
ویقتلون الانبیاء بغیر حق ذلک بما عصوا وکانوا یعتدون مقاتل گفت رؤسای جهود آن کعب اشرف و ابو یاسر
و کنانه و ابن صوریا بنزدیک عبد الله سلام آمدند و خوشان و اصحاب رسول ملامت کردند و زبان بشتمش گشادند
خدای را این آیه فرستاد و گفت این جهودان شما هیچ نتوانند کرد مگر آنکه از زبان و طعنه و وعیدی بدروغ یا
از کلمات کفر که گویند با شما آن ربجور شوید اگر با شما کار زار کنند پشت بهزیمت دهند و نصرت نیابند چون بنی المصطلق
چنین کرده که خدای خبر داده است ایشان را هیچ یاری نکنند بر ایشان خوار شده و خواری و جزیه نهاده شده هر کجا که باشند
ایشان را بکشند و اسیری و جزیه بر ایشان الا بعهد و پیمان از خدا و عهد از رسول خدا و امان او و باز آمدند بخشم خدای
بعد از آن سختی و عقوبت و خشم خدای بگشتند یعنی نفاق کرده اند از کفر و معصیت و نهاده شد بر ایشان
و گفت اند که در بهشت که آن بهتر و آنکه بهشت جهودان خوار اند و بیش طلبند آن خواری آن است و برای آنکه
ایشان آیات خدا کافر شدند و پیغمبران را به ناحق بکشتند و این هم از سبب عصیان و تجاوز ایشان است و بعد از آن گفت که
بعد او صدوران نکردند و از حد برگذشتند لیسوا سواء من اهل الکتاب امة قائمة یتلون آیات الله
آناء اللیل وهم یسجدون یؤمنون بالله والیوم الآخر ویأمرون بالمعروف وینهون عن المنکر ویسارعون فی
الخیرات واولئک من الصالحین وما یفعلوا من خیر فلن یکفروه والله علیم بالمتقین گفت کسی که برسواد وقف کند معنی آن است
که ایشان یکسان نیستند و جماعت که ذکر ایشان رفته است از مؤمنان و فاسقان اهل کتاب یکسان اند و گویند که از اهل
انجیل اند همچون عبد الله سلام و غیر او و کسی که وقف کند بر آن بود که مسلمان شدند از اهل کتاب انجیل و
جماعت که صفت ایشان آن است که ایمه مستقیم اند و امتی که بر غیر آن صفت اند و مراد با امه قائمه که نماز شب کنند چنانچه
در آیت دیگر گفت امن هو قانت آناء اللیل ساجدا و قائما در خبر است که رسول صلی الله علیه و آله گفت یا علی علیک
بصلوة اللیل سه بار برای تاکید این وصیت برو مکرر کرد و گفت من کثر صلوته باللیل حسن وجهه بالنهار

هر که بشب نماز بسیار کند رخساره او بروز نیکو باشد و گفته اند مسبق فرهم مرا د بهم مراد بهم مراد این آیه نماز کنند کان آن
مقاتل گفت سبب نزول این آیت آن بود که چون عبد الله سلام و ثعلبه و اسید و غیر ایشان اسلام آوردند جهودان
گفتند اگر در آن قوم که محمد ایمان آوردند از ما خیری بودی دین اسلاف خود را ترک نکردندی و صابی نشدندی خدای
این آیه فرستاد و عبد الله سلام گفت امة قائمة دین الله سدی گفت قائمة علی کتاب الله با فرایض و حدود
بر کتاب خدای ایستاده اند حرام و حلال از آن کاری بندند اکنون صفت ایشان میکند و میگوید که میخوانند
آیات خدای را در ساعتهای شب و در اندرون شب یعنی قرآن را بر وی حلال و حرام آن میکنند و ایشان سجده
می کنند خدای را بقیه تواضع می باشند گفته اند که نماز میکنند و سجده عبارت از نماز چنانکه در آیت دیگر گفت
فسبحه و ادبار السجود و آن در خبر است که رسول صلعم گفت در دو رکعت نماز که بکنند در میان شب در میان آخرین آن
بهتر است از دنیا و هر چه در دنیاست و اگر نه آنست که بر امت شما دشوار بود نماز شب فرض کردمی آنگاه
گفت مراد باین آیت نماز خفتن است برای آنکه یا جهودان نماز خفتن نکنند راوی خبر گوید که رسول صلعم شبی از شبها
در نماز خفتن تاخیر کرد آنگاه از حجره بیرون آمد و نماز خفتن بکرد و گفت هیچ اهل دینی نبود که در این وقت نماز کنند
بجز از شما کامت منید و گفته اند نماز نوافل است میان شام و خفتن از صادق علیه السلام روایت است که پدرانش از رسول صلعم
که گفت هر که در میان نماز شام و خفتن دو رکعت نماز کند در اول الحمد بخواند و سیزده بار اذا زلزلت و در دوم
الحمد و پانزده بار قل هو الله احد بخواند اگر هر سال یکبار این نماز بکند از جمله محسنان باشد اگر هر ماه یکبار کند از مومنان
باشد و اگر در هر شب ادینه یکبار کند از جمله مخلصان باشد و اگر در هر شب بکند با من در بهشت باشد و ثواب آن جز
خدای تعالی نداند آنگاه گفت بخدای ایمان می آرند و بروز باز پسین و امر بالمعروف و نهی منکر میکنند و در خیرات بیکدیگر
مسارعت می نمایند و تعجیل میکنند در همه کارها تعجیل مذموم است الا در کار آخرت که محمود است و این
جماعت که موصوفند بدین صفت ایشان صالحانند آنگاه میگوید که نیکویی کنید که هر که نیکویی کند ثواب آن
از او باز نبوشند کنید شکور و مرضی باشند و واقع بموقع حمد و ثواب و خدای تعالی عالم است و دانا باحوال متقیان
ان الذین کفروا لن تغنی عنهم اموالهم ولا اولادهم من الله شیئا و اولئک اصحاب النار هم فیها خالدون
چون مثل مومنان و آنکه از اهل کتاب ایمان آوردند ذکر ایشان کرد و احوال ایشان بگفت در صفت آن
ذکر کافران و احوال ایشان کرد و گفت آنکه کافر شدند در روز قیامت ایشان را آنچه عمر خود در دنیا در آن
کرده باشند و همه مصروف آن داشته و آن مال و فرزندان ایشانست از عذاب خدای تعالی ایشان را
هیچ فایده نکند و سود نداشتن ساند چنانکه حق تعالی حکایت کرد ما اغنی عنی مالیه هلک عنی سلطانیه
یا آنکه سود نکند و زیان کند که حلالها حسابست و حرامها عذاب و بسیار برای آن گفت ما نفی عام بود یعنی
هیچ چیز هیچ وجه سود نکند و ایشان ملازمان آتش اند در دوزخ خالد و جاوید باشند مثل ما ینفقون
فی هذه الحیوة الدنیا کمثل ریح فیها صر اصابت حرث قوم ظلموا انفسهم فاهلکته وما ظلمهم الله ولکن انفسهم
یظلمون بیان گفت مراد نفقه ابو سفیانست و اصحابش که روز بدر کردند بر عداوت رسول صلعم مقاتل
گفت مراد نفقه جهودان است بر احبار و اولیا که عام بود نفقات ایشان که معصیت خدای گفت مثل آنچه
نفقه میکنند در دنیا چون باد است که در و صرصر بود و ابن عباس گفت که باد سموم است که بحرارت و گرمی

نماز که در میان شام و خفتن کنند ثواب بسیار دارد

قوی
مردم را که شده بود سفران گفته اند که صر با د سرد است یعنی در آن با د سرمای سخت باشد و آن باد در زرع و کشت
رسد که بر خود ستم کرده باشند بکفر و معاصی پس آن کشت را هلاک کند و نیست کردانید چنانکه ضایع اعدادان امان حاصل
و نومید کنند همچنین آنکس که نفقه در راه خدای نکند وقت انتفاع نا امید شود چنانکه آنان وقت ارتفاع اکو کشت
خدای تعالی بر ایشان ظلم نکرد که ستم و ظلم بر نفس خویش هم ایشان کردند آنکه نفقه در راه خدای نکردند و
که خدای تعالی فرمود یا ایها الذین آمنوا لا تتخذوا بطانة من دونکم لا یالونکم خبالا ودوا ما عنتم قد بدت البغضاء من افواههم
وما تخفی صدورهم اکبر قد بینا لکم الآیات ان کنتم تعقلون ابو امامه از رسول صلعم روایت کرد که مراد باین خوارج اند
ابن عباس گفت جماعتی مسلمانان با جهودان دوستی میکردند بسبب قرابتی و خلطه که میان ایشان بود خدای
ایشان را از آن نهی کرد و گفت ای آنکسانی که ایمان آورده اید اینها را که از شما نه اند و بر دین و ملت و طریقه شما نه اند
دوست مدارید و بر احوال خود مطلع مگردانید که ایشان جماعتی اند که با هیچ نتوانند در حق شما افسادی و تباهی کار کنند
تقصیر نکنند و هر چه ایشان را دوست دهد و توانند کرد باز نگیرند تمنای کنند و آرزو دارند رنج و مشقت و
هلاکت شما و دشمنی ایشان از دهنهای ایشان ظاهر می شود و آنچه در دل از دشمنی بر زبان ایشان پیدا میشود
و همین معنی است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود ما اضمر احد الا ظهر فی فلتات لسانه او صفحات وجهه
هیچکس چیزی پنهان نکند الا که ظاهر شود در صفحه روی او یا در میان سخن او آنکه حق تعالی گفت دلهای ایشان خبر داد گفت
آنچه در دلهای خود دارند بیشتر و بزرگتر از آنست که بر زبان بر اندازند شما را هویدا کردانیدیم آیاتی که متضمن صلاح
شماست اگر عقل دارید شما آنان نجاوز نکنید ها انتم اولاء تحبونهم ولا یحبونکم وتؤمنون بالکتاب کله واذا
لقوکم قالوا آمنا واذا خلوا عضوا علیکم الانامل من الغیظ قل موتوا بغیظکم ان الله علیم بذات الصدور میگوید
این شما که مومنانید ایشان را دوست میدارید برای قرابتی و خلطه که میان شماست و ایشان شما را دوست ندارند
برای آنکه شما بر این ملت ایشان نباید مقاتل گفت مراد منافقانند که مسلمانان ایشان را دوست میدارند
برای آنکه کلمه اسلام ولیدانند که در دلهای ایشان چیست و ایشان مسلمانان را دوست ندارند بر ای
مسلمانی نشان نهاده گفت که مومن بر منافق رحم آید و اگر آن بکنش دوست منافق را بود بر مومن مومن را
مستاصل کرد آنکه میگوید که شما که مومنانید تمام کتاب ایمان آرید و ایمان ایشان چنین است یعنی بعضی
ایمان دارند و بعضی ندارند و گفته اند که مراد بکتاب جنس کتابست یعنی شما بکتابهای ایشان ایمان دارید و ایشان
ندارند و از صفت ایشانست که چون بشما رسند گویند که ایمان داریم و چون از پیش شما بروند و با یکدیگر
خلوه کنند از غایت حسد و خشم و دشمنی که با شما دارند انگشتان خود را بدندان میگزند بگوای محمد ایشان را که
بمیرید بر خشمی که شما راست و این کنایتست از آنکه خشم خود را بجای رسانید که با مرگ خود را برسند خوا
و این امر حقیقت نیست بلفظش صورت امر دارد و مراد امر نیست که اگر مراد وی امر بودی هلاک شدندی در آن
حال آنکه گفت خدای تعالی داناست بدانچه در سینهای دارند و بر زبان نمی آرند عمرو بن مالک روایت کرد که ابو الجوزا
کا روی ذکر اصحاب اهوآ را میکرد آنگه گفت بخدای که اگر سرای من پر از قرده و خنازیر باشد دوستتر
دارم که یکی از ایشان در همسایگی من باشند که ایشان داخلند در این آیه که خدای تعالی میگوید ها انتم اولاء تحبونهم ولا
یحبونکم ان تمسسکم حسنة تسؤهم وان تصبکم سیئة یفرحوا بها وان تصبروا وتتقوا لا یضرکم کیدهم شیئا ان الله بما

بیشما
ملعون محیط میگوید صنفی دیگر منافقان را انست که از غایت دشمنی شما خواهند که اگر نکوئی و چیزی در راحتی و فتح و ظفر
بهره اند غمگین شوند و دل تنگ گردند و اگر محنتی و آفتی و رنجی بر شما ظفر یابد ایشان بدان شاد شوند و اگر شما صبر
کنید و پرهیز کنید ایشان رو بار نمایند شما را کید ایشان هیچ زیان ندارد و کید و مکر کار ضعیفان است [illegible]
و پرهیزکاری کار بندید که خدای تعالی بانچه ایشان میکنند عالم است و علم او محیط جمله معلومات است و اذ غدوت من
اهلک تبوئ المؤمنین مقاعد للقتال والله سمیع علیم و چه مناسبت این آیه اول انست که خدای تعالی گفت که اگر شما صبر
کنید و متقی باشید کید ایشان شما را هیچ زیان ندارد و شما را نصرت کند چنانکه در روز بدر کرد و ذکر کان [illegible] زمان
رسول کنید چنانکه روز احد چنانکه خطاب میکند رسول را و با و یاد او میدهد و میگوید ای محمد یاد کن چون تو
بامداد کردی از نزدیک اهل خویش مجاهد و کلبی و قتاده گفتند رسول صلعم بیرون آمد از خانه پیاده تا با صحابه و بیت
خود وصف لشکر راست میکرد و هر یکی از ایشان را بجای خود که اندکی از صف خارج می بود اشارت میکرد که صف راست — اکرم
دار مجاهد و محمد بن اسحق و سدی گفتند چون مشرکان باحد فرود آمدند روز چهارشنبه دیگر رسول الله کسی را ... و صحابه
را بخواند و مشورت کرد و عبد الله بن ابی سلول را بخواند و پیش از آن مشورت نکرده بود و هر که عبد الله و نیز انصار گفتند
بیرون نباید شد ما در مدینه مقام باید کردن که ما را عادت چنین بوده است که هرگاه که از مدینه بیرون شدیم و دشمنی
بوده و هرگاه که بمدینه مقام کردیم و ایشان آمدند با غلبه و ظفر ما را بود و تو در میان ما بودی اکنون چون وجود تو
است ما را ظفر بود اگر اینجا مقام کنند آن مقام و منزل بد است و اگر در مدینه آیند ما در روی ایشان کارزار
کنیم به تیغ و نیزه و زنان و کودکان از بامها سنگ و تیر و اگر برود خاسر و خایب باشند رسول را این رای نیکو
آمد بعضی صحابه گفتند یا رسول الله این سگان را مهل آن باشد که ما از قتال ایشان تقاعد کنیم تا گمان برند که ما
ترسیده ایم نعمان مالک گفت یا رسول الله مرا از بهشت محروم مگردان که بخدای که ترا بحق بخلق فرستاده
که چشم بر آن نهاده ام که به بهشت روم رسول صلعم گفت بچه چیز گفت بانکه گواهی دهم که خدای یکی است و
تو رسول اوئی و از کارزار نخواهم گریخت رسول صلعم گفت راست گفتی و او را بکشتند رسول صلعم رای بر آن بود
که کارزار در مدینه کنند و جوانان با جماعتی که ایشان را شهادت میبایست الحاح کردند تا رسول صلعم درع پوشید
چون درع پوشید پشیمان شدند و گفتند که خطا کردیم رسول صلعم گفت چون درع پوشیدم جز رفتن رای نیست
هیچ پیغمبر را نشاید که سلاح در پوشد و کارزار ناکرده سلاح از خود جدا کند و مشرکان چهارشنبه و پنجشنبه مقام کردند و رسول
روز جمعه بیرون شد پس آنکه نماز جمعه بکرد بامداد روز شنبه نیمه شوال سنه ثلث من الهجرة و کارزار کردند
میگوید یاد کن ای محمد چون بامداد شبانگاهی از خانه عایشه آمدی بیامدی و راست میکردی جای کار
کارزار اصحاب نشاندن رسولان و تسویه صفوف هر یکی را بجای خود و داشتی و رسول وعده ظفر داده
بود قوم را اگر صبر کنند و ثبات نمایند عبد الله مسعود گوید که ما را رسول خدا گفت اخرجوا علی اسم الله بیرون
شوید بنام خدای و صف کشید از بالای [illegible] ایستادیم پنجاه و از پس پشت ما که گشاده بود و آنجا دشمن [illegible] پنجاه مرد
انصار را انجا بداشت و آن شعب بایشان بپرداخت و یکی از ایشان را بایشان امیر کرد و گفت اگر شما را همه
بکشند شما از انجا برنخیزید که دشمن از انجا بر ما ظفر یابد ابو سفیان در برابر ایشان خالد ولید را با سواران
قریش بر دست عبد الله ابو دلو آن مشرکان طلحه ابن طلحه داشت رسول صلعم لوای مهاجران مصعب

المؤمنین

المؤمنین علی صلعم داد و طلحه مبارزت بیرون آمد بواسطه حدیثی که میان او و ابوسفیان رفت امیرالمؤمنین علی صلعم بیرون
آمد و گفت تو کیستی گفت طلحه بن ابی طلحه گفت [illegible] گفت علی بن ابی طالب با یکدیگر کرد [illegible] و ضربت میان ایشان
مختلف شد امیرالمؤمنین بیامد و ضربتی بر پیش سر او زد و لوا از دستش بیفتاد و برادرش مصعب لوا برگرفت و پیش
عاصم بن ثابت تیری زد و او را بکشت برادری دیگر داشت نام او عثمان لوا برگرفت و پیش آمد عاصم تیری بزد — دیگر م
او را بکشت بنده ای بود ایشان را صواب نام مردی شجاع بود بیرون آمد و لوا برگرفت امیرالمؤمنین دست راستش بیفکند
او با دست چپ بگرفت چپ نیز بیفکند لوا را بسینه باز گرفت [illegible] کرد آنگه در او رد ضربتی بر سرش زد
بینداخت [illegible] شد و بمرد و مشرکان هزیمت شدند مردم در غنیمت افتادند و غنیمت میگرفتند اصحاب
نگاه کردند مردم را دیدند مشغول غنیمت شده امیر خود را گفتند ما را مقام کردن صواب نیست مردم همه غنیمت
میگیرند ما نیز برویم و غنیمت طلب کنیم امیر ایشان گفت روا نباشد که رسول این ثغر بما سپرده و گفته که اگر ما را همه از — کن با شده م
حرکت مکنید فرمان رسول را چون مخالفت کنیم گفتند تو دانی ما رفتیم او را رها کردند و بیامدند بغنیمت مشغول شدند
امیر ایشان عبد الله عمرو بر جای بایستاد خالد ولید نگه کرد شعب گشاده دید با مردی تنها با جماعتی بیامد و او را
بکشت و الکلام انست مسلمانان را وا یافتند در آمدند و خالد در پیش رسول صلعم ایستاده بود و بر رسول حمله اوردند
و گفتند آنکه مقصود است با جماعت آمد که ایشانست و اصحاب رسول اندک بودند جهد کردند تا بعضا در گشته
شدند و بعضی بهزیمت رفتند و با آنحضرت کسی نماند الا امیرالمؤمنین و ابو دجانه انصاری با سهل بن حنیف رسول صلعم بامیر
المؤمنین گفت که یاران رفتند گفت بهزیمت رفتند نگاه کرد لشکری عظیم روی نهاده بود بر رسول نهاده بود [illegible]
بانگ [illegible] هو لاء الذین قصدونی و اقتنی کفایت کن ایشان را که قصد من کردند امیرالمؤمنین بر ایشان حمله کرد و ایشان را
براند گروهی دیگر آمدند گفت بر ایشان حمله کن حمله کرد و ایشان را هم براند قومی دیگر آمدند همچنین کرد ابو دجانه
و سهل حنیف تیغ در پیش رسول ایستاده بودند و علی صلعم در پیش حمله می برد [illegible] آواز داد در انجا و در مدینه که قتل
رسول الله رسول خدا را کشتند مردم از جای برخواست مردم بترسیدند عکرمه گفت امیرالمؤمنین علی روز
احد گفت در پیش تیغ می زدم و دشمن را از رسول دفع میکردم از پیش وی دور تر افتادم چون باز آمدم رسول را
آنجا که رها کرده بودم ندیدم با خود گفتم رسول نگریزد و در میان کشتگان نیست همانا که بر آسمان برده باشند غمگین
نشستم و گفتم قتال کنم تا مرا بکشند یا رسول را باز یابم انبوهی عظیم دیدم جمع شده بر ایشان حمله کردم آن انبوه را پراکنده
کردم رسول را دیدم از اسب افتاده و بیهوش آنحضرت بنشستم و گفتم تن و جانم فدای تو باد و من از بهر تو مشغول
بودم جماعتی حمله آوردند گفت بر آن ایشان را براندم ایشان را همچنین هر که قصد پیغمبر کردی گفتی ای علی ایشان را از من کفایت
کن امیرالمؤمنین علیه السلام شمشیر میزد و کافران را از نزدیک پیغمبر صلعم دور میکرد و الی آخر الحدیث و سگان آسمان را [illegible]
علی بن ابی طالب [illegible] که جبرئیل از آسمان آواز داد که لا فتی الا علی لا سیف الا ذو الفقار و بروایت عکرمه
عکرمه امیرالمؤمنین این وقت رضوان بود در آن جنگ [illegible] هر که حمله کرد امیرالمؤمنین او را بکشت چون عمرو بن
عبد الله الجمحی و بشر بن مالک العامری و حکم بن الاخنس تا آنکه بدر آمد و وقت آنکه کتف بخون خضاب
کرده و [illegible] فاطمه [illegible] پیش او نهاده بود در آن [illegible] گرد و خون می شست [illegible] تیغ بدو داد و گفت
این شمشیر را بستان که امروز نیکو کارزار کرد [illegible] بالسیف [illegible] ولا ملیم

لعمری لقد امدت فی نظر احمد وطالوت رب بالعباد رحیم اسیطر دماء القوم عند مقامه الی حیث المدارک حم
وحضرت رسول گفت خدای یا ه طرف شد ازین بعلک ما علیه و قتل الله شیبة و شیبا و عبد قریش و امد سمیع علیم خدای
شنوا است باقوال ایشان و دانا است باحوال ایشان اذ همت طائفتان منکم ان تفشلا والله ولیهما و علی الله
فلیتوکل المؤمنون یاد کن ای محمد چون عزم کردند دو گروه از شما که بگریزند که این هست نظر را فی بالبات و قوم از از
معصیت باشد و خدای اکنت ولیهما و خدای یار ایشان است و یار ایشان نباشد که معصیت کنند و این گروه
بنی سلمه بودند از خزرج و بنو حارثه از اوس و ایشان جناح لشکر بودند و ازین خبر کردند چون لشکر رسول جای رسیدند
گرانبار ازلطافت عبد الله ابو سلول باز گشت باسیصد مرد و گفت چه تهمت است که خود را بیفت خود و
کنم این جا از اینجا بر رفت و میگفت با عبد الله از خدا اخبرنی رسول خدای و مسلمانان را رها میکنی و این دو
دو گروه نیز همت کردند که بروند خدای بر ایشان لطف کرد و توفیق داد بر جا بماندند و برفتند خدای ام این
لنت یا داد ایشان را داد لطف کرد با ایشان کرد و در خبر است که جابر گفت کاشکی این هست نازل نبودی و حقیقه
این دو لایت امد نبودی که والله ولیهما و بر خدای یاد که مومنان توکل کنند خبر خدای ولقد نصرکم الله ببدر و انتم
اذلة فاتقوا الله لعلکم تشکرون ان حق تعالی درین ایت تذکیر نعمت کرده و گفت که شما را که مسلمانید نصرت کرد در بدر و خدای اذلة
بر دو شما ذلیلان و حقیران بودید و عدد شما اندک بود و الی ان بشود پس از خدای بترسید تا بود که شکر او بسیار
بجا توانید ان شکر آن بود دیگر که ببدر نام مردی است ان جا را بوی باز خوانند و گویند که نام موضع است و ان
اول غزای بود که رسول صلعم انجا بنفس خود حاضر بود و او در بیست و سیم از حضر بود و دو صد و سی از او بی
شش بود و امیر المؤمنین علی روز بدر حاضر بود و عمامه او بود و در میان ما کسی به ند است الا مقدار و اسود دیگران
پیاده بودند یا بر دو کس از مشتری داشتند و در اف برود و نا او کارزار بود و همه گفتند که رسول خدای کرد
بود و هیچ دعا میکرد چون مشرکان صف کارزار است کردند عتبه برادر و برادر او شیبه و پسر او ولید بیرون امدند
و اواز دادند که یا محمد اخرج الینا الاکفاء من قریش همراهان ما از قریش پیش ما فرست سه مرد الفصار پیش رفتند
و گفتند گفتند شما نسب خود بگوئید ایشان نسب خود و چنان کرده گفتند که ما انصاریم گفتند ما انصار نخواهیم برادر
خود را از قریش از بنی اعمام خود رسول صلعم حمزه بن عبد المطلب را و عبیده حارث را و علی ابی طالب
را گفت بیرون شوید بنصرت این خدای جمله ایشان بیرون شدند و پوشیده بسلاح مشرکان گفتند من انتم
ما گفتند ایشان نسب خود بگفتند مشرکان گفتند اکفاء کرام هم انا کریم اند و رسول گفته بود که عبیده
و حمزه با عتبه و علی با ولید کارزار کنند هر یکی پیش قرن خود رفتند امیر المؤمنین علی گفت با ولید کردم و زبان
او دو ضربت برفت ولید را دار کردم و او ضرب بر من داشت چپ در بیم داشت دست من بشکستم و دیگری
حدیث گفت انظر الی فخر خاضنی بنار لعنته اری که در نگین انگشتری است من ینگرم که دست عبید و دست انگشتری
ضربتی دیگرش زدم و بشکندم چون سلاح ازو باز کردم از خلق دیدم بیرون دانستم که قرب العهد است بداماد اکر حمزه
را دیدم با عتبه در او بحنه بود و حمزه او را ضربتی زده بود و سر حمزه در نغل او بود و من اواز دادم که یا عم سر بخواه دادم حمزه
سر او بر کشید من ضربتی زدم و او را بشکندم و با عبیده بر شیبه را گرفت گردم و در قتل شیبه انکه در میان من و حمزه هلاک
افتاده دو کس جنبه بیش رسول صلعم شدیم حمزه گفت من گشتم او را و من گفتم من رسول صلعم هر دو را اعانت کرد و گفت

با علی کرد و بریخت بیاری حمزه حمزه او را کفایت بود حمزه را گفت اگر علی مرا یاری نکردی بریخ الحاج و از پیش رسول
بر گشتیم همه دو حمزه و عبیده و حارث را زخمی بر مفصل ساق شده افتاده بود و خون بسیار رفته او را برگرفتند
و پیش رسول صلعم اوردند و او رمق داشت گفت یا رسول الله عمت ابو طالب میدانست که حاضر بودی امروز
تا بدانستی که او اینم بیت در حق ز و ران نعید و لم نطعن ما الذی ابنا لا نکذب لدیناه لا نبقی بقول الا باطل کذبه
و بیت الله انسلوه ولما بحاج دونه و نقاتل رسول صلعم متغیر شد از خشم بر روی او ظاهر شد گفت بسم الله عم ابو طالب
اگر امروز حاضر بودی کم این نکردی عبیده برسید و گفت یا رسول الله پناه با خدای میبرم از خشم خدای و رسول او
مرا از تو خشم بیت ولکن دوست نداشتم که پیش من ذکر ابو طالب کند الا بخیر و عبیده و نبرلی که از استخوان سه دو پیش خدا
رفت و اخبار بسیار ظاهر شد در حق امیر المومنین علی صلعم درین روز در خبر است که یک هم قوم را او کشت یکی بیچ
تجمع را بنها گفت چون عاص بن وایل و نوفل بن خویلد و حنظله بن ابی سفیان و غیر ایشان تا ماه عدد که نام ایشان در کتب
مغازی مسطور است و نوفل این بود که پیش از هجرت ابو بکر و طلحه را بیک رسن در بسته دیگر روز تا شام تعذیب میکرد
راوی خبر گوید که چون رسول صلعم بشنید که او حاضر است در بدر دست بر داشت و گفت بار خدایا کار نوفل را کفایت کن
و از دو شر رسول را ایمن کن و امیر المؤمنین علی گفت نوفل یاد میکرد رکارزار مینمود را و چون کی که راه خلاص از پیش و پس
کلاب او نام و ضربتی بزدم او را در سر پیاده او کار نکرد و بر گشتیم از انجا در عش دیگر بود و ساقش گشاده بزدم
بزدم و پایش بینداختم و بکشتیم چون کارزار یکسو شد رسول صلعم پرسید که کیست حال نوفل داند من گفتم یا رسول الله
از منینه من کشتم انحضرت تکبیر کرد و گفت الحمد لله الذی اجاب دعوتی فیه و روی عن الزبیر گفت امیر المؤمنین
روز بدر ضربتی از پس من بزد افتاد و به زیر عارضه است پس من بیکندم چنانکه بر خواست و گفت والله کما صنعنا
الله معه به الحمدلله که بیس از بن با او در حق خدا خصومت نکند ای افت طرفی از این قصه و شرح و غلات در کتب مغازی
مسطور است الله را خدا او تقول للمؤمنین الن یکفیکم ان یمدکم ربکم بثلثة الاف من الملئکة منزلین یاد کن ای محمد چون میگفتی مومنان را
که ای کافی نیست شما را که خدای امدد کند شما را بسه هزار فرشته از فرشتگان نصرت بر مومنان از بهر نصرت مومنان
منزل کرده امد این پیکی بود و دیگری نبود اه و گفت روز بدر بود خدای امد فرستاد و مسلمانان را بسه هزار فرشته
کر بیامد و حیث قال فاستجاب لکم انی ممدکم بالف من الملئکة مردفین اکنون انشان سه هزار کرد چنانکه گفت بثلثة الاف
من الملئکة منزلین اکنون انشان را پنج هزار کرد چنانکه گفت بخمسة الاف من الملئکة مسومین بپنجهزار بشرط او صبر و تقوی
مومنان بجای اوردند خدای امد و پنجهزار فرستاد حسن بصری گفت این پنجهزار همه یار مومنان باشند تا قیامت سیکی گوید
روز بدر کرز بن جابر النجار خواست تا با لشکری مدد مشرکان شود رسول صلعم را بدان حقت امد او را قصه امد این ایة
فرستاد گفت کفایت نباشد شما را اگر او ایم مدد مشرکان من شما را امدد کنم بسه هزار از فرشتگان بسه هزار او بیامد
خدای امد و نفرستاد و همان پنجهزار بود و دیگر اول ایشان دلیل ان القی ولو ان تصبروا و تتقوا و یاتوکم من فورهم هذا یمددکم
ربکم بخمسة الاف من الملئکة مسومین ای گفت اری اگر صبر کنید بر جهاد و شتابید و فرمان خدای و رسول
گنید شما را امد کنند شما را امد و فرستد به پنجهزار فرشته نشان کرده باز جواب گفت گه الن یکفیکم ان یمدکم روز بدر و
داین امده شرط صبر و تقوی روز احد بود نه بجای نیاوردند خدای هم نیز فرستاد و در حق ویاتوکم من فورهم
تفسیر هذا و در فورکم گفته اند یعنی که ایشان که بر روند و بقبل از تاکردند عزم کنند و رجعت چنانکه چون زینا هند عامر

بخورند و قولی دیگر آنست که از خشم نشانه اند و قول اول بهتر است و معنی این آیه آنست اگر ایشان همچنین حالت
باز گردند دل مشغول مدار که این شمار اند و خشم به بخواری رسند نشان کرد محمد بن اسحق گوید که رسول صلعم روز بدر صحابه
خود را گفت که خود را علامت بر کشید که فرشتگان خود را علامت کردند چاره پشم سفید که بر بالای زین که
نهادند ضحاک و قتاده گفتند پشم رنگین بر پیشانی و دنبال اسبان بسته بودند علی بن ابی طالب و عبد الله عباس
گفتند دستارها سفید داشتند و دنبال دراز میان کتف فرو گذاشته و گفته اند که عمامهای زرد داشتند و ما جعله
الله الا بشری لکم ولتطمئن قلوبکم به وما النصر الا من عند الله العزیز الحکیم خدای آن مددها و وعده را الا بهر آن کرد تا شما را اگر
مومنان اید بشارت باشد و دلها ساکن شود و جزع و فزع نباشد شما را از قلت خود و کثرت دشمن و نصرت
الا از جنبه خدای عزیز حکیم یعنی آن مدد و وعده فرشتگان نه یعنی الا از خدای که او عزیز است و غالب حکیم است و عالم
بکلیات و مصالح نصرت کند که وجه بجهت کاه باید و فرشتگان نفیند لیقطع طرفا من الذین کفروا او یکبتهم فینقلبوا خائبین
وعده آن نصرت اعداد آن نصرت که داده بودند ببدر و طرفی از کافران که دشمن شمااند یعنی گروهی را هلاک کند از ایشان که کشتی از کافران که
ویران کنند چنانچه است هفتاد نفر در روز بدر کشتند از سرومان مشرکان و جهل الابر کردند [illegible] دلیل
و خوار و منهزم کرد اند مراد از قطع قتل است و یکبت اسر و گفته اند یکبتهم [illegible] خائبین
و بر بجانب الحزن و عداوت و خشم پس اکنون بار گردند [illegible] امیدی که داشتند [illegible] لیس لک من الامر
شیء او یتوب علیهم او یعذبهم فانهم ظالمون ولله ما فی السموات وما فی الارض یغفر لمن یشاء ویعذب من یشاء والله
غفور رحیم عبد الله مسعود گفت سبب نزول این آیه آن بود که رسول خواست تا دعا کند بر ایشان که روز احد منهزم
شدند از جمله اصحاب او وان هم صحابه بودند خدای گفت من [illegible] ایشان [illegible]
بازیرا ایشان قبول کنم یا عذاب کنم [illegible] ظلم کردند عکرمه گفت مردی نام او عبد الله قمیه روز احد روی رسول
خون آلود کرد آنحضرت بر وی دعا کرد خدای [illegible] ابو وقاص سنگی بر روی رسول
زد و سنگی بر دندان وی و دندان آنحضرت بشکست بر وی دعا کرد که بار خدایا سال بر وی مگذران تا کافر میرد و سال
گذشت تا کافر مرد [illegible] گفت چون روز احد [illegible] شد جماعتی مشرکان بر بالای شدند رسول گفت [illegible]
ایشان را بر اندند [illegible] بالا شد [illegible] جماعتی زنان که کشتگان مسلمانان را مثله میکردند و گوش
و بینی و انگشت [illegible] هند لعنها الله شکم حمزه بشکافت و جگر او برون
در دهان نهاد [illegible] خواست که بخورد خدای او را در دهان او سنگ کرد چون رسول آن دید گفت [illegible] ایشان
دست بدعا [illegible] خدای این آیه [illegible] اگر چه [illegible] خصوص [illegible] یعنی اگر
ایشان را هیچ چیز [illegible] تعلق ندارد [illegible] ایشان پذیرد [illegible] عقاب کند [illegible]
[illegible] و اگر عقاب کند عدل که ایشان ظالمانند و عقاب ظالمان عدل بود [illegible] بیان کرد که چرا [illegible]
ایشان را هیچ چیز نیست زیرا که ملک آسمان و زمین و آنچه در آنهاست خدای راست هر کس [illegible]
کار تعجیل کند چون همه او راست [illegible] اگر خواهد [illegible] بیامرزد و اگر خواهد به استحقاق عذاب کند که امر [illegible]
و [illegible] یا ایها الذین آمنوا لا تأکلوا الربوا اضعافا مضاعفة واتقوا الله لعلکم تفلحون واتقوا النار التی اعدت
للکافرین واطیعوا الله والرسول لعلکم ترحمون ای کسانی که ایمان آورده اید اگر در ایمان راستید ربا مخورید دست

الفضال

از ربا خوردن [illegible] چیزی که داده باشید اضعاف او باز بگیرید و از وی مطلبید [illegible]
این آیه بود اول آنست که قدیم او چون ذکر عذاب کرد [illegible] که او را مستحق عذاب [illegible] ازان و یکی از اعمال
بران مستحق عذاب شوند گفت وان ربا است و از وجوه که گفته اند در تحریم ربوا آنست که مصلحتی دینی [illegible] تعلق
دارد که خدای داند که صلاح چیست دران و ما را [illegible] نیست [illegible] آنست که اظهار عدل بود [illegible]
داده باشد [illegible] بر [illegible] و قرض دادن [illegible] در ماندگان کردن [illegible]
بود [illegible] حکم از بهر آنکه پیشتر در سوره البقره بلفظ تحریم است و اینجا بلفظ نهی تا معلوم شود [illegible]
[illegible] که منع از حکم در تکلیف [illegible] اگر گفت [illegible] النار التی که برای کافران
[illegible] ساخته و نهاده است تخصیص کافران [illegible] اگر چه معد است برای همه [illegible] مقطوع علیه اند دون
[illegible] در حق ایشان و وجهی دیگر آنست که این النار التی است مخصوص بکافران [illegible] دوزخ [illegible]
[illegible] باشد منافقان در درک اسفل باشند اگر چون ذکر دوزخ کرد [illegible] کافر از آن
[illegible] که راه نجاه باشد [illegible] طاعت خدا و رسول است امر کرد بران و گفت فرمان
خدای و رسول خدای برید بر آنچه میفرماید شما را تا باشد که رحمت کنند و سارعوا الی مغفرة من ربکم وجنة عرضها
السموات والارض اعدت للمتقین [illegible] خدای [illegible] مسارعت [illegible] بکاری که موجب
[illegible] و مغفرة بود از توبه و عمل صالح کردن [illegible] گفت [illegible] بر آنچه سبب آمرزش خدای است
[illegible] رسیدن [illegible] که پهنای آن چند آسمانها و زمینهاست و تخصیص عرض برای مبالغه کرد در غالب عادت
[illegible] عرض [illegible] گفت این وصف عرض است [illegible] آماده [illegible] بهشتی ساخته و نهاده اند [illegible]
متقیان [illegible] آمرزش و بهشت است خلاف عبد الله گفت [illegible] المؤمنین [illegible] گفت [illegible]
[illegible] گفت [illegible] است [illegible] روم نامه نوشت برسول [illegible]
بهشتی [illegible] اگر عرض آن چند آسمان و زمین است پس دوزخ کجا باشد در جواب نوشت که سبحان الله چون [illegible]
[illegible] کجا باشد [illegible] گفتند که بهشت در آسمانست یا در زمین گفت بهشت در کدام آسمان و زمین گنجد
گفتند پس در کجاست گفت در بالای هفت آسمانست و دوزخ در زیر هفتم زمین الذین ینفقون فی السراء و
الضراء والکاظمین الغیظ والعافین عن الناس والله یحب المحسنین اکنون بیان متقیان کرد و گفت ایشان کسانی اند که مال
خود را انفاق میکنند در راه خدای در آسانی و دشواری در توانگری و درویشی اول خلق از اخلاق ایشان آنست که
موجب بهشت بود و ایشان از سخاوت رسول صلعم ذکر الجنة دار الاسخیاء ابو هریره از آنحضرت روایت کرد که
السخی قریب من الله قریب من الجنة قریب من الناس بعید من النار والبخیل بعید من الله بعید من الجنة بعید من
الناس قریب من النار ولجاهل سخی احب الی الله من عالم بخیل یعنی سخی نزدیک [illegible] بخدای و بهشت و به مردمان
و دور است از دوزخ و بخیل دور است از خدای و بهشت و مردمان نزدیک [illegible] دوزخ خدای جاهل سخی را
دوست تر دارد از عالم بخیل صفتی دیگر که موجب بهشت است ایشان را آنست که چون در خشم شوند خشم را فرو خورند
رسول صلعم گفت که من کظم غیظا وهو قادر علی انفاذه ملأ الله امنا وایمانا هر که خشمی فرو برد و تواند که آن خشم براند
خدای [illegible] را از امن و ایمان و گفت هیچ جرعه نیست که خدای دوست تر دارد از جرعه خشم که بنده فرو خورد

ایشان را

جرم و جبر که بر بعضی زده خورده و بعضی دیگران است که عفو کنند از گناه و کاران ... گفت مراد درین آیه با ما بی ... گناه
که چون گناهی کنند تو عفو کنی زید اسلم گفت عفو کنند از آنکه بر ایشان ظلم کند و با ایشان اشاره کنند در جزا
که رسول ع چون این آیه بخواند گفت ایشان اندک اند در امت من که باشند مگر کسی که خدای ع او را عصمت کند و نیز گفت هیچ بنده
نباشد که خشمی فرو برد و عفو کند الا خدای ع نصرت و عزت او بیفزاید و هیچ بنده نباشد که در سوال بر خود بگشاید برای ... الا
که خدای ع او را درویشی بیفزاید و هیچ بنده نباشد که او در عطا و صله بر خود بگشاید الا که خدای ع او را مال افزاید گفت حق
والله یحب المحسنین آنکه موصوفند بدین صفات نیکوکارانند و خدای ع نیکوکاران را دوست دارد حسن بصری گفت
احسان آنست که عام داری بر همه کس از دوست و دشمن محق و نامستحق چون آفتاب و باد و باران سفیان ثوری گفت
احسان آن باشد که نیکوی کنی با آنکه با تو بدی کند که احسان در عوض احسان مکافات باشد انس مالک روایت کند از
رسول ع در شب معراج کوشکها دیدم در اعلا درجات بهشت جبرئیل را گفتم این کراست گفت الکاظمین الغیظ و
العافین عن الناس والله یحب المحسنین در خبرست که امام زین العابدین و بر روایه دیگر امام موسی کاظم ع دست می شست
آب بر دست آنحضرت می ریخت مشغول شد که شد ابریق بر سر او افتاد غلام مرکرفت غلام گفت والکاظمین الغیظ
والعافین عن الناس گفت خشم فرو خوردم گفت والعافین عن الناس گفت عفو کردم گفت والله یحب
المحسنین گفت آزادت کردم والذین اذا فعلوا فاحشة او ظلموا انفسهم ذکروا الله فاستغفروا لذنوبهم ومن یغفر الذنوب الا الله
ولم یصروا علی ما فعلوا وهم یعلمون اولئک جزاؤهم مغفرة من ربهم وجنات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها ونعم
اجر العاملین عبد الله مسعود گفت سبب نزول این آیه آن بود که جماعتی از صحابه گفتند یا رسول الله بنی
اسرائیل از ما گرامی تر بودند بر خدای گفت چرا گفتند زیرا اگر چون گناهی کردندی بر در سرای ایشان نوشته بودی
که بر خویشتن عقوبتی کن ... بکش ... و بینی ببر ... کفارت گناه ... باشد ایشان آن کردندی و ...
شدندی بکفارت گناه و خدای ع این آیه فرستاد و گفت ... زید ... که شهر ... [illegible]
... شدم ... گفت ... نبهان تمار ... زنی صاحب جمال ... خرما خرد گفت در خانه خرما ...
دارم اگر خواهی بگذار ... خرما ... زن با او بخانه رفت چون ... در برگرفت و ...
... دست از او بداشت و نزد یک رسول ع ... و گفت یا رسول الله ...
کردم ... رسول گفت ... جبرئیل ... آمد ... و گفت ...
چنین فعلی زشت ... کاری ناشایست بکنند چون زنا و مانند او گناه ... ستم بر نفس خویش ... معاصی که کنند دون ...
کم از زنا چون ... و لمس و معانقه و مانند این ... کبایر و صغایر چون این کرده باشند پشیمان شوند خدا را یاد کنند
روز وعید ... اگر ایشان و اعمال ایشان را بر خدا عرضه کنند ... گناهان خویش آمرزش
خواهند ... گفت ذکر و تسبیح خدای کنند و تهلیل و استغفار رسول ع گفت ما اصر من استغفر ولو عاد فی الیوم سبعین
مرة اصرار کرده باشد آنکه استغفار کند و اگرچه در روزی هفتاد بار بر گناه ... و در خبرست که ...
صحیفه خود ... گناهی نوشته ... که استغفر الله ... هر که گوید استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم
واتوب الیه ... خدای ع او را ... کبیره ... کفت ... نباشد
... کبیره ... و گفت هر که صد بار استغفار کند چون ... گناه ...

سی ... (margin)

١١٦

... باشد ... گفت ومن یغفر الذنوب الا الله و کیست که گناه آمرزد جز خدای عز وجل ...
الا او ... گفت و آمرزش از او باید خواست ... گفت ... که استغفار بکنند و اصرار ... ننمایند ...
... که کرده باشد از گناه ... گفت اصرار آن باشد که استغفار نکنند و از آن ...
روایت کرد از رسول ع که گفت لا کبیرة مع الاستغفار ولا صغیرة مع الاصرار ... استغفار ...
... که پیش از آن رجوع کند ... المقیم علی ذنبه المستغفر منه کالمستهزئ ...
... چون کسی است که بخدای ع ... وهم یعلمون ایشان ...
... که خدای ع ... و ایشان ... داناند که ... گفته اند ... که ایشان ...
... جابر عبد الله انصاری روایت کند ... از رسول ع که یکی از بنی اسرائیل روی بر زمین نهاد و گفت بار خدایا ...
... العواد بالمغفرة وانا العواد بالذنوب بار خدایا ... گفت ...
... ندا ... آواز داد که ... گناهان ... امرزیدم ... ایشان ...
آمرزش باشد و بهشتهای که در زیر درختان آن جویهای آب روان ... در آن بهشت خالد و جاوید باشند ...
ایشان ... که ... در خبرست که خدای ع وحی کرد بموسی عمران که ...
... موسی ... علی بن ... ای موسی ... که ... دارد
... ای موسی ... سخاوت ... در خبرست که چون این آیه
... گفت ... فرا ... اکنون ایشان ... بیزه ... کرد ...
استغفار کنند قد خلت من قبلکم سنن فسیروا فی الارض فانظروا کیف کان عاقبة المکذبین هذا بیان للناس وهدی و
موعظة للمتقین ولا تهنوا ولا تحزنوا وانتم الاعلون ان کنتم مؤمنین ...
... که ... پیش از شما بوده ... عقوبت دیدند ...
... شما ... از ایشان ... خدای ...
... ایشان ... الا جرم ... جزای ایشان ...
... بروید ... زمین و بنگرید تا عاقبت آن کافران و مکذبان چگونه بود ... این قرآن ...
... مردمان ... وعظ ... بهشت و ثواب ... رسانده و موعظه و پند ...
... اکر ... ایشان ... مخصوص ...
... ولا تهنوا ... گفت ... ضعیف ...
... از ... احوال ... باشد ...
... ظفر ... توفیق خدای باشد ...
... عبد المطلب ...
... رسول ... ابو سفیان و وحشی ... حمزه ...
... وحشی ... گفت ... انصار ... باشند ...
... الحرب ...

امیر حمزه مردی معجب است به پرستش مبالات نکند و چون خشم گیرد از شخصی چشم او در آن بسته شود و در او حیله باید
اگر بیاید و بر سر کمین گیرد حمزه خود را علامت بر کرده بود و در کشتن مرغی که از بالای زره بر سینه فرو کرده بود
بکمال او کارزار آن شناسد و از چپ و راست حمله میکرد و مبارز افکند وحشی از کمین بیرون آمد و از پس آن [illegible]
بیفکند و از سینه حمزه بیرون برد از اسب در افتاد و وحشی بیامد و از دور آواز بداد که بر دیکنا و بشارت [illegible]
گفت یا حمزه مرا جواب نداد دانست که رحمت خدا رفته بیامد و جگر بر گرفت و گفت حمزه را کشتم هند حلوا کرد
بر داشت با او داد و چون شب در آمد و کارزار گشته شد و مردم باهم افتادند بعضی مجروح و بعضی منهزم و حمزه را
نیامد رسول صلعم همه شب دل مشغول بود وی پرسید که من له علم بحمزة مکیف که خبر عم من حمزه دارد و کسی خبر نداد
چون صبح اثر کرد رسول کس بر نشاند و طلب او در شب بند بیامد بود و او را مثله و شکمش را شکافته و جگر بر گرفته
بی امیر حمزه را چنان بسید دل اش بشنید او نزد رسول آمد خبر داد چند کس بیامدند و کسی باز رفت رسول صلعم [illegible]
بر خواست و بیامد آن جماعت بر سر حمزه بایستاد و بود و هند و میگریستند چون آنحضرت بدید ایشان گریه شدند
چون چشم رسول بر حمزه افتاد دیدش دو تا گردد و گریان بر بالین حمزه شد و بغر مود تا او را بر گرفتند و با جامه [illegible]
چون او را پیش پیاوردند و بر و نماز کردند و دعا و گریه کرد و چون [illegible] گفتند یا رسول الله هرگز چنین نگرید
گفت برای آنکه هیچ بگریه نکردم و خواستم که از نماز بیرون آیم قومی [illegible] که در گفتم چون [illegible] هر کام م
و زنان مدینه آنکه در مدینه بود هر نیز از اهل مدینه اگر کسی کشته بود در گریستند خود میگریستند و کسی بر حمزه نگریست
در مدینه غریب بود و او را اهل نبود و رسول فرمود که حمزه غریب کسی ندارد که بر او بگرید اکنون برای دل من بر او
بگریید و نوحه کنید مردم دست از کشتگان خود بداشتند و برای دل رسول صلعم بر حمزه نوحه کردند در مدینه
سنتی بود از آن روز تا اکنون هر کسی را که بمیرد در بر حمزه بگریند و رسول صلعم ایشان را شکر کرد و دعا گوید در [illegible] کسی م
مکان فی الناس بیلک است [illegible] حمزه بهری کس جز به وحشی و انتم الاعلون و شما بدید زنان ایشان در بیع [illegible]
و معطوف بر ایشان اگر شما مؤمن باشید یعنی بر ایمان ثبات نمایید و گفته اند لا انتم مؤمنون برای آنکه مؤمنان باشید
عباس گفت چون مسلمانان منهزم شدند روز احد خالد بن الولید با لشکر بسیار از مشرکان بر سر کوه آمدند خواستند
که بر لشکر اسلام رسول صلعم دست بر داشت و گفت بار خدایا چنین مکن ایشان را که بر ما غالب شوند بار خدایا
تو قوت الا بتو بار خدایا در این شهر جز این گروه نیستند که تو را پرستند خدای عز و جل این آیت فرستاد و جماعتی بر ایشان
بر آمدند تا ایشان را از آنجا بر آمدند و بیرون رسول صلعم بر جای ایشان شد فهذا امنی و انتم الاعلون و گفته اند که معنی آنست که
و لا تهنوا ما لکم من الذین و لا تحزنوا امن العیزلا فاتکم و انتم الاعلون ان کنتم صادقین بعضا الله وعده ان
قرح فقد مس القوم قرح مثله و تلک الایام نداولها بین الناس و لیعلم الله الذین امنوا و یتخذ منکم شهداء و الله
لا یحب الظالمین راشد بن سعد گفت سبب نزول این آیت آن بود که چون رسول صلعم از احد باز آمد و صحابه او جماعتی
و جماعتی مجروح بودند و آن زنان و کودکان نوحه میکردند رسول دلتنگ شد و گفت بار خدایا با رسول [illegible]
خدای عز و جل این آیه فرستاد و گفت اگر شما را جراحتی رسید روز احد [illegible] رسید روز بدر و اورده
بیکرد الم آنرا در میان مردمان روزی ایشان را بود و روزی شما [illegible] که شما دو کس از کشتند [illegible]
اسیر کردید و روزی چون احد باشد که شما دو پنج مرد مهاجر و انصار را [illegible] روایت کنند که روز احد ابو [illegible]

۱۱۷

باطل شدن او جراحت و زخمت از تیغ و تیر و نیزه و در رسول صلعم دست بر و مالید در حال درست شد چنانکه پیدا نیست
که هرگز نبود در این روز ابو سفیان بر سر کوه آمد و گفت ابن ابی کبشه یعنی رسول خدا کجاست و کجاست ابو بکر و ابن
خطاب یعنی عمر و عمر گفت اینک رسول خدای و اینک ابو بکر و اینک من چه خواهی گفت یوما بیوم و ان الایام
دول و الحرب سجال عمر گفت لا سواء لسنا بیکسان نیست در راست نه ایم قتلانا فی الجنة و قتلاکم فی النار کشتگان
ما به بهشت و از شما به دوزخ ابو سفیان گفت شما چنین میگویید و اگر چنین باشد ما خایب و خاسر باشیم و لیعلم
ظاهر آنست که خدای این را برای آن کرد تا بداند آنکه کافرست از آنکه ایمان آورد و جدا کند از شما و فرکرد از شما گواهان
یعنی چون ظاهر شد و بدید که صفت عدالت دارد او را صلاحیت شهادت او را اختیار کند برای آن تا بر خلقان
گواه باشد و اگر چه او ایشان را بیازماید و داند که معصوم کیست و غیر معصوم که خدای عز و جل ظالمان را دوست ندارد و مرد
نباشد ثواب ایشان را و مراد بقوله لیعلم الله آنست که ممتاز شوند آنکه بر ایمان ثبات نمود و آنکه نمود
در ظاهر حل نتوان کرد از آنکه خدای عالم الذات است معلومات را ابست که معلوم او باشد به هر وجهی که
معلوم او بود و لیمحص الذین امنوا و یمحق الکافرین ام حسبتم ان تدخلوا الجنة و لما یعلم الله الذین جاهدوا منکم و یعلم
الصابرین و لقد کنتم تمنون الموت من قبل ان تلقوه فقد رأیتموه و انتم تنظرون و نیز از برای آن
ابتلا و امتحان و از آن کنند مؤمنان را تا ایشان را از گناه پاکیزه گرداند و بگذارد ناقص گرداند مدبر کافران را او
هلاک کند ایشان را المحق التحمیص کرد مؤمنان را و ترغیب آنکه و گفت شما گمان میبرید که
شوید بگزاف و رنج نا برده و جهاد و صبر نا کرده و هنوز خدای عز و جل نداند که از شما مومن کیست و مجاهد و صابر
نگشته یعنی جهاد و صبر شما ظاهر نشده است بر سبیل ترغیب و تنبیه بعلم تا که پیدا نشود و تحقیق سخن است
که شما پندارید که به بهشت رسید مجاهد گفت نا شده و صبر را کارزار با خدای عز و جل العدو و اقد احد این آیت فرستاد
و لقد کنتم تمنون الموت یعنی تمنا میکردید که شهادت دریابید و تمنای مرگ میکردید پیش از آنکه شما رسید و تمنا را
با مرگ نو اندیت بود در روز احد بدیدید و تمنا بیش و اینک اجد تمنا میکردید اهل معانی گفتند که مراد از مرگ اسباب مقدمات
مرگ است از برای آنکه مرگ بر شما ن دیدید و انتم تنظرون و حال آنکه شما مشاهده میکردید و جنید بحجاب و مقدمات
مرگ را و ما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم و من ینقلب علی عقبیه فلن یضر
الله شیئا و سیجزی الله الشاکرین اهل سیر و اصحاب مغازی گفتند که رسول صلعم با همه و دا بعد احد و نبات الله
عبد الله جبیر را به پنجاه مرد بر شعب بداشت و گفت که از اینجا مصار و فکنید خالد بن الولید بیامد و عکرمه بن ابی جهل
با لشکری در بر ابر ایشان بایستاد و جماعتی زنان بیامدند و بر ایشان میکردند و همی گفتند نحن بنات طارق
نمشی علی النمارق ان تقبلوا نعانق او تدبروا نفارق فراق غیر وامق اول کسی که از مشرکان بیش آمد عبد عمرو الصنفی بود با جماعتی
اصحاب پیش رسول الله ند رسول تیغی بدست بو دجانه انصاری داد و آن تیغ بستد و میگفت
انی عاهدنی خلیلی و نحن بالسفح لدی النخیل الا اقوم الدهر فی الکیول اضرب بسیف الله و الرسول و
کارزار پیوسته شد امیر المؤمنین صلعم چهار مرد با پرچم دار را بکشت و مشرکان منهزم شدند آن جماعت از شعب بگاه میکردند
بهزیمت م
مشرکان را منهزم دیدند و مسلمانان بغنیمت گرفتن مشغول شده ایشان به مهر خود را گفتند ما نیز بغنیمت برویم گفت عبد الله
که حضرت رسول فرموده با مرده است و نگید گروه ایشان گفتند این آن وقت بود دیگر نخواهد بود اکنون

چون مشرکان نزدیک شدند و مسلمانان بغنیمت گرفتن اندر شدند و از این جهت غیری نباشد فرمان پیغمبر
بجای ننهادند و بغنیمت مشغول شدند خالد ولید کران دید با لشکر در آمد و او را انگشت و آن نعره کشاده کرد مشرکان از پس
در آمدند و مشرکان باز گشتند و جماعتی مسلمان از در میان گرفتند و بکشتند و باقی منهزم شدند عبد الله بن قمیه
سنگی بینداخت بر روی رسول الله جراحت کرد و دندان رسول بشکست آن ملعون بیامد و رسول الله کاه دا
تا از بمعنی بیاد مصعب بن عمیر را او بر کمان برد که رسولست شمشیری زد او را بکشت باز آمد و کافران را گفت که محمد
را کشتم این کرد اینست و میگفت کشتم محمد را ابلیس از کوه آواز داد که قتل محمد صحابه همه یکبار دلشکسته شدند
و دلشکسته همه بهزیمت رفتند امیر المؤمنین علی گفت من دانستم که رسول کشته نشد برای آنکه واثق بودم بوعده
خدای و لیکن چون بیامدم او را بر جای خود ندیدم گمان بردم که او را از میان با آسمان بردند گفت در این
رسول را دیدم بشکر بروی در آمدم و گفتم یا رسول الله کجا بودی گفت بر ایشان حمله کن در این میان ابی بن خلف
بیامد نگاه کرد رسول را دیدم در میان جماعتی اندک طمع اندر آمد گفت لا نجوت ان نجوت …
بر نهی و اینک رسول گرد صحابه گفتند یا رسول الله دستور ده تا بکشیم … رسول گفت رها کنید تا بیاید
و پیش از این هر گاه پیغمبر را دیدی گفتی … دارم هر روز او را از علف ارزن میدهم تا ترا بر پشت او بکشم رسول
گفتی من ترا بکشم چون روز احد بود آن ملعون قصد رسول کرد چون نزدیک رسول در آمد رسول حربه از
حارث بن الصمه بگرفت و بر گردن او زد چنانکه اثری از آن پیدا نبود خدش از اسپ بیفتاد و بانگ و زاری
گرفت و میگفت قتلنی محمد او را از آنجا بر گرفتند و میگفتند این جراحت را هیچ اثری نیست او میگفت والله که
طعنه محمد بر من زد اگر همه ربیعه و مضر زدی همه هلاک شدندی … از آنست که او مرا گفت ترا بکشم و اگر
بر من زدی چون ابن خلف گفته بود من هم بکشتم او بودی آن روز زنده بود و شب بمرد …
چون خبر فاش شد که رسول را بکشتند بعضی از مسلمانان گفتند بر ما ابو سفیان امان باید خواست انس بن نضر
مالک گفت ای مردمان اگر محمد را بکشتند خدای محمد بر جاست ما زندگانی چه خواهیم کرد بعد از رسول بیایید تا همچنان
کارزار کنیم که او کرد تا ما نیز شهید گردیم آنگه گفت اللهم اعتذر الیک مما قال هؤلاء … کارزار میکرد تا آنکه
کشته شد بیشتر ایشان در این بودند که رسول از کناره در آمد و بر سنگی بایستاد و آواز داد اول کسی که رسول
را بشناخت کعب بن مالک بود گفت در نگریستم چشمهای رسول را دیدم در زیر مغفر بشناختم آواز دادم
که ای مسلمانان بشارت اینک رسول خدای رسول اشارت کرد که خاموش باش جماعت صحابه برابر
رسول افتادند رسول ایشان را ملامت کرد بر گریختن ایشان گفتند یا رسول الله ما را دل بر جای نماند که خبر
قتل تو شنیدیم و عذر خواستند خدای در این باب آیت فرستاد و گفت و ما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل افان مات
… و هر که بر گردد
و هیچ … خدای را هیچ زیان ندارد و زیان او دارد و هر که بر ایمان ثبات نماید
و خدای را شکر گوید خدای او را شکر کند … نام محمد است احمد و محمود و محمد از محمود …
و احمد از … علی بن موسی الرضا
روایت کرد از پدر خویش از امیر المؤمنین علی از رسول که گفت چون فرزند را نام محمد نهید او را اکرام کنید و چون

در

در مجلس او جای کنید و روی بروی ترش نکنید و هیچ قومی نباشد که مشورتی کنند و در میان ایشان کسی باشد
نام او محمد یا احمد او را در آن مشورت برند الا ایشان را در آن خیر دهند و هیچ سرای نباشد که در آنجا خوانی باشد و
بر آن خوان کسی باشد که نام او محمد یا احمد باشد الا هر روز دو بار تقدیس و برکت در آن خانه شود ابو هریره روایت کند … احمد م
که حضرت رسول گفت لا تجمعوا بین اسمی و کنیتی فرزند را نام محمد و کنیت ابو القاسم مکنید کسی از آنها نام و کنیت امیر المؤمنین
رخصت داد که ترا فرزندی آید نام و کنیت خود او را دادم از خوله حنفیه او را فرزندی آمد نام او محمد و کنیت او ابو القاسم
و اخبار … رخصت داده آنجا که گفت لو لم یبق من الدنیا الا یوم واحد لطول الله ذلک الیوم حتی یخرج
رجل من ولدی یواطی اسمه اسمی و کنیته کنیتی یملأ الارض قسطا و عدلا کما ملئت ظلما و جورا و ما کان لنفس ان تموت الا
باذن الله کتابا مؤجلا و من یرد ثواب الدنیا نؤته منها و من یرد ثواب الاخرة نؤته منها و سنجزی الشاکرین
هیچ تنی که بمیرد الا بفرمان خدای نوشته است آن نوشته که اجل او در پدید آورده اند که تقدیم و تاخیر نپذیرد
و هر که نفع دنیا خواهد و برای دنیا سعی و عمل کند ما دنیا از وی دریغ نداریم و بدهیم او را و هر که نفع آخرت جوید بدهیم او را
بعضی که عوض او دنیا باشد دنیا بدهیم او را در آخرت نصیبی نبود چنانکه گفت من کان یرید حرث الاخرة نزد له فی
حرثه و من کان یرید حرث الدنیا نؤته منها و ما له فی الاخرة من نصیب و بفرمود گفت من طلب الدنیا بعمل الاخرة
فما له فی الاخرة من نصیب مورد این آیت که تو تجزی اگر دنیا خواهی با کره معاد و مصائب و سرعت زوال و
انتقال از تو … و اگر آخرت خواهی و بقای که آن فنا نبود و حیاتی که از آن ممات نبود …
و … انتقال … زمام اختیار بدست تست اگر این خواهی راه این گیر و اگر آن خواهی راه
آن گیر و ساز آن کن … اگر شکر نعمت بجا آرند جزای شکر ایشان را … با آخرت زیاده کنند …
شاکران بدهیم و کاین من نبی قاتل معه ربیون کثیر فما وهنوا لما اصابهم فی سبیل الله و ما ضعفوا و ما استکانوا … وصفا یوم
والله یحب الصابرین … بسا پیغمبری که کارزار کرد با او گروهان بسیار بودند همه علما و حکما و خدای پرستان …
قتل خوانند بسا پیغمبر گشته شد با او جماعتی بسیار بودند که هیچ وهنی در ایشان پدید نیامد و سست و ضعیف
از آنچه با ایشان رسید در راه خدای که جهاد است و ضعیف نگشتند و فروتنی ننمودند بلکه قتال کردند …
… قتال کردند تا جان بدادند و صبر کردند و دوست خدا شدند و خدای صابران را دوست دارد و قولهم الا
این آیه … کردند … چون ارجاف شنیدند قتل محمد … و ما کان قولهم الا ان قالوا
ربنا اغفر لنا ذنوبنا و اسرافنا فی امرنا و ثبت اقدامنا و انصرنا علی القوم الکافرین فآتاهم الله ثواب الدنیا و حسن
ثواب الاخرة والله یحب المحسنین چون پیغمبر ایشان را بکشتند ایشان از کفاری … الا آنکه رجوع با خدای کردند
و … گفتند ای خداوند و پروردگار ما بیامرز گناهان ما را و اسراف ما … در کار
… و ثابت گردان قدمهای ما را … و ما را ظفر و نصرت ده بر کافران …
چنین گفتند و گفتار ایشان این بود … خدای …
… ظفر بر دشمن و غنیمت و نیکوی ثواب آخرت ایشان را کرامت کرد …
… و خدای نیکوکاران را دوست دارد … ثواب دنیا …
… و ثواب … یا ایها الذین آمنوا ان تطیعوا الذین

الذین کفروا یردوکم علی اعقابکم فتنقلبوا خاسرین بل الله مولیکم وهو خیر الناصرین ای مؤمنان اگر شما فرمان کافران برید
امیر المؤمنین علی ع گفت مراد ازین کافران منافقانند که مؤمنان را گفتند در غزاة احد که با دین اول شوید و
باز یکی چه زمان ایشان را باز گردانند عقب که آمده اید یعنی بکفر که خاسر و زیانکار گردید فرمان ایشان مبرید
فرمان خدای برید که خدای یار و ناصر شماست و او بهترین یاری کنندگانست سنلقی فی قلوب الذین کفروا الرعب
بما اشرکوا بالله ما لم ینزل به سلطانا ومأویهم النار وبئس مثوی الظالمین سدی گفت چون ابوسفیان و اصحاب
ان قتل کردند آن وهم در صحابه رسول افتاد و روی بمکه نهادند چون بعضی راه رفتند ابوسفیان گفت خطا
کردیم قوم بسیار از ایشان بکشتیم و بقیه را منهزم ساختیم و از ایشان جز جماعتی اندک ضعیف نماند چرا باید ما
استیصال نکرده باز آمدیم باز گردیم و ایشان را استیصال کنیم عزیمت کردند که باز گردند خدای تعالی ترسی در دل
ایشان افکند تا از باز گشتن باز ماندند و خدای تعالی رسول را خبر داد تا او و اصحابش ایمن باشند [illegible] ایشان باز
خواهند گشت و گفت ما در دل کافران یعنی ابوسفیان و قوم او ترس افکندیم که تا نیارند باز گردند این ترس در دل
ایشان افکند که ایشان شرک آوردند بخدای و انبازی گرفتند با او چیزی را که بدان حجت نفرستاده ایم از آسمان و جای
مرجع ایشان دوزخ است و بد جایست ظالمان را دوزخ ولقد صدقکم الله وعده اذ تحسونهم باذنه حتی اذا
فشلتم وتنازعتم فی الامر وعصیتم من بعد ما اریکم ما تحبون منکم من یرید الدنیا ومنکم من یرید الاخرة ثم صرفکم عنهم
لیبتلیکم ولقد عفا عنکم والله ذو فضل علی المؤمنین محمد بن کعب القرظی گفت چون اصحاب رسول ص بمدینه
شدند گفتند ما را این وهن از کجا افتاد خدای ما را وعده نصرت و ظفر داده بود خدای تعالی این آیت فرستاد و گفت
خدای شما را وعده راست داد چون می کشتید ایشان را کشتنی سخت و شتاب بامر خدای تعالی و فرمان او و همچنین
بر فتح و ظفر و قتل بودید تا که بد دل شدید ضعف و قتل را کار بستید و با یکدیگر در کار غنیمت منازعه کردید و مسلمانی
کردمان چنین می بردند [illegible] قصد غنیمت کردید و شعب فرو گذاشتند و امیر خود عبد الله بن جبیر را
فرو گذاشتند و در فرمان رسول خلاف شدید که او شما را فرموده بود که از شعب مفارقت مکنید فرمان او نبردید
و عصیان کردید پس از آنکه خدای تعالی آنچه محبوب و مراد شما بود بشما نموده بود از فتح و ظفر و نصرت شما با دشمنان چون
[illegible] که تا ایشان بر جا بودند [illegible] و خاک بر روی مشرکان می زد چون [illegible]
و برگشت و روی بدیشان نهاد ایشان مدهوش شدند ندانستند که حال چگونه است و بر یکدیگر را بر زدند و
می کشتند اگر حق گفت این برای آن بود که شما گروه بوده اید که دنیا جوی بودید و بعضی آخرة جوی بعضی بکارزار [illegible]
و بعضی برای نصرة دین خدای و طلب آخرة پس شما را از ایشان برگردانید بهزیمت تا که خدای [illegible]
[illegible] مسلمانان [illegible] کافران واجب گردانید اما چون [illegible] ناقص شدند این عهد ناقص شدند
این عهد کافران زیاده شدند مرخص است مسلمانان را که ثبات کنند چون [illegible]
و رخصت خدای بود ازین سبب اضافه کرد شما را از ایشان باز گردانید تا ابتلا کند [illegible]
از پس [illegible] خواهید گردانید پس این همه که شما کردید شما را عفو کرد از عقاب [illegible] عذاب استیصال
و ایشان را از شما باز داشت پس اگر بر شما مستولی بودند [illegible] بود که خدای تعالی با شما کرد و خدای تعالی خداوند
فضل و احسانست بر جمله مؤمنان اذ تصعدون ولا تلوون علی احد والرسول یدعوکم فی اخریکم فاثابکم غما بغم لکیلا تحزنوا

119

علی ما فاتکم ولا ما اصابکم والله خبیر بما تعملون چون بر رفتید و با هیچکس نمی ایستادید درین هزیمت و هیچ خبر نداشتید [illegible]
و رسول ص در دنبال شما بود و شما را باز می خواند و میگفت بمن آیید بمن آیید ای بندگان خدای که هر که باز آید
او راست [illegible] بهشت [illegible]
با دادن شما جزای آنکه [illegible] روز احد [illegible] کافران روز بدر [illegible]
غنیمت و غم دوم ارجاف قتل [illegible]
از ظفر و غنیمت [illegible] از قتل و جراحت [illegible] و خدای تعالی عالم است [illegible]
[illegible] ثم انزل علیکم من بعد الغم امنة نعاسا یغشی طائفة منکم وطائفة
قد اهمتهم انفسهم یظنون بالله غیر الحق ظن الجاهلیة یقولون هل لنا من الامر من شیء قل ان الامر کله لله یخفون فی
انفسهم ما لا یبدون لک یقولون لو کان لنا من الامر شیء ما قتلنا ههنا قل لو کنتم فی بیوتکم لبرز الذین کتب علیهم
القتل الی مضاجعهم ولیبتلی الله ما فی صدورکم ولیمحص ما فی قلوبکم والله علیم بذات الصدور عبد الله بن زبیر
از پدر [illegible] روایت کرد که من با رسول ص بودم چون خوف و غم بر دل ما سخت شد خوابی و نعاسی بر ما افتاد [illegible]
[illegible] معتب بن قشیر شنیدم که او میگفت لو کان لنا من الامر شیء ما قتلنا ههنا [illegible]
[illegible] پس خدای [illegible]
[illegible] خواب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] منافقان [illegible] طائفه [illegible]
[illegible] خدا و رسول [illegible]
[illegible] خدای تعالی [illegible] رسول خود [illegible]
[illegible] کارزار [illegible]
[illegible] خدای است [illegible] عبد الله بن عباس [illegible]
[illegible] منافقان [illegible] ایمان [illegible]
[illegible] رسول ص [illegible] الایمان [illegible] نفاق ایشان [illegible]
دل [illegible] منافقان [illegible] در دل خلاف آن دارند [illegible]
[illegible] اعتقاد ایشان [illegible] رسول خود [illegible]
[illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible]
ایشان [illegible] واجب کرده [illegible]
[illegible] خدای تعالی [illegible] امتحان [illegible] نفاق [illegible]

و مومنان را او تا خالص گرداند از دلهای شما چنانکه مومنان را گفت ما کان الله لیذر المومنین علی ما انتم علیه
حتی یمیز الخبیث من الطیب و او را بدین ابتلا و امتحان احتیاج نیست الکه امتحان کسی کند که نداند تا بداند و او عالم
الاشیاء و عالم الغیب است انچه در سینهای شما است عالم باشد از امتحان از بهر رسول و مومنان کرد تا انچه در دل آن
از نفاق بر ایشان اطلاع یابند ان الذین تولوا منکم یوم التقی الجمعان انما استزلهم الشیطان ببعض ما کسبوا و لقد
عفا الله عنهم ان الله غفور حلیم بدرستی و حقیقت که انکه برگشتند از حرب و کارزار منهزم شدند روز احد از لشکر
شما در روزی که این دو لشکر روی بهم نهادند شیطان ایشان را از راه ببرد و پای ایشان بلغزانید بسبب بعضی
از انچه کردند از محبت رغبت و حرص بر جمع دنیا و مال غنیمت چون برین راه بودند هوای ایشان موافق هوای
شیطان بود از انجا بر ایشان راه یافت زجاج گفت سبب ان گناهان که تقدیم کرده بودند و توبه کرده کار خود
ساخته نبودند اختیار شهادت نکردند و مرد که کار او ساخته نباشد برگ مبالات ننماید و خدای عفو کرد از
ایشان که تعجیل عقوبت نکرد یا ایها الذین امنوا لا تکونوا کالذین کفروا و قالوا لاخوانهم اذا ضربوا فی الارض او کانوا
غزا لو کانوا عندنا ما ماتوا و ما قتلوا لیجعل الله ذلک حسرة فی قلوبهم والله یحیی و یمیت والله بما تعملون بصیر خدای
مومنان را نهی کرد درین ایه از انکه مانند کافران باشند که منافقان گفتند چون عبدالله ابی سلول و اصحاب او
ای مومنان چنان مباشید که کافران درین معنی که گفتند برادران ایشان را در دین یا در نسب چون رفتند در زمین
یعنی بسفر شدندی برای تجارت و طلب معیشت یا بغزا و جهاد رفتندی و بکشتی و [illegible] و قحط بدیشان رسیدی
این کافران منافق گفتندی اگر این مردمان مسافر و غازی نزدیک ما بودندی نمردندی و با ایشان کشته نشدندی و این اعتقاد
ایشان فاسد بود از انکه حکم ایشان در سفر و حضر و قضا و جهاد یکی است هیچ وقت از اوقات نیست الا که مرگ روا بود
که دران وقت بمیرد و قطع کردند بر انکه اگر فلان کشته نشدی نمردی خطاست و قطع کردند بر مردن او نیز خطا
بلکه محو روا است چنانکه احوال دیگر روا باشد که هر ساعت که مرگ بدیشان رسد روا باشد که سالهای بسیار باشد
پس شما که مومنانید چون ایشان مباشید درین گفتن که خدای این معنی در دلهای ایشان حسرت کند در جهان
ایشان از ان بود که ایشان را امرا د بود که مسلمانان با ایشان موافق باشند درین گفتار چون ضعف کردند حسرتی
شد ایشان را و هم از ان اعتقاد فاسد بود که گره بود که اگر رفته بودندی نمردندی چون برفتند و مردند کار [illegible]
باشد حسرت از ان خوردند که چرا رها کردیم ایشان را حسرت اندوه باشد بر چیزی فوت شده که مردگان
که بخواهد رسیدن اگر خبر داد که مرگ و زندگانی بخدای تعلق دارد بسفر و حضر نگردد و خدا است که او یحیی و یمیت
و بر او مشیت است که ایشان گمان بردند و خدای بر انچه شما میکنید بینا است [illegible] درین ایه تهدید و وعید و لئن قتلتم
فی سبیل الله او متم لمغفرة من الله و رحمة خیر مما یجمعون و لئن متم او قتلتم لالی الله تحشرون حق [illegible]
که گفتند لو کان عندنا ما ماتوا و ما قتلوا گفت اگر شما را در راه خدا بکشند یا در سفر بمیرید [illegible]
شما را بهتر بود از انچه منافقان جمع میکنند از حطام دنیا و دنیا دلیلست در ارزوی نعیم که مرگ در جهاد
چنانکه رسول ع گفت که من مات غریبا مات شهیدا و اگر بمیرید یا شما را بکشند مرجع شما با خدا است و حشر
نزدیک او است [illegible] مرد [illegible] هیچ وجه حال از مرگ چاره نیست اگر [illegible] رود [illegible] باشد بل احیاء
عند ربهم [illegible] و اگر بمرگ رود این پایه نیابد و اگر جوانی بمیرد من لم یمت [illegible]
بهر حال بمیرد

یعنی

نفعها پس رفق با خوار و اکرام اولی تر بود فبما رحمة من الله لنت لهم و لو کنت فظا غلیظ القلب لانفضوا من حولک
فاعف عنهم و استغفر لهم و شاورهم فی الامر فاذا عزمت فتوکل علی الله ان الله یحب المتوکلین [illegible]
[illegible] که ایشان میکردند رسول ع بر ایشان رحیم و مشفق بود حق گفت ای محمد این خوی تو [illegible]
همه [illegible] از رحمت خدایست برحمت از خدای بر ایشان نرم دل شدی و این [illegible] اگر [illegible] زبان [illegible]
فایده [illegible] است یعنی برحمة من الله لنت لهم لا بغیرها اگر تو درشت خوی بودی ایشان از برامن تو رمیده شدندی و
از نزدیک تو پراکنده شدندی عفو کن از ایشان انچه روز احد کردند و برای ایشان استغفار و امرزش خواه
[illegible] ایشان را [illegible] اشارت درین ان که از دو وجه بیرون نیست [illegible] فاعف
عنهم و اگر [illegible] تو شفیع باشی فاستغفر لهم و شاورهم و با ایشان مشاورت کن خدای ع با کمال عقل و اصابت
رای که رسول را بود که با ایشان مشورت کن درین چند وجه گفته اند یکی انکه [illegible] خاص است و [illegible]
شاورهم فی بعض الامر و قرات عبدالله عباس است یعنی انچه در قران نیست و وحی نباشد با ایشان مشورت
کن قتاده گفت سبب ان بود که اشراف عرب چون در کارها با ایشان مشاورت نکردندی بر ایشان سخت
امدی حق ع برای استمالت ایشان گفت که با ایشان مشاورت کن حسن بصری گفت از برای ان فرمود
تا مردمان درین با او اقتدا کنند و دلیل این قول رسول ع است که گفت ما شقی عبد قط بمشورة و لا سعد
باستغناء [illegible] بمشورت شقی نشود و باستبداد رای سعید نگردد و خدای از اهل مشورت کرد و مدح
درین ایه که و امرهم شوری بینهم و رسول ع گفت اذا کان امراؤکم خیارکم و اغنیاؤکم سمحاؤکم و امرکم شوری بینکم فظهر
الارض خیر لکم من بطنها و اذا کان امراؤکم شرارکم و اغنیاؤکم بخلاؤکم و لم یکن امرکم شوری بینکم فبطن الارض خیر لکم
من ظهرها و چون عزم کردی توکل بر خدا کن که خدای متوکلان را دوست میدارد میگوید که چون ترا رای [illegible]
بصلاح توکل بر من کن و ان کار بکن توکل چه باشد و متوکل کیست سهل بن عبدالله گفت اول مقام توکل ان که بنده
پیش خدای چون مرده باشد بر مرده شوی چنانکه خواهد میگرداند و او را متوکل را سوال نبود و ارادت او اختیار
نبود و ابراهیم خواص گفت که توکل ان باشد که ترس و امید بری از هر چه دون الله است گفت [illegible]
[illegible] گفت چه کنم بکجا میروی گفت بمکه گفتم زاد و راحله تو کجا است گفت در میان [illegible] که بر
توکل روند گفتم که حقیقت توکل چیست گفت اگر از خدای [illegible] اسم را گفتند حد توکل چیست [illegible]
گفت بنای ان بر چهار چیز است یکی انکه شناخته ام که روزی مقدر من کسی نخورد [illegible] دیگر انکه
که مرگ ناگاه واید استعداد ان میکنم سیم انکه دانسته ام که عمل من کسی نکند [illegible] چهارم انکه شناخته ام که خدا
بر من نگران است [illegible]
مسجد الحرام رسید [illegible] و راحله [illegible] سر سوی اسمان کرد و گفت بار خدایا این راحله و انچه بر وی است در
ضمان تست تا من بیرون ایم [illegible] در مسجد رفت چون بیرون امد راحله او برده بودند سر سوی اسمان
کرد و گفت بار خدایا این دزد از من چیزی [illegible] گفت نگاه کردم [illegible]
[illegible]
[illegible]

کفت ای دزد دست را بیرون کن دست بیرون کردم دست من برسنک نهاد و بشکست دیکر جدا کردم
کردن من بکند و کفت برو و راحله بجوار ابی لهب رسان بیادم و راحله آوردم من کفتم سبحان الله من لا یضیع ودایعه
ولا یخیب سائله کفت ان خدای که ضایع نشود ودایع او و سایل او خایب نماند و رسول ... می کوید اکر تو کل ...
بر خدا آنچنان باید کرد شمارا روزی دهد چنانکه مرغان را بامداد از آشیانها بیرون آیند جو صلها ... باز
آیند جو صلها پر ان ینصرکم الله فلا غالب لکم وان یخذلکم فمن ذا الذی ینصرکم من بعده وعلی الله فلیتوکل المؤمنون
اکر حق ... بیان کرد که نصرت و ظفر بر دشمنان از خدای است ... و علامت ... که خدای تعالی
دار و کفت اکر خدای نصرت کند شمارا از جهاد کسی غلبه نکند و اکر خذلان شد که شمارا ... باری نکند که جون
چنین است باید که مومنان توکل بر خدا کنند ... که نصرت و خذلان بدو و تعلق دارد وما کان لنبی ان یغل
ومن یغلل یات بما غل یوم القیمة ثم توفی کل نفس ما کسبت وهم لا یظلمون عکرمه از عبد الله عباس روایت کرد که
سبب نزول این آیت آن بود که روز بدر ... از بعضی صحابه ... شد منافقان حوالت بر رسول کردند خدای
این آیت بفرستاد و کفت نباشد و نشاید که هیچ پیغمبر خیانت کند و کفته اند که در باب وحی ... یعنی نباشد که پیغمبر
کاروحی خدای بابت خیانت کند و در آن زیاده و نقصان کند و این وقتی بود که مشرکان طلب ... می کردند
و منع ... رسول خدا عیب آلهة و معبود ایشان کند و اکر یغل بضم یا و فتح غین خوانند ... در دو جه
اول باشد روایة ... و در ... که لشکرکاه بید استند وان ... جون ... ایشان کفت ... طلب
غنیمت کنند که رسول شمارا ... محروم کند و نصیب شمارا ... کمتر دهد خدای این آیت
فرستاد و کفت نشاید هیچ پیغمبر خیانت کند و هر که بهیچ خیانت کند آنچه کرده باشد روز قیامت بیارد ... در حساب
... ایشان بنشاند ... کفت جیزی که دزدیده باشد و خیانت کرده در روی بیارند و در کنار دوزخ بیفکنند و تکلیف
کنند ... که بروی ... بیرون آرد و او را باز پس افکنند و دیکر باره ... تکلیف کنند که ...
کرده جار دو دیکر باره همچنان ... و بر کردن عذاب او این نوع باشد ابو هریره روایت کرد که روزی رسول
خطبه کرد ذکر خیانت بسیار و در آن مبالغه کرد و کفت لا الفین احدکم یوم القیمة یجیء علی رقبته بعیر له رغاء یقول
یا رسول الله اغثنی فاقول لا املک لک من الله شیئا یعنی نباید که فردا ی قیامت ... از شما ... کند
بر کردن کرفته ... کوید یا رسول الله فریاد من رس من کویم ... از خدای هیچ جیز قد ابلغتک من
پیغام رسانیدم و همچنین کفت که یکی از شما ... که ... بود ... کو سفندی بر کردن
کرفته یا اسپ ... یا نقره و غیر آن و هرچه دزدیده باشد و خیانت کرده و در آن روز در کردن کرفته ...
... کوید یا رسول الله ... من کویم ... کرمان خدای و پیغام او رسانیده ام ... دختر ... کردند
... صحابه ... فرمان ... کفت یا رسول الله ... کفت ... نماز کنید ...
... کرده ... از ... ده ... و دران اهل خیبر ... ابو هریره کفت ...
از خیبر ... رسول ... ایستاده بود ... بار ... جهار پای ...
ناکاه تیری بر او آمد ... صحابه کفتند یا رسول الله هنیئا له الجنة رسول کفت ...
که ... از ...

قسمت ... قیامت ... آن کلیم ... بود ... صحابه کفتند ... این ... هر یک ...
... می آوردند و ... کفت یا رسول الله ... که در ... قیامت ... شود ...
... جهنم ... ان ... کل نفس ما کسبت ...
باشد ... کامل ... ایشان ... هیچ ... ان باشد ... زیاده ...
بر آنچه او مستحق باشد ... افمن اتبع رضوان الله کمن باء بسخط من الله وماویه جهنم وبئس المصیر هم درجات
عند الله والله بصیر بما یعملون ... حق ... فرق کرد میان ... و ... که ...
... کفت ... باشد ... رضای خدا ... که ... خدای ... دو جا ... او در
دوزخ باشد ... نباشد ... کفت ایشان ... در جات
... خدا ... خدای ... احوال اعمال ایشان ... هر ... که ...
لقد من الله علی المؤمنین اذ بعث فیهم رسولا من انفسهم یتلوا علیهم آیاته ویزکیهم ویعلمهم الکتاب والحکمة وان کانوا
من قبل لفی ضلال مبین ... کفت ... رسول ... ایشان کفته اند ...
عام است ... رسول ...
... کفت ... ایمان ...
رسول کرامات خدا بر ایشان ...
می آموزد ایشان را کتاب قرآن و شریعت ... در ضلالت ...
اولما اصابتکم مصیبة قد اصبتم مثلیها قلتم انی هذا قل هو من عند انفسکم ان الله علی کل شیء قدیر ... کفت ...
... روز احد ... رسانیده بودید ... دشمنان ...
... کشته بود ... روز بدر ... مسلمانان ... هفتاد کشته ...
... کردند ... قد اصبتم مثلیها قلتم انی هذا ...
خدای ... آسمان ... ایشان ...
جواب داد که ... شما ... است ...
و مخالفت رسول ... خدای بر همه جیزها قادر است ... ایشان ...
و تکلیف ... یوم التقی الجمعان فباذن الله ولیعلم المؤمنین ولیعلم الذین نافقوا وقیل لهم تعالوا قاتلوا فی
سبیل الله او ادفعوا قالوا لو نعلم قتالا لاتبعناکم هم للکفر یومئذ اقرب منهم للایمان یقولون بافواههم ما لیس فی قلوبهم
والله اعلم بما یکتمون ...
... علم خدا ... خدای ... علم ...
... معلوم ...
... خدای ... علم ...
حاصل است ...
... منافق ...

ولیعلم المؤمنین

چون معامله ایمان کرد که دانسته نام او بر این اجرا کرد و گفته اند که علم بمعنی رویت است چنانکه رویت بمعنی علم
آید یعنی خدای تعالی آنچه داند در حق شما از ان معدوم است ببیند و ممکن باشد که ببیند تا که در وجود نیاید که معدوم
نتوان دید و گفته اند تا که خدای شما را معلوم کند که او نفاق ایشان میداند و چون گفتند ایشان را یعنی عبد الله
ابی سلول را و اصحاب او را منافقان بیایید تا کارزار کنید در راه خدای تعالی جهاد در دین خدای [illegible]
تا دفع مسلمانان بسیار دفع کنید از خویش و خانه و حرم خویش گفتند اگر ما دانستیمی که کارزار خواهد بود [illegible]
شاید [illegible] از ایشان بود چون رسول عم با صد لشکر عبد الله ابی سلول اصحاب خود را گفت چه فهم
برای [illegible] ساختن [illegible] بر گشتند سیصد مرد با وی شدند چون رسول
ملامت کرد عبد الله ابی را گفته که لو نعلم قتالا لاتبعناکم حق گفت دروغ میگویند هم للکفر یومئذ اقرب ایشان را
بکفر نزدیکتر بودند که بایمان برای آنکه کفر در دل داشتند و ایمان بزبان آنچه حقیقت نفاق ایشان در حق
ایشان محقق کرد و گفت که بزبان چیزی میگویند که در دل ندارند و خدای عالم تر است بدانچه ایشان در
دلها پنهان میدارند از کفر آنکه اقوال و احوال ایشان را گفت و گفت الذین قالوا لاخوانهم وقعدوا لو اطاعونا
ما قتلوا [illegible] الموت ان کنتم صادقین ایشان آنکسانند که [illegible] خود را [illegible]
خود را در دین [illegible] گفت اگر [illegible] بقول ما کار بستندی کشته نگشتندی
ایشان را اگر راست میگویند مرگ را از خود باز دارید [illegible] آنها که در [illegible] کشته شدند و شهید
گشتند [illegible] شاد شوند و رغبت کنند بجهاد و بدانند ایشان کشته [illegible] در شهادت [illegible]
ذلیل و خوار کردند ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون فرحین بما آتاهم الله من فضله
ویستبشرون بالذین لم یلحقوا بهم الا خوف علیهم ولا هم یحزنون [illegible] اگر در راه خدا کشته
گشتند [illegible] زنده [illegible] نزدیک خدای [illegible] روزی میدهد ایشان را و ایشان شادمانند بدانچه خدای
ایشان را از فضل و لطف خویش [illegible] باشند با آنکه زنده اند [illegible] و دوستان ایشان [illegible] ایشان بطاعت و ایمان
مشغول باشند و خدای ایشان را از احوال ایشان خبر میدهد و از طاعت و عبادت ایشان ایشان [illegible]
شاد باشند و [illegible] دیگر [illegible] که خدای تعالی خبر دهد شهیدان را که از خویشان و یاران شما فلان و فلان شهید
شدند و [illegible] خواهند رسید [illegible] شاد شوند [illegible] شادان باشند [illegible]
خوفی [illegible] نخواهد بودن این آیت دلالت میکند بر آنکه شهیدان با جسام و ارواح زنده اند و بر صفات
کمال [illegible] ایشان [illegible] بعضی مفسران گفته اند که این آیت در روز بدر آمد شهیدان بدر و ایشان چهارده
بودند شش از مهاجر و هشت از انصار و گفته اند که در حق شهدای احد آمد عبد الله عباس [illegible] از رسول عم که
در حق شهدای احد گفت خدای تعالی جانهای ایشان را [illegible] مرغان سبز نهاد که از جویهای بهشت آب بخورند
و از درختان بهشت میوه میخورند و در آنجا چنانکه میخواهند میگردند [illegible] و منزلهای ایشان [illegible]
از زبرجد و در زیر عرش رب العزة [illegible] گفت که چون آن کرامت و منزلت [illegible] خدای تعالی [illegible]
کاشکی قوم ما دانستندی آنچه ما را هست از کرامت و لطف حق [illegible] ایشان را معلوم [illegible] شاد شوند [illegible]
این آیت فرستاد عبد الله مسعود گفت خدای تعالی ارواح شهدا را در اجواف مرغان سبز کرد چنانکه در خبر

بکلان

١٢٢

اگر لا [illegible] اگر اطلاع کرد بر ایشان و گفت چه آرزو دارید شما گفتند بار خدایا از این [illegible] چه آرزو [illegible]
و میوه میخوریم و در زیر عرش [illegible] و مسکن داریم حق تعالی دیگر اطلاع کرد و گفت هیچ آرزو دارید گفتند آرزو
داریم که با دنیا شویم و در پیش رسول تو جهاد کنیم و شهید شویم تا مرا نزدیک تو قرب و منزلت [illegible]
حکم کرده ام که ایشان که با دنیا [illegible] با دنیا که برای [illegible] و تکلیف است چون حکم تو چنین است از روی [illegible]
سلام ما بر رسول خود برسانی و او را احوال ما معلوم کنی که تو از ما راضی شدی و ما از تو در راضی گردی حق تعالی گفت [illegible]
برای شما و این آیت فرستاد بعضی دیگر گفتند سبب نزول این آیت آن بود که چون اولیای کشتگان را نعمتی و سروری
و سروری رسیدی ایشان را یاد کردندی و گفتندی نحن فی نعمة و سرور و آباؤنا و ابناؤنا فی القبور ما در نعمت و سرور
پدران ما و پسران ما و برادران ما در گورها [illegible] کرد خدای تعالی این آیت فرستاد و بیان کرد احوال ایشان [illegible]
تمامت بعضی گفتند مراد از [illegible] احیاء فی الدین ایشان در دین زنده اند و گفته اند که در علوم خداست که زنده
خواهند شد بعضی دیگر گفتند برای آنکه ارواح ایشان در زیر عرش خدای را سجده میکنند چنانکه زندگانی
و چنانکه ارواح مؤمنان که در رضوان خوش باشند و گفته اند برای آنکه پوسیده نشوند که در گور چون ذکر [illegible]
در خبرات که چهار کس در گور [illegible] پیغمبران و عالمان و شهیدان و حاملان قرآن و این خبر صحیح است
و خبر غلط قرآن دلالت میکند که ایشان بحقیقت زنده اند یستبشرون بنعمة من الله وفضل وان الله لا یضیع
اجر المؤمنین شاد مانی باشند بفضل و نعمت خدای و فضل بلفظ نکره یاد کرده است تا دلیل کند که آن نعمت و فضل
عظیم است که از صفت [illegible] خدای تعالی اجر مؤمنان ضایع نکرداند و مزد و ثواب ایشان بدیشان
رساند امام علی بن موسی الرضا [illegible] کند امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه در منبر خطبه میکرد و قوم را تحریص
میکرد بر جهاد مردی بر پای خاست و گفت یا امیر المؤمنین مجاهد اگر بجهاد در رود چه مزد باشد گفت من که رویف
رسول بودم [illegible] غضبا این که تو پرسیدی از وی پرسیدم مرا گفت بدانکه مرد غازی چون بجهت
[illegible] کند [illegible] از دوزخ چون [illegible] خدای تعالی [illegible] کشتگان [illegible]
کند چون اهل و عشیرت را وداع کند در و دیوار بر وی [illegible] و از گناه بدر آید چنانکه مار از پوست و خدای تعالی
بر هر روزی از غازیان چهل هزار فرشته موکل کند تا او را نگاه دارند از پس و پیش و چپ و راست و هیچ کند
الا که مضاعف گشته و هر روزی او را هر سال عبادت کرده باشد و هر سال [illegible] روزه
چندانکه عمر دنیا چون برابر [illegible] دشمن رسد اهل دنیا از حد و حد ثواب ایشان بنامند چون معرکه [illegible]
و تیرها [illegible] [illegible] تیرها میشوند و هیچکدام [illegible] کشتگان بر گرد ایشان [illegible]
ایشان را نصرت و ثبات قدم و شادی [illegible] کرده است در زیر سایه [illegible] چو چین [illegible]
بر مرد مسلمان اند او را خوشتر آید از آنکه تشنه ای آب سرد در گرمای تابستان یابد چون از [illegible]
او هنوز بر زمین نیفتاده باشد که حور العین جنت او را بالین رسد و او را بشارت دهد چنانکه خدای تعالی
باشد از کرامت چون بر زمین افتد او را گوید مرحبا الروح الطیبة اخرجت من البدن الطیب بشارت باد ترا
برای تو نهاده اند آنچه هیچ چشمی ندیده و گوش نشنیده و بر خاطر هیچ بشری نگذشته و خدای تعالی گوید من خلیفه
او ام در اهلش هر که رضای ایشان جوید رضای من جسته باشد هر که ایشان را خشم آرد مرا خشم آورده باشد [illegible]

روح او را در حوصله مرغان سبز کند که در بهشت می‌پرند هر کجا خواهند و از هر طعام خواهند خورند و در قندیلها

زرین شوند از عرش آویخته هر مردی از ایشان هفتاد حور در بهشت به هفتاد هزار غرفه چندان که اصفهان تا [illegible]

[illegible] هر حوری چندان می‌باید که از شرق تا مغرب روشن کند بر هر غرفه هفتاد در باشد هر دری [illegible]

از زر باشد بر هر دری پرده او بچه‌ای در هر غرفه هفتاد خیمه باشد در هر خیمه هفتاد سریر از زر قوایم آن از دره

مرصع بقضبان زمرد بر هر سریری چهل فراش گسترانیده باشند که کثافت هر فراشی چهل گز باشد بر هر بستری حور از

حور العین که صفت ایشان آن باشد که خدای تعالی گفت حورا از ایشان گفت یا امیرالمؤمنین حورا از ایشان چه باشد

گفت الفتیات الرضیات الشهیات نازنینان پسندیده هر یکی از ایشان هفتاد هزار کنیزک و هفتاد هزار غلام

باشند روی‌هائی چون ماه تابان و تاجهائی از زر و لؤلؤ بر دوش افکنده و کوزه‌ها و ابریقها در دست گرفته

روز قیامت باشد ایشان بر منبرهای نور آیند آن خدای که جان من بدست اوست که اگر پیغمبران پیش

ایشان برسند از بهر ایشان پیاده شوند پس آن شهیدان بیایند و در موقف شفاعت بایستند هر یکی از ایشان

هفتاد هزار گناهکار را شفاعت کنند از اهل بیت و همسایگان تا در همسایه‌ها که در خصومت کنند هر یکی

گوید که به شفاعت او اولی‌ترم که من نزدیکترم او همسایگی او بایستد با من و با ابراهیم علیه السلام خلیل و

خدای تعالی برحمت بر ایشان می‌نگرد و ایشان ثواب و رحمت خدای می‌نگرند بامداد و شبانگاه الذین

استجابوا لله والرسول من بعد ما اصابهم القرح للذین احسنوا منهم واتقوا اجر عظیم ابوسفیان با اصحابش چون

بروز احد بازگشتند بروحا رسیدند پشیمان شدند و گفتند ما چه کردیم محمد را نکشتیم و

غارت کردیم قومی از ایشان گفتند جمعی اندک و ضعیف باقی ماندند بازگردیم و ایشان را هلاک کنیم این

خبر برسول رسید رسول علیه السلام خواست تا کافران را بترساند و از جستن ایشان شوق و شوکتی نماید تا کافران بشکوهند

که مسلمانان را قوتی است که از قفا بروند و بازگردند و ظفر نمودند اگر چه رسول از قفای کافران بخواهد رفت ساز

رفتن بباید کرد مردم هر چند مجروح بودند رسول علیه السلام برخاست با صحابه و برفتند تا بجائی که او را حمراء الاسد

گویند و از آنجا تا مدینه هشت میل بود معبد خزاعی برسول بگذشت و او مشرک بود و خزاعه مسلمان بودند و هواخواه

رسول بودند گفت یا محمد سخت بر ما این رنج که بر صحابه تو رسید اگر چه اسلام نیاورده بود و چون بگذشت

چون به ابوسفیان رسید بروحا او را گفت چه خبر گفت محمد را دیدم که بر عقب شما می‌آید با اصحاب

گفت ای معبد محمد را دیدم و اصحابش را با لشکری که مثل آن ندیدم ساخته و آماده و آنکه حاضر نبودند هم

و نحوه [illegible] ندامت آورده‌اند بر آنچه کرده‌اند شما را باید که بر سبیل تعجیل بازگردید

و بازگردند و ابوسفیان قومی عظیم برگزید که رسول علیه السلام را بترساند گفت ما ایشان را مجروح و منهزم رها کردیم

گفت سوگند که این دم گفتم این لشکری دیدم که از شوکت و حشمت و حرص ایشان از شما

که چه گفتم ابوسفیان گفت ای معبد گفت سخت عجب [illegible] ابوسفیان و اصحاب این

شنیدند ترسیدند و توقف کردند [illegible] ابوسفیان [illegible] گفت بمدینه [illegible]

گفت بگو ای محمد را [illegible] شما را بر [illegible]

[illegible] ابوسفیان را دیدیم با لشکری عظیم [illegible] و گفتند ما [illegible] محمد را [illegible]

این گفتند و روی بمکه نهادند این قوم پیاده بودند و این را با رسول بگفت و بدیشان شدند رسول علیه السلام و صحابه گفتند حسبنا الله

ونعم الوکیل و پس از دو روز بمدینه آمدند و خدای تعالی این آیت فرستاد و ایشان را که اجابت کردند خدای و پیغمبر را که ایشان را

بازخواندند از پی ابوسفیان و اصحاب او برفتند پس از آنکه ایشان را جراحت و زخمها رسیده بود از ایشان آنها را

که احسان کردند بطاعت داشتن رسول را و آنچه ایشان را فرمود به نیکوئی کنند و پرهیز کردند از مخالفت و معصیت او

مزدی و ثوابی عظیم است الذین قال لهم الناس ان الناس قد جمعوا لکم فاخشوهم فزادهم ایمانا وقالوا حسبنا الله ونعم الوکیل

فانقلبوا بنعمة من الله وفضل لم یمسسهم سوء واتبعوا رضوان الله والله ذو فضل عظیم انما ذلکم الشیطان یخوف

اولیاءه فلا تخافوهم وخافون ان کنتم مؤمنین کسانی که گفتند ایشان را یعنی صحابه محمد را مردمان یعنی معبد و

اصحاب او که مردمان یعنی ابوسفیان و اصحاب او لشکر جمع کرده‌اند از بهر قتال شما از ایشان بترسید

و حذر کنید که شما را قوت ایشان نباشد ایشان را این گفتار در ایمان زیادت کرد ایمان زیادت و

نقصان پذیر باشد چون مرجع ایمان با اعتقادات علم بود و صادق عبارتی بود از مجموع علوم که چون

مجتمع شود ایمان تحقق یابد چون قاعده و زیاده و نقصان در او در مجاز باشد مراد آن بود طرق و دلیل او زیاده شود

این قول آن است که ایمان تصدیق است و نقصان متناول بود و بر تصدیق اما آنان که گویند که ایمان تصدیق

بجنان و اقرار بلسان و عمل بارکان است گفته زیاده و نقصان در حقیقت باشد عبد الله عمر گفت که از رسول

پرسیدم که ایمان زیاده و نقصان پذیرد گفت بلی بیفزاید چندانکه صاحبش را به بهشت برد و بکاهد چندانکه صاحبش

را بدوزخ رساند ابوسعید خدری روایت کرد از رسول علیه السلام که او گفت مجادله یکی از شما در دنیا در حقی که او را باشد

سخت‌تر نبود که مؤمنان با خدای در حق برادر مؤمن آنانکه ایشان را بدوزخ برده باشند گویند خدایا برادران

ما با ما نماز کردند و روزه داشتند و حج کردند گوید بروید و هر کس را که بشناسید از دوزخ بیرون آرید بیابند

بصورت بشناسند بعضی از ایشان تا نیمه ساق در آتش باشند و بعضی از ایشان تا کعب ایشان را بیرون آرند

گوید هر که او را در دل وزن دیناری ایمان باشد بیارید بیابند و گروهی دیگر را بیارند و گویند که بروید هر که در دل او نیم

دینار یابید و آنکه گویند بروید و هر که در دل او مقدار ذره ایمان باشد بیارید این خبر حجت کردند بر زیادتی

ایمان و نقصان معلوم است باتفاق که آنجا مجاز است برای آنکه وزن نکند بیار و نیم دینار در جسم صورت نبندد

ندارد خوش پس تأویل این خبر باشد که گفتم در ادله و طرق متفاوت باشند چون این شخص مؤمنان ایشان ترسانیدند

ایشان نترسیدند و گفتند بس باشد و بس است ما را خدای و نیکو وکیل است او رسول علیه السلام

گفت چون ابراهیم علیه السلام را در آتش انداختند سخن آخر که از او شنیدند این بود که حسبنا الله ونعم الوکیل چون

پناه با خدای دادند و کار باو گذاشتند خدای ایشان را کفایت کرد تا بازگشتند و با خانه خود شدند

و فضل خدای گفته‌اند مراد سلامت است و روا بود که مراد بفضل آن ترس بود که از ایشان در دل

ابوسفیان افتاده بود و گفته‌اند مراد آن است که چون ایشان در بدر صغری اقامت کردند و ابوسفیان بیامد

بازار بدر بود و مردمان حاضر شدند ایشان آنجا معامله و تجارت کردند با سودی نیکو بازگشتند که بدیشان

نرسید از قتل و جراحت و جز آن امام جعفر صادق علیه السلام گفت لمن یضرع اربعا کیف لا یفزع الی اربع عجب

آنکه از چهار چیز ترسد چگونه پناه با چهار چیز نبرد چون از دشمن ترسد چرا پناه با این کلمه نبرد که حسبنا الله ونعم الوکیل

می‌شود که خدای تعالی در عقب این کلمه میگوید فانقلبوا بنعمة من الله وفضل لم یمسسهم سوء و از کید دشمن چون [illegible]
باین کلمه و افوض امری الی الله و می‌شود که خدای تعالی میگوید فوقیه الله سیئات ما مکروا و عجب از کسی که او را [illegible]
باشد این کلمه نگوید لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین می‌شود که خدای تعالی در عقب این میگوید فاستجبنا
له ونجیناه من الغم و عجب از کسی که زینت دنیا طمع دارد و نگوید ما شاء الله لا قوة الا بالله و می‌شنود که خدای تعالی میگوید
فعسی ربی ان یؤتین خیرا من جنتک واتبعوا رضوان الله و متابعت رضای خدا کردند یعنی طاعت او [illegible]
و سبب آن بود که ایشان گفتند یا رسول الله این چه کردیم غزا بود و خدای تعالی این آیت فرستاد که این متابعت [illegible]
در رضای حق ثواب غزا یافتند و سلامت و غنیمت با آن در رضای من حاصل و خدای جل جلاله ذو
فضل و نعمت است بر حقیقت که آنکه گفت ان الناس قد جمعوا لکم فاخشوهم آن دیو بود و عبد [illegible]
بن مسعود [illegible] یعنی آنکه تخویف کرد مومنان را او بود که می‌ترسانید مومنان را با اولیای خویش و این قول
عبد الله عباس بود و زجاج و ابو علی فارسی گفتند معنی آنست که شیطان دوستان خود را از منافقان
می‌ترساند [illegible] ایشان با مومنان مساعدت نمیکنند در جهاد و این وجهی قریب است [illegible]
ازین منع میکنند که منافقان آنکه گویند که فلا تخافوهم از ایشان مترسید اگر مومنید پس [illegible]
که ابن عباس گفت و معنی آنست که از ایشان مترسید یعنی از ابو سفیان و اصحاب او از من ترسید اگر مومنید
ولا یحزنک الذین یسارعون فی الکفر انهم لن یضروا الله شیئا یرید الله الا یجعل لهم حظا فی الآخرة ولهم عذاب
عظیم ان الذین اشتروا الکفر بالایمان لن یضروا الله شیئا ولهم عذاب الیم نباید که ترا ای محمد غمگین گرداند آنها که
در کفر می‌شتابند و سعی میکنند [illegible] حریص اند بکفار [illegible] منافقان مدینه ایشان بخدای [illegible]
کردند بمسارعت ایشان در کفر و مظاهرت ایشان خدای تعالی میخواهد که ایشان را در آخرت حظی و بهره ندهد
[illegible] این زاید و مراد به یرید الله [illegible] باشد یعنی در قیامت ثوابی نباشد و گفته اند که مراد حکم است
یعنی خدای تعالی میخواهد تا حکم کند بآنکه ایشان را در قیامت ثوابی نباشد و ایشان را عذاب بزرگ باشد و [illegible]
[illegible] رسول [illegible] از کفر ایشان [illegible] ایشان بخود [illegible] مسارعت در کفر خویشتن بایشان [illegible]
[illegible] بدل کرده اند [illegible] خدا بر آنکه [illegible] ذکر کرده اند [illegible]
بود که حسن بود [illegible] بود در لطف [illegible] علم باشد [illegible] ایشان اگر این معامله کردند کفر با ایمان بدل
کرده عذابی باشد در ذات و در [illegible] ولا یحسبن الذین کفروا انما نملی لهم خیر لانفسهم انما نملی لهم لیزدادوا اثما ولهم
عذاب مهین [illegible] تو ای محمد که کافران را مهلت میدهیم و داد دیم ایشان را بهتر است یا نکوتر [illegible]
کافران که ما ایشان را مهلت دادیم و فرو گذاشتیم بعقوبات ایشان را اگر چه خدای تعالی برای خیر ایشان
کرده این اطالت مدت لیکن چون ایشان خود را بآن خیر نرسانند خیر در حق ایشان محقق نشود [illegible] کلام
[illegible] گفت ما ایشان را مهلت دادیم برای آن دادیم و میدهیم تا در بزه افزایند و ایشان را عذابی بود
خوار کننده و این لام لام عرض نیست لام عاقبت است چنانکه گفت فالتقطه آل فرعون لیکون لهم
عدوا وحزنا [illegible] مفسران گفته اند که این آیه در حق مشرکان آمده است و گفته اند در حق بنی قریظه و بنی النضیر آمده در خبر آمده
که یکی از حضرت پیغمبر سوال کرد و گفت یا رسول الله ای الناس خیر قال من طال عمره و حسن عمله یعنی از مردمان

که بهتر

که بهتر است گفت آنکه عمرش دراز بود و عملش نیکو گفت کدام از مردمان که بدتر است گفت آنکه عمرش دراز بود و
عبد الله مسعود گفت [illegible] از بر فاجر الا و مرگ او را بهتر بود از آنکه زنده بود و از شفقت تکلیف بسبب آنکه اگر فاجر بود
مردمان از بلای او برهند و اگر مومن بود حق تعالی نیکو کاران را آن آیه برخوانند نزلا من عند الله وما عند الله خیر للابرار و در حق فاجر
خوانند ولا یحسبن الذین کفروا الآیه ما کان الله لیذر المومنین علی ما انتم علیه حتی یمیز الخبیث من الطیب وما کان الله
لیطلعکم علی الغیب ولکن الله یجتبی من رسله من یشاء فآمنوا بالله ورسله وان تؤمنوا وتتقوا فلکم اجر عظیم
کلبی گفت سبب نزول این آیه آن بود که رسول صلی الله علیه گفت است مرا بر من عرض کردند در صورتهای گل ایشان را چنانکه
چنانکه بر آدم عرض کرده اند و مرا معلوم کردند که کیست که بمن ایمان آورد و کیست که نیاورد و منافقان گفتند
انکار آنکه محمد دعوی میکند که من ایشان را که نیستند و در گل عدم اند میدانم از ایشان که مومن کیست و کافر کیست
و منافقان در لشکر او احوال ما میدانند این حدیث بپیغمبر رسید به منبر آمد و خطبه کرد و حمد و ثنا
گفت آنگه گفت بال قوم چه بوده است خاطر مردمان که در آنچه نشناسند و در علم من طعن میزنند و اگر از
من پرسند از امروز تا قیامت ایشان را خبر دهم عبد الله بن حذافه سهمی بر پای خواست و گفت یا رسول
[illegible] گفت حذافه عمر بن الخطاب بر پای خواست و گفت رضینا بالله ربا و بالاسلام دینا و بالقرآن
کتابا و بک نبیا فاعف عنا عفا الله عنک رسول صلی الله علیه گفت فهل انتم منتهون آنگاه از منبر بزیر آمد
عبد الله حذافه بخانه آمد مادر او را گفت ای پسر چرا بر پیغمبر عرض کردی گفت برای آنکه مردم سخنان
از حقیقت صحت نسب خود و مادر خود و خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت هرگز نباشد که خدای تعالی گذارد
مومنان را آنچه شما بر آنید ای کافران و منافقان و رها کند خود را ایشان ملتبس کرده باشد و باید که مومنان خود را
نشناسند کرده خدای تعالی بسبب ابهام [illegible] که پیدا از یکدیگر جدا کرد و مفسران گفته اند که این خبر روز احد بود او
مومنان از منافقان که مومنان با رسول رفتند و منافقان نرفتند این که بیان کرد که با نیم حطابی منافقان
[illegible] بخطاب عدول کرده است یعنی خدای تعالی مومنان را با مظاهرت اسلام را [illegible] که [illegible]
تمیز کند از جهاد و ادای زکات و خدای تعالی به چند علامت تمیز کرده است میان مومن و منافق از آن جمله
زکات ولا یأتون الصلوة الا وهم کسالی ولا ینفقون الا وهم کارهون مردی نزدیک رسول الله
رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت منافق با هم [illegible] کنی گفت بلی گفت برو که منافق نه منافقان در نماز
کاهلی میکنند و زکوة را بکراه دادن و علامت دوم حضرت شاه ولایت علی بن ابی طالب است چنانکه در اخبار
مشهور است که رسول گفت یا علی لا یحبک الا مومن تقی ولا یبغضک الا منافق شقی دوست ندارد ترا
الا مومن تقی و دشمن ندارد ترا الا منافق شقی و بدکردار [illegible] و گفت و خدای شما را مطلع نکرده است بر
غیب و ما ندانید ولیکن از پیغمبران از آنکه خواهد برگزیند و او را اطلاع کند بر بعضی علم غیب نظیرش فلا یظهر علی غیبه
احدا الا من ارتضی من رسول و گفته اند که خدای محمد را که رسول اوست بر غیب اطلاع نداد ولیکن او را
بر همه اختیار کرد و قول اول نیکوتر است از برای آنکه از جمله معجزات رسول ما یکی اخبار غیب بود
ملا خدای او را اسباب ایمان او در حد خدای و رسول او اگر بخدای ایمان دارید و از و بترسید و از معاصی
اجتناب کنید شما را مزدی عظیم بود ولا یحسبن الذین یبخلون بما آتاهم الله من فضله هو خیرا لهم بل هو

سیطوقون ما بخلوا به یوم القیمة و لله میراث السموات والارض والله بما تعملون خبیر حق تعالی میفرماید که کمان
مبرند بخیلان که ایشان بخیلی میکنند بدانچه خدای بایشان داده است از فضل و نعمت خویش که ایشان را آن
بهتر است ایشان را که حساب و وبال آن جمع بر ایشان بود و بعضی دیگر از اجلهٔ امیر المؤمنین علی ع روایت کرده
بشر مال البخیل بحادث او وارث البخیل یستعجل الفقر یعیش فی الدنیا عیش الفقراء و یحاسب فی العقبی حساب
الاغنیاء بخیل استعجال درویشی میکند در دنیا زندگانی درویشان و در قیامت حساب
اغنیا و توانگران زود بود کان مال که بدان بخیلی کرده است ایشان را طوقی سازند و در روز قیامت در گردن
ایشان اندازند و بعضی مفسران گفته اند که روز قیامت که منع زکوة کرده باشند مار زنده و آن مال ایشان را
گردانند و در گردن ایشان طوق کنند تا مغز ایشان بخورد و آنگه خدای حساب ایشان کند آنکه او هیچ
مومن بر یرد عبد الله مسعود روایت کند از رسول ع که گفت من حبس زکوة ماله الا جعل له شجاع فی عنقه
یوم القیمة ثم قرأ سیطوقون ما بخلوا به یوم القیمة گفت جزای عمل ایشان لازم ایشان باشند چون طوق
التی با گردن حضرت رسول که گفت مانع الزکوة فی النار و بیرون نه که صدقه هیچ مال را نقصان نشود و
هلاک کند از او هیچ قوم نباشد که زکوة باز گیرند الا که خدای باران از ایشان باز گیرد حق جل و علا گفت و لله میراث
السموات والارض و خدای راست میراث اهل آسمان و زمین را که او است باقی و دایم از فنای خلقان
همه بروند و هر چه دارند بمانند و کس نماند که میراث ایشان برد جز از خدای و خدای بدانچه میکنند آگاه است
تا خواهند لقد سمع الله قول الذین قالوا ان الله فقیر و نحن اغنیاء سنکتب ما قالوا و قتلهم الانبیاء بغیر حق و
نقول ذوقوا عذاب الحریق ذلک بما قدمت ایدیکم و ان الله لیس بظلام للعبید چون این آیه آمد که من ذا الذی
یقرض الله قرضا حسنا جهودان گفتند چون حیی ابن اخطب و فنحاص ابن عازورا که خدای درویش
و ما توانگر و بی کار ما قرض میخواهد حق تعالی این آیه بفرستاد و گفت خدای شنید گفتار آنها که گفتند خدای درویش است
و ما توانگر بنویسیم آنچه گفتند که ایشان را از آن جزا دهیم یعنی حفظه را بفرمایم تا بنویسند و نیز کشتن ایشان انبیا را
بناحق و هر جا که قتل انبیا گفت بغیر الحق باز هم گردانیده است که قتل انبیا جز بناحق نباشد آنگه گفت که
گوییم ایشان را که بچشید عذاب الحریق آتش سوزان این عذاب نه بر سبب و وجه استحقاق از اعمال
کردستهای تو شما که پیش کردید از الیعه زکردی اکنون دهد محالست که چیزی بکار چه تو ظلم کند و خدای بر بندگان
ظلم نکند که ایشان را از ابتدا چیزی بکرده و بکیفر ناکرده ایشان را عقوبت کند الذین قالوا ان الله عهد الینا
الا نؤمن لرسول حتی یأتینا بقربان تأکله النار قل قد جاءکم رسل من قبلی بالبینات و بالذی قلتم فلم قتلتموهم ان
کنتم صادقین فان کذبوک فقد کذب رسل من قبلک جاءوا بالبینات والزبر والکتاب المنیر کلبی گفت این آیه
در کعب الاشرف و مالک بن الضیف و حیی ابن اخطب آمد که ایشان بنزدیک رسول آمدند و گفتند ای
محمد تو دعوی میکنی که خدای مرا به پیغمبری بفرستاده است و کتابی بمن داده و خدای با ما عهد کرده است
که با هیچکس که دعوی پیغمبری کند ایمان نیاریم تا آنگه قربانی بیارد که آتش آن را بخورد و اگر تو همچنین قربانی بیاری که آتش
آن را بخورد ما بتو ایمان آریم خدای این آیه بفرستاد و گفت آنکسانی که گفتند خدای با ما عهد کرده و وصیت کرده که هیچکس
که دعوی پیغمبری کند ایمان نیاریم تا آنگه قربانی آریم یا که آتش آن را بخورد و مفسران گفتند قربان و صفت حلال

بود

بود و بر بنی اسرائیل اگر قربانی کردندی علامت قبول آن بودی که آتشی سپید بی دود از آسمان فرود آمدی و آن
قربان را بسوختی و حکم غنیمت همچنین بودی چون مقبول نبودی بر حالت خود بودی سدی گفت در توریة بنی
اسرائیل را خدای فرموده بود که هیچ پیغمبری بیاید نکند با قربانی تا آتش آن را بخورد تا نوبت بعیسی و محمد رسید گفت
چون ایشان بیامدند و معجزه نمودند ایمان آرید و ایشان مطالبان قربان کنید که حق گفت ای محمد ایشان را
بگوی که پیش از من پیغمبران بودند با حجتها و قربانها که آتش آن را بخورد و چرا ایشان را بکشتید چون
زکریا و یحیی و دیگر پیغمبران که جهودان ایشان را بکشتند اگر شما راست میگویید درین دعوی که میکنید
با جهودان عهد رسول ع مردان و پدران ایشان بنسبت ایشان کشتند و گفته اند برای آن با ایشان حواله کرد که ایشان راضی
بدانچه پدران ایشان کردند و درین آیه تسلیه رسول است از آن وجه که اگر ایشان صدق تو بدیدند
و تکذیب کنند چه عجب که مردان ایشان صدق پیغمبران بدیدند و ایشان را میکشتند آنگه گفت ای محمد اگر ترا
تکذیب کردند پیش از تو پیغمبران دیگر را از آن تکذیب کردند ایشان حجتها و کتابها آوردند و معجزه‌ها و الزبر یعنی کتب
پر از بیانات است و کتاب روشن هویدا آوردند کل نفس ذائقة الموت و انما توفون اجورکم یوم
القیمة فمن زحزح عن النار و ادخل الجنة فقد فاز و ما الحیوة الدنیا الا متاع الغرور حق جل و علا در این آیه مینماید
که هر که او نفسی و جانی دارد شربت مرگ بخواهد چشید و تقدیر نابناصیه او خواهد کشید میگوید که هر کسی
هست هر آینه جام هلاهل مرگ بخواهد بچشید و حقیقت که مزد شما را بتمامی بدهد و بشمار خیر و شر تمام شما را رسانند هیچ
کس را از دوزخ دور کردانند و بهشت رسانند و بر مراد خود ظفر یافته باشد و او را بکرده رستگی چون
کشد هر کرا برسانند که هیچ حاصل زندگانی خویش مغرور شود و خدای میگوید که این زندگانی دنیا الا
بر غرور داری و فریفتن گفته اند متاع دنیا آن بمنزلت است که مردمان دارند و از آن اگر زیرا کست حسن بصری گفت بود
و برانست که چون خدای ع کل آدم از زمین بیافرید و آدم را از و بیافرید زمین بر خدای ع نالید از بکنده او را
حق گفت من هر چه برده ام از تو بر دهم هیچ آدمی نباشد الا او را در آن بقعه دفن کنند که گل او را
از آنجا برگرفته باشند چنانکه منها خلقناکم و فیها نعیدکم و منها نخرجکم تارة اخری و در خبر است که روزی رسول
برخاسته و کویس بدیده و بگذشت تا جمعی صحابه گفت ال خراب این ببیند منجوزد گفتند یا رسول الله اگر زنده
بودی این عیب کویس برده کی کسی بخریدی پس گفت که مرده است آنحضرت فرمود که دنیا بنزدیک خدای
از این خوارتر است حسن بصری وصف دنیا کرد با ابن مثل که گفت گرای الیوم عندک ذلیها و عزیزها
و عند ربک گنده و اللعنة و در خبر است که بهروم گفت من سره ان یزحزح عن النار فلیأته و هو یشهد ان لا اله
الا الله و ان محمدا رسول الله و یأتی الناس بما یحب ان یؤتی الیه هر که خواهد او را از دوزخ دور کردانند
بنگرد تا بیاید که چون مرگ بیاید گواهی دهد که خدای یکیست و محمد رسول او است و با مردمان آن کند که
دوست دارد که با او کنند لتبلون فی اموالکم و انفسکم و لتسمعن من الذین اوتوا الکتاب من قبلکم و من
الذین اشرکوا اذی کثیرا و ان تصبروا و تتقوا فان ذلک من عزم الامور زهری گفت آیه در کعب الاشرف آمد
که او رسول را هجو کرد و صحابه را در شعر تحریض کرد و کفار را بر مسلمانان و تعرض زنان مسلمانان در شعر کرد
و بکشند ابن زیع انه اگر دیر ما خدای م کار او کفایت کرد و بدو دست بعضی از صحابه کشته شد بعضی گفتند

کنند

تدل ایمان بود که رسول علیه السلام فرستاد و بدست ابی بکر بنجاص عازوراء داد و درانجا دعوت کرد او را به اسلام
و نماز و روزه و زکوة و ابو بکر الفخاص گفت ای ابا بکر تا با من رجوع کنی برفت و نامه بداد و نامه را بخواند گفت خدای
شما محتاج است بما تا از ما چیزی میخواهد ابو بکر گفت خواستم که جواب او دهم بشمشیری که با من بود دیگر باره
سخن رسول علیه السلام را انکار کردم رنجور دل خدای تعالی این فرستاد و گفت هر اینه بیازمایند شما را و ابتلا کنند در
مالهای شما بزکوة و صدقه و آفات و خسران و نقصان در تنهای شما بامراض و اسقام و تکلیفات و مصائب
عطا گفت مراد صحابه اند که چون ایشان هجرة کردند مشرکان مکه سرایهای ایشان بفروختند و ملکهای
ایشان بدست فرو گرفتند و هر اینه بشنوید شما از جهودان و مشرکان عرب چیزهایی که شما را از آن رنج
بیاید و اگر صبر کنید بر آن رنج و پرهیزکاری را کار بندید بدرستی و حقیقت که این بجد شدن کارها است
حق حقیقت ان است که من حقیقة الایمان از حقیقت ایمانست و برای آن کار جهد و حقیقت با عزم خواهد
کرد و جهد و نباید الا العزم واذ اخذ الله میثاق الذین اوتوا الکتاب لتبیننه للناس ولا تکتمونه فنبذوه
وراء ظهورهم واشتروا به ثمنا قلیلا فبئس ما یشترون و یاد کن ای محمد چون فرا گرفت خدای عهد از
کسانی که کتاب بدیشان داده اند که بیان کنند برای مومنان و پنهان نکنند ایشان آن عهد را پس پشت افکندند و
اندکی بها فروختند و رشوه گرفتند و این آیه در علماء آمد که حق را گفتند فبئس ما یشترون بد است آنچه
ایشان میکنند از بیع و شری و معاوضه که بهای اندک بستانند و دیانت بدان بفروشند قتاده گفت
عهدیست که خدای بر اهل علم گرفت که آنچه دانند بگویند و پنهان ندارند که آن بود هلاک شدند
هلاک محمد بن کعب گفت حلال نباشد عالم را که بر علم خاموش شود و جاهل را که بر جهل خاموش شود
عالم بر خواند واذ اخذ الله میثاق الذین اوتوا الکتاب و در حق جاهل بر خواند فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم
لا تعلمون لا تحسبن الذین یفرحون بما اتوا و یحبون ان یحمدوا بما لم یفعلوا فلا تحسبنهم بمفازة من العذاب
ولهم عذاب الیم ولله ملک السموات والارض والله علی کل شیء قدیر ابو سعید خدری گفت که جماعتی منافقان
در عهد رسول علیه السلام گفتند یا رسول الله اگر غزای باشد ما با تو بیاییم چون غزا آمد ایشان تخلف کردند
از رسول و آن تخلف شاد بودندی چنانکه خدای تعالی از ایشان گفت فرح المخلفون بمقعدهم خلاف
رسول الله چون باز آمدی عذر آوردندی و تعلل کردندی که ما را فلان چیز مانع آمد چنانکه خدای تعالی در حق ایشان این
فرستاد و چون خطاب خوانند خطاب بهمه بود و معنی این بود که مپندار ای محمد که ایشان را از عذاب
نجات بود و اگر یا خوانند خطاب با ایشان باشد این معنی که مپندارند آنکسانی که شادند بدانچه میکنند چون منافقان
و جهودان که ایشان بنا حق شادند و دوست میدارند که ایشان را بدانچه نکرده اند بستایند مپندار که
ایشان را از عذاب نجاتی خواهد بود و الله حق تعالی گفت ملک آسمان و زمین خدای راست و او بر همه چیزی
توانا است اتقدم انست که این آیاتست که حقتعالی حق جهودان گفت و اقوال و افعال ایشان
در آنکه گفتند ان الله فقیر ونحن اغنیاء خدای تعالی این آیه رد کرد بر ایشان و گفت ای آنکه ملک آسمان و زمین
و هر چه موجود است همه ملک اوست باشد و او بهمه چیز قادر باشد چگونه گویند او درویش
و نیازمند که حق تعالی گفت این همه که الله بر ایشان که جهودان کافر شدند از آن آمد که ایشان اندیشه نکردند و تفکر

و تفکر اکنون نیستند ان فی خلق السموات والارض واختلاف اللیل والنهار لآیات لاولی الالباب
عطاء ابن ابی رباح گفت با عبد الله عمر در نزدیک عایشه رفتم و عبد الله گفت یا عایشه خبر ده مرا
از عجبترین چیزی که از رسول علیه السلام دیدی گفت کار او همه عجب بود شبی از شبها نوبت من بود در بستر آمد بخفت
هنوز پهلوی او آرام نگرفته بود برخاست و جامه در پوشید و آبدان نهاده بود از آن وضو کرد و آب
بسیار بریخت آنگه در نماز ایستاد و در نماز چندان بگریست که از آب چشم او سینه و پیش جامه او تر شد آنگه
بنشست و حمد و ثنای خدای میکرد و میگریست تا آب چشمش زمین را تر کرد و تا صبح بر آمد همچنین بود و بلال آمد
تا او را بنماز بامداد خواند او را گریان یافت گفت یا رسول الله میگریی و خدای تعالی گناه تو را پیامرزیده است
گفت افلا اکون عبدا شکورا خدای را بنده شکور نباشم و چرا نگریم و خدای تعالی امشب این آیه بمن
فرستاد و آن این آیه است ان فی خلق السموات تا آخر آنگه گفت ویل لمن قرأها ولم یتفکر فیها وای بر آنکس که این
آیه بخواند و در آن تفکر نکند بریده اسلمی روایت کند که یا رسول الله بود دم گفت هر چنان بخفت بر پهلو
آیه در خبرست که مردی نزدیک یکی از صالحان آمد و گفت مرا دعایی بیاموز که با جابت نزدیک باشد گفت
از اول دعا پنج بار بگوی ربنا آنگه حاجت بخواه که اگر خدای صلاح داند اجابت کند گفت از کجا گفتی بر تخصیص
این عدد گفت از آنجا که هر که این آیه بخواند تا آنجا که انک لا تخلف المیعاد سعید بن جبیر از عبد الله عباس روایت کند که
قریش نزدیک جهودان آمدند و گفتند موسی بشما چه معجز آورد گفتند عصا و ید بیضاء و فلق دریا نزدیک
ترسایان آمدند و گفتند عیسی بشما چه معجز آورد گفتند احیای اموات و ابرای اکمه و ابرص نزدیک رسول آمدند و گفتند
ای محمد آیتی خواه از خدای تا در خواه تا کوه صفا برای ما زر کند خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت اگر طالب
آیتی کنید و دلالتی بر هستی کردگار خلق آسمان و زمین با اختلاف شب و روز و دلالتی هست خداوندان عقل را
معنی اختلاف دو وجه محتمل است یکی آمد و شد و دوم اختلاف لون از روشنی و تاریکی و مراد باولوا الالباب
آنانند که عقل را کار بستند آنگه حقتعالی صفت ایشان کرد و گفت الذین یذکرون الله قیاما وقعودا و
علی جنوبهم ویتفکرون فی خلق السموات والارض ربنا ما خلقت هذا باطلا سبحانک فقنا عذاب النار آنگه
ذکر خدای کنند در همه حال که باشند ایستاده و نشسته و بر پهلو خفته و اندیشه کنند در عجب خلقت آسمانها و
زمین که محکم از زیر لیکن آسمان معلق مطبق بی عمادی و ستونی در هوا ایستاده و آسمان و زمین را
بستارگان آراسته و هفت زمین یکی زیر دیگر نهاده با انواع حیوانات و اصناف نباتات با آن
آراسته و چشمهای آب زنده داشته و باران آسمان مدد کرده چون آن اندیشه کنند بدانند که این افعال محکم
متقن با صانعی قادر عالم حی موجود و مدرک موجود نباشد و اختلافی است اخبار رسول علیه السلام گفت شب معراج که مرا
بآسمان بردند دودی و غباری و آوازی دیدم و شنیدم جبریل گفتم اینها چیست گفت اینها شیاطین اند که بر دیده
حجاب باشند چشمهای خلایق را تا اندر عجایب آسمان ننگرند و اگر نه آنستی خلقان عجایبها بدیدندی رسول گفت
چون مرد در بستر خفته باشد و در آسمان نگرد و در ستارگان گوید که الهی گواهم که ترا خالقی و آفریدگاری هست پروردگارا
آنگه گوید اللهم اغفر لی خدای تعالی برحمت در وی نگرد و او را بیامرزد و آورده اند که عابدی بود در بنی اسرائیل سی سال
کرده و چنان عادت بود که چون بنده سی سال عبادت کردی خالص در آن میان ابری سایه بر وی کردی

سی سال

داود را اجابت کردی این عابد پس از سی سال عبادت کردن از ان هیچ اثری ندید مادر را گفت که این چه حالت است
عبادت کردم و هیچ اثری پیدا نشد گفت همانا که تو گناهی کردی درین مدت گفت کردم و دست کردم گفت هیچ
اتفاق افتاد که با ایمان نگریدی و اندیشه نکرده جز ازو بر گرفتی گفت بسیار گفت تو از آنجا افتاد ابو عبد الله
عباس گفت مراد ازین ذاکران نمازگزارانند که در حال صحت و قدرت نماز بر پای کنند و چون نتوانند
نشسته و چون نتوانند بپهلو نماز کنند و دیگران گفتند مراد ذکر مداومت است بر ذکر خدای و در
اخبار اهل البیت است که روا انکار ذکر خدای است درین سه حالت قیام و قعود و به جوانب و
علی جنوبهم و چون از نماز فارغ شود بر پهلوی راست تکیه کند و دست زیر روی نهد و این اخبار خوانند که مرو
و مسطور است در کتب حال اینست ... الی آخر دعا ربنا ما خلقت یعنی تفکر کنند
و میگویند که بار خدایا این را نیافریدی بباطل بیازی پاکی و منزهی از ... تقدیس و تنزیه حکیم و مقدس و منزه
بنجوانم ما را از آتش نگاه دار ربنا انک من تدخل النار فقد اخزیته وما للظالمین من انصار ای بار خدایا هر کس
را که در دوزخ بری او را رسوا کرده باشی و حقیقت که او خزی و نکال کرده باشی و فضیحت کرده سبب چه گفت نه خزی یعنی
نحوست جابر عبد الله گفت اخزا یعنی احراق است اهل وعید گفتند این مخصوص است به کافران
اگر مؤمنان به دوزخ برند مخزی نباشند لقوله یوم لا یخزی الله النبی والذین آمنوا معه و جمع میان این دو آیت
این است که نفی خزی از رسول و مؤمنان مخصوص باشد به مؤمنان که ایشان را به دوزخ نبرند و محمول نباشد بر دلیل عموم تخصیص
و اوزیادت کرده است که والذین آمنوا معه نورهم یسعی بین ایدیهم وبایمانهم و خزی یعنی استحیا بود
پس خزی مؤمنان استحیا بود از کافران که درو باشند در دوزخ و گفت وما للظالمین من انصار و ظالمان را یاری
و ناصری نبود و دلیل بر نفی شفاعت ظالمان نه کافرانند شفیع نبود و برای آنکه ناصر از قوت به کسی باشد
کنند علی وجه المغالبه علی من اراد ایذاء و لیکن او رفعت این دست قدرت نباشد که بر خدای غلبه کند
و کسی را پناه خود گیرد و اولا دگر مراد این ظالمان کافران باشند و شرک ظلم بود چنانکه گفت ان الشرک لظلم عظیم
ربنا اننا سمعنا منادیا ینادی للایمان ان آمنوا بربکم فامنا ربنا فاغفر لنا ذنوبنا وکفر عنا سیئاتنا وتوفنا مع الابرار
ربنا وآتنا ما وعدتنا علی رسلک ولا تخزنا یوم القیامة انک لا تخلف المیعاد این هم حکایت قول آن مؤمنان است
که در دعا و مناجات گویند بار خدایا ما شنیدیم منادی را که ندا میکرد و دعوت میکرد با ایمان یعنی محمد صلی الله علیه و
مفسران و در علی گفت مراد قرآن است قتاده گفت خدای این معنی از مؤمنان جن و انس حکایت کرد از
جنیان انا سمعنا قرآنا عجبا یهدی الی الرشد و از انسیان انا سمعنا منادیا شنیدیم منادی که ندا میکرد و میخواند به ایمان
میخواند و میگفت که ایمان آرید بخدای پس ما ایمان آوردیم ای بار خدای گناهان ما را بیامرز و سیئات ما را
بگردان و ما را با ابرار و نیکوکاران وفات ده ای خداوند ما و پروردگار ما آنچه به زبان پیغمبران ما را وعده دادی ما را
کرامت کن و ما را خوار و رسوا و شرمسار مکن ما را روز قیامت که تو وعده خلاف نکنی ابن عباس روایت
کرد از انس بن مالک که پیغمبر گفت که هر که را خدای بر عملی وعده ثواب دهد لا محاله انجاز آن وعده بکند و هر که را وعید عقاب
کند مخیر است اگر خواهد عقاب کند و اگر خواهد عفو کند عمرو بن عبید را پرسیدند که خدای خلف وعده کند
گفت نکند خلف وعید کند گفت آری گفتند چرا گفت برای آنکه این علامت کرم باشد و آن کار

کرم ابو هریره روایت کرد که هر که هر شب ده آیه از آخر آل عمران بخواند چنان بود که آن شب نماز کرده بود
و امام [margin: و امام]
جعفر الصادق از صادق علیه السلام روایت کرد که او گفت هر که را کاری پیش آید پنج بار بگوید ربنا خدای او بنجات دهد از آنچه
ترسد و برساند او را بدانچه امید دارد گفتند چگونه او این آیه برخواند الی آخر که انک لا تخلف المیعاد گفت ازین
اجابت چنانکه گفت فاستجاب لهم ربهم انی لا اضیع عمل عامل منکم من ذکر او انثی بعضکم من بعض فالذین
هاجروا واخرجوا من دیارهم واوذوا فی سبیلی وقاتلوا وقتلوا لاکفرن عنهم سیئاتهم ولادخلنهم جنات تجری من
تحتها الانهار ثوابا من عند الله والله عنده حسن الثواب مجاهد گفت سبب نزول این آیه آن بود که ام سلمه
رضی الله عنها گفت یا رسول الله ما در قرآن ذکر مردان می شنویم در هجرت و جهاد و ذکر زنان چیزی نیست خدای
که از زنان هم [margin: که از زنان هم]
این آیه فرستاد و انصار بیان گفتند اول زنی که هجرت کرد ام سلمه بود و در خبر است که این دعا کردند خدای
داد و گفت من عمل هیچ عامل ضایع نکردانم از طاعات هیچ مطیع فرو نگذارم اگر مرد باشد و اگر زن بود و ایشان
شما از بعضی اند یعنی همه یکسانند نزد یک من از روی خلقت چنانکه پیغمبر گفت الناس کاسنان المشط و گفت
بعضکم من بعض فی الدین والنصرة یعنی چون دین یکی باشد که ناصر یکدیگر باشند ضحاک گفت هیچ فرقی نیست
از طاعات میان مردان و زنان و نه در معصیت و در خلقت هر که طاعت کند ثواب باید و اگر معصیت کند
عقاب باید اگر مرد باشد و اگر زن اگر خدای عفو نکند فرق نیست و علم است و اهل الذین اوتوا العلم درجات
و نص ان اکرمکم عند الله اتقیکم بجای تسویه فرمود الناس کاسنان المشط و بجای تفاوت فرمود الناس
معادن کمعادن الذهب والفضة مردم معدن ها اند چون معدن زر و سیم میان مردم چندان
تفاوت است که از زر تا سیم و این که بود در عهد رسول بود و اذان الناس من الناس و الزمان زمان فالذین
هاجروا و ایشان آنکه هجرت کردند بعضی از ایشان بطوع و بعضی به اکراه چنانکه و اذ یمکر بک الذین کفروا لیثبتوک
او یقتلوک او یخرجوک آنکه سر این کار بود یکی را در خانه رها نکردند او را گفتند خانه بار ها کن که ما را خانه نه
نی با یک گفت نمیر شمار ها که در خانه بیرون رها کنید که در بیرون ارسد مراکو ... رسد و در بیرون ارسد مرا خوش آید
این را گفت فرود خانه منشین که ما را شهر باید او خانه ها کرده و شب بگریخت الفراز مالا یطاق من سنن المرسلین
فقوت سکم لا خبر کم و این در خانه بیت و زبان اشارت میکند و قد ینهض العصفور عن قیمة و کعبه
بالارض قیاما لسوده ماه جیب آن سوی قد ساعدها البنیان سرها و کانت بلا قطب لقسن داید به ... بعض
مسکن بگفت کار است ازو بیت اوزرا گرفتند و ... او بیش نبود النشد میدان و تقطیب اسیا ... خویش با
بخواهد بعضی این آسیا که ایشان بخواهند بگردانند بر این که اصل آن ام مستوانند گرد انیدن و او داود ای
بر گناهند در راه من یعنی ایشان تحمل رنج کردند برای من قتال کردند و ایشان را بکشتند نام مجاهد بودند
نتوان اینشنه بر سبیل مبالغه او یعنی ایشان را در معرکه پاره پاره کردند برای من خداوند گار و پروردگار ایشانم بحق
اگر ایشان گرد گناه ایشان بپوشم گردانم و این رنجها کفارت گناهان ایشان گردانم و از گناه پاک شوند و در
بهشت برم ایشان را بهشتی که در زیر درختان آن جویهای روان باشد نه ثوابی بود ایشان را از نزدیک
خدای او با داشت نیکو نزدیک خداست عبد الله عمر گفت از رسول ام شنیدم که گفت فردای قیامت
حق و حوض ما بهشت یا بهار انبه چنانکه عروس را که به داماد جلوه کنند حوض و خند بهشت را جلوه کنند واو گوید

یعنی خازنان کی انکه در راه خدای جهاد کردند و ایشانرا برنجانیدند و بکشتند ایشانرا در بهشت من ایشانرا در آرم
و فرشتگان بایشان درآیند و گویند سلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار لا یغرنک تقلب الذین کفروا فی البلاد متاع قلیل
ثم مأواهم جهنم وبئس المهاد لکن الذین اتقوا ربهم لهم جنات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها نزلا من عند الله وما عند الله
خیر للابرار خطاب با محمد است ص و مراد امت او است میگوید که باید که مغرور نکند ترا گشتن این کافران در شهرها
اند در شهرها که عرب آمدند که ایشان در رفعت و زراعت و حسن معیشت و تجارت و ناز بودند مسلمانان گفتند که چنین
دشمنان خدای در ناز و نعمت و ما چنین در رنج و […] ازانکه از رسول ص پرسیدیم خدای این ایه فرستاد و گفت
تو رنجه مشو و […] ایشان در شهرها میگردند امروز بروند پس با گردند […] و لا محاله که […] شود
نباید و […] عاقبت […] وضایع مانند […] الرحیل و لیس […] الی ما ذا […] الرحیل […]
ایشان در شهرها شامی وبر خوردار اندک و متاع ان قلیل باشد که از و متمتع شوی اگر چه ان […] بود
دنیا هم چنین یکساعت اندک است انما الدنیا متاع لیس للدنیا ثبوت انما الدنیا کبیت نسجته العنکبوت
رسول ص گفت ما الدنیا فی الاخرة الا کما یجعل احدکم اصبعه فی الیم فلینظر بم یرجع گفت دنیا در جنب
اخرت الا بمنزله انگشتی که از انگشت بدریا زنند بنگر تا ازان دریا ~~[…]~~ او چه باز کردد پس از
همه بزرگان است که اعتقاد او همه بر دنیا باشد دین ندارد و دنیا از و بستانند نه دنیا او داشته باشد و نه دین چون
از دنیا برود دنیا از وی بستانند ماوای او دوزخ باشد و بد بستری است آن برای آتش مهاد خوانند که […]
هر که از پس ماند که در فرش او باشد ایشان مهاد […] اند […] رسیده خسته شده و جای بد
کاینانرا اگر جا سازند اسایشگاه ایشان دوزخ است و بستر ایشان آتش است و بد جایی است […]
ترا […] است او دوست ترکرده است و اختیار تراست کسی […] آنکه […] ملک […]
جایکه عادت وعید با وعد یاد کرد چون ذکر وعید کرد و ذکر وعد میکند و میگوید لکن الذین اتقوا
که متقی و خدای ترس باشند و از معاصی بپرهیزند از انکه از عقاب او ترسند چون ترسند معصیت نکنند
از عقاب برهند برون از انکه ازان برهند بان رسند که ایشانرا بوستانها که در زیر درختان ان جویهای
اب روان بود […] ودرختان ان منقص نباشد بخوف انقطاع بلکه مخلد و جاوید باشند
و ان ایشانرا نزل باشد نزدیک خدای و این ثواب بنزدیک خدا […] للابرار […]
گفت انس مالک گوید روزی رسول ص بر حصیر لیفین خفته بود و صحابه در آمدند آنحضرت برخاست و ان لیف
در پهلوی او اثر کرده بود یکی از صحابه بگریست رسول پرسید که چرا میگریی گفت یا رسول الله کسری و قیصر
بر حریر و دیبا خسبند و تو درین حال گفت چه باک لهم الدنیا ولنا الاخرة ایشانراست دنیا و ما را
اخرت وان من اهل الکتاب لمن یومن بالله وما انزل الیکم وما انزل الیهم خاشعین لله لا یشترون بایات
الله ثمنا قلیلا اولئک لهم اجرهم عند ربهم ان الله سریع الحساب یا ایها الذین امنوا اصبروا وصابروا
ورابطوا واتقوا الله لعلکم تفلحون جابر بن عبد الله انصاری گفت و ابن عباس و قتاده گفتند ایه در
نجاشی آمد پادشاه حبشه نام او اصحمه بود و معنی او عطیه باشد چون او وفات کرد جبرئیل ص بیامد
و رسول را خبر داد رسول صحابه را گفت بیایید تا بر برادر شما نماز بگذاریم که فرمان یافت […]

گفتند

١٢٨

گفتند یا رسول الله ان کیست گفت نجاشی پس آنحضرت با صحابه بگورستان بقیع آمد و خدای حجاب برداشت
تا جنازه او بدید و بر ان نماز کرد و برای او استغفار کرد منافقان گفتند بنگرید که بر حبشی ترسا نماز میکند که هرگز او را
ندیده است و نه بر دین او بوده خدای این آیه فرستاد و بجای خود گفت آیه در جمله مومنان اهل کتاب آمد میگوید
که از اهل کتاب کسی هست که بخدای ایمان دارد و بکتاب شما که قرآن است و بکتاب ایشان که توریة و انجیل است
ایمان دارد و ترسان و متواضع خدا را اجل جلاله ایات خدا را ببهای اندک نفروشند یعنی تغییر و تبدیل در
توریة و انجیل نکنند خلاف آنکه از ایشان بجا آورند و نفروشند بعهد الله وایمانهم ثمنا قلیلا ایشان آنند
که مزد ایشان نزدیک خدایست نهاده و منسوب بایشان رسد از انکه او سریع الحساب است آنگاه خطاب
کرد مومنانرا که ای کسانیکه ایمان آورده اید صبر و شکیبائی کنید بر این صبر را کار بندید و دین را محکم کنید و در امتحان
و در دشواری […] اند در صبر او بر طاعت خدای و ادای فرایض او و جهاد و دیگر بصبر فرمایند عطف
مصابره بر وعده‌های خدای و رابطوا و خویشتن را موقوف کردانید بر جهاد مشرکان و ملازم ان شوید
و مداومت و ثبات نمایید سلمان فارسی رحمه الله در لشکری بود که ایشانرا ضیق و مشقت رسید من گفتم
حدیث کنم شما را بحدیثی که از رسول ص شنیدم که گفت هر که مرابطه کند شبانه روزی در راه خدای چنان
بود که یکماه روزه داشته باشد و نماز کرده که روزه بار نکشاید و از نماز باز نگردد الا برای حاجت و هر که او در
خدای وفات رسد خدای مزد او بر دارد تا میان اهل بهشت و دوزخ حکم کند جابر روایة کرد که هر که
یکروز مرابطه کند در راه خدای میان او و دوزخ هفت خندق بدید آید فراخی هر یک چند هفت اسمان و
زمین ابو سلمه گفت این ایة ان وقت آمد که خدای جهاد نفرموده بود و مراد بمصابره و مرابطه انتظار کردن
خویشتن را برای نماز موقوف کنید و انتظار نمازی بعد نمازی میکشید و این تاویل از امیر المومنین علی علیه السلام روایة
کرده اند از رسول ص که گفت من شما را خبر دهم بانچه کناهان شما ببرد و درجات رفیع کرداند گفتند بلی یا
رسول الله گفت اسباغ الوضوء علی المکاره وضو تمام کردن بر مکاره و کثرة الخطا الی المساجد و از بسیار
در مساجد شدن و انتظار الصلوة بعد الصلوة و انتظار نمازی کشیدن بعد از نمازی فذلکم الرباط واتقوا الله
اصبروا علی بلائی وصابروا علی نعمائی و رابطوا فی دار عدائی واتقوا محبة سوائی لعلکم تفلحون غدا بلقائی

سوره نسا

صد و هفتاد و شش آیه است ابی کعب روایة کرد از پیغمبر ص که گفت هر که این سوره بخواند
همچنان باشد که صدقه داده باشد بر هر وارثی که میراث را مستحق شده باشد و چندان مزد باشد که او را […]
خرد از بندگی و از شرک بری باشد و در مشیت خدای از آنان باشد که خدای عفو کند از گناه ایشان و از ایشان […]
بیامرزد بسم الله الرحمن الرحیم یا ایها الناس اتقوا ربکم الذی خلقکم من نفس واحدة وخلق منها زوجها و
منهما رجالا کثیرا ونساء واتقوا الله الذی تساءلون به والارحام ان الله کان علیکم رقیبا یا ایها الناس خطاب
عقلا را — عام جمله فرزندان ادم را شامل است از زن و مرد و آزاد و بنده و پیر و جوان و کودکان و ناقص و دیوانگان
ازین خطاب بدر شوند بالدلیل عقلی بگویید ای مردمان بترسید از خدا و پروردگار شما از عقاب او و بترسید
از معاصی او و اجتناب کنید این خدای که شما را بیافرید از یک نفس یعنی ادم که پدر شماست و بیافرید از جفت او را
یعنی حوا در خبر است که خدای حوا را از طینت ادم بیافرید و جمله مفسران و اصحاب اخبار گفتند که خدای ادم

را بجا فرید وهدی او بهشت بود تنها از تنهای خویشتن شوخیش گشت حق خواب بر وی افکند او بخفت آنگه
جبرئیل را بفرستاد تا از پهلوی چپ او استخوانی برکشید و از ان حوا را بیافرید و ظاهر قران دلالت میکند بر ان
لقوله وخلق منها زوجها و بث منهما ای و پراکند مر اواز ایشان هر دو مردان و زنان بسیار و بترسید از خدای که بدو از یکدیگر
سوال کنید و از ارحام و خویشاوندی از یکدیگر بخواهید و گویید بحق خدای و بحق خویشی که چنین و چنین کن
و چون نصب ارحام خوانند معنی ان بود که بترسید از ارحام صله الرحم بجای آرید و خویشاوندی
مراقب کنید خدای درین ایه تحذیر کرد مکلفان را از معاصی او و تذکیر نعمت او بر ایشان بخلق ایشان و امر کرد
بمراقبت و رعایت جانب خویشان زیرا که در بنجا وصیت بالجمله بر زنان و اطفال و ضعیفان و تواد
و تراحم و تحذیر ایشان ابر انکه از بعض اعضاء ایشان را بیکدیگر رحمت باشد و شفقت در زیادت شود و کسی که نفاق
و تطاول کند انگه دیگر باره در اخر ایه برای تاکید تحذیر کرد و گفت ان الله کان علیکم رقیبا بدرستی که خدای
بر شما رقیب و نگهبانست هرچه میکنید میداند و میبیند و اتوا الیتامی اموالهم ولا تتبدلوا الخبیث بالطیب
ولا تاکلوا اموالهم الی اموالکم انه کان حوبا کبیرا گفته‌اند و مقاتل ایه در مردی امد از غطفان اما اسپه
از پسر برادر خویش هر روت او بود و او کودکی یتیم بود چون بالغ شد و طلب مال خویش کرد عم او ویرا از ان بازداشت
رسول صلی الله علیه ← خدای این ایه فرستاد چون عم وی این بشنید گفت اطعنا الله و اطعنا الرسول نعوذ بالله من الحوب
الکبیر و مال وی را بدو داد رسول صلعم فرمود هر که او را از بخل نفس او نگاه دارد و طاعت خدای آرد چنانکه مرد بمنزل بهشت فرود
اید چون ان مال بستد و در سبیل خدای نفقه کرد رسول صلعم گفت ثبت الاجر و بقی الوزر مزد ثابت شد و وزر باقی
گفت یا حضرت و این که مزد چرا ثابت برای انکه مال در راه خدا صرف کرد اما چگونه وزر و وبال باقی
مزد ثابت شد پسر را و وزر بر پدر شد خطاب او سپارده میکنند و او بی یتیم میگوید که مالهای یتیمان
دهید و یتیم انست که بالغ نشده باشد لقوله صلعم لا یتم بعد الحلم و اینجا مراد یا بلغان اند یعنی چون بکمال
بلوغ رسیدند مالهاشان بایشان دهید و این بسبیل توسع و مراقب گفت از انکه قریب العهد باشد به یتیمی چنانکه
گفت تعالی والقی السحرة ساجدین ایشان ساحر نبودند و مومن بودند برای مقاربت حال با ساحر خواند ایشان را که
این وصف ایشان انتساب تمام شده بود و انگه گفت پلید را بپاک بدل مکنید یعنی حرام را بحلال برابر که مالهای
ایشان بر شما حرام است بر گیرید مالهای خود را که حلالست بجای ان منهید و گفته‌اند که مراد انست که ایشان را اعا
بود که انچه نیکو بود بر گرفتندی و انچه بد بود بجای ان می نهادند و مالهای ایشان با مالهای خود میامیختند یعنی
حلال با حرام بخورید که حرام گرچه بحلال خود ضاعت کنید که مالهای ایشان با مالهای خود خوردن گناهی بزرگ
و بزه عظیم و ان خفتم الا تقسطوا فی الیتامی فانکحوا ما طاب لکم من النساء مثنی و ثلث و رباع فان خفتم الا تعدلوا
فواحدة او ما ملکت ایمانکم ذلک ادنی الا تعولوا و اتوا النساء صدقاتهن نحلة فان طبن لکم عن شیء منه نفسا
فکلوه هنیئا مریئا در سبب نزول ایه و تفسیر او مفسران را خلافست عروه گفت از عایشه پرسیدم تفسیر این ایه
گفت نیز ان باشد که در حجر مردی باشد چون بالغ شود مرد خواهد که بزنی کند و ان صدق اوحق و مهر حق او نگرد
از انکه او را نکاح بندد و الا بر صداق مثل انکه با او انچه خواهد جمع کند از زنان که ان جهار را این در روایت اصحاب
امده است و گفته‌اند این ایه متصلست بقوله و یستفتونک فی النساء قل الله یفتیکم فیهن و ما یتلی علیکم فی الکتاب فی یتامی

و ضعیفان را

النساء

١٢٩

گفته‌اند
النساء اللاتی لا تؤتونهن ما کتب لهن و ترغبون ان تنکحوهن و ان خفتم الا تقسطوا فی الیتامی الایه یعنی و دیگر
مراد انست که ای اهل اولیای یتیمان یتیمان در حجر شما اند اگر بترسید که چون ایشان را بحقد بندید و زنی
در حق ایشان عدل کرده نشود و نکاح ایشان رها کنید و از دیگران انچه خواهید از زنان که شما را نیکو آید چهار گیرید
اگر بترسید که نیز عدل نکنید یکی اختیار کنید و بر انچه مالک شد دستهای شما پرستاری قناعت کنید و گفته‌اند
در ابتدای اسلام چنین بود ان زنان که نکاح بستندی بر ایشان مرد بودی که ده زن داشتی یا بیشتر چون مال او
و نفقه وی دست بمال یتیمی که در حجر او بودی دراز کردی و خرج کردی خدای از ان نهی کرد و ایشان را همچنین
فرمود بر جهار زن بس انکه خدای چهار فرمود و حد بر چهار زن از زنان یتیمان بود و بعضی دیگر گفته‌اند
ایشان بحرج کردندی از ولایت یتیمان و بحرج نکردندی از نکاح زنان چندانکه بودی بعد العشر ملامتی
خدای این ایه فرستاد و گفت اگر می ترسید که عدل نتوانید کردن در یتیمان پس خدای شما را انجی
ترجیح داد تا هم اگر از ان بی ترسید خدای بکرفکنده است شما را بیش از چهار زن نکاح کردن از خدای
بترسید بیش از چهار زن مکنید تا نخواهید هر که شما را خوش آید از زنان دو یا سه یا چهار و بعضی او یا سه
بر انکه اجماع است که زن بیش از چهار بر وی حرام است و حلال راوی خبر گوید که قیس بن الحارث گفت
من بیش از نزول این ایه هشت زن داشتم چون این ایه امد رسول صلعم گفت چهار را نگاه دار و باقی را طلاق ده
بیش خوانم از ایشان چهار گزیدم و دانسته اختیار کردم المقرنین و علی گفت که پس اگر می ترسید که عدل نتوانید
کردن و انصاف نگاه داشت در میان این چهار بر یکی یا پرستاری قناعت شود که اگر چه انصاف و عدل در حق زنان
واجب بود بر همین برای ان تخصیص کرد که علامت ملک تصرف را در اغلب جست راست میشود اگر
گفت که ان یعنی یکی یا پرستاری که ان نزدیکتر بود بانکه جور نکنید و از راه حق بگردید و گفته‌اند که در و
شوید اگر خطاب گردانیده شود بر زنان که گفت اجماع از مفسران گفتند که خطاب با اولیای زنانست که ایشان
چون زنی از قبیله بیرون دادندی مهر بستندی و بخوردندی و از قبیله و کثرت و اگر غریبی دادندی بر شتری
نشاندندی و بانجا بفرستادندی و هیچ از ان نصیب نبودی او را خدای ایشان را نهی کرد و گفت مهر حق ایشان
بایشان دهید و انکه خطاب شوهران بود و ظاهر ایه اینست که میگوید که او بین نشان که ایشان را
عقد کرده‌اید بدیشان دهید و اجبی او بود و گفت من طب بنفس نحلة گفت دیانت گفت که
گفت هر که و ای بستانید و مهر گند که با زنید و در است و اگر زنی کند به مهری و حرام کند که مهر و نصیب
نست انگه گفت اگر خوشدل باشد که این زن از ان چیزی بخشد شما را بی نقص شما دهند شما را حلال
بخورید که نیکو و گوارنده باد شما را ان و یعقوب بن شعیب از امیر المومنین علیه السلام روایت کرد که گفت چون یکی از شما
بیمار باشد بگوید سه درم از صداق زن بخواهد و از ان انگبین بخرد و با باران امیزد و بخورد و تا جمع کرده باشد
میان هنیئا و مریئا و شفا چنانکه خدا فرمود فکلوه هنیئا مریئا و قوله شفاء للناس و قوله و انزلنا من السماء ماء
مبارکا ولا تؤتوا السفهاء اموالکم التی جعل الله لکم قیاما و ارزقوهم فیها و اکسوهم و قولوا لهم قولا معروفا
گفته‌اند در انکه این سفیهان کرانند که خدای تعالی نهی کرد از دادن مال بدیشان بعضی گفتند زنانند حضرمی گفت ایه
در حق مردی امد که او مالی داشت بزن داد و ان زن تلف کرد خدای این ایه فرستاد و زنان از سفیهانند

جون ایه امد گفتم یا رسول الله من هشت زن دارم گفت
دارم چه

سفیه‌تر باشد و دلیل آنکه این قول درست است خلقت النار للسفهاء یقولها ثلاثا الا وان السفهاء النساء الا [illegible]
برای سفیهان آفریده است حسن بصری گفت اگر گفت سفیهان زنانند [illegible] زبان [illegible] رسول
الله گفت یا رسول الله [illegible] خبری [illegible] گفت چه گفتم گفت ما را سفیه خواندی گفت
نخوانده‌ام خدای خوانده چنانکه گفت ولا تؤتوا السفهاء اموالکم گفت یا رسول الله ما را ناقص خواندی گفت
[illegible] که در ماهی چند روز نماز نکنند [illegible] گفت [illegible] که چون [illegible]
او را اگر [illegible] در راه خدای بمیرد برای جهاد کافران و چون [illegible]
او را در راه خدای چون کودک [illegible] چندان [illegible] از زنان [illegible]
کنند و چون [illegible] خواب شود [illegible] اگر گفت

جز آنکه [illegible] (margin)

این ثواب [illegible] زنان [illegible] گفت [illegible]
است اگر این [illegible] سعید [illegible] گفت [illegible] مال [illegible]
تو باشد خدای گفت [illegible] تمام زنان [illegible]
یتیمان [illegible] گفت [illegible] خدای [illegible] گفت [illegible]
[illegible] چون [illegible] ایشان را [illegible] نفقه کنید بر ایشان از آن
مال [illegible] گفت [illegible] معلوم شود [illegible] ایشان را [illegible] نفقه [illegible]
بر شما واجب بود از زنان و فرزندان و یتیمان که نفقه ایشان بر شما واجب در مالهای ایشان و بگوید
ایشان را گفتاری نیکو یعنی ایشان را وعده نیکو دهید [illegible] گوید که دل ایشان بدان خوش شود
زجاج گفت با نفقه و کسوه کار دین ایشان [illegible] دلیل است بر آنکه [illegible] باشد و اگر
بالغ شود و از و رشدی پدید شد وابتلوا الیتامی حتی اذا بلغوا النکاح فان آنستم منهم رشدا فادفعوا الیهم اموالهم
ولا تاکلوها اسرافا وبدارا ان یکبروا ومن کان غنیا فلیستعفف ومن کان فقیرا فلیاکل بالمعروف فاذا دفعتم الیهم
اموالهم فاشهدوا علیهم وکفی بالله حسیبا گفته‌اند این آیه در حق ثابت بن رفاعه آمد [illegible]
[illegible] و عم [illegible] رسول الله آمد گفت یا رسول الله پسر برادرم [illegible]
از مال او چیزی باشد [illegible] خدای این آیه فرستاد و گفت ابتلا و امتحان کنید ای [illegible]
یتیمان [illegible] ایشان را [illegible] تا بنگارید [illegible] قوت و صلاح [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] رسند [illegible] چنان باشد که [illegible] کودک [illegible]
[illegible] که [illegible] خرج کند [illegible] مال [illegible] دهند [illegible] رشد [illegible]
[illegible] و اگر دختر بود [illegible] در خانه [illegible] باشد [illegible] کار [illegible]
اگر رشدی [illegible] مال [illegible] او [illegible] ایشان رشدی و عقل و صلاحی
در دین و حفظ و نگاه داشت مال [illegible] مالهای ایشان [illegible] خطاب [illegible] اولیای یتیمان گفت
مالهای ایشان را با سراف [illegible] ایشان بزرگ شوند [illegible]
و هر که [illegible] باید که توقف کند [illegible] اجتناب نماید [illegible] و هر که فقیر بود [illegible]

بهرگ از مال ایشان بخورد و بگیرد بمعروف و نیکوی خلاف کرده‌اند [illegible] درویش از مال [illegible] خوردن
بعضی گفتند بر سبیل قرض و این هم از امام [illegible] روایت و حسن بصری گفت که درویش [illegible]
بمقدار [illegible] و [illegible] بر دارد [illegible] قضا نبود و گفتند [illegible] واجب باشد او را [illegible]
مقدار [illegible] بردارد و این از [illegible] و عبدالله عباس روایت کرده‌اند و مراد بمعروف مقدار [illegible]
فاحده [illegible] گفت ولا تاکلوها اسرافا از اسراف خوردن نهی کرد [illegible] رخصت داد [illegible]
گفت چون از ایشان رشد بینید و خواهید که مال بدیشان دهید چون خواهید که مال بدیشان دهید
گواه بگیرید تا در دعوی بر ایشان [illegible] دور باشید و کسی [illegible] گفت [illegible]
بر سبیل قرض [illegible] چون [illegible] ایشان دهید گواه بگیرید و خدای [illegible] است [illegible]
[illegible] گواه للرجال نصیب مما ترک الوالدان والاقربون وللنساء نصیب مما ترک الوالدان والاقربون مما
قل منه او کثر نصیبا مفروضا سبب نزول این آیه [illegible] اوس بن ثابت الانصاری [illegible]
[illegible] دو دختر و دو پسر عم [illegible] مال برگرفتند و هیچ بزنان و دختران ندادند [illegible] در جاهلیت زنان و دختران را
میراث ندادندی [illegible] گفتندی میراث کسی را دهند که حرب تواند کرد و سواری داند [illegible]
[illegible] حضرت رسول آمد و گفت یا رسول الله اوس بن ثابت [illegible] و دو دختر [illegible] کرد و مرا
[illegible] مال [illegible] پسران عم او مال برگرفتند و چیزی [illegible] ندادند
ایشان [illegible] رسول [illegible] ایشان را [illegible] این حدیث با ایشان [illegible] گفتند یا رسول
الله ایشان [illegible] نتوانند نشست و با دشمن حرب نتوانند کرد [illegible] ایشان [illegible]
گفت [illegible] تا خدای [illegible] در کار ایشان [illegible] خدای این آیه فرستاد و گفت مردان را
بهره [illegible] است از آنچه پدر و مادر و خویشان [illegible] از مال [illegible]
[illegible] مال [illegible] بسیار [illegible] نصیب ایشان [illegible]
گرد [illegible] دلیل است بر آنکه [illegible] خطاب جایز است چون [illegible] رسول [illegible] ایشان را [illegible]
[illegible] نداد وان فی دختران واذا حضر القسمة اولوا القربی والیتامی والمساکین فارزقوهم منه وقولوا لهم قولا
معروفا ولیخش الذین لو ترکوا من خلفهم ذریة ضعافا خافوا علیهم فلیتقوا الله ولیقولوا قولا سدیدا خلاف کردند [illegible]
[illegible] بنزدیک اصحاب [illegible] این [illegible] قول عبدالله عباس است و سعید جبیر
و حسن بصری و غیر ایشان [illegible] و خطاب [illegible] است و این امر است و
بر سبیل وجوب [illegible] این که چون حاضر شوند [illegible] خویشاوندان و یتیمان و مسکینان
ایشان را [illegible] بر سبیل [illegible] ایشان را گفتاری نیکو [illegible]
ایشان را خیری دهید از آن و اگر [illegible] در حق ایشان گفتاری نیکو یعنی عذر خواهید [illegible]
ایشان را [illegible] گوید [illegible] الله [illegible] ظاهر [illegible] برای [illegible]
هم [illegible] گفتاری نیکو گوید [illegible] بعضی [illegible] دهند و بعضی گفتار نیکو گویند [illegible]
خطاب [illegible] با ایشان [illegible] نصیب [illegible] ایشان دهند و [illegible] گوید [illegible]

مال میتانست و درو تصرف بتوانم کرد اگر مرا اولادی بودی می خواستم الحمد والمنة وگفته اند که این در
حق جل وعلا گفت وليخش الذين نهی میکند از آنکه مرد در وصیت اجحاف و اضرار کند بوارث و از ثلث
تعدی کند وگفته اند این در حق کسانی آمده که به بالین محتضری حاضر شوند و او را گویند باخویشتن باش که
خود بساز آنچه داری بر خویشتن ایثار کن که خدای تعالی کار وارثان تو کفایت کند فلان را چندین ده و فلان را
چندین عطا بده مستغرق کند خدای تعالی ایشان را از آن نهی کرد و گفت باید که از خدای بترسند اما کسانی که
سخن میگویند و این فعل میکنند و ایشان را اطفال باشند و فرزندان طفل و ضعیف اگر ایشانرا
بمیرند این شخص همان خواهد و همان اندیشد که فرزندان خود دوست دارند باید که از خدای بترسند و سخن
صواب و بسلامت گویند و برای آن سوال آن صواب نهی کردند از آنکه وصیت کند بزیادت از ثلث
گفت الثلث والثلث کثیر لان تدع ورثتک اغنیاء خیر من ان تدعهم عالة ان الذين ياكلون اموال اليتامى ظلما انما ياكلون في
بطونهم نارا وسيصلون سعيرا حق تعالی گفت آنان که در مال یتیمان طفلان ظلم روا دارند و بناحق بخورند آن
مال طفل را بخورند در شکم او بود و در دوزخ آتش کند خدای تعالی این آیه فرستاد در حق او
کرد او را در وصایت ... بعد از آن هر که مال یتیم خورد آن در دوزخ آتش بود
که مالهای یتیمان و ظلم میخورند اگر بسبیل قرض بیابد و حاجت بود در آن و چون ادا باشد تحقیق خوردن
آن مال یتیم چون خوردن آتش است پس ایشان در شکمهای خود آتش میخورند یعنی چیزی میخورند که خوردن آن
خوردن آتش بود خواهد ایشانرا امیدی گفت روز قیامت خورنده مال یتیم را اگر خوردن آتش بود
یعنی چون چشم او پر از آتش بود چون کسی که لقمه او پر از آتش باشد و این علامت بود در آن اگر خورنده مال یتیم است
تو هر که ایشان را ببیند چون ... مال یتیم آتش در شکم سوخته شود یوصيكم الله في اولادكم للذكر مثل حظ
الانثيين فان كن نساء فوق اثنتين فلهن ثلثا ما ترك وان كانت واحدة فلها النصف بعضی از مفسران گفته اند که سبب نزول
این آیه آن بود که در جاهلیت میراث بمردی و قوه بودی میراث بزنان و کودکان ندادندی خدای تعالی این آیه
فرستاد و حکم جاهلیت باطل کردانید جابر بن عبدالله انصاری گفت در باب من آمد که بیمار بودم
رسول صلی الله علیه وسلم با ابوبکر آمد و من بیخود شده بودم آب وضو خواست و بروی من زد بهوش آمدم و گفتم یا رسول الله
چه حکم کنم در مال خود و یکی از ایشان رسول جواب نگفت خدای این آیه فرستاد و عطا گفت سعید بن ربیع
کشته شد و از وی زنی ماند و دو دختر و برادری برادر جمله مال برگرفت و چیزی بزنان و دختران نداد و زن بیچاره
پیش رسول صلی الله علیه وسلم آمد و باز کرد و گفت که حق جل و علا در حق شما حکمی فرماید بعد از آن این آیه آمد و حکم
کرد که ... خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت وصیت و اندرز میکند شما را خدای تعالی و وصیت از خدا
ایجاب باشد و وصیت میکند شما را در کار فرزندان شما چون وفات رسد میفرماید که از ترکه شما پسر را
چندان نصیب بود که دو دختر را پس اگر این وارثان و زنان از دو بیشتر باشند نصیب ایشان دو
از ترکه یعنی دو بهره از سه بهره وا که و در باشد نصیب ایشان هم چهار دانگ و بعضی گفته اند که این با جماع معلوم
و گفته اند که از آنجا معلوم شد و این قول بس راست گفت مال جلادی پسری و دختری را باشد چون
باشد پسر را چهار دانگ بود و دختر را دو دانگ چون نصیب یک دختر نصف بود در اصل مثل نصیب ...

چون دو شوند دو ثلث بود ایشانرا و اگر دختر یکی باشد او را نیمی بود و از اصل ترکه و اگر وارثان دیگر شوند و باقی
رد کنند بایشان اولوا الارحام بعضهم اولى ببعض ولابويه لكل واحد منهما السدس مما ترك ان كان له ولد فان لم يكن
له ولد وورثه ابواه فلامه الثلث فان كان له اخوة فلامه السدس من بعد وصية يوصي بها او دين اباؤكم وابناؤكم
لا تدرون ايهم اقرب لكم نفعا فريضة من الله ان الله كان عليما حكيما مادر و پدر او را یعنی مرده هر یکی را شش یک بود
از آنچه گذارد مرده اگر او را فرزندی باشد و اگر او را فرزندی نباشد و وارث او مادر و پدر او باشند مادر او را دو دانگ
و باقی پدر را پس اگر او را برادران باشند مادر او را یکی بود و باقی پدر را و اگر پدر نبود و برادران مادر را حاجب نشوند
بمذهب اهل بیت و بروایتی حجب کنند و اکثر بر فرض و باقی برادر ایشانرا و اول قطعا بلکه است و این برادران باید
که دو باشند پدری و مادری یا پدری تنها یک برادر و دو خواهر یا چهار خواهر و قول عبدالله عباس آنست که اگر سه باشند
برادران حجب کنند حق بظاهر آیه میکند که فان كان له اخوة و اقل جمع سه باشد و این قول شاذ است
برادران که حجب کنند مادر را برای معاونت پدر برای آنکه پدر را قیام باید کرد بنفقه و کسوه ایشان از تزویج
ایشان علت بعض اصحاب ما روایت کرده اند و این دلالت کند بر آنکه برادران از جهت مادر باشند حجب کنند و این سهام
صاحب النصیب که داشته بعد از آنکه وصیت را بگذارند و دین را ادا کنند گفته اند که تقدیم وصیت بر دین
برای آن کرد که وصیت عام است در حق هر کسی باشد و دین هر کسی را نباشد پس چنانست که وصیت بجای تنگ
و حصول نهاده و دین بجای تنگ انگه حق اداء الیه شما نمیدانند که از تفاوت اقسام اکثر نصیب در پدر
گرانتر از نصیب فرزندان و گفته اند که پدران شما اند و پسران شما اند شما نمیدانید که کدام از ایشان بنفع نزدیکتر
باید گفت مراد آنست که شما ندانید که کدام سود است در دنیا ایشان که پدران شما یا پسران شما اند شما را یعنی دیگر
گفته اند مراد آنست که پدر را نفقه فرزند واجب بود چون محتاج بود و فرزند را نیز نفقه پدر واجب بود
پس ایشان درین باب راستند و شما نمیدانید که حاجت کرا باشد بعد مرگ از ایشان و گفته اند که شما ندانید که
بسبب راستند و شما نمیدانید که حاجت کرا باشد بعد مرگ از ایشان و گفته اند که شما غایب که کرا باشد که
از عذاب او پیرو آنان نیز از او برداره و تمنای مرگ او کرده گرفته اند برای میراث و این سهام هر یکی را از ایشان
وارثان خدای عزوجل مقرر کرده است و فریضه کردانید خدای تعالی دانا و درست کار و راست گفتار است
ولكم نصف ما ترك ازواجكم ان لم يكن لهن ولد فان كان لهن ولد فلكم الربع مما تركن من بعد وصية يوصين بها او دين
ولهن الربع مما تركتم ان لم يكن لكم ولد فان كان لكم ولد فلهن الثمن مما تركتم من بعد وصية توصون بها او دين
و همچنان وارثانی که گردد که میراث صرف کرده درین آیه ذکر ایشان میکند که میراث ایشان بسبب میگوید
است که مردان شما که بگذارند از ترکه اگر ایشانرا فرزندی نباشد و اگر ایشانرا فرزند باشد که از شما باشد و اگر از غیر شما
و شما را از آنچه ایشان بگذارند دو دانگ و نیم بود و اگر زنانرا او را از آنچه شما بگذارید که شوهران ایشانید چون شما را
فرزند نباشد و اگر فرزندان باشد ایشانرا بود و از ترکه شما شصت یک از اصل مال پس از آنکه مال وصایا و دین ادا کنند
ستونی اول کفن کنند پس اگر چیزی بماند قضای دین کنند و وصیت بجای آرند از آنچه بماند میان وارثان قسمت کنند
وان كان رجل يورث كلالة او امرأة وله اخ او اخت فلكل واحد منهما السدس فان كانوا اكثر من ذلك فهم شركاء
في الثلث من بعد وصية يوصى بها او دين غير مضار وصية من الله والله عليم حليم و اگر مردی باشد که از وی میراث ...

تخصیص

کیرند کلاله از بی کی از و میراث کیرنده کلاله باشد او را یعنی هر یکی را ازین مرد و زن برادری و خواهری باشد که در این
باجماع اهل البیت است هر یکی از ایشان را اگر یکی بود ششیکی باشد شعبی گفت ابا بکر پرسیدند که کلاله چه باشد
گفت بگویم اگر صواب باشد از خدای بود و اگر خطا بود از من و شیطان بود و خدای ازان بری است
هر وارثی بود که پدر باشد و نه فرزند چون بعهد عمر علیه اللعنه رسید از عمر پرسیدند گفت من شرم دارم که خلاف
ابا بکر کنم [illegible] گفت [illegible] امیر المومنین ع گفت برادران و خواهران [illegible]
مادر و پدر [illegible] ذکر کرده است [illegible] در آخر سوره ذکر کرده است از پدر و مادر
باشند [illegible] اخبار [illegible] بهم باشند چنانکه باشند ایشان [illegible] یعنی
در و [illegible] کلاله [illegible] نقصان بر کلاله [illegible] مادری اگر کلاله
مادری و پدری جمع شود [illegible] باشد [illegible] ایشان
این دو [illegible] تفضیل [illegible] پدری و مادری
ایشان [illegible] سهام [illegible] ایشان ضرری رسانند
گفته اند [illegible]
تجاوز [illegible] احوال [illegible]
[illegible]
او بود [illegible] خدای [illegible] یوصیکم الله فی اولادکم [illegible] خطاب رسول
باتفاق [illegible] فان کانت واحدة فلها النصف
وتخصیص عموم بخبر واحد روا نبود [illegible] رسول خدای [illegible] گفت نحن معاشر الانبیاء لا نورث
ما ترکناه صدقة [illegible] تخصیص قرآن [illegible] تلک حدود الله ومن یطع الله ورسوله یدخله
جنات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها وذلک الفوز العظیم این حدهای خداست [illegible]
این سهام را [illegible] خدا و رسول را [illegible]
[illegible] جوهای آب روان بود [illegible]
خالد و جاودان باشند و آن فلاح [illegible] بزرگ است [illegible]
ومن یعص الله ورسوله ویتعد حدوده یدخله نارا خالدا فیها وله عذاب مهین و هر که عاصی شود در خدای
[illegible] خدای و رسول [illegible]
[illegible]
[illegible] استخفاف [illegible] عقاب [illegible] وعذاب مهین
[illegible] فاسق معاقب باشد [illegible]
[illegible] خدای جل وعلا [illegible]
[illegible] عموم و خصوص [illegible]
فاسقان و اهل صلوة [illegible]

ایشان زا در باشد و اگر مسلم شود [illegible] عموم را [illegible] تخصیص [illegible] تخصیص این عموم اولی
است [illegible] آیات [illegible] خلود
[illegible] فی الارض [illegible] معلوم است بضرورت که در
این [illegible] الله اعلم واللاتی یاتین الفاحشة من نسائکم
فاستشهدوا علیهن اربعة منکم فان شهدوا فامسکوهن فی البیوت حتی یتوفاهن الموت او یجعل الله لهن سبیلا
[illegible] فان تابا واصلحا فاعرضوا عنهما ان الله کان توابا رحیما [illegible] فاحشه [illegible] گواهی
[illegible] بر ایشان چهار گواه عدل [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] حکم ایشان آنست که ایشان را در خانهای خویش باز دارید و حبس کنید [illegible]
[illegible] در خانهای [illegible] خدای عز و جل برای ایشان طریقی و راهی پدید آید [illegible]
[illegible] نکاح است [illegible] گفته اند [illegible] اول اسلام [illegible]
[illegible] جلده [illegible] منسوخ گشت [illegible] گفت [illegible] جعل الله لهن سبیلا
[illegible] گفت [illegible] فاحشه [illegible] ایشان را [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] خدای [illegible] ایشان [illegible] انما التوبة علی الله
للذین یعملون السوء بجهالة ثم یتوبون من قریب فاولئک یتوب الله علیهم وکان الله علیما حکیما ولیست
التوبة للذین یعملون السیئات حتی اذا حضر احدهم الموت قال انی تبت الآن ولا الذین یموتون وهم
کفار اولئک اعتدنا لهم عذابا الیما [illegible] خدای [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] چون گناه کنند [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] اجل [illegible] موت [illegible] ایشان
[illegible] خدای [illegible] ایشان [illegible] خدای [illegible]
[illegible] حضور اجل [illegible] ابن عباس گفت [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] گردیم توبه م
[illegible] اسلام [illegible]
[illegible] خدای [illegible] حضور اجل [illegible]
[illegible] یا ایها الذین آمنوا لا یحل لکم ان ترثوا
النساء کرها ولا تعضلوهن لتذهبوا ببعض ما آتیتموهن الا ان یاتین بفاحشة مبینة وعاشروهن بالمعروف فان
کرهتموهن فعسی ان تکرهوا شیئا ویجعل الله فیه خیرا کثیرا [illegible]
[illegible]

و بر و نفقه نمیکرد ایشان را و بر ایشان میشدند و نزدیک حضرت پیغمبر آمدند و زن گفت یا نبی الله شوهرم بمرد …
و مرا هیچ از میراث نداد و پسر او که اکنون شوهر من … نفقه کند حق این آیت در شان زنان و گفت ای
ایمان آورده اید شما را حلال نیست که زنان را میراث بگیرید و ایشان را بکره … و نگاه دارید تا هلاک شوند
پس میراث ایشان بردارید و ایشان را از شوهر کردن منع نکنید تا ببرید آنچه بدیشان داده اید بعضی
از ایشان باز ستانید و ایشان را بواسطه حبس و اضرار خویشتن را از شما باز خرند شما را حلال نباشد این الا
نشوز و ناسازگاری از جهت ایشان بوده باشد و فاحشه و ناشایستی از ایشان ظاهر گردد آنگه شما را روا
باشد در آنکه چیزی از ایشان بستانید و خلع کنید و اگر ایشان با شما سازگاری و نیکوی کنند زنان خویش را گفت
نیکو با ایشان معاشرت کنید و نفقه و کسوه ایشان قیام نمایید پس اگر نفس شما ایشان را کاره باشد و صحبت
ایشان شما را خوش نیاید با این از ایشان مفارقت مکنید که شما بدان چیز که نفس شما کاره آن باشد خدای …
چیز خیر بسیار نهاده باشد و آن چیز شما را صلاح تر و نیکوتر باشد که علم بمصالح شما خدا راست جل جلاله و ان اردتم
استبدال زوج مکان زوج واتیتم احداهن قنطارا فلا تاخذوا منه شیئا اتاخذونه بهتانا واثما مبینا وکیف تاخذونه
وقد افضی بعضکم الی بعض واخذن منکم میثاقا غلیظا اگر ای صاحب … را امید بدل زن خود در …
نیت کرده و او را … که خود را باز خرید خدای تعالی ایشان را از آن نهی کرد و گفت اگر خواهید
که زن خود را رها کنید و زن دیگر بعقد نکاح آرید آنچه بدان زن داده اید از مهر … بسیار
داده باشید مال بسیار اگر از او باز مستانید بر شما وبال باشد ایا باز می ستانید از ایشان بهتان …
و چگونه از ایشان … و شما بیکدیگر رسیده اید و حق صحبت و خلوت در میان افتاده و ایشان از
عهدی استوار و پیمانی عظیم گرفته باشند بانکه ایشان را بنیکویی بدارید یا بنیکویی رها کنید
بان امر خیر اتقوا الله فی النساء فانهن عوان فی ایدیکم اخذتموهن بامانة الله واستحللتم فروجهن بکلمة الله ولا تنکحوا ما نکح اباؤکم
من النساء الا ما قد سلف انه کان فاحشة ومقتا وساء سبیلا ابو قیس … از جمله صالحان انصار بود پسر او …
… زن گفت … و از جمله صالحان قوم خود … رسول …
نزدیک آنحضرت آمد و او را از این خبر داد … گفت … خدای … رفت …
این آیت فرستاد و نکاح زن پدر حرام کرد و گفت نخواهید و نکاح مکنید آن زنان که پدران شما نکاح کرده
باشند الا آنچه گذشت و این مبالغه است در تحریم یعنی اگر ممکن است شما را که گذشتگان را باز آرید …
… ایشان حلال است یعنی چنانکه نکاح کردن ایشان ممکن نیست نکاح کردن ایشان که مانده اند …
پدر شما ممکن نیست آنگه گفت که این فاحشه و قبیح بوده است در دین خدای … و دشمن داشته
دین و مروت کسانی که خدا … بوده اند از این نکاح اجتناب میکرده اند و این را
المقت میخوانده اند و فرزندی که … مقتی نام می نهادند آنگه گفت وساء سبیلا
و بد راهی و طریقتی این نکاح که … حرمت علیکم امهاتکم وبناتکم واخواتکم وعماتکم
وخالاتکم وبنات الاخ وبنات الاخت وامهاتکم اللاتی ارضعنکم واخواتکم من الرضاعة وامهات نسائکم
وربائبکم اللاتی فی حجورکم من نسائکم اللاتی دخلتم بهن فان لم تکونوا دخلتم بهن فلا جناح علیکم وحلائل ابنائکم

الذین من اصلابکم وان تجمعوا بین الاختین الا ما قد سلف ان الله کان غفورا رحیما حرام کرده شد بر شما نکاح مادران
شما و دختران شما و عمه های شما و خاله های شما و دختران برادر و دختران خواهر شما و مادران رضاعی که شما را شیر داده اند و خواهران
شما از رضاع و مادر زنان شما و دختر زنان شما آنکه در حجر شما باشند از زنانی که با ایشان دخول کرده باشید که اگر دخول
کرده باشید بر شما … در خواستن ایشان و زنان پسران شما که از صلب شما باشند نه آنکه بپسری گرفته باشید و جمع
کردن در میان دو خواهر بنکاح این همه بر شما حرام باشد آنگه گفت الا ما قد سلف یعنی آنچه گذشت مغفور است
… از آن … که خدای آمرزنده و مهربانست … والمحصنات
من النساء الا ما ملکت ایمانکم کتاب الله علیکم واحل لکم ما وراء ذلکم ان تبتغوا باموالکم محصنین غیر مسافحین فما استمتعتم به
منهن فاتوهن اجورهن فریضة ولا جناح علیکم فیما تراضیتم به من بعد الفریضة ان الله کان علیما حکیما …
بر شما زنان شوهر دار و احصان بر چهار وجه است یکی بتزویج چنانکه گفت والمحصنات من النساء دوم
اسلام چنانکه گفت فاذا احصن فان اتین بفاحشة … سیم بعفت والذین یرمون المحصنات چهارم بحریت
والمحصنات من الذین اوتوا الکتاب آنگه گفت الا آنچه دست شما مالک آن باشد یعنی سبی کرده باشید
و زنان کافران بغارت آورده و شوهران ایشان زنده باشند بر شما حلال است …
… آنگه گفت این تحریم و تحلیل کتاب خدا است بر شما او نوشته و واجب کرده …
… حلال کرد … آنچه … یعنی … چهار …
… جمع کردن … زن … عمه او و خاله او … ولا تنکح المراة علی عمتها …
… اصحاب … روایت … چون … رضا …
… این حدیث … اخبار آحاد …
قرآن نتوان کرد آنگه گفت و حلال کرد بر شما که طلب کنید بمالها … بعقد نکاح …
… ایشان … محصن … زنا … حرام …
… اگر با ایشان متعه کنید … نکاح
… ایشان … واجب … بر شما … ایشان … در اول اسلام متعه
حلال بود … و این آیه … متعه حلالست جماعتی گفتند که این آیت منسوخ
… در این معنی اخبار آورده اند مضطرب و مختلف و خبر واحد ناسخ قرآن نباشد … محکم است …
… اهل البیت و عبدالله عباس و ابن مسعود و سعید جبیر و ابی کعب … و در مصحف ابی
ابن مسعود چنین است که فما استمتعتم به منهن الی اجل مسمی فاتوهن اجورهن … گفت که عبدالله عباس …
… گفت این مصحف ابی است … گفت … و الله …
… گفت عمران بن حصین … از نکاح متعه … گفت … خدای … والله …
… فما استمتعتم به منهن و هیچ آیه نیامد که ناسخ آن بود … رسول … این نکاح کردیم چون رسول …
… از آن نهی کرد … مردی … برای خود چیزی بگفت … قول خدا و رسول را
… گفت … امیر المومنین … شنیدم که گفت لولا ان عمر نهی عن المتعة ما زنی الا شقی اگر عمر نهی کردی از

شده در جهان بانجمن تمام کردی الا به حتی در خبر است که روزی عبد الله زبیر در مجلس نشسته بود و سخن میگفت عبد الله
عباس از در در آمد مکفوف شده بود عبد الله زبیر گفت ... من طلب الله البصائر و عبد الله عباس گفت
ان الله سلب البصائر نا وسلب البصائر کم ... [illegible]

[illegible]

ومن لم یستطع منکم طولا ان ینکح المحصنات المؤمنات فمن ما ملکت ایمانکم من فتیاتکم المؤمنات والله اعلم بایمانکم بعضکم من بعض فانکحوهن باذن اهلهن وآتوهن اجورهن بالمعروف محصنات غیر مسافحات ولا متخذات اخدان فاذا احصن فان اتین بفاحشة فعلیهن نصف ما علی المحصنات من العذاب ذلک لمن خشی العنت منکم وان تصبروا خیر لکم والله غفور رحیم

[illegible]

یرید الله لیبین لکم ویهدیکم سنن الذین من قبلکم ویتوب علیکم والله علیم حکیم والله یرید ان یتوب علیکم ویرید الذین یتبعون الشهوات ان تمیلوا میلا عظیما یرید الله ان یخفف عنکم وخلق الانسان ضعیفا

[illegible]

یا ایها الذین آمنوا لا تأکلوا اموالکم بینکم بالباطل الا ان تکون تجارة عن تراض منکم ولا تقتلوا انفسکم ان الله کان بکم رحیما

بفعل آنکه گفت عدوانا و ظلما فسوف نصلیه نارا وکان ذلک علی الله یسیرا حق تعالی خطاب میکند مومنان را
و میگوید که ای مومنان مخورید مالهای شما یعنی اموال یکدیگر را در میان هم بباطل مخورید یعنی بحرام از ربا و قمار و غصب
و دزدی و خیانت چون این آیه آمد جماعتی تحرج کردند از آنکه بخانه کسی طعام خورند تا این آیه آمد لیس علی الاعمی حرج
الی قوله ان تاکلوا جمیعا او اشتاتا الا ان تکون تجارة عن تراض منکم مگر آنکه در میان شما تجارتی حاصل آید و بایکدیگر معامله کنید و از
مجلس عقد براضی یکدیگر متفرق شوید بامکاره او دشما را از آن تصرف کردن و قولی دیگر آنست که مراد بتراضی
امضای بیع است بعضی دیگر گفتند که اگر چه در بیع عیبی بود چون تراضی بود میان متبایعین روا بود
گفت مکشید تنهای خود را یعنی دست بکشتن خون یکدیگر میازید که چنان باشد که بخون خود سعی کرده باشد
و خود را کشته اند انجا که گفت فاقتلوا انفسکم و الصلوة و اذا دخلتم بیوتا فسلموا علی انفسکم و گفته اند که مراد آنست که چون
یکی را بکشند او را بکشند و او را خود کشته باشد همچنان بود که خود را کشته باشد و چون بر کسی سلام کنند و اندر جواب
خواهد گفت همچنان بود که بر خود سلام کرده و گفته اند که معنی آنست که خود را بکشید بارتکاب محارم و مآثم و مال
مردمان و قتیلان بنا واجب خوردن که آنگه عذاب و معاقب شوید و خود را بدست خود هلاک کرده و قتیل
جاهلی را از این پرسیدند گفت میگوید که غافل مباشید و برای خود ذخیره و زاد ره راست کنید که اگر کسی
سفری در پیش دارد و زاد بر نگیرد در راه بمیرد و خود را کشته باشد و در خبر است که رسول یکی را از جمله صحابه
بسیری فرستاد گفت مرا در آن احتلام شد و سرما سخت بود تیمم کردم از خوف هلاک که برو چون بقوم
باز آمدم رسول را خبر کردم گفت یا عمرو صلیت باصحابک و انت جنب باصحاب نماز کردی و تو جنب
بودی گفتم یا رسول الله سرما سخت بود و بر خود بترسیدم و یاد آمد ولا تقتلوا انفسکم تیمم کردم آنحضرت بخندید
و دیگر هیچ نگفت ان الله کان بکم رحیما میگوید که خدای تعالی همیشه بر شما رحیم بوده است و مهربان و شفیق
و هر کس که آن کند یعنی مال مردمان بباطل خورد و خون مردمان بنا حق ریزد و آنچه خدای تعالی از آن نهی کرده است
ارتکاب کند و بیدادی و ظلم کند زود بود که ببریم و بسوزانیم او را بآتش دوزخ و این بر خدای تعالی آسانست
و هیچ چیز این معنی بر او متعذر نبود ان تجتنبوا کبائر ما تنهون عنه نکفر عنکم سیئاتکم وندخلکم مدخلا کریما
ولا تتمنوا ما فضل الله به بعضکم علی بعض للرجال نصیب مما اکتسبوا وللنساء نصیب مما اکتسبن وسئلوا الله من
فضله ان الله کان بکل شیء علیما آنگه خطاب میکند خدای تعالی با بندگان خویش و میگوید که اگر اجتناب کنید و دور
شوید از معاصی یعنی کبایر آن گناهان که شما را نهی کرده اند بپوشانیم گناهان دیگر و مر شما را ببخشیم و در آوریم شما را
بکرم و فضل خویش گناهان شما را آنچه دون کبایر است با ذکر شما هم اجتناب کبایر کفارت کند که کتاب
صغایر گردانم و شما را در جای کریم و بنیکوکاران در آرم که آن بهشت است ابو هریره گفت که روزی رسول
خدا بر منبر گفت بآن خدای که جان من بفرمان اوست سه بار بگفت و خاموش شد مردم از آن بگریستند از آن
جهت که نداستند که رسول آن سوگند چرا یاد کرد آنگه گفت هیچ بنده نباشد که پنج وقت نماز بگذارد و ماه رمضان
روزه دارد و از کبایر اجتناب کند الا درهای بهشت او را بگشایند چنانکه بر هم میزند آنگه این آیه بر خواند
بر خواند در کبایر علما اختلاف کرده اند بعضی گفتند هفت است قتل نفس محرمه است و ظلم و قذف
محصنات و زنا و لواطه و ربا و شرب خمر و فرار از زحف و این قول عبدالله عباس است و گفتند هر چه

کرده‌اند

کرده‌اند از امام جعفر صادق ع که گفت شرک است بخدای و الکفار بالآیات و عقوق الوالدین عبدالله مسعود گفت از رسول
خدا پرسیدم که کدام گناه بزرگتر است گفت آنکه خدای را انباز گیری که ترا بیافرید گفتم پس از آن گفت فرزند را بکشی از بیم آنکه
با تو نان خورد گفتم بعد از آن گفت آنکه با زن همسایه زنا کنی و تصدیق این حدیث در کتاب خدای آنجا
که گفت والذین لا یدعون مع الله الها آخر ولا یقتلون النفس التی حرم الله الا بالحق ولا یزنون در توریة
است که امهات گناه سه است و اولین گناه است که کردند کبر و آن ابلیس کرد دوم حرص و آن آدم
کرد سیوم حسد و آن قابیل کرد عبدالله عباس گفتند کبیره هفت است گفت هفتاد است بهفت نزدیکتر الا
آن گناه با استغفار کبیره نباشد و با اصرار صغیره نباشد و هرچه آنرا معصیت است کبیره است الا آن
که بعضی باضافت بعضی کبیره تر است با گناه باشد که هم کبیره باشد و هم صغیره باضافه با آنکه عقابش کمتر
بود و با آنکه عقابش بیشتر بود کبیره بود و مذهب شیعه آنست سفیان ثوری گفت کبایر آن باشد که در و مظالم
بود میان بندگان و صغایر آن باشد که میان خداوند و بنده باشد گفت این از آن خبر گرفتم که رسول ص گفت
که چون قیامت باشد منادی از بطنان عرش ندا کند ای امت محمد آنچه میان شما و
من بود بشما بخشیدم و آنچه شما را با یکدیگر است بیکدیگر بخشید و بهشت روید بحکم حق تعالی و ولا
تتمنوا سبب آن بود که زنان جمع شدند و بنزد رسول ص رسالت فرستادند که خدای تعالی مردان و زنان را
در تیمم برابر است چرا خدای تعالی ذکر مردان میکند و ذکر زنان نمیکند ما میترسیم که ما را در ما
چیزی نباشد با خدا ... خدای تعالی این آیه فرستاد که ان المسلمین و المسلمات و آیه انی لا اضیع
عمل عامل منکم من ذکر او انثی قتاده و سدی گفتند که چون آیه قسمت میراث آمد که للذکر مثل حظ الانثیین
مردان گفتند ما امید داریم که وزر و عقاب ما در قیامت نیمه باشد که وزر و عقاب مردان چنانکه
نصیب ما در میراث نیمه مردانست و مردان بعکس این گفتند خدای تعالی این آیه فرستاد و ایشان را از آن
نهی کرد بعضی گفتند چون خدای تعالی ذکر مردان کرد و ایشان را تفضیل نهاد بر زنان زنان گفتند کاشکی ما نیز
مرد بودمانی خدای تعالی در این آیه نهی کرد که تمنای مقام و جاه و مال مرتبه یکدیگر کنند گفت
تمنا مکنید و آرزو مدارید آنچه خدای تعالی بدان بعضی را بر بعضی تفضیل نهاده باشد از آنکه خدای تعالی مصالح
بندگان بهتر داند جماعتی که تمنای مال قارون کردند و گفتند یا لیت لنا مثل ما اوتی قارون چون قارون را
با همه اموال بزمین فرو برد ایشان را معلوم شد که تمنای باطل بود و از آن پشیمانی شدند چنانکه خدای تعالی
حکایت از ایشان کرد و گفت و اصبح الذین تمنوا مکانه بالامس الی قوله لولا ان من الله علینا لخسف بنا آنگه بیان کرد
جل جلاله که هر یکی را نصیب خود باشد از ثواب و عقاب و بر وفق عمل در این باب مرد و زن یکی اند
چنانکه گفت من جاء بالحسنة فله عشر امثالها و من جاء بالسیئة فلا یجزی الا مثلها و مراد از آیت نصیبی از آنچه
کسب کردند از خیر و طاعت و ثواب آنچه تعلق بدنیا دارد از مکاسب و تمنای حلال مال یکدیگر نباید
کرد که این بحسب مصلحت او بهتر میداند چنانکه گفت و لو بسط الله الرزق لعباده لبغوا فی الارض ولکن
ینزل بقدر ما یشاء آنگه گفت از خدای خواهید و طلب از فضل خدای گفت سلوا الله من فضله ان الله
یحب ان یسأل از خدای خواهید فضل او را که او دوست دارد سوال را و هر کس فضل از او خواهد بدو رسد

خدای تعالی میداند مصلحت هم

و سفیان چنین گوید که خدای ما را فرموده که از او سوال کنیم الا که اجابت کند اگر خواهی که دوست دارد ما را
بسوال فرمودی پس از ان خواه و فضل او طلب کن او بهمه چیزی عالم و داناست بحسب انچه مصلحت داند و لکل
جعلنا موالی مما ترک الوالدان والاقربون والذین عقدت ایمانکم فاتوهم نصیبهم ان الله کان علی کل شیء شهیدا و از
بهر یکی از مردان و زنان بیان کرده ایم و مشروع گردانیده ایم وارثانی که ایشان اولی باشند بمیراث
ایشان از وارث تا بردارند میراث انچه پدر و مادر و خویشان رها کرده باشند [illegible] و گفت که اگر کسانی
که با ایشان عقد و عهد کرده اید نصیب ایشان بدیشان دهید که خدای تعالی بهمه چیزی گواه است مورد
این کلمه بند و عهد است تا مردمان عمل کنند بر انچه واجب باشد درین باب و سوگند را یمین
خوانند که در وقت سوگند دست راست بدست راست گیرد که در ظاهر [illegible] و فعل الیمین
و در معنی با مرد و سوگند خواره بر جاهلیت مخالفت کردندی با یکدیگر عهد و سوگند خوردندی و گفتندی
دمی دمک و هدمی هدمک و ثاری ثارک و حربی حربک و سلمی سلمک و ترثنی و ارثک چون این
گفته بودندی میان ایشان میراث ثابت شدی و نصیب حلیف از میراث [illegible] بودی خدای تعالی
نصیب ایشان بدیشان [illegible] میراث ایشان را منسوخ کرد باین آیه و اولوا الارحام ابن عباس گفت [illegible] و ان
انکه رسول صلعم میان ایشان برادری داد روزی اخوت از مهاجر و انصار چون بمدینه آمدند ایشان
بان برادری میراث گرفتندی انکه بآیه فرایض منسوخ شد الرجال قوامون علی النساء بما فضل الله
بعضهم علی بعض و بما انفقوا من اموالهم فالصالحات قانتات حافظات للغیب بما حفظ الله واللاتی
تخافون نشوزهن فعظوهن واهجروهن فی المضاجع واضربوهن فان اطعنکم فلا تبغوا علیهن سبیلا
ان الله کان علیا کبیرا این آیه در سعد بن ربیع آمد و او از جمله نقیبان بود و زنش حبیبه بنت زید با او نشوز
کرد مرد وی را بزد و با پدرش بنزدیک رسول الله آمد و گفت یا رسول الله من کریمه خود را در حکم او
او را طپانچه بر روی زده است رسول صلعم گفت قصاص باید کرد جبرئیل آمد و این آیه آورد رسول گفت ما
چیزی دیگر میخواستیم و خدای تعالی چیزی دیگر خواست و انچه خدای خواست بهترست و قصاص برداشت
در انچه میان شوهر و زن باشد بر وجه تادیب میگوید که مردان قیمان و استادکاران مسلط اند بر زنان
ایشان زیر دست [illegible] و زنان زیر دست مردان از بهر انکه [illegible] و گفتار [illegible] و دست [illegible] از بهر
چیز انکه خدای تعالی تفضیل نهاد و فضل [illegible] بعضی بر بعضی بعقل و زیادتی دین و یقین [illegible] که ایشان
ناقص عقلند و ناقص دین و گواهی دو از ایشان بگواهی یک مرد است و جهاد کردن که مردان از [illegible]
خفافا و ثقالا و زنان را گفت و قرن فی بیوتکن و رسول صلعم گفت المراة مسکینه ما لم یکن لها زوج زن مسکین
است تا شوهر پیش نباشد و گفتند یا رسول الله اگر چه او را مال باشد گفت آری اگر چه [illegible]
[illegible] ابو هریره از رسول صلعم روایت کرد که بهترین زنان زنی باشد که چون در روی نگری شادمان شوی و اگر
چیزی فرمای طاعت کند و اگر از و غایب شوی حق ترا محافظت کند هم در اسرار و هم در اموال و
در نفس خود [illegible] این آیه [illegible] حق تعالی مردان را بر زنان تفضیل نهاد [illegible] و بما انفقوا [illegible]
نفقه میکنند مرد راست که بر زن نفقه کند الله گفت اما ان زنان که ایشان صالح باشند مطیع باشند

خدای او شوهر را [illegible] در غیبت شوهر خود را محافظت کنند اسرار او را هم در اموال و هم در نفس خود نگاه دارند
خدای تعالی از رسول خدای گفت احفظ الله یحفظک خدای را نگاه دار تا خدای ترا نگاه دارد و ان زنانی
که بیم رسید از ناسازگاری کردن ایشان اول ایشان را پند دهید اگر سود نکند و اصرار کنند در بستر [illegible] و
جای دیگر بخسپید و گفته اند که در بستر پشت بر ایشان کنید و اگر سود نکند ایشان را بزنید زدنی بقاعده بر
وجه تادیب چنانکه هیچ نقصانی بر ایشان پیدا نشود و در خبر است که رسول صلعم فرمود علق السوط حیث یراه
اهل بیتک تازیانه جای [illegible] اهل خانه [illegible] زیردستان از آن ببینند اسماء بنت ابو بکر گفت من چهارم
زن بودم که زبیر العوام مرا نکاح کرد برای خود چون بر یکی از ایشان خشم گرفتی او را بچوب مشجب زدی
[illegible] پس اگر شما را اطاعت دارند بر ایشان هیچ راهی مجوئید [illegible]
خدای تعالی [illegible] علو و بزرگواری او را رسد وان خفتم شقاق بینهما فابعثوا حکما من اهله و حکما من اهلها
ان یریدا اصلاحا یوفق الله بینهما ان الله کان علیما خبیرا و اگر ترسید از خلاف و شقاق میان ایشان [illegible]
از هر دو جانب [illegible] دو حاکم یکی از جانب مرد و یکی از طرف زن بفرستید برای زن و مصلحت بیند
اگر خواهند تا میان ایشان اصلاح کنند اگر مصلحت در اصلاح باشد اصلاح کنند که خدای تعالی میان ایشان
موافقت پیدا کند و با یکدیگر ایشان الفت دهد که خدای تعالی عالم است باحوال بندگان و آگاه است از ایشان
و اگر این دو حاکم مصلحت در ان بینند که میان ایشان فرقت اندازند چنان کنند [illegible]
و نفوذ حکم [illegible] تا انکه هر دو متفق القول والرای شوند و این جمله احکام شرعیست [illegible] امیرالمومنین
بصفین با معاویه کارزار میکرد [illegible] بجائی رسید که بر لشکر معاویه غلبه
کرد [illegible] معاویه در لرزید نزدیک بود که او را اسیر کنند عمرو عاص [illegible]
گفت [illegible] مصحفها بر سر نیزه کنند و گویند ای قوم ما شما را بکتاب خدای تعالی
میخوانیم میان ما حاکم باشد چنین کردند لشکر امیر چون چنان دیدند [illegible]
امیرالمومنین گفت ای قوم خطا میکنید امضوا علی بصیرتکم فانهم لیسوا باهل دین ولا کتاب ولا قرآن
و انما رفعوها مکیده [illegible] ایشان اهل دین و قرآن نیستند و مصحفها را بکید بر سر چوب کرده اند
ایشان نشنیدند اصرار کردند و گفتند لابد تحکیم باید کرد امیرالمومنین گفت چون چنین است [illegible]
کنم عبد الله عباس را اختیار کردم برای خود گفتند نخواهیم یمنی و مصری را خواهیم گفت مالک اشتر را
گفتند [illegible] ابو موسی اشعری را اختیار کردند برای خود و ان حکمین حکم کردند چنانکه معروفست
عمرو عاص و ابو موسی اشعری را بفریفت و امیرالمومنین را از امامت خلع کرد [illegible]
[illegible] ان قوم که اختیار کرده بودند خارجی شدند و چهار هزار مرد یکبار برخاستند و لشکرگاه را [illegible]
[illegible] امیرالمومنین [illegible] گفتند برای انکه علی تحکیم کرد [illegible] عبد الله
پس حکمین [illegible] خدای تعالی در بعضی احکام شرعی [illegible] وان خفتم شقاق بینهما فابعثوا
حکما [illegible] ایشان جواب ندانستند و باز نیامدند عبد الله عباس [illegible] رفت و خبر داد [illegible]
[illegible] ولیکن جواب ایشان [illegible] گفت بخدای اگر کسی در میان [illegible]

بیرون
انکار کرده و نخواسته است جدا شوید و جواب اهل مجلس جواب نداد گفت چون شما کرده اید شما
امید اگر با ایشان بنهروان قتال کرده همه را بکشت واعبدوا الله ولا تشرکوا به شیئا وبالوالدین احسانا وبذی
القربی والیتامی والمساکین والجار ذی القربی والجار الجنب والصاحب بالجنب وابن السبیل وما ملکت ایمانکم
ان الله لا یحب من کان مختالا فخورا الذین یبخلون ویأمرون الناس بالبخل ویکتمون ما آتاهم الله من فضله واعتدنا
للکافرین عذابا مهینا حق تعالی خطاب میکند با مکلفان جل و میگوید خدای را پرستید و با او هیچ شریک مگیرید و با
پدر و مادر نیکوئی کنید و با خویشان و یتیمان و مسکینان احسان کنید چنان بود که در طعام بت
پرستش پدر و مسکین آن باشد که او را چیزی نباشد که معاش او کفایت کند مردی نزد حضرت رسول آمد
و گفت یا رسول الله دلم سخت شده است گفت مسکین را طعام ده و دست بر سر یتیمان فرود آر و طعام آن
ده و با همسایه که خویشاوند بود و با همسایه که بیگانه بود و با رفیق و یاری که در سفر هم پهلوی تو باشد یعنی یار
بود نیکوئی کنید ابن البخاری گفت الجار الجنب همسایه کافر است و بعضی گفتند الصاحب بالجنب همسایه
است که سرای او پهلوی سرای تو باشد و گفته اند که آن کس است که ملازم تو بود و پهلوی تو نشیند طمع خیر تو دارد
جابر گفت من شرم دارم که مردی سرا پای در بساط من نهد و از من بوی نیکی نیابد رسول گفت مؤمن
نباشد آنکه همسایه از شر او ایمن نباشد هر آنکس که او را در سرای است باید داشتن که ایمن بود از همسایه بر او
و مال همسایه او مؤمن نباشد گفتند یا رسول الله حق همسایه بر همسایه چیست گفت آنکه اگر بخواندت
اجابت کنی اگر درویش بود دستش گیری و اگر قرض خواهد بدهی و اگر خیری بدو رسد تهنیت گوئی
و اگر مصیبتی رسد تعزیت گوئی و اگر بمیرد در جنازه او حاضر شوی و دیوار بر بالای سرای او برنداری
تا باد و آفتاب از او منع شود و او را از بحالی و مطبوخ خانه که ترا الا از القضیب کنی و اگر میوه خری
که او را بچشانی الگ گفت همسایگان سه اند یکی سه حق دارد و یکی دو حق دارد و یکی یک حق دارد آنکه سه حق دارد
همسایه بود و مسلمان و خویشاوند او حق همسایگی و حق اسلام و حق خویشاوندی دارد و آنکه دو حق دارد همسایه
مسلمان غیر خویشاوند و آنکه یک حق دارد همسایه مشرک انس مالک روایت کرد از رسول که گفت من آذی
جاره فقد آذانی یعنی که همسایه خود را برنجاند مرا رنجانده باشد و هر که مرا رنجانده باشد خدای را رنجانده
بود و هر که با همسایه کارزار کند با من کارزار کرده بود و هر که با من کارزار کند با خدای کارزار کرده باشد و
هیبت برادرم جبرائیل را وصیت کرد در حق همسایگان بر دم که از من میراث باو خواهد رسید اگر خدای
عز و جل گفت ابن السبیل و با راه گذری غریب اگر چه در شهر خود نعمتی داشته باشد با او احسان کنید و با
بندگان خود نیکوئی کنید ابو ذر غفاری گفت رسول خدای غلامی بمن داد مرا گفت این غلام را نیکو دار
از آن طعام که خود خوری و از آنچه پوشاک خود پوشی ابو ذر گفت من خود یک پیراهن داشتم دو نیم
کردم و یک نیمه در و پوشانیدم چون از بهر نماز بمسجد شدم رسول گفت پیراهن چه کردی گفتم یا رسول
مرا گفتی غلام را نیکو دار و از آنچه پوشی بپوشان که خود پوشی من بیش پیراهن نداشتم نیمه را به دادم رسول
نیکو داری بیامدم و آزاد کردم رسول پرسید که غلام چه کردی گفتم آزاد کردم گفت خدایت مزد دهاد
و امیر المؤمنین گفت که آخرین سخن رسول این بود که الصلوة وما ملکت ایمانکم نماز بپای دارید و زیر
دستان

١٤٧

مختال از
دستان ایشان نیکو دارید و دیگر نگفت که خدای متکبر از او دوست ندارد و بر همسایه درویش و خویشاوند درویش
تطاول الکبر کس در حق خود چیزی پندارد که در او نباشد مختال متکبر خواهند و فخور بسیار فخر بود الکبر گفت الذین
یبخلون و الکسان که بخیلی میکنند و مردمان را بخیلی میفرمایند و آنچه خدای با ایشان داد از فضل و نعمت خود پنهان
میکنند ایشان ظالمان اند چون اگر ایشان تمامسازند و ما ساخته و نهاده ایم ظالمان کافران عذابی خوار کننده و ملت
و هلاک و استخفاف بعضی گفته اند که مراد جهودانند که صفت رسول پنهان کردند و بخیلی کردن از
خبر رسید مردمان چه گفت آیه در مردمانی آمد که بعلم بخیلی کنند و از طالبان پنهان کنند ابن عباس گفت
در اسامه بن حبیب و بحری بن عمرو و رفاعة بن زید آمد که بنزدیک جماعتی انصار یاران آمدندی و ایشان گفتندی
این مال خرج مکنید بر محمد و اصحابش که درویش شوید خدای در حق ایشان این آیه آمد که خود بخیل بودند
و مردمان را به بخیل میفرمودند و آنچه خدای ایشان را داده بود از مال و نعمت پوشیده میداشتند و روزی عمران حصین
آمد جامه از خز پوشیده بود که پیش از آن داشت و دیگر پس از آن نپوشید از و پرسیدند این حالت گفت
خواستم قول رسول را کار بندم که گفت اذا انعم الله علی عبد نعمة احب ان یری علیه چون خدای بر بنده
خود نعمتی کند دوست دارد که آن نعمت بر آن بنده ببیند والذین ینفقون اموالهم رئاء الناس ولا
یؤمنون بالله ولا بالیوم الاخر ومن یکن الشیطان له قرینا فساء قرینا وماذا علیهم لو آمنوا بالله والیوم الاخر
وانفقوا مما رزقهم الله وکان الله بهم علیما ان الله لا یظلم مثقال ذرة وان تک حسنة یضاعفها ویؤت
من لدنه اجرا عظیما حق تعالی صفت آنان میکند که اگر ایشان نفقه کنند میدهند و اگر دهند
برای چشم دیگر مردمان دهند سدی گفت ایشان منافقانند و گفته اند که مشرکانند که مال در عداوت
رسول خرج میکردند اگر منافقان چنین گفتند لا تنفقوا علی من عند رسول الله حتی ینفضوا ایشان بیگانه
و بخیل بودند و میگفتند خیری با صحاب محمد مدهید تا از بر کنار شوند و از نزدیک محمد پراکنده گردند
و اگر چیزی دادندی بریا دادندی چنانکه درین آیه ذکر کرد و گفت مالهای خود در نفقه کنند بر مردمان
و ایمان نمی آرند بخدا و روز بازپسین با کمر ایشان آمد که کافران اند دیو قرین ایشان است و کسی که دیو قرین او باشد
بد قرینی باشد او را چنانکه امروز قرین دیو اند فردا در حق سبحانه و تعالی همگی را بسلسله با دیو بندند چنانکه در
در طاعت دیو اند در آخرت قرین او باشند دیو ای تمنا کند که یالیت بینی و بینک بعد المشرقین
الآیه اگر بسبیل تعجب میگوید و ما ذا علیهم چه باشد بر ایشان و ایشان را چه زیان دارد یعنی این جهودان و مشرکان
و منافقان اگر بخدا و روز قیامت ایمان آرند و از آنچه خدای ایشان را داده نفقه کنند این همچنان
مذهب ایشان بود بر فسا و مذهب مجبره و اما اگر ایشان را بود که چون خدای گوید شما را چه زیان اگر ایمان آورید
ایشان نیز گویند خدا را چه زیان باشد اگر ما را ایمان داری و منع کنی و قدرت موجب کفر ندادی
و قدرت ایمان ستانی و مهر بر چشم و گوش ما برداری و جای تهمت است که آن بینند و این نگویی
کافر باشد بر خدای و خدای را هیچ حجت نباشد بر قول تعالی اله ظنی فی ذلک علوا کبیرا از بهر تهدید
و وعید گفت که خدای تعالی بایشان و احوال ایشان علم است اینجا تهدید کند و اینجا غلاب را نهد
مجره اینجا ظالم باشد و اینجا متعدی نعوذ بالله من هذا الجهالة الحق سبحانه دم بنا و اساس عمل نهد

وگفتا رمجره و ابر ایشان رد کرد و گفت ان الله لا یظلم مثقال ذرة خدای بر کسی ظلم نکند مثقال ذره و این آیت
کوردل تو گفت این در نباید و عبدالله عباس را پرسیدند از ذره پاره خاک خورد دست گرفت و بر دست دمید
بنشاند و گفت هر یک از دست او جدا شد گفت هر جزوی از این ذره است و گفته اند که ذره هر جزوی
از اجزای هوا باشد که چون آفتاب از روزن افتد توان دید و مراد از نفی ظلم است از نفس خویش
چنانکه گفت الله لا یظلم شیئا و حقیقت ظلم ضرری باشد محض که بغیری رسانند بی نفعی و یا دفع مضرتی و این
بر خدای روا نبود که او منفعتی ... و عالم است بقبح ظلم وان تک حسنة و اگر چند مثقال ذره حسنه باشد او را
مضاعف گرداند یکی ده و عطیه ابو سعید خدری از رسول روایت کرد که گفت روز قیامت چون
مؤمنان از دوزخ بگذرند و ایمن شوند این مؤمنان با خدای جدال کنند در حق مؤمنانی که در دوزخ باشند گویند
بار خدایا برادران ما اند با ما یک جا نماز کرده اند و روزه داشته و حج کرده و اکنون در دوزخ گرفتار شده اند
اگر رحمت کنی و کرم فرمایی ما شفاعت کنیم حق تعالی گوید بروید و هر کرا شناسید از دوزخ بیارید ایشان
جماعتی را ببینند آتش از ایشان صورت بر گشته باشند بعضی را آتش تا نصف ساق گرفته باشد بعضی تا کعب
ایشان را بیرون آرند از آتش حق تعالی گوید بروید و هر که در دل او بقدر دیناری ایمان باشد بیارید آنگه گوید که هر کرا در دل
او وزن نیم دیناری بوده بیارید آنگه گوید که هر کس که در دل او مثقالی ذره ایمان باشد بیارید ابو سعید خدری گفت
که هر کس که این خبر تصدیق نکند گو این آیت برخوان ان الله لا یظلم مثقال ذرة گویند بار خدایا بار رفتیم و هر کرا
شناختیم بیاوردیم و هیچ کس نماند آنجا که در او خیری بوده حق تعالی گوید ایشان شفاعت کردند و فرشتگان و انبیا
شفاعت کردند برسید وقت من که ارحم الراحمین ام بفرماید تا ملک دو قبضه برگیرند و در آنجا
جماعتی باشند سوخته و انگشت گشته بفرماید تا ایشان را بجوی که آن را ماء الحیوان گویند آب آن را بر ایشان
ریزند ایشان بر رویند چنانکه دانه در سیلاب از پوست بیرون آید چنانکه دانه مروارید بر روی ایشان
که عتقاء الله آزاد کردگان خدا اند بفرماید تا ایشان را بجنت برند و گویند هر چه اندر وی خواهید
گویند بار خدایا کس این کرامت نکردی که با ما بهتر از این چه باشد گوید بهتر از این رضای من از شما که پس از آن
هرگز خشم نگیرم بر شما و یؤت من لدنه اجرا عظیما و بدهد از نزد خود مزدی عظیم یعنی ثواب عمل سازد ابو عثمان
النهدی گفت که ابو هریره روایت کرد که پیغمبر گفت که خدای تعالی بنده مؤمن را بر حسنه هزار حسنه دهد
... چون بوی رسیدم و بیان از این خبر دادم گفت من همچنین گفتم رسول خدای گفت ... و شنیدم
که خدای بنده مؤمن را بیک حسنه دو هزار بدهد اگر باور نداری این آیت برخوان ان الله لا یظلم مثقال
ذره و ان تک حسنة یضاعفها و یؤت من لدنه اجرا عظیما بگو که چیزی که خدای عظیم خواند که چه باشد
اگه اند فکیف اذا جئنا من کل امة بشهید و جئنا بک علی هؤلاء شهیدا یومئذ یود الذین کفروا و
عصوا الرسول لو تسوی بهم الارض و لا یکتمون الله حدیثا حق تعالی چون ذکر وعده کرد در عقب آن
ذکر وعید بکند تا مکلفان را هم وعده و هم تخویف کرده باشد در فعل طاعات و اجتناب معصیات گفت چگونه
باشد که از هر امتی گواهی بیاریم یعنی پیغمبران ایشان را و ترا بیاریم تا گواه باشی بر ایشان استفهام است بسبیل
تعجب و تهویل کار یعنی چگونه کنند و چه عذر می سازند و چه عذر آرند چون حال چنین بود ایشان را هیچ عذر

بابی تو

نباشد

١٢٨

نباشد عبدالله مسعود گفت رسول مرا گفت چیزی برخوان بر من سورة النساء آغاز کردم چون باین آیت رسیدم که
پیش از آنکه اول کرا رسید گفت حسبی بس است مرا آنچه خواندی یومئذ یود الذین کفروا آن روز که چنین باشد
آرزو کنند و تمنا کنند کافران و آنکه در پیغمبر عاصی شده باشند که زمین با ایشان راست کرده اندی یعنی پوشیده
گفت که دوست داشتندی که زمین باز شدی و ایشان بزمین فرو شدندی و باز زمین راست شدی
گفت خدای انصاف کند من البهائم و السباع و الطیور ایشان را گوید کونوا ترابا در حال همه خاک شوند
در این وقت کافر تمنای حال ایشان کند که کاشکی من نیز خاک شدمی و مردم و مردم بر سر ما رفتندی که کاشکی
ایشان را بعث و صفت رسول باز پنهان نشدندی بعضی گفته اند این کلام مستانف است معنی آنکه
ایشان چیزی از خدای پنهان نتوانند کرد از آنکه هیچ چیز پوشیده نیست و دانند که اعضا و جوارح
ایشان گواهی دهد یا ایها الذین آمنوا لا تقربوا الصلوة و انتم سکاری حتی تعلموا ما تقولون و لا جنبا الا عابری
سبیل حتی تغتسلوا و ان کنتم مرضی او علی سفر او جاء احد منکم من الغائط او لامستم النساء فلم تجدوا ماء فتیمموا صعیدا
طیبا فامسحوا بوجوهکم و ایدیکم ان الله کان عفوا غفورا خدای تعالی نهی کرد مر نماز را آنگه نماز کنند در حالت
بعضی مفسران گفته اند که در بدایت اسلام خمر خوردندی و مست شدندی و نماز کردندی خدای تعالی این آیت فرستاد
و گفته اند که اگر چه آیت در ظاهر نهی است در نماز معنی نهی است از سکر که چون خورند مست شوند و نماز
درست نباید پس گوی چنانست که میگوید و لا تشربوا الخمر فیمنعکم من الصلوة چنانکه در دیگر آیت گفت
یصدکم عن ذکر الله و عن الصلوة معنی آیت آنست که ای آن کسانی که ایمان آورده اید نماز کردن نزدیک مشوید
و نماز مکنید چون مست باشید تا آنگه بدانید که چه میگویید و نه اگر جنب باشید تا آنگه خود را بشوئید و غسل کنید
الا وقتی که رهگذری باشید سعید جبیر و عبدالله عباس گفتند مراد رهگذری است یعنی مسافر یعنی اگر مسافر
باشید اگر نماز روا باشد بتیمم بعضی گفتند مراد مواضع نماز است از مساجد و حذف کرد از برای دلالت کلام
و این روایت از امام محمد باقر است و جماعتی از مفسران از یزید بن حبیب روایت است که جماعتی انصار را
درها در مسجد بودی چون جنب شدندی راه دیگر نبودی ایشان را خدای رخصت داد که بگذرند بر مسجد
بگذرند و این در بدایت اسلام بود و پیش از آنکه سد ابواب کردند و در خانه را فرا مسجد بود در بلادر و نکردند
حجره امیرالمؤمنین و فاطمه و روایت کرده ام سلمه که رسول گفت الا ان مسجدی حرام علی کل حائض من
النساء او جنب من الرجال الا علی و اهل بیتی فاطمة و الحسن و الحسین و این روایت منکور است از اول برای آنکه
در یکجا بیان حکم مسجد است و هم بیان آنکه نماز چگونه کنند چون آب نیابند آنگه گفت و اگر بیمار باشید
و مراد بدین بیماری آن است با جراحتی و ریشی و این مذهب جمله فقهاست مگر حسن بصری که او گفت
هر رو باشد او را جابر عبدالله انصاری گفت با جماعتی در سفر بودیم مردی را سنگی بر سر آمد و سر او
درست بود او را احتلام افتاد دیگر روز رجوع کرد با قوم خود و گفت مرا هیچ رخصت می باید گفتند
است ترا غسل می باید کردن مرد غسل کرد و آب بر سر ریخت و بمرد چون باز آمدیم حضرت رسول را
گفتیم و آنکه شده گفت کشتند او را قتلهم الله مرد را بکشتند خدای ایشان را بکشد چرا نپرسیدند چون ندانستند
که شفای نادانی سوال است اگر بیمار باشید یا در سفر اگر در بود و اگر در دیگر چون آب نیابند تا

قتاده
تیمم باید کردن و همچنین اگر یکی از شما احدی آید یا زنان را مقاربه و ملامسه کرده باشید ابن عباس و حسن بصری و مجاهد و
گفتند مراد اهل جماعت و آب نیابد تیمم کنند بخاک پاک که تیمم از خصایص این امت است پیغمبر صم گفت مرا بر پیغمبران
پیش بر تفضیل نهاده اند زمین جمله مسجد ما کرده اند و خاکش را طهور ما کرده اند و غنیمتهای ما در خارج چون
خورشکان کرده اند و ابتدای تیمم از آن بود که بعضی زنان رسول صم و بعضی در سفری با رسول خدا بود و عقدی از آن
عقدی داشت بعاریه گم شد چنانکه طلب کردند بیافتند رسول صم و صحابه آنجا ماندند و آب در آن منزل نبود
بود و انجه داشتند بسته شد بود و مردم در رنجه شدند جبرئیل آمد و آیه تیمم آورد و رسول صم با صحابه تیمم کردند و
چون شتران را برانگیختند آن عقد زیر شتر بود و صفت تیمم در کتب فقهی مسطور است اینجا طلب کرده و خبر آ
گرد ... عمر خطاب ... گفت که ... رسیده باشند و آب نیابد ... گفت
... غسل کند ... حاضر بود و او را گفت ... که ... تیمم ... اجابت
و ... خاک ... کردند ... رسول صم ... گفت ... کار ... آورد
... دستهای ... زمین ... دستهای ... زدو
... روی ... خاک ... دستها ... آن
... گفت ... گرداند ... خاک پاک گشته ... دست ... اوسی
بران ... خدای ... عفو کننده است ... قبول کند ... تیمم ... بیمار
الم تر الی الذین اوتوا نصیبا من الکتاب یشترون الضلالة و یریدون ان تضلوا السبیل والله اعلم باعدائکم
وکفی بالله ولیا وکفی بالله نصیرا خطاب رسول است ... ای ... الست ...
... علمای ... که ... ایشان را از کتاب ... ابن عباس گفت ...
جهودان ... که ... ضلالت ... ایشان ...
و این آن بود که از عوام رشوه ها ستدندی ... ایشان ... و امانت خود ... چون
بستندی ... ایشان شما را چون خود ... ایشان ... خواهند که شما ...
ایشان ... خدای ... دشمنان شما ... ایشان ... با ایشان مشاورت ...
ایشان دشمنان شما اند صلاح شما ... و خدای ... کی ...
شما باشد دوستی او ... من الذین هادوا یحرفون الکلم عن مواضعه و یقولون سمعنا و عصینا
واسمع غیر مسمع وراعنا لیا بالسنتهم وطعنا فی الدین ولو انهم قالوا سمعنا واطعنا واسمع وانظرنا لکان خیرا لهم واقوم
ولکن لعنهم الله بکفرهم فلا یؤمنون الا قلیلا ... از جهودان ... که ایشان برای طعمه و رشوه
و طمع حطام دنیا تحریف و تبدیل توریة میکردند ... صفت و نعت محمد صم ... جهودان ...
که ایشان سخن خدای را در توریة از موضع و جای خویش بگردانند ... بطریق استهزا
میگویند که شنیدیم و لیکن فرمان نخواهیم برد ... گفتند ... اطعنا ... بگویند که
اگر ... قبول نخواهیم کردن ... لفظ ... بگویند و این در زبان ایشان دشنام بود و گفته اند
کلمه استهزا بود در زبان ایشان و گفته اند کلمه ... ازین ... کلمات ... زبان خود را ...

بجانند و در دین اسلام طعن میکنند و اگر بخلاف این کردندی و گفتندی شنیدیم و طاعت داشتیم
بجای سمعنا و عصینا و لیکن گفتار ما را توقف کن پس ما کلام تو بشنویم و بدانیم و تامل کنیم بجای و اسمع غیر مسمع
و راعنا ایشان را بهتر بودی و نیکوتر و صواب تر و راست تر و لکن خدای لعنت کرد بر ایشان بکفر ایشان
و معلوم از حال ایشان است که ایمان نیاورند الا اندکی از ایشان که در معنی ایمان آورده اند و لعنت از خدای
دور کردانیدن بود از رحمت یا ایها الذین اوتوا الکتاب آمنوا بما نزلنا مصدقا لما معکم من قبل ان نطمس
وجوها فنردها علی ادبارها او نلعنهم کما لعنا اصحاب السبت وکان امر الله مفعولا خطاب میکند خدای
با جهودان و ترسایان میگوید که ای آنکه ایشان را کتاب داده اند ایمان آرید بدانچه فرستادیم از کتاب
قرآن بحال محمد آن کتاب که این مصدق و راست دارنده است آن کتاب را که با شما است از توریة و انجیل
و این هر دو کتاب ذکر او و نعت و صفت او مذکور است پیش از آنکه ما روی شما را طمس و محو کردانیم و بگردانیم
سر ایشان ... تا قفا روی کرده و روی قفا چون روز باز گونه روند و این قول عبد الله عباس است
قول دیگر آنکه ما روی ایشان را چون روی قرده و خنازیر کردانیم که این حیوانات را موی بر روی باشد و ابن
... و از امام محمد باقر روایت کرده که گفت اگر با رسول ایمان نیاورند ما روی ایشان را از بدی
ضلالت کردانیم یعنی بر سبیل ضلال اگر گردند خدای ایشان را این وعید کرد و ایشان ایمان نیاوردند
این دو جواب است یکی آنکه بعضی ایمان آوردند چون عبد الله سلام و اصحاب او و آنکه ایمان نیاوردند
عقوبت کند ایشان را روز قیامت و دیگر گفت لابد من طمس الیهود و مسخ قبل قیام الساعة جواب دیگر آنکه
خدای ... خبر داد ... گفت او نلعنهم کما لعنا یعنی طمس کنیم ایشان را یا لعنت کنیم ... لعنت کرد
... خبر گوید که چون این آیه آمد عبد الله سلام گفت ... رسول صم آمد و ایمان آورد و
رسول الله ... رسیدم ... روی ... نقل کرده اند ... گفت در عهد عمر خطاب چون این آیه
بر کعب الاحبار خواندند گفت یا رب آمنت اسلمت ... گفت ... آثار ایشان کنم از
وجوه و نواحی ایشان و اثر ایشان ازین نواحی و ولایت ببریم تا آنجا شوند که آمده اند یعنی شام و این
چون اجلای بنی النضیر از دیار و حصون ایشان با اذرعات و اریحا از ناحیت شام و لعنت کنیم ایشان را چنانکه
اصحاب سبت را لعنت کردیم و ایشان را با خوک و بوزینه کردانیدیم و کار خدای ... کرده شود یعنی هر کاری
که خدای ... از افعال خویش خواهد آن باشد ... تحریف و تبدیل اهل کتاب ان الله لا یغفر ان
یشرک به و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء و من یشرک بالله فقد افتری اثما عظیما الم تر الی الذین یزکون
انفسهم بل الله یزکی من یشاء ولا یظلمون فتیلا انظر کیف یفترون علی الله الکذب وکفی به اثما مبینا
گفت چون این آیه ... قل یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا
رسول صم بر منبر آمد و بر خواند مردی برخاست و گفت یا رسول الله و الشرک ... گفت
خدای این آیه فرستاد که ... و حقیقت که خدای ... امرزد ... شرک ... و هر گناه ... شرک باشد ...
... جابر عبد الله انصاری گفت ... و امرزش خدای به بنده ... میان آن ...
... گفتند آن حجاب چه باشد گفت از رسول خدای پرسیدم گفت آن حجاب شرک ... خدای ...

این آیه بخواند ان الله لا یغفر ان یشرک به عبد الله عمر از رسول صلعم روایت کرد که هر کس با مرش خدای شود و اگر
نباشد هیچ معصیت او را مغفرت نباشد چنانکه اگر مشرک باشد هیچ روزه و هیچ طاعت او را سود ندارد و
گفت که در قرآن هیچ آیت که من دوست‌تر دارم از این و این [illegible] برا که خدای در این آیه نفی و
اثبات نهاده است گفت شرک نیامرزم و ماسوی بیامرزم و اجماع است که شرک بتوبه بیامرزد و اگر
شرک بی توبه بیامرزد فرق نباشد میان نفی و اثبات پس درست شد که مادون شرک بی توبه بیامرزد و
نه همه که مراد از دون شرک صغایر باشد برای آنکه مطلق گفت تخصیص او بی دلیل جایز نباشد
معلق کرد لمن یشاء تا مکلفان هیچ مغرور نشوند اگر مطلق بودی اغرا القبیح بودی و [illegible] در حساب است باشد که
[illegible] اهل زمین ایشان تعلق نکرد از معاصی اجتناب نماید اکه گفت و هر که بخدای شرک آرد با خدای
افعال و در استحقاق عبادت شریک آرد او بدروغی عظیم بر خدای نهاده باشد الم تر الی الذین
[illegible] که ایشان تزکیه نفس خود میکنند جماعتی جهودان چون بحری عمرو و نعمان بن اوفی و
خود را پیش رسول صلعم آوردند و گفتند ای محمد چه گویی ایشان را [illegible] گفت نه والله [illegible] ایشان
هر گناه که ما بروز کنیم شب [illegible] و هر چه شب کنیم بروز [illegible] خدای این آیه فرستاد
[illegible] گفت ایشان را [illegible] خدای گفت تزکیه ایشان را چه اعتبار است
[illegible] بل الله یزکی من یشاء خدای هر کرا خواهد تزکیه کند [illegible] و بر ایشان ظلم نکنند [illegible]
ایشان [illegible] عقاب کند [illegible] فتیل [illegible]
[illegible] انظر کیف یفترون [illegible] خدای [illegible] دروغ ایشان بر خدای [illegible]
میگویند نحن ابناء الله و احباؤه ما پسران و دوستان خدائیم و لن یدخل الجنة الا من کان هودا او نصاری
و این بس است [illegible] الم تر الی الذین اوتوا نصیبا من
الکتاب یؤمنون بالجبت والطاغوت ویقولون للذین کفروا هؤلاء اهدی من الذین آمنوا سبیلا اولئک
الذین لعنهم الله ومن یلعن الله فلن تجد له نصیرا [illegible] ای محمد [illegible] کتاب یعنی [illegible]
[illegible] خدای و رسول ایمان [illegible] ایشان بجبت و طاغوت ایمان می آرند [illegible] جبت و طاغوت
کرده اند [illegible] مشرکان [illegible] پرسیدند [illegible]
خدای عز و جل [illegible] ایشان [illegible] شیطان جبت [illegible] طاغوت [illegible]
و گفته اند جبت بتانند و طاغوت شیاطین [illegible]
ضحاک گفت [illegible] جبت [illegible] طاغوت کعب اشرف ایمان بجبت و طاغوت
آرند و میگویند کافران [illegible] مشرکان [illegible] هدایت [illegible]
کعب اشرف با هفتاد سوار از جهودان بمکه رفت [illegible] قریش سوگند [illegible]
[illegible] کعب اشرف برای ابوسفیان فرود آمد قریش گفتند شما اهل کتابید و محمد اهل کتاب
[illegible] بر شما ایمن نباشیم که میل شما با او بود [illegible]
سجده کنید ایشان [illegible] سجده کردند [illegible] یؤمنون بالجبت والطاغوت [illegible] کعب اشرف

را گفت

١٤٠

را گفت سی مرد از ما و سی مرد از شما بیایم و سوگند بخوریم بکعبه با هم و با خدای عهد کنیم که از یکدیگر جدا نشویم و با ما
یکی باشیم [illegible] چون این عهد کردند و فارغ شدند ابوسفیان کعب اشرف را گفت تو مرد اهل کتابی
و ما مردمان امی ایم [illegible] محمد گفت دین و طریقه خود عرضه کنید ابوسفیان گفت حاج را [illegible]
[illegible] و طعام دهیم و اسیران را [illegible] و صله رحم بجای آریم و خانه خدای را عمارت کنیم و [illegible]
کنیم و ما اهل حرم ایم و محمد از دین پدران مخالفت کرده است و رحم بریده و حرم رها کرده و دین قدیم
و دین محمد محدث است [illegible] کعب گفت شما [illegible] و دین شما از دین محمد بهتر است فذلک قوله
ویقولون للذین کفروا هؤلاء اهدی من الذین آمنوا سبیلا خدای گفت ایشان یعنی حی اخطب و کعب
و امثال ایشان آنها اند که خدای ایشان را لعنت کرده است و هر کرا خدای لعنت کند تو او را یاری [illegible]
که عذاب خدای [illegible] ام لهم نصیب من الملک فاذا لا یؤتون الناس نقیرا
ام یحسدون الناس علی ما آتاهم الله من فضله فقد آتینا آل ابراهیم الکتاب والحکمة وآتیناهم ملکا عظیما فمنهم
من آمن به ومنهم من صد عنه وکفی بجهنم سعیرا وجه اتصال این آیه باول آنست که آیه دوم [illegible]
[illegible] وصف ایشان [illegible] مراد [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] حکم کنند [illegible] ایشان را [illegible]
[illegible] ام یحسدون [illegible] جهودان [illegible]
[illegible] خدای محمد را [illegible] ابن عباس و مجاهد و ضحاک گفتند که مراد [illegible]
جهودان [illegible] بعضی دیگر گفتند [illegible] رسول [illegible] خدای [illegible]
[illegible] جهودان گفتند [illegible] خدای گفت ایشان را عجب می آید [illegible]
[illegible] داود [illegible] سلیمان [illegible]
[illegible] رسول [illegible] ایشان [illegible] بعضی [illegible] فمنهم من آمن به ومنهم
[illegible] امام محمد باقر [illegible] که مراد [illegible] آل محمد و مراد [illegible]
[illegible] فقد آتینا آل ابراهیم الکتاب والحکمة
آل ابراهیم [illegible] آل ابراهیم [illegible] مراد [illegible] کتاب [illegible]
[illegible] ملک عظیم [illegible] رسول [illegible] ملک [illegible]
[illegible] و آتیناهم ملکا عظیما [illegible] ایشان داد
[illegible]
[illegible] حسد حاسدان چون
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حاسدان [illegible]

و مشتری و مانند کرچه انکه بیشتر کنند از ان مهور زمانند الطمه و دلایل بسیار دادند هیچ سود نداشت در خشم بود از انکه او را کس حق نبود چنانکه
امیر المؤمنین صلوات الله علیه حسود الحاسد متغاظ علی من لا ذنب له و این خشم و عداوت بحقیقت با محمد و دیگر
او حقت او بود و در کتب او این است که خدای تعالی گفت که حاسد عدو نعمتی غیر راضی بقسمتی او بخراست کرده
جماعتی از زنان قریش با زنان رسول حاضر آمدند هر کسی از قبیله خود حسب و نسب خود چیزی میگفت
زهرا از در در آمد ایشان آن حدیث رها کردند یکی گفت چرا که ناشنیده این حدیث را گفت از بهر آنکه
من حدیث حسب و نسب محال باشد او آنست که تمام سید یکی از ایشان گفت مادر تو بانو
السیاده بامر الله [illegible] و ادم و اما بعلک فسید العرب و اما انت فسیدة نساء العالمین فاما ابناک
فسیدا شباب اهل الجنة ای بنو هاشم شما را چه بود که همه سیادتها بهر خود جمع کرده اید و کسی سیادت از ایشان برده
سید فرزندان آدم است و شوهرت سید عرب و تو سیده زنان و پسرانت سیدان جوانان اهل بهشت اند و عمت
حمزه سید الشهداء است فاطمه بر خاست و بیامد ام یحسدون الناس علی ما آتاهم الله من فضله حسد میبرند
بر آنچه خدای محمد را و آلش را داده است از فضل خویش فقد آتینا آل ابراهیم یعنی آل محمد و آل محمد است کتب قرآن حکمت
و ایشان را ملک امامت و ولایت کرامت کرده ایم انکه گفت فمنهم من آمن به ایشان کسی است که بدان ایمان
آورد و کسی است که نیاورد و اعراض کرد پس دوزخ کافیست آتشی افروخته انرا که ایمان نیاورد و اعراض
کردند ان الذین کفروا بآیاتنا سوف نصلیهم نارا کلما نضجت جلودهم بدلناهم جلودا غیرها لیذوقوا العذاب
ان الله کان عزیزا حکیما والذین آمنوا وعملوا الصالحات سندخلهم جنات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها
ابدا لهم فیها ازواج مطهرة وندخلهم ظلا ظلیلا میگوید که آنان که کافر شدند زود باشد که بسوزانیم
ایشان را باتشی که هر گاه پوستی از تن ایشان جدا شود و سوخته گردد پوستی دیگر بدل کنیم بجای آن
عمر گفت مردی این آیه پیش عمر خطاب بخواند گفت باز خوان باز خواند معاذ جبل گفت تفسیر این آیه نزد من
هست گفت بیار گفت در یک ساعت صد بار پوست ایشان بدل کنند عمر گفت من هم چنین شنیدم
از رسول فضیل عیاض گفت که آتش ایشان را هر روز هزار بار بخورد مجاهد گفت میان پوست کافر و گوشت
او کرمان باشند ایشان را خلیه و بانگ چون بانگ خران باشد ابو هریره از رسول روایت کرد که گفت
پوست کافر چهل ذراع باشد اگر گویند که خدای پوستی را که گناه نکرده باشد چگونه
عذاب کند جواب آنست که معذب جمله مکلف باشد نه پوست و پوست آلت است از آنکه چون
متصل نباشد الم نیابد و شامل جمله آدمی حیوان باشد نه بینی که گناه کار کند بعضی اعضا و اجزا چون چشم و
گوش و دست و پای در شاهد شدت و ملامت را جمیع با جمله او باشد دون البعض او همچنین عقاب
بر جمله او باشد و دلیل برین ظاهر آیت که گفت لیذوقوا العذاب با جمله ایشان حوالت کرد نه با بعض
جواب دیگر آنست که مراد به تبدیل اعاده است و تغیر صفت و هیئات چنانکه یکی انگشتری
دارد بشکند و قبا کند گویند این غیر آنست اگر چه آنست که اصل او بر جاست و آنکس که انگشتری را بشکند
و دیگر باره بشکلی دیگر بر آرد گویند این انگشتری غیر آنست قوله تعالی یوم تبدل الارض غیر الارض زمین آن
باشد و لیکن تغیری باشد در کیفیت او از جبال و جزان بعضی دیگر گفتند مراد بجلود پیراهن است

چنانکه

چنانکه گفت سرابیلهم من قطران از بهر آنکه ملازم ایشان بود از ایشان خواهند بهر که یکی سوخته گردد دیگری
پوشانندش و حسب جلود در اسرائیل خوانند چنانکه شاعر گفت کسا اللوم تیما خضرة فی جلوده فویل لتیم من سرابیل
الخضری بعضی دیگر گفتند که خدای تعالی اهل دوزخ را پوستی افزاید از بالای همه پوستها که الم نیابد و آن جدا
باشد بر خداوندش بمنزله پیراهن که از قطران باشد الحمد حق بیان کرد که این از بهر آن میکنیم تا عذاب خدای
بچشند که خدای قاهر و غالب کس او را غلبه نکند و حکیم است عذاب جز بعدل و استحقاق نکند آنگه در عقب آیه
وعید آیه وعد فرستاد و گفت آنکسها که ایمان آورند و عمل صالح کردند ما ایشان را در بهشتها بریم که در زیر
درختان آن جویهای آب روان باشد و در آنجا مخلد و مؤبد باشند و ایشان را در آنجا زنانی پاک باشند
پاکیزه از آنچه زنان دنیا باشد و ایشان را در سایه بریم گسترده و تمام جای که سایه باشد که آفتاب بدو
نرسد از ظل گویند و آنچه آفتاب بدو رسد و از و باشد از آن فی خوانند و ظلیل حسن بصری گفت آن
باشد که در وی گرمای سموم نباشد و گفته اند که ظلا ظلیلا برای آن گفت که تا با سایه دوزخ نماند چنانکه گفت
ان الله یأمرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها واذا حکمتم بین الناس ان تحکموا بالعدل ان الله نعما یعظکم
به ان الله کان سمیعا بصیرا سبب نزول این آیه آن بود که چون رسول مکه بگشاد و در خواست تا در خانه کعبه
رود کلید عثمان بن طلحه داشت و او از جمله سدنه کعبه بود در خانه ببست و بر بام شد و کلید از دست
نمیداد گفت اگر دانم که او رسول خداست کلید بدو دادمی امیر المؤمنین علی از دست او بستد از کف او بپیچید
و خانه برگشاد و رسول در خانه رفت و نماز کرد چون بیرون آمد عباس گفت یا رسول الله کلید خانه
مرا ده تا سقایة الحاج و سدانه کعبه مرا باشد خدای این آیه فرستاد رسول امیر المؤمنین را گفت کلید باز ده
و عذر خواه چون بیامد و کلید بعثمان داد و از وی عذر خواست عثمان گفت یا علی بیازردی و مرا بیازردی و کلید
از من بستدی و اکنون بیامدی بر زبان نیکو میگویی این چه خبر بود و این لطف چه گفت خدای درین باره
آیتی فرستاد و آیه بر وی خواند عثمان گفت اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا رسول الله جبرئیل آمد و
گفت رسول الله تا این خانه باشد کلید ایشان راست اگر چه سبب نزول آیه خاص است اما بر عموم حمل باید
کرد بر جمله امانت را شامل باشد چنانکه رسول گفت ادّ الامانة الی من ائتمنک ولا تخن من خانک امام محمد
باقر و امام جعفر صادق و جماعتی اهل علم گفتند که مراد به آیه امامان باشند و امانت امامت خدای فرموده
امامان را امر ... که امانت را تسلیم کنند و گفته اند که جمله شریعت اسلام امانت است
بفرماید که خدای شما را امر میکند که امانت را بخداوندان باز دهید و در آن خیانت مکنید و چون حکم
در میان مردمان حکم بعدل کنید و جور مکنید و آنکس که بعدل فرماید بعدل کردن اولی تر باید وعظ خدای
شنوید و بپذیرید او را که آن پند که نیکو چیزیست که خدای بدان وعظ میکند و بدانید که خدای سمیع
و بصیر میشنود و بینا بوده باشد اگر در زبان و فعل در امانت خلاف کنند و جور کنند میشنود و می بیند
آن بر ایشان یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم فان تنازعتم فی شیء فردوه
الی الله والرسول ان کنتم تؤمنون بالله والیوم الآخر ذلک خیر واحسن تأویلا میگوید ای گروهی که ایمان آوردند
گروهیکه خدای را فرمان برید و طاعت خدا و طاعت رسول برید و طاعت اولی الامر را بعد

خدا و رسول امتثال اوامر و نواهی ایشان بوده و گفته‌اند که اولی الامر امرا اند و گفته‌اند که علما اند و گفته‌اند که ائمه اند
هدی اند از اهل بیت رسول ص و این از امام محمد باقر و امام جعفر صادق ع مرویست اگر امرا اند [illegible] و اگر علما اند
امرای که جز بطاعت خدای نفرمایند ایشان اند و علمای که بر قول ایشان وثوق و اعتماد باشد ایشان اند
از انکه ایشان معصوم اند که جز بطاعت و رضای خدای نفرمایند و جز کلمه حق نگویند لاجرم خدای
بطاعت ایشان فرمود چنانکه خود بطاعت رسول فرمود و وجه استدلال بر امامت ائمه معصومین
درین آیه آنست که خدای اول خطابی که کرد با همه مکلفان گفت اطیعوا الله و رسول درین باب داخل
باشد اگر گفت واطیعوا الرسول رسول ازین خطاب بیرون آمد زیرا که کس هم مطیع و هم مطاع [illegible]
بود از بهر اعتبار رتبت و در حق اولی الامر چون اگر امرا و علما در هر عصری شخصی ازین خطاب بیرون
چنانکه در عهد رسول او تنها از خطاب و طاعت خود بیرون بود جمع کثیری عظیم ازین خطاب
شوند و این خلاف اجماعست و بر قول دیگر اگر ائمه اند در هر عصری وجهی دیگر آنست که طاعت اولی
الامر بطاعت خود و طاعت رسول مقرون کرد چنانکه خدای منزه است از همه قبایح و رسول ص معصوم
و مطهرست از جمله معاصی صغیره و کبیره باید که اولو الامر هم چنین بوده باشند و بدین صفت جز ائمه [illegible]
نیستند و مشابه که جز ایشان امرا و علمای دیگر باشند از انکه ایشان مختلف الرای و الاقوال و الافعال
باشند و این مؤدی بود به تکلیف ما لا یطاق و از حکیم تکلیف ما لا یطاق نیکو نبود و [illegible] که مراد از اولی
الامر باشند غیر از ایشان نیکو بود که طاعت خدای [illegible] که خدای ع شما را برای طاعت و ایمان
آفریده است وما خلقت الجن والانس الا لیعبدون و خدای ع شما را [illegible] نفرماید جز خیر و نیکوی
ما یرید الله لیجعل علیکم من حرج ولکن یرید لیطهرکم و طاعت رسول از بهر آن رسول که بر شما رحیم و مهربان
و بر ایمان شما حریص است قوله لقد جاءکم رسول من انفسکم الی قوله حریص علیکم بالمؤمنین رؤف رحیم
طاعت امامان و پیشوایان خود دارید که ایشان همه معصوم باشند شما را جز به نیکوی نفرمایند جابر [illegible]
امیه گفت که روز صفین امیرالمؤمنین را دیدم در میان دو صف ایستاده بود و نیزه در دست [illegible]
و میگفت ان الانسان لیطغی ان راه استغنی نگاه کردم عبد الله [illegible] امد [illegible] معاویه
می آورد و چون بنزدیک امیر رسید او پرسید که تو چه کسی امیر گفت مردی ام از اهل شام گفت [illegible]
الله اتباع کن با حق خدای ع شما را [illegible] هر شبانی و هر جوانی چون [illegible] امیر گفت [illegible]
پسر هند جگر خواره را اتباع منی وانا الذی لم اومن لعبد کفر ولم اعلم لعبد جهل ولم احکم بحکم [illegible]
[illegible] متفرق [illegible] با صدای [illegible] ابا بنی هاشم [illegible] الذی تولی الله [illegible]
[illegible] وقد علمتم ان الله اوجب علیکم طاعتی [illegible] امری [illegible] اهل [illegible]
للطاعة [illegible] اذا [illegible] یوم احد اذا فررتم [illegible] لیلة الغار اذ [illegible]
[illegible] یعنی [illegible] ایمان [illegible]
[illegible] کرده ام که [illegible] برادر تمام [illegible] کشنده [illegible] قوم [illegible]
با چند رایت که بنی هاشم [illegible] و خدای ع از ایشان [illegible] چنانکه روز بدر کرد و شما دانید که

طاعت

طاعت من بر شما فریضه کرده است و منی بر شما واجب گردانیده و آنکه من از اهل [illegible] و مستحق [illegible]
در خیر بکنم چون شما [illegible] شدید و روز [illegible] بایستادم چون شما همه بگریختید و شب غار جان فدا کردم
چون شما [illegible] کردید و جواب سائل من دادم چون شما جاهل بودید جابر بن عبد الله انصاری گفت [illegible]
رسول ص پرسیدم و گفتم یا رسول الله خدا را بشناختم و رسول را بشناختم این اولوا الامر کیستند که خدای طاعت
ایشان را با طاعت او و تو قرین کرده است گفت ای جابر ایشان خلفای من و امامان مسلمانان بعد از
من اولین ایشان علی بن ابی طالب انگه حسن و انگه حسین انگه علی بن الحسین پس محمد بن علی که در توریة معروف
باقر است تو او را دریابی چون او را ببینی از من سلام برسان انگه [illegible] رسید انگه گفت [illegible]
[illegible] بود و کنیت او کنیت من بود حجت خدای بر [illegible] در میان بنده [illegible] و او [illegible]
[illegible] مشارق و مغارب زمین [illegible] غایب شود [illegible] امامت [illegible]
[illegible] الائمه [illegible] که خدای ع دل ایشان با ایمان امتحان کرده باشد جابر گفت گفتم یا رسول الله
شیعه او را در غیبت او را انتفاع باشد گفت باشد همچون انتفاع بر [illegible] آفتاب و اگر چه ابر [illegible]
او را ای جابر این از مکنون سر خداست و مخزون علم خدا انگاه دار این را از نا اهلش جابر گفت چون مدتی
از این برآمد [illegible] روزی [illegible] علی بن الحسین زین العابدین ع شدم و پیش او نشستم [illegible]
[illegible] پسر او محمد بن علی الباقر از حجره [illegible] بیرون آمد او کودک بود و دو گیسو داشت چون او را دیدم [illegible]
[illegible] یا غلام [illegible] روی برگردانید [illegible]
رسول الله [illegible] گفتم یا غلام نام تو چیست گفت محمد گفتم پسر کیستی گفت
پسر علی بن الحسین گفتم تن و جان من فدای تو باد [illegible] رسول خدای [illegible]
[illegible] رسول خدای را بشارت باد که ترا دریابم و گفت چون او را ببینی از من سلام برسان اکنون
رسول خدای ترا سلام میرساند گفت علی رسول الله السلام ما دامت السموات والارضین و علیک
یا جابر بما بلغت السلام بعد از آن من پیش او میرفتم و چیزها می پرسیدم و می آموختم روزی از من سؤالی
[illegible] لا و الله لا ادخل [illegible] رسول الله بخدای که من [illegible] رسول [illegible] مرا [illegible] است که شما [illegible]
[illegible] کودکی و دانسته ترین مرد [illegible] بزرگی و گفت ایشان را
[illegible] که از شما [illegible] امام [illegible] گفت صدق جدی رسول الله من این سال [illegible]
[illegible] و [illegible] ذلک فضل الله علینا و برکة رسول ص فرموده
اطاع علیا فقد اطاعنی و من اطاعنی فقد اطاع الله و من عصی علیا فقد عصانی و من عصانی فقد
عصی الله [illegible] رسول را و اولو الامر [illegible] خود
و رسول او و اولو الامر فرمود [illegible] گفت اگر تنازع کنید در چیزی و شما را اختلاف افتد [illegible]
[illegible] بر خدا و رسول [illegible] کتاب او باشد [illegible] رسول [illegible] شریعت او بود
[illegible] معصوم [illegible] رسول خدای [illegible] چنانکه [illegible] گفت ولو ردوه الی الرسول والی اولی الامر
منهم لعلمه الذین یستنبطونه منهم [illegible] ایشان [illegible] رسول [illegible] معصوم [illegible]

ایشان عجب باشد اگر بخدای و روز قیامت ایمان دارند یعنی هر که بخدای ایمان دارد هر چیز را که در وی [illegible]
بو [illegible] از کتاب خدا و سنت رسول ص طلب ندارد و این بهتر است یعنی رد با خدا و رسول بهتر [illegible]
و ماویل زجاج گفت که آن تاویل که از خدای و رسول باشد بهتر باشد از تاویلی که از تلقای نفس خود کنی یعنی
احسن تاویلا من [illegible] و حکم و این آیه دلیل است بر بطلان قیاس [illegible] که رد با خدا و رسول فرض بود [illegible]
و چون منازعت [illegible] دلیل الخطاب [illegible] و آن [illegible] است [illegible]
الم تر الی الذین یزعمون انهم آمنوا بما انزل الیک وما انزل من قبلک یریدون ان یتحاکموا الی الطاغوت
وقد امروا ان یکفروا به ویرید الشیطان ان یضلهم ضلالا بعیدا واذا قیل لهم تعالوا الی ما انزل الله والی
الرسول رایت المنافقین یصدون عنک صدودا استفهام میکند بر سبیل تعجب یعنی ای محمد
که دعوی میکنند که ما ایمان آورده ایم بانچه بتو فرستادند یعنی قرآن و بانچه پیش از تو فرستادند از تورات و انجیل
و کتب متقدمان با این دعوی که میکنند میخواهند که بحکومت نزدیک طاغوت شوند و ایشان
فرموده اند که بطاغوت کافر شوند این طاغوت کعب [illegible] حسن بصری گفت مراد از این منافقان
که بحکومت پیش ایشان میرفتند و طاغوت [illegible] سدی و قتاده گفتند که مراد بطاغوت ابوبرده
کاهن است منافقی با یهودی حکومتی افتاد یهود گفت نزدیک محمد رویم منافق گفت نزدیک ابو
برده رویم [illegible] یهود گفت نزد محمد رویم رشوه نگیرد منافق گفت نزد کعب اشرف رویم [illegible]
این آیه فرستاد ابو اسحق ثعلبی در تفسیر خود آورده است که یهود الحاح کرد نزدیک رسول آمدند
رسول ص برای یهود حکم کرد بر منافق چون بیرون آمدند منافق گفت بیا تا بحکومت پیش عمر
برفتند یهود عمر را گفت که ما را مخاصمتی بود پیش محمد رفتیم و او حکم کرد اکنون [illegible]
بحکم محمد [illegible] گفت [illegible] و الحاح کرد عمر منافق را گفت چنین است گفت آری عمر
گفت توقف کن در خانه رفت و تیغ برگرفت و بیرون آمد و گردن منافق بزد [illegible]
[illegible] عمر گفت این حکم من است بر کسی که بحکم خدای و رسول راضی نباشد [illegible]
[illegible] روایت کرده اند که آیه بر عموم است هر حاکمی را که بخلاف حق حکومت کند [illegible]
روایت [illegible] گفت کل حاکم یحکم بغیر قولنا اهل البیت فهو طاغوت [illegible] حکم [illegible]
حکم کند طاغوت باشد [illegible] این آیه بر خواند یریدون ان یتحاکموا الی الطاغوت وقد امروا ان یکفروا به
آنگه گفت بخدای که حکم کردن و بحکومت نزد طاغوت شدن [illegible] ویرید الشیطان ان یضلهم [illegible]
است [illegible] الاماره [illegible] هلاک شدند هر که ایشان را [illegible] لعنت خدای بر وی باد
[illegible] و اذا قیل لهم تعالوا [illegible] چون گویند ایشان را که بیایید بانچه خدای فرو فرستاده است
از قرآن و نزدیک رسول ص روید و حکم کند میان شما یعنی آن منافق را که با یهود حکومت بود [illegible]
منافق را ای محمد که روی بگردانیدند [illegible] فکیف اذا اصابتهم
مصیبة بما قدمت ایدیهم ثم جاءوک یحلفون بالله ان اردنا الا احسانا وتوفیقا اولئک الذین یعلم
الله ما فی قلوبهم فاعرض عنهم وعظهم وقل لهم فی انفسهم قولا بلیغا گفته اند که آیه در شان عبدالله بن ابی سلول آمد و

مصیبت

مصیبت ایشان ذلت بود [illegible] چون از غزاة بنی المصطلق باز آمدند در وقتی که [illegible] گفت
سورة المنافقین در شان او فرود آمد و او در عذر و خشوع گرفت قصه این در سوره المنافقین بیاید [illegible]
آنگه بیامدند و سوگند خوردند که [illegible] گفت در میان دو گروه جز احسان و توفیق نخواستیم بعضی گفته اند که مراد
مصیبت کشتن آن مرد بود که عمر او را بکشت که اولیاء خون بیامدند و طلب دیه کردند و سوگند خوردند که
ما در این [illegible] و ما طلب صلاح میکنیم والا احسانا و توفیقا نخواهیم و گفته اند آیه بر عموم
و مراد [illegible] که ایشان [illegible] رسد [illegible] سوگند خوردن [illegible]
و آنچه خلاف [illegible] بظاهر وفاق و بباطن نفاق میکنند گفت ایشان آنانند که خدای
داند آنچه در دلهای ایشان است [illegible] ای محمد از ایشان اعراض کن و روی از ایشان
بگردان برای [illegible] و انذار و وعظ ایشان را وعظ کن و پند ده بزبان [illegible] عقوبت کن ایشان را [illegible]
نفس ایشان [illegible] گفتاری بلیغ و تمام یعنی اگر توبه نکنند ایشان را [illegible] ضحاک گفت ایشان را در ملا
وعظ کن [illegible] قولی بلیغ [illegible] باشد [illegible] بعضی دیگر گفتند [illegible] وقل لهم
ایشان قبول مکن عذر ایشان [illegible] دروغ میگویند و پند ده ایشان را و گفتار بلیغ گوی یعنی [illegible]
[illegible] وما ارسلنا من رسول الا لیطاع باذن الله ولو انهم اذ ظلموا انفسهم
جاءوک فاستغفروا الله واستغفر لهم الرسول لوجدوا الله توابا رحیما حق [illegible] فرض [illegible]
[illegible] هیچ پیغمبری نفرستادیم مگر از بهر آنکه طاعتش دارند و فرمان او برند [illegible]
که طاعت خدا بر خلقان واجب کرده است و از آن معنی امر بود [illegible] چنانکه گفت
[illegible] الا باذن الله [illegible] صلاح ایشان در آن بود و ایشان [illegible] گفت اگر
ایشان بر خود ظلم کردند بانکه بحکومت پیش طاغوت رفتند [illegible] بر نفس ایشان بود [illegible]
~~چون ایشان بر خود ظلم کردند بانکه بحکومت پیش طاغوت رفتند [illegible] بر نفس ایشان بود اگر~~
این کردند اگر هم نزدیک تو آمدندی و عذر خواستندی و توبه و استغفار کردندی و از خدای آمرزش
خواستندی و رسول هم برای ایشان استغفار کردی خدای را توبه پذیرنده و بخشاینده یافتندی یعنی
خدای توبه ایشان قبول کردی و ایشان را بیامرزیدی [illegible] استغفار کنند [illegible]
[illegible] بزبان استغفار کند چه اگر [illegible] اصرار کند بزبان
استغفار کند چنان باشد که رسول ص گفت المصر علی ذنبه المستغفر بلسانه کالمستهزئ [illegible] حسن بصری
گفت آیه در حق دوازده مرد منافق آمد که با یکدیگر بر نفاق اتفاق کردند خدای [illegible] رسول را از آن خبر داد [illegible]
گفت شما دوازده کس بر نفاق اتفاق کرده اید [illegible] برخیزید و استغفار کنید من برای شما استغفار
کنم چندانکه رسول گفت [illegible] رسول ص هر دوازده را بنام [illegible] بخواند [illegible]
گفتند یا رسول الله برای ما استغفار کن خدای این آیه فرستاد و گفت [illegible] اول [illegible]
[illegible] اکنون [illegible] خدا و رسول [illegible] رسول فرمود تا ایشان را از مسجد بیرون کردند
و دیگر ایشان [illegible] امیر المؤمنین [illegible] که او گفت چون رسول را دفن کردیم [illegible]

برآنه اعرابی بر سر قبر آنحضرت آمد و بر سر قبر افتاد و میگریست و خاک بر سر میکرد و میگفت یا رسول الله آنچه گفتی
شنیدیم و گرویدیم و آنچه از خدای فرا گرفتی ما هم از تو فرا گرفتیم خدای تعالی فرمود که ولو انهم اذ ظلموا انفسهم جاؤک
فاستغفروا الله واستغفر لهم الرسول لوجدوا الله توابا رحیما یا رسول الله بر خویشتن ظلم کرده ام آمده ام تا برای
من استغفار کنی از گور آوازی برآمد که قد غفر لک [illegible] فلا وربک لا یؤمنون حتی یحکموک فیما
شجر بینهم ثم لا یجدوا فی انفسهم حرجا مما قضیت ویسلموا تسلیما ولو انا کتبنا علیهم ان اقتلوا انفسکم او اخرجوا من
دیارکم ما فعلوه الا قلیل منهم ولو انهم فعلوا ما یوعظون به لکان خیرا لهم واشد تثبیتا واذا لآتیناهم من لدنا
اجرا عظیما ولهدیناهم صراطا مستقیما بعضی مفسران گفته اند که این آیه در زبیر آمد و خصم او ثعلبه بن حاطب بن ابی
[illegible] و ایشان بعد از آن بحکومت پیش رسول آمدند در آبی که از وادی آمد و زمین زبیر بالای زمین آن مرد بود
رسول زبیر را گفت بر طریق مسامحت که ای زبیر تو زرع خود را آب ده آنگاه آب باو رها کن
را این خوش نیامد گفت ان کان ابن عمتک [illegible] برای آن کردی که او پسر عم تو بود رسول
خدای [illegible] زبیر را گفت ای زبیر آنچه حق تست چون حق خود را تمام آب گرفتی
آب رها کن و این حکم شرعی بود [illegible] ایشان از پیش رسول بیامدند [illegible] گفت
[illegible] قضا الی ابن عمه [illegible] حکم کرد [illegible]
چون [illegible] گفت [illegible] ایشان میگویند که این مرد رسول خدا است [illegible]
میکنند بخدای که در عهد موسی گناهی کرده ایم [illegible] موسی ما را گفت که [illegible]
[illegible] بکشیم [illegible] در طاعت خدای [illegible]
راضی شدند ثابت بن قیس بن شماس حاضر بود و گفت والله که اگر رسول گوید خود را [illegible]
خدای [illegible] سوگند میخورد خدای [illegible] دعوی میکنند که ایمان
آورده اند بخدای که ایمان نیاورده اند و ایمان ایشان درست نباشد تا آنکه ترا حاکم کنند در آنچه میان ایشان
خلاف افتد آنگه آنچه حکم کرده باشی بدان راضی باشند و در نفس خود [illegible] حرجی و تنگی نباشد یعنی [illegible] رضا
زبان [illegible] فرمان ترا انقیاد نمایند اگرچه بزبان گویند که مؤمنیم مؤمن نباشند و ایمان
ایشان درست نباشد و اگر ما بر ایشان نوشتیمی یعنی فریضه کردانیم که خویشتن را بکشید چنانکه بنی اسرائیل
فریضه کردیم [illegible] که بیرون کنید خان و مان خود را [illegible] قتل النفس خود [illegible]
اندکی از ایشان گفته اند [illegible] ومراد [illegible] مقاتل گفت [illegible] عمار یاسر
عبد الله مسعود و جماعتی گفتند اگر چه اندکی بودند بخدای [illegible] که اگر خدای و رسول ما را [illegible] خود را
بکشیم و خانهای خود را [illegible] و خانها [illegible] این حدیث بسمع رسول رسید
[illegible] ان من امتی رجالا الایمان اثبت فی قلوبهم من الجبال الرواسی [illegible] ایمان [illegible]
[illegible] محکم تر است [illegible] گفت [illegible] قتل نفس [illegible]
سخت بود [illegible] ازیشان [illegible] آنچه [illegible] ایشان را بدان وعظ میکنند
ایشان آنچه بدان ایشان را وعظ میکنند ایشان را بهتر بود و ثابت قدم تر و پای برجای تر باشند در باب

اعتقاد

نخجت

و هجرت برای آنکه اعتقاد حق از سر دلیل اعتقادی باشد مقتضی سکون نفس بخلاف اعتقاد جهل
که نفس [illegible] مضطرب باشد و آنگاه ایشان را بدهیم از نزد یک خویش مزدی عظیم و ثواب بزرگ [illegible]
گفتند و ایشان را آن مزد بدهی ایشان را بهتر بودی و ثواب بیرون از حد ایشان را بدادی و آنچه از نزد
باشد بشرف و کرامت مختص شده و هر چه عظیم باشد آنچه تعظیم و تجلیل او بدان مقرون کرده و بنمائی ایشان
را این همه ایشان [illegible] که بدان ثبات کنند و براه ایمان که راستست بمانند والله اعلم ومن یطع الله
والرسول فاولئک مع الذین انعم الله علیهم من النبیین والصدیقین والشهداء والصالحین وحسن اولئک
رفیقا ذلک الفضل من الله وکفی بالله علیما بعضی مفسران گفته اند که این آیه در ثوبان مولای رسول آمد
[illegible] دوست داشتی و از و صبر نتوانستی کرد روزی در آمد که روی [illegible] بود
گشته حضرت رسول او را گفت ترا چه رسیده گفت یا رسول الله مرا هیچ نرسیده است الا آنکه
اندیشه کردم که [illegible] حال من [illegible] بیرون [illegible] اهل بهشت باشم [illegible]
هرگز روی تو نه بینم و اگر اهل بهشت باشم جا و منزل آنجا باشد که جای تو باشد [illegible] خدای این آیه فرستاد
رسول فرمود که بدان خدای که جان من بدست اوست که هیچ بنده مؤمن نباشد و ایمان او درست نباشد تا مرا
از جان خود و مادر و پدر و اهل و ولد دوست تر دارد و اگر چه سبب آیه اینست حکم عام است [illegible]
درین آیه داخل اند میگوید که هر که خدای را دوست دارد و طاعت کند و رسول را فرمان بردار
بیاید [illegible] باشد که خدای بر ایشان نعمت کرده است از پیغمبران و صدیقان [illegible]
و شهیدان و صالحان باشند یعنی با آنان باشند که تحمل اعباء نبوت کرده باشند و [illegible]
کرده باشند و در راه خدای شهید شده باشند و [illegible] کویند که [illegible]
[illegible] شده [illegible] حاضر باشند آنگه گفت وحسن اولئک رفیقا و [illegible]
[illegible] ایشان در تفسیر اهل بیت از محمد بن علی باقر روایت کرده که پیغمبران محمد مصطفی است و
صدیقان علی ابی طالب و شهیدان حسن و حسین والصالحان [illegible] فرزندان حسین [illegible]
وحسن اولئک رفیقا مهدی است [illegible] در خبر است که روزی ابو ذر غفاری از رسول صدیقی روایت
میکرد [illegible] ابو ذر غفاری [illegible] شد رسول [illegible]
کرد از ایشان [illegible] رسول [illegible] این خبر گفت [illegible] گفت ما اظلت الخضراء ولا اقلت الغبراء [illegible]
لهجة من ابی ذر آسمان [illegible] و زمین [illegible] کسی را از ابی ذر راست گوی تر رسول [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible] گفت الا انه ارجل [illegible] فانه صدیق الاکبر وفاروق الاعظم [illegible]
[illegible] او صدیق است و فاروق اعظم [illegible] فرمود ذلک الفضل من الله [illegible]
ذلک اشاره [illegible] کرده اند که اشارت [illegible] لطف و هدایت [illegible] افعال [illegible] از طاعت
و رسول [illegible] خدای [illegible] باحوال ایشان [illegible]
بلند یا ایها الذین آمنوا خذوا حذرکم فانفروا ثبات او انفروا جمیعا وان منکم لمن لیبطئن فان اصابتکم
مصیبة قال قد انعم الله علی اذ لم اکن معهم شهیدا ولئن اصابکم فضل من الله لیقولن کان لم تکن بینکم وبینه

یالیتنی کنت معهم فافوز فوزا عظیما خطاب با مومنانست و اما که خدای و رسول را تصدیق کردند ایشان را
میفرماید که ای مومنان بردارید سلاح خود را و با سلاح باشید و از خدای خود یاد کنید و از دشمن حذر کنید
بروید جماعة جماعة و گروه گروه و یا بروید جمیعا بیکبار بحسب مصلحت آنگه گفت از شما کسی هست که مردم را از
میکند از جهاد و باز ایستد مفسران گفته اند که در حق منافقان آمده که مسلمانان را از اول شکسته کردندی و چون ایشان را
نکبتی رسیدی از قتل و جراحت و هزیمت بر طریق شماتت گفتندی که خدای بر ما لطف کرد که با ایشان نبودم
حق اخبار است و مقیدی طینت منافقان باز گفت و گفت اگر مصیبتی و گنجی و نعمتی بشما رسد میگویند
که خدای بر ما لطف کرد که با شما بقتال حاضر نبودیم و اگر فضلی و غنیمتی از خدای بشما رسد میگویند که چون که
میان شما و میان مودتی و دوستی نبوده باشد ای کاش من با شما بودمی تا فوزی عظیم و حظی بزرگ یافتمی
و مراد از آن غنیمت است و عیب بردی خدای ایشان را از این سخن کرد برای دنیا و رغبت ایشان از
حاصل غنیمت و ایشان را ثواب آخرت از بهر آنکه ایشان از ابد در ثواب آخرت و جزاء و دیگر از بهر
ایشان بر مومنان ابو علی جبائی گفت که در این آیه تقدیمی و تاخیری هست و تقدیم این است که قال قد انعم الله
اذ لم اکن معهم شهیدا کان لم تکن بینکم و بینه مودة و معنی آیه این است که منافقان مردم را از جهاد باز دارند و
چه سخنهای ایشان که مسلمانان را میگویند این است که انکار میان شما و میان محمد صلی الله علیه دوستی نیست یا
نبوده است و قول دیگر آنست که منافقان با شما معامله کسی میکنند که میان شما و او موافقتی و صداقتی نباشد
صفت منافقانست که بر عهدی کردند و ایشان نخواستند که در سر او ضرر با مسلمانان باشند که در
حال غنیمت خواستند که با ایشان باشند و در حال نکبت از ایشان دور باشند فلیقاتل فی سبیل الله
الذین یشرون الحیوة الدنیا بالاخرة ومن یقاتل فی سبیل الله فیقتل او یغلب فسوف نوتیه اجرا عظیما
وما لکم لا تقاتلون فی سبیل الله والمستضعفین من الرجال والنساء والولدان الذین یقولون ربنا اخرجنا من هذه
القریة الظالم اهلها واجعل لنا من لدنک نصیرا الذین امنوا یقاتلون فی سبیل الله والذین کفروا
یقاتلون فی سبیل الطاغوت فقاتلوا اولیاء الشیطان ان کید الشیطان کان ضعیفا حق سبحانه و تعالی
چون ذکر حال منافقان کرد و آنکه مومنانرا از جهاد باز میداشتند و ایشانرا از آن مشکل میداد اند در
ان ذکر مومنان کرد که ایشان بخلاف منافقان بودند گفتند بگو آنان را که ایشان زندگانی دنیا را بدل
کردند باخرة که برای ثواب آخرت بخریدند قتال کنند در راه خدای جهاد کنند او را کشته باشد او
کشته و غالب شود به هر حال تفضل از برای آن گفت که قطعیم قتیل و هم غالب باشد تا حاصل بوده تا
مزدی بدهیم ثواب جهاد آنگه حق تعالی بر طریق ترغیب بلفظ استفهام گفت که چه بوده است شما را
که کارزار نمیکنید در سبیل خدای و نصرت نمیکنید مر ضعیفان مسلمان مستضعف را که در مکه
ماندند از آن نتوانستند که بیایند و مشرکان ایشان را عذاب میکنند و ایشان از مردان
و زنان و کودکان اند آنگه بیان کرد که ایشان در آنجا چه میکنند میگویند که بار خدایا ما را بیرون آر از این شهر که اهل
او بیدادگرانند و ما را از نزدیک خویش دوستی پدید کن تا کار ما را بکفایت کند
ما را نصرت کند از جمله آن ضعیفان عیاش بن ابی ربیعه بود و سلمة

ابن هاشم

بن هاشم و ولید بن الولید و غیر ایشان خدای دعای ایشان را اجابت کرد و رسول صلی الله علیه و سلم مکه بگشاد و عتاب بن اسید
را بر ایشان والی کرد و او یاری ایشان کرد تا چنانکه مظلوم بودند و ضعیف و ذلیل قاهر و غالب و قوی گشتند و آن
آنگه خدای هر دو فرقه را از مومنان صفت کرد و باز گفت از نصرت ایشان معبود خود را و گفت آنانکه مومنانند
در سبیل خدای جهاد کنند تا کلمه اسلام را عالی گردانند و آنانکه کافرانند در راه طاغوت قتال کنند
شعبی گفت شیطانست زجاج گفت هر معبودی که دون خدای بود و آنگه مومنانرا گفت قتال کنید
دوستان شیطان و از ایشان مترسید که کید شیطان همیشه ضعیف بوده است و کید شیطان از برای آن
خواند که در مقابله نصرت خدای ضعیف بود و بعضی گفتند از برای ضعف داعی او با آنچه حاصل انداز بهر آن
که در سبیل قتال کنند و مومنان از سر رغبت الم تر الی الذین قیل لهم کفوا ایدیکم واقیموا الصلوة واتوا الزکوة
فلما کتب علیهم القتال اذا فریق منهم یخشون الناس کخشیة الله او اشد خشیة وقالوا ربنا لم کتبت علینا القتال
لولا اخرتنا الی اجل قریب قل متاع الدنیا قلیل والاخرة خیر لمن اتقی ولا تظلمون فتیلا کلبی گفت این آیه در عبد الرحمن
عوف و سعد ابی وقاص و قدامة بن مظعون و دیگر از مشرکان در مکه رنج میدیدند گفتند یا رسول الله
ما با ایشان کارزار کنیم که از حد بر دند رسول گفت مرا نفرموده اند بقتال ایشان صبر باید کرد تا وقتی چون
هجرت رسول کرد بمدینه و خدای تعالی فرمود که جهاد باید کرد آنها که در مکه از وی کارزار
میخواستند چون دانستند بتحقیق که جهادی باید کرد ایشان از خویش نیاوردند اظهار کراهت کردند و ضعف و
ترس ظاهر کردند خدای این آیه فرستاد که ای محمد آنها را که گفتند دست باز دارید و امتناع کنید
از قتال مشرکان و بر نماز و روزه اختصار کنید خیرات و طاعات بجای آرید چون جهاد کردن
واجب کردند گروهی از ایشان از مشرکان چنان میترسیدند که از خدای ترسند و گفتند بار خدایا
چرا قتال بر ما نوشتی و چرا ما را باز پس نداشتی تا بوقتی نزدیک آن وقت که بمرگ حق تعالی بیان کرد
و آن رفت میکنند از متاع دنیا چیزی اندک است و آخرت بهتر است کسی را که پرهیز
کار باشد و بر ایشان ظلم نکنند بقدر فتیلی و فتیل آن بود که در میان شکاف استه خرما بود چون
گفت چون آنکه گفت بیم ایشان از مرگ حاصل کرد و آن قبیل است اینما تکونوا یدرککم الموت ولو کنتم
فی بروج مشیدة وان تصبهم حسنة یقولوا هذه من عند الله وان تصبهم سیئة یقولوا هذه من عندک قل کل من عند الله
فمال هؤلاء القوم لا یکادون یفقهون حدیثا ما اصابک من حسنة فمن الله وما اصابک من سیئة فمن نفسک
وارسلناک للناس رسولا وکفی بالله شهیدا حق سبحانه و تعالی مومنان را بر جهاد تحریص میکند و میگوید
که شما را از مرگ چاره نیست اگر بجهاد در روید و اگر نروید و اگر در حصنهای حصین و قلعهای استوار باشید
که مرگ بشما آید و از آن دافع و مانع نتواند بود هر کجا باشید مرگ بشما آید اگر چه در کوشکها و حصنها باشید که از آهن کرده
باشند و بناهای آن گچ و سنگ بر آورده پس چون چنین است شهادت یافتن و بدرجه شهدا رسیدن
بهتر از آن چنانکه گفت و ان لم یکن من الموت بد فمن العجز ان تموت جبانا القتل بالسیف افضل ... حال
منافقان کرده آنچه در حق مومنان گفتند چون رسول به مدینه آمد هر گاه ایشان را نکبتی رسیدی و نقصانی و
کم بودی گفتندی که این شوم این مرد است و اگر ایشان را نعمتی و زیادتی بودی گفتندی که از

من عند الله این نعمت از خدا است بعضی گفتند مراد بحسنه ظفر و غنیمت است و بسیئه قتل و هزیمت یعنی ای
محمد این منافقان میگویند اگر حسنه بایشان برسد این از نزدیک خدا است و اگر سیئه بایشان برسد
میگویند که از نزدیک تست یعنی اگر سبب آن بودی که ای محمد که تو ما را بقتال بردی ما را این رسیدی
یا اگر تو درین مقام نبودی ما را خصب و نعمت بودی چنانکه ذکر آن کرده شد خدای محمد را فرمود که
جواب ده و بگوی ای محمد این همه از رنج و راحت و شدت و رخا و تنگی و فراخی و خصب و جدب
خدا است مراد نعم محمود درین شروع نیست و وجه سخن این نوع هیچ برنیاید اگر بر سبیل تقریع و انکار گفت
بوده است این قوم را که از نزدیک نیست که خبری بدانند یعنی هیچ نمیدانند و فهم نمیکنند یعنی قرآن چنانکه گفت
الله نزل احسن الحدیث در عموم حمل کردن اولی‌تر است که معنی آنچه حقیقت کار است چنان کرده
چرا بتو حواله میکنند و میگویند بشومی تست نمیدانند که همه چیز از خصب و سعت نعمت و ظفر و غنیمت
همه از تست که خدایم و همه قحط و شدت و نکبت از آنست همه بشومی کفر و معصیت است که از ایشان
ما اصابک من حسنة فمن الله هرچه بتو رسد از نیکویی آن از خدا است و هرچه بتو رسد از بدی آن
نفس تست ظفر و غنیمت چون روز بدر و قتل و هزیمت چون روز احد که اگر شکایت کردندی و شکر
نکردندی آن بد بایشان نرسیدی ابو العالیه گفت مراد طاعت و معصیت است یعنی طاعت بتوفیق
و تمکین و الطاف اوست و معاصی بفعل تو قبل اراده و خدای ابو القاسم بلخی گفت مراد بسیئه عقوبت
بر سبیل جزا بر معصیت و عقوبت را بر نوع سیئه خواند چنانکه گفت و جزاء سیئة سیئة مثلها
این مشکل نیست برای آنکه اول مجمل و آخر مفصل گرداند اگر فرمود که ما ترا برسالت فرستادیم اگر طاعتی
گواهی اگر گواهی تو نباشد گواهی من کفایت است که من عالم باحوال ایشان و بکل جزای ایشان
و جزا و ثواب و عقاب بامر منست و حکم من تو بکار خود قیام کن و کار من با من گذار که مراد ازین
بری در کار نیست و من یطع الرسول فقد اطاع الله و من تولی فما ارسلناک علیهم حفیظا و یقولون
طاعة فاذا برزوا من عندک بیت طائفة منهم غیر الذی تقول والله یکتب ما یبیتون فاعرض عنهم و توکل
علی الله و کفی بالله وکیلا سبب نزول این آیه آن بود که رسول علیه السلام فرمود که هرکه طاعت من دارد طاعت
خدای من داشته باشد و هرکه در من عاصی شود در خدای عاصی شده باشد منافقان گفتند
میخواهد که ما او را پرستیم و بخدایی او را بداریم چنانکه ترسایان کردند با عیسی خدای این آیه فرستاد و
چنین است که او میگوید هرکه طاعت رسول دارد طاعت خدای داشته باشد طاعت
من داند را این مشکل نیست بجهه ... از بهر آنکه مراد ... اختصاص است ... و آنکه او از جمله خواص
چیزی نقل رسول جز نقل ... قول خدای بود و بجهه هرچه او فرماید مصلحت بود چنانکه هرچه
بر آن بود و او بچیزی نفرماید الا که من فرموده باشم و اما بعد آن پس طاعت او طاعت من باشد آنکه گفت
گرداند و پشت بر طاعت و فرمان تو کند ... که وبال آن همه بر ایشان است ما ترا محافظ او نفرستادیم
تو چیز از نیست حافظ و رقیب و محاسب اعمال ایشان ... منسوخ است
و حفظ یعنی تسلط است چنانکه گفت علیهم بمسیطر پس از امر بجهاد رسول را بر ایشان مسلط گردانید

بر ایشان

بر ایشان قتال فرمود و یقولون طاعة تا ایشان کدام قوم اند بعضی گفتند منافقان بودند چون بنزدیک
او بودندی گفتندی فرمان تو ما را است طاعت و ما منقاد فرمان توایم چون از پیش رفتندی بخلوت
کارهای دیگر بخلاف آن سگالیدندی خدای رسول را بر آن مطلع گردانید گفت تا در پیش تو اند میگویند
کار فرمان بردن تست و چون از نزدیک تو بیرون روند جماعتی از ایشان شب گذرانند و اندیشه کنند
آنکه گفته باشی و بخلاف آن سگالند و خدای می نویسد آنچه میسگالند در لوح محفوظ بر صحایف اعمال
ایشان تا ایشان را بر آن جزا دهد و گفته اند در نوشته قرآن بتو فرستد پس تو ای محمد از ایشان اعراض کن
بگردان و توکل و اعتماد بر خدای کن و گفت اندر اظهار نامهای ایشان و رسوا گردانیدن ایشان اعراض
کن و کار ایشان با خدای انداز که خدای ... است و کیلی که قیام کند بآنچه بدو تفویض کرده باشی افلا یتدبرون
القرآن ولو کان من عند غیر الله لوجدوا فیه اختلافا کثیرا و اذا جاءهم امر من الامن او الخوف اذاعوا
به ولو ردوه الی الرسول و الی اولی الامر منهم لعلمه الذین یستنبطونه منهم ولولا فضل الله علیکم و رحمته لاتبعتم الشیطان
الا قلیلا استفهام بر سبیل تقریع و توبیخ میگوید که این کافران و منافقان که بر کفر و نفاق خود اصرار کرده اند
در این آیات قرآن پیغمبر ... که محمد بر ایشان میخواند ... نمی اندیشند
تا بدانند که درست و راست و حکمت و از نزدیک خدا است که اگر نه از نزدیک خدای بودی
بسیار یافتندی ... و هیچ اختلاف نیست از جهة فصاحت و بلاغت همه یکسان است
که بعضی فصیح است و بعضی رکیک و ضعیف و آنچه خبر است از غایبات و اسرار و احوال اهل نفاق
و هیچ خلاف نیست همه صدق است و راست و بر وفق مخبر عنه و در و هیچ تفاوت و تناقض نی
که اگر از قبل خدای بودی این همه در و موجود بودی و این آیه دلیل است بر بطلان تقلید و حث بر نظر
و بر بطلان قول آنکس که گفت معنی قرآن نشاید دانستن الا بحجة رسول و این مذهب مجبره و جماعتی حشویه
و دلیل است بر آنکه این قرآن کلام خدا است نفی اختلاف و تناقض و گر آنکه اختلاف و تناقض از
فعل خدا است که اگر از فعل او بودی از عند او بودی و خدای گفت آن من عند غیره باشد آنگه فرمود که و اذا
جاءهم امر من الامن این همه صفت منافقان است که رسول چون سریه بجایی فرستادی و ایشان ظفر
غنیمت یافتندی ... این خبر ایشان ارجاف در ... و پیش از آنکه رسول
گفتی چنانکه خدای از آن خبر داد و گفت چون بایشان امری ... یعنی ظفر و غنیمت
و ترس یعنی کسر و قتل و هزیمت از آنگاه اگر ... فاش کنند و اگر ... و با رسول
... کردی و با خدا و فرمان گذاشتندی تا ایشان ظاهر کردندی هر آینه بدانستندی حقیقت
خبر از خدا و از فرمان ... گفته اند که اولی الامر امراء سرایا اند و امام محمد باقر گفت که امامان معصوم اند
رای اگر خدای گفت که اگر با ایشان رد کنند بدانند که ... استخراج و استنباط آن بکنند
بقول او علم حاصل آید معصوم بود و چون رسول ... آنکه گفت اگر فضل ... و رحمت خدای بودی
... الطاف شما همه پیروی شیطان میکردید مگر اندکی از شما متابعت شیطان نکردندی و گفته اند
اتباع است یعنی مگر اتباع اندکی که آن شیطان ... و بعضی اهل علم را گفته اند معنی آیه این است که لاتبعتم

کفروا
و مرا تنقیل نی است فقاتل فی سبیل الله لا تکلف الا نفسک وحرض المؤمنین عسی الله ان یکف بأس الذین
والله اشد باسا واشد تنکیلا من یشفع شفاعة حسنة یکن له نصیب منها ومن یشفع شفاعة سیئة یکن له کفل
منها وکان الله علی کل شیء مقیتا ای رسول ما که بکار خویش مشغول باش و تکلیف نکنند ترا مگر کار تو [ایشان]
مرحبا ... تو خود را در راه خدای جهاد کن که تکلیف ایشان بر توست مگر معصیت
... تکلیف ایشان بر تو نیست ترا از تکلیف خود نیست و مومنان را بر جهاد کردن تحریض کن
اینان را ثواب مجاهدان ... شاید که خدای ... و ... کافران از تو کوتاه کند و دست ... [ایشان]
را از کرده ... مستعظم ... چون خدای ... لازم بود که ... ساز
... دست ایشان کوتاه ... کار ... گرداند ... چون ... با ابو سفیان
تحریص کرد ایشان ... ابو سفیان شنید که رسول
... خدای ... دل او ... گفته اند که این ... بود ... اگر خدا
گفت ... گفته اند که ... است ... قبول ...
گفته اند که این ... بود ... که صاحب الزمان ... بر ...
... کرده ... خدای ... چنانکه گفت ... علی الدین کله ...
... خدای ... است ... کرده ...
و ... شفاعة حسنة مراد ... شفاعت ... دعای خیر ...
بشفاعت ... دعای ... مومنان ... دعای ... الفرین کرده ...
کرا او دعای خیر نیک کند او را نصیبی باشد و هر که دعای بد کند ... جیزی ... چون مومنی ...
دعا کند ... فرشتگان ... خدای ... کنند و چون ... کند ان ... کرده ...
... کفیل ... مراد بشفاعت
حسنه ... در ... شفاعت کند ... کسی ... حق ... کند ... شفاعت
... کسی ... خدای ... جیزی ...
اگر ... واذا حییتم بتحیة فحیوا باحسن منها او ردوها ان الله
کان علی کل شیء حسیبا الله لا اله الا هو لیجمعنکم الی یوم القیمة لا ریب فیه ومن اصدق من الله حدیثا خطاب
... چون شما را کسی تحیتی ... دعای خیر کند شما او را ... جواب
... چون یکی از مسلمانان ... سلام کردی و گفتی السلام علیک
السلام ورحمة الله و چون سلام کنند ... ورحمة الله ... و برکاته ... کردی ... چون
برادر خود را اسلام گوید او را ... چون گوید السلام علیک ورحمة الله وبرکاته او را
... و همچنین جواب ... ابن عباس گفت ... هر که ... کسی سلام کند ... سلام کند ...
... جواب ... سلام کنند ... جواب ...
... او را ... جواب ... عبد الله

روزی
او را اصل و عطای نیکو داد ... مکافات ان عاجز بود اندیشه میکرد ... عوض ان
عبد الله ... عبد الله جعفر ... عجب داشت ...
فلان سلام علیک ... جواب داد ... گفت ... سلام کنی ... جواب
... سلام ... مکافات عطای ... و سلام در شرع برای
نهاده رسول ... السلام ... اسلام ... السلام ...
... السلام ... علی الراجل والقائم علی القاعد ... ان الله ... که خدای
... خدای ... خدای ...
... روزی که ... خدای ...
... خدای ... خدای ... یعنی ...
... عالم ... عالم باشد ... فما لکم فی المنافقین
فئتین والله ارکسهم بما کسبوا اترید‌ون ان تهدوا من اضل الله ومن یضلل الله فلن تجد له سبیلا ... خطاب
... مومنان ... رسول ... منافقان ... خدای ... ایشان
... ایشان ... ایشان ... ایشان ...
... ایشان ... منافقان بودند که روز احد ... رسول ... مدینه ...
ایشان ... جواب ... اصحاب رسول ... ایشان ...
... عباس ... اسلام کردند ... هجرت ... اصحاب رسول
... ایشان ... خدای ... این ایشان ...
در منافقان ... عبد الله ابی سلول ... اصحاب ... خدای
... ایشان ... یعنی ... ایشان ...
... ضلالت ... ایشان ...
... ایشان ...
که خدای او را اضلال کند ... ودوا لو تکفرون
کما کفروا فتکونون سواء فلا تتخذوا منهم اولیاء حتی یهاجروا فی سبیل الله فان تولوا فخذوهم واقتلوهم حیث وجدتموهم
ولا تتخذوا منهم ولیا ولا نصیرا الا الذین یصلون الی قوم بینکم وبینهم میثاق او جاؤکم حصرت صدورهم ان
یقاتلوکم او یقاتلوا قومهم ولو شاء الله لسلطهم علیکم فلقاتلوکم فان اعتزلوکم فلم یقاتلوکم والقوا الیکم السلم فما جعل
الله لکم علیهم سبیلا خدای ... منافقان ... کافران و منافقان ... ایشان
... ایشان ... مومنان ... ایشان
... مومنان ... رسول
... کافران و منافقان ...
... مومنان ... رسول ... المهاجر من هجر ما نهاه الله عنه

اگر برگردند و پشت بر اسلام آورند و هجرت نکنند ایشان را بگیرید و بکشید هر جا که یابید اگر در حل و اگر در حرم
و از ایشان هیچ دوست مگیرید که ایشان دوستی را نشایند و یاری مگیرید که از ایشان جماعتی را استثنا کرده
گفت مگر آنکه برسند و التجا کنند و نسبت خود را با قومی کنند که میان ایشان و شما عهد و میثاقی بود و گفته اند
که ایشان بنی مدلج [illegible] سراقة بن مالک المدلجی نزدیک رسول علیه السلام آمد پیش از کارزار احد از رسول عهدی بست
برای ایشان نزد و گفت هر گاه که قریش ایمان آرند ما نیز ایمان آریم و [illegible] حلیف قریش بودند رسول ایشان
را زاد و با او عهد کرد و امام محمد باقر گفت مراد بنی اسلم اند که هلال بن عویمر الاسلمی بیامد و با رسول عهد کرد
او با خدای رسول نباید با تو حرب و رسول [illegible] ایشان نزد و او معاونت مشرکان نکند و بیگانه نشود از ایشان
رسول گفت هر که در جوار ایشان افتد درین عهد است تعرض مکنید او را [illegible] جماعتی
دلهای ایشان تنگ شده باشد و نخواهند که با شما قتال کنند یا با قوم خود از آنکه از مسلمانان بسیار خویش
ایشان بودند یا معاهد و حلیف بعضی گفته اند که ایشان بنی اشجع اند که ایشان بمدینه آمدند و پیش ایشان مسعود
رحیله بود رسول [illegible] ایشان [illegible] گفت [illegible] برای ایشان [illegible] جای
[illegible] گفت [illegible] ایشان [illegible] حکم [illegible]
اما خلاف در آنست که ناسخ و کدام آنست که گفته اند ارشاد [illegible] ایشان [illegible]
ایشان هم لطفی [illegible] در حق شما که اگر خدای خواستی [illegible] ایشان [illegible]
و ادی و بر شما مسلط کردی [illegible] تعنی تو [illegible] که مانع شود [illegible]
از آنکه حکمت او مانع آن بود و آنکه گفت که پس اگر ایشان از شما دور شوند و با شما قتال نکنند و صلح [illegible]
بعضی دیگر گفته اند مراد بسلم اسلام است یعنی اسلام [illegible] خدای شما را بر ایشان راهی [illegible]
[illegible] در قتال ایشان [illegible] تا مسلم یا سالم باشند هیچ [illegible] که با ایشان کارزار کنند
ستجدون آخرین یریدون ان یامنوکم و یامنوا قومهم کلما ردوا الی الفتنة ارکسوا فیها فان لم یعتزلوکم و
یلقوا الیکم السلم و یکفوا ایدیهم فخذوهم و اقتلوهم حیث ثقفتموهم و اولئکم جعلنا لکم علیهم سلطانا مبینا
[illegible] گروهی دیگر را بیابید که خواهند ایشان تا از شما ایمن باشند و از قوم خویش هم ایمن باشند ابن
عباس گفت [illegible] ایشان اسد و غطفان بودند [illegible] و اظهار اسلام کردند [illegible]
و چون قوم ایشان گفتندی که اسلام آورده اید گفتندی نهد القردة [illegible] و چون رسول [illegible]
گفتندی ما از شماییم [illegible] نفاق ایشان ظاهر کرد و گفت غرض ایشان [illegible] ایمان و اسلام
شما ایمن [illegible] و [illegible] و امتحان کنند ایشان [illegible]
کنند ابن عباس گفت که [illegible] هر گاه [illegible] باشند [illegible]
ایشان [illegible] و با میان قوم خود [illegible] و مصالحه [illegible]
از قتال و [illegible] بکشید هر جا که یابید که ایشانند که خدای شما را بر ایشان سلطانی
و حجتی ظاهر داده است و قوله تعالی و ما کان لمؤمن ان یقتل مؤمنا الا خطأ و من قتل مؤمنا خطأ
فتحریر رقبة مؤمنة و دیة مسلمة الی اهله الا ان یصدقوا فان کان من قوم عدو لکم و هو مؤمن فتحریر رقبة

مؤمنة و ان کان من قوم بینکم و بینهم میثاق فدیة مسلمة الی اهله و تحریر رقبة مؤمنة فمن لم یجد فصیام شهرین
متتابعین توبة من الله و کان الله علیما حکیما آیه در عیاش بن ربیعه آمد که او برادر [illegible] رسول [illegible] پیش از هجرت
ایمان آورد و چون رسول بمدینه آمد و در مکه نتوانست بودن بیامد و به بعضی کوههای مدینه رفت و جای
ساخت و آنجا مقام کرد و چون خبر اسلام او در مکه بمادرش رسید از آن جزعی عظیم کرد و پسران خود ابو جهل و
حارث بنو هاشم را گفت و ایشان هر دو برادران عیاش بودند از قبل مادر که بجدای که در زیر هیچ سقفی نروم
و هیچ طعام نخورم تا عیاش را بیاورند پس هر دو با ایشان برخواستند و حارث بن زید بیامد با ایشان برفتند
و عیاش را گفتند مادرت سوگند خورده که طعام نخورد و در زیر سقف نرود تا ترا نبیند با او سوگند
خوردند و او عهد بر آمد [illegible] دست ایشان نهاد و ایشان او را گرفتند و دست او ببستند و هر دو برادر
او را صد تازیانه بزدند با آنکه او در دست [illegible] سوگند خورد که او را بینند [illegible] کافر شود
[illegible] در آفتاب انداختند چون کار بر او سخت شد [illegible] خواستند گفت او را بگذارند [illegible]
بن زید که با ایشان بود او را ملامت کرده گفت این چیز که تو کردی [illegible]
[illegible] عیاش گفت والله که هر کجا [illegible] الکافر [illegible]
و [illegible] اسلام [illegible] مدینه مقام ساخت پس [illegible] حارث بن زید بمدینه آمد و اسلام آورد
و [illegible] عیاش غایب بود از اسلام او خبر نداشت چون باز آمد روزی حارث را بیافت [illegible]
برد و او را بکشت مردم گفتند او را [illegible] او مسلمان بود گفت ندانستم پشیمان شد و پیش رسول آمد
حال باز نمود و سوگند خورد که از اسلام او هیچ خبر نداشتم خدای این آیه فرستاد که هیچ مؤمن را نرسد
[illegible] لیکن اگر بخطا باشد حکم او آنست که بنده مؤمن را آزاد کند و دیه با اولیای مقتول تسلیم کند
[illegible] عمد محض و خطای محض و خطای شبه العمد در قتل عمد قصاص لازم بود الا که اولیای مقتول عفو کنند
[illegible] دیه هزار دینار است یا ده هزار درهم یا صد شتر [illegible] هر یکی ده دینار یا دویست
[illegible] هر یکی پنج دینار و یا هزار گوسفند و این دیه در مال قاتل واجب بود و کفارت بود و آن
بنده آزاد کردنست و یا شصت درویش را طعام دادن و دو ماه پیوسته روزه داشتن بر جمع و در قتل خطا
بر عاقله قاتل بود و دیه قتل شبه العمد بر قاتل بود [illegible] تغلیظ [illegible]
[illegible] شبه عمد [illegible] و خطا [illegible] لازم بود کفارت و دیه دادن [illegible] اولیای مقتول
[illegible] و از ایشان [illegible] و اگر این مقتول از قومی باشد که ایشان کافرانند و او مؤمن باشد
[illegible] باشد [illegible] کفارت باشد دیه لازم نباشد [illegible] کافرانند [illegible]
[illegible] و اگر مقتول از قومی باشد که میان شما و ایشان عهدی و میثاقی بود [illegible]
[illegible] و کفارت [illegible] بر قاتل ابن عباس [illegible] مقتول ایمان شرط نیست و ابن [illegible]
شافعی [illegible] بعضی دیگر گفته اند که ایمان شرط است و این مذهب اصحاب ما [illegible]
[illegible] که دیه بوارثان مسلمان او دهند نه کافران [illegible] و اگر وارث مؤمن نباشد دیه [illegible]
[illegible] و هر که استطاعت ندارد [illegible] آزاد کند [illegible] دو ماه پیوسته روزه دارد

تو باشد از خدای و رحمتی از و بر شما تخفیف اگر بروزه نتواند روزه ان تمام مقام ان باشد در کفاره بس
نشود و خدای همیشه دانا و حکیم بوده است علم باحوال مکلفان و مصالح ایشان و حکیم در انچه امر فرماید
ونهی کند ومن یقتل مؤمنا متعمدا فجزاؤه جهنم خالدا فیها وغضب الله علیه ولعنه واعد له عذابا عظیما مقیس
بن زبابه امده و او برادرش هشام را کشته یافت در بنی نجار برادر هشام مسلمان بود و بنزدیک حضرت رسول امد
و او را ازین خبر داد رسول مردی را از بنی فهر با او بفرستاد و بنی النجار گفت سلام من بشما رسان و ایشان را
بگوی که رسول خدای میگوید که اگر کشنده برادر او را میدانید با و دهید تا قصاص کند و اگر نمیدانید دیه او را بدو
دهید ان مرد چون پیغام رسول بگذارد ایشان گفتند سمعا وطاعة لله ولرسوله بخدای که قاتل او را نمی شناسیم
ولیکن دیه او را بدو دهیم صد شتر بیاوردند و به مقیس دادند و ایشان هر دو روی به مدینه نهادند و شیطان مقیس را
وسوسه کرد و گفت ترا این بستانی مردم ترا عیب کنند این مرد را باید کشت تا برابر خون برادر تو باشد
شتران را براند و برفتند لشکر رها کرده فهری غافل شد سنگی بزرگ برداشت و بر سر او زد و او را بکشت و بر شتری
نشست و باقی شتران را براند و روی بمکه و مرتد شد حق تعالی در حق او این آیه فرستاد و بیان کرد که هر که مؤمنی را بکشد
جزای او آتش دوزخ بود که در انجا مخلد و مؤبد بماند و در خشم خدای بود و بر و خشم گیرد و او را لعنت کند و از رحمت
خود دور کرده اند و بسیار دار نهاده عذابی بزرگ بنزدیک اصحاب ما قاتل مؤمن از حکم اسلام و ایمان بیرون
نشود و در دوزخ مخلد و مؤبد نماند و دلیل برین آنست که خدای عز وجل او را مؤمن خواند یا ایها الذین آمنوا کتب علیکم
القصاص في القتلى و هم انکه برادرش خواند و گفت فمن عفي له من اخیه شيء و دیگر گفت ذلک تخفیف من ربکم ورحمة
و این جز مؤمنان را نباشد انگه گفت فمن اعتدی بعد ذلک فله عذاب الیم ذکر تخلید و تأبید نکرد و عذاب
باشد قصاص را و حکم او حکم عقاب نیست دلیل برین [illegible] در خبر است که رسول
بیعت بر مردمان بران کشیدی که شرک نیارند و خون ناحق نریزند و انچه شرایط اسلام است از کبایر
از ان انگه گفت فمن فعل ذلک فاقیم علیه الحد فهو کفارة له ومن ستر علیه فامره الی الله تعالی ان شاء عفا له وان
شاء عذبه و اگر قاتل کافر بودی این حدیث را وجهی نبودی و دیگر فرمود که من اصل الاسلام الکف عمن قال لا اله
الا الله لا نکفره بذنب از اصل مسلمانی انست که زبان از گوینده لا اله الا الله باز داری و او را بهیچ گناه کافر نخوانی
و دیگر انکه جحود است و قاتل خدا را [illegible] کافر نباشد و این آیه در حق شخص معین امد و او مرتد گشت خلود در دوزخ
او را بود و لازم نیاید که مؤمنان مخلد باشند و روا بود نیز که آیه را تخصیص کنند و گویند مراد انست که و من یقتل
مؤمنا متعمدا لایمانه مستحلا لقتله و چون برای ایمانش کشد و مستحل قتلش باشد کافر باشد و اینکه گفت فجزاؤه
جهنم جزایش دوزخست لازم نیاید که لابد بود که این جزا واقع اید و جزا [illegible] که بعد الاستحقاق عفو
بدین متصل کرد و غضب و لعنت برای استخفاف روا بود که عقوبتش در نیابد لازم نیست خلود بر
تفسیر دادن که خلود در کلام عرب عبارتست از طول مدت گویند خلدت فلانا السجن [illegible]
دانند نه بمعنی مخلد باشد و نه مسجون و فلان مخلد اذ کان بطیء الشیب و قوله [illegible] ان ماله اخلده و عاصم ابن
عباس روایت کرد که او گفت جزایش دوزخ باشد اگر خواهد عذاب کند و اگر خواهد بیامرزد و انکس که گفت
قاتل عمد را توبه نباشد قول او خارج اجماع و اخباری که بدین وارد است از اخبار احاد است لنرا قبول

یا ایها الذین آمنوا اذا ضربتم في سبیل الله فتبینوا ولا تقولوا لمن القی الیکم السلام لست مؤمنا تبتغون عرض الحیوة
الدنیا فعند الله مغانم کثیرة کذلک کنتم من قبل فمن الله علیکم فتبینوا ان الله کان بما تعملون خبیرا بروایة ابو صالح
از ابن عباس این آیه در حق مرداس بن نهیک امد و او مسلمان بود و قوم او همه کافر بودند رسول سریتی را بقوم
ایشان روانه کرد و چون خبر یافتند بگریختند و این مرد مسلمان مقام کرد چون لشکر نزدیک در امدند [illegible]
که بنا اگر لشکر پیغمبر باشد گوسفندان را با شتران بکوهی برد و بر سر ان کوه شد چون لشکر فرود امدند او تکبیر
دانست که لشکر مسلمانند فرود امد و تکبیر کرد و بر ایشان سلام گفت و گفت لا اله الا الله محمد رسول الله اسامة بن زید
حارثه قصد او کرد و او را بکشت و گوسفندانش براندند انگه بنزدیک حضرت رسول امد و او را خبر داد انحضرت
شد و بر اسامه خشم گرفت و گفت من دانم که تو او را بطمع گوسفندان کشتی خدای این آیه فرستاد و رسول این آیه
خواند اسامه گفت یا رسول الله برای من استغفار کن رسول گفت بلا اله الا الله چگونه چند بار اسامه از رسول
استغفار خواست و او گفت چگونه کنی بلا اله الا الله پس از ان رسول برای ان استغفار کرد و او را فرمود که بنده
آزاد کن ابو [illegible] بروایة عکرمه از ابن عباس مردی امد از بنی سلیم که گوسفندان داشت بجماعتی از صحابه رسول بگذشت
بر ایشان سلام کرد و گفتند از بیم سلام کرد تا گوسفندان از ما حمایت کند و الا مسلمان نیست پس او را بکشتند
هر دو حسن بصری گفت جماعتی مسلمانان بر جماعتی غزو کردند و ایشان را منهزم کردند و در ان میان مردی را بگرفتند
او گفت من مسلمانم و اظهار شهادتین کرد از وی قبول نکردند برای طمع [illegible] او را بکشتند رسول
گفت مردی را بکشتی که گفت من مسلمانم گفت یا رسول الله از بیم جان میگفت رسول گفت چرا دل او
شکافتی تا ببینی آنگه مرا خبر دادی کاری نیست بس برنیامد که کشنده ان مرد بمرد او را در پهلوی او دفن کردند زمین
او را بیرون انداخت بار دیگر دفن کردند [illegible] انداخت او را برگرفتند و او را در شعبی از شعاب کوه انداختند
در حق ایشان این آیه فرستاد و گفت ای مؤمنان چون در زمین سیاحت کنید اگر مجاهد باشید و اگر مسافر
کنید [illegible] باشید در کارها تعجیل مکنید ثبات و سکون بکار دارید و اندیشه کنید و مگویید انرا که بر شما سلام
کند و گوید که ما مسلمانیم که تو مسلمان نیستی از انکه سلام تحیت اهل اسلام و نشان مسلمانیست که غرض شما درین
دنیا و متاع او باشد از بهر طمع مال او گویید که او مسلمان نیست او را بکشید تا مال او ببرد ارید متاع دنیا
خواهید از بهر انکه او را بقای نیست و ثبات نیست اگر خلاف جویید [illegible] غنیمت نزد خدای چو بسیار کرده
او [illegible] بسیار است و ثواب بهشت کسی اگر مثل این کارها [illegible] گفت [illegible] چنین که شما پیش از این
بودید [illegible] کافر [illegible] اظهار کلمه اسلام ایمن شدید تا شما نیز پیش از این چنین بودید که این مرد ایمان خود از قوم خود پنهان
میداشت از انکه [illegible] بر شما منت نهاد [illegible] شما را بسیار کرد و اسلام و قوة
شوکتی شما را از انجا [illegible] دست یافتید و ایشان را مقهور و منکوب کردید
[illegible] کنید [illegible] بجای ارید و تعجیل و بی اندیشه کاری مکنید که خدای بهر چه شما میکنید از خیر و شر عالم و اگاه
است و بر هیچ پوشیده نیست و در این آیه دلیل نیست بر انکه ایمان قول زبان باشد برای انکه حکم اسلام
است [illegible] والاموال است و بر ایمان ثواب است و ایمان [illegible] باشد و اسلام بجوارح لا یستوی القاعدون
من المؤمنین غیر اولی الضرر والمجاهدون في سبیل الله باموالهم وانفسهم فضل الله المجاهدین باموالهم وانفسهم علی القاعدین

درجة وكلا وعد الله الحسنى وفضل الله المجاهدين على القاعدين اجرا عظيما درجات منه ومغفرة ورحمة وكان الله
غفورا رحيما ابو صالح از عبد الله عباس گفت که سبب نزول این آیه آن بود که چون خدای جل جلاله ذکر [illegible]
و بیان درجات ایشان کرد و ترغیب کرد ایشان را بجهاد عبد الله بن ام مکتوم و عبد الله بن جحش [illegible]
اعمه و هر دو نابینا بودند گفتند یا رسول الله خدای بندگان را بجهاد فرمود و ترغیب کرد و احوال ما اینست که [illegible]
ما را از وی جهاد دست [illegible] رخصتی هست که جهاد نکنیم و این آیه فرود آمد استثنا کرد خداوندان عذر را [illegible]
تا نابینایان را آن عذر گرفته باشد از عبد الرحمن ابی لیلی روایت کرد که این آیه اول چنین آمد لا یستوی القاعدون من
المؤمنین والمجاهدون عبد الله مکتوم دعا کرد و گفت خدایا عذر مرا فرو فرست خدای جل جلاله غیر اولی الضرر [illegible]
که بجای خود بنهاد و البس از آن بغزو رفتی و علمی همراه است دارید در باره ترس و روایت هست که [illegible]
معنی آیه آنست که کسانی که نشستند مومنان که نشسته اند از جهاد و تقاعد نمایند بی عذری و منع طلب [illegible]
را با مومنانی که ایشان بجان و مال خود را در راه خدای جهاد کنند الا آنکه عذری داشته باشند از جای [illegible]
و نابینایی که چون ایشان را ارادت جهاد باشد خدای عز و جل ایشان را ثواب مجاهدان و درجات [illegible]
بدهد آنگه تفضیل آن فرمود و گفت خدای تعالی آنان را که جهاد کنند در راه خدای بنفس و مال ایشان را درجه [illegible]
و تفضیل داد و بیان آنکه کسانی که نشسته اند و جهاد نکنند آنگه گفت که ایشان غیر اولی الضرر نشستند هر یکی بجهود [illegible]
وکلا وعد الله الحسنی خدای تعالی هر دو را وعده ثواب داده است و نیکوی خدای تعالی تفضیل نهاد جهاد [illegible]
کاران را بر نشستگان به ثواب و مزدی بزرگ بدرجه و پایه عظیم و بزرگ و رتبتی از نزدیک او و خدای [illegible]
و معلومست در اول آیه تفضیل بیک درجه و در آخر بدرجات مراد بدرجه علو منزلت و ارتفاع قدر [illegible]
مع و مراد بدرجات بهشت است که درجات بهشت متفاضل است بعضی بر بعضی بقدر استحقاق [illegible]
ان الذين توفيهم الملائكة ظالمي انفسهم قالوا فيم كنتم قالوا كنا مستضعفين في الارض قالوا الم تكن ارض الله واسعة فتهاجروا فيها
فاولئك مأويهم جهنم وساءت مصيرا الا المستضعفين من الرجال والنساء والولدان لا يستطيعون حيلة ولا يهتدون
سبيلا فاولئك عسى الله ان يعفو عنهم وكان الله عفوا غفورا گفته اند که این آیه در حق جماعتی آمد که [illegible]
ایمان آورده بودند و در دل نفاق داشتند ابو الجارود از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرد که ایشان پنج کس بودند [illegible]
بن ربیعة الاسود و ابو العاص و علی بن امیه و قیس بن الولید و ولید بن مغیره و قیس بن الفاکه که ایشان [illegible]
هجرت نکردند چون مشرکان به بدر حاضر آمدند قول لشکر مسلمانان بدیدند گفتند غر هؤلاء دینهم دین ایشان [illegible]
بفریفت ایشان را پس در غزاه بدر کشته شدند فرشتگان بر روی و پشت ایشان میزدند و میگفتند ذوقوا
عذاب الحریق حق تعالی گفت آنانکه فرشتگان جانهای ایشان بر داشتند و ایشان ظالم نفس خود بودند [illegible]
آوردن و اصرار کردن و بر نفس خود ستم کردن و گفته اند که مراد بملائکه ملک الموت است و اعوان او و گفته [illegible]
که مراد فرشتگان اند که خدای تعالی ایشان را بیاری رسول فرستاد فرشتگان ایشان را میگفتند که شما [illegible]
بچه کار بوده اید و چه کرده اید بر سبیل تقریع و تعنیف ایشان جواب دادند که ما در زمین مکه ضعیفان
مستضعفان بوده ایم ضعف ما پوشیده نشود که مشرکان ما را ضعیف کردند فرشتگان ایشان را جواب
دادند و گفتند نه زمین خدای فراخ بود تا هجرت کنید و بدان زمین که شما از بجا نشنید رویید چرا [illegible]

حق تعالی بیان کرد که ایشان دروغ میگویند و این فعل بباطل می‌اندازند و آنچه میگویند منافق میگویند ایشان کافر اند
و مرجع و ماوای ایشان روز قیامت دوزخ بد جای بازگشتی است ایشان را آنگه گروهی را که ایشان مستضعفان
بحقیقت بودند استثنا کرد و گفت کسانی که ایشان را ضعیف کردند و ایشان هم مردان و هم زنان و کودکان
بودند ایشان را حیله و چاره و برگ و سازی نباشد و راه ندانند تا هجرت کنند پس ایشان را امیدست که خدای عفو کند چون
عذر ایشان واضح و روشنست و اگر هجرت نکردند خدای تعالی عفو کننده و آمرزنده است حسن بصری از رسول [illegible]
روایت کرد که هر که دین خود را بگریزاند از زمین بزمین اگر چه از روی شبر تحویل شده او را بهشت واجب شود و رفیق
ابراهیم خلیل و من که محمدم باشد ومن يهاجر في سبيل الله يجد في الارض مراغما كثيرا وسعة ومن يخرج من بيته مهاجرا
الى الله ورسوله ثم يدركه الموت فقد وقع اجره على الله وكان الله غفورا رحيما عکرمه از ابن عباس گفت سبب نزول
این آیه آن بود که چون خدای تعالی این آیه ان الذین توفیهم الملائکه فرستاد و بجانب مسلمانان از جمله ایشان ضمرة العیص [illegible]
گفت من از جمله آنانم که خدای تعالی استثنا کرد و من راه دانم و ساز دارم حرامست بر من که بمکه بمانم [illegible]
بفرمود تا برای او چهار پای راست کردند و او را آنگه بیرون آوردند در راه بتنعیم رسید فرمان یافت خدای تعالی در [illegible]
حق او این آیه فرستاد و بروایتی دیگر چنین است که چون بتنعیم رسید حال بر وی سخت گشت و دانست که بخواهد مرد [illegible]
راست بر دست چپ زد و میگفت اللهم هذه لک و هذه لرسولک بایعک علی ما بایع [illegible]
علیه رسولک بار خدایا این بیعت تراست و این بیعت رسول تراست بیعت میکنم ترا با آنچه رسول [illegible]
ترا بیعت کرد این بگفت و در گذشت مسلمانان گفتند که اگر بمدینه رسیدی ثواب و مزد مهاجران [illegible]
یافتی اکنون نرسیده ندانیم که او را مزد مهاجران شد یا نه خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت هر که هجرت کند
در راه خدای تعالی در زمین جای هجرت یابد که در آن مقام سعی و روزی و توانگری او را حاصل شود و ابن عباس گفت
تحول یابد از جای بجای بجا آید گفت مرغم جای که از نکان خود دور بود و هر که از خانه خویش بیرون آید شود
هجرت کند با خدای و رسول او و پس از راه مرگ باو رسد و متوفی شود مزد او بر خدای واجب باشد [illegible]
خدای و اقع اجرا مرزند مات الکافر و اگر در حال شرک کرده بخشاینده است آنچه در حال اسلام کرد
واذا ضربتم في الارض فليس عليكم جناح ان تقصروا من الصلوة ان خفتم ان يفتنكم الذين كفروا ان الكافرين
كانوا لكم عدوا مبينا چون در زمین بروید و سفری از سفرهای طاعت چون سفر حج و زیارات بجای طلب [illegible]
یا جهاد کردن با دشمنان خدای بر شما هیچ حرجی نیست که از نماز قصر کنید یعنی چیزی کم کنید آنچه چهار رکعت
دو رکعت بکنید اگر ترسید که کافران شما را در فتنه اندازند وقت کافران در آنچه دل مشغولی داد دل ایشان [illegible]
مومنان را بترسانیدن و کینه کردن و حرب کردن با ایشان الحق تعالی فرمود که کافران خود کینه ای [illegible]
دشمنی اند شما را دشمنی خود ظاهر و آشکارا میکنند اگر چه ظاهر قرآن چنانست که قصر بخوف شاید ظاهر آن خوف [illegible]
این اقتضی میکند الا آنست که هیچ خلاف نیست که اگر خوف باشد و اگر نباشد در نماز قصر باید کرد در
سفر خوف شرط نیست در قصر و این حکم شرط خوف منسوخ است باجماع و سنت متواتر است و نسخ قرآن به [illegible]
سنت متواتره روا بود و هر که حکم این هر دو بحکم قرآنست چنانکه بقرآن نسخ روا است این هر دو هم نسخ [illegible]
ظاهر آیه اقتضای آن میکند قصر رخص است و اتمام روا بود و نیز دیگر شافعی اتمام اولی تر است [illegible]

وابن

اهل بیت علیهم السلام همچنین که اتمام در حضر واجب است در سفر قصر واجب است که اگر کسی در سفر نماز تمام کند مجزی نباشد
حکم ظاهر آیه اقتضا میکند از تخییر من الاتمام والتقصیر همچنین است باخبار متواتر و اجماع اهل بیت علیهم السلام ابن عباس گفت اول
نمازی که در او قصر فرمودند نماز دیگر بود بعسفان و قول دیگر که مراد القصر نماز قصر ارکان نماز است در خوف [illegible] دیگر
اصحاب ما نماز خوف تقصیر باید کردن همچون نماز سفر راوی خبر گوید که من عمر بن الخطاب علیه اللعنه را گفتم که ما را چه عذر است
که قصر میکنیم و ما ایمنیم و خدای بخوف شرط کرده است گفت این که تو از آن تعجب میکنی من نیز تعجب کردم و از رسول علیه السلام پرسیدم
گفت صدقه ایست که خدای بشما داده است صدقه او قبول کنید واذا کنت فیهم فاقمت لهم الصلوة فلتقم
طائفة منهم معک ولیاخذوا اسلحتهم فاذا سجدوا فلیکونوا من ورائکم ولتات طائفة اخری لم یصلوا فلیصلوا معک
ولیاخذوا حذرهم واسلحتهم ود الذین کفروا لو تغفلون عن اسلحتکم وامتعتکم فیمیلون علیکم میلة واحدة ولا جناح علیکم
ان کان بکم اذی من مطر او کنتم مرضی ان تضعوا اسلحتکم وخذوا حذرکم ان الله اعد للکافرین عذابا مهینا گفت [illegible]
که ای محمد اگر چه در میان ایشان باشی یعنی با یارانت که با دشمنان حرب میکنند و از ایشان می ترسند و تو خواهی که
برای ایشان نماز برین ترتیب بجماعت گذاری برین ترتیب بگذار که بیان کنیم و این به دو شرط باشد یکی آنکه مسلمانان
کثرتی بود که با ایشان مقاومت توانند کرد و دیگر آنکه دشمن در خلاف جهت قبله باشد و ازین هر دو شرط آیه معنی [illegible]
امام در نماز ایستد و تکبیر احرام بکند و گروهی با او در نماز ایستند و گروهی در برابر دشمن باشند با سلاح امام
ایشان یک رکعت نماز کند چون بدوم برخیزد الحمد برخواند و سوره دراز و این قوم که در پس او باشند آن دوم رکعت
مخفف کنند و بنشینند و سلام دهند و بروند و بجای او فرو باشند و ایشان بیایند و در پس امام بایستند
و نیت کنند و تکبیر احرام گویند و یک رکعت نماز با امام بکنند چون امام تشهد بنشیند و تشهد مطول کرد ایشان
برخیزند و رکعتی دیگر کنند و بنشینند و تشهد خفیف برخوانند و با امام سلام دهند و اگر نماز شام باشد ترتیب
همین است الا آنکه امام مخیر است اگر خواهد بنزدیک اول یک رکعت بکند و اگر خواهد دو رکعت در نماز [illegible]
با خود دارند چون کار دو [illegible] بدین آیه برین ترتیب که گفتیم دلالت میکند و سبب نزول آیه آن بود که
ابو صالح از ابن عباس که رسول علیه السلام در بعضی غزوات نماز پیشین کرد بطن نخل که آنجا کردی و جمله صحابه با او
نماز کردند و دشمن در برابر چون رسول علیه السلام از نماز فارغ شد مشرکان تاسف خوردند که چرا حمله نبردیم بر ایشان
چون در نماز بودند و ایشان را همه هلاک نکردیم بازگفتند [illegible] که ایشان را نمازی دیگر است که آن نماز را
دوستر دارند از پدران و فرزندان خود و چون در آن نماز شوند ما را [illegible] چون رسول علیه السلام خواست که
نماز دیگر کند جبرئیل آمد و او را از کید دشمنان خبر داد و نماز خوف بیاموخت و گفت این نماز خوف حال
بر چگونه باشد نماز چنین کن و این آیه آورد و گفت چون تو خواهی ای محمد که با ایشان نماز کنی باید که گروهی با تو
و سلاح خود بر دارند و با سلاح خود نماز کنند خدای تعالی امر کرد با خود سلاح امر او وجوب باشد و ظاهر این [illegible]
دلیلست که گفتیم بخلاف آنکه ابن عباس گفت که مامور باخذ سلاح آن گروه اند که در برابر دشمن باشند آنگه
گفت و هرگاه سجده کنند یعنی این گروه که با تو در نماز اند و از سجده فارغ شوند باید که باز پس شوند و در پس
باشند یعنی در مقابل دشمن در جایگاه این گروه تا ایشان بیایند و نماز کنند و این دلیلست بر آنکه گفتیم که
دشمن باید بخلاف جهت قبله باشد آنگه گفت چون ایشان بروند آن طایفه دیگر که نماز نکرده اند با تو نماز کنند که

سلاح

١٨١

نبفتند

که سلاح با خود دارند و با سلاح نماز کنند که با سلاح بودن با احتیاط تر است از بهر آنکه دشمنان تا در طمع
چون با سلاح باشند با حذر باشند که دوست میدارند و تمنا میکنند این کافران که شما از سلاحها و متاعهای
خود غافل شوید تا ایشان بر شما حمله کنند [illegible] متاع و سلاح شما [illegible] اگر [illegible] رسانند [illegible]
ایشان رخصت داد کسانی را که رنجور باشند و گفت هیچ بزه نیست و حرجی بر شما اگر شما را از باران رنجی رسد
یا بیمار و مجروح باشید در آنکه سلاحهای خود بر اندازید اما آنچه آلت حذر است احتیاط بکار دارید و حذر [illegible]
و گفته اند که آیه برای آن آمد که بعضی صحابه رنجور بود و خود سلاح بر ایشان گران بود و گفتند روا باشد که سلاح
بنهیم خدای تعالی [illegible] داد و ایشان را رخصت داد [illegible] کافران را و گفت خدای تعالی [illegible]
[illegible] برای کافران عذابی [illegible] و گفته اند که آیه ولا جناح علیکم ان کان بکم اذی [illegible]
الرحمن بن عوف آمد که رنجور بود و سلاح [illegible] ابو صالح از ابن عباس گفت که [illegible] رسول علیه السلام
[illegible] بغزای محارب [illegible] مسلمانان [illegible] رسول بر حاجت
حاجت رفت [illegible] چون فارغ شد خواست که با لشکرگاه آید [illegible] رسول علیه السلام
در جانب [illegible] تنها [illegible] سلاح [illegible] غورث بن الحارث [illegible] رسول [illegible]
[illegible] اصحاب خود را گفت [illegible] قد انقطع من اصحابه [illegible] اصحابه
[illegible] خدای [illegible] رسول [illegible] ایستاده [illegible]
گفت [illegible] خدای [illegible] غورث [illegible]
[illegible] کسی [illegible] شمشیر [illegible] رسول [illegible]
[illegible] رسول علیه السلام تیغ [illegible] گفت [illegible]
گفت [illegible] خدای یکی است و محمد رسول اوست
تیغ [illegible] گفت [illegible] رسول [illegible]
تیغ [illegible] گفت [illegible] رسول [illegible]
با اصحاب خود [illegible]
کسی [illegible] گفت چون تیغ [illegible] کسی [illegible]
[illegible] اسلام آورد
[illegible] رسول علیه السلام [illegible] لشکرگاه آمد [illegible]
حال صحابه [illegible] فاذا قضیتم الصلوة فاذکروا الله قیاما وقعودا وعلی جنوبکم فاذا اطمأننتم
فاقیموا الصلوة ان الصلوة کانت علی المؤمنین کتابا موقوتا ولا تهنوا فی ابتغاء القوم ان تکونوا تألمون فانهم
یألمون کما تألمون وترجون من الله ما لا یرجون وکان الله علیما حکیما [illegible]
خوف کرده باشید [illegible] خدای [illegible]
[illegible] خدای [illegible] یا ایها الذین آمنوا
اذا لقیتم فئة فاثبتوا واذکروا الله کثیرا لعلکم تفلحون [illegible] عبد الله عباس [illegible]

کر مستحب است که بعد از نماز خوف و غیر خوف سی بار گوید سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر تا جبر نقصان
نماز باشد خدای میفرماید که ذکر خدای کنید در هر حالی که باشید ایستاده و نشسته و بر پهلو نهاده پس آنگه که ایمن شوید
و خوف زایل شود و شما را بار امید نماز را اقامت کنید بتمام و کمال و حدود و ارکان و شرایط او چنانکه
همیشه در حضر گزارد و باید که نماز بر مؤمنان فریضه موقوت بوده است بعضی گفته اند فرضا واجبا و دیگری گفت
منجما بوقت خود بباید گزارد آنگه مؤمنان را بر قتال تحریص کرد و ایشان را نهی کرد از سستی نمودن کاهلی
کردن گفت سستی مکنید در جستن و طلب کردن آن قوم یعنی ابو سفیان و لشکر او چنانکه قصه آن در سوره آل
عمران برفت اگر شما دردمند می شوید ایشان نیز دردمند می شوند چنانکه
می شوید و اگر شما از قتل و جراحت الم می یابید ایشان نیز می یابند و شما را در این باب چیزی هست که ایشان را
نیست و آن آنست که شما از خدای امید ثواب میدارید و ایشان امید ندارند و شما از خدای امید فتح و ظفر
و نصرت است و ایشان را نیست و خدای عالم و داناست و حکیم و راست کار است همیشه ...
انا انزلنا الیک الکتاب بالحق لتحکم بین الناس بما اراک الله ولا تکن للخائنین خصیما واستغفر الله ان
الله کان غفورا رحیما ولا تجادل عن الذین یختانون انفسهم ان الله لا یحب من کان خوانا اثیما ... این آیه در طعمه بن
ابیرق آمد که او درعی بدزدید ... از همسایه خود قتاده بن نعمان ... آن درع در انبانی بود که در آن آرد بود
و انبان سوراخ بود ... ایشان برگرفت و بخانه جهودی برد نام او زید بن السمین ...
... چون ایشان طلب درع کردند ... بر در خانه او ... بردند و او را گفتند ...
... طعمه سوگند خورد ... گواهی دادند
... جهود گفت که ... گواهی ... طعمه ...
... رسول الله ... قتاده ... درع ...
او یافتند ... رسول ...
و این سخن باز گفتند رسول ... جهود ... و مسلمانان
خواسته بجهود خصومت کنند خدای ... این آیه فرستاد و رسول را از این حال خبر داد و خیانت طعمه
و سرقت او را معلوم گردانید و رسول را گفت که ما فرستادیم بتو کتاب یعنی قرآن را براستی و درستی تا حکم
کنی میان مردمان بآنچه خدای ترا بنموده است و اعلام کرده بران ... و حکم کنی و ... برای
خائنان خصومت کنی و بجای ایشان یعنی طعمه و قوم او خصومت مکن ... خدای آمرزش خواه و استغفار
کن که خدای آمرزنده است و مهربان و این آیه دلالت نمیکند بر آنکه رسول خدای چیزی کرده است که او را از آن گناه
باشد ... معلوم شد که او معصوم است ... و گفت ولا تکن
للخائنین خصیما دلالت نمیکند بر آنکه خصومت کرده است ... نهی ... کسانی را که منهی عنه کرده
باشند واستغفر الله دلیل نیست بر آنکه او گناه کرده که استغفار ... استغفار ...
مستقبل و فایده او تحصیل ثواب باشد ... اسقاط عقاب که خدای ... استغفار
اسقاط عقاب بتفضیل کند ... نهی کرد و گفت ولا تجادل مجادله و خصومت مکن ای

١٥٢

اگر ایشان با نفس خود خیانت میکنند یعنی از بهر دفع از ایشان و معنی خیانت ایشان با نفس خود آنست که هر که
عصیان کند و اندر گناه او را بدان عقوبت خواهد بود آن خیانت با خود کرده باشد از آنکه ضرر آن راجع با وست و
دیگر آنست که هر که با مؤمنی خیانت کند با خود کرده باشد از آنکه ایشان از یک دین و یک ملت اند بمنزلت یک
نفس ... بیکدیگر ... چنانکه گفت ولا تقتلوا انفسکم و خیانت مکنید و یار خیانتکار مباشید که خدای
کسی را که خیانتکار دوست ندارد از آنکه خیانت کرده باشد بدزدی و گرفتار اثم باشد و بآنکه بدیگری حوالت کند
... یستخفون من الناس ولا یستخفون من الله وهو معهم اذ یبیتون
ما لا یرضی من القول وکان الله بما یعملون محیطا ها انتم هؤلاء جادلتم عنهم فی الحیوة الدنیا فمن یجادل الله عنهم یوم
القیمة ام من یکون علیهم وکیلا ... این قوم خیانت خود را از قوم پوشیده میدارند و از
خدای پوشیده نمیدارند و پنهان نمیکنند و مردمان را بر ایشان دستی نباشد ...
... عقوبت ... دنیا و آخرت ... پوشند و اولی تر ...
پوشیدن از و چرا ... آن خیانت ... پوشیده ...
... و با ایشان ... چون ایشان ... سخنهای که خدای از ایشان ...
و دروغ بر کسی دیگر نهادن و خدای آنچه ایشان میکنند داناست علم او محیط است هیچ از علم او بیرون نمی شود
... خطاب کرد با قوم طعمه و آنکه برای او جدال کردند و گفت ... اینجا با مردمان
در دنیا برای ایشان جدال کنید ... از ایشان ... فردای قیامت برای ایشان با خدای
مجادله خواهد کرد و کیست که او وکیل و نایب ایشان خواهد بود در خصومت کردن ومن یعمل سوءا او یظلم نفسه
ثم یستغفر الله یجد الله غفورا رحیما ومن یکسب اثما فانما یکسبه علی نفسه وکان الله علیما حکیما ومن یکسب خطیئة او
اثما ثم یرم به بریئا فقد احتمل بهتانا واثما مبینا ولولا فضل الله علیک ورحمته لهمت طائفة منهم ان یضلوک وما یضلون
الا انفسهم وما یضرونک من شیء وانزل الله علیک الکتاب والحکمة وعلمک ما لم تکن تعلم وکان فضل الله
علیک عظیما چون خدای تعالی ... امید داد و گفت هر که بدی کند یا
بر نفس خود ظلم و ستم کند یعنی دزدی و دروغ و ظلم بر نفس خود آنست که با غیری حوالت کند چون بدی
ظلم کرده باشد پس استغفار کند و آمرزش خواهد از خدای ... خدای را آمرزنده و رحیم بیابد ... پوشنده ...
و بخشاینده گناه ... خلاف نیست در میان مفسران ...
... اسقاط عقوبت ... تفضیل
... دلیل ...
است ... آمرزد ...
گناهی که کند بر خویشتن کند و زر و وبال آن گناه با او بود و گفته اند که مراد دزدی است و سوگند دروغ ...
علام است ... دزدی کرد حکیم است ... و هر که گناهی کند یعنی

اثم
سرقه و دروغ ... و بر کسی دیگر حواله کردن چون گناه کند او بهتانی و باطلی بر ... احتمل کرده
باشد ... بهتان ... خطاب کرد با رسول ...
... و گفت اگر نه فضل و رحمت خدای او بودی ...

کنند و ایشان را از راه صواب بگردانند و هلاک کنم

کرده بودند که تا از راه صواب بگردد و گفته اند معنی آنست که تا به غلبه کار خیانت هلاک گشت الا نفس خود را برای
اکنون وبال این خیانت ایشان را هیچ ضرر نرسد و هیچ زیان نکند برای آنکه خدای عز و جل او را از توفیق و تایید خویش [illegible]
وحی و بیان آنچه بر تو ملتبس شود با عصمت کنند از کار حق و باطل و سارق و بری و خدای کتاب بر تو فرستاد
قرآن و الحکمة یعنی نبوت و بیان آنچه بدانستی از احکام شرع و حلال و حرام و امور غایبات
حدیث ام سالم و فضل و لطف خدای بر تو عظیم بوده است [illegible] زیاده گردانیده لا
خیر فی کثیر من نجواهم الا من امر بصدقة او معروف او اصلاح بین الناس و من یفعل ذلک ابتغاء مرضات الله
فسوف نؤتیه اجرا عظیما ابن عباس گفت که این هم در بنو ابیرق آمده است گفت خیری نیست در بسیار
از سرّ ایشان و مناجات ایشان و نجوی حدیثی باشد که دو کس میان مخصوص باشند اگر سر باشند و اگر جهر
کرامی بازگویند که آن گفت در ایشان هیچ خیری نیست الا در کسی که به صدقه فرماید مردمان را یا امر معروف
یا نهی کند که میان مردمان بدان اصلاحی پیدا شود و هر کسی که چنین کند خوش و مقصود او طلب رضای خدای
باشد او را مزدی عظیم و ثوابی جزیل کرامت کنیم [illegible] و من یشاقق الرسول من بعد
ما تبین له الهدی و یتبع غیر سبیل المؤمنین نوله ما تولی و نصله جهنم و ساءت مصیرا ان الله لا یغفر ان یشرک به و یغفر ما دون
ذلک لمن یشاء و من یشرک بالله فقد ضل ضلالا بعیدا مفسران گفتند این آیه در طعمه آمده است چون خدای این
آیات فرستاد در دزدی طعمه درست شد و قطع واجب شد مرتد شد و بگریخت بمکه شد در مکه [illegible]
[illegible] در سرای یکی از بنی سلیم [illegible] حجاج بن علاط [illegible] و در نقب بماند بیرون نتوانست
آمد چون روز شد او را بگرفتند خواستند که بکشند دیگر بار گفتند [illegible]
کردند و از مکه بیرون کردند با جماعتی بازرگانان از بنی قضاعه بشام رفت چون ایشان [illegible]
از ایشان [illegible] او را بگرفتند و سنگسار کردند [illegible]
ابن عباس روایت کرد که این در حق قومی آمد از قریش که از مکه بمدینه آمدند و اظهار ایمان کردند [illegible]
حاصل شد [illegible] مرتد گشتند [illegible] رسول خدای [illegible]
و از و برگردد پس از آنکه حق بر او ظاهر گشته بود [illegible] راه مومنان باشد او را
بان راه [illegible]
چون او بران راه ببرد ما او را بدوزخ بریم [illegible]
خدای عز و جل [illegible]
که از جنس او باشند [illegible] عزیر ابن الله [illegible]
ثالث ثلثه [illegible]
نیامرزد [illegible]
خدای خواهد [illegible]
کند و آن بعدل او بود [illegible]
ابن عباس روایت کرد که پیری از عرب بنزدیک رسول آمد و گفت یا رسول الله من مردی ام در گناه منهمک

و طریق مسلمانی [illegible]

والمسیح ابن الله

۱۵۴

است که بخدای شرک نیاورده ام [illegible] و غیر خدای را بخدای [illegible] گرفته ام و آن معصیت که
کرده ام نه بر دلیری بر خدای کرده ام و نه بر وجه مکابره کرده ام و طرفة العینی بران مصر نبوده ام و گمان نبرده ام که
خدای از من درگذرد [illegible] عاجز است و اعتقاد کرده ام که از خدای نتوانم گریخت اکنون پشیمان
شده ام و توبه میکنم [illegible] حال من نزدیک خدای چه باشد خدای تعالی این آیه فرستاد
[illegible] بخدای شرک آورد او از راه رفته
افتد دور [illegible] ان یدعون من دونه الا اناثا و ان یدعون الا شیطانا مریدا
لعنه الله و قال لاتخذن من عبادک نصیبا مفروضا و لاضلنهم و لامنینهم و لامرنهم فلیبتکن اذان الانعام و لامرنهم
فلیغیرن خلق الله و من یتخذ الشیطان ولیا من دون الله فقد خسر خسرانا مبینا میگوید که [illegible]
ایشان از جز خدای الا اناثا [illegible] مشرکان بر بتان نام زنان نهاده بودند چون لات و منات و عزی [illegible]
این قول [illegible] ابن عباس گفت مراد باناث مواتست که در وی روح نباشد چون چوب و سنگ [illegible]
[illegible] حسن بصری گفت [illegible]
[illegible] علی بن حسین [illegible] گفت مراد باناث ضعیفان و عاجزانند [illegible]
و ایشان [illegible] خدای [illegible]
[illegible]
[illegible] اسلام [illegible]
[illegible]
[illegible] مشرکان [illegible]
[illegible] رسول [illegible]
[illegible] رسول [illegible]
[illegible] شیطان [illegible]
[illegible]
[illegible] مشرکان [illegible] رسول [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] المطهر [illegible]
[illegible] المطهرا [illegible]
[illegible] مشرکان [illegible]
[illegible] رسول [illegible]
[illegible] عبد المطلب [illegible]
[illegible]

دان

چو اکنون چون او را بازخواست داشت گفت چه بود است گفت برادرزاده‌ات امروز چنین حالی رفت
حمزه از آنجا با همان کمان در دست بر مجمع آمد و ایشان هنوز متفرق نشده بودند گفت پسر برادر مرا
زده بوده‌اید کی جسارت کرد گفت که بوجهل گفت من زده‌ام هنوز این سخن در دهن داشت که
حمزه سوی او برفت و چندان کمان بر سر او زد که کمان بشکست و سر او چند جا خون روان شد که
کمان بشکست و خون آلود در دست و گفت ای پسر برادر عوض تو بازخواستم رسول علیه السلام سر برنداشت
گفت یا عم تو از ایشانی و مرا این که تو کردی هیچ راحت نیست من آنگه خشنود شوم که الا که ایمان آری حمزه
اندیشه کرد که اگر این کار سری بودی باطل محمد او را سر فتح نبادی که من امروز برای او کاری کردم که در هر
وجه کسی با قوت آن نباشد و کینه خواستم که جز من کس نخواست و این ایمن خفت گفت ای محمد دست
بیرون کن تا اسلام آورم و مسلمان شد و رسول صلعم از هر دو که من چه شوم شدم و گفت اسلام عزیز شد باسلام حمزه
شدن که دلیل شد و الحکم حتی جمیع علمان دعوی اگر باشند کان خویشتن را زنانه الا و مرید باشند یعنی از شیطان
وان آنست که شیطان گفته است از اکرم از بندگان تو لعنی عدد مقطوع ضحاک گفت یعنی معلوم
ای قسما معلوما که از من شیطان ار بندگان با غرا و اغوا و وعده با ضلال اشند هر که او را اجابت کند در سعیر
ار یعنی مقابر الله و کار و هر که اسب شیطان است یکی نصیب خدای باشند برای آنکه خلقان فرمان
شیطان برده‌اند کی فرمان خدای آنگه گفت و لاضلنهم که گمراه کنم ایشان را و آرزو دهم ایشان را و فرو روم
امید ایشان دراز کردن و هیچ عاقبت منقلب شدند و بفرمایم ایشان را که گوش چهارپایان بشکافند و بیرون برای علامت
سائبه و علامت برای آنکه تشدید دانند که آن نصیب او است و بفرمایم ایشان را فلیغیرن خلق الله اگر
ابن عباس و ربیع گفته‌اند یعنی آدمی و چهارپایی را خصی کنند بروایتی از ابن عباس و نخعی و مجاهد و جعفر صادق
و گروهی گفتند که مراد آنست که دین خدای که روا نیست تغییر و تبدیل و تحریف بیاشن فطرة الله التي فطر الناس
عليها لا تبديل لخلق الله ذلك الدين القيم زجاج گفت مراد آنست که ایشان انعام و احوال بعض دریغ و خطا
کردند حرام کرده‌اند خدای آن چهارپایان را برای آن قربان که نامقطوع شود ایشان بر خویشتن حرام کردند بحیره و سائبه
و حام و وصیله برای آن از چه مخرج و من او باشند و منافع ما آن ایشان اجابت کردند و حق بر تغییر دین
کردند اولی تر است برای آنکه فایده عام و جامع‌تر است آنگه گفت هر که شیطان را ولی و یار و دوست خود گیرد
بجز خدای او بر خویشتن زیانی کرده باشد ظاهر و زیان ظاهر او را بر استحقاق عقاب باشد یعدهم ویمنیهم وما یعدهم
الشیطان الا غرورا اولئک ماویهم جهنم ولا یجدون عنها محیصا والذین امنوا وعملوا الصالحات سندخلهم جنات
تجری من تحتها الانهار خالدین فیها ابدا وعد الله حقا ومن اصدق من الله قیلا میگوید که شیطان ایشان را
با غوا و اغوا وسوسه میکند و بحرها و محال و کاذب و عده میدهد و ایشان را آرزو میدهد و دنیا
کی اندازد و هر وعده که شیطان میدهد جز غرور و باطل و محال و فریب نباشد ایشانکه بر فریب شیطان کار
شوند و بوعده‌های باطل او مغرور شوند ماوی و مرجع ایشان دوزخ باشد از دوزخ ایشان را خلاص و گریز نبود
الا انکه خلاف اهل پرستان و دیو فریبان باشند ایشان آنکسانی اند که خدای ایمان آورده‌اند و عمل صالح کرده‌اند
بهشتها بریم و ایشان در آنجا همیشه مخلد و جاوید باشند و عده کرده است خدای ایشان را این وعده

لیس بامانیکم
حق و کیست که او از خدای راستگوی‌تر است بوعده و قول یعنی هیچ کس از او راستگوی‌تر نیست لیس بامانیکم
ولا امانی اهل الکتاب من یعمل سوءا یجز به ولا یجد له من دون الله ولیا ولا نصیرا سبب نزول این آیه بقول
ضحاک و قتاده آن بود که جهودان با مسلمانان مخاصمه کردند و گفتند که ما از شما بهتریم و دین ما قدیم‌تر است از دین شما و پیغامبر
ما پیش از پیغامبر شما است و کتاب ما پیش از کتاب شما است مسلمانان گفتند ما خود از شما بهتریم که پیغامبر ما بهترین پیغامبران
و خاتم پیغامبران و شرع ما ناسخ کتابهاست خدای این آیه فرستاد و مجاهد گفت مشرکان گفتند بعث و نشر و حساب
و کتاب و ثواب و عقاب نخواهد بود و گفتند لن تمسنا النار الا ایاما معدودات خدای این آیه فرستاد
و بنمود که این کار نه بآرزوی شماست و نه بآرزوی اهل کتاب بدین قول خطاب با مشرکان باشند و بقول
مسلمانان و سیاق آیه دلالت میکند بر آن که خطاب با کافران است یعنی نه بآرزوی شماست و نه بآرزوی اهل الکتاب
کار بدی کند و کناهی بآ و آتش بیند بر آن و خبر است که چون این آیه آمد مسلمانان پیش رسول صلعم آمدند و گفتند یا
رسول الله کاری عظیم است و کیست که گناه نکند رسول صلعم گفت یعنی جزا آنست که در دنیا باشد یعنی کسی که
را بیک حسنه ده وعده داده است و به یک سیئه یک سیئه جزا کند و یکی سیئه او را نماند اگر
تملک الیوم عشره احاده اعشاره وای بر آنکس که سیئات او حسنات او را غلبه کند و همچنین روزی بعضی از صحابه گفتند
گفتند یا رسول الله ما الیس لزین الآیة فلاح باشد گفت هر که از ما عمل بد کند جزای آن چهار نیز ندیدی گفت بلی گفت آن
کفارت گناه بود و چون این آیه آمد بعضی از صحابه جزع کردند گفت البشروا و قاربوا وسددوا فانه لا یصیب احدا شیئا
فی الدنیا الا کفر الله به من خطیئته حتی الشوکة یشاکها احدکم بها یعنی بشارت باد شما را نزدیک بشید بار دوم
باشید که هیچ کس نبود که او را مصیبتی رسد که خدای از آن کناهی کفارت نکند تا آن مقدار که اگر خاری در پایش رود کفارت کنایی بود
شود و عبد الله بن عباس و سعید بن جبیر گفت که مراد بسوء کفر است هر کس که بدی کند که آن کفر باشد جزای آن دهند یعنی
او را بدیدار آنکه باشد در دوزخ مخلد باشد و نیابد از بهر دفع کردن عذاب از خود بغیر خدای هیچ ولی و دوست و یاری
ومن یعمل من الصالحات من ذکر او انثی وهو مؤمن فاولئک یدخلون الجنة ولا یظلمون نقیرا ومن احسن دینا
ممن اسلم وجهه لله وهو محسن واتبع ملة ابراهیم حنیفا واتخذ الله ابراهیم خلیلا ولله ما فی السموات وما فی الارض وکان
الله بکل شیء محیطا حق ابن عادة اگر بر جاه و عیدی که به در عقب آن وعدی که بدانجا بس از وعید این وعده داد
هر که او عمل صالح کند و مومن باشد چنان ایمان عمل صالح نبود اگر مرد باشد و اگر زن او را بهشت بدهند و بادی کم بسیار
ظلم نکند مسروق گفت که چون این آیه لیس بامانیکم آمد اهل کتاب مسلمانان را گفتند که ما و شما برابریم که خدای گفت کار
نه بآرزوی ما و شماست هر کناهی کند او را و شما را در نیاید خدای این آیه فرستاد ومن یعمل من الصالحات
باشد میان مسلمانان و اهل کتاب مسلمانان گفت و من احسن کیست که دین او نیکوتر است از دین آنکس که روی خود
تسلیم کند بخدای یعنی اسلام آرد و حق نهد و گردن نهد خدای را و امر او را انقیاد شود و او ثواب خدای او طلبد
و منکر کرده وجه را برای آن تخصیص کرد که اشرف اعضاست یعنی هر که روی را بتذلل کرد دیگر اعضا تبع
کند و گفته‌اند که مراد بوجه ذات است چنانکه گفت کل شیء هالک الا وجهه یعنی تن بنهد و او نیکوکار و محسن باشد
ابراهیم را که راست و مستقیم متابعت کند گفته‌اند که چون ذکر ابراهیم کرد خواست که بیاد او عبودیت ایشان
خدای ابراهیم را خلیل خود گرفته است و خلیل را دو معنی است یکی دوستی من الخلة و دیگری محتاج

من نخوة او و فعیل بمعنی مفاعل است چون جلیس باشد و اما دوستی او خدا را اراده باشد طاعت و انقیاد و فرمان او
نصرة اولیای او و دوستی خدای او را اراده خیر و ثواب باشد و اعلای کلمه و بیان ارتفاع منزلت نزد یکی
خلقان نه ظلوا او بر دشمنان چنانکه بامیزه و ذکر کرده و چون از حاجت گیرد خلیل بمعنی فاعل باشد و آن الف که احتیاج
خویش جز خدای را رفع کرده در وقتی که جبرئیل بوی رسید در هوا که او را در آتش می انداختند از وی پرسید که هیچ
یعنی هیچ حاجت داری گفت اما الیک فلا اما بتو نه بعضی از مفسران این معنی را که معنی مخلوق
کرده اند این اشارت گفته اند که خدای ابرهیم را خلیل خود گرفت که او را امتحان کرد تن و جان و مال و فرزند
بمهمان داد و فرزند بقربان داد و تن بنیران و جان بخداوند رحمان خدای او را خلیل کرد اتباع ملت ابرهیم گفته اند
چیزست پنج در تن و پنج در سر اما آن پنج که در سرست مضمضه و استنشاق و موی لب گرفتن و فرق سر کردن
و موی ... نباشد و آن پنج که در تن است استنجا و ختنه کردن و عانه و بغل از موی پاک کردن و ناخن گرفتن
جلوست لیست الا استنجا و ختنه بعد از بلوغ ... بر وجوب اولی تر باشد اکنون فرمود که آنچه کردم ابرهیم
بخلت که گرفتم از حاجت نبود مرا که بی احتیاج بود و از آنکه مراست آنچه در آسمان و زمین است همه ملک وی
و بهمه چیزی محیط یعنی عالم العواقب امور بر من مشتبه نیست و تفسیر این آیه که خدای راست آنچه در آسمانها و زمین
و خدای بهمه چیزی عالم و داناست ویستفتونک فی النساء قل الله یفتیکم فیهن وما یتلی علیکم فی الکتاب فی یتامی
النساء اللاتی لا تؤتونهن ما کتب لهن وترغبون ان تنکحوهن والمستضعفین من الولدان وان تقوموا للیتامی بالقسط
وما تفعلوا من خیر فان الله کان به علیما آیه در دختران ام کحله و میراث ایشان از پدر شان و این قصه در اول سوره
ذکر کرده شد مفسران گفتند که عرب را در جاهلیت عادت بودی که دختر که یتیم بودی و ولایت او تعلق بکسی
داشتی و او را مال بودی اگر جمیله بودی او را زن کردی و مال او برگرفتی و اگر زشت بودی او را منع کردی از شوی
و مالش برگرفتی خدای ایشان را از آن نهی کرد و گفت ای محمد از تو فتوی می پرسند در زنان بگو که خدای شما را
فتوی میکند در حق زنان و آنچه بر شما میخوانند بکتاب ابن عباس گفت مراد بدین آیه مواریث است در اول سوره
بعضی گفتند که این آیت که در آخر سوره است یستفتونک تا با خود یا بدان دختران یتیم گرد ... که شما
و شما نصیب ایشان که فرض و مفروض کرده اند [illegible] و ایشان نمیدهید و رغبت میکنید
لکن ایشان را نخواهید برای زشتی خلق ایشان و زشتی ایشان رغبت میکنید با ایشان برای مال ایشان
و در حق کودکان ضعیف از پسران که مال ایشان نمیدهند و درین [illegible] که میراث [illegible]
حیث الاطفال و عورات کنند و مال ایشان بدیشان [illegible] و در آن وجه که خدای فتوی داده در شما
از آن همچنین در حق یتیمان که مال ایشان بتمام کنید و داد و عدل کنید و حقوق ایشان [illegible] و هر چه شما کنید
خدای بدان عالم و داناست [illegible] بر وفق [illegible] و استحقاق جزا دهد وان امرأة خافت
من بعلها نشوزا او اعراضا فلا جناح علیهما ان یصلحا بینهما صلحا والصلح خیر واحضرت الانفس الشح وان تحسنوا
وتتقوا فان الله کان بما تعملون خبیرا آیه در خوله بنت محمد بن مسلمه آمد که او زن اسعد بن ربیع بود و چون پیر شد
زن جوان کرد و بر سر او برخاست و شکایت پیش رسول آمد و این حال بگفت خدای این آیه فرستاد و در
روایت کلبی است سعید جبیر گفت آیه در مردی آمد و زنی که او را فرزند داشت و با او پیر شده بود و مرد ...

بعضی

١٥٥

رفتن بشو خواست تا او را طلاق دهد و زنی دیگر کند زن گفت مرا طلاق مده و رها کن تا بنشینم و اگر تو خواهی
زن دیگر کن حکم تراست که این بار نوبت تو بنشینم و اینجا زن امرأة خافت سوده بنت زمعة الاسود او را با رسول
همین افتاد رسول خواست او را طلاق دهد گفت یا رسول الله مرا دست بدار و رها کن که من در حرم تو باشم
و نوبت من ترا است هرچه بخواهی بکن حق تعالی فرمود که اگر زنی که از شوی ترسد از ناسازگاری شوی بر خویشتن
کردن و روی از وی گردانیدن بر ایشان یعنی بر زن و شو هیچ حرجی و بزه نیست با یکدیگر قراری
و صلح کنند براضی اما اگر طلاق نخواهد چنانکه او خوش دل باشد [illegible] و نفقه [illegible] و او از نوبت خود
بدو ده یا آن زن که کرده باشد [illegible] باشد و اگر زن مصالحت کند و صبر کند بر این حالت و بنشیند و نوبت خود بدو
و احسان کرده باشد و اگر مرد با وی قناعت کند او را از نکاح این معنی احسان کرده باشد [illegible]
ایشان این کردن اگر حق [illegible] این گفت الصلح خیر یعنی صلح بهتر باشد برای صلاح جواب [illegible] بود و تراضی میان
ایشان حاصل و حاضر کرده اند حرص و بخل را نفسها یعنی نفسهای آدمیان مطبوع و مجبولست بر حرص و بخل
بعضی گفته اند مراد با نفس زنانند که بخیل کنند بر ایثار کردن نوبت خویشتن بر غیری و گفته اند مراد انفس مردان
که گفت اگر احسان کنید یعنی با زن بسازید و با او احسان کنید و اگر صبر کنید بر آنکه شوهر زن دیگر کند و او
نوبت خود ایثار کند و از خدای بترسید خدای [illegible] به آنچه شما میکنید آگاه و داناست مهمل و ضایع گرداند ولن تستطیعوا
ان تعدلوا بین النساء ولو حرصتم فلا تمیلوا کل المیل فتذروها کالمعلقة وان تصلحوا وتتقوا فان الله کان غفورا رحیما
وان یتفرقا یغن الله کلا من سعته وکان الله واسعا حکیما [illegible] که یکی از ایشان که تسویه کند در میان
زنان در میل طباع برای آنکه این بها تعلق ندارد و در عقد [illegible] و اگر چه مال ابر آن حرص کرده باشند
که هرگز نتوانید که عدل در میان زنان و تسویه نگاه دارید [illegible] واقع نشود در محبت [illegible] و اگر چه شما
حریص باشید اکنون یکبار میل مکنید بر دیگری را محروم گردانید که اگر چنین کنید ایشان را بگذارید [illegible] چون
آنکه میان دو کار نه بیوه و نه شوهردار [illegible] باشد و زنان در خبر است که رسول
[illegible] و مراعاة داد و شد تسویه کردی میان زنان آنگه گفت بار خدایا [illegible] قسمتی فیما املک [illegible]
که بر آن قادرم ملامت مکن در آنچه من بر آن قادر نیستم آنگه گفت وان تصلحوا اگر صلح کنید [illegible]
تسویه [illegible] و از خدای بترسید در آنکه ظلم و حیف کنند و از حق یکی در دیگری [illegible] خدای شما را بیامرزد و بر
رحمت کند که خدای غفور و رحیم است در خبرست که امیرالمومنین [illegible] دو زن داشت روزی که نوبت یکی بودی
برای دیگری وضو [illegible] حتی امام محمد باقر گفت که در آن وقت که رسول بیمار بود او را در حجره زنان میگردانید
نوبت [illegible] بر آنکه در حجره عایشه باشد آنگه گفت وان یتفرقا اگر یکدیگر [illegible] بطلاق جدا شوند خدای
[illegible] مستغنی کرد [illegible] از یکدیگر بفضل و رحمت خویش [illegible] و روزی [illegible] خدای [illegible] فراخ عطا
و داناست آنچه دهد بحکمت [illegible] و لله ما فی السموات
وما فی الارض ولقد وصینا الذین اوتوا الکتاب من قبلکم وایاکم ان اتقوا الله وان تکفروا فان لله ما فی السموات
وما فی الارض وکان الله غنیا حمیدا ولله ما فی السموات وما فی الارض وکفی بالله وکیلا حق سبحانه و تعالی چون فرمود
که اگر زن و شوهر از یکدیگر بطلاق مفارقت نمایند خدای هر یکی را از ایشان مستغنی گرداند از آنکه روزی [illegible]

فلا تلمنی فیما لا املک

باز نده از یکدیگر

از ایشان بخدای تعلق دارد نه بدیشان درین ایه باز نمود که این بر خدای متعذر نیست و بروی دشوار نیست
خدای راست انچه در اسمانها و زمینهاست از همه و پرورده اوست و در قبضه قدرت اوست چنانکه بخواهد و هرگاه
که خواهد افزاید و کاهد اگر گفت وصیت کردیم و فرمودیم اهل کتاب را از جهودان و ترسایان که ایشان را
از شما کتاب داده اند و شما را نیز وصیت کردیم که از خدای بترسید و از معاصی اجتناب کنید و اگر کافر شوید
و مخالفت فرمان او کنید او را هیچ زیان نباشد و در ملک او نقصان نیاید از انکه ملک اسمان و زمین او راست
مطیعان او را چه سود و از معصیت عاصیان او را چه زیان و او همیشه غنی و بی نیاز بوده است و ستوده
مستحق حمدست و شکر نعمتهای که بر بندگان میکند اگر گفت که خدای راست انچه در اسمانها و زمین است و کفیل کار
جمله است خلق و انچه ایشان بدان محتاج باشند و او را درین معنی یاری و انباری و همدست و کاری بکار نباید [illegible]
این الفاظ بعین الفاظ [illegible] که خبر مختلف است اول اشارت فرمود بانکه از هیچ کار عاجز نیست [illegible]
در اسمان و زمین است و متصرف در ان بر وجهی که کس [illegible] منع نتواند کرد و امر و نهی و تکلیف او راست [illegible]
لقد وصینا الذین اوتوا الکتاب من قبلکم و ایاکم دوم بر وجه ان گفت [illegible]
[illegible] ان الله غنیا حمیدا سیم بر وجه حفظ و رعایت خلق فرمود [illegible] لفظ را تکرار کنند [illegible]
چون موارد و اغراض مختلف بود روا باشد که لفظ را تکرار کنند جهت اختلاف معانی ان یشا یذهبکم ایها
الناس و یات باخرین وکان الله علی ذلک قدیرا من کان یرید ثواب الدنیا فعند الله ثواب الدنیا والاخرة
وکان الله سمیعا بصیرا [illegible] قوت و شوکت خود را باز نمایی گفت ای مردمان اگر خدای خواهد شما را ببرد و
زمین نیست گرداند قومی دیگر را بجای شما باز [illegible] خدای بران قادر است [illegible]
قوه و منعت نباشد که بر قضایا و احکام من غالب اید چه اگر من خواهم شما را ببرم و دیگران را بیارم و پیش از شما
دیگران بوده اند [illegible] بعقوبت [illegible] چنانکه در قصه امم سالفه فرمود [illegible]
[illegible] قوم فرعون [illegible] ایشان بعد [illegible] چون عصیان اوردند ایشان را هلاک کرد [illegible]
این جماعت می پندارند که پیش از ایشان جهان نبوده است و اولین کسی که در جهان امده ایشانند و در جهان
دایم خواهند بود [illegible] ولایت ایشان نخواهد رسید [illegible] که این جهان باز ماند [illegible]
و میراث بسی مردمان [illegible] در خبرست که جبرئیل [illegible]
زمین دعوی کردند [illegible] جبرئیل گفت [illegible] زمین که ایشان دعوی میکنند [illegible]
یاد دارم بهلول المجنون در بعضی مواقف حج بهارون رسید [illegible] از انجا [illegible]
[illegible] بهلول [illegible] بالای برامد و گفت حدثنی [illegible] انه قال رایت رسول
الله [illegible] رسول خدای را دیدم [illegible]
[illegible] هارون [illegible] گفت بهلول [illegible]
[illegible] بهلول [illegible] ان الذی [illegible]
غیرکم [illegible] الیکم [illegible] الی غیرکم [illegible] پادشاهی در دست [illegible]
بوده از ایشان [illegible] منتقل شده [illegible]

نخواهم

خواست کرم

۱۵۴

شاعر گفت
نخواهم گفت [illegible] درویشان نیست [illegible] این بگفت و بگذشت و همین معنی
اهل الدنیا الناس قبلنا رحلوا عنها و خلوا لنا و نحلها کما قد حلوا و نخلیها للقوم بعدنا نعمان بن المنذر روزی با
عدی بن زید بتماشا بیرون رفت بگورستان رسیدند عدی بن زید گفت ایها الملک دانی که این گورها چه
میگویند [illegible] گفت میگویند که ایها الرکب المخبون علی الارض المجدون کما انتم [illegible]
نعمان از ان کار [illegible] روزی چند برامد هر دو بیرون شدند بگورستان [illegible]
عدی بن زید گفت ایها الملک دانی که این گورها چه میگویند گفت نه گفت میگویند من رانی فلیحدث نفسه [illegible]
[illegible] علی قرب الزوال و صروف الدهر لا یبقی لها و لما تات به صم الجبال رب رکب قد اناخوا حولنا [illegible]
[illegible] الزلال [illegible] العیش حسن [illegible] العب الدهر بهم وکذاک الدهر حالا بعد حال
[illegible] نعمان ان تماشا [illegible] گفت [illegible]
[illegible] بلاس پوشیده انگاه [illegible] ملک [illegible] عبادت مشغول شد
در زمان او عابد شده [illegible] نعمان [illegible]
[illegible] خالد بن الولید [illegible] احوال [illegible] نعمان [illegible]
[illegible] سلام کرد و گفت احوال شما چون بود گفت قصه ان دراز است [illegible]
[illegible] آفتاب [illegible]
[illegible]
[illegible] ثواب [illegible]
[illegible] خدای [illegible] ثواب دنیا [illegible] ثواب اخرت [illegible]
[illegible] ثواب [illegible] ثواب اخرت [illegible]
[illegible] خدای [illegible] احوال ایشان [illegible] گفتند که خدای [illegible]
[illegible] یا ایها الذین امنوا کونوا قوامین بالقسط شهداء لله ولو علی انفسکم او الوالدین
والاقربین ان یکن غنیا او فقیرا فالله اولی بهما فلا تتبعوا الهوی ان تعدلوا وان تلووا او تعرضوا فان الله کان بما تعملون خبیرا
[illegible] گفت ای مومنان [illegible] قیام کنید [illegible] عدل [illegible] خدا [illegible] اگر گواهی
[illegible] برای خدا [illegible] گواهی [illegible]
[illegible] گواهی [illegible] گواهی [illegible]
[illegible] گواهی [illegible] بخلاف [illegible]
[illegible] حق [illegible] جانب خدا [illegible] جانب [illegible]
[illegible] السلطان [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] حقیقت [illegible] گواهی [illegible]
[illegible] گواهی [illegible] خدای [illegible]
[illegible] در باب عدل [illegible] رضای خدا [illegible]

یب کل ندل کر بدید اگر بیطل کنید و میل بجانب یکی از دو خصم یا اعراض کنید شما که حکام و قضاه اید از یکی
دو خصم و بدیگری نگاه کنید یا شما که گواهانید در گواهی دادن تغیر کنید یا از گواهی دادن اعراض کنید و گواهی بازگیرید [illegible]
پوشیده و این امام محمد باقر است پس خدای بانچه شما میکنید اگاه و دانا است و هر یکی را جزا دهد بر وفق آنچه کرده است
یا ایها الذین امنوا امنوا بالله و رسوله و الکتاب الذی نزل علی رسوله و الکتاب الذی انزل من قبل و من یکفر بالله
و ملئکته و کتبه و رسله و الیوم الاخر فقد ضل ضلالا بعیدا ای ای کسانی که ایمان اورده اید بزبان ایمان اورید بدل خطاب
با منافقان یا ای گروهیکه بایمان مستقامت کنید و بران استدامت نمایید یا تجدید نمایید بعلا لابعد حالا برای
ایمان ارباب معارف و علوم باشد و ان لایتقی بود و تجدید باید کردن یا ای انکه بخدای موسی ایمان اورده اند
بمحمد ایمان ارید و بکتابی که برسول خود فرستاده یعنی قران و بکتابی که پیش ازان فرستاده و از توریة و انجیل گفت
اوایل اگرچه ایشان بتوریة و انجیل ایمان داشتند با انجیل و قران ایمان نداشتند انکه شد منکر شد و گفت که هر
بخدای و فرشتگان و کتب بهای او و پیغمبران او و بروز بازپسین کافر گردد الزاه و راست و بجاه گمراه شد جدا شد
گمراهی دور ان الذین امنوا ثم کفروا ثم امنوا ثم کفروا ثم ازدادوا کفرا لم یکن الله لیغفر لهم و لا لیهدیهم سبیلا
انکسانی که ایمان اوردند بموسی انگه کافر شدند بعبادت گوساله و پس ایمان اوردند با انجیل و عیسی انگه کافر شدند
باو و در کفر بیفزودند بمحمد عیسی را پس خدا گفتند و بمحمد ایمان نیاوردند خدای ایشانرا نیامرزد و در راه بهشت
بر ایشان بنماید و گفته اند که مراد منافقانند که اظهار ایمان کردند و باز اظهار کفر کردند و باز اظهار ایمان کردند
کافر شدند و بران اصرار کردند هیچ وجه خدای ایشانرا نیامرزد و دیگر خذلان کند و لطف نکند بشر المنافقین بان لهم
عذابا الیما الذین یتخذون الکافرین اولیاء من دون المؤمنین ایبتغون عندهم العزة فان العزة لله جمیعا و قد
نزل علیکم فی الکتاب ان اذا سمعتم ایات الله یکفر بها و یستهزا بها فلا تقعدوا معهم حتی یخوضوا فی حدیث
غیره انکم اذا مثلهم ان الله جامع المنافقین و الکافرین فی جهنم جمیعا بشارة منافقانرا انکه ایشانرا عذابی [illegible]
دردناک خواهد بود و بشارت هر چیزرا ابوذکر ایان در بشره ظاهر گردد از شادی و اندوه و ان منافقان را
که بدون مؤمنان کافرانرا دوست میگیرند و با ایشان دوستی میکنند ایا از ایشان منفعت و عزت میجویند
بندانند که عزت و منفعت جمله خدایراست و بر شما که مسلمانید فرو فرستاده شده در کتاب قران [illegible]
فرموده اند که چون بشنوید که ایشان ایات خدای کافر شوند و بدان استهزا نمایند با ایشان منشینید تا انکه
در حدیثی دیگر شروع کنند و ان این ایت و اذا رایت الذین یخوضون فی ایاتنا فاعرض عنهم حتی یخوضوا
فی حدیث غیره که اگر خلاف این کنید و با ایشان بنشینید شما نیز مثل ایشانید و در سواع فرمود که من [illegible]
اجرم از خدای منافقان او کافرانرا در دوزخ جمع خواهد کرد از بهر انکه حکم ایشان یکیست چه منافقان اگرچه
بزبان می اورند در دل کفر می ارند حکم ایشان در قیامت حکم کافران باشد هر یکجا در دوزخ جاوید باشند
نزول این ایت ان بود که منافقان جهود ان و کافران می نشستند و قران طعن میزدند و بر مسلمانان
عیب میکردند خدای مسلمانرا از ان نهی کرد که دران حال با ایشان بنشینند عبد الله عباس گفت که جمله
منافقان تا بروز قیامت درین ایة داخلند الذین یتربصون بکم فان کان لکم فتح من الله قالوا الم نکن
معکم و ان کان للکافرین نصیب قالوا الم نستحوذ علیکم و نمنعکم من المؤمنین فالله یحکم بینکم یوم القیمة و لن یجعل الله للکافرین

علی المؤمنین سبیلا همه صفت منافقان است که انتظار میکشند بر کار شما که اگر شما را فتح و ظفر
باشد از خدای بر دشمنان ایشان بیایند و طلب غنیمت کنند و گویند که ما با شما بودیم و اگر نصیب ظفر کافرانرا بود
بایشان گویند نه ما شما را بر مؤمنان دست دادیم و انکه شما را بر اسرار و احوال ایشان مطلع گردانیدیم و ایشانرا
از شما منع کردیم تا نصیب یابید بر ایشان و اگر نبود خدای حکم کند میان شما روز قیامت و خدای هرگز کافرانرا بر مؤمنان
راه ندهد و ظفر نکند امیر المؤمنین و عبد الله عباس گفتند مراد انست که روز قیامت کافرانرا بر مؤمنان
حجتی نباشد یعنی که پیش خدای حکومت کنند ان المنافقین یخادعون الله و هو خادعهم و اذا قاموا الی الصلوة
قاموا کسالی یراءون الناس و لا یذکرون الله الا قلیلا مذبذبین بین ذلک لا الی هؤلاء و لا الی هؤلاء و من یضلل الله فلن تجد له
سبیلا یا ایها الذین امنوا لا تتخذوا الکافرین اولیاء من دون المؤمنین اتریدون ان تجعلوا لله علیکم سلطانا مبینا
بدانید که منافقان خدای و رسول او فریب میدهند انکه اظهار ایمان میکنند و کفر در باطن دارند تا جان و مال
خود را ایمن کنند خدای جزای ایشان خداع میکند بانکه رسول را فرمود تا بظاهر ایمان ایشان بپذیرد و از ایشان
بپذیرد و روز قیامت بباطن کفر ایشان در عذاب ایشانرا مخلد و مؤبد گرداند و چون جزای خداع
خداع خواند برای ازدواج چنانچه فرمود و جزاء سیئة سیئة مثلها و مکروا و مکر الله و انچه صورت خداع دارد از خدای
ایشان انست که ایشانرا از کشته شدن و جهاد و غنیمت ... و رسول را فرمود تا احکام مسلمانان
بر ایشان جاری کند بگوید که انکه ایشان کافرانند و خداع ایشان در اخرت ان بود که ایشانرا بگذارند تا در عقب
مؤمنان بجهتهای قیامت می بروند تا به در بهشت رسند از بکان عذاب در ایشان رسیده و به دوزخ [illegible]
کرانشانرا وصف دیگر کرد و گفت چون بنماز برخیزند کاهل وار برخیزند و انچه کنند برای مردمان کنند
نه برای خدای از بهر انکه با جان اعتقاد ندارند بثواب و عقاب تا برای رفع مضرت کنند چنانکه [illegible]
الی العمل بالرجاء دیدنگ نماز نیکو نیکو و گفته اند که این بیان طریقت تحقیق انست که عادت [illegible]
بالعمل و حیاته الاجل و الوالد ذکر خدای نکنند الا اندکی از نماز الله اکبر احرام میکنند باواز بلند تا مردمان
بشنوند پنداشته کر ایشان نماز میکنند و شاید که مراد بقلیل نفی جلیل باشد یعنی نکنند و اگر کنند اندکی بود و ان نیز [illegible]
بادا هر چه بارد و مقبول نباشد پس چنان بود که هیچ نمیکنند متحیر و مضطرب و سرگشتگان اند میان این [illegible]
کفر و ایمان نه بجانب مؤمنان میگروند و نه بزبان با ایشانند و یکبار بجانب کافران میگروند و بدل با ایشان میباشند
و من یضلل الله و هر که او ضریح چنانچه پیغمبر گفت مثل المنافق کمثل الشاة العائرة بین الغنمین تعیر الی هذه مرة و الی
تلک اخری لا تدری ایهما تتبع و هر که خدای او را اکراه کند یعنی از بهشت و ثواب و از الطاف در حق خود
محروم گرداند راه سبیل عقوبت نو برای او راه نیابی نه بهشت و نه براه حق اراه آن کنید که منافقان کردند
[illegible] دوستی با کافران و صداقت و مودت یکغفای مؤمنان که کافرانرا دوست گیرید و با ایشان بیعت نمود
[illegible] و دوستی با مؤمنان کنند ایا میخواهید که خدایرا بر شما حجتی پدید بیاید و حد نکردن با کافران ان المنافقین فی
الدرک الاسفل من النار و لن تجد لهم نصیرا الا الذین تابوا و اصلحوا و اعتصموا بالله و اخلصوا دینهم لله فاولئک مع
المؤمنین و سوف یؤت الله المؤمنین اجرا عظیما ما یفعل الله بعذابکم ان شکرتم و امنتم و کان الله شاکرا علیما
[illegible] جایگاه منافقان میکنند در دوزخ گفت که منافقان در درک اسفل و طبقه زیرین باشند از دوزخ و در [illegible]

کر خدای را دو دوزخ را درجات است از آتش و آن جای منافقان باشد عبد الله عمر گفت کی سه گروه باشند که روز قیامت در
عذاب کرانتر باشند ایشان را بر دیگر کس را عذاب منافقان و کافران اهل مائده و عیسی و آل فرعون را چنان این منافقان ان المنافقین
فی الدرک الاسفل من النار و قوله فیمن کفر لا اعذبه عذابا احدا لا یرق و با زواحد و در حق کافران مائده و فرعون
اعذبه عذابا لا اعذبه احدا من العالمین و آل فرعون را ادخلوا آل فرعون اشد العذاب اکر گفت ولن تجد لهم نصیرا
و قوله این منافقان را هیچ یاری و یاوری نباشد که ایشان را یاری کند اکر [illegible] حق سبحانه در توبه و راه بنجات فرود
دبست گفت مکر اکر توبه کنند از نفاق بدر آیند و دل با زبان موافق کردانند و کارهای تباه کرده را اصلاح
دوست بخدای زنند و دین خدای را چنگ کنند و اعتصموا بخدای کنند و اخلصوا دینهم لله دین خدای را اخلاص کنند
برای ریا و سمعه کرده باشند که چون چنین کنند ایشان با مومنان باشند و کرد نفاق کرده [illegible]
ورزیده باشند ایشان از ایمان ندارد و چه توبه و ایمان محکم از اول کرده باشند و خدای مومنان را مزد
و ثواب جزیل کرامت نماید و چکونه عظیم نباشد آنچه خدای عظیم و جلیل خود بدان معروف کرده باشد و
خود بهشت اکر خدای باز نمود کرا انچه بنده کان را برسد از ایشان کرد خدای از عذاب ایشان مستغنی
و از عفو ایشان هیچ نقصانی نرسد در طاعت منفعتی و نه در معصیت مضرتی سبحان من لا یزیده طاعة
و لا ینقصه معصیة العاصین لا جرم گفت که خدای را بعذاب شما چه خواهد کرد اکر شما شکر کنید و ایمان آرید
ثبت در طاعت و ایمان او را جزا که کرد و شاکر نی او و وعده داد که گفت سپاس دارم و منقطع کرا نام و
ثواب است بیش از آنست و هم بر سری شکر شکر کویم اکر چه تو بنده و کفوری من خدای غفور و شکور
و کان الله شاکرا علیما خدای شکر کند و دانا است شکر او قدیم تعالی است که از او کرده و توبه او بر طریق
ثنا منقطعان باشند و جزای شاکر نیست چنانکه گفت سپاس آن کند سنت و مناقب و محامد ایشان گفت و باز گفت
شکر خواهد چنانکه رسول خدای گفت التحدث بالنعم شکر او من ذکره فقد شکره و من کتمه فقد کفره لا یحب الله الجهر
بالسوء من القول الا من ظلم و کان الله سمیعا علیما ان تبدوا خیرا او تخفوه او تعفوا عن سوء فان الله کان عفوا
قدیرا ایکه بدانکه خدای دوست ندارد که کسی دعای بد کند اشکارا الا کسی که بر او ظلم کرده باشند او
بر دکر بظالم دعای بد کند و خدای شنوا است و بینا است می شنود جهر آنکس که سخن بر مظلوم بود و اسباب
سزای ایشان مجاهد گفت مراد مهمان است که فرود آید و میزبان نیکو نکند چیزی و مرد مهمان را از آنچه باو کرده باشند
ثنا کوید گفت چون از معروف شکایت بد کند نه اقول او قاصت و قیل اذا اضیف من الحوار النقل
لنفسک ما ترید فانی لا ابد مجیرهم فان لم اس و سدی کفت مراد آنست که الحسنت الکس که اکرام کند اکرامش
نسخ کند و این قول از امام محمد باقر مروایت است و در خبر است که رسول مردی کسی را بر خصم
و بر و سفاهت می کرد آن مرد گفت حسبی الله حسبی الله رسول فرمود اگر بی نیک عقد افاد ان
حسبی العامل از خویشتن عقد بنمای اکر چون عاجز شوی بکوی حسبی الله و امیر المومنین گفت و اولی
اکر قال الشاعر لا جرم مرا از قوت بسنک تاهم ازان را اکر الله باشد که شر را الجهر بالشر و رفع فعال که و اهل
گفت که مراد مظلوم که است یعنی خدای دوست ندارد که جهر کند بکلام قبیح الا آنکه او را اکراه کنند و
که فعل او داخل نباشد در تکلیف چون نه بجبر اختیار او باشد اکر چون عاجز این کفت و قول را رخصت داد که او

ظالم انتقام کشند ایشان را از فعل خیر و احسان و عفو و تجاوز از آن کن و ترغیب کرد و گفت اکر چیزی ظاهر کردانید یا انکار
کنید یا در نهان و خفیه باز سر دی کنی چون کنید بدین خدای همیشه عفو کننده است و قادر بوده و باشد و برای
آن عفو با قدرت مقرون کردانید که آنکس که از سر قدرت عفو کند ممدوح نباشد و عفو از سر قدرت باید برای آن
ممدوح بود و العفو من قدرة فضل من الکرم ان الذین یکفرون بالله و رسله و یریدون ان یفرقوا بین الله و رسله و یقولون
نؤمن ببعض و نکفر ببعض و یریدون ان یتخذوا بین ذلک سبیلا اولئک هم الکافرون حقا و اعتدنا للکافرین
عذابا مهینا انانکه کافر شدند بخدای و برسولان خدای میخواهند که جدا افکنند در ایمان در میان خدای
و میان رسولان گویند بخدای ایمان داریم و به پیغمبران او ایمان نیاوریم یا بعضی ایمان نیاوریم و بعضی ایمان آریم و بسکفر
یعنی جهودان و ترسایان که بعضی پیغمبران تصدیق کنیم و بعضی را تکذیب جهودان بموسی بکروند و عیسی و محمد
کروند و بعیسی بکروند و نمیخواهند تا در میان آن راهی کیرند یعنی میان کفر و ایمان برای آنکه مردمان اکر از ایشان
یکی بموسی که بهمه ایمان دارند و دوم کافری که بجمله کافر است ایمان بعضی و کفر بعضی دیگر راهی باشد از میان
این دو راه و از روی ظاهر اکر چه از روی حقیقت آن راه همین راه کفر بود و نه بینی که خدای گفت انانکه کافرند حقا
آنند برای کافران بساختیم عذابی خوار کننده مقرون با استخفاف و اهانت و این صفت عذاب
بعقاب خدای خاص تر است آنکه ذکر آنان کرد که بر عکس این صفات باشند و گفت والذین آمنوا
بالله و رسله و لم یفرقوا بین احد منهم اولئک سوف یؤتیهم اجورهم و کان الله غفورا رحیما آنانکه ایمان
آوردند بخدای و بجمله پیغمبران و تفرقه نکنند میان هیچ یکی از ایشان بآنکه بعضی ایمان آرند و بعضی نیاورند بلکه
بهمه ایمان آرند ایشان آنان باشند که مزد ایشان تمامی بدهیم و خدای آمرزنده است و مهربان بر آمرزند
آمرزا کرچه صفت باشند و از عقاب و معاصی او در کذرد و رحمت کند اکر چه آن بر او واجب نبود
یسألک اهل الکتاب ان تنزل علیهم کتابا من السماء فقد سألوا موسى اکبر من ذلک فقالوا ارنا الله جهرة
فاخذتهم الصاعقة بظلمهم ثم اتخذوا العجل من بعد ما جاءتهم البینات فعفونا عن ذلک و آتینا موسى سلطانا
مبینا چون ذکر بدو کروه کرد رسول را تسلیه داد از تحکم و آن که گفتند او را و گفت بنو زید بن آن
بود که کعب اشرف و فنحاص عازورا رسول را گفتند که اگر تو رسولی کتابی بیار که تمام باشد چنانکه موسی
تورات یکبار بیاورد خدای این آیت فرستاد و گفت ای محمد تنکدل مشو و خود را از گفت ایشان
کردان کر ترا تکذیب کنند و از تو میخواهند که برای ایشان کتابی آری از آسمان یکدفعه بر سبیل طعن آن
ایشان از موسی چیزی خواستند که از این عظیم تر بود و آن آن بود که گفتند خدا را بما نمای معاینه لا جرم ترا کر
کفتند صاعقه بیامد از آسمان و ایشان را بسوخت و این عقوبت که صاعقه فرستادیم و ایشان را بسوختیم
بر ایشان ظلم نبود و جکم بظلم ایشان بود و اکر بر سری که کوساله را معبود خود کرفتند و کوساله پرست شدند پس
از آیات و بینات و معجزات بایشان آمد عقوبت نکردیم و از سر آن همه در کذشتیم و عفو کردیم و موسی
را دادیم حجتی روشن و سلطانی قاهر دادیم که معجزات و این آیه دلیل است بر آنکه موسی سؤال رؤیت برای خود
کرد برای قوم خود کرد از آنجا که از وی درخواستند چنانکه گفت فقد سألوا موسى اکبر من ذلک و دلیل است بر ابطال
قول بعضی از آنکه کرد رسول را بر سبیل طعن است کتابی خواستند از آسمان یکدفعه و طعن از جمله کبائر و عظایم است

آنچه از موسی درخواستند در باب رؤیت عظیم‌تر و بزرگتر است چون آنچه حقیر بود کفر بود و آنچه عظیم‌تر بود ایمان بود
و دیگر چون این همه طلبیدند بگرفت ایشان را صاعقه چون سؤال رؤیت کردند صاعقه آمد اگر سؤال رؤیت عظیم نبودی صاعقه
نیامدی و چون آمد قوم موسی را بسوخت اگر سؤال موسی برای خود بودی موسی را بسوختی و ظلم موسی حوالت بودی
ورفعنا فوقهم الطور بميثاقهم وقلنا لهم ادخلوا الباب سجدا وقلنا لهم لا تعدوا في السبت وأخذنا منهم ميثاقا غليظا
چون این همه عجایب که موسی بنمود ایشان ایمان نیاوردند فرمودیم تا کوهی بر بالای لشکرگاه موسی بود از کوه طور
و بر بالای سر ایشان بداشتند و گفتند که اگر به موسی و توریه ایمان نیارید و شرایط او کار نبندید این کوه بر
شما زنیم ایشان روی در زمین نهادند و نیمه روی در کوه نگاه میکردند و این قصه در سوره البقره
گذشته و چون به بیت المقدس رسیدند دری از درهای او گفتند دری بود نام او ایلیا [illegible]
در در روید سجده کنان و از پرستش خواهید ایشان سجده نکردند و از پس ان درشدند و بجای حطه حنطه گفتند
و ایشان را گفتیم در روز شنبه تعدی مکنید در ماهی گرفتن و از ایشان درین چیزها در سوگند عهدی گران و غلیظ
گرفتیم فبما نقضهم ميثاقهم وكفرهم بآيات الله وقتلهم الأنبياء بغير حق وقولهم قلوبنا غلف بل طبع الله عليها بكفرهم
فلا يؤمنون إلا قليلا وبكفرهم وقولهم على مريم بهتانا عظيما پس بنقض عهد و شکستن میثاق که ایشان کردند و بکفر
بآیات خدای آوردند و بکشتن ایشان پیغامبران را بناحق و بگفتن ایشان که دلهای ما در غلاف است و پوشیده است
بدل ما دعای علم است بدین سبب بود که ما ایشان را لعنت کردیم و عذاب بر ایشان واجب گردانیدیم
گفت بلکه خدای مهر کرد و علامتی بنهاد بر دلهای ایشان بکفر ایشان تا فرشتگان ان بشناسند
[illegible] و کافران چیزی باشد که منع ایمان کند یعنی که گفت فلا يؤمنون إلا قليلا ایمان نیارند
اگر منع بودی منع کردی اندک را و بسیار را بکفر آوردن و گفتن ایشان بر مریم بهتانی بزرگ و بهتان
باشد که خدا و حق آن بود و چون بشنود مبهوت گردد و بهتان بر مریم آن بود که گفتند او زنا کرده
و از بهر آن عظیم خواند که اهل خبر دلیل گناه بود وقولهم إنا قتلنا المسيح عيسى ابن مريم رسول الله وما قتلوه وما صلبوه
ولكن شبه لهم وإن الذين اختلفوا فيه لفي شك منه ما لهم به من علم إلا اتباع الظن وما قتلوه يقينا بل رفعه الله إليه وكان
الله عزيزا حكيما و گفتند ایشان که ما مسیح را که عیسی بن مریم است بکشتیم و او رسول خدای بود و او را نکشتند
و بر درخت نکرده و لکن بر ایشان مشتبه گردانید خبر است از عبدالله عباس که گروهی جهودان عیسی را بجایی دیدند
چون او را دیدند گفتند جاءكم الساحر ابن الساحرة والفاعل ابن الفاعلة و بر او و مادرش بهتان و دشنام دادند عیسی
گفت اللهم انت ربي وانا من روحك خرجت وبكلمتك خلقتني ولم آتهم من تلقاء نفسي اللهم العن من سبني
و من سبی امی خدایا تو خدای منی و من روح توام و مرا بکلمه خود آفریدی و من از قبل خود نیامده ام با ایشان
خدایا لعنت کن بر آنکه مرا دشنام داد و مادرم را دشنام داد خدای دعای او را مستجاب گردانید و ایشان را خوک
گردانید و چون سر جهودان بدید بترسید که بر ایشان دعا کند اتفاق کردند که او را بکشند جمع شدند با او
کرده عیسی ایشان را گفت که یا معشر الیهود خدای بیامده بیابید که خدای [illegible] دشمن میدارد و ایشان را از گفتار او
ایمنند او را بگرفتند از ایشان بگریخت و در خانه شد که در سقف ان روزنی بود خدای جبرئیل را فرستاد تا او را
از آن روزن باسمان برد و امر بر او فرستاد نام او ططیانوس که درین خانه رود و عیسی را بکشد او در خانه رفت

نیافت نورانی خانه خالی خبر در میانه گمان بردند که عیسی با او در جدال بود خدای بر شبه عیسی
برو افکنده بود اشتند که او عیسی است او را بگرفتند و کشتند و بر درخت کردند چنانکه گفت من طلبا نوس قبول
نکردند و چون او را بکشتند بودند جماعتی گفتند که اکنون درین خانه عیسی بود و صاحب ما اگر عیسی است صاحب ما
کجاست و گفته‌اند که شبه عیسی بر روی طططیانوس افتاده بر جمله اندامش چون او را بکشتند نگاه کردند روی روی
عیسی است و سایر اندامش بصاحب ایشان ازین وجه بر ایشان مشتبه شد وهب گفت عیسی با هفده مرد
حواری در جایی بود جهودان گرد ایشان در گرفتند خدای شبه عیسی بر همه افکند چون ببدیدند همه بماندند
گفتند که ما را سحر کردید اکنون بگویید که عیسی از میانه شما کدام است والا همه را بکشیم عیسی گفت کیست که
ایثار کند جان خود فدای من کند تا بعوض بهشت یابد یکی از ایشان گفت من در خانه و گفت عیسی من از بهر آن
کشته شوم و اسمی گفت که چون قصد آنحضرت کردند برگرفت و در جایی پنهان شد یکی از جمله حواریان خائن بود
او را به سی درم بفروخت چنانکه در انجیل گفته سی درم از مردی بدرم بستد و ایشان را بجایگاه او برد و او را بنمود
بیفت و گفت امده اند که خدای عیسی را باسمان برد و شبه عیسی بر ان حواری منافق افکند او را بکشتند
و گفتند که ما کشتیم و ان الذين اختلفوا فيه والذي در عیسی خلاف کردند در حال القای شبه ایشان بشک افتاد
که او را بکشتند عیسی بود یا نه و گفت ایشان را بدان علم نبود الا که متابعت گمان کردند از جایی اختلاف
ترسایان آن بود که بعضی از ایشان گفتند که الهی است گشتند او را نکشتند گفت بعضی گفتند که پسر خداست ابن
کس را چه نیاید دوباره گفتند که خداست و نه پسر خدا است خدای را بود و کدام گفتند چنانکه دیگری گفت
و جهودان بر ایشان مشتبه بود خدای و نه بود که او را کشتند او را بیقین گمان بود که این مصلوب عیسی است
خدای او را رفع کرد با جوار رحمت خود و بعضی گفتند باز رسول و بعضی گفتند که شب معراج عیسی را دید
بر آسمان چهارم مراد بالیه آسمان است جایی که کسی بر او حکم کنند او را خدای عزیز قاهر است که او را غالب نکند و
حکیم است آنچه کند بحکمت و صواب کند کسی را برو اعتراض نباشد وان من أهل الكتاب إلا ليؤمنن به قبل موته
ويوم القيامة يكون عليهم شهيدا فبظلم من الذين هادوا حرمنا عليهم طيبات أحلت لهم وبصدهم عن سبيل الله كثيرا
وأخذهم الربا وقد نهوا عنه وأكلهم أموال الناس بالباطل وأعتدنا للكافرين منهم عذابا أليما بیاید که اهل کتاب از جهودان و
ترسایان الا که بعیسی علیه السلام ایمان آورد و پیش از مردن عیسی و این بعهد صاحب الزمان صلوات الله علیه و سلامه
باشد چون عیسی از آسمان بزمین آید و دجال را بکشد و بر روی زمین هیچ دین نماند الا ملت محمد صلی الله علیه و آله
پس هر جهودی و ترسایی که در ان زمان بود بعیسی علیه السلام ایمان آورد ابو هریره روایت کرد از پیغمبر صلی الله علیه و آله که فرمود
انبیا برادران اند از مادران مختلف و دین ایشان یکی بود و اولی ترین بعیسی علیه السلام منم که میان من و او
پیغمبری نبود و او زود باشد که از آسمان فرود آید و در میان شما حکم کند بعدل چون او را ببینید بشناسید که
او مردیست تمام خلقت سرخ و سفید موی فرو گذاشته پنداری که آب از روی او می چکد و اگرچه نرسیده باشد
صلیب بشکند و خوک را بکشد و جزیه بنهد و مال بستاند و با کافران قتال کند بر اسلام تا خدای در روزگار او ملتها
هلاک کند مگر اسلام و سجده بکنند چون خدای را در روزگار او مسیح ضلال را که دجال است هلاک کند و ایمنی در زمین پدید
آید تا شیر با شتر چرا کند و پلنگ با گاو و گرگ با گوسفند و کودکان با ماران بازی کنند و هیچ کس را ضرر نرسد انکه چهل سال

زمین مقام کند اگر او را وفات رسد و مسلمانان بر و نماز کنند و اگر خواهی از قرآن بخوان وان من اهل الکتاب
الا لیؤمنن به جماعتی دیگر گفتند که معنی آنست که هیچکس نباشد از جهودان و ترسایان الا پیش از آنکه بمیرد بعیسی ع ایمان آرد
چون ملک الموت را ببیند و در وقتی که ایمانش نفع نبود شهر بن حوشب گفت روزی حجاج بواسطه عطا
کس را مرا بخواند من بنزد او رفتم جامه خلق و باب الا غرور گفت این شهر این چه زمانه و خلعت داد و گفت
ای ابا الامیر این است چون اتفاق افتاد و بخوردم اما خلاف جامه مرا که جامه آن لبس که صورت مرا او نشد
جامه تر منبر شی و عجب کنی کسی را که ای پوشد گفتم زره پوشیده اعادت نکرده ام و لیکن عجب کنم از آن که
چه از خلوت و در من پوشید خواستم که بیرون آیم گفت مرا آیتی مشکل گشته گفتم کدام آیه ای امیر وان من اهل
الکتاب بخوانم گفت و تنها باشد که ایشان از جهودان و ترسایان پیش من آرند و بعلم ایشان اگر آن زمان
من مار ایشان هیچ کلمه نشنوم من گفتم زمان که چون جهود از او وقت مرگ باشد و فرشتگان عذاب جامه ...
ببینند ایشان بر روی و پشت ایشان بزنند و میگویند یا عدو الله عیسی بخوانده او و پیغمبری صالح بود او را تکذیب کردی
و ایمان بیاوردی که یا کنون ایمان آوردم و در آن وقت ایمان او سود ندارد چون آن بگفتم گفت این از کی شنیدی گفتم از محمد
بن الحنفیه در جمل بیک ساعتی نیک انگشت بر زمین زد بر سر دیده انست و گفت اخذته امن من معدنه و گفتی گفت
وی را گفتم چرا از محمد بن الحنفیه روایت کردی که او کاره باشد ایشان را و اینچه از ایشان روایت کنی گفت قصد آن کردم که
بخشم آرم گفتند که ضمیر به راجع است با محمد یعنی هیچکس از اهل کتاب نباشند الا که پیش از مردنش بمحمد ایمان آرد
که علامات مرگ ببیند و ایمانش سود ندارد و روز قیامت بر ایشان گواه باشد یعنی بانچه کردند با عیسی گواه باشد
بانچه کردند و گفتند فبظلم من الذین هادوا بسبب ظلمی که جهودان کردند طعامهای پاک که ایشان را حلال کرده بودیم بر ایشان حرام کردیم
که هر گاه گناهی کردندی خدای از طعامهای حلال چیزی بر ایشان حرام کردی و بصدهم عن سبیل الله کثیرا و بسبب آنکه بسی
از خلق را منع کردند از راه خدای و بر ایشان حرام کردند منع کردن بسیاری را از مردمان از راه خدای یعنی از
دین او و بسوی ضلالت و تحریف کتاب و دعوت بضلالت و گرفتن ایشان ربا دادن ربا و ربا خوردن و قد نهوا عنه
و اخذهم الربوا و قد نهوا عنه و اکلهم اموال الناس بالباطل و خوردن ایشان مالهای مردم را بباطل از وجه رشوت
از احرام کرده بودند از شده بر احکام و وجهی که ناواجب شده و اعتدنا للکافرین منهم عذابا الیما و ساختیم برای کافران ایشان عذابی دردناک لکن الراسخون
فی العلم منهم والمؤمنون یؤمنون بما انزل الیک وما انزل من قبلک والمقیمین الصلوة والمؤتون الزکوة والمؤمنون
بالله والیوم الاخر اولئک سنؤتیهم اجرا عظیما حق تعالی چون ذکر آن جماعت کرد از اهل کتاب و آنچه ایشان را
خواهد بود در روز قیامت از اصناف عذاب ذکر جماعتی دیگر کرد بر خلاف آن باشند گفت لکن الراسخون یعنی
ثابت قدم و پای برجای باشند در علم از جمله اهل کتاب چون عبد الله سلام و یاران او و آنکه ثابت باشند
والمؤمنون یعنی مؤمنان از اهل کتاب و مؤمنان از اهل کتاب بر علمهای ایشان برای آن عطف کرد ایمان
جمع کرد ایشان را بیک جا این هر دو گروه ایمان می آرند بانچه فرستاده شده بتو که محمدی و بانچه پیش از تو فرستاده شده
بر پیغمبران ما تقدم از تورات و انجیل و زبور و غیر آن والمقیمین الصلوة و برپای دارندگان نماز از اهل کتاب والمؤتون الزکوة و دهندگان زکوة
و برون بالله یعنی ایمان دارند ایشان را مزدی عظیم و بهم حق تعالی گفت من ترا اهل داده ام زکواة ان به ره و تو شدید بکی
من بنو داده ام برای تو بعضی باز میخواهم تا برای تو در خزانه رحمت ذخیره کنم تا در رحمت تو نابود نشود که ما عندکم

ینفد و ما عند الله باق یعنی آن وقت که در مانده باشی بتو باز دهم یکی را ده و یکی را هفتصد انا اوحینا الیک کما اوحینا الی
نوح والنبیین من بعده واوحینا الی ابراهیم واسمعیل واسحق ویعقوب والاسباط وعیسی وایوب ویونس وهرون و
سلیمان واتینا داود زبورا سبب نزول این آیه آن بود که چون خدای تعالی قصه بنی اسرائیل گفت که یسئلک اهل
الکتاب ان تنزل علیهم کتابا من السماء خبر داد که ایشان از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم خواستند و رسول صلی الله علیه و آله و سلم بر جهودان خواند ایشان
خشم گرفتند گفتند ما انزل الله علی بشر من شیء خدای تعالی رد کرد بر ایشان و این آیه فرستاد و گفت ما بتو وحی فرستادیم چنانکه وحی کردیم
بنوح و دیگر پیغمبران که از پس او بودند خدای تعالی نوح پیغمبر را ذکر کرد در دو جایگاه یکی درین آیه و دیگری فی قوله واذ اخذنا من
النبیین میثاقهم ومنک ومن نوح و تخصیص او از بهر آنست که او ابو البشر بود از پس آدم ع و اول پیغمبری بود که صاحب
شرع بود و اول کسی بود که خدای تعالی بدعای او خلقان را هلاک کرد و شیخ الانبیا بود و معجزه او در دین او بسیار بود و اگر کسی
دو هزار سال کم پنجاه سال عمر او دیگر در آن سیصد سال و سیصد سال نرسید چون بدر مرگ رسید ملک الموت از آن
شیخ الانبیا کیف وجدت الدنیا قال کبیت له بابان دخلت باحدهما وخرجت من الآخر و هیچ پیغمبر را دعوت قوم خود دراز نکشید
چنانکه وی را نکشید که وی چنانکه خدای فرمود وقوم نوح من قبل انهم کانوا هم اظلم واطغی و وحی کردیم با ابراهیم و
اسمعیل واسحق و فرزندان اسحق یعقوب و با اسباط که فرزندان یعقوب اند و ایشان دوازده سبط بودند از دوازده
فرزند یعقوب و عیسی و ایوب آن پیغمبر مذکور و یونس که صاحب نون بود و هرون که برادر موسی بود و سلیمان
که پسر داود بود و داود را زبور دادیم و آن کتاب زبور در خبر است که داود ع بزبور که خواندی و در صحرا شدی علمای بنی اسرائیل
او را بایستادندی و مردمان از پس علما و جنیان از پس مردمان و دواب صحرا از پس جنیان و مرغان در هوا بر سر
ایشان پر گستردندی و سایه بر ایشان افکندندی از خوشی آواز داود ع و روزی رسول صلی الله علیه و آله گفت ابی
موسی را صدای خوش شنید گفت چون روز قیامت باشد خدای تعالی علما را چندان قوت دهد که قوت جبرئیل
و چندان نور دهد که نور آدم ع و چندانی از جمال که جمال یوسف و آواز چندانی که نزدیک بود با آواز داود ع و گویند
ان داود خطیب اهل بهشت است و او را چندان آواز داده اند که آواز داود در رسالت ورسلا قد قصصناهم علیک
من قبل ورسلا لم نقصصهم علیک وکلم الله موسی تکلیما رسلا مبشرین ومنذرین لئلا یکون للناس علی الله حجة بعد
الرسل وکان الله عزیزا حکیما و فرستادیم رسولانی که ترا قصه ایشان گفتیم و دیگرانی که قصه ایشان نگفتیم و
خدای با موسی سخن گفت سخن گفتنی این از ادلیت بر حدوث کلام خدای از آن وجه که کلامی که با موسی گفت بعضی
پیش از آن با هیچ پیغمبر نگفت و لازم آید که حادث باشد و معلوم باشد قدیم بود قدیم آن بود که او را اول موجود باشد
و اول نبود و گوییم فرستادیم رسولانی بشارت دهنده مومنان را ببهشت و ثواب و کافران را بیم دهنده بعقاب
از بهر آنکه تا مردم را بر خدای حجتی نباشد بعد از آن فرستادن رسولان و خدای همیشه عزیز بوده است قادر بر
انتقام از آنکه در او عاصی شوند حکیم است بر وقت کند و بر آنچه نباید چنانکه حکمت اقتضا کند چه تعجیل
کند از فوت و حجت خدای را بر فرستادن پیغمبران باید که عقل یا ارسال حجت بود که اگر حجت نبودی که
فرستادی حکم نبودی او را علم بصدق انبیا و صحت نبوت ایشان الا پس از آنکه تو احمد وحید و عدل مقرر کرده
بودی و آن چیزها در عقل معهود نشود و دیگر اگر حجت نبودی خدای را بر خلقان الا بعثت رسل لازم آمدی که حجت بر
رسول قائم نبودی الا برسولی دیگر و کلام در آن رسول چنان بودی که در او و مؤدی شدی بالا نهایت لا از رسولان

لكن الله يشهد بما انزل اليك انزله بعلمه والملائكة يشهدون وكفى بالله شهيدا لكن خداى گواهى ميدهد بانچه فرستاد
بتو از كتاب قرآن معجز مصداق از اعلم خود فرستاده و مصابيح شما كه [illegible] فرشتگان گواهى ميدهند گواهى خداى
بسنده است و گواهى فرشتگان براى ان حيثيت است كه گواهى خداى بايمان تمام شود و اين نيز تواند بود كه يهودان
ايشان را انزل الله على نبى من شىء گفت شما كه گويند كه خداى هيچ كتاب نفرستاد و بهيچ ادمى من گفت خداى كه
بجميع پيامبران فرستاد و مام بر رسول خويش و خداى [illegible] جبرئيل گواهى داد بر وحدانيت خويش گواهى شهد الله انه لا اله
الا هو [illegible] نبوت مصطفى و كفى بالله شهيدا محمد رسول الله و بر اعمال بندگان والله شهيد على ما تعملون و بر همه چيز
كه ان الله على كل شىء شهيد و بر [illegible] منافقان والله يشهد ان المنافقين لكاذبون و بر شريعت مصطفى
الله شهيد امين و بينكم و بر صحت قرآن لكن الله يشهد بما انزل اليك ان الذين كفروا وصدوا عن سبيل الله قد
ضلوا ضلالا بعيدا ان الذين كفروا وظلموا لم يكن الله ليغفر لهم ولا ليهديهم طريقا الا طريق جهنم خالدين فيها ابدا وكان
ذلك على الله يسيرا [illegible] و مردمان را منع كردند از راه خداى و از دين مسلمانى [illegible]
كه نعت و وصف او در كتب خود [illegible] وقت [illegible] است [illegible]
و دين او [illegible] بر هستى كه ايشان در كفر و ضلالت از طريق خود دور مانده [illegible]
كردند هم كافر بودند و هم ظالم بودند بخدا و رسول و بر مردمان ظلم كردند خداى ايشان را نيامرزد [illegible]
و راه ننمايد ايشان را يعنى راه بهشت و ثواب براى آنكه [illegible] راه ايمان [illegible] جمله [illegible]
دوزخ [illegible] ايشان را [illegible] در دوزخ [illegible]
[illegible] يا ايها الناس قد جاءكم الرسول بالحق من ربكم فامنوا خيرا لكم وان تكفروا فان لله ما في السموات والارض
وكان الله عليما حكيما [illegible] خطاب كرد بر سبيل عموم [illegible]
بشما الله رسول كه [illegible] بشما [illegible] ايمان [illegible]
شما را بهتر بود [illegible] است [illegible]
[illegible]
لا تغلوا في دينكم ولا تقولوا على الله الا الحق انما المسيح عيسى ابن مريم رسول الله وكلمته القاها الى مريم وروح
منه فامنوا بالله ورسله ولا تقولوا ثلاثة انتهوا خيرا لكم انما الله اله واحد سبحانه ان يكون له ولد له ما في السموات
وما في الارض وكفى بالله وكيلا حق خطاب ميكند بجهودان و ترسايان ميگويد كاى اهل كتاب در دين
خود غلو مكنيد [illegible] ترسايان [illegible]
[illegible] ترسايان [illegible] در دين غلو كنيد و بر خداى جز حق مگوييد [illegible]
عيسى خداست نسطوريان گفتند پسر خداست [illegible] گفتند [illegible] اقنوم الاب و اقنوم الابن [illegible]
روح القدس [illegible] اقنوم اب خدا را خواستند [illegible] روح القدس جبرئيل [illegible] ثالث ثلاثة يعنى ابن [illegible]
و بر خداى اين محالات [illegible] مسيح عيسى مريم رسول خداست [illegible]
[illegible] گفت [illegible]
را مسيح خواندند [illegible] است [illegible] يعنى ان كلمه است [illegible]

داد [illegible] گفتند مراد كلمه رسالت است [illegible] كلمه [illegible]
براى [illegible] روح خوانند [illegible] بروح الله [illegible] مريم [illegible] اعلام كرد [illegible] بازده
[illegible] از فرمان خداى كه جبرئيل [illegible]
[illegible] روح [illegible] جبرئيل است [illegible] مريم خداى
جبرئيل [illegible] خداى [illegible] ايمان [illegible]
[illegible] حقيقت خدا [illegible] حقيقت [illegible]
[illegible] خداى [illegible]
[illegible] لن يستنكف المسيح ان يكون عبدا لله ولا الملائكة المقربون ومن
يستنكف عن عبادته ويستكبر فسيحشرهم اليه جميعا يعنى [illegible] عيسى مريم [illegible] بنده [illegible]
[illegible] فرشتگان [illegible] استنكاف [illegible] خداى [illegible]
[illegible] فاما الذين امنوا
وعملوا الصالحات فيوفيهم اجورهم ويزيدهم من فضله واما الذين استنكفوا واستكبروا فيعذبهم عذابا اليما ولا يجدون لهم
من دون الله وليا ولا نصيرا اما آنكه ايمان آوردند و عمل صالح [illegible] ايشان [illegible]
[illegible] ايشان [illegible] استحقاق [illegible] درجات
[illegible] عبادت [illegible] خداى [illegible] عذاب [illegible]
[illegible] خداى [illegible] يا ايها الناس قد جاءكم
برهان من ربكم وانزلنا اليكم نورا مبينا فاما الذين امنوا بالله واعتصموا به فسيدخلهم في رحمة منه وفضل ويهديهم اليه
صراطا مستقيما اى مردمان [illegible] خداى [illegible] رسول صلى الله عليه وآله [illegible]
[illegible] فرستاديم [illegible] روشن [illegible]
[illegible] ايمان [illegible]
[illegible] فضل [illegible]
[illegible]
[illegible] يستفتونك قل الله يفتيكم في الكلالة ان امرؤ هلك ليس له ولد وله اخت فلها نصف ما ترك وهو
يرثها ان لم يكن لها ولد فان كانتا اثنتين فلهما الثلثان مما ترك وان كانوا اخوة رجالا ونساء فللذكر مثل حظ الانثيين يبين الله
لكم ان تضلوا والله بكل شىء عليم جابر بن عبد الله انصارى گفت كه [illegible] بيمار بودم رسول خداى [illegible]
[illegible] رسول الله [illegible]
[illegible] رسول صلى الله عليه وآله وسلم جواب [illegible]
[illegible] جابر [illegible] خداى [illegible]
[illegible] كلاله [illegible] خداى [illegible] كلاله [illegible]
[illegible]

سورة المائده

رد کنند و اگر سوی خواهر باشد و برادر پدری و مادری یا پدری وارث او باشد و او هیچ فرزندی نباشد تمامی مال
این برادر را بود و اگر خواهر دو باشد ایشان را چهار دانگ از جوز رسد که برادر نشان گذاشته باشد و اگر برادران و خواهران
باشند مردان و زنان مادری و پدری و یا پدری مردی از ایشان مثل نصیب دو زن بود و بعضی دو نصیب بمیراث
اهند و بر هر خواهری یک نصیب خدای از بهر شما این بیان کرد تا گمراه نشوید و خدای عالم است بهمه چیزی از
مصالح بندگان خویش تا عبادات و احکام شرع را بیان کند تا کار ایشان بصلاح نیک شوند و از فساد دور باشند والله
الموفق للصواب سوره المائده مدنیه الا یک آیه که در حجة الوداع امدی نزول الیوم اکملت لکم دینکم و از
نزدیک او و اصحاب الحدیث از مخالفان روی قوله یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک و او صد و بیست آیه است
و در خبر است که رسول صلی الله علیه و آله در خطبه حجة الوداع گفت که سوره المائده آخرین سورتی است که از قرآن نازل
شد حلالش حلال دارید و حرامش حرام عبدالله عمر گفت که چون این سوره بر رسول فرود آمد رسول صلی الله علیه و آله بر
شتر بود شتر در زیر او ضعیف شده چنانکه از آن اصل فرو آمد ابی بن کعب گفت از رسول که هر که سوره المائده بخواند
هر جهودی و ترسایی که در دنیا دم زده باشند ده حسنه او را بنویسند و ده سیئه از او محو کنند و ده درجه او را در بهشت
کند بسم الله الرحمن الرحیم یا ایها الذین آمنوا اوفوا بالعقود احلت لکم بهیمة الانعام الا ما یتلی علیکم غیر محلی الصید
و انتم حرم ان الله یحکم ما یرید خدای با این آیه خطاب کرد با جمله مسلمانان و مومنان و گفت ای مومنان و گروید گان
کنید بعهدهای که کرده اید و عقدهای که بسته اید که اگر کسی خلاف کند یکدیگر را اعانت و مظاهرت کنید و مگر
و یک زبان شوید بدان عهد که با پیغمبران کرده اید که وصف رسول و نبوت ورا بیان کنید و تغییر و تبدیل نکنید و
بروایتی دیگر از عبدالله عباس آنست که مراد جمله اوامر و نواهی قرآنست و در احکام حلال و حرام و فرایض که خدای عهد
گرفت بر مکلفان که نقض مکنید ای مومنان حلال کرده شد شما را بهیمه چهارپایان از ابل و گاو و گوسفند و اولاد
و ازانکه او از ایشان پوشیده باشد مراد ایشان که بر او معلوم نشود و بعضی دیگر گفتند که مراد آنست که در شکم مادر
باشند از بچگان ایشان که مادر ایشان را بکشند و بچه در شکم باشد بشکل تمام خلق شده باشد و موی برآورده
در افتاده کشتن مادر ایشان کشتن او بود و حلال بود و اگر تمام خلق نشده باشد بهیچ وجه حلال نباشد کلبی گفت مراد وحوش
است چون آهو و گاو کوهی و گورخر در این آیه مجمل گفت و تفصیل او در سوره الانعام است ثمانیة ازواج من الضان اثنین
الانعام الحمولة است اشتر و گاو و گوسفند را باید قوله تعالی والانعام خلقها لکم فیها دفء و منافع و منها تأکلون
بایستد و تفصیل جدا کرد و گفت والخیل والبغال والحمیر لترکبوها و زینة الا ما یتلی الا آنچه بر شما خوانده شود یعنی آنچه
حرمت علیکم المیتة والدم و لحم الخنزیر و غیر آن بجای آورد در قرآن مذکورات آنچه نام خدای بر وی نبرده باشند و منخنقه
و موقوذه و متردیه و نطیحه و ما ذبح علی النصب الی غیر ذلک گفت غیر محلی الصید بحلال دارید صید را و شما محرم
یعنی وحشی شکار حلال است الا وقتی که محرم باشید که آنگاه حرام باشد و خدای در شرع آن حکم کند که خواهد
که او حکیم است ان خواهد که صلاح مکلفان باشد یا ایها الذین آمنوا لا تحلوا شعائر الله ولا الشهر الحرام ولا الهدی
ولا القلائد ولا آمین البیت الحرام یبتغون فضلا من ربهم و رضوانا و اذا حللتم فاصطادوا و اختلاف در نزول این آیه
که مومنانرا و مراد ایشان غیر ایشان الا آنست که توجه خطاب بمومنان کرد از آنکه کافر از این آیه بهلاک ایشان را
بخطاب خویش تشریف کرد ائمه و جهی دیگر آنست که کفار بنزدیک ایشان بشرایع متعبدانند پس اگر چه بظاهر خطاب

بدیلی اگر داخل باشند روا بود که خطاب متوجه بود بایشان و دیگران داخل باشند چنانکه یا ایها النبی اذا طلقتم النساء
و اوامر و نواهی خطاب با صاحبان معاصیان رسولست و با تفاق مراد ایشان اند و ما و امکرمی از ایشان بوده اند
بن ابی خواهند بود آیه در حق او آمده و بمدینه آمد و جماعتی که با او بود غاف ایشان را در بیرون مدینه رها کرد و او تنها نزدیک
رسول الله آمد و گفت الی ما تدعوا الناس یا محمد گفت الی ما تدعوا بآن دعوت میکنی رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت آنکه گواهی
دهند که خدای یکیست و نماز کنند و زکات دهند گفت نیکوست اما امیرانی اند که بی ایشان مشورت کنم و ایشان
بود که ایشان را با خود بیاورم رسول پیش از آنکه او درآید گفته بود که مردی از ربیعه درآید و بزبان شیطان سخن گوید چون
بیرون رفت گفت ای مرد بروی کافری درآمد و بر عقب غادری بیرون رفت این مرد مسلمان نیست آنگه بیرون رفت
بکلوه شترکوست و همه را براند و میگفت ... ترانیا مادران متعدم و بعضی ها دیگر چون سال دیگر بود بحج آمد
بیلوانی از یمامه و مالی بسیار با او بود مسلمانان گفتند یا رسول الله حطم آمده و مالی بسیار دارد در مکه بحج آمده
او بعوض چهارپایان خود برداریم رسول گفت روا نباشد که او در حرمت ماه و هدی آورده است و تعلیل کرده
یا رسول الله ما در جاهلیت این بسیار کرده ایم خدای این آیه بفرستاد و گفت ای مومنان حلال مدارید شعائر
خدای را ابن عباس گفت این مناسک حج است که مشرکان بحج آمدندی و هدی آوردندی مسلمانان خواستندی
که ایشان را غارت کنند خدای ایشانرا از آن نهی کرد و گفتند مراد محرمات شرع است که خدای حرام کرده
است یعنی حلال مدارید اوامر و نواهی او را با آنچه فرق کرده است کار نبندید و گفته اند حرامست یعنی حرمت
حرم نگاه دارید و آنچه شما را از آن نهی کرده اند در حرم مکشید و حلال مدارید هدی را که برای خانه خدای اشعار کرده
باشند که بران غارت کنید و بر ماه حرام را حلال مدارید قتال کردن در وی آن چهار ماه است رجب و ذو القعده و
ذو الحجه و محرم و نه هدی را و هدی نام آنست که مردم را بنذر داشته باشد و گوسفند و جز آن یعنی آن هدی حلال
مدارید که بمردمان خانه خدای را قربان کنند که از آن غارت کنید و نه اشعار که از بهر علامت هدی قلاده کنند
ایشان است باشد بعضی گفتند مراد آنست که در جاهلیت عادت بودی که مرد چون از خانه بیامدی درختی
بگرفته بنهادی را هیچ پوست سمره در گردن آویختی تا علامت آن بود که بحج خواهد رفتن کسی او را تعرض نکردی
و چون باز گشتی قلاده از موی در گردن خود کردی تا دانستندی که او از حج می آید متعرض او نشدندی و نه قاصدان خانه
حرام که خانه خدای است از حاج و زوار و معتمران همه بغرض فضل خدای را خشنودی او یعنی استخلاص کنند چون
حلال اگر قصد خانه کنند از جاهلیت طلب روزی بر سبیل تجارت و بطلب رضای خدای بر سبیل حج و زیارت
آنگه خدای اطلاق این خطر کرد که بر ایشان حرام کرده بود و صید کردن ایشان را گرمیسر شود از آنچه پیشتر فوت
از آن بود که چون حلال شوید و از حرام بیرون آیید صید کنید پیشتر مفسران بر آنند که این آیه چیزی منسوخ است الا
این حج که او گفت که از این آیه هیچ منسوخ نیست بر آنکه ابتداء قتال مشرکان نشاید کردن در ماههای حرام
اگر ایشان ابتدا کنند و ابن امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده اند که آن چیز که ایشان خلاف کرده اند قومی گفتند که
قول اکثر است که گفت ولا الشهر الحرام ولا الهدی ولا القلائد ولا آمین البیت الحرام منسوخ است برای آنکه
اجماع کرده اند بر آنکه خدای حلال کرده است قتل مشرکان در ماه حرام و لا آمین البیت الحرام اگر چه عام است
مخصوص باشد بمشرکان ولا یجرمنکم شنآن قوم ان صدوکم عن المسجد الحرام ان تعتدوا و تعاونوا علی البر والتقوی

و جز ماه حرام

ولا تعاونوا على الاثم والعدوان واتقوا الله ان الله شدید العقاب و نباید که دشمنی قومی که شما را از مسجد حرام وا
خدای باز داشتند باشند حامل الحدیث بر آن دارد که تعدی کنید و ظلم و حرمت نگاه ندارید بجا چه گفت سبب نزول
ان بود که روز فتح مردی مومن را بکشتند در عرفات که حلیف ابو سفیان بود و حوالی کرد که از احلاف رسول
کشته است رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت لعن الله من قتل بذحل الجاهلیة گفت لعنت خدای بر آن کس که
کینی بکشد خدای این آیت فرستاد رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت الا ان کل دم و مال و ماثرة کانت فی
فانها تحت قدمی الا سدانة الکعبة و سقایة الحاج هر خونی و مالی و فخری که در جاهلیت بوده
در زیر پای من است یعنی از حکم افتاد مگر خدمت کعبه و سقایه حاج یعنی رعایت ایشان که آن بر قرار خود
الحکم [illegible] او فرمود که معاونت و مظاهرت و یاری کنید یکدیگر را بر بر و تقوی و بر نیکوکاری
نگاه داشتن از عقاب خدای [illegible] فعلی که مستحق عقاب شوند بدان و یکدیگر را یاری مکنید بر اثم و عدوان
اثم هر معصیتی باشد که فاعلش تعدی نکند بغیر خود و عدوان آن معصیت بود که تعدی کند چون ظلم و غصب
[illegible] باشد که دل تو بدان منشرح گردد و آن را قبول کند و اثم آن باشد که در دل تو اثر کند و اگر چه مردمان
تقوی کنید اگر فرمود که از خدای و عقاب او بترسید که خدای سخت عقوبت و عقاب است
شدید [illegible] عقاب سخت [illegible] از آتش [illegible] دوزخ آن آتش است
در [illegible] دوزخ [illegible] آتش [illegible] ایشان [illegible] حرمت علیکم المیتة
والدم ولحم الخنزیر وما اهل لغیر الله به والمنخنقة والموقوذة والمتردیة والنطیحة وما اکل السبع الا ما ذکیتم وما ذبح علی النصب وان تستقسموا بالازلام
ذلکم فسق [illegible] خطاب [illegible] گفته است از [illegible] دلیل [illegible]
عن وقت الخطاب الی وقت الحاجة [illegible] خطاب [illegible] مکلفان [illegible] حرام کرده شد بر شما
و مستان [illegible] روان [illegible] خون [illegible] حیوانات [illegible] مرده [illegible]
و رسول [illegible] گفت [illegible] حرام کرده [illegible] ایمان [illegible]
ایشان [illegible] کردندی و بر آتش نهادندی و بخوردندی [illegible] گفت [illegible]
[illegible] بعضی [illegible] جدا [illegible]
عموست [illegible] خصوص [illegible] مرده حرام [illegible] چون ماهی و ملخ و هر حلال حرام [illegible] چون خون
[illegible] حرام است [illegible] مطلقا [illegible] باشد و آنچه [illegible] نام خدای
کشته باشند یعنی بر نام بتان و نام بتان برده باشند [illegible] نام خدای [illegible]
[illegible] اعتقاد [illegible] چون [illegible] مسلمان [illegible] دلیل [illegible]
[illegible] مخالف اهل اسلام [illegible] کفار حرام بود [illegible] نام خدای [illegible]
[illegible] نام خدای باشد [illegible] ذبیحه [illegible] روا [illegible]
ایشان اعتقاد کرده باشند [illegible] کرده باشند [illegible]
که حرام است [illegible] و گلوی او [illegible] کردندی و [illegible]
بمردی و [illegible] کشته باشند و اگر از جای بلند [illegible]

جای [illegible] حرام است و اگر در چاه افتاده باشد و [illegible] را و نیابد بهر نوع که کشند [illegible]
ضرورت است و آن گاو و گوسفند که زخم [illegible] بمرده باشد و آنچه درنده بعضی از آن بخورده باشد [illegible]
که بدیشان رسیده باشد و در ایشان حیاتی مستقر بوده و [illegible] شما را حلال بود خوردن و علامت آن بود که بعد
از ذبح [illegible] و دنبال [illegible] چشم بر هم زند اگر بخلاف این بود و آنچه بر سنگها کشته باشند و آن
سنگها بود که در جاهلیت نصب کرده بودند برای اصنام و ذبایح بر آنجا میکشتند و خون بر آنجا میریختند
سنگها بود که برای عبادت نصب کرده بودند و آن سیصد و شصت سنگ بود [illegible] و صنم خوانندی
[illegible] و بعضی دیگر گفتند که این سنگها [illegible] کرده بودند [illegible] خون [illegible]
[illegible] آن [illegible] گردندی [illegible] آن سنگها انداخت [illegible] چون مسلمانی ظاهر شد مسلمانان
گفتند که اهل جاهلیت خانه خدای را [illegible] کردندی بخون [illegible] از التعظیم [illegible] خدای تعالی
این آیت فرستاد که لن ینال الله لحومها ولا دماؤها ولکن یناله التقوی منکم و آن که قسمت کنید بازلام و آن تیرها بود
[illegible] بعضی گفتند [illegible] چون کاری خواستند کردن [illegible] این تیر [illegible]
[illegible] خدای [illegible] کرده [illegible] گفته اند که [illegible] سنگ زدن [illegible]
و گفته اند که [illegible] صنم بودی [illegible] نهاده بودند [illegible]
[illegible] دیگری [illegible] خواستندی [illegible]
[illegible] گفتندی [illegible] گفتندی [illegible]
[illegible] صلاح [illegible] تیرها [illegible] صاحب [illegible]
بر گرفتی آنچه بر آمدی کار کردی [illegible] خدای تعالی این حرام کرد و رسول خدای گفت هر که کهانت [illegible]
[illegible] ازلام [illegible] فردای قیامت درجات اعلی بهشت نبیند و گفته اند [illegible]
ذلکم فسق [illegible] فسق و از [illegible] خدای [illegible] الیوم یئس الذین کفروا من دینکم فلا تخشوهم
واخشون الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی ورضیت لکم الاسلام دینا فمن اضطر فی مخمصة غیر متجانف
لاثم فان الله غفور رحیم عبد الله عباس [illegible] گفتند که این آیه روز عرفه [illegible]
[illegible] اسلام [illegible] اهل اسلام [illegible] رسول خدای خطبه کرد
[illegible] حاضر بودند [illegible] در میان ایشان [illegible] مسلمان بودند [illegible] خدا
تعالی این آیت فرستاد و از امام محمد باقر و جعفر صادق و باقی ائمه علیهم السلام روایت کرده اند [illegible] روز غدیر خم
چون رسول صلی الله علیه و آله و سلم امیر المومنین علیه الصلاة والسلام را بر منبر برد و بر قوم عرض کرد و تقریر
[illegible] گفت من کنت مولاه فعلی مولاه و چون [illegible] فارغ شد خدای این آیه فرستاد و این [illegible]
که رسول صلی الله علیه و آله و سلم [illegible] مرگ خود [illegible] دین [illegible] از میان شما [illegible]
و منافقان [illegible] گفتند [illegible] دین او خراب [illegible] اصحاب [illegible]
چون رسول صلی الله علیه و آله و سلم [illegible] امیر المومنین علی [illegible]
[illegible] کعبه باطل شد [illegible] خدای این آیه فرستاد و گفت امروز [illegible]

شد منا از دین شما چون رسول صلی الله علیه و آله وسلم از اهل فرو گذاشت از کار ان خبر رسید در منا
[illegible] ایمن نرسید که از دیگر کار شما امر بزرگ که متابعت ایشان امروز دین شما از بهر شما تمام کردانیدم یعنی محافظ
شرع و نگاه داشتن دین اسلام را نصب کردم و نعمت خود را بر شما بکمال و تمام رسانیدم بولایت اهل البیت
و دین اسلام از شما پسندیدم که تسلیم نفس است فرمان اهل البیت را و این روایت منطق و سیاق الاخبارست از
جمله قول رسول است پس نزول این آیه بعد از روز غدیر بود تا که بجوار رحمت حق پیوست و اولاد او علیهم السلام و جمعی صحابه
چون جابر بن عبد الله انصاری و ابو سعید خدری روایت کرده اند که چون رسول صلی الله علیه و آله وسلم [illegible]
و امامت امیر المؤمنین کرد آن مجمع پراکنده نشد تا که این آیه آمد که الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی [illegible]
گفت الحمد لله الذی جعل کمال الدین و تمام النعمة و رضاء برسالتی و بولایة علی من بعدی طارق بن شهاب گفت که
حبری از احبار جهودان نزد عمر بن الخطاب آمد و گفت در کتاب شما آیتی است که اگر بر جهود نازل شدی آن روز را عید کرده
بودی [illegible] عمر گفت [illegible] عید بود در عید جمع مسلمانان [illegible] از روایات امام رضا علیه السلام
[illegible] گفت که [illegible] الله اکبر [illegible] الارض [illegible]
از این دین خدا تمام شد و امروز تمام شد [illegible] دین خدای [illegible] امری [illegible]
[illegible] اکمال است [illegible] مکلفان [illegible] و ختم [illegible] این سوره [illegible]
در کمال است [illegible] نعمت [illegible] دین [illegible] دین خدا [illegible]
و این را [illegible] مکلفان [illegible]
می شد تا که تمام شد ختم آن [illegible] خاتم الانبیا کرد و برای این [illegible] فمن اضطر فی مخمصة [illegible]
[illegible] ضرورت [illegible] مردار یا گوشت خوک یا بعضی از این محرمات [illegible]
[illegible] باشد [illegible] باشد از [illegible] تناول کند [illegible] حلال [illegible]
بود که [illegible] تناول کند که [illegible] یعنی هر که مضطر شود در گرسنگی [illegible]
تناول کند و [illegible] رخصت [illegible] خدای [illegible]
و [illegible] تکلیف بالاطلاق [illegible] الصالحین [illegible]
درویشی [illegible] احوال خود فرو گذاشت [illegible] همسایه [illegible]
[illegible] روزی [illegible] درویش [illegible] طعامی [illegible]
[illegible] انواع طعامها ساخته بودند [illegible]
[illegible] گفت [illegible] همسایه [illegible] درویش [illegible]
گفت [illegible] همسایه [illegible] گفت [illegible]
گفت [illegible] همسایه [illegible] گفت این سری است [illegible]
کردن و اگر نه هرگز [illegible] طعامی بود که خدای [illegible] مباح کرده و شما [illegible]
سبحان الله این چگونه باشد که طعامی در شرع بعضی را حلال بود و بعضی را حرام گفت [illegible]
گفت فمن اضطر فی مخمصة غیر متجانف لاثم [illegible] مردار [illegible] مباح بود [illegible]
[illegible]

همسایه

١٦٢

همسایگی [illegible] در [illegible] گفت [illegible]
[illegible] خواب [illegible] خدای [illegible] گفت [illegible]
[illegible] احوال خود [illegible] یسئلونک ماذا احل لهم قل احل لکم الطیبات و ما علمتم من الجوارح مکلبین تعلمونهن مما علمکم الله فکلوا مما
امسکن علیکم واذکروا اسم الله علیه واتقوا الله ان الله سریع الحساب چون خدای [illegible]
آیات [illegible] رسول [illegible] خدای [illegible] گفت ای محمد [illegible]
[illegible] حلال [illegible] جواب [illegible] حلال [illegible] طیبات [illegible]
[illegible] حلال [illegible] طیب [illegible] حلال [illegible] و ما علمتم
[illegible] سگان شکاری [illegible] صید [illegible]
[illegible] خدای [illegible] جوارح [illegible] سگان شکاری [illegible] صید
[illegible] خدای [illegible] صید [illegible] مباح [illegible]
[illegible] صید [illegible] مباح [illegible] جوارح [illegible]
[illegible] صید [illegible] حلال [illegible] جوارح [illegible] مکلبین مخصوص است [illegible]
[illegible] سگ [illegible]
[illegible] صید [illegible] حاصل [illegible]
[illegible] عادت [illegible]
[illegible] خدای [illegible] حساب [illegible]
[illegible] عدی بن حاتم و زید بن المهلهل [illegible] رسول [illegible]
[illegible] گفت یا رسول [illegible] سگان شکاری [illegible]
[illegible] حلال [illegible] حلال [illegible] خدای [illegible]
[illegible] سگ [illegible] حلال [illegible]
[illegible] گفت یا رسول الله [illegible] سگ [illegible]
خدای [illegible] رسول خدای گفت هر چه سگ معلم [illegible] بنام خدای
[illegible] حلال [illegible] حلال [illegible] الیوم احل لکم الطیبات
و طعام الذین اوتوا الکتاب حل لکم و طعامکم حل لهم و المحصنات من المؤمنات و المحصنات من الذین اوتوا الکتاب
من قبلکم اذا آتیتموهن اجورهن محصنین غیر مسافحین و لا متخذی اخدان و من یکفر بالایمان فقد حبط عمله و هو
فی الآخرة من الخاسرین امروز حلال کرده شد شما را طعامهای پاک و حلال [illegible]
[illegible] حلال [illegible] طعام [illegible]
[illegible] و مراد بطعام [illegible] طعام [illegible] کلام عرب [illegible]
[illegible] حلال [illegible]

ایشان حلال نبود و از اکو شرط است حلال او تست و ایشان اشتی نکنند و اگر کنند نام خدای برده باشند نام معبود
خود برده باشند معبودی که اعتقاد گفته اند که عزیر پسر خداست و مسیح پسر اوست و اگر چنین بود خدای نبرده
پس نام خدای نبرده باشند اگر فرمود که طعام شما که مسلمانانید ایشان را حلال است اگر ایشان از اهل ذمه
و اگر خوانند و حلال کرده که جایز است شما را زنان پارسا از جمله مؤمنان و گفته اند مراد زنان آزاد اند و این دلیل
اگر مانسه ... دلیل خطاب باشد و آن باطل است و خلاف ... که عقد با پارسا روا باشد
عقد با پارسا اگرچه ترک اصلی کرده باشند و زنان پارسا از آنها که ایشان را کتاب داده اند از جهودان و ترسایان
که آزاد باشند مگر بنده و شافعی گفت که مراد آنانند که از اهل ... باشند و ... اهل کتاب
را ... باید خواستن بعموم قوله تعالی و لا تمسکوا بعصم الکوافر و لا تنکحوا المشرکات حتی یؤمن ... مسلمان
گروهی داشتند و عقد بستن بر ایشان ... که از ایشان ... خدای ... که حرج ... ایشان
را تخصیص کرده اند بعضی از ایشان در اسلام ... ابو الجارود از امام محمد باقر علیه السلام
روایت کرده که این آیت منسوخ است بقوله تعالی و لا تنکحوا المشرکات حتی یؤمن از امام جعفر صادق همچنین روایت
کرده اند و گفت که ایشان شما را حلال اند چون بدهید مهرهای ایشان پارسایان ... نه زناکاران ...
صداق دوست گیرندگان در عرب عادت بودی که مردی زنی را دوست گرفتی ... مردی دیگر ...
شناختندی خدای ایشان نفی کرد و گفت این ... ایشان بر سبیل نکاح باید نه بر سبیل سفاح و دوست گرفتن
و هر که با ایمان کافر شود و عمل ایمان بگذارد و عمل و کردار او باطل شود یعنی بر وجهی باشد که اگر ایمان ...
و ... منسوخ بقول ... ایمان صحیح و مقدم باشد ... و در آخرت از جمله
زیانکاران باشد و ... کرده ببازرگانی ... و ... طاعات ... و در عقاب ابدی ...
بزیان و زیانکار جعلنا الله من الفائزین برحمته یا ایها الذین آمنوا اذا قمتم الی الصلوة فاغسلوا وجوهکم
و ایدیکم الی المرافق و امسحوا برؤسکم و ارجلکم الی الکعبین و ان کنتم جنبا فاطهروا و ان کنتم مرضی او علی سفر او جاء احد
منکم من الغائط او لامستم النساء فلم تجدوا ماء فتیمموا صعیدا طیبا فامسحوا بوجوهکم و ایدیکم منه ... ای مؤمنان
خواهید که برخیزید بنماز گزاردن بشویید رویهای خود و بشویید دستهای خود را تا آرنج بشویید و مسح کنید
سر ... و پایها تا کعبین این آیت دلیل است بر آنکه طهارت در وقت نماز واجب است و پیش از نماز واجب نیست
از بهر آنکه معلق گردانیده است این طهارت را بوقت قیام نماز و قیام پیش از وقت جایز نبود و بعضی
و جمعی از مفسران گفته اند مراد این است که چون برخیزید از بهر نماز و شما را طهارت نباشد روی بشویید و بعضی
گفته اند که چون از خواب برخیزید برای نماز روی بشویید و گفته اند در بدایت اسلام نزد هر نماز وضو واجب بود
تا آن حکم منسوخ گردید و اصلح آنست که رسول صلعم نزد هر نمازی وضوی تازه کردی تا آن سال که فتح مکه بود
سال چند نماز بگزارد بیک وضو و خطاب گفت یا رسول الله هرگز چنین نکردی گفت عمداً کردم تا مردمان بدانند
که وضو در هر نمازی واجب نیست و عمل مردمان گرداندن آب بر هر عضو و هر عضو را روی از رستنگاه موی
الحاکم موی زنخ ... نه بار ... شستن واجب بود و لفظ هدایت و ... با اخبار ... و دستها شستن
تا سر انگشتان همچنین باتفاق ابتدا از مرفق کنند و چون از عکس این روایت کرده و مسح سر بقدر ... انگشت

واجب بود بمقدار سر انگشت سه انگشت ... دست و مسح پای از سر انگشتان تا کعبین و کعب استخوان برآمده ... پای بود
در ... و اگر جنب باشید طهارت کنید یعنی سر و تن بشوید و جنابت بانزال آبی بود و التقاء ختانین
و التقاء ختانین و اگر بیمار باشید یعنی از جراحتی و آبله و بیماری که استعمال آب از آن زیان دارد و یا در سفری باشید
یکی از شما از غایط آید یا با زنان مقاربت کرده باشید و آب نیابید بهر وضو و غسل تیمم کنید که اگرچه در
اول آیه ذکر جنابت و اینجا ذکر ملامست کرده و مراد جماع است لازم نیاید که تکرار بود از بهر آنکه حکم اول کسی است که آب ... و
دوم کسی است که آب نیابد چون حکم مختلف بود تکرار نبود و حق اعضائی که در تیمم باید کرد بیان فرمود و گفت بعض
و مسح کنید بر اعضای طهارت ... کرده ... بعضی ... بسیار ... بعضی اسباب آن نیابند
در ... فامسحوا ... کنید بعضی از روی و دستهای خود را از آن خاک پاک اگر تیمم بدل از وضو بود یکبار دست بر
زمین زند و از رستنگاه موی سر تا کناره بینی مسح کند و بکف دست چپ پشت دست راست مسح کند تا سر
انگشتان و بکف دست راست پشت دست چپ را بدل از غسل دوبار دست بر زمین زند بار دیگر جبهه بمالد غسل کنم
... ما یرید الله لیجعل علیکم من حرج و لکن یرید لیطهرکم و لیتم نعمته علیکم لعلکم تشکرون حق تعالی چون کسی از کسی عذر خواهد او عذر بخواهد بگوید
... حرج و تنگی نمی خواهد ... که ... طهارت ... خواهم که ... باشی ... خوا
... پاک و پاکیزه باشی خدای ... برای ... تنگی ... خواهد ... بگوید ... خدای
... و بر شما حرج نکنند و لیکن خواست شما را پاکیزه کرد اندر ... تمام کند ... که شما شکر خدا
کنید ... هر که وضوی نماز کند ... آن ... خدای ... سخن ... اوکلمه ...
... او استغفار ... کند ... و اذکروا نعمة الله علیکم و میثاقه الذی واثقکم به اذ قلتم سمعنا
و اطعنا و اتقوا الله ان الله علیم بذات الصدور ... گفت ... و کرد ... بشکان ... یاد کنید نعمت خدا
بر شما ... و ... شما ... باشید ... مراد ... سوال
کرد ایشان ... رسول ... ایشان ... خدای ... فرمود ... او امر او را در ... ظاهر
از وضو و نماز و غسل جنابت ... سلمان فارسی گفت از رسول صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که گفت هر که
وضوی نماز کند ... از ... چنان ... که ... از ... رسول ... وضوی
تمام ... غسل او کرد ... از شما که آب ... کند ... گناهی ... کرده ... کف
... و چون روی بشوید ... گناهی که ... کرده باشد از وی ... چون دستها بشوید ... گناه
... آب ... دستها ... و چون مسح سر ... گناهان ... اطراف ... و چون مسح پای کند
گناهانی که بپای ... کرده باشد ... و چون ... وضو نماز کند و حمد و ثنا کند و دل ... کند خدا را
... از گناهان ... چنانکه آن ساعت که از مادر زاده باشد ... گفت که اولین چیزی که رسول ...
... وضوی نماز بود و گفت وضوی نماز بگیرید ... از ... ثواب ... اند ...
... و غسل جنابت ... که امتحان ... کنند ... بر ... باشد و در
... کند امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب علیه السلام که او گفت جماعتی از احبار جهودان بیامدند نزد رسول ... که
... گفتند یا محمد ... چرا از آب منی غسل می کردند و از بول و غایط نباید کرد ... رسول گفت ...

چون آدم علیه السلام از آن درخت بخورد زیان در عروق و عصب او اثر کرد چون آدم مجامعت کند آب [illegible]
هر موی از آن او نزول کند خدای این غسل بر او واجب کرد تا طهارت و کفارت او باشد از معاصی و شکران
که خدای این نعمت بر آن کرده [illegible] جنابت آن است که [illegible] گفت [illegible]
مرا از ثواب آنکس که غسل جنابت کند گفت مومن چون نیت کند که غسل جنابت کند خدای [illegible]
او [illegible] و تسبیح بنده [illegible] که او بنام [illegible] غسل جنابت قیام کرده است برای فرمان من [illegible]
گواه باشید [illegible] به هر موی که بر تن او است و در سر او هزار حسنه بنویسم و هزار سیئه [illegible] و هزار درجه
رفع کردم آن اعرابی چون این بشنید گفت اشهد ان لا اله الا الله [illegible] رسول الله [illegible]
بر او تمام شد لاجرم خدای [illegible] گفت خدای بر بندگان [illegible]
و ایضاح و دین حق شما را [illegible] و معالم شرع و آنچه مصالح بود و تعلق دارد از احکام دین از آداب [illegible]
نماز و غسل جنابت [illegible] که [illegible] گفت [illegible]
[illegible] و تعظیم فرمان [illegible] و طاعت [illegible] خدای [illegible]
و دل که خدای [illegible] از امام محمد باقر علیه السلام روایت [illegible]
[illegible] که رسول [illegible] امیر المؤمنین [illegible] یا ایها الذین
کونوا قوامین لله شهداء بالقسط ولا یجرمنکم شنئان قوم علی الا تعدلوا اعدلوا هو اقرب للتقوی واتقوا الله ان
الله خبیر بما تعملون وعد الله الذین آمنوا وعملوا الصالحات لهم مغفرة واجر عظیم والذین کفروا وکذبوا بآیاتنا اولئک اصحاب
الجحیم خدای [illegible] در این آیه مومنان را [illegible] ای مومنان [illegible] خدای باشید که گواهی [illegible]
[illegible] عدل [illegible] خدای را [illegible]
خدای را [illegible] عدل کنید و انصاف [illegible]
[illegible] از معاصی و عقاب او [illegible] خدای
[illegible] رسول صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] خدای [illegible]
ایشان [illegible] عدل [illegible] مومنان را [illegible]
خدای وعده داد [illegible] ایمان آورند و کارهای نیک کنند مر ایشان را [illegible] عظیم خواهد [illegible]
[illegible] بیان عقاب [illegible] فرمود [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] عقاب [illegible] یا ایها الذین آمنوا اذکروا نعمة الله علیکم اذ هم
قوم ان یبسطوا الیکم ایدیهم فکف ایدیهم عنکم واتقوا الله وعلی الله فلیتوکل المومنون [illegible]
[illegible] رسول [illegible]
چون [illegible] رسول صلی الله علیه و آله [illegible] گفت [illegible]
[illegible] گفت [illegible]
[illegible] گفت اشهد ان لا اله الا الله

١٤٩

[illegible] رسول الله [illegible] گفت رسول [illegible] ایشان [illegible] رسول [illegible]
[illegible] وضو [illegible]
[illegible] رسول [illegible] بر [illegible] رسول [illegible]
[illegible] گفت [illegible] رسول [illegible]
[illegible] رسول [illegible] گفت [illegible]
[illegible] گفت خدای [illegible] گفت [illegible]
[illegible] رسول [illegible] گفت [illegible]
[illegible] گفت [illegible] گفت اشهد ان لا اله الا الله
رسول الله خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت ای مومنان [illegible]
[illegible] خدای تعالی دستهای ایشان [illegible]
[illegible] خدای [illegible] و اجتناب [illegible] معاصی
[illegible] مومنان [illegible] ولقد
اخذ الله میثاق بنی اسرائیل وبعثنا منهم اثنی عشر نقیبا وقال الله انی معکم لئن اقمتم الصلوة وآتیتم الزکوة وآمنتم
برسلی وعزرتموهم واقرضتم الله قرضا حسنا لاکفرن عنکم سیئاتکم ولادخلنکم جنات تجری من تحتها الانهار فمن کفر
بعد ذلک منکم فقد ضل سواء السبیل [illegible] این عهد [illegible] بنی اسرائیل [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] بنی اسرائیل فرزندان یعقوب [illegible] دوازده [illegible]
سبط [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] دوازده [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] دوازده [illegible] اثنا عشر [illegible]
بنی اسرائیل [illegible] و ایشان [illegible]
[illegible] خدای موسی [illegible] زمین مقدس [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] خدای [illegible]
ایشان [illegible] فرعون [illegible] زمین [illegible]
[illegible] خدای [illegible] موسی [illegible]
[illegible] خدای [illegible] زمین مقدس [illegible]
[illegible] موسی [illegible] دوازده [illegible] جباران [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] آدم علیه السلام [illegible]

صحرا بی آمده در زره و بیرم بر سر نهاده ملاقات او چون دوازده کس دید مجتمع آمده در خبر آورده اند که هر یکی از ایشان چنان بزرگ بود
و ایشان را بگرفت و در دامن نهاده و امن میان فرو کرد و ایشان را با خانه برد و متعجب پیش زن خود برد بگفت ایشان را
ببین که آمده اند با قتال کنند و زمین ما بگیرند ایشان را جای باعلام کرد گفت بباید و ایشان را بر خود
با ایشان بر تند هو حوت از ایشان با زوا پس برفتند و چون آمدند در هر از رفتن بگفتند از مکر عمالقه
بر شنوا اسپی کرفتن و آثار ایشان چندان بودی و کسی چنین پوست او چنان شدی بیامدند و گفتند اگر این قوم
با قوم خود بگوییم ایشان شنوند عهد کردند که جز با موسی و هارون نگویند اگر عهد بشکستند و هر یکی قوم خود را خبر دادند
شنیدند عوج بن عنق بیامد و لشکرگاه موسی کرسی بر طول و عرض آن بر همه سنگی از کوه دید و بر سر گرفت
اکنون بر لشکرگاه موسی زند خدای تعالی مرغی را فرستاد تا منقار آن سنگ را سوراخ کرد تا بر گردن او
افتاد چنان چون کوه در گردن او افتاد بجانب طوق خواست تا از گردن بیرون کند نتوانست گویند عوج
ایی کرد موسی گفت ای موسی بیا تا مرا بکشی بیامد او را چنان دید عصا بر زد بالای عصا ده گز بود و بالا
موسی ده گز بجست به هوا و عصا بر کعب او زد او از آن زخم بیفتاد و آن در گردن او بر خواست
بنی اسرائیل و دیگر از تا بر نهادند و او را بکشتند و برش بیفکندند گفت که استخوان ساق او چند سال پل بود
بر آن جوی همی گذشتند و تعالی میگوید که ما عهد و میثاق بنی اسرائیل بستدیم و از ایشان دوازده نقیب فرستادیم یعنی
لشکر دیدیم و بعضی کردیم و ایشان را به جباران فرستادیم و گفتیم که من با شما ام و ناصر و یار شما باشیم تا شما
نماز بپای دارید و زکوة مال بدهید بر حسب آنچه بر شما فرض کرده اند و برسولان من ایمان آرید و ایشان را نصرت
کنید و تعظیم و توقیر ایشان بجای آرید و خدا را قرضی نیکو دهید بطیب نفس و منت ننهید و آن انفاق است
سید بود و آن از حلال باشد من گناهان شما را از شما بپوشم و پیامرزم بفضل و رحمت خود و شما را به بهشت برم که در زیر
درختان جوی های آب میرود هر که پس از این کافر شود که اول گفته است و عهد او کرده است او را ه گم کرده باشد
فبما نقضهم ميثاقهم لعناهم وجعلنا قلوبهم قاسية يحرفون الكلم عن مواضعه ونسوا حظا مما ذكروا به ولا تزال تطلع على خائنة
منهم إلا قليلا منهم فاعف عنهم واصفح إن الله يحب المحسنين حق تعالی رسول خود را تسلی داد و گفت اگر جهودان عهد
و پیمان تو بشکنند و عهد موسی بشکستند فبما نقضهم بسبب شکستن عهد و پیمان ایشان بود که ما ایشان را لعنت کردیم
و از درگاه خود دور کردیم و دلهای ایشان را سخت کردیم بر وجهی که فضل الهی کفت کلمات و سخنها را از موضع خود گردانیدند یکی آنکه
نبوت و صفت رسول را تغییر و تبدیل و زیاده و نقصان میکنند که فراموش کردند و از یاد بگذاشتند بعضی چیزها که ایشان را
بدان تذکیر کرده بودند از ایمان برسول و نعت و صفت او و آن از توریت بگردانیدند و بجای آن چیزهای دیگر گفتند و
نوشتند و تو پیوسته مطلع میشوی بر خیانتی از ایشان یا بر جماعتی از ایشان الا جماعتی اندک از ایشان که کار خیانت
و سیرت نداشتند چون عبدالله سلام که اسلام آوردند و عفو کن و از ایشان در گذر که ایشان در کنار که خدای
دوست دارد نیکوکاران را و از جمله نیکوکاری عفو است و از منسوخ است کفته اند که این آیت منسوخ است بقوله
قاتلوا الذين لا يؤمنون بالله ولا باليوم الآخر و گفته اند منسوخ نیست و این در حق قومی است که عهد نگاه داشتند و ذکر عفو و صفح شرط توبه
با قبول جزیه آنکه چون قبول جزیه کرده باشند کسی را بر ایشان سبیلی نبود ومن الذين قالوا إنا نصارى أخذنا
ميثاقهم فنسوا حظا مما ذكروا به فأغرينا بينهم العداوة والبغضاء إلى يوم القيامة وسوف ينبئهم الله بما كانوا يصنعون

چون ذکر جهودان و نقض عهد ایشان بگفت یاد ذکر ترسایان کرد و گفت از آنان نیز که دعوی ترسایی میکنند و میگویند
که ما بر دین ترسایی درستیم نه بگفتار ترسا اند چنانکه منافقان گفتند که مؤمنیم و نبودند الا بزبان و ما عهد و پیمان
از ایشان بستدیم چنانکه از جهودان ستده بودیم ایشان نیز همچنان معاهر کردند که جهودان کردند از نقض عهد و نسیان
ترک حظ و بهره خود از خیر و ایمان بمحمد صلی الله علیه و آله و سلم که ایشان را بدان تذکیر کرده بودند لاجرم میان ایشان
دشمنی برانگیختیم و در ایشان بستیم و او نخیم تا روز قیامت میان ایشان دشمنی باشد از ملکاییان و نسطوریان و یعقوبیان
و گفته اند این دشمنی میان جهودان و ترسایان است و سبب این اضافه با خدای از جهت خذلان باشد یا از جهت حکم
کرده است بعداوت که ایشان اهل ضلالت و عداوت ایشان بر همه مکلفان واجب است یا از جهت ادای امر
کرده بر بطلان مذهب و مقاله ایشان اگر بر سبیل تهدید و وعید فرمود که زود باشد که خدای تعالی خبر دهد ایشان را بانچه
ایشان میکنند یعنی جزا دهد هر کسی را بر حسب آنچه کرده باشد باستحقاق يا أهل الكتاب قد جاءكم رسولنا يبين لكم كثيرا
مما كنتم تخفون من الكتاب ويعفو عن كثير قد جاءكم من الله نور وكتاب مبين يهدي به الله من اتبع رضوانه سبل
السلام ويخرجهم من الظلمات إلى النور بإذنه ويهديهم إلى صراط مستقيم آنگه خطاب کرد با جهودان و ترسایان و با
ایشان تعزیر و تفسیح نبوت پیغمبر کرد و گفت ای اهل کتاب از جهودان و ترسایان رسول ما آمد تا بیان کند شما را بسیاری
از آن حکمها که شما پنهان میداشتید از توریت و انجیل چون حکم زانی که ایشان بگردانیده بودند برای مراعات خاطر
رؤسا و اکابر ایشان و این بیان حق تعالی رسول را بر وجه معجز فرمود برای آنکه ایشان این احکام از همه و غیر ایشان پنهان
کرده بودند و کسی مطلع نبود بر آن جز از ایشان خدای تعالی اطلاع داد رسول را از آنچه ایشان کرده بودند تا علی بود از
اعلام معجز و دلیل بر صحت نبوت او و این رسول که فرستادیم یعنی محمد از بسیاری که شما از کتابهای خود کرده
و تاویل خطا کرده اند از آیات و احکام در میکند و از بسیاری عفو میکند یعنی میداند و نمیگوید و این بر مصلحت باشد که
خدای چه دانسته بود که در اظهار آن ایشان را لطفی نخواهد بود و پوشیده داشت برای این وجه را آنگه گفت قد جاءكم من الله
از خدای نوری یعنی رسول آمد بر کتابی با جهود او روشن گشته و نبی قرآن خدای با وجه دلیست کنند و راه نماید یعنی بیان
والطاف از آنکه اتباع رضای او کند براههای سلامت و گفته اند سلام نام خدای است یعنی بنماید ایشان را
راه خود یعنی راه برای سلامت و سلام که بهشت و ایشان را از ظلمت کفر بیرون آرد و بنور ایمان معونت و توفیق و
تهذیب لطف آن و الطاف خود و راه نماید ایشان را براهی است و آن راه اسلام است که در و هیچ کجی نیست میان
اول و آخر علو و حکم ما الطاف و توفیق لقد كفر الذين قالوا إن الله هو المسيح ابن مريم قل فمن يملك من الله شيئا
إن أراد أن يهلك المسيح ابن مريم وأمه ومن في الأرض جميعا ولله ملك السماوات والأرض وما بينهما يخلق
ما يشاء والله على كل شيء قدير آنگه ترسایان آمد و بر کفر ایشان گواهی داد و گفت ترسی کافر شدند
آنکسانی که گفتند و اعتقاد کردند که خدای مسیح است عیسی پسر مریم اگر بر سبیل محاجه و حجت گفتیم ایشان را
ای محمد ایشان را بگوی که کیست که ملک نشیند و فادر باشد که دفع کند از خدای تعالی آنچه خواهد کند یعنی اگر خدای خواهد
که عیسی و مادر او و جمله خلایق هر که در زمین است هلاک گرداند کیست که مانع باشد و دفع کند یعنی اگر عیسی خدای بودی
بایستی که هلاک را از خود باز توانستی داشتن چون معلوم است که او در این باب عاجز است میان شما و در مرتبه
زندگی نیست باید دانستن که او را استحقاق الهیت و استحقاق عبادت نیست آنگه گفت خدای است که

اسمان و زمین و انچه درمیان انست و عیسی از انجملهاست و عیسی با خدا نه با انکه اندروی قیاس چه باشد و او ست
خدای که هر انچه خواهد و چنانکه خواهد و این از برای ان گفت که کافران انبار انبهه است که من عیسی از ما دریابد
افریدیم من انچه خواهم بیافرینم بصلحت من خواهم بر همه چیز قادرم امسیح نوع از انواع مصنوعات برو منعقد
وقالت الیهود والنصاری نحن ابناء الله واحباؤه قل فلم یعذبکم بذنوبکم بل انتم بشر ممن خلق یغفر لمن یشاء ویعذب
من یشاء ولله ملک السموات والارض وما بینهما والیه المصیر گفته اند مجال قتادی باطل هر دو گروه میان میکند و انچه
ایشان گفتند با رسول حکایت کرد و گفت جهودان و ترسایان گفتند ما پسران خداییم و دوستان اوییم سبب نزول
این ایه ان بود که رسول صلعم ایشان را از عقاب بترسانید ایشان گفتند ای محمد چه ترسانی ما را که ما ابنا و پیغمبران
ما را عقوبت نکند که ما پسران و دوستان اوییم سدی گفت ایشان دعوی کردند که خدای وحی کرد بیعقوب ان انا
بکرتی من الولد فرزندان تو اول من فرزندان من اند من ایشان را چهل روز در دوزخ دارم چندانکه اتش گناه ایشان را
بسوزد و ایشان پاک شوند انگاه انکه که بیرون اید بحر خشک کرد و از فرزندان یعقوب هر که ان طرف بیرون ارد قد
قوله لن تمسنا النار الا ایاما معدوده و حسن بصری گفت ای بر سبیل مبالغه گفتند یعنی که ما بخدای نزدیکیم چنانکه فرزند بپدر
خدای تعالی بر ایشان رد کرد و گفت بر بطلان چون پدر پسر فرزند اعتقاد کرده بودند که عیسی پسر خدا است و عیسی از خود می
شنیدند گفت که چون پدر مهربان پسر با شد بنابر ان بود که پدر و حق تعالی گفت بگو ایشان را اگر چنین است که شما میگویید
عذاب میکند چرا بر گناهی که فرزند میکنند عقوبت کند او را اگر گفتند چنین است که شما میگویید که شما او را میانید
الکه از دیگر است با شما معامله کند که با ایشان کرد اگر ایمان و طاعت کنید ثواب دهد و اگر کفر و معصیت کنید
دهد که او خداوندی است که از اگر خواهد بیامرزد بفضل و از اگر خواهد عذاب کند بعدل ملک اسمان و زمین و انچه
درمیان ان هر دو است خدای راست و حکم و تصرف ان با مر اوست و ان همه ملک و ملک اوست و بندگان و
پرستاران او اند در قبضه قدرت او و زیر حکم او باشند و معبر ایشان با او بود و انجا و این جمله از روی معنی نقض
رد و جواب انانست که ان دعوی محال کرد تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا یا اهل الکتاب قد جاءکم رسولنا یبین
لکم علی فترة من الرسل ان تقولوا ما جاءنا من بشیر ولا نذیر فقد جاءکم بشیر ونذیر والله علی کل شیء قدیر
بت با ایشان بگو یا ای جهودان و ترسایان بشما امد پیغمبر ما بر فترتی و انقطاعی از پیغمبران و فترت روزگاری بود که از
میان دو پیغمبر بود و این از فترت پنداری که روزگار نا بودن پیغمبران ضعیف است و ان فترت نامی که درعهد پیغمبران
دشمنی و فترت میان عیسی و پیغمبر ما ششصد سال بود و قتاده گفت پانصد و پنجاه سال بود و چهارصد و شصت اند سال گفته اند
اگه با شما ذکر چرا فرستاد گفت از برای انکه نگویید ما را هیچ بشارت دهنده و بیم کننده نباشند که ما
بشارت دادی و بترسانیدی الله شما را بشارت دهنده و ترساننده که محمد است و بشارت دهد بثواب و بترساند
بعقاب و خدای بر همه چیزی قادر و توانا است اذ قال موسی لقومه یا قوم اذکروا نعمة الله علیکم اذ جعل فیکم انبیاء
وجعلکم ملوکا واتاکم ما لم یؤت احدا من العالمین حق و درین ایه حکایت کرد انچه موسی قوم را گفت ان انعام و انواع
خدای بر ایشان گفت یاد کنید چون موسی قوم خود را گفت ای قوم یاد کنید نعمت خدای بر شما انچه اندر گرد
درمیان شما پیغمبران کرد که شما را خبر میدهند از اسمان بعلم غیب گفته اند که مراد پیغمبرانی بودند که در عهد موسی
زیر دست موسی و گفته اند که پس از موسی بودند و بر از نعمتهای اوست که شما را پادشاهان کرد ابو سعید خدری

از رسول صلعم روایت کرد که مرد از بنی اسرائیل زنی بودی و خدمتکاری و اسپی او را پادشاه خواندندی ابو سعید الخدری از رسول
روایت کرد که او گفت من اصبح معافی فی بدنه امنا فی سربه وعنده قوت یومه فکانما حیزت له الدنیا بحذافیرها و گفت
فرزندان ادم را از دنیا چندان بس باشد که سد جوع کند و عورت بپوشد و اگر خانه باشد که بار و شوی ان کاری با
و اگر اسپی باشد که بر نشیند ان چیزی باشد تمام زیادت زمان و سبوی اب و طاری عورت مسلمانست و انچه بالای
انست حساب باشد سدی گفت شما را اذ کرد که ملک خود باشید و شما را ملک بنود پس از انکه در دست قبطیان
اسیر او بنده بنده و خادم ایشان من شما را از دست ایشان برهانیدم و دادم شما را انچه کسی را ندادم از جهانیان من و سلوی
من و سلوی دار سایه افکنده و سنگ اب دهنده و غیر ان یا قوم ادخلوا الارض المقدسة التی کتب الله لکم ولا ترتدوا
علی ادبارکم فتنقلبوا خاسرین قالوا یا موسی ان فیها قوما جبارین وانا لن ندخلها حتی یخرجوا منها فان یخرجوا منها فانا داخلون
ان کرد که موسی چه گفت و چه نصیحت کرد و چه فرمود ایشان را و ایشان چه نافرمانی کردند گفت ای قوم درین زمین پاکیزه شوید
که خدای نوشته است شما را گفته اند که این زمین طور است و انچه پیرامن انست ضحاک گفت ایلیا بیت المقدس
گفته اند اریحاست خدای در لوح محفوظ نوشت که این مسکن ایشان خواهد بود اگر گویند که این چگونه خدا
تعالی میگوید فانها محرمة علیهم اربعین سنة یتیهون فی الارض جواب انست نوشته بود از برای ایشان چون عصیان
کردند چهل سال ایشان را باز داشت کرد و جواب دیگر انست که ملک بر ایشان حرام بود و دیگر انکه ایشان را نوشته از پس
بدعای یوشع بن نون در انجا شدند انگه فرمود که باز نگردید یعنی رجوع مکنید از طاعت خدای بمعصیت او و تا خبر کنید
از دخول این شهر که شما را فرموده اند که زیان کنید ایشان موسی را جواب دادند گفتند ای موسی بدان شهر در
هین که قومی جباران اند و انچنان بود که انجماعت بجاسوسی رفته بودند و ان دیده باز امدند و موسی را خبر دادند موسی
علیه السلام گفت زنهار ان خبر پنهان دارید تا دل شکسته نشود عهد کردند که نگویند انگه عهد بشکستند و قوم خود را خبر
دادند و عهد نگه داشتند مگر دو کس یوشع بن نون وصی موسی و دیگر کالب بن یوفنا داماد موسی بر خواهر وی مریم بنت عمران
ایشان چون بدین حال وقوف یافتند گفتند ای موسی ایشان قومی اند که ما هرگز درین شهر نشویم مادام تا ایشان در انجا
باشند ما و مثل ان قوم هیچ نیاییم و ما قوت ایشان نداریم و گریستن گرفتند و گفتند کاشکی ما در مصر هلاک بودیمی
در بیابان و ما را درین شهر نبایستی شدن که ایشان ما را بکشند و زن و فرزند ما را برده کنند و مال ما غنیمت گیرند انگه گفتند
تا ما پس اختیار کنیم تا در پیش ما ایستد و ما را در مصر برد که ما را روی نیست درین شهر شدن و ما در انجا نشویم تا این جباران
از انجا بیرون نشوند ما در انجا نتوانیم شدن قال رجلان من الذین یخافون انعم الله علیهما ادخلوا علیهم الباب فاذا دخلتموه
فانکم غالبون وعلی الله فتوکلوا ان کنتم مؤمنین قالوا یا موسی انا لن ندخلها ابدا ما داموا فیها فاذهب انت وربک فقاتلا
انا ها هنا قاعدون گفت دو مرد یعنی یوشع بن نون و کالب بن یوفنا از ان کسان که از خدای می ترسیدند و خدای
کرده بود بر ایشان بتوفیق طاعت و ثبات دل از خوف جباران گفتند که بدین قوم در شوید از در شهر ایشان
چون در شده باشید غالب شما باشید و توکل بر خدای کنید اگر ایمان دارید قوم موسی جواب دادند گفتند ما
هرگز در انجا نشویم مادام که ان جباران در انجا باشند و تو و خدایت برو ید و کارزار کنید که ما انجا نشسته ایم و زجر
ایه علم محمد بیت چون مشرکان رسول را منع کردند از خانه و عبد الله خدای خواست تا اصحاب خود را امتحان کند
گفت من میروم و این هدی خود را میبرم تا بر در کعبه خانه خدای بکشم شما دانسته گفتند بخدای که ما ترا ان نگوییم که

اسرائیل موسی را گفتند فاذهب انت وربک فقاتلا انا ههنا قاعدون الا قتال کنیم از بهر جانب تو اگر [illegible]
مثل ابراهیم و اگر بکارزار [illegible] ما نیز با تو بیاییم صحابه چون این بشنیدند [illegible] رسول خدای شاد شد
قال رب انی لا املک الا نفسی واخی فافرق بیننا وبین القوم الفاسقین قال فانها محرمة علیهم اربعین سنة یتیهون فی الارض
فلا تأس علی القوم الفاسقین موسی چون از ایشان این سخن شنید گفت بار خدایا من مالک نیم بر کسی از ایشان الا
بر خود و برادرم خدایا میان ما و این کافران و فاسقان جدایی انداز [illegible] و دلیل میکند که [illegible] گفتند کافر بودند [illegible]
تعالی [illegible] با خدای کرده [illegible] و در این کلام [illegible] استهزا و تحکم است و این هردو کفر بود در حال خدای تعالی وحی فرستاد
بموسی که اگر تو خواهی ایشان را هلاک کنم و قومی دیگر بیارم بدل ایشان از ایشان بهتر و قومی [illegible] ایشان [illegible] عصیان [illegible]
[illegible] التصدیق [illegible] گفت بار خدایا [illegible] در شهر [illegible] و این حال [illegible] موسی قومی را در
بیابان برده و ایشان را وعده داده [illegible] چون بر آن ظفر نیافت قوم خود را هلاک کرد و تو خداوند حلیمی
و آمرزنده و بخشاینده خدایا ایشان را بیامرز و هلاک مکن خدای تعالی گفت دعای تو مستجاب کردم و ایشان را عفو
کردم ولیکن نام فسق از ایشان برنگیرم و حرام کردم بر ایشان که چهل سال [illegible] هیچ شهری نشوند جز که در بیابان [illegible]
بجای هر روزی که از ایشان توقف کرده اند و تخلف [illegible] سالی [illegible] در این بیابان بمیرند و جیفه ایشان [illegible] بیابان
[illegible] و ایشان [illegible] موسی [illegible] قوم فاسقان ایشان چهل سال
[illegible] بماندند [illegible] برخاستندی [illegible] تمام رفتندی [illegible] شام [illegible]
[illegible] و در میان ایشان [illegible] هزار مرد بودند [illegible] که [illegible]
[illegible] هر مرد که [illegible] شد و سال او بالای [illegible] سال بود همه بمردند یوشع بن نون و کالب بن یوفنا [illegible]
[illegible] گفته بودند [illegible] چون در تیه گرفتار شدند موسی را گفتند [illegible] بیابان
[illegible] خیمه و خرگاه و سایه بان نداریم [illegible] که چهل سال اینجا [illegible] خدای تعالی ابری [illegible]
لشکرگاه [illegible] ایشان [illegible] ابری [illegible] سپید [illegible] بیابان گفتند
شبهای تاریک [illegible] روشنایی از کجا آریم خدای تعالی عمودی از نور [illegible] لشکرگاه ایشان [illegible]
روز پیدا [illegible] و چون شب در آمدی ظاهر شدی گفتند طعام از کجا آریم خدای تعالی از بهر ایشان من
[illegible] ایشان [illegible] بمقدار حاجت بر گرفتندی [illegible] روزی چند برآمد گفت
گوشت باید خدای سلوی فرستاد و آن مرغی بود [illegible] گفتند آب از کجا آریم خدای تعالی [illegible] فرستاد از
آسمان و گفت ای موسی [illegible] باید عصا بر سنگ زن تا دوازده چشمه [illegible] هر سبطی را چشمه
ایشان [illegible] گفتند که جامه‌های [illegible] خدای [illegible] که جامه ایشان [illegible]
[illegible] گفتند که جامه‌ها از کجا آریم گفت نگاه دارم که [illegible] گفتند [illegible]
جامه ایشان [illegible] چهل سال برآمد موسی [illegible]
[illegible] بنی اسرائیل [illegible] بودند [illegible] جباران [illegible] یوشع [illegible]
[illegible] موسی و بنی اسرائیل در [illegible] خدای تعالی قبض روح او کرد و این قول [illegible]
[illegible] برای [illegible] اهل [illegible] موسی [illegible] گفته اند [illegible]

یوشع [illegible] پس از مرگ موسی و هارون و ایشان هر دو در تیه فرمان یافتند هارون از پیش [illegible]
[illegible] خدای تعالی وحی کرد بموسی که من قبض روح هارون خواهم کرد او را بگیر و بفلان جای بر کوه بر هارون [illegible]
[illegible] هارون برخیز تا بفلان کوه رویم برخاستند و آنجا رفتند بر آن کوه درختی بود [illegible]
[illegible] زیر آن درخت و سریری [illegible] بر آن سریر [illegible] هارون موسی گفت
[illegible] ساعتی آنجا بخسپیم روا باشد گفت [illegible] خداوند [illegible] موسی گفت [illegible]
[illegible] هارون [illegible] موسی گفت روا باشد هر دو بر [illegible] چون در خواب شدند
ملک الموت [illegible] قبض روح هارون [illegible] از خواب [illegible] موسی [illegible]
[illegible] و آن سریر [illegible] بر آسمان بردند [illegible] درخت [illegible] موسی [illegible] بنی اسرائیل
[illegible] گفتند هارون را چه کردی گفت خدای تعالی قبض روح او کرد گفتند هارون [illegible]
[illegible] موسی گفت هارون برادر من بود [illegible] ابا [illegible]
[illegible] موسی [illegible] گفت بار خدایا [illegible] ساعت [illegible] خدای تعالی [illegible]
[illegible] بنی اسرائیل [illegible] هارون [illegible]
گفتند هارون [illegible] و ذلک قوله لا تکونوا کالذین آذوا موسی فبراه الله مما قالوا [illegible]
موسی [illegible] گفت [illegible] چون ملک الموت بموسی [illegible]
[illegible] موسی [illegible] دست [illegible]
عاقبت [illegible] گفت بار خدایا [illegible] قبض روح من کن از عبدالله عباس روایت [illegible] موسی [illegible]
[illegible] یوشع [illegible] بیابان [illegible] سیاه [illegible] یوشع [illegible]
موسی [illegible] از میان [illegible] یوشع [illegible] قوم [illegible]
[illegible] گفت موسی [illegible] گفت [illegible] خدای [illegible]
[illegible] گفت [illegible] خدای [illegible] ساعت [illegible]
[illegible] خدای را [illegible] دعا کرد و تضرع و زاری کرد [illegible] ساعت خدای
تعالی در خواب [illegible] موسی [illegible] ساعت [illegible]
[illegible] روایتی دیگر آنست که موسی [illegible] فرشتگان [illegible] ایشان
[illegible] سبزی [illegible] خدای
خدای [illegible] گفت [illegible] خدای [illegible] موسی گفت [illegible]
[illegible] فرشتگان گفتند [illegible] صفی الله [illegible]
گفت [illegible] خدای [illegible] آسمان [illegible]
[illegible] موسی [illegible] سال [illegible] سال [illegible] صد سال [illegible]
چهل سال [illegible] خدای تعالی [illegible] یوشع [illegible] بنی اسرائیل [illegible] جباران
[illegible] شهر [illegible] ایشان [illegible] شهر [illegible]

موسی [illegible]

ما مشغول نمودند لشکر تعجب کردند و بجای بوق سر و ماده الشتر بیکبار بدمیدند و آواز و نعره بلند کردند و دیوار شهر [illegible]
و در شهر شدند و مقاتله کردند و ایشان را منهزم گردانیدند و در خبری آمده که چند مرد از بنی اسرائیل به تکبیر [illegible]
تن جدا گشتند چند ساعت شب [illegible] کرد از عظیم خلق ایشان و این روز آدینه بود و نماز شام نزدیک رسید یوشع
نگاه کرد بعضی از ایشان مانده بودند اندیشه کرد که اگر شب درآید کشتن ایشان فوت شود و خدا را دعا کرد و گفت رد
الشمس [illegible] چون آفتاب بازآمد گفت یا شمس [illegible] بطاعة الله [illegible] بایستاد تا همه ایشان را [illegible]
هیچ [illegible] بنی اسرائیل با یوشع آن [illegible] کفار را بکشتند آنگاه آفتاب فرو شد [illegible] آفتاب
برای کسی بنایستاد مگر برای سلیمان وصی داود و برای یوشع وصی موسی و برای امیر المؤمنین علی وصی محمد سید المرسلین علیهم السلام
و اهل اخبار و احادیث از همه طوایف [illegible] متفق اند در اخبار [illegible] ابراهیم الثعلبی [illegible] باسانید [illegible]
و از عبد الله عباس [illegible] الشمس [illegible] لسلیمان وصی داود و لیوشع بن نون وصی موسی و لعلی بن ابی طالب وصی محمد
صلی الله علیه و آله و برای امیر المؤمنین چند بار [illegible] دو بار است یکبار در حال حیات رسول الله
یکبار بعد از وفات آنحضرت [illegible] از صحابه چون جابر بن عبد الله انصاری و ابو ذر غفاری و عبد الله بن عباس
روایت کرده اند که روزی رسول [illegible] امیر المؤمنین را [illegible] فرستاده بود رسول نماز دیگر کرده بود چون [illegible] رسول
[illegible] امیر المؤمنین [illegible] سر مبارک در کنار او نهاد [illegible] و آفتاب [illegible]
[illegible] آفتاب فرو شد چون رسول خدا [illegible] امیر المؤمنین [illegible]
[illegible] علی گفت خبر یا رسول الله [illegible] نماز دیگر نکرده بودم چون [illegible]
[illegible] رسول الله [illegible] دعا کن تا خدای آفتاب باز
[illegible] و ارکان نماز بگزاری [illegible] و گفت بار خدایا [illegible] علی [illegible]
رسول [illegible] الشمس [illegible] آفتاب [illegible] علی نماز [illegible] خدای [illegible]
[illegible] آفتاب را دیدم [illegible] آوازی بود [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible] نماز بگزارد و چون سلام باز داد آفتاب فرو شد [illegible]
[illegible] رسول [illegible]
المؤمنین علی علیه السلام [illegible] وقت نماز دیگر [illegible] که [illegible] خدای [illegible]
[illegible] کرده است و هیچ پیغمبر و وصی پیغمبر [illegible] گفت [illegible] کردم که این چه [illegible]
گفتم نماز خود در کردن [illegible] آفتاب فرو شده [illegible]
[illegible] نماز کرده و دست برداشت و دعا کرد [illegible] آفتاب باز آمد بجای [illegible] نماز دیگر [illegible]
[illegible] نماز کردم چون [illegible] آفتاب فرو شد [illegible] الشیطان [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین گفت خدا را [illegible] آفتاب باز آمد و نماز کردم [illegible]
[illegible] وصی محمد [illegible]
[illegible] الارض [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] از نوح و زن لوط و زن [illegible]

کرد و وصی یوشع خروج کرد و زن یونس کرد شمعون وصی عیسی خروج کرد و زن ایوب که قوم ایوب [illegible] کرد و زنی دیگر
[illegible] در حدیثی دراز گفت و در معنی آن شعر از [illegible] رسول [illegible] گفت جابر بن عبد الله
انصاری گفت که رسول صلی الله علیه و آله و سلم [illegible] ایستاده بود با جماعت صحابه و علی [illegible] ایستاده بود
[illegible] گفت [illegible] علی بن ابی طالب [illegible] وصی الاکبر [illegible] فانه منی بمنزلة هارون من موسی الا انه
لا نبی بعدی [illegible] رسول الله [illegible] حسان [illegible]
[illegible] حسان بن ثابت و گفت شعر لا یقبل التوبة من تائب [illegible] الا بحب علی بن ابی طالب [illegible]
[illegible] و [illegible] یا قوم من مثل علی [illegible] ردت له الشمس [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible]
[illegible] خدای [illegible] آفتاب [illegible] صلوة العصر [illegible]
[illegible] علی [illegible] فهل له فی جمیع الناس من مثل [illegible]
[illegible] رسول [illegible] عبد الله [illegible]
[illegible] علی بن ابی طالب [illegible] خدای [illegible] آفتاب [illegible] امیر المؤمنین علی [illegible]
[illegible] گفتم ای کنیزک [illegible] گفت ای [illegible] فاطمه [illegible]
[illegible] گفت [illegible] چون [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین علی علیه السلام [illegible] گفت
[illegible] گفت ای کنیزک علی [illegible]
[illegible] گفت [illegible] خدایا [illegible] این کنیزک علی [illegible]
[illegible] خدای [illegible] دعای او را اجابت کرد و چشمها [illegible]
[illegible] گفت [illegible] ام [illegible] آدم [illegible]
[illegible] قال [illegible] المتقین [illegible]
[illegible] رب العالمین [illegible]
[illegible] العالمین چون خدای [illegible] بنی اسرائیل کرد و وصف ایشان [illegible]
فرزند آدم [illegible] رسول [illegible]
فرزندان آدم [illegible] رسول [illegible] ایشان [illegible] آدم [illegible]
قابیل چون ایشان قربانی کردند [illegible]
قربانی [illegible] آدم و حوا ایشان [illegible] فرزند [illegible]
[illegible] بود [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] آدم [illegible] فرزند [illegible] قابیل [illegible] آدم [illegible]
[illegible] فرزند [illegible] هابیل [illegible] قابیل [illegible]
خدای [illegible] قابیل را با هابیل [illegible] هابیل [illegible] قابیل [illegible]

هابیل رفت ادم گفت خدای چنین میفرماید و حکم چنین کرده است گفت من رضا ندهم و این حکم خدای نکرده است و تو
برای ان هابیل میگوئی گفت اگر باور نمیداری هر یکی از شما قربانی کنید هر که قربانی او مقبول شود او را او ... کرده اقلیما
او را ابو معاویه بن عمار از امام جعفر صادق روایت کرد که چون او را این صورت پرسیدند گفت خلاف نیست که
خواهر برادر را دادن روا بودی در شرع ما هم روا بودی ولیکن چو او خیزی نزاد خلاق ولد کرده و اولین کسی که ازین ... کرد او بود
خدای تعالی جنی برو مسلط کرد تا او را الکشت برادرش او قابیل برادر و ... هابیل و چون قابیل بالغ شد خدای تعالی
برای او زن از جنی فرستاد نام او جانه در صورت انسی فرمود که او را بقابیل ده ادم او را بقابیل داد و چون هابیل بالغ
شد خدای تعالی او را حوری فرستاد در صورت انسی نام او نزله ... فرستاد که او را بهابیل ده و چون قابیل
او را بدید گفت ای پدر زن من برادر بهتر ... کرامت ... ای پسر این فرمان خدای کرد ... هوای ...
گفت مگر بهوای خود کردی واو را بمن برمن اختیار کردی ادم گفت خلاف نیست که تو نیکوئی و اگر خواهی که بدانی که
این فضل خدای نهاد او را برو بدید هر یکی قربانی کنید قربان هر کس که مقبول باشد فضل او را بود و علامت مقبول
در ان عهد او بود که اتشی سفید بیامدی از اسمان و ان را بخوردی و چون مقبول نبودی برجای بماندی و سباع و طیور
و هوام بخوردندی برفتند قربان کنند قابیل صاحب زرع بود خوشه چند ... گندم بیاورد و گزار این شود و
گرفت که اگر قربان مقبول شود و ... گر خواهم و هابیل صاحب گوسفند بود گوسفندی از میان گوسفندان خود
بگزید که از ان بهتر نبود و اسماعیل ... کرد هابیل ابره بود و بغایت نیکو و او را دوست داشتی و از دوستی که او را ... کرده
که بپای خود ... کرده بدوش گرفته بودی چون ان بکار رفت ... گوسفند قربان اورد ان بره برپشت او ... گفت که ...
من این را بغایت دوست میدارم ولیکن ضایع نخواهد شد بر او گرفت برای رضای خدای بیاورد و ... ان
نهاد حق تعالی ازانجا که صدق هابیل و نفاق قابیل بشناخت قربان هابیل قبول کرد و قربان قابیل ... اتش ...
و ان بره را بسوخت و گندم قابیل ... و قابیل چون ان بدید حقد و حسد زیادت کرد و ... ان ... خدا
در بهشت ان بره را می پرورد تا خدای اسماعیل کرد ... فدیناه بذبح عظیم ادم خواست تا ... خدای ...
و بنا هابیل ... قابیل خواست ... و او را ... در اهل اسمان ... کرد و بر اهل زمین ... کوه
را بپذیرفتند که ... کاری عظیم است ... قیام کردن ادم قابیل ... هابیل
را بر نهاد و ... هابیل ... رفت ... قوله انا عرضنا الامانة على السموات والارض والجبال فابين ان
يحملنها واشفقن منها وحملها الانسان يعني قابيل ... الامانة ... و چون ادم برفت قابیل ... و ... زرع
هابیل امد او برکوه ... گوسفند میچرانید او را گفت من ترا بخواهم کشتن گفت چرا گفت برای انکه قربان کردیم و قربان ترا
قبول کردند گفت مرا چه جرم گفت ... کرد ... میگویند تو بهتری از من تا ابد ... بخواهم کشتن ...
همان ... خدای قربان متقیان قبول کند و اگر تو ... دست بکشتن من دراز کنی من دست بکشتن ... که
من از تو ... و ... قادر ... رضای ... کار ... حال ... گفت ...
... کار ... و ان ... اگر ... کردی ... کردی ... نکردی ...
گذاشتی ... اتفاق ... منتخواهم ... کنی ... گناه ... گناه ... و ...
قربان از تو قبول نکرد ... نفاق و مخالفت فرمان خدای بود و ترک ... بکار و ... گشتن ... کنی و ...

زرقبول م

اصحاب ... وان ... داشت پیدا کرانست فطوعت له نفسه قتل اخيه فقتله فاصبح من الخاسرين فبعث الله
غرابا يبحث في الارض ليريه كيف يواري سوأة اخيه قال يا ويلتا اعجزت ان اكون مثل هذا الغراب فاواري سوأة
اخي فاصبح من النادمين ... دمین قابیل ... برفت و ... ماه ... نگاه ... او را ... نمی
... بگران در اخبار امده که ابلیس لعنه الله بیامد و در برابر مرغی بگرفت و سرش بسنگی نهاد و بسنگی دیگر سرش
بکوفت قابیل چون بدید عزم کشتن هابیل مصمم کرد نفس او را بهوای او اطاعت داشت و فرمان در کشتن برادر
سنگی بزرگ برگرفت و بر سر هابیل زد و هابیل را بکشت و او اول کشته بود بر روی زمین و قابیل از جهل ندانست
که ... خود را ازبان کرد امام جعفر صادق علیه السلام روایت کردند که مقتل او بزمین بصره بود انجا که امروز
مسجد اوست و بعضی گفتند نزدیک عقبه حری بود و چون او را بکشت بر صحرا بیفکند و ندانست که چه باید کردن
برادر او بگشت سباع زمین قصد او کردند و او را ... که سباع بخورد برگرفت او را در جوالی نهاد و در گردن
گرفت و با خود میگردانید یکسال تا مرغان و سباع از گرد او برو جمع شدند انتظار ان تا او را بیفکند تا
ایشان بخورند قابیل بکار برادر در ماند خدای تعالی دو کلاغ را بفرستاد تا با یکدیگر جنگ کردند یکی ان دیگر را
بکشت انگه بیامد و بچنگال زمین برکند و او را در انجا نهاد و خاک بر سر او کرد او از کلاغ او بدید همچنان کرد و
جسد برادر خود را انجه بپوشانید قابیل چون چنان دید گفت ای وای بر من عاجز بودم که مانند این کلاغ
باشم و ان دانم که او دانست تا کالبد و صورت برادر را بپوشیدی پس او گفت و در رسول الله ... پشیمان
از بر قتل برادر بود و چیزی قتل برادر بودی که به بودی پشیمان بر حمل او دگر جا او برادر بخاک نکرد ... برادر نبود
که پشیمان شد ... تاب گفته عبدالله عباس گفت چون قابیل هابیل را بکشت میوه های درختان کرده بود
و ... گفت واپیما ... ادم چون ان بدید گفت حادثه افتاده است چون ... زمین شد ... قابیل هابیل را
کشته بود ادم علیه السلام او را ... بزبان سریانی چون بدرود گفت ... کرد کان مرثیه ... بر
... میخواندند و منقطع میشد ... تا شیث فرزندان او را اموخت ... تا ... بسلف الی الخلف ... کردی
اموختند تا بیعرب بن قحطان رسید او ... بزبان سریانی ... نحو ... ان مرثیه را نظم تازی کرد و ان این
تغيرت البلاد ومن عليها فوجه الارض مغبر قبيح تغير كل ذي لون وطعم وقل بشاشة الوجه الصبيح وهابيل اذا
... فواحزنا ... المليح ... وهابيل تضمنه الضريح وجاورنا عدو ليس
... اری طول الحياة علی ... فهل انا من حياتي مستريح وجاورنا عدو ليس يفنی عدو
... ردا عليها السلام در مرثیه هابیل گفت ... الشكوى ... جميعا ... المبين ... والريح
... البكاء ... اذا ... في الصحيح ... النفس ... مع ... نحلا العيد ...
... ماء ... سبيل ... البلاد ... في ... الفسيح ... بها ...
... من اذى الدنيا ... الى ان ... الملك ... لا ...
... من ... ادم ... سال ... بود ... چون ... سال بعد وی ...
... بود که هابیل کشته ... برادر ... ایشان ... و خدای تعالی ... اعلم ...
... معلوم کرد ... کردن ... پنجاه صحیفه فرستاده او را وصی ادم کرد و وی

همراه او و قابیل را گفت از عجب [illegible] ترسیده چنانکه از کسی ایمن نباشی او دست خواهر گرفت اقلیما و بخفت
شد ابلیس بیامد و گفت آتش قربان برادرت برای آن خورد که او آتش پرستیده بود تو نیز آتشی برافروز و او را عبادت
کن تا معبود تو باشد و محبوب فرزندان تو آتشخانه بساخت و در او آتش برافروخت و آتش پرستیدن گرفت [illegible]
کار از پس هر کاری [illegible] که قصه او دراز است و همواره تیر بر کمان نهاده بود روزی [illegible]
[illegible] نهاد و چند انداخت و قابیل [illegible] گفت [illegible]
و پیر را گفت عبدالله عمر روایت کرد که فردای قیامت عذاب دوزخ [illegible] قابیل بود [illegible]
باشد که کسی [illegible] آن عذاب بر قابیل نهند برای آنکه این بدعت او نهاد که من سن سنة
و من عمل بها الى يوم القيمة من غير ان ينقص [illegible] رسول [illegible] گفت [illegible]
چگونه [illegible] گفت [illegible] که قابیل [illegible] خدای تعالی [illegible]
[illegible] که اگر [illegible] کردی [illegible] بجای [illegible]
و [illegible] تخت [illegible] در آن وقت [illegible] من اجل ذلك كتبنا على
بني اسرائيل انه من قتل نفسا بغير نفس او فساد في الارض فكانما قتل الناس جميعا ومن احياها فكانما احيا الناس جميعا ولقد
جاءتهم رسلنا بالبينات ثم ان كثيرا منهم بعد ذلك في الارض لمسرفون [illegible] از جهت [illegible] قابیل
ما بر بنی اسرائیل نوشتیم و حکم کردیم که هر کس که او نفسی را بی نفسی [illegible] قصاص [illegible]
زمین فسادی کرده بود [illegible] چنان باشد که همه مردمان را [illegible]
عباس گفت [illegible] همچنان بود که همه مردمان [illegible]
[illegible] گفت برای آنکه جان مقتول جهان او است چون او را جان نباشد جهان [illegible]
او جهان بود [illegible] این قول [illegible]
نیست او [illegible] که مردمان همه [illegible]
که همه جهان خصم باشند [illegible] طالب حق است
[illegible] کرده بود برای آنکه مردمان جهان [illegible]
والم [illegible] الناس کلهم [illegible] العالمین و عالمان [illegible] علوم دین و احکام [illegible]
را از قتل و [illegible] و عقاب [illegible]
کند [illegible] امیر المؤمنین [illegible]
از [illegible]
[illegible] گفت [illegible] امیر المؤمنین [illegible]
او را قصاص کنند چون [illegible] مردی [illegible]
کشت [illegible] امیر المؤمنین علیه الصلوة والسلام [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible]
[illegible] گفت [illegible]

ابن

۱۷۲

بحث

چنین گفت نشسته بودم در پهلوی سرای [illegible] چون آواز پای شنید
[illegible] آن مرد را گفت [illegible] رسیدم [illegible] بکارد خون آلود چون مرا [illegible]
[illegible] گفت [illegible] اصحاب [illegible] گفت چه باید کردن گفت
[illegible] امیر المؤمنین گفت ای [illegible] علیه السلام [illegible] گفت
چه باید کردن گفت [illegible] بیت المال باید دادن گفت چرا گفت لقوله و من احياها فكانما احيا الناس
[illegible] بیت المال باید دادن [illegible]
[illegible] گفت [illegible] اهل البیت [illegible] علم [illegible] گفت ولقد جاءتهم
[illegible] خدای تعالی [illegible]
[illegible] خدای [illegible] رسول خدای گفت [illegible]
[illegible] و من احياها فكانما احيا الناس جميعا انما جزاء الذين يحاربون
الله ورسوله ويسعون في الارض فسادا ان يقتلوا او يصلبوا او تقطع ايديهم وارجلهم من خلاف او ينفوا من
الارض ذلك لهم خزي في الدنيا ولهم في الآخرة عذاب عظيم الا الذين تابوا من قبل ان تقدروا عليهم فاعلموا ان الله
غفور رحيم سدی گفت [illegible] اهل کتاب [illegible] رسول [illegible]
[illegible] رسول خدای [illegible] اسلام [illegible]
[illegible] ایشان را گفتند بیرون شوید [illegible]
[illegible] رسول [illegible]
[illegible] رسول [illegible]
[illegible] اهل علم [illegible]
[illegible] رسول [illegible]
[illegible] گفت [illegible]
[illegible] سبحانه و تعالی [illegible] خدای [illegible] رسول خدای [illegible]
خدای و [illegible] رسول خدای [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible]
[illegible] دست و پای [illegible]
[illegible]
[illegible] خدای تعالی [illegible]
[illegible] حدود [illegible]
[illegible]

جای که بسیار بود [illegible]
[illegible]

لعنه از سر [illegible]

او هم

بابند که خدای تعالی امرزنده و مهربانست شعبی روایت کرد که حارث بن مره در عهد امیر المؤمنین بمحاربه بیرون امد و خون بریخت
و مال مردم ستد انگاه توبه کرد و بنزد یکی بعضی از اقربای امیر المؤمنین ع تا شفاعت کنند هیچ قبول نکردند
قیس بن سعد الهمدانی او را قبول کرد و با خانه برد چون امیر المؤمنین ع نماز بامداد کرده بود گفت یا امیر المؤمنین جزای
خدای و پیغمبر او حرب کنند چیست گفت آنچه خدای گفته است و این آیت برخواند سعد گفت یا امیر المؤمنین اگر توبه کند پیش از انکه او را
گرفته باشند گفت توبه او قبول باشد گفت یا امیر المؤمنین اگر حارث بن مره باشد گفت حکم همانست گفت یا امیر المؤمنین پس او
توبه کرده است باختیار خود و او را امانست گفت پس بفرمای تا بنویسند گفت امان وی بنویسند و او را [illegible]
یا ایها الذین امنوا اتقوا الله وابتغوا الیه الوسیلة وجاهدوا فی سبیله لعلکم تفلحون ان الذین کفروا لو ان لهم ما فی الارض جمیعا
ومثله معه لیفتدوا به من عذاب یوم القیمة ما تقبل منهم ولهم عذاب الیم یریدون ان یخرجوا من النار وما هم بخارجین
منها ولهم عذاب مقیم ای گروه مؤمنان بترسید از خدای تعالی و از معاصی اجتناب نمایید و از محارم دور باشید و از
عقاب او خویش نگاه دارید و قربتی و وسیلتی بخدای طلب کنید و محبت و تقوی را وسیلت سازید و در راه خدای با دشمنان
کارزار کنید تا باشد که شما فلاح و ظفر یابید امام محمد باقر علیه السلام گفت توسل کنید بخدای بطلب رضای او و براء قضای او راضی
و بر بلای او صبر کنید اصبغ بن نباته روایت کرد از حضرت امیر المؤمنین و امام المتقین و یعسوب الموحدین غالب
و مطلوب کل طالب علی بن ابی طالب علیه السلام که در بهشت دو لؤلؤست از قرار زمین تا بطنان عرش یکی سفید
شده در هر یکی هفتاد هزار غرفه انکه سفیدست وسیلة محمد و آل محمدست و انکه زردست وسیله ابراهیم خلیل الله علیهما السلام و
صلی الله علیه و آله و سلم گفت از برای من وسیله خواهید که آن درجتی است در بهشت که جز از یک بنده در نیابد و
امیدوارم که آن بنده من باشم انس بن مالک از حضرت رسالت پناه ص روایت کرد که وسیله مجالی است میان بنده و خدای
یعنی رحمت و ثواب او و آن مجاب علی ابن ابی طالب است چون بنده با او توسل کند آن مجاب برداشته شود از میان بنده و خدای
زهری گفت بیمار شدم بیماری که مرگ نزدیک شد گفتم مرا بخدای وسیله باید هیچکس را در عهد نیافتم از علی بن الحسین زین
العابدین پرهیزکارتر گفتم یابن رسول الله حال من اینست که می‌بینی بر من صدقه کن بدعای که از تو بر خدای کرامی ترست
گفت من بنده عالمم و تو این گوی با او دعا کنی و من این گویم گفتم دعا کن و من برا اثر تو امین گویم دست برداشت
بار خدایا پسر شهاب با من گریخته و وسیلتی می سازد و مرا بدین مراتب خدای بحق آن اخلاص که او از میان [illegible]
او درواکن و او را شفا ده برکت دعای من و روزی بر وی فراخ کنی و قدر او در علم رفیع گردانی زهری گفت بخدای
خدای که جهان با مرادست پس از آن هرگز بیمار و دست تنگ نشدم و هیچ محنتی نرسید مرا از آن وقت تا اکنون [illegible]
بودم و امید میدارم که خدای مرا بیامرزد و بر من رحمت کند بدعای آنحضرت علیه السلام ابو هریره از حضرت رسالت
پناه صلعم روایت کرد که چون خدای تعالی ادم را بیافرید و روح در وی دمید از دست راست عرش نگاه کرد اشباحی
دید از نور بعضی در رکوع و بعضی ساجد بر صورت او گفت بار خدایا پیش از من کسی افریده بر صورت من گفت
نه گفت بار خدایا این پنج صورت چیست گفت ایشان پنج کس از نسل تو اند اگر نه ایشان بودندی ترا نیافریدمی و نه آسمان
زمین و عرش و کرسی و بهشت و دوزخ منم المحمود و هذا محمد و انا العالی و هذا علی و انا الفاطر و هذه فاطمة و انا ذو الاحسان و هذا الحسن
و انا المحسن و هذا الحسین و عزتی و جلالی که هیچ شفیع نباشد که پیش من این گروه [illegible]

کیو دوزخش

بدوزخش بیم هیچ باک ندارم ای ادم ایشان صفوت منند از خلق با ایشان نجات و هلاک کنم چون ترا این حاجتی بود بایشان
بمن توسل کن و ایشان را شفیع ساز اکنون رسول خدای گفت ما سفینه نجاتیم که هر که در وی نشیند نجات یابد و هر که از آن تخلف کند [illegible]
شود هر کرا حاجتی باشد باید که با توسل سازد بخدای ابو سعید خدری روایت کرد از رسول صلی الله علیه و آله و سلم که گفت
بهای من وسیلت خواهید از خدای گفتیم یا رسول الله وسیلت چه باشد گفت آن درجه منست در بهشت و آن درجه ایست از
[illegible] یکی از یاقوت و یکی از زبرجد و یکی از زر و یکی از سیم
همچنین روز قیامت آن را بیارند و در میان درجات پیغمبران نهند آن درجه در میان درجات ایشان چنان باشد که ماه در
میان ستارگان هیچ پیغمبری و صدیقی نباشد الا که گوید خنک او را که این درجه وی است [illegible] از قبل خدای که این درجه
خواست اکنون من امیم [illegible] پوشیده و تاج کرامت بر سر نهاده و علی ابن ابی طالب ع در پیش من ایستاده و لوای حمد
گرفته بر وی نوشته که لا اله الا الله المفلحون هم الفائزون چون به پیغمبران بگذریم گویند این دو فرشته مقربند که ما ایشان را
نمی شناسیم و چون بر فرشتگان رسیم و بگذریم گویند این دو پیغمبر مرسلند من بر مرتبه خود بنشینم و علی فرود من یکدرجه
بنشیند هیچ پیغمبری و صدیقی و شهیدی نماند الا گوید طوبی لهذین العبدین [illegible] از قبل خدای چنانکه همه خلقان
بشنوند [illegible] هذا حبیبی محمد و هذا ولیی علی طوبی لمن احبه و ویل لمن ابغضه [illegible] گفت یا علی هیچکس نباشد از دوستان تو الا که
بشنود و رویش سفید شود از این حدیث و دلش شادمان شود و هیچکس نماند از آنکه با تو دشمنی ورزید الا روی ایشان سیاه
شود و بدنهاشان مضطرب شود [illegible] دو فرشته می ایند یکی رضوان خازن بهشت و دیگر مالک خازن دوزخ
گوید السلام علیک یا احمد من رضوانم [illegible]
بهشت خدای تعالی کلید بهشت فرستاده است [illegible] گویم قبول کردم و خدای را شکر کردم [illegible]
و برادرم علی ابن ابی طالب [illegible] سلام کند من جواب گویم [illegible]
[illegible] من مالکم خازن دوزخ خدای تعالی کلید دوزخ فرستاده است [illegible]
بستانم و شکر خدای کردم [illegible] و علی [illegible] بر کنار دوزخ [illegible]
[illegible] ای دوزخ [illegible]
[illegible]
[illegible] امیر المؤمنین
[illegible]
[illegible]
رسول صلعم گفت روز قیامت [illegible]
[illegible]
[illegible] از خدای تعالی [illegible] از دوزخ [illegible]
ایشان [illegible]
[illegible] والسارق والسارقة فاقطعوا ایدیهما جزاء بما کسبا نکالا من الله والله عزیز حکیم فمن تاب من بعد ظلمه واصلح فان الله یتوب علیه
ان الله غفور رحیم الم تعلم ان الله له ملک السموات والارض یعذب من یشاء و یغفر لمن یشاء والله علی کل شیء قدیر

خود م
حاجت م
علی العقد م
من م
دوزخ م

بود
بشود و بدانکه هر مردی و هر زنی که ایشان دزدی کنند دست ایشان ببرید جزا بود ایشان را آنچه کرده باشند و نکالی و عقوبتی
بود ایشان را از خدای و خدای تعالی عزیز است و غالب هر چه کند و نرساند و او را منع نباید هر چه کند بر وفق حکمت و صواب کند
بدانکه این آیه مجمل و بیان او در سنت و شریعت است تفصیل [illegible] و قطع واجب باشد [illegible] لقوله علیه السلام القطع في ربع
دینار و باید که از حرز بیرون کرده باشند تا قطع واجب بود و این حرز باعتبار عادت بود و هر چیزی را حرز او در خور چیزی باشد و حرز
ما حرز آن بود که [illegible] و گفته که حرز آنست که [illegible] باشد و در قطع چهار انگشت [illegible] باید برید
این کف دست [illegible] و باید که [illegible] معین باشد [illegible] فقها گفته اند که از بند دست باید برید
نکالا عقوبتی است [illegible] برای آنکه نکال خوانند که چون دیگران ببینند [illegible] ایشان بود از آنکه نکل شوند و بر مثل آن
اقدام [illegible] که مردی از ولایت [illegible] معرفت [illegible] قرآن [illegible] بخواند که جزاء بما
کسبا نکالا من الله والله غفور رحیم [illegible] گفت [illegible] خطا [illegible] گفت تو قرآن [illegible] خوانی
غلطست [illegible] بازگرد و بخواند والله عزیز حکیم [illegible] گفت [illegible]
که هر که توبه کند پس از آنکه ظلم کرده باشد بر خود [illegible] و اصلاح [illegible] و عمل صالح کند خدای تعالی توبه او بپذیرد [illegible]
او [illegible] امام [illegible] اگر [illegible] ساقط نشود [illegible]
که اگر خدای تعالی [illegible] قبول کند [illegible] قیامت و خدای [illegible]
مهربانست [illegible] خدای تعالی [illegible] متفضل است [illegible] واجب بودی قبول توبه [illegible]
[illegible] هر که چیزی کند [illegible] واجب بود [illegible] بخشاینده [illegible] خطاب کرد با رسول [illegible]
[illegible] خدای است [illegible] ملک آسمانها و زمین او راست [illegible]
[illegible] هر چه کند [illegible] عذاب کند [illegible] اگر خواهد [illegible] عذاب [illegible]
[illegible] بعقل و باجماع است [illegible] عذاب [illegible]
[illegible] بر همه چیزی قادر است [illegible]
[illegible] یا ایها الرسول
لا یحزنک الذین یسارعون في الکفر من الذین قالوا آمنا بافواههم ولم تؤمن قلوبهم ای فرستاده [illegible]
[illegible] گفتند [illegible] ایمان آوردیم [illegible]
[illegible] منافقان اند [illegible] خدای تعالی [illegible] ایشان [illegible] ایمان [illegible]
[illegible] منافقان [illegible] ومن الذین هادوا
سماعون للکذب سماعون لقوم آخرین لم یأتوک یحرفون الکلم من بعد مواضعه یقولون ان اوتیتم هذا فخذوه وان لم تؤتوه
فاحذروا ومن یرد الله فتنته فلن تملک له من الله شیئا اولئک الذین لم یرد الله ان یطهر قلوبهم لهم في الدنیا خزی ولهم في الآخرة
عذاب عظیم [illegible]
[illegible] جاسوسی [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] رسول [illegible]
[illegible] رسول [illegible]

قالوا آمنا

عظیم

ایشان را

١٧٤

شما را
این زنا با رسول [illegible] کس فرستادند به بنی قریظه و بنی نضیر که ما را [illegible] که محمد [illegible] رسول
[illegible] محمد [illegible] فرماید قبول [illegible] رجم فرماید قبول مکنید
بنی قریظه [illegible] گفتند [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] حکم ایشان چه باشد رسول گفت
[illegible] جبرئیل [illegible] قبول [illegible] رسول
[illegible] جبرئیل [illegible] ابن صوریا [illegible]
[illegible] رسول گفت [illegible] ابن صوریا [illegible]
[illegible]
[illegible] رسول [illegible] ابن صوریا [illegible]
[illegible] خدای که توریة بموسی عمران فرستاد [illegible]
[illegible] فرعون [illegible]
[illegible] توریة [illegible] ابن صوریا گفت [illegible]
[illegible] حکم [illegible]
[illegible] ابن صوریا [illegible]
[illegible] رسول [illegible] خدای [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] رسول [illegible]
[illegible]
[illegible] رسول [illegible]
[illegible] خدای [illegible]
[illegible] اهل الکتاب قد جاءکم رسولنا یبین لکم [illegible] رسول [illegible] ابن صوریا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

او گفت

جاسوس وحی رسید و اقتضای حق ... اکر برابر او ... منسوخ شده ... [illegible]

وصف ... [illegible] ... این صور را کفت ... یا محمد ... [illegible]

وصف ... بکوی کفت چنین و چنین است ... وصف تمام بکرد و کفت ... همچنین است ... [illegible]

کر ... در هر چه کفتی ... خدای ... و ایشان ... جهودان ... [illegible]

... یا محمد ایشان ... [illegible]

ایشان ... قصاص ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... حکم کن خدای ... [illegible]

قوله و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الکافرون ... [illegible]

[illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

عقوبت و ابشار ... دنیا خزی ... کافران و منافقان و جهودان ... خزی ایشان در دنیا ... [illegible]

... ایشان ... عذاب عظیم ... [illegible]

... [illegible] ... کافرون ... [illegible]

فاحکم بینهم او اعرض عنهم وان تعرض عنهم فلن یضروک شیئا وان حکمت فاحکم بینهم بالقسط ان الله یحب المقسطین وکیف یحکمونک

وعندهم التوریة فیها حکم الله ثم یتولون من بعد ذلک وما اولئک بالمؤمنین ... [illegible]

کردن ایشان ... و کفت ... حرام و رشوت ... امیر المؤمنین علیه السلام ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... که در آنجا حکم الله علی زعمهم ... پس ... رسول الله ... [illegible]

... و ایشان ... کتاب ... و بحکم ... ایمان ندارند ... [illegible]

... انا انزلنا التوریة فیها هدی ونور یحکم بها النبیون الذین اسلموا للذین هادوا والربانیون والاحبار بما

استحفظوا من کتاب الله وکانوا علیه شهداء فلا تخشوا الناس واخشون ولا تشتروا بآیاتی ثمنا قلیلا ومن لم یحکم بما انزل الله

فاولئک هم الکافرون ... فرستادیم بر موسی ... توریة ... [illegible]

... احکام ... که کدام را حد باید زدن و کدام رجم باید کردن ... [illegible]

... مشکلات و شبهات ... روشن کرده ... حکم کنند ... [illegible]

... [illegible]

... ایشان ... خدای ... حکم کن میان ایشان ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... رسول ... [illegible]

... احبار و علما جهودان ... [illegible]

... بعوض اندک ... و اکر حکم نکنند ... خدای فرستاده

... عبد الله عباس ... [illegible] ... وکتبنا علیهم

فیها ان النفس بالنفس والعین بالعین والانف بالانف والاذن بالاذن والسن بالسن والجروح قصاص فمن تصدق به فهو

کفارة له ومن لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الظالمون ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... امیر المؤمنین ... [illegible]

... امیر المؤمنین علیه السلام ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

بسبیل کوش م
واکر کوش ببرد کوش ببرند م

انقاب بکرد و چشم برهم زنند و از چشمش اب نریزد راست میگوید و اگر نه دروغ و ناگاه او را بخشید در گوش نشد اگر بیو
دروغ میگوید و اگر نه راست و پاره پنبه در اتش بنهند و در زیر بینی او بدارید اگر عطسه زند دروغ میگوید و اگر نه راست
و در زبانش سوزن بزنند اگر خون سیاه برآید راست میگوید و اگر سرخ باشد دروغ میگوید همچنان که دشمرد در دیگر
زن بود و بغر سوختا و را ادب کردند گفت تا بر و بیش از ین نیست که چوبی بر سر او زنی و جراحتهای که خطا النفس بود
قصاص نشاید کردن و انچه خطا النفس بود قصاص باید کردن و دندان که در مقادیم دهن باشد دیه هر یکی پنجاه دینار بود
و انچه مواخر بود دیت و پنج دینار بمجموع جمله هزار دینار باشد اگر فرمود که هر که صدقه کند قصاص را یا دیه را با انچه او را واجب شد
در شرع او کفارتی باشد او را و موافق اینجنین قول رسول است که هر کار از تن خود چیزی بصدقه کند خدای تعالی از گناهان
گناهان او کند بعد از انچه صدقه کرده بود ابو دردا گفت از رسول خدای شنیدم که گفت هیچ مسلمانی نباشد که بر وی چیزی
بود از اندامش و از وا صدقه کند بر جای او الا که خدای تعالی درجه او رفیع کند و گناه او فرو ریزد جابر بن عبد الله
گفت رسول گفت هر کس سه چیز اورد با ایمان بخدای که در بهشت شود به هر دری که خواهد و او را حور العین عطا کنند
دینی دارد بر کسی پوشیده با او ببخشد و هر که کشنده خود را عفو کند و هر که پس از نماز ده بار قل هو الله احد بخواند گفت با یا رسول
الله اگر کسی از این هر سه مجتمع نشود و یکی از این سه کار کند گفت نیز اگر کسی یکی از این سه کار کند که خدای تعالی فرمود
کسی حکم نکند بانچه خدای فرو فرستاد او ظالم و ستمکار باشد که وضع ان چیز بر موضع او نکرده بود و در حق خود داند او
کم کرده بود و در نفس خود در اختلاف خدای مستحق عقاب کرده باشد وقفینا علی آثارهم بعیسی ابن مریم مصدقا لما
بین یدیه من التوراة واتیناه الانجیل فیه هدی و نور و مصدقا لما بین یدیه من التوراة و هدی و موعظة للمتقین ولیحکم اهل الانجیل
بما انزل الله فیه ومن لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الفاسقون حق تعالی چون قصه جهودان بگفت و
در توریة بر ایشان واجب کرد پس از ان حدیث ترسایان و پیغمبران ایشان که کتاب کرد گفت که بر اثر ایشان
پیغمبران گذشته پیغمبر عیسی بن مریم را براست دارنده انرا که پیش او بود از کتاب توریة و بدو دادیم کتاب انجیل که
در وی بیانی لطیف و روشنی است بود یعنی او ذکر که ابورده برخیزد در ظلمات ضلالت چنانکه در شب بنور ره برند
دارنده و تصدیق کننده مراو را که پیش او بود یعنی توریة و این تکرار نباشد برای انکه مصدق او عیسی است و مصدق
دوم کتاب انجیل است و این کتابهای دینی موعظتی و پندی باشد پرهیزکاران را که از ان
متعظ و بهره مند شوند امر کرد ترسایان را و گفت باید که اهل ترسایان انرا حکم کنند بانچه خدای در انجیل فرستاده
و بیان و هر که بانچه خدای فرستاده است حکم نکند او از جمله فاسقان بیرون شدگان از فرمان خدای است
وانزلنا الیک الکتاب بالحق مصدقا لما بین یدیه من الکتاب ومهیمنا علیه فاحکم بینهم بما انزل الله ولا
تتبع اهواءهم عما جاءک من الحق لکل جعلنا منکم شرعة ومنهاجا ولو شاء الله لجعلکم امة واحدة ولکن لیبلوکم فی ما
آتاکم فاستبقوا الخیرات الی الله مرجعکم جمیعا فینبئکم بما کنتم فیه تختلفون چون ذکر جهودان و ترسایان و پیغمبران
کتاب ایشان کرد انگه ذکر مسلمانان و پیغمبر ایشان و کتاب ایشان کرد و گفت ای محمد با تو فرستادیم کتاب
قران را بحق نه بباطل حقست و راست و درست خبرات دارنده انرا که از پیش او است از کتب اوایل چون توریة و زبور
و انجیل و غیر ان در ان حال که گواه و امین است بر و یعنی هر چه از ان کتابها گویند و حکایت کنند موافق قران
بود اقتدا کنند و الا معتمد نباشد انگه رسول را فرمود که حکم کن میان جهودان و ترسایان بانچه خدای تعالی بتو فرستاده

از قران

از قران عبد الله عباس و جماعتی گفتند که این ایت دلالت بر انکه حکم واجب است که میان اهل کتاب حکم بقران کنند
که این امر است و امر اقتضای وجوب کند اگر پیغمبر را گفت که متابعت هوای ایشان مکن و گی اگر خبری کنند عدول کرده باشی
از حق که بتو امد و ان قران است هر یکی را از شما یعنی هر گروهی را از جماعتی را راه دینی و شریعتی و طریقی نهادیم و اهل توریه را
شریعتی و اهل انجیل را شریعتی و اهل قران را شریعتی و دین یکی است یعنی در باب توحید و عدل و معارف اصول یکی است
و شرایع مختلف است عبد الله عباس گفت معنی این ایة انست که شریعت اسلام و منهاج قران راه و طریق
خلاف کردیم که ایمان اند چون بنی اسرائیل اند و دلیل بر این انست که گفت خطاب با حاضران است یعنی
اول مراد منکم و منهم باشد الا انست که حاضر را بر غایب تغلیب کرد و اللفظ قوله تعالی ولو شاء الله لجعلکم امة واحدة ای
یعنی اگر خدای خواستی همه را یک امت کردی و یک شریعت فرمودی یعنی اختلاف شما را از خوف اگر کسی خواهد
بعد از اسلام حمل کنم بجور و قهر قوله تعالی ولو شاء ربک لامن من فی الارض کلهم جمیعا و لیکن حکمت در تکلیف
و لیکن خدای خواست شما را اختیار و امتحان کنند در انچه شما بسته بود به تکلیف صورت امتحان ارد و از انکه معلوم او
با تکلیف ان در تکلیف علو کرده است که امتحان کنند با چیزی نماند با او انکه گفت بسابقا از اینکه که میرود در خیرات و کارها
نیکو پیش از انکه مرگ بشما رسد و این فرصت از شما فایت کرد و هر کسی جهد و جهد کنند که ان خیر و احسان نشید که بگران
بیکسید که مرجع و بازگشت شما با خدای است و با امر و حکم او جایی که کس با او را انجا حکمی نباشد جزا و را انجزا و بهر کسی را انچه
کرده باشد و در ان خلاف کرده و میان ایشان حکم کرده بحق بمورد ایة وعید و تهدید است وان احکم بینهم بما انزل الله
ولا تتبع اهواءهم واحذرهم ان یفتنوک عن بعض ما انزل الله الیک فان تولوا فاعلم انما یرید الله ان یصیبهم ببعض
ذنوبهم وان کثیرا من الناس لفاسقون افحکم الجاهلیة یبغون ومن احسن من الله حکما لقوم یوقنون خطاب
با پیغمبر علیه السلام میگوید ای محمد ما کتاب فرستادیم و در انجا فرمودیم که حکم کن میان اهل کتاب بانچه خدای تعالی
فرستاد از قران و متابعت هوا و ارای ایشان مکن و این تکرار از برای ان کرد که حکم مختلف بود یکی رجم محصن
که زنا کرده بود و دوم در کشته که میان بنی قریظه و بنی نضیر بود و ای محمد بپرهیز باش از ایشان تا در فتنه نیفکنند
و فرو نهند و از راه بگردانند و متابع رای و هوای خود گردانند و ترا وعده دهند که ما ایمان خواهیم اوردن
تا بسبب این ایشان مقاربتی و مساهلتی کنی با بعضی از انچه خدای بتو فرستاده باشد بگردی اگر ایشان
روی بگردانند بدانکه خدای تعالی میخواهد که ایشان را عذاب کند و عذابی بدیشان رساند ببعضی گناهان که ایشان
کرده اند بعضی اگر چه خصوص است حسن بصری گفت مراد اجلای بنی نضیر و قتل بنی قریظه و حکم بعضی ذات دو ایشان
اگر فرمود که بسیاری مردمان فاسقان اند و خارج از فرمان خدای مطلق و این بر سبیل تسلی رسول است
کرد این کسی که قوم در دو عاصی شدند و اف ای جهودان و ترسایان حکم جاهلیت میجویند ان بود که جهودان
حکم بحق واجب شدی بر دو شان و ضعیفان ایشان برانندی و چون بر تو انکار کرده اب شدی اند از
نباندی خدای تعالی در ایشان انکار کرد و گفت حکم جاهلیت و کفار و جهد اوثان میجویند و ایشان اهل کتاب اند
میخواهند یبغون خطاب است با هر که او مخالفت کرد احکام خدای را برای انچه هر چه بیرون از حکم
خدای و شرع رسول باشد حکم جاهلیت بود یعنی طلب کنند نا حق و کیست که حکم او نیکوتر است از حکم خدای برای گروهی
که ایشان را علم و یقین باشد یا ایها الذین آمنوا لا تتخذوا الیهود والنصاری اولیاء بعضهم اولیاء بعض ومن یتولهم

فانه منهم ان الله لا یهدی القوم الظالمین سدی گفت سبب نزول این آیه آن بود که چون مشرکان با [illegible]
رسید مسلمانان مقهور و مغلوب گشتند جهودان گفتند [illegible] خدای تعالی [illegible] ایمان [illegible]
[illegible] گفت [illegible]
[illegible] عبادة بن الصامت گفت یا رسول الله [illegible]
[illegible] از موالات ایشان بیزارم و از موالات [illegible] جهودان [illegible] خدا
و رسول خدای است عبدالله بن ابی سلول گفت [illegible]
عبدالله سلول گفت [illegible] موالات ایشان خدای تعالی این آیه فرستاد گفت ای مؤمنان [illegible]
هیچ ایمان دارید و ایمان شما [illegible] جهودان و ترسایان را دوست [illegible] ایشان [illegible]
دشمنان [illegible] ایشان [illegible] دوستان یکدیگرند [illegible] ایشان [illegible] دوستی [illegible]
مسلمانان [illegible] از ایشان بود [illegible] والمؤمنون والمؤمنات بعضهم اولیاء بعض [illegible]
[illegible] المؤمنون [illegible] کنفس واحدة [illegible] قرآن [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] خدای تعالی [illegible] بهشت [illegible] حکم [illegible]
ونصرت [illegible] فتری الذین فی قلوبهم مرض یسارعون فیهم یقولون نخشی ان تصیبنا دائرة یعنی [illegible]
[illegible] فیصبحوا علی ما اسروا فی انفسهم [illegible] خطاب [illegible] رسول [illegible]
دارند شک و نفاق [illegible] جهودان و ترسایان یعنی عبدالله بن سلول [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] خدای تعالی [illegible]
[illegible] خدای تعالی [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] مسلمانان [illegible]
در نفاق [illegible] اعلام [illegible] نفاق [illegible]
پشیمان شوند [illegible] ایشان [illegible] نفاق [illegible] پشیمان شوند [illegible]
[illegible] ویقول الذین آمنوا اهؤلاء الذین اقسموا بالله جهد ایمانهم انهم لمعکم حبطت اعمالهم فاصبحوا
خاسرین [illegible] خدای تعالی [illegible] مؤمنان [illegible]
پشیمان شوند [illegible] نفاق ایشان [illegible] مؤمنان [illegible]
که [illegible] ایشان [illegible]
و ایشان [illegible] ضایع و باطل گشت و ایشان خاسر و زیانکار گشتند
یا ایها الذین آمنوا من یرتد منکم عن دینه فسوف یأتی الله بقوم یحبهم ویحبونه اذلة علی المؤمنین اعزة علی الکافرین
یجاهدون فی سبیل الله ولا یخافون لومة لائم ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله واسع علیم [illegible]
[illegible] در اسلام آمده‌اند [illegible] از اسلام برگشته‌اند [illegible]
[illegible] ایمان [illegible]
یا ایها الذین آمنوا [illegible] منکم [illegible] مرتد شوند [illegible] ایمان بزبان دارند [illegible]

١٧٧

گفت [illegible] قوم مرتد شدند در عهد رسول [illegible] و [illegible] قوم بعد از رسول [illegible] در عهد رسول بود جماعتی از بنی مدلج بودند [illegible]
ایشان [illegible] اسود [illegible] کاهن [illegible] دعوی نبوت کرد و رسول [illegible]
[illegible]
[illegible] اسود [illegible]
[illegible] رسول صلعم بمعاذ جبل نامه نوشت [illegible]
[illegible]
[illegible] بنی حنیفه [illegible] یمامه [illegible] مسیلمه کذاب [illegible] دعوی نبوت کرد [illegible]
[illegible] رسول [illegible] من مسیلمة رسول الله الی محمد رسول الله [illegible]
[illegible]
[illegible] من محمد رسول الله الی مسیلمة الکذاب اما بعد فان الارض لله یورثها من یشاء من عباده والعاقبة للمتقین [illegible]
[illegible]
[illegible] حمزة بن عبدالمطلب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] صادق علیهما السلام [illegible]
[illegible] خدای تعالی [illegible] مؤمنان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] امیرالمؤمنین [illegible]
[illegible] صادق علیهما السلام [illegible] امیرالمؤمنین [illegible]
[illegible] خدای تعالی [illegible]
[illegible] امیرالمؤمنین علی [illegible] رسول [illegible]
[illegible] خیبر [illegible]
[illegible] صحابه [illegible]
[illegible]
[illegible] صحابه [illegible] رسول [illegible]
[illegible] رسول صلی الله علیه وآله وسلم گفت لاعطین الرایة غدا رجلا یحب الله ورسوله [illegible]
[illegible] خدای و رسول [illegible] دوست [illegible]

چون با بشنید کریه کرد و دعا بکرد و خدای تعالی را بپرست او فتح برادران بعد اصحاب ... بستند و مطلع داشتند که
او ایشان را گفت رسول گفت او بایستاده و هر که سلاح ... داشت ... او را بپرسید ... و خوش
سید او رسول ... حاضر بودند ... امیرالمومنین علی ... گفت علی کجاست گفتند یا رسول الله او در
حجره ... سلمان گفت برو ... سلمان بیاید گفت ... رسول الله او ... سلمان ... گرفته ... علی
او را گفت یا علی چه بوده است گفت یا رسول الله صلی الله علیه ... در چشم ... است
پس رسول گفت ... حضرت ... رسالت ... دهان مبارک در چشم او نهاد ... و دوست ...
علی در چشم ... که هرگز او را درد چشم نبود ... خدای تعالی او را فتح داد
مشهور است ... جهت ... من الطرفین ... و حاصل باتفاق دیگران صفات ... گفت ...
... روزی امیرالمومنین ... کوفه ...
و میگفت ... الحکم ... علی ابن ابی طالب ... امیرالمومنین ... گفت ای ... زن ...
ابن ابی طالب ... گفت ... بعضی ... گفت ای ... خدای ...
... علی ... گفت ...
... امیرالمومنین علی ابن ابی طالب ... است
... امیرالمومنین ... کرد ...
کاری ... طلب ... جزاک الله خیر ...
از وفات امیرالمومنین ... ابن عبد الله ... معاویه ... گفت ...
کان ... دعا ... معاویه گفت ...
گفت ... گفت ... الله ...
...
... کرد ... معاویه گفت ...
گفت کان ... الله ...
فضل ... علم ...
باز ...
... جواب ...
...
...
میکرد ... دنیا خطاب میکرد و میگفت یا دنیا ...
...
...
دادم ...

کرده

که بر روی غلبه کرد بگریست معاویه گفت کان والله کما ذکر بجای که علی همچنین بود ای ابو اراکه گفت کیف کان حبک که چگونه
دوست داشتی او را گفت کحب ام موسی لموسی واشکو الی الله من التقصیر چنانکه مادر موسی موسی را ... و عذر بخواهد
خدای تعالی را از تقصیر گفت ... توبر و چگونه بود گفت چون یاد ... دارد ... او بگفت ...
... که ... ایشان ... کافران ...
کرد که ... او در هر موقف چه موقع داشت و چه کرد ... شجاعان جهان ... او ...
... اسد ... کافران ... میان ...
و ... چون ... در میان ...
و ... چون ...
و ... ان لسانها ... گفت ... رسول صلی الله علیه و آله
وسلم ... من له ... الامامة بعدی ...
او ... امیرالمومنین گفت ... رسول خدای گفت ...
و ... علی ... الله ...
الله علی ... امیرالمومنین ...
...
... رسول

رسول م

... علی ...
...
انا علی صاحب الصمصامة و صاحب الحوض الذی القیامة اخو نبی الله ذی العلامة قد قال اذ عممنی العمامة
انت الذی بعدی الامامة ...
بر مومنان مهربانست بر کافران غالب اندر جهانست رسول ...
... فی سبیل الله ...
خدای ... امیرالمومنین ...
... رسول ... کافران ... رسول خدای ...
ستقاتل الناکثین والقاسطین والمارقین ... اهل بصره ...
که ... صحابه ... علی ...
... رسول
... رسول الله گفت ... خاصف النعل فی الحجرة ...
چون ... امیرالمومنین ... رسول ...
... امیرالمومنین ...
...

حقیقت

اعتبار ظاهر حال نظر بحال است رسول صلی الله علیه و آله و سلم از اینجا فرمود که لا تحمدوا بعمل عامل حتی تنظروا بم یختم له
بدایت از اعتبار نهایت معلوم توان کرد که اگر با خبر بود و جداست که باول نباید ماند که این راهی است که هر که در آخر بمنزل
رسید بمقصود راه یافت و اگر یافت از وی برگشتن صورت نبندد و اهل معانی از این گفته اند الذین رجعوا من الطریق
انما رجعوا لا من الصدیق ... اگر برگشتند از راه برگشتند نه از مقصود چه اگر اتصال یافتندی و قصد انفصال نکردندی و
فرمود که این ارکان الست که روح تکلم نما... و اگر بکرداید ... من بیل ... قومی ... که صفت ... نمایند چنانکه
در شما ... ایشان محبت چون ... با من محبت بود و محبت من ایشان را اضعاف آن باشد
که محبت است از محبت من بکر ... و سبیل آن ... روی از من برنتابند دوستان مرا دوست دارند و دشمنان مرا دشمن دارند
دوستان نیز ... ذلیل ... شوند با دشمنان من صعب ... باشند چنانکه ... اشداء علی الکفار رحماء بینهم
لاجرم من بنزبان ... ایشان را دوست کرفتم ... دوستان با دوست داشتم در خبر است که ... رسول علیه السلام
بمحراب ... سجده ... کفتند یا رسول الله این ... بود و ... نماز ... کردی
سجده ای ... کفت یا رسول الله ... کفت ... جبرئیل آمد و کفت ... سلام ... رساند و میکوید
علی را دوست میدارم من سجده کردم برفت و بازآمد و کفت میکوید که من فاطمه را دوست میدارم من سجده دیگر کردم
برفت و بازآمد و کفت میکوید حسن و حسین را دوست میدارم من سجده دیگر کردم برفت و بازآمد و کفت من دوستان
ایشان را دوست میدارم من سجده کردم برفت و بازآمد و کفت من دوستان دوستان ایشان را دوست میدارم
و این غایت محبت باشد و انی و ان کان الدقیق ... حبیب ... مردی ... در خواب ... که ...
برخواسته ... در موقف ... ایشان ... صحیفه ... کفت ای ...
... که نام دوستان علی ... انجا نوشته اند کفت ... نام من نوشته ... صحیفه ... داد ... دیکر ... خود
... کفت ای نام من در انجا نیست کرچه من بیان ندارم ... نام من در میان نام دوستان او علیه السلام
نبود ... دوستان دوستان او را دوست میدارم ... نام او در اول صحیفه ... پس ... بابت
ذلک فضل الله این فضل و نعمت خدای است ... یعنی این ... خبر ... خدا ...
... و مصالح ایشان داد ... حکمت او این واجب کند و خدای تعالی ...
والله ... بحکمت و صلاح ... انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم
راکعون و من یتول الله و رسوله و الذین آمنوا فان حزب الله هم الغالبون جماعتی از صحابه چون ابوذر غفاری و جابر
انصاری و عبد الله عباس و ابو رافع مولی رسول الله و عمار یاسر و غیر ایشان و از مفسران مجاهد و سدی ... و غیر
ایشان کفتند که این آیه در حق امیر المؤمنین علی علیه السلام آمد که انکشتری در رکوع بسایل داد ابن عباس کفت سالی از سالها طاهر بزی
زمزم نشسته بودم و خلقی عظیم بر من جمع شده و من حدیث از رسول روایت میکردم مردی ... بر سر
بسته در آمد ... هر که ... که من ... قال رسول الله ... رسول الله ... که من چیزی روایت میکردم او
چیزی روایت میکرد من ... روایت میکرد ... که ... بر ... کوی ... تو کیستی که ... اسم ... بر
نقاب از روی باز کرد و روی بقوم کرد و کفت الا من عرفنی فقد عرفنی و من لم یعرفنی انا جندب بن جناده البدری
ابوذر غفاری ... رسول الله ... و الا ... روایت ... قاید البرره و قاتل الکفره منصور

[margin:] ایشان را ... صفت ...
[margin:] کفت ...

۱۷۹

کی نصره و مخذول من خذله هر که مرا شناسد خود شناسد و هر که نشناسد منم جندب ابن جناده بدری ابوذر غفاری ان
رسول خدای شنیدم بدین دو کوش خود و اکر چنین است کرا دو بدین دو چشم خود دیدم و اکر چنین نکویم باد که ... کفت
علی ... است ... کفار و از قبل خدای منصور است و خاذل او مخذول است آنکه کفت یکروز با رسول خدای نماز ... میکردم
پیشین بکردیم سایلی در آمد در مسجد و سوال کرد کس او را چیزی نداد سایل دست بر داشت و کفت بار خدایا کواه باش که
در مسجد رسول تو سوال کردم کس مرا چیزی نداد علی نماز میکرد و در رکوع بود اشارت کرد با انکشت ... بسایل ... کفت ...
بر داشت سایل انکشتری از انکشت او بکرفت و کواهی ... که انکشتری در دست داشت ... رسول ...
علی انکشتری بداد و سایل خشنود شد رسول صلی الله علیه و آله و سلم سر سوی آسمان کرد و کفت اللهم ان اخی موسی سالک فقال
رب اشرح لی صدری و یسر لی امری ... بار خدایا برادر من موسی ترا بخواند و از تو خواست و کفت بار خدایا دل من روشن کردان و کار
بر من آسان کن و عقده از زبان من بردار تا مردمان سخن من بدانند و مرا وزیری ده که کس از اهل من هارون او را که برادر
من کردان و پشت من باو قوی کن و او را در کار من با من شریک کن بار خدایا در باب او تو آن درستادی ... جاجت
او بجاجت ... مقرون کردی و کفتی سنشد عضدک باخیک بار خدایا من پیغمبر توام و کزیده تو ام ... بار خدایا
امر ... روشن کردان و کار من آسان کردان و از اهل من علی را وزیر من کردان ... مرا باو قوی کن ... این ... تمام
... جبرئیل علیه السلام آمد و کفت بخوان کفت چه بخوانم انما ولیکم الله و رسوله و در روایت جابر بن عبد الله انصاری
چنین است که او کفت روزی رسول خدای در مسجد بود نماز پیشین کزارده و پشت بمحراب باز داده ساعتی اعرابی از
میان قوم برخاست ... فاقه بر روی او پیدا روی برسول کرد و کفت اتیتک و العذراء ... برید
و قد ذهلت ام الصبی عن الطفل و ... ام کبیره و قد کدت من فقری اخلط فی عقلی ... سنی
... فاقة و لیس لنا ... و ما المنتهی الا الیک مفرنا و ان ... الا الی الله و الرسل رسول کفت
کرا او چیزی ده ... اعرابی برکرد ... او را چیزی نداد امیر المؤمنین در
... مسجد نماز میکرد نماز ... رکوع بود و کفت ... اعرابی انکشتری از انکشت وی بیرون کرد ... انکشتری ...
... کفت ... و کفت ... ارحمنی ... ثم ...
... جبرئیل آمد و این آیه آورد انما ولیکم الله و رسوله خواند رسول اعرابی کفت ...
... داد کفت ... علی ابن ابی طالب رسول کفت یا علی ... درجه ... ابراهیم
... چون صحابه ... انکشتری ... اعرابی ... انکشتری ...
... و دانست که از برکات امیر المؤمنین ... این ... انشا کرد انا مولی ... فیهم ...
... تبر ... الطواسین ... و الحوامیم ... لا ... له ... حسن ...
... بهمزان ... انشا کرد علی ولی الله من ... اخو ... و افضل ذی فضل و من کان حافیا و اول من ادی
الزکوة ... من صلی ... فجاه الله ... البر ... حافیا ... الراکعین ...
... ال ... فبشر جبرئیل النبی محمدا بذلک وجاء ... ما ... ایشان ... بعث
... امیر المؤمنین علی علیه السلام ... و خبر که خدای تعالی اثبات ولایت کرد ... و ... ایشان
... رسول ... کفت ولی شما و رسول شما او لیس شما ... خدا است و رسول خدای ... خطاب ... ...

[margin:] میکردم نماز
[margin:] اکر ... م
[margin:] که بودم

ولایت ولایت خدای بر همه خلقان ثابت است چون گفت و رسوله رسول صلعم از ولایت خود بیرون شد
الربوبیة من الوالی والمولی علی و امام داخل چون گفت الذین امنوا رسول از این خطاب بیرون شد
و امام بیرون شد با جماع و ربیت و حق تعالی اگر چه ذکر نام خود و رسول صریح کرد و ذکر امام صریح نکرد اما بوصف
رسانید که جاری مجری صریح شد گفت ولی شما که مکلفانید و مخاطب اید بخطاب خداست و او و رسول
که فرمان بردار او طاعت او را انقیاد کنید و او عطف رسول خدای است که شما او لیزا است [illegible]
اولیتر بحکم او حکم خداست در افتراض طاعت و اگر مومنان که وصف ایشان است که زکوة دهند و [illegible]
کنند راکع باشند و اجماع است که در نماز کس زکوة نداد و در رکوع الا امیر المومنین علی علیه السلام [illegible]
چون خدای تعالی ولایت خود و رسول خود بر مکلفان واجب کرد بر سبیل اجمال مومنان را بر آن عطف کرد [illegible]
طمع کردند چون گفت الذین یقیمون الصلوة که اهل نماز از آن طمع ببریدند و تا کنند کان طمع در بستند چون گفت و یوتون
الزکوة آنکه زکوة نداد ند طمع بر داشتند زکوة دهندگان در طمع افتادند چون گفت و هم راکعون همه جهان طمع [illegible]
که امیر المومنین که او این اوصاف را جامع بود [illegible] که مراد به راکع در آیه خاشع باشد از بهر آنکه در عرف شرع [illegible]
استعمال است [illegible] عرف استعمال ناسخ عرف وضع است خاشع را راکع بر سبیل تشبیه گویند از ان سبب که [illegible]
خشوع و خضوع است نبینی که اگر کسی فقیری را [illegible] خواهد [illegible] کرد اند و تا حقیقت بر مجاز حمل نتوان کرد و اگر [illegible]
الذین امنوا [illegible] و هم راکعون جمع است مراد امیر المومنین علی است و عرب عبارت کنند بلفظ جمع از مفرد [illegible]
تفخیم و تعظیم و این در قرآن و کلام عرب بسیار است [illegible] باشد که مراد او باشد و فرزندانش [illegible]
[illegible] مناقب [illegible] فرزندان [illegible] خدای تعالی [illegible]
بر فرزندان [illegible] گفت یا بنی اسرائیل اذکروا نعمتی التی انعمت علیکم [illegible]
[illegible]
و [illegible] زکوة [illegible] صدقه [illegible] زکوة [illegible]
این [illegible] فعل بسیار باشد [illegible]
[illegible] مناقب او باشد [illegible] دیگران بر مناقب رسول خدای [illegible]
[illegible] خدای تعالی [illegible] حکایت کرد [illegible] انا ربکم الاعلی [illegible]
[illegible] گفت [illegible] چون رسول [illegible] صحابه زبان طعن [illegible]
کردی [illegible] جبرئیل آمد و گفت خدایت سلام میرساند [illegible] قوم [illegible]
[illegible] گفت چون [illegible] بر [illegible] مردی [illegible] ارکان دین [illegible]
[illegible] رکنی است [illegible] رکوع [illegible] ارکان نماز رکنی است [illegible] زکوة [illegible]
[illegible] آفتاب [illegible] نقصان [illegible]
لیس [illegible] الذین [illegible] و هل [illegible] [illegible] حق [illegible] چون [illegible]
ولایت خود و رسول خود و وصی رسول [illegible] فرمود که هر که او را طاعت خدا و رسول کند [illegible]
و کردن خدا و امر خدا و رسول و امام [illegible] باشد [illegible] حزب [illegible] خدای باشد غالبان باشند [illegible]

برایشان

۱۸

برایشان غلبه نباشد یا ایها الذین امنوا لا تتخذوا الذین اتخذوا دینکم هزوا و لعبا من الذین اوتوا الکتاب من قبلکم و الکفار
اولیاء و اتقوا الله ان کنتم مومنین ابن عباس گفت رفاعة بن زید و سوید بن الحارث اظهار اسلام کردند و در دل کفر
داشتند منافق بودند و مسلمانان با ایشان دوستی میکردند خدای تعالی این آیه فرستاد و نهی کرد از دوستی ایشان گفت
ای اهل ایمان [illegible] کسانی که دین شما را بازی و افسوس گرفتند از آنانکه ایشان را کتاب داده اند پیش از
جهودان و ترسایان و مشرکان عرب را دوست مگیرید و با ایشان دوستی مکنید و از خدای بترسید اگر ایمان دارید [illegible]
او عید خدای و شما [illegible] و غضب [illegible] است و اذا نادیتم الی الصلوة اتخذوها هزوا و لعبا ذلک بانهم قوم لا
یعقلون جهودان مدینه چون بانگ نماز شنیدندی و مسلمانان بنماز برخاستندی گفتندی قد قاموا لا قاموا [illegible]
الصلوة [illegible] خاستندی [illegible] نماز [illegible] رکوع و سجود [illegible] خدای تعالی این آیه فرستاد رسول را
و مسلمانان را از سر ایشان اطلاع داد و در مدینه مردی بود ترسا چون بانگ نماز شنیدی و موذن گفتی اشهد ان محمدا
رسول الله او گفتی [illegible] اللهم [illegible] خدایا بسوزان او را [illegible]
[illegible] اتفاق افتاد که [illegible] آتش در خانه [illegible] آتش [illegible] و در افتاد [illegible] و اهل او و خانه او
[illegible] کافران چون بانگ نماز شنیدند حسد کردند و گفتند ای محمد [illegible]
[illegible] پیغمبران [illegible]
[illegible] خدای تعالی [illegible] این آیه فرستاد و من احسن قولا ممن دعا الی الله [illegible]
چون رسول [illegible] ایشان [illegible] نماز [illegible] رسول صلی الله علیه و آله
و سلم بانگ نماز فرموده بود [illegible] صحابه گفتند یا رسول الله [illegible]
[illegible] رسول [illegible] گفت [illegible] مسجد [illegible] چون وقت نماز [illegible]
[illegible] و چون [illegible] گفت بر بام مسجد [illegible]
[illegible] جهودان و ترسایان [illegible] عبد الله
[illegible] گفت [illegible] در خواب [illegible] جامه سبز پوشیده [illegible] دست [illegible]
[illegible] گفت چه خواهی کردن گفتم [illegible] نماز [illegible] گفت [illegible] بهتر [illegible]
الله اکبر [illegible] و رسول [illegible] خبر دادم گفت [illegible] الله [illegible]
[illegible] گفت بلال [illegible] چون بلال بانگ نماز [illegible] عمر خطاب [illegible]
خواب دیدم و [illegible] از صحابه [illegible] خواب [illegible] اگر این خبر درست باشد رسول [illegible]
[illegible] باشد [illegible] فضل بانگ نماز بسیار است رسول گفت [illegible]
[illegible] قیامت [illegible] مردی [illegible] حافظ بود [illegible]
[illegible] سال بانگ نماز کرده باشد [illegible] باشد [illegible] عبادت خدای کند [illegible]
[illegible] گفت چون بانگ نماز کنند درهای آسمان بگشایند و دعا اجابت کنند و چون وقت [illegible]
[illegible] عبد الله [illegible] گفت از رسول [illegible] خدای [illegible] بانگ نماز کند [illegible]
[illegible] باشد که او را در خون [illegible] باشد و هر [illegible] که آواز [illegible]
[illegible]

بلی گفت

[illegible] و [illegible]

چون پلیدی دادو اورا که بهوام سن نرنجانند در روز قیامت ندا کنند این اصناف کجااند مهمانان خدای بوزد
بیارند که کوتبد این دعاة الشمس والقمر کجااند که ماه و اوقات مراعات کنند بهر نماز ایشانرا زنده بر تختهای نشانند از نور
و تاج کرامت بر سر او نهند و بهشت برند و عمر خطاب روایت کرد که رسول صلعم گفت اللهم اغفر للمؤذنین من گفتم یا رسول الله
ما را بگذاشتی [illegible] منبر [illegible] این دعا بگی گفت کلا یا عمر سر مردمان روزگاری در اید که بگذارند با ضعیفان کنند و
بود حرام بر ایشان دوزخ وان گوشتهای موذنانست معنی ایه انست که ای مومنان شما او را بردارید [illegible]
نماز او از دهید جهودان و ترسایان وکافران [illegible] بافسوس [illegible] این برای انست که ایشان عقل [illegible]
قل یا اهل الکتاب هل تنقمون منا الا ان امنا بالله وما انزل الینا وما انزل من قبل وان اکثرکم فاسقون قل هل انبئکم بشر من ذلک مثوبة
عند الله من لعنه الله وغضب علیه وجعل منهم القردة والخنازیر وعبد الطاغوت اولئک شر مکانا واضل عن
سواء السبیل عبدالله عباس گفت جماعتی از جهودان و ترسایان پیش رسول صلعم امدند چون رافع بن ابی
وابن اخطب و غیر ایشان گفتند ای محمد بگوی تا بچه ایمان داری [illegible] رسول صلعم گفت من بخدای ایمان دارم و بانچه
ابراهیم فرود امد و اسماعیل و اسحق و یعقوب و بانچه [illegible] عیسی [illegible] گفتند ما هیچ [illegible] نشناسیم ایشان هم
جهودان گفتند هیچ ملتی بتر از شما و هیچ دینی بتر از دین شما نه شناسیم خدای تعالی این ایه فرستاد گفت بگوی ای
یا اهل کتاب از جهودان و ترسایان که خشم و کراهت و انکار شما [illegible] الا از بهر انکه بخدای ایمان داریم و بانچه فرود امد قوران و بانچه پیش از آن فرود امد ایم
انجیل و توریت و غیر ان و تیزان دشمنی و انکار از انست که بیشتر شما فاسقانید که کتمان حق کردید برای طمع
و شاید که مراد [illegible] باشد اکنون جواب داد ایشانرا از ان طعن کردند و گفت [illegible] گفت بگوی
شما را خبر دهم بکسی که [illegible] داشت و عقوبت او بتر از انست که شما گفتید [illegible] خدای و [illegible]
او را لعنت کرده است [illegible] لعن الذین کفروا من بنی اسرائیل علی لسان داود [illegible] خشم گرفته است [illegible]
یعنی ایشانرا بوزینگان و خوکان گردانیده است و ان کسی که طاغوت [illegible] یعنی شیطان [illegible]
سامری [illegible] خدای [illegible] بتر انداز دیگران [illegible] و عقوبت [illegible]
و گمراه تر [illegible] راست [illegible] چون [illegible] مسلمانان زبان دراز کردند [illegible] جهودان را گفت یا اخوان القردة
وان زیرا ایشان رسوا شدند و جوابی نداشتند و دانستند که راست است و خدای خبر داد [illegible] و اذا جاءوکم قالوا
امنا وقد دخلوا بالکفر وهم قد خرجوا به والله اعلم بما کانوا یکتمون وتری کثیرا منهم یسارعون فی الاثم والعدوان
واکلهم السحت لبئس ما کانوا یعملون [illegible] صفت منافقان کرد و انچه گویند و کنند و کشف اسرار ایشان [illegible]
چون بنزدیک شما ایند گویند که ایمان اوردیم [illegible] بکفر [illegible] هم باکفر بیرون [illegible]
[illegible] خدای عالم است بانچه ایشان پنهان میدارند [illegible]
[illegible] بسیاری [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] ظلم [illegible] حرام [illegible]
[illegible] لولا ینهاهم الربانیون والاحبار عن قولهم الاثم واکلهم السحت لبئس ما کانوا
یصنعون [illegible] هر دو گروه [illegible] جهودان و ترسایان [illegible]
[illegible] نهی منکر [illegible] از دروغ گفتن و حرام خوردن سحت

انچه ایشان میکنند ربانی عالمی بود که علم دین داند و احبار علمای جهودان رسول صلعم گفت هیچ مردی نباشد که الغوی
[illegible] ایشان معصیتی کنند و او دست ایشان بدست نتواند گرفت [illegible] و دیگر خدای تعالی
[illegible] خدای تعالی [illegible] فلان شهر را عذاب کنید گفتند یا خداوند
[illegible] فلان عابد در میان ایشانست [illegible] گفت او را از ان اول [illegible] که چون ایشان
[illegible] از خشم بر ایشان خدای تعالی یوشع را وحی کرد که من از قوم تو صد هزار را هلاک خواهم کرد
[illegible] یوشع گفت بار خدایا [illegible] گفت از انکه ایشان [illegible]
[illegible] خشم نگرفتند [illegible] طعام و شراب خوردند و گفت [illegible] در میان [illegible]
[illegible] جماعتی [illegible] چون کشتی [illegible] یکی از ایشان [illegible]
[illegible] هلاک [illegible] کشتی [illegible]
[illegible] لاتصیبن الذین ظلموا منکم خاصة [illegible]
[illegible] بحکم [illegible] وقالت الیهود ید الله م
مغلولة غلت ایدیهم ولعنوا بما قالوا بل یداه مبسوطتان ینفق کیف یشاء ولیزیدن کثیرا منهم ما انزل الیک من ربک
طغیانا وکفرا والقینا بینهم العداوة والبغضاء الی یوم القیمة کلما اوقدوا نارا للحرب اطفاها الله ویسعون فی الارض
فسادا والله لا یحب المفسدین ابن عباس گفت سبب نزول این ایه [illegible] خدای تعالی [illegible] رسول
جهودان [illegible] چون رسول [illegible] ایشان [illegible] خدای تعالی
ایشان [illegible] ضربت علیهم الذلة والمسکنة [illegible] خواری و مسکنی [illegible]
[illegible] خدای [illegible] دستهای ایشان [illegible]
[illegible] دستهای او [illegible]
[illegible] خدای تعالی [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] حقیقت [illegible] دستهای ایشان [illegible]
[illegible] جهودان [illegible] خدای تعالی [illegible]
[illegible] ای بنی اسرائیل [illegible]
[illegible] خدای تعالی چون [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] خدای [illegible]
[illegible] نعمت [illegible]
[illegible] دنیا و اخرت [illegible] بسیاری [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] خدای [illegible] کفر و طغیان [illegible] قران و کفر و طغیان [illegible] سوره
[illegible] بینهم [illegible] ایشان یعنی جهودان و ترسایان عداوت و دشمنی [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] عقوبت گفت چون [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] این عداوت در دنیا [illegible] میان جهودان و ترسایان

کز ایشان با یکدیگر دشمنی میکردند و نزاع مینمودند چنانکه خدای تعالی از ایشان حکایت کرده وقالت الیهود لیست النصاری
علی شیء وقالت النصاری لیست الیهود علی شیء اگر مسود که هرگاه که ایشان خواهند که با رسول خدای حرب کنند حق
تعالی آتش ایشان را فرو نشاند بسبب آنکه جهودان بقوت و شوکت بجدی بودند که در جنگ با لشکر اسلام و قریش از ایشان
مدد خواستند و با ایشان قرب نجستند از انجا که اسلامیان متفرق و پراکنده گشتند حق سبحانه و تعالی [illegible]
بیرون کرد و انجا که ماندند جزیه بر ایشان نهادند و غیره از ایشان بستدند و مصطفی را تعظیم کردند و اگر [illegible]
و به دولت و صولت او مرتبت حاصل شد اکنون خبر داد و گفت ای جهودان در فساد سعی میکنند تا افساد [illegible]
کنند بمعاصی خدای و تحریف توریه و تغییر احکام آن و در کار رسول صلوات الله و سلامه علیه
و خدای مفسدان را دوست ندارد و نخواهد که ایشان را دوست دارد و نخواهد که ایشان را خیر و ثواب دهد ولو ان اهل
الکتاب امنوا واتقوا لکفرنا عنهم سیئاتهم ولادخلناهم جنات النعیم ولو انهم اقاموا التوریة والانجیل وما انزل الیهم من ربهم لاکلوا من
فوقهم ومن تحت ارجلهم منهم امة مقتصدة وکثیر منهم ساء ما یعملون حق تعالی گفت که اگر اهل کتاب
ترسایان و جهودان اند احکام توریة و انجیل بجای داشتندی و بتو و کتاب تو ایمان آوردندی و به پیغمبر [illegible]
گرفتندی گناهان ایشان پوشیده و محو کردمی و به بهشتهای باناز و نعمت در بردمی و نعیم نامی است از نامهای
بهشت و اگر این جهودان و ترسایان اقامت توریة و انجیل کردندی و احکام او بر دست گرفتندی [illegible]
اگر توریة و انجیل [illegible] خود کردی و در پس [illegible] بالتشدید [illegible] رجوع بدان کردندی ایشان
[illegible] خود بجا ماندی [illegible] رسیدی از زیر سرهای خود و از زیر پاهای خود
خوردندی یعنی اسمان باران امدی و از زیر پای یعنی نبات زمین برامدی و درختان بار میوه دادندی
از زمین انواع حبوبات حاصل شدی و زندگانی در رفاهیت گذاشتندی چنانکه گفت ولو ان اهل القری امنوا واتقوا
لفتحنا علیهم برکات من السماء والارض انگه گفت که از ایشان یعنی از اهل کتاب جماعتی مقتصدان اند تفسیر [illegible]
کنند میانه نگاه دارند یعنی بر جاده روند بجانب راست و چپ میل کنند والتفات الیمین والشمال
[illegible] و ایشان مومنان اهل کتاب اند که برسول ایمان آوردند گفته اند که نجاشی و قوم او
اهل کتاب اند و بسیاری از اهل کتاب بد میکنند و انچه میکنند بد حکم [illegible] ایشان [illegible]
یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک وان لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمک من الناس ان الله لا یهدی
القوم الکافرین محمد بن کعب قرظی گفت از ابو هریره که رسول در بعضی غزوات در وقت [illegible]
در زیر درختی فرود امدی بگیره و بعادت خود در زیر درختی بود [illegible] ازان درخت اویخته [illegible]
امد و تیغ او برگرفت رسول صلی الله علیه وآله وسلم بیدار شد اعرابی گفت من یعصمک منی [illegible]
گفت والله یعصمنی خدای مرا نگاه دارد چون رسول این بگفت دست اعرابی بلرزید و تیغ از دست وی [illegible]
بران درخت میزد تا دماغ از سرش بیرون [illegible] کشته گشت خدای تعالی این ایه فرستاد [illegible]
است جماعتی صحابه روایت میکنند چون براء بن عازب و جابر عبد الله انصاری و سلمان فارسی [illegible]
و عمار و حذیفه و غیر ایشان که این ایه در حق امیر المومنین آمد در حجة الوداع چون رسول صلی الله علیه واله
ترسایان نجران مصالحه کرده بر دو هزار حله [illegible] جبرئیل آمد و گفت ترا حج می باید کرد حج وداع [illegible]

علی

یمن فرستاد تا ان جمله را حاصل کرد و باز رفتن کرد چون از مدینه بیرون شد نامه نوشت بامیر المومنین علی
که من بجانب مکه رفتم بحج چون کار تمام کردی باشی از راه یمن بجای حج که انجا مصلحت باشد چون مسیر او رسید
و ساز رفتن کرد و انچه حاصل بود از حلها در بست و با قوم روی بمکه نهاد چون بمیقات اهل یمن رسید احرام گرفت و
جمعی و جماعتی با خود داشت و حج دران وقت قران و مفرد بود و فرض تمتع نیامده بود چون رسول صلی الله علیه
واله بمکه رسید خدای تعالی این ایه فرستاد واتموا الحج والعمرة لله رسول قوم را جمع کرد و خطبه کرد رسول احرام بگرفته
بود و شصت و شش اشتر رانده و نیت حج قران کرده بود قوم گفتند هر کسی که نراند است باید که حلال شود و نیت
احرام عمره کند که خدای تعالی عمره و حج را درهم کردانید تا روز قیامت دست در یکدیگر افکند انگه گفت اکنون سیدالم اگر
پیش ازین دانستمی چو نراندمی ولیکن من حلال نتوانم شد تا هدی بمحل رسد و نتیجه اللاهر که او هدی و حج و عمره
کند و کلام احرام حج گیرد قومی چون بشنیدند حلال شدند و قومی بر احرام بایستادند رسول ایشان عتاب کرد و گفت ما
حلال شوید و گفت محرم مرا عندی است فرض من این است و فرض شما ان بشنیدند و بر خلاف امر کردند و برانچه
نزدیک رسید خلیفه بر قوم بداشت و پیاده نزد رسول باشید رسول بار برکزیده فیت که یکدیگر را برسیدند رسول
او پرسید که چه نیت کردی در احرام گفت یا رسول الله من نیت کردم که چو نیت حج کرد من نیت [illegible]
بستم گفتم اهلالا که اهلال نبیک گفت هدی راندی گفت نه و جمله اشتر رسول گفت الله اکبر شرکتی فی
ان هدی من شصت و شش اشتر رانده ام بر احرام باش و باز گرد و قوم را بگیر و باز ده دیکر من ای امیر المومنین
بگفت ان قوم متکمها کشاده بودند و حلها در پوشیده خشم گرفت برانکه او را امیر کرده بود گفت حلها چرا ان سخن
و ادا گفت مرا شفاعت کردند گفت ای سبحان الله حلها پیش از رسول داده و چرا کار کردی که کنی یا پوشیدی
بگوانه و حلها بر بستند و بقوم داد تا نیغ شانه شده و در جنگهای بستند هر مرد با خوش نیاید زبان دران دراز کردند
او پیاده و حلها برسول برد ایشان از عام با رسول شکایت کردند رسول گفت صواب کرد ایشان را گفت زبان
باز ایستادند رسول بر منبر شد و خطبه کرد و گفت ارفعوا السنتکم عن علی بن ابی طالب فانه خشن فی دین الله عز
وجل زبان از علی بردارید که او مردی درشت است در دین خدای و مداهنه نکند در دین خدای مردم چون
خبر رسول بشنیدند زبان کوتاه کردند چون از حج فارغ شد و ان حج وداع بود و برگشت و بجایی رسید که ان را غدیر
خم گویند و ان مفرق الفراق جایی بود که مردم پراکنده شوند و ان منزل بود و نه صلاحیت منزل داشت جبرئیل
امد و نامه اورد و گفت ای محمد خدایت سلام میرساند و میفرماید که فردای تا بنجای باین قوم رسالت [illegible]
متفرق شوند و هر گروهی براهی دیگر روند و این ایه اورد و بر رسول خواند رسول فرود امد و فرمود تا منادی
بقوم کرد و فرود ایند و کس فرستاد تا پیش رفتگان را باز خوانند و باز رسیدگان رسیدند و انجا درختی چند بود بفرمود تا زیر
ان درخت برفتند و رسول انجا فرود امد و بفرمود تا پالانهای اشتر جمع کردند و بر هم نهادند و چیزی بروافکندند
رسول بر انجا رفت و صحابه مهاجر و انصار حاضر خطبه بلیغ کرد و ان معروف و مشهور است و قوم را زجر کرد و وعظ
گفت و انگاه گفت نعیت الی نفسی و قد حان منی خفوف من بین اظهرکم خبر مرگ من داده اند و وقت رفتن من از میان
شما نزدیک امد و مرا بخوانند نزدیک است که اجابت کنم و انی مخلف فیکم ما ان تمسکتم به لن تضلوا کتاب الله
وعترتی اهل بیتی فان اللطیف الخبیر اخبرنی انهما لن یتفرقا حتی یردا علی الحوض در میان شما میگذارم دو چیز که تا بدان

ذر انده است تا بدید تا حلال شود و هدی ح

گراه نشوید کتاب خدای و عترت من اهل البیت و خدای لطیف مرا خبر داد که ایشان از یکدیگر جدا نشوند تا بر کنار حوض
پیش من آیند الا گفت اللهم هل بلغت بار خدایا برسانیدم و فضیلتی دیگر گفت و در عقب آن گفت علی منی بمنزلة هارون
من موسى الا انه لا نبی بعدی علی از من بمنزلهٔ هارونست از موسی جز آنکه از پس من پیغمبری نیست الا گفت اللهم هل بلغت
فضلها بسیار گفت و در عقب هر فضلی در حق امیر المؤمنین علی حدیثی میگفت و میگفت اللهم هل بلغت چنانکه در سیر [illegible]
مشهور است انگاه اشارت کرد با امیر المؤمنین و او را بخواند و با خود بر منبر برد و بازوی وی بگرفت و او را بر داشت [illegible]
و بر سر مردمان جلوه داد چنانکه عروس جلوه کنند تا مردمان سپیدی بغل پیغمبر بدیدند ساعتی خاموش [illegible] بود انگاه گفت
اولی بکم منکم بانفسکم یعنی من از شما بشما اولیترم قالوا بلی [illegible] اقرار کردند چون همه اقرار دادند گفت من کنت مولاه فعلی
مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله هر کس که من مولای ویم این علی مولای ویست
انگاه دعا کرد دوستان و یاران او را و لعنت کرد بر دشمنان او و گفت اللهم هل بلغت بار خدایا برسانیدم گفتند بلی
اللهم اشهد علیهم بار خدایا بر ایشان گواه باش انگاه فرود آمد وقت نماز پیشین بود نماز بگذارد و در خیمه رفت و علی را فرمود تا در خیمهٔ
رفت برابر خیمهٔ او انگاه مسلمانان و صحابه را فرمود [illegible] علی را تهنیت کنند و از جملهٔ [illegible] عمر بن الخطاب
گرفته و عمر خطاب بود که بخ بخ لک یا علی اصبحت مولای و مولی کل مؤمن و مؤمنة حسان بن ثابت گفت یا رسول الله
در این باب بیتی چند بگویم گفت بگوی ای حسان [illegible] مسلمانان گرد [illegible]
سماع کلام او گفت ینادیهم یوم الغدیر نبیهم بخم واسمع بالرسول منادیا فقال فمن مولاکم و ولیکم فقالوا ولم
یبدوا هناک التعادیا الهک مولانا وانت ولینا ولا تجدن منا لک الیوم عاصیا هناک دعا اللهم وال ولیه وکن للذی
عادی علیا معادیا فمن کنت مولاه فهذا ولیه فکونوا له انصار صدق موالیا فقال له قم یا علی فاننی رضیتک
من بعدی اماما وهادیا فخص بها دون البریة کلها علیا وسماه الوزیر المواخیا رسول گفت یا حسان لا تزال مؤیدا بروح
القدس ما نصرتنا بلسانک و شاعران درین باب اشعار بسیار گفته اند چه در عهد رسول و چه [illegible]
و یوم الدوح دوح غدیر خم ابان له الولایة لو اطیعا ولکن الرجال تبایعوها فلم ار مثلها خطرا مبیعا گفت [illegible]
بگفتم امیر المؤمنین [illegible]
این بگفت ولم ار مثل ذاک الیوم یوما ولم ار مثله حقا اضیعا [illegible] یوم الغدیر [illegible]
[illegible] اشارت رسول [illegible]
[illegible] ابو سعید خدری گفت والله ما تفرقنا حتی نزل الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی ورضیت
لکم الاسلام دینا رسول خدای گفت الله اکبر علی کمال الدین وتمام النعمة ورضا الرب برسالتی والولایة لعلی من بعدی
انگاه وی [illegible] گفت [illegible]
[illegible] آن روز [illegible] علی [illegible] جبرئیل [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] رسول گفت لا [illegible] فی الاسلام [illegible] من کتم الحق وانت ناصره [illegible]

این روز

١٨٤

این روز [illegible] علی [illegible] امیر المؤمنین گفت یا رسول الله [illegible]
گفتی ما عذر من کتم الحق وانت ناصره فالیوم ما عذر من کتم الحق والله [illegible]
بود این روز [illegible] قرآن [illegible] دشمنان [illegible]
[illegible]
[illegible] دشمنان [illegible] دوستان [illegible]
[illegible] دشمنان [illegible]
[illegible]
السلام روایت کرد چون رسول بغدیر خم دست علی گرفت و او را بر منبر برد و گفت من کنت مولاه فعلی مولاه [illegible]
[illegible] حارث بن النعمان [illegible]
رسول [illegible] مهاجر و انصار نشسته بود چون [illegible] رسول [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] من کنت مولاه فعلی مولاه [illegible]
[illegible] خدای [illegible] رسول [illegible]
[illegible] خدای [illegible]
[illegible] اللهم ان کان هذا هو الحق من عندک فامطر
علینا حجارة من السماء او ائتنا بعذاب الیم بار خدایا اگر این [illegible]
[illegible] خدای [illegible]
[illegible] سأل سائل بعذاب واقع للکافرین لیس له دافع من الله ذی المعارج [illegible]
[illegible]
کمال دین و تمام نعمت [illegible] الیوم اکملت لکم دینکم [illegible]
[illegible]
[illegible] الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی [illegible] یا ایها الرسول بلغ [illegible] جبرئیل [illegible]
[illegible] ما انزل الیک من ربک [illegible] خدای [illegible]
[illegible] المعراج [illegible] غدیر [illegible]
[illegible]
[illegible] رسالته [illegible]
[illegible]
[illegible] والله یعصمک من الناس [illegible] خدای تعالی [illegible]
[illegible] خدای تعالی [illegible]

واین هجدهم ذی الحجه بود در شهور سال از حجة الوداع سنه عشر من الهجرة و رسول پس از آن دو ماه و ده روز در دنیا
بماند که بجوار رحمت ایزدی پیوست و این روز بدین سبب از جمله مشاهیر ایام شد و پیش ازین مذکور بود چنانکه از صادق
روایت کرده اند که گفت یوم الغدیر عید الله الاکبر وما بعث الله نبیا الا وهو یعرف حرمته وانه عید فی السماء وفی الارض
غدیر عید خدای است عید بزرگ و خدای تعالی هیچ پیغمبری را نفرستاد الا که او را حرمت این روز معلوم کرد و پیغمبران
اوصیای خود را از مثل این روز خبر کردند محمد بن محمد بن ابی نصر گفت روزی بنزدیک امام رضا ع بودم و
مجلس حاضر بود با جماعتی ذکر روز غدیر میرفت الجماعتی از حاضران گفتند ما غدیر نشناسیم امام رضا علیه السلام گفت
حدیث کرد مرا پدرم از پدرانش از رسول ص که گفت روز غدیر در آسمان مشهورتر است از آنکه در زمین و خدای را در بهشت
بهشتی است گوشکی از نقره و خشتی از سیم در آنجا هزار قبه است از یاقوت سرخ و صد هزار خیمه از زمرد سبز خاکش مشک
و عنبر است در و چهار جوی است از آب و می و شیر و انگبین بر کناران جویها درختان است از انواع میوه ها و بر آن
درختان مرغان اند از لؤلؤ و پرها از یاقوت چون روز غدیر باشد اهل آسمانها آنجا حاضر آیند و تسبیح و تهلیل
خدای کنند این مرغان از آن درختان بپرند و در آن جویها فرو شوند و بر آیند و خویشتن بر آن مشک و عنبر بمالند
و بر بالای سران فرشتگان بپرند و بر ایشان نثار کنند چون آخر روز باشد منادی ندا کند ایشان را که انصرفوا
مراتبکم باز گردید بجایهای خود که ایمن شدید از خطا و زلل تا دیگر سال از برای این روز زیرا که امت محمد را اکرام
کردم و گفت یا ابن ابی نصر هر جا باشی جهد کن تا این روز بمشهد امیر المؤمنین ع حاضر شوی اگر ممکن باشد خدای تعالی
درین روز گناه شصت ساله بیامرزد هر مؤمنی و مؤمنه را و درین روز چندان کس را از آتش دوزخ آزاد کند که
در ماه رمضان و شب قدر و شب عید فطر و هر درمی که بصدقه دهد چون هزار درم محسوب باشد بآنچه توانی درین روز
با مؤمنان خیر کن و بآنچه توانی مؤمنان را شاد کن و الله که اگر مؤمنان فضل این روز بشناختندی فرشتگان ایشان را
مصافحه کردندی هر روزی ده بار گفته اند که مشاهیر الایام العشرة یوم التقدیر روز تقدیر است و آن آنست که خدای
تعالی فرموده است الست بربکم قالوا بلی یوم التقدیر و ذلک قوله فقدرنا فیها اقواتها فی اربعة ایام التطهیر
لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یوم التکثیر و آن روز بدر است که خدای تعالی عدد مسلمانان بسیار کرد فی قوله
ویمددکم بخمسة آلاف من الملائکة مسومین و یوم التعریف آن روز است که علی سوره برائت باز گردانید
خبر داد چه که بود که لا یبلغ عنک الا انت او رجل منک یوم التوقیر و آن روز مباهله که رسول ص امیر المؤمنین ع و
گردانید خدای تعالی حکم بنفس و حکم رسول کرد فی قوله تعالی فقل تعالوا ندع ابنائنا وابنائکم ونسائنا ونسائکم وانفسنا وانفسکم
و یوم التشهیر آن روز که آن قوم لبیک را خدای گفت انا ولیکم الله و رسوله فرستاد و او را مشهور کرد
و یوم التوفیر روز مواخات که او را امیر اوری با خود تخصیص کرد او را موفر گردانید حیث خص بالمحابه و
و یوم التنویر روز قیامت که یکی میگوید یا لیتنی کنت معهم و یکی میگوید کنت ترابا و دیگری میگوید
لم اتخذ فلانا خلیلا و روز دهم روز غدیر است و چون نگاه کنی این روز بفضل از آن روزها فروتر نیست اگر
الحمد در آن روز نازل شده است روزی بهتر از آن روز نیست الحمد لله علی اتمام نعمه و اسباغ کرمه قل یا اهل الکتاب لستم علی
شیء حتی تقیموا التوریة والانجیل وما انزل الیکم من ربکم ولیزیدن کثیرا منهم ما انزل الیک من ربک طغیانا و کفرا فلا تأس
علی القوم الکافرین عبد الله عباس گفت که جمعی جهودان بنزدیک رسول ص آمدند و گفتند ای محمد بتوریة ایمان

داری و دعوی کنی که کتاب خدای است و حق است گفت آری گفتند ما باری اتفاق است ما با تو اتفاق نکنیم در کتاب و فرقان
نه و از نزدیک خدای است ایشان را گفت که تو اقرار داری که حق است خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت
ای محمد بگو اهل کتاب را از جهودان و ترسایان که شما بر هیچ چیز نه اید تا اقامت توریه و انجیل نکنید یعنی ایمان نیارید
بآنچه در دست از نبوت محمد و بشارت باو و وجوب ایمان باو و بکتاب و بآنچه باو فرستاده شد ایشان از خدای
تعالی یعنی قرآن که خدای تعالی بر مکلفان فرستاد و بخصیص ایشان برای اقامت حجت است بر ایشان و گفته اند که
مراد جمله آنست که خدای نصب کرده است بر صحت مسلمانی و توحید و عدل و نبوت انبیا پیغمبران و بنفرماید
بسیاری را از ایشان آنچه بتو فرستاده اند از خدای تعالی از کفر و طغیان ای پیغمبر ای محمد بسبب قوم کافر
مباش و این تسلی رسول گفت که اول در ایمان ایشان بسی چون ایمان نیاوردندی دلتنگ شدی گفت ایشان را
اندکی تو اگر بدین و تخم شوند که ایشان مستحق اند اگر گویند کسی نزد نزول قرآن کفر و طغیان ایشان زیادت گردد
این مفسده بود گوییم که مفسده آن بود که فساد نزد آن حاصل آید گوییم چنین باشد و قتی که شرط دیگر باشد این بود و این
که زیادت تمکین بود چون قدرت و آلت و قرآن از باب تمکین است مفسده نباشد ان الذین آمنوا والذین هادوا
والصابئون والنصاری من آمن بالله والیوم الآخر وعمل صالحا فلا خوف علیهم ولا هم یحزنون آنگه حق تعالی از احوال مؤمنان که در اصل
مؤمن بودند و آن مؤمنانی که اهل کتاب بودند که ایمان آوردند برسول ص خبر داد و گفت که آنکه ایمان آوردند و
آنکه بر دین جهودی اند و آنکه صابیان اند و صابی آن بود که از دینی که جمهور بر او باشند میل کند و بدینی که جمهور بر آن نه
گرویده اند که باشند از مردم و ترسایان که بر ملت عیسی اند هر که از ایشان ایمان آرد بخدای و بروز بازپسین که
قیامت است و عمل صالح کند بر ایشان هیچ اندوهی و خوفی نباشد چون کافران اندوهگین و خایف باشند و لقد
اخذنا میثاق بنی اسرائیل وارسلنا الیهم رسلا کلما جاءهم رسول بما لا تهوی انفسهم فریقا کذبوا وفریقا یقتلون آیات ۹
وحسبوا الا تکون فتنة فعموا وصموا کثیر منهم والله بصیر بما یعملون حق تعالی بدین آیه احتجاج کرد بر جهودان و ملامت کرد
ایشان را بآنچه پدران ایشان در آن افتادند که پدران خود و پدران رضا دادند گفت ما پیمان گرفتیم و میثاق از
فرزندان یعقوب و با ایشان پیغمبران فرستادیم تا حجت بر ایشان لازم شود هر گاه که پیغمبری با ایشان چیزی
آوردی بدیشان که نفس ایشان آن نخواستی گروهی را از پیغمبران تکذیب کردند و گروهی را بکشتند
کشتند یکی بلفظ ماضی گفت و یکی بلفظ مستقبل تا بازنماید که این چون صفتی لازم است مر ایشان را گفت که ایشان
پنداشتند که ایشان را ابتلا و امتحانی و از ما بلیتی نخواهد بود کور شدند و کر گشتند و این بر سبیل مبالغه گفت یعنی در
آنکه ایشان آفت رسیدن در چشم و گوش از جهل و غفلت و قلت تامل در آنچه بر ایشان واجب بود یعنی تجاهل
کردند و سر در راه ضلالت و جهالت نهادند از تکذیب انبیا و کشتن ایشان بماندند کوران و کران اند آنچه آیات
آورده بودند گروهی از ایشان توبه کردند خدای تعالی توبه ایشان قبول کرد پس آنکه دیگر باره ایشان و فرزندان ایشان
باز کرد و ضلالت و کوری و کری شدند بمعجز رسول ما ص و خدای تعالی بیناست و داناست بآنچه ایشان میکنند و مورد آیه
تهدید و وعید یعنی بر او هیچ پوشیده نیست از اجزا و تفاصیل با هر یکی را بدو آنچه باید جزا دهد لقد کفر الذین قالوا ان الله هو
المسیح ابن مریم وقال المسیح یا بنی اسرائیل اعبدوا الله ربی وربکم انه من یشرک بالله فقد حرم الله علیه الجنة ومأواه النار وما للظالمین
من انصار میگوید که کافر شدند آنکه گفتند که خدای مسیح است که استحقاق عبادت دارد و عیسی پسر مریم است و کفر محمود باشد بسبیل آنکه وجب بود

بدان تولا را دان واز قبیل اعتقادات باشد واو را افعال جوارح هیچ تعلق نباشد ومراد اقنوم در این ایه مذهب واعتقاد
چنانکه گویند که قول ابو حنیفه است واین قول شافعی است یعنی مذهب واعتقاد ایشانست وقول ایشان دیگر چون
اعتقاد ایشان چنانست خدای تعالی اعتقاد را قول خواند لا کان ظهوره لسانا عند ذلک واین گروه از ترسایان که گفت
یعقوبیان اند که ایشان میگویند که سه اقنوم بود و اقنوم پسر روح القدس اگر گویند شده بود [illegible]
اند مسیح را پسر خدا گفتند از مریم تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا مسیح ایشان را گفت که ای بنی اسرائیل خدا را پرستید که خدای
من وخدای شماست [illegible] ایشان گفتند اگر بر سبیل تعلیل گفت هر که او بخدای شرک آورد وبا او انباز گرد
خدای تعالی بهشت بر وی حرام گرداند وجای او آتش دوزخ بود وظالمان را که کافرانند و غیر ایشان هیچ یاری نباشد
که ایشان را از عذاب خدای حمایت کند لقد کفر الذین قالوا ان الله ثالث ثلثة وما من اله الا اله واحد وان لم ینتهوا عما
یقولون لیمسن الذین کفروا منهم عذاب الیم افلا یتوبون الی الله ویستغفرونه والله غفور رحیم بتحقیق کافر شدند آنکه گفتند
خدای خدای سیم است واین قوم جهودان و ترسایان اند از ملکانیان و نسطوریان و یعقوبیان و [illegible]
بر طریق اتحاد گفته اند واین معقول است برای آنکه محالست که سه ذات یکی شود که خدای تعالی خبر داد و تکذیب ایشان
کرد و گفت هیچ خدای نیست الا یک خدای واگر باز نایستند از جماعت که میگویند باینکه کافر شدند از ایشان عذاب الیم
تا که یعنی بالکفر کفرا اصرار کنند از ایشان و وجهی دیگر آنست که برای آن گفت لیمسن الذین کفروا منهم تا وعید شامل
همه کفره را که ذکر ایشان در ایه رفته است که بر سبیل تقریع و توبیخ گفت ای قوم توبه نمیکنید و با خدای [illegible]
بعبادت وطاعت نمیکنید واز این سخن و استغفار نمیخواهید و خدای تعالی غفور و رحیم است امرزنده و [illegible]
است بامرزد بفضل و رحمت اگر از کار او شود ما المسیح ابن مریم الا رسول قد خلت من قبله الرسل وامه صدیقة
کانا یاکلان الطعام انظر کیف نبین لهم الایات ثم انظر انی یؤفکون قل اتعبدون من دون الله ما لا یملک لکم ضرا
ولا نفعا والله هو السمیع العلیم حق تعالی گفت از سخن الجماعت بر ایشان رد کرد و گفت نیست عیسی ابن مریم الا پیغمبری که
پیش از او دیگر پیغمبران رفته اند و مادرش راست گوی بود و راست دارنده ایات خدای را و معجزات
او و پسرش و مادرش هر دو خدای تعالی را ایشان بخلقان نمودند چنانکه گفت و صدقت بکلمات ربها واکثر ترسایان [illegible]
که و برای آنکه طعام خورد و محتاج طعام باشد اگر نخورد زنده نماند و از جسم ضعیف و مجوف و محتاج بود خدای
را نشاید اهل معانی گفتند که این کنایت کرد از قضای حاجت یعنی آنکس که طعام خورد و محتاج قضای حاجت باشد
انگه گفت ای محمد بنگر که ایات برای ایشان چگونه بیان کنیم و دلایل چگونه ظاهر گردانیم انگه گفت بنگر که ایشان چگونه
از آن عدول میکنند واز آن حق گردند و اعراض مینمایند انگه سوال کرد و گفت ای محمد بگوی بر سبیل احتجاج و انکار بر ایشان
میپرستید شما بجز خدای آنرا که مالک نباشد و قادر بر نفع و ضرر شما نباشد سودی نتواند کرد و دفع مضرت نتواند
کرد برای آنکه قادر نیست خدای باشد یا آنکه خدای او را چنین کند اگر عیسی بر نفع و ضرر قادر بود بدینچنین خدای بود [illegible]
در حال حیات چنین بود ترسایان عهد رسول را از مسیح نفعی و ضرری نبود و در عبادت انکس که از او نفعی و ضرری [illegible]
جاری مجرای عبادت اصنام و جمادات بود و قبح آن بضرورت معلوم است و خدای تعالی شنوا است اقوال
شما میداند تا هر کسی را [illegible] مستحق باشد جزا دهد قل یا اهل الکتاب لا تغلوا فی دینکم غیر الحق ولا تتبعوا
اهواء قوم قد ضلوا من قبل واضلوا کثیرا وضلوا عن سواء السبیل بگو ای محمد اهل کتاب را لا جهودان و ترسایان

واقنوم م

می‌شود وافعال م

کہ خدای

۱۸۵

که خدا او بدان توریة وانجیل اند که غلو مکنید اندر دین خدای واز حد در مگذرید و متابعت مکنید اهوای مذاهب قومی را که ایشان
مذهب بهوای نفس نهاده اند [illegible] از ایشان پیش شما ضال و گمراه بوده اند گفت نهی است ترسایان را که
ضلالت اقتدا بجهودان کنند بعضی دیگر گفتند که مراد آنست که اقتدا مکنید باسلاف روسا واکابر خود چه ایشان را
در اکثر مسائل اند در نفس خود ضال و گمراه کننده اند قوم بسیار را و ایشان اند [illegible] زجاج گفت برای آن
که ذکر ان ضلالت [illegible] قبل لفظ اول و دوم آنکه ضلوا بعد بعضی دیگر گفتند که اول ضلال در دین خواست و دوم
ضلول از طریق بهشت لعن الذین کفروا من بنی اسرائیل علی لسان داود وعیسی ابن مریم ذلک بما عصوا وکانوا یعتدون
کانوا لا یتناهون عن منکر فعلوه لبئس ما کانوا یفعلون لعنت کردند کافران بنی اسرائیل بر زبان داود و عیسی مریم و لعن
طرد و ابعاد باشد اندر رحمت خدای ایشان را لعنت فرمود بر زبان داود تا مرده شدند یعنی بوزینه و بر زبان عیسی تا خوک
شدند و این تخصیص بران که بعد از موسی بوده اند و موسی [illegible] پیغمبر نبود و ذکر سلیمان برای آن نکرد که [illegible] سلیمان [illegible]
داود بود و او [illegible] امام محمد باقر علیه السلام گفت که داود اهل کتاب را لعنت کرد بعد او که روز شنبه کردند
[illegible] ایشان در عهد داود بودند گفت اللهم البسهم اللعنة مثل الرداء علی المنکبین ومثل المنطقة علی الحقوین
خدای تعالی ایشان را بوزینه کرد و عیسی اصحاب مائده را که مائده خواستند چون خدای تعالی فرستاد ایشان کافر شدند
ایشان را لعنت کرد خدای تعالی ایشان را با خوک گردانید واین از ابن عباس گفت که ایشان [illegible]
دوام کرد بر کفر اصرار کنند و ایشان را سودی نکند که ایشان فرزندان پیغمبرانند [illegible] فخر می آورند که فرمود که لعنت
بسبب عصیان ایشان بود و تعدی و تجاوز از حق یا آنکه عصیان و تعدی کردند که یکدیگر را منع نکردند از منکر
که بکردند ان در شرع و عقل حرام است هر چیزی بود آنچه منکر شدند ان منکر ماهی گرفتن بود در روز شنبه و رشوه خوردن
در احکام و بها گرفتن ایشان حرام بود نداشتند که چون به حرام رسول صلی الله علیه و آله گفت در بنی اسرائیل چون کسی
منکر کردی یکی بیامدی و او را نهی کردی او را پند دادی از آن دیگر روز او را دیدی با او اختلاط و مواکلت و مشاربت
کردی واز او تبری نکردی چون خدای تعالی از ایشان چنین دید دلهای ایشان بر یکدیگر زد و لعنت کرد ایشان را
بر زبان داود و عیسی پیغمبر و از ایشان قرده و خنازیر خواست بدان خدای که جان من در ید قدرت اوست که اگر معروف
کنید و نهی منکر [illegible] دست سفیهی بگیرید و او را بر حق دارید والا خدای دلهای شما بر یکدیگر زند و لعنت کند
چنانکه لعنت کرد ایشان را تری کثیرا منهم یتولون الذین کفروا لبئس ما قدمت لهم انفسهم ان سخط الله علیهم وفی العذاب
هم خالدون ولو کانوا یؤمنون بالله والنبی وما انزل الیه ما اتخذوهم اولیاء ولکن کثیرا منهم فاسقون ای محمد بینی
بسیاری از ایشان یعنی از جهودان و ترسایان بعضی گفتند مراد جهودان اند تنها و کعب اشرف گفت که ایشان [illegible]
تولا میکنند با کسانی که کافر شدند از مشرکان نصرت و دوستی یکدیگر میکنند و [illegible] باشند [illegible]
چیزیست انکس نفس ایشان برای ایشان تقدیم کرد و آن خشم خدای است بر ایشان و خلود ایشان در
آتش دوزخ و اگر ایشان [illegible] بخدای و پیغمبر خدای ایمان آوردندی و بانچه فرستاده اند گفتند مراد پیغمبر
موسی است و این کافران منافقان جهودان اند گفت اگر ایشان بخدای و پیغمبر و کتاب موسی یعنی توریة ایمان
داشتندی مشرکان را دوست نگرفتندی و موالات و مصافات دلیل میکنند که ایشان ایمان ندارند بموسی
ولکن بیشتر ایشان فاسقان اند و از فرمان ایشان یعنی از فرمان خدای بیرون شدند لتجدن اشد الناس عداوة

للذین آمنوا الیهود والذین اشرکوا ولتجدن اقربهم مودة للذین آمنوا الذین قالوا انا نصاری ذلک بان منهم قسیسین ورهبانا وانهم
لا یستکبرون حق تعالی رسول را خبر داد از احوال دوستان و دشمنان و اعلام کرد گفت یا محمد سخت ترین مردمان
بعداوت و دشمنی کردن با کسانی که ایمان آوردند جهودانند یعنی دشمنی جهودان با مسلمانان بیشترست از همه کافران
ابو هریره از رسول صلعم روایت کرد که هیچ دو جهود نباشد که با یک مسلمان خالی شوند الا قصد او کنند بقتل و مشرکان را
نیز سخت ترین مردمان یابی بعداوت و دشمنی مومنان و نزدیک ترین مردمان از کافران را گفت ترسایانند و مراد
ترسایان همه است نه خصوص برای آنکه ترسایان با مسلمانان کمتر از جهودان دشمنی میکنند و مراد نجاشی است
و در حالت اسلام که رسول صلعم بمکه بود مشرکان ایذا مسلمانان کردندی و ایشانرا رنج نمودندی تا از مسلمانی بگردند
کسانی ضعیف نفس بودند برگردیدند و رسول صلعم را عمش ابو طالب حمایت کرد چون چنان دید مسلمانانرا گفت شما
هجرت بحبشه کنید که بحبش رفت که پادشاه حبشه مردی عادلست و ظلم نکند و پادشاه نجاشی بود نام وی اصحمه و نجاشی
بزبان حبش عطا باشد و این نام پادشاهان حبشه باشد چنانکه پادشاهان روم را قیصر خوانند یازده مرد و چهار زن
برفتند عثمان عفان و زبیر عوام و عبد الله مسعود و عبد الرحمن عوف و ابو حذیفه و مصعب عمیر و ابو سلمه و عثمان
مظعون و عامر بن ربیعه و حاطب بن عمرو و سهل بن بیضا بدریا رفتند و کشتی بگرفتند تا زمین حبش و این در سال
پنجم از مبعث آنگه جعفر بن ابی طالب برفت و پس از آن گروه متوالی می شدند تا هشتاد و دو مرد جمع شدند بیرون
از زنان و کودکان چون قریش خبر یافتند عمرو بن العاص را بفرستادند با تحفه بسیار از هدایا و التماس کردند که ایشانرا
و رسیدند برفت و هر چند که توانست کرد بجای آورد نجاشی گوش باسخن ایشان نکرد و ایشان خایب بازگشتند
مسلمانان آنجا مقام کردند تا که رسول بمدینه هجرت کرد و کار قریش ضعیف شد و مسلمانان قوت گرفتند سال هفتم
رسول صلعم نامه نوشت بنجاشی که ام حبیبه دختر ابو سفیان را بخواهد و شوهرش آنجا نصرانی شده بود و خود را
کشت و مسلمانان از پیش او فرستد نجاشی کنیزکی از آن خود که ابرهه نام بود بر ام حبیبه فرستاد و خبر داد که رسول
او را میخواهد ام حبیبه چندان شاد شد که ببشارت دست برنجن داد و گفت برو بگو تا وکیل کیست فرستاد او را
وکیل کنم خالد بن سعید را بفرستاد تا او را برسول صلعم دهد بمهر چهارصد دینار از قبل رسول خطبه کرد نجاشی
بود کس فرستاد تا چهارصد دینار زر بیاوردند بدست کنیزکی نام او ابرهه ام حبیبه پنجاه دینار
بوی داد کنیزک گفت مرا فرموده اند که هیچ نستانم و آنچه گرفتم نیز باز دهم و من کنیزک خاص ملکم بخدا و نبوت مصطفی ایمان
دارم و بنجاشی فرستاده اند باید که چون برسول رسی سلام من برسانی گفت سمعا وطاعة و نجاشی زنان خود را
فرمود تا ام حبیبه را تهنیت کردند و هدایا آوردند و دو کشتی بساخت و او را با جعفر بن ابی طالب و جماعه گسیل کرد از حبشه
در آن وقت رسول صلعم بغزای خیبر بود اتفاق افتاد که جعفر برسید و امیر المؤمنین ع خیبر گرفته بود بشارت فتح خیبر و قدوم
جعفر برسول رسید گفت لا ادری بایهما افرح بفتح خیبر ام بقدوم جعفر و دیگری آمد و بولادت امام حسن ع
خبر داد گفت ام بولادت حسن و درین وقت از نماز فریضه فارغ شده بود و بهر بشارتی تکبیری کرد از آنگه گفت چون
نماز فریضه کنند سه تکبیر بگویند چون خبر نکاح ام حبیبه بابو سفیان آوردند هنوز اسلام آورده بود شادمان شد گفت
ذاک الفحل لا یقرع انفه پس از آن نجاشی نامه نوشت برسول صلعم و پسرش ارها را با شصت مرد از
بفرستاد و در نامه یاد کرد که گواهی دهم که تو محمدی ایمان آوردم و تصدیق کردم بر آنچه را ... و دیگر

که اگر توانایی خود داشتمی و انچه فرمایی امتثال کنمی با تو بیعت کنم پسر جعفر بفرستادم چهار مرد و دو کشتی نشستند و در
آن کشتی که پسر نجاشی بود غرق شد و آن جماعت که بماندند با گروه دیگر جمع شدند هشتاد مرد بودند هفت و از حبشه و هشت
از اهل شام پیش رسول آمدند و از جمله ایشان بحیرا راهب بود و ابرهه و ادریس و اشرف رسول صلعم سوره یس بر ایشان خواند
چون قرآن بشنیدند بگریستند و گفتند چه نیکو میماند این کلام بدانچه خدای تعالی بر عیسی فرستاد خدای تعالی این آیه
فرستاد ولتجدن اقربهم الی قوله فذلک جزاء المحسنین ای محمد نزدیک ایشان بمودت و دوستی کسانی را یابی که ایشان
ترسایانیم از آنست که ایشان قسیسانند و رهبانان اند قسیس عالم بود و رهبان زاهد عروة بن زبیر گفت ترسایان انجیل
ضایع کردند لیکن تغییر و تبدیل کردند و ایشان پنج مرد بودند که ... قسیس ... و آنچه از ایشان بر حق باشند
قسیس بود پس هر کجا و ابله اگر بر طریق استقامت او را قسیس خوانند و از نزد ایشان بود که استکبار نکنند و
کبر ایشان کشتی نهاده و اذا سمعوا ما انزل الی الرسول تری اعینهم تفیض من الدمع مما عرفوا من الحق یقولون ربنا آمنا فاکتبنا
مع الشاهدین وما لنا لا نؤمن بالله وما جاءنا من الحق ونطمع ان یدخلنا ربنا مع القوم الصالحین حق تعالی چون وصف
کرد ایشانرا از خوف و خشیت و رقت قلب ... چون ایشان بشنوند آنچه برسول صلعم فرستاده اند از قرآن که بر
خوانند تو بینی ایشانرا که آب از چشم ایشان ریختن گیرد از آنچه بشناختند از حق و درین حال میگویند ای خداوند
ما بتو ایمان داریم پس ما را با گواهان بنویس یعنی نام ما در جریده مومنان ثبت کن چنانکه نام گواهان ثبت کنند و نام امت
محمد سبیل که ایشان گواهان پیغامبرانند چنانکه گفت وکذلک جعلناکم امة وسطا لتکونوا شهداء علی الناس اکنون ایشان
که آنچه ایشان از خود گفتند بر طریق تعجب گفتند ما را چه بوده است که ایمان نیاریم بخدای و بآنچه بما آمد از حق تعالی یعنی
اسلام و رسول خدای و کتاب او که قرآنست و شریعت او که مسلمانانست و طمع میداریم که خدای تعالی ما را با قوم صالحان
در کند و در بهشت کند فاثابهم الله بما قالوا جنات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها وذلک جزاء المحسنین والذین
کفروا وکذبوا بآیاتنا اولئک اصحاب الجحیم پس خدای ثواب داد ایشانرا بآنچه گفتند یعنی مستحق ثواب شدند بآنچه
گفتند بر او اقرار آن گفتند و در دل خلاف آن ندانستند که زیر نهادند و بوستانهای و بهشتهای که در زیر
درختهای آن جویهای روان باشد منافع و لذات چشم بهتر از آب روان و سبزی چیزی دیگر نیست خاصه در خانه
سبز میوه دار با انواع ثمار بر و در هر شری الهی که او خواهد و جویهای روان از آب و شیر و انگبین و این منافع و ثواب جزای
نیکوکارانست چون ذکر اهل کتاب کرد از مومنان و کافران و آنچه ایشانرا خواهد بود از ثواب و عقاب ذکر بعضی از
کافران کرد و گفت آنانکه کافر شدند بنبوت و رسالت رسول را بدروغ داشتند آیات ما را که قرآنست ایشان
اصحاب دوزخ اند و ملازمان آتش اول بر تفصیل گفت پس بر سبیل عموم تا ایشان و جز ایشان داخل باشند در آن وعید
و دیگران هر لطف باشد یا ایها الذین آمنوا لا تحرموا طیبات ما احل الله لکم ولا تعتدوا ان الله لا یحب المعتدین
وکلوا مما رزقکم الله حلالا طیبا واتقوا الله الذی انتم به مومنون چون رسول صلعم صحابه را صفت قیامت کرد و
احوال دوزخ و عقاب او و شدت او برگفت و کافران خواند جمعی از صحابه بیامدند در سرای عثمان مظعون بنشستند
و اتفاق کردند که بروز روزه بگشایند و شب نیاسایند و بر بستر نخسبند و گوشت نخورند و پلاس پوشند و دنیا
ترک گیرند این خبر برسول صلعم رسید برخاست بخانه عثمان مظعون شد او آنجا رفته بود بازگشت چون عثمان بخانه
آمد زنش گفت رسول الله آمده بود و آن جماعت پیش رسول آمدند گفت آنچه شما گفته اید راستست گفتند بلی یا رسول

و ما بین چیز خبر نخواستیم رسول گفت مرا نفرموده اند و بدانید که نفس شما را بر شما حقی است چنین ما در باهک و روز
روزه گشایید و طعام خورید و نماز گزارید و بخسبید که من گاه روزه دارم و گاه ندارم و گاه طعام خورم و گاه
و گاه نماز گزارم و بخسبم و گوشت خورم و با زنان خلوه کنم و طریقه من اینست اگر قوم را جمع کرد و خطبه کرد و گفت من
من سنتی فلیس منی هر که او رغبت کند از سنت من نه از من است با مال قوم چه بوده که حق زنان را بر خود حرام کردند
و بعضی طعامها و سایر لذات اما من نه شما را امر نفرموده ام که چون زهاد و ترسایان باشید چه از دین من ترک لحم و تحریم زنان
و نه اتخاذ صوامع و سیاحت امت من روزه است و رهبانیت ایشان جهاد و خدا را پرستید و با او شرک میارید و حج
و عمره کنید و نماز بپای دارید و روزه ماه رمضان بدارید و بر استقامت اقامت کنید که پیش از شما بودند
هلاک شدند بر خود کار سخت گرفتند خدای کار بر ایشان سخت گردانید ایشان که در دیرها و صومعها مانده بقایای ایشان اند
و خدای تعالی این آیه فرستاد عبدالله عباس گفت مردی نزد رسول صلعم آمد گفت یا رسول الله من دوش
در میان ... رحمت را دیدم گوشت بر خود حرام کردم خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت مؤمنان
حرام مکنید ... که خدای شما را حلال کرده است از مطاعم و مشارب و مناکح و ملابس که تحریم و تحلیل
کار شما نیست کار خدا است حلال را تحریم حرام مکنید و ... حلال را ... که خدای تعالی
... و حلال ... آنچه خدای تعالی روزی شما کرده است از حلال و پاک و روزی حلال
... که بدان مشغول شود ... و ... منع کند و از حرام خدای تعالی منع کرده است
آنچه حلال است اسراف مکنید و حرام مخورید و از خدای بترسید آن خدای که شما بدو ایمان آورده اید یعنی از معاصی او
از عذاب رستگاری یابید حکایت گفت رسول صلعم مرغ بریان خوردی و پالوده و عسل دوست داشتی و گفتی
حلوی یحب الحلاوة و گفت در حکم ... روایت است که ... لا ... یعنی ...
نخورد حسن ... گفت چه گوئی در ... گفت ... اگر این خورد حسن گفت یا سبحان الله لعاب النحل بلباب البر ... درست ...
وجه مسلم لا یؤاخذکم الله باللغو فی ایمانکم ولکن یؤاخذکم بما عقدتم الایمان فکفارته اطعام عشرة مساکین من اوسط
ما تطعمون اهلیکم او کسوتهم او تحریر رقبة فمن لم یجد فصیام ثلثة ایام ذلک کفارة ایمانکم اذا حلفتم واحفظوا ایمانکم
کذلک یبین الله لکم آیاته لعلکم تشکرون چون آن قوم چیزها حرام کردند و رسول صلعم ایشان را منع کرد ایشان گفتند یا رسول الله
سمیع و مطیعیم فرمان ... اما سوگند ... خدای تعالی این آیه فرستاد چون ... در حق ... در جای دیگر
حوادث نازل شود و در آن حکم شرعی بود دیگران در آن حکم مشارک باشند میگوید که خدای تعالی شما را ...
نمیکند بسوگند آن لغو ... سوگند لغو آن باشد که در جدال ... و از قول لا والله و بلی والله ...
... کرده باشد و در سوگند لغو کفارت نباشد گفت بسوگند آن لغو مؤاخذه و گرفتاری نکند ولکن
مؤاخذه کند سوگند آن خود بدان منعقد کرده باشند بدل ... با آن ... کرده ... اگر این سوگند ... شود
یکی از سه چیز بود طعام دادن ده درویش ... کرد و اگر ... نباشد ... گفت
آنچه آن ... شود از سوگند آن بود و طعام ... کفایت ... ایشان باشد ... ده
طاقت ... اما ... از این قدر ... مثل آن طعام حاضر کند و آن ... باشد ...
... آن حاضر کند ده درویش را حاضر گرداند ... که ... ده کس از این مقدار ... ده کس

۱۸۷

و لیعقوب

محمد بن کعب گفت که در این ... بحجت ... امیرالمؤمنین و امام المتقین
الموحدین و قاتل المارقین اسد الله الغالب و مطلوب کل طالب مظهر الغرائب و مظهر العجائب حلال مشکلات و
کاشف معضلات علی ابن ابی طالب علیه الصلوات والسلام ... آنچه ... داد و آنچه ...
طعام بده که میانه آن چیز بود که شما اهل خود را نفقه میکنید و گفته اند معنی اوسط افضل و بهتر است یعنی از بهترین طعامها
اهل خود ... پوشیدن ده مسکین پیراهنی ... یا ... و اگر ... پیراهنی روا باشد ... آزاد کردن
مسلم و صحیح باشد از معایب اگر بزرگ باشد و اگر کوچک و اگر مؤمن بود و اگر کافر ... و
... یکی از این سه ... روزه داشتن ... قرائت عبدالله مسعود ... ایام متتابعات ...
سوگندان شما است چون سوگند خورید و خلاف کنید و سوگندهای خود نگاه دارید ... چون خورده باشید
... نگاه دارید ... و از ... که سوگند ... منعقد نشود ... اگر منعقد شود ...
... خدای تعالی همچنین بیان کند آیات خود برای شما ...
... یا ایها الذین آمنوا انما الخمر والمیسر والانصاب والازلام رجس من عمل الشیطان فاجتنبوه لعلکم تفلحون
انما یرید الشیطان ان یوقع بینکم العداوة والبغضاء فی الخمر والمیسر ویصدکم عن ذکر الله وعن الصلوة فهل انتم منتهون
حق سبحانه و تعالی ... خمر ...
... و ... هر چه ...
... حرام بود و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم گفت کل مسکر حرام هر چه مستی آرد حرام است ...
... انواع قمار ... علیه السلام گفت همه انواع در این داخل بود ...
... و ... و ...
... که برای عبادت نصب کنند ... ایمان ... بحقیقت ...
... و حرام است ... کار شیطان است ...
اجتناب کنید ... تحریم ...
است ... حرام است ... من عمل الشیطان ... حرام ... فاجتنبوه
امر است و امر خدای بر سبیل وجوب بود ... لعلکم تفلحون ...
اجتناب این ... عثمان عفان از رسول صلعم روایت کرد ... لا یجتمع الخمر والایمان ...
... مستحق ... لعنت ...
...
... امیرالمؤمنین روایت کرد ... خدای تعالی حرام کرد ... رسول ...
...
رسول صلعم روایت کرد که هر که ... خدای تعالی ...
...
... که اهل جمیع ...

رنجور شوند اگر ایشان را بیند تا او را بدو رنج برسد اگر حق تعالی باز نمود مراد شیطان را از خمر و قمار این چیزها است گفت
انما یرید الشیطان که میان شما دشمنی و کینه افکند در خمر خوردن و قمار باختن بعد از آنکه پیش ازین برادر
بوده و معادات و منازعت و حقد منجر بر تقابر چنانچه معهود است و دیگر آنکه شما را از ذکر خدای و از
نماز باز دارد چه باشد خمر و اشتغال بقمار از ذکر خدا است و نیز استفهام کرد بر سبیل تهدید و گفت
هستید که ازین باز ایستید بلی و الا ایمان کنید که شیخ آن است از جهت وعید و تهدید بعضی مفسران گفته اند
سبب نزول این آیه آن بود که چون خدای تعالی آیه فرستاد که یسئلونک عن الخمر و المیسر قل فیهما اثم کبیر و منافع
جماعتی از خمر خوردن باز ایستادند و جماعتی میخوردند یکی از صحابه خمر خورده بود نماز گذارد و قل یا ایها الکافرون
بجای لا اعبد اعبد خواند این آیه آمد که لا تقربوا الصلوة و انتم سکاری مردم از خمر اجتناب میکردند سعد
با مردی انصاری خمر خورده بود عربده کرد انصاری استخوان گوسفندی بر سر سعد زد و بشکست عمر خطاب
بار خدایا در خمر بیانی شافی بفرما خدای تعالی این آیه فرستاد و تحریم کلی کرد و اطیعوا الله و اطیعوا الرسول
فان تولیتم فاعلموا انما علی رسولنا البلاغ المبین حق تعالی چون مکلفان را تحذیر کرد از خمر و قمار و تا سایر آنچه در شرع
حرام است ایشان را فرمود در ان و در آن طاعت خدای را زنده جمع کرد میان طاعت خود و طاعت رسول
خود تا بدانند که طاعت رسول در وجوب چون طاعت خدا است چه بمعنی طاعت رسول طاعت خدای
است بهر آنکه آنچه او میفرماید از خود نمیگوید گفت طاعت خدای و طاعت رسول او را بجا آرید امتثال امر ایشان و حذر کنید
از عذاب خدای اگر بر گردید و مخالفت کنید و فرمان او کنید و روی از او امر و نواهی خدای تعالی و رسول او بر گردانید
و بدانید که بر رسول ما که فرستاده ایم جز رسانیدن پیغام او روشن نیست که بگوید و برساند و اعلام کند از ثواب و عقاب
بهشت و چیزی دیگر نیست آن بهشت و حکم بهشت جزا و هم کسانی را که اعراض کنند از امر من لیس علی الذین
امنوا و عملوا الصالحات جناح فیما طعموا اذا ما اتقوا و امنوا و عملوا الصالحات ثم اتقوا و امنوا ثم اتقوا و احسنوا و الله یحب
المحسنین بعضی مفسران گفته اند که چون عبد الله عباس و انس مالک و براء و مجاهد که سبب نزول این آیه بود که چون تحریم
خمر آمد جماعتی صحابه گفتند احوال برادران ما که پیش ازین بودند و ایشان بر تحریم خمر خوردن رفتند چگونه باشد خدای
تعالی آیه فرستاد و بیان کرد و گفت بر آنکسان که ایمان آورده اند و عمل صالح کرده اند آنچه ایشان تناول کرده اند از خمر پیش از
تحریم بر ایشان حرجی و بزه نیست چون تقوی و پرهیزگاری کردند و از محرمات اجتناب کردند و ایمان آوردند
و عمل صالح کردند برای آن ذکر اتقی تکرار کرد تا بدانید که مراد باتقاء اول معاصی و بدوم تحرز از تبعات است و باتقاء
سیم اتقاء مظالم العباد و بعضی دیگر آنکه مراد باتقاء اول آن باشد از معاصی که در زمان گذشته کرده باشد و دوم آنکه
معاصی باشد در حال و سیم مراد استقبال باشد یعنی حذر کردن از معاصی و ایمان آوردن و عمل صالح پیش
حذر کردند و بر ایمان دوام و ثبات نمودند و در استقبال از معاصی حذر کردند و احسان و نیکوکاری نمودند
خدای تعالی نیکوکاران را دوست میدارد و در خبر است که در عهد عمر خطاب حد شرب خمر و الجواب قدامة بن مظعون خمر
خورده و دوست و برادر او را گرفتند و پیش عمر بردند عمر او را گفت چرا خمر خوردی گفت این آیه که خدای تعالی
گفت لیس علی الذین امنوا و عملوا الصالحات جناح فیما طعموا الایة عمر را شبهه شد تا عبد الله عباس و در توقف شد
ازین حال امیر المومنین علی خبر داد و در خانه عمر بیامد و گفت چرا قدامه را حد نزدی گفت او این آیه را در

این بر خواند گفت او از آنها نیست اما او را پیش امیر المومنین علی بردند گفت چرا خمر خوردی آیه بیان کرد و خواند گفت
که خمر حرام است گفت او را بر بدهید مهاجر و انصار بگردانند تا بدانند که تحریم خمر کسی نمیداند و خواند و هیچ جماعتی ندانند و گواهی
دادند که او ازین تحریم خمر معلوم بود و دانا بتحریم خمر بسیار رسیده گفت حدش بزنید اگر توبه عرض کنید اگر توبه کند و الا گردن
بزنید عمر گفت تو بگو که ای امیر المومنین گفت حق تعالی که اهل این آیه هستند مؤمن و متقی و عامل صالح اگر از
حدش خلاف کرد گفت عمر رجوع به امیر المومنین علی کرد گفت هشتاد تازیانه باید زد گفت چرا الا ان الخمر سکر
و اذا سکر هذی و اذا هذی افتری و حد الافتری ثمانون جلدة یا ایها الذین امنوا لیبلونکم الله بشیء من الصید تناله ایدیکم و رماحکم لیعلم
الله من یخافه بالغیب فمن اعتدی بعد ذلک فله عذاب الیم مفسران گفته اند که آیه عام حدیبیه است ایشان که رسول را
امتحان کرده اند که در رکوب شدند خدای تعالی امتحان کرد مومنان از صید و ایشان را از نمود که چون محرم باشند صید نکنند
گناه کردند و آن ما وحش از در خیمهاشان میشدند در میان لشکر فرود ختی چنانچه ابو الیسر بن عمرو او را نیز زده بکشت محرم
او را بود و حرامت کرد بر رسول الله در حال عرضه داشت خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت ای مومنان خدای
تعالی شما را بچیزی از صید امتحان میکند بچیزی گفت بجای گفت از بهر آنکه صید بر خواست و آن صید بحر و حال حرام و آن
حلال بچیزی از صید که فرا گیرد او را دستهای شما چون بچه مرغ و خایه و آنچه دست شوان گرفت و نیزه های شما چون
صیدهای بزرگ بنیزه صید کنند این ابتلا چرا کرد از بهر آنکه تا بدانند یعنی تا پیدا شود که کیست که از خدای بترسد و امتثال کند
او را از بترسد در غیب و در آنچه میان او و میان خدای است در جائی که غایب باشد و هیچکس او را نبیند و اطلاعی نباشد در
کسانی پس هر که او تعدی کند و پای از فرمان خدای بیرون نهد پس از آنکه خدای نهی کرد از صید او را عذاب الیم دردناک
در دنیا و آخرت یا ایها الذین امنوا لا تقتلوا الصید و انتم حرم و من قتله منکم متعمدا فجزاء مثل ما قتل من النعم یحکم به ذوا عدل
منکم هدیا بالغ الکعبة او کفارة طعام مساکین او عدل ذلک صیاما لیذوق وبال امره عفا الله عما سلف و من عاد فینتقم الله
منه و الله عزیز ذو انتقام ای مومنان و گروید گان صید مکنید در آن حال که محرم باشید و در حرم باشید و هر که از شما صید
بکشد عمدا از آن عمد اراده است نه بر خطا چون ربیعه بود و فروای آنچه کشته بود از چهارپایان یعنی جزاء آنچه کشته بود و جب الشیء
و علما گفته اند که مراد بمثل شبه خلقت است چنانکه اگر شتر مرغ کشته باشد بر او شتری لازم شود و اگر گاو وحشی کشته باشد گاوی و اگر آهوی
گوسفندی و در روایات اصحاب ما بر این است و اگر مثل نیابد قیمت آن معلوم کند و بهای آن گندم بدهد و بر درویشان بدهد
هر درویشی را نیم صاع اگر نیست بخواهد که بکار دهد و بیش ایشان نبود و اگر خواهد از هر نیم صاع روزی روزه دارد و جزای مثل را
دو مرد عدل بدو حکم کنند از اهل بصیرت قبیصة بن جابر گفت سالی بحج میرفتم روزی چنان اتفاق افتاد که نماز دیگر کردیم و در
برداشتیم و پیاده میرفتیم آهوی پیدا شد من سنگی بر گرفتم و بر وی زدم خون آلوده شد و بیفتاد و بمرد چون بمکه رسیدیم
از عمر خطاب پرسیدیم که این را چه حکم باشد عبد الرحمن عوف در برابر او نشسته بود او را گفت درین مسئله چه گوئی گفت بر وی
گوسفندی بود گفت من هم چنین میدانم عمر گفت که ای من بود گفتم ای عمر ازان گوسفند گرفت و این بحث گفت شکار کردم
در روی گوسفندی را بره بدهد و گفت در حرم صید کنی و حکم را متهم کنی نه دانی که خدای تعالی گفت که یحکم به ذوا عدل منکم
عبد الرحمن امام من برای این با او گفتم تا دو عدل حکم کرده باشند و این جزائی چه باشد که بر بید در حل برابر کعبه
کرا از غیره و خواندن چون در احرام عمره لازم شده باشد و اگر در احرام حج بود در منا باید کشت و اگر مثل نیابد بهای آن
بطعام بدهد بدرویشان صرف نماید یا در برابر آن روزه داشتن یعنی بهای آن گندم تفرقه است و از هر نیم صاعی

عباس رضی

بازداد و این جزا چنین است لیذوق وبال امره یعنی تا بچشد وبال و عقاب و نکال کار خود عفو کند خدای تعالی از انچه
گذشت یعنی در جاهلیت از پیش اسلام تا در ابتدای اسلام و هر که باز ان شود یعنی دوم بار صید کند خدای تعالی از او
انتقام کشد و در این جزا لازم بود و باز دو نوبت جزاء کفارت و اطعام و روزه نیز نزدیک عبدالله عباس [illegible] حاشیه [illegible] کبیره و جزء نخیر نمود
بگیرد و چه ترتیب است و این مذهب اکثر علما و موضع او نخیر با بود و لیکن حمل بر ترتیب کنند بدلیل خارج و خدای تعالی
هیچ چیز حلال نکند و گفته است از اکثر اهل قران [illegible] ریان بن شبیب گفت مامون ملعون امام رضا علیه السلام
را زهر داد و [illegible] خواست تا از اتلاف کند پس پسر امام محمد تقی در مدینه بود او را بخواند و اکرام کرد
چون عقل و فضل او دید و علم و حکمت او بدانست [illegible] خواست که دختر خود را به وی دهد [illegible] بنو العباس
را خبر شد نزدیک مامون امدند و گفتند زنهار ای امیر روا نبود که [illegible] در خاندان ما حاصل شده [illegible] ضایع گردانی
از دست دهی گفت ایشان چیست گفتند این عزم کرده که با پسر رضا پیوند سازی از چنین کنی کار با ایشان افتد و نزاع
معلوم است که میان ایشان و ما قدیما و حدیثا انچه معادات [illegible] بود و ملت و ایشان را [illegible]
و کی ایشان را [illegible] که در خانه ایشان یکی از ایشان [illegible] تا مردان در [illegible] بودیم که تو رضا را ولی
خود کرده بودی چون کار او کفایت شد دیگر باره کاری خواهی کرد که ما را از ان [illegible] بخدای بر تو سوکند که
در توقف داری و ما را [illegible] خود را کنی با اختیار کنی و این پیوند با او نسازی مامون گفت اگر انصاف
دانید که کار بد میان ما و ایشان [illegible] اسلاف با ایشان کردند از عقوق [illegible]
بنودم از ولی عهد رضا و لیکن [illegible] ابو جعفر من عزم کرده ام که دختر خود را به وی دهم از انجا که فضل و حقوق
علم او [illegible] شناختم ان شا الله تعالی [illegible] گفتند پس توقف کنید تا چیزی از علم فقه بیاموزد
و این سبکی که در سن است او را علم و فهم نباشد گفت [illegible] که ماده علم ایشان از خدای باشد [illegible]
نباشند جمله جهان به ایشان محتاج باشند و اگر خواهید او را در فنون علم امتحان کنید تا شما را معلوم شود [illegible]
[illegible] گفتند [illegible] مسئله در فقه از وی پرسد گفت روا باشد نزدیک یحیی اکثم که قاضی [illegible]
امدند و گفتند که ما را ارزو است که در پیش امیر و حاضران از پسر رضا مسئله پرسی که او از ان [illegible] شود
وعده دادند در روزی که تعیین کرده بود [illegible] امدند مامون [illegible] برابر او برای امام محمد تقی [illegible] کرسی بنهادند و او بر
نشست یحیی اکثم در پیش او بنشست و تقی [illegible] در ان روز [illegible] سال چند روزه بود و مردم هر یکی در مراتب خود [illegible] شدند
یحیی اکثم گفت دستوری هست که از این سید مسئله [illegible] پرسم گفت بپرس روی سوی او کرد و گفت جعلت فداک دستوری
که از تو مسئله پرسم گفت روا باشد گفت چه گویی در محرمی که صید بکشد ابو جعفر امام محمد تقی گفت این صید را
[illegible] کشته یا در حرم عالم بود یا جاهل بنده بود یا ازاد بزرگ بود یا کودک مبتدی بود یا معید صید از طیور بود یا از
از بزرگان بود یا خردان مصر بود یا پشیمان شب بود یا به روز محرم بحج بود یا بعمره یحیی اکثم چون این بشنید متحیر شد
و کلامش مضطرب گشت و عجز و انقطاع بر وی ظاهر شد چنانکه اهل مجلس [illegible] مامون ان جمع را گفت
که رای من مناسب بود در انچه دیدم انگه روی با ابو جعفر محمد تقی کرد و گفت میخواهی دختر را گفت ای [illegible] گفت
که من بشنیدم [illegible] و اگر چه قوم من کاره این اند ابو جعفر گفت الحمد لله اقرارا بنعمته و لا اله الا الله اخلاصا
وصلی الله علی سید بریته و الاصفیا من عترته اما بعد من فضل الله علی الانام ان اغناهم بالحلال عن الحرام قال

بکلا

١٨٩

سبحانه وانکحوا الایامی منکم والصالحین من عبادکم وامائکم ان یکونوا فقرا یغنهم الله من فضله والله واسع علیم اکنون کرده
علی بن موسی ابن جعفر ام الفضل بنت عبدالله مامون را بر مهر جده ام فاطمه الزهرا علیها السلام و ان پانصد درم
سره است تو بیاوری دختر خود را به این صداق گفت بدادم محمد تقی گفت بخواستم و راضی شدم انگه مامون فرمود تا هر کس
بر مراتب خود بنشست و خاص و عام حاضر کردند و حاضران را خطبه کردند و عوام را نیز از ان نصیب دادند [illegible]
بعد و برای خوان بنهادند و بخوردند و هر گروهی را بر مراتب عطا دادند و خلعت پوشیدند و چون از طعام پراکنده شدند
مامون گفت یا ابن رسول الله اگر بیان افتد که مسئله فقهی بیان فرمایی تا ما را فایده دهد گفت اری گفت چون محرم
الطیور از مرغان بزرگ بکشد بر وی گوسفندی بود و اگر در حرم باشد بر وی جزا دو چندان باشد و اگر فرخ بود بر وی [illegible]
شتر مرغ بود بر وی شتری بود و اگر اهو بود بر وی گوسفندی بود و در حرم جزا و قیمت لازم شود و اگر احرام حج بود [illegible]
و اگر بعمره بود [illegible] جزا و صید بر جاهل و عالم لازم بود و اگر بعمد باشد با وجود جزا اثم بود و اگر بخطا بود بر وی
نباشد و بر بزرگ کفارت بود و پشیمان از عقاب اخرت ساقط شود و مصر را عقاب باشد و مبتدی را [illegible]
و معید را خدای انتقام کشد مامون گفت احسنت یا ابا جعفر جزاک الله خیرا [illegible] که تو نیز از قاضی مسئله بپرسی گفت
روا باشد یحیی اکثم را گفت بپرس [illegible] و اگر عالم نباشد [illegible] گفت چگویی در مردی که [illegible] در زنی نگرد بر
حرام بود چاشتگاه بر وی حلال شود نماز پیشین بر وی حرام بود و نماز دیگر بر وی حلال شود و نماز شام بر وی حرام بود و نماز خفتن بر وی
حلال شود [illegible] حرام بود وقت صبح بر وی حلال شود یحیی اکثم گفت من این مسئله ندانم [illegible]
[illegible] گفت پرستاری باشد از ان [illegible] مردی بیگانه [illegible] نظر [illegible] حرام [illegible] او را حلال شود
نماز پیشین ازاد کند حرام شود و نماز دیگر نکاحش کند حلال بود و نماز شام ظهار کند حرام شود و نماز خفتن کفارت بدهد
حلال بود [illegible] حرام شود وقت صبح رجوع کند حلال شود مامون روی به ایشان کرد و گفت [illegible]
[illegible] که این مسئله دانند گفت [illegible] مامون گفت [illegible]
دیگر [illegible] ایشان از خدای مخصوص [illegible] انواع فضل و لطف [illegible]
علی مرا دعوت کرد و او ده ساله بود [illegible]
سال بود و [illegible]
و دیگر [illegible] امدند مامون [illegible] طبق [illegible]
میان خطها [illegible] قطعات ولایات [illegible]
بر خواص [illegible]
انچه در میان انجا بود [illegible] مامون [illegible]
[illegible] اکرام [illegible] والله اعلم احل لکم صید البحر وطعامه متاعا لکم و
للسیاره و حرم علیکم صید البر ما دمتم حرما واتقوا الله الذی الیه تحشرون حلال کردند شما را صید دریا [illegible]
[illegible] صید [illegible]
[illegible]
[illegible] جعل الله الکعبة

الحرام قياما للناس والشهر الحرام والهدي والقلائد ذلك لتعلموا ان الله يعلم ما في السموات وما في الارض وان الله بكل شيء عليم
خداى تعالى كعبه را كفت خانهٔ خداى است و خانهٔ حرام قوام و معايش سبب مردمان كرده قوام و صلاح دين
و دنيا متعلق كردانيد كعبه را براى ارتفاع علوش كعبه خوانند و او بلندترين جايست در زمين در خبرست كه زير مقام ابراهيم
سنكيست بر او نوشته است كه انى انا الله ذو بكة حرمتها يوم خلقت السموات والارض و يوم وضعت هذين
الجبلين و حففتها بسبعة املاك حنفاء من جاءنى زائرا لهذا البيت عارفا بحقه مذعنا لى بالربوبية حرمت جسده على النار
كه خداوندم خداى بكه و بكه نام مكه است و بكه نام جايكاه خانه است حرام كردم مكه را از روز كه آسمان و زمين آفريدم و اين دو كوه
را نام يعنى صفا و مروه و كرد اين خانه بداشتم هفت فرشته مسلمان مستقيم طريقت هركه بمن آيد بزيارت اين خانه
و حق او بشناسد و كردن نهاده مر خداى را تن او بر آتش دوزخ حرام كردانم و براى حرمت بيت الحرام خوانده هركه بناه
با او دهد محترم و محرم شود كس او را نتاند دوز بنجاه اكرچه قاتل پدر و بچه و برادر او باشد و سباع و طير و يكديكر را
نيازارند تا آهو با شير و كرك با ميش و كبوتر با باز مستانس باشند و اين از آيات كفته است و تير خداى تعالى در حق
وكيب ماه را حرام كردانيد تا كسى در حرمت غزو و كيا هش نبرد و كفته معنى قياما اثبات است يعنى معلوم بايشان كرد كه بان
قايمند و كفته اند براى آنكه مردمان را حج كردن بان قيام واجب و روى بان آوردن بنماز و غيره و ماه حرام را و هدى
را و شعار آنكه نشان باشند و جهارپايان نيز كه نشان كرده باشند هم قوام و صلاح حالت دينى و دنياى ايشان
كردانيد و مراد بدين ماه حرام ذو الحجه است كه معظم مناسك حج در وى كذارند و كفته اند كه جنس است و مراد جهار ماه است
رجب و ذو القعده و ذو الحجه و محرم و ذلك لتعلموا اين براى آن كرد تا بدانيد كه خداى تعالى داند آنچه در آسمانها و زمين است
و اكر خداى دانا نبودى بهمه چيزى بهر چه فرمود از احكام شرع و آنچه نهاد در باب مصالح دين و دنيا از آن سبب كرد
كه مصالح بندكان در آن شناخت و مصالح آن داند كه عواقب داند و عالم باشد بآنچه در آسمان و زمين است
اعلموا ان الله شديد العقاب وان الله غفور رحيم ما على الرسول الا البلاغ والله يعلم ما تبدون وما تكتمون
خداى تعالى درين آيه ترغيب و ترهيب كرده و وعده و وعيد فرمود كفت بدانيد كه خداى تعالى سخت عقوبت است
تا اين علم شما را داعى باشد بافعل طاعات و ترك مقبحات و بدانيد كه خداى تعالى آمرزنده و مهربانست تا بر كناه
اصرار نكنيد و از رحمت مايوس نكرديد و توبه كنيد و با دركاه او كرديد تا بخشد و بيامرزد و چون تقرير اين كرد و بيان
آن كرد كه بر رسول جز رسانيدن نيست اكر قبول كنيد و اكر نكنيد و خداى تعالى داند آنچه اظهار ميكنيد و آنچه مى
پوشيد علم او بدان محيطست بر حسب آن شما را جزا دهد از ثواب و عقاب قل لا يستوي الخبيث والطيب ولو اعجبك
كثرة الخبيث فاتقوا الله يا اولي الالباب لعلكم تفلحون بكوى محمد كه راست نباشد پاك و پليد و در مقابل يكديكر
يعنى حلال و حرام با يكديكر راست نباشد مومن و كافر با يكديكر برابر نباشند و اكرچه عجب آرد ترا او چه بسيار
كثرت خبيث ابو الهذيل علاف حنيفة العاص بن ابى بكر قلابكفت اللحية باقلانى بر سبيل تعريض كفت البلد
الطيب يخرج نباته باذن ربه والذي خبث لا يخرج الا نكدا ابو الهذيل حالى جواب داد و قل لا يستوي الخبيث و
الطيب ولو اعجبك كثرة الخبيث خداى تعالى امر كرد و كفت بترسيد از عذاب خداى خداوندان عقل
باجتناب معاصى و اداى طاعات تا باشد كه فلاح و ظفر يابيد بثواب ابد و نعيم دايم يا ايها الذين آمنوا لا تسئلوا
عن اشياء ان تبد لكم تسؤكم وان تسئلوا عنها حين ينزل القرآن تبد لكم عفا الله عنها والله غفور رحيم قد

قوم

١٩

قوم من قبلكم ثم اصبحوا بها كافرين انس بن مالك و ابو هريره روايت كرده اند كه جماعتى از رسول چيزهاى بسيار ميپرسيدند از رسول
تا آنكه بر رسول كران آمد و بر منبر شد و از سر غضب و خشم كفت اكنون بپرسيد از آنچه ميخواهيد بجاى كه درين مقام هيچ چيز
الا كه بيان كنم شما را اصحاب بترسيدند از خشم رسول و كفتند نبايد كه عذابى فرود آيد هر كسى سر در جامه كشيد و ميكريستند
مردى از قريش از بنى سهم عبد الله بن حذافه و او را مطعون النسب ميكفتند كفت يا رسول الله من ابى پدر من كيست كفت حذافه
بن قيس آن مرد كفت جاهلت والله اعلم بحق سكت من فرمانهاى تو عاقل شده ام از آنكه بمن بودى كه در شكارى
كرده باشد در جاهليت كه از رسول بپرسيد تا اين مجلس رسول خشم شد كفت و آنكه عمر جواب داده بسيار اطاق
كرد اين كار را رضينا بالله ربا و بالاسلام دينا و بمحمد نبيا و بالقرآن اماما كفت بر آن كس نيكو امام كفت بر آن جماعت كفتند يا رسول الله
بالاسلام دينا و بمحمد نبيا و بالقرآن كتابا و بمن خداى تعالى بدين رسول آورده ايم و كفتند يا رسول الله
ما را از اين كار بپرسيدن از جاهليت از آن عفو كن كه خداى ترا عفو كند رسول بعد خوشنود شد و كفت آن خداى كه
جان من بدست اوست درين ساعت بهشت و دوزخ در پيش من مصور كرده بود من در روى نكريستم عاجل از آن
نديدم خداى تعالى ايشان را ازين نوع سوالها نهى كرد از مثل اين سوالها امير المومنين كفت سبب نزول اين آيت
آن بود كه چون خداى تعالى حج فرض كرد عكاشة بن محصن برخاست و كفت افى كل عام در هر سالى بايد كرد رسول سر كردانيد
ديكر بار جواب نداد سيم بار كفت و يحك يا عكاشه اكر كويم آرى واجب شود و اكر نكنيد
هلاك شوى جرا بر من پيش كه آنها كه پيش از شما بودند بسوال هلاك شدند چون شما را چيزى فرمايم امتثال كنيد و چون نهى كنم
اجتناب كنيد بكويد اى مومنان و اى كرويكان از چيزها كه شما را بكار نيايد مپرسيد كه چيزها باشد كه اكر شما آشكار
كنند و بكويند و اند و هكين كرداند شما را و اكر بپرسيد از آن در وقت نزول قرآن اكر سوال كنيد براى شما اظهار
كردانند و بيان كنند نهى نيست و مباح است از تعجيل سوال و سكت عن آن چيزها كه خداى تعالى خواهد بوقت خود
بيان كند و مصلحت در آن باشد كه پوشيده باشد تا مجمل اكنون خداى از آن در كذشت و عفو كرد ديكر بار آن مسيرة
سوال كنيد و خداى تعالى آمرزنده و مهربانست بعقوبت شما نرسد و تعجيل نكند بعقوبت كه تعجيل آن كند كه از
فوت بترسد بجاى حكم كه از پيش شما كردند مثل اين سوالها چون قوم صالح از و ناقه خواستند و قوم عيسى از آن خوان
خواستند و قوم موسى رويت خواستند سدى كفت اين قوم كفتند رسول آكه را خواه تا كوه صفا زر كرداند و
قوم كه خواستند چون بيامد كافر شدند مستوجب عذاب دنيا و آخرت كشتند ما جعل الله من بحيرة ولا سائبة
ولا وصيلة ولا حام ولكن الذين كفروا يفترون على الله الكذب واكثرهم لا يعقلون اين آيه مراد و دليل است بر ابطال
مذهب بحيره و كفتند كوى را ايمان و طاعت و معصيت فاعل اين حقيقت خداست درين آيه خداى تصريح كرد كه
بنكان كرده و نهاده اند من نفرمودم و ننهادم بلكه كافران كرده و نهاده اند و كافر آنانند كه بر خداى افترا و دروغ ميكنند
و ازين فن و دانچه ميكنند بخداى حواله ميكنند يعنى بيشترين ايشان عقل ندارند يعنى عقل را بكار نميفرمايند
بر نهاد مشركان بحيره بودند و ايتيقى ديكر بحيره ازخبر ايشان خبر داد و آنكه خداى تعالى از ايشان حكايت كرد
بر آنچه ايشان كفتند كفت و قال الذين اشركوا لو شاء الله ما عبدنا من دونه من شيء نحن ولا آباؤنا و در آيه ديكر
سيقول الذين اشركوا لو شاء الله ما اشركنا ولا آباؤنا ولا حرمنا من شيء اكر خداى خواستى ما شرك نياورديمى و بر
جهان همه بايم مجموع بودند و هم بحيره و سائبه در حق ايشان محقق شد مع كفر قدرى اين مذهب مشركان را احكام

خداوند بود در نوع بر خدای حوالت کردند و در عقل زشت بود وان چهار نوع بود که خدای تعالی از آن باز گفت وان بحیره
سایبه و وصیله و حام بود بحیره و سایبه و وصیله و حام که در عقل زشت بود و باهل مروت حوالت نشاید کرد بخدای حوالت کردند
همانا که ایشان نیافتند و چون بعضی حکم باشد یعنی خدای تعالی حکم کرد باین چیزها او نفرموده و تفاسیر ان گفتند که
چون شتری از آن ایشان پنج بطن بزادی و آخرین نر بودی آن شتر را گوش بشکافتندی بدانی علامت و از
نشستن و کشتن و کار فرمودن آزاد کردندی و او را منع نکردندی از هیچ آبی و گیاهی ابن عباس گفت چون شتر پنج
بطن بزادی در پنجم نگاه کردندی اگر نر بودی بکشتندی و زنان و مردان از آن بخوردندی و اگر ماده بودی گوش
بشکافتندی و آزاد کردندی و بر گوشت و شیر و موی او از وی انتفاع نگرفتندی و چون بمردی زنان و مردان از او بخوردندی
حرام بودی و چون بمردی مردان و زنان او را بخوردندی و اما سایبه آن بود که مردی شتر خود را نذر کردی که
یکی از ماه و قفی کند و لیکن نذر کردی و گفتی که این را نخورد و از ایشان نکند و کسی را نشید بر وی نشستن و گوشت او
ابناء السبیل بخوردندی و گفته اند که سایبه آنست که در جاهلیت کسی بیمار گردی که از سفر بازآید یا از تجارتی برسد و از شتری
سایبه کند یعنی آزاد کند که آن را کوب بار بر نهادن و چون مراد او حاصل شدی آن شتر را سایبه کردی کسی او را
از آن آب و گیاه منع نکردی اما وصیله گوسفندی باشد که هفت شکم بزاید اگر هفتم نر بود بکشتندی و بعضی گویند
و اگر بیک شکم نر و ماده بود بکشتندی و صفت او نکردی انخاها و اما حامی باشد که هفت بچه او را جای بود که بزنند و بعضی گفته
که چون فرزند فرزند او از پشت کویند حافظ پشت خود را حمایت کرد و این همه مشرکان نهادند و گفتند و بر خدای
خدای افترا بر ایشان رد کرد چنانچه گفته شد و اذا قیل لهم تعالوا الی ما انزل الله والی الرسول قالوا حسبنا ما وجدنا
علیه آباءنا اولو کان آباؤهم لا یعلمون شیئا ولا یهتدون چون با حجاجت گویند که این محلات که گفتید و افترا
کردید از بحیره و سایبه بیایید با آنچه خدای فرستاد یعنی قرآن و بر رسول او یعنی محمد چون کتاب و سول او جه
اصلی اندازه ایه و مرد ایشان را بمعنی تعالوا امر کرده و در اصل این امر خطابی بود که در بالا بود که سابقا برای ایشان
جواب دادند که بسنده آنچه یافتیم بر آن پدران یعنی ما را طریقه آباء و اجداد و اسلاف خود بسنده است ما ترک نکنیم و دل
بر نگماریم و علم حاصل کنیم و دین جهل را قتدا به پدران خود قناعت کردیم اگرچه پدران ایشان و گفت اگرچه پدران
ایشان چیزی ندانستند و راه راست نیافتند و ضال و گمراه بودند چه ایشان را اقتدا کنند و متابعت ایشان نمایند
یعنی کسی که بر عمی و ضلالت بود و از هدایت چگونه آید و این آیه دلیل است بر فساد تقلید یا ایها الذین آمنوا علیکم انفسکم
لا یضرکم من ضل اذا اهتدیتم الی الله مرجعکم جمیعا فینبئکم بما کنتم تعملون قدیم گفته اند چون صدیث کافران و کرامات
کرد و مؤمنان کردند از ایمان کردن بار نمود که اگر ایشان کردند شما را از ایمان باز دو حق بر طریق ایشان نیاشید و بگو
ایشان راضی نشوند عبد الله عباس گفت رسول صلی الله علیه و آله و سلم با اهل هجر نوشت و منذر تمیمی انجا بود
از قبل رسول او را گفت ایشان را دعوت کن با سلام اگر قبول کردند خوب و الا جزیه بر ایشان نه او نامه رسول بر
عرب و مجوس و این و ترسایان عرض کرد گفتند جزیه قبول کنیم و اسلام نیاریم رسول او را این خبر داد رسول بوی نامه
نوشت که از عرب قبول مکن الا اسلام و جز دیگران اسلام از ایشان جزیه قبول کن او نامه نوشت که عرض کردم عرب ایمان
آوردند و اهل ذمه جزیه قبول کردند منافقان در این طعن زدند گفتند عجب است از محمد که میگوید که مرا از مود دادند که
با مردمان کارزار کن تا بگویند لا اله الا الله اکنون گبران و اهل ذمه جزیه قبول کردند چرا ایشان را بر کفر رها میکند و ...

را بر اسلام اکراه میکند خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت ای مردمان گرویده بر شما است که خویشتن را و احوال خویشتن را
مراعات کنید شما را زیان ندارد ضلال آن کس که او بر ضلال باشد چون شما بر هدایت باشید چون رسول بر شما حجت
کرده باشد و اعذار و انذار کرده مرجع و بازگشت شما با خدا است بضلال مقتدی شما را جزا دهد آنچه شما کرده اید گمراهی و مهتدی
را ثواب دهد و ضال را عقاب کند عبد الله مسعود گفت این در تفسیر این آیه گفت مراد آنست که امر معروف و نهی منکر نباید کرد
گفت چون حال چنین باشد خود را و احوال خود را مراقبت کند اگر کسی گمراه باشد بر شما و بال نیست بعضی دیگر گفته اند معنی آیه
آنست بر شما باد که خود را نگاه دارید چه اگر امر معروف کنید و نهی منکر و از شما قبول نکنند شما را زیان ندارد ابو ثعلب
گفت رسول را پرسیدم از این آیه گفت امر معروف و نهی منکر کنید تا آنگاه که بینید مردمان دنیا بر دین برگزیده شوند
در زمان بخل شوند و از متابعت هوای نفس خود آنگاه دارید و عوام بکار خود رها کنید که از پس شما روزگاری خواهد
آمدن که ایام صبر باشد و در آن ایام هر کس که بطاعت خدای عمل کند ضلال دیگران زیان ندارد دیگر ضلال او را
او باشد و آنکس که در آن وقت عمل چون شما کند یک طاعت را پنجاه ثواب بود هر مردی از ایشان را به پنجاه مرد از شما
دارد گفتند یا رسول الله یکی از ایشان و پنجاه از ما گفت یکی از ایشان و پنجاه از شما و بروایتی دیگر یکی از ایشان و پنجاه
بلکه پنجاه از شما یا ایها الذین آمنوا شهادة بینکم اذا حضر احدکم الموت حین الوصیة اثنان ذوا عدل منکم او آخران
لمن الآثمین تم من غیرکم ان انتم ضربتم فی الارض فاصابتکم مصیبة الموت تحبسونهما من بعد الصلوة فیقسمان
ان ارتبتم لا نشتری به ثمنا ولو کان ذا قربی ولا نکتم شهادة الله انا اذا واقدی و جمعی مفسران گفتند این آیه در سه مرد
آمد که بتجارت از مدینه بشام رفتند یکی عدی بن بدی و دیگر تمیم بن اوس و ایشان هر دو ترسا بودند و سیم بدیل
عمرو بن العاص و او مسلمان بود و محمد بن اسحق گفت که ابن ابی مریم بود و از امام محمد باقر علیه السلام چنین روایت
و در روایتی دیگران مرد که با ایشان بود مسلمان بشام رفت و بیمار شد و متاع خود را نسخه کرد و در میان بار نهاده عدی
و برادرش را از این خبر نداد چون بیماری سخت شد ایشان را وصیت کرد که متاع بمدینه برید و بوارثان من سپارید و او
از دنیا رفت او را نای سیمین بود زرنگار در آن سیصد درم ایشان از میان بار او بیرون کردند و باقی در نسخه
چون اهل خانه او را کس تسلیم کردند ایشان را بگشادند و آن نسخه یافتند موافق بود مگر انای سیمین که بر جای نبوده
آن دو ترسا را گفتند او در شام تجارتی کرد گفتند نه گفتند معاوضه کرد گفتند نه گفتند انا و سیمین او کی بایست بود و در سیصد
درم که بخط خود نوشته است ایشان گفتند نه بگو است پیش رسول الله خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت ای کسانی
که ایمان آورده اید چون یکی از شما را وفات نزدیک آید در زمان وصیت کنید بر وصیت گواهی دو مرد عدل باید از شما
یعنی از دین و ملت شما باید یا دو مرد دیگر که نه از شما و دین و ملت شما باشد چون شما در زمین بسفری و تجارتی رفته
باشید دو گواه عدل از شما حاضر نباشد پس مصیبت مرگ بشما رسد و این دو گواه که نه از دین شما باشد حاضر
آیند و شما ایشان را تهمت بود ایشان را بدارید پس از نماز دیگر وقت اجتماع مردمان باشد یا پس از نماز ایشان
تا سوگند خورند بخدای که این سوگند بخلاف راستی نمیخوریم باید عوضی که بستانیم یا سوگند خورند بخدای
بتجربت شهادت عوض اندک نمیخوریم که آن متاع است که بما داده یا بسیار سوگند بخدای که ما این سوگند
چیزی که از ابهای اندک باشد نمیخوریم و متاع دنیا چند اندک باشد و اگرچه آنکس که برای او گواهی میدهیم و سوگند
میخوریم خویشاوند ما باشد من گواهی میدهم و سوگند میخورم و گواهی خدای باز نمیپوشانم یعنی شهادتی که از این

مر خدا راست و با مر و فرمان او است که اگر گواهی پنهان کنیم و کتمان کنیم از جملهٔ بزه مندان باشیم چون ایشان را بر
رسول الله صلعم حاضر کردانید و چون نماز دیگر گذارده بود ایشان را بر در مسجد بداشت و سوگند داد ایشان را که این
جمله که ایشان را میدهی بیکسی نخورده اند و خیانتی نکرده اند سوگند بخوردند رسول ایشان را رها کرد چون سوگند خورده
بودند عبد الله عباس گفت پس از مدتی جام سیمین پیدا شد آن را از کسی بخواستند ایشان گفتند ما این را از عدی و تمیم خریدیم
ایشان را گفتند ما از وی خریده بودیم گفتند چرا اول نگفتید برای آنکه گواه نداشتیم این دعوی نکردیم فان عثر علی انهما
استحقا اثما فآخران یقومان مقامهما من الذین استحق علیهم الاولیان فیقسمان بالله لشهادتنا احق من شهادتهما وما اعتدینا
انا اذا لمن الظالمین اگر اطلاع افتد و واقف شوند بر آنکه این دو گواه یا این دو وصی مستحق بزه و عقوبت شدند
بسوگند دروغ که خوردند دو مرد دیگر بجای ایشان بایستند از جملهٔ آنکه ایشان مستحق شده اند بزه و وارثی را آن سوگند
خورده اند بدروغ از وارثان که ایشان هر دو اولیتر باشند بمیت از غیر ایشان و بمیراث او ایشان هر دو سوگند خورند
بخدای که سوگند حق ترد و درست تر است از سوگند دو کافر که پیش از این سوگند خوردند و ما در سوگند تعدی و ظلم نکردیم
اگر چنین کنیم از جملهٔ ظالمان باشیم شهادت بمعنی گواهی است و بمعنی سوگند آمده است و در اول آیه فی قوله شهادة بینکم بمعنی
سوگند تفسیر کرده اند و بعضی حضور و اولیای میت را روا باشد که سوگند خورند چون آنجا بر خیانت سوگند خورده
باشند در دست ایشان بیند چنانکه آمد در دست آن دو ترسا دیدند ذلک ادنی ان یاتوا بالشهادة
علی وجهها او یخافوا ان ترد ایمان بعد ایمانهم واتقوا الله واسمعوا والله لا یهدی القوم الفاسقین این حکم و این سوگند
نزدیکتر کردانید و اولی باشد خداوند گواهی را که بر وجه خود گواهی دهند راست دهند یا سوگند براست خورند اگر
دانند که در شرع حکم این است که سوگند با مدعی رد کنند و چون سوگند خورد حکم کند او را دروغ و رسوا شدند آنکه بدروغ خورد
یا گواهی بدروغ داده بترسند یعنی این نزدیکتر گردانید که گواهان یا اولیا برسند یا وصیان [illegible] سوگند میت رد کنند بر
ایشان سوگند خورده باشند یعنی وصیان و میتی چون چنین باشد سوگند براست خورند و گواهی راست دهند و اگر
تحذیر کرد و گفت از خدای بترسید و از معاصی او از گواهی بدروغ دادن و سوگند بدروغ خوردن و خیانت کردن
در وصیت و فرمان او بشنوید و خدای راه بدان کار نشود و خدای هدایت نکند و راه ننماید فاسقان را
بر سبیل عقوبت [illegible] و لا در قیامت راه بهشت ننماید و اگر حکم کند یا که او مهتدی است [illegible]
بروند بخلاف کردن [illegible] بر گواه سوگند باشد عبد الله عباس گفت چون دو گواه کافر باشند بر
سوگند باشند بر دو گواه هر دو چون وصی باشند و از ایشان تهمتی حاصل شود و بعضی [illegible] گفتند که حکم این
آیه منسوخ است و این قول اول درست است برای آنکه رسول خطبه کرد در حج الوداع آن سوره المائده من آخر القرآن
نزولا فاحلوا حلالها وحرموا حرامها یوم یجمع الله الرسل فیقول ماذا اجبتم قالوا لا علم لنا انک انت علام الغیوب
اذ قال الله یا عیسی ابن مریم اذکر نعمتی علیک وعلی والدتک اذ ایدتک بروح القدس تکلم الناس فی المهد وکهلا
بترسید از روزی که خدای تعالی آن روز جملهٔ انبیا را جمع کند و از ایشان بپرسد بحضور امتان که وقتی که شما را
فرستادم با امتان شما فرستید و دعوت کردید ایشان چه جواب گفتند شما را اجابت کردند ایشان گفتند جواب
دادند عالم تر است [illegible] تهدید و تخجیل آن کند با امت که تکذیب پیغمبران کرده باشند و رسوای ایشان
جمع سوالان جواب دهند و گویند ای بار خدای ما را هیچ علمی نیست که علم تو بدان محیط است تو بی کرداننده پنهانی

است علم ما علم تو

علم ما بغیب علم تو علم ما غیبات است و شاید که از عظم هول چنین گویند از انکه هرچه دانند فراموش گشته باشد چون
سوال شوند جواب نتوانند گفت و وجهی دیگر آن است که ما را علم نیست بباطن احوال ایشان که ثواب و عقاب بر آن
باشد این خبر است که تو دانی ما ندانیم از آنکه کار ما و ایشان پوشیده نیست چون کرد خدای تعالی عیسی را
روز قیامت و تنبیه گفت کرد بر روی گاه ای عیسی یاد کن نعمتی را که بتو کردیم و با مادرت چون ترا قوت کردیم بجبرئیل
و روح القدس نام جبرئیل است روح نام او و قدس نام از نامهای خدای و این چون عبد الله است تکلم
ای عیسی مردمان سخن گفتی در گهواره یعنی در کنار مادر آنجا که مریم بود گهواره و بعد از ولادت بساعت و در سالها
تعت و در حال کهلت یعنی ادای رسالت عبد الله عباس گفت خدای عیسی را سی ساله فرستاد و او در میان قوم
خود سی ماه پیغمبری کرد و بعضی دیگر از مفسران گفتند که خدای تعالی او را در گهواره عقل تمام داد و پیغمبر کرد و قصه این بیاید
ان شاء الله تعالی واذ علمتک الکتاب والحکمة والتوریة والانجیل واذ تخلق من الطین کهیئة الطیر باذنی فتنفخ فیها
فتکون طیرا باذنی وتبرئ الاکمه والابرص باذنی واذ تخرج الموتی باذنی واذ کففت بنی اسرائیل عنک اذ جئتهم بالبینات
فقال الذین کفروا منهم ان هذا الا سحر مبین و نیز یاد کن ای عیسی جملهٔ نعمتهای که ترا کتاب و حکمت و انجیل آموختم گفت مراد
بکتاب منزلات یعنی کتب و گفته اند مراد بحکمت کلمات حکمت یا از موعظه و وصایا و تورات
و انجیل یا موختیم و نیز یاد کن چون تو از گل بر صورت مرغ تقدیر میکردی بفرمان من و اراده من یا بادت خود و مراد
بتخلق اینجا تقدیر است نه خلق و اخراج چه و برون از عدم یا چیزی از نقشه بر [illegible] در وی دمیدی تا مرغ گشتی
بفرمان خدای و خبر است که عیسی از مرغی که خواستی که بکردی بشکل آن مرغ و باد از دهن خود در وی دمیدی
تا از اسفل کردی [illegible] و خون و روح در وی دمیدی تا پریدی و روا بود دیگران گفتند که بجای او آفریدی
و اگر اینجا نه حقیقت میبودی و سنگ میگردی و میگردی تا پی یا در زاد را و این دو خبرات که طب از آن عاجز
و سبب این چیزها عیسی حوالت کرد که بجای او بود چون بیرون می آوردی مردگان را از گورها زنده کردی یعنی
من بجای تو زنده میکردم ایشان را و چون باز داشتم بنی اسرائیل را که جهودان بودند از تو تا ترا نکشند
که با ایشان آمدی برای رسالت با آیات و معجزات از کفر و فسادی که ایشان را بود گفتند الا جادو ظاهر
منع خدای تعالی ایشان را از عیسی بعد از آنکه قصد کرده بودند تا بکشند با لطاف از قبل او یا بکشته او بردیگری افکنند
بر دیگری افکنند و او را بر آسمان برد و بخشند و خبر است که چون خدای تعالی این نعمتها بر عیسی بشمرد در آن وقت
بپوشیدی و گیاه و زمین خوردی و اگر چیزی بودی او را از آبادی و برای خود ذخیره نکردی و خانه نساختی
کردی که ویران شود و فرزندی که گرفتی بمیرد و هر جانب در آمدی بخفتی واذ اوحیت الی الحواریین ان آمنوا بی وبرسولی
قالوا آمنا واشهد باننا مسلمون اذ قال الحواریون یا عیسی ابن مریم هل یستطیع ربک ان ینزل علینا مائدة من السماء
قال اتقوا الله ان کنتم مؤمنین قالوا نرید ان نأکل منها وتطمئن قلوبنا ونعلم ان قد صدقتنا ونکون علیها من الشاهدین
و نیز یاد کن ای محمد که چون من وحی کردم بحواریان و این وحی الهام است چنانکه در حق نحل گفت واوحی ربک
الی النحل و ایشان خواص اصحاب عیسی بودند و گفته اند در راه او بودند عکرمه گفت او رده اند که دوازده مرد
بودند فطرس و یعقوبس و یحنس و اندراوس و فلیبس و ثمان و بشماس و ترساس و یعقوب بن حلقا و تداوس و قتابیل
و ترداوس وحی کردیم بایشان که ایمان آورید بمن و به پیغمبر من عیسی ایشان گفتند ایمان آوردیم گواه باش که مسلمانیم

وبر یاد کن چون گفت حواریان که ای عیسی مسیح توانی و اعتماد داری که از خدای خود بخواهی و خدای تو را بارزند که ما
ما از آسمان خوانی فرستد یا تواند خدای تو که فرو فرستد بعضی گفته اند که هنوز ایشان خدا را ندانسته بودند که روا
روا بود از این کار عیسی بر ایشان انکار کرد و گفت از خدای بترسید اگر شما مؤمنانید و جهی دیگر آنست که خدای تو
کند و حکمتش بدین راه دهد و این اقتضای کند که ایشان در شک بوده باشند بعضی از مفسران گفته اند که این سؤال
قوم عیسی کردند بر زبان حواریان چنانکه قوم موسی از خدای رویت خواستند بر زبان موسی ایشان گفتند نو خواهیم
از این کار آنست که ما از این خوان طعام بخوریم و معاینه ببینیم و صدق تو بدانیم و دل بعلم شاکر شود و یقین بیفزاید
بیفزاید و آنچه بدلیل بدانیم بصورت بدانیم بوجهی که شبهه را مجال نبود و بدانیم که تو آنچه با ما گفتی و بر آن گواه
باشیم قال عیسی ابن مریم اللهم ربنا انزل علینا مائدة من السماء تکون لنا عیدا لاولنا واخرنا وایة منک وارزقنا
وانت خیر الرازقین قال الله انی منزلها علیکم فمن یکفر بعد منکم فانی اعذبه عذابا لا اعذبه احدا من العالمین عیسی مریم گفت
بار خدایا فرو فرست بر ما خوانی از آسمان که ما را عیدی بود یعنی روزی مبارک که آن روز عید کردیم اول این وآخر
تا آن روز برکت و سرور کند روزی که در وی خیری و نفعی بود و آن روز عید فطر و اضحی است برای اهل اسلام و
که در وی خیر و برکت شود با خلقان از ثواب خدای ابو بکر انباری گفت برای آن عید خوانند که خلق عود کنند
آن شیخ با فرح و بنشینی که در بین روز نماز کنند و کودکان را آزادی باشد برای آنکه در این روز هر یکی با مدد به خود
روند از درویش و توانگر و مأکول و ملبوس و افعال و احوال ایشان اول و آخر ما یعنی ما را و آنکه پس از ما باشند و آنچه
بخورند چنانکه اول ایشان خورده باشند و نیز آیتی و علامتی باشد و حجتی بود و از روزی بکرد آن و روزی ده ما را و تو
روزی دهنده کانی خدای تعالی جواب داد و گفت من این خوان فرستم بر شما و لکن شرط آنست که هر که بعد از این
کافر شود من او را عذابی کنم که هیچکس را نکرده باشم از جهانیان خدای تعالی خوان فرستاد و ایشان کافر شدند و خدای
مسخ گردانید با خوک و بوزینه عبد الله عمر گفت ازین دو گروه آنکه عذاب ایشان سخت تر بود منافقان و کافران مائده
عیسی و آل فرعون خلاف کردند که مائده فرود آمد یا نیامد قتاده و حسن بصری گفتند فرود نیامد قوم چون این قول شنیدند
استغفار کردند و درست گشت که فرود آمد ظاهر قرآن اقتضای آن میکند و اخبار صحابه و تابعین بنزول او
بر بن کعب الاحبار گفت روز یکشنبه فرود آمد برای آن ترسایان آن را عید گرفتند عمار یاسر روایت کرد از رسول علیه السلام که
بران مائده نان و گوشت بود و ایشان از عیسی طعام درخواسته بودند که آن نازل شد و ایشان عیسی علیه السلام گفت تا جهره
باشد مادام که خیانت نکنید و پنهان ندارید و ذخیره ننهید شرط کرد ایشان نپذیرفته خیانت کردند و ذخیره نهادند عبد الله
عباس گفت عیسی بنی اسرائیل را گفت سی روز روزه دارید روزه داشتند چون تمام شد گفتند یا روح الله
دانستیم اگر کسی کار بکردیم و آنکس را عمل کند مزدی توقع بکند ما توقع بکنیم که از خدای درخواهی تا برای ما خوانی برساند
از آسمان عیسی دعا کرد فرشتگان می آمدند خوانی برگرفته بر آنجا نان بود و هفت ماهی پیش عیسی نهادند جمله قوم
از او بخوردند اول و آخر ایشان سلمان فارسی رحمه الله گفت والله که عیسی چیزی از مساوی را اشاعت نکرد و هرگز هیچ
را باز نزد و بخنده نخندید و مگس از روی خود نراند و از بوریای که بهتر نیافت و چون حواریان از و مائده خواستند
جامه صوف پوشید بگریست و گفت اللهم انزل علینا مائدة من السماء وارزقنا علیها طعاما ناکله وانت خیر الرازقین خدای
تعالی سفره سرخ فرستاد از میان ابر و ایشان در آن می نگریدند که از میان هوای آمد تا پیش ایشان فرود آمد عیسی

برکت اللهم اجعلنی من الشاکرین اللهم اجعلها رحمة ولا تجعلها مثلة وعقوبة جهودان بتعجب در نگریدند و از وی بوی خوش
می شنیدند عیسی گفت هر که نیکوتر عمل است باید که بر خیزد و دستار از روی این خوان بردارد شمعون گفت یا روح الله
تو اولیتری عیسی وضوی نماز تازه کرد و نمازی دران بگذارد و بسیاری بگریست آنگه بنام خدای دست فرا کرد
و دستار از وی برگرفت و گفت بسم الله خیر الرازقین بر آنجا ماهی بود بریان کرده و بر و فلس نبود و در وی شوک نبود
روغن از وی میچکید بر دیگ سر نمک نهاده بود و بر دیگ دنبالش سرکه و پیرامنش همه الوان تره جز گندنا و بر آنجا
نان بود بر یکی زیتون و بر یکی انگبین و بر یکی کالو روغن و بر یکی پنیر و بر یکی قدید شمعون گفت یا روح الله این طعام
دنیاست یا طعام بهشت گفت نه از طعام دنیاست و نه از طعام بهشت و لیکن طعامی است که خدای تعالی
در هوا مجموع ساخت عالی گفت بخورید بنام خدای گفتند که ما را درین آیتی دیگر باز نمای نیکوتر بود عیسی دعا کرد خدای
تعالی آن ماهی را زنده گردانید و بجنبید و در فلسش و جبه اعادیه آمد ایشان بترسیدند عیسی گفت عجب از کار شما چون آنچه
بخواهید چون بجا آید انکار و ناپسند کنید دعا کنم تا چنان شود که بود دعا کرد همچنان شد گفتند یا روح الله اول
تو بخور گفت معاذ الله من بخورم این کس خورد که خواست ایشان بترسیدند بنا رسیدند خوردن عیسی بیماران و
خداوندان آفات و علامات را بخواند تا از آن بخورند و شفا یافتند هیچ نابینا نخورد الا که بینا شد و هیچ درویش
نخورد الا که توانگر شد مردمان چون چنان دیدند ازدحام کردند عیسی نوبت نهاد میان ایشان چهل روز بامداد فرود
آمدی وقت چاشتگاه تا آن وقت که سایه بگردیدی از پس نماز پیشین بر هوا می رفتی و ایشان می دیدند تا غایب
شدی و ایشان را و بیگانه دی نماز چاشت با مید بشدی گفتند روزی آمدی و روزی نیامدی چون غب صباع کردی
تب را دی و روزی ندادی خدای تعالی گفت من این خوان از بهر درویشان فرستادم تو انگران از درویشی جنب
درنگ و نفاق ایشان بشناخت زدن آن اظهار کردند گفتند این چه محالست کس دیده که از آسمان خوان فرود آید
خدای تعالی وحی کرد به عیسی که من بر یکنده آن شرط هلاک کرده ام عیسی گفت ای قوم مستعد شوید خدای را و گفت ان تعذبهم
فانهم عبادک وان تغفر لهم فانک انت العزیز الحکیم آنگه عذاب فرستاد و سیصد و سی مرد از ایشان مسخ کرد با قرده
و خنازیر شب بخفتندی بکمال صحت و سلامت و بامداد آمدند بدین صفت راه ها و کوچه ها میکشتند و پلیدی از دم
بخوردند مردم چنان دیدند پیش عیسی آمدند بگریستند عیسی ایشان را یک یک بنام میخواند جواب نمی توانستند داد
بر اشارت میکردند سه روز همچنین بودند آنگه هلاک شدند و اذ قال الله یا عیسی ابن مریم ءانت قلت للناس اتخذونی
وامی الهین من دون الله قال سبحانک ما یکون لی ان اقول ما لیس لی بحق ان کنت قلته فقد علمته تعلم ما فی نفسی
ولا اعلم ما فی نفسک انک انت علام الغیوب یاد کن ای محمد چون گفت یعنی چون گوید خدای تعالی روز قیامت
مر عیسی بن مریم را که ای عیسی پسر مریم تو گفتی مردمان را که مرا بخدای گیرید بدون خدای جهانیان صورت استفهام
و معنی تقریع که این اعتقاد کردند و این چنان باشد که یکی آنرا گوید که تو فلان کار کرده و داند که آن کرده است
بحضور آنکس که دعوی کند و حوالت کند این کار را بدو و مقصود تکذیب او باشد و وجهی دیگر آنست که عیسی بی خبر بود که
ترسایان در حق او گفته بودند و اقرار او خدای تعالی این آیه فرستاد برای استفهام بگفت و مراد اعلام بود که
او با جاهلند که قوم از پس او دو محال گفتند عیسی علی نبینا و علیه السلام جواب داد و گفت تنزیهی و دوری از عیب ترا است
مرا نباشد که چیزی گویم که حق من نباشد اگر من گفته باشم تو دانسته باشی تو دانی آنچه در نفس من باشد و من ندانم

و من ندانم آنچه در نفس تو باشد یعنی آنچه در غیب تست تو دانی و آنچه در علم و غیب تو است من ندانم انّک
انت علّام الغیوب دانندهٔ پنهانها و کارهای پوشیده و غیب را برای نفس خوانند که محل او در تن پوشیده باشد چون محل نفس
که در حیات است و روا بود که در حق قدیم تعالی بر سبیل ازدواج بود ما قلت لهم الا ما امرتنی به ان اعبدوا الله

ربّی و ربّکم و کنت علیهم شهیدا ما دمت فیهم فلما توفیتنی کنت انت الرقیب علیهم و انت علی کل شیء شهید ان تعذبهم
فانهم عبادک و ان تغفر لهم فانک انت العزیز الحکیم عیسی علیه السلام جواب داد و گفت بار خدایا من نگفتم ایشان را
الا آنچه تو مرا فرمودی از دعوت کردن ایشان با خدای که بپرستید خدای را آن خدایی که خدای منست

و از آن شما و من گواه بودم بر ایشان بر آنچه ایشان میکردند مادام که در میان ایشان بودم پس چون مرا برداشتی و
جان من برداشتی گفته اند این دلیل است بر آنکه خدای تعالی عیسی را بمیرانید و آنگه زنده کرد و بر آسمان برد یعنی
مرا از میان ایشان بردی تو رقیب و نگاهبان بودی بر ایشان و مراقب جان ایشان و تو بر همه چیزی گواه

و حاضری و بهمه چیزی عالم اگر عذاب ایشان را ایشان بندگان تواند که هیچ [illegible] رسد که ز اعتراض کند ایشان و بر تو اعتراض
کند و اگر تو بیامرزی ایشان را تو خداوند عزیز و حکیمی با عزت و قدرت و غلبه و با آنکه چنین است بحکمت و صواب کنی و اگر
بیامرزی هم بحکمت و صواب باشد قال الله هذا یوم ینفع الصادقین صدقهم لهم جنات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها ابدا رضی
الله عنهم و رضوا عنه ذلک الفوز العظیم لله ملک السموات والارض وما فیهن وهو علی کل شیء قدیر ۵

بسمه تعالی [illegible] سعدی [illegible] در هر دو [illegible] از [illegible] ۱۲۶۷ [illegible] ابن ابراهیم شیرازی

۱۹۴

سورة الانعام محمد بن عبدالله جابر گفت سوره الانعام بیکبار فرود آمد که هفتاد هزار فرشته با وی بود در تسبیح و تهلیل و تحمید
صد و شصت و پنج آیه است و عدد کوفیان است [illegible] روایت کرد که رسول صلی الله علیه و آله گفت که هیچ سوره بیکبار بر من فرود نیامد
الا سوره الانعام و خدای تعالی [illegible] شما را بدین سوره [illegible] داد که [illegible] دین و حصن [illegible] مشرکان را و عده داد
از [illegible] که خدای تعالی [illegible] بتسبیح فرمود بعضی از این یاد کرد الحمد لله الذی خلق السموات والارض وجعل الظلمات
والنور ثم الذین کفروا بربهم یعدلون [illegible] و ختمش هم بدین یاد کرد و قل الحمد لله الذی لم یتخذ ولدا و لم یکن له شریک فی الملک و لم یکن له ولی
من الذل و کبره تکبیرا چون این سوره جبرئیل بر رسول خواند رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت سبحان الله العظیم و بحمده و بر روی
سجده افتاد و گفت [illegible] بخواند [illegible] هر که این سوره بخواند هفتاد هزار فرشته در تسبیح این سوره از آسمان بزمین [illegible]
[illegible] در این سوره [illegible] جابر انصاری از رسول صلی الله علیه و آله
[illegible] از اول سوره انعام [illegible] خدای تعالی چهل هزار فرشته بر وی موکل گرداند [illegible]
[illegible] و فرشته از آسمان [illegible] عمودی [illegible] شیطان [illegible]
[illegible] در دل او [illegible] تا [illegible] شود [illegible]
قیامت شود خدای [illegible] بهشت [illegible] از چشمه سلسبیل [illegible]
[illegible] بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی خلق السموات والارض وجعل الظلمات والنور ثم الذین کفروا بربهم یعدلون
هو الذی خلقکم من طین ثم قضی اجلا و اجل مسمی عنده ثم انتم تمترون [illegible] گفت که مشرکان بر رسول [illegible]
[illegible] خدای [illegible] در این سوره [illegible] گفت [illegible]
[illegible] روز [illegible] شنبه [illegible] چهارشنبه [illegible]
[illegible] گفت خدای [illegible] بهشت [illegible] دوزخ [illegible]
[illegible] با خدای [illegible] پروردگار [illegible] برابری [illegible] پرستش [illegible]
[illegible] دیگر [illegible] پرستید [illegible] خدای [illegible] آدم [illegible]
[illegible] صلصال [illegible] برای [illegible]
است که خدای [illegible] آدم [illegible] چهل سال [illegible] چون چهل سال [illegible]
خدای [illegible] چهل [illegible] باران [illegible] چهل سال [illegible]
[illegible] چهل سال [illegible] صلصال [illegible] آدم [illegible]
[illegible] ابلیس [illegible]
[illegible]
[illegible] روح در آدم [illegible]
[illegible] اجل [illegible] اجل [illegible]
[illegible] منزل [illegible] آخرت [illegible]
[illegible] اجل [illegible] آخرت [illegible] عبدالله بن عباس [illegible]
[illegible] اجل [illegible]

[illegible]

هو الله في السموات وفي الأرض يعلم سركم وجهركم ويعلم ما تكسبون وما تأتيهم من آية من آيات ربهم إلا كانوا عنها معرضين فقد كذبوا بالحق لما جاءهم فسوف يأتيهم أنباء ما كانوا به يستهزئون

[illegible]

ألم يروا كم أهلكنا من قبلهم من قرن مكناهم في الأرض ما لم نمكن لكم وأرسلنا السماء عليهم مدرارا وجعلنا الأنهار تجري من تحتهم فأهلكناهم بذنوبهم وأنشأنا من بعدهم قرنا آخرين

[illegible]

ولو نزلنا عليك كتابا في قرطاس فلمسوه بأيديهم لقال الذين كفروا إن هذا إلا سحر مبين وقالوا لولا أنزل عليه ملك ولو أنزلنا ملكا لقضي الأمر ثم لا ينظرون ولو جعلناه ملكا لجعلناه رجلا وللبسنا عليهم ما يلبسون ولقد استهزئ برسل من قبلك فحاق بالذين سخروا منهم ما كانوا به يستهزئون

[illegible]

[illegible]

قل سيروا في الأرض ثم انظروا كيف كان عاقبة المكذبين قل لمن ما في السموات والأرض قل لله كتب على نفسه الرحمة ليجمعنكم إلى يوم القيامة لا ريب فيه الذين خسروا أنفسهم فهم لا يؤمنون

[illegible]

وله ما سكن في الليل والنهار وهو السميع العليم قل أغير الله أتخذ وليا فاطر السموات والأرض وهو يطعم ولا يطعم قل إني أمرت أن أكون أول من أسلم ولا تكونن من المشركين

[illegible]

قل إني أخاف إن عصيت ربي عذاب يوم عظيم

من يصرف عنه يومئذ فقد رحمه وذلك الفوز المبين

وإن يمسسك الله بضر فلا كاشف له إلا هو وإن يمسسك بخير فهو على كل شيء قدير

[illegible]

خبر کرد به غفلت ایشان بر آنکه جهودان ایشان بر صحیح [illegible] و حضرت [illegible] محمد را با معجزات [illegible]

بیاورد [illegible] گفت ای محمد از خدای [illegible] [illegible] دیگری [illegible] الا الله [illegible]

[illegible] از [illegible] و جسد [illegible] عبد الله عباس گفت که رسول [illegible] [illegible]

[illegible] رسول صلی الله علیه وآله [illegible] نشسته بود [illegible] گفت ای [illegible] رسول الله [illegible]

[illegible] احفظ الله تجده [illegible] تعرف [illegible] في الرخاء يعرفك في الشدة واذا سألت فسل الله واذا استعنت فاستعن بالله قد مضی القلم [illegible]

[illegible] دو شرح [illegible] خدای [illegible] کن [illegible] [illegible] کنند چون [illegible]

[illegible] طلب [illegible] و اگر [illegible] خدای [illegible] باشد [illegible]

[illegible] خدای [illegible] باشد [illegible] کن [illegible]

[illegible] باشی [illegible] و هو القاهر

فوق عباده وهو الحكيم الخبير قل ای شیء اکبر شهادة قل الله شهید بینی وبینکم واوحی الی هذا القرآن لانذرکم به ومن بلغ ائنکم لتشهدون ان

مع الله آلهة اخری قل لا اشهد قل انما هو اله واحد واننی بریء مما تشرکون الذین آتیناهم الکتاب یعرفونه کما یعرفون ابناءهم الذین خسروا

انفسهم فهم لا یؤمنون [illegible] خدای [illegible] [illegible] غالب [illegible]

[illegible] [illegible] خبر [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] گواهی دادن [illegible] رسول [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] خدای [illegible] گواهی [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] خدای [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] قیامت [illegible]

[illegible] قیامت [illegible] قرآن [illegible] [illegible] رسول [illegible]

عبد الله گفت [illegible] [illegible] قرآن [illegible] خدای [illegible]

[illegible] رسول [illegible] [illegible]

[illegible] رسول [illegible] خدای تعالی [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] کتاب [illegible] جهودان [illegible] [illegible] ایشان [illegible]

[illegible] [illegible] رسول [illegible]

گفت عبد الله سلام [illegible] رسول [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] خدای تعالی در کتاب [illegible]

[illegible] صدق الله وصدق رسول الله [illegible] عبد الله بن سلام [illegible] خدای [illegible]

[illegible] قرآن [illegible] [illegible] ومن اظلم ممن افتری علی الله کذبا او کذب

١٩٦

انه لا یفلح الظالمون ویوم نحشرهم جمیعا ثم نقول للذین اشرکوا این شرکاؤکم الذین کنتم تزعمون [illegible]

[illegible] [illegible] و ستم [illegible] دروغ بر خدای [illegible] بآیات

[illegible] دروغ [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] شرک [illegible] [illegible]

[illegible] ایشان [illegible] ثم لم تکن فتنتهم الا ان قالوا والله ربنا ما کنا مشرکین انظر کیف کذبوا علی انفسهم وضل عنهم ما کانوا

یفترون خدای تعالی ذکر مشرکان کرد و گفت [illegible] ایشان [illegible] [illegible]

[illegible] شرک [illegible] ایشان [illegible] دروغ [illegible] [illegible]

[illegible] ایشان [illegible] [illegible] شرک [illegible] [illegible]

[illegible] دروغ است [illegible] [illegible] جهودان [illegible]

[illegible] ایشان [illegible] دروغ [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] دروغ [illegible]

[illegible] خدای [illegible] ایشان [illegible] قیامت [illegible]

[illegible] عبادت [illegible] [illegible]

[illegible] عبادت [illegible] والله ربنا ما کنا مشرکین [illegible]

[illegible] قیامت [illegible] ایشان [illegible]

[illegible] ومنهم من یستمع الیک وجعلنا علی قلوبهم اکنة ان یفقهوه وفی آذانهم وقرا

وان یروا کل آیة لا یؤمنوا بها حتی اذا جاؤوک یجادلونک یقول الذین کفروا ان هذا الا اساطیر الاولین وهم ینهون عنه وینأون عنه

وان یهلکون الا انفسهم وما یشعرون ابو سفیان [illegible] ولید [illegible] رسول [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] اساطیر است [illegible]

[illegible] خدای [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] لهم قلوب لا یفقهون بها ولهم اعین لا یبصرون بها ولهم آذان لا یسمعون بها [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] ایشان [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] ایشان [illegible] [illegible]

[illegible] ایشان [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] ایشان [illegible]

خدا را نگاه دارم

و بد نگویم

از رسول اول عزیز خود را به ایمان [illegible] الرحمن الرحیم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] وازدهم
[illegible]

از ثواب و عقاب و آن چیز که داده باشد از خیر و شر و حساب و کتاب بلکه بر سبیل تصریح و توضیح [illegible] است و [illegible]
ایشان [illegible]
بهشت برای [illegible] مخصوص است [illegible] کفار و منافق که قرآن که خدا [illegible]
[illegible]
[illegible] ثواب و عقاب [illegible]
[illegible]

ده و او را بالحاق بود و وحدت [illegible]

[illegible] ابیشان [illegible]

اینست [illegible]

باب دوم

و این انگشت [illegible]

رسول [illegible]

... [illegible] و گفت [illegible] تكذيب [illegible] رسول [illegible]

[illegible] تكذيب [illegible] ايشان [illegible]

[illegible]

وإن كان كبر عليك إعراضهم فإن استطعت أن تبتغي نفقا في الأرض أو سلما في السماء فتأتيهم بآية ولو شاء الله لجمعهم على الهدى فلا تكونن من الجاهلين

[illegible] دشوار مي‌نمايد بر تو اعراض ايشان [illegible] در زمين [illegible] يا بر آسمان [illegible]

[illegible] ايمان آوردن [illegible]

[illegible] ايشان [illegible]

[illegible]

[illegible] ايشان [illegible] من الجاهلين [illegible]

[illegible]

إنما يستجيب الذين يسمعون والموتى يبعثهم الله ثم إليه يرجعون وقالوا لولا نزل عليه آية من ربه قل إن الله قادر على أن ينزل آية ولكن أكثرهم لا يعلمون

[illegible] استماع [illegible] ايشان [illegible]

[illegible] ايمان [illegible] ايشان [illegible]

[illegible] ای محمد [illegible]

[illegible] ايمان [illegible] عذاب [illegible] ايشان [illegible]

وما من دابة في الأرض ولا طائر يطير بجناحيه إلا أمم أمثالكم ما فرطنا في الكتاب من شيء ثم إلى ربهم يحشرون

[illegible]

۱۹۸

[illegible]

[illegible]

[illegible] خاك شوند [illegible]

[illegible]

والذين كذبوا بآياتنا صم وبكم في الظلمات من يشإ الله يضلله ومن يشأ يجعله على صراط مستقيم

[illegible] جهل [illegible]

[illegible]

[illegible] عذاب [illegible]

قل أرأيتكم إن أتاكم عذاب الله أو أتتكم الساعة أغير الله تدعون إن كنتم صادقين بل إياه تدعون فيكشف ما تدعون إليه إن شاء وتنسون ما تشركون

[illegible] عذاب خداى [illegible]

[illegible]

ولقد أرسلنا إلى أمم من قبلك فأخذناهم بالبأساء والضراء لعلهم يتضرعون فلولا إذ جاءهم بأسنا تضرعوا ولكن قست قلوبهم وزين لهم الشيطان ما كانوا يعملون

ای محمد [illegible] ايشان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] فلما نسوا ما ذكروا به فتحنا عليهم أبواب كل شيء حتى إذا فرحوا بما أوتوا أخذناهم بغتة فإذا هم مبلسون [illegible] فقطع دابر القوم الذين ظلموا والحمد لله رب العالمين [illegible]

قل أرأيتم إن أخذ الله سمعكم وأبصاركم وختم على قلوبكم من إله غير الله يأتيكم به انظر كيف نصرف الآيات ثم هم يصدفون [illegible] قل أرأيتكم إن أتاكم عذاب الله بغتة أو جهرة هل يهلك إلا القوم الظالمون [illegible]

وما نرسل المرسلين إلا مبشرين ومنذرين فمن آمن وأصلح فلا خوف عليهم ولا هم يحزنون والذين كذبوا بآياتنا يمسهم العذاب بما كانوا يفسقون [illegible]

قل لا أقول لكم عندي خزائن الله ولا أعلم الغيب ولا أقول لكم إني ملك إن أتبع إلا ما يوحى إلي قل هل يستوي الأعمى والبصير أفلا تتفكرون [illegible]

وأنذر به الذين يخافون أن يحشروا إلى ربهم ليس لهم من دونه ولي ولا شفيع لعلهم يتقون [illegible]

[illegible]

ولا تطرد الذين يدعون ربهم بالغداة والعشي يريدون وجهه ما عليك من حسابهم من شيء وما من حسابك عليهم من شيء فتطردهم فتكون من الظالمين [illegible]

[illegible]

وكذلك فتنا بعضهم ببعض ليقولوا أهؤلاء من الله عليهم من بيننا أليس الله بأعلم بالشاكرين [illegible]

[illegible]

فردا روز قیامت

[illegible]

وإذا جاءك الذين يؤمنون بآياتنا فقل سلام عليكم كتب ربكم على نفسه الرحمة أنه من عمل منكم سوءا بجهالة ثم تاب من بعده وأصلح فأنه غفور رحيم وكذلك نفصل الآيات ولتستبين سبيل المجرمين

[illegible]

قل إني نهيت أن أعبد الذين تدعون من دون الله قل لا أتبع أهواءكم قد ضللت إذا وما أنا من المهتدين قل إني على بينة من ربي وكذبتم به ما عندي ما تستعجلون به إن الحكم إلا لله يقص الحق وهو خير الفاصلين قل لو أن عندي ما تستعجلون به لقضي الأمر بيني وبينكم والله أعلم بالظالمين

[illegible]

وعنده مفاتح الغيب لا يعلمها إلا هو ويعلم ما في البر والبحر وما تسقط من ورقة إلا يعلمها ولا حبة في ظلمات الأرض ولا رطب ولا يابس إلا في كتاب مبين

[illegible]

[illegible]

و ابلیس ... باید که ... اند که طلب زبان ... است به ذکر خدای ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

وذر الذين اتخذوا دينهم لعبا ولهوا وغرتهم الحياة الدنيا وذكر به أن تبسل نفس بما كسبت ليس لها من دون الله ولي ولا شفيع وإن تعدل كل عدل لا يؤخذ منها أولئك الذين أبسلوا بما كسبوا لهم شراب من حميم وعذاب أليم بما كانوا يكفرون

[illegible]

قل أندعو من دون الله ما لا ينفعنا ولا يضرنا ونرد على أعقابنا بعد إذ هدانا الله كالذي استهوته الشياطين في الأرض حيران له أصحاب يدعونه إلى الهدى ائتنا قل إن هدى الله هو الهدى وأمرنا لنسلم لرب العالمين وأن أقيموا الصلاة واتقوه وهو الذي إليه تحشرون

[illegible]

٢٠٢

[illegible]

وهو الذي خلق السماوات والأرض بالحق ويوم يقول كن فيكون قوله الحق وله الملك يوم ينفخ في الصور عالم الغيب والشهادة وهو الحكيم الخبير

[illegible]

وإذ قال إبراهيم لأبيه آزر أتتخذ أصناما آلهة إني أراك وقومك في ضلال مبين

[illegible]

انی اریک وقومک فی ضلال مبین وکذلک نری ابراهیم ملکوت السموات والارض ولیکون من الموقنین [illegible]

وتوصیف کردیم [illegible] عبادت اصنام [illegible] ملکوت آسمان و زمین [illegible]

[illegible] صحرای [illegible]

آسمان [illegible] زمین [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] امیر المؤمنین علی علیه السلام [illegible] ملکوت آسمان و زمین [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

فلما جن علیه اللیل رای کوکبا قال هذا ربی فلما افل قال لا احب الآفلین [illegible]

علیه السلام [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۲۰۴

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

فلما رای القمر بازغا قال هذا ربی فلما افل قال لئن لم یهدنی ربی لاکونن من القوم الضالین فلما رای الشمس بازغة قال هذا ربی هذا اکبر فلما افلت قال یا قوم انی بریء مما تشرکون انی وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض حنیفا وما انا من المشرکین [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

وحاجه قومه قال اتحاجونى فى الله وقد هدان ولا اخاف ما تشركون به الا ان يشاء ربى شيئا وسع ربى كل شىء علما افلا تتذكرون

[illegible]

وكيف اخاف ما اشركتم ولا تخافون انكم اشركتم بالله ما لم ينزل به عليكم سلطانا فاى الفريقين احق بالامن ان كنتم تعلمون

الذين آمنوا ولم يلبسوا ايمانهم بظلم اولئك لهم الامن وهم مهتدون

[illegible]

[illegible]

وتلك حجتنا آتيناها ابراهيم على قومه نرفع درجات من نشاء ان ربك حكيم عليم

ایشان م

[illegible]

نیکو کنم

ووهبنا له اسحق ويعقوب كلا هدينا ونوحا هدينا من قبل ومن ذريته داود وسليمان وايوب ويوسف وموسى وهرون وكذلك نجزى المحسنين وزكريا ويحيى وعيسى والياس كل من الصالحين واسمعيل واليسع ويونس ولوطا وكلا فضلنا على العالمين

واز اسحق م

[illegible]

[illegible]

ومن آبائهم وذرياتهم وإخوانهم واجتبيناهم وهديناهم إلى صراط مستقيم ذلك هدى الله يهدي به من يشاء من عباده ولو أشركوا لحبط عنهم ما كانوا يعملون أولئك الذين آتيناهم الكتاب والحكم والنبوة فإن يكفر بها هؤلاء فقد وكلنا بها قوما ليسوا بها بكافرين أولئك الذين هدى الله فبهداهم اقتده قل لا أسألكم عليه أجرا إن هو إلا ذكرى للعالمين

[illegible]

و هدایت کردیم

[illegible]

وما قدروا الله حق قدره إذ قالوا ما أنزل الله على بشر من شيء قل من أنزل الكتاب الذي جاء به موسى نورا وهدى للناس تجعلونه قراطيس تبدونها وتخفون كثيرا وعلمتم ما لم تعلموا أنتم ولا آباؤكم قل الله ثم ذرهم في خوضهم يلعبون

[illegible]

[illegible]

هیچ نفرستادم

[illegible]

وهذا كتاب أنزلناه مبارك مصدق الذي بين يديه ولتنذر أم القرى ومن حولها والذين يؤمنون بالآخرة يؤمنون به وهم على صلاتهم يحافظون

[illegible]

ومن أظلم ممن افترى على الله كذبا أو قال أوحي إلي ولم يوح إليه شيء ومن قال سأنزل مثل ما أنزل الله ولو ترى إذ الظالمون في غمرات الموت والملائكة باسطوا أيديهم أخرجوا أنفسكم اليوم تجزون عذاب الهون بما كنتم تقولون على الله غير الحق وكنتم عن آياته تستكبرون

[illegible]

[illegible]

روز قیامت م

[illegible]

وسعید و غیر ... م

[illegible]

ان الله فالق الحب والنوی یخرج الحی من المیت ومخرج المیت من الحی ذلکم الله فانی تؤفکون فالق الاصباح وجعل اللیل سکنا والشمس والقمر حسبانا ذلک تقدیر العزیز العلیم وهو الذی جعل لکم النجوم لتهتدوا بها فی ظلمات البر والبحر قد فصلنا الایات لقوم یعلمون

[illegible]

[illegible] ... رب الكواكب ... این خدای است که ... [illegible]

[illegible]

فمستقر ومستودع قد فصلنا الآيات لقوم يفقهون

[illegible]

وهو الذي انزل من السماء ماء ... [illegible]

وغير متشابه انظروا الى ثمره اذا اثمر وينعه ان في ذلكم لآيات لقوم يؤمنون وجعلوا لله شركاء الجن وخلقهم وخرقوا له بنين وبنات بغير علم سبحانه وتعالى عما يصفون

و آن خدای است که فرو فرستاد از آسمان ... [illegible]

[illegible]

بديع السموات والارض انى يكون له ولد ولم تكن له صاحبة وخلق كل شيء وهو بكل شيء عليم ذلكم الله ربكم لا اله الا هو خالق كل شيء فاعبدوه وهو على كل شيء وكيل

[illegible]

[illegible] وعلم او چیزی کرا [illegible]
[illegible] دلیل است [illegible]
[illegible]

قد جاءکم بصائر من ربکم فمن ابصر فلنفسه ومن عمی فعلیها وما انا علیکم بحفیظ وکذلک نصرف الآیات ولیقولوا درست ولنبینه لقوم یعلمون

[illegible]

اتبع ما اوحی الیک من ربک لا اله الا هو واعرض عن المشرکین ولو شاء الله ما اشرکوا وما جعلناک علیهم حفیظا وما انت علیهم بوکیل

[illegible]

بان الله مراد [illegible]

[illegible]

ولا تسبوا الذین یدعون من دون الله فیسبوا الله عدوا بغیر علم کذلک زینا لکل امة عملهم ثم الی ربهم مرجعهم فینبئهم بما کانوا یعملون

[illegible] ابو طالب [illegible] ابو سفیان [illegible]

[illegible]

واقسموا بالله جهد ایمانهم لئن جاءتهم آیة لیؤمنن بها قل انما الآیات عند الله وما یشعرکم انها اذا جاءت لا یؤمنون

[illegible]

ونقلب افئدتهم وابصارهم کما لم یؤمنوا به اول مرة ونذرهم فی طغیانهم یعمهون

[illegible]

دست الله [illegible] ایمان [illegible]

یجهلون

[illegible]

باشد م

[illegible]

نوح و آل ابراهیم و آل عمران علی العالمین ... [illegible] ... و هو السمیع العلیم

[illegible]

و ان تطع اکثر من فی الارض یضلوک عن سبیل الله ان یتبعون الا الظن و ان هم الا یخرصون ان ربک هو اعلم من یضل عن سبیله و هو اعلم بالمهتدین

[illegible]

فکلوا مما ذکر اسم الله علیه ان کنتم بآیاته مؤمنین و ما لکم الا تاکلوا مما ذکر اسم الله علیه و قد فصل لکم ما حرم علیکم الا ما اضطررتم الیه و ان کثیرا لیضلون باهوائهم بغیر علم ان ربک هو اعلم بالمعتدین

[illegible]

و ذروا ظاهر الاثم و باطنه ان الذین یکسبون الاثم سیجزون بما کانوا یقترفون

[illegible]

٢١١

[illegible]

و لا تاکلوا مما لم یذکر اسم الله علیه و انه لفسق و ان الشیاطین لیوحون الی اولیائهم لیجادلوکم و ان اطعتموهم انکم لمشرکون

[illegible]

او من کان میتا فاحییناه و جعلنا له نورا یمشی به فی الناس کمن مثله فی الظلمات لیس بخارج منها کذلک زین للکافرین ما کانوا یعملون

[illegible]

و کذلک جعلنا فی کل قریة اکابر مجرمیها لیمکروا فیها و ما یمکرون الا بانفسهم و ما یشعرون

[illegible]

سیصیب الذین اجرموا صغار عند الله و عذاب شدید بما کانوا یمکرون

[illegible]

فمن یرد الله ان یهدیه یشرح صدره للاسلام ومن یرد ان یضله یجعل صدره ضیقا حرجا کانما یصعد فی السماء کذلک یجعل الله الرجس علی الذین لا یؤمنون

[illegible]

وهذا صراط ربک مستقیما قد فصلنا الآیات لقوم یذکرون لهم دار السلام عند ربهم وهو ولیهم بما کانوا یعملون

[illegible]

من الانس م

ویوم یحشرهم جمیعا یا معشر الجن قد استکثرتم من الانس وقال اولیاؤهم من الانس ربنا استمتع بعضنا ببعض وبلغنا اجلنا الذی اجلت لنا قال النار مثواکم خالدین فیها الا ما شاء الله ان ربک حکیم علیم

[illegible]

وکذلک نولی بعض الظالمین بعضا بما کانوا یکسبون یا معشر الجن والانس الم یأتکم رسل منکم یقصون علیکم آیاتی وینذرونکم لقاء یومکم هذا قالوا شهدنا علی انفسنا وغرتهم الحیوة الدنیا وشهدوا علی انفسهم انهم کانوا کافرین

[illegible]

بس مخفی آن ضاعت که [illegible] وعید نفی و سهو [illegible] که ظالمان را [illegible]
و بکیفر [illegible] ایشان [illegible] و عذاب [illegible] این عذاب [illegible]
[illegible] خطاب کرد [illegible] و این خطاب [illegible] باشد ایشان
رسول [illegible] ای گروه [illegible] آدم و ابلیس [illegible]
و این [illegible] که [illegible] جنیان [illegible]
[illegible] جنیان [illegible] از کتاب [illegible]
نفرا من الجن یستمعون القرآن الی قوله ولوا الی قومهم منذرین و این است که خدای [illegible]
[illegible] قوم خود [illegible] دعوت کرد [illegible] خدای [illegible] رسول
[illegible] از قرآن [illegible]
[illegible] روز عذاب [illegible] ایشان [illegible]
رسولان [illegible]
[illegible]
[illegible] ایشان است
ذلک ان لم یکن ربک مهلک القری بظلم واهلها غافلون ولکل درجات مما عملوا وما ربک بغافل عما یعملون
[illegible] وربک الغنی ذو الرحمة ان یشا یذهبکم ویستخلف من بعدکم ما یشاء کما انشاکم من ذریة قوم آخرین [illegible]
[illegible] خدای [illegible]
[illegible] هلاک کند [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible]
[illegible] خدای [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] خدای [illegible]
[illegible]
[illegible]

بشما خواهد رسید و اگر شما را بمیراند ایشان را بیند [illegible]

قل یا قوم اعملوا علی مکانتکم انی عامل فسوف تعلمون من تکون له عاقبة الدار انه لا یفلح الظالمون [illegible] رسول [illegible]
[illegible] محمد [illegible] بر حالت خویش [illegible]
[illegible] اسلام [illegible]
[illegible] رای [illegible]
[illegible]
وجعلوا لله مما ذرأ من الحرث والانعام نصیبا فقالوا هذا لله بزعمهم وهذا لشرکائنا [illegible]
[illegible] یحکمون [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] خدای [illegible]
[illegible]
[illegible] خدای [illegible]
[illegible]
[illegible]
وکذلک زین لکثیر من المشرکین قتل اولادهم شرکاؤهم [illegible]
[illegible] ما فعلوه فذرهم وما یفترون [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
وقالوا هذه انعام وحرث حجر [illegible]
وانعام حرمت ظهورها وانعام لا یذکرون اسم الله علیها افتراء علیه سیجزیهم بما کانوا یفترون
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

کنند [illegible]

[illegible]

وقالوا ما في بطون هذه الانعام خالصة لذكورنا ومحرم على ازواجنا وان يكن ميتة فهم فيه شركاء سيجزيهم وصفهم انه حكيم عليم

[illegible]

قد خسر الذين قتلوا اولادهم سفها بغير علم وحرموا ما رزقهم الله افتراء على الله قد ضلوا وما كانوا مهتدين

[illegible]

وهو الذي انشا جنات معروشات وغير معروشات والنخل والزرع مختلفا اكله والزيتون والرمان متشابها وغير متشابه كلوا من ثمره اذا اثمر وآتوا حقه يوم حصاده

[illegible]

[illegible]

ولا تسرفوا انه لا يحب المسرفين

[illegible]

ومن الانعام حمولة وفرشا كلوا مما رزقكم الله ولا تتبعوا خطوات الشيطان انه لكم عدو مبين ثمانية ازواج من الضأن اثنين ومن المعز اثنين قل آلذكرين حرم ام الانثيين اما اشتملت عليه ارحام الانثيين نبئوني بعلم ان كنتم صادقين ومن الابل اثنين ومن البقر اثنين قل آلذكرين حرم ام الانثيين اما اشتملت عليه ارحام الانثيين ام كنتم شهداء اذ وصاكم الله بهذا فمن اظلم ممن افترى على الله كذبا ليضل الناس بغير علم ان الله لا يهدي القوم الظالمين

[illegible]

که طعام خود ... خدای ... حرام نکرده مگر آنکه مردار باشد ... در سورة المائدة [illegible]

منخنقه و موقوذه و متردیه و نطیحه ... [illegible]

[illegible]

وعلی الذین هادوا حرمنا کل ذی ظفر ومن البقر والغنم حرمنا علیهم شحومهما الا ما حملت ظهورهما او الحوایا او ما اختلط بعظم ذلک جزیناهم ببغیهم وانا لصادقون

فان کذبوک فقل ربکم ذو رحمة واسعة ولا یرد بأسه عن القوم المجرمین

[illegible]

[illegible]

سیقول الذین اشرکوا لو شاء الله ما اشرکنا ولا آباؤنا ولا حرمنا من شیء کذلک کذب الذین من قبلهم

حتی ذاقوا بأسنا قل هل عندکم من علم فتخرجوه لنا ان تتبعون الا الظن وان انتم الا تخرصون قل فلله الحجة البالغة

[illegible]

قل هلم شهداءکم الذین یشهدون ان الله حرم هذا

[illegible]

[illegible] جانکه اطراف و قعر [illegible] نه [illegible] تخصیص [illegible] برای [illegible]

[illegible]

[illegible] تحریم [illegible] است [illegible]

و این بر سبیل تحکم است یعنی کسی [illegible] گواهی [illegible]

[illegible]

وجرحش کرده و ازحسن جلوه ... شایسته ... کرد [illegible]

بار ... [illegible]

سخن برحمت او شود و این رجا باشد و راجح باشد یعنی بر امید و رجا بر رحمت خدای متابعت قران کند و از معاصی
اجتناب کند و مکلف باید که همیشه میان خوف و رجا باشد و تکلیف این اقتضا کند و خوف سبب ترک معاصی
و رجا باعث باشد در جانب امتثال اوامر و اختیار طاعات بود و ان تقولوا انما انزل الکتاب علی طائفتین من قبلنا
که کتاب توریة و انجیل بر دو طایفه یهود و نصاری فرستاده شد پیش از ما که جهود و ترسایان اند و ما از درس و خواندن ایشان
مران کتاب را غافل بودیم و ندانستیم چنانکه ایشان می خوانند که نتوانستیم خواندن و ما را اگاهی نبود ... [illegible]
بدین آیه حجت بر کافران عرب گرفت و گفت این کتاب برای ان فرستادیم که عرب نگویند که این کتاب ...
داده بودند ما را نداده اند و چیزی نفرستادی ... [illegible] کتاب داده ... [illegible]
از پیغمبران فرستادیم تا نگویند که اگر ما را کتاب فرستادندی ... [illegible] بودیمی از جهودان و ترسایان
و ... [illegible] دان کتاب ... [illegible] و این ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
ستاره و ... [illegible] است ... [illegible]
از ایات ... [illegible]
ان ... [illegible] باشند هل ینظرون الا ان تاتیهم الملائکة او یاتی ربک او یاتی بعض آیات ربک یوم یاتی بعض آیات ربک لا ینفع نفسا ایمانها لم تکن آمنت من قبل او کسبت
فی ایمانها خیرا قل انتظروا انا منتظرون ... [illegible]
ایشان ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] طلوع الشمس من مغربها والدابة والدجال والدخان ... [illegible]
... [illegible] خروج دابة الارض و خروج دجال ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]

منتهجه آن

پشیمان [illegible]

خداوند ... [illegible] روایت کرد از رسول صلی الله علیه و سلم که هر شب که افتاب فرو شود ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] والقمر ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
ان الذین فرقوا دینهم وکانوا شیعا لست منهم فی شیء انما امرهم الی الله ثم ینبئهم بما کانوا یفعلون ... [illegible]
من جاء بالحسنة فله عشر امثالها ومن جاء بالسیئة فلا یجزی الا مثلها وهم لا یظلمون ... [illegible]

و شریعت پیروی آمدند و گروهی مختلف گشتند هر گروهی بدینی و ملتی اختیار کردند و هر قومی بامامی و مقتدایی دیگر
اقتدا کردند و از ایشان در هیچ چیزی نیستی یعنی تو از ایشان نه و ایشان از تو نه [illegible]
بدعت و ضلالت [illegible] ایشان [illegible] نه چیزی نیستی [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] عقاب [illegible]
خدای [illegible] ایشان [illegible] کرده اند [illegible]
جهودان و ترسایان اند که [illegible] و دین ایشان [illegible]
[illegible] بدعت و ضلالت [illegible] روایت
از رسول [illegible] عبد الملک [illegible] روایت کرد که او گفت [illegible]
[illegible] قوم [illegible] امیر المؤمنین [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
موسی [illegible] کتاب [illegible] امیر المؤمنین [illegible]
[illegible] قوم [illegible] گروه [illegible]
[illegible] که [illegible] یعنی [illegible]
[illegible] انجیل [illegible]
[illegible] موسی [illegible] ایشان [illegible] خدای [illegible]
[illegible] و من قوم موسی امة یهدون بالحق و به یعدلون [illegible] ایشان [illegible]
و ایشان [illegible] الی الرسول [illegible] من الحق [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] و من خلقنا امة یهدون بالحق [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible]
[illegible] و من قوم موسی امة یهدون بالحق [illegible]
[illegible] مسلمانی [illegible]
[illegible]
[illegible] حسنات [illegible] طاعات [illegible]
[illegible] جزا [illegible]
[illegible] حسنات [illegible]
[illegible] لا اله الا الله [illegible]
[illegible] دو [illegible]
[illegible] رسول [illegible]
[illegible] رسول [illegible]
[illegible]

الواح (?)

[illegible] خدای [illegible] حسنه را ده [illegible] گانه [illegible]
[illegible] حسنات [illegible] سیئه [illegible] یکی [illegible]
[illegible] عبد الله [illegible] عباس گفت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] خدای [illegible]
[illegible] خدای [illegible] مضاعف [illegible]
[illegible] بطلان [illegible]
[illegible] خدای [illegible]
[illegible] الحسنه [illegible]
[illegible] خدای [illegible] رسول گفت [illegible]
[illegible] خدای [illegible]
[illegible] خدای [illegible] ایشان [illegible]
و ایشان هیچ [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] خدای [illegible]
[illegible] خدای است [illegible] عدل است [illegible]
[illegible] فضل است قل انّنی هدانی ربّی الی صراط مستقیم دینا قیما ملة ابراهیم حنیفا
وما کان من المشرکین قل انّ صلاتی ونسکی ومحیای ومماتی لله ربّ العالمین لا شریک له وبذلک امرت وانا اول المسلمین [illegible]
[illegible] راه ایمان و اسلام است [illegible]
ابراهیم [illegible] ابراهیم [illegible] ابراهیم علیه السلام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] خدای [illegible]
[illegible] نماز [illegible] تسبیح [illegible]
[illegible]
[illegible] خدای [illegible]
[illegible] خدای [illegible]
[illegible] خضوع و خشوع و تسلیم [illegible] خدای [illegible]
[illegible] ایمان و طاعت [illegible]
[illegible] خدای [illegible]
[illegible] اسلام [illegible] اسلام [illegible] قل اغیر الله ابغی ربّا وهو ربّ کلّ شیء [illegible]

بر اهل (?)

عقیبات شرعیات را (?)

و مرگ سام (?)

كل نفس الا عليها ولا تزر وازرة وزر اخرى ثم الى ربكم مرجعكم فينبئكم بما كنتم فيه تختلفون وهو الذي جعلكم خلائف الارض ورفع

بعضكم فوق بعض درجات ليبلوكم في ما آتيكم ان ربك سريع العقاب وانه لغفور رحيم [illegible]

[illegible]

سوره اعراف

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم المص كتاب انزل اليك فلا يكن في صدرك حرج منه لتنذر به وذكرى [illegible]

اتبعوا ما انزل اليكم من ربكم ولا تتبعوا من دونه اولياء قليلا ما تذكرون المص [illegible]

[illegible]

وكم من قرية اهلكناها فجاءها بأسنا بياتا او هم قائلون فما كان دعواهم اذ جاءهم بأسنا الا ان قالوا انا كنا ظالمين [illegible]

[illegible]

فلنسألن الذين ارسل اليهم ولنسألن المرسلين فلنقصن عليهم بعلم وما كنا غائبين والوزن يومئذ الحق فمن ثقلت موازينه فاولئك هم المفلحون [illegible]

[illegible]

[illegible]

ولقد مكناكم في الأرض وجعلنا لكم فيها معايش قليلا ما تشكرون ولقد خلقناكم ثم صورناكم ثم قلنا للملائكة اسجدوا لآدم فسجدوا إلا إبليس لم يكن من الساجدين

[illegible]

قال ما منعك ألا تسجد إذ أمرتك قال أنا خير منه خلقتني من نار وخلقته من طين قال فاهبط منها فما يكون لك أن تتكبر فيها فاخرج إنك من الصاغرين

[illegible]

[illegible]

قال أنظرني إلى يوم يبعثون قال إنك من المنظرين قال فبما أغويتني لأقعدن لهم صراطك المستقيم ثم لآتينهم من بين أيديهم ومن خلفهم وعن أيمانهم وعن شمائلهم ولا تجد أكثرهم شاكرين قال اخرج منها مذءوما مدحورا لمن تبعك منهم لأملأن جهنم منكم أجمعين

[illegible]

پس هیچ وقت ابلیس نباشد هم

[illegible]

گفت هم

[illegible]

وابلیس ... [illegible] ... خدای تعالی گفت ولقد صدق علیهم ابلیس ظنه وایشان را ... [illegible]

قیاس کرد ... [illegible] ... چون آدم را گفت ... وسوسه ... [illegible]

[illegible]

ویا آدم اسکن انت وزوجک الجنة فکلا من حیث شئتما ولا تقربا هذه الشجرة فتکونا من الظالمین چون خدای ذکر ابلیس ... [illegible]

[illegible]

فوسوس لهما الشیطان لیبدی لهما ما ووری عنهما من سوآتهما وقال ما نهاکما ربکما عن هذه الشجرة الا ان تکونا ملکین او تکونا من الخالدین وقاسمهما انی لکما لمن الناصحین فدلاهما بغرور

[illegible]

فلما ذاقا الشجرة بدت لهما سوآتهما وطفقا یخصفان علیهما من ورق الجنة وناداهما ربهما الم انهکما عن تلکما الشجرة واقل لکما ان الشیطان لکما عدو مبین

[illegible]

[illegible] ... آدم و حوا ... [illegible]

[illegible]

قالا ربنا ظلمنا انفسنا وان لم تغفر لنا وترحمنا لنکونن من الخاسرین قال اهبطوا بعضکم لبعض عدو ولکم فی الارض مستقر ومتاع الی حین قال فیها تحیون وفیها تموتون ومنها تخرجون آدم و حوا ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

و خوردن آن درخت همان خطا و کرم بود و ماری بسوخت جبرئیل گفت ای آدم تحمل نمایست کردن تا مرد شود و دانی
همانا بهم آنست تا بران کسی که هر کسی در کام خود کامی بردار د هزار کار بشر حاکم بر باید داشت چون جمعه هزار سال
و محنت برساده و در وقت تیغ هزار محنت و دیگر وی رسید محنت دنیا بر تیغ آمیخته و شادی وی
و محنت المرء والمرء مقرون بخل ذلك ببك المجيد بورث آن باید و منزلت بر تیغ خرد انفراد حاصل نکرد و تو چون
با تیغ محال هر شادی حاصل بر تیغ درست آید که طلب الحلال فریضة و گاه نگاه دارد ترک مذهب چندین
حاصل نتوان کرد محنت و رنج کشید و موجب مفارقت بهشت شد و مینوا ای که بزرگ جنین و احیات دار نگاه
در بهشت شوی زنی اندیشه خطا که تراست بی عمل و علم بهشت خواهی ای نادان و لا حول و لا قوة الا بالله نعمل الله فی سبیل الله
و ترجمه درک الجنان بها و فوز العباد و بنیت ان الله اخرج ادم منها بالرجاء و الخوف و هر کس
ایشان را از بهشت بیرون کرد و بزمین و نشاند و گفت شما را در زمین مستقری و قرارگاهی و تمتعی و انتفاعی باشد
هر چیزی که در وی است تا عاجل در زمانی و روزگاری که من دانم و کسی دیگر از آن اطلاع نباشد و این وقت اجل است
یا وقت قیامت پس گفت شما زندگانی کنید و هم در زمین بمیرید و شما را هم از زمین بر انگیزند روز
قیامت چنانکه در جای دیگر گفت منها خلقناکم و فیها نعیدکم و منها نخرجکم تارة اخری یا بنی آدم قد انزلنا علیکم
لباسا یواری سوآتکم و ریشا و لباس التقوی ذلک خیر ذلک من آیات الله لعلهم یذکرون یا بنی آدم لا یفتننکم
الشیطان کما اخرج ابویکم من الجنة ینزع عنهما لباسهما لیریهما سوآتهما انه یراکم هو و قبیله من حیث لا ترونهم انا جعلنا الشیاطین اولیاء للذین
لا یؤمنون
تیتمکم ترا
حق سبحانه و تعالی منت نهاد بر فرزندان آدم و یاد کرد و با ایشان از نعمتهای خود گفت ای فرزندان آدم
فرستادیم بر شما جامه که عورتهای شما را بپوشاند و جامه که آن زینت شما باشد و این همه در زمین آن باشد
که شاید و همه از جمله برای شما خانگیه و عطای دیگر گفت و انزل لکم من الانعام ثمانیة ازواج و نیز چون اصل این همه
از آسمان است و باران از آسمان است از بهر این گفت انزلنا و چون هست مرغ پر است او را بر صفت زینت
ریش خوانند که آن پر مرغ باشد و لباس که از لباس تقوی و پرهیزکاری نیز خوانند و ایمان و طاعت هم
آن بهتر و نیکوتر است از جامهای فاخر و کتب امام حسن بصری گفت که عثمان عفان را دیدم بر منبر
و سر وی برهنه و بازار بر مصطفی رسول و برو گفت ای مردمان از خدای بترسید و آنچه در سرای خلوت می کنید
گفت هیچ بنده نباشد که او عملی کند در سر الا آن خدای تعالی آن عمل را جامه‌ای بپوشد اگر خیر باشد ار شر است
بر خواندن گفت لباس التقوی یعنی جامه نیکو بود و گفته اند مراد به ازو ورزیدن است و خوانده اند ایمان است و جهانی گفت از او
پرهیز اوست که از صوف پشمینه و جامه خشن است و خدای از برای ان گفت تا جامه عورت پوشیدن
که عورت برهنه طواف کردندی گرد خانه کعبه عورت برهنه جز قریش و بر جمع حق را از اهل فخر
آدم و این از رحمت و لطف خداست بر فضل و کرم و رحمت که بندگان و حساب شد که بندگان را عزت داد و هم
نعمت پوشیده و ستر عورت ایشان کرد و بر ایشان منت نهاد تا قیام بر عبادت او کنند و از طغیان آدم دور گشت و توبه کرد و از جرات
زنان ایشان از هر خطای که ایشان کرده است بر سبیل تعجب گفت ای فرزندان آدم مردان و زنان شما بر اسلام شما را
در فتنه افکند و از ره راست و دین حق بگرداند و بمعصیت رفتن تا بر آن و از ره راست دعوت کند و آن را
محن و شهوات را بدید تا چنانکه پدر و مادر شما آدم و حوا را هم دو را بوسوسه خود از خلد بهشت بیرون کرد

انکه بیان کرد که خدای هیچ فرموده است م

بهشت از ایشان دور کرد و عورتهای ایشان بر ایشان پیدا کرد چنانکه فحش و اوباع بهشت وی یکی گرد
چون بر پسندیدی و رضا نداد حوا آدم تا تخیل و نزاع از ایشان ایشان از بهشت گرفتار شود تا بهشت محروم
بهشت آنچه بیان آمد شیطان را دانا از وی بد عاقبت که کرد خود را از آنکه گفت شیطان در پیش ما وا داده و دست را و ما را بگیرد
از آنکه ایشان را بی چیزه و مثل او هم آن کس را باشد تا بر گفت شما باشند که نه ادامه و هنا و ذبایح ابلیس و
ایشان را ببینید و ما از زمین بر آیم و بر آن با جوان کرد ها پس آنکه هر کس شود باشند مالک دنیا کسی هست که
تا چه و او را نمی بینی و دشمن عظیم باشد و مغبون و گفت الا عمل الرضا ای در ایام داوری مطلق گفت شیطان
در بر زمین است و او وارث شیطان است و بخشیدن شیطان را چند تو او را نمی بینی و شیطان تو را از دور
برای مسیح بیرون است ولی تو اسلام است و خود را از راه گذاره داشت پس تو ما با مقاومت نتوانی کرد او را بر بلای خدای
ذو النون مصری گفت او را و تو از چند که تو او را نمی بینی خدای او را چند او خدای که چند او را و گفتای ...
که آن و ضعیف تنبه و او را بیرون از شیطان را از آنجا که او را استماع افکندند و ایشان را جسم لطیف پس هر دو
و این که خدای تعالی در اشارت کند که بشنوید ایشان را ببیند و دید چنانکه گفت شما را نتوان دید
دیوان را در دوستان انصار که در این جهان و دوستان شیاطین که ایمان کی آرند تا ما جهت کردیم میان ایشان
و دیوان و ستیز کردیم ایشان را تا مطیع و فرمان بردار دیوان گشتند و در آن ایشان را فرموده و وسوسه کرد خدای ایشان
خدای و امر او
و اذا فعلوا فاحشة قالوا وجدنا علیها آباءنا و الله امرنا بها قل ان الله لا یأمر بالفحشاء اتقولون علی الله
ما لا تعلمون قل امر ربی بالقسط و اقیموا وجوهکم عند کل مسجد و ادعوه مخلصین له الدین کما بدأکم تعودون فریقا هدی و فریقا حق
علیهم الضلالة انهم اتخذوا الشیاطین اولیاء من دون الله و یحسبون انهم مهتدون
مفسران گفتند که چون عرب طواف کردند
برهنه و عورت گشاده بودندی و گفتندی که ما خانه خدای را چنان طواف کنیم که خدای ما را فرموده است یعنی خدای ما را
فرموده است برهنه و در جامه که در آن گناه کرده باشیم طواف نکنیم و زنان چیزی از دوال بر تن بستند تا عورت
ایشان او بر وی در میان بستندی تا در جراءت کنیزکی از ایشان عالم طواف می کردند گفت الیوم یبدو بعضه او کله و ما بدا
منه فلا احله و چون اسلام آمد ایشان را بدین دست از دیدی ایشان که گفتندی که مردان خود را اجابت قائم و از پیغمبر
گرفتند و ایشان در وی هشدار و پند و خدای از فعل مشرکان و فخر و کبر بیند نیکو که ایشان چون فحشا و خیانت و گناه را
کند از ایشان در دل هیچ ببیند شنیع القبح و ایشان را از آن گناه و ناشایست از خود کرد و فخر آن باز داد و نه فرود بودن
نسبت کنند ایشان به جواب خدای که چنان چون در این یا فتراء که این بسیار و خدای بر ایشان فرموده و فرموده است الله
او را دیدم و دار و خواستی مرا از آن ببرد یا بندی و در خوف این ایمان اکرد وی را بدین گفت هم چنان همین است مخلوق و گرم کرد
خدای ای محمد بگوی مشرکان را که هر آنچه خدای بد کار زشت و ناشایست فرموده گفت و نگوید و چون گفت خدای
دلیل آن نمیکند که خواهر برادر که امر جز به ارادت آن نباشد الله بر سبیل تحریج و تقدیر و انکار گفت ای شما خدای
آنچه نفرموده و بیان میکنید بر خدای سگوییده دروغ کرده اند ما را این فاحشه خدای فرموده است گفت که خدای بنا نیست
و امر کند بر عقل و دلیل مراد و عدل را دیده که عقل بر استی و استقامت آن گواهی دهد و روی و جهه و عدل را دیده چون امر خدای
و عدل حق دارد و محال باشد که عدل و جهه دیده الله بر حقیقت نخواهد برای الامر الحکیم است که فرزندان خواهد و اگر تو ایمان گواه بر دستان
... از بنده طاعت خواسته و آن امر کرده و معصیت بود و ندانی که او امر را اراده نیست و اراده طاعت خدای یا دلیل است که

معاصی و نیز فرمود که روی خود را است به قبله آرید و نزدیک هر مسجدی در وقت هر نمازی ضحاک گفت معناش که
چون در مسجد باشید وقت نماز در آید هم آنجا نماز بگزارید و مگویید که نماز جز در مسجد خود نگزاریم و جمعی همه وقت نماز را
مخیر است بهر مسجد که خواهد برود گفت که هر کرا بخشید روی به قبله آرید و عبادت خالص خاص خدای را بخشید و هر جا که باشید
خالص گردانید مراورا عبادت و طاعت و رضای وی جویید و ثواب او طلب دارید چنانکه آفرینش شما را اول بار [illegible]
همچنان شوید یعنی چنانکه معدوم بودید پس از خلق بیافرید همچنان شوید معدوم جابر انصاری گفت خدای تعالی [illegible]
به آنچه که بر آن مرده باشند [illegible] چنانکه بچه از مادر زاده باشند همچنان [illegible]
[illegible] که خدا [illegible] بوده و در دنیا [illegible] در آخرت [illegible] باشند در قیامت [illegible]
بهشت باشند [illegible] واجب شده برایشان [illegible] عقوبت [illegible] کرده باشند و دوزخ
برهم [illegible] در دنیا [illegible] مطیع امر و فرمان [illegible] بوده
گروه [illegible] کرده بود [illegible] ایشان [illegible]
بهشت خود را حق [illegible] ایشان خود بر باطل بودند یا بنی آدم خذوا زینتکم عند کل مسجد و
کلوا واشربوا ولا تسرفوا انه لا یحب المسرفین سبب نزول این آیت آن بود که بنی عامر عادت داشتند که برهنه
طواف کردندی مردان بروز و زنان بشب و چون بمسجد رسیدندی جامه را بیفکندی و برهنه در مسجد
شدندی [illegible] طواف کردی [illegible] و جامه [illegible] خدای تعالی این آیت فرستاد و امر کرد
[illegible] از مردان و زنان و گفت ای فرزندان آدم زینت خویش از لباس و جامه [illegible] بر گیرید نزد هر مسجدی
[illegible] چون طواف کردید [illegible] جامه [illegible] پوشید [illegible]
[illegible] جامه [illegible] در عید و جمعه پوشید چون به مسجد جامع [illegible] حاضر شوید روایت
که امام حسن چون نماز کردی بهترین جامه در پوشیدی [illegible] ان الله جمیل یحب الجمال
[illegible] زینت [illegible] در نماز [illegible] زینة [illegible]
[illegible]
[illegible] کلوا واشربوا [illegible]
[illegible]
[illegible] عبدالله عباس گفت [illegible]
[illegible] اسراف [illegible]
[illegible] اسراف [illegible]
[illegible]
[illegible]
کلوا واشربوا ولا تسرفوا [illegible]
[illegible]
قل من حرم زینة الله التی اخرج لعباده والطیبات [illegible]

من الرزق قل هی للذین آمنوا فی الحیوة الدنیا خالصة یوم القیمة کذلک نفصل الآیات لقوم یعلمون
[illegible] که بر خود حرام کرده [illegible] عبدالله عباس گفت مراد
آن چیزهاست [illegible] بر خود حرام کرده [illegible] و سایبه و وصیله و حام [illegible]
[illegible] حرام کردانید [illegible] برای بندگان خود بیرون آورد [illegible]
[illegible] ای محمد [illegible]
[illegible] مشرکان [illegible] مؤمنان [illegible] روز قیامت
[illegible] خالص مؤمنان را باشد [illegible] خدای [illegible]
برای مؤمنان [illegible] قل هی للذین آمنوا [illegible] مؤمنان [illegible]
[illegible] روز قیامت [illegible] مؤمنان [illegible]
[illegible] گفت [illegible]
[illegible] این [illegible] آیات [illegible] بر ما خاص [illegible]
بوده است قل انما حرم ربی الفواحش ما ظهر منها وما بطن والاثم والبغی بغیر الحق وان تشرکوا بالله ما لم ینزل به سلطانا و
ان تقولوا علی الله ما لا تعلمون خدای [illegible] مشرکان [illegible] حلال [illegible]
[illegible] حرام کرده [illegible]
[illegible] حرام [illegible] حلال [illegible] ای محمد [illegible]
[illegible] طواف خانه کعبه [illegible] زنان [illegible]
[illegible] روز [illegible] شب [illegible]
[illegible] حرام کرده است [illegible]
[illegible] ولکل امة اجل [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible] حرام کرده [illegible]
[illegible] ولکل امة اجل فاذا جاء اجلهم لا یستأخرون
ساعة ولا یستقدمون یا بنی آدم اما یأتینکم رسل منکم یقصون علیکم آیاتی فمن اتقی واصلح فلا خوف علیهم ولا هم یحزنون والذین
کذبوا بآیاتنا واستکبروا عنها اولئک اصحاب النار هم فیها خالدون [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

گنه و کار خود باصلاح آرد و عمل صالح کند [illegible] اینجا دیگران [illegible]

و در میان باشند [illegible] ایشان [illegible] و دیگران [illegible] و این آن جماعت [illegible] معصوم [illegible] است

[illegible]

[illegible] عذاب [illegible] اگر خواهد عفو کند و اگر خواهد عقاب [illegible]

[illegible]

[illegible] نار [illegible] دوزخ [illegible] باشند

فمن اظلم ممن افترى على الله كذبا او كذب باياته اولئك ينالهم نصيبهم من الكتاب حتى اذا جاءتهم رسلنا يتوفونهم قالوا اين ما كنتم تدعون من دون الله قالوا ضلوا عنا وشهدوا على انفسهم انهم كانوا كافرين

[illegible] روز قیامت [illegible] و یوم [illegible]

[illegible]

قال ادخلوا في امم قد خلت من قبلكم من الجن والانس في النار كلما دخلت امة لعنت اختها حتى اذا اداركوا فيها جميعا قالت اخريهم لاوليهم ربنا هؤلاء اضلونا فآتهم عذابا ضعفا من النار قال لكل ضعف ولكن لا تعلمون وقالت اوليهم لاخريهم فما كان لكم علينا من فضل فذوقوا العذاب بما كنتم تكسبون

[illegible] روز قیامت [illegible] دوزخ [illegible]

[illegible]

[illegible] عذاب [illegible]

[illegible] ایشان [illegible] عذاب [illegible] گناه [illegible]

ان الذين كذبوا باياتنا واستكبروا عنها لا تفتح لهم ابواب السماء ولا يدخلون الجنة حتى يلج الجمل في سم الخياط وكذلك نجزي المجرمين لهم من جهنم مهاد ومن فوقهم غواش وكذلك نجزي الظالمين

[illegible] ایشان [illegible] آسمان [illegible] ارواح [illegible] اعمال [illegible]

[illegible] روح [illegible] بشارت [illegible]

[illegible]

[illegible] دوزخ [illegible] آتش [illegible]

[illegible] ان الشرك لظلم عظيم

والذين آمنوا وعملوا الصالحات لا نكلف نفسا الا وسعها اولئك اصحاب الجنة هم فيها خالدون ونزعنا ما في صدورهم من غل تجري من تحتهم الانهار وقالوا الحمد لله الذي هدانا لهذا وما كنا لنهتدي لولا ان هدانا الله لقد جاءت رسل ربنا بالحق [illegible]

عذاب ا

[illegible] حق تعالی چون ذکر کافران کرد و عذاب ایشان است [illegible] ذکر مؤمنان کرد و آنچه ثواب ایشان است

[illegible]

و نادی اصحاب الجنة اصحاب النار ان قد وجدنا ما وعدنا ربنا حقا فهل وجدتم ما وعد ربکم حقا

قالوا نعم فاذن مؤذن بینهم ان لعنة الله علی الظالمین الذین یصدون عن سبیل الله و یبغونها عوجا و هم بالآخرة کافرون و بینهما حجاب

[illegible]

و اذا صرفت ابصارهم تلقاء اصحاب النار قالوا ربنا لا تجعلنا مع القوم الظالمین

[illegible]

استاده باشند بنگرند برادران نیکوکار خویش که بسوی بهشت ایشان برایشان سلام کنند چنانکه خدای تعالی [illegible]
وگفت ونادوا اصحاب الجنة ان سلام علیکم اهل بهشت ازین ساعتها [illegible] گویند سلام برشما باد و ایشان درین حال در بهشت
باشند اما طمع آن دارند که در بهشت روند به شفاعت پیغمبر و امام چون این بگفت کاران اعراف را [illegible] امام
باشند روی ایشان و چشمهای ایشان را بجانب جهت اهل دوزخ کرده شود دوزخ و عذاب اهل دوزخ ببینند [illegible]
خدای دهند والتجا بدرگاه وی کنند گویند بار خدایا ما را با این قوم که ظالمان و ستمکاران اند مقرون مگردان [illegible]
و غایت این با آنکه ایشان دانستند که خدای تعالی ایشان را با ظالمان قرین نکرد الا انست که ایشان در مقام شاکران باشند
و خدا را بخضوع و خشوع نمایند و ایشان را از آن سروری حاصل شود چنانکه از خدای نعیم بهشت خواهند نیکو باشند گفت

ونادی اصحاب الاعراف رجالا یعرفونهم بسیماهم قالوا ما اغنی عنکم جمعکم وما کنتم تستکبرون اهؤلاء الذین اقسمتم لا ینالهم الله
برحمة ادخلوا الجنة لا خوف علیکم ولا انتم تحزنون حق سبحانه و تعالی میگوید [illegible] اصحاب اعراف صادق [illegible] گفت [illegible]
روی به دوزخ آرند و آواز دهند مردانی را که ایشان نشناسند بچهره سیاه و کفار و منافقان بعلامتی که ایشان را [illegible]
و این آن باشد که ایشان سیاه روی باشند و [illegible] ایشان را گویند [illegible] و [illegible]
جمع کردن شما اموال و اتباع و لشکر را و عذاب خدای دفع نکرده از شما آن استکباری و گردن کشی [illegible]
خدای در رسول و ائمه [illegible] اشارت به اهل بهشت کنند از آنکه ضعفا و مساکین و دنیا بوده باشند در آن که [illegible]
گویند که ایشان آن اند که شما در دنیا میگفتید که هرگز رحمت خدای به ایشان نرسد و خدای به ایشان [illegible]
در دنیا [illegible] بدین مستضعفان [illegible] گویند که در بهشت شوید و [illegible]
[illegible] چنانکه در [illegible] و منافقان [illegible] ایشان [illegible] آیات متقدم [illegible]
[illegible] اصحاب اعراف [illegible] مراتب و منازل [illegible] باشند [illegible]
جعفر صادق [illegible] روایت کرده شده [illegible] عبد الله عباس و حمزه و جعفر و امیر المومنین [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] المومنین [illegible] علیه [illegible]
و [illegible] حارث [illegible] علی بن ابی طالب [illegible] امام جعفر صادق [illegible]
[illegible] امیر المومنین [illegible] یا علی [illegible] یوم القیامة [illegible]
[illegible] الی الجنة [illegible] الی النار [illegible] قیامت [illegible]
در دست [illegible] بهشت [illegible] دوزخ [illegible]
[illegible] اولیای [illegible] دوستان [illegible]
گفت [illegible] امیر المومنین [illegible]
در حالت [illegible] امیر المومنین [illegible] دوستان [illegible]
باشند و جمله دوستان و دشمنان [illegible] ایشان را [illegible]
[illegible] یا حارث همدان من یمت یرنی من مومن او منافق قبلا [illegible]
[illegible] وانت عند الصراط معترضی فلا تخف عثرة ولا زللا [illegible] ونادی اصحاب النار

اصحاب الجنة ان افیضوا علینا من الماء او مما رزقکم الله قالوا ان الله حرمهما علی الکافرین الذین اتخذوا دینهم لهوا

ولعبا وغرتهم الحیوة الدنیا فالیوم ننسیهم کما نسوا لقاء یومهم هذا وما کانوا بایاتنا یجحدون حق سبحانه و تعالی چون صفت مومنان
و [illegible] کرد و صفت اهل بهشت و اصحاب اعراف [illegible] و اهل منازل و مقام [illegible]
[illegible] اهل دوزخ [illegible] اهل دوزخ [illegible] عذاب دوزخ [illegible] خدای [illegible] و اهل بهشت
اهل دوزخ [illegible] در حسرت و شادی [illegible] اهل دوزخ اهل بهشت [illegible] منازل [illegible]
در حسرت [illegible] اهل بهشت اهل دوزخ [illegible] دوزخ [illegible] بهشت [illegible]
[illegible] افیضوا علینا من الماء اهل دوزخ [illegible] اهل بهشت [illegible]
[illegible] طعامها [illegible]
[illegible] خدای [illegible] اهل بهشت [illegible] طعام و شراب [illegible]
[illegible] عبد الله عباس [illegible] صدقه [illegible]
[illegible] اهل دوزخ [illegible] بهشت [illegible]
[illegible] ثم لتسألن یومئذ عن النعیم [illegible]
[illegible] امیر المومنین [illegible] قال [illegible]
[illegible] خدای [illegible] طعام و شراب [illegible]
[illegible] لهو و بازی [illegible]
[illegible] بازی کودکان [illegible] دنیا [illegible]
[illegible] فراموش [illegible] لهو و لعب [illegible]
[illegible] خدای [illegible]
[illegible] فراموش [illegible] خدای [illegible]
[illegible] دوزخ [illegible]
[illegible] فراموش [illegible]
[illegible] لهو و لعب [illegible] خدای [illegible] دوزخ [illegible]
[illegible] ولقد جئناهم بکتاب فصلناه علی علم

هدی ورحمة لقوم یؤمنون هل ینظرون الا تأویله یوم یأتی تأویله یقول الذین نسوه من قبل قد جاءت رسل ربنا بالحق فهل لنا

من شفعاء فیشفعوا لنا او نرد فنعمل غیر الذی کنا نعمل قد خسروا انفسهم وضل عنهم ما کانوا یفترون حق [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] ایشان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] خدای [illegible]
[illegible]
[illegible]

از حساب و کتاب و ثواب و عقاب ایشان را ایمان سود ندارد و توبه قبول نکنند و اگر این روز را و بهشت را [illegible]
و پیش از این در دنیا اعتراف آوردند امروز رسولان و گویند رسولان خدای ما با ما آمدند و حق آوردند و حق [illegible]
کن ایشان را و شرایع همه حق بوده و حق آن بود که عقل دلیلی و معجزه گواهی دهد و باطل آن بود که عقلی دلیلی
از او [illegible] و آن گواهی دهند اکنون ایشان [illegible] که ما را هیچ شفیعی خواهد بود که ما را شفاعت کند یا
باشد که ما را با دنیا بازگردانند تا عمل کنیم بخلاف آن که کرده بودیم از ایمان و عمل که خدای [illegible] و دیگر
خویشتن را هلاک کردند در دنیا از کفر و معاصی و [illegible] که سرمایه کار ایشان بود [illegible] عمل صالح کردندی [illegible]
او را زیان کردند و از آن تجارت که کردند و کاری که در بازار دنیا کردند جز خسارتی هیچ چیز حاصل نشد و گم گشت
از ایشان آنچه بر [illegible] بودند از افتراها که بر بتان و معبودان خود نهاده بودند ان ربکم الله الذی خلق السموات والارض
فی ستة ایام ثم استوی علی العرش یغشی اللیل النهار یطلبه حثیثا والشمس والقمر والنجوم مسخرات بامره الا له الخلق والامر
تبارک الله رب العالمین خدای شما و آفریدگار [illegible] آن خدایست که بیافرید آسمانها و زمینها در مقدار شش روز
از روزهای دنیا از روز یکشنبه تا پنجشنبه چون آدینه بود خدای تعالی خلق آسمان و زمین تمام کرده بود و از این روز جمعه خوانند
خدای تعالی آسمان و زمین [illegible] در یک لحظه بیافریند از بهر آن که تا خلقان [illegible] و در کار
[illegible] کردن [illegible] و حوادث در اوقات و ساعات [illegible] دیگری [illegible]
او کنند [illegible] فاعل [illegible] علیم است [illegible] تصرف [illegible] اراده خود بی [illegible] و مقصود [illegible]
و عرش بیافرید [illegible] پس او مستولی شد و غالب گشت و از او [illegible] عاجز نباشد [illegible] بزرگی که عرش را [illegible]
[illegible] خدای [illegible] جبرئیل [illegible] خدای [illegible]
و چند سال [illegible] خدای [illegible] و [illegible]
[illegible] خدای [illegible] گفت [illegible] است خدای [illegible]
گفت ای جبرئیل [illegible] رسالت [illegible] دنیا [illegible]
[illegible] یعنی اللیل النهار شب [illegible] روز [illegible] شب [illegible]
و روز [illegible] چون [illegible] طالب چیزی باشد [illegible] و آفتاب [illegible] و ثابت [illegible]
و همچنین ماه و آفتاب و ستارگان را بیافرید و همه را مسخر او کرده [illegible]
است [illegible] خلق و اختراع [illegible] خدای [illegible] گفت [illegible]
[illegible] اختراع [illegible] فاعل [illegible] و زمان [illegible] المکث [illegible]
[illegible] باشد [illegible] زمان [illegible] و [illegible]
خدای [illegible] و [illegible] از آن [illegible] خدای [illegible]
ادعوا ربکم تضرعا وخفیة انه لا یحب المعتدین ولا تفسدوا فی الارض بعد اصلاحها وادعوه خوفا وطمعا ان رحمت الله قریب
من المحسنین [illegible] خدای [illegible] بندگان [illegible] خدای [illegible]
و [illegible] خدای [illegible] رسول [illegible]
[illegible] گفت [illegible] خدای [illegible]

خواهد [illegible] و از [illegible] جنب [illegible] المکث [illegible]
از تمام قرآن حفظ کردی و همسایه او آواز او نشنیدی و مردی بودی که در خانه خود نماز کردی و مهمان [illegible]
پیش از این که [illegible] دیدم [illegible] عمل [illegible] بودی [illegible] آشکار کردی و [illegible]
کردی [illegible] ایشان [illegible] بودی برای [illegible] خدای [illegible] است که ادعوا ربکم
تضرعا وخفیة خدای [illegible] این بنده صالح [illegible] گفت [illegible] تضرعا وخفیة [illegible]
برای [illegible] دعا در خفیه کردن [illegible] خدای دوست ندارد آن کسانی را که از حد در گذرند [illegible] که در دعا آواز بلند بر دارند و دست [illegible]
[illegible] دوست ندارد [illegible] که در دعا [illegible] دوست ندارد [illegible]
دعا [illegible] در آخرت منازل انبیا خواهد و دوست ندارد [illegible] کند [illegible]
[illegible] و ثواب باشد المکث ولا تفسدوا فی الارض [illegible] معصیت [illegible]
[illegible] خدای [illegible] زمین [illegible] اصلاح [illegible] فرستادن پیغمبران [illegible] و از حرام [illegible]
[illegible] طاعت خدای [illegible] زمین [illegible] عبادت کنند [illegible] خدای [illegible] طاعت [illegible]
[illegible] خدای تعالی [illegible] معصیت باران از آسمان باز گیرد و زمین [illegible] خراب گردد
[illegible] خوف عدل او و طمع فضل او که رحمت خدای [illegible] چون [illegible]
[illegible] رحمت [illegible] وهو الذی یرسل الریاح
بشرا بین یدی رحمته حتی اذا اقلت سحابا ثقالا سقناه لبلد میت فانزلنا به الماء فاخرجنا به من کل الثمرات کذلک نخرج الموتی لعلکم
تذکرون والبلد الطیب یخرج نباته باذن ربه والذی خبث لا یخرج الا نکدا کذلک نصرف الآیات لقوم یشکرون
[illegible] او آن خدایست که [illegible] برای شما [illegible]
[illegible] باران [illegible] زمین [illegible]
[illegible] رسول [illegible]
[illegible] باران [illegible] رحمت [illegible]
[illegible] عذاب [illegible] باران [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible] گناه [illegible]
[illegible] گفت [illegible] گواهی [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین گفت [illegible]
[illegible] گفت [illegible] گواهی [illegible] خدای [illegible] گفت [illegible]
[illegible] خدای [illegible]
[illegible] وهو الذی ارسل الریاح بشرا بین یدی رحمته خدای [illegible]
[illegible] باران [illegible]
[illegible] باران [illegible]
[illegible] بیرون [illegible]

تا منکران بدانند که خدای تو قادر است بر زنده کردن مردگان چنانکه مرده متعذر نیست که زمین مرده را [illegible]

زنده کرد [illegible] متعذر نباشد [illegible] زنده کردن [illegible] گفت که [illegible] بود که [illegible]

بدانید که آن خدای قادر باشد که زمین مرده خشک را [illegible] و بیرون آرد قادر باشد بر [illegible]

زنده کردن [illegible] آورند ابو هریره و عبد الله عباس گفتند که چون مردمان در [illegible] خدای [illegible]

سال باران بر ایشان [illegible]

[illegible]

[illegible] ابو بکر عباس گفت که هیچ قطره باران

از آسمان [illegible]

[illegible]

[illegible] المستقیم لقد ارسلنا

نوحا الی قومه فقال یا قوم اعبدوا الله ما لکم من اله غیره انی اخاف علیکم عذاب یوم عظیم قال الملأ من قومه انا لنراک فی

ضلال مبین قال یا قوم لیس بی ضلالة ولکنی رسول من رب العالمین ابلغکم رسالات ربی وانصح لکم واعلم من الله ما لا [illegible]

[illegible] نوح بن لمک بن متوشلخ بن اخنوخ که ادریس [illegible]

[illegible] ای قوم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

او عجبتم ان جاءکم ذکر من ربکم علی رجل منکم لینذرکم ولتتقوا ولعلکم ترحمون فکذبوه فانجیناه والذین معه فی الفلک واغرقنا الذین کذبوا بآیاتنا انهم کانوا قوما عمین

[illegible]

پس هیچ ... کنند ... قوم نوح چون سخن وی شنیدند وی را ... شدند و ...

... و تکذیب وی کردند ... دعوت ... نوح ...

... و قبول نمیکردند و ... نوح ... سام و حام و یافث ...

... سال ایمان آورده بودند ... گفت ...

... و ... کنند ... و بودند ... غرق کرد ...

که تکذیب آیات ما کردند ... ایشان قومی کوران و کوردلان بودند ...

... وَإِلَىٰ عَادٍ أَخَاهُمْ هُودًا ۗ قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُم مِّنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ ۚ أَفَلَا تَتَّقُونَ قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِن قَوْمِهِ

إِنَّا لَنَرَاكَ فِي سَفَاهَةٍ ... وَلَٰكِنِّي رَسُولٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ أُبَلِّغُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَأَنَا لَكُمْ نَاصِحٌ أَمِينٌ ... و فرستادیم بعاد برادر

ایشان را در نسب هود ... بن شالخ بن ارفخشد بن سام بن نوح ... فرستادیم ... عاد ... ایشان را دعوت کرد

و گفت ای قوم خدای را پرستید که شما را جز وی خدای نیست ... هود ...

بودند ... از قبیله ایشان بود ... ایشان ... قومی ...

برادر ... امیر المؤمنین ... اهل ...

... ایشان ... هود ...

... هود ... گفت ایشان ... و ...

... قوم ... گفتند ... ما ترا ... هود ایشان را جواب ... و گفت

ای قوم من سفاهتی ... نیست ... و لیکن من رسولم ... شما ... خدای ...

... رسالتهای خدای ... و من شما را ناصح ... امین ...

خدای ... أَوَعَجِبْتُمْ أَن جَاءَكُمْ ذِكْرٌ مِّن رَّبِّكُمْ عَلَىٰ رَجُلٍ مِّنكُمْ لِيُنذِرَكُمْ ۚ وَاذْكُرُوا إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ

مِن بَعْدِ قَوْمِ نُوحٍ وَزَادَكُمْ فِي الْخَلْقِ بَسْطَةً ۖ فَاذْكُرُوا آلَاءَ اللَّهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ... آیا عجب ... که ...

... عذاب خدای ...

چون خدای ... رسالت ...

... قوم نوح ... ایشان ...

... ایشان ... و ... قوم ... دیگری ...

و قوت ... ایشان ...

... ایشان ... کوه ...

...

پس چون ... خدای ...

قَالُوا أَجِئْتَنَا لِنَعْبُدَ اللَّهَ وَحْدَهُ وَنَذَرَ مَا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا ۖ فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِن كُنتَ مِنَ الصَّادِقِينَ قَالَ قَدْ وَقَعَ عَلَيْكُم مِّن رَّبِّكُمْ

رِجْسٌ وَغَضَبٌ ۖ أَتُجَادِلُونَنِي فِي أَسْمَاءٍ سَمَّيْتُمُوهَا أَنتُمْ وَآبَاؤُكُم مَّا نَزَّلَ اللَّهُ بِهَا مِن سُلْطَانٍ ۚ فَانتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُم مِّنَ الْمُنتَظِرِينَ ...

... ایشان جواب ...

عاد بن عوص بن ارم بن سام بن نوح

... روایت کرده اند که ... ایشان ... بودند

کنند که آیا تو آمده ... تا ما خدای را ... پرستیم ... از آن ...

... عذاب ... از عذاب ...

و ... گفت ایشان ... هود ... ایشان را جواب داد و گفت

... عذاب ... و غضب ... خدای ...

... خدای ...

... ایشان ...

... و ...

...

... هود ...

عذاب ...

...

... ایشان ...

... ایشان ... قصه عاد ...

... خدای ... گفت ...

... ایشان ...

خدای ... ایشان ...

و ایشان را ... خدای ...

... ایشان ...

از ایشان ...

...

...

عاد ... ایشان ...

... عاد ...

...

... ایشان ...

... ایشان ...

... ایشان ...

... ایشان ... ایشان ...

است ... این بود ... خبر ... ... فقطع دابر ... ... تفسیر ... عاد ...

و اسم جبل ...

[illegible]

والی ثمود اخاهم صالحا قال یا قوم اعبدوا الله ما لکم من اله غیره قد جاءتکم بینة من ربکم هذه ناقة الله لکم آیة فذروها تأکل فی ارض الله ولا تمسوها بسوء فیأخذکم عذاب الیم واذکروا اذ جعلکم خلفاء من بعد عاد وبوأکم فی الارض تتخذون من سهولها قصورا وتنحتون الجبال بیوتا فاذکروا آلاء الله ولا تعثوا فی الارض مفسدین

[illegible]

هلاک کرد و شما را و تا شما مالک این شهرها و شمار ها بی داد و تمکین کرد تا شما در زمین از خرمها و سنگهای این [illegible]
[illegible] سازید و میکنید و از کوهها خانهای [illegible] خود در سنگ میکنید [illegible] آلاء و نعمتهای خدا
که بر شما کرده است از قوت که شما را داده است [illegible] زمین تمکین کرد [illegible] فساد مکنید در زمین قال

الملأ الذین استکبروا من قومه للذین استضعفوا لمن آمن منهم أتعلمون أن صالحا مرسل من ربه قالوا إنا بما أرسل به مؤمنون قال الذین استکبروا إنا بالذی آمنتم به کافرون فعقروا الناقة وعتوا عن أمر ربهم وقالوا یا صالح ائتنا بما تعدنا إن کنت من المرسلین فأخذتهم الرجفة فأصبحوا فی دارهم جاثمین فتولی عنهم وقال یا قوم لقد أبلغتکم رسالة ربی ونصحت لکم ولکن لا تحبون الناصحین

[illegible]

قصه ثمود و صالح

[illegible]

خدای احسان کنی هم

[illegible]

ما را نه بهتر که صالح را بکشیم صالح در میان ایشان همچو یکی بود و او را مسجدی بود در آن مسجد صالح گفتی [illegible]
غاری بود گفتند ایشان که ما چنان باید نمود [illegible] در این غار [illegible]
[illegible] قالوا تقاسموا بالله لنبيتنه واهله ثم لنقولن لوليه ما شهدنا مهلك اهله وانا لصادقون [illegible]
[illegible]

صالح و قوم و اتباع او از مسکنهای بیرون آمدند و بشام شدند و بر قرطه فلسطین فرود آمدند و ایشان روی خود سیاه
[illegible]

شب نوزدهم رمضان امیرالمؤمنین علیه السلام به مسجد کوفه نماز بامداد چون در نماز ایستاد و الحمد برخواند و از سوره [illegible]
برخواند [illegible] ضربتی بر فرق امیرالمؤمنین زد [illegible] امیرالمؤمنین [illegible]
برب الکعبه [illegible]

ولوطا اذ قال لقومه أتأتون الفاحشة ما سبقكم بها من أحد من العالمين إنكم لتأتون الرجال شهوة من دون النساء بل أنتم قوم مسرفون وما كان جواب قومه إلا أن قالوا أخرجوهم من قريتكم إنهم أناس يتطهرون فأنجيناه وأهله إلا امرأته كانت من الغابرين وأمطرنا عليهم مطرا فانظر كيف كان عاقبة المجرمين

[illegible]

جدا شود و گواه راست بگوید [illegible]

[illegible]

وإلى مدين أخاهم شعيبا قال يا قوم اعبدوا الله ما لكم من إله غيره قد جاءتكم بينة من ربكم فأوفوا الكيل والميزان ولا تبخسوا الناس أشياءهم ولا تفسدوا في الأرض بعد إصلاحها ذلكم خير لكم إن كنتم مؤمنين ولا تقعدوا بكل صراط توعدون وتصدون عن سبيل الله من آمن به وتبغونها عوجا واذكروا إذ كنتم قليلا فكثركم وانظروا كيف كان عاقبة المفسدين وإن كان طائفة منكم آمنوا بالذي أرسلت به وطائفة لم يؤمنوا فاصبروا حتى يحكم الله بيننا وهو خير الحاكمين

[illegible]

خوانندم

[illegible]

و تو این قبول کرده اند صبر کنید تا آن وقت که خدای میان ما حکم کند حق ما بر باطل ایشان [illegible] او بهترین حاکمان است که
او همه حاکمان بهتر است و حکم او از میل و محابا و رشوت دور بود. قال الملأ الذین استکبروا من قومه لنخرجنک یا شعیب
والذین آمنوا معک من قریتنا او لتعودن فی ملتنا قال اولو کنا کارهین قد افترینا علی الله کذبا ان عدنا فی ملتکم بعد اذ
نجانا الله منها وما یکون لنا ان نعود فیها الا ان یشاء الله ربنا وسع ربنا کل شیء علما علی الله توکلنا ربنا افتح بیننا وبین قومنا بالحق
وانت خیر الفاتحین حق سبحانه و تعالی حکایت میکند که اشراف قوم شعیب و متکبران گفتند شعیب را [illegible]
[illegible]

[illegible] وقال الملأ الذین کفروا من قومه لئن اتبعتم شعیبا انکم اذا لخاسرون فاخذتهم الرجفة فاصبحوا فی دارهم جاثمین الذین کذبوا شعیبا کأن لم یغنوا فیها الذین کذبوا
شعیبا کانوا هم الخاسرین فتولی عنهم وقال یا قوم لقد ابلغتکم رسالات ربی ونصحت لکم فکیف آسی علی قوم کافرین
[illegible]

[illegible] وما ارسلنا فی قریة من نبی
الا اخذنا اهلها بالبأساء والضراء لعلهم یضرعون ثم بدلنا مکان السیئة الحسنة حتی عفوا وقالوا قد مس آباءنا الضراء والسراء فاخذناهم بغتة
وهم لا یشعرون [illegible]

[illegible] ولو ان اهل القری آمنوا واتقوا لفتحنا علیهم برکات من السماء والارض ولکن کذبوا فاخذناهم
بما کانوا یکسبون افأمن اهل القری ان یأتیهم بأسنا بیاتا وهم نائمون اوأمن اهل القری ان یأتیهم بأسنا ضحی وهم
یلعبون افأمنوا مکر الله فلا یأمن مکر الله الا القوم الخاسرون [illegible]
[illegible] و زمین یکی دیگر از آسمان هم

باران آمدی و از زمین گیاه و نبات رستی و از هر جای چیزی روی بایشان نهادی و دعای ایشان به آسمان رسیدی [illegible]

طاعت معصیت کردند بجای [illegible]

شدی و در زمین برکات حاصل و حصول مرادات بودی مر ایشان را ولیکن برخلاف این کردند بجای ایمان و تقوی [illegible]
و تکذیب کردند لاجرم ایشان را فرو گرفتیم به عذاب مستأصل [illegible] بسوی آنکه ایشان کسب کردند [illegible]
افأمن آیا ایمن شدند اهل این شهرها از آنکه عذاب ما بایشان آید و ایشان خفته باشند در شب [illegible]
یا ایمن شدند اهل این شهرها از آنکه عذاب ما بایشان آید در وقت چاشتگاه و ایشان در لعب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
و ظالمان ایمن نباشند

أو لم يهد للذين يرثون الأرض من بعد أهلها أن لو نشاء أصبناهم بذنوبهم ونطبع على قلوبهم فهم لا يسمعون تلك القرى نقص عليك من أنبائها ولقد جاءتهم رسلهم بالبينات فما كانوا ليؤمنوا بما كذبوا من قبل كذلك يطبع الله على قلوب الكافرين وما وجدنا لأكثرهم من عهد وإن وجدنا أكثرهم لفاسقين

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

که قرآن و از این معلوم میشود که خدای [illegible] کنند [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

ثم بعثنا من بعدهم موسى بآياتنا إلى فرعون وملئه فظلموا بها فانظر كيف كان عاقبة المفسدين وقال موسى يا فرعون إني رسول من رب العالمين حقيق على أن لا أقول على الله إلا الحق قد جئتكم ببينة من ربكم فأرسل معي بني إسرائيل قال إن كنت جئت بآية فأت بها إن كنت من الصادقين

[illegible]

ایشان هر

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

جون [illegible]

تا به بیت المقدس آیند وهب گفت سبب استعباد فرعون بنی اسرائیل را آن بود که فرعون موسی فرعون یوسف [illegible]
رسید اسباط متفرق شدند و نسل فرعون و خویشان او بسیار شدند بر بنی اسرائیل غلبه کردند ایشان را به بندگی گرفتند [illegible]
تا ایشان را [illegible] موسی از دست فرعون برآیند و از آن روز که یوسف در مصر شد تا [illegible] چهار صد سال بود و فرعون موسی را گفت [illegible]
حجت آیتی اگر آیتی آورده بیار اگر راست میگویی و از جمله راست گویانی فالقی عصاه فاذا هی ثعبان مبین [illegible]
هی بیضاء للناظرین قال الملأ من قوم فرعون ان هذا لساحر علیم یرید ان یخرجکم من ارضکم فماذا تأمرون قالوا ارجه واخاه وارسل
المدائن حاشرین یاتوک بکل ساحر علیم چون فرعون گفت آیتی بیار موسی عصا از دست بینداخت آن عصا
اژدها گشت و ثعبان ماری بزرگ باشد یعنی اژدهایی شد بر گشت که بدیدند در وحشی شود و اژدهای عظیم [illegible]
موسی بود چون موسی بزد دهان باز کرد یک لب بر زیر کوشک فرعون نهاد و یکی بر بالای کوشک خواست [illegible]
با هر چه در وی بود فرو برد و هلاک فرعون کند فرعون بگریخت و به خانه شد و هر چه دید نجاست کرد از ترس [illegible]
چهل بار و او را حدث افتاد پس از آن چهل روز دیگر بار نشستی از موسی فریاد خواست گفت بحرمت رضاع و تربیت
که این مار از من دور گردان تا بتو ایمان آورم و بنی اسرائیل را بتو دهم و هر چه خواهی کنم ثعبان آمد سوی حجره کرد [illegible]
را بر هم زد و هم بر هم افتادند و جمعی از ایشان هلاک شدند چون فرعون بسیار زاری کرد و فریاد خواست موسی [illegible]
دست فراز کرد و برگرفت عصا شد چنانکه بود فرعون با جای خود آمد نشست موسی را گفت آیتی دیگر داری [illegible]
گفت بلی موسی دست در جیب کرد و بیرون آورد سفید مانند برف و نوری از وی می‌تافت چون شعاع
آفتاب فرعون گفت این دست تو است موسی دست بیرون آورد پس از آنکه در جیب فرو کرد چنانکه بود دست
باشد اصل خلقت دیگر باره در جیب کرد و بیرون آورد و نوری از وی می‌تافت تا بعنان آسمان رسید چنانکه
چشمها را خیره کرد و فرعون را دید متحیر فرو ماند موسی علیه السلام دست در جیب کرد و بیرون آورد و حال [illegible]
شد فرعون خواست تا ایمان آورد [illegible] آن برخاست و پیش او آمد و گفت ای فرعون دعوی خدایی کرده [illegible]
مسخر تو شده است و تو را می‌پرستند و بنده تو شده‌اند ایمان خواهی آوردن تا بیچاره باشی ای [illegible] کار [illegible]
یک روز مهلت طلب از موسی فرعون گفت مرا مهلت ده تا فردا موسی گفت روا باشد و برگشت خدای
وحی فرستاد که فرعون را بگوی که اگر ایمان آری پادشاهی ملک تو را باشد و جوانی و قوت تو باز دهم فرعون گفت یک
روز مهلت ده موسی برفت هامان بیامد فرعون وی را گفت ای هامان چه گویی موسی چنین و چنین میگوید و از اجین [illegible]
کاری عظیم باشد هامان گفت او مردی جادو است [illegible] بود کی بندهٔ ملک بود که ای قوم ترا پرستند ملک [illegible]
بر جا بود و فرعون را از سر این ببرد و گفت حدیث جوانی اگر گفت من تو را باز دهم من این را چاره سازم گفت جوانی
و موی سیاه شود و اگر تو بود تا و همه بیاوردند و موی وی را سیاه [illegible] موی سیاه دیگر روز باز آمد فرعون [illegible]
موی سیاه شده از آن عجب کرد خدای تعالی وحی فرستاد که این موسی چه اندیشه میکنی این خضاب سخن تو راست روزی [illegible]
بود و عمان شود که بود و در بعضی روایت آمده است که چون موسی و هارون از نزدیک فرعون بیرون آمدند در راه
ایشان را باران گرفت تا به خانهٔ پیرزنی رسیدند و او از خویشان مادر موسی و هارون بود و آن شب آنجا مقام کردند و [illegible]
و قوم فرعون گفتند ایشان را بایست گرفت و محبوس کرد یکی بر ایشان فرستاد تا چون بیامد ایشان را در خانه [illegible]
خفته یافتند چون خواست که ایشان را آگاه کند عصا بر بالین موسی نهاده بود و دیگر باره اژدها گشت و ایشان [illegible]

تا این روز که موسی علیه السلام [illegible] شد

[illegible]

خضاب کرد موی ریش او

ایشان گرد و ایشان را کم گرفتند چون موسی و هارون بیدار شدند و بیرون آمدند ایشان را خبر داد [illegible] گفت خدای او این حکایت کرد و گفت
چون موسی عصا بیفکند چنانکه ماری بزرگ در چه او دید ازو بترسید و بگریخت در هیچ یکی نبود مشت [illegible] دست در گریبان کرد و از
گریبان بیرون کشید دست سپید نورانی شد چنانکه او را دیدند موسی را مرد جادو بخاست هر چون دست بیاورد دید [illegible]
می ماند و این معنی و خواند بود خارق عادت از آنکه هیچ کس بیاوردن آن قادر نباشد که خدای تو چون قوم فرعون چنان دیدند [illegible]
اشراف و خواص و ایشان وزیران او چون معجزه و کشف حقیقت کار در وی ساحر جادو است سحر چیزی لطیف باشد [illegible]
اظهار نمود که ایهام معجزه کند و در صورت و تصور مشکل باشد و گفتند این قوم کی مرد ساحر میخواهد تا شما را از زمین شما و ملک شما
بیرون کند به جادوی خود و این بدان ایشان گفتند که موسی گفت فارسل معی بنی اسرائیل بنی اسرائیل را از فرعون بخواست [illegible]
گفتند میخواهند تا جای بسیار را از ما جدا کند و ایشان [illegible] را بر ما خروج کنند اکنون شما چه میفرمایید [illegible]
در مصلحت میبینید ای معنی که فماذا تأمرون گفتند که معنی او قوم فرعون است بالحکم گفتند که معنی فرعون است [illegible]
خواص خود را گفت بطریق مشورت ایشان جواب دادند گفتند او را باز پس دار و برادرش را و این کار تاخیر کن و
بفرست از باز دار و در شهرها رسولان را بفرست و در همه نامه تا هر کجا جادوی دانا و عالم باشد همه را گرد کنند و بر درگاه
آورند تا از آن جادوان که از قطار عالم بیش و کم دانند هست باشند [illegible] که موسی میکند اگر سحر و جادوی بود
جواب دهند و بگویند سحری که او را غالب باشد و اگر نه سحر است و او صادق و راست گوی باشد کار او را [illegible]
و اندیشه کنند آنگه گفته‌اند که رای آن است که کودکان بنی اسرائیل بسیار بگیرند و به جادوان سپارند تا جادوی بیاموزند و ایشان
دیدار او را خواندند فرستادند و کودکان را از بنی اسرائیل و دو دیگر از قبطیان به آن دیه فرستادند و از موسی [illegible]
ایشان را آموختند و آن کودکان سحر آموختند تا در جادویی استاد شدند [illegible] استادان پیش فرعون آمدند و گفتند
[illegible] آموختیم سحری که ساحران عالم را غلبه کنند الا کاری که [illegible] باشد که ایشان طاقت آن ندارند
وجاء السحرة فرعون قالوا ان لنا لاجرا ان کنا نحن الغالبین قال نعم وانکم لمن المقربین قالوا یا موسی اما ان تلقی
واما ان نکون نحن الملقین قال القوا فلما القوا سحروا اعین الناس واسترهبوهم وجاؤوا بسحر عظیم کعب الاحبار گفت
[illegible] عالم و فرستادند [illegible] جادو را حاضر کردند [illegible] گفت هفتاد هزار بودند فرعون از ایشان هفت هزار
برگزید [illegible] از ایشان [illegible] برگزید و از این هفتصد هفتاد اختیار کرد ایشان همه پیش فرعون آمدند و گفتند
[illegible] اگر غالب آییم بر موسی فرعون گفت آری شما را مزدی و پاداش نیکو باشد عظیم و شما نزد من
[illegible] مقربان باشید و در جهت شما نزد من مکنت و حال و رفعت باشد و در آیه دلیل است که فرعون بنده و ذلیل و
[illegible] اگر وی [illegible] بودی و بر ایشان حاجت نبودی و هر چه خواستی توانستی کرد و نیز دلیل است که
ساحران در این دعوی کردند [illegible] بداند که دروغ گفتند و ای الکفر [illegible] ایمان چه خدای قادر [illegible]
[illegible] بود و جادوی که ایشان [illegible] از فرعون مزدی خواستند و گفتند ائن لنا لاجرا ان کنا
نحن الغالبین چون سحره بیامدند و در مقابل موسی بایستادند موسی ایشان را [illegible] خدای خواندند و از خدای بترسید گفت
[illegible] و مرج و تو را است [illegible] ایشان [illegible] دیگر [illegible] گفتند بیکی جاودان [illegible] ای مرد بحق
ایشان بود و در [illegible] روز عیدی بود ایشان را ابن عباس گفت روز اول از سال روز نوروز و روز [illegible]
[illegible] بود [illegible] این جمع با سکندریه بود خلایق عالم را تماشا شد فرعون در آن صحرا جمع شدند

بگزی فرعون را بود و

یا این هم

[illegible]

[illegible] ای مرد بحق

موسی هم آمد تنها و با او جز هارون کسی نبود و در برابر ایشان بایستاد و بر عصا تکیه زد و ایشان را وعظ گفت و نصیحت
کرد و از عقاب خدای بترسانید و گفت ویلکم لا تفتروا علی الله کذبا فیسحتکم بعذاب ایشان چون سخن موسی بشنیدند گفتند نفیحیکم ر
این مرد سخن جادوان نمیگوید و سر و قول ساحران ندارد فتنازعوا امرهم بینهم واسروا النجوی الخ موسی را گفتند ای موسی
تو بیفکنی اگر خواهی یا ما افکنیم اول قال بل القوا الخ بس موسی ایشان را گفت [illegible] اول شما بیفکنید چون ایشان بیفکندند
آنچه با ایشان بود چنانکه در خبر است که [illegible] و رسنها و عصاهای بسیار [illegible] ساخته بودند [illegible]
مجوف کرده و زیبق در میان آن ریخته و رسنها را زیبق اندوده و در زیر زمین مجوف کرده بودند و در زیر آتش افروخته
که چون چوبها و رسنها گرم شد در حرکت آمدند چنان نمود که همه مار اند و از حرکت آن در ایشان هیبت آمد بعضی بر بعضی می افتاد
موسی هم چون چنان دید بترسید [illegible] که آن را [illegible] رسید [illegible] چنانکه [illegible]
دید هم از آن [illegible] و گفت [illegible] ایشان نمودند [illegible] وجبت م
بترسید بهر حال موسی عصا بیفکند [illegible] و هر جا ایشان [illegible] سال ساخته بودند [illegible]
از شتر [illegible] بزرگتر با چشمهای سطبر و کوتاه و دنبال دراز و دنبال [illegible] دو پای [illegible]
[illegible] کرده و از دهن او آتش بیرون آمد و چشمهای سرخ [illegible] و مویهای دراز داشت [illegible]
دو سر بود [illegible] دهن [illegible] و سطبر [illegible] و آوازی بود [illegible]
از [illegible] و [illegible] که [illegible] ساده کرد و [illegible] قوم [illegible]
کرد [illegible] و از اژدها [illegible] فرعون [illegible] رفت [illegible]
وان روز [illegible] جهار [illegible] و [illegible] بود [illegible] داشت [illegible] شد [illegible]
[illegible] بود [illegible] فلما القوا [illegible] ایشان [illegible] و [illegible] اجازت [illegible]
[illegible] و [illegible] موسی [illegible] اجازت [illegible] و گفت [illegible] جادو [illegible]
[illegible] جادوی کرده [illegible] ایشان [illegible] مردم از ایشان [illegible] بر [illegible]
[illegible] بود [illegible] ایشان در باب جادوی و جادوی عظیم [illegible] در جهان [illegible]
[illegible] وأوحینا الی موسی ان الق عصاک فاذا هی تلقف ما یأفکون فوقع الحق
وبطل ما کانوا یعملون فغلبوا هنالک وانقلبوا صاغرین والقی السحرة ساجدین قالوا آمنا برب العالمین رب موسی وهارون
چون جادوان بهای ایشان [illegible] دیدیم [illegible] موسی [illegible] عصای خود [illegible]
عصای خود [illegible] عصا [illegible] و [illegible] ایشان [illegible] دروغ گفته [illegible]
[illegible] که [illegible] شد [illegible] و [illegible] موسی [illegible]
[illegible] عصا [illegible] خدای [illegible] قدرت [illegible] عظیم و اجسام [illegible] کرد
[illegible] لطیف [illegible] آسمان [illegible] و آشکار [illegible]
کرد [illegible] ایشان [illegible] جادوی [illegible] شدند [illegible]
[illegible] فرعون و اتباع او و آن ساحران [illegible]
خدای جهان ایمان آوردند و گفتند که ایمان آوردیم بخدای عالمیان آن خدای که خدای موسی و هارون است [illegible]

بیان آنکه [illegible] فرعون را خواسته اند در یک عهد دو امام [illegible] و دو پیغمبر است و چون موسی و
هارون که هر دو پیغمبران بودند و در شرع هم روا باشد و نقل است که ابن جریح گفت [illegible] بر سر
کرد [illegible] هیچ پیغمبری [illegible] بود و قال فرعون آمنتم به قبل ان آذن لکم ان هذا لمکر مکرتموه فی المدینة
لتخرجوا منها اهلها فسوف تعلمون لاقطعن ایدیکم وارجلکم من خلاف ثم لاصلبنکم اجمعین قالوا انا الی ربنا منقلبون وما تنقم منا الا ان
آمنا بآیات ربنا لما جاءتنا ربنا افرغ علینا صبرا وتوفنا مسلمین چون آن جماعه که جادوان بودند ایمان آوردند [illegible]
ایشان هفتاد [illegible] مرد بودند [illegible] شده از بزرگان علما و بزرگان ایشان بودند و بزرگان [illegible]
[illegible] و اول ایشان آورده اند بموسی و دیگران ایشان را متابعت کردند فرعون چون آن جمعیه [illegible] ایمان ام چهارم
[illegible] گفت ایمان آوردید [illegible] این مکری [illegible] که [illegible] ساخته اید [illegible]
[illegible] شهر [illegible] این شهر [illegible] قبطیان [illegible] این شهر [illegible]
[illegible] بنی اسرائیل [illegible] فرعون [illegible] گفت تا مردمان این شهر متابعت ساحران نکنند
ایمان نیاورند [illegible] ایشان [illegible] تا [illegible]
[illegible] دستهای [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] خدای [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] ایمان [illegible] و [illegible]
[illegible] فرعون [illegible] بایستادند [illegible]
[illegible] دست و پای [illegible] ایشان [illegible] ایمان [illegible]
[illegible] ایمان [illegible] توفیق [illegible] ایمان [illegible]
[illegible] قوم [illegible] ساحر [illegible]
[illegible] فرعون [illegible] شدند وقال الملأ من قوم فرعون
اتذر موسی وقومه لیفسدوا فی الارض ویذرک وآلهتک قال سنقتل ابناءهم ونستحیی نساءهم وانا فوقهم قاهرون قال موسی
لقومه استعینوا بالله واصبروا ان الارض لله یورثها من یشاء من عباده والعاقبة للمتقین قالوا اوذینا من قبل ان
تأتینا ومن بعد ما جئتنا قال عسی ربکم ان یهلک عدوکم ویستخلفکم فی الارض فینظر کیف تعملون اشراف قوم فرعون
[illegible] ای فرعون [illegible] موسی و قوم او [illegible] تا در زمین فساد [illegible]
[illegible] ایمان بخدای [illegible]
ایمان آورده [illegible] ایمان [illegible] موسی و قوم او [illegible]
[illegible] فرعون [illegible] بود [illegible]
پیش از آنکه دعوی خدای کرد [illegible] پرستی کردندی [illegible]
کردندی و گفته اند فرعون [illegible] قوم [illegible] بتان [illegible]
[illegible] گفت انا ربکم الاعلی [illegible]
[illegible] آفتاب بود [illegible] آفتاب پرستیدی [illegible] قوم [illegible] جواب داد و گفت [illegible]

زود بود که ما بر سر همان کار شویم که بران بوده ایم پسران ایشان را بکشیم و دختران ایشان را نگه داریم برای آن که
زنان ایشان را نکشیم اینجا کسانی باشند که ایشان را خدمت کنند ایشان از شرم ایشان ایمن باشند که زنان را
قوت و شوکت کارزار نباشد و ما این بتوانیم کردن که ما زبردستان ایشانیم و حکم و فرمان ایشان بر ما روا
نباشد که ما بر ایشان قاهر و غالبیم و ایشان اسیران و ذلیلان اند و غلبه ایشان را هیچ اثری نباشد و ملک
چون قوم موسی از فرعون این سخن شنیدند بترسیدند و با موسی شکایت کردند موسی ایشان را به صبر فرمود و گفت
ای قوم از خدا یاری خواهید و پناه با وی دهید و صبر کنید که خدای شما را از شر وی نگاه دارد و بر ایشان ظفر دهد
گرداند و زمین خدا راست از زمین مصر و غیران و خدای میراث گذارد این زمین را به هر که خواهد و بدین وعده
ایشان را تسلی و دلخوشی داد برآنکه چنانکه [illegible] کار را العاقبة و [illegible] است و از این قوم و زنان قوم
دیگری نیز چنانکه گذشت شاعری وحبک قبل الناس [illegible] فخذ کان [illegible] و دیگر ایشان را
وعده داد به هلاک [illegible] زمین مصر و ملک فرعون ایشان را خواهد بود و گفت والعاقبة للمتقین و عاقبت و کام
بهتر کار [illegible] برای [illegible] ایشان با ثواب خدای [illegible] و مرجع ایشان بار [illegible] خدای باشد قوم موسی موسی را گفتند
[illegible] که ای موسی [illegible] قوم [illegible] دشمن [illegible] ما را [illegible] از آمدن تو [illegible] باشد و
این کار اکنون با دیگر [illegible] آمدن تو [illegible] چون در [illegible] حال [illegible] رنج می باید بود [illegible]
میان [illegible] چون با تو [illegible] قوم [illegible] میان و [illegible] بحران [illegible]
[illegible] ایشان قوم موسی را بنده کرده بودند [illegible] کارهای گران [illegible] و سنگ کندن از کوه
و نقل کردن و [illegible] و گونه [illegible] و انواع حرف و صناعات از کلیگری و درودگری و خشت زدن و دیگر
[illegible] کرده هر ماه و هر روز [illegible] چیزی [illegible] کرده بود [illegible] و [illegible]
[illegible] موسی علیه السلام [illegible] داد و گفت [illegible]
باشید [illegible] که خدای شما [illegible] هلاک کند و شما را خلیفه خود کرداند و [illegible]
[illegible] و ملک او [illegible] شما [illegible] کرده [illegible] شما [illegible] حاصل خواهد شد [illegible]
شما را [illegible] خدای [illegible] فرعون را هلاک کرد و ملک مصر با ایشان داد [illegible]
و در روزگار [illegible] برای ایشان [illegible] سلیمان ملک زمین با ایشان داد چون فرعون را [illegible]
و ملک مصر با ایشان داد ایشان شکران [illegible] سال [illegible] پیشه کردند ولقد اخذنا آل فرعون
بالسنین ونقص من الثمرات لعلهم یذکرون فاذا جاءتهم الحسنة قالوا لنا هذه وان تصبهم سیئة یطیروا بموسی ومن معه الا انما
طائرهم عند الله ولکن اکثرهم لا یعلمون حق تعالی بگرفت [illegible] فرعون و قوم او [illegible] بگرفتیم به عذاب قحط
سالهای [illegible] فرعون را و اتباع و قوم او را و نقصان میوه ها [illegible] و نقصان میوه ها در شهرها
[illegible] و [illegible] بزرگ [illegible] عذاب
عذاب قوم فرعون [illegible] تا باشد که ایشان پند گیرند [illegible]
بر کفر اصرار کردند و ایشان [illegible] و این شومی کفر و معصیت خود ندانستند [illegible]
[illegible] و تنگی و فراخی [illegible] ایشان [illegible] از [illegible] شومی موسی است و آن کسان [illegible]

آنکه کار ایشان بخود و قسمی می گفت [illegible] که خدای [illegible] ایشان [illegible] ایشان [illegible] موسی و [illegible]
و [illegible] از شومی وی است [illegible] ایشان [illegible] و گروه [illegible] خدای است [illegible]
[illegible] وی است و [illegible] در قبضه قدرت وی است [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] شومی کفر و معصیت ایشان است که خدای [illegible] ایشان [illegible] شومی موسی و [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] وقالوا مهما تأتنا به من آیة لتسحرنا بها فما نحن لک بمؤمنین فأرسلنا علیهم الطوفان والجراد
والقمل والضفادع والدم آیات مفصلات فاستکبروا وکانوا قوما مجرمین قوم فرعون و اتباع او موسی را گفتند که [illegible]
[illegible] از آیات [illegible] که [illegible] مسحور [illegible] که [illegible] ما [illegible] تو ایمان [illegible]
[illegible] فرعون و اتباع او بود [illegible]
و اتباع او [illegible] طوفان [illegible] آیات دیگر [illegible]
[illegible] ایمان [illegible] مغرور و مغلوب بازگشت و بر کفر و معصیت اصرار کردند خدای ایشان را
امتحان کرد بقحط و نقصان میوه در سالهای [illegible] ایشان [illegible] موسی [illegible] خدای [illegible]
[illegible] قوم مرا [illegible] خدای [illegible] طوفان [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] از آسمان [illegible] در خانهای ایشان [illegible] ایشان در میان [illegible] در خانها [illegible]
و مزارع [illegible] ایشان [illegible] خانهای اسرائیلیان [illegible] قطره [illegible]
[illegible] و در این حال [illegible] ایشان [illegible] موسی آمدند [illegible]
[illegible] این عذاب از ما بردار تا ما ایمان آوریم [illegible] بنی اسرائیل [illegible] موسی [illegible] دعا کرد
خدای [illegible] طوفان [illegible] ایمان [illegible] بنی اسرائیل [illegible] خدای [illegible]
[illegible] و [illegible] بسیار [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] و [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] و میوه [illegible] در صحرا [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] در خانهای ایشان [illegible]
[illegible] در خانه بنی اسرائیل [illegible] موسی آمدند [illegible] کردند [illegible]
[illegible] تا این بلا [illegible] ایمان آوریم [illegible] بنی اسرائیل [illegible]
[illegible] موسی دعا کرد خدای [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] موسی [illegible] دعا کرد [illegible] فرعون [illegible]
قوم فرعون [illegible] خدای [illegible]
[illegible] خدای [illegible]
[illegible] ایشان و موسی [illegible] مصر بیرون [illegible]
[illegible] موسی [illegible] دعا کرد [illegible] خدای [illegible]
[illegible] و میوه ایشان [illegible] زمین [illegible] ایشان افتادند [illegible]

وحیلهای
و بنالهای ایشان خواب می گشت و [illegible] رسید و در بام [illegible] ایشان [illegible]

و بجای خود در طعام و شراب ایشان می افتادند و هرچه نهادندی چون باز کردندی پر از قمل شده بودی و در میان سرهاشان
[illegible] و طعامها بر ایشان [illegible] وقت حاجت چون [illegible] پر قمل شده بودی [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
و ایمان آوریم و بنی اسرائیل را با تو دهیم [illegible] موسی دیگر باره دعا کرد [illegible] از ایشان [illegible]
[illegible] چون [illegible] ایشان [illegible]
فرعون [illegible] ایمان [illegible] ایشان [illegible]
و جامهای ایشان [illegible]
ایشان [illegible]
[illegible] فرعون [illegible]
آل فرعون [illegible] موسی [illegible]
[illegible] دعا کرد [illegible] کشف کرد [illegible]
بر ایشان [illegible] خون [illegible] فرعون [illegible]
[illegible] خون [illegible] فرعون [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
و خون [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] بر ایشان [illegible] آب صافی پاکیزه [illegible] خون [illegible]
آن آب [illegible] فرعون [illegible]
[illegible] آب صافی [illegible] خون [illegible]
خون صافی [illegible] آب [illegible] خون [illegible]
[illegible]
[illegible] موسی دعا کرد [illegible]
عذاب [illegible] ایشان [illegible] موسی [illegible]
و فرعون و قوم او [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] فرعون [illegible] طوفان [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] عذاب [illegible]
ایشان [illegible]
[illegible] بر ایشان [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] موسی [illegible] ایشان [illegible]
کردند و ایشان قومی گناهکاران بودند و آن [illegible] ولما وقع علیهم الرجز قالوا یا موسی ادع لنا ربک بما عهد عندک

لئن کشفت عنا الرجز لنؤمنن لک ولنرسلن معک بنی اسرائیل فلما کشفنا عنهم الرجز الی اجل هم بالغوه اذا هم ینکثون فانتقمنا منهم فاغرقناهم
فی الیم بانهم کذبوا بآیاتنا وکانوا عنها غافلین [illegible] چون عذاب بر آل فرعون [illegible]
[illegible] خدای [illegible]
[illegible] عذاب [illegible] بنی اسرائیل [illegible] موسی [illegible]
[illegible] عذاب [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible]
[illegible] فرعون [illegible] موسی علیه السلام [illegible] بنی اسرائیل [illegible] خدای [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible] موسی [illegible]
[illegible] فرعون [illegible] واورثنا القوم الذین کانوا
یستضعفون مشارق الارض ومغاربها التی بارکنا فیها وتمت کلمت ربک الحسنی علی بنی اسرائیل بما صبروا ودمرنا ما کان یصنع
فرعون وقومه وما کانوا یعرشون [illegible] فرعون [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] فرعون [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible] بنی اسرائیل [illegible]
[illegible] فرعون [illegible]
[illegible] فرعون [illegible] ایشان [illegible]
ایشان [illegible] وجاوزنا ببنی اسرائیل البحر فاتوا
علی قوم یعکفون علی اصنام لهم قالوا یا موسی اجعل لنا الها کما لهم آلهة قال انکم قوم تجهلون ان هؤلاء متبر ما هم فیه وباطل
ما کانوا یعملون قال اغیر الله ابغیکم الها وهو فضلکم علی العالمین [illegible] بنی اسرائیل [illegible]
[illegible] بنی اسرائیل [illegible] دریا [illegible]
فرعون [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] موسی [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible] موسی [illegible]
[illegible] فرعون [illegible]
[illegible] بنی اسرائیل [illegible] فرعون [illegible]
[illegible]

وقومش را

چون از دریا نشان بگذرانیدیم بر قومی رسیدند بر کنار دریا و بقومی در آمدند که ایشان بت پرستان بودند و بر بتان خود [illegible]
ایشان مقیم بودند بتان را در پیش نهاده بودند و سجده میکردند موسی را گفتند که ای موسی ما را نیز خدای بیار چنانکه ایشان را
خدایان است که ایشان را پرستند تا ما نیز او را بپرستیم موسی گفت شما جاهلید و نادان با این همه نعمت که خدای با شما کرده [illegible]
هر آینه که شما را نموده هنوز در خدا شک می آرید [illegible] در خبر است که روزی جهودی امیر المؤمنین را
گفت [illegible] امیر المؤمنین گفت [illegible]
لا فیه [illegible] خلاف کردیم [illegible] خلاف کردیم [illegible] ولکن
اقدامکم من البحر حتی قلتم یا موسی اجعل لنا الها کما لهم آلهة ای شما از دریا خشک نشده بود که پیغمبر خود را گفتند که ما را خدای بیار
بت پرستان را خدای بسیار است [illegible] ای موسی
موسی در جواب ایشان گفت ای بت پرستان [illegible]
ایشان [illegible]
[illegible] خدای [illegible] شما را [illegible]
[illegible] رسول بودم [illegible]
[illegible] رسول الله [illegible]
[illegible]
این بشنید گفت [illegible] انها کما لهم آلهة والذی نفسی بیده لترکبن سنن من
کان قبلکم [illegible] واذ نجیناکم من آل فرعون
یسومونکم سوء العذاب یقتلون ابناءکم ویستحیون نساءکم وفی ذلکم بلاء من ربکم عظیم وواعدنا موسی ثلاثین لیلة واتممناها بعشر فتم میقات
ربه اربعین لیلة وقال موسی لاخیه هارون اخلفنی فی قومی واصلح ولا تتبع سبیل المفسدین ای [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] خدای [illegible] موسی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

بسیار
[illegible]

۲۲۹

[illegible]
[illegible] قال موسی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] هارون [illegible]
موسی برادر خود هارون را گفت ای هارون خلیفه من باش در قوم من و کار ایشان را به صلاح آر
بنی اسرائیل [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ثواب [illegible]
ولما جاء موسی لمیقاتنا وکلمه ربه قال رب ارنی انظر الیک قال لن ترانی ولکن انظر الی الجبل فان استقر مکانه فسوف ترانی فلما
تجلی ربه للجبل جعله دکا وخر موسی صعقا فلما افاق قال سبحانک تبت الیک وانا اول المؤمنین
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

قوله تعالی [illegible]
[illegible] کلام خدای بشنیدیم

گفت من تجلی دهم کوه را بعضی گویند همه کوهها سر برآوردند مگر این کوه و دیگر کوهها چندان که سر فرو برد و گفت [illegible]
باشد که خدای تجلی نور خود بر من افکند حق تعالی گفت بیرون من کس تجلی جز در تو ننگرم برای تو بهشت در [illegible]
گفت بر این کوه نگر اگر این بر جای خود بماند و طاقت تجلی نور من دارد تو مرا ببینی الله تجلی فرمود و چون تجلی ظاهر شد [illegible]
عرش آن کوه را پاره پاره کرد و موسی بیفتاد و بیهوش شد و در معنی تجلی خلاف کرده‌اند ابن عباس گفت که چون نور او [illegible]
ظاهر شد [illegible] گفت چون خدای [illegible] نور [illegible] که [illegible] بیرون آید [illegible]
و عبدالله سلام گفت حجابی از نور عرش [illegible] روایت کرد از رسول [illegible]
و انگشت [illegible] گفت [illegible] نور خدای تجلی [illegible] کوه [illegible] مقدار [illegible]
فرو برد و گفته‌اند [illegible] روایت کرد از رسول [illegible] چون خدای تجلی کرد کوه [illegible] پاره شد [illegible]
افتاد [illegible] و رضوی و [illegible] و ثبیر و حری [illegible] شدند [illegible]
تا به قیامت در جای قرار نگیرد [illegible] گفت این سؤال [illegible] روز [illegible] موسی [illegible]
وهب گفت که چون موسی سؤال رؤیت کرد خدای [illegible] و [illegible] برق و صواعق [illegible] کوه [illegible]
آسمان گفت [illegible] موسی را [illegible] این سؤال کرد فرشتگان [illegible] موسی [illegible] کوه [illegible]
چهار [illegible] اول فرشتگان آسمان دنیا بودند بر صورت گاو [illegible] ایشان تسبیح و تهلیل [illegible] جلیله و
چون [illegible] فرشتگان آسمان دوم آمدند بر صورت شیران [illegible] عظیم تسبیح و تهلیل [illegible] ایشان هم
[illegible] گفت [illegible]
[illegible] فرشتگان [illegible] گفت ای موسی صبر کن [illegible]
تو خواستی [illegible] فرشتگان آسمان سیم آمدند بصورت [illegible]
تسبیح و تهلیل [illegible] فرشتگان آسمان چهارم فرود آمدند [illegible]
[illegible] تسبیح و تهلیل ایشان [illegible] فرشتگان [illegible]
فرشتگان [illegible] آسمان پنجم فرود آمدند [illegible] که موسی [illegible]
بر جای [illegible] فرشتگان گفت [illegible]
آن [illegible] فرشتگان آسمان ششم فرود آمدند [illegible]
خواست [illegible] بر صورت [illegible] در دست هر یکی [illegible] از آتش چون [illegible]
لباس ایشان آتش بود و چون [illegible] تسبیح کردندی [illegible] فرشتگان [illegible] تسبیح ایشان [illegible]
سبوح قدوس رب العزة ابدا لا یموت موسی را خوف [illegible] و زبان [illegible] تسبیح [illegible]
بار خدایا [illegible] بار خدایا من [illegible] بار خدایا [illegible]
و [illegible] فرشتگان [illegible] گفتند ای موسی صبر کن [illegible] خواستی [illegible] خوف [illegible]
[illegible] فرشتگان آسمان هفتم [illegible] حجاب [illegible] نور عرش [illegible] موسی [illegible]
[illegible] نور [illegible] موسی [illegible] کوه پاره پاره شد [illegible]
[illegible] نور عرش [illegible] گفت از عرش و فرشتگان

و از تسبیح و تهلیل [illegible] موسی [illegible] سوخته [illegible]
[illegible] آسمان [illegible] عظیم [illegible] خدای تو لطف و کرم خود [illegible] چون [illegible]
[illegible] گفت ای خدایا با تو توبه کردم و ایمان آوردم و من اول کسی ام [illegible] ایمان [illegible]
و فرشتگان [illegible] رب الارباب
و ملک الملوک [illegible] تبت الیک [illegible] رب العالمین [illegible]
الثعلبی [illegible] قصص القرآن آورده است [illegible]
[illegible] موسی [illegible] سؤال [illegible] جواب [illegible]
[illegible] موسی بیهوش بیفتاد و کوه [illegible]
[illegible] تسبیح فرشتگان آسمان [illegible] تسبیح [illegible]
[illegible] تسبیح
موسی [illegible] قرآن است [illegible] تبت الیک [illegible]
[illegible] کتاب آورده [illegible] گفت که چون موسی بیهوش بیفتاد فرشتگان [illegible]
[illegible] کتاب آورده است که فرشتگان [illegible] خطاب م
[illegible] ایشان [illegible] فرشتگان [illegible]
[illegible] جواب [illegible] اعتقاد [illegible]
[illegible] موسی سؤال [illegible] قوم [illegible]
[illegible] ارنا الله جهرة [illegible] فقالوا ارنا الله جهرة فاخذتهم الصاعقة [illegible]
[illegible] گفت [illegible]
[illegible] جواب [illegible]
[illegible] موسی [illegible] جواب [illegible]
[illegible] سؤال کرد [illegible] موسی [illegible] گفت [illegible]
جواب [illegible] ایشان [illegible] در جواب [illegible] موسی گفت بار خدایا [illegible]
موسی و گفت [illegible] موسی [illegible]
[illegible] جواب [illegible] گفت [illegible]
[illegible] گفت [illegible]
[illegible] رؤیت [illegible]
[illegible] جواب داد [illegible]
[illegible] وقت [illegible] این آیه [illegible] ارنی [illegible]
[illegible] آیات خدای [illegible]
موسی بیهوش بیفتاد [illegible] چون بهوش آمد گفت [illegible] تبت الیک [illegible]

و اولین کسی ام که معترف ... شده بلطف و عنایت تو و خدای تعالی من ... گزیده است ... [illegible]
پس در قیامت ... [illegible] ... موسی ... [illegible]
از سؤال ... [illegible]
[illegible]
پرسید که موسی ... [illegible]
... ابن عباس گفت چون موسی ... [illegible]
گفت ای موسی ... [illegible]
... [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
قال ابو موسی ابی ... [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

۲۴۱

... که موسی گفت ... [illegible] ... بهترین امتان باشند ... [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

تا یاد ... قتال کنند ...

بنابر آنکه هیچ قربانی از زمین به آسمان نرود که او را بر نام [illegible] باشند و [illegible] خدای [illegible] نعمتی عظیم است [illegible]

و بهره‌مندان آن [illegible] و گوید خدای این نسخه و آیه است که در الواح بود چون خدای تعالی موسی را الواح داد [illegible]

[illegible] به قوتی و جهدی و جدی تمام و اجتهادی بلیغ و عزمی درست چنانکه عزم محکم بود در عمل [illegible]

و قوم خود را بفرمای تا بنیکوترین آن فرا گیرند و کار بندند از فرایض و سنن [illegible]

ثواب بیشتر باشد [illegible] و گفته‌اند که احسن یعنی حسن است و گفته‌اند [illegible]

[illegible] باشد که هیچ [illegible] بر سبیل تهدید و وعید [illegible]

فاسقان و جای ایشان که دوزخ است [illegible]

[illegible]

سأصرف عن آیاتی الذین یتکبرون فی الأرض بغیر الحق وإن یروا کل آیة لا یؤمنوا بها وإن یروا سبیل الرشد لا یتخذوه سبیلا وإن یروا سبیل الغی یتخذوه سبیلا ذلک بأنهم کذبوا بآیاتنا وکانوا عنها غافلین والذین کذبوا بآیاتنا ولقاء الآخرة حبطت أعمالهم هل یجزون إلا ما کانوا یعملون

[illegible]

[illegible] ایشان [illegible]

[illegible]

واتخذ قوم موسی من بعده من حلیهم عجلا جسدا له خوار ألم یروا أنه لا یکلمهم ولا یهدیهم سبیلا اتخذوه وکانوا ظالمین ولما سقط فی أیدیهم ورأوا أنهم قد ضلوا قالوا لئن لم یرحمنا ربنا ویغفر لنا لنکونن من الخاسرین

[illegible] چون موسی [illegible] بنی اسرائیل [illegible]

[illegible]

ولما رجع موسى الى قومه غضبان اسفا قال بئسما خلفتموني من بعدي اعجلتم امر ربكم والقى الالواح واخذ براس اخيه يجره اليه قال
ابن ام ان القوم استضعفوني وكادوا يقتلونني فلا تشمت بي الاعداء ولا تجعلني مع القوم الظالمين قال رب اغفر لي ولاخي وادخلنا
في رحمتك وانت ارحم الراحمين چون موسی از میقات باز گشت با قوم خود و قوم خود را دید که گوساله پرستیده
بودند گفت ای قوم که موسی را خدای تعالی از این حالت در میقات خبر داده بود خشمگین و اندوهگین روی با ایشان
و زبان ملامت با ایشان بگشاد و گفت بد خلافتی بود که شما کردید بعد از غیبت من و گفت که من بودم میان شما
بعد و شما بعد از من این تعجیل کردید بر فرمان خدای شما و کار وحی شما با خود دیگر باز آمد و موسی باز بجای
وی برده است چون این الواح را از دست بینداخت از خشم و سر برادر خود را فرا گرفت و به خود کشید
و ریش برادر بر گرفت و دست در گردن او در آورد و اگر الواح حمل و دیگر باز آمده بود و این رای از شفقت
کرد و از غضب و استخفاف که این فعل ایشان باشد و موسی دانست که برادر وی را از این جرم هیچ نیست و در چنین
کردن او تقصیر باشد از آنکه بر استخفاف و معنی لا تاخذ بلحيتي ولا براسي در جای خود گفته شود انشاء الله تعالى که برادر خود را گفت
که ای برادر با این قوم جگونه بودی و چه کرده هارون گفت ای برادر ای پسر مادر من هارون برادر موسی بود از پدر و مادر
ذکر مادر برای آن کرد تا مهربانی موسی در زیادت کند و شفقت و مهربانی از قبل مادر بیشتر باشد گفت ای برادر ما را
ضعیف کردند و نهایت قصد این بود من هیچ تقصیر نکردم ایشان را وعظ کردم و بیم کردم ایشان را از پرستیدن گوساله
کم کردند از غایت انکار که من کردم بر ایشان ای سبحان الله که اگر در حضور موسی هم با هارون در غیبت جمل بودی
معذور دارند و او را ضعیف کردند و بیم آن بود که او را بکشتند و او خلیفه موسی بود و وزیر بود بر قوم الله
رسول کننده ماننده این کار عجب باشد چون موسی هارون برادر بر گرفت ریش در دارد او در حال غضب و خشم بود
آن دو چند داشتند که او را عتاب میکند هارون گفت ای برادر در این حالت دشمنان از دور نگاه میکنند چند روز
که تو با من عتاب بکنی دشمنان از این حرکت بکنی که ایشان چون ای عظیم با استخفاف بینند ما را شماتت کنند و ما را
فلا تجعلني من جمله ایشان که در آن کار با ایشان شریک نبودم که الیس من تخلّف و چرا خبر ندهی
صلاح بود چون ایشان در حضور من گوساله میکردند و من از قبیل ایشان نیز او را نهی کردم و این فرق آن روی
ای خشمت از قول فرقت بني اسرائيل وانم ترقب قولي موسی چون حال هارون بدانست از تقصیر کردن او معذور
داشت گفت بار خدایا بیامرز مرا و برادر مرا و ما را در رحمت و معونت خود در آور که تو بهار رحمت کنی ای خدای
خدای که رحمت کننده ترین رحیمانی و این دعا کردن برای آن کرد تا بدو خطاب انقطاع بخدای و خضوع تمام حاصل شود
و رفع درجات کند و ذکر برادر برای آن کرد تا شماتت که از هارون کردند و از آنجه ریش او بگرفت و سر او کشید
و غضب و دل ایشان که این جنین معاونت عقیب او درخواست و ذکر کند ان الذين اتخذوا العجل سينالهم غضب من
ربهم وذلة في الحيوة الدنيا وكذلك نجزي المفترين والذين عملوا السيئات ثم تابوا من بعدها وامنوا ان ربك من بعدها لغفور رحيم
ولما سكت عن موسى الغضب اخذ الالواح وفي نسختها هدى ورحمة للذين هم لربهم يرهبون آنان که گوساله را خدای خود ساختند
و گوساله را پرستیدند زود باشد که برسد بایشان و دریابد ایشان را خشمی از خدای و ذلتی و خواری در دنیا که آن
از خشم ایشان رسید از خدای ایشان در دنیا آن بود که ایشان را فرمود که تا یکدیگر را بکشند و هفتاد هزار از ایشان
بکشتند تا توبه ایشان قبول باشد و ذلت آن بود که از سرای خود بیرون شدند و شهر خود را بگذاشتند و توبه ایشان از این فعل

نیست

نیست برایشان بلکه هر که در دروغ گوید بر خدای همین جزا باید از غضب و ذلت و این جزای هر دروغ زنی است روز قیامت
این کینه که هیچ مستطیع نباشند و الا که از خدای مرجع او باشد باید و کرده شد که این فرقه که رسید بر ایشان
همین جزا دهیم دروغ گو بنده را هیچ دروغی عظیم تر از آن نبود که سامری گفت و اشارت است که گوساله را الهکم واله
موسی و گفت که سنت آن کسان که کارهای بد کردند بر خدای که شنیدند و معاصی کردند پس از آن توبه کردند و ایمان آوردند و از معاصی
بیاستادند و پروردگار تو بر ایشان آمرزنده است توبه ایشان قبول کنیم و ایمان ایشان بپذیریم و ایشان را جاودانه مرحمت کنیم که
خدای تعالی آمرزنده و مهربان است پس از آنکه توبه کنند که ماهیت ایشان را بخشیده و بجای گشتن بود و ایمان آوردند و توبه کردند
و توبه کردند و از ضلالت که بجماعتی چند و بعضی شصت هزار مرد کشته شده بودند چون موسی خشم او بنشست و آرام گرفت
از سخن گفتن خاموش گشت پس از آن برادر این گفت آرام گرفت موسی الواح را که شکسته بود بر گرفت و الواح برای آن بیفکند
که از قوم در خشم بود و الواح را بر ایشان قوم بلند کرد تا ایشان را آن دید که گوساله پرستی کرده بودند و عبادت عجل کرده
بودند ایشان الواح بشکست چون شکستن الواح نبود نسختهٔ آن الواح و نوشته آن هدایتی و مهربانی بود مر آنها را
که از آن میترسیدند از خدای تعالی و بیم آن قوم که خدای تعالی هدایت دادند و برای ترس از خدا و خشم خود و عتاب و بر گرفتن
الواح است مع کمتر واختار موسى قومه سبعين رجلا لميقاتنا فلما اخذتهم الرجفة قال رب لو شئت اهلكتهم من قبل واياي
اتهلكنا بما فعل السفهاء منا ان هي الا فتنتك تضل بها من تشاء وتهدي من تشاء انت ولينا فاغفر لنا وارحمنا وانت خير الغافرين
موسی گفت سبب اختیار کردن موسی این هفتاد مرد را اختیار کردن موسی این هفتاد مرد آن بود که خدای تعالی گفت که ای
موسی جماعتی را از بنی اسرائیل که گوساله پرستیدند و خدای تعالی موسی را اختیار داد و این هفتاد مرد را اختیار کرد و با خود ببرد تا ایشان پیش
از خدای تعالی عذر خواهند که چنین کاری کرده اند و در مناجات خدای تعالی بعاینه بنشنیم حق تعالی گفت که ایشان را ملتی داده ام و
توبه ایشان قبول کردم و بعد از آن ایشان را طلب نخواهم و آن درخواست عجل بود و چرا بودن و صاعقه فرستادن آتش از آسمان
ایشان را بسوخت بیامد و بشنید کسی که بسوخت و سبب گفت جمعی از بنی اسرائیل که ما را با تو رفتن که خدای تعالی با تو سخن
میگوید و اگر چنین بودی ما نیز ببینیم و بشنویم که کلام او را سخن چگونه است که کلام او بشنوید و گفت که مستوی هفتاد مرد
بودند بشنویم که این کلام فرمت ایشان شنیدنت از آن بود که ما را بنمای ما آتشی بیامد و همه را بسوخت جمعی دیگر گفتند
که خدای بما نگفت که موسی را اختیار کن ما را باید که از بنی اسرائیل هفتاد مرد برگزیند موسی گفت خدای تعالی باید رفت و ایشان به
نمیرند که ایشان کشته شدند همه کسان که گفتند و بیش نبودند و کالب بن یوفنا گشتند ایشان بر فتند و آن کال گفتند که یکی بود
برسید پس کرده خدای تعالی نگشتند و دو گفت که موسی اختیار کرد از میان قوم خود هفتاد مرد را و ایشان را بطور
سینا و میقات خدای خویش چون موسی نزدیک کوه رسید ابری بیامد و همه را بپوشید خدای با موسی سخن گفت و امر
و نهی و وعظ در حجره ایشان بشنیدند چون ابر بر شد موسی گفت ایشان را شنیدید گفتند شنیدیم ولکن عطاها را
دیدن تمکین نبیعت ایمان نیاوریم و ما در گرایم کلمان سخن خداست تا وی را معاینه نبینیم چون ایشان این گفتند از زلزله
آتش در آن جا در مردند همه و بعد از امیر المؤمنین و امام المتقین و امین علم رسول رب العالمین اسد الله الغالب علی ابن ابی
طالب علیه السلام روایت کرده که گفت که موسی و هارون هر دو به کوه رفتند و آنجا هارون بمرد و موسی او را در خواب شد و هم
در خواب خدای تعالی را وی بگرفت و موسی او را بنشسته دفن کرد و چون با بنی اسرائیل باز آمد و حال برادر بگفت بنی اسرائیل
بنی اسرائیل گفتند هارون را تو کشتی و بر او حسد بردی که او را دوست تر میداشتیم و با ما خوی نرمتر و بدمزاجی تو کمتر بود مر و ایشان می گوید

که وی را وفات رسید و اثبات [illegible] موسی گفت [illegible]
[illegible] اختیار کن [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
برای [illegible] گفت [illegible] خدای [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] گفت [illegible]
[illegible]
[illegible] ابن عباس گفت [illegible]
[illegible] خدای [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible] خدای [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible] خدای [illegible]
رحمت کن و تو بهترین امرزندگانی واكتب لنا في هذه الدنيا حسنة وفي الآخرة انا هدنا اليك قال عذابي اصيب به من اشاء
ورحمتي وسعت كل شيء فسأكتبها للذين يتقون ويؤتون الزكوة والذين هم بآياتنا يؤمنون الذين يتبعون الرسول النبي الامي الذي
يجدونه مكتوبا عندهم في التورية والانجيل يأمرهم بالمعروف وينهيهم عن المنكر ويحل لهم الطيبات ويحرم عليهم الخبائث ويضع عنهم اصرهم
والاغلال التي كانت عليهم فالذين آمنوا به وعزروه ونصروه واتبعوا النور الذي انزل معه اولئك هم المفلحون [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] عذاب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] الذين [illegible]

وخدای تو در دنیا کافر را از برکت مؤمنان روزی دهد و بطفیل مؤمنان عذاب از ایشان باز میدارد [illegible]
کسانی اند که [illegible] باشند [illegible] مؤمنان [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] شقاوت [illegible] رحمت [illegible]
ابن عباس گفت چون این آیت [illegible] رحمت [illegible] گفت [illegible] خدای [illegible]
قطع طمع او کرد و گفت فسأكتبها للذين يتقون [illegible] رحمت برای [illegible]
[illegible] جهودان و ترسایان [illegible] ایشان [illegible] رحمت [illegible]
[illegible] زکوة [illegible] خدای [illegible] گفت [illegible] رحمت [illegible] واجب [illegible]
که مؤمن باشند [illegible] زکوة مال [illegible] ایمان آرند و رحمت خدای بر ایشان رسد [illegible]
[illegible] گفت [illegible] جهودان و ترسایان [illegible]
يتبعون الرسول النبي الامي است [illegible]
محمد رسول است [illegible]
[illegible]
جهودان [illegible] تورية و انجيل [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] مکارم الاخلاق [illegible]
الارحام [illegible] عبادة الاصنام و قطع الارحام منع کند و حلال کرد [illegible] ایشان چیزهای حلال و پاک [illegible] حرام
بود و ایشان حرام کرده بودند [illegible] حرام کرد [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
که در تورية [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
علی بن ابی طالب است [illegible] جهودان [illegible] رحمت خدای [illegible] گفت [illegible]
[illegible]
[illegible] علی بن ابی طالب [illegible] نور محمد [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible] رسول [illegible]
روزی گفت [illegible] رسول [illegible]
ام سلمه گفت [illegible]

وذكرهم

هذا قرينى فى الدنيا والآخرة وكان قرينى فى ظهر آدم فى الجنة وكان قرينى فى ظهر نوح ونوح فى السفينة وكان قرينى فى ظهر ابراهيم
حين القى فى النار وكان قرينى فى ظهر اسمعيل حين نضح الذبح ثم لم نزل ننتقل من اصلاب الطاهرين الى ارحام الطاهرات الى ان
صرنا الى ظهر عبد المطلب ثم قسم الله ذلك النور والنطفة نصفين نصف فى عبد الله ونصف فى ابى طالب فانا من ...

[illegible]

الذين يتبعون الرسول النبى الامى

[illegible]

قل يا ايها الناس انى رسول الله اليكم جميعا الذى له ملك السموات والارض لا اله الا هو يحيى
ويميت فآمنوا بالله ورسوله النبى الامى الذى يؤمن بالله وكلماته واتبعوه لعلكم تهتدون

ومن قوم موسى امة يهدون بالحق وبه يعدلون

[illegible]

وقطعناهم اثنتى
عشرة اسباطا امما واوحينا الى موسى اذ استسقيه قومه ان اضرب بعصاك الحجر فانبجست منه اثنتا عشرة عينا قد علم كل اناس
مشربهم وظللنا عليهم الغمام وانزلنا عليهم المن والسلوى كلوا من طيبات ما رزقناكم وما ظلمونا ولكن كانوا انفسهم يظلمون

[illegible]

واذ قيل لهم اسكنوا
هذه القرية وكلوا منها حيث شئتم وقولوا حطة وادخلوا الباب سجدا نغفر لكم خطيئاتكم سنزيد المحسنين فبدل الذين ظلموا منهم قولا
غير الذى قيل لهم فارسلنا عليهم رجزا من السماء بما كانوا يظلمون

[illegible]

در این شهر که بیت المقدس است گفته اند که زمین شام بود و بعضی گفته اند این دیه ... [illegible]

[illegible]

اسمان بیران ظلم کرده‌ند واسئلهم عن القریة التی کانت حاضرة البحر اذ یعدون فی السبت اذ تأتیهم حیتانهم یوم سبتهم شرعا ویوم لا یسبتون لا تأتیهم کذلک نبلوهم بما کانوا یفسقون واذ قالت امة منهم لم تعظون قوما الله مهلکهم او معذبهم عذابا شدیدا قالوا معذرة الی ربکم ولعلهم یتقون

[illegible]

ایشان جواب دادند گفتند یعنی ایشان گناهی بودند ... [illegible]

[illegible]

فلما نسوا ما ذکروا به انجینا الذین ینهون عن السوء واخذنا الذین ظلموا بعذاب بئیس بما کانوا یفسقون فلما عتوا عن ما نهوا عنه قلنا لهم کونوا قردة خاسئین واذ تأذن ربک لیبعثن علیهم الی یوم القیامة من یسومهم سوء العذاب ان ربک لسریع العقاب وانه لغفور رحیم

[illegible]

وقطعناهم فی الارض امما منهم الصالحون ومنهم دون ذلک وبلوناهم بالحسنات والسیئات لعلهم یرجعون فخلف من بعدهم خلف ورثوا الکتاب یأخذون عرض هذا الادنی ویقولون سیغفر لنا وان یأتهم عرض مثله یأخذوه الم یؤخذ علیهم میثاق الکتاب ان لا یقولوا علی الله الا الحق ودرسوا ما فیه والدار الآخرة خیر للذین یتقون افلا تعقلون والذین یمسکون بالکتاب واقاموا الصلاة انا لا نضیع اجر المصلحین

[illegible]

وشدند که ایشان رجوع کنند و با حق آیند و با امر و امثال فرمان شوند پس بماندند از پس ایشان جمعی که از آدمیان و عوض ایشان بودند
و فساد کردند چون صالح نبود خلف گویند بجای گذشته و او ترسایان که از پس جهودان بماندند و گفته اند حق جهودان به میراث بردند
که از پس آن گروه اول بودند گفته اند ای جماعت که از پس ایشان بماندند کتاب را یعنی توریة را میراث بردند از ایشان فرا
میگیرند مال دنیا را رشوه بر احکام و حکم کنند بخلاف راستی میگیرند از متاعی نشانی معرفت و از رشوت میگیرند و میگویند ما را بیامرزد
بستی خدای ما را بیامرزد ما را و گفته اند ایشان را بر آن کنند مغفرت و پشیمان نشوند از آن و در راه ایشان
چنین متاع دنیا هم با ایشان از ایشان ستانند مبالات کنند و چنانکه پیش می ستانند سیر نشوند الم یؤخذ علیهم ای داگرفته و
با ایشان میثاق و عهد کرده در توریة و دنیا و که بر خدای جز راستی نگویند یعنی آنکه در احکام رشوه می ستانند و تغییر و تحریف
بکنند از ایشان عهد و پیمان ستانده اند که بر خدای نیز دروغ نگویند و آنچه او نفرستاده باشد در کتاب او حواله نکنند و حال آنکه
حوالت که ایشان میخوانند و میدانستند آنچه در کتابست یعنی توریة و از یاد ایشان نرفته است ای عجب با این همه
که از ایشان از خدای نمی ترسند و صلاح خود نمی شناسند در دنیا او گفته اند و آخرت نیکوتر است و بهتر کسانی را که از خدای
نترسند و اجتناب کنند باشد از آخرت بهتر است از دنیا و آنچه در دنیا او گفته اند آنرا بدانند و عقل ندارند و فهم نکنند و اینها
کار میفرمایند و ندانند که ثواب آخرت و نعیم او باقی است و نعیم دنیا فانی است از این حطام دنیا و عوض فانی که از باقی و جاودانی بیشتر
که نیک در کتاب خدای و نوریة که کتاب ایشانست دست آویز کرده اند و نماز های بپای دارند و صلاح میجویند و صلاح
در زمانه کار اصلاح کرده ایم و ثواب اگر چه مشتمل بود در نماز و غیر آن نماز را برای آن بتخصیص کرد که شرف و منزلت بیشتر است چنانکه دیگر
که رسیع الصلوة انا لا نضیع اجر المصلحین واذ نتقنا الجبل فوقهم کانه ظلة وظنوا انه واقع بهم خذوا ما آتیناکم بقوة
واذکروا ما فیه لعلکم تتقون واذ اخذ ربک من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم واشهدهم علی انفسهم الست بربکم قالوا بلی شهدنا ان تقولوا یوم انفسهم
القیمة انا کنا عن هذا غافلین او تقولوا انما اشرک آباؤنا من قبل وکنا ذریة من بعدهم افتهلکنا بما فعل المبطلون وکذلک نفصل الآیات
ولعلهم یرجعون یاد کن ای محمد چون برکندیم کوه را و برداشتیم از بالای سر ایشان چنانکه پنداشتی که سایه بانست و از آنکه
سایبان بر ایشان و این چنان بود که بنی اسرائیل احکام توریة قبول نکردند و کاری بستند که جبرئیل را فرستاد تا کوه را از جای
برکند و بالای سر ایشان بداشت بمقدار لشکر که ایشان بودند و بگفت چون ایشان آن دیدند در سجده افتادند و یک طرف
روی بر زمین نهادند و بنگریستند و بترسیدند از آنکه کوه بر سر ایشان افتد و از آنجاست که جهودان سجده را بر روی چپ کنند
و گویند این سجده مبارک است که این عذاب از ما دفع کرده و در اخبار آمده است که ایشان چنان بودند که سجده بر یک طرف
روی کردند تا که بر ایشان بود و سجده بر پیشانی بر زمین نهادند و ایشان در آن حال بکلی بترسیدند که این کوه بر ایشان افتد
افتادن و ایشان را گفتیم که فرا گیرید آنچه بشما دادیم یعنی توریة بقوه و جهد و نشاط و گفتند چون موسی آن الواح را اظهار کرد
هیچ یکی در حق نماند که اعتراف کرد و نماند هیچ بود تا باشد که توریة قبول با بر و خواهند الاکه اعتراف کردند و سجده کردند
در نماند و ایشان را گفت که یاد کنید و یاد دارید آنچه در توریة است از آنچه در توریت است از آنکه حق اول بر شما است که بپرهیزید از معاصی و اجتناب
کنید تا باشد که لطف باشد شما را از ادای واجبات و اجتناب از منهیات و اذ اخذ ربک یاد کن ای محمد چون فرا
گرفت خدای تو از فرزندان آدم از پشتهای ایشان فرزندان ایشان را بعضی از سلف و اصحاب حدیث گفته اند که خدای تعالی پشت
آدم بمالید و جمله فرزندان او را بیرون آورد بر صورت ذره مثل نعمان که وادی است در پهلوی عرفات و گفته اند که بر جانب
از زمین هندوستان گفت در آسمان بود جانب راست را بمالید و فرزندان او را بیرون آورد از آنجا چون ذره و او را حق گفت

وایشان

و ایشان را گفت که من بهشت بر شما و جانب چپ را بمالید و فرزندان او را از آنجا بیرون آورد و ایشان را گفت
بر وجه شوهر و الاباری با ایشان خطاب کرد و گفت ما بندگان از من خدای خویش و شناسید ما نیز شکر بجا آرید و پیغمبران را گفت
خواهم فرستاد و اعتقاد من بیاد شما دهند چه خواهید کرد و ایشان گفتند تو خدای مایی و ما را جز تو خدایی نیست که روی طوع او آرد
دادند و گردی برده خلاق و از ایشان ای عهد بستد که ایشان را در ارزاق و مصائب ایشان بنوشت آدم در ایشان نگاه
کرد که ایشان را مختلف دید بعضی خوب و بعضی زشت بعضی دراز و بعضی کوتاه و بعضی توانگر و بعضی درویش گفت بار خدایا ایشان را چرا
چنین کردی گفت خواستم تا شکر من کنند و دیگری گفت در میان ایشان پیغمبران بودند چون چراغ در میان ایشان
در آن میانه نوری میدید گفت بار خدایا این کیست گفت این پسر تست داود نام او گفت عمر او چند است گفت شصت سال
گفت بار خدایا بر عمر او بیفزای گفت فرموده که بجای خود بگذارم گفت بار خدایا از عمر من چهل سال بر او ده و عمر آدم هزار سال بود و عمر داود
شصت رسید ملک الموت بیامد آدم گفت بجه کار آمده گفت تا جانت برداریم گفت مرا چهل سال مانده است گفت
مر او را داده گفت آدم انکار کرد و چون دید فرزندانش جاحد شدند و فراموش کرد عهد خدا را و فرزندانش فراموش
کردند و خطا کرد فرزندانش خطا کردند این همه روایتی و اما حیلی است که نمی دانم و اهل اخبار آورده اند که مخالف عقل و
قران گویند که ملک الموت در گرفت و گفت بار خدایا آدم چهل سال را دعوی میکند گفت در اینکه آن را او داده گفت حکم
انکار میکند گفت بر وجانش برآید که با جدیدی رسیدند برفت و جان آدم برداشت چون عهد فرزندان بستده بود در آن
گفت بر پشت آدم شوند که روز قیامت بر ایشان حجت کرده باشد در وجود بیاید و شمرده میشود و انکار ایشان جز در آخر
که ایشان از ده مانده که فعل عقل است از آنجا که ای فرزندان بر صورت ذره بودند و با ایشان خطاب کرد و گفت الست بربکم قالوا بلی الست بربکم
بودند با بودند از آنچه حکیم درست نبود و نیکو نبود خطاب با ایشان و اگر کامل عقل بودند بایستی که آن حال بر یاد ایشان
بودی و فراموش کردندی و اطلاق مدت که انسان را در آن تحصیل ارزنده از عهد آن تحمل کرد از این بیامرزیدی گفتن زیرا که
در قول ایشان تا نیری بودی و با یستی که اصحاب الکهف که سیصد سال خفته بودند چون برخاستند همه دانستندی بایستی که آن را
ایشان شمرده بودی و از خدای تعالی گفت خویش که از این بهشت که وادی قیامت گویند انا کنا عن هذا غافلین او تقولوا
فرا نمانت که خدای تعالی گفت واذ اخذ ربک من بنی آدم و نگفت من آدم و گفت من ظهورهم و نگفت من ظهره و گفت من ذریتهم
و نگفت من ذریته و گفت ان تقولوا یوم القیمة انا کنا عن هذا غافلین و این برای آن گفت تا حجت باشد روز قیامت و دعوی غفلت نکنند
و با ایشان قدیم شود و از فراموشی کنند و غافل شوند بعد ما علموه و دیگر گفت او تقولوا انما اشرک آباؤنا من قبل نگویند که پدران ما مشرک
بودند بزرگ پدران ما غیر مراد ما بودند و در حق اینکه صورت بندد که پدران ایشان مشرک بوده باشند و الا که از پشت آدم
بیرون آمده اند باشند و اگر چنین بودی همه یکسان آیند بعضی و چون این باطل باشد معنی درست و قول صحیح آنست که این خطاب با جماعتی
است از فرزندان آدم که خدای تعالی ایشان را از پدرها بیافرید و کامل عقل داد و دلالت و تکلیف و تمکین کرد و از سنت بر زبان پیغمبران تقریر
کرد که الست بربکم ایشان را این تقریر داد که بحقیقت جهلی و معرفت خدای تعالی کنند بلی ایشان را با دلیل و حجت که گرفت و خدای تعالی
گویند ما از این غافل بودیم یا تقلید کنند بزرگ پدران و گویند که ما پدران مشرک بودند ما اطفال بودیم با ایشان اقتدا کردیم و تبعیت ایشان بودیم
است که چون خدای تعالی ایشان را از مراتب خلقت و کمال خلق ترکیب شد آفریده که در ایشان گفتند بر اینکه ایشان را خالقی هست قادر و عالم و حی بینا
و حکیم و سمیع و بصیر و مدرک و کاره و مرید و متکلم و عادل و خاص بر صفات کمال ایشان و در این خلق بزرگی بود گواه و ایشان بگوید دیگر که زبان حال گویند
و ایشان در این باب بعبارت متفرق باشند و از جهة ابی اسحاق و ابی القاسم معنی نباشد و مشهور شده است درین که الانصم بالکعبة علوم

که هیچ کس بر کفر خود گواهی [illegible] آنست که ایشان [illegible] و معنی آیه اینست که یاد کن ای محمد چون فرا
گرفت خدای [illegible] از فرزندان آدم از پشتهای فرزندان ایشان [illegible]
اصلاب آبا و ارحام امهات ایشان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

واتل علیهم نبأ الذی آتیناه آیاتنا فانسلخ منها فاتبعه الشیطان فکان من الغاوین
ولو شئنا لرفعناه بها ولکنه اخلد الی الارض واتبع هواه فمثله کمثل الکلب ان تحمل علیه یلهث او تترکه یلهث ذلک مثل القوم الذین
کذبوا بآیاتنا فاقصص القصص لعلهم یتفکرون ساء مثلا القوم الذین کذبوا بآیاتنا وانفسهم کانوا یظلمون من یهدی الله فهو المهتدی

[illegible]

اتیناه

[illegible]

۲۴۸

[illegible]

تا خدای تعالی

[illegible]

باشند برگرد [illegible] ثواب و بهشت [illegible] که زبان کار [illegible]

خدای را هدایت کنند و الطاف و [illegible] قبول اجابت کنند و اجابت دعوت [illegible]

[illegible]

باشد [illegible]

[illegible]

ولقد ذرأنا لجهنم كثيرا من الجن والانس لهم قلوب لا يفقهون بها ولهم اعين لا يبصرون بها ولهم آذان

لا يسمعون بها اولئك كالانعام بل هم اضل اولئك هم الغافلون ولله الاسماء الحسنى فادعوه بها وذروا الذين يلحدون في اسمائه

سيجزون ما كانوا يعملون وممن خلقنا امة يهدون بالحق وبه يعدلون

[illegible]

[illegible]

چون قادر علام

[illegible]

وکفتم [illegible]

[illegible]

[illegible] خدای [illegible] محمد دعوی میکند [illegible]

[illegible]

[illegible]

وممن خلقنا امة يهدون بالحق

وبه يعدلون والذين كذبوا بآياتنا سنستدرجهم من حيث لا يعلمون واملي لهم ان كيدي متين اولم يتفكروا ما بصاحبهم من جنة ان هو الا نذير

مبين اولم ينظروا في ملكوت السموات والارض وما خلق الله من شيء وان عسى ان يكون قد اقترب اجلهم فبأي حديث بعده يؤمنون

من يضلل الله فلا هادي له ويذرهم في طغيانهم يعمهون

[illegible]

اکام

[illegible]

[illegible] آسمان و زمین [illegible] معلق در هوا [illegible] بی عمادی و ستونی [illegible] دوازده برج [illegible]

[illegible]

یسئلونک عن الساعة ایان مرساها قل انما علمها عند ربی لا یجلیها لوقتها الا هو ثقلت فی السموات والارض لا تأتیکم الا بغتة یسئلونک کأنک حفی عنها قل انما علمها عند الله ولکن اکثر الناس لا یعلمون قل لا املک لنفسی نفعا ولا ضرا الا ما شاء الله ولو کنت اعلم الغیب لاستکثرت من الخیر وما مسنی السوء ان انا الا نذیر وبشیر لقوم یؤمنون

[illegible]

[illegible]

هو الذی خلقکم من نفس واحدة وجعل منها زوجها لیسکن الیها فلما تغشاها حملت حملا خفیفا فمرت به فلما اثقلت دعوا الله ربهما لئن آتیتنا صالحا لنکونن من الشاکرین فلما آتاهما صالحا جعلا له شرکاء فیما آتاهما فتعالی الله عما یشرکون ایشرکون ما لا یخلق شیئا وهم یخلقون ولا یستطیعون لهم نصرا ولا انفسهم ینصرون وان تدعوهم الی الهدی لا یتبعوکم سواء علیکم ادعوتموهم ام انتم صامتون

[illegible]

که زمین از بعض ایشان جویست و از بعض شاخی [illegible]

[illegible]

إن الذين تدعون من دون الله عباد أمثالكم فادعوهم فليستجيبوا لكم إن كنتم صادقين ألهم أرجل يمشون بها أم لهم أيد يبطشون بها أم لهم أعين يبصرون بها أم لهم آذان يسمعون بها

[illegible]

إن وليي الله الذي نزل الكتاب وهو يتولى الصالحين والذين تدعون من دونه لا يستطيعون نصركم ولا أنفسهم ينصرون وإن تدعوهم

الهم

که بدان بشنوند یعنی نیست هم

إلى الهدى لا يسمعوا وتراهم ينظرون إليك وهم لا يبصرون خذ العفو وأمر بالعرف وأعرض عن الجاهلين

[illegible]

وإما ينزغنك من الشيطان نزغ فاستعذ بالله إنه سميع عليم إن الذين اتقوا إذا مسهم طائف من الشيطان تذكروا فإذا هم مبصرون وإخوانهم يمدونهم في الغي ثم لا يقصرون

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

واذا قرئ القرآن فاستمعوا له وانصتوا لعلكم ترحمون [illegible]

واذكر ربك في نفسك تضرعا وخيفة ودون الجهر من القول بالغدو والآصال ولا تكن من الغافلين ان الذين عند ربك لا يستكبرون عن عبادته ويسبحونه وله يسجدون [illegible]

سورة الانفال

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم يسئلونك عن الانفال قل الانفال لله والرسول فاتقوا الله واصلحوا ذات بينكم واطيعوا الله ورسوله ان كنتم مؤمنين انما المؤمنون الذين اذا ذكر الله وجلت قلوبهم واذا تليت عليهم آياته زادتهم ايمانا وعلى ربهم يتوكلون الذين يقيمون الصلوة ومما رزقناهم ينفقون اولئك هم المؤمنون حقا لهم درجات عند ربهم [illegible]

[illegible]

[illegible]

چو نزدیک باشند که مؤمنان را نشاید چون در پیش ایشان ذکر خدای کنند و نام خدای بر زبان [illegible] ایشان بترسد چون آیات خدای بر ایشان
خوانند ایمان ایشان در زیادت گردد و بر خدای توکل کنند و [illegible] نماز به پای دارند [illegible]
[illegible] این صفات مخصوص [illegible] مؤمنان [illegible] مستحق اطلاق اسم ایمان [illegible]
[illegible] ایشان در جهان رفیع و مقامات [illegible] اعمال نیکوی ایشان [illegible]
[illegible]
[illegible] مؤمن نباشد [illegible] خدای [illegible] مؤمنان [illegible]
مؤمنان [illegible] در ایمان [illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

اذ يغشيكم النعاس امنة منه وينزل عليكم من السماء ماء ليطهركم به ويذهب عنكم رجز الشيطان وليربط على قلوبكم ويثبت به الاقدام اذ يوحي ربك الى الملائكة اني معكم فثبتوا الذين امنوا سالقي في قلوب الذين كفروا الرعب فاضربوا فوق الاعناق واضربوا منهم كل بنان ذلك بانهم شاقوا الله ورسوله ومن يشاقق الله ورسوله فان الله شديد العقاب

[illegible]

يا ايها الذين امنوا اذا لقيتم الذين كفروا زحفا فلا تولوهم الادبار [illegible] بصير

[illegible]

يا ايها النبي قل لمن في ايديكم من الاسرى ان يعلم الله في قلوبكم خيرا يؤتكم خيرا مما اخذ منكم ويغفر لكم والله غفور رحيم

[illegible]

[illegible]

إن تستفتحوا فقد جاءكم الفتح وإن تنتهوا فهو خير لكم وإن تعودوا نعد ولن تغني عنكم فئتكم شيئا ولو كثرت وأن الله مع المؤمنين يا أيها الذين آمنوا أطيعوا الله ورسوله ولا تولوا عنه وأنتم تسمعون ولا تكونوا كالذين قالوا سمعنا وهم لا يسمعون

[illegible]

برادران یکدیگر بودند عبدالله مسعود [illegible]

[illegible]

إن شر الدواب عند الله الصم البكم الذين لا يعقلون ولو علم الله فيهم خيرا لأسمعهم ولو أسمعهم لتولوا وهم معرضون

[illegible]

يا أيها الذين آمنوا استجيبوا لله وللرسول إذا دعاكم لما يحييكم واعلموا أن الله يحول بين المرء وقلبه وأنه إليه تحشرون

استجيبوا لله [illegible]

[illegible]

واتقوا فتنة لا تصيبن الذين ظلموا منكم خاصة واعلموا أن الله شديد العقاب واذكروا إذ أنتم قليل مستضعفون في الأرض تخافون أن يتخطفكم الناس فآواكم وأيدكم بنصره ورزقكم من الطيبات لعلكم تشكرون

[illegible]

[illegible]

... یا ایها الذین آمنوا لا تسألوا عن اشیاء ان تبد لکم تسؤکم ... [illegible]

[illegible]

... یا ایها الذین آمنوا لا تحرموا طیبات ما احل الله لکم ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

... قالوا قد سمعنا لو نشاء لقلنا مثل هذا ان هذا الا اساطير الاولين ...

... فامطر علينا حجارة من السماء او ائتنا بعذاب اليم وما كان الله ليعذبهم وانت فيهم وما كان الله معذبهم وهم يستغفرون ...

[illegible]

... ان كان هذا هو الحق من عندك فامطر علينا حجارة من السماء ...

... وما لهم الا يعذبهم الله وهم يصدون عن المسجد الحرام وما كانوا اولياءه ان اولياؤه الا المتقون ولكن اكثرهم لا يعلمون وما كان صلاتهم عند البيت الا مكاء وتصدية فذوقوا العذاب بما كنتم تكفرون ...

[illegible]

... ان الذين كفروا ينفقون اموالهم ليصدوا عن سبيل الله فسينفقونها ثم تكون عليهم حسرة ثم يغلبون والذين كفروا الى جهنم يحشرون ليميز الله الخبيث من الطيب ويجعل الخبيث بعضه على بعض فيركمه جميعا فيجعله في جهنم اولئك هم الخاسرون ...

[illegible]

[illegible]

قل للذين كفروا ان ينتهوا يغفر لهم ما قد سلف وان يعودوا فقد مضت سنت الاولين وقاتلوهم حتى لا تكون فتنة ويكون الدين كله لله فان انتهوا فان الله بما يعملون بصير

[illegible]

وان تولوا فاعلموا ان الله مولاكم نعم المولى ونعم النصير

[illegible]

واعلموا انما غنمتم من شيء فان لله خمسه وللرسول ولذي القربى واليتامى والمساكين وابن السبيل ان كنتم آمنتم بالله وما انزلنا على عبدنا يوم الفرقان يوم التقى الجمعان والله على كل شيء قدير

[illegible]

[illegible]

اذ انتم بالعدوة الدنيا وهم بالعدوة القصوى والركب [illegible] ليقضي الله امرا كان مفعولا ليهلك من هلك عن بينة ويحيى من حي عن بينة وان الله لسميع عليم

[illegible]

يا ايها الذين امنوا اذا لقيتم فئة فاثبتوا واذكروا الله كثيرا لعلكم تفلحون واطيعوا الله ورسوله ولا تنازعوا فتفشلوا وتذهب ريحكم واصبروا ان الله مع الصابرين ولا تكونوا كالذين خرجوا من ديارهم بطرا ورئاء الناس ويصدون عن سبيل الله والله بما يعملون محيط

[illegible]

واذ زين لهم الشيطان اعمالهم وقال لا غالب لكم اليوم من الناس واني جار لكم فلما تراءت الفئتان نكص على عقبيه وقال اني بريء منكم اني ارى ما لا ترون اني اخاف الله والله شديد العقاب

[illegible]

۲۵۹

[illegible]

اذ يقول المنافقون والذين في قلوبهم مرض غر هؤلاء دينهم ومن يتوكل على الله فان الله عزيز حكيم ولو ترى اذ يتوفى الذين كفروا الملائكة يضربون وجوههم وادبارهم وذوقوا عذاب الحريق ذلك بما قدمت ايديكم وان الله ليس بظلام للعبيد

[illegible]

كدأب آل فرعون والذين من قبلهم كفروا بآيات الله فأخذهم الله بذنوبهم ان الله قوي شديد العقاب ذلك بان الله لم يك مغيرا نعمة انعمها على قوم حتى يغيروا ما بانفسهم وان الله سميع عليم كدأب آل فرعون والذين من قبلهم كذبوا بآيات ربهم فاهلكناهم بذنوبهم واغرقنا آل فرعون وكل كانوا ظالمين

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

یا ایها النبی قل لمن فی ایدیکم من الاسری ان یعلم الله فی قلوبکم خیرا یؤتکم خیرا مما اخذ منکم ویغفر لکم والله غفور رحیم وان یریدوا خیانتک فقد خانوا الله من قبل فامکن منهم والله علیم حکیم

[illegible]

کشیده هم

سیم هم

[illegible]

ان الذین آمنوا وهاجروا وجاهدوا باموالهم وانفسهم فی سبیل الله والذین آووا ونصروا اولئک بعضهم اولیاء بعض والذین آمنوا ولم یهاجروا ما لکم من ولایتهم من شیء حتی یهاجروا وان استنصروکم فی الدین فعلیکم النصر الا علی قوم بینکم وبینهم میثاق والله بما تعملون بصیر

[illegible]

والذین هم

[illegible]

والذین آمنوا ... ان الذین آمنوا وهاجروا وجاهدوا باموالهم وانفسهم فی سبیل الله والذین آووا ونصروا اولئک بعضهم اولیاء بعض

[illegible]

والذین آمنوا من بعد وهاجروا وجاهدوا معکم فاولئک منکم واولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله ان الله بکل شیء علیم

[illegible]

سورة التوبة

[illegible]

براءة من الله ورسوله الی الذین عاهدتم من المشرکین فسیحوا فی الارض اربعة اشهر واعلموا انکم غیر معجزی الله وان الله مخزی الکافرین

[illegible]

٢٦٤

[illegible]

... جابر بن عبد الله انصاری گوید که من با امیر المؤمنین بودم به جائی رسیدیم ... [illegible]

... رسول الله ... [illegible]

[illegible]

... یا رسول الله ... [illegible]

... امیر المؤمنین ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

مَا كَانَ لِلْمُشْرِكِينَ أَنْ يَعْمُرُوا مَسَاجِدَ اللَّهِ شَاهِدِينَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ بِالْكُفْرِ أُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ وَفِي النَّارِ هُمْ خَالِدُونَ إِنَّمَا يَعْمُرُ مَسَاجِدَ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَلَمْ يَخْشَ إِلَّا اللَّهَ فَعَسَى أُولَئِكَ أَنْ يَكُونُوا مِنَ الْمُهْتَدِينَ

[illegible]

أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَجَاهَدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَوُونَ عِنْدَ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ أَعْظَمُ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ يُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُمْ بِرَحْمَةٍ مِنْهُ وَرِضْوَانٍ وَجَنَّاتٍ لَهُمْ فِيهَا نَعِيمٌ مُقِيمٌ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ

[illegible]

بیگانه

[illegible]

لَا يَرْقُبُونَ فِي مُؤْمِنٍ إِلًّا وَلَا ذِمَّةً وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُعْتَدُونَ فَإِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ فَإِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ وَنُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ

[illegible]

وَإِنْ نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَطَعَنُوا فِي دِينِكُمْ فَقَاتِلُوا أَئِمَّةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ أَلَا تُقَاتِلُونَ قَوْمًا نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ

[illegible]

قَاتِلُوهُمْ يُعَذِّبْهُمُ اللَّهُ بِأَيْدِيكُمْ وَيُخْزِهِمْ وَيَنْصُرْكُمْ عَلَيْهِمْ وَيَشْفِ صُدُورَ قَوْمٍ مُؤْمِنِينَ وَيُذْهِبْ غَيْظَ قُلُوبِهِمْ وَيَتُوبُ اللَّهُ عَلَى مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُتْرَكُوا وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَلَمْ يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَا رَسُولِهِ وَلَا الْمُؤْمِنِينَ وَلِيجَةً وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ

[illegible]

ان بود که او و عباس بن عبد المطلب و طلحة بن شیبة ... مفاخرت ... عباس گفت ... سقایة الحاج بدست من است ... [illegible]

[illegible]

... منزلی عظیم و ثوابی بزرگ است یا ایها الذین آمنوا لا تتخذوا آباءکم واخوانکم اولیاء ان استحبوا الکفر علی الایمان ومن یتولهم منکم فاولئک هم الظالمون قل ان کان آباؤکم وابناؤکم واخوانکم وازواجکم وعشیرتکم واموال اقترفتموها وتجارة تخشون کسادها ومساکن ترضونها احب الیکم من الله ورسوله وجهاد فی سبیله فتربصوا حتی یأتی الله بامره والله لا یهدی القوم الفاسقین ...

[illegible]

لاام

بخشش

اکثر مفسرها

[illegible]

... لقد نصرکم الله فی مواطن کثیرة ویوم حنین اذ اعجبتکم کثرتکم فلم تغن عنکم شیئا وضاقت علیکم الارض بما رحبت ثم ولیتم مدبرین ثم انزل الله سکینته علی رسوله وعلی المؤمنین وانزل جنودا لم تروها وعذب الذین کفروا وذلک جزاء الکافرین ثم یتوب الله من بعد ذلک علی من یشاء والله غفور رحیم ...

[illegible]

اجنبی‌ها

[illegible]

ان آواز بشنید که ...

و سلک المحبس الافضال شعب المکارم شعب الافضال الافضال ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

یا ایها الذین آمنوا انما المشرکون نجس فلا یقربوا المسجد الحرام بعد عامهم هذا و ان خفتم عیلة فسوف یغنیکم الله من فضله ان شاء ان الله علیم حکیم

[illegible]

ابن عباس گفت المشرکون نجس [illegible]

[illegible]

قاتلوا الذين لا يؤمنون بالله ولا باليوم الآخر ولا يحرمون ما حرم الله ورسوله ولا يدينون دين الحق من الذين أوتوا الكتاب حتى يعطوا الجزية عن يد وهم صاغرون [illegible]

[illegible]

[illegible]

وقالت اليهود عزير ابن الله وقالت النصارى المسيح ابن الله ذلك قولهم بأفواههم يضاهئون قول الذين كفروا من قبل قاتلهم الله أنى يؤفكون [illegible]

[illegible]

[illegible]

... اتخذوا احبارهم ورهبانهم اربابا من دون الله والمسيح ابن مريم و

وما امروا الا ليعبدوا الها واحدا لا اله الا هو سبحانه عما يشركون يريدون ان يطفئوا نور الله بافواههم ويابى الله الا ان يتم نوره ولو كره الكافرون

هو الذي ارسل رسوله بالهدى ودين الحق ليظهره على الدين كله ولو كره المشركون

[illegible]

[illegible]

يا ايها الذين آمنوا ان كثيرا من الاحبار والرهبان ليأكلون اموال الناس بالباطل ويصدون عن سبيل الله والذين يكنزون الذهب والفضة ولا ينفقونها في سبيل الله فبشرهم بعذاب اليم

[illegible]

يوم يحمى عليها في نار جهنم فتكوى بها جباههم وجنوبهم وظهورهم هذا ما كنزتم لانفسكم فذوقوا ما كنتم تكنزون

[illegible]

بشارت باد شما را [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

الحسنيين

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

يحذر المنافقون أن تنزل عليهم سورة تنبئهم بما في قلوبهم قل استهزئوا إن الله مخرج ما تحذرون

[illegible]

ولئن سألتهم ليقولن إنما كنا نخوض ونلعب قل أبالله وآياته ورسوله كنتم تستهزئون

[illegible]

استهزا می‌کنند گویای منافقان

[illegible]

لا تعتذروا قد كفرتم بعد إيمانكم إن نعف عن طائفة منكم نعذب طائفة بأنهم كانوا مجرمين

[illegible]

المنافقون والمنافقات بعضهم من بعض يأمرون بالمنكر وينهون عن المعروف ويقبضون أيديهم نسوا الله فنسيهم إن المنافقين هم الفاسقون

[illegible]

[illegible]

وعد الله المنافقين والمنافقات والكفار نار جهنم خالدين فيها هي حسبهم ولعنهم الله ولهم عذاب مقيم كالذين من قبلكم كانوا أشد منكم قوة وأكثر أموالا وأولادا فاستمتعوا بخلاقهم فاستمتعتم بخلاقكم كما استمتع الذين من قبلكم بخلاقهم وخضتم كالذي خاضوا أولئك حبطت أعمالهم في الدنيا والآخرة وأولئك هم الخاسرون

[illegible]

ألم يأتهم نبأ الذين من قبلهم قوم نوح وعاد وثمود وقوم إبراهيم وأصحاب مدين والمؤتفكات أتتهم رسلهم بالبينات فما كان الله ليظلمهم ولكن كانوا أنفسهم يظلمون

[illegible]

والمؤمنون والمؤمنات بعضهم أولياء بعض يأمرون بالمعروف وينهون عن المنكر ويقيمون الصلاة ويؤتون الزكاة ويطيعون الله ورسوله أولئك سيرحمهم الله إن الله عزيز حكيم

وعد الله المؤمنين والمؤمنات جنات تجري من تحتها الأنهار خالدين فيها ومساكن طيبة في جنات عدن ورضوان من الله أكبر ذلك هو الفوز العظيم

[illegible]

[illegible]

چون ذکر منافقان و سیرت ناپسندیده ایشان بگذشت [illegible]

برخی از ایشان در دستان [illegible]

[illegible]

اشتر گم شد

[illegible]

به منافقان هم

[illegible]

از منوهم

لن یغفر الله لهم ان استغفر لهم

[illegible]

منافقان خواستم هم

[illegible]

[illegible]

فاذا انزلت سورة ان آمنوا بالله وجاهدوا مع رسوله استأذنك اولوا الطول منهم وقالوا ذرنا نكن مع القاعدين رضوا بان يكونوا مع الخوالف وطبع على قلوبهم فهم لا يفقهون لكن الرسول والذين آمنوا معه جاهدوا باموالهم وانفسهم واولئك لهم الخيرات واولئك هم المفلحون اعد الله لهم جنات تجري من تحتها الانهار خالدين فيها ذلك الفوز العظيم

[illegible]

وجاء المعذرون من الاعراب ليؤذن لهم وقعد الذين كذبوا الله ورسوله سيصيب الذين كفروا منهم عذاب اليم ليس على الضعفاء

ولا على المرضى ولا على الذين لا يجدون ما ينفقون حرج اذا نصحوا لله ورسوله ما على المحسنين من سبيل والله غفور رحيم ولا على الذين اذا ما اتوك لتحملهم قلت لا اجد ما احملكم عليه تولوا واعينهم تفيض من الدمع حزنا الا يجدوا ما ينفقون انما السبيل على الذين يستأذنونك وهم اغنياء رضوا بان يكونوا مع الخوالف وطبع الله على قلوبهم فهم لا يعلمون

[illegible]

يعتذرون اليكم اذا رجعتم اليهم قل لا تعتذروا لن نؤمن لكم قد نبأنا الله من اخباركم وسيرى الله عملكم ورسوله ثم تردون الى عالم الغيب والشهادة فينبئكم بما كنتم تعملون سيحلفون بالله لكم اذا انقلبتم اليهم لتعرضوا عنهم فاعرضوا عنهم انهم رجس ومأواهم جهنم جزاء بما كانوا يكسبون يحلفون لكم لترضوا عنهم فان ترضوا عنهم فان الله لا يرضى عن القوم الفاسقين

[illegible]

[illegible]

... لهم مغفرة واجر عظیم ...

والسابقون الاولون من المهاجرین والانصار والذین اتبعوهم باحسان

رضی الله عنهم ورضوا عنه واعد لهم جنات تجری تحتها الانهار خالدین فیها ابدا ذلک الفوز العظیم ...

[illegible]

[illegible]

برشته م

[illegible]

مردمان م

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

والذین اتخذوا مسجدا ضرارا وکفرا وتفریقا بین المؤمنین وارصادا لمن حارب الله ورسوله من قبل

[illegible]

لا تقم فیه ابدا لمسجد اسس علی التقوی من اول یوم احق ان تقوم فیه فیه رجال یحبون ان یتطهروا والله یحب المطهرین

[illegible]

[illegible]

افمن اسس بنیانه علی تقوی من الله ورضوان خیر ام من اسس بنیانه علی شفا جرف هار فانهار به فی نار جهنم والله لا یهدی القوم الظالمین لا یزال بنیانهم الذی بنوا ریبة فی قلوبهم الا ان تقطع قلوبهم والله علیم حکیم

[illegible]

ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم واموالهم بان لهم الجنة یقاتلون فی سبیل الله فیقتلون ویقتلون وعدا علیه حقا فی التوراة والانجیل والقرآن ومن اوفی بعهده من الله

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و ما کان الله لیضل قوما بعد اذ هدیهم حتی یبین لهم ما یتقون ان الله بکل شیء علیم ان الله له ملک السموات والارض یحیی و یمیت و ما لکم من دون الله من ولی و لا نصیر

[illegible]

[illegible]

لقد تاب الله علی النبی والمهاجرین والانصار الذین اتبعوه فی ساعة العسرة من بعد ما کاد یزیغ قلوب فریق منهم ثم تاب علیهم انه بهم رؤف رحیم

[illegible]

وعلی الثلثة الذین خلفوا حتی اذا ضاقت علیهم الارض بما رحبت وضاقت علیهم انفسهم وظنوا ان لا ملجأ من الله الا الیه ثم تاب علیهم لیتوبوا ان الله هو التواب الرحیم یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله وکونوا مع الصادقین

[illegible]

[illegible]

ما كان لأهل المدينة ومن حولهم من الأعراب أن يتخلفوا عن رسول الله ولا يرغبوا بأنفسهم عن نفسه ذلك بأنهم لا يصيبهم ظمأ ولا نصب ولا مخمصة في سبيل الله ولا يطئون موطئا يغيظ الكفار ولا ينالون من عدو نيلا إلا كتب لهم به عمل صالح إن الله لا يضيع أجر المحسنين ولا ينفقون نفقة صغيرة ولا كبيرة ولا يقطعون واديا إلا كتب لهم ليجزيهم الله أحسن ما كانوا يعملون

[illegible]

وما كان المؤمنون لينفروا كافة فلولا نفر من كل فرقة منهم طائفة ليتفقهوا في الدين ولينذروا قومهم إذا رجعوا إليهم لعلهم يحذرون

[illegible]

يا أيها الذين آمنوا قاتلوا الذين يلونكم من الكفار وليجدوا فيكم غلظة

[illegible]

[illegible]

و در دل ایشان شکی و نفاقی بود این سوره کفر بر کفر ایشان بیفزود و مردند و در دل ایشان کفر و نفاق بود [illegible] و نزول سوره ها ان کفر ایشان زیادت شد
در ایشان [illegible] ایمان زیاده و نقصان پذیرد [illegible] روایت کرده اند [illegible]
[illegible] الایمان [illegible] فی القلب [illegible]
[illegible]
[illegible] نفاق [illegible]
[illegible] علوم [illegible]
[illegible] اولا یرون انهم یفتنون فی کل عام
مرة او مرتین ثم لا یتوبون ولا هم یذکرون واذا ما انزلت سورة نظر بعضهم الی بعض هل یریکم من احد ثم انصرفوا صرف الله قلوبهم بانهم قوم
لا یفقهون [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
لقد جاءکم رسول من انفسکم [illegible]
عزیز علیه ما عنتم حریص علیکم بالمؤمنین رءوف رحیم [illegible]
[illegible] و اصل و شرف [illegible]
[illegible] ابن عباس گفت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] قتاده گفت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] رسول [illegible]
[illegible] رسول صلی الله علیه و آله و سلم [illegible]
[illegible]
[illegible]
فان تولوا فقل حسبی الله [illegible]
[illegible]
[illegible] ابن عباس [illegible] این سوره [illegible]
[illegible]

سوره یونس علی نبینا و علیه السلام [illegible] آیه است ابی بن کعب از رسول روایت کرد که هر که این سوره
بخواند خدای تعالی او را بعدد هر که ایمان داشت بیونس و تکذیب داشت و بعدد آنکه غرق شدند با فرعون حسنه بنویسند
بسم الله الرحمن الرحیم الر تلک آیات الکتاب الحکیم اکان للناس عجبا ان اوحینا الی رجل منهم ان انذر
الناس و بشر الذین آمنوا ان لهم قدم صدق عند ربهم قال الکافرون ان هذا لسحر مبین قتاده گفت که الر نامی است
از نامهای قرآن ابن عباس گفت که ابتدا سوره است و گفته اند قسم است عکرمه و بعضی گفتند که الر حم و نون جمع کنی
الرحمن باشد گفته اند که نام این سوره است یعنی این سوره آیات کتاب محکم است و مراد توریة و انجیل و کتابهای پیشین
است این قول قتاده و مجاهد است و دیگران گفته اند که قرآن است و گفته اند که لوح محفوظ است یعنی [illegible] این سوره باین آیات
قرآن [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ابن عباس گفت [illegible] مجاهد گفت اعمال صالحه [illegible]
[illegible]
ان ربکم الله الذی خلق السموات والارض فی ستة ایام ثم استوی علی العرش یدبر الامر ما من شفیع الا من بعد اذنه ذلکم الله
ربکم فاعبدوه افلا تذکرون الیه مرجعکم جمیعا وعد الله حقا انه یبدأ الخلق ثم یعیده لیجزی الذین آمنوا وعملوا الصالحات بالقسط
والذین کفروا لهم شراب من حمیم وعذاب الیم بما کانوا یکفرون بحقیقت که خدای شما و پروردگار شما [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

وعده جنت کرده بی خلق است که ابتدا میکند باخبر وانرا اعاده کرده از عدم بوجود آورد و انگه پس از عدم وی اعاده کند تا
او جزا دهد آنرا که ایمان آورده باشند و عمل صالح کرده و جزای بعدل و راستی که در هیچ نقصانی نباشد و انکسانی که کافر شدند
ایشانراست شرابی از آب گرم تافته و عذابی سخت بسبب آنکه بدین کافر گرده باشند هو الذی جعل الشمس ضیاء والقمر نورا
وقدره منازل لتعلموا عدد السنین والحساب ما خلق الله ذلک الا بالحق یفصل الآیات لقوم یعلمون ان فی اختلاف
اللیل والنهار وما خلق الله فی السموات والارض لآیات لقوم یتقون او است آن خدایی که آفتاب را سبب روشنایی روز
و ماه را سبب روشنایی شب کرد کلبی گفت روی ماه و آفتاب بسوی آسمان است و روشنایی پشتشان به اهل زمین
ضیاء بلیغتر از نور بود با شمس ضم کرد و نور را با ماه و تقدیر کرد ماه را منزلها تا عدد سالها بدانید و حساب اوقات از ماهها و ایام
و معاملات و حالات معلوم شود منازل ماه بیست و هشت منزل است بعدد شبهای ماه و دو شب که از انه پنهان بود
بود از وقت اجتماع تا آن وقت که دو از ده درجه از وی باز پس افتد هر شب بیک منزل باشد و آن منازل الشرطین البطین الثریا
الدبران الهقعه الهنعه الذراع النثره الطرفه الجبهه الزبره الصرفه العوا السماک الغفر الزبانا الاکلیل القلب
الشوله النعایم البلده سعد الذابح سعد بلع سعد السعود سعد الاخبیه فرغ الدلو المقدم فرغ الدلو المؤخر بطن الحوت
و بروج دوازده است حمل ثور جوزا سرطان اسد سنبله میزان عقرب قوس جدی دلو حوت
و این منازل آفتاب و ماه و زهره و مشتری و مریخ و زحل و عطارد است و خدای تعالی مقام این کواکب در این بروج مختلف
کرد ماه مقام در هر برجی دو روز و ثلثی از روز بود و فلک بیست و هشت روز قطع کند و آفتاب در هر برجی یکماه باشد
و فلک را بیکسال قطع کند و عطارد در هر برجی بیست و پنج روز باشد و مریخ در هر برجی چهل و پنج روز و مشتری یکسال و زحل دو سال و آفتاب
صد و شصت و پنج روز و ربع بسیرت و ماه سی و نه بار جهت زمین است والله اعلم بتحقیق ذلک انگه بیان کرد که تقدیر ماه و آفتاب
کردیم گفت از بهران کردیم تا شما عدد سالها بدانید از آنکه حساب سال بسیار است حساب بسیاران دان بر آفتاب باشد و حساب
تازیان و این بر ماه بود انگاه گفت نیافرید حق تعالی این همه را الا بالحق نه بباطل بحکمت نه ببازی همچنین بیان کردیم و هویدا گردانیم
و دلالات برای قومی که دانند و اندیشه کنند ان فی اختلاف اللیل والنهار هر آینه در حقیقت اختلاف روز
و آمد و شد او را اختلاف مطالع او در یک و مکان او و ظلمت و ضیاء و نور روشنایی و درازی و کوتاهی هر یکی از وی
از شب بکاهد و در شب افزاید و انچه آفریده است خدای از هر در آسمان و زمین و آفتاب و ماه و کواکب سیاره و ثوابت
و انواع فرشتگان و عرش و کرسی و لوح و قلم و انچه در زمین است از انواع حیوانات و جمادات از کوه و دریا و آدمیان و پریان
و بهایم و سباع و وحوش و طیور درین همه آیاتی و دلالاتی هست از اتقی کسانی که بپرهیزند و از عقاب او بترسند و از معاصی اجتناب
کنند که سبب تقوی ایشان بود و گفتار او نیکو کنند وقتی که ندانستند ایمان و روز رستاخیز را خدای تعالی این آیت فرستاد و گفت این دلایل است
حجج و دلایل است بر آیات وحدانیت من و لیکن کسی که ایمان داشته باشد و در نگرد والله اعلم ان الذین لا یرجون لقاءنا
ورضوا بالحیوة الدنیا واطمأنوا بها والذین هم عن آیاتنا غافلون اولئک مأویهم النار بما کانوا یکسبون آنانکه از ثواب ما امید ندارند
و عقاب ما نترسند و بعث و نشور و ایمان نیاورند و در بند حیوة دنیا باشند و به زندگانی دنیا راضی شوند و بدنیا
دل آرمیده کردند و دل بدنیا نهند و اعتماد بر وی کنند و از آیات و حجج و دلالات ما و قرآن و شرایع اسلام غافل و بیخبر باشند
ایشان باشند که مأوای ایشان دوزخ است بسبب آنچه کرده باشند ان الذین آمنوا وعملوا الصالحات یهدیهم ربهم بایمانهم
تجری من تحتهم الانهار فی جنات النعیم دعویهم فیها سبحانک اللهم وتحیتهم فیها سلام وآخر دعویهم ان الحمد لله رب العالمین

آنانکه گرویدند بخدا و رسول ایمان آوردند و عمل صالح کردند کار نیکو کردند خدای ایشانرا راه راست نماید یعنی ثواب و جزا دهد و در بهشت راه
نماید بجزای ایمان سبب گردانید ایشانرا بهشتی که در زیر درختهای آن جویهای آب روان میرود در بهشتی مقیم و نعیمی دایم که فنا و زوال نپذیرد
مجاهد گفت یهدیهم ربهم بایمانهم علی الصراط در خبر است که رسول با جبرئیل گفت کیف یجوز امتی علی الصراط جبرئیل
برفت و باز آمد و گفت خدایت سلام میرساند و میگوید انک تجوز الصراط بنوری و علی بن ابی طالب بنورک و امتک تجوز الصراط
بنور علی و نور امتک من نور علی و نور علی من نورک و نورک من نور الله گفت تو بر صراط بنور من بگذری و علی بن ابی طالب بنور تو
و بنور علی بگذرند امت تو از نور علی باشد و نور علی از نور تو و نور تو از نور خدا و علاء در خبر است که رسول گفت که چون بنده مومن از گور
برآید عمل صالح وی پیش وی آید بنیکوترین صورتی و خوشترین بوی گوید کیستی که من از این نیکوتر روی ندیدم و نیکوتر سیرت
گوید من عمل صالح توام تا ترا نور باشم و قاید تو گردم در بهشت و کافر چون سر از گور بر آرد عمل زشت خود را بیند با صورتی
زشت و بوی گند منظر گوید تو کیستی گوید من عمل بد توام از تو مفارقت نکنم تا ترا
بدوزخ برم و دیگران گفته اند یهدیهم ربهم بایمانهم الی الاعمال الصالحه ایشانرا ببرکت ایمان هدایت دهد و لطف کند تا
ایشان عمل صالح کنند تا بدان مستوجب بهشت شوند که در زیر کوشکها و سرایها و میان بوستانهای ایشان آب روان باشد
و در خبر است که هر چهار جوی بهشت بیکجای روند از آب و شیر و انگبین که با یکدیگر آمیخته نشود و بعضی گفته اند که تجری من تحتهم ای بامرهم
وحکمهم تا هر جا که خواهند روند و حکم او بود و دیگری گفت ای بود
تو المسم و کلامهم و سخن ایشان و گفتار در بهشت آن بود که گویند ای بار خدایا تو پاکی و منزهی از هر عیب و نقص
و بیان را خبر است که رسول پرسیدند که سبحان الله چه باشد گفت تنزیه الله من کل سوء یعنی الکرو الذا امیر المومنین پرسید
سبحان الله گفت کلمة رضیها الله لنفسه مفسران گفته اند این کلمه بیان اهل بهشت است و چون طعام و شراب
ایشانرا آرزو کند گویند سبحانک اللهم از برای ایشان طعام و شراب حاضر گردانند و خوانها نهاده که طول
آن میلی باشد و بر آن انواع طعام و شراب چون از طعام و شراب فارغ شوند شکر خدای بگذارند و گویند الحمد لله
رب العالمین و مراد آنست که این آخر قول ایشان باشد که این دعوت بار کاف و تحیتهم فیها سلام تحیت اهل
بهشت باشند یعنی سلامت یعنی بر یکدیگر سلام کنند و فرشتگان بر ایشان سلام کنند و الملائکة یدخلون علیهم من کل باب
سلام علیکم و خدای بر ایشان سلام کند سلام قولا من رب رحیم ابن کعب گفت افتتاح توحید و عمل کنند
و اختتام بشکر و حمد و ثنا فذلک قولهم و آخر دعویهم ان الحمد لله رب العالمین آخرین دعا و گفتار ایشان آن باشد که حمد و ثنا و
ستایش مر خدا را که پروردگار عالمیانست ولو یعجل الله للناس الشر استعجالهم بالخیر لقضی الیهم اجلهم فنذر الذین
لا یرجون لقاءنا فی طغیانهم یعمهون خدای تعالی درین آیت باز نمود که اگر از باب شر باشد من تعجیل کردمی و اگر از باب خیر
در این تعجیل نیستم بلکه تاخیر کنم گفت اگر خدای تعالی تعجیل دعا را در میان خود را بایکدیگر بشر و بد باجابت چنانکه
دعای ایشان در نیکی مستجاب گرداند در باب خیر مستجاب میگرداند و دعا در هلاک از ایشان بر آمدی و باجل هرگز
ایشانرا حکم کرده شدی مجاهد گفت این آن باشد که مرد در وقت ضجرت و تنگی بر خود و اهل و مال خود نفرین کند خدای تعالی
گفت من این دعا تعجیل اجابت نکنم که اگر من ازال کنند در وقت آن پشیمان شوند شهر بن حوشب گفت که در بعضی کتب خوانده
ام که خدای تعالی گفت کلام الکاتبین ... از گویند که آنچه بنده من در حال ضجرت گوید باو نرسید در این معنی است و یدع الانسان بالشر
دعاءه بالخیر و کان الانسان عجولا بعضی مفسران گفته اند که این آیت در نضر بن الحارث آمد که او گفت اللهم ان کان هذا هو الحق من

عندك فامطر علينا حجارة من السماء او ائتنا بعذاب اليم پس آنچه خواهند بفرستد [illegible] كه ايشان [illegible]
ما ندارند و بقيات ايشان بجا ماند و احوال [illegible] موجب [illegible] جهل و طغيان خود متحير شوند و اين كنايت است [illegible]
عقوبت واذا مس الانسان الضر دعانا لجنبه او قاعدا او قائما فلما كشفنا عنه ضره مر كان لم يدعنا الى ضر مسه كذلك زين للمسرفين
ما كانوا يعملون حق تعالى [illegible] آدمي و قلت صبر او بيان كرد و باز نمود كه چون آدمي را اندك مايه رنجي رسد از بيماري و درويشي
درگاه ما آيد با ما رجوع كند در ساير احوال خود و ما را خواند اگر بر پهلو خفته باشد و اگر نشسته و اگر بر پاي ايستاده بود از براي كشف
بلا و شفقت چون آن بلا و رنج و شفقت از وي كشف كنيم و باز بريم [illegible] صحت بدل كنيم [illegible] با سر طريقه خود رود
خود شود گويا كه هرگز ما را نخوانده از براي دفع مضرتي و رنجي كه بوي رسيده [illegible] همچنين [illegible] تزيين كرده اند براي
و متعديان آنچه ايشان ميكنند از اعمال [illegible] آنچه ايشان ميكنند نيكو ميكنند چنانكه گفت وهم يحسبون انهم يحسنون صنعا
ولقد اهلكنا القرون من قبلكم لما ظلموا وجاءتهم رسلهم بالبينات وما كانوا ليؤمنوا كذلك نجزي القوم المجرمين ثم جعلناكم خلائف
في الارض من بعدهم لننظر كيف تعملون حق سبحانه و تعالى قريش را ياد كرد و ايشان را آنچه با ديگران كرده است چون بر ديگران
بانواع عقاب [illegible] آن بود كه پيغمبران بر ايشان آمده بودند با آيتي روشن و معجزاتي [illegible] ايشان ايمان نياوردند و اهل ايمان [illegible]
اهل وعيد گردانيد آنچه از كساني كه ايمان نيارند گفت ما همچنين جزا دهيم قومي گناهكار را از آنكه گناه ميكنند [illegible]
باز نايستند و گفتار رسولان نشنوند چنانكه ايشان را هلاك كرديم پس آنگه شما را در زمين خليفه گردانيديم و مسكن و مقام ايشان شما را
و شمار او جاي ايشان بشما داديم تا بنگريم كه شما چه خواهيد كردن از خير و شر تا بر حسب آنچه كنيد جزا بر نهيد و اين بر سبيل
تنبيه و موعظت يعني امروز آنچه ايشان كردند اكنون بنگريم تا شما چه خواهيد كردن مگر تا آن نكنيد كه ايشان كردند [illegible] آنچه بايشان
رسيد واذا تتلى عليهم آياتنا بينات قال الذين لا يرجون لقاءنا ائت بقرآن غير هذا او بدله قل ما يكون لي ان ابدله من تلقاء نفسي ان اتبع
الا ما يوحى الي اني اخاف ان عصيت ربي عذاب يوم عظيم قل لو شاء الله ما تلوته عليكم ولا ادراكم به فقد لبثت فيكم عمرا من
قبله افلا تعقلون حق سبحانه و تعالى حكايت احوال قوم رسول ميكند آنچه ايشان ميگفتند گفت چون آيتهاي روشن كرده [illegible]
اشتباهي نيست بر ايشان خوانند كساني كه از عقاب ما نترسند و بهشت اميد ندارند بحشر و نشر نگرويده رسول را گويند
كه ما را قرآني ديگر آر غير اين قرآن كه در وي نباشد آنچه [illegible] از مذمت بتان و وعيد بت پرستان يا خود اين قرآن را بدل
كن كه بجاي آيتهاي عذاب آيه رحمت باشد و ذكر بتان نباشد و مذمت بت پرستان [illegible]
نباشد مرا نرسد [illegible] جواب [illegible] قرآن ديگر آوردن
مقدور بشر نيست از بهر آن ذكر آن نكرد [illegible] گفت اي محمد [illegible] متابعت [illegible]
يعني من جز از وحي نگويم و اگر كنم ايمن نباشم از عذاب روز بزرگ [illegible]
متابعت وحي [illegible] دعوي خود گفت بگو اي محمد كه شما [illegible] اين سالها [illegible]
كه در ميان شما ام هرگز اين معني در دل و خاطر من [illegible] اين نكردم و اگر خداي [illegible]
بشما نخواندمي و نيز بآن آگاه نكردي شما را [illegible] بوده مدت چهل سال
كه در ميان شما بودم [illegible] چهل ساله بود [illegible] ده سال مقام كرد و بعد [illegible] سيزده سال [illegible]
با جوار [illegible] سال بود و از اينجا گويند كه چهل سال [illegible] باشد ومن اظلم ممن افترى على الله كذبا او كذب
بآياته انه لا يفلح المجرمون ويعبدون من دون الله ما لا يضرهم ولا ينفعهم ويقولون هؤلاء شفعاؤنا عند الله قل اتنبئون الله بما

[illegible] بگذشت [illegible]

رحمه هم

لا يعلم في السموات ولا في الارض سبحانه وتعالى عما يشركون بر سبيل توبيخ و تقريع و ملامت ميفرمايد كه كيست ظالمتر و ستمكارتر
از كسي كه بر خداي دروغي فرا بافد و چيزي گويد بر خداي كه آن نگفته باشد چنانكه ايشان بخداي شرك آوردند و معصيت و فاحشه
كردند و آنگه گفتند كه خداي تعالى ما را بدين فرموده والله امرنا بها تا خداي گفت [illegible] است كه شما ميگوييد خداي بدين فرمايد ان الله
لا يامر بالفحشاء يعني هيچ كس از وي ظالمتر و ستمكارتر نباشد يعني آن كس كه آيات خدا را تكذيب كند از قرآن [illegible]
و هر كسي كه در او اين صفات بود مجرم و كافر باشد و كافر از راه رستگاري و فلاح و ظفر جدا شده [illegible] از عذاب و عقاب خداي نجات
خلاص نيابند كه ايشان عبادت ميكنند بدون خداي [illegible] صفت ايشان است كه هيچ ضرري و سودي نتوانند رسانيد [illegible]
باشند در نفع و ضرر با آنكه چنين ميكنند چون از ايشان پرسند كه چرا اينها را پرستيد ايشان جواب دهند كه اينها را از آن مي
پرستيم تا شفيعان ما باشند نزديك خداي اهل طايف لات پرستيدند و اهل مكه عزي و هبل [illegible]
گفتند كه عبادت با خداي [illegible] از مخلوقات او چيزي اختيار كنيم و پرستيم تا وسيله ما باشند نزديك خداي و اين [illegible]
بود كه ايشان [illegible] عبادت غير او [illegible] در عبادت او [illegible] شفيعان ما اند
در صلاح معاش ما از بهر آنكه ايشان بعث و نشور ايمان نداشتند و سوگند ميخوردند كه خداي مرده را زنده نكرداند چنانكه گفت
واقسموا بالله جهد ايمانهم لا يبعث الله من يموت [illegible] رسول را فرمود كه ايشان را بگوي بر سبيل الزام [illegible] كه خداي را خبر دهيد
از چيزي كه او نداند و آن شفاعت ايشان است و اين خبري است [illegible] معلوم نيست [illegible] اصلي بودي [illegible]
معلوم بودي در علم خداي بودي [illegible] عالم است بجمله معلومات [illegible] در آسمان و در زمين
و خداي عالم است بآنچه در آسمان و زمين است [illegible]
حق [illegible] وما كان الناس الا امة واحدة فاختلفوا ولولا كلمة سبقت من ربك لقضي بينهم فيما فيه يختلفون ويقولون لولا
انزل عليه آية من ربه فقل انما الغيب لله فانتظروا اني معكم من المنتظرين حق تعالى درين آيه خبر ميدهد كه مردمان همه بر يك ملت بودند
و [illegible] مردمان بر يك گروه متفق بر يك دين و ملت [illegible]
بوده [illegible] خلاف [illegible] عبد الله عباس گفت ميان آدم و نوح ده قرن بود و ميان ايشان [illegible]
حسن بصري گفت كه اين دين شرك بود [illegible] كان الناس امة واحدة فبعث الله النبيين مبشرين و منذرين [illegible]
پيش از ابراهيم مجتمع بودند بر كفر خداي تعالى ابراهيم را فرستاد مختلف شدند بعضي ايمان آوردند و بعضي بر كفر بايستادند [illegible]
اسلام خواسته است [illegible] عبد الله مسعود است وما كان الناس الا امة واحدة على هدى فاختلفوا [illegible]
اين قول [illegible] كه كل مولود يولد على الفطرة فابواه يهودانه وينصرانه ويمجسانه [illegible] جمله مردمان در وقت خلقت بر فطرت اسلام
باشند پس از آن پدران ايشان [illegible] مختلف ميشوند [illegible] شهوات [illegible]
دعوت [illegible] اعتقادي ديگر اختيار كنند [illegible] سابق نشده است از خداي تعالى [illegible]
تعجيل عقوبت [illegible]
اقامت حجت چنانكه گفت وما كنا معذبين حتى نبعث رسولا [illegible]
[illegible] بهشت [illegible]
كافران [illegible] حكايت ايشان ميكند [illegible]
نزد آن [illegible] معجزات رسول [illegible]

اگر بودي [illegible] در آسمان بودي يا در زمين هم

كرده گفت هم

داده اند که مصلحت مکلفان در جهت در اظهار معجزات و ابراز آیات بیش از آن شمار رسید که اقتراح چیزی کنید از آنکه باشند که این چنین
مصلحت خواهند پس شما منتظر باشید رسیدن آنچه شما را اقتراح کنند که من نیز منتظرم تا خدای با شما چه خواهد کرد از عناد و تمادی
در جحود آیات هر که خود کار خویش نکند جز ندامت نیاورد بار کش نبود از تغافل و تقصیر جز ملامت بار خوی کار کش
خود همان به که کار خویش کنی بسیاری بیاید و افتیار کش واذا اذقنا الناس رحمة من بعد ضراء مستهم اذا لهم مکر فی
آیاتنا قل الله اسرع مکرا ان رسلنا یکتبون ما تمکرون و چون بچشانیم مردمانرا یعنی کافران مکه را آسایشی و رحمتی از فرود آمدن
باران و نعمتهای دیگر از پس سختی و بیماری و قحط که بایشان رسیده بود و خدای تعالی بر اهل مکه هفت سال قحط مسلط گردانید که
نزدیک بود که همه هلاک گردند چون بر ایشان رحمت کرد و از قحط و جدب و رحمت باران بدیشان رسانید اذا لهم مکر چون بر ایشان
رحمت کرد و باران و خصب همی ناگاه ایشانرا مکری بود در آیات ما حیله و طعن زدن در آیات ما و دشمنی کردن و کید با رسول ما یعنی
چون ما ایشانرا نعمت کرامت کردیم می بایست که ایشان در برابر آن شکر گفتندی و در حمد افزودندی ایشان در آیات
ما مکر کردند با آنکه استهزا و تکذیب کردند مقاتل گفت این مکر آنست که ایشان نزد این حال گفتند که این روزی آن
که خدای بما داده است و گفته اند که سقینا بنوء کذا ما را بنو عقرب و سرطان و مانند آن آب دادند و باران
نجوم حوالت کردند و نور برآمدن ستاره و بازفروشدن آن باشد چون ایشان مکر کردند خدای محمد را گفت که بگوی ایشان را
که خدای سریع مکر است و زود عقوبت تر و عقوبت را مکر خواند که در برابر مکر ایشان بود و برای ازدواج را و نیز برای آنکه
صورت مکر دارد از امهال و استدراج چنانکه گفت سنستدرجهم من حیث لا یعلمون و جای دیگر واملی لهم ان کیدی
متین مکر و عقوبت آن بود که ایشانرا عقوبت و عذاب فرستد پیش از آنکه در اطفاء نور اسلام سعی کنند اگر گفت
ان رسلنا یکتبون که رسولان ما یعنی فرشتگان که موکلانند بر فرزند آدم از نویسندگان می نویسند آنچه ایشان می کنند و می گویند
از باب مکر از کفر و استهزاء و حواله افعال خدای با نجوم هو الذی یسیرکم فی البر والبحر حتی اذا کنتم فی الفلک وجرین بهم بریح طیبة وفرحوا بها
جاءتها ریح عاصف وجاءهم الموج من کل مکان وظنوا انهم احیط بهم دعوا الله مخلصین له الدین لئن انجیتنا من هذه لنکونن
من الشاکرین فلما انجیهم اذا هم یبغون فی الارض بغیر الحق یا ایها الناس انما بغیکم علی انفسکم متاع الحیوة الدنیا ثم الینا مرجعکم
فننبئکم بما کنتم تعملون خدای تعالی درین آیه تذکیر نعمت خود کرد با بندگان خویش گفت او است آن خدای که می برد شما را در بیابان و
بادیه خشکی و تری بحکمت ... از رواحل و ادوات و آلات که داده است و آنکه محل قدرت است از دستها و پای جوارح خلق است مقدرة که با و
نقل توان کردن از فعل او است و ستاره که باو راه بر دیده و عقل که باو هدایت یابند از فعل او است و چهارپای که بر پشت او است صنوف آن که این
همه از خلق او است از بهر آن گفت که او می برد شما را گفت خطاب ... که چون شما را با بادی در کشتی باشد و از خطاب ... گفت که کشتی
ایشانرا ... خوش نرم و آهسته و چون بادی خوش ... کشتی ... رود و فرحو بها یعنی سیاحان کشتی
کشتی شاد باشند و خوش دل باشند بان باد و گمان برند که همیشه چنان خواهد بود ناگاه بادی سخت برآید و دریا آشفته گردد و موج از هر جای
خیزد از هر جایی و روی بایشان نهند و بایشان در رسند ... و مانند و گمان برند و یقین دانند که عذاب خدای بایشان محیط
شده و وقت هلاک ... ایشان دست ... بر دارند و خدایرا باخلاص بخوانند و دل با خدای راست کردانند و گویند بار خدایا
اگر ما را ازین ورطه هلاکت برهانی و نجات دهی و ازین دریای خونخوار برهانی شکر نعمت تو گوئیم و از جمله شاکران باشیم پس آنگه خدای تعالی ایشانرا
نجات دهد و ازان ورطه هلاکت برهاند هم عقب آن همی ناگاه و ناسپاسان چنین کافر شوند و در زمین ظلم و فساد کنند
خدایرا ... کنند و عبادت غیر او کنند و در ... ظلم ... اولیا و اوصیا و اطفال ... که گفت ... می خندند

بالجمله که سبز و آراسته است و ملک ... نقصانست آنچه بگیرد ... امثال خود و متاع دنیا است که منفعت آن جهانی است روزی چند باشد سرانجام
فانی شود و زوال و تبعات آن دایم و باقی بر شما بماند آنچه تعلق بدنیا دارد از آنجا که جانی بود پس الینا مرجعکم و باز گشت شما با باشد ما شما را
خبر دهیم با آنچه شما کرده باشید چون جزای آن نیک و بد تمام و کمال بشما رسد انما مثل الحیوة الدنیا کماء انزلناه من السماء
فاختلط به نبات الارض مما یاکل الناس والانعام حتی اذا اخذت الارض زخرفها وازینت وظن اهلها انهم قادرون علیها
اتیها امرنا لیلا او نهارا فجعلناها حصیدا کان لم تغن بالامس کذلک نفصل الآیات لقوم یتفکرون خدای تعالی حال دنیا را در
سرعت انقضا به نبات زمین و گیاه نسبت کرده است و گفته که مثل زندگانی دنیا و حال حیات دنیا مانند آبی است که از
آسمان فرو فرستیم پس گیاه زمین بان آب آمیخته شود و معنی آن الطراوت و نضارت باشد و بعضی گفته اند که تفصیل داده و نبات
و گیاه او گفت از جمله آنچه چهارپایان خورند از انواع گیاه و حشیش و آنچه مردم خورند از حبوب و فواکه تا آنگه که نبات و تمامی رسد و زمین
زینت شود و آراسته شود و اهل زمین گمان برند که ایشان بران قادرانند و در تحت تصرف ملک ایشانست ایشانرا
ناگه فرمان ما برسد شب یا روز با هلاک آن بعضی آفات و علامات و از آن درود بعضی درود و قطع
استیصال آنکه هیچ اثر آن باقی نماند تا چنان شود که پنداری که دی روز نبوده است و موجود نگشته و از آن پیدا نشده
مانند کشت ... بعضی از اهل معانی گفته اند که تشبیه بایست که چون از آسمان فرود آید اول گاه پاکیزه و صافی و خوش طعم
با نبات ... بیامیزد و بر خاک زمین آمیخته شود و چون ... ازین متاع و دنیا و زندگانی دنیا ... مانند
گفته اند که تشبیه دنیا ... که اول چون برآمد ... با منفعت ... و بار آن های ... نبات برود سبز و تازه ...
چون روزی چند برآید و گرم شود و باران کم باشد ... خشک شود و حال حیات دنیا نفقت و بقا ... آب گیاه مانند
گفت ما همچنین تفصیل دهیم و بیان کنیم بایات و دلالات را از بهر قومی که اندیشه کنند تا عبرت امثال منتفع شوند والله یدعوا
الی دار السلام ویهدی من یشاء الی صراط مستقیم حق سبحانه و تعالی رسول را گفت ادع الی سبیل ربک خلقانرا با راه خدای
خود دعوت کن و باین کار قیام نمای که این کار دعوت بانواع خیر چنان ... طریقت و ... الذین دعوت
نبوت ... دعوت چون نوبت بدعوت دار السلام رسید که آن همه کنج ... و راحت ...
الی ... گفت ... تا من دعوت کنم والله یدعوا الی دار السلام خدای شما را دعوت میکند بسرای سلامت و سلام
نام او است یعنی بسرای خود و چون سرای سرای نیست و مهمان مهمان من و میزبان منم مهمان او ... که دعوت من کنم ای بنده
دعوت ... و اجابت من ... دعوت ... و اجابت آن دعوت ... ای ... اجابت
کنم ... ادعونی استجب لکم ان دعوت ... است ... و اجابت ... والله یدعوا الی دار السلام استجیبوا لله
... چون ... بود ... گفته اند ان السلام
... دار السلام ... بدار التکلیف ... دار التشریف ... دار البلوی ... دار الفناء ...
جوار المولی ... الی دار البقاء ... دار الفناء ... الی دار الزوال ... دار النوال ...
الی دار ... سرای ... سرای ... در سرای ... و در تشریف و عطای ... و در وعده ...
لقای ... و ... سلامت خوانند ... آفات و علامات و ...
... و نجات ... باشد ... خایف ...
چنانکه گفت ادخلوها بسلام آمنین و ... السلام ... و الطعام ... چنانکه ... گفت

دار الفناء ... ...

افشوا السلام واطعموا الطعام وصلوا الارحام وصلوا باللیل والناس نیام تدخلوا الجنة بسلام و فرشتگان که نزدیک ایشان روند
والملائکة یدخلون علیهم من کل باب سلام علیکم و تحیت ایشان در آنجا سلام بود تحیتهم یوم یلقونه سلام و از خدای بر ایشان سلام
بود سلام قولا من رب رحیم خدای تعالی بر ایشان سلام از بهر آن کند که ایشان را از حقارت خود و گناه کاری عظمت وی را
او که نیارند که انبساط کنند خدای تعالی بر ایشان سلام کند تا مستانس شوند جابر بن عبد الله انصاری روایت کرد که رسول
گفت که در خواب دیدم که جبرئیل بر بالین من بود و میکائیل بر پایین من میگفتند که مثلی بزن او را گفت بشنو که گوشت بشنواد و
دل او کرد مثل تو و امت تو چون پادشاهی است که سرایی بنا کند و در آن سرا خانه سازد و در آن خانه خوانی نهد آنگه رسولی فرستد
و قومی را بدعوت خواند بعضی اجابت کنند و بعضی نکنند پادشاه خداست که پادشاهی وی را زوال نیست و ملک
وی را انتقال و سرای سرای سلام است و خانه خانه بهشت و تو که محمدی رسولی هر که ترا اجابت کند با سلام در آید
و هر که با سلام در آید بسرای سلام در آید و هر که بسرای سلام در آید بطعام در آید و بآن متنعم شود ویهدی من یشاء الی صراط مستقیم
چون دعوت کرد لطف کند با کسی که خواهد تا مهتدی شود بر او راست و ایشان کسانی اند که در علم خدای بود که لطف ایشان را
سود کند و شاید که مراد براه راه بهشت باشد یعنی براه بهشت راه نماید آنرا که خواهد اهل اشارت گفتند دعوت عام کرد برای
حجت و هدایت خاص کرد که طریق است بنعم للذین احسنوا الحسنی وزیادة ولا یرهق وجوههم قتر ولا ذلة اولئک اصحاب
الجنة هم فیها خالدون کسانی را که احسان کنند و خیرات و طاعات بجای آرند ایشانرا ثواب و جزای باشد از آن نیکوتر حسنی
که در برابر احسان مستحق باشد و زیادت تفضیل که زیاده و یکی را مقصود و از ابن عباس روایت است که مراد بحسنی
گفتار لا اله الا الله است و حسنی بهشت است و زیاده عز و جل الیست از یک ده اند و دلیل که از اجاد درست مجاهد گفت حسنی
بحسنی و زیادت رضوان است و آنکه گفته مراد بزیادت دیدار خداست نیکو نیست آنکه او را برضا است حقیقی است که حسنی
برضا روا نیست و نیز آنکه این می گویند تیره تر که ایشان جزا بعمل نیست و خدای تعالی حسنی و زیاده بجای عمل داده است و قتر انقره
بروجهی که نقض اصل از اصول مذهب ایشان بود و ایشان را روا نبود دیگر آنکه بر چیزی باید که هم از آن جنس چنانکه اگر کسی کوید خواهم
از آن جز خواهد و نیز زیادت بر چیزی بود و چنانکه یکی پاره کل جز و نیکو نباشد زیاده برین تا ذر نکند غلبه پس معلوم شد که حسنی
باشد و زیاده تفضل آنکه گفت ولا یرهق وجوههم قتر و نرسد بروی ایشان غبار و گرد و سیاهی و زشتی و بدبختی و مذلتی چنانکه بروی
کافران و اهل دوزخ رسد و ایشان اهل بهشت باشند در بهشت خالد و جاوید باشند والذین کسبوا السیئات جزاء سیئة
بمثلها وترهقهم ذلة ما لهم من الله من عاصم کانما اغشیت وجوههم قطعا من اللیل مظلما اولئک اصحاب النار هم فیها خالدون
چون ذکر مومنان و مطیعان کرده بود پس از آن در عقب آن ذکر کافران کرد در اول آیه اول فضل خود را بیان کرد در مومنان و در این
آیه عدل خود را بیان کرد با کافران آنجا گفت الحسنی است و هم و زیادت از آنجا که حق داد و من عدل است و زیاده فضل آنجا عمل
را کار بسته بود و هم فضل و اینجا گفت چون جزای ایشان دهم یکی را مثل آن یکی پاداش دهم تا عدل کرده باشم اگر زیاده دهم فضل کرده
باشم و اگر نقصان دهم عمل کرده باشم چه حق منست و فضل و استیفاء من است و در اسقاط آن اسقاط حق خود غیری نیست
اگر در اسقاط کنم اولی در فضل و لیکن حکمت اقتضای آن نکند که عقاب کفار را اسقاط کنم میگوید که آنانکه کسب سیئات کردند که برای
آن گفت که ایشان را پیدا شدند از نکو و سود نکنند و سیئة فعلی باشد که صاحبش ملامت کرده باشد که جزای ایشان
هر چیزی را بدی بود و مانند آن و بیان بیفزایند و بایشان رسد خواری و حقارت جزای کافران بمذلت و اهانت بود و جزای مومنان
بتعظیم و تبجیل و این صفت ثواب و عقاب است ذلت بایشان رسد و چگونه ذلتی که از او صفت نتوان کرد و در فهم و دهم خلایق

بباید

بباید روایت از عذاب خدای هیچ عاصمی و نگاه دارنده نباشد و روی ایشان سیاه تا پنداری که پارها از شب سیاه فرو پوشیده ایشان را
رسانیده اند و در روی ایشان پوشانیده و ایشان اهل دوزخ باشند و همان آتش دوزخ بر سبیل تخلید و تابید ویوم نحشرهم
جمیعا ثم نقول للذین اشرکوا مکانکم انتم وشرکاؤکم فزیلنا بینهم وقال شرکاؤهم ما کنتم ایانا تعبدون فکفی بالله شهیدا بیننا وبینکم
ان کنا عن عبادتکم لغافلین هنالک تبلوا کل نفس ما اسلفت وردوا الی الله مولیهم الحق وضل عنهم ما کانوا یفترون یاد کن
آن روز را که همه را حشر کنیم و انگیزانیم در آن روز همه را از جای جمع کنیم ایشانرا از هر جای و مکانی و آنگه گوییم این مشرکانرا
و این بت پرستان را که جای بپایستید شما و انبازان شما یعنی معبودان شما تا بنگرند که با شما چه خواهد رفت و در میان شما حکم چگونه خواهد
بود آنگه حکم آن بود که میان شما و شریکان تفرقه افکنیم و صلحای اندر میان بسببی که در میان شما بود منقطع گردانیم وقال شرکاؤهم و آن
شریکان و معبودان با ایشان گویند که شما ما را نپرستیدید آنجا که دعوی شما را فرمود نپرستیدید و هوس شما که کذای شرکاء اندرید
و این وقتی گویند که تا ایشان از خدای یاد آرند و دیگر ما خبر نداریم از عبادت شما گفته اند که این سخن فرشتگان گویند و آنجه
ایشانرا معبود خدای عبادت کردند بس گواه بس است گواهی خدای میان ما و شما بر آنکه شما ما را نپرستیده اید و ما از عبادت شما
غافل بوده ایم و این خبر راست است برای آنکه جماد اند و بسیار کسان بی خبر بوده اند از عبادت عابدان ایشان هنالک تبلوا
کل نفس ما اسلفت آنجا و در آن مقام جزا نیند و ما اشند هر نفسی آنجه از پیش فرستاده باشند و کرده از اعمال که چه کرده اند و چه کرده اند و شناسند
بر حسب آنچه کرده باشند جزا می بینند و گفت رد ایشانرا و ما بر گردانند با خدای بر خدای که خدای ایشانست بحق و کم شود
از ایشان آن افترا و دروغ که ایشان نهاده اند آنجا ایشان نیستید آنجا زاید دروغ قل من یرزقکم من السماء والارض امن یملک
السمع والابصار ومن یخرج الحی من المیت ویخرج المیت من الحی ومن یدبر الامر فسیقولون الله فقل افلا تتقون فذلکم الله ربکم الحق
فماذا بعد الحق الا الضلال فانی تصرفون کذلک حقت کلمت ربک علی الذین فسقوا انهم لا یؤمنون خدای تعالی محمد را بطریق
مجادله فرمود که با ایشان بگوی که کیست که شما را روزی میدهد از آسمان بباران و از زمین به نبات از آسمان مقدر و از زمین
بتسبب و کیست که خداوند و مالک سمع و بصر و شنوایی و بینایی شماست و قادر است بر آفریدن آن بر وجهی که باز بیند و باز شنوند
و نگاه میدارد از آفات و عاهات و در خبر است که خدای را چشم ما را از فرشتگان از شیاطین را از چشم نهانی
ما را بر مانند جنانکه یکی از مگس ... و کیست آنکه زنده از مرده بیرون آرد چون حیوان از نطفه و مرغ از خایه و مرده از زنده بیرون
می آرد و کیست آنکه تدبیر کارها کند در آسمان و زمین چون این همه از ایشان سوال کنی و بپرسی جواب ایشان الا آنکه گویند
خدای است که بر این همه قادر است و این همه در قبضه قدرت وی است پس الکه ایشان اقرار آورند تو بگوی ایشانرا که چرا
نمی ترسید از عقاب خدای چند نگیند چون او را می شناسید و شکر نعمت او نمیکنید که نعمت بر شما منقطع کرداند که
را مواخذه کند عاجلا و آجلا پس الخدای که موصوفست بصفات کمال او معبود مطلق شماست و او خدای حقست و بجز از حق
نباشد الا ضلالت و گمراهی چون از حق در گذرند جز در ضلالت قدم ننهند پس شما را از حق در اعراض از آن راه راست بکجا
روا میدارید چه حکم میکنید که روا میکند که چنانکه گفت کذلک حقت یعنی چنانکه حق گشت و واجب شد که بعد از حق جز ضلالت نباشد همچنین
حق شده و واجب گشت کلمه عذاب خدای بر آنکسانی که کافر شدند فاسق شدند بشرک و کفر عاقبت و نهایت رسیده بر آنکه
ایشان ایمان نیاورند و در زمره مومنان نیایند از آنجا که معلوم است که ایشان بر کفر میرند و هیچ اختیار ایمان نکنند قل هل من شرکائکم من
یبدؤا الخلق ثم یعیده قل الله یبدؤا الخلق ثم یعیده فانی تؤفکون قل هل من شرکائکم من یهدی الی الحق قل الله یهدی للحق افمن یهدی الی الحق احق ان یتبع امن
لا یهدی الا ان یهدی فما لکم کیف تحکمون وما یتبع اکثرهم الا ظنا ان الظن لا یغنی من الحق شیئا ان الله علیم بما یفعلون بگوی

ای محمد با این مشرکان مکابره و کافران معانده بگو هیچکس هست از این انبازان و معبودان شما که از ابتدا چیزی پیدا کرده باشد و ابدا اعادت
که بر سبیل ابتدا خلق تواند آفرید و انگه اعاده تواند کرد یعنی چون جواب ندهند بگو الله یبدأ الخلق ثم یعیده که ایشان جواب ندهند و تسلیم نشوند که
معبودان ما این نتوانند و این جز فعل خدای نباشد فانی تؤفکون پس از حق گردانیده میشوید چرا نگویید تو بگو که خدای است که ابتدای خلق کند
و بر اعاده هم قادر باشد و انجا که قادر اند قدرت ایشان را چون این الزام عقلی مخفی نیست و اگر خواهند انکار کنند مقرون
باید شد چگونه از ین بی گردانیده میشوند بگو ایشان را حجت بر ایشان تمام کرده که هیچکس هست از این شرکای شما که
راه حق راه نماید و ایشان خود نمی شناسند و یقین میدانستند که این بتان کسی را راه نتوانند نمود و اگر طالع و شفاد ایشان بگویند
که معترف شوند که تو بگوی که خدای باشد که خلق را به حق راه نماید به الطاف که بایندگان کند ایشان را به عقل و تمکین
دهد که فکر کنند در ادله و توفیق دهد بر شریع ایشان واقف کرد پس چون نعمت های او از غایات و نعمت اخرت و دنیا
از غایات کدام اولیتر بود و سزاوارتر بدانکه پی روی کنند و متابع شوند کسی که وی به حق راه نماید یعنی خدای را و طاعت او دارند
یا کسی را که بنفس خود مهتدی و راه یافته نشود و راه نیابد الا که وی را راه نماید پس چیست شما را و چگونه حکم میکنید شما باطل
با چندین حجج و دلایل چون مشرکان را حق واضح الا ضلالت کنند بدین سوال وارد شود و اگر بر اصنام حمل کنند گویند اصنام را که جماد اند
چگونه هدایت کنند تا ایشان غیری را هدایت نتوانند کرد و گفته اند که این برای آن گفت که مشرکان بتان را جایی میبردند
تو جیه عبادت ایشان کردند از ایشان بکنایات احیاء عقلا خبر داد چنانکه گفت ان تدعوهم الی الهدی لا یسمعوا دعاءکم ولو سمعوا
ما استجابوا لکم آنکه گفت که این کافران که عبادت اصنام میکنند جز متابعت ظن و گمان نمیکنند و ظنی که بی امارت و نشان باشد
از علمی نباشد بلکه از سر تقلید پدران و متابعت ابای ایشان میکنند و شاید که مراد این بود که ایشان در اقرار و اعتراف بخدای
جز متابعت ظن نمیکنند و انگهی به دلیل و حجت نمیگویند ظن در معرفت خدای از حق که علم است هیچ سودی نکند انکار که علم با
خدای و صفات او و اصول دیانات از فضیلت جز علم بکار نیاید و جز علم سودی نکند و ظن جایی باشد که علم ممکن نباشد
ظن و حکمی بود و اگر بر سبیل تهدید گفت که خدای تعالی آگاه است بانچه ایشان میکنند و هیچ چیزی بر وی پوشیده نیست هر کسی را بحسب
استحقاق جزا دهد از ثواب و عقاب وما کان هذا القرآن ان یفتری من دون الله ولکن تصدیق الذی بین یدیه وتفصیل الکتاب
لا ریب فیه من رب العالمین ام یقولون افتراه قل فأتوا بسورة مثله وادعوا من استطعتم من دون الله ان کنتم صادقین بل کذبوا
بما لم یحیطوا بعلمه ولما یأتهم تأویله کذلک کذب الذین من قبلهم فانظر کیف کان عاقبة الظالمین ومنهم من یؤمن به ومنهم من لا یؤمن به وربک اعلم بالمفسدین
کافران و مشرکان گفتند که قرآن را محمد از نزد خود ساخته است خدای تعالی بر ایشان رد کرد و گفت این قرآن افترا و فرا بافته نیست کلام خدای
است و سخن هیچ مخلوقی و کلام هیچ آدمی نیست و تصدیق کتابی است که پیش از آن بوده است و کتب انبیای پیشین چون توریه و انجیل و
زبور و صحف ابراهیم که به تصدیق آن آمده است و بعث و حساب و کتاب و ثواب و عقاب را گفت نیست انست که
شاید که ساخته باشد و ممکن نبود که چنین کتابی و سخنی در غایت لطافت و فصاحت و براعت معجز باشد و نزد یک خلق که از جنس
از قبل خلق بود و دیگری بر مثل آن قادر نه و کلام خدای است و بیان احکام و شرایع و حلال و حرام و بیان شریعت و احکام
و احکام است و هیچ شکی نیست که کلام خدای تعالی است ام استفهام است بر سبیل تقریر و الزام حجت یا بر سبیل انکار و استبعاد گفتار
ایشان که میگویند که این قرآن محمد افترا کرده است و گفت ای محمد تو ایشان را بگوی که اگر این قرآن فرا بافته من باشد و من بشر
بشر بود مثل آن قرآن آوردن شما فصحای عرب هم سوره مثل آن بیارید و هر کس را که خواهید از دون خدای به یاری خوانید
بخوانید شما را یاری کنند اگر شما راست میگویید که قرآن فرا بافته محمد است من دون الله از برای آنکه خدای قادر باشد بر آنکه

ممکن نشود در هر کار که علم ...

کذب حر

مثل این قرآن بیاورد آنگه گفت که این کافران قرآن را تکذیب کردند و ایشان ندانستند و نشناختند و تاویل آن به حقیقت
او وقوف نیافتند آنگه و درو بحث نکردند و ایمان نیاوردند کذلک کذب الذین من قبلهم همچنین امتان پیشین
پیغمبران را تکذیب کردند آنکه عاقبت ایشان چه شد از ثواب و عقاب و آنچه متضمن آنست از اخبار غیب و عواقب و سرانجام
کار ایشان پیش از آنکه معلوم ایشان گشته باشد چنانکه تکذیب آن انبیا کردند ایشان تکذیب کردند پس تو بنگر که عاقبت
هم تکذیب کردند پس هلاک شدند پس تو بنگر که عاقبت و سرانجام ایشان چه بود از هلاک و عذاب و استیصال عاقبت
ایشان که همه ایشان را هلاک کردیم همچنان بود و خبر داد و از ایشان و کسی بود از ایشان که ایمان آرد و باور دارد و در نفس
خود بیند و داند که حق است و لیکن عناد کند و کسی بود که تصدیق نکند و ایمان نیارد و کسی بود که ایمان آرد و کسی که ایمان نیارد و
خدای تعالی عالم تر و داناتر است بمفسدان معانده اند که بر کفر ثابت باشند و ان کذبوک فقل لی عملی ولکم عملکم انتم بریئون
مما اعمل وانا بریء مما تعملون ومنهم من یستمعون الیک افانت تسمع الصم ولو کانوا لا یعقلون ومنهم من ینظر الیک افانت
تهدی العمی ولو کانوا لا یبصرون ان الله لا یظلم الناس شیئا ولکن الناس انفسهم یظلمون اگر چنان باشد که ایشان بر کفر
اصرار کنند و از ایمان ایشان نومید شوی و ترا تکذیب کنند بگوی که جزای من مرا دهد و جزای شما منقطع گردانیدم و اکنون
شما را با شما گذاشتم آن عملی که میکنم مراست و ثواب آن مراست و عمل شما شما راست و وبال آن بر شما و معصیت شما را زیان کند
و طاعات شما را سود ندارد و فایده نکند چه شما از آنچه من میکنم بیزارید و من از اعمال که شما میکنید بیزارم این آیه به آیه قتال منسوخ شده است
آنگه گفت این کافران بعضی از ایشان اند که گوش با سخن تو میکنند و قرآن و احکام شریعت میشنوند و لیکن قبول نمیکنند و باد میگیرند
پس شنودن ایشان نا شنودن باشد و ایشان بمثابه کران باشند پس تو ایشان را که کر اند سخن خواهی شنوانیدن و قادر باشی بر آنکه
ایشان را بشنوانی اگر چه ایشان را عقل نباشد و این بر سبیل قطع طمع رسول گفت از ایمان ایشان که چون کر باشد و عقل نباشد که
ممکن نباشد و متفکر گردد و ایشان نه بشنوند و فهم کنند و بدانند و منهم من ینظر الیک و از ایشان کسی هست که بتو می نگرد و لیکن بعنایت
کوری و کری است از آنجا که الحجج می بینند منتفع نمیشوند که بصیرت ندارند یعنی این حجت است که معقول و مبصر است و از ایمان آورند
ایشان را بیرون خاطر خود بر ایشان عار و نظر بر ایشان ندارد بحقیقت که خدای تعالی بر بندگان ظلم نکند و هیچ جزء از الطاف و مصالح
ایشان را دریغ نداشت و روز قیامت مثل استحقاق ثواب نه همه و لیکن مردمان اند که بر نفس خود ظلم میکنند که بکفر و معاصی
مستوجب عقاب میشوند ویوم یحشرهم کأن لم یلبثوا الا ساعة من النهار یتعارفون بینهم قد خسر الذین کذبوا بلقاء
الله وما کانوا مهتدین واما نرینک بعض الذی نعدهم او نتوفینک فالینا مرجعهم ثم الله شهید علی ما یفعلون ولکل امة رسول فاذا
جاء رسولهم قضی بینهم بالقسط وهم لا یظلمون یاد کن ای محمد آن روز را که حشر کنیم ایشان را بیکبارگی از بهر الحکم و ثواب آن روز که
کردن خویش و بودن در دنیا اندک دانند از آنکه انتفاع ایشان بدنیا اندک بوده یا بقا یا بودن در گور اندک پندارند از هول آن روز قیامت
که پندارند که چندان درنگ نکرده اند یعنی جز ساعتی نبوده اند و گفته اند اگر چه دراز باشند چون آخرش با فنا بود و مرگ بود به اضافه با قیامت
کردار اندک خواهد بود و اندک بوده و ساعتی بوده و ایشان یکدیگر را میشناسند و آشنایی دهند چنانکه دو کس اند که بیکدیگر
ندیده باشند شناسایی و از بهر آنکه دلالتی باشد بر آنکه ایشان یک خوردار اند که شرم دارند بر آنکه اهل محشر تعارف یکدیگر دیده
آنگه گفت که زیان کردند و هلاک شدند آنانکه بعث و نشور و ثواب و عقاب و ایمان ندارند و از آنکه تکذیب کردند و ایشان به راه
بهشت و ثواب مهتدی نباشند اگر بتو نماییم ای محمد بعضی از آنچه وعده میدهیم از عذاب اندر دنیا از اهلاک و رحمت خود بر ایشان قبض
روح تو کنیم و ایشان را در دنیا عذاب نکرده مرجع و بازگشت ایشان با ماست پس ما گواهیم و حاضر بآنچه میکنند جزای ایشان بدهیم

پایان نهم

از ثواب و عقاب با ایشان برسانیم و از ما فایت نخواهد شد اگر گفت هر امتی را پیغمبری و رسولی بوده است چون پیغمبر ایشان آمد و حجت
بر ایشان گرفت و معجزات نمود ایشان تکذیب آن پیغمبر کردند میان ایشان و میان آن پیغمبر خدای تعالی حکم کرد حکمی بحق که پیغمبر
نجات داد و ایشان را عذاب کرد و شاید که مراد این بود که هر امتی را رسولی و پیغمبری است که ایشان را بادی می‌نسبت کنند روز قیامت
چون پیغمبر ایشان بیاید بکفر و ایمان ایشان گواهی دهد ایشان را حکم بحق کرده شود چنانکه هیچ کس از ایشان ظلمی و حیفی نباشد ویقولون
متی هذا الوعد ان کنتم صادقین قل لا املک لنفسی ضرا ولا نفعا الا ما شاء الله لکل امة اجل اذا جاء اجلهم فلا یستأخرون ساعة
ولا یستقدمون قل ارایتم ان اتیکم عذابه بیاتا او نهارا ماذا یستعجل منه المجرمون حق تعالی حکایت کرد از استعجال ایشان قیامت
و حساب و کتاب و بهشت و دوزخ را گفت این کافران میگویند که این وعده که شما را امید میدهید کی خواهد بود ما را خبر دهید اگر شما راست
میگویید در آنچه وعده و وعید میدهید و وعده خبری بود متضمن نفع و راحت و وعید خبری بود متضمن مضرت و ساعت و صدق خبری بود که خبر
علی ما هو به باشد اگر محمد از تو در کوی این جماعت را این سوال میکنند بر سبیل انکار و استبعاد [illegible] اگر صحیح است
در غیب گو محمد من مالک نیستم از بهر خویش هیچ نفعی و ضرری را و نه خیری و شری را از مرگ و زندگانی و بیماری و تندرستی و غنی
و بسط و قبض و جذب و ثواب و عقاب این جمله کار آن تعلق دارد و در دست تصرف وی است و هر تصرف که کنیم باذن و تمکین وی
تا وی الت نبود و تمکین نه دهد نتوانیم کردن لیکن آنچه خدای خواهد و مرا از آن بود و از آن جهان باشد در هر چه او مرا از آن بدو کار ده بوده
باشد و ما بود و کسی را این بود الا ما شاء الله که من هیچ چیز از این قادر نه [illegible] بر آن وقت هر امتی را اجلی هر وقتی را زمانی
و اجل هر شخصی وقتی و زمانی است [illegible] و عذاب او که چون آن اجل در آید یک ساعت تقدیم و تاخیر نبود قل ارایتم بگوی ای محمد
این جماعت را که استعجال میکنند عذاب خدا را که هی میدانید و می بینید که اگر عذاب خدای شما در آید در شب که شما براحت و آسایش
مشغول شده باشید یا در روز که در طلب اسباب معاش افتاده باشید که چه باشد و چگونه چنین بود آن عذابی که مجرمان و کافران تعجیل در
آن میکنند یعنی اگر [illegible] که حال آن چگونه باشد هرگز تعجیل آن نکردندی اثم اذا ما وقع آمنتم به آلآن وقد کنتم به
تستعجلون ثم قیل للذین ظلموا ذوقوا عذاب الخلد هل تجزون الا بما کنتم تکسبون حق تعالی میگوید ایشان را بر سبیل توبیخ و ملامت
بر استعجال عذاب که هی پس آنگه عذاب شما فرود آید ایمان خواهید آوردن یعنی اگر عذاب خداوند فرود آید شما ایمان آورید ایمان
شما را گویند اکنون ایمان می آورید که عذاب معاینه بدیدید و شما پیش از این عذاب تعجیل میکردید ثم قیل پس آنگه گویند مر ظالمان را
و کافران را عذاب خواسته باشند اکنون بچشید تلخی عذاب دایم بر آن کفر متقدم که شما را بود [illegible]
[illegible] هل تجزون [illegible] الا بما کنتم تکسبون [illegible]
ظلم و حیفی بر شما میکنند و شما را در باره عقوبت میکنند ویستنبئونک احق هو قل ای وربی انه لحق وما انتم بمعجزین ولو ان
لکل نفس ظلمت ما فی الارض لافتدت به واسروا الندامة لما راوا العذاب وقضی بینهم بالقسط وهم لا یظلمون الا ان لله ما فی السموات
والارض الا ان وعد الله حق ولکن اکثرهم لا یعلمون هو یحیی ویمیت والیه ترجعون ای محمد از تو می پرسند و طلب خبر میکنند
و میگویند این عذاب که ما را وعده و وعید میدهند حق است و راست و این بر سبیل استهزا و انکار گفتند خدای تعالی رسول را فرمود که بگوی ای
محمد که آری بحق خدای من که آنچه شما را وعده و وعید میدهند از عقاب و عذاب و وعید میکنند آن حقست و بودنی و چون نباشد شما را قوت و قدرت
آن که عذاب از خود دفع کنید و از قبضه قدرت خدای بیرون روید و از عذاب وی بگریزید و سبقت گیرید هر کجا باشید شما را برسد
و چون برسید عاجز باشید اگر خواهید که خویشتن را از آن عذاب باز خرید نتوانید و باز خرید نه شود اگر هر نفسی که ظلم کرده بود آنچه در زمین بود
از مال و ملک وی را بود و خواهد که فدا کند خویشتن را باز خرد [illegible]

گواهی دهد پیغمبر ایشان را [illegible]

اگر هم

می کرد

شما را منفعت نکند سودی نداشته باشد [illegible] و شما را ایمان آوردید هم

۲۸۹

فدیه قبول است و در توبه کشاده است اما چون توبه نکنند و از عهده مظالم بیرون نیایند و از عذاب معاینه ببینند پشیمانی [illegible]
سود ندارد [illegible] پنهان دارند [illegible] و میان ایشان حکم براستی [illegible] هیچ ظلمی و حیفی [illegible]
رسول الله [illegible] الا ان لله ما فی السموات [illegible]
[illegible]
[illegible]
که خدای جنت و آنچه وعده داده باشد [illegible] از ثواب و عقاب [illegible]
[illegible] خدای [illegible]
از حیات و زندگی باشد [illegible] مرجع و باز گشت همه خلایق با وی است آنجا که
کس دیگر حکم نباشد مگر وی را قل یا ایها الناس قد جاءتکم موعظة من ربکم وشفاء لما فی الصدور وهدی ورحمة للمؤمنین قل
بفضل الله وبرحمته فبذلک فلیفرحوا هو خیر مما یجمعون حق تعالی خطاب میکند جمله مردم را از مؤمن و کافر و میگوید ای مردمان بشما
آمد کتابی مشتمل بر مواعظ و زواجر یعنی قرآن که مشتمل است بر آنچه دعوت کند با صلاح و زجر کند از قبایح و معاصی و ترغیب کند
بر توحید و عدل خدای [illegible]
صدر [illegible] و قرآن [illegible] است
و هدایتی و دلالتی است [illegible] و رحمتی است این قرآن مؤمنان را [illegible]
این [illegible] و متاع دنیا [illegible] متاع دنیا ثبات ندارد [illegible] بفضل
خدای [illegible] ابو سعید خدری گفت که فضل خدای قرآنست
و رحمت او [illegible] مجاهد گفت فضل خدای قرآنست و رحمت او ایمان [illegible] گفت فضل خدای نعمت ظاهر
و رحمت او نعمت باطن [illegible] واسبغ علیکم نعمه ظاهرة وباطنة [illegible] فضل خدای [illegible] رحمت خدای
و رحمت [illegible] امیر المؤمنین علی بن ابی طالب [illegible] بما اتیهم الله من فضله
[illegible] لا تفرح ان الله لا یحب الفرحین [illegible] فضل الله [illegible] و رحمت
[illegible] امام محمد باقر [illegible] فضل الله [illegible] و رحمت او [illegible] امیر المؤمنین [illegible] والله اعلم قل ارایتم ما انزل
الله لکم من رزق فجعلتم منه حراما وحلالا قل آلله اذن لکم ام علی الله تفترون وما ظن الذین یفترون علی الله الکذب یوم القیمة ان الله
لذو فضل علی الناس ولکن اکثرهم لا یشکرون حق سبحانه و تعالی [illegible] خطاب کرده است [illegible]
بر زبان رسول [illegible] ای محمد بگوی [illegible] که حلال بود و حرام کرده اند [illegible]
حلال [illegible] خدای فرو فرستاده برای شما [illegible] بعضی را حرام کرده اید [illegible]
[illegible] خدای [illegible] داده است [illegible]
[illegible] روز قیامت [illegible]
[illegible]
[illegible] از انواع عقوبت در روز قیامت و خدای تعالی خداوند فضل و احسان و نعمت [illegible]
بر جمله خلایق [illegible] فضل او بی شمار [illegible] لیکن بیشترین خلقان شکر نعمت او [illegible]

کس [illegible]

علی الله [illegible]

برسد از وبال و عقوبت هم از افعال بد و کردار زشت ایشانست آنچه دلیل است بر آنکه هیچکس را رعایت از وی حکمی از احکام
شرع پرسند در یجوز و در لا یجوز الا بعد الاتیان جایز نیست مگر بعد از اتیان و اتیان و احتیاطی تمام از جهت انها باشد که رخدی
افزار کرده باشد در تحریم و تحلیل وما تکون فی شأن وما تتلوا منه من قرآن ولا تعملون من عمل الا کنا علیکم شهودا اذ تفیضون فیه وما یعزب
عن ربک من مثقال ذرة فی الارض ولا فی السماء ولا اصغر من ذلک ولا اکبر الا فی کتاب مبین الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم ولا هم
یحزنون خطاب با محمد است و جماعت ... ای محمد نباشی در هیچ کاری و نباشی از کارها
که از خطری و قصدی و منزلتی بوده و نه هیچ کاری از کارها نباشی و هیچ قرآن نخوانی و از هیچ عمل از افعال نکنند الا که
ما برای شما بالجمله گواه باشیم ... و هیچ ... ایشان ... شنوند
شوند ... باشند ... ایشان ... کاری ... خدای
با آنچه ایشان در شروع ... اعمال ایشان مثقال ... سنگ ... آسمان
و نه اندر زمین ... در کتابی روشن نوشته باشند ... کتاب لوح محفوظ است یا صحایف
اعمال ایشان آگاه باشید که دوستان خدا را هیچ خوفی نرسد ... ایشان ... دشمنان خدای از عذاب
خدای ... و ایشان اند ... سعید جبیر ... رسول خدای ...
الله گفت اولیای خدای آنانند که چون مردمان ایشان را ببینند خدای را یاد کنند ... ایشان ...
با لطف ... رسول خدای شنیدم که گفت خدا را بندگانی اند که ایشان نه پیغمبران باشند و نه شهیدان ... پیغمبران
و شهیدان ... روز قیامت مکان ایشان از خدای ... یا رسول الله ایشان کیستند ... بیست ... بالگوی
تا ما نیز ایشان را دوست داریم گفت قومی باشند که با یکدیگر دوستی کنند برای خدای ... میان ایشان خویشی و رحمی بود ...
مال یکدیگر ... روی ایشان ... نور باشند ... ترسند چون ...
اندوهگین باشند ... ایشان ... اندوهگین نباشند آنگاه این آیه برخواند الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم ولا هم یحزنون از امیر المؤمنین
علی پرسیدند ... باشند ...
چشمهای ایشان ضعیف ... ایشان ... باشد ... تشنگی ...
شده و از تشنگی لبهای ایشان خشک مانده الذین آمنوا وکانوا یتقون لهم البشری فی الحیوة الدنیا وفی الآخرة لا تبدیل لکلمات
الله ذلک هو الفوز العظیم ولا یحزنک قولهم ان العزة لله جمیعا هو السمیع العلیم دوستان ... اولیای خدا آنانند که
... و هیچ ... آیات ... خدای ... شناسند ...
... رسول ... گفت امیر المؤمنین ... اولی ...
است ... دشمن خدای و دشمن ... دوست ... دشمنان ...
باشد و ... خدای ... اولیاء ...
کرد ایمان ... اول المؤمنین و امام المتقین ... بشارت ...
مر مؤمنان ... بشارت ... عبادة بن الصامت گفت که رسول را
پرسیدم از این بشارت گفت الرؤیا الصالحة ... مسلمان ... بشارت ...
است ابو هریره از رسول روایت کرد که چون قیامت نزدیک باشد خواب مسلمان کم خطا کند ...

وی راست بود و اگر گفت خواب ... بشارت ... از خدای ... نفس ... شیطان ...
جزوی است از چهل و شش جزو پیغمبری ... اگر ... ببیند ... برخیزد و دو رکعت نماز کند ... گفت ...
نبوت ... خواب ... بشارت ... در دنیا ...
دهند ... در وقت مرگ ... الا تخافوا ولا تحزنوا وابشروا بالجنة التی کنتم توعدون و بشارت ...
با استقبال مؤمنان و بشارت ایشانست که سلام علیکم طبتم فادخلوها خالدین بشارت ... بر زبان پیغمبر است
و بشر الذین آمنوا و بشارت ... اعمال ایشانست ... لا تبدیل لکلمات
الله کلمات خدا را ... وعدهای خدای را ... حجاج ...
... عبد الله ... حجاج گفت ... عبد الله ... خدا را ...
لکلمات الله حجاج گفت ... ذلک الفوز العظیم این بشارت ...
... العظیم ... رسول ... ای محمد ...
کردانند ... ایشان ... تکذیب ... ایشان ... خدا ...
دوستان ... عزیز باشند و غالب ... دشمنان ... ایشان نصرت ...
و ظفر ... شنوا ... اقوال ایشان و دانا ... افعال ایشان ...
این جواب ایشان برساند الا ان لله من فی السموات ومن فی الارض وما یتبع الذین یدعون من دون الله شرکاء ان یتبعون
الا الظن وان هم الا یخرصون هو الذی جعل لکم اللیل لتسکنوا فیه والنهار مبصرا ان فی ذلک لآیات لقوم یسمعون ... آگاه
باشید ... آسمانها ... زمین ... بندگان و
پرستاران وی اند ... بندگان ... خدای ...
خدا را ... مشرکان ... خدای ...
... خدای ... الهیت ... محال ...
... ایشان ... باطل ... ایشان ...
... باطل است ... ایشان ... توحید
... عبادت ... اخلاص ... توحید ... افعال ... است ...
است ... خدای ... شما ... ایشان ...
... لباس ... عادت ... الفتن ...
... جای آرام ... ازین ...
... ایشان ...
... مشغول ... حقیقت ...
برین صفات ... قالوا اتخذ الله ولدا سبحانه
هو الغنی له ما فی السموات وما فی الارض ان عندکم من سلطان بهذا أتقولون علی الله ما لا تعلمون قل ان الذین یفترون علی الله الکذب
لا یفلحون متاع فی الدنیا ثم الینا مرجعهم ثم نذیقهم العذاب الشدید بما کانوا یکفرون ... مشرکان ... که خدا را

فرزند گرفته باشی گویند [illegible] برترکان که گفتند الملائکة بنات الله و جهودان که گفتند عزیر ابن الله و ترسایان که

گفتند المسیح ابن الله چنانکه حقیقت این بر خدای روا نیست مجازش هم روا نیست [illegible] که به پسری و دختری گرفتند [illegible]

کرده محتاج بوده و خدای تعالی از این منزه است چنانکه گفت سبحانه یعنی او منزه است و دور از آنکه در وکان [illegible]

حجت این حدیث [illegible] که نه آنست که فرزند هم جنس پدر و مانند پدر بود و او از جنس و مثل [illegible] مجاز [illegible]

و هو الغنی و او توانگری بی‌نیاز است از آنکه او راست آنچه در آسمانها و زمین همه ملک و ملک اوست [illegible]

خطاب کرد این جماعت را و گفت شما را این که می‌گویید هیچ حجتی و سلطانی و دلیلی و برهانی نیست [illegible]

علم نبود [illegible] و می‌شمارید بر خدا چیزی می‌گویید که شما از آن نمی‌دانید بگوی ای محمد و اعلام کن که آنکسانی که بر خدا افترا کنند چیزی که [illegible]

[illegible] از آن ظفر و فلاح نیابند و رستگاری نیابند [illegible] این دروغ که می‌گویند بر خدای برای متاع اندک [illegible]

در دنیا [illegible] و باقی نماند و عقاب آن [illegible] تم الینا مرجعهم [illegible] ایشان [illegible]

سخت بدان کفر که ایشان آورده باشند و آن دروغ که بر خدای بسته باشند واتل علیهم نبأ نوح اذ قال لقومه یا قوم ان کان کبر

علیکم مقامی و تذکیری بآیات الله فعلی الله توکلت فاجمعوا امرکم و شرکاءکم ثم لا یکن امرکم علیکم غمة ثم اقضوا الی ولا تنظرون [illegible]

می‌گوید که ای محمد بخوان بر ایشان یعنی بر کافران خبر نوح پیغمبر و قصه او چون قوم خود را گفت که ای قوم اگر چنان است که بر شما

بزرگ می‌آید و گران می‌شود مقام کردن من در میان شما و یاد دادن من شما را آیات و دلالات بر یگانگی خدای و شما از این

سبب قصد رنجانیدن و کشتن کرده اید من بر خدای توکل کرده ام و اعتماد بر وی آرم شما دل بر کار خود نهید و عزم مصمم کرده نه [illegible]

شما و شریکان شما در این کار هیچ [illegible] از شرکا و انبازان و معبودان خود استعانت و یاری خواهید [illegible]

کار شما و قصد شما در هلاک من مخفی و پوشیده نماند پس آنگه بر آیید بر من آنچه در دل دارید از قتل و هلاک من و هیچ مرا مهلت

و زمان مدهید و این آن وقت گفت که ایشان را از آنچه نوح [illegible] علامات اعلام آنکه نوح چند وقت [illegible]

وقت بر سر ایشان ایستاده بود و ایشان را دعوت می‌کرد و به خدای می‌ترسانید و عقاب خدای یاد می‌داد [illegible]

[illegible] از دعوت کردن باز نمی‌ایستاد گفتند که چه [illegible] ای نوح از پس کار خود برو [illegible]

[illegible] در آن حال نوح گفت یا قوم ان کان کبر علیکم مقامی الایة فان تولیتم فما سألتکم من اجر ان اجری الا علی الله وامرت

ان اکون من المسلمین فکذبوه فنجیناه و من معه فی الفلک و جعلناهم خلائف و اغرقنا الذین کذبوا بآیاتنا فانظر کیف کان

عاقبة المنذرین ثم بعثنا من بعده رسلا الی قومهم فجاءوهم بالبینات فما کانوا لیؤمنوا بما کذبوا به من قبل کذلک نطبع علی قلوب

المعتدین هم از سخن نوح پیغمبر است که با قوم خود گفت که ای قوم اگر شما برگردید و عظه و پند من نمی‌شنوید و قبول نمی‌کنید [illegible]

[illegible] این دعوت که شما را می‌کنم و وعظ و پند که شما را می‌دهم اجری و مزدی و طمع نمی‌دارم من از شما هیچ مزدی نمی‌خواهم که مزد من

جز بر خدای نیست و مرا فرموده اند که من از جمله مسلمانان و منقادان امر حق باشم و متابع [illegible]

[illegible] قوم او [illegible] نوح [illegible] و قصد کشتن وی کردند [illegible] و بکشتی [illegible] ایشان را [illegible]

و آن قوم کافران را که تکذیب کردند نوح را همه را غرق کردیم [illegible] عاقبت کار آنان که ما ایشان را انذار کردیم [illegible]

نکردند [illegible] و چگونه بود [illegible] از نوح بفرستادیم پیغمبران را چون هود و صالح و ابراهیم و لوط و شعیب علیهم السلام [illegible]

را بترسانیدند و آیات و دلالات و حجج اظهار کردند [illegible] همچنین کردند همچنانکه بدل ایشان مهر نهادیم کنی [illegible]

اصرار ایشان بر کفر و عصیان [illegible] همچنین مهر نهادیم بر دل آنها که ظالمان و متعدیان اند

نوح م

پس م

از فرمان ما گردن نهادند و از امر ما تجاوز کردند ثم بعثنا من بعدهم موسى وهارون الى فرعون وملائه بآياتنا فاستكبروا وكانوا قوما مجرمين

فلما جاءهم الحق من عندنا قالوا ان هذا لسحر مبين قال موسى اتقولون للحق لما جاءكم اسحر هذا ولا يفلح الساحرون قالوا اجئتنا

لتلفتنا عما وجدنا عليه آباءنا وتكون لكما الكبرياء في الارض وما نحن لكما بمؤمنين پس فرستادیم از پس پیغمبران موسی و هارون را

به فرعون و قوم او ایشان برفتند و فرعون و قوم او را دعوت کردند ایشان استکبار کردند و گردنکشی کردند و پای از حد خود بیرون

نهادند و قومی گناهکار و مجرم بودند [illegible] و عصیان کار ایشان [illegible] موسی با ایشان [illegible] و حق با ایشان [illegible]

چون معجزه عصا و ید بیضا و غیر آن [illegible] و آیات ایشان [illegible] و معلوم ایشان [illegible] هیچ دفعی نتوانستند [illegible] گفتند که

این سحری ظاهر و جادویی است [illegible] که چشم [illegible] باشد [illegible] و تلبیس [illegible] کنند و معتقد صحت آن باشند [illegible]

باشند و مرا اعتقاد صحت آن [illegible] باشند موسی علیه السلام ایشان را گفت چون ایشان سخن گفتند که چرا حق [illegible]

آمد سحر می‌گویید [illegible] سحر باشند [illegible] و جادوی [illegible]

کار [illegible] عصا چوب [illegible] اژدها [illegible] شده [illegible] جادوی کنند

فلاح و ظفر نیابند فرعون و قوم او گفتند تو آمده تا سحر و جادوی [illegible] آنچه پدران ما بر آن بوده اند

از دین و اعتقاد [illegible] موسی و برادرت [illegible] بزرگی و پادشاهی [illegible] در زمین [illegible]

و تصدیق [illegible] ایشان این از آن گفتند که [illegible] پادشاهی بود در زمین [illegible] همان [illegible]

کنند [illegible] باشد وقال فرعون ائتونی بکل ساحر علیم فلما جاء السحرة قال لهم موسى القوا ما انتم ملقون فلما القوا

قال موسى ما جئتم به السحر ان الله سيبطله ان الله لا يصلح عمل المفسدين ويحق الله الحق بكلماته ولو كره المجرمون فما آمن

لموسى الا ذرية من قومه على خوف من فرعون وملائهم ان يفتنهم وان فرعون لعال في الارض وانه لمن المسرفين فرعون را چون [illegible]

این بود که آنچه از موسی [illegible] سحر است [illegible] ساحران [illegible] فرعون [illegible]

[illegible] جادوی [illegible] ساحری [illegible] ساحران را جمع کردند چون [illegible] فرعون آمدند

[illegible] موسی با ایشان [illegible] ایشان [illegible] موسی [illegible]

موسی ایشان را گفت [illegible] ایشان [illegible] موسی علیه السلام چون [illegible]

نیست گفت [illegible] شما [illegible] خدای تعالی [illegible] باطل [illegible] اصلاح [illegible]

نکند [illegible] باطل [illegible] حجت [illegible] باطل [illegible]

مجرمان و کافران کاره باشند چون موسی علیه السلام دعوت کرد به موسی ایمان نیاوردند الا جمعی از فرزندان بنی اسرائیل [illegible]

[illegible] ایمان [illegible] فرعون [illegible] عباس گفت [illegible] ششصد هزار مرد بودند یعقوب [illegible]

[illegible] در مصر [illegible] فرزندان ایشان ششصد هزار [illegible] که این جماعتی بودند که در آن [illegible]

بنی اسرائیل [illegible] قبطیان [illegible] قوم فرعون [illegible] ایمان نیاوردند الا جمعی [illegible]

آسیه بود و حزبیل مؤمن آل فرعون [illegible] دختر فرعون [illegible] فرعون [illegible] از

ایشان [illegible] عذاب [illegible] فرعون جباری قاهر بود در زمین و از جمله مسرفان بود [illegible]

[illegible] وقال موسى يا قوم ان كنتم آمنتم بالله فعليه توكلوا ان كنتم مسلمين فقالوا على الله توكلنا ربنا لا تجعلنا فتنة للقوم

الظالمين ونجنا برحمتك من القوم الكافرين موسی علیه السلام قوم خود را [illegible] گفت ای قوم اگر چنانست که [illegible]

نظم م

موسی م

لمن م

فرعون م

ایشان ایمان آوردند از ترس آنکه فرعون [illegible]

و هر که بر خدای توکل کند م

ایمان دارید توکل بر او کنید اگر شما مسلمانید یعنی اگر حق مسلمان و مومن این بود که در کارها بر خدای توکل کند که همه‌اش کفایت کرده
می‌شود ایشان جواب دادند و گفتند که بر خدای توکل کرده‌ایم الگه دعا کردند و گفتند که ای خدای ما را فتنهٔ ظالمان مگردان
و ما را [illegible] نجات ده از دست این قوم کافران ابو الضحی گفت که ایشان را دست مده که بس گمان برند که ایشان بر حق‌اند
اند مفتون ما شوند و مانند ایشان باشیم مجاهد گفت که ما را هلاک مکن و با علاء ایشان عذاب مکن که اگر ایشان گویند اگر ایشان
بر حق بودندی ایشان را عذاب کردندی و ما را رحمت و فضل خویش از این کافران برهان واوحينا الى موسى واخيه ان تبوءا
لقومكما بمصر بيوتا واجعلوا بيوتكم قبلة واقيموا الصلوة وبشر المؤمنين وقال موسى ربنا انك اتيت فرعون وملأه زينة واموالا في الحيوة
الدنيا ربنا ليضلوا عن سبيلك ربنا اطمس على اموالهم واشدد على قلوبهم فلا يؤمنوا حتى يروا العذاب الاليم حق تعالی
گردانید وحی کرد موسی و هارون که برای قوم خود در مصر خانه‌ها برید و مسکنها سازند و خانه‌های خویش قبله خود گردانید یعنی مسجد خود
گیرید و در وی نماز کنید بیشتر مفسران گفتند که سبب آن بود که خدای تعالی بنی اسرائیل را فرمود که جز در مسجد نماز نکنید ایشان
در مسجد نماز کردندی چون فرعون مسلط شد مسجدها خراب کرد و ایشان را منع کرد از نماز کردن در مسجد حق تعالی
وحی کرد که شما را اکنون رخصت است که در خانه‌های خود نماز کنید خانه‌ها را قبله و نمازگاه خود سازید عکرمه و مجاهد گفتند که ایشان
ترسیدند اگر نماز آشکارا کنند ... واقیموا الصلوة و نماز بپای دارید بر آن مداومت و مراقبت نماید ای موسی بشارت ده مومنان را
وگفته‌اند که خطاب با محمد است وقال موسی و موسی گفت ای بار خدای تو فرعون و اتباع و اشراف قوم او را مالها و ضیاع دادی
از متاع و اساس و لباسهای فاخر که آرایش در دنیا ای بار خدای ایشان را از راه تو گم شوند خداوندا مالهای ایشان سنگ گردان
و بندی سخت نه دلهای ایشان نه تا ایمان نیارند الا آنگه عذاب دردناک ببینند و این وقتی گفت که دید او طمع از ایمان ایشان منقطع
گردید خشم وی بر ایشان سخت شد و دانست که ایشان مستحق غضب‌اند موسی این دعا کرد و هارون آمین گفت و خدای تعالی
ایشان مستجاب گردانید مالهای فرعون و قوم او را سنگ گردانید و انواع جواهرات از صامت و ناطق حتی
پای دختران همه سنگ شد گفته‌اند که ظاهر این آیه دلیل قول مجبره است که ایشان گویند که خدای تعالی بنده را اضلال کند و گمراه کند
و گمراهی بدو او مریدان باشند گوییم آن نیست که معنی لیضلوا آن بود که ایشان ضال شوند یعنی ای بار خدای مال فرعون این همه برای آن کردی
تا ایشان ضال شوند و ایشان را ضلالت شود چنانکه جای دیگر فرمود ان ذلك ان تضلوا و مراد آن است که لئلا تضلوا و بعضی گفتند که
لام عاقبت باشد و معنی آن است که ای بار خدایا تو با فرعون و قوم او این نعمت داده‌ای و عاقبت ایشان این خواهد بود که
ضال و گمراه شوند و گفته‌اند که لیضلوا دعاست بلفظ امر چنانکه ربنا اطمس یعنی ای بار خدای گمراه شوند بدان ضلالت زیادت
باج نخواهد بود که معنی آن است که اطمس آن است که ای بار خدایا دلهای ایشان سخت گردان و نعمت از ایشان هلاک شود و در این آیه
طمس و سنگ کردن ... و حسرت بر ایشان افزاید و ... یعنی آن گفته‌اند یعنی ایشان هرگز ایمان
نیاورند تا آنگه عذاب را ... ببینند و آن وقت ایمان قبول نبود چنانکه در حال غرق فرعون ایمان آورد و قبول نبود ابو مسلم محمد بن بحر
گفت این لام غرض است و خدای تعالی ... سبب عقوبت و عذاب داد و هرگز مقدم ایشان ... مثل آنکه گفت
فلا تعجبك اموالهم ولا اولادهم انما يريد الله ليعذبهم بها في الحيوة الدنيا وتزهق انفسهم وهم كافرون پس موسی گفت بار خدایا علم ازلی
که تو این مال و نعمت برای کرامت ایشان دادی بلکه برای سبب عقوبت که در دنیا مفتون شوند و در قیامت از آن عذاب کنی
بار خدایا این مال ایشان زینت گردان تا حسرتی بود در دلهای ایشان سخت گردان تا بر این حال بمیرند که در سابق علم
است که ایشان ایمان نیاورند و در قیامت عذاب کنند ... قال قد اجيبت دعوتكما فاستقيما ولا تتبعان سبيل الذين لا يعلمون

چون موسی و هارون دعا کردند خدای تعالی گفت ای موسی و هارون دعای شما مستجاب شد و تیز دعای شما بر وفق قبول العرش اکنون شما گام خود
باشید با امر دعوت و ادای رسالت شوید بدان راه راست که شما را از موده‌اند مستقیم باشند و هیچ وجه متابعت سبیل آنها
که نادانند و جاهلان باشند وجاوزنا ببني اسرائيل البحر فاتبعهم فرعون وجنوده بغيا وعدوا حتى اذا ادركه الغرق قال امنت انه
لا اله الا الذي امنت به بنوا اسرائيل وانا من المسلمين الان وقد عصيت قبل وكنت من المفسدين فاليوم ننجيك
ببدنك لتكون لمن خلفك اية وان كثيرا من الناس عن اياتنا لغافلون یا بنی اسرائیل را از دریا بگذرانیدیم و ایشان به سلامت
از دریا بگذشتند و فرعون و لشکر او از پی ایشان برفتند از حسد و عداوتی که ایشان را بود با موسی و قوم او و آن چنان بود که خدای
خواست تا فرعون را هلاک کند موسی را فرمود تا بنی اسرائیل را گفت تا برنشیند جمله حلی و جواهر قبطیان بستدند و گفتند که ما را عروسی
است حلی با ایشان دادند آن شب برخاستند و از شهر بیرون آمدند خدای تعالی شب دراز گردانید و خواب بر ایشان افکند
تا هیچ کس از قبطیان از ایشان خبر نیافت ایشان ششصد و بیست هزار مرد بودند هر یک هفتاد ساله بود در حساب شمار نبود و آن
هیچ سرای نبود از قبطیان که در آن سرا در کودکی بمرده بود دیگر روز برخاستند به تجهیز و دفن ایشان مشغول شدند
و کس هیچ کس خبر نیافت از بنی اسرائیل یاد نکردند تا شب گفتند بر دیگر روز برخاستند انتظار کردند تا بنی اسرائیل به خدمت ایشان
روند بر عادت هیچ کس نیامد کس بدید نبود برخاستند و در سراهای ایشان رفتند ایشان همه رفته بودند فرعون را از این خبر دادند
آن ملعون برآشفت و گفت ان هولاء لشرذمة قليلون چنانکه در آن آیات است او باز گفت لشکر خود تا لشکر جمع شدند فرعون
نشست با هزار هزار سوار و ششصد مرد محمد بن کعب گفت که در لشکر او هفتصد هزار اسب سیاه بود بیرون از رنگهای دیگر و آن
خواص فرعون بودند برای آنکه او جامه سیاه داشت و این هفتصد هزار مرد با جامه‌های سیاه بودند با اسبان سیاه و درایتهای
سیاه بودند و هارون بر مقدمه لشکر موسی بر ساقه لشکر چون موسی با بنی اسرائیل به کنار دریا رسیدند مقدمه لشکر فرعون با ایشان رسیدند
هفتصد هزار مرد بودند هر یکی را اسب تازی نشسته و خودی بر سر نهاده و حربه به دست گرفته چون قوم موسی ایشان را بدیدند گفتند
جای رفتن نه پیش دریا و از پس لشکر فرعون اگر در دریا رویم غرقه شویم و اگر قیام کنیم به دست ایشان کشته شویم موسی گفت
کلا ان معي ربي سيهدين خدای تعالی به موسی وحی کرد که ای موسی عصا بر دریا زن عصا بر دریا زد دوازده راه خشک در دریا پدید آمد
بعدد اسباط بنی اسرائیل هر یکی برای قومی شده چون پاره‌ای برفتند گفتند خبر برادران خود نداریم که ایشان غرقه شده باشند
خدای تعالی فرمان داد تا کوهها آب طاقها شد تا ایشان یکدیگر را می‌دیدند چون ایشان جمله از دریا بیرون آمدند فرعون به کنار دریا
رسید بر سید دانست که آن آیات خدای است لشکر گفتند فرو باید رفت او گفت نشاید رفتن و در این گفتگوی بودند جبرئیل
بیامد بر مادیانی نشسته و در پیش اسب فرعون راند و در دریا رفت فرعون را اسبی فحل بود از پی مادیان در دریا رفت فرعون باز
نتوانست ایستادن و میکائیل بر ساقه لشکر فرعون می‌آمد تا همه به دریا فرو رفتند چون ایشان جمله در دریا آمدند قوم موسی بیرون آمده بودند
خدای تعالی آن طاقها بر هم زد و دریا پر آب شد فرعون بدید که غرق نزدیک رسید حتی اذا ادركه الغرق گفت ایمان آوردم بخدایی
که بنی اسرائیل و هیچ خدای نیست الا الذی که بنی اسرائیل بوی ایمان آورده‌اند و من از جمله مسلمانانم جبرئیل پاره‌ای از گل دریا گرفت و در
دهن او افکند گفت الآن وقد عصيت قبل اکنون ایمان می‌آوری که هلاکت خود معاینه بدیدی و پیش از این جمله مفسدان و فاسقان
بوده کعب الاحبار گفت روزی جبرئیل به صورت مردی پیش فرعون آمد و او را گفت من بنده‌ای دارم او را از نعمت‌ها از تو بیش
کفت پرسش گفت چگوی در حق بنده‌ای که او را خداوندی باشد منعم و او را انواع نعمت کند چون نعمت‌های بسیار بیند و خداوند را
ادعیه السحر کفران کند و گوید که خداوندم منعم من نیست جزای او چه باشد گفت سزای او غرق کردن است که گفت این برجایی خط نوشت و بخط خود

نقلا ابو العباس الولید بن المصعب بن الریان کرجزاء العبد الخارج علی سیده ان یغرق فی البحر جبرئیل ان نوشته را بستد فرعون
که او دو دریا گرفتار شد بروعرض کرد وگفت این خط تو است گفت ارای گفت بر تقوی خود منعل حکم کردار دای چون جبرئیل موسی
را خبر داد و بهلاک فرعون وموسی قوم را خبر داد گفتند ما از کجا معلوم شود که فرعون غرق شد خدای تعالی فرمود تا بساحل حال کشید
بود در آب او وتمام زره در بر داشت بیکرو دید همچو مینرد واورا بساحل دریا انداخت وبنی اسرائیل او را مرده بدیدند گفتند آن
وقت که باز آب هیچ مرده را از مینرد دانست که چگونه دید فالیوم ننجیک ببدنک امروز بر جا افکنیم ترا یعنی با تن بی روح تو و باین
که تو پوشیده و آن زره بود که از ساخته تا ترا باز شناسند و بدانند تو کسانی که بعد از پس از تو آیند علامتی وعبرتی با عین بینی
بنی اسرائیل که در دل ایشان چنان بود که فرعون از آن بزرگوار تر که او را در دریا غرق گرداند خدای تعالی او را مرده بساحل دریا انداخت
تا ظاهر شود مردمان را دعوی باطل او وعبرتی باشد کسانی را که پس از وی باشند بر مثل آنکه وی کرد دلیری نمایند آنکه گفت بسیاری
مردمان از آیات ما غافل اند و این بر سبیل تذکر گفت تا مردمان از خواب غفلت آگاه شوند ولقد بوأنا بنی اسرائیل مبوأ صدق ورزقناهم
من الطیبات فما اختلفوا حتی جاءهم العلم ان ربک یقضی بینهم یوم القیمة فیما کانوا فیه یختلفون فان کنت فی شک مما انزلنا
الیک فاسئل الذین یقرءون الکتاب من قبلک لقد جاءک الحق من ربک فلا تکونن من الممترین ولا تکونن من الذین
کذبوا بایات الله فتکون من الخاسرین بدرستی که ما ساختیم وجای دادیم فرزندان یعقوب را و فرزندگان او را جای
نیکو پسندیده که آن بیت المقدس و شام است یا زمین مصر است که از پس هلاک فرعون خدای تعالی مصر را به بنی اسرائیل داد
وگفته اند که زمین اردن و فلسطین بود و آن زمین مقدسه است که خدای تعالی او را با ابراهیم داده و فرزندانش را به میراث بخشید
بگزاف و تلو حجت ایشان را روزی کردیم از چیزهای پاک و حلال و لذیذ پس این جهودان که فرزندزادگان ایشان بودند خلاف نکردند
تا آنکه محمد با ایشان آمد علم یعنی آن دو حجج که دلیل صحت نبوت رسول میکنند و شاید که این علم معلوم بود یعنی خلاف نکردند در نبوت
محمد تا آنکه محمد با ایشان آمد که معلوم ایشان بود صحت نبوت وی و ایشان وی را می شناختند و نبوت وی پیدا
از آنجا که نام و نعت وی در توریه و انجیل خوانده بودند چون بیامد در وی خلاف کردند بعضی گفتند که اوست و بوی ایمان آوردند و بعضی
گفتند که وی نیست و بوی ایمان نیاوردند و همچنان بر کفر اصرار کردند خدای تعالی میگوید بدرستی که خدای تو روز قیامت در میان ایشان
حکم میکند در آنچه ایشان خلاف میکنند اگر از زبان داردهان گفت فی شک پس اگر چنان باشد که تو در شک باشی خطاب با پیغمبر است
و مراد امت است خطاب با پیغمبر بود و از مخاطبان بعضی از مفسران گفتند که سبب نزول آیه آن بود که کفار قریش گفتند که
این قرآن بر محمد شیطان القا میکند که او را تی گویند جا فی گفتار ایشان افتاد در این آیه بعضی گفته اند که ان بمعنی ما است یعنی نیستی
تو در شک فسئل از آنچه ما بتو فرستادیم از قرآن از کسانی که بر ایشان کتاب میخوانند تا ترا البصیرت زیادت شود چنانکه ابراهیم
گفت لیطمئن قلبی خوانندگان کتاب علمای جهود و ترسایان اند چون عبد الله سلام و بحیرا راهب گفت از ایشان
تا اقرار دهند و بگویند که این کتاب از نزدیک خدای است و بر آن معنی که مراد است معنی آن بود که اگر شما در شک باشید
ما بشما فرستاده ایم باید که از علمای اهل کتاب بپرسید تا ایشان بگویند از حق وی چیز دهند بدرستی که حق بتو آمده است
از خدای تو تو را چه شک کنندگان مباش دو وجهی اگر آنست که این شک شرط است و شرط موقوف بود برینکه چون شرط بود
مشروط هم باشد لاجرم چون این آمد رسول گفت من کان گفت شاکا ولا اسال و این وجهی خوبست ولا تکونن و مباش از جمله
ایشان که تکذیب کردند آنگاه تو نیز از جمله زیانکاران باشی ان الذین حقت علیهم کلمت ربک لا یؤمنون ولو جاءتهم کل ایة
حتی یروا العذاب الالیم فلولا کانت قریة امنت فنفعها ایمانها الا قوم یونس لما امنوا کشفنا عنهم عذاب الخزی فی الحیوة الدنیا

سنظلم

وشعتنا هم الی حین آنانکه ثابت و واجب شد بر ایشان و سزاوار گشت سخن خدای بگفته وی در حق ایشان که در لوح محفوظ است
و فرشتگان را بدان خبر داده است که ایشان ایمان نیاوردند و بر کافری بمیرند ای محمد ایشان هرگز ایمان نخواهند آورد و گرچه دلیل
ایمان بیارید بعضی گفته اند که مراد به کلمه لعنت است که از او بخطا و شده و دست بر لوح محفوظ که فلان لا یؤمن از آنجا که علم او بسوم
بوده باشد و دیگران گفتند که کلمه اوست لاملئن جهنم منک وممن تبعک منهم اجمعین ولو جاءتهم کل ایة و اگر بیاید بایشان هر آیتی
و دلالتی که ممکن باشد ایشان را از آن نفعی نخواهد بود و ایمان نخواهند آورد تا آنکه عذابی دردناک ببینند آنگاه ایمان آورند و ایمان ایشان را
سود نکند چنانکه فرعون را نکرد و چه حسن تکلیف ایشان بر ایمان و چه تکلیف حسن بود از ایشان سود آن تواب نیکو ثواب چون
از خدای تعریض باشد از وی قبول نباشد و آن بر وی بود بر خدای آنگه گفت فلولا کانت قریة هیچ اهل شهری و اهل ای بود
ایمان آورده بود در وقت آنکه عذاب معاینه بدیدند و مشاهده کردند و ایمان ایشان سود داشت و از عذاب نجات یافتند الا قوم
یونس که ایشان چون علامات عذاب معاینه بدیدند ایمان آوردند خدای تعالی از ایشان کشف کرد و رسوای عذاب دنیا از ایشان
دفع کرد و ایشان را امهلت و متمتع گردانید تا وقتی و در آن دیگر وجه باید که مراد از حین حتی تخصیص بود کان فرات بر ایمان آوردن و معنی چنین بود
که بر اهل شهری از این شهرها که ما ایشان را هلاک کردیم ایمان نیاوردند پس از آنکه ایمان را معاینه بدیدند تا از ایشان ایمان قبول کردی
و عذاب از ایشان دفع شدی چنانکه قوم یونس ایمان آوردند و عذاب از ایشان دفع شد و ایمان ایشان را سود کرد یعنی بر این وجه هیچکس ایمان
نیاورد الا قوم یونس قصه چنان بود که خدای تعالی یونس را بنینوی فرستاد از زمین موصل که اهل نینوی را دعوت کند یونس ایشان را
دعوت کرد ابا کردند و ایمان نیاوردند یونس با خدای شکایت کرد خدای تعالی گفت که بگوی ایشان را اگر ایمان نیاورید عذاب خواهد بود تا
تا سه روز دیگر عذاب با ایشان رسد یونس این بگفت و از میان ایشان بیرون رفت آن روز که وعده بود پدید آمد آثار و علامت عذاب
و آن ابری بود دود و بادهای آتش گرد شهر ایشان در آمد و هب گفت ابری سیاه بود و باد در وی سیاه که در شهرهای ایشان در آمد
در و بام ایشان همه سیاه کرد چون آن بدیدند پادشاه خود را خبر کردند پادشاه گفت آیا یونس کجاست که یونس مردی راست گوی است
و هرگز از وی هیچ دروغی نشنیده ایم و این علامات عذاب بود پیدا آمده و اطلب کنید اگر در میان ماست یقین باشید که این عذاب
نیست و اگر برفته است بدانید که عذاب است برفتند و طلب کردند نیافتند پادشاه را گفتند که برفته است پادشاه مردی دانا بود
طلب توبه از مهران بود که تا هر و شما بوی ایمان آوردیم تا این عذاب دفع شود اکنون چون وی رفته است باید تا جمله جمع آیند
بدیم آنگه نفر مود تا جمله شهر بیرون شدند از زن و مرد و پیر و جوان و نفر مود تا فرزندان را از مادر جدا کردند و چهار پایان را بچگان جدا کردند
اندر پوشیده و مردان همه پلاسها در پوشیدند و چهارپایان بانگ و فریاد بر آوردند و زاری در گرفتند چهارپایان بناله افتادند و کودکان
و مادران و مردمان همه در گریه آمدند و آواز ناله به شد و فریاد از آنجا برخاست پادشاه سر برهنه و پای برهنه روی بر خاک نهاد و گفت
ای خدای یونس ما خواستیم تا یونس را بوسیلتی سازیم اکنون یونس از میان ما برفته است اکنون بدرگاه تو آمده ایم و خود را تسلیم کردیم
و بتو ایمان آوردیم بر رضای تو پادشاهی و حرمت تو برخیزد که انت و حده و جاه یونس که این عذاب از ما برداری خدای تعالی از ایشان صدق
نیت بشناخت عذاب از ایشان برداشت عبد الله مسعود گفت صدق نیت ایشان بود که هر مظلوم که اثر از زیر گرفته بود
روز دیدند تا اگر وی سنگی بر گرفته بود و در بنا نهاده بیاورد و آن سنگ را بر کند و باز بر وی گذاشت صالح بن المرزی روایت کرد که
مردی در میان ایشان بود از بقیه علمای ایشان ایشان را فرمود که ایمان آورید و خدای را باین نامها بخوانید یا حی یا قیوم یا حی یا حی
لا اله الا انت یا محیی الموتی یا حی لا اله الا انت تا عذاب شما دفع شود و ایشان خدای را باین کلمات بخواندند عذاب برخاست جمله
شمار حبر گه چون مومنی خدای را بخواند باین نام در جات دین و دنیا باجابت مقرون شود چون خدای تعالی عذاب از ایشان گرفت

مرادم

اکنون اگر خلاف میکنیدم

قصه یونس علیه السلام

کنند که یونس را هلاک کنید ما بوی ایمان آوردیم یونس از احوال قوم بیخبر بود بر خاست و بر سر کوه آمد و فرو نگریست شهر بر جای بود و [illegible]
برد که شهر بر جاست و مردم هلاک نشده اند نگاه کرد شبانی از شهر بیرون آمد و گوسفند بسیار از شهر بیرون آورد و گوسفند
آورد و گوسفند چرانیدن یونس او را گفت مردمان شهر چه کردند گفت بگریه و سلامت گفت عذاب [illegible]
او گفت بار خدایا ایشان مرا [illegible] تکذیب کردند اکنون [illegible] مرا بدروغ بیازمودند قول من کی باور دارند
از آنجا برفت و روی در بیابان نهاد و ذلک قوله تعالی وذا النون اذ ذهب مغاضبا تا بکنار دریا رسید جماعتی در کشتی می نشستند
با ایشان در کشتی نشست کشتیهای بسیار بود همه برفتند و هیچ نماند الا آن کشتی که هیچ نرفت [illegible] کشتی بود گفت
میان ما بنده گریخته هست تا او از اینجا بیرون نرود کشتی نرود بروایتی دیگر آنست که چون در کشتی نشست دریا آشفتن گرفت
و موج خاستن گرفت کشتی بان گفت در میان ما بنده گریخته هست یونس گفت آن بنده گریخته منم اگر خواهید که سلامت یابید
مرا به آب اندازید گفتند حاشا [illegible] ما [illegible] که نشانهای صالحان [illegible] گفت من خود [illegible] بهتر دانم [illegible]
[illegible] قرعه زدند [illegible] بنام یونس بر آمد مردمان کشتی گفتند که این جای توبه است [illegible]
[illegible] خدای تعالی [illegible] در شکم تو روزی [illegible] خواهم کرد [illegible]
[illegible] از اقصای دریا [illegible] کشتی [illegible]
[illegible] تا جای [illegible] ماهی [illegible]
[illegible] از دریا انداختند و ماهی او را فرو برد [illegible]
[illegible] ماهی [illegible] گفت خدای تو [illegible]
چون [illegible] در دریا [illegible] تسبیح [illegible]
کرد و گفت لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین [illegible] در شکم ماهی بماند چون مدت [illegible]
خدای [illegible] ماهی [illegible] فنبذناه بالعراء وهو سقیم [illegible]
[illegible] سایه [illegible] درخت [illegible]
[illegible] خشک شد یونس [illegible] خدای [illegible] وحی فرستاد که ای یونس [illegible] خشک شد [illegible]
[illegible] شهر [illegible] ایمان [illegible]
[illegible] شهر رسید شبانی را دید [illegible] گفت [illegible] یونس [illegible] پادشاه و مردمان [illegible]
[illegible] گفت [illegible] پادشاه شهر را از ما سلام برسان شبان گفت [illegible] این شهر [illegible]
این شهر [illegible] گفت [illegible] این درخت و سنگ [illegible]
شبان برفت و پادشاه را گفت مردی [illegible] یونس بن متی [illegible] سلام [illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] سلام [illegible] پادشاه گفت [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible] گفت [illegible]
[illegible] شبان [illegible] درخت و سنگ [illegible]
یونس [illegible] پادشاه [illegible] درخت و سنگ [illegible] گواهی [illegible] پادشاه [illegible]
دست شبان گرفت و [illegible] بجای خود [illegible] گفت [illegible] پادشاهی [illegible]

را دید

[illegible] شکسته م

[illegible]

وریافت و در خدمت وی بسر برد و آن شبان چهل سال پادشاهی آن شهر کرد ولو شاء ربک لامن من فی الارض کلهم جمیعا
افانت تکره الناس حتی یکونوا مؤمنین اگر خدای تو خواستی که ایشان ایمان آرندی بقسر و اکراه و اجبار همه در زمین که هست
همه ایمان آوردندی باکراه و نه باختیار پس تو ای محمد می خواهی که مردمان را باکراه و [illegible] ایمان آری تا ایشان مؤمن باشند تو این
نتوانی و در قدرت تو نباشد خدای تعالی بر این قادر است اما نکند برای آنکه منافی حکمت و تکلیف باشد وما کان لنفس ان تؤمن
الا باذن الله ویجعل الرجس علی الذین لا یعقلون قل انظروا ماذا فی السموات والارض وما تغنی الایات والنذر عن قوم لا یؤمنون
فهل ینتظرون الا مثل ایام الذین خلوا من قبلهم قل فانتظروا انی معکم من المنتظرین ثم ننجی رسلنا والذین امنوا کذلک حقا علینا
ننج المؤمنین هیچ تنی را نباشد که ایمان آرد الا که خدای [illegible] علم باشد [illegible]
[illegible] خدای [illegible] ایمان [illegible]
[illegible] لطف [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] عذاب [illegible]
[illegible] عذاب [illegible]
[illegible] قل یا ایها الناس
ان کنتم فی شک من دینی فلا اعبد الذین تعبدون من دون الله ولکن اعبد الله الذی یتوفیکم وامرت ان اکون من المؤمنین وان
اقم وجهک للدین حنیفا ولا تکونن من المشرکین ولا تدع من دون الله ما لا ینفعک ولا یضرک فان فعلت فانک اذا
من الظالمین وان یمسسک الله بضر فلا کاشف له الا هو وان یردک بخیر فلا راد لفضله یصیب به من یشاء من عباده وهو الغفور
الرحیم [illegible]
[illegible] خدای [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] خدای [illegible]
[illegible]

ایشان م

و نکاه م

وگفت توان کرد و کس بجز او در جهان کشف آن نکند و اگر خواهد که خیر و نعمتی بتو رساند و با تو فضلی کند هیچ کس فضل او را و نعمت او را
از تو نتواند گردانید این فضل و نعمت خویش برساند بآنکس که می خواهد از بندگان و مراد بفضل آنست که بروی واجب نباشد
آن نعمت و احسان پس او مختار است و آنچه حکمت وی اقتضا کند و اوست آن خدای که آمرزنده و بخشاینده است بر بندگان
خویش قل یا ایها الناس قد جاءکم الحق من ربکم فمن اهتدی فانما یهتدی لنفسه ومن ضل فانما یضل علیها وما انا علیکم
بوکیل واتبع ما یوحی الیک واصبر حتی یحکم الله وهو خیر الحاکمین بگوای محمد این مردمان را کای مردمان حق بشما آمد از خداوند
پروردگار شما و آن قرآن است و شریعت که بدین حق کار کند نجات یابد چون حق آمد شما را اعذری نماند هیچ حجتی و عذری
هر که اختیار حق کند آن راه راست از بهر نفس خویش یافته است و نفع آن با وی راجع خواهد بود و هر که گمراه شود و اختیار ضلالت
و گمراهی کند و بال و ضرر آن هم بنفس وی خواهد بود و کسی را از بیان نخواهد داشت و من وکیل شما و نگهبان و موکل بر کارهای شما
نیستم تا صلاح و فساد حال شما از من پرسند و آنچه فرمودند که برسانم برسانیدم و گفتند بشارت ده و بترسان بشارت دادم
و ترسانیدم آنکه خطاب امر برسول ص و گفت متابعت کن تو و آنچه ترا فرستاده اند و ایمان فرمود
و از ان تعدی مکن و آنچه ترا امر کرده اند بجای آور و در ادای رسالت بکوش و بر رنج و تحمل کن و صبر و شکیبایی کن تا آنکه
خدای تو حکم کند میان بندگان و داد مظلومان از ظالمان بستاند و ترا بهجرت فرماید و بجهاد کردن و چون وقت آن در آید ترا
بر ایشان ظفر و نصرت دهد و او بهترین حاکمان است برای آنکه حکم حاکمان بر ظاهر باشد از آنکه جز ظاهر ندانند و حاکمی است
که بر ظاهر و باطن حکم کند از آنکه ظاهر و باطن بشناسد و حکم او بعدل و راستی کند و در حکم حاکمان دیگر جور و نادرستی
افتد پس وی بهترین حاکمان باشد سورة هود ع این سوره مکیست و صد و بیست و سه آیت است بعد کوفیان و صد و بیست
و دو بعد دیگران و روایت کرد که رسول را گفتند اسرع الیک الشیب یا رسول الله گفت
شیبتنی هود واخواتها هود و اخوات او مرا پیر گردانید و اخوات او الحاقة والواقعة وعم یتساءلون وهل اتیک حدیث
الغاشیة است و در بعضی از تفاسیر آمده که رسول گفت پیر گردانید مرا سوره هود و چون ختم کردم الفت گرفتم
گریه است و در حدیث ابی است که هر که این سوره بخواند او را حسنه بنویسند بعدد هر که تصدیق کرد و هر که تکذیب کرد
نوح و هود و صالح و شعیب و لوط و ابراهیم و موسی روز قیامت از جمله نیکبختان باشند و از امام محمد باقر روایتست که هر که این سوره
بخواند هر آدینه روز قیامت او را در زمره پیغمبران برانگیزند و حساب او آسان کنند و روز قیامت هیچ گناهی نباشد او را هیچ عذاب
نرسد و سلامت باشد بسم الله الرحمن الرحیم الر کتاب احکمت آیاته ثم فصلت من لدن حکیم خبیر الا تعبدوا الا الله
انني لكم منه نذير وبشير وان استغفروا ربكم ثم توبوا اليه يمتعكم متاعا حسنا الى اجل مسمى ويؤت كل ذي فضل فضله وان تولوا
فاني اخاف عليكم عذاب يوم كبير الى الله مرجعكم وهو على كل شيء قدير الا انهم يثنون صدورهم ليستخفوا منه الا حين يستغشون
ثيابهم يعلم ما يسرون وما يعلنون انه عليم بذات الصدور الر نام سوره است و گفته اند نام قرآنست یعنی این سوره یا این قرآن
کتابیست که آیات او را محکم گردانیده اند و در وی نظمی داده اند و در وی نقص و خللی نیست و از فساد منع کرده اند ابن
عباس گفت یعنی وی را منسوخ نکرده اند بکتابی دیگر چنانکه بادیگر کتابها کرده اند پس آنرا مفصل و مبین گردانیده اند در حلال و حرام
و شرایع و احکام و این تفصیل از نزد یک خدای است حکیم و ویرا محکم گردانید بحسب حکمت خویش عالم و دانا بکل و بر آن حکم
و مبین کرد بحسب حکمت خویش و این چنان کرد از بهر آنکه تا شما نپرستید الا خدای را من که محمدم شما را بیم کنم از عذاب
از عقوبت وی اگر وی را نپرستید و بشارت دهم شما را بثواب اگر بگروید بوی و ویرا پرستید و بوی شرک نیارید

و شما را می فرمود که استغفار کنید و از خدای خود آمرزش خواهید و بازگشت بوی کنید و توبه خالص کنید از کفر و معاصی تا شما را
در دنیا از نیاز خود داری و فتح بکشاید و تا آنکه مردمی وقت وفات بمیرید و در خبرست که استغفار کردن مال و عمر بیفزاید و در
آخرت بدهد هر خداوند فضل را در عمل جزای فضل او و از او هیچ ناقص نگرداند که هر که نیکی کند تا بیند و نفسی را فضل خود از نعمت نیفزاید
در دنیا و چهار ثواب بود در قیامت اول بروفق مصلحت و حکمت دوم بحسب استحقاق و بعد از آن گفت که استغفار کنید
آنگه لفظ آورد و مطلب کرد که توبه کنید این چند وجه است یکی آنکه گفت طلب مغفرت کنید از آن مقصد سازید آنگه
توسل کنید بتوبه کردن یعنی توبه کنید که این توبه بمغفرت رسید و جهی دیگر آنست که استغفار کنید تا ثواب بیابید و توبه کنید تا از
شما عقاب ساقط گرداند دیگر آنکه خطاب با مشرکانست یعنی از شرک آمرزش خواهید آنگه بطاعت بدرگاه او شوید دیگر از
گناهان که گذشته توبه کنید و در زمان آینده عزم کنید که بدان مراجعت نکنید که توبه بدین هر دو درست آید پشیمانی بر گذشته و عزم
بر آینده دیگر آنکه استغفار کنید و بر آن اقامت نمایید چنانکه گفت ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا اگر برگردید
از من که واجب است بر شما عذاب روزی بزرگ که در قیامت است اگر رسیم کنید و از کرده پشیمان شوید و حق
خود را اصلاح آرید که باز گشت شما بخداست و شما را حسب آنچه کرده باشید جزا دهد اگر کفر و معصیت کرده باشید عقاب
کند و اگر طاعت باشد ثواب دهد و او بر همه چیزی قادر و توانا است بر همه قادر باشند عبد الله مسعود گفت که هر کس سیئه کند
بنویسند و برابر آن حسنه کند ده بنویسند اگر بر آن سیئه عقوبت کرده باشد عقوبتش کنند و ده حسنه خالص و بی او بماند و اگر عقوبت نکند
برابر یک سیئه برود و نه حسنه بماند آنگه گفت هلک من غلب آحاده اعشاره ای سیئاته حسنات عبد الله عباس گفت هر که را حسنات
بر سیئات بیفزاید به بهشت رود و هر که را سیئات بر حسنات بیفزاید بدوزخ رود و هر که را سیئات و حسنات با هم برابر است
آید از اعراف بود و مدتی آنجا بماند و از پس آنکه به بهشت شود الا انهم یثنون صدورهم بیان حالت منافقان میکند ابن عباس
گفت این آیه در اخنس بن شریق آمد و او مردی بود خوب منظر و شیرین سخن و ظاهر کننده مر او را محبت و او کفر در
دل پنهان داشتی گفتی عبد الله بن شداد گفت که یکی بود از منافقان که هرگه برسول ع بگذشتی سر در پیش افکندی و روی
بپوشیدی تا پیغمبر او را نبیند و غیر ایشان و بر آن منافقان حق گفت ای منافقان میگردانید سینه‌های خود را یعنی روی از
شنیدن قرآن می گردانند و از آن منحرف می شوند تا قرآن نشنوند کسی روی ایشان نبیند و در آن حالت نمیبیند و از بهر روی
دل باز کرد و تنفاق بوی و چنانکه گفت لیستخفوا منه تا پوشیده مانند از خدای و نهان شوند تا خدای و رسول و مومنان را از آن
اطلاع نبود و از نفاق ایشان آگاه نگرداند و وقت بودی که جامه را در سر کشیدندی و روی پنهان کردندی ایشان حق تعالی
گفت خدای تعالی در آن وقت که جامه در سر می کشیدند میدانست آنچه ایشان پنهان میکردند و آشکارا میکردانیدند و در علم وی
تفاوتی نیست میان اسرار و اعلان ایشان که او عالم است بدانچه در سینه‌ها است وما من دابة في الارض الا على الله
رزقها ويعلم مستقرها ومستودعها كل في كتاب مبين وهو الذي خلق السموات والارض في ستة ايام وكان عرشه
على الماء ليبلوكم ايكم احسن عملا ولئن قلت انكم مبعوثون من بعد الموت ليقولن الذين كفروا ان هذا الا سحر مبين
ولئن اخرنا عنهم العذاب الى امة معدودة ليقولن ما يحبسه الا يوم يأتيهم ليس مصروفا عنهم وحاق بهم ما كانوا به يستهزئون
هیچ دابه نیست یعنی هیچ جانوری نیست از جنبنده و چرنده و پرنده الا آنکه بر خداست روزی ایشان و علی وجه
را باشد چون خدای تعالی ضمان روزی ایشان کرده و متکفل آن شده متفضل گردی که چون تقدیر روزی آنست
چنانکه بندگان روزی کنند و میداند مقام او و منزل و قرارگاه او در شب و روز و آنجا که او را دفن کنند و جای بهشت

مستقر رحم مادر است و مستودع صلب پدر ربیع گفت مستقر ایام حیات است و مستودع مثل چون در خاک نهند او را
بعضی گفته اند مستقرش بهشت است یا آتش قوله تعالی فی صحف الجنة جنت مستقر او و مقام او این همه در لوح محفوظ است
و نوشته و ثبت کرده است با آنکه عالم الاشیاست برای آن کرده تا فرشتگان از لطف باشد که چیزها را از آنکه نوشته اند [illegible]
اوست خدای که بیافرید آسمانها و زمین را در مقدار شش روز با آنکه توانست که بیک روز بلکه بیک طرفة العین بیافریند [illegible]
که از بدایت خلق برنش است و از آنجا که در مصلحت شناخت مکلفان را چون ببینند یا بشنوند بدانند که [illegible] کارها
پسندیده است تعجیل نکنند و عرش او از آنکه آسمانها و زمین را بیافرید بر آب بود و عرش او بر آب کعب الاحبار گفت حق تعالی
سبز یاقوت بیافرید بنظر هیبت بر او نگاه کرد بگداخت و آب شد لرزان آنگه عرش بیافرید و بر سر آب نهاد و [illegible] گفت عرش
بر سر آب مانند کشتی می رفت آنگه لوح و قلم بیافرید و بنوشت تا قیامت هر چه خواهد بودن بنوشت آنگه آن نوشته خدا را
تسبیح کرد هزار سال پیش از آنکه حق تعالی موجودات بیافرید این همه را بیافرید از بهر حکمتی تمام تا زمین مساکن بندگان خود گرداند و
آسمان سقف ایشان و سایبان کرد اند و در زمین با انواع نعمت با ایشان کرامت کند [illegible] تا شما را بیازماید
و بیازماید که کدام از شما را عمل او نیکوتر و بهتر باشد و تا کدام است که اختیار ایمان و طاعت کند و کدام اختیار کفر و معصیت
نماید و چون تکلیف صورت امتحان و ابتلا داشت این از تکلیف عبارت کرد عبد الله عمر گفت رسول را از معنی این آیه
پرسیدم که لیبلوکم ایکم احسن عملا گفت ای ایکم اورع عن محارم الله و اسرع فی طاعة الله تا کیست که او پرهیزکارتر
است از معاصی و توجه کننده تر است بطاعت و لئن قلت و اگر گوئی تو ای محمد مرین کافران را که شما را بعد از مرگ بر
خواهد انگیخت و زنده خواهند کرد ایشان این کافران جواب دهند که این نیست الا جادوئی هویدا و کاری باطل باین
اشارت بقرآن کنند از آنجا که قرآن ناطق است بحشر و نشر و اگر ما از ایشان عذاب تاخیر کنیم و باز پس داریم تا مدتی
معلوم ابن عباس و جمعی گفتند یعنی جماعتی معدود و مشهور که از پس ایشان آیند و معلوم ما حال ایشان آن بود که ایمان خواهند
تا عذاب بر ایشان واجب شود ایشان نزد آن تاخیر عذاب گویند که چه چیز منع میکند این عذاب را که محمد میگوید از آمدن
الا حق تعالی گفت آن روز که عذاب بایشان رسد کس نباشد که آن را دفع کند و از ایشان باز دارد و فرود آید و محیط
ایشان گردد آنچه بآن استهزا میکردند و افسوس میداشتند گفته اند که مراد باین عذاب روز بدر است و گفته اند که
عذاب آخرت است بلفظ ماضی از آن خبر داد چنانکه در آیتی دیگر گفت ولئن اذقنا الانسان منا رحمة ثم نزعناها منه انه لیئوس
کفور ولئن اذقناه نعماء بعد ضراء مسته لیقولن ذهب السیئات عنی انه لفرح فخور الا الذین صبروا و عملوا الصالحات اولئک
لهم مغفرة و اجر کبیر می گوید که اگر بچشانیم آدمی را از خزاین کرم خود نعمتی و رحمتی آنگه از او باز گیریم آیس و نا امید شود و کافر نعمت
و این صفت آدمی است که او در هر حالی از حالات بر قاعده خویش نباشد و بر طریقه خود نرود و کافر نعمتی کند و در نعمت
شاکر نباشد و بر محنت صابر نبود تا اگر بار دیگر نعمتی کنیم متفضل آنگه آن نعمت از او باز ستانیم از رحمت ما نا امید شود و از آنکه
آن نعمت بار دیگر باز وی رجوع کند امید منقطع گرداند و اگر او را نعمتی بچشانیم پس از محنتی و شدتی گوید که آن محنتها و بدیها
من برفت و آن مصائب و شداید از من زایل شد و او شادان و خرم شود و بطر و فخر کردن پیشه گیرد و بر مردمان [illegible]
وی را داد اما باشد فخر کند الا آنکسانی که صابر باشند در محنت و شدت صبر کنند و در نعمت شکر گویند و عمل صالح کنند از ادای
واجبات و ترک منهیات ایشان آنکسانی باشند که ایشان را بود از خدای تعالی آمرزش گناهان و اجر و مزد نیکو [illegible]
مزد کسی فلعلک تارک بعض ما یوحی الیک و ضائق به صدرک ان یقولوا لولا انزل علیه کنز او جاء معه ملک انما انت نذیر والله

الله علی کل شیء وکیل ام یقولون افتریه قل فأتوا بعشر سور مثله مفتریات وادعوا من استطعتم من دون الله ان کنتم صادقین فان
لم یستجیبوا لکم فاعلموا انما انزل بعلم الله و ان لا اله الا هو فهل انتم مسلمون حق تعالی خطاب میکند با رسول [illegible] بر سبیل
ملاطفت و تنبیه که مگر تو ای محمد چنانکه بعضی از قرآن که بتو وحی میرسد رها خواهی کردن و دل تو تنگ خواهد شدن بعلت
سبب آنکه این کافران میگویند و آن آنست که میگویند که چرا آنچه او دعوی میکند حاصل نمیشود و چرا بروی گنجی از آسمان
یا چرا با وی فرشته نیست ایشان را بایدانستن که تو دعوی پادشاهی و فرشتگی نکنی تا از گنجی باشد یا فرشته قرین تو ملازم
نمیشود تو بلکه پیغام رساننده و ترساننده بیش نیستی که از عقاب خدای ایشان را میترسانی و خدای تعالی بر همه چیزی وکیل
است نگاه دارنده [illegible] میگویند بلکه میگویند ایشان [illegible] باشد [illegible] خویش [illegible] بایشان
هیچ باک [illegible] بگو ایشان را که [illegible] این قرآن [illegible] بافته است و گفته اند [illegible] اگر [illegible] باشد
شما فصحای عرب ده سوره مثل او [illegible] بخوانید و یاری خواهید [illegible] بجز خدای از معبودان [illegible] اگر
راست میگوئید [illegible] معارضه خواهیم [illegible] چون با این فصاحت و بلاغت که شما راست عاجز می شوید از معارضه آن
معلوم می شود همه عاقلان را که آن سخن خدای تعالی است نه سخن محمد و در آیه دلیل است بر اعجاز قرآن و صحت نبوت رسول
از آنجا که او مردی بود از عرب [illegible] نسب [illegible] میان ایشان زاده و پرورده و هرگز استادی و معلمی نرفته و کتابی نخوانده
و مردی امی بود از اصل ولادت [illegible] و چهل سال [illegible] بسیرت و طریقت بوده آنگه یاد داده دعوت نبوت کرد و از تحدی
خواست و گفت [illegible] کلامی از جنس کلام شما که شما دانید و شناسید که الفاظ و معانی آن [illegible] چون بشنوید [illegible]
که مثل آن توانید گفتن چون [illegible] قصد آن شما [illegible] گشتند [illegible] فصحای عرب [illegible] کلام [illegible]
است [illegible] خواهیم کرد [illegible] خطب و [illegible] شعر [illegible] نظم و نثر [illegible] چون خواستند [illegible]
[illegible] این دلیل اعجاز قرآن است [illegible] بعضی گفتند که اعجاز او [illegible] فصاحت [illegible] کلام [illegible]
و بعضی گفتند که وجه اعجاز [illegible] اسلوب مخصوص [illegible] بعضی دیگر گفتند که وجه اعجاز
[illegible] و اگر خدای [illegible] قرآن [illegible]
[illegible] سید مرتضی علم الهدی [illegible] فان لم یستجیبوا لکم [illegible]
اگر جان بود ایشان اجابت نکنند و معارضه قرآن [illegible]
[illegible] علم خدای [illegible] کلام خدای
جهان [illegible] است چون کلام خدای باشد دلیل صحت [illegible] محمد [illegible]
[illegible] که لا اله الا هو [illegible] خدا [illegible] و شرک [illegible] اسلام [illegible]
[illegible] من کان یرید الحیوة الدنیا و زینتها نوف الیهم اعمالهم فیها وهم فیها لا یبخسون اولئک الذین لیس لهم
فی الآخرة الا النار وحبط ما صنعوا فیها و باطل ما کانوا یعملون هر که [illegible] باشد [illegible]
[illegible] زینت دنیا خواهد [illegible] دنیا [illegible] قیامت [illegible]
[illegible] در دنیا [illegible]
[illegible]
[illegible] در دنیا [illegible] قیامت [illegible] این قول رسول [illegible] من احسن [illegible] علی الله فی [illegible] الدنیا [illegible]

الآخرة تا مراد این باشد که بعضی گفته اند که [illegible] طالب دنیا و آخرة باشند و طلب آخرة غالب شد [illegible]

الذین لیس لهم فی الآخرة الا النار مجاهد گفت اصحاب [illegible] گفت در مدینه شدم [illegible]

[illegible] از رسول صلی الله علیه وآله حدیث [illegible] گفتند ابوهریره است [illegible]

[illegible] رسول صلی الله علیه وآله [illegible] شنیده باشی [illegible]

مبارک [illegible] شنیده ام [illegible] رسول الله صلی الله علیه وآله [illegible]

نام رسول [illegible] رسول خدای چون روز قیامت [illegible]

[illegible] خلق را [illegible]

[illegible]

[illegible]

هم باطلست [illegible] حدیث [illegible]

مختلف از مخالف و موالف [illegible] امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام [illegible]

الحدیث در تفسیر خود آورده است [illegible] امیر المؤمنین علیه السلام

شنیدم که میگفت والذی فلق الحبة وبرأ النسمة [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

داده شدی و چون بسیار کم شنوی

گفت اول خصم و آخر و گفت لا و اسئل اعطیت و اذا اسکت ابتدیت و من جوانحی علم جمی او لیس کسی که پس رسول نبی من
بودی و افزون کسی که بیرون آمدی من بودمی و چون بکار استی ابتدا کردمی و میان پهلوهای من علم بسیار است گفت اند از آن
در حق تو چه آمد گفت سوره هود که می خوانی افمن کان علی بینة من ربه و یتلوه شاهد منه اگر چه بود از خدای رسول خدای بود و من گواه او ام
از دوام این الکواکب گفت حقلک الا انت بعدک بعج تو که از پس کس نه زدم که از پس تو و اخبار درین بسیار است قرآن تعالی
و من قبله کتاب موسی و از پیش او یعنی از پیش رسول ما بود آن کتاب موسی که توریت است پیش رو و مقتدی و رحمتی اولئک
یؤمنون به ایشان اصحاب حقیقت یعنی رسول و قرآن ایمان می آرند و معنی آیه آنست که هر کس که بر حجت باشد و دلیل
و بیان است که اسلام دین حقست مانند کسی باشد که وی را حجتی و برهانی و دلیلی و بیانی نباشد خصوصا از کتاب موسی که توریت
است حجت و در انجیل هست که اسلام دین حقست و در عقب آن کتاب عیسی هم که انجیل است ایشان را گواه و علامت بس
اهل کتاب که با حجت و برهان اند همچون مشرکان نباشند که ایشان را کتابی و حجتی نیست پس ایشان باو ایمان آرند و من
یکفر به من الاحزاب و هر که باین کافر شود و ایمان نیارد و من الاحزاب یعنی اهل ملتها که معاونت و یاری ایشان کردند در عداوت و دشمنی
رسول خدای جای او دوزخ است فالنار موعده وعدگاه او است و فرا گفت موعده با احزاب کفار اند و برای آن ایشان را احزاب خوانند
که تحزبوا علی رسول الله ای اجتمعوا علی عداوته ابو موسی اشعری گفت از رسول شنیدم که او گفت که هیچ جهود و ترسا نباشد
نام من بشنود و بمن ایمان نیارد الا که جای او در دوزخ بود من با خود اندیشه کردم این آیه یاد آمد و من یکفر به من الاحزاب
فالنار موعده گفتم صدق الله و صدق رسول الله اگر خدای غیر رسول این خطاب کرده است و بنده فلا تک فی مریة منه که تو از
در شک نباشی که او یعنی قرآن حقست و از خدای تو است و لیکن بیشترین مردمان ایمان نمی آرند و باور نمیدارند و من اظلم
ممن افتری علی الله کذبا اولئک یعرضون علی ربهم و یقول الاشهاد هؤلاء الذین کذبوا علی ربهم الا لعنة الله علی الظالمین الذین
یصدون عن سبیل الله و یبغونها عوجا و هم بالآخرة هم کافرون میگوید که کیست ظالم و ستمکارتر از آنکس که بر خدای دروغ
فرا بافد و بخدای حوالت کند که او را شریک است یا فرزندست و ظلم و دروغ و قبیح از وی بود [illegible]
ظالم و بیدادگرتر کسی نباشد و ظلم آن باشد که چیزی نه در موضع او نهند پس ایشان ظالم اند که این حوالت نه بجای خود کرده اند
ایشان را بر خدای خود عرض کنند و باز دارند در موقفی که جمله خلایق ایشان را می بینند از ایشان سوال کنند و گویند باشند و یقول
الاشهاد و گویند گواهان که گواه و حاضر باشند از پیغمبران و فرشتگان که حفظ احوال تو و نویسنده اعمال اند که ایشان آنانند که بر
خدای دروغ گفتند و بر او شریک و فرزند نهادند که لعنت خدای بر جمله ظالمان باد آن ظالمانی که مردم را از راه خدای باز میدارند
و اعوجاج و کجی آن می جویند و از آنچه صفت کنند از راه راست بعضی می خواهند که مردم را از راه بگردانند و ایشان خود بجای
و سرای آخرت ایمان نمی آرند و بدان کافر می شوند اولئک لم یکونوا معجزین فی الارض و ما کان لهم من دون الله من
اولیاء یضاعف لهم العذاب ما کانوا یستطیعون السمع و ما کانوا یبصرون اولئک الذین خسروا انفسهم و ضل عنهم ما کانوا یفترون
لا جرم انهم فی الآخرة هم الاخسرون این جماعت که صفت ایشان رفت خدای را عاجز نتوانند کرد و از خدای نتوانند گریختن
ایشان در قبضه قدرت و بند [illegible] هر که خواهد بگیرد ایشان را هیچ ولی و ناصری نباشد که ایشان را نصرت کنند و یاری
دهند لیکن ایشان را مهلت داده و تاخیر عذاب کرده و عذاب ایشان را زیادت کردان عذابی که نتوانند صفت آن شنودن چه ایشان
ما کانوا یستطیعون که حق را نشنوند و نتوانند شنیدن حق از آن سبب که بر ایشان گران می آید شنودن حق و دیدن حق پس حق
نشنودند و نمی بینند [illegible] که معنی آیه آنست که ایشان را عذاب زیاده کرد از آن سبب که نتوانستند که حق بشنوند نشنودند و ندیدند ایشان

و کسانی که

الکسانی

الکسانی اند که بتهای خود زیان کردند یعنی چیزی که بر آن نهاد اند که مستحق عقاب شدند و آن دولت خود خبر آورده اند با ایشان [illegible]
در باطن و بسود نرسیدند و از ایشان گم شد آن دروغ که میگفتند و حواله شفاعت با آلهت و بتان میکردند و میگفتند هؤلاء
شفعاؤنا عند الله و چون گم شود تا آن حوالت ایشان نفعی و سودی نکند ایشان را هر آینه که ایشان در آخرت زیانکارترند
ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات و اخبتوا الی ربهم اولئک اصحاب الجنة هم فیها خالدون مثل الفریقین کالاعمی و الاصم
و البصیر و السمیع هل یستویان مثلا افلا تذکرون میگوید که آن کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح کردند با خدای خویش خضوع
و فروتنی کردند و عبادت او بجای آوردند و بر دین او راست باستادند ایشان اهل بهشت اند و در بهشت جاوید و جاودان
باشند [illegible] کافر و مسلمان آنکه کافر چون کور و کر است و مثل مؤمن و مسلمان چون شنوا و بیناست شنوا و بینا
باشند یعنی راست نباشد [illegible] میگوید که ایشان اند [illegible] راست نباشند
چنانچه بینا و نابینا و شنونده و ناشنونده راست نباشند [illegible] و لقد ارسلنا
نوحا الی قومه انی لکم نذیر مبین ان لا تعبدوا الا الله انی اخاف علیکم عذاب یوم الیم فقال الملأ الذین کفروا من قومه ما نراک
الا بشرا مثلنا و ما نراک اتبعک الا الذین هم اراذلنا بادی الرأی و ما نری لکم علینا من فضل بل نظنکم کاذبین
و راستی و حقیقت که ما فرستادیم نوح را بقوم او و او گفت که ای قوم من شما را بیم کننده و هویدا ترساننده و بیان کننده ام
و وجهی دیگر آنست که ما نوح را بنزدیک قوم او فرستادیم که تقریر توحید کند با ایشان و گوید که جز خدای را مپرستید که من
میترسم بر شما از عذاب روزی [illegible] و چون نوح این سخن بگفت و این رسالت برسانید آن جماعتی از سران
قوم او که کافر بودند گفتند ما نبینیم ترا الا آدمی مانند خود [illegible] که ایشان چنان بودند که رسول باید که از جنس ملک
باشد و ایشان را عجب می آمد که آدمی چگونه پیغمبر باشد [illegible] ما نبینیم ترا که پیروی تو کردند و شما را بر خود فضلی و مزیتی
نمی بینیم بلکه گمان چنان می بریم که شما دروغ زنانید قال یا قوم ارأیتم ان کنت علی بینة من ربی و آتانی رحمة من عنده فعمیت علیکم
انلزمکموها و انتم لها کارهون نوح مر قومش را جواب داد و گفت ای قوم هیچ می بینید شما اگر من بر حجتی و برهانی و بصیرتی
و بیانی باشم از خدای خود و خدای مرا رحمتی داده باشد از نزدیک خود و آن نبوت است پس آن رحمت بر شما پوشیده
باشد [illegible] شما را الزام کنیم بجبر و اکراه بر آن داریم و شما از آن کاره باشید [illegible] و تکلیف ما لا یطاق
و یا قوم لا اسألکم علیه مالا ان اجری الا علی الله و ما انا بطارد الذین آمنوا انهم ملاقوا ربهم و لکنی اراکم قوما تجهلون ای قوم
من از شما بر ابلاغ رسالت [illegible] مالی نمیخواهم و هیچ مزدی طلب نمیدارم مزد من جز بر خدای نیست و من این درویشان را که
بمن ایمان آورده اند [illegible]
[illegible]
[illegible]
جاهل و نادانید و یا قوم من ینصرنی من الله ان طردتهم افلا تذکرون و لا اقول لکم عندی خزائن الله و لا اعلم الغیب و لا اقول انی
ملک و لا اقول للذین تزدری اعینکم لن یؤتیهم الله خیرا الله اعلم بما فی انفسهم انی اذا لمن الظالمین و یا قوم من ینصرنی [illegible]
[illegible]
[illegible]
نصرت کند [illegible]

القدم

قصه نوح علیه السلام

شما کرد و گر ایشانرا از نزدیک خود نتوانید راندن و نیز نمیگویم و دعوی نمیکنم که خزینهای خدای نزدیک من است و من توانگرم
از شما ام تا شما این بر من انکار کنید و دعوی غیب نمیکنم تا هرچه شمارا باید از غیبیات از من سوال کنید و گویید که از فلان چیز مارا
خبر ده و احوال فلان مارا بگوی آنچه میگویم و خبر میدهم از بعضی غیبیات باعلام الغیب و دعوی نمیکنم که من فرشته ام و این
جان بود که ایشان اعتقاد کرده بودند که پیغمبر باید که فرشته باشد پس چون دعوی نبوت میکنی دعوی ملکی کرده باشی گفت
من این نمیگویم اما از آنکه چشم شما ایشانرا حقیر دارد و در چشم باید که خدای تعالی ایشانرا خیری نخواهد دادن یا خواهد دادن
اگر من اندرون ایشان نمیدانم خدای تعالی عالم تر است بآنچه در سینهای ایشان است و آنچه در دلهای ایشانست از خیر و ایمان
و کفر و عصیان بحسب آنچه مستحق آن باشند با ایشان نگار کند چه اگر من چنین کنم و چنین گویم از جمله ستمکاران و ظالمان باشم
قالوا یا نوح قد جادلتنا فاکثرت جدالنا فاتنا بما تعدنا ان کنت من الصادقین قال انما یاتیکم به الله ان شاء و ما انتم بمعجزین
و لا ینفعکم نصحی ان اردت ان انصح لکم ان کان الله یرید ان یغویکم هو ربکم و الیه ترجعون ام یقولون افتریه قل ان افتریته فعلی
اجرامی و انا بری مما تجرمون حق سبحانه و تعالی خبر میدهد از آنچه ایشان میگفتند گفت قوم نوح گفتند که ای نوح با ما
جدل فرا نهاده و دعوی از حد و اندازه بیرون نهاده ما بتو ایمان نخواهیم آورد و آنچه تو مارا وعده میکنی از عذاب بیار ای
بیار اگر چنانکه راست میگوئی نوح جواب داد که آن بدست من نیست بلکه بفرمان خداست چاره از او بود که خو
و شما نتوانید کردن و بروی غالب شدن و شمارا سود نکند نصیحت کردن من چون خواهم که نصیحت کنم اگر خدای خواهد
غاوی کند او است که خداوند شماست و پروردگار شما و مرجع و بازگشت شما بدوست و این اغوا از اول است بلکه خدای تعالی اغوا
است و اغوا آنجا است که مثل این نیست که اگر خواهد که غوایت کند صحیح بود لیکن سود ندارد لا محاله از انجا که خدای حکیمست
و قبیح است و قبیح جاهل یا محتاج کند و این هر دو صفت بر خدای تعالی روا نباشد و شاید که مراد بغوایت اینجا خسران باشد
و غوایت در قرآن بمعنی عقاب آمده است قوله تعالی فسوف یلقون غیا ای عقابا و معنی ایشان بود که اگر خدای تعالی خواهد که شمارا عقوبت
کند بر کفر و اصرار نصیحت ناصحان شمارا سود ندارد و وجهی دیگر آنست که قوم نوح بجبر میگفتند و اعتقاد ایشان این بود ایشانرا
گفت اگر چنین است که شما میگوئید که کفر بفعل خدای تعالی است نصیحت من شمارا هیچ سود ندارد و حسن بصری گفت
اغوا بمعنی اهلاک است یعنی شمارا سود نکند نصیحت من اگر خدای خواهد که شمارا هلاک کند برای آنکه ایمان نزدیک فرود آمدن
عذاب سود ندارد و ایمان ایشان لا محاله بود الخ گفت ام یقولون افتریه یا میگویند ایشان را که افترا کرده و دروغ فرا بافت
تا اینجا کدام قوم اند ابن عباس گفت قوم نوح بودند گفتند که آنچه نوح میگوید دروغ است مقاتل گفت قریش بودند که میگفتند
محمد این را از خود میگوید و دروغ بر خدای می بندد خدای ویرا فرمود که بگوی که اگر من از خود افترا کنم گناه آن و وبال آن بر منست — وبزه م
شما فیست و من بیزارم از آن جرم و گناهی که شما میکنید **و اوحی الی نوح انه لن یومن من قومک الا من قد آمن فلا تبتئس بما کانوا**
یفعلون و اصنع الفلک باعیننا و وحینا و لا تخاطبنی فی الذین ظلموا انهم مغرقون حق سبحانه و تعالی گفت که از قبل من بنوح وحی
آمد که ای نوح طمع از ایمان ایشان ببر اکر از این قوم تو هیچکس ایمان نخواهد آوردن بخلاف اینها که ایمان آورده اند یعنی آن ان
کسانی که از ایشان پیش از این ایمان آورده اند کسی دیگر ایمان نخواهد آورد و تو اندوهگین مشو و رنج و محنت مباش بسبب
بآنچه میکنند چون این وحی بنوح آمده از ایمان ایشان نا امید گشت بر ایشان دعا کرد رب لا تذر علی الارض من الکافرین دیارا
حق تعالی دعای نوح مستجاب گردانید و ویرا فرمود که کشتی بسازد و اصنع الفلک باعیننا بحفظ ما و نگاه ما و بفرمان ما که کشتی میسازی
که ما ترا از دشمن نگاه داریم و آنکه در ساختن کشتی چیزی که محتاج آن باشی ما ترا میآموزیم و بوحی ما کشتی بسازی

که چگونه

۲۹۹

که چگونه باید کرد و با من سخن مگوی و خطاب مکن در حق ایشان که ایشان هلاک خواهند شدن ابن عباس گفت که وی ندانست که کشتی چگونه
می باید ساخت خدای تعالی ویرا فرمود که بر مثال سینه مرغ می باید ساخت **و یصنع الفلک و کلما مر علیه ملا من قومه سخروا منه قال ان**
تسخروا منا فانا نسخر منکم کما تسخرون فسوف تعلمون من یاتیه عذاب یخزیه و یحل علیه عذاب مقیم حق سبحانه و تعالی حکایت
کرد از کشتی ساختن نوح و آنچه قوم او میکردند با وی گفت که نوح کشتی می ساخت و هرگاه که گروهی از قوم وی بر وی بگذشتند
بروی افسوس داشتند و استهزا کردندی عبد الله بن عباس گفت که نوح کشتی را بدو سال تمام کرد و درازی وی سیصد گز بود
و پهنای پنجاه گز و بالای وی سی گز بود از چوب ساج بود و سه طبقه داشت در طبقه زیرین سباع و وحوش و هوام بود و در میانین — و یا م
دواب و انعام و بهایم و در طبقه بالا نوح بود و قومی که ایمان آورده بودند و چیزی که ایشانرا بکار بود از طعام و شراب رسول
خدای گفت نوح در میان قوم خویش نهصد و پنجاه سال مقام کرد و قوم را بخدای دعوت کرد تا حق خدای تعالی فرمود تا درختی بنشاند
چون آن درخت بزرگ گشت و طبر شد حق تعالی فرمود تا آن درخت را ببرید و از وی کشتی می ساخت مردمان بروی می گذشتند
و میگفتند نوح خانه می سازد از برای زمستان تا در وی باشد دیگری گفت نه خانه می سازد دیگری گفت انبار خانه می سازد
و میگفتند تا بدانید که این مرد دیوانه است بر زمین ساده کشتی میسازد و هیچ جای دریا پیدا نیست کشتی بر زمین خشک چگونه خواهد
رفت اینست معنی قوله کلما مر علیه ملا من قومه سخروا منه حق تعالی نوح را فرمود که ایشانرا بگوی که اگر امروز مارا افسوس میکنید
چون در دریا غرقه شوید و در آخرت با آتش سوخته گردید و بدانید که بدانید آن کسی را که عذاب بوی رسد و او را هلاک کند و
رسوا کند و بوی عذابی مقیم گویند که چون طوفان پدید آمد و آب عالم بگرفت مردم سر کوهها نهادند و آب بر بالای کوهها بلند شد یکی
کودکی داشت آن کودک را برگرفت و بر کوه شد چون آب بسینه وی رسید آن کودک را بر سر گرفت چون آب بسر رسید کودک
را بر دست داشت آب در آمد هر دو را ببرد رسول خدای گفت اگر خدای بر کسی از ایشان رحمت خواستی کردی بر آن کودک رحمت کردی
ابن عباس گفت که روزی حواریان عیسی گفتند اگر کسی را بیستی که سفینه نوح را دیده بودی تا مارا خبر کردی عیسی ایشانرا ببرد
تا بر سر تلی رسید کفی خاک برگرفت ایشانرا گفت دانید که این خاک کیست گفتند نه گفت این گور سام بن نوح است آنگه
عصا بر خاک زد و گفت قم باذن الله مردی از آنجا برخاست و خاک از سر افشاند سر او سفید بود عیسی ویرا گفت چون
بودی که موی تو سفید گشت گفت نی بلی مرا پنداشت که چون آواز تو بگوش من آمد که قم باذن الله پنداشتم که قیامت است از بیم
موی سرم سفید شد گفت مارا خبر ده از کشتی نوح گفت طول وی هزار و دویست گز بود و عرض ششصد گز و سه طبقه داشت یک طبقه
در وی دواب بود و وحوش و در دیگر طیور بود و در دیگری آدمیان چون سرگین چهارپایان بسیار شد و مردم از آن برنجیدند خدای
تعالی او را فرمود تا دنبال پیل بر گرفت خدای تعالی خوکی از وی پدید آورد و بیفتاد و در حال برخاست و پلیدیها بخورد و چون
موش پدید آمد خدای تعالی او را فرمود تا پیشانی شیر بمالید گربه بیرون آمد و آهنگ موش کرد عیسی گفت نوح چه دانست که شهرها
خراب شده است گفت کلاغ را بفرستاد تا خبر آرد و چیزی بیابد در رفت و مردار دید و بدان مشغول شد و دیر بماند کبوتر را بفرستاد
او برفت و برگ زیتون در منقار و پایها گل آلوده باز آمد نوح بدانست که آب فرو رفته است و کلاغ را دعای بد کرد تا
ترسان شد و کبوتر را دعای خیر کرد تا در خانها باشد و مردم الف گیرد حواریان گفتند یا روح الله بگوی تا با ما بیاید تا شهر در بینی
کند گفت چگونه آید با شما کسی که در زمین روزی ندارد آنگه عیسی گفت عد باذن الله بفرمان خدای هم چنان خاک شد که بود ابو عمرو
الثبتی گفت که نوح چون قوم را دعوت کردی و او را بزدندی و بیفشردندی تا بیهوش گشتی چون با هوش آمدی
گفت اللهم اغفر لقومی فانهم لا یعلمون تا آنگاه که بر نوح سخت شد و بلا بغایت رسید و در قرن دیگر ...

از پشیمان مادری بی‌رحم بادی و دست کودک طفل گرفتی و نوح را بوی نمودی و گفتی ای فرزند این مرد دیوانه و جادو است مگر
تا گفت او نشنوی و دعوت او را اجابت نکنی چون کار بانجا رسید او با خدای شکایت کرد و گفت رب انی دعوت قومی
لیلا و نهارا فلم یزدهم دعائی الا فرارا نوح هم اسباب کشتی از چوب و درمن و آهن جمع کرد جبرئیل بیامد و نوح را تعلیم کرد
که کشتی چگونه باید کرد و خدای تعالی آن سال تمام زنان ایشان را عقیم گردانید تا هیچ زن نزاید چون کشتی تمام گشت از ابواب جبرئیل بخط
درون و بیرون وی اندکی بگفت و بنشین و این نگاه بود که فرمان آمد و بیرون آمد آب از تنور چنانکه گفت حتی اذا جاء امرنا
وفار التنور قلنا احمل فیها من کل زوجین اثنین واهلک الا من سبق علیه القول ومن آمن وما آمن معه الا قلیل حق سبحانه و تعالی گفت
چون فرمان ما در رسید و بیرون آمدن آب بجوشیدن تنور یعنی آب از زمین بر آید بعضی گفته‌اند تنور روی زمین است از
امیر المؤمنین هم روایتست که صبح است یعنی صبح برآمد و دیگر مفسران گفته‌اند تنور نان پزان است و آن تنور حوا بود از سنگ میراث
بنوح رسید خدای تعالی نوح را گفته بود هرگه که بینی که آب از تنور بر جوشد تو و قومت در کشتی نشینید چون آب از تنور برآمد از عجب
ماست و زن گنده بود گفت چون آب از تنور برآمد نوح را گفتیم که بردار و در کشتی نشان از هر جنسی دو زوج ماده و نر یکی را از ان
دو زوج خوانند و هر دو یکبار زوج گفت از هر جنسی که از آن گزیر نیست جفتی بردار نر و ماده و اهل خود را هم در کشتی یعنی اهل و زن
خود را مگر کسی که خطاب بر رسیدن او بود و بباطن نااهل بود و آن پسرش کنعان که خدای تعالی از ایشان خبر داده بود که ایشان
از جمله آنکه با آب هلاک شوند برای آنکه امر گرفتند و کفر را بر ایمان اختیار کردند و دیگر آنکس که ایمان آورده بود هم در کشتی نشان
آنگه گفت با وی بجز نوح ایمان نیاورده بود الا اندکی گفته‌اند که در کشتی نوح بود و زن وی مؤمنه که داشت و سه پسر وی سام و حام و یافث
هر سه با زنان نیز پس از آنکه گفت که در کشتی جماعت که تنبیه حام مخالفت کرد و با زن مقاربت نمود نوح دعا کرد و گفت اللهم
غیر نطفته خدای تعالی نطفه او را در رحم سیاه گردانید فرزندی که از و آمد سیاه آمد و از نسل او همه سیاهان بودند از الحبشه و السودان
و السودان که چند شمن مرد دیگر ایمان آورده بودند هم در کشتی بودند و اندر نوح این شش تن بخرج ده مقاتل گفت هفتاد تن بودند و نوح تعالی از
درون بودند و تن آدم را با خویشتن در کشتی برد چون آب بدین حد بود حیوان زمین سوی نوح آمدند نوح گفت من از هر دو از
جنس جفتی با در کشتی نشانم که مرا چنین فرموده‌اند ابن عباس گفت اول چیزی که نوح در کشتی برد مور چه خرد بود و آخر خر بود
چون خر خواست که در کشتی رود ابلیس دم خر بگرفت چندانکه خواست که در رود نتوانست نوح از ضجرت گفت ادخل
و ان کان الشیطان معک خر در کشتی رفت و شیطان با وی و این روایت اهل حدیث است چون نوح نگاه کرد ابلیس را
بدستور که در آمدی گفت هم بدستور تو گفت خر را که ادخل و ان کان الشیطان معک این وقت من با خر بودم نوح گفت بیرون
رو یا عدو الله ابلیس چون نوح گرد در آمد نوح وی را بر پشت کشتی کرد و همچنین اند و مار و کژدم آمدند که ما را در کشتی
برگیر نوح گفت من از شما مضرت است که شما بادمیان کنید گفتند ما با تو عهد کردیم که هر که نام تو برد ما وی را گزند نکنیم تا بدین شرط ایشان را در کشتی برد و اکنون
هر کس که از مار و کژدم ترسید این آیه بخواند سلام علی نوح فی العالمین انا کذلک نجزی المحسنین انه من عبادنا المؤمنین
هیچ مار و کژدم گزند نکند وقال ارکبوا فیها بسم الله مجریها ومرسیها ان ربی لغفور رحیم وهی تجری بهم فی موج کالجبال
ونادی نوح ابنه وکان فی معزل یا بنی ارکب معنا ولا تکن مع الکافرین قال ساوی الی جبل یعصمنی من الماء قال لا عاصم الیوم من امر
الله الا من رحم وحال بینهما الموج فکان من المغرقین حق سبحانه و تعالی از نوح حکایت کرد گفت نوح ایشان را که با وی بودند که در کشتی
نشینید راندن کشتی بنام خدای است و ایستادن و بر جای بداشتن هم بنام خدای است اگر برود بنام خدای برود و اگر
بایستد هم بنام خدای بایستد و شاید که معنی این بود که در کشتی نشینید بنام خدای بر دیدن نشستن که رفتن و ایستادن آن کشتی

تو کشتی نم

افسوس
مار و کژدم

و در پناه او آمده بودند همو

خدای است ایشان نشستند و اگر خواستندی که کشتی برود با بستد نام خدای بر زبان راندندی گفتندی بسم الله مجریها
و رستی و حقیقت که خدای من آمرزنده است و مهربان هر که توبه کند و بدرگاه او باز گردد و بر او چنان آمرزد و برو رحمت کند چون
در کشتی نشستند و نام خدای بردند کشتی ایشان را ببرد در آنشب آن آب که موج بر ایشان حاست هر یکی چند کوهی موج آب
و گفتی سخت بودی که بادی عظیم بود در این حال نوح پسر خود کنعان را که نامش کنعان بود و این او را فرزند بود و در جایی بود از دین او
بود گفت ای پسرک من بیا و با من در کشتی باش و با کافران مباش ایمان در آر تا همچو کافران هلاک نگردی پسر گفت
من بکوه گریزم تا مرا از آب نگاه دارد گفت امروز هیچ نگاه دارنده نیست از عذاب طوفان و هلاک شدن الا آنکسی که خدای
کند و بخشاید بر بندگان خویش یعنی امروز جز خدای نگاه دارنده نیست نوح و پسرش با یکدیگر در سخن بودند که موج
آب در آمد و میان ایشان جدایی افکند و پسر نوح از جمله آنکسانی شد که بطوفان غرق شدند اگر گویند پسر نوح کافر بود و نوح را خبر
کرده بودند از آنکه کافر از و در کشتی برد پس نوح چگونه گفت یا بنی ارکب معنا گوییم این بشرط ایمان گفت گفت ایمان آر تا
در کشتی آیی تا نجات یابی دیگر آنکه او منافق بود و نوح ندانسته بود که او مؤمن است از این سبب گفت در کشتی آی و این بدان
وقتی بود که بر نوح معاینه شده بود و ایمان و معاینه آنکس شود که او را علم ضروری حاصل آمده بود و در آن وقت پدید است که هلاک
خواهد شد همی گفت ساوی الی جبل یعصمنی من الماء امید نجات همی داشت و روای داشت که او را مجاب چهل بار
گفته است چهل روز آب از زمین همی آمد و از آسمان آب همی آمد و در میان ایشان آب می‌ایستاد و بعد از چهل روز آن همه آب بنشست
چنانکه گفت فالتقی الماء علی امر قد قدر همه عالم آب بر رفت چنانکه کوهی که از آن بلندتر نبود آب چهل گز از سر وی در گذشته
بود و همه عالم خراب شد و هیچ کافری بر روی زمین نماند و نوح خوشدل شد و قضای خدای بر رفت وقیل یا ارض ابلعی ماءک
ویا سماء اقلعی وغیض الماء وقضی الامر واستوت علی الجودی وقیل بعدا للقوم الظالمین ونادی نوح ربه فقال رب ان ابنی
من اهلی وان وعدک الحق وانت احکم الحاکمین قال یا نوح انه لیس من اهلک انه عمل غیر صالح فلا تسئلن ما لیس لک به
علم انی اعظک ان تکون من الجاهلین قال رب انی اعوذ بک ان اسئلک ما لیس لی به علم والا تغفر لی وترحمنی اکن من
الخاسرین چون حق تعالی که هلاک ایشان خواست براند زمین را خطاب کرد و گفت ای زمین آب خود فرو بر و ای آسمان آب باز گیر
آب کم شد و در آن هلاک ایشان تمام گشت و کشتی نوح بر کوه جودی و آن کوهی است بموصل راست شد و قرار گرفت و گفتند
که هلاکت باد و دوری مر ظالمان را مجاهد گفت که همه کوهها متطاول شدند تا آب بایشان نرسد و کوه جودی از ادب بر جای بسیل تواضع ازبالای بالا
در کشتی بکوه جودی رسید و خبرست که رسول صلعم گفت که نوح روز اول رجب در کشتی نشست و بر پایان دهم ماه ذی الحجه بر جودی بیاسود
و در اخبار اهل البیت چنین هم ذی الحجه بود و آن روز شکر را روزه داشتند آنگه حق سبحانه و تعالی خبر داد از نوح در فرزندان او که نوح
چون فرزند خود را دید که غرق می‌شد گفت بار خدایا پسر من از اهل منست و آن وعده که او داده حقست و تو حاکم ترین حاکمانی
و آن وعده آن بود که خدای تعالی خبر داده از آن که نوح را وعده داده بود که تو را و اهل تو را نجات دهیم حق تعالی نوح را جواب داد که یا نوح
بگفتیم که تو را و اهل تو را نجات دهیم او از اهل تو نیست و از اهل صالح نیست نفس او را اهل خوانده است بمبالغه نیست او را اهل بیت نوح
از من مخواه چیزی که تو را در آن علم نیست و از آنکه اگر صواب است باشد و من تو را موعظه دهم و پند میکنم از آنکه از جمله جاهلان باشی
چیزی که ندانی از اطلاعات روی چنانکه مرد جاهلان باشد اگر گویند که در این آیت نوح را تکذیب کرده است تکذیب پیغمبر روا نبود
دروغ نگوید و نوح گفت که او از اهل منست خدای تعالی گفت که او از تو نیست جواب این آنست که مراد خدای آنست که او از اهل بیت
تو از آنکه من وعده داده‌ام نجات ایشان بلکه از جمله آنست که استثنا کرده‌ام و گفت الا من سبق علیه القول و جهی دیگر آنست که او از اهل

تو نیست یعنی از اهل دین تو نیست و اهل توآن باشد که در دین تو باشد کفر او وی را از اهل تو بیرون برده است بلکه این همه
آنست که گفت بر سبیل تعلیل آنه عمل غیر صالح پس معلوم شد که مراد نفی سنت است و قول ایشان منافی ظاهر قرآن است زیرا که
خدای تعالی مطلق و نامی نوح آنست که بحقیقت پسر او بود و هیچ عقل مطلق حکمی و تا کمال آنچه گفتند خیانت زن نوح و زن
لوط را فخانتاهما تفسیر هم و مجنون و زنا و اللهم... تعالی هیچ پیغمبر از این منزه دارد زیرا که این منفور و از مناصب ایشان
عبد الله عباس گفت که خیانت آن بود که زن نوح مردمان را گفتی که مرد دیوانه است و زن لوط قوم لوط را خبر دادی از مهمانان
اگر گوینده معنی چنین است چه گفت فلا تسئلن ما لیس لک به علم جواب او آنست که وی واجب نیست که او بیاموزد فعل نیکی
بود و از نجات او را میگوییم که سؤال هم داخل است بی تو اهی قرآن و نهی متعلق است باو و اگر بران لطف بود اگر وی او را
کرد کافر آن نداده بود و نکند اما چون خدای دانسته که این مردمان لطف است از نهی نکند تا لطف حاصل شود و بس مجهن که
استعاذه کرد و واجب نکند که تعالی ده باشد از آنکه روا بود که باشد با خدای بود از خوارج و جنون و علتهای دیگر و اگر صواب او را این
فعل نبود باشد قال رب نوح گفت ای بار خدای من پناه میگیرم بتو از آنکه از تو سؤال کنم و طلب دارم چیزی که مرا علم حاصل نیست
بصلاح و فساد آن و اگر تو مرا نیامرزی و بمن رحمت نکنی من از جمله زیانکاران باشم و این از باب خضوع و استکانت است قیل یا
نوح اهبط بسلام منا و برکات علیک و علی امم ممن معک و امم سنمتعهم ثم یمسهم منا عذاب الیم تلک من انباء الغیب نوحیها
الیک ما کنت تعلمها انت و لا قومک من قبل هذا فاصبر ان العاقبة للمتقین خطاب است مر نوح را از قبل خدای که ای نوح فرود
آی از این کشتی که بر جودی باستاد با سلامتی که دادیم ترا از غرق و بلای آن و با برکاتی و نجاتی تو و امتان و گروهانی که از تو خواهند
بودن از فرزندان یا جماعت نود بود که با ایشان در کشتی بودند از آل جابه و هر آنکه با ایشان رسد از عذاب دردناک و ایشان کسانی
اند که خدای تعالی خبر داد که از این قوم در وجه دنیا اهمال و تمکین داد و بعد از آن بدیشان هم عذاب خدای خواهند شدن بسبب کفر ایشان
آنگه پیغمبر را خطاب کرد و گفت ای محمد این چنین خبر غیب است که ما بتو وحی کردیم و ترا از این جمله خبر دادیم و پیش از این ندانستی تو و قوم تو
از این هیچ خبر نبود و علمی و دانشی حاصل نبود پس از این وقت انستند پس صبر کن ای محمد بر رسانیدن رسالت و بر کافر شدن قوم
چنانکه نوح صبر کرد تا صبر بکار دیگر عاقبت نیکوی و ظفر و نصرت متقیان و پرهیزکاران را خواهد بود و لفظ امر در این عالم
است احتمال مجازی دارد شامل است مر غذاب ایشان بر سبیل عقوبت باشد و غذاب اطفال و مجانین بر سبیل امتحان باشد که
شنوند و در برابران اعواض عظیم باشد ایشان را و الی عاد اخاهم هودا قال یا قوم اعبدوا الله ما لکم من اله غیره ان انتم الا مفترون
یا قوم لا اسئلکم علیه اجرا ان اجری الا علی الذی فطرنی افلا تعقلون و یا قوم استغفروا ربکم ثم توبوا الیه یرسل السماء علیکم مدرارا
و یزدکم قوة الی قوتکم و لا تتولوا مجرمین حق سبحانه و تعالی خبر میدهد که هود پیغمبر و قوم او و میگوید که ما فرستادیم بقبیله عاد برادر ایشان را
در نسب و در دین هود را برفت و ایشان را دعوت کرد و گفت ای قوم من خدای را بپرستید و اقتدا بمعبود دیگر مکنید که شما را جز او هیچ
خدای نیست شما در پرستیدن این بتان نیستید الا افترا کننده یعنی آنچه میگویید که ایشان شفیعان ما اند و دعوی کردن الهیت ایشان
دروغ میگویید خدای تعالی هود را بعاد فرستاد و مسکن ایشان میان شام و یمن بود در جایی که از احقاف خوانند هفت قبیله بودند ایشان
و دروغ و انکار بود و ایشان را با خدای خوانند و بعبادت خدای اجابت نکردند و کوران نبودند و ایشان بدروغ زن داشتند خدای تعالی ایشان را
باد هلاک کرد چنانکه در بنائی ایشان برفت و از زیر بیرون می آمد و احشا و امعاء ایشان پاره پاره می کرد چنانکه در بستی ... بهائی
گذشت یا قوم لا اسئلکم ای قوم من بر ادای رسالت کی شما از شما هیچ مزدی نمیخواهم مزد من نیست مگر بر خدای که مرا آفریده
و از نیست گردانید بر سبیل تصریح ایشان را گفت که هیچ ... عقل ندارید و اندیشه نمیکنید که اکنون شما را بی طمع کاری کنم

غرض نفع شما باشد نه نفع خویش آنگه گفت ای قوم من استغفار کنید و از خدای آمرزش خواهید آنگه توبه کنید و باز گردید تا او شما را باران
فرستد بجای اهل نوح و اینجا شما را بیفزاید قوتی بر قوتی که شما راست ایشان را قوتی عظیم بود و مردمانی بودند جبابر طویل عریض
و لا تتولوا و اعراض مکنید و از دعوت من روی بگردانید با جرم و گناهی که شما راست روایت کرده اند که روی از آنجا بیعاد بر
حسن علی مرا گفت مرد فی که از مرض برخاسته بود که من مردی ام که مال بسیار است و هیچ فرزندی ندارم چیزی بیاموز تا
که خدای تعالی فرزندی دهد و مرا گفت علیک بالاستغفار آن مرد همیشه استغفار میکردی تا بودی او را ده ابنه که روزی مقصود
کرد خدای تعالی و او را ده پسر داد این خبر معاویه رسید گفت چرا از وی نپرسیدی که این از کجا گفتی تا آنکه بار دیگر امام حسن علی مرا نزدیک
معاویه آمد آن مرد از وی سؤال کرد گفت خدای تعالی در قصه هود دیگر بوده میگوید که قوتا الی قوتکم و در قصه نوح و یمددکم باموال و بنین
قالوا یا هود ما جئتنا ببینة و ما نحن بتارکی آلهتنا عن قولک و ما نحن لک بمؤمنین ان نقول الا اعتراک بعض آلهتنا بسوء قال
انی اشهد الله و اشهدوا انی بری مما تشرکون من دونه فکیدونی جمیعا ثم لا تنظرون انی توکلت علی الله ربی و ربکم ما من دابة
الا هو آخذ بناصیتها ان ربی علی صراط مستقیم فان تولوا فقد ابلغتکم ما ارسلت به الیکم و یستخلف ربی قوما غیرکم و لا تضرونه
شیئا ان ربی علی کل شیء حفیظ عادیان گفتند هود را که هود تو ما را بینه و حجتی نیاوردی و معجزه و برهانی ننمودی تا ما را کردن باید نهاد
و طاعت تو باید داشت این سخن دروغ گفتند زیرا که هود معجزات نمود ایشان گفتند که این سحر و شعبده است ما این خدایان
خود را نگذاریم و گفت تو دست از پرستیدن خدایان باز نداریم و تصدیق نکنیم ما نگوییم الا آنکه بعضی از خدایان ما رسیده ایشان
ندانستند که از آن عقل و دیوانگی و جنون ترا زیرا که تو ایشان را دشنام میدهی و میگویی که ایشان خدایان نیستند
ایشان ندانستند که زوال عقل و جنون گردانیدن خلق بخدای است و جمادات را بر این قدرتی نباشد و ایشان پیغمبر را
نسبت بدیوانگی کردند که ایشان را هیچ می آمد که پیغمبری باشد از جنس بشر هود بجواب ایشان گفت انی اشهد الله
من خدای را گواه میکنم شما نیز گواه باشید که من بیزارم از آنکه شما ایشان را انباز خدا کرده اید می گویید که ایشان
شریکان خدااند از آنکه شما با او شرک می آورید جز خدای اگر گویند که چگونه گفت که خدای را گواه کردم و حجت
باشد میان گواهی خدای و گواهی ایشان جواب آنست که اشهد الله برای مبالغت گفت و اشهدوا برای آن گفت که از
خصم چون خصم گواهی تسلیم کرده باشد و اقرار آورده آنگه باز نمود که خدای تعالی یار اوست و منع کند ایشان را از وی گفت
از کید شما هیچ باکی نیست همه جمع شوید و کید با من کنید و مرا مهلت مدهید و بر مذهب آنکه بر شرکان ...
میکنند من و دو ا ابد باشد یعنی اگر توانید بدون خدای با من کید کنید چون خدای را در آن کید شما راضی نباشد آن کید بر من
کار نکند و من از آن نه اندیشم آنگه باز نمود که سبب این جرأت و پناه من کیست گفت که من بر خدای توکل کردم و پشت با او دادم
که او خدای منست و خدای شما هیچ جانوری نیست که موی پیشانی او در قبضه قدرت خود دارد یعنی هر چه هست در قبضه
قدرت اوست و تحت تصرف او بحقیقت که خدای من بر راه راست و بر طریق حق است هیچ ظلمی از وی کامل نشود و هیچ
جبر از وی در نگذرد پس اگر شما برگردید و او را اجابت دعوت و اعراض کنید اینچنین بود و از رسانیدن رسالت
بشما رسانیدم رسالت و پیغام خدای خویش پس اگر قبول کنید شما را بهتر و اگر قبول نکنید خدای تعالی شما را ببرد و هلاک کند و عوض
شما را در آرد بجای از شما و شما خدای را هیچ ضرری نتوانید کردن و مضرت نتوانید رسانیدن که خدای بر همه چیزی
نگاه بانست و لما جاء امرنا نجینا هودا و الذین آمنوا معه برحمة منا و نجیناهم من عذاب غلیظ و تلک عاد جحدوا بآیات
ربهم و عصوا رسله و اتبعوا امر کل جبار عنید و اتبعوا فی هذه الدنیا لعنة و یوم القیامة الا ان عادا کفروا ربهم الا بعدا لعاد قوم هود

الگاه گفت که چون مدت کافران بسر آمد و وقت هلاک ایشان در آمد ما فرمان دادیم بهلاک ایشان هود را گفتیم از میان ایشان
بیرون شو که تو ناجی باشی عذاب نفرستیم و حق تعالی [illegible] هلاک نکردیم تا پیغمبر در میان ایشان بوده باشد حق تعالی گفت
ما هود را نجات دادیم و کسانی را که با هود ایمان آورده بودند برحمت و بخشایش خود از عذاب سخت برهانیدیم الگاه بفرمود که
آن عذاب ایشان را از ظلم بود [illegible] و گفت آن قبیله عاد و ثمود انکار کردند آیات خدا را و کافر شدند بمعجزات انبیاء و عاصی
شدند در پیغمبران خدای و متابعت کردند و فرمان بردند از ظالمی و متکبری ستیزه کاره یعنی بوساوس و دهقانان خود و از تکذیب پیغمبران
چون ایشان هلاک شدند و آثار و مقابر ایشان باقی مانده است هر کس از ایشان بینند لعنت میکنند در عقب ایشان که سنت و تابع
ایشان گردند و در دنیا لعنت و در روز قیامت هم در لعنت و عذاب باشند و بحقیقت بدانید که این جماعت ایشان را از آن است
که بخدای کافر شدند که هلاک باد ایشان را عاصیان از آنکه قوم هود بودند والی ثمود اخاهم صالحا قال یا قوم اعبدوا الله ما لکم من اله غیره
هو انشاکم من الارض واستعمرکم فیها فاستغفروه ثم توبوا الیه ان ربی قریب مجیب قالوا یا صالح قد کنت فینا مرجوا قبل
هذا اتنهانا ان نعبد ما یعبد اباؤنا واننا لفی شک مما تدعونا الیه مریب قبیله ثمود فرستادیم برادر ایشان را که یکی از
جمله ایشان بود صالح پیغمبر [illegible] گفت قوم خود را که هود پیغمبر گفت ای قوم من خدای را پرستید که شما را جز او خدای نیست
که مستحق عبادت و سزاوار پرستیدن و طاعت شما را باشد او پدید آورد از زمین یعنی پدر شما آدم را از خاک و شما را از نطفه که آن هم از
خاک تولد میکند که غذای شما جز از خاک و آب حاصل نمی شود و شما را مدتی زندگانی داد و متمکن گردانید در زمین [illegible]
و عمری دراز شما را داد و معمر گردانید شکر این نعمت بجا آرید و او را پرستید و از وی استغفار و امرزش خواهید و بازگردید باو که او [illegible]
که خداوند پروردگار من نزدیک است بجمیع خلایق برحمت خویش اجابت کننده دعای بندگان خود است [illegible]
مصلحت اجابت کند چون صالح پیغمبر این دستور تبلیغ رسالت کرد ایشان او را جواب دادند که ای صالح تو در میان ما مردی
بودی که ما بتو امید داشتیم در باب خیر و صلاح و مصالح که راجع باشد بما از تو این توقع بود که ما را از عبادت معبودان ما
که پدران ما پرستیده اند منع کنی و باز داری و این سخن از پیران گفته که ثمود تمامی صالح را در میان ایشان بود [illegible]
بودند و از صورت او امین و استوار بود [illegible] تجمع خصال خیر بود و همچنین باشند خدای برتری که پیغمبری فرستاد از آن
فرستاد که امین [illegible] و پارسا بود و ایشان [illegible] احوال او [illegible] سیرت و [illegible] او
ایشان را معلوم بود و تا بوقت آنکه دعوی کند قریب [illegible] باجابت [illegible] پیغمبری او ایشان را
[illegible] آمد که [illegible] بصورت استفهام در معنی تصریح کرده اند [illegible] ما را نهی میکنی از دین پدران خود و ما در شکیم شکی بتهمت
افکننده ما را از آنچه دعوت میکنی ما را و این برای آن گفتند که ایشان را از دین پدر و از آنچه خلق را دعوت میکند خبری بود و چون او [illegible]
کرد بمعجزه ثمود ایشان نظر کردند تا علم حاصل شدی قال یا قوم ارایتم ان کنت علی بینة من ربی واتانی منه رحمة فمن ینصرنی
من الله ان عصیته فما تزیدوننی غیر تخسیر ویا قوم هذه ناقة الله لکم آیة فذروها تاکل فی ارض الله ولا تمسوها بسوء فیاخذکم عذاب
قریب فعقروها فقال تمتعوا فی دارکم ثلاثة ایام ذلک وعد غیر مکذوب صالح ایشان را جواب داد و گفت ای قوم هیچ می بینید
[illegible] اگر من [illegible] شما را دعوت [illegible] بر حق باشم [illegible] از خدای [illegible] داده باشد
و من [illegible] خدای [illegible] برای شما [illegible] رسالت [illegible] که مرا از عذاب خدای نگاه دارد [illegible]
و یاری کند [illegible] خسارت [illegible] که شما [illegible] کردن [illegible] تقلید ایشان [illegible]
[illegible] فرمان خدا [illegible]

در زمین ام

خوانم

خوانم با کجوم اگر با شما بدی رسید آنگه حدیث ناقه که با قوم صالح ایشان معجز نموده بود [illegible] خواستند بعد از سنگ ناقه بیرون آورده
و ایشان اندیشه آن بکردند و ناقه را بکشتند چنانکه قصه وی در سورة الاعراف رفت گفت ای قوم این ناقه خداست او را ملکی
و خداوندی نیست جز خدای [illegible] دیگر از آیات [illegible] است مر شما را بگذارید او را تا در زمین خدای میچرد و آب و گیاه
از مباح گردانیده است می چرد و دست بد بدو دراز مکنید و هیچ تعرض مرسانید از پی کردن و کشتن او و بهر بدی که شما را برسد
بشما عذابی که بشما نزدیک است ایشان بگفتار صالح التفات نکردند و ناقه را پی کردند و بکشتند پس آنگه صالح ایشان را گفت [illegible]
از امروز تا سه روز دیگر برسد بشما عذاب خدای شما [illegible] برخوردار [illegible] در سراهای خویش سه روز که بیش از سه روز شما را [illegible]
نمانده است این وعده است که دروغ نیست [illegible] فلما جاء امرنا نجینا صالحا والذین امنوا معه برحمة منا ومن خزی
یومئذ ان ربک هو القوی العزیز واخذ الذین ظلموا الصیحة فاصبحوا فی دیارهم جاثمین کان لم یغنوا فیها الا ان ثمود کفروا ربهم الا
بعدا لثمود پس آنگه ظلم و طغیان ثمود بغایت رسید و عصیان ایشان بنهایت انجامید ایشان مستحق عذاب
و سزاوار هلاک گشتند [illegible] صالح را [illegible] فرمان ما بایشان آمد بهلاک و عذاب ایشان [illegible] صالح را نجات دادیم و گروهی
را گفتیم که از میان بیرون شو کسانی که ایمان آورده بودند با او نجات دادیم و برهانیدیم برحمت خود ایشان را از رسوایی و نکال و
فضیحت و [illegible] آن روز بدرستی و حقیقت که خدای تو و پروردگار تو [illegible] و قاهر و غالب است
کس [illegible] تواند کرد و آنکه [illegible] ایشان را [illegible] گفت [illegible] آنکس را که ایشان ظلم کردند [illegible] عظیم
بزرگ و آن جبرئیل بود که بانگ بر ایشان زد [illegible] ایشان [illegible] بر جای [illegible] از هیبت آن بانگ همه
در سراهای خود برو درافتادند تا چنان شدند که گویا هستی که ایشان هرگز بوده اند در آن سراها و زندگانی نکرده و مقیم نبوده اند و لیکن
عذاب ایشان [illegible] سبب کفر ایشان بود که هلاک باد ثمود و عذاب ولقد جاءت رسلنا ابراهیم بالبشری قالوا
سلاما قال سلام فما لبث ان جاء بعجل حنیذ فلما رای ایدیهم لا تصل الیه نکرهم واوجس منهم خیفة قالوا لا تخف انا ارسلنا الی قوم لوط وامرأته
قائمة فضحکت فبشرناها باسحق ومن وراء اسحق یعقوب قالت یا ویلتی االد وانا عجوز وهذا بعلی شیخا ان هذا لشیء عجیب قالوا
اتعجبین من امر الله رحمت الله وبرکاته علیکم اهل البیت انه حمید مجید بدرستی که آمدند با ابراهیم پیغمبر رسولان ما یعنی فرشتگان
ببشارت دادن ایشان جبرئیل و میکائیل بودند امام جعفر صادق ع گفت که چهارم ایشان فرشته دیگر بود و گفته اند که نه کس بودند
یا ازدهم گفته اند بصورت مردانی تازه و پاکیزه و این آنگه بود که ابراهیم را از ساره فرزندی نبود که او پیر شده بود و ابراهیم [illegible] فرزند
بود و ساره را کنیزکی بود نام او هاجر جوان پاکیزه [illegible] ابراهیم [illegible] بابراهیم داد و ابراهیم با او خلوت کرد و اسمعیل در وجود
آمد و نور محمد در جبین او [illegible] ساره [illegible] گفت [illegible] تا ساره [illegible]
برد چنانکه قصه این گذشته خدای تعالی خواست تا بدان احسان که ساره کرده بود بر او مکافات کند و بدان رنج که او را [illegible] رسیده از
آمدن اسمعیل و هاجر [illegible] جبرئیل را فرستاد با صد هزار فرشته [illegible] هلاک قوم لوط ایشان بیامدند و ابتدا بابراهیم کردند و
بشارت دادند ابراهیم را [illegible] تحیت [illegible] گفتند السلام یعنی سلام میکنیم بر تو سلام کردنی
سلام بر تو باد و سلامت باد ابراهیم جواب ایشان [illegible] سلام یعنی کار شما [illegible] سلامت [illegible] نماند از آنجا [illegible]
[illegible] عادت خود [illegible] اکرام مهمانان [illegible] بصورت مردانی [illegible]
ندیده بود و سلام کردند با خوی خوش و بوی خوش [illegible] ابراهیم [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] ساره [illegible] مهمانی [illegible] ایشان [illegible] خویش [illegible]

اسحق ع

و اسرافیل ع

هر کسیکه روی بزد و خوی بخوی تر و خویش سخن تر شنیده ام برای ایشان طعامی بیاورد گفت هیچ طعامی حاضر نیست مگر گوشت
نیست الا گوساله ای داشتند او را می پروردند دست و پای وی را خضاب بسته و زنگ و مهره در گردن او بسته دوست می کردند او را
میداشتند برای دل ابرهیم بزد و سود نادر او را کشته شد و بریان کردند و پیش ایشان آوردند تعجیل ابرهیم بر عادت خویش
بنشست و سر در پیش افکند و گمان برد که ایشان طعام بخورند ساره از پس پرده نگاه کرد و ابرهیم هم نگاه کرد اندو گفت این مهمانان
تو طعام نمی خورند ابرهیم بیامد و گفت چرا نمی خورید گفتند تو کار خود کن که ما کار خویش میکنیم ابرهیم با سر طعام آمد ایشان نمی خوردند
ابرهیم چون این حال بدید بترسید که ایشان بد اندیشه و مکری خواهند کردن و این آنست که خدای تعالی گفت فلما رای ایدیهم
چون دید که دستهای ایشان بطعام نمی رسد و نمی خورند از ایشان بترسید انکار کرد حال ایشان و در دل گرفت از ایشان ترسی
ایشان چون دیدند که ابرهیم از آن حال اندیشناک شد گفتند لا تخف ای ابرهیم مترس که ما فرشتگانیم و ما را بقوم لوط فرستاده اند
اگر گویند که ابرهیم چه دانست که ایشان فرشته اند گوییم معجزه این آن بود که ایشان دعا کردند تا خدای گوساله را زنده کرد
گوساله برخاست و برفت ساره دانسته بود که ایشان را غذای گوساله است بر آنکه مرده را زنده گردانیدند قادر باشند که او را با پیری فرزند
فرزند دهند اشارتی دیگر آنست که چون ساره گوساله که محبوب او بود و بعوض آن او را امید داشت چون برای رضای ابرهیم او را
بکشت حق تعالی گفت چون محبوب خود را ایثار کردی من بهتر از آن بدهم در عوض پسر او را زنده کردانم تا این عاجز و ناامید نماند
اگر گویند که روا بود که ابرهیم طعام پیش فرشته نهد و نداند که ایشان طعام نخورند گوییم که این پیش از آن کرد که دانست که ایشان
فرشته اند برای آنکه ایشان بر صورت بشر بودند و این نیز بعقل نتوان دانست و روا بود که او را اعلام نکرده باشند که فرشتگان
طعام نخورند اگر گویند که شاید که فرشتگان بر صورت آدمی باشند با آنکه ایشان لطیف اند و ایشان کثیف بعضی گفته اند که اجسام
را بجان نبود که ایشان بفرمایند چنانکه سراب غذای ایشان قیامت و آب نباشد و دیگر آنکه خدای تعالی این بسبب معجزه کرد چون ایشان
گفتند ابرهیم را مترس که ما را بقوم لوط فرستاده اند قوم تو زن ابرهیم ساره بر پای بود و از بس کرده او از وحدیث ایشان
می شنید بخندید این ساره دختر عم ابرهیم بود مقاتل و کلبی گفتند که خنده وی آن بود که ابرهیم چگونه از ترس بترسید از خوم
و خشم کرد و اشتباه قتاده گفت که از غفلت قوم لوط بخندید که هلاک ایشان نزدیک بود و عبد الله عباس گفت از تعجب بخندید
که او با پیری بشارت فرزند دادند بعضی گفتند که از فرحی بخندید که ایشان را بلای و مکری آمده بود و قطعی گفت که ضحکت ای
حاضت ساره را که در پیری حال ایستاده بود و حیض افتاد فبشرناها زن ابرهیم ساره را بشارت دادیم بپسری نام او اسحق و بفرزند
زاده نام او یعقوب نام یعنی فرزند زاده بود یعنی از فرزند فرزند اسحق یعقوب است ساره چون این سخن شنید بر سبیل
تعجب گفت چنانکه زنان گویند بچه بر سبیل تعجب خود وای وای بر من آن زایم و من پیری باین حال رسیده و شوهر من نیز پیر شده و او
نود و دو ساله بود مجاهد گفت نود و نه ساله از شصت من چگونه فرزند باشد با چنین شوهری پیری که صد است و او صد و بیست ساله بود
هستی و حقیقت کاری که این تحقیق عجیب است فرشتگان ساره را جواب دادند و گفتند از کار خدای تعجب میکنی از خدای این عجب
نباشد اکنون دعا کردند اهل بیت ابرهیم را گفتند رحمت خدای بر شما باد و برکات خدای که اهل بیت ابرهیم اید و خدا ستوده
و بزرگوار فلما ذهب عن ابرهیم الروع و جاءته البشری یجادلنا فی قوم لوط ان ابرهیم لحلیم اواه منیب یا ابرهیم اعرض عن هذا
انه قد جاء امر ربک و انهم آتیهم عذاب غیر مردود حق سبحانه و تعالی حکایت میکند از ابرهیم علیه السلام میگوید که چون ترس از ابرهیم
برفت و او ایمن گردید و بشارت فرزند بوی آمد در ایستاد با ما یعنی با رسولان ما که آن فرشتگان بودند مجادله میکرد یعنی سوال
میکرد از ایشان در حق لوط و مجادله و سوال جواب نشد برای حرص وی و آن سوال که وی میکرد در گفتار اهل علم خواهد

لوط علم

لوط علم خواهرزاده ابرهیم بود و مجادله آن بود که چون بشنید که این عذاب عام است یا خاص و الا محاله خواهد واقع شدن یا رحمت
خدای ممکن خواهد بود سیمین و لوط را از میان ایشان بیرون خواهند برد و آنکه ابرهیم را مدح کرد و گفت که ابرهیم بس حلیم است و بار خدایی
کرده است الکه گفت که ابرهیم اواه منیب اواه یعنی بسیار آه کننده و منیب بازگردنده بخدای است از آنکه ابرهیم تعرض آن کرد که در حق ایشان شفاعت کند
یا دعای کند تا فرشتگان وی را جواب دادند و گفتند ای ابرهیم از سر این درگذر و این اعراض کن که فرمان خدای
تو باین آمده است و عذاب مر ایشان را واجب و لازم شده است که هیچ حال باز نگردد و از ایشان رد نشود و در بعضی
تفاسیر آورده اند که مجادله ابرهیم با ایشان آن بود که گفت اگر در شهرهای لوط پنجاه مرد مسلمان باشند ایشان را نیز
هلاک کنید گفتند نه گفت اگر چهل باشند گفتند نه گفت اگر سی باشند گفتند نه گفت اگر ده باشند گفتند نه گفت
اگر ده باشند گفتند هم چنین تا آنجا که گفت اگر یکی باشد گفتند نه پس لوط در میان ایشان است جواب دادند نحن اعلم بمن فیها لننجینه و اهله
او را نجات دهیم و اهل او را و اولاد وی را و باقی را هلاک کنیم ابن جریج گفت در آن شهرهای قوم لوط چهار هزار مرد بودند
و لما جاءت رسلنا لوطا سیء بهم و ضاق بهم ذرعا و قال هذا یوم عصیب و جاءه قومه یهرعون الیه و من قبل کانوا یعملون
السیئات قال یا قوم هؤلاء بناتی هن اطهر لکم فاتقوا الله و لا تخزون فی ضیفی الیس منکم رجل رشید قالوا لقد علمت
ما لنا فی بناتک من حق و انک لتعلم ما نرید قال لو ان لی بکم قوة او آوی الی رکن شدید اهل آن فرشتگان
چون از پیش ابرهیم بیامدند چنانکه گفت و لما جاءت رسلنا و آنگه که رسولان ما بلوط آمدند لوط بسبب ایشان دلتنگ گشت و اندوهگین
گردید از بهر آنکه ایشان بر صورت مردانی بودند که در حسن و کمال ایشان نبود و هیچ چشم بخوبی ایشان ندیده بود و لوط ندانست که قوم
خود می شناخت از برای ظالمان قوم خود بترسید قتاده و سدی گفتند فرشتگان نزد ابرهیم بیامدند و روی بشهر قوم لوط
نهادند و آن پنج ده بودند بر دو منزل و سرا او داد و خاص این چهار ده کافر بودند و پنجم سعد بود و اهل لوطیان دانسته و از آن
نکردند و چون بیامدند لوط را در زمین خود کاری میکرد پیش او رفتند و او ایشان را نشناخت از آنکه بر صورت آدمی بودند گفتند
ما مهمانی تو آمده ایم لوط چون حسن و جمال ایشان بدید دلتنگ شد بر ایشان از جهت قوم خود که ایشان را می شناخت فعل قوم خود
خبر داکرده بود و گفت هیچ غریب مهمان نخواهید و بخانه خود نیارید تا ایشان بخانه بر فرود آمدند معنی ناخوشی ایشان لوط ایشان را در پیش
ایستاده بر رفت و خدای تعالی ایشان را گفته بود چهار بار بر ایشان گواهی دهد ایشان را هلاک کنید لوط در راه با ایشان گردید و گفت که هیچ
میدانید که این ده و این شهر چه جایی است که سخت ترین جایها در زمین است ایشان یعنی این مردان بدترین اهل زمین اند
سخن چهار بار گفت لوط ایشان را بسرای برد و کس ایشان را ندید مگر از مردان لوط چون بسرای زنی بود ایشان را بدید و بیرون آمد و گفت
لوط مهمانی آمده اند که هیچکس بحسن و جمال ایشان ندیده است ابو حمزه ثمالی گفت که او کس فرستاد بقوم و گفت مولا عجبا برای عجبی
بسیار بدیع که هیچ خوشی باشد و این کنایه بود و ترکیب ایشان از دوست یافت و این تا امروز بمانده است بر آن که میان آن قوم
باشد که معامله کنند و خبری اینکه خدای تعالی امر مسخ کرده و بعضی گرده بود دختر قوم خبر یافتند به سرای لوط آمدند گرد سرای وی
فرو گرفتند چنانکه گفت و جاءه قومه آمدند بلوط قوم او و شتافتند بسرای او و ایشان کارهای بد و ناشایسته میکردند گفتند ای لوط
ایشان را از سرای خود بیرون کن و بدست ما باز ده و ای مشکل از قوم رو بدو و مرا بجز منع مهید انجمن که دختران منند ایشان را بخواهید
بنکاح تا نشانه دهم و از خدای تعالی بترسید و مرا در مهمانان من رسوا مکنید دختر مرا بکار درانید و در خبرست که لوط را دو دختر بود یکی
این جماعت ایستاده اند گفت هؤلاء بناتی هن اطهر لکم کنیزان ایشان را شوهری بود و در پیش مطالب چنانکه بادی کرد و خواست که ایشان
وی حاصل کند تا بدین منع شر ایشان کند و جواب دیگر آنست که او دختران امت خود را خواست و ایشان را نیز خبر است و عدو چنانکه

زنان رسول را بجز ما داده اند اگر خویش لوط را دو دختران خود را نکاح عرضه کند بر کافران گفته اند این پیش از اسلام گفت اول بعثت اسلام
کرده اند و تزویج نکاح و زنی روا بود که این در شرع او روا بود چنانکه رسول صلعم در بدایت اسلام دختری از آن خود بعتبه داده و دیگری بابو
العاص او ایشان جواب دادند گفتند تو میدانی که ما را در دختران تو هیچ حقی و رغبتی نیست و تو میدانی آنچه ما میخواهیم و مطلوب ماست چون
از این فرو ماند گفت اگر مرا بمنع کردن شما قوتی بودی یا بدی شما را منع کردمی یا اگر کسی یا قومی که مرا یاری کنند باشد در منع کردن تکیه جایی
گرفتمی جبرئیل چون این بشنید گفت ان رکنک لشدید در بگشای و مرا با ایشان گذار قالوا یا لوط انا رسل ربک لن یصلوا الیک فاسر
باهلک بقطع من اللیل ولا یلتفت منکم احد الا امراتک انه مصیبها ما اصابهم ان موعدهم الصبح الیس الصبح بقریب چون
فرشتگان جزع لوط دیدند و تغلب این ظالمان گفتند ای لوط ما رسولان خدای توایم ما را فرستاده اند تا ایشان را هلاک
کنیم تو غمگین مباش که ما ایشان را کفایت کنیم و ایشان بتو نرسند و ترا آزار نتوانند کردن لوط در بگشاد ایشان آهنگ اندرون
کردند جبرئیل پر بر روی ایشان زد همه را کور گردانید چنانکه گفت فطمسنا علی اعینهم ایشان بانگ کنان از سرای بیرون آمدند
با چشمهای کور و هیچ کس راه نمی دیدند گفتند یا لوط با ما جادوان آوردی تا کار تو بسازیم قومی جادو و ... و ... تا ما کور کردند بجز
لوط گفت ایشان را آنچه میدانند ملائکه گفتند ما میگوییم که ایشان را آنجا اند گفت موعد هلاک ایشان کی است گفتند که وقت
صبح گفت دیر باشد گفتند الیس الصبح بقریب صبح نزدیکست تو ای لوط و اهلت را با خود بیرون بر پاره از شب ضحاک گفت بقیة
من اللیل و نباید که کسی از شما باز پس نگرد بعضی مفسران گفتند که این التفات ایشان منهی بود از آنکه باز پس نگرد هر که نگرند
که کار ایست از آنکه هیچ اندیشه مدارید و بر هلاک ایشان دل تنگ مباشید الا امراتک مگر زن تو که با ایشان رسیده باو بر
خواهد رسیدن آنچه بدیشان رسید لوط بیرون آمد گفت ای قوم باید که کس باز پس ننگرد که هر که باز نگرد عذاب باو رسد چون
از شهر بیرون آمدند پاره راه برفتند آوازی عظیم شنیدند کس باز پس ننگرید مگر زن لوط که باز پس نگرید و یا قوم آمده و با ایشان
خورد سنگی بیامد و بر سر او آمد و او را هلاک کرد و در دست زرافت که لوط زن را با خود میبرد نیاورده و گفت که او کافره
و الا هلاک شود چون ایشان گفتند که موعد عذاب ایشان وقت صبح است استعظام کرد و گفت دیر باشد ایشان گفتند که نه بعجل است
صبح نزدیکست فلما جاء امرنا جعلنا عالیها سافلها و امطرنا علیها حجارة من سجیل منضود مسومة عند ربک و ما هی من الظالمین ببعید
چون صبح برآمد و فرمان خدای در رسید بهلاک ایشان شهر ایشان را زیر و زبر کردیم و بر ایشان سنگ باران انیدیم جبرئیل علیه السلام بیامد
و پر فرو کرد آن پنج شهرستان را بر دو بر پر گرفت از بیخ بکند و بر برگرفت و در هوا چندان ببرد که آواز سگان و مرغان اهل آسمان
بشنیدند و آنگه او را بر گردانیدیم و زیر و زبر کردیم و الا مکانهی و طاقت من ... ایشان زجاج است اگر من بگویم
و هلاک در بهشت و در زمین داشتند اختلاف کرده و نگفتند و الا مانت بالحاجت که خدای تعالی هر چیزی که خواست نه
الا او اعلم الله خدای تعالی بفرمود تا سنگها بر ایشان ببارانیدند و گفتند سنگ بر ایشان ببارید که ایشان غایب بودند در شهرهای دیگر
بودند مقاتل بن سلیمان گفت سنگ میبارید بر ایشان که از قوم لوط کسی ماند گفت نه مگر مردی که چهل روز بماند گفتند که این سنگ
بیامد و در هوا بایستاد و آن مرد پس از چهل روز بیرون آمد سنگ بر او آمد و او را بکشت ابو سعید خدری گفت ایشان چهل کس
بودند و مرد بودند چون سنگ بدیشان رسید خدای تعالی چهار هزار مرد را هلاک کرد در آنجا که او معروف است نه آنکه دیگر ابوبکر عیاش گفت
پرسیدم که خدای تعالی زنان از آنجا و مردان برگرفت گفت نه چنانکه مردان ایشان مشغول بودند و زنان بزنان حجارة من سجیل اختلاف
خلاف کردند بعضی گفتند سنگی بود از گل سنگ در آتش پخته گل عبد الله عباس گفت بمعنی سنگ قتاده گفت گل بود
بیالش و در مسل علیهم حجارة من طین حسن گفت اصلش گل بود خدای تعالی آنرا سنگ گردانید ابن زید گفت نامی است آسمانهای

اهل دنیا اهل ...

عکرمه گفت نام دریایی است معلق میان آسمان و زمین از آنجا فرود آمدند منضود بر هم نهاده بهری بر بالای بهری مسومة علامت کرده
بر هر سنگی نام صاحبش نوشته عند ربک یعنی معروف مشهور بود نزدیک خدای تو و آن ظالمان دور نیست از قوم او امثی با
مالک گفت که رسول صلعم گفت که من جبرئیل را پرسیدم از آنکه گفت مراد ظالمان امت تواند و الی مدین اخاهم شعیبا قال یا قوم
اعبدوا الله ما لکم من اله غیره و لا تنقصوا المکیال و المیزان انی اریکم بخیر و انی اخاف علیکم عذاب یوم محیط و ما فرستادیم
بمدین برادر ایشان را از نسب شعیب گویند مدین نام قبیله است و گفته اند که مدین بن ابراهیم و شعیب فرزند زاده مدین بود
شعیب بن نویب بن مدین بن ابراهیم او گفت ای قوم خدا را پرستید که شما را بجز او هیچ خدایی نیست و پیمانه و ترازو کم مکنید
کم پیمایید و مسنجید که من شما را می بینم که بخیر هستید یعنی بمال بسیار نعمت بزرگ که نشاید شما را از زوال نعمت و بدل خصب و فراخی که
که شما را مال بسیار داد و بیندیشید آن وقت آن بکشاورز رسد و بدل آن شما را فاقه کرده و من بر شما همی ترسم از عذاب روزی که محیط شما
شود و که بر شما در آید و شما را خلاص و مناص نباشد و یا قوم اوفوا المکیال و المیزان بالقسط و لا تبخسوا الناس اشیاءهم
و لا تعثوا فی الارض مفسدین بقیت الله خیر لکم ان کنتم مومنین و ما انا علیکم بحفیظ شعیب قوم خود را معروف کرد
و گفت ای قوم پیمانه و ترازو راست دارید تمام پیمایید و تمام سنجید براستی و عدل بی زیادت و نقصان و کم مکنید مردمان
چیزهای ایشان که با ایشان میدهید و فساد مکنید در زمین یعنی بکم سنجی و دزدی و غارت کردن و بیع باشد
یعنی فساد مکنید تا برکت حلال صفت شما کرد در بقیه خدای آنچه خدای شما را باقی گذاشته است از حلال آن شما را بهتر است
که هیچ ایمان دارید گفتار مرا اندر نصیحت باور کنید و بر شما حفیظ و نگهبان نیستم که اعمال شما را نگاه دارم من تمام کنم و نصیحت کرد
شما ام یعنی بر من جز ابلاغ و رسانیدن نیست و خدا است که نگهبان اعمال شما است قالوا یا شعیب اصلوتک
تامرک ان نترک ما یعبد اباؤنا او ان نفعل فی اموالنا ما نشؤا انک لانت الحلیم الرشید قال یا قوم ارایتم ان کنت
علی بینة من ربی و رزقنی منه رزقا حسنا و ما ارید ان اخالفکم الی ما انهیکم عنه ان ارید الا الاصلاح ما استطعت و ما توفیقی الا
بالله علیه توکلت و الیه انیب ایشان شعیب را گفتند بر سبیل استهزا ای شعیب نماز تو ترا میفرماید و این برای آنکه شعیب بسیار
نماز کردی ما را بگذاریم آنرا که پدران ما پرستیدند از بتان یا آنکه ما با مال خود نکنیم آنچه خواهیم اگر بر سبیل تهکم گفتند ای تو مرد حلیم و رشیدی
و عاقلی مرد با شعیب جواب داد و گفت ای قوم بینید و دانید که بر من حجت و بصیرت باشم از خدای خود و مرا رحمت باشد و داده بود
که شما را از شرک و عبادت اصنام زواجر و روزی داده باشد از نزدیک خود روزی نیکو و مرا دین نبوت داده باشد و حکمت است و گفته
اند ایمان و هدایت است ایمان که با علم و توفیق اوست و ما ارید و نخواهم که شما را از آن نهی میکنم و چنین باید که از اعتقاد دل
خود باز ایستم از آنجا دیگر باز میدارد و من نخواهم الا اصلاح کار شما مادام که توانم یعنی همیشه زنده باشم اصلاح کار شما خواهم
تا توانم و توفیق من نیست الا بخدای و توفیق آن فعلی باشد که مکلف نزد آن اختیار کند علیه توکلت بر وی اعتماد کردم و با
درگاه او گشتم و یا قوم لا یجرمنکم شقاقی ان یصیبکم مثل ما اصاب قوم نوح او قوم هود او قوم صالح و ما قوم لوط منکم ببعید و استغفروا
ربکم ثم توبوا الیه ان ربی رحیم ودود ای قوم مبادا که شما را عداوت و خلاف من از آنجا که شما را دعوت کنم با خدای و منع عبادت
بتان می کنم از برای آنکه بشما رسد عذابی مانند آنکه بقوم نوح رسید از غرق و قوم لوط از شما دور نیستند یعنی بس عهدی نیست که قوم لوط هلاک
شده اند و شما دیار ایشان می بینید و بران میگذرید آنگه گفت استغفار کنید و آمرزش خواهید از خدای خود و توبه کنید و با درگاه او گریزید
خدای من بخشاینده و دوستدار مطیعان است قالوا یا شعیب ما نفقه کثیرا مما تقول و انا لنریک فینا ضعیفا و لو لا رهطک لرجمناک
و ما انت علینا بعزیز قال یا قوم ارهطی اعز علیکم من الله و اتخذتموه وراءکم ظهریا ان ربی بما تعملون محیط ایشان گفتند یا شعیب ما نمی دانیم

الا م

ودعی یا شعیب بسیاری از آنچه تو میگویی یعنی است ازین دلایل گفتار تو نمیخواهیم شنیدن و ما ترا در میان خود ضعیف بی ایمنی می بینیم
که اگر خواهیم توانیم اما مراعات جانب اقارب خویشان تو میکنیم ولولا رهطک که اگر نه خویشان و قبیله تو بودندی که با ما
از ایشان شرم می آید ترا سنگسار کردیمی و تو بر ما عزیز نیستی که قوم تو بر ما عزیز اند شعیب گفت ایشان را ای قوم رهطی اعز
من عزیز ترانند بر شما از خدای و شما خدای را که بعبادت وی را باز پس پشت خود انداخته اید و بهیچ مبالات نمیکنید و در سستی
که خدای من بآنچه شما میکنید عالم است ویا قوم اعملوا على مكانتكم اني عامل سوف تعلمون من يأتيه عذاب يخزيه ومن هو
كاذب وارتقبوا اني معكم رقيب ولما جاء امرنا نجينا شعيبا والذين آمنوا معه برحمة منا واخذت الذين ظلموا الصيحة فاصبحوا
في ديارهم جاثمين كأن لم يغنوا فيها الا بعدا لمدين كما بعدت ثمود ای قوم بکنید آنچه میتوانید و مقدور شماست بر حالت خویش
که شما راست از کفر و عداوت که من نیز میکنم آنچه توانم بر حسب آنچه خدای خواهد مرا از نصرت و توفیق زود باشد که شما بدانید که کیست
از ما که بکسی که عذاب بار رسد که رسوا کند او را و خوار گرداند و دیگر بدانید که بکیست که باو آید عذاب و آنکس که او کاذبست و دروغ زن
وارتقبوا چشم دارید و منتظر باشید عاقبت سرانجام را که من نیز با شما منتظر و چشم دارنده ام ولما جاء امرنا و آنگاه آمد فرمان ما باهلاک ایشان
قوم برهانیدیم و نجات دادیم شعیب را و آن مومنان را که با وی بودند برحمتی و بخشایشی از نزد ما و فرو گرفت آنان را که ستم کردند صیحه و آواز پس
گشتند ایشان در دیار خود افتاده بر جای خود مانده و مرده در سرای خود در خبر است که جبرئیل آوازی
ایشان بر جای خود مردند گویا که هرگز نبوده اند مخبر ایشان مانده و از ایشان هلاک شد ...
و دوری شد از رحمت چنانکه ثمود دور شد ولقد ارسلنا موسى بآياتنا وسلطان مبين الى فرعون وملائه فاتبعوا امر فرعون
برشید يقدم قومه يوم القيامة فاوردهم النار وبئس الورد المورود واتبعوا في هذه لعنة ويوم القيامة بئس الرفد المرفود بدرستی که ما فرستادیم
موسی را بآیات و نه معجزات و حجتی ظاهر و خاص از تقریه و تخصیص سلطان از جهت تفخیم و برتری آیات که آن حجت عام باشد
جای سلطان در حجتی بکار دارند که بسبب قهر و غلبه باشد و برای آنکه سلطان خوانند که مردم بر دوستانی و راه برند و سلطان
را تسلیط کرده اند و در عقب زینت باشند که از حجر انواع بود و او را فرستادیم بفرعون و اشراف قوم فرعون فرستادیم پس پیروی کردند
امر فرعون کردند و فرمان او را کار بستند و فرمان خدا و رسول را رها کردند و کار فرعون و فرمان وی برشد و صلاح نبود و داعی با خیر
مصلحت نگرد بیان حال فرعون کرد و گفت که در پیش قوم خود می آید روز قیامت تا آنکه باتش دوزخ رسد و ایشان را در آتش در آرد
آتش دوزخ که در وقت برای آنکه در وقت شکستن حرارت و تشنگی باشد و این حرارت بیفزاید و در ایشان در آرد در سرای دنیا
یعنی در روز قیامت یعنی در دنیا و آخرت لعنت و عذاب خدای در عقب باشد و از ایشان مفارقت نکند نه در دنیا و نه در آخرت و در عطایت
عطا داده ایشان لعنت و عذاب که از ایشان مفارقت نکند ذلك من انباء القرى نقصه عليك منها قائم وحصيد وما ظلمناهم ولكن ظلموا
انفسهم فما اغنت عنهم آلهتهم التي يدعون من دون الله من شيء لما جاء امر ربك وما زادوهم غير تتبيب آنچه ذکر رفت از اخبار
گذشتگان و بعضی از خبرهای اهلاک شدگان و خراب شده بعضی از آن قایم است و ایستاده و بعضی دیوارهای و بعضی محو شده است و دو از نیکی
از خانه و حصید درو شده و این عبارت است از دیوارهای افتاده و آنکه گفت آنچه کردیم با ایشان در دنیا از عذاب ایشان ستم بر ایشان
و ما بر ایشان ظلم نکردیم بلکه ایشان بر خود ستم کردند بآنکه بکفر و فسق اصرار کردند چون عذاب بایشان رسید بتان و خدایان ایشان که
بتعذاب ایشان باز نداشت و هیچ چیز نبود ایشان را از نیستی و جز خسارت و زیانکاری وكذلك اخذ ربك اذا اخذ القرى
وهي ظالمة ان اخذه اليم شديد ان في ذلك لآية لمن خاف عذاب الآخرة ذلك يوم مجموع له الناس وذلك يوم مشهود بدرستی و همچنین که
میکند و میرساند از عاقبت و سرانجام اهل شهرها و دیهها میکوید همچنین باشد گرفتن خدای تو چون فرا گیرد شهرها را بعذاب هلاکت

ک ۵

بسبب ظلم ایشان بدرستی که گرفتن او سخت و رنجانیده و رحمت بکیرد و سخت کیرد در دنیا که آنچه گذشت قصه آن گفته شد از عذاب امم
ایشان و حجتی و نشانست کسی را که از عذاب دنیا از فسق باز ایستند و از کفر و معصیت که روز آن روزیست که جمع کرده شوند مردمان را
برای آن روز و آن روزیست که در وی حاضر شوند وما نؤخره الا لاجل معدود يوم يأت لا تكلم نفس الا باذنه فمنهم شقي وسعيد
فاما الذين شقوا ففي النار لهم فيها زفير وشهيق خالدين فيها ما دامت السماوات والارض الا ما شاء ربك ان ربك
فعال لما يريد وما تأخیر نکنیم آن روز را الا برای اجلی و وقتی که شمرده باشد برای ایامی و ساعاتی و اوقاتی معدود و شمرده
تا بنهایت آن رسند روزی که بیاید آن روز مذکور مشهود و هیچ نفس سخن نگوید مگر بدستوری وی در خبر است که روز قیامت چون
خلایق را در صعید قیامت بدارند از هیبت العزت خدا گفته هر انبیا و اولیا و صدیقان و شهیدان حاضر آیند و رستگاران
صفها کشیده باشند گوید من عبدی حق عبادی نکرده است که او را چه بشود و چه کسی را نه بود باشد که جواب دهد
بار دیگر باره باز گویند آن رستگاران که هر عمر خود در طاعت بسر برده اند و بنهایت خلق عالم تا نهایت فانی شده از خوف
بزبان عجز و ذلت اقرار دهند گویند سبحانک ما عبدناک حق عبادتک ای خدایا تو پاکی که ما ترا پرستیدیم چنانکه باید پرستیدن
و این سخن رستگاران که در همه عمر در یک سجده و رکوع و یک تسبیح بسر برده باشند چنانکه در حق ایشان فرموده است يسبحون الليل
والنهار لا يفترون و این مناقض آن آیه است که يوم تأتي كل نفس تجادل عن نفسها برای آنکه استفسار کرده گفت الا باذنه
گفت کسی در آن روز سخن نگوید مگر بدستوری وی چون در دستوری باید مجادله باشد که حق بود که عذاب از وی دفع شود آنکه گفت
مردمان در آن روز دو نوع باشند بعضی شقی و بدبخت و بعضی سعید و نیک بخت مراد از شقی کافر و عاصی است و مراد از سعید مومن
مطیع اهل سعادت ابدیه باشند با خیار آنگه بیان کرد و گفت که شقی آنان باشند که بکفر و عصیان خود از اهل دوزخ باشند
و ایشان را در دوزخ زفیر و شهیق باشد زفیر اول بانگ خر باشد و زفیر اخر بانگ خر از اصل زفیر از شدت باشد
... و آن نفس بود چون او فرو شود و شهیق او نفس بود که از اندرون بیاید پس گشتن اصل اطول ... لهم
خالدين فيها ایشان در دوزخ همیشه باشند مادام که آسمان و زمین باشد و این بر سبیل تمثیل دوام ایشانست که در دوزخ که
آسمان و زمین باقی خواهد بود تا از احتراق کرده اند که دوام آسمان و زمین و نیز در قیامت باشد لا آن آسمان و زمین که
کافلك فهو سماؤك وما تحتك فهو ارضك هر چیز سایه کند آسمان تو باشد و هر چیز که ... زمین تو باشد و برین
این تعلیق درست باشد الا ما شاء ربك مگر آنچه خدای تو خواهد بعضی گفته اند که مراد ازین استثنا آن اوقات که ایشان ...
باشند و در برزخ و در موقف قیامت پیش از آنکه بدوزخ شوند برای آنکه ... برای ایشان و این زمان ...
استثنا باید کرد که داخل نیست آنچه گفته اند که مراد بالا آمده و عطف است یعنی و ما شاء ربك من الزيادة ... وجهی دیگر آنست که
استثنا از خلود باشد در نوعی از عذاب بدوزخ و نعمت بهشت ... که ایشان را بانواع عذاب معذب گردانید و بانواع نعمت در
بهشت ... عذاب ... الا آنچه خدای خواهد ... نعمت دیگر ...
... از نعمتهای بهشت ... مگر آنچه خدای خواهد ... دیگر ...
نیست از جهت خلود ... است ... باشد از عذاب ... ارادۀ خدای ...
و دیگر ... قدرت ... نباشند چنانکه ... لا اضر ... ان ...
... که اگر خواهم که ... خواهد که ... دیگر ... قادر باشد ...
که خروج ایشان از بهشت و دوزخ متعلق کرده است ... خدای را این ... نباشد و بهشتیان از بهشت ...

استثنا از برای این آورد تا خلود را موکد گرداند و وجهی دیگر آنست که استثنا منقطع بود و معنی آنکه دوزخیان در دوزخ جاوید باشند
الا آنکس که خدای خواهد از فاسقان و اهل ایمان ایشان را بیرون آرند برای آنچنان طاعتی که کرده باشند و اما در حق اهل بهشت
مراد ازان ایام گذشته باشد که ایشان در دوزخ بوده باشند یعنی ایشان در بهشت جاوید باشند الا آن ایام که خدای خواهد
که ایشان در دوزخ معذب بوده باشند و وجهی دیگر آنکه شقی و سعید هر دو یک قوم باشند در آن حال که در دوزخ باشند و در آن حال که در بهشت
باشند سعید باشند و این آنست که عبدالله عباس روایت کرده که او گفت مراد از اشقیا درین آیه گروهی اند مخصوص از اهل توحید
که خدای ایشان را بدوزخ برد بمقدار گناه چندان عقوبت کند آنگاه به بهشت اندازد ایشان در حال شقی باشند و در حال سعید
ان ربک فعال لما یرید هستی که خدای تو کننده است آنچه خواهد کس بر آن منع نتواند کرد واما الذین سعدوا ففی الجنة خالدین فیها ما دامت
السموات والارض الا ما شاء ربک عطاء غیر مجذوذ فلا تک فی مریة مما یعبد هولاء ما یعبدون الا کما یعبد اباؤهم من قبل وانا لموفوهم
نصیبهم غیر منقوص اما کسانی که سعادت یافته اند … شده اند در بهشت باشند جاویدان و دایم تا که آسمان و زمین
باشد مگر آنچه خدای خواهد از نقل کردن از بهشتی با بهشتی دیگر و از نعمتی با نعمتی دیگر و از زمانی با زمانی دیگر از دوزخ با بهشت چنانکه
گفته شد عطا دهد عطای دهد ایشان را که هرگز بریده نشود و آنگه چون قصه کفار بگفت و آنچه نازل شد بایشان از عذاب بر سبیل تخویف رسول را
خطاب کرد و گفت فلا تک فی مریة تو در شک مباش از آنچه این جماعت از برای … پرستند … ایشان الا چنانکه پرستیدند
پدران ایشان پیش ازین … با ایشان آنچه بدان ایشان رسید از عاقبت بد و ما نصیب ایشان بایشان رسانیم بی نقصانی این
تسلی دل رسول است … و وعده است … ولقد اتینا موسی الکتاب فاختلف فیه ولولا
کلمة سبقت من ربک لقضی بینهم وانهم لفی شک منه مریب وان کلا لما لیوفینهم ربک اعمالهم انه بما یعملون خبیر هستی که ما دادیم
موسی را توریة پس درو خلاف کردند بعضی بوی ایمان آوردند و بعضی کافر شدند … کتاب تو خلاف کنند و ترا ساحر و کاذب
خوانند و کتاب ترا افسانه و سحر … ولولا کلمة و اگر نه سخنی باشد که از خدای تو سابق شده … خلاف کرده اند
یا دو مهلت … که … عذاب … میان ایشان بهلاکت و عذاب مستاصل
هستی که ایشان در شکی اند … هستی و حقیقت که هر یکی ازین خلاف کنندگان را تمام …
رساند خدای تو جزای اعمال ایشان … باشند … که … ایشان …
… فاستقم کما امرت ومن تاب معک ولا تطغوا انه بما تعملون
بصیر ولا ترکنوا الی الذین ظلموا فتمسکم النار وما لکم من دون الله من اولیاء ثم لا تنصرون واقم الصلوة طرفی النهار وزلفا من اللیل
ان الحسنات یذهبن السیئات ذلک ذکری للذاکرین واصبر فان الله لا یضیع اجر المحسنین حق تعالی خطاب کرد با رسول صلعم و مراد امت
است و گفت ای محمد راست رو باش … استقامت … و هر که با تو توبه کرده …
… ولا تطغوا و طغیان مکنید … خدای … کارهای شرع … خدای باحوال شما …
میخسید عبدالله عباس گفت هیچ آیه بر رسول سخت تر ازین نیامد … بعضی از صحابه رسول گفتند یا رسول الله ما اسرع الیک الشیب
پیری زود بتو شتافت یا رسول الله قال شیبتنی سورة هود والواقعة … ولا ترکنوا ای مکلفان …
… بظالمان … با ایشان مخالطت مکنید … آتش …
… ایشان … باشید …
هر کسی که ظالمی را دعا کند ببقای عمر دوست داشته باشد که در زمین خدای … خدای عاصی شوند … شما …

… که چون روز قیامت منادی … این الظلمة و اعوان الظلمة
… ایشان همه جمع کنند … ایشان را … دوزخ کرده باشند
… الصلوة … نماز بپای دار در اطراف روز نماز بامداد و
دیگر … نماز … از شب یعنی نماز شام و خفتن و زلفا من اللیل یعنی ساعتها از شب
… که حسنات سیئات … گفته اند که … در حق ابو الیسر
انصاری آمده او خرما فروختی زنی صاحب جمال آمد تا ازوی خرما خرد وی گفت … که خرمای بهتر ازین دارم تا بتو نمایم
با وی برفت … گفت اتق الله از خدای بترس … وی دست ازوی بداشت و پشیمان شد
و پیش رسول آمد و گفت یا رسول الله چگوئی در حق مردی که در زنی بیگانه … میان ایشان همه بوده … رسول
جواب نداد منتظر وحی می بود تا وقت نماز دیگر آمد رسول نماز دیگر کرد جبرئیل آمد این آیه آورد رسول گفت ابو الیسر کجاست
او پیش رفت گفت با ما نماز کردی گفت آری یا رسول الله گفت خدای تعالی این نماز را کفارت گناه تو کرد و این آیه فرستاد ان
الحسنات یذهبن السیئات بعضی …
ترک سیئات … ذلک ذکری …
ای محمد شکیبائی … فلولا کان من القرون من قبلکم اولو بقیة ینهون عن الفساد فی الارض الا
قلیلا ممن انجینا منهم واتبع الذین ظلموا ما اترفوا فیه وکانوا مجرمین وما کان ربک لیهلک القری بظلم واهلها مصلحون چرا از امتان
گذشته … ایشان را هلاک کردیم چون قوم عاد و ثمود …
… از زمین … ایشان …
… ایشان …
… ایشان …
… قوم نوح و عاد و ثمود و قوم شعیب و قوم لوط …
… ولو شاء ربک لجعل الناس امة واحدة ولا یزالون مختلفین الا
من رحم ربک ولذلک خلقهم وتمت کلمة ربک لاملان جهنم من الجنة والناس اجمعین وکلا نقص علیک من انباء
الرسل ما نثبت به فؤادک وجاءک فی هذه الحق وموعظة وذکری للمؤمنین و اگر خدای تو خواستی …
… ایشان …
ولا یزالون … ایشان مختلف باشند … الا من رحم ربک …
… ایشان …
… ایشان …
… ایشان …
… و کلا نقص علیک …
الحمد … سوره …

جزهای حق و علی و بندی مؤمنان را حق را توفیق کرد برای آنکه یکی است و موعظه انگیخته برای آنکه قومی از وی خواسته است [illegible]

للذین لا یؤمنون اعملوا علی مکانتکم انا عاملون وانتظروا انا منتظرون ولله غیب السموات والارض والیه یرجع الامر کله فاعبده
وتوکل علیه وما ربک بغافل عما تعملون بگوی ای محمد کسانی را که ایمان نمی آرند و بر کفر اصرار می کنند که بکنید بر مکانت و توانائی خود که
می توانید که ما نیز خواهیم کردن با شما آنچه سزای شماست و دیگر بپائید و منتظر باشید بلای را که بشما فرود آید که ما منتظریم از آنکه بشما فرود
آمد از آنچه با امثال شما از گذشتگان فرود آمد و گفته اند که معنی آنست که بکنید شما آنچه بتوانید از ایمان و طاعت و منتظر باشید
جزای اعمال خود را و خدای راست غیب آسمان و زمین و وی داند و بازگشت کارها با وی باشد و او را پرست و توکل کن بر او و خدای
تو غافل نیست از آنچه میکنید کعب الاحبار گفت که خاتمه توریت سوره هود است یعنی این آیه والله اعلم

سورة یوسف ع م

مکی است و صد و یازده آیه است از ابی بن کعب روایتست که رسول صلعم گفت بندگان را سوره یوسف بیاموزید که هر مسلمانی که [illegible]
دهد تا بر هیچ مسلمان حسد نبرد والله اعلم بسم الله الرحمن الرحیم الر تلک آیات الکتاب المبین انا انزلناه قرآنا عربیا
لعلکم تعقلون نحن نقص علیک احسن القصص بما اوحینا الیک هذا القرآن وان کنت من قبله لمن الغافلین مراد بالف الله است
و به لام الله است و به را اری یعنی منم خدای که می بینم بعضی مفسران گفته اند که چون الف و لام و را ضم کنی با حا و میم الرحمن
پس قسم بود بدان و بر این معنی که گفته شد در الف و لام و میم معنی این باشد که الف یعنی این حروف مقطعه آیات کتاب روشن است و هویدا
کننده حلال و حرام و شرایع اسلام است مراد بکتاب قرآنست انا انزلناه بدرستی که ما فرستادیم او را قرآن عربی بزبان و لغت عرب تا شما
را در یابید و معنی وی را فهم کنند در این آیه دلیل است بآنکه قرآن محدث است [illegible]
[illegible] حدوث قرآن [illegible]
جمع بود و مجموع [illegible]
باشد نحن نقص ما قصه کنیم بر تو قصه که نیکوترین قصه هاست [illegible]
کند احسن یعنی حسن است [illegible] کلام خدای [illegible]
و از سعید جبیر روایتست که صحابه پیش سلمان فارسی رفتند و گفتند که از برای ما از توریت حدیثی گوی که در توریت قصه های نیکوست
این آیه فرستاد و بیان کرد که قصه های قرآن نیکوتر است از قصه های توریت و گفته اند برای آنکه نیکوترین قصه ها خواند که درو ذکر انبیاست
که گذشتگان و صالحان و شیاطین و جن و انس و انعام و طیور و سیر ملوک و ممالیک و طریق تجار و ذکر علما و جهال و مکر زنان و
حیلهای ایشان و درو ذکر توحید و فقه و علم و سیر و تعبیر خواب و آداب سیاست و حسن معاشرت و تدبیر معاش است پس چون این همه جامع
است این فصل را که در منافع دین و دنیاست احسن القصص خواند بما اوحینا بوحی کردن بتو این قرآن را و بدرستی که تو پیش از
آنست که پیش تو ما قرآن وحی فرستادیم از غافلان بودی از این اخبار و قصص بی علم و بیخبر بودی اذ قال یوسف لابیه یا ابت
انی رایت احد عشر کوکبا والشمس والقمر رایتهم لی ساجدین قال یا بنی لا تقصص رؤیاک علی اخوتک فیکیدوا لک کیدا ان
الشیطان للانسان عدو مبین چون یوسف گفت پدر خود را ای پدر من در خواب دیدم که یازده ستاره از آسمان فرود
آمدند و آفتاب و ماه مرا سجده کردند ابن عباس گفت شب آدینه قدر بود یازده ستاره برادران بودند و آفتاب و ماه پدر و مادر
بودند [illegible]
که رسول صلعم گفت الکریم ابن الکریم ابن الکریم ابن الکریم یوسف بن یعقوب بن اسحق بن ابراهیم یوسف بکسر سین لغت است
اهل علم و سیر گفتند ابتدای قصه یوسف بن یعقوب آن بود که در سرای یعقوب [illegible]

شاخی برامدی

۲۰۷

شاخی برامدی و بار آن ناپسر بارها بالیدی چون پسر بزرگ شدی شاخ بزرگ شده بودی و چون کسی مرد آن شاخ نیز [illegible]
گفتی که این چوب تو است و عصای تو که با تو زاده است در رسته و بالیده تا آنکه یوسف آمد او را از آن شاخ هیچ نرست چون
یوسف هم بزرگ شد برادران او هر یکی چوبی و عصای داشتند و ایشان ده بودند و یوسف یازدهمین و ابن یامین
دوازدهمین یوسف پدر را گفت ای پدر برادران مرا هر یکی عصای است و مرا نیست چرا چنین آمد از خدای برای من
بخواه از بهشت یعقوب دعا کرد و چوبی خواست خدای تعالی جبرئیل را فرستاد با عصای از چوب بهشت گفت این چوب
ده یوسف را آن چوب بستد و آن چوبی بود از زبرجد سبز شبی یوسف در خواب دید که آن عصا بزمین زد و برادران نیز
و آن عصاهای بلند شده و بزرگ و برگ بر آورده و شاخها کشیده و سایه گسترده و سر در عنان آسمان کشیده و عصاهای
برادران بر حال خود بماند ناگه بادی برآمد و عصاهای برادران را از بیخ برکند و در دریا انداخت و عصای او بر جای بماند او از خواب
در آمد پیش پدر رفت [illegible]
[illegible]
[illegible]
یعقوب [illegible]
و آفتاب و ماه از آسمان جدا شدند و پیش وی سجده کردند از خواب در آمد و پدر را گفت ای پدر خوابی عجب دیدم که دریاهای
[illegible]
[illegible]
که یازده ستاره و آفتاب و ماه مرا سجده کردند [illegible]
است که جهودی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
خواب بازن خود [illegible]
[illegible]
برادران [illegible]
[illegible] یعقوب [illegible] ان الشیطان للانسان عدو مبین [illegible]
شیطان [illegible]
وکذلک یجتبیک ربک ویعلمک من تأویل الاحادیث ویتم نعمته علیک وعلی آل یعقوب کما اتمها علی ابویک من قبل
ابراهیم واسحق ان ربک علیم حکیم لقد کان فی یوسف واخوته آیات للسائلین [illegible]
[illegible]
[illegible]

خود بزمین فرو بردند عصای او

زنان

از علوم دین و تمّم نعمته و تمام کرداند نعمت خود را بر تو و آل یعقوب چنانکه تمام کرداند بر جدان تو ابراهیم و اسحق [illegible]
وعده پیغمبری و رسل کرداند و گفت [illegible] اخوت یوسف [illegible] کرداند به رستی که خدای تو دانا است می داند که [illegible] علیم حکیم با تمام
بر کسی که استحقاق دارد ابن اسحق گفت خدای تو بر فضلی و حالی از احوال یوسف برای غرض صحیح با رسول صلعم حکایت کرد
غرض ازین فضلی آن بود که تا رسول متسلی شود و خوشدل گردد [illegible] حسد قوم او [illegible] برادران یوسف بر یوسف حسد
کردند برای آن گویند [illegible] لقد کان به رستی که بود در قصه یوسف و برادرانش آیات للسائلین [illegible] بر نبوت محمد [illegible]
مر کسی سوال کنند از جهودان برادران یوسف یازده بودند [illegible] برادر مهتر بود و شمعون و لاوی و یهودا و [illegible] مادر ایشان
لیا بنت لیان دختر خاله یعقوب بود و چهار پسر دیگر از دو سریه داشت دان و نفتالی و جاد و اشر چون لیا [illegible]
خواهر او را [illegible] یوسف و بنیامین آمد [illegible] بود [illegible] حسن و نیکویی [illegible]
چهار دانگ بود جهانیان ابو سعید خدری روایت کرد از رسول صلعم او گفت شب معراج که مرا با سمان بردند یوسف را دیدم گفتم این بیوسف ادروده دانگ م
کیست گفتند که یوسف است گفتند یا رسول الله او را چگونه دیدی گفت چون ماه شب چهارده کعب الاحبار گفت [illegible]
صورت پیغمبران با دم بود [illegible] طبقه [illegible] یوسف [illegible] تاج و قار بر سر نهاده [illegible]
[illegible] تسبیح و تهلیل [illegible]
[illegible] از سعادت خواندند [illegible] گفت یا خدایا این کیست [illegible] فرزندان [illegible]
[illegible] گفت خدایا [illegible] خواهی [illegible] حسن ادم [illegible] بر گرفت و بوسه [illegible]
گفت [illegible] یوسف پس [illegible] یوسف خواند [illegible] ادم [illegible] صورت ادم بود [illegible] حسن
[illegible] یوسف [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] که [illegible] حسن
[illegible] روایت کرد که رسول
گفت جبرئیل صلعم امد و مرا گفت که خدای میگوید من حسن یوسف از نور کرسی [illegible] و حسن تو از نور عرش [illegible] و قالوا لیوسف و اخوه
احب الی ابینا منا و نحن عصبة ان ابانا لفی ضلال مبین اقتلوا یوسف او اطرحوه ارضا یخل لکم وجه ابیکم و تکونوا من بعده
قوما صالحین قال قائل منهم لا تقتلوا یوسف و القوه فی غیابت الجب یلتقطه بعض السیارة ان کنتم فاعلین [illegible]
برادران یوسف با یکدیگر که یوسف و برادرش دوست [illegible] پدر [illegible] برادر م
[illegible] گناهی [illegible] ضلال [illegible]
[illegible] حیله باید ساخت [illegible]
[illegible] یوسف [illegible]
[illegible]
گفت [illegible] یوسف [illegible]
ایشان بود [illegible] یوسف [illegible] گناهی عظیم باشد [illegible]

اندازید

اندازید فی غیابت گفته اند که [illegible] باشد در چاه پیش از آنکه باب رسید و قعر چاه نیز گفته اند قتاده گفت چاه بیت المقدس بود که گفت
میان مصر و مدین بود مقاتل گفت بر سه فرسنگ خانه یعقوب گفت در چاهش اندازید تا بعضی از رهگذریان او را بردارند اگر لا بد
این کار خواهند کرد حسن بصری را گفتند [illegible] حسد [illegible] گفت ای سبحان الله برادران یوسف را فراموش کردند قالوا یا ابانا ما
لک لا تأمنا علی یوسف و انا له لناصحون ارسله معنا غدا یرتع و یلعب و انا له لحافظون قال انی لیحزننی ان تذهبوا به و اخاف
ان یأکله الذئب و انتم عنه غافلون قالوا لئن اکله الذئب و نحن عصبة انا اذا لخاسرون [illegible] گفتند به هر حال چاره باید
ساخت که میان او و پدر جدایی افکنیم [illegible] از پدر [illegible] خواست تا با ما [illegible] آید دیگر بار [illegible]
[illegible] یوسف [illegible] با یکدیگر کشتی گرفتند و انواع بازیها کردند یوسف [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] بازی [illegible]
[illegible]
یعقوب [illegible]
[illegible] گرگ [illegible] در خواب [illegible] یوسف [illegible]
[illegible]
[illegible] یعقوب [illegible] گرگ [illegible]
[illegible] گرگ [illegible] یعقوب [illegible]
ان یأکله الذئب [illegible] فاکله الذئب [illegible] گرگ [illegible]
[illegible] فلما ذهبوا به و اجمعوا ان یجعلوه فی غیابت الجب و اوحینا الیه لتنبئنهم بامرهم هذا و هم لا وضعیف م
یشعرون و جاؤا اباهم عشاء یبکون قالوا یا ابانا انا ذهبنا نستبق و ترکنا یوسف عند متاعنا فاکله الذئب و ما انت
بمؤمن لنا و لو کنا صادقین [illegible] عبدالله عباس و عبدالله مسعود و کعب الاحبار [illegible] برادران یوسف
[illegible] گرگ [illegible]
[illegible]
[illegible] یعقوب [illegible]
[illegible] یعقوب [illegible]
[illegible] یوسف [illegible] برادران یعقوب
[illegible] ابراهیم [illegible] یعقوب برای یوسف [illegible]
[illegible] یوسف [illegible] خدای [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] دوم

اما سبب که بوا متفضل است برای دوستی تو او را یعقوب با ایشان داد و بار دیگر بایشان بصحرا برفت و ایشان ... یوسف ...
را در بر گرفت و وداع کرد و یعقوب ندانست که فرزندانش با یوسف چه چاره جویند و در دل ایشان ... یوسف را بصحرا بردند ...
بودند و بدوش گرفته بودند چون دور شدند بیابان فرو بردند و در ایستادند و دشنام بسیار دادند و هر گاه که برادری
و برادری پهلوی برادر دیگر ... و آن طعام که پدر برای او ساخته بود بخوردند و بعضی بسگان دادند و او را هیچ ندادند
و پیاده ... در خار و خاشاک ... تشنه ... ای پدر بیخبر از حال
مسکینی ...

[illegible]

المستصرخین

[illegible]

٢٠٩

هر روز بیامدی و طعام و شراب بیاوردی و در چاه فرو گذاشتی چون سه روز بر آمد که او در چاه بود چهارم روز جبرئیل بیامد و گفت ترا
درین چاه که افکند گفت برادرانم گفت بر چه ... گفت خواهی که ازین چاه برآیی گفت خواهم گفت این
دعا بخوان یا صانع کل مصنوع و یا جابر کل کسیر و یا حاضر کل ملا و یا شاهد کل نجوی و یا قریبا غیر بعید و یا مونس کل وحید
و یا غالبا غیر مغلوب و یا حیا لا یموت و یا محیی الموتی لا اله الا انت اللهم انی اسئلک بان لک الحمد لا اله الا انت
بدیع السموات والارض ذو الجلال والاکرام ان تصلی علی محمد و آل محمد وان تجعل لی من امری فرجا و مخرجا وان ترزقنی من حیث
احتسب و من حیث لا احتسب یوسف این کلمات بگفت خدای تعالی او را فرج داد از چاه و ملک مصر بوی داد ...

دعای یوسف علیه السلام

[illegible]

کردندم

[illegible]

کردندم

[illegible]

انگه پیراهن بستند و بر سر چشم نهادند و بوییدند و نوحه کردند و بختی در آغوش کشیدند پس برفتند و دیگر بار چوپان کاه در رفتند گفتند دیدی که
پدر ما را چگونه محل کرد تو را برانست که برویم و یوسف را از چاه برآوریم و پاره پاره کنیم و استخوانهای وی پیش پدر آوریم تا
گفتار راست شود یهودا گفت با من عهد کرده اید که او را نکشید و ایشان را از قتل منع کرد چون نماز شام با خانه شدند پدر
ایشان را گفت ای جانان کجاست بگویید آن گرگ که وی را خورده است بگیرید و پیش من آرید ایشان در جوب برفتند پس
برگشتند و برفتند بصحرا و گرگی را بگرفتند و دست و پای او بستند و پیش یعقوب آوردند و چنگ یعقوب بگرفت و دست
و پای بکشایید بکشادند یعقوب گفت ای گرگ چرا ای گرگ جایی [illegible] یعقوب بایستاد و یعقوب گفت ای گرگ [illegible] فرزند
من و میوه دل و روشنایی چشم مرا بخوردی گرگ بآواز آمد و گفت لا وحق شیبتک یا نبی الله ما اکلت لک ولدا
وان لحومکم ودماءکم معاشر الانبیاء محرمة علینا وانی مظلوم مکذوب علی مجلوب فی بلادکم بحق شیبت تو یا نبی الله که
فرزند تو نخورده ام و گوشت و خون شما که پیغمبرانید بر ما حرامست و من مظلومم و بر من دروغ گفته اند و من در این زمین غریبم
گفت مرا در اینجا خویشان اند بزیارت ایشان آمده ام پسران تو مرا بگرفتند و ببستند و پیش تو آوردند و این دروغ بر من نهادند
درین گفت بل سولت لکم انفسکم امرا نفس شما این کار را بیاراست و چشم شما بپسندید امروز کار من صبر است صبر کردن نیکو
و شکیبایی که در میان جزعی نباشد والله المستعان و خدای هست آنکه یاری از و خواهند و من از وی یاری میخواهم
در استغفار میکنم بدانچه شما میگویید و صفت میکنید از حال یوسف و هلاک شدن وی وجاءت سیارة [illegible] کاروانی از
در آن چاه بماند روز چهارم کاروانی می گذشتند آنجا از مدین آمده بمصر می شدند بچاره از جاده راه برگردیده بودند و بر سر
آن چاه آمدند و این چاه بر جاده راه نبود مردی را بفرستادند از عرب از بلاد مدین بنام او مالک بن ذعر تا آب آرد از آن
دیگر بار و چاه آمد دلوی فرو گذاشت تا آب برکشد یوسف دست در رسن زد و از چاه برآمد مرد آنکس نگاه کرد او را دید [illegible]
حسن و جمال چنانکه خدای تعالی ازین حکایت کرد و گفت اما کاروان پس ایشان بفرستادند وارد خود را وارد آن کس است که
کشیدن آب فرو گذاشت دلو خود را یوسف دست در ریسمان زد و از چاه بیرون آمد و گفت یا بشری این غلام رفیق وی بود نام
این کودکیست و وی را پنهان کردند و گفت این بشارت و خوشدلی باد من و این قوم این غلام بشارت سنت و وی را پنهان
کرد برای بضاعت معنی اینست که ایشان پنهان داشتند و گفتند این غلام بضاعتی است که اهل این آب بما داده اند تا برای ایشان
بنزد شام ببریم والله علیم بما یعملون بر سبیل تهدید و وعید گفت که از حال ایشان بیخبر نماند که خدای او عالم و داناست بانچه کردند و میکنند
وشروه بثمن بخس دراهم معدودة وکانوا فیه من الزاهدین وقال الذی اشتراه من مصر لامراته اکرمی مثواه عسی ان ینفعنا او نتخذه
ولدا وکذلک مکنا لیوسف فی الارض ولنعلمه من تاویل الاحادیث والله غالب علی امره ولکن اکثر الناس لا یعلمون یهودا
را عادت بود که هر روز یکبار بسر چاه آمدی و یوسف را آواز دادی درین روز بسر چاه آمد و طعام آورد و یوسف را آواز داد جواب نشنید
او در چاه نبود دید بیامد بطلب او و آن کاروان را دید و یوسف را در میان ایشان بنزدیک مالک بن ذعر دید او را خبر کرد و بیامدند و
مالک را آواز دادند و گفتند این غلام ماست از ما گریخته است مالک گفت اگر خواهید با شما دهم او را و اگر خواهید بمن فروشید
ازما بخرید ولیکن این غلامی است دزد و گریزنده ما او را بدین عیب میفروشیم مالک گفت بهای چند کنید چندانکه تو خواهی [illegible]
و را ازین ولایت بیرون برید گفت اکنون بچند میفروشید گفتند بحکم تو او را بهای چند معدود درهم داد [illegible] بفروختند و ایشان [illegible]
را فرستادند عبدالله عباس رضی الله عنه گفت بیست درهم بود عکرمه گفت چهل درهم بود و بعضی دیگر گفتند بیست و دو درهم بود و گفته اند که
ایشان ده برادر بودند برای آنکه درهم [illegible] بستند [illegible] بایکدیگر قسمت کردند و یوسف [illegible] می نگریست
حال یعقوب [illegible]
فرود هم
وحق

۲۱۰
وحق بی‌نهایت گفتن که از گفتن من تو بشنید در خبر است که روزی یوسف علیه السلام در آینه نگاه کرد جمال خود را بدید و تعجب کرد و گفت
اگر من بنده بودمی بهای مرا کس ندانستی او را امتحان کردند و بهای وی بیست درم دیدند انگاه آن کاروان از آنجا برفتند و برادران
یوسف با ایشان برفتند میگفتند این غلام را نگاه دارید که گریزنده است و دزد و دروغ زن است مالک او را بر اشتری
نشاندند و روی بمصر نهاد و راه ایشان برگور مادر یوسف بود راحیل یوسف چون گور مادر بدید خویشتن را از اشتر بینداخت
و برگور مادر آمد و زیارت کرد و بگریست گفت ای مادر اگر هیچ توانی نظری کن سر از خاک برآور بنگر که اینها بفروختند
در مرگ تو ای بیخبری که برادران بی رحم مرا از پدر جدا کردند و در چاه افگندند و روی من بطپانچه سیاه کردند و مرا جامه
بکندند و در [illegible] همچنانکه بندگان را فروشند مرا بفروختند چنانکه اسیر را از شهری بشهری برند و مرا بر اشتر نشانده
می برند کعب الاحبار گفت چون این سخن میگفت از پس پشت او ندا آمد و آواز میداد که واصبر وما صبرک الا بالله مالک [illegible]
یوسف را برداشتند گفت [illegible] کنید این غلام گریزنده است [illegible] کاروان [illegible]
[illegible] گفت مگر کجا از این گور مادر منست خواستم تا زیارت کنم [illegible] بیاوردند و بند
بای او نهادند و بر اشتر نشاندند و بمصر آوردند [illegible] بهیچ منزل فرود نیامدیم الا برکت او پدید آمد و بر حال
میشنیدم که برای سلام میکردند و او را [illegible] و ما در راه بودیم [illegible]
و بر بالای سر او پاسبانی [illegible] گفت و جامه نو در پوشید و بازار
برد و بر هیچ عرض کرد و مردی او را بخرید که خزینه دار عزیز بود نام او قطفیر ملک مصر در آن روزگار ریان بن الولید بود گفتند که او به یوسف
ایمان آورده بود و او از عمالیق بود و از فرزندان عملاق بن لاوذ بن سام بن نوح و او پیش از یوسف فرمان یافت از پس او پادشاهی
قابوس بن مصعب افتاد و یوسف او را باسلام دعوت کرد نشنود و قبول نکرد و وهب گفت چون یوسف را در بازار آوردند بهای وی چندان
و متحیر بماند در بهای او [illegible] تا بجایی رسید که گفتند او را بهم سنگ او زر و سیم و مشک و حریر دادند قطفیر العزیز او را [illegible]
برابر کرد و بخرید و بخانه برد و [illegible] امانت و نگاه داشت وصیت کرد چنانکه خدای تعالی ازو حکایت کرد وقال الذی اشتراه
من مصر مردی از مصر که او را بخرید مر زن خویش را گفت که [illegible] مقام او جای نیکو ساز [illegible] شاید که او را بفرزندی گیریم
[illegible] همچنین که ما او را نجات دادیم از ظلمت چاه [illegible] دادیم در زمین مصر تا او را [illegible] بیاموزیم
و تاویل [illegible] تعبیر خواب [illegible] خدای جل جلاله غالب است بکار خود کس او را غلبه نتواند کرد و با غالب بر کار یوسف [illegible]
تا او را از چاه بجایی رسانید که مردان نرسیدند ولما بلغ اشده آتیناه حکما وعلما وکذلک نجزی المحسنین وراودته التی
هو فی بیتها [illegible] قال معاذ الله انه ربی احسن مثوای انه لا یفلح الظالمون و چون
برسید یوسف بغایت [illegible] گفت و این هژده سال باشد عبدالله عباس گفت بیست سال باشد مجاهد گفت
سی و سه سال باشد [illegible] دادیم او را [illegible] گفته اند که وی هفده ساله بود که عزیز او را بخرید و سی
ساله بود که [illegible] داد وی و سی ساله بود که خدای تعالی او را علم و حکمت داد [illegible] بود که متوفی شد وکذلک
و همچنین جزا دهیم نیکوکاران را [illegible] چنانکه یوسف را جزا دادیم نیکوکاران را [illegible] چون عزیز زلیخا
رفت زلیخا او را [illegible] زن عزیز که زلیخا نام بود چشم بر وی افتاد و او را دوست داشت هر روز جمال یوسف زیاده [illegible]
و عشق زلیخا بغایت رسید تا صبر و طاقت داشت پنهان میداشت چون از حد گذشت بغایت رسید بر وی اظهار کرد و او را
بحیله دیگر با خود دعوت میکرد چنانکه گفت وراودته یعنی مطالبه کرد و او را [illegible] زلیخا خواست او را
اشده [illegible]

بن زید عبد الله عباس گفت مراوده او ان بود که با یوسف می نشست و میگفت چه نیکوست موی تو یوسف گفت چیزی که در خاک
پراکنده شود و در برید این موی مانند گفت ای یوسف چه نیکوست روی تو گفت خدای در رحم مادر نگاشت این را گفت ای یوسف
حسن صورت تو تن مرا لاغر کرده است گفت شیطان ترا برین میدارد گفت ای یوسف عشق تو آتش در دل من زد که
این آتش را بنشان گفت اگر آتش تو بنشانم آتش دوزخ بسوزانم گفت برخیز و در ان خانه رو و رایی اما کای آتش عشق تو
دلم از دمار گفت در ان خانه کسی بود که کلید بدست اوست گفت ای یوسف در ان خانه بستری بساط کرده ام برخیز و در ان خانه ای
و مراد خود از من بده گفت پس نصیب من از بهشت تو کجا شود گفت ای یوسف برخیز با من در ان پرده که کسی از ان ببیند در راه
نیست گفت هیچ از من پرده دار از تو پوشیده نیست از خدای گفت ای یوسف دست بدل من نه تا ازو تسکین یابم گفت عزیز بدین اولی
تر است گفت ای یوسف من عزیز را شربتی دهم تا بمیرد و ملک تو دهم گفت پس جگونه خلاصی یابم از عقاب خدای تعالی هم سدی
و این اسحق گفته مراودت او یوسف را ان بود که خویشتن را بر او آراست و روی عرضه میکرد و وی را با خود دعوت میکرد یکبار
بیکبار برغبت و یکبار بهیبت میگفت ای یوسف این روی من ز جمال است گفت در خاک پوسیده شود گفت این موی
من نیکوست گفت با خاک آمیخته شود و چون مرغ یوسف بنشست یوسف روی ازوی بگردانیدی وی برفت و خانه بساخت
از آئینه و زیر و بالای آن دیوار با همه از آئینه او در خانه یوسف را گفت این خانه را هیچ مثل این دیده یوسف در خانه رفت زلیخا بیامد
و پیش یوسف بنشست یوسف روی ازوی بگردانید با دیگر جانب چون در نگرید زلیخا را دید از عکس آن آئینه و بهر جانب که بنگریست
چون زلیخا سید بود یوسف تا بیرون آید از انجا در ابسته یافت گفت و غلقت الابواب درها بست و استوار و محکم کرد و گفت
فراتر ای تر دیک من یوسف گفت معاذ الله پناه با خدای دهم با و دادنی نیکو از انکه من چنین فعل کنم انه ربی او سید و خواجه من
است مرا نیکو داشت و جای من نیکو کرد و مقام مرا گرامی کردانید بر عزتی و حقیقت که ظالمان از فلاح و ظفر جا باشند ولقد همت به
و هم بها لولا ان رای برهان ربه کذلک لنصرف عنه السوء والفحشاء انه من عبادنا المخلصین واستبقا الباب و قدت قمیصه
من دبر و الفیا سیدها لدی الباب قالت ما جزاء من اراد باهلک سوءا الا ان یسجن او عذاب الیم حق سبحانه و تعالی حکایت
میکند از فعل ایشان که زلیخا قصد یوسف کرد و یوسف نیز بر زلیخا همت کرد اصحاب حدیث و جبریان و مفسران گفته اند که سلطان
بیامد و بیکدست بر پهلوی این نهاد و بیکدست بر پهلوی آن و ایشان را جمع کرد و یکی نه و زلیخا چندانی تضرع و لابه کرد که یوسف را نرم
کرد تا عزم کرد بر معصیت و همت هر دو بر یک وجه تفسیر کرده اند و گفته اند که یوسف با زلیخا بنشست چنانکه زنان بنشینند و مکر ما
کشادن بند ازار بیای رسیده بود چون یوسف نیت درست کرد خدای تعالی برهانی بوی نمود و گفته اند برهان آن است که
جبرئیل بانگ بروی زد و او را بترسانید و قولی دیگر آنست که فرشته بانگ بروی زد و گفت نام تو در آسمان از جمله صدیقان است
پیغمبر است جای تو در زمین این و قولی دیگر آنست که فرشته بصورت یعقوب بر انگشت دندان میگرفت و از پس او
امد او را مرد گفتی بر پشت او زد تا بشهوت برسانید و این جمله از پیغمبر نامعقول و محالات روایت میکنند و این هیچ بر
اصل عدل راست نیست از انجا که پیغمبران مطهران و معصوم مانند و از قبیح دلیل کرده است بر عصمت ایشان جمله در عقل معلوم
است که تجویز صغایر و کبایر بر ایشان منفور بود و مکلفان را از قبول قول ایشان مانع و عطای ایشان را تقریب بود و غرض قدام
از بعث ایشان پس انچه قدح کند در ان واجب بود که حق تعالی ایشان را از ان معصوم و منزه دارد و تفسیر این آیه بر وجهی
مطابق ادله عقل و موافق مذهب حق بود و انست که حق تعالی همت با هر یک از ایشان اضافه کرد و مطلق همت بر یوسف از انجا که
ادله عقل دلالت میکنند بر عصمت ای بهترین وجهی حمل باید کرد و همت در کلام عرب بر معانی مختلف آمده است بمعنی عزم بر کار تنی و

تعالی اذ هم قوم ان یبسطوا الیکم ایدیهم یعنی خطره النفس بالبال باشد و اگر عزم نبود چنانکه گفت اذ همت طائفتان منکم ان تفشلا
والله ولیهما و اگر این همت عزم بودی بر معصیت بود و خدای تعالی ولی آنکس نباشد که او عازم بود بر معصیت یعنی اگر کسی که
این عزم کرده در حق ایشان چه گفت و من تولّهم یومئذ دبره الا متحرفا لقتال او متحیزا الی فئة فقد باء بغضب من الله و ماویه جهنم و بئس
المصیر چنانکه عرب گوید ما الامر یعنی و حسن بغیر آیه را بر این حمل کرده در حق یوسف و حق زلیخا بر عزم و حسن را از ین باب
کرد انا اهمها فکان احب التم و لا ما همت فاطبع علیه الرجال من شهوة النساء پس ازین معانی انچه عزم نباشد در حق یوسف اولی
باشد و عزم و ابا نشد مگر برین معنی که دهم بها الا الضرب بها و دفعها عن نفسه او همت کرد یوسف که در زلیخا و یوسف همت
کرد که وی را دفع کند و او را از خود باز دارد و اگر گوید بر معنی تاویل لولا ان رای برهان ربه چه فایده بود و جون دفع او از خود بیش
طاقت برهان او را نمنع کند کو بر منع نباشد انکه اگر یوسف ویرا بزدی و عنیف دفع کردی با هم اهل او یوسف را بکشتندی
یا بهیبت او خویشتن را بکشتندی کم گنه او را انچه د خواهد امتناع کردم او بر خدای تعالی برهانی بنمود که یوسف را از ان امتناع کرد فا
که این برهان ان باشد که ایشان کنند از مشاهد فرشته و یا صورت یعقوب و یا فرشته و مانند این برای آنکه این اسباب الجا باشد
و تکلیف با انجا و انبود و اگر الجا بودی و بر او در ان نتایج مدحی و ثنای نبودی پس این برهان لطفی باشد که خدای او را کرد
نزد آن حال که او منصرف شد از انچه خواست کرد از ضرب و دفع با همه این و از لطف که مکلف نزد آن از قبایح امتناع کند آنرا
که او را عصمت میخوانیم و گفته اند که برهان آن اول وجه بود که خدای تعالی نصب کرده بود او را بر تحریم زنا تا کسی فاعل او مستحق عقاب بود و رای
آنکه نیز معارف باشد از فعل قبیح و حد او بود که را و دید معنی علم بود کذلک لنصرف یعنی چنانکه این لطف کردیم و برهان نمودیم
الطاف کنیم و برهان نمائیم تا سوء وفحش را از وی دفع کنیم و مکروه انیم یعنی فعل اسباب صرف و دفع حاصل شدی جهت سی بزنا
چنانکه گفته شد و گفته اند که سوء گنان بدست و فحشا زنا است انکه خدای تعالی هم برات ساخت می گواهی داد و گفت که او از بندگان
خالص کرده ماست و استبقا الباب جون یوسف با زلیخا در ان خانه گرد و قد بست در روی می اویخت یوسف خود را ازوی کشید
و ازوی امتناع میکرد و در گوشه خانه بتی نهاده بود و زلیخا جامه بر روی آن بت افکند یوسف گفت او معبود من است شرم دارم از او
که بیند مرا در معصیت گفت عجب از جمادی که نشنود و نه بیند شرم داری و من از خدای که خالص و رازق منست شرم ندارم گفته
اند این بود که یوسف از زلیخا بجست از روی ان راه های ان خانه بیرون آید و زلیخا از پس او بشتافت و چون بدر خانه رسید زلیخا
در او بوی رسیده او در جامه او اویخت بر اهن و درید دامن کشید پیراهن دریده شد یوسف از خانه بدر جست و زلیخا از پی او رسید و در گاه در پیش
جامه چون نگاه کردند عزیز را که خواجه یوسف بود بر در خانه یافتند زلیخا پیش دستی کرد و سخن برای آنکه متهم بود و از سببی حرکات و
گفت مجرا جوارح مکافات آنکس که با اهل خانه تو بد خواهد یعنی زنا الا آنکه او در زندان باز دارد یا عذابی کرده ناک باشد گفته او را ابن
عباس گفت مراد وی ضرب است و زنانه بود و این که زلیخا کرد مثل آنست که گفت هی الفحشی قیل ان یبلغوا قال هی راودتنی عن نفسی و
شهد شاهد من اهلها ان کان قمیصه قد من قبل فصدقت و هو من الکاذبین و ان کان قمیصه قد من دبر فکذبت و هو من الصادقین فلما
رای قمیصه قد من دبر قال انه من کیدکن ان کیدکن عظیم یوسف گفت او مرا مطالبه کرد و در من آویخت و من از وی
از وی دفع آدم چون ازپس وی در گریختم پیراهن من بدرید عزیز که شوهر زلیخا بود گفت ای یوسف شما هر دو از ماجرا تهمت و گواه
داری گفت بلی آدم سعید جبیر و ضحاک گفته اند کودکی در گهواره بود یوسف گفت گواه من این کودک است عزیز گفت کودک چگونه
گواهی دهد گفت ورای من گواهی دهد عزیز در نزدیک گهواره کودک شد و یوسف گفت ای کودک چنانکه دیدی بگوی کودک
بزبان خدای بسخن آمد و برهان فصیح گفت ان کان قمیصه قد من دبر پیراهن یوسف ازپس دریده بود زن دروغ میگوید و یوسف راستگو

پس او چه بود مر وزارت را بگو بودن هر دو نیز فقط از این قصه چون عزیز براءت یوسف ع دید باز پس آمد و بود در زنان گفت انه من کیدکن
کید و مکر شما است که مکر شما عظیم است و خبری آمد که یوسف ع چون به پادشاهی رسید خدای تعالی او را به پیغمبری با اهل آن ولایت
فرستاد دیگر روز جبرئیل ع نزد وی نشسته بود جوانی از در سرای درآمد که جامه بعضی از مطبخیان در وی بود و جامه خلق پوشیده و چیزی
از آلات مطبخ بدست گرفته و بگذشت جبرئیل ع گفت این جوان را می‌شناسی گفت نه گفت این کودک است که در گهواره گواهی تو داده بود
گواهی داد و یوسف ع گفت پس چرا بر من حق ثابت شده است که مر او را بیاوردند و جامه او دیگر کنند و خلعتی
دروی پوشانیدند و او را وزارت خود داد و اشارت در این است که کودکی با مالتی از باب خیار که گواهی داد و حق او دانسته
یافت چون بنده مؤمن هفتاد سال به توحید و عمل دین فرشته خدای را اواز قبایح گواهی دهد چه عجب باشد که در بهشت
امارت و ولایت یابد و اگر کودکی براءت ساحت یوسف ع گواهی داد و وزارت یافت عجب که اگر کسی با خدای نبوت را
گواهی دهد استحقاق وزارت یابد یوسف اعرض عن هذا واستغفری لذنبک انک کنت من الخاطئین وقال نسوة فی
المدینة امرات العزیز تراود فتاها عن نفسه قد شغفها حبا انا لنراها فی ضلال مبین ای یوسف اعراض کن و در گذر از این و این
سخن را پوشیده دار و ای زن گناه خود را ستغفار کن و از خدای آمرزش خواه برای این خطا و گناه چه کار
کاری عجب این حکایت بود چندین روز که سه روز سال است تا خبری که این گناه یوسف ع حوالت کرد و عزیز مصر را خبر شد
و شاهد حال گناه و کار بر یوسف ع حوالت کرد و زلیخا را گفت و قال نسوة فی المدینة گفتند زنانی که در شهر مصر بودند منتقل آن کفتند که این زنان
ساقی ملک بودند و زن خبازه و زن صاحب زندان ملک و زن صاحب دواب و ستور چنانکه عادت زنان باشد گفتند با یکدیگر که
زن عزیز خزینه دار که قطفیر است و بعضی مفسران گفتند که عزیز در کلام عرب ملک باشد تراود فتیها خواهد زن عزیز که غلام خود را بفریبد
که داده غلام کنعانی خود را بدوستی که بیان دل وی رسیده است دوستی و محبت شغاف پرده دل باشد و اصل این روز این
گناه را بر اصیل تیز زلیخا است حوالت کرده و اگر اهل روزگار بر یوسف ع حوالت کنند همانا که مستحق ملامت باشد انا لنراها فی ضلال مبین
که ما می‌بینیم و میدانیم که او یعنی زلیخا در ضلالت و گمراهی روشن است که همگان می‌بینند و میدانند فلما سمعت بمکرهن ارسلت
الیهن واعتدت لهن متکا واتت کل واحدة منهن سکینا وقالت اخرج علیهن فلما راینه اکبرنه وقطعن ایدیهن وقلن
حاش لله ما هذا بشرا ان هذا الا ملک کریم چون زلیخا زن عزیز بود و مکر ایشان و حدیث ایشان بشنید و دعوتی ساخت کس فرستاد
وایشان را بخواند و زنان دیگر را تا چهل زن تمام شدند محمد بن اسحق گفت این حدیث ایشان را گفت خواند که ایشان زنان حدیث او کرده بودند
کردند تا یوسف را بینند و اندکی یوسف را بخانه بیرون نیامدی ایشان این سخن کنند تا باشد که را عمل ایشان را حاضر کرد و اقبال
با ایشان نماید اندوست افتاد و او دعوتی ساخت و ایشان را بخواند و بساخت برای ایشان مجلسی در و بالشهای بنهاد و بود در کرسید
و گفته اند که متکا ای طعاما یعنی برای ایشان طعامی بساخت عبد الله عباس گفت ان طعام ترنج بود و عکرمه گفت چیزی ساخته
بود که حاجت بکارد باشد در خوردن آن و هر یکی از ایشان را کاردی بداد و ایشان ترنج را بدست گرفتند و او یوسف را جامه نیکو پوشانید
تا نکو شد که او بچه نیکوست او کاری حالتی بود و او را گفت بر این درو و کذر کن او بخانه در آمد و با ایشان بگذشت و گفته اند
ایشان را دعوت جبالند که در آن صفه خانه بود و یوسف در آن خانه بود و او را گفت اخرج علیهن بیرون آمد زلیخا ایشان را گفت که این
این غلام را خواهم گفتن برسما گذری کند چون بر شما بگذرد هر یکی از شما این ترنج که در دست بر برید و بی هیچه چون وی را بدیدند
در حسن ایشان بزرگ آمد ابن عباس گفت حیض شان افتاد و الاکبار الحیض و در این تاویل معنی آن باشد که ایشان را از هیبت آن
حیض افتاد در هیبت و جمال آن جمال یوسف ع بدیدند و متحیر شدند دست خود در جای ترنج ببریدند و از تفکر جمال

ای یوسف م

ان هذا م

حسن م

جز الم و درد آن شدند و وهب گفت از آن چهل زن نه زن بمردند و بعضی از ایشان دست جدا کردند و چون با خود آمدند دستها خونین دیدند
و از این تعجب کردند حاش لله گفتند یعنی تنزیه گردند گفتند که این آدمی نیست که آدمی بدین جمال و صورت باشد و این
نیست الا فرشته بزرگوار گفتند حاش لله یعنی ما او را به این کار که به وی تهمت میکنند دوری میبینیم و بر کناری میبینیم از این که در وی هم
از سیمای صالحان و علامات خیر و رشد و عفت و صلاح و مفتوند ندیدیم قالت
فذلکن الذی لمتننی فیه ولقد راودته عن نفسه فاستعصم ولئن لم یفعل ما آمره لیسجنن ولیکونا من الصاغرین قال رب السجن احب
الی مما یدعوننی الیه والا تصرف عنی کیدهن اصب الیهن واکن من الجاهلین فاستجاب له ربه فصرف عنه کیدهن انه هو
السمیع العلیم ثم بدا لهم من بعد ما راوا الآیات لیسجننه حتی حین زلیخا گفت این زنان را که ملامت کنند و ما را یوسف را بدید و اینک
زبان ملامت دراز کرده بودند و چون او را بدیدند خود دوری ملامت خود و درخت شدند و گفتند که ما را ملامت او نیز بر زلیخا
دست یافت و روشن شد گفت این آن شخص است که شما را در حق وی ملامت میکردید که بر خویشتن او را بر ام او دوست
کنم از او مطالبه کنم در وی بر خویشتن رای کرد و مست و امتناع کرد و عجب این مجرد تعجب گو که فاستعصم مجرد گویند فاستعصی
یوسف کند که او مجرد زبان وی نکی گفت فرمان خدای را تا گلزم که زمان وی کرد و بدین محل زلیخا گفت اگر آنچه من او را فرمایم نکند
باز دارم زندانی و خیلان شود یوسف چون از ایشان بگردید و با خدای تعالی مناجات کرد و گفت ای خدای من دوست
گار است زندان دوستر دارم از آنچه ایشان مرا با آن می‌خوانند و این دلیل میکنند باکه هر یکی از ایشان در وی طمع کرده بودند و او را
با جای خود خواست و اهل است یعنی در زندان آسان تر است و مقام در زندان مرا خوشتر آید از اجابت کردن ایشان
و مراد دادن ایشان را والا تصرف عنی و اگر نگردانی کید ایشان ازمن با لطاف خود و مرا با خویشتن گذاری و در حیل
کنم با ایشان و از جمله جاهلان باشم یعنی یکی بود که اگر لطف نکنی در ارتکاب این معصیت کنم فاستجاب له ربه خدای تعالی دعای وی
اجابت کرد و کید ایشان را از وی بصرف کرد و اگر چنان بودی که مجرمان و بنده دعا اجابت بودی و نه کید معصوف نبودی
بدان ملکه آنچه معصیت بود از وی چه و جوسته نکلیس الی این حاصل ع وانه هو السمیع العلیم او بر تستی که فرمود ثبوت
اقوال ایشان را و عالم است باحوال ایشان ثم بدا لهم بس چنان ظاهر شد ایشان را پس از آنکه آیات و دلالات بدیدند و
مجرم زلیخا است که یوسف را محبوس کنند تا روزی چند تا وی بر این کار سر نهد یا ایهام کنند مردمان که گناه یوسف
است و زلیخا بیگناه و آیات براهین دریده و گواهی گواه و اعتراف زلیخا و دخل معه السجن فتیان قال احدهما
انی ارانی اعصر خمرا وقال الآخر انی ارانی احمل فوق راسی خبزا تاکل الطیر منه نبئنا بتاویله انا نراک من المحسنین
چون این سخن بگفتند یوسف را در زندان کردند سدی گفت سبب حبس یوسف آن بود که زلیخا گفت شوهر خود را که این غلام
کنعانی مرا رسوا کرد و در میان مردمان نام مرا دست بر آن باشی تا بیرون و روم و عذر خود ظاهر کردانم ما یاید که او را محبوس کنی تا بعذر صحت
من بگفت و کو بندگی بی با خود و دعوت میکرد عزیز پس ملک رفت و گفت مر اعلامی است از وی گناهی در وجود آمده و تقوی
تا او را زندان بفرمود ملک تو را مر دو را از زندان برند و با او دو جوان را زندان بردند یکی جوان جمال بود دیگر شراب دار و صاحب آن
بود که حاجتی را از اهل مصر در حاجاتی بود و از ملک ایشان بمرده و بزرگ شده و ملهای بسیار داده و ند کیشان ملک را زهر دهند اما عسلار
مال بستد و زهر در طعام کرد و ساقی بستد و پشیمان شد و چون وقت طعام و شراب آمد خوانسالار و طعام پیش آورد و بنهاد
شراب دار بیامد و گفت ملک این طعام مخور که زهر آلوده است خوانسالار گفت این شراب مخور که زهر آلوده است ملک گفت اول
ساقی را گفت این شراب را خود بخور و او آن بخورد که در وی زهر نبود و صاحب طعام را گفت این طعام را بخور و او چه کرد و ندمیم

وان طعام بخوردی فی الحال بمردی ملک بفرمود تا هر دو را از زندان بیرون آوردند یوسف علیه السلام در زندان تعبیر خواب کردی چه زندانیان از تنگی
خوابهای آشفته بسیار دیدندی چون در زندان بامداد برخواستندی هر یک چندان خواب مختلف دیده بودی پیش یوسف
نهادندی و خوابها پرسیدندی و او تعبیر کردی و خواستند که وی را بیازمایند خبازان گفت من در خواب دیدم که نان در سر داشتمی
مرغان همی آن نان از سر من می خوردند شرابی گفت من در خواب دیدم انگوری افشردمی و به خداوندگار رسانیدمی این
قول عبد الله بن مسعود است و بعضی گفتند که این خواب دیدند اما هر یک از ایشان خوابی دیگر بر خود بست چون یوسف ایشان را
تعبیر کرد صاحب خوان گفت جان تو این خواب نیک من دیده ام و این خواب بد او یوسف گفت قضی الامر الذی فیه گفت چون این
دو غلام آمدند تا خواب ایشان به یوسف پرسند او را گفتند تو سخت نیکو رویی و نیکو خوی جوانی ما ترا دوست میداریم او گفت بخدای بر شما که
مرا دوست مدارید که من از محبت بلا دیده ام عمه مرا دوست داشت و خواست که مرا با خود دارد کمری از ابراهیم میراث خدا بیدکه هر که مرا دوست
یافته بود در میان من بست من خفته و تهمت آنکه مرا بر وی نهاد تا بعد از یکسال مرا بنده گرفت و در رنج ایشان
جان بودی که چون از کسی چیزی بدزدیدی یکسال وی را خدمت سارق کردی پدر مرا دوست داشت با محبت برادران افتادم
تا مرا بچاه انداختند و به بندگی بفروختند زلیخا دوست داشت مرا محبت زندان افگند زنهار مرا دوست مدارید گفتند
ما ترا دوست داریم و ما بتو الفت گرفتیم که چه روز می آمدی و حدیث تو می شنیدیمی و بر روی تو نیکو نگریدیمی تا
شبی بخواب دیدند آنچه حکایت کرد ایشان دیگر بیامدند و پیش او بنشستند و گفتند ایها العالم ما هر یکی دوش خوابی دیده
ایم ساقی گفت من دوش در خواب دیدم که سه خوشه انگور از رز باز کردم و در کاسه ملک افشردم تا باز خورد خبازان گفت
من در خواب دیدم که سه سبد نان بر سر نهاده بودم و در آن الوان طعامها بود و سباع الطیر و مرغان شکاری از سر من نان
میخوردند ما را با تاویل آن خبر ده که ما ترا از جمله محسنان می بینیم و می دانیم و تاویل و تعبیر خواب نیکو میگویی و با زندانیان نیکویی
یوسف علیه السلام روز تعهد زندانیان کردی و بیماران را معالجه نمودی و جامه دریده ایشان را بدوختی و ایشان را دلخوشی دادی و گفتی صبر
است که چون یوسف علیه السلام در زندان رفت اهل زندان از او انس یافتند ایشان را گفت خوشدل باشید و صبر کنید که خدای تعالی
شما را برین غم و بند فرج عاجل و ثواب آجل دهد ایشان خوشدل و آسوده شدند گفتند خدای بر تو رحمت کناد چه نیکو روی
خوبی و با آسایش جوانی فرزند کیستی ای جوان گفت انا یوسف بن یعقوب صفی الله بن اسحق ذبیح الله بن
ابراهیم خلیل الله عامل زندان گفت بخدا و الله که اگر من توانستمی ترا رها کردمی اکنون در خدمت و مراعات تو هیچ
تقصیر نکنم قال لا یأتیکما طعام ترزقانه الا نبأتکما بتأویله قبل ان یأتیکما ذلکما مما علمنی ربی انی ترکت ملة قوم لا یؤمنون
بالله و هم بالآخرة هم کافرون و اتبعت ملة آبائی ابراهیم و اسحق و یعقوب ما کان لنا ان نشرک بالله من شیء ذلک من
فضل الله علینا و علی الناس و لکن اکثر الناس لا یشکرون گفت نیاید طعامی که بروزی شما کنند الا که من خبر دهم شما را بتاویل
آن پیش از آنکه بشما آید از جمله آنست که خدای تعالی مرا آموخته است گفته اند که یوسف علیه السلام این گفت که دانست که از آن خوابها
که ایشان پرسیدند یکی بد است و از حق ... که چون خواب پرسند که آن بد باشد از آن عدول کنند و تعبیر آن نگویند برای آنکه از رسول
روایت کرده اند الرؤیا علی رجل طایر ما لم یعبر فاذا عبرت وقعت ان الرؤیا جزء من ستة و اربعین جزءا من النبوة فلا تقصها
الا علی نبی او ذی رای گفت خواب بر پای مرغ بسته باشد تا تعبیر نکرده باشند چون تعبیر کردند بیفتد و خواب یک جزوست از چهل
و شش جزو از پیغمبری که معنی جزو با خداوند را ... و برای آن آغاز از علم خود کرد تا ایشان ... تعبیر آن خوابها نمیدانند گفت خوابی را
وقت برای تعبیر آن گفتنی است و شما را نباید که ... تاویل این خواب بگویم که هیچ طعام بشما نیاید در خواب و ... زندان

برانند

برانند که درین بدی ... الا که من شما را خبر دهم بتاویل آن ... گفت که این عادت ملک جبار بود که چون از زندان کسی را بخواست
کشتن ایشان را طعامی مخصوص فرستادی تا بخوردی آنکه وی را بفرمودی کشتن از بهر آن گفت سبب این گفتار آن بود تا معجزه
خود و علم معجزه و دلالت معجزه با ایشان نماید و تقریر معرفت خدای و توحید او کند الا اقرار الی قوله ذلکما مما علمنی ربی این آنچه
است که خدای من ... آموخته است من ... و ... انی ترکت ملة قوم ... و اگر ایشان ایمان بخدای نیارند و به جزای باز
پسین ... کافرند ... ملت پدران خود ابراهیم و اسحق و
یعقوب ... خدای کریم ... ما را از فضل خدای است ...
بیشترین ایشان شکر این نعمت نمی کنند ... فضل خدای ...
ایشان را بحق دعوت کنم یا صاحبی السجن ءارباب متفرقون خیر ام الله الواحد القهار ما تعبدون من دونه الا اسماء سمیتموها انتم و
آباؤکم ما انزل الله بها من سلطان ان الحکم الا لله امر الا تعبدوا الا ایاه ذلک الدین القیم و لکن اکثر الناس لا یعلمون
یوسف علیه السلام ایشان تقریر توحید خدای کرد و گفت ای رفیقان زندان خدایان متفرق بهتر باشند یا آنکه خدای قهر کننده و برای این
سخن گفت که ایشان در زندان بتان مختلف می پرستیدند بشکل و صورت متفاوت بودند آنگه بیان کرد فساد رای ایشان
گفت که شما می پرستید الا نامها را که شما نام نهاده اید و پدران شما یعنی این بتان را که ... مستحق
عبادت نبود ...
جز نام ... اگر گویند که چگونه گفت که شما نامها را بی معنی می پرستید و ایشان معنی می پرستیدند گوییم ...
است یعنی چیزی می پرستید که برو از الهیت و مستحق عبادت جز نام بی معنی نباشد ما انزل الله بها من سلطان
و این نامها که شما بر بتان نهاده اید نامهایی است که خدا بر آن هیچ حجتی نفرستاده حکم نیست مگر خدای را فرموده که مپرستید مگر او را
پرستیدن و ... نکنید دین راست و طریق مستقیم است و لکن بیشترین مردمان نمی دانند ...
یا صاحبی السجن اما احدکما فیسقی ربه خمرا و اما الآخر فیصلب فتاکل الطیر من راسه قضی الامر الذی فیه تستفتیان و قال
للذی ظن انه ناج منهما اذکرنی عند ربک فانسیه الشیطان ذکر ربه فلبث فی السجن بضع سنین یوسف چون ازین سخن
مشغول گشت از سر خواب ایشان در گذشت ایشان گفتند جواب سوال و تعبیر خواب بگوی گفت توقف کنید چون الحاح
کردند گفت یکی از شما و آن ساقی ملک بود ... گفت تاویل خواب او آنست که باز بر کار خود رود و ملک را خمر دهد
سه خوشه انگور که دیده تاویل آنست که سه روز دیگر در زندان بماند و آنگه تعبیر خواب دیگر آنست که سه سبد نان بر سر مرغان از وی میخوردند
و آن سه روز در زندان بماند پس از آن او را بردار کشند و مرغان مغز سر او بخورند ایشان چون این بشنیدند پشیمان شدند گفتند
ما خواب ندیده ایم ما بازی میکردیم تا ترا بیازماییم یوسف گفت آن کار رفت و قضا کرده شد و حکم رانده اند چون سه روز بر آمد هر دو را
کس فرستاد ملک و هر دو را از زندان بیرون بردند یوسف علیه السلام با ساقی گفت که خواب نیکو دیده بود و دانست که
نجات یابد اذکرنی عند ربک نزدیک خداوند خود مرا یاد کن و حدیث من بگوی و او را از حال من خبر ده و آنکه مرا بظلم در
حبس کرده اند درین حال جبرئیل آمد و دست یوسف گرفت و او را با گوشه برد و پر بر زمین زد و زمین بشکافت گفت در نگر
تا چه می بینی گفت در نگریدم سنگی دیدم عظیم ... جبرئیل پر بر آن سنگ زد و آن سنگ بشکافت از میان سنگ کرمی
بیرون آمد برگی سبز در دهان گرفته گفت خدای تعالی سلام میرساند که روزی این کرم از یاد نکرده ام ... ترا فراموش کردم
... سال اینجا باشی ... یوسف گفت خدای ... باشد گفت ... در

گفت زمین را دو ... بشکافت ...
هفت زمین بشکافت گفت در نگر تا چه بینی
در نگریدم ...

خبر است که چون یوسف علیه السلام خبر ... از زندان گفت یا اخا المنذرین ... انی من الخاطئین جبرئیل علیه السلام ... گفت ...
... علیک السلام رب العالمین ... استحییت منی اذ استغثت بغیری ... و ... لا تلبثن ... بضع سنین
و نسی الشیطان ... پس ... بیرون برود ... کرد ... که در پیش ملک ذکر یوسف کند ... وی را یاد ...
پس بماند یوسف در زندان ... هفت سال ... پنج سال ... بعد از آن هفت سال ... وقال الملک انی اری
سبع بقرات سمان یاکلهن سبع عجاف وسبع سنبلات خضر واخر یابسات یا ایها الملا افتونی فی رؤیای ان کنتم للرؤیا
تعبرون قالوا اضغاث احلام وما نحن بتاویل الاحلام بعالمین وقال الذی نجا منهما وادکر بعد امة انا انبئکم بتاویله
چون مدت محنت یوسف سر آمد ... ملک خواب دید که هفت گاو فربه ... هفت ...
سبز ... هفت خوشه خشک ... ملک از خواب ... بترسید ... معبران را ...
بخواند و حاضر کرد ... گفت انی اری ... که ... هفت گاو لاغر ... هفت خوشه سبز ...
و دیگر خشک یا ایها الملا ... جماعت معبران ... مرا فتوی دهید ... اگر شما تعبیر خواب ... کنید ... گفتند این خواب
که تو دیده ای خوابهای شوریده است ... ما تعبیر خواب شوریده ندانیم ... در زندان ... بود ...
... وقال الذی نجا منهما ... از آن دو جوان ... بعد از ...
... پس ... مرا بفرستید ... که ... علم تعبیر خواب ... یوسف
ایها الصدیق افتنا فی سبع بقرات سمان یاکلهن سبع عجاف وسبع سنبلات خضر واخر یابسات لعلی ارجع الی الناس
لعلهم یعلمون قال تزرعون سبع سنین دابا فما حصدتم فذروه فی سنبله الا قلیلا مما تاکلون ثم یاتی من بعد ذلک سبع شداد
یاکلن ما قدمتم لهن الا قلیلا مما تحصنون ثم یاتی من بعد ذلک عام فیه یغاث الناس وفیه یعصرون ...
چون ... بزندان رسید ... یوسف ... گفت ... تعبیر خواب ...
... هفت گاو ... هفت خوشه سبز ... هفت خشک ...
... یوسف گفت تعبیر این خواب ... هفت سال ...
...
...
...
...
روایت است ... وقال الملک ائتونی به فلما جاءه الرسول قال ارجع الی ربک فاسأله ما بال النسوة
اللاتی قطعن ایدیهن ان ربی بکیدهن علیم قال ما خطبکن اذ راودتن یوسف عن نفسه قلن حاش لله ما علمنا علیه من سوء قالت
امرات العزیز الان حصحص الحق انا راودته عن نفسه وانه لمن الصادقین چون ... ملک ... یوسف
...
...
...
... چون یوسف بیرون آمدی ...

که دانست که با من عزیز خیانت ... رسول بازگشت ... پیش ملک شد ... یوسف ... من بیرون نیایم تا ...
... زندان ... زنان را بیاورند ... پرسند از ایشان ...
... ما خطبکن ...
...
...
... ذلک لیعلم انی لم اخنه بالغیب وان الله لا یهدی کید الخائنین وما ابرئ نفسی ان النفس لامارة
بالسوء الا ما رحم ربی ان ربی غفور رحیم وقال الملک ائتونی به استخلصه لنفسی فلما کلمه قال انک الیوم لدینا مکین امین
...
...
...
...
...
...
...
...
...
... اللهم اعطف قلوب الاخیار ...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
... هفت خوشه گندم ... سبز و هفت دیگر سیاه و خشک

پی بر درمیان بادی برآمد و آن خوشهای سیاه و خشک را بر آن خوشهای سبز و تر زد و آتش در آن زد و از آن بسوخت این خواب
را تا اکنون از خواب بیدار شدی ترسیده ملک از آن متعجب فرو ماند و گفت این گفتن تو عجب تر از خواب منست گویی که تو دیدهٔ
نه من این خواب بود بخدای که هیچ خلل نکردی و خطا نگفتی اکنون ای صدیق روزگار چه رای است تا دیدن خواب
که من دیده ام گفت مصلحت آنست که بفرمایی تا گندم و جو بسیار چندانکه بدست آید بکارند و هرچه [illegible] خزانه است
هم خرج تخم و عمارت زمین کنی تا باری چون برآید و برسد بفرمای تا بدروند و خوشه رها کنی تا زیان نیاید و بخوشه [illegible]
نیابد و دانه او وقت در میان باشد و کاه او علف چهارپایان و از این طعام که حاصل آید جنسی بر آرند برای قوت سال و باقی
در انبارها بنه و درین هفت سال همچنین کن چون این سالها برود و هفت سال آید سالهای قحط و آن قحط باطراف
عالم برسد از اقصای عالم و جای بیایند و از تو طعام خواهند بخرند و آنچه درین سالها نهاده باشی بحکم [illegible]
از انجا خزینهای نهانی بنهی که کس ندیده باشد و نشنیده ملک گفت که بدین کار که قیام کند و که تواند کرد و درین حال یوسف
گفت اجعلنی علی خزائن الارض انی حفیظ علیم ای حاسب کاتب من نویسنده و محاسبم کتاب و حساب نگهدارم عبد الله
عباس گفت که خدای گفت رحم الله اخی یوسف اگر نگفتی که مرا عامل خزاین کن در حال عمل بوی ندادی و یوسف یکسال پیش ملک
و با وی مجالست میکرد و از علم و ادب او متعجب میبود و دیگر روز یوسف را گفت مرا می باید که بهر نوعی با تو اختلاط کنم [illegible]
می اید ازانکه با تو طعام خورم یوسف گفت من از آن زمرهام که استنکاف کنم که من پسر یعقوب اسرائیل الله بن اسحق ذبیح الله	استنکاف
بن ابرهیم خلیل الله گفت راست گفتی و ازان پس با وی [illegible] و مبالغه کرد و چون یکسال برآمد ملک یوسف را تاج [illegible] بر سر
وی نهاد و شمشیر خاص و حمایل وی کرد و او را بر تختی نشاند از زر و مرصع بدر و یاقوت و کله مستبرق بالای آن برد و [illegible]
می کرد [illegible] و کرسی و بستر برانگند صنعت [illegible] و او را [illegible] ملک [illegible] امر او در فرمان او کرد و ملک در خانه
نشست و پادشاهی بدست یوسف داد و کار مصر باوی گذاشت و قطفیر را ازان معزول کرد و عمل او نیز بیوسف داد و چون یوسف
نزدیک زلیخا شد او را گفت این بهتر است ازانچه تو مرا بدان خواستی و عاملی کردی زلیخا گفت ای صدیق تو مرا بدان ملامت مکن
که من زنی بودم جوان و تو با جمال و کمال و شهوت مرا بر آن [illegible] چون یوسف [illegible] دانست که بکر است
و یوسف را ازوی دو فرزند آمد یکی را افرهیم نام و یکی میشا و ملک مصر بوی [illegible] و در میان رعیت عدل اشکارا کرد [illegible]
قصه او وقال الملک ائتونی به استخلصه لنفسی ملک گفت [illegible] بمن آرید تا او را خاصه خود و خالص کنم [illegible]
انست که او را وزارت دهند [illegible] که در زندان باشد و [illegible] چون او بیامد ملک با وی سخن گفت
و او را در سخن بیازمود و دانست که [illegible] گفت [illegible] امروز نزد یک ما با مکانت و منزلت [illegible]
قال اجعلنی علی خزائن الارض انی حفیظ علیم وکذلک مکنا لیوسف فی الارض یتبوأ منها حیث یشاء نصیب برحمتنا من نشاء
ولا نضیع اجر المحسنین ولاجر الآخرة خیر للذین آمنوا وکانوا یتقون یوسف چون آن مکانت بدید و از ملک مصر ولایت
طلب کرد و گفت اجعلنی علی خزائن الارض اگر گویند که شاید که وی از قبل ظالم [illegible] ولایت خواهد گوییم ولایت مصر
بصورت ملک مصر را بود و بحقیقت یوسف را [illegible] حق خود خواست از کسی که [illegible]
توسل سازد و او را پادشاه خواست که قوام ملک بوی باشد و آن خزانه است گفت مرا بر سر خزانه زمین موکل گردان و کار خزانه
بامن گذار که من نگاه دارم و ضایع نگذارم که عالم بوجوه دخل و خرج آن [illegible] حاصل کنم بحفظ ضایع نکنم [illegible] گفت
یوسف [illegible] زمین [illegible] جای [illegible]

نیکوکار

نیکوکار از صلاح نکرده ایم و هر آینه فردا آخرت مکافات بهتر است ملک مصر که یوسف را دید کسانی که ایمان آوردند و [illegible]
و گناه توبه کردند و اجتناب نمودند وجاء اخوة یوسف فدخلوا علیه فعرفهم وهم له منکرون ولما جهزهم بجهازهم قال ائتونی
باخ لکم من ابیکم الا ترون انی اوفی الکیل وانا خیر المنزلین فان لم تاتونی به فلا کیل لکم عندی ولا تقربون چون یوسف
بحکم گفت و بطریق نیابت بر سر ملک نشست و تدبیر و ترتیب ملک و سیاست کرد تا سالهای فراخی برفت
و تنگی و قحط آغاز کرد شبی از شبها یوسف فرمود تا برای ملک در میانهٔ شب طعام ساختند طباخان گفتند ملک عادت ندارد که [illegible]
وقت طعام خورد یوسف گفت شما [illegible] طعام بسازید نیم شب ملک از خواب برآمد و گفت طعامی بیارید [illegible]
غالب شد و میگفت الجوع الجوع یوسف بفرمود تا طعامها که ساخته بودند بیاوردند گفت این طعام کی ساختند گفتند [illegible]
گفت چه دانستید که ما طعام خواهیم یا بایست [illegible] یوسف فرمود گفت ای یوسف تو چه دانستی گفت من دانستم که امشب از اول
سالهای قحط است و از اسباب قحط یکی آن بود که خدای تعالی شهوت طعام بیشتر آفریند من دانستم که تو بر خلاف عادت در میان شب	ب م
طعام باید [illegible] ملک متعجب فرو ماند از علم او و در کاری چون سال قحط در آمد باران نبارید و نبات [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] کنعان رسید یعقوب [illegible] قحطی [illegible] رسید چون بشنیدند [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] وجاء اخوة یوسف [illegible] برادران یوسف [illegible]
[illegible]
[illegible] جامهای پادشاهانه پوشیده و تاجی مرصع بانواع جواهر بر سر نهاده و طوق زرین در گردن [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]	گفت م
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

ورونی که اند در یوسف گفت که نیست که برای شما کواهی دهم که چون است که شما میکویید کفتند ایها الملک ما درین شهر غریبیم کس ما را نشناسد
یوسف گفت من این انکاه دانم که شما راست میکویید که ان برادر را بیارید کفتند این نوبت او را با خود بیاریم [illegible]
خدای تعالی باز کفت فلما جهزهم بجهازهم چون ساز ایشان راست کرد و طعامشان بداد ایشان را کفت برادری که شما راست نزدیک
من ارید او را طعام تمام بدهم نمی بینید که من کیل تمام میدهم و من بهترین فرود ارندکان و مهمان دارندکانم پس اکر او را نیارید
شما را نیز دیکر پیش من کیل نیست قالوا سنراود عنه اباه وانا لفاعلون وقال لفتیانه اجعلوا بضاعتهم فی رحالهم
لعلهم یعرفونها اذا انقلبوا الی اهلهم لعلهم یرجعون فلما رجعوا الی ابیهم قالوا یا ابانا منع منا الکیل فارسل معنا اخانا نکتل وانا له
لحافظون قال هل امنکم علیه الا کما امنتکم علی اخیه من قبل فالله خیر حافظا وهو ارحم الراحمین برادران یوسف جواب
دادند و کفتند ما بکوشیم و چاره بسازیم و وی را از پدر وی بخواهیم و انچه توانیم درین معنی بجای اریم و بکنیم یوسف خود را کفت
که این جمله را [illegible] در میان بارهای ایشان نهان کنید تا چون بخانه شوند متاع خود بشناسند ایشان را باز امدن [illegible]
شود که دانند که طعام رایکان داده اند ایشان را و نیز برای انکه نباید علت انکه چیزی ندارند باز نیایند و کفته اند برای انکه تا
که یعقوب ان بضاعت ها باز پس فرستد و ایشان را باید اوردن لعلهم یعرفونها کفت بضاعت در میان بارهای ایشان کنید تا باشد که
بشناسند چون باز کردند بخانه خود روند تا بنکرند [illegible] چون باز کشتند و نیز دیکر بپدر خود در شدند و پدر ایشان را پرسید
و کفت چون بود و احوال شما چکونه بود کفتند ای پدر ما از نزد ملکی مردی می اییم که فضل و کرم او را وصف نتوان کرد و ما را اکرام
کرد که اکر یکی از فرزندان یعقوب بودی چنان که ما هستیم از ان نکردی یعقوب کفت برادرتان شمعون کجاست کفتند او را ملک مصر کرو
داد و ما را باز پس [illegible] و ابن یامین را ازین نوبت با خود ببریم کفت [illegible] کفتند [illegible]
کفته برای انکه ما را بجاسوسی متهم کردند چون ما شرح حال خود بکفتیم و او می پرسید تا حدیث برادر کردیم او کفت اکر راست میکویید
در نوبت او را با خود بیارید انکه کفتند ای پدر برادر ما را بفرست که ما را کیل منع کردند و کم دادند این نوبت کیل تمام بیاریم
و از هیچ چیز اندیشه مکن و مترس که او را نکاه داریم [illegible] یعقوب کفت ای [illegible] امین بودم از شما بر
یوسف خدای بهترین نکهبانان است و او بخشاینده بخشایندکان یعنی [illegible] انچه امید دارم خدای او را نکاه
دارد برادران بسر دی ضایع کردند و ابن یامین را [illegible] من از خدا امید دارم [illegible] ضایع نکنم ولما فتحوا متاعهم
وجدوا بضاعتهم ردت الیهم قالوا یا ابانا ما نبغی هذه بضاعتنا ردت الینا ونمیر اهلنا ونحفظ اخانا ونزداد کیل بعیر ذلک
کیل یسیر قال لن ارسله معکم حتی تؤتون موثقا من الله لتاتننی به الا ان یحاط بکم فلما اتوه موثقهم قال الله علی ما نقول
وکیل چون متاع و بار خود بکشادند بضاعت خود را دیدند همچنان در میان بار بود که باز ایشان رد کرده بودند کفتند ای پدر ما
و چه خواهیم پس ازین که این مرد کرم خود و ما را طعام داده است و متاع ما را باز رد کرده است این برای ان کفتند تا دل
پدر نرم کردانند تا انکه ابن یامین با ایشان بفرستد [illegible] یعنی چیزی دیکر نماند که کار بدان موقوف باشد و ما از تو چیزی
دیکر نخواهیم چه ما را برای این نوبت [illegible] یعنی این بضاعت که باز رد کرده است بدهیم و برای اهل خود طعام
اریم و برادر خود ابن یامین را نکاه داریم و کیل یک شتر دیکر زیادت بستانیم و [illegible] یعقوب کفت هرکز نفرستم
با شما وی را تا انکه [illegible] عهد و پیمان و سوکند [illegible] که [illegible] شود چون
ایشان ویرا عهد و پیمان دادند و با وی عهد خدای کردند که او را نکاه دارند [illegible] یعقوب [illegible]
و کفت خدای بر انچه ما میکوییم کواه و حافظ است ابن عباس کفته است [illegible] بود کفت

بکی محمد

٢١٦

بکی محمد مصطفی و آل محمد خیانت کنند ایشان بکی محمد و آل محمد سوکند خورده اند که خیانت نکنند وقال یا بنی لا تدخلوا من باب واحد
وادخلوا من ابواب متفرقة وما اغنی عنکم من الله من شیء ان الحکم الا لله علیه توکلت وعلیه فلیتوکل المتوکلون ولما دخلوا
من حیث امرهم ابوهم ما کان یغنی عنهم من الله من شیء الا حاجة فی نفس یعقوب قضاها وانه لذو علم لما علمناه ولکن اکثر
الناس لا یعلمون چون خواستند که بروند یعقوب ایشان را وصیت کرد و کفت ای پسران من چون بمصر رسید
همه بیکجا بیک دروازه در مروید از دروازهای پراکنده در روید کفته اند که برای ان کفت که ایشان یازده برادر بودند نیکو
روی و نیکو بالا و تمام قامت تا چشم بد بایشان نرسد [illegible] کفت نه انکه اکر خدای خواهد که شما را چیزی رساند این
کنم شما را سود دارد [illegible] که حکم نیست جز خدای را من بر او توکل کردم و باید که بروی توکل کنند توکل کنندکان ایشان
چون بمصر رسیدند و مصر را چهار دروازه بود بر چهار کس اندر دروازه در شدند چنانکه یعقوب فرموده بود [illegible]
[illegible] رفتن ایشان از چهار دروازه که ایشان را باز دارد از خدای من شیء از هیچ چیز مکر حاجتی که در نفس یعقوب که
ان حاجت روا شود و ان شفقت پدرانه بود [illegible] از چشم بد [illegible] یعقوب وصف کرد بعلم و کفت او عالم بود
بانچه ما او را تعلیم کرده بودیم [illegible] عالم بود بانچه عالم بود یعنی بعلم کار کرد و بیشترین مردمان این حال ندانند ولما
دخلوا علی یوسف اوی الیه اخاه قال انی انا اخوک فلا تبتئس بما کانوا یعملون فلما جهزهم بجهازهم جعل السقایة فی رحل اخیه
ثم اذن مؤذن ایتها العیر انکم لسارقون قالوا واقبلوا علیهم ماذا تفقدون قالوا نفقد صواع الملک ولمن جاء به حمل بعیر وانا
به زعیم چون فرزندان یعقوب بمصر رسیدند در نزد یوسف شدند کفتند ایها العزیز چنانکه فرموده بودی بیاوردیم و این برادر ما
که خواستی بیاوردیم کفت نیکو کردید [illegible] ایشان را جای نیکو فرود اوردند و مهمانداری کردند [illegible] ان برادران را
[illegible] در پیش ایشان [illegible] ابن یامین تنها بماند کفت اکر برادر من یوسف بر جای بودی با من نشستی و من تنها
نبودمی [illegible] کفت تو خواهی من برادر تو [illegible] کفت تو پادشاهی و عزیز مصری [illegible] جای او کس نیابد کفت
[illegible] تا تو تنها نباشی او را بسریر برد و با خود بنشاند چون شب در امد طعام نهادند [illegible] تا وقت خفتن بود
برای هر دو برادر بستری [illegible] ابن یامین بماند کفت تو بجای من [illegible] کفت ای فرزند [illegible]
من شما را [illegible]
[illegible] ابن یامین را با خود کرفت چنانکه خدای تعالی [illegible] ولما دخلوا [illegible]
با خود کرفت و جای او چون بخلوت بنشستند کفت نام تو چیست کفت ابن یامین کفت این نام چه باشد کفت این
[illegible] کفت [illegible] چرا چنین نام نهاد [illegible] کفت مادر تو [illegible]
[illegible] کفت هیچ فرزند داری کفت ده پسر دارم [illegible] ایشان یکی را [illegible] کفت [illegible]
[illegible] کفت برای انکه مرا برادری بود یوسف نام [illegible]
دار و کفت [illegible] که او زنده است و دیکر [illegible]
کفت [illegible] ای عزیز چون تو برادر [illegible]
[illegible] یعقوب [illegible] یوسف چون [illegible] بکریست [illegible] کفت انی اخوک
[illegible] برادر تو ام [illegible]
سازد ایشان [illegible] ابن یامین نهادند

شند یوسف هم

سدی گفت ابن یامین از این حال خبر نداشت کعب گفت بعلم و آگاهی وی و آنچنان که یوسف با ابن یامین گفت انی انا اخوک
من برادر توام ابن یامین سخت خوشدل شد و شاد گشت و خدای را شکر کرد یوسف گفت که من هیچ وجه از تو [illegible]
نگردم گفت پس چگونه باشد احوال [illegible] از من میدار [illegible] گفت فرج از تو [illegible] گفت این سخن [illegible]
که [illegible] چگونه باشد [illegible] کنم [illegible] بود که [illegible] بادیکن الذکر [illegible] باشد هم
از ابن یامین است [illegible] یوسف این [illegible] خدای [illegible] خدای [illegible]
که گفت یعقوب بنهایت رسید [illegible] اذ الحادثات بلغن المدی وکادت تلین قلوب [illegible]
[illegible] البلاء وقل العزا فعند التناهی یکون الفرج گفته اند که سقایه کاسه زرین بود [illegible] میان [illegible]
خوردی چون طعام [illegible] برای [illegible] طعام [illegible] سقایه [illegible] ابن یامین [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] که [illegible] یوسف بود [illegible]
[illegible] گفت شما دزدانید [illegible] یوسف [illegible]
کرد [illegible] ایشان چون این سخن بشنیدند مضطرب شدند [illegible]
بود [illegible] ملک [illegible]
از [illegible] بود قالوا تالله لقد علمتم ما جئنا لنفسد فی الارض وما کنا سارقین قالوا فما جزاؤه ان کنتم
کاذبین قالوا جزاؤه من وجد فی رحله فهو جزاؤه کذلک نجزی الظالمین فبدأ باوعیتهم قبل وعاء اخیه ثم استخرجها من وعاء اخیه
کذلک کدنا لیوسف ما کان لیأخذ اخاه فی دین الملک الا ان یشاء الله نرفع درجات من نشاء وفوق کل ذی علم علیم
گفتند [illegible] شما [illegible]
باشد [illegible] سقایه [illegible] ایشان [illegible]
سقایه [illegible] ابن یامین [illegible]
[illegible] ابن یامین [illegible] آوردن سقایه [illegible]
[illegible] ابن عباس گفت [illegible]
ما کان لیأخذ [illegible] یوسف [illegible]
یشاء الله [illegible] ابن عباس گفت [illegible]
[illegible]
[illegible] برادران [illegible]
[illegible] یوسف [illegible]
[illegible] برادران یوسف [illegible]
چون [illegible] قالوا ان یسرق فقد سرق اخ له من قبل فاسرها یوسف فی نفسه
ولم یبدها لهم قال انتم شر مکانا والله اعلم بما تصفون قالوا یا ایها العزیز ان له ابا شیخا کبیرا فخذ احدنا مکانه انا نراک من
المحسنین قال معاذ الله ان نأخذ الا من وجدنا متاعنا عنده انا اذا لظالمون چون این سخن [illegible]
[illegible] معاذ الله [illegible]

بوعای

۲۱۷

بوعای ایشان [illegible] استغفار کردی [illegible] هیچ نیافت [illegible] ابن یامین
آمد [illegible] گفت [illegible] کنید [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] ابن یامین [illegible]
[illegible] این [illegible]
گفت [illegible] ابن یامین [illegible] بیابان [illegible]
[illegible] صاع [illegible]
[illegible] یوسف [illegible] ابن یامین [illegible]
[illegible] یوسف [illegible] گفت [illegible] طعام [illegible]
[illegible] یوسف [illegible]
یعقوب [illegible] اسحق [illegible] اسحق [illegible]
[illegible] یوسف [illegible] یعقوب
[illegible] یوسف [illegible] یعقوب [illegible]
[illegible] یوسف [illegible] یعقوب [illegible]
[illegible] یعقوب [illegible]
[illegible] گفت [illegible] یوسف [illegible]
[illegible] یعقوب گفت [illegible] یوسف [illegible]
[illegible]
[illegible] یوسف [illegible]
[illegible] یوسف والله اعلم [illegible]
چون صاع [illegible] یوسف [illegible]
[illegible] یوسف [illegible] برادران [illegible]
صاع [illegible] ابن یامین [illegible]
و گفت ایها الملک [illegible] صاع [illegible] یوسف [illegible]
[illegible] یوسف [illegible] ابن یامین گفت ایها الملک [illegible]
[illegible] گفت ایها الملک [illegible]
[illegible]
یوسف [illegible] یعقوب [illegible] گفت یعقوب [illegible]
گفت یعقوب اسرائیل الله [illegible] یوسف [illegible] گفت [illegible]
العزیز [illegible]
[illegible] یوسف [illegible]

وی نباشند و اکرم الاکرمین کنم از جمله ظالمان باشم فلما استيأسوا منه خلصوا نجيا قال كبيرهم الم تعلموا ان اباكم قد اخذ عليكم
موثقا من الله ومن قبل ما فرطتم في يوسف فلن ابرح الارض حتى يأذن لي ابي او يحكم الله لي وهو خير الحاكمين چون
ناامید شدند از آنکه یوسف اجابت کند ایشان را با جانبی شدند چنانکه در میان ایشان کسی دیگر نبود و بخلوت با یکدیگر سخن
و برادران با یکدیگر سخن گفتند برادر مهین ایشان گفت و او روبیل بود پسر خاله یوسف و در سال از ایشان مهتر بود و او
نگذاشت که یوسف را بکشند کلبی و وهب گفتند که یهودا بود گفت نمی دانید که پدر شما عهدی گرفته است بخدای
و سوگند داده و پیش از این بودان تقصیری که کردید در حق یوسف من از این زمین دور نشوم تا آنگاه که دستوری دهد پدر من یا خدای
حکم کند برای من و او بهترین حاکمانست کنند در مبادرت و مشاورت ایشان گفتند اگر جنگ باید کرد تا برادر را باز ستانیم
اختیار کنیم اگر جنگ نه جای دیگر بار و [illegible] بهتر باشند پس بر این وجه معنی این باشد تا خدای حکم کند جنگ [illegible] و برادر را
باز گذاشتن یا کار زار کردن و برادر را باز گرفتن ارجعوا الى ابيكم فقولوا يا ابانا ان ابنك سرق وما شهدنا الا بما علمنا
وما كنا للغيب حافظين واسئل القرية التي كنا فيها والعير التي اقبلنا فيها وانا لصادقون یکی از ایشان گفت چون چنین
است باز گردید بنزدیک پدر شوید بگوئید پسر تو دزدی کرد یعنی ابن یامین صاع ملک بدزدید ایشان با نزدیک پدر
شدند و حال باز گفتند پدر ایشان را گفت ایشان چه دانستند که دزد را بنده باید گرفت گفتند ما گفتیم و در دین گواهی
بآنچه دانستیم که دزد را بنده باید گرفت ما غیب را ندانیم که صواع از میان بار وی بیرون کردند مجاهد و قتاده گفتند که معنی آنست که
[illegible] از مصر رجوعوا الى ابيهم ایشان از مصر بیرون شدند و بنزدیک پدر رسیدند و پدر را خبر دادند بقضیه ابن یامین و صاع
و آنچه رفته بود و پدر گفت نه همانا چنین باشد ایشان گفتند اگر [illegible] گواهی از علم دادیم و از آنچه دیده ایم و شنیده ایم
میگوئیم و غیب ندانیم که صواع وی بر گرفت یا کسی دیگر در بار وی پنهان کرد و آنچه گفتند اگر باور نداری که ما میگوئیم کلی است
بپرس از اهل آن ده که ما در آنجا بودیم یعنی اهل مصر و نیز از اهل آن کاروان بپرس که با ایشان بودیم و راست میگوئیم آنچه میگوئیم قال
بل سولت لكم انفسكم امرا فصبر جميل عسى الله ان يأتيني بهم جميعا انه هو العليم الحكيم وتولى عنهم وقال يا اسفى على يوسف وابيضت
عيناه من الحزن فهو كظيم قالوا تالله تفتؤا تذكر يوسف حتى تكون حرضا او تكون من الهالكين یعقوب سخن ایشان را
باور نداشت از آنچه با یوسف کرده بودند و خیانت ایشان ظاهر شده و گفت نه چنین است بلکه آسان کرده برشما نفس شما کاری
که گمان آنست که شما اندر آن اختیار کردید و اندیشه شما بوده و اگر نه وی چه دانست که دزد را بنده باید گرفت و لیکن من چاره ای
و چاره من چه باشد مگر صبر کردن صبری که در میان جزع نباشد مگر اندیشه صواب آن گفت محنت من بغایت رسید چون [illegible]
رسد فرج بدید امید است که خدای مرا همه را پیش من آرد و برادران بجمع گفت یوسف را خواست و ابن یامین را و روبیل را که وی
نیز مقام کرده بود تا پدر وی چه فرماید چنانکه وی گفت فلن ابرح الارض حتى يأذن لي ابي و تولى عنهم یعنی یعقوب هم برگشت
وروی از ایشان بگردانید و گفت ای اندوها در نگ نها که مراست بمفارقت یوسف و چندان بگریست که چشمهای وی سفید
گشت و روشنائی شد بعضی گفته اند که این کنایت است از طول انتظار چنانکه گویند از بس که منتظر بودم چشمم براه نهادم چشم سفید
شد فهو کظیم پس او همیشه غمگین بود و خشم فرو خورد و اظهار نمیکرد حسن بصری گفت میان آنکه یوسف از پدر غایب شد تا آن روز
که وی را بدید هشتاد سال بود و چشم وی از گریه نابسوده و در مژه وی از اشک خشک [illegible] فرزندان یعقوب بنزدیک وی گفتند
بخدای که تو همیشه یوسف را یاد کنی تا که از بیماری بمیری که گداخته گردی یا از جمله هلاک شدگان باشی قال انما اشكوا بثي وحزني الى الله
واعلم من الله ما لا تعلمون يا بني اذهبوا فتحسسوا من يوسف واخيه ولا تيأسوا من روح الله انه لا ييأس من روح الله الا القوم
الكافرون

سوم م
با ابن یامینم م
در در ابرای م
اندیشه کرده م

الكافرون یعقوب چون سخن پسران بشنید گفت مرا این با شما نیست من از شما با شما شکایت نمیکنم چه شکایت
با شما الحاج الی الغربان و ارحم باشد شکایت با خدای میکنم و غصه و اندوه و رنج خود باری میگویم گفته اند سبب این آن بود
که روزی همسایه او نزدیک او شد و گفت ای یعقوب شکسته و درهم افتاده است ای چیزی تو بدان رسیده که چنین
شوی گفت آنچه خدای مرا بدان مبتلا گردانید بفرزند یوسف الی این حد رسانید خدای تعالی جبرئیل را فرستاد و گفت ای یعقوب
اشکو بثي الى خلقي شکایت من با خلقان میکنی گفت بار خدایا خطا کردم و توبه کردم از آن پس هر که از وی پرسیدی که ترا
چه رسیده گفتی انما اشکو بثي وحزني الى الله و خبرست که در آن مدت یعقوب خانه ساخت و آن را بیت الاحزان نام نهاد
و در آنجا رفت و با کس نگفت و بنا شود و در خبر آمده که روزی مردی یعقوب را گفت چشم تو کجا رفت چنین شد گفت بگریستن بر یوسف
گفت پشتت چرا دو تا شد گفت بغم یوسف گفت چرا درهم فتاده و ضعیف شده گفت بفراق یوسف خدای وحی کرد بوی که تا کی شکوه
الی خلقی شکایت من با بندگان من میکنی بعزت و جلال من که این غم از تو کشف نکنم تا مرا نخوانی آنزمان یعقوب گفت انما اشکو بثي
وحزني الى الله خدای تعالی بوی وحی کرد و گفت بعزت من اگر ایشان تو مرده بودندی من ایشان را زنده کردمی و با تو دادمی و سبب
آن امتحان آن بود که روزی گوسفندی در سرای تو کشته شد و درویشی آمد و چیزی خواست نداد و من از همه خلقان پیغمبران
دوستر دارم و درویشان را اکنون طعامی بساز و درویشان را بخوان تا بخورند یعقوب هم طعامی بساخت و بفرمود تا منادی
در شهر ندا کردند که هر که امروز روزه دارد باید که بخانه یعقوب روزه گشاید جماعتی حاضر آمدند و طعام خوردند و خدای غم کشف آن
محنت کرد و وهب منبه و جمعی روایت کرده اند که جبرئیل بنزدیک یوسف آمد که چون یوسف در زندان بود جبرئیل بنزدیک
وی آمد و گفت ایها الصدیق مرا می شناسی گفت نه جز آنکه روی نیکو می بینم و بوی خوش می یابم گفت روح الامین و رسول
رب العالمین یوسف گفت چه آوردی بدین جایگاه بمکان زانیان و انت اطیب الطیبین و راس المقربین و رسول رب
العالمین جبرئیل گفت ای یوسف تو دانی که خدای تعالی جای پاک را بپیغمبران پاک گرداند و زمین شما در آنجای شنیده اند که [illegible]
تو این زندان و چه زمین او پاک بگرد و بجمال تو آنچه نمی شنید یا گرگان و هم صالحان یوسف گفت ای جبرئیل مرا چگونه
نام صدیقان میخوانی و از جمله پاکان و مخلصان می شماری و من در جای گناهکاران گرفتارم و بتهمت دزدان در زندانم
گفت ای یوسف تو مخالفت هوای نفس کردی و فرمان آنکه بحقیقت خواند کردی برای آن نام تو در صدیقان بنوشتند و ترا از
جمله مخلصان شمردند و چه دانست ترا و چه دانی تو ... گفت ای روح الامین چه خبر از یعقوب پیغمبر داری گفت خدای او را صبر
نیکو داد بر مفارقت تو و او را اشکار دولت بماند و چون تو گفت ای جبرئیل حزن او چه قدرست گفت چندانکه هفتاد مادر [illegible]
گفت ای جبرئیل هیچ مزد است و را گفت مزد صد شهید است گفت مرا ملاقات خواهد بود گفت آری گفت پس اکنون
باک ندارم هر چه پیش رسد قال انما اشکو بثي گفت یعقوب که من شکایت میکنم اندوهی را که مراست با خدای و حزن خود
بفی از حق و اعلم و میدانم از خدای آنچه شما نمی دانید که خواب یوسف راست و بی شک بر بیاید که من و شما او را سجده کنیم و بعضی گفته
اند که من میدانم که وی زنده است از کجا دانست گفته اند که خدای وی را اعلام کرد و گفته اند که ملک الموت را در خواب
دید و گفت جان یوسف برداشتی گفت نه والله هنوز از جمله احیاء است و روزی کرگی بیامد و بر یعقوب سلام کرد و گفت
ای کرسیوه دل راحت در ... تا چی جسم را بخوردی گفت لا والله گوشت پیغمبران بر ما حرام است فقال انما اشکو بثي
و حزنی الی الله جز خوی نیست که از آن نهی کرده اند بلکه منهی نوحه کردنست و جامه دریدن و روی خراشیدن
و آنکه بزبان چیزی گویند که در شرع روا نباشد منهی نباشد و از آنجا رسول گفت چون ابراهیم پسرش بمرد رحمت ایزدی بود است

ان م
ومخلصان م
پیغمبران م

اوی گریست میگفت العین تدمع والقلب تخشع ولا نقول ما یسخط الرب وایضا صبر مصیبت نهان داشتن حزن را [illegible]

مندوبات است و پیغمبران مندوبات بسیاری اراکست شد و بسیار انجای ارند و بر این [illegible] بلکه [illegible] پسر [illegible]

ای پسران من بروید و خبر یوسف و برادرش بجویید و تجسس کنید و از رحمت خدای نا امید نشوید که کافران این اهل [illegible]

از رحمت خدای نومید [illegible] شد فلما دخلوا عليه قالوا يا ايها العزيز مسنا واهلنا الضر وجئنا ببضاعة مزجاة فاوف لنا الكيل

وتصدق علينا ان الله يجزي المتصدقين قال هل علمتم ما فعلتم بيوسف واخيه اذ انتم جاهلون قالوا ءانك لانت يوسف

قال انا يوسف وهذا اخي قد من الله علينا انه من يتق ويصبر فان الله لا يضيع اجر المحسنين چون ساز سفر کردند و روی

بمصر نهادند و نزدیک یوسف رسیدند خطاب کردند کای عزیز مصر ما را سختی و محنت و درویشی و قحط رسیده است و [illegible]

انیم و بضاعتی [illegible] آورده ایم اندک که بدست هر کس [illegible] از خود دور کردند عبد الله عباس و سعید [illegible] گفتند

درم بد بود که کس [illegible] نستدی حسن بصری گفت ما شنیده بودیم از انکه [illegible] و [illegible] بود از روغن و گاو و پشم

و موی [illegible] و در جنب [illegible] طعام [illegible] چون ما چیزی بود گفتند بضاعت ما اینست تو نظر بدین مدار و کیل تمام بده

چنانکه [illegible] این سیاه [illegible] و صدقه کن بر ما که خدای تو مکافات کند صدقه کنندگان را حق سبحانه و تعالی درین آیه بندگان را

شرط ادب اموخته است در حاجت خواستن چون حاجت خواهی اول مدح و ثنا باید گفت چنانکه ایشان گفتند ايها العزيز

دوم شرح حال و ضعف خود باید گفت مسنا واهلنا الضر سیم [illegible] اظهار [illegible] اندک شمردن [illegible]

کردن و جئنا ببضاعة مزجاة [illegible] کرم باید خواست فاوف لنا الكيل [illegible] داده شود از [illegible]

دانست نه بر استحقاق وتصدق علينا گفته اند که مراد اینست که [illegible] طعام ده و گفته اند صدقه کن بر ما

[illegible] برادر ما ابن یامین را بما ده و گفته اند ان الله يجزي المتصدقين [illegible] است چون ایشان این نوع

سخن گفتند دل یوسف بر ایشان نرم شد خواست که خود را بر ایشان ظاهر کند ایشان را گفت هل علمتم هیچ میدانید که

شما چه کرده اید با یوسف و برادرش [illegible] نادان بودید کلبی گفت سبب اظهار یوسف ایشان را گفت که مالک بن [illegible]

گفت من فلان سال غلامی را [illegible] در چاهی [illegible] ایشان [illegible] ايها الملك [illegible] غلام

ما فروختیم یوسف [illegible] ایشان [illegible] گفت ايها الملك یعقوب [illegible] یوسف [illegible]

[illegible] سالست که [illegible] بیت الاحزان شده است با کس [illegible] از فراق [illegible]

چنین است [illegible] ايها الملك [illegible] یوسف [illegible]

[illegible] سخت محتاج و درویش [illegible] است یوسف چون این سخن بشنید

یوسف [illegible] گشت بگریست و ایشان را گفت هل علمتم ما فعلتم بيوسف واخيه [illegible]

[illegible] پسران [illegible] یعقوب نامه نوشت من یعقوب

اسرائیل الله بن اسحق ذبیح الله بن ابراهیم خلیل الله بملک مصر اما بعد [illegible] بوده است

جد ما ابراهیم [illegible] در آتش انداخت خدای تعالی آتش را بر وی سرد و سلامت گردانید و پدر ما را دست و

پای ببستند برای ذبح [illegible] خدای [illegible] از من [illegible] فرزندان نیکوتر

و از همه جهانیان [illegible] من دوستر برادران [illegible] من [illegible] گرگ

[illegible] وی را گرگ بخورد [illegible] بر وی [illegible] برادر وی [illegible]

بي من او را [illegible] خود گرفته بودم [illegible] او را از پیش من ببردند و باز آمدند و گفتند که او دزدی کرده است

و تو وی را از من باز گرفتی و ما اهل بیتیم که در میان ما دزد نباشد اگر این فرزند مرا باز من فرستی و اگر نه من ترا دعای [illegible]

[illegible] یوسف چون این بخواند خویشتن را نگاه نتوانست داشت [illegible] بگریست [illegible] ابن یامین را

گفت هیچ فرزند داری گفت سه پسر دارم گفت چه نام کرده [illegible] یوسف نام کردم [illegible] گفت [illegible]

[illegible] یوسف نام کردم دیگر [illegible] گفت [illegible]

[illegible] یوسف [illegible]

[illegible] برادران [illegible]

علمتم ما فعلتم هیچ میدانید که شما با یوسف و برادرش چه کرده اید چون جاهل بودید و نمیدانستید [illegible] یوسف را

[illegible] در چاه افکندید [illegible] برادر [illegible] چون [illegible] برادرش ابن یامین

[illegible] عبد الله عباس گفت چون یوسف این سخن بگفت [illegible]

روی برگرفت ایشان [illegible] بشناختند بعضی دیگر گفتند چون یوسف [illegible] بشناختند و گفتند

که یوسف بر سر علامتی داشت [illegible] علامت [illegible] تاج از سر برداشت [illegible] علامت [illegible]

وی را گفتند ءانك لانت يوسف تو یوسفی گفت آری من یوسفم و این برادر من است ابن یامین گفت خدای [illegible]

[illegible] از ان پس که شما تفریق کردید من [illegible] و صبر [illegible] گناه [illegible] و پرهیز از معاصی [illegible]

[illegible] از معاصی اجتناب کند و [illegible] صبر نماید [illegible] خدای تعالی مزد نیکوکاران ضایع نگرداند

قالوا تالله لقد آثرك الله علينا وان كنا لخاطئين قال لا تثريب عليكم اليوم يغفر الله لكم وهو ارحم الراحمين اذهبوا بقميصي

هذا فالقوه على وجه ابي يأت بصيرا واتوني باهلكم اجمعين ایشان چون این حال بدیدند [illegible] گفتند

بخدای که خدای ترا برگزید و عزیز گردانید [illegible] خصال [illegible] علم و فضل و حکم و حلم و تقوی [illegible]

[illegible] گناهکار بودیم [illegible] خدای [illegible] یوسف [illegible] خود [illegible]

سرزنش ایشان [illegible] گفت بر شما هیچ سرزنش [illegible] خدای شما را [illegible] رحمت کنندگانست [illegible]

[illegible] رسول خدای [illegible] در خانه [illegible] گرفت [illegible]

گفت الحمد لله الذي صدق وعده ونصر عبده وهزم الاحزاب وحده ای اهل مکه [illegible] و تکذیب من کردید [illegible]

[illegible] گفتند [illegible] برادر کریمی [illegible] امروز قادری [illegible]

قدرت [illegible] گفت من امروز [illegible] که برادرم یوسف گفت لا تثريب عليكم اليوم يغفر الله لكم سدی

گفت یوسف [illegible] بر ایشان ظاهر کرد اول سخن [illegible] پیراهن [illegible]

[illegible] گفت اذهبوا بقميصي هذا [illegible] پیراهن [illegible] ضحاک گفت ان پیراهن [illegible]

برای ابراهیم [illegible] در آتش انداختند ابراهیم [illegible] اسحق [illegible] یعقوب [illegible]

و ان پیراهن [illegible] یوسف [illegible] گفت این پیراهن [illegible]

بوی بهشت [illegible] گفت اذهبوا بقميصي [illegible]

یعقوب [illegible] واتوني باهلكم اجمعين [illegible]

از برق دندانهای وی [illegible] بشناختند که این یوسف است وباز [illegible]

گناه داد و رحمت کننده ترین رحمت م

کردم

ودیش من ارکره ولما فصلت العیر قال ابوهم انی لاجد ریح یوسف لولا ان تفندون قالوا تالله انک لفی ضلالک القدیم
فلما ان جاء البشیر القاه علی وجهه فارتد بصیرا قال الم اقل لکم انی اعلم من الله ما لا تعلمون قالوا یا ابانا استغفر لنا ذنوبنا انا
کنا خاطئین قال سوف استغفر لکم ربی انه هو الغفور الرحیم و چون کاروان جدا گشت و از مصر بیرون رفت حق تعالی باد
شمال را یعنی فرشتگان باد را فرمود تا بوی پیراهن یوسف در ربود و ببشام یعقوب رسانیدند مجاهد گفت از پیراهن بوی
بهشت می آمد یعقوب عم چون آن بوی بشنید بدانست که آن بوی پیراهن یوسف است و بعضی گفته اند که یوسف را
بوی بود مخصوص یعقوب آن بوی بیافت و میان ایشان و یعقوب هشت روزه راه بود و هشتاد فرسنگ یعقوب
بوادی کنعان از زمین فلسطین و یوسف بزمین مصر یعقوب را است که بوی بشنید مضطرب شد گفت بوی آشنا یابم
می شنوم گفتند چه بوی گفت بوی که اگر بگویم مرا ملامت کنند گفتند آخر بگوی گفت بوی یوسف می آید اگر نه آنستی
که شما مرا ملامت کنید و سفیه خوانید و گویید که خرف شده است حاضران چون این بشنیدند گفتند بخدای که تو هنوز در
ضلالت قدیم خودی یعنی از اول محبت یوسف گفتند که این سخن پسران گفتند و پسران جماعتی دیگر او در خانه بودند وقتی که فرزندان یعقوب
بکنعان بودند فلما ان جاء پس آنگاه که بشیر آمد یعنی مژده دهنده که آن پیراهن بر روی یعقوب انداخت خدای تعالی چشم ها
یعقوب باز داد ابن عباس گفت آن بشیر یهودا بود گفت آن پیراهن خون آلود که سبب محنت پدرم بود من بردم و سبب آنکه
خوردن وی من دادم اکنون این خبر من برم و این مژده من دهم ابن عباس گفت یهودا پیراهن بستد سر برهنه کرد و پای برهنه
پیاده کارد و از کنعان بگذاشت از زاد هفت نان داشت پیاده می آمد هنوز تمام ناخورده بود که بیعقوب رسید و بشارت داد
و در روایتی دیگر از ابن عباس بشیر مالک بن الزعر بود در آمد و پیراهن بر روی یعقوب افکند یعقوب عم چشم باز کرد و روی
کشید کان را گفت الم اقل لکم نه شما را گفتم که من از خدای آن دانم که شما ندانید یحیی بن ابی حلیم روایت کرد که ملک الموت دستوری
خواست از خدای تعالی بزیارت یعقوب رود دستوری یافت بیامد یعقوب وی را گفت ای ملک الموت آن حکمی بود که
میان شما ملاقات بود گفت بگوی یا ذا المعروف الذی لا ینقطع ابدا ولا تحصیه غیرک یعقوب عم آن شب این کلمات بگفت
صبح بر نیامده بود که بشیر آمد و پیراهن بر روی او افکند جنبش بیامد و خوشش باز آمد پسران در آن حال تضرع و ابتهال در آمدند و گفتند
ای پدر ما گنهکار کردیم و بد کردیم خطا کردیم و جرم کردیم از گناه ما در گذر و از خدای تعالی برای ما آمرزش خواه یعقوب عم گفت زود
بود که برای شما استغفار کنم و آمرزش خواهم از خدای خویش چو علیم اوست آن خدای که او خود مهربانست گویند چگونه بود که
یعقوب عم در استغفار او توقف نمود و یوسف که صاحب واقعه بود توقف نکرد و گفت لا تثریب علیکم الیوم گفتند که یوسف
جوان بود و کار جوانان تعجیل باشد و یعقوب پیر بود تانی کرد و نیز برای آن تاخیر کرد که وقت سحر در آمد برای آنکه وقت استغفار
سحر باشد چون وقت سحر در آمد یعقوب عم ورد خود بگذارد و چون وقت سحر شد دست بر داشت و گفت بار خدایا جزع از
جزعی که بر یوسف کردم و فرزندان مرا بیامرز نا سپاسی که با یوسف کردند گفت ای فرزندان ترا بیامرزیدم روایتی هست
که رسول صلعم ... اللهم انک دعوتنی فاجبت و امرتنی فاطعت و هذا السحر فاغفر
لی اولادی گفتم یا ابن مسعود چه تخصیص است گفت وقت اجابت دعا نیمی که یعقوب عم برای ایشان وعده نمود و قوله
سوف استغفر لکم ربی و از شواهد روایت که عده ایشان ... گفت بیست سال ...
برای ایشان آمرزش خواست شعبی گفت ... آن توقف کرد تا بداند که یوسف از ایشان راضی هست یوسف ...
... و عده که ایشان ... یعقوب ... اهل البیت ... و چون نزدیک مصر رسید

یادوی

یوسف عم آن پادشاه را گفت یوسف نایب وی بود گفت مرا پدری هست که او پیغمبر خدای است و پیغمبرزاده و پدران من
همه پیغمبر بوده اند از کنعان بدیدار من می آید توقعست که باستقبال وی آیی ملک با جماعت از مردان خواص خود و خواص
و یوسف با اهل مصر باستقبال یعقوب رفتند یعقوب عم پیاده می رفت چون نگاه کرد یوسف را دید با لشکر
داخل مصر بوده از لشکر آن فرعون مصر است گفت نه این پسر تست چون بیکدیگر رسیدند یوسف خواست که
سلام کند یعقوب سبق کرد و گفت السلام علیکم یا مذهب الاحزان سلام بر تو باد ای برنده اندوهان اگر گویند چرا یعقوب
را گفتند بر یوسف رد و یعقوب همراه بود او پسران بود که یوسف رفتی گویم اگر یوسف رفتی بت الاحزان و درد ...
نکرده سستی دل بنوایی او یوسف از آن راحت بر نج افتادی یعقوب را گفتند که تو در راست گرو بنده یکی بر یوسف عم تا ممالکت
و ولایت او بینی اگر کودک طفل را از تو بیرون ند امروز پادشاه مصر شد ... در خبرست که چون میر شد باز یعقوب
و استقبال یوسف و برادران بر شده بود و ناپیدا و در پیش کشته و در غم یوسف وار رسید و کسی شفاعت کرد تا داد
او گرفت و او را بدر او یوسف بر در هر گاه که کوکبه آمدی از لشکر تا بدان گفتی کو خبر که یوسف آمد زلیخا گفتی که نه یوسف
گفتی من او را اشنام تا چون فوج بر وی بگذشت راست که آن کوکب پدید آمد زلیخا گفت من بوی یوسف می شنوم او امشب بود
بر پیچ او را بشنیدم یوسف عم بر وی برفت و یوسف عم بگریست زلیخا را ... گفت ای زلیخا چونی گفت چنین کردی
می گفت آن جمالت کجا شد گفت نیست و تلف شد گفت نعمت کجا شد گفت در فراق تو نیست شد گفت محبت
چه کردی گفت از آن بیچاره شد گفت ملک ... و جمال ... ماند آن فعل که کنی که از محبت هیچ مانده است گفت هر روز کری
می افزاید زیادت می شود آنگه گفت سبحان من جعل العبید ملوکا بالطاعة وجعل الملوک عبیدا بالمعصیة پاکست آن خدای که
بندگان را پادشاه کرد و بمعصیت پادشاهان را بنده گردانید آنگه دعا کرد تا چشم و جمال و جوانی با وی داد و او را بنکاح خود
آورد و اندر وی در بر سر شد یوسف عم فلما دخلوا علی یوسف آوی الیه ابویه وقال ادخلوا مصر ان شاء الله آمنین
ورفع ابویه علی العرش وخروا له سجدا وقال یا ابت هذا تاویل رءیای من قبل قد جعلها ربی حقا وقد احسن بی اذ اخرجنی من
السجن وجاء بکم من البدو من بعد ان نزغ الشیطان بینی وبین اخوتی ان ربی لطیف لما یشاء انه هو العلیم الحکیم چون
ایشان در پیش یوسف شدند یوسف عم مادر را بجای ... از پدر دیگر خود و مادر خاله است ... در حال جای خود
و در ... فان ادخلوا و گفت ایشان را در مصر رو بیامن و ... که از همه مجلس خوف و ...
... ابن عباس گفت این جرا آمین گفت که پیش از آن ملوک مصر جایف بودندی و در مصر ... شدن الا بجواز ...
این وقت گفت که باستقبال رفته بودند ... چون اندر مصر رفتند و یوسف بر سر ملک بنشست و پدر و مادر را یعنی خاله را بر سریر
بنشاند حسن بصری گفت خدای تعالی ... یوسف را سجده کردند و قصد ... و گفته اند که سر ... بوده
و جمله اهل مصر از مردان و زنان حاضر بودند چون ایشان بر سر تخت بنشستند جمله مردان و زنان سجده کردند چنانکه گفت وخروا
له سجدا یوسف عم گفت ای پدر من این تاویل خواب منست که دیده ام پیش از این که خدای تعالی ... یعقوب ...
گفت ایشان را که ترا سجده کردند گفت همه پرستاران و بندگان منند ... امروز ...
تو چه یاد آوردم و در خبرست که جبرئیل عم ... یوسف جبرئیل ...
خداوند سلام می رساند و می گوید ... فردای قیامت ... گفته اند که سجده ...
بود و یوسف ... القبلة و بعضی گفته اند آن سجده تعظیم بود نه سجده عبادت چون سجده فرشتگان آدم را گفته اند

در عهد ایشان ملوک را بر وجه تحیت سجده کردندی وقد احسن بی و خدای با من احسان و نیکویی کرد چون مرا از
زندان بیرون آورد در خبرست که یعقوب یوسف را بدید گفت ای یوسف برادران با تو چه کردند گفت ای پدر از من چه
پرسی که برادران با من چه کردند از من آن پرس که خدای با تو چه کرد و گفت وقد احسن بی اذ اخرجنی من السجن وجاء بکم من
البدو با من نیکویی کرد که مرا از زندان بیرون آورد و شما را از کنعان نزدیک من آورد و یوسف ذکر زندان کرد و ذکر چاه نکرد
و نگفت اذ اخرجنی من الجب تا ملامت برادران نباشد پس از آنکه ایشان را عفو کرده بود من بعد ان نزغ الشیطان بینی و
[illegible] آنکه میان من و برادران افکند [illegible] خدای [illegible] لطیف [illegible]
خواهد لطف وی بود که فراق با وصال بدل گشت [illegible] دست [illegible] کار [illegible] گفتار [illegible] کنند و گویند [illegible]
باشند رب قد آتیتنی من الملک وعلمتنی من تاویل الاحادیث فاطر السموات والارض انت ولیی فی الدنیا والآخرة توفنی
مسلما والحقنی بالصالحین کلبی گفت مدت غیبت یوسف [illegible] سال بود سلمان گفت چهل سال [illegible]
هشتاد سال بود و از زلیخا سه فرزند بود دو پسر افرائیم و منشا و یک دختر رحیمه که زن ایوب پیغمبر بود [illegible] یعقوب
با فرزندان و خویشان که در مصر آمدند هفتاد و دو کس بودند و آنگه با موسی از مصر بیرون شدند ششصد هزار و پانصد و هفتاد و
اند مرد مقاتل بودند و باقی زنان و کودکان [illegible] بودند و یعقوب بمصر فرمان یافت و یوسف را وصیت
کرده بود که مرا [illegible] نزدیک پدرم اسحق بشام ببرید و آنجا دفن کنید سعید جبیر گفت یعقوب را در تابوت نهادند از ساج و به بیت
المقدس بردند [illegible] برادرش عیص [illegible] در یک قبر نهادند و هر دو بهم زاده بودند و عمرشان صد و [illegible]
سال بود چون خدای تعالی یوسف را [illegible] ملک [illegible] تمام کرد دانست که باقی نخواهد ماند [illegible]
بهشت کرد و مرگ با آرزو خواست و گفت رب ای خدای من [illegible] پادشاهی [illegible] و از آن بهره تمام کرامت
کردی و مرا علم تعبیر خواب [illegible] ای آفریننده آسمان و زمین تو خداوند من [illegible] در دنیا و آخرت [illegible]
جان من در مسلمانی [illegible] لطف [illegible] و توفیق عبادت [illegible] والحقنی بالصالحین [illegible]
در رسان [illegible] ایشان رسولان خدای تعالی [illegible]
[illegible] رسید اهل مصر [illegible] مخالف [illegible]
و خبر رسانید یعنی یوسف [illegible] ذلک من انباء الغیب نوحیه الیک وما کنت لدیهم اذ اجمعوا امرهم وهم یمکرون
وما اکثر الناس ولو حرصت بمؤمنین وما تسئلهم علیه من اجر ان هو الا ذکر للعالمین وکاین من آیة فی السموات
والارض یمرون علیها وهم عنها معرضون وما یؤمن اکثرهم بالله الا وهم مشرکون [illegible] از حدیث یعقوب
و یوسف [illegible] خبر [illegible] غیب [illegible] اعلام [illegible] بزبان جبرئیل [illegible] حاضر [illegible]
دل بر کار خود تمام کردند اتفاق کردند که با یوسف مکر کنند و وی را در چاه انداختند و چون حاضر نبودی [illegible]
و از کسی نشنیده [illegible] بصدق [illegible] مؤمن [illegible] اگرچه تو حریص باشی بر ایمان ایشان [illegible]
خود کنی در دعوت و اظهار معجزات تا ایمان [illegible] حریص [illegible] اجتهاد [illegible]
مزد [illegible] برادای این رسالت [illegible] اجابت دعوت [illegible] این قرآن [illegible]
[illegible] شوند وکاین من آیة [illegible] نشان [illegible] آسمان و زمین [illegible]
و از اندیشه کردن در آن اعراض کنند [illegible] آیات آسمان آفتاب و ماه و ستارگان [illegible]

ودور ایشان

ودور ایشان است [illegible] واحدة [illegible] ولآیات زمین انواع حیوانات و اشجار و انهار [illegible]
و غیر [illegible] وقت [illegible] خواهد بود و ایمان نمی آرند ایشان بخدای الا وهم مشرکون ابن عباس و مجاهد گفتند مراد بدین
[illegible]
[illegible]
[illegible] گفتندی لبیک لا شریک لک الا شریکا هو لک [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] وما یؤمن اکثرهم بالله الا وهم مشرکون [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] شیطان را طاعت [illegible] افامنوا ان تأتیهم غاشیة من عذاب الله او تأتیهم
الساعة بغتة وهم لا یشعرون قل هذه سبیلی ادعو الی الله علی بصیرة انا ومن اتبعنی وسبحان الله وما انا من المشرکین
وما ارسلنا من قبلک الا رجالا نوحی الیهم من اهل القری افلم یسیروا فی الارض فینظروا کیف کان عاقبة الذین من قبلهم
ولدار الآخرة خیر للذین اتقوا افلا تعقلون [illegible]
خدای یعنی عذاب استیصال [illegible] قیامت [illegible]
خدای تعالی قیامت را ساعت خوانده است [illegible]
الا کلمح البصر او هو اقرب [illegible] خطاب [illegible] رسول [illegible] ادعو الی الله دعوت میکنم با خدای [illegible]
و برهان من دعوت میکنم ابن عباس گفت مراد صحابه رسول اند [illegible]
[illegible] سبحان الله منزه است [illegible]
از جمله مشرکان نیستم [illegible]
ارسلنا و ما نفرستادیم [illegible]
[illegible]
است و کسانی که [illegible]
[illegible]
و سرای آخرت که [illegible]
[illegible] حتی اذا استیئس الرسل وظنوا انهم قد کذبوا جاءهم نصرنا فنجی من نشاء ولا یرد باسنا عن القوم المجرمین لقد
کان فی قصصهم عبرة لاولی الالباب ما کان حدیثا یفتری ولکن تصدیق الذی بین یدیه وتفصیل کل شیء وهدی ورحمة
لقوم یؤمنون یعنی [illegible] رسولان فرستادیم [illegible]
[illegible] رسولان [illegible]
[illegible] عذاب استیصال [illegible]
[illegible]

از شرک عبادت [illegible]

بخبران گذشته عبرتی و پندی مر خداوندان عقل و خرد را که در ان قصه‌ها تفکر کنند و اعتبار گیرند و از مثل آنکه ایشان کردند
احتراز نمایند ما کان حدیثا یفتری ان حدیث نیست که از خود بافته باشند و دروغی که نهاده باشند ولکن تصدیق آنست که پیش
ازوی بوده است فرستاده شده از کتابها و تفصیل هر چیزی که مردم را بدان حاجت باشد و هدایتی و رحمتی است که وی را
که ایمان آرند و بدان منتفع گردند والله اعلم **سورة الرعد** مکی است قتاده گفت مدنی است چهل و سه آیات است
از سعید جبیر و عبد الله عباس روایتست که حضرت رسالت پناه صلعم فرموده که سوره الرعد بخواند خدای تعالی او را بوزن هر ابری آمده
خواهد آمد حسنه بنویسد و روز قیامت از جمله وفاداران باشد و در بهشت از زمین صدق الله و صدق نبی الله
بسم الله الرحمن الرحیم المر تلک آیات الکتاب والذی انزل الیک من ربک الحق ولکن اکثر الناس
لا یؤمنون الله الذی رفع السموات بغیر عمد ترونها ثم استوی علی العرش وسخر الشمس والقمر کل یجری لاجل مسمی یدبر
الامر یفصل الآیات لعلکم بلقاء ربکم توقنون عبد الله عباس گفت معنی المر انست که انا الله اعلم واری منم خدای که میدانم (تفصیل)
احوال شما و می بینم تلک آیات الکتاب این آیاتهای کتاب قرآنست و روا بود و معنی این بود که این حروف مقطعه که الف لام
و میم و را است آیات و نشانها است که در توریة صفت آن کرده‌ایم الکتاب اگر گوئی والذی انزل الیک و فرستاده شد
بتو ای محمد ازین قرآن حقست و درست و صواب و راستست چنگ در زن و دست مدار و بدو کار کن ولکن اکثر الناس بیشترین
مردمان نمیدانند و بدو ایمان نمی آرند و تصدیق نمیکنند مقاتل گفت که آیه در حق مشرکان مکه آمد ایشان گفتند که محمد این قرآن
از خود میگوید الله الذی خدا انست که بر داشت آسمانها بغیر عمد یعنی بی ستون که از زیر وی باشد و بی علاقه که از بالای وی باشد
گفته اند این آیه از جمله صد و هشتاد آیه است که خدای تعالی بجواب مشرکان کرد چون گفتند رسول را که خدای تعالی چه کرد و او را چه چیز
است گفت خدای تعالی آسمان بر داشت معلق و بی ستون که بینید شما بعضی گفته اند ستونی است ولکن مرئی نیست از آنکه
شما او را نمی توانید دیدن بعضی حکما و بعضی مسلمانان گفته‌اند که آسمان محیطست از جمله جانب زمین و زمین چون گوی نهاده است
در میان آسمان و آسمان بر مثال دو طاس است که بر روی یکدیگر نهند و زمین در میان او چون نقطه دایره است مسلمانان گفته
که آسمان و زمین بقدرت خدای بر پایست و حکما گفته که زمین مرکز فلک ساکن است باعتبارات مکانی و افلاک هر فلک
دیگر با فلک نهم که از افلاک الافلاک گویند و برین قاعده ما لا یتناهی از افلاک لازم می آید تا هر یکی ازین دیگر را مکان بود
و چون افلاک ما لا یتناهی محالست پس گفتار ایشان محال بود و بعضی دیگر گفته اند معنی آنست که آسمانها را بر داشت بی
عمادی که ببینند عمادی نیست تا گاه از او دیده شود اگر بودی دیده شدی ثم استوی علی العرش پس استیلا کرد بر عرش (مستولی شدم)
و قادر آمد بر آفریدن وی و ما حوت وی و آفتاب و ماه را مسخر کرد تا هر زمان را او دوری میبرند چنانکه دوری خواهد و اجل مسمی و منزل
بیک سال دوازده برج میبرد و هر برجی یکماه و ماه روزی از مطلع دیگر بر آید و مغربی دیگر فرو رود و گفته لاجل مسمی تا بروز قیامت
که آفتاب منکسف شود و ماه منخسف و ستارگان منکدر یدبر الامر جهان تدبیر میکند بخلق و موت و ارزاق و اجال که هیچ را
از کتم عدم در وجود می آرد و میکند و از اصلاب آبا بارحام امهات میرساند و گروهی را از شکم مادران بر زمین می آرد و گروهی را از
زمین بشکم زمین میرساند بر وفق حکمت و صلاح و امارات و علامات را تفصیل میدهند و تشریح بیان میکند و میکند تا از
ایشان بر میدارد و این همه برای چه میکند برای آن تا بو که شما یقین بدانید که مدبر و مفصل قادر است بر بعث و نشور
و بدانید که شما بدان خواهید رسید و ثواب خدای خواهید و بجزای انچه میکنید از طاعات و معاصی خواهید
رسیدن وهو الذی مد الارض وجعل فیها رواسی وانهارا ومن کل الثمرات جعل فیها زوجین اثنین یغشی اللیل النهار

الله

ان فی ذلک لآیات لقوم یتفکرون وفی الارض قطع متجاورات وجنات من اعناب وزرع ونخیل صنوان وغیر صنوان یسقی
بماء واحد ونفضل بعضها علی بعض فی الاکل ان فی ذلک لآیات لقوم یعقلون اوست آن خدای که بگسترانید زمین را و بگسترد
حق تعالی در بدایت خلق زمین بیافرید بر جای کعبه و آنکه کف بر بود و تا به جوز زمین از زیر کعبه بیرون آورد و چون آنکه زمین بر پشت آب بود و
گشتی تا آب شد و بسر آب بی جنبید و آرام نگرفت حق تعالی کوهها را بیافرید بمنزله میخ زمین کرد بمثابه سنگهای گران که بر کنار بساط
نهند تا باد در نورد چنانکه گفت وجعل فیها رواسی و در زمین بگرد و بیافرید کوههای بیخ او ثابت همچنین جویهای
فراخ در زمین بیافرید و از هر نوع میوه دو جفت الوان دو نوع سیاه و سفید و ترش و شیرین و تر و خشک در می پوشد
تاریکی و ظلمت شب را نور و ضیا روز را و سیاه روشن میکرد و در چیزها آیاتی و علاماتی است قومی را که تفکر کنند و اندیشه
بجای آرند تا مصنوع خود را و نیکار خود را بشناسند و در زمین پارهاهای است نزدیک یکدیگر و پیوسته بهم همه را از یک جنس و یک
شکل و صورت دارند با این همه مختلف اند بعضی را صلاحیت زرع است و بعضی را نیست بعضی نبات
رویاند و بعضی نرویاند و نیز بوستانهاست از انگور و کشت و درختان خرمی بعضی آنست که از یک اصل بر آمده اند
و بعضی چنین است همه از یک زمین بر آمده اند و یک آب خورده و ما که آفریدگار ایم و پروردگار بر حسب آنچه میخواهیم بعضی را
بر بعضی تفضیل میدهیم در طعم و رنگ و بوی این جمله آیاتی و دلالاتی هست که این همه بر ثبت مقادیر مختار حکیم است که اگر چنان بودی
طبایع ایشان میگویند بایستی که همه یکرنگ و یکطعم و یک شکل بودی چون آب و هوا و خاک یکجاست جابر بن عبد الله الانصاری
گفت که از رسول شنیدم که علی را گفت الناس من شجر شتی و انا و انت من شجرة واحدة آنگاه این آیه بر خواند وفی الارض قطع
متجاورات الی قوله یسقی بماء واحد مجاهد گفت مردمان چنان تفاضل است که در بنی آدم از یک پدر و مادر اند و این اختلاف
در ایشان یکی دراز و یکی کوتاه و یکی سفید و یکی سیاه و یکی عاقل و یکی ابله و یکی سعید و یکی شقی حسن بصری گفت این مثلیست
که خدای تعالی زده است برای دلهای که همه از یک اصل اند چنانکه پارهای زمین باران رسد بعضی باران قبول کنند که نرم باشند
و بعضی قبول نکنند که سخت باشند همچنین خدای تعالی کتاب فرستاد از آسمان و با ایشان الطاف کرد و بعضی دلها بود که قبول کرد و بعضی
سخت بود که بر کفر و معاصی اقرار کرد و آنکه گفت بخدای که هیچکس هم نشین قرآن نباشد الا چون بر خیزد یا زیادتی یا نقصانی
قال الله تعالی وننزل من القرآن ما هو شفاء ورحمة للمؤمنین ولا یزید الظالمین الا خسارا وان تعجب فعجب قولهم أإذا کنا ترابا
أإنا لفی خلق جدید اولئک الذین کفروا بربهم واولئک الاغلال فی اعناقهم واولئک اصحاب النار هم فیها خالدون ویستعجلونک
بالسیئة قبل الحسنة وقد خلت من قبلهم المثلات وان ربک لذو مغفرة للناس علی ظلمهم وان ربک لشدید العقاب حق
سبحانه و تعالی خطاب کرد با رسول خود و گفت اگر عجب می آید ازین کافران که با این همه آثار و براهین و حجج و آیات و بینات و
علامات کفر می ورزند و بر کفر اصرار میکنند و جمادات را می پرستند و نیز عجب گفتار ایشان که میگویند چون ما خاک شده باشیم
ما را دیگر بار در خلق نو خواهند آفرید و بر خواهند انگیخت اما کسانی که این سخن گفتند آنانند که بخدای تعالی کافر شدند و ایشان آنانند که غلها
باشد ایشان اهل دوزخ اند در دوزخ جاوید باشند و بشتاب میکنند ترا بالعذاب و تعجیل میکنند و میگویند یعنی که از
تو عذاب میخواهند پیش از احسان و رحمت این بود که کافران بر سبیل استهزا میگفتند اگر این عذاب که ما را وعده میدهی حقست
و از اصلی هست آن عذاب را بر جای ما از ایشان حکایت کرد وقالوا اللهم ان کان هذا هو الحق الآیة وقد خلت و پیش
از ان بگذشت بر امتان گذشته عقوبتها و عذابها با نواع و بدرستی که خدای تو ای محمد خداوند مغفرتست از زمین است مردمانرا
بر ظلم و این وعده از زمین مطلقست بمشیت مقید نیست خداوند سخت عقوبت است سعید بن المسیب گفت چون این آیه آمد

بخدای کافر شدند و ایشان آنانند که

رسول خدای گفت اگر عفو خدای بودی و تجاوز او هیچ آدمی را عیش خوش نبودی و اگر نه وعید و عقاب وی بودی هیچ کس را زندگانی
نیست با عفو او کار اشتندی ویقول الذین کفروا لولا انزل علیه آیة من ربه انما انت منذر ولکل قوم هاد الله یعلم ما تحمل
کل انثی وما تغیض الارحام وما تزداد وکل شیء عنده بمقدار عالم الغیب والشهادة الکبیر المتعال میگویند آنکسانی که کافر شدند
بر سبیل طعن چرا آیتی و دلالتی نفرستند و فرو نمی آید بر وی از خدای وی اگر وی پیغمبر خدای است تا حجت نبوت وی
باشد و دلیل صحت قول وی خدای هم جواب او داد و گفت ای محمد تو پیغمبری ترساننده آنچه بتو تعلق دارد ادای رسالت و انزال
ما انزال الآیات چه آن بخدای تعلق دارد و بحسب مصلحت فرستد و هر گروهی را نماینده باشد و امامی که بدو اقتدا کنند ابن عباس
گفت که چون این آیة آمد رسول صلعم دست بر سینه خود نهاد و گفت انا المنذر و دست بر دوش علی نهاد و گفت انت الهادی
یا علی بک یهتدی المهتدون من بعدی و حذیفه یمانی روایت کند از رسول صلعم این کار بخلافت یا علی هادی و مهتدی است
چون امام اولین هادی است اخوین مهتدی این دلیل خلاص نجات است لن یهلک الرعیة وان کانت مسیئة واذا خلافه
کانت الولاة هادیة ونافیة تا این آیة کرا باشد از کار امامتش باشد آنکه حق تعالی از کمال قدرت و کمال علم خود خبر داد و گفت
والله یعلم خدای میداند آنچه هر ماده در شکم خود بر میدارد که نرست یا ماده تمام یا ناتمام نیکبخت یا بد سعید است یا شقی
و میداند آنچه کم میشود از نه ماه تا بشش ماه و آنچه میفزاید تا بیکسال و دو سال حسن بصری گفت آنچه بکاهد یسقط یعنی وقت از شکم بیفتد
یا بیفزاید یعنی بعدت نقصان یا تمام نه ماه برسد و مدت حمل نزد ما از شش ماه کم نباشد و بیشتر از نه ماه کم نخواهد بود روایت بکمال
و مذهب ابو حنیفه آنست که مدت حمل دو سال باشد و مذهب شافعی آنست که چهار سال باشد شافعی گفت که حماد بن سلمه
گفت هرم بن حیان بچهار سال زاد و چون بزاد نقش دندانهاش جمله برآمده بود و در خبر است که در عهد عمر بن الخطاب زنی را
تا سنگسار کنند بعلت آنکه بشش ماه زائیده بود امیر المومنین علی علیه السلام عمر را گفت ان خاصمتک بکتاب الله خصمتک اگر این
زن با تو بکتاب خدای خصومت کند غلبه کند بر تو عمر گفت چگونه گفت خدای گفت است وحمله وفصاله ثلثون
شهرا و قال والوالدات یرضعن اولادهن حولین کاملین دو سال که مدت رضاعت است بیرون بری ماند شش ماه مدت حمل
باشد عمر معلوم کرد و گفت است نیز هر چند تا آن زن را رها کردند وکل شیء عنده بمقدار هر چیزی را اندازه باشد و مقداری نزد
خدای عز و جل چنانکه حکمت وی اقتضا کند نه زیادت و نه نقصان قتاده گفت آجال و ارزاق نزدیک وی مقداری است معلوم
معلوم و او عالمست بهر غیبی یعنی بکارهای پوشیده و نهانی و آنچه آشکار او مشاهده بود یعنی موجود و معدوم داند و نهان و آشکار
شناسد و او بزرگ و برتر است بهمه چیزی و بهر مرتبه و منزلت بلندتر او باشد و قاهر و مستعلی بر همه چیزها سواء منکم من
اسر القول ومن جهر به ومن هو مستخف باللیل وسارب بالنهار له معقبات من بین یدیه ومن خلفه یحفظونه من امر الله
ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم واذا اراد الله بقوم سوءا فلا مرد له وما لهم من دونه من وال بیان کمال عالمی خود کرد و گفت
یکسانست نزدیک وی علم و دانش او از شما آنکس که سخن پنهان کرد و آنکس که آشکارا کرد و آنکه بشب پوشیده و آنکه آشکارا رود
بروز از بهر حوایج خود یعنی همه معلومات نزدیک او متساوی است از آنکه او عالم الذات است عبدالله عباس گفت مراد
آنست که او عالم بآنکس است که او بشب تاریکی پوشیده گشته و نهفتی رود و آنکه بروز نماید که من از تهمت بریم و اظهار
حسن سیرت کند در پی او حقیقت و وعید را باشد خدای را فرشتگان هستند در شب و روز که بر عقب یکدیگر در آیند
جماعتی بروند و بعقب ایشان جماعتی دیگر بجای بنشینند یعنی فرشتگان شب و روز اند که خدای فرستد برای آنکه او و میان
را نگه دارند که ضمیر باز راجع است بآنکس یعنی آنکس را که سخن پنهان و آشکارا کند فرشتگان نگه دارند بروی موکل از پیش او و از پس او
با مرد و زنان

با مرد و زنان خدای و مر آنکه میدارند از پس و پیش وی در خبر است که فرشتگان اند موکل بحفظ ما تا شیاطین را از حیلهای ایشان بازدارند
چنانکه کسی را از انگبین مگس راند در خبر است که یکی از جمله بندگان صحابه پرسید که ما را چند فرشته موکل است گفت ده
فرشته یکی بر راست و یکی بر چپ آنکه بر راست امیر است بر آنکه بر چپ چون بنده حسنه کند فرشته دست راست یکی را ده
بنویسد و چون سیئه کند فرشته دست چپ گوید بنویسم گوید توقف کن باشد که پشیمان شود و استغفار و توبه کند هیچ بر وی
ننویسد و اگر توبه نکند گوید بنویس که خدای ما را برهاناد که بد قرینی ما را خدای مراقبت نمیکند و از ما شرم نمیدارد
و ذلک قوله ما یلفظ من قول الا لدیه رقیب عتید و دو فرشته دیگر اند خدای را از پیش و پس که ما را نگاه میدارند و ذلک
قوله معقبات من بین یدیه ومن خلفه و فرشته که سوی پیشانی تو است بدست او است یعنی سلطنت بر تو چون تواضع کنی
ترا رفعتی بخشد و چون تکبر کنی تواضع کند و دو فرشته دیگر اند که بر لب تو موکل اند هیچ چیز نگاه ندارند جز صلوات تو بر محمد
و آل محمد دیگر بر دهن تو موکل اند تا مار در دهن نشود و دو فرشته دیگر بر چشمهای تو موکل اند این ده فرشته بهر آدمی بشب و ده
دیگر بجای ایشان بروز و روند جمله بیست فرشته ده بروز و ده بشب و ابلیس بروز و شب متعرض وسوسه آدمیان باشد و فرزندان
شب در خبر است که چون شب آید فرشتگان روز بروند خدای تعالی گوید چگونه بنده مرا رها کردید گویند بار خدایا تو دانا
تری در نماز پیشین با او بودیم دیگر فرشتگان را گوید که چگونه دیدید او را گویند بار خدایا در نماز شام یافتیم سعید جبیر از
عبدالله عباس روایت کرد که مراد بقوله معقبات پادشاهی است که او را نگهبانان و حارسان باشند بشب و روز ضحاک
گفت مراد پادشاهان کافر اند که گمان برند که حارسان ایشان از خدای نگاه توانند داشت و برین وجه آیه تهکم را باشد ابن
جریج گفت مراد رسول خدای است که او را نگهبانان هستند که نگاهش میدارند از شر جنیان و از طارق شب و روز
ابن زید گفت در قصه عامر بن الطفیل و زید بن اربد آمد که حضرت رسالت پناه در مسجد نشسته بود با جماعتی صحابه آن
در مسجد آمدند مردم همه بر خاستند یکی از صحابه گفت یا رسول الله این عامر بن الطفیل است که بر سوی تو آمد گفت بگذار تا
بیاید که اگر با او خیر خواهد مهتدی شود و بیاید و پیش رسول بنشست و گفت ای محمد اگر من اسلام آرم چه باشد گفت آنچه دیگر
مسلمانان راست و آنچه برایشان بود بر تو بود گفت خلافت خود از پس خود بمن دهی گفت آن تعلق بخدای دارد بمن دهد و تعلق هم
گفت مرا امیر اهل وبر کنی تا من امیر اهل وبر باشم و تو امیر اهل مدر گفت نه گفت پس مرا چه دهی گفت عنان اسپان
در دست تو نهم تا بدان غزو کنی گفت عنان اسپان خود امروز در دست منست امروز نیز چه حاجت است ولکن برخیز
تا با من سخن گویی و مناظره کنی رسول صلعم برخاست با او برفت و جائی بنشستند و مناظره میکردند عامر بن الطفیل زید را گفته
بود که چون با او خصومت کنم و آواز من بلند شود تو از پس وی در آئی و تیغی بزنی و در افکنی چون عامر در خصومت رفت و مناظره
میان او و رسول سخت گشت زید بر خاست و باز پس پشت رسول رفت و خواست که تیغ از نیام بیرون آرد هر چند زور کرد
هر چند که تیغ از نیام نجنبید و عامر اشارت میکرد و او در رسول نگریست زید را دید که قوت میکند و دست بر قبضه تیغ از نیام
برکند گفت اللهم اکفنیهما بما شئت بار خدایا کفایت کن از من کار اینها بهرچه خواهی خدای تعالی صاعقه فرستاد و زید را
بسوخت و عامر هزیمت کرد و میگفت یا محمد خدای را بخواندی تا زید را بکشت والله که من این بر تو لشکر تو باز
کنم رسول صلعم گفت خدای ترا هلاک کند او بیامد بسرای زنی سلولیه فرود آمد بامداد بر خاست و سلاح در پوشید از خیمه بیرون
رفت و در صحرا می تاخت و میگفت بحق لات و عزی اگر محمد با من بصحرا بیرون آید و صاحبش یعنی ملک الموت هر دو را
بنیزه بزنم خدای تعالی فرشته فرستاد تا بانگ بروی زد و بینداخت در حال غده ازو ظاهر شد و بر آمد بزرگ او با خانه آن زن

سلولی بفت و می گفت غدة کغدة البعیر و موت فی بیت سلولیة الحق اسب بجوا است و برپشت اسب بقبیلهٔ خود رود و در راه هم
برپشت اسب بمرد و خدای تعالی دعای پیغمبر در حق هر دو اجابت کرد این آیه درین قصه فرستاد و ازینجا که سواء منکم من
اسر القول تا اینجا که و ما دعاء الکافرین الا فی ضلال آنکه خدای تعالی باز نمود حال بر هیچکس نگرداند تا حال بر خود دیگر داند
یعنی ایشان بر استقامت باشند خدای تعالی با ایشان بر سر فضل و رحمت باشد چون نیت بگردانند خدای تعالی بر ایشان
بگرداند در خبر است که چون تحریم خمر نازل شد رسول امر کرد تا بریزند و هر جا که می یافتند می ریختند یک روز رسول در کوچه
از کوچهای مدینه میرفت برپای آن انصاری می آمد و آبه خمر بر سر گرفته چون رسول را دید بترسید و طلب کرد که بگریزد و در دل نیت
با خدای راست کرد و گفت بار خدایا اگر این یکبار دیگر فرو گذاری دیگر بار بسر این خطا نروم آنگه ترسان و لرزان می آمد تا که برسول
رسید سلام کرد رسول گفت ای فلان چیست که بر سر داری بنا است گفت که خمر است گفت باز گفت که سرکه است یا رسول
گفت مرا ده و ترا باز سر بر گرفت با دل خایف و دستی لرزان بلده از ان بر دست رسول بگرفت او آن خمر کو بود سرکه صافی بگردید
بود رسول از ان بچشید و ایشان بچشید مرد متعجب فرو ماند و گفت یا رسول الله بدان خدای که ترا بحق بخلقان فرستاد
که من خمر در قرابه کردم گفت است سکر گفتی و لیکن چون مرا دیدی چو در دل نیت کردی گفت توبه نصوح کردم بار خدایا این
بار دیگر رسوا مکنی بار دیگر بسر این کار نروم گفت لاجرم چون صدق نیت بشناخت حال بگردانید و خمر در قرابه سرکه
کرد آنگه این آیه برخواند ان الله لا یغیر الی اذا اراد الله و چون خدای خواهد که قومی را هلاک و عذاب کند ایشان را هیچ مردی ن
گردانی نباشد و ایشان را بجز خدا والی نباشد که بلا بگرداند از ایشان و حمایت ایشان کند هو الذی یریکم البرق خوفا
وطمعا وینشئ السحاب الثقال ویسبح الرعد بحمده والملائکة من خیفته ویرسل الصواعق فیصیب بها من یشاء وهم یجادلون
فی الله وهو شدید المحال له دعوة الحق والذین یدعون من دونه لا یستجیبون لهم بشیء الا کباسط کفیه الی الماء لیبلغ فاه وما هو
ببالغه وما دعاء الکافرین الا فی ضلال   اوست آن خدای که برق را بر مقدمهٔ باران بشما می نماید در حالی که خوف است از
صاعقه آتش و طمع است که باران آید مقطر ابرد قتاده گفت خوفا للمسافر و طمعا للمقیم مسافر را خوف بود از آنکه رنج بود او را   مزم
از باران و طمع بود مقیم را در روزی و فراخی و بدین علاوه و بیافریند ابرها و اختراع ابرهای گران از باران و نقل اعتمادی باشند   سپیل رم
لازم از جهت ثقل و یسبح الرعد بحمده و تسبیح بکند خدای را رعد بحمد و ثنا و ستایش می فرستگان تسبیح میکنند از بیم و هیبت
وی تسبیح نیز خدای را باشد از آنچه بروی روا نباشد و تسبیح رعد گفته اند که دلالت کران وی بود بر آنکه وی را خالقی هست
مستحق تسبیح چنانکه سجده جمادات خدای را دلالت ایشان باشد بر آنکه کاری بر مستحق و گفته رعد نام فرشته است موکل
بر ابر سعید جبیر روایت کند که جمعی جهودان پیش رسول آمدند و گفتند ای محمد آمده ایم تا از تو مسایل پرسیم اگر جواب
دادی ایمان آوریم گفت عهد کردید که خلاف نکنید گفتند کردیم گفتند ما را خبر ده از رعد تا چیست گفت فرشته است موکل
بر ابر با زبانه بدست دارد که ابر را بدان میراند که خدای فرماید گفتند این آواز چیست گفت زجر اوست ابر را تا انجا رود
که او را باید گفتند راست گفتی ابوهریره علیه اللعنه گفت چون رعد آمدی رسول گفتی سبحان من یسبح الرعد بحمده والملائکة
من خیفته ابن عباس گفت هر که آواز رعد بشنود و بگوید سبحان الذی یسبح الرعد بحمده والملائکة من خیفته وهو علی کل
شیء قدیر اگر او را صاعقه رسد دیتش بر من ابن عباس گفت رعد فرشته است چون آواز برآرد هیچ تسبیح در آسمان
هیچ فرشته نماند الا که آواز تسبیح برآرد آن خدای باران فرستد و یرسل الصواعق و بفرستد صاعقها و آن آتشی بود که از
آسمان فرود آید هر کجا که آید بسوزد و آن صاعقه را بهر کس رساند که خواهد امام محمد باقر گفت صاعقه بهر کافر رسد

که ذکر خدای کنند و هم بجا دلون و حال آنست که جدال و خصومت میکنند در دین خدای یعنی عامر بن الطفیل و زید و گفته اند مردی بود
از طواغیت عرب رسول جماعتی را پیش او فرستاد تا با سلامش دعوت کنند برفتند دعوت کردند گفت بگویید تا خدای محمد
که شما را بوی دعوت میکنید از جهت آنست از زرست یا از سیم یا از مس یا از آهن ایشان گفتند خدای ازین همه منزه است
و برا هیچ چیز تشبیه نتوان کرد ایشان باز گشتند و رسول را خبر کردند گفت بروید دیگر باره او را دعوت کنید رفتند
و دعوت کردند گفت من اجابت نکنم محمد را تا خدای او ندانم و نه دانم که از چیست باز آمدند و رسول را خبر دادند گفت باز
بروید تا حجت بروی متوجه شود بیامدند و با وی مناظره کردند همان مقالت میکرد ابری برآمد و بار رعدی و برقی
و یک شراره از ان برق بیفتاد و او را بسوخت یاران باز گشتند تا رسول را خبر دهند جمعی صحابه پیش ایشان باز آمدند گفتند   وبران کاوزنادم
صاعقه چگونه بسوخت صاحب شما را گفتند چه دانید گفتند خدای این آیه فرستاد و یرسل الصواعق فیصیب بها من یشاء
و خدای صاعقه فرستد و برسد بانکس که خواهد و بسوخت کند و خشم است و دعوة الحق او راست حق یعنی اجابت کردن
دعای حق امیر المؤمنین گفت توحید است ابن عباس گفت شهادة ان لا اله الا الله است و آنانکه ایشان می خوانند
می پرستند از بتان بدون خدای لا یستجیبون لهم اجابت نکنند ایشان را هیچ از آنچه طلب کنند بهیچ خبر نکنند و ایشان
خود را جانکه هیچ نفعی نه بینند همچنانکه کسی است که خود را انگشتان گشاده کرده باشد تا آب برگیرد و بدهن خود رساند هیچ آب
بر کف وی قرار نگیرد و هیچ مقصود وی حاصل نیاید مجاهد گفت عابد اصنام و بت چنان باشد که آنکس که او آب را در تاریکی
خویشتن خواند آب بدهنش نرسد و نرسد جواب دعوت وی اجابت نکند و هیچ نیاید و اهل معانی گفته اند که معنی
آنست که چون کسی باشد که خواهد که آب در قبض کرد و آب در دست او نباشد و گفته اند که امیر المؤمنین بدین حب تمثیل
کردی و من یقبض الماء بیکفیه مثل قابض علی الماء خانته فروج الاصابع آنکه فرمود و چنان که چون اهل کافران مر بتان را
بپرستند و ضایع شدن یعنی ایشان را اجابت نکنند و دعای ایشان ضایع کرده و هلاک شوند ابن عباس گفت
دعای کافران بیشتر خدای را   ولله یسجد من فی السموات والارض طوعا وکرها وظلالهم بالغدو والآصال قل من
رب السموات والارض قل الله قل افاتخذتم من دونه اولیاء لا یملکون لانفسهم نفعا ولا ضرا قل هل یستوی
الاعمی والبصیر ام هل تستوی الظلمات والنور ام جعلوا لله شرکاء خلقوا کخلقه فتشابه الخلق علیهم قل الله خالق
کل شیء وهو الواحد القهار   حق تعالی بیان کرد درین آیه که هر که هست در آسمانها و زمینها همه خدای را سجده میکنند اما
بطوع و رغبت و اما باکراه و اجبار مومنان خدای را بطوع و رغبت سجده میکنند و کافران از ترس و بیم شمشیر یا از روی
حاجت و افتقار ابو علی گفت سجده ذکر ده و بدل تسخیر باشد چنانکه تن درست را بیمار کنند و تو انگر را درویش و زنده را مرده
و سایهای ایشان بامداد و شبانگاه ابن عباس گفت مراد و سایهها ساجدان است که چون سجده کنند سایههای   ایشان م
مومنان چنانکه ایشان تابع باشند بطوع و رغبت سجده کنند آنکه کافر باشند سجده بکره کنند سایههای ایشان هم
سجده کنند و گفته اند مراد بسجده سایه افتادن وی است بر زمین مثال ساجد که روی بر زمین نهد و گفته اند تصریف و تحویل
وی است در طول و عرض و نقصان که رسول را خطاب کرد و گفت این کافران را بگوی بر سبیل احتجاج که کیست خدای
آسمان و زمین آنگه گفت اگر ایشان جواب ندهند و حق نگویند تو بگوی که خدای زمین و آسمان الله است آنگه گفت
بگوی ای فرا گیرید جز او غیر او دوستان که تو لا میکنید از ایشان که مالک نشوند و ضرری از خود دفع کردن چون مالک نفع   بایشان م
و نفع خود نباشند دیگری را چگونه باشند آنگه مثلی زد و گفت ای محمد هیچ یکسان باشند بینا و نابینا یا هیچ است باشد تاریکی و روشنی

یعنی بانگ کافران نابینا اند و در تاریکی اند و حق نمی بینند و در تاریکی کفر و شرک گرفتارند و مومنان بینا اند و حق را می بینند
و در روشنایی ایمانند و محبت و برهانند یا یکدیگر برابر نباشند ام جعلوا لله شرکاء یعنی کافران مشرکان خدای را همتایان پدید
کرده اند این شرکاء افریدند چنانکه خدای افرید فتشابه الخلق علیهم بر ایشان مشتبه شود دانند که افریده این کدام و افریده آن کدام
چون ایشان از افریده نیستند چگونه شریکان خدا و ند قل الله خالق کل شیء بگوی که خدای است افریننده همه چیزی از آسمانها و زمین
و کوه و دریا و حیوان و جماد و اصناف خلق از جواهر و اعراض خلق الله خدای قاهر و شکننده و غلبه کننده کسی برا قهر نتوان
کرد انزل من السماء ماء فسالت اودیة بقدرها فاحتمل السیل زبدا رابیا ومما یوقدون علیه فی النار ابتغاء حلیة
او متاع زبد مثله کذلک یضرب الله الحق والباطل فاما الزبد فیذهب جفاء واما ما ینفع الناس فیمکث فی الارض کذلک
یضرب الله الامثال ای مثلی است که خدای تبارک و تعالی زده است برای حق و اهل حق و برای باطل و اهل باطل
حق را و اهل حق مثل بارانی زد که از آسمان فرود آید و خانهای بسیار پر کرد و بان مقدار که خدای خواهد بقدر اندازه که بدان منتفع
شوند و از آن منتفع گردند و آنچه بکدار ند از زر و نقره و ارزیر و روی و مس سازند که بیابند از روی و ارزیر و نقره و جامها و ادوات
مثل همچنین آنچه از زر و نقره و مس سازند باقی ماند و باطل بماند و اهل باطل منقطع شوند و است باین که زبد است و قت هیچ سیل و مثل کف
آنچه بکدازند از جواهر بر سر آید نابکند ای این دو کف هیچ چیزی باقی نماند همه نابود شود و مضمحل گردد و همچنین است حق و اهل
حق را اگر اندکی باشند هرگز منقرض نشوند و باطل و اهل باطل اگر چه بسیار باشند ایشان را بقائی نباشد پس نابود
منقرض گردند که فرو فرستاد از آسمان آبی پس روان شد وادیها بقدر و اندازه خود در مجاری سیل بحسب ضیق و وسعت
پس برداشت سیل این کف بر سر آمده و مما توقدون و آنچه آتش برو بر می افروزند در گداختهای از نقره و زر و برنج
و مس برای حاصل کردن و ساختن زیور و اوانی کفی باشد و در آن نیز باشد کف آب کذلک همچنین مثلها زند خدای حق
و باطل یا کف الاشیاء باطل است پرده خفا ز اکنده و متفرق شود و مضمحل گشته و آنچه سود کند مردم را در زمین
باز بسته و درنگ کنند و بماند و اسبابهای می زند خدای للذین استجابوا لربهم الحسنی والذین لم یستجیبوا له
لو ان لهم ما فی الارض جمیعا ومثله معه لافتدوا به اولئک لهم سوء الحساب وماویهم جهنم وبئس المهاد آنکه گفت آنانکه
خدای را اجابت کنند یعنی آنچه ایشان را دعوت کنند از اسلام و راه حق بهشت ایشان را نیکو مزد آنجا کرده باشند از اعمال
بهشت و آنانکه او را اجابت نکنند و بر کفر اصرار کنند ایشان را عذابها باشد که اگر ایشان را باشد و ملک ایشان باشد
آنچه در زمین است و مانند آن با آن یعنی ملک زمین مضاعف شود خواهند که خود را بان جمله باز خرند از عذاب ایشان را
باز نفروشند و قبول نخواهند شد ایشان آنانند که ایشان را حساب بد باشند و شمار سخت و جای ایشان در دوزخ باشد
و بد سرایی و جایی است دوزخ افمن یعلم انما انزل الیک من ربک الحق کمن هو اعمی انما یتذکر اولوا الالباب الذین یوفون
بعهد الله ولا ینقضون المیثاق والذین یصلون ما امر الله به ان یوصل ویخشون ربهم ویخافون سوء الحساب والذین
صبروا ابتغاء وجه ربهم واقاموا الصلوة وانفقوا مما رزقناهم سرا وعلانیة ویدرؤن بالحسنة السیئة اولئک لهم
عقبی الدار ای پس آنکه این مثل زده باشد و این داستان نهاده اند همچنین است که داند آنکه از آنچه
فرو فرستاده شد بتو از خدای تو حق و صواب است و او بر آن باشد مانند کسی باشد که نابینا بود یعنی چنانکه همچو کسی را بسر
دل آنکه گفت الالباب را بسته و شبهه ای باشد که مومن با کافر برابر نباشد انگه پند گیرد و بر سر کسی که ذکر و تدبر خداوند عقل کند
آنکسانی که بعهد خدای وفا کنند و امر و را کار بندند و عدنهای اجتناب نشده آنکسانی که شوند به آنچه خدای فرموده و عهد

بدان معشر گفته اند مراد ایمان است بجمله پیغمبران و کتابهای و صلة الارحام است ابو ایوب انصاری روایت کرد که
رسول خدای گفت مردی را که خدای را پرست و با او شرک میاور و نماز بجای دار و زکوة بده و صله رحم بپیوند با همچنان باشد
که برادر اهله باشی که بهشت بر کعب الاحبار گفت بدان خدای که دریا بشکافت برای موسی که در توریة نوشته است
که ای فرزند آدم از خدای بترس با پدر و مادر نیکویی کن و رحم بپیوند تا عمرت دراز کنم و کار آیست آسان کرد الخ و بلا از تو
باز دارم و یخشون ربهم و از خدای بترسیده و از بدی روز قیامت هم بترسند و الذین صبروا و آنانکه صبر کنند بر طاعت
و صبر کنند از معصیت برای طلب رضای خدای و ثواب او و از آنچه ایشان را روزی کردیم نفقه کنند در نهان و آشکارا
و بخیر و نیکویی بدی را دفع کنند و باز دارند یعنی چون با ایشان سفاهت کنند ایشان حلم خود در کار بندند و چون بر ایشان ظلم
کنند عفو کنند و چون از ایشان قطع کنند ابن عباس گفت عمل صالح عمل بد را دفع کنند و گفته اند که تبیین اتبع السیئة گفت کیا
بر عقب ادطاعتی کن تا از محو کند گفته اند که این صفت خصلت است که در ای ایشان را حاصل است
شب طلبکاری ... که بهشت هستی از برای این خدای در حق ایشان گفت ایشان اند که ایشان راست عاقبت سرای نیکو که بهشت
است جنات عدن یدخلونها ومن صلح من آبائهم وازواجهم وذریاتهم والملائکة یدخلون علیهم من کل باب سلام علیکم بما صبرتم
فنعم عقبی الدار والذین ینقضون عهد الله من بعد میثاقه ویقطعون ما امر الله به ان یوصل ویفسدون فی الارض اولئک
لهم اللعنة ولهم سوء الدار آنکه بیان کرد که عاقبت سرای کدام است گفت بهشتهای باشند مقیم و جاوید در آنجا مقام
کنند و از آنجا بیرون نیایند و ایشان آنانند که نیکان بوده باشند از پدران و مادران و زنان و فرزندان ایشان و فرشتگان
در می روند بر ایشان از هر دری و میگویند ایشان را سلام علیکم بسلامت و سلامت بر شما بصبری که کردید در دنیا و نیکو
عاقبت سرای است این بهشتها مقاتل گوید بمقدار هر روزی از روزها سه بار فرشتگان در پیش مومنان روند با تحفها و
هدیها و میگویند سلام علیکم بما صبرتم انس مالک گفت چون این آیه بخواند گفت جنات خیمهای است از در مجوف طول آن
هوا شش میل است و در آنجا سیکانی و پیوندی باشند و هر یک را و برای هزار مصراع باشند از زر و هر دری
هشتاد هزار فرشته باشند با هر فرشته تحفه و هدیه که صاحب آن از آن نباشد ایشان همه مومنان او باشند و در میان
ایشان وادیها باشد آنگه گفت آنانکه عهد خدای بشکنند پس از آنکه استوار کرده باشند و بریدند از آنچه خدای ایشان را فرموده
باشد به پیوستن آن در زمین فساد کنند ایشان را لعنت و دوری از رحمت خدای و ایشان را بد سرای است یعنی دوزخ مقاتل آن
گفته اند که مراد بدین آیه خوارج اند که بغی کنند بر امام عدل بیرون آمدند بر رسول و امیر المومنین علی علیه السلام را خبر داد و گفت یا علی
انک ستقاتل الناکثین والقاسطین والمارقین و مراد و یفسدون فی الارض محاربان اند الله یبسط الرزق لمن یشاء
ویقدر وفرحوا بالحیوة الدنیا وما الحیوة الدنیا فی الاخرة الا متاع ویقول الذین کفروا لولا انزل علیه آیة من ربه قل ان الله یضل
من یشاء ویهدی الیه من اناب الذین آمنوا وتطمئن قلوبهم بذکر الله الا بذکر الله تطمئن القلوب الذین آمنوا وعملوا الصالحات
طوبی لهم وحسن مآب حق بیان کرد در این آیه که روزی گشاده کنند از حضرت اوست قبض و بسط در فرمان اوست و گفت
خدای گشاده کند روزی بر آنکه بخواهد و فراخ میکرداند و باندازه میرساند و تنگ میکرداند بر کسی که بخواهد و فرحوا و ایشان یعنی
کفار قریش بزندگانی دنیا در سب زندگانی آخرت نیست الا آنچه بهره فتنه گیرند و آنکه بگذارند کلبی گفت مانند متاع خسیس که از اندک
نباشد و قیمتی نبود چون کاسه و قدح و آنچه بدین ماند آنگه حکایت کرد آنچه کافران میگفتند گفت میگویند آنکسانی که کافر شدند چرا
فرو فرستاده نشد بروی آیتی و علامتی که دلیل صدق او کند در دعوی که خدای وی گفته اند مراد بایه عبد الله بن ابی امیه است

بپیوندند م
آیند م
شاد داشته اند و زنده کانید م

واصحابش گفت ای محمد خدای تو اضلال کند هر که خواهد بجلال برده عقوبت یا بحکم و تسمیه یا بمعنی هلاک بود یا چیدان زود ثواب
کند و راه نماید بجود یعنی بر ثواب خود بر آنکه انابت کند و بخدای گردد و شاید که مراد بهدایت لطف باشد از آنکه ایمان آورده اند
دلهای ایشان بذکر خدای آرمیده گفت عبدالله عباس گفت مراد سوگند است چون بر یکی دعوی دارند و گواهی
نباشد و مدعی علیه را سوگند دهند چون سوگند خورد بنام خدای برد اطمینان حاصل شود و دل بیارامد مجاهد گفت خاص
است در اصحاب رسول م و مؤمنان که دلهای ایشان بخدای و بنام خدای ساکن شود و بذکر او انس گیرند و متسلی شوند
آنها که ایمان آوردند و عمل صالح کنند از ادای واجبات و اجتناب مقبحات ایشان را قره عین و شادی و روشنی چشم
باشد و بازگشت نیکو سعید جبیر گفت از عبدالله عباس که طوبی نام بهشت بلغت حبشه ابو سعید خدری گفت که مردی
از رسول پرسید که طوبی چیست گفت نام درختی است که در بهشت سایه او صد ساله راه باشد جامهای اهل بهشت از
شکوفه او بیرون آید و در خبری دیگر است که آن درختی است اصل آن در سرای رسول ص و هیچ سرای نباشد در آن الا شاخی از
آن جا سر در آنجا دارد و خدای تعالی هیچ شکوفه و میوه نیافریده است که بر آن درخت نباشد از هیچ رنگی مگر سیاهی و از زیر آن
دو چشمه بیرون می آید یکی کافور و یکی سلسبیل مقاتل گفت هر برگی خلایق را سایه کند و فرشته بر هر برگی موکل است خدای را تسبیح
میگوید بانواع لغات وهب منبه گفت در بهشت درختی هست که آن را طوبی گویند اگر سوار نیکو صد سال در سایه او برود از وی
در نگذرد و زمینش یاقوت باشد خاکش کافور و گلش مشک از اصل آن چون شیر و انگبین بیرون می آید و آن جای نشست
اهل بهشت باشد ایشان در مجلس خود نشسته باشند که فرشتگان آیند با نجیبانی از نور زمامهای بر پشتهای ایشان جلها باشد
که الوان آن از یاقوت بود و در قبهای آن از زر بود جامهای آن از سندس بود و استران از استبرق بود و فرود آیند و گویند
خدای تعالی ما را بزیارت شما فرستاده است تا بر شما سلام کنیم آنگه بر آن شتران نشینند و در پهلوی هم دیگر میروند و با یکدیگر از
نیکو حدیثها بجوار رحمت حق تعالی خود رسند گویند اللهم انت السلام و منک السلام و حق لک الجلال و الاکرام حق تعالی گوید
انا السلام و منی السلام و علیکم رحمتی و محبتی مرحبا بندگانی که در غیب از من ترسیدند و طاعت من داشتند گویند بار خدایا ما
حق پرستیدن تو و تعظیم نکردیم حق تعظیم کردن تو بار خدایا دستوری باشد تا ترا سجده کنیم حق تعالی گوید این نه سرای رنج و تعب است
این سرای ملک نعیم است من رنج عبادت از شما برداشتم هر چه خواهید از من بخواهید تا آرزوهای شما بدهم آرزوها می کنند
و حاجتها خواهند و خدای می دهد آنگه حق تعالی گوید تقصیر کردید بندگان من بدهم و خاطر ایشان بدان رسد [illegible]
الخبر ایشان عرضه کنند اسبانی باشند و اشترانی برجهاز ایشان سریری نهاده از یاقوت یکپاره و از هر سریری قبه‌ای از زر
ریخته و روشنی از فرشهای بهشت گسترده و در هر قبه دو کنیزک از حور العین بر هر کنیزکی دو حله از حلهای بهشت که هیچ لون نباشد الا
که در آن حله نبود و هیچ بوی خوش نبود الا که از آن می‌آید [illegible] بلطافت چنان باشد که مغز استخوان ایشان
پیدا بود و جامه مروارید که بپاید از میان یاقوت سرخ آنگه مومن نزدیک ایشان رود و ایشان بر خیزند و دست در گردن او کنند و گویند
و الله که ما ندانستیم که خدای تعالی چون تو خلقی آفریده باشد آنگه حق تعالی فرماید تا فرشتگان در پیش ایشان بروند و ایشان را با منازل و درجات
خود رسانند با جلال و اکرام فرود آرند ابو صالح از عبدالله عباس روایت کرد که این درخت در سرای امیر المؤمنین علی علیه السلام بود
و در سرای هر مومنی شاخی از آن باشد کذلک ارسلناک فی امة قد خلت من قبلها امم لتتلو علیهم الذی اوحینا الیک و هم
یکفرون بالرحمن قل هو ربی لا اله الا هو علیه توکلت و الیه متاب همچنین فرستادیم ترا ای محمد در جماعتی که پیش از ایشان
امتان گذشته اند که با ایشان پیغمبران فرستادیم چنانکه ترا با این قوم تو فرستادیم پیغمبر را با ایشان تعجب ننمایند از آنکه ما ترا فرستادیم

با ایشان

بهشت م

ایشان م

در استخوان

۲۲۹

تا برایشان خوانی این کتاب که بتو وحی کردیم از قرآن و احکام شرع و حال آنست که ایشان کافرند برحمن برای آنکه چون
عرب با کسی گفتندی که الله شناسیم و از اینجا حکایت کرد از ایشان و اذا قیل لهم اسجدوا للرحمن قالوا و ما الرحمن و عام
الحدیبیه چون رسول ص با کافران صلح کرد امیر المومنین ع را فرمود تا صلح نامه نوشت بسم الله الرحمن الرحیم سهیل بن عمرو
گفت ما رحمن نشناسیم که تا آن ننویسی که ما شناسیم باسمک اللهم رسول ص گفت همچنان بنویس قل هو ربی بگوی
محمد که او خدای من است یعنی رحمن که شما با او کافر می شوید جز از وی خدای نیست بروی توکل کردم و مرجع و بازگشت
من با وی است ولو ان قرآنا سیرت به الجبال او قطعت به الارض او کلم به الموتی بل لله الامر جمیعا افلم ییأس
الذین آمنوا ان لو یشاء الله لهدی الناس جمیعا و لا یزال الذین کفروا تصیبهم بما صنعوا قارعة او تحل قریبا من دارهم
حتی یاتی وعد الله ان الله لا یخلف المیعاد جمعی مفسران گفتند که ابو جهل و عبدالله بن امیه با جمعی مشرکان از قریش با هم
و در پس خانه کعبه نشسته بودند رسول حاضر گردند و گفتند تو دعوی میکنی که این قرآن از نزدیک خدای فرستاده است
منزلتی دارد و با این قرآن کوهها را یعنی کوه مکه را از میان برداری و آن گردان تا زمین فراخ شود و چشمهای بیرون
آری تا ما باغ و زرع و درخت نشانیم و تو می گویی که کوهها مسخر گشته بود با داود تا بگورستان رویم تا قصی را که جد تست
زنده کنی چون میگویی من بهترم از عیسی و عیسی مرده زنده کرد اگر تو نیز چنین کنی باور داریم که راست میگویی باز خدای
این آیت فرستاد و لو ان قرآنا اگر قرآن باشد که کوهها در رفتن آرد یا زمین را بکافد یا مردگان را بسخن آرد این قرآن
باشد آنگاه گفت نه خدای راست کارها همه و تحت قدرت وی است زجاج گفت آن است افلم ییأس ای افلم یعلم نبدانستند
این مومنان که اگر خدای خواهد جمله مردمان را هدایت کند و راه نماید تواند بقهر و قوت ایشان را ایمان آوردن و تکلیف علم
ضروری آنگه زایل شود دلیل جهت نباشد از آنکه کافران [illegible] ایشان میرسد بدانچه کردند داهیه و مصیبتی [illegible]
از رسول هر وقت [illegible]
او تحل قریبا من دارهم [illegible] نزدیک سرای ایشان [illegible]
قوارع برایشان [illegible] تا آنگه وعده خدای بیاید قتاده گفت مراد فتح مکه است حسن بصری گفت مراد قیامت است
و خدای وعده خلاف نکند ولقد استهزئ برسل من قبلک فاملیت للذین کفروا ثم اخذتهم فکیف کان عقاب افمن
هو قائم علی کل نفس بما کسبت وجعلوا لله شرکاء قل سموهم ام تنبئونه بما لا یعلم فی الارض ام بظاهر من القول بل زین للذین
کفروا مکرهم و صدوا عن السبیل و من یضلل الله فما له من هاد لهم عذاب فی الحیوة الدنیا و لعذاب الآخرة اشق و ما لهم من الله
من واق بدرستی و حقیقت که استهزا کرده اند و افسوس داشته پیغمبرانی که پیش تو بودند از من تعجیل عذاب ایشان نکردم
بلکه مهلت ایشان دادم و روزگار دراز گذاشتم [illegible] آنگه بگرفتم ایشان را بعذاب هلاک و استیصال آنگه رسول [illegible] گفت
چگونه بود عقاب من ایشان را [illegible] تهدید و وعید گفت [illegible]
[illegible] خدای [illegible]
ای محمد بگوی [illegible] عبادت [illegible]
[illegible]
[illegible] خدای [illegible]
[illegible]

رحمن الرحیم م

داود گردند من از داود بهتر م بگو تا ترا نیز مسخر شد م

کنند تا بعد اینند که او الهیت آلهت ما داده و سزاوار عبادت نیست اکه کفت بل زین للذین کفروا که بسیار آراسته اند
برای این کافران مکر ایشان و کید ایشان آنچه ازانچه میکنند و میکویند نیکوست و ایشانرا از راه راست و طریق
حق منع کرده اند و بازداشته اند و هر که او را خدای خذلان کند و فرو کذارد بضلالت فما له من هاد او را
راه نماینده نباشد لهم عذاب ایشان کافرانرا عذابی است در زندکانی دنیا بغارت کردن و کشتن و اسیر کرفتن
و عذاب و عقوبت سرای بازپسین سخت ترست و رنج دهی تر و نباشد ایشانرا از عذاب خدای مانعی و نکهدارنده
مثل الجنة التی وعد المتقون تجری من تحتها الانهار اکلها دائم وظلها تلک عقبی الذین اتقوا وعقبی الکافرین
النار والذین آتیناهم الکتاب یفرحون بما انزل الیک ومن الاحزاب من ینکر بعضه قل انما امرت ان اعبد
الله ولا اشرک به الیه ادعوا والیه مآب صفت بهشتی که متقیان و پرهیزکارانرا وعده داده اند صفت بوستانی
پر از درختان میوه که در زیر آن جویهای آب روان باشد میوه آن درختان دائم باشد که هرکز منقطع نشود چنانکه میوه — منقطع نشود هم
دنیا در جز وقت خود نشود و سایه آن درختان هم دائم باشد و زایل نکردد و انتقال نکند این بهشتی که صفت او است
عاقبت پرهیزکاران و عاقبت کافران و عاصیان آتش دوزخ و آنکسانی که ایشانرا کتاب دادیم یعنی قرآن
شادمانی میشوند بانچه فرو می آید بتو از وحی و شرایع و از جماعت که بدشمنی و عداوت رسول جمع شده اند از جهودان
و ترسایان کسی که انکار میکنند بعضی را و بعضی معترف می شوند و بعضی کفته اند که مراد اهل کتاب اند و سبب نزول
آن بود که خدای تعالی در اوایل که در قرآن ذکر رحمن کرده بود چون عبد الله سلام و یاران او و جمعی از اصحاب کفتند یا رسول الله
در توریه ذکر رحمن بسیار است و در قرآن اندک خدای تعالی این آیه فرستاد که قل ادعوا الله او ادعوا الرحمن ایاما تدعو
فله الاسماء الحسنی قریش کفتند محمد تا بامروز ما را بیک خدای میخواند امروز ما را بدو خدای میخواند الله و رحمن ما رحمن
نمی شناسیم مکر رحمن یمامه را که مسیلمه کذابست خدای تعالی این آیت فرستاد و هم یکفرون بالرحمن و مؤمنان اهل
کتاب بنزول این آیات خوشدل شدند و من الاحزاب یعنی از قریش کسی هست که انکار میکند بعضی را از وی یعنی ذکر
رحمن را بکو ای محمد که مرا فرموده اند که خدای را پرستم و باو شریک نکیرم و من خلق را باو میخوانم دعوت میکنم
و مرجع و بازکشت من بوی است وکذلک انزلناه حکما عربیا ولئن اتبعت اهواءهم بعد ما جاءک من العلم
ما لک من الله من ولی ولا واق ولقد ارسلنا رسلا من قبلک وجعلنا لهم ازواجا وذریة وما کان لرسول ان یأتی
بآیة الا باذن الله لکل اجل کتاب یمحوا الله ما یشاء ویثبت وعنده ام الکتاب وچنانکه اهل کتاب را کتاب دادیم
یعنی توریة و انجیل فرستادیم همچنین قرآن بتو فرستادیم در حالتی که حکمی هست بزبان عرب بعضی کفته اند در عرض
و برای آن دین عربی خوانده که برسول عربی فرستاد و اکر تو متابعت ایشان کنی پس از وی سوی ایشان یعنی در باب
دین یا درکاه قبله بعد از آنکه علم و حجت بتو آمده ترا از عقاب خدای هیچ حامی و نکهدارنده نباشد ولقد ارسلنا
رسلا من قبلک سبب نزول این آیت آن بود که عبد الله بن ابی امیه و جمعی مشرکان کفتند که این چه پیغمبریست
او را زن بوده و هم بزن حاجت او را حاجت بوده و شهوت بوده وی را نیز بوده چرا از پیغمبر یا الجمیع مشغول
زنست حق تعالی این آیت فرستاد و کفت یا محمد پیش از تو پیغمبران که فرستادیم و ایشانرا زنان و فرزندان دادیم همه
آدمی بودند و شهوات ایشانرا زنان بودند و فرزندان و ممکن نه رسول جواب داد که ایشان اقتراح معجزات کردند در
سبیل تعنت کفت هیچ پیغمبری نبود که آیتی و معجزه آورد بفرمان خدای لکل اجل هر اجلی و وقتی را نوشته است

یعنی ام الکتاب یعنی آدم بر لوح نوشته است ضحاک کفت تقدیر انسست لکل کتاب اجل هر نوشته را وقتی است که چون آن
وقت رسد آنچه نوشته باشد در وجود آید انکه بیان کرد که همه بر یک حد نماند بهری آن بود که محو کنند و بجای آن
چیزی دیکر ثبت کنند یمحوا الله ما یشاء ویثبت و خدای تعالی آنچه خواهد از آجال و ارزاق بنویسد و آنچه خواهد نزدیک
او است ام الکتاب یعنی لوح محفوظ عکرمه از عبد الله عباس روایت کرد که در آسمان دو نوشته است آنچه بریکی نبشته لوح
محفوظ است که از تغییر و تبدیل نباشد و آنچه بر دیکری نویسند از تغییر و تبدیل کنند یمحوا ثابت جابر عبد الله از
پیغمبر صم روایت کرد که خدای تعالی دو دیوان حفظ اعمال آنچه بر ثواب و عقاب نباشد از مباحات و بروایتی دیکر کفت
این محو در چیزی باشد در ارزاق و آجال امیر المؤمنین علی ع فرمود لولا آیة فی کتاب الله لاخبرتکم بما یکون الی یوم القیمة اکر آیتی
بودی در کتاب خدای من شما را خبر دادمی بهر چه خواهد بودن تا روز قیامت و آن آیه اینست یمحوا الله ما یشاء
ویثبت و کفت در تفسیر این مراد قرنست قرنا بعد قرن و هر عصری قرنی باشد چون مدت ایشان بسر آید نام
ایشان بسترند و نام قرنی دیکر بنویسند سعید جبیر کفت مراد شرایع است آنچه خواهد نسخ کند و آنچه خواهد بر آن حکم کند
کفت سبب نزول آیت آن بود که خدای تعالی این آیت فرستاد و ما کان لرسول ان یأتی بآیة الا باذن الله قریش کفتند
ای محمد تو بر کار ولی از کار بر داشته اند خدای تعالی این آیه فرستاد لکل اجل کتاب اکرچه آجال نوشته است تصرف آن
بخدای است و تغییر و تبدیل بوی است بانچه خواهد اثبات کند و کفته اند که سیئات محو کند و بدیل آن حسنات کند فاولئک — بانچه خواهد محو کند و هم
یبدل الله سیئاتهم حسنات عطا از ابن عباس روایت کرد که خدای تعالی لوحی آفریده است که آن را لوح محفوظ کویند
از دری سفید و درازی آن پانصد ساله راه است و هر روز سیصد بار در آن لوح نظر کند آنچه خواهد بکذارد و بحسب مصلحت
اشخاص و اوقات حق تعالی اجل بنویسد بنده را بحسب مصلحت و در آن باشد اکر او دعا کند و صدقه دهد یا طاعتی کند مدتی
در عمر او افزاید آن نوشته را بستردن و بجای آن دیکری نوشتن چنانکه در خبر آمده که روزی عیسی ع و حواریان نزدیک او
مردی آمد نشسته بود در دشت دهقانی چند درم بچید و همی خورد و نشاط میکرد جبرئیل ع کفت عجب از این مرد که نشاط میکند و
او را یک ساعت عمر بیش نمانده است عیسی ع حواریان را خبر کرد روز دیکر آن مرد را دیدند بر سر دشت هیزم میرفت کفتند
یا روح الله کفتی که این مرد را یک ساعت بیش نمانده است کفت جبرئیل کفته از خدای درخواه تا معلوم شود عیسی ع دعا کرد جبرئیل — کفت هم
علیه السلام کفت من بیامدم و در لوح نکاه کردم عمر او یک ساعت مانده بود و از پیش ما رفت از آن زمان که منجر شد بست او
مانده بود سالی او خدای تعالی تغییر داد و از فضای اجل وی از لوح محو کرد و پنجاه سال در عمر او بیفزود و سبب مرک او مانع او
بود و آن کرد در آن پشته هیزم ماری سیاه قتال بود و هنوز در پشته هیزم است چون بخواست که او را بزند عیسی ع
دفع کرد عیسی ع آن مرد را باز خواند کفت هیزم در پیش تو کفت همچنان نهاده است کفت آن پشته پیش من آور برفت و پیش
عیسی ع آورد و در بر بود دو نکشاد از میان آن ماری سیاه عظیم از میان آن پشته بیرون آمد حواریان تعجب فرو ماندند و مرد از قصه
برکشت شادمان شده بصدقه هزوده و ان ما نرینک بعض الذی نعدهم او نتوفینک فانما علیک البلاغ
وعلینا الحساب اولم یروا انا نأتی الارض ننقصها من اطرافها والله یحکم لا معقب لحکمه وهو سریع الحساب وقد مکر
الذین من قبلهم فلله المکر جمیعا یعلم ما تکسب کل نفس وسیعلم الکفار لمن عقبی الدار ویقول الذین کفروا لست مرسلا قل
کفی بالله شهیدا بینی وبینکم ومن عنده علم الکتاب اکر ما بتو نمائیم بعضی از آنچه ایشانرا وعده میدهیم از عذاب کردن
ایشان و ظفر تو بر ایشان و ترا بکذاریم یا بمیرانیم ترا بحسب مصلحت هنوز موعود ما نیامده باشد و عذاب بایشان رسید

وترا با این کاری نیست بر تو رسانیدن پیغام است و بر ما حساب کردن و باز خواست ایشان که گفت او لم یروا انّا نأتی
الارض ... این کافران ندیده اند که ما بزمین می آییم یعنی قصد زمین میکنیم و از اطراف کم میکنیم و دیار اسلام می افزاییم مقاتل بن
سلیمان گفت مراد از زمین مکه است و مراد بنقصان فتح حوالی آن یعنی اهل مکه می بینند که ما با ایشان چه میکنیم و دیگران از
ابن عباس گفت نقصان زمین و خرابی آن بموت علما باشد ابو درداء روایت کرد که رسول صلعم گفت که خدای تعالی و ...
خذوا العلم قبل ان یذهب علم را بیاموزید پیش از آنکه بشود گفتند چگونه بشود و قرآن در میان ما و در دلهای ماست چون می آموزیم و بفرزندان
می آموزیم رسول خشم گرفت و گفت جهودان و ترسایان که ضال اند کتاب در میان ایشان نبود ذهاب العلم ذهاب
العلماء رفتن علم رفتن علما باشد و گفت ان الله لا یقبض العلم انتزاعا ینتزعه من الناس ولکن یقبض العلماء خدای تعالی علم را باز
نگیرد چنانکه از میان مردم باز کشد ولیکن باز گیرد بدان که عالم را قبض کند حتی اذا لم یبق عالما اتخذ الناس رؤسا جهالا
فافتوا بغیر علم فضلوا واضلوا تا آنگاه که عالمی نماند مردمان رئیسان جاهل گیرند و از ایشان فتوی کنند بی علم گمراه گردند
و راه گم کنند و رسول صلعم گفت موت العالم ثلمة فی الاسلام لا یسدها شیء الی یوم القیامة مرگ عالم رخنه باشد در مسلمانی که آنرا
هیچ در بند نتوان تا روز قیامت اهل اشارت گفته اند موت البنات ... وموت الآباء مصیبة للبنین
وموت الابناء قطع الوتین وموت الاکفاء ... الجبین وموت العلماء ثلمة فی الدین والله یحکم خدای حکم کند و
حکم او معقب نباشد معقب آن باشد که چیزی بر عقب چیزی بیارد یعنی کس حکم او را خلاف نتواند کرد و از حکم وی بگردد او
بانکار ... و شمار است ... رسول گفت ... از ایشان بوده اند مکر کردند و بد سگالیدند و ایشان را
هیچ اثر نکرد و سود نداشت که خدای است فلله المکر جمیعا جزای مکر و بی یعنی عذاب بر آن کس واقع تواند بود و اند هر
نفسی کند و بر وی فرو شود و پوشیده نماند و بود و باشد که بدانند کافران تا عاقبت سرای نیکو که راست است که را خواهد بود
ویقول الذین کفروا ... میگویند آنانکه کافر اند که تو ای محمد که پیغمبر مرسل نیستی بگوی در جواب ایشان کفی بالله شهیدا
خدای میان من و شما گواه بس است و آنکس که علم کتاب نزدیک وی است بعضی از مفسران گفته اند که ابن عبد الله بن سلام
است و بیشتری مفسران از فقها و محدثان و اهل علم از موافقان و مخالفان برانند که امیر المؤمنین علی علیه السلام است ... از امام
محمد باقر همین روایت است راوی خبر گوید که با ابو جعفر علیه السلام نشسته بودم و عبد الله بن سلام گفتم ابو جعفر را که مردمان میگویند که
ومن عنده علم الکتاب این است گفت نه ذلک علی بن ابی طالب علیه السلام سورة ابرهیم مکی است پنجاه و دو آیت است ابی
روایت است که رسول صلعم فرمود که هر که این سورة بخواند خدای تعالی او را مزد ده حسنه بعدد هر که بت پرستیده
بود و بعدد هر که بت نپرستیده بود بسم الله الرحمن الرحیم الر کتاب انزلناه الیک لتخرج الناس من الظلمات
الی النور باذن ربهم الی صراط العزیز الحمید الله الذی له ما فی السموات وما فی الارض وویل للکافرین من عذاب شدید الذین
یستحبون الحیوة الدنیا علی الآخرة ویصدون عن سبیل الله ویبغونها عوجا اولئک فی ضلال بعید منم خدای که
می بینم این کتابیست که بتو فرو فرستادیم تا تو بیرون آری مردمان را از تاریکی کفر بنور ایمان بفرمان خدای و خداوند
کار ایشان براه خدای غالب ستوده و آن راه اسلام است خدای است آنچه در آسمان و در زمین است
ملک وی است از آنجا که وی آفریده است و در تصرف وی است و ملک تصرف وی راست آنکه گفت وای کافران را
از عذاب سخت آن کافران که حیات دنیا و زندگانی این جهان دوست دارند از آن آخرت اختیار میکنند حق تعالی دوستی دنیا
و اختیار او بر آخرت از جمله مذمت شمرده است بر ایشان و در خبر است که رسول صلعم گفت زود آید قیامت جائی

ازانت

٤٢٨

ازانت که هیچ قیامت ... صحابه ایشان نگیرند مردمانی بوده باشند نماز با اوقات و شرائط گذارده و بزکوة مال داده و نماز
شب قیام کرده خدای تعالی گوید ایشان را در دوزخ اندازند گفت گناه ایشان چه باشد گفت گناه ایشان آن باشد که
کانوا ... من الدنیا ... این خصلت که چون از دنیا چیزی جدید آمدی بر جستندی و بروی حرص نمودندی
ویصدون عن سبیل الله از راه خدای بگردند و دیگران از آن باز گردانند و کژی آن راه بجویند تا از آن که ایشان در گمراهی
اند دور و از راه راست وما ارسلنا من رسول الا بلسان قومه لیبین لهم فیضل الله من یشاء ویهدی من یشاء
ویهدی من یشاء وهو العزیز الحکیم ولقد ارسلنا موسی بآیاتنا ان اخرج قومک من الظلمات الی النور وذکرهم بایام الله
ان فی ذلک لآیات لکل صبار شکور واذ قال موسی لقومه اذکروا نعمة الله علیکم اذ انجاکم من آل فرعون یسومونکم سوء
العذاب ویذبحون ابناءکم ویستحیون نساءکم وفی ذلکم بلاء من ربکم عظیم ما هیچ پیغمبری را نفرستادیم مگر بزبان قوم
او زبان قوم او زبان او بود و برای آن فرستادیم تا بیان کند برای ایشان آنچه از زبان دعوت کند که بروجهی که از آن
فهم کنند و دریابند پس آنگه خدای تعالی تخلیه کند تا اختیار آن ضلالت برایشان ... و هدایت را چون اختیار ضلالت کنند حکم کند
و نام ضلالت و ضل بر ایشان نهد و خواند و اگر اختیار هدایت کنند نام ایشان مهتدی و راه یافته نهد پس یضل
یا بمعنی خذلان باشد تخلیه یا بمعنی حکم و اسم بر حرمان و ثواب و منع الطریق بهشت و اهلاک چنانکه بابها گفته شد و یهدی
بمعنی لطف و توفیق و هدایت و حکم و تسمیه و راه بهشت و ثواب نمودن و او عزیز و حکیم و مورد این سوره و منت بر رسول صلعم
که خدای تعالی هر قومی را پیغمبری فرستاده است و او را بجمله خلایق از عرب و عجم و ترک و روم ... و جن و انس آنگه گفت
ما موسی را فرستادیم برسالت بایات و معجزات و گفتیم او را که قوم خود را از ظلمات و تاریکی بنور ایمان آور و دفع کن و
دعوت و ترغیب و ترهیب کن و یاد ده ایشان را روزهای خدای را و وقایع و شداید با امتان گذشته رسانیده است
بسبب معصیت ایشان و نافرمانی کردن تا از مثل آن اجتناب کنند آنچه بایشان رسیده بایشان نرسد و گفته اند ایام
خوش که ایشان را بوده است یاد ده ایشان را تا در شکر آن بیفزایند بحقیقت که در آن آیتی و علامتی است هر شکیبایی
شکر کننده را آنکه گفت موسی قوم خود را که یاد کنید نعمت خدای را که بر شما کرده است چون برهانید شما را از فرعون
قوم او که می نمودند شما را و بر شما می نهادند عذابی سخت و بد کارهای دشوار چون سنگ کشیدن و گل کردن و بار گران
گرفتن و می کشتند پسران شما را تهمت وجود موسی و دختران را باز میگذاشتند و در آن جمله شما را ابتلا و امتحان بزرگ از خدای شما
یا در نجات دادن شما از ایشان نعمتی بود بزرگ از خدای واذ تأذن ربکم لئن شکرتم لازیدنکم ولئن کفرتم ان عذابی لشدید
وقال موسی ان تکفروا انتم ومن فی الارض جمیعا فان الله لغنی حمید الم یأتکم نبؤا الذین من قبلکم قوم نوح وعاد وثمود والذین
من بعدهم لا یعلمهم الا الله جاءتهم رسلهم بالبینات فردوا ایدیهم فی افواههم وقالوا انا کفرنا بما ارسلتم به وانا لفی شک مما
تدعوننا الیه مریب و یاد کنید آنگه اعلام کرد شما را و آگاهی داد خدای شما را و گفت اگر شکر نعمت من کنید من نعمت
بر شما بیفزایم و گفته اند الشکر قید النعم و صید لها شکر قید نعمت است و صید نعمت غایب را که برود و نعمت حاصل
را صید است که بگیرد و نگه دارد و از امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام روایت که اذا وصلت الیکم اطراف النعم فلا
تنفروا اقصاها بقلة الشکر یا گفت چون اوایل نعمت بشما رسد اواخر آن را مرانید باندک شکر کنید ولئن کفرتم
اگر کافر شوید و شکر نعمت بکفران بدل کنید مستحق و مستوجب عذاب شوید و عذاب من سخت است آنگه حکایت کرد
از آنکه موسی ایشان را گفت که اگر شما و هر که در زمین است همه یکبار کافر شوید خدای را هیچ نقصان نبود که خدای

بی نیاز است از شما و شکر شما ابوذر غفاری از رسول صلعم روایت کرد که خدای در بعضی کتابهای خویش گفته است که
عبادی لو ان اولکم واخرکم وجنکم وانسکم اجتمعوا علی اتقی قلب رجل لم یزد فی ملکی شیئا عبادی لو ان اولکم و
اخرکم وجنکم وانسکم اجتمعوا فی صعید ثم تسئلونی حوائجکم فاعطیت کلکم ما سال لم ینقص ذلک من ملکی شیئا
الا مقدار ما ینقص احدکم الابرة فی الیم فلینظر ثم رجع فان الله غنی حمید او غنی است و بی نیاز است اگر شکر نعمت او
کنند و اگر کفران کنند بر سبیل تنبیه گفت الم یاتکم ای نیامد بشما و بشما نرسید خبر آنکه پیش از شما بودند از امم سابقه و قوم که
قوم نوح و عاد بودند و ثمود که قوم صالح بودند و آنکه پس از ایشان بودند چندانکه عدد ایشان جز خدای نداند جائتهم رسلهم
پیغمبران ایشان بایشان آمدند بایات مصحح و دلالات و معجزات از خشم و عداوت دستهای خود را در دهانها گزند
دندان و انگشت میگزیدند با خود و اشارت بدهن و گفتار خود کردند و گفتند اینچ بود انا کفرنا ما کافر شدیم بانچه شما را بدان
فرستاده اند حسن گفت در وقت دعوت پیغمبران دست بر دهن ایشان می نهادند تا ایشان را خاموش کنند مجاهد
گفت مراد بید نعمت است یعنی نعمت پیغمبران رد کردند بر ایشان یعنی کفران نعمت کردند وانا لفی شک و ما در شکیم از
آنچه شما را بدان دعوت میکنید شکی موجب ریب است و تهمت قالت رسلهم افی الله شک فاطر السموات و
الارض یدعوکم لیغفر لکم من ذنوبکم ویوخرکم الی اجل مسمی قالوا ان انتم الا بشر مثلنا تریدون ان تصدونا عما کان یعبد اباؤنا
فاتونا بسلطان مبین قالت لهم رسلهم ان نحن الا بشر مثلکم ولکن الله یمن علی من یشاء من عباده وما کان لنا ان
ناتیکم بسلطان الا باذن الله وعلی الله فلیتوکل المومنون وما لنا الا نتوکل علی الله وقد هدینا سبلنا ولنصبرن علی
ما اذیتمونا وعلی الله فلیتوکل المتوکلون پیغمبران جواب دادند و گفتند که در خدای شکی هست خدای که آفریننده آسمان
و زمین است این برای آن گفتند که ایشان مقر و معترف بودند که آسمان و زمین خدای آفریده است نه بتان جماد
این خدای که بی شک است که آفریننده آسمان و زمین است شما را دعوت میکند تا بیامرزد گناهان شما را و تاخیر کند
عذاب از شما تا بوقتی مسمی و اجلی نام برده که آن روز وفات و مرگ ایشانست و تعجیل عذاب ایشان نکند ایشان
پیغمبران را جواب دادند و گفتند شما همچو ما و چنانید میخواهید تا ما را از دین و طریقه پدران باز گردانید از معبود ابای ایشان
پرستیده اند برین دعوی که میکنید حجتی بیارید و برهانی بنمائید رسولان جواب دادند و گفتند همچنین است ایشانیم
که ما همچو شما ولیکن خدای منت نهد بر آنکس که خواهد از بندگان بر ما منتی نهاده است و نعمتی کرده و ما را از شما برسالت و — نعمت تمام
نبوت ممتاز گردانیده و آنچه گفتید که حجت بیارید ما را نباشد که از خویشتن حجت بیاریم مگر بفرمان خدای جز آنچه شما را
میکند از معجزات جز مقدور خدای نیست و بباید که مومنان بر خدای توکل کنند چرا بر خدای توکل نکنیم و ما را نباشد که بروی توکل نکنیم و او
که ما را راه نموده است و هر آینه بر رنج و بلا صبر کنیم و بر آنچه ما را میرنجانید و بر خدای می باید که مومنان توکل کنند کار خدای
با خدای گذارند در هر حالی که باشند وقال الذین کفروا لرسلهم لنخرجنکم من ارضنا او لتعودن فی ملتنا فاوحی الیهم
ربهم لنهلکن الظالمین ولنسکننکم الارض من بعدهم ذلک لمن خاف مقامی وخاف وعید واستفتحوا وخاب کل — ومنهم
جبار عنید من ورائه جهنم ویسقی من ماء صدید یتجرعه ولا یکاد یسیغه ویاتیه الموت من کل مکان وما هو بمیت ومن ورائه عذاب
غلیظ این کافران پیغمبران خود را گفتند که شما را از شهر خویش و زمین خویش بیرون کنیم مگر باز گردید و در دین ما آیید اگر
دست از شما باز داریم خدای تعالی در حال بایشان وحی فرستاد و گفت شما اندوه مدارید و مترسید که ما این ظالمان و کافران
هلاک کنیم و شما را در زمین ساکن گردانیم از پس ایشان و همچنین باشد هر کس که همسایه خود را برنجاند خدای ویرا وارث او گرداند

ومرا

۲۲۹

و سرای وی بادی گذارد چنانکه رسول صلعم گفت من اذی جاره ورثه الله داره این آنکسی است از مقام من ترسید از ایستادن
پیش من پس روز قیامت برای حساب و از وعید من بترسید و استفتحوا و فتح جستند و طلب نصرت کردند یعنی
آن کافران چنانکه گفت وکانوا من قبل یستفتحون علی الذین کفروا مجاهد گفت پیغمبران بخدای استعانت کردند و دعا کردند
و خائب شد و نومید گشت هر جباری معاند حق باشد و از حق بر گردد و از گفت لا اله الا الله تنگ دارد من ورائه و در پیش
او دوزخ است و هم در پس او بر راه اوست از آنکه بر انجاست زجاج گفت یعنی آن بایستد از تو متواری شود و پوشیده گردد و
یسقی و آب دهند او را از آب آن حوض که آب از خون و ریم که از زیر دوزخیان بر دود از فرج زناکنان یتجرعه
ازان فرو می برد و نزدیک نباشد که بحلق او فرو رود ابو امامه روایت کرد از رسول صلعم گفت شربتی باشد که چون نزدیک روی — ایتام
برند گوشت و پوست سرش پخته شود و چون باز خورد امعاش پاره پاره کرد و از زیرش بیرون آید چنانکه فرمود وسقوا
ماء حمیما فقطع امعاءهم ویاتیه الموت و بوی آید مرگ از هر جهتی و مکانی و از هر عضوی و از بن هر موی این را که گفت خواهند
مراد و شدت آید بلاست وما هو بمیت و او مرده نباشد یعنی نمیرد تا باز رهد مراد مرگ حقیقی است یعنی آنست که هر کاه پوستش بریزد
خدایش زنده گرداند چنانکه گفت کلما نضجت جلودهم بدلناهم و در پس مرد عذاب درشت باشد مثل الذین کفروا
بربهم اعمالهم کرماد اشتدت به الریح فی یوم عاصف لا یقدرون مما کسبوا علی شیء ذلک هو الضلال البعید
الم تر ان الله خلق السموات والارض بالحق ان یشا یذهبکم ویات بخلق جدید وما ذلک علی الله بعزیز مثل اعمال
که کافر شدند بخدای اعمال و کردار ایشان چون خاکستری است که سرد شود چنانکه باد در روزی که در آن روز باد
سخت جهد نتوانند قادر باشند از آنچه کسب کرده باشند بهیچ چیز ظاهر آیه احباط دارد و اما چون تامل کنی دلیلست بر بطلان
احباط و اگر کسی گوید در قرآن احباطات است او دلیل و تو بحث برای آنکه باتفاق اعمال کافر از هیچ وقوعی نباشد تا خبر پی
باید که از احباط کند با این همه حق تعالی از بر توسع تشبیه کرده بر خاکستری که باد از او متفرق کند بظاهر حصول اعمال نوع
حکم و استحقاق ثواب بر معنی آنست که اگر چه اعمال کفار را بظاهر حصولی است بحکم و نوع اشخاص از احصول نیست
با خاکستری مانند که باد سخت بر او گذشته شود و آنرا در عالم متفرق کرده و کس نتواند که از آن ضبط کند ذلک هو الضلال البعید
اختیار کفر و اصرار بر آن گمراهی باشد سخت دور آنکه گفت الم تر ای نمی بینی که خدای تعالی آسمان و زمین بیافرید بحق و حکمت
نه بباطل و عبث و او قادر است بر آنکه زمین و آسمان را اگر خواهد که شما عاصیان را از روی زمین برد و نیست گرداند تواند
و این بر خدای دشوار نباید وبرزوا لله جمیعا فقال الضعفاء للذین استکبروا انا کنا لکم تبعا فهل انتم مغنون عنا
من عذاب الله من شیء قالوا لو هدینا الله لهدیناکم سواء علینا اجزعنا ام صبرنا ما لنا من محیص وقال الشیطان لما قضی
الامر ان الله وعدکم وعد الحق ووعدتکم فاخلفتکم وما کان لی علیکم من سلطان الا ان دعوتکم فاستجبتم لی فلا تلومونی ولوموا
انفسکم ما انا بمصرخکم وما انتم بمصرخی انی کفرت بما اشرکتمون من قبل ان الظالمین لهم عذاب الیم وبیرون آیند از گورها
روز قیامت برای حساب و جزا پس گویند ضعیفان متکبران را که ما در دنیا تبع بودیم و شما را اتباع کردیم هیچ از عذاب
از این عذاب شما را راه خلاصی هم — ما کفایت خواهید کرد و بعضی از عذاب ما بر خواهید داشتن جباران و متکبران گویند اگر خدای ما را راه خلاص
نمودی چون ما را برای خود راه خلاص نمودی این عذاب نیست برای شما چگونه کنیم سواء علینا یکسانست بر ما و بر شما که
اگر جزع کنیم و اگر شکیبائی نمائیم ما را هیچ گریزی نیست مقاتل گفت این سخن آنگه گویند که در دوزخ با یکدیگر قرار دهند که بیایید تا
جزع کنیم پانصد سال جزع کنند هیچ سود ندارد در این حال گویند سواء علینا اجزعنا ام صبرنا ما لنا من محیص وقال الشیطان

و گوید شیطان چون کار گذارده شود در میان مردمان حکم کرده آید و اهل بهشت را به بهشت برند و اهل دوزخ را به دوزخ مقاتل
گفت درین حال منبری از آتش در دوزخ بنهند ابلیس بر آن منبر شود و کافران و اهل دوزخ در زیر آن منبر باشند زبان ملامت
در وی دراز کنند او گوید خدای شما را وعده داد وعده حق راست و من شما را وعده دادم و آن وعده خلاف کردم و مرا آن
وقت بر شما دستی بود و قوتی مگر آنکه شما را دعوت کردم اجابت کردید اکنون مرا ملامت مکنید خود را ملامت کنید و این
آیه دلیل ظاهر است بر فساد مذهب مجبره و اگر خدای کفران و معاصی در ایشان آفریده بودی ابلیس ایشان را گفتی که خود را
ملامت کنید که مرا و شما را گناهی نیست انا بمصرخکم من فریادرس شما نیستم و شما نیز فریادرس من نتوانید رسید چون از هر دو حکم
خویشتن گرفتیم من به دعوت شما اجابت امروز من بیزارم که ما آنچه شما انباز گرفتید با خدای پیش ازین یعنی در دنیا
ان الظالمین … و به درستی که ظالمان را عذابی دردناک است ابن عامر روایت کرد از رسول که شنیدم در حدیث
شفاعت که عیسی مردمان را … بشارت کند و گوید که … النبی الامی ایشان پیغمبری است که من بوی بشارت دادم … تعالی
تعالی مرا گوید که برخیز و شفاعت کن برخیزم و برای شفاعت از مجلس من بوی برآید که نشنوده کسان ایشان بوی شنیده باشند
و شفاعت کنم و خدای تو شفاعت من قبول کند و مرا نوری دهد از فرق تا قدم کافران گویند ابلیس را که تو شفیع بیرون
آمد و شفاعت کرد ما را جز تو کسی نیست برخیز و برای ما شفاعت کن او برخیزد از مجلس وی بوی گندی برآید که کس
چنان گند نشنیده باشد آنگه ایشان را عظیم دوزخ گشته بر آن ابلیس گوید ان الله وعدکم وعد الحق الآیه وادخل الذین
آمنوا و عملوا الصالحات جنات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها باذن ربهم تحیتهم فیها سلام الم تر کیف ضرب
الله مثلا کلمة طیبة کشجرة طیبة اصلها ثابت و فرعها فی السماء تؤتی اکلها کل حین باذن ربها و یضرب الله الامثال للناس
لعلهم یتذکرون و اما مؤمنان که عمل صالح کنند روز قیامت ایشان را در بهشتهای برند که از زیر آن درختان جویهای
آب روان رود جاوید باشند در آنجا بفرمان خدای تحیتهم از ایشان یکدیگر را سلام باشد که بر یکدیگر تحیت کنند
و تحیت ایشان فرشتگان را سلام باشد و همچنین تحیت خدای سلام بود آنگه حق تعالی ایمان و کفر را مثل زد و گفت
ای محمد نمی بینی که خدای چگونه مثل زد کلمه پاکیزه … گفت این چون درختی پاکیزه مفسران گفتند کلمه پاکیزه لا اله الا
الله باشد الیه یصعد الکلم الطیب و درخت پاکیزه خرماست دلیل آن است که ابو العالیه گفت روزی نماز بامداد کردیم با
انس … طبقی خرما آوردند … انس گفت بخور یا ابا العالیه که این آن درخت است که خدای تعالی
گفت الم تر کیف ضرب الله مثلا کلمة طیبة کشجرة طیبة چون درختی که خوش باشد میوه وی … منظر او و نظاره
او و تازگی او نیکو باشد اصلها ثابت اصل و بیخ او ثابت در زمین … اصل ثابت دارد در زمین برجای ماند که
برگ و میوه بار دهد و درخت … خورد و عروق در زمین باشد و شاخ آن درخت از رفعت … سر در آسمان …
همچون کلمه شهادت که در دل مؤمن ثابت بود … اصل و تصدیق است در دل … است و فرع آن گفتار است و آن
بر زبانست چون از زبان برآید تا آسمان برسد … مجاب نباشد چنانکه الیه یصعد الکلم الطیب والعمل الصالح یرفعه رسول خدای
گفت مثل الاسلام کشجرة ثابتة الایمان بمنزلة اصلها والصلوة الخمس جذوعها والزکوة فروعها وصیام شهر رمضان …
وحسن الخلق ورقها مثل اسلام چون درختی است که اصل او ایمان است و … نماز … زکوة شاخهای … ماه رمضان
پوست … برگهای اوست ابن عباس از رسول خدای روایت کرد که ان لله عمودا من نور اسفله تحت الارض
… العرش … اذا قال العبد اشهد ان لا اله الا الله وان محمدا عبده ورسوله اهتز العرش …

گفتی که خدا را ملامتی کنید هم

عز و جل اسکن فیقول کیف اسکن و لم تغفر لقائلها خدای تعالی را عمودی است از نور که اسفل وی در زیر … زمین
و بالای وی در زیر عرش است چون بنده گوید اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله عرش بلرزد و عمود بجنبد حق تعالی گوید ساکن شو گوید
چگونه ساکن شوم و تو نیامرزی گوینده این کلمات را … حق تعالی گوید من ویرا بیامرزیدم اهل اشارت گفته اند … اسلام
و ایمان چو درخت از آنجاست که درخت تمام نشود الا به سه چیز عرق ثابت و اصل قائم و فرع عالی همچنین اسلام و ایمان به سه چیز
تمام شود تصدیق بالقلب و اقرار باللسان و عمل بالارکان چنانکه حدیث مصطفی علیه السلام … انس از امیر المؤمنین علی
که رسول گفت الایمان معرفة بالقلب و اقرار باللسان و عمل بالارکان و به روایتی دیگر از رسول … مثل … الذین کمثل
شجرة ثابتة الایمان اصلها والزکوة فروعها والصیام عروقها والتاذی فی الله نباتها وحسن الخلق ورقها والکف عن محارم الله
ثمرتها فکما لا تکمل الشجرة الا بثمرة طیبة لا یکمل الایمان الا بالکف عن محارم الله … ایمان او … اصل است و ذکر …
او … او برادری … برای … نبات اوست … برگ او … از محارم میوه
اوست چنانکه درخت تمام نشود الا بمیوه همچنین ایمان تمام نشود الا باجتناب از محارم و گفته اند تشبیه مؤمن به درخت خرما
آن کرده اند … صفت ما آدمی ماند هر درخت را که سر ببرند شاخ بیرون آید مگر درخت خرما که سرش ببرند خشک گردد
و درخت خرما تا گشن ندهند بار ندهد و رسول خدای گفت اکرموا عماتکم النخل عمات خود را گرامی دارید گفتند یا رسول الله
عمات ما کدام اند گفت درخت خرما گفتند چگونه یا رسول الله گفت خدای تعالی چون آدم را آفرید از گل فضله بماند خدای از آن درخت
خرما آفرید تؤتی اکلها کل حین آن درخت بار دهد و میوه آرد در حینی بفرمان خدای خویش و حین شش ماه باشد و مراد
آنست که مؤمن هیچ وقت از اوقات خالی نباشد از عبادت و طاعت و خدای تعالی برای مردمان مثل زند تا باشد که تذکر کنند
و اندیشه نمایند که مثل … مثلها … کرد و مثل کلمة خبیثة کشجرة خبیثة اجتثت من فوق الارض ما لها من قرار یثبت الله
الذین آمنوا بالقول الثابت فی الحیوة الدنیا و فی الاخرة و یضل الله الظالمین و یفعل الله ما یشاء الم تر الی الذین بدلوا نعمت الله
کفرا و احلوا قومهم دار البوار جهنم یصلونها و بئس القرار و جعلوا لله اندادا لیضلوا عن سبیله قل تمتعوا فان مصیرکم الی النار
آنگه کلمه کفر را مثل زد و درختی دیگر گفت مثل … کلمه بد … آن کلمه کفر است چون درختی که بد و خبیث باشد بار او تلخ
و … بیخ او بالای زمین افتاده و برکنده باشد او را … زمین قراری و ثباتی نباشد و از امام محمد باقر علیه السلام
روایت است که شجره طیبه رسول خداست و فرع علی بن ابی طالب علیه السلام و اصل او فاطمه زهرا … میوه وی فرزندان پاک
وی اند و برگ او دوستان و شیعه اند و شجره خبیثه بنو امیه اند که منقرض و منقطع گشتند و اولاد مصطفی و مرتضی علیهم صلوات
الله الملک الاعلی تا قیامت منقرض نشوند یثبت الله الذین آمنوا بالقول الثابت خدای ثابت دارد مؤمنان را بگفتار ثابت
و حجت و برهان هم در دنیا که چون در فتنه افتند از دین بنگردند و خلاف نکنند و هم در آخرت چون در گورستان خفتند که آن اولین
منزلست از منزلهای آخرت و گفته اند فی الحیوة … گور است که گور در دنیا باشد و فی الآخرة عند البعث چون برانگیزند مقاتل گفت
که این تثبیت آنست که چون بنده مؤمن را در گور نهند و خاک بر سر او راست کنند خدای تعالی فرشته ای بفرستد نام او رومان
بیاید و بر وی سلام کند و گوید همین ساعت دو فرشته سیاه منکر و نکیر بیاید تو خواهند آمدن ترا از دین و اعتقاد تو بپرسند مگر تا
نترسی از ایشان و چنانکه در دنیا دانستی جواب دهی از خدا و رسول و امام و کتاب این بگو … فرشتگان
آیند سیاه غلیظ منکر ازرق چشم چشمهای چون برق خاطف … از دهن … آتش … گویند گور
آیند و خدای تعالی بنده را زنده گرداند و او را بازنشانند گویند من ربک و من نبیک و من امامک و ما کتابک … و پیغمبر

باشند و او از ایشان چون
رعد خایف هم

وامامت کیست و دین چیست و کتاب کدام است او چنانکه داند گوید الله ربی و محمد نبی و الاسلام دینی و القرآن
کتابی و علی امامی و شیعتکان او را گویند مرحبا بک عشت سعیدا و مت شهیدا تا زنده بودی سعید بودی و چون بمردی
شهید شدی اللهم ارضه کما ارضاک بار خدایا خشنود کن چنانکه ترا خشنود کرد آنگه دریچه از بهشت در گور وی گشایند تا
نسیم بهشت بوی رسد و تحفهای بهشتی بوی می‌آرند آنگه او را گویند نم نوم العروس بخسب چنانکه عروس در حجله بخسبد
فذلک قوله یثبت الله الذین آمنوا بالقول الثابت فی الحیوة الدنیا و فی الآخرة و اگر مرد کافر بود و منکر و نکیر بروی آیند
و او را گویند لا دریت و لا تلیت مدایناو [illegible] و ما عشت عیشا و مت شقیا تا زنده بودی عاصی بودی و چون بمردی
شقی مردی نم نوم المنهوش بخسب چنانکه مار گزیده خسبد آنگه دری از درهای دوزخ در گور وی گشایند و از آن [illegible]
آتش [illegible] بسر او در کنند چنانکه همه گور او آتش [illegible] و شیونه برند که همه حیوانات بشنوند مگر جن و انس [illegible]
او را الفت کند فذلک قوله و یضل الله الظالمین و گمراه کرداند ستمکاران را و کند آنچه خواهد ابو هریره گفت مرد را که در گور
او [illegible] آنگه از جنازه [illegible] بشنود اگر مرد مومن بود نماز او بر سر بالین او بود و زکوة او بر راست وی و روزه او بر چپ
و خیرات و احسان او بر پایهای وی تا چون فرشته عذاب خواهد از قبل بالین در رود نماز او گوید از این جانب راه نیست
[illegible] از جانب چپ روزه منع کند و چون به پایهای وی [illegible] افعال خیر او منع کنند او را گویند باز نشین [illegible]
پندارد که آفتاب فرو خواهد شدن گوید بگذارید تا نماز بگذارم [illegible] گویند نماز توان کردن [illegible] جواب گوی
که چه می‌پرسید گویند چه گویی درین مرد که جابجا [illegible] این دعوی کرد گوید محمد گویند آری گوید گواهی میدهم که پیغمبر خدای است
صادق و راست گوی گویند برین بودی و برین مردی و برین حشر کنی انشاء الله تعالی آنگه گور وی فراخ کنند مقدار هفتاد
گز [illegible] آنگه حجاب از دوزخ بردارند گویند بنگر که خدای تو چه صرف کرد از تو اگر کافر و عاصی بودی جای تو
آنجا بودی [illegible] از بهشت [illegible] بهشت می‌برد چشم خاک شود تا باز [illegible]
گوید با حضرت رسالت پناه بودم در بقیع [illegible] سه بار گفت لا ادریت [illegible] گفتم یا رسول الله
من چه کرده‌ام گفت خطاب تو نیست [illegible]
آب بروی ریخته بود [illegible] الم تر الی الذین بدلوا نعمت الله کفرا [illegible] مراد به این نعمت رسول خدای
است [illegible] این کفران [illegible] کفار قریش بودند که خدای تعالی رسول را به ایشان نعمت کرد و ایشان [illegible]
و بدان کافر شدند امیر المومنین گفت ایشان کفار قریش بودند که روز بدر کشته شدند عمر خطاب گفت بنو امیه و بنو مغیره بودند
بنو مغیره روز بدر هلاک شدند و بنو امیه را روزی فرو گذاشتند و احلوا قومهم [illegible] دار البوار [illegible] هلاک [illegible] دوزخ است
که ملازم آن باشند [illegible] ایشان را دوزخ و جعلوا لله اندادا [illegible] خدای [illegible]
خویش تا گمراه شوند و گمراه کردانند [illegible] بگوی ای محمد که برخوردار شوید [illegible] دنیا
و بازگشت با آتش دوزخ است قل لعبادی الذین آمنوا یقیموا الصلوة و ینفقوا مما رزقناهم سرا و علانیة من قبل
ان یاتی یوم لا بیع فیه و لا خلال الله الذی خلق السموات و الارض و انزل من السماء ماء فاخرج به من الثمرات رزقا لکم
و سخر لکم الفلک لتجری فی البحر بامره و سخر لکم الانهار و سخر لکم الشمس و القمر دائبین و سخر لکم اللیل و النهار و آتیکم من کل ما سألتموه
و ان تعدوا نعمت الله لا تحصوها ان الانسان لظلوم کفار بگوی بندگان مرا آنکه ایمان آورده‌اند نماز را بپای دارند
از آنچه ایشان را روزی کرده‌ایم نفقه کنند پنهان و آشکارا پیش از آنکه روزی آید که در آن روز بیع و شری باشد [illegible]

جندم

بالیکدیگر

٤٤١

بالیکدیگر یعنی روز قیامت خدای آن خدای است که بیافرید آسمانها و زمین را و فرو فرستاد از آسمان آبی یعنی باران و بر آورد بدان
و بیرون آورد بدان آب از درختان میوه‌ها تا روزی بود شما را و مسخر کردانید برای شما کشتیها تا می‌روند در دریا بفرمان وی و مسخر
شما کرد جویهار چون فرات و نیل و جیحون و سیحون می‌روند آنجا که شما خواهید و همچنین آفتاب و ماه را مسخر شما کرد و گویند
و منافع و مصالح خلق او بخشش میوه‌ها و پروردن کشت و غیر آن و شب و روز را مسخر شما کردانید تا متعاقب می‌آیند و میروند
شب برود روز آید و چون روز برود شب آید به تعاقب ضیا و ظلمت و نقصان و زیاده و بداد شما را از هر چه خواستید و از
هر چیزی آنچه خواستید و گفته‌اند از هر چیزی که نخواستید که [illegible] شما را بدان راه نبود و اگر خواهید که نعمت خدای را بشمرید بدان
نتوانید رسید و نتوانید شمردن از آن کثرت و بشکران نرسید و بدرستی که آدمی ستمکاری کافر نعمت است
بروی خدای کند و او دیگری را شکر کند و عبادت و اذ قال ابرهیم رب اجعل هذا البلد آمنا و اجنبنی و بنی ان نعبد الاصنام
رب انهن اضللن کثیرا من الناس فمن تبعنی فانه منی و من عصانی فانک غفور رحیم ربنا انی اسکنت من ذریتی بواد
غیر ذی زرع عند بیتک المحرم ربنا لیقیموا الصلوة فاجعل افئدة من الناس تهوی الیهم و ارزقهم من الثمرات لعلهم یشکرون
یاد کن ای محمد آنگه ابراهیم بر سبیل دعا و تضرع گفت ای خداوند و پروردگار من این شهر را که مکه است شهری گردان
که مردمان ایمن باشند در وی حق تعالی دعای وی باجابت مقرون کرد و چنان ایمن کرد که وحش و طیور در وی [illegible]
باشند و همیشه [illegible] اگر کسی آنجا [illegible] تعرض وی نکند تا آنگه بیرون شود و اجنبنی و
و دور گردان مرا و پسران مرا از آنکه بت پرستیم یعنی الطاف کن که نزدیک از عبادت اصنام اجتناب کنند آنگه گفت
رب انهن اضللن بار خدایا ایشان بسیاری از مردمان را گمراه کردند یعنی بعبادت ایشان بسیاری گمراه شدند آنگه گفت
هر که مرا متابعت کند [illegible] از من باشد و هر که در من عاصی شود تو خداوندی بخشاینده عاصیان را و کافران را
اگر خواهی [illegible] از سر گناه [illegible] چون توبه کنند ربنا بار خدایا من ساکن کردانیده‌ام بعضی از فرزندان خود را بوادی که
زرع و کشت [illegible] نزدیک خانه که حرام کرده تو یعنی کعبه و در آن وقت که ابراهیم این سخن گفت خانه نبود
مراد آنست که نزدیک خانه حرام تو بوده است تا طوفان از زمین [illegible] کردند بعد از این بنا کرده خواهد شد بعضی از این قصه
روایت است و آنچنان است که ابراهیم را از ساره فرزند نبود ساره کنیزکی داشت جوان و پاکیزه با ابراهیم داد و گفت این [illegible]
[illegible] که ترا فرزندی آید [illegible] ابراهیم [illegible] و با وی خلوت ساخت و او را از هاجر فرزندی آمد اسمعیل نام
[illegible] اسمعیل [illegible] ساره را از آن رشک عظیم آمد گفت نخواهم که هاجر [illegible]
[illegible] ابراهیم گفت [illegible] جبرئیل [illegible]
گفت آنجا که [illegible] جبرئیل آمد [illegible]
ایشان را [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

امر زنده هم

نعیشد از آنجا کار او بهره زن شده بود و ابراهیم دل در فرزند هم

مار ابگرداهیکی گفت [illegible] هم

گرفت رسول خدای گفت رحم الله امی هاجر اگر آن آب را بگذاشتی همه بادیه آب شدی و بشارت داد و گفت این جای خانه
بود که حاجیان ازین چاه آب خورند و این چاه بدین کودک خانه کنند خلایق عالم از جوانب زیارت این خانه اینجا آیند جماعتی از جرهم
جرهم اینجا گذشتند مرغان دیدند که گردان همی پریدند گفتند بی حال اینجا آب هست ... ازیشان بیامدند زنی دیدند و کودکی
و ایشان را خبر کرد و بیامدند گفتند ای زن تو کیستی و این کودک کراست و این زمینی است که تا چهار صد فرسنگ آب نیست
گفت این پسر ابراهیم خلیل خدای است و ما را بفرمان اینجا آورد و این آب مراست و فرزندان مرا گفتند شاید که ما اینجا فرود آییم
و تو ما را ازین آب نصیبی کنی و ما ترا از متاع که داریم نصیب کنیم و ما همسایه تو باشیم تا تو تنها نباشی گفت روا باشد اینجا
فرود آمدند و باقی قصه دیگر رفته است ربنا لیقیموا الصلوة بار خدایا ایشان را ساکن این مقام کردم تا نماز بجای آرند
بعضی مردمان مایل ایشان گردان سعید جبیر گفت اگر گفتی من الناس و گفتی افئدة الناس جمله عالم اگر ... ترسا و جهود حج
آنجا شدندی مجاهد گفت اگر دعا را اطلاق بودی پارس و روم و ترک و هند جمله حج شدندی وارزقهم روزی کن ایشان را
بار خدایا از میوه‌ها که روزی دیگران کرده از شهرهای دیگر تا باشد که شاکر شوند و شکر گفتن تو بجای آورند ربنا انک
تعلم ما نخفی و ما نعلن و ما یخفی علی الله من شیء فی الارض و لا فی السماء الحمد لله الذی وهب لی علی الکبر اسمعیل و اسحق ان
ربی لسمیع الدعاء رب اجعلنی مقیم الصلوة و من ذریتی ربنا و تقبل دعاء ربنا اغفر لی و لوالدی و للمؤمنین یوم یقوم
الحساب بار خدایا تو دانی آنچه ما آشکار و نهان داریم اگر بزبان رانیم و اگر نرانیم تو دانی ابن عباس گفت
مراد از اندوه اسمعیل و هاجر است و دیگران بر عموم حمل کردند و ما یخفی پوشیده نماند بر خدای هیچ چیز نه در زمین و نه در آسمان
الحمد لله خدای را حمد و ثنا گفت شکر و سپاس و ستایش مر خدای را که مرا بر پیری چون اسمعیل و اسحق بخشید اسمعیل از هاجر و اسحق
از ساره بدرستی که خدای من شنونده دعاست یعنی اجابت کننده بار خدایا مرا چنان گردان که نماز بجای آرم یعنی الطافی
بان نماز بجای آرم برای من توفیق گردان و از فرزندان نمازکنندگان کن بار خدایا دعای من و نماز من بپذیر و قبول کن
خدایا بیامرز مرا و پدر و مادر مرا و جمله مؤمنان را روزی که حساب برخیزد و ظاهر گردد روز قیامت ولا تحسبن الله غافلا عما
یعمل الظالمون انما یؤخرهم لیوم تشخص فیه الابصار مهطعین مقنعی رؤسهم لا یرتد الیهم طرفهم و افئدتهم هواء و انذر الناس
یوم یأتیهم العذاب فیقول الذین ظلموا ربنا اخرنا الی اجل قریب نجب دعوتک و نتبع الرسل اولم تکونوا اقسمتم من قبل ما لکم
من زوال و سکنتم فی مساکن الذین ظلموا انفسهم و تبین لکم کیف فعلنا بهم و ضربنا لکم الامثال و قد مکروا مکرهم و عند
الله مکرهم و ان کان مکرهم لتزول منه الجبال حتی تو پنداری ... که خدای غافل است از آنچه
میکنند ... پس میدهد ازیشان برای روزی که چشمها در وی خیره
بماند ... ازیشان ...
...

در خانهای کسانی که در نفس خود ستم کردند و روشن شد و ظاهر گشت شما را که با ایشان چگونه کردیم از عذاب کردن و برای شما
مثل زدیم با ایشان تا شما را اعتبار باشد آن کافران مکر خود بکردند و آنچه توانستند تقصیر نکردند و نزدیک خدای است جزای
مکر ایشان یا ابطال مکر ایشان و ان کان مکرهم و نبود مکر ایشان که کوهها از سبب آن از مقام خود زایل شوند و مراد از زوال
کوه زوال امر رسول است و زوال قرآن یعنی این هر دو در ثبات و دوام چون کوه اند مکر هیچ مکاری و حیله هیچ محتالی زایل نگردد
و نشاید که آن نابود باشند معنی چنین بود که مکر ایشان نه بجایی بود که در بزرگی و کوهها نزدیک بود که از جای خود برود
و زایل گردد فلا تحسبن الله مخلف وعده رسله ان الله عزیز ذو انتقام یوم تبدل الارض غیر الارض و السموات و برزوا
لله الواحد القهار و تری المجرمین یومئذ مقرنین فی الاصفاد سرابیلهم من قطران و تغشی وجوههم النار لیجزی الله کل
نفس ما کسبت ان الله سریع الحساب هذا بلاغ للناس و لینذروا به و لیعلموا انما هو اله واحد و لیذکر اولوا الالباب
حق تعالی ... بعضی مفسران ... مراد ازین مکر نمرود است که خدای
... ابراهیم ... که خدای زمینم ... که خدای آسمان
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
... باز تا بهم بازبسته
ولنا بحمد الله الزام

پر اهنهای زعفران باشد قطران روغنی است که در آتش آن گیرند مانند ... آتش بر روی ایشان [illegible]

[illegible] این قرآن بلاغی و کفایتی است [illegible]

بسنده و کافی است تا نصیحت کنند یکدیگر را و بیم کنند بدان و بدانند که او یکی خداست [illegible]

[illegible] مکی است [illegible] سورة الحجر [illegible]

[illegible] والله اعلم والحکم بالصواب بسم الله الرحمن الرحیم الر تلک آیات الکتاب

وقرآن مبین ربما یود الذین کفروا لو کانوا مسلمین ذرهم یأکلوا ویتمتعوا ویلههم الامل فسوف یعلمون وما اهلکنا من قریة الا

ولها کتاب معلوم ما تسبق من امة اجلها وما یستأخرون [illegible]

[illegible]

وقالوا یا ایها الذی نزل علیه الذکر انک لمجنون لو ما تأتینا بالملائکة ان کنت من الصادقین ما ننزل الملائکة الا بالحق وما کانوا اذا منظرین انا نحن نزلنا الذکر وانا له لحافظون ولقد ارسلنا من قبلک فی شیع الاولین وما یأتیهم من رسول الا کانوا به یستهزؤن کذلک نسلکه فی قلوب المجرمین لا یؤمنون به وقد خلت سنة الاولین

[illegible]

وافسوس

وافسوس [illegible] عجب باشد [illegible]

ایشان [illegible] و با ایشان [illegible] تکذیب او کنند [illegible] حجت بر ایشان لازم شود و مستحق عذاب

کردند [illegible]

با ایشان کرده اضافت با ایشان [illegible] و اگر [illegible]

[illegible] که چون ایشان بر

کفر اصرار کردند بعد ظهور آیات و اعلام معجزات ما ایشان را هلاک کردیم ولو فتحنا علیهم بابا من السماء فظلوا فیه یعرجون

لقالوا انما سکرت ابصارنا بل نحن قوم مسحورون ولقد جعلنا فی السماء بروجا وزیناها للناظرین وحفظناها من کل

شیطان رجیم الا من استرق السمع فاتبعه شهاب مبین والارض مددناها والقینا فیها رواسی وانبتنا فیها من

کل شیء موزون وجعلنا لکم فیها معایش ومن لستم له برازقین [illegible]

[illegible]

وان من شیء الا عندنا خزائنه وما ننزله الا بقدر معلوم وارسلنا الریاح لواقح فانزلنا من السماء ماء فاسقیناکموه وما انتم له بخازنین وانا لنحن نحیی ونمیت [illegible]

الوارثین و لقد علمنا المستقدمین منکم و لقد علمنا المستأخرین و ان ربک هو یحشرهم انه حکیم علیم و هیچ چیز نیست الا
خزاین آن نزدیک ماست گفته اند که مراد بخزاین مقدورات است و مقدورات او را نهایتی نیست تا در هر وقت که خواهد
چندانکه خواهد ایجاد کند بهر جنسی با آنکه مقدور او چنین است جز بحسب مصلحت اندازه نفرستادیم و ما نفرستادیم باندازه معلوم بحسب
مصلحت و ارسلنا و بفرستادیم بادها را آبستن کنند یا بادهای که درختان از او آبستن و باردار شوند و آنچه هم لازم جا باشد
و هم متعدی با بادهای که خداوندان لقاح باشند و آبستن اند عبدالله مسعود گفت هم لاقح بود و هم ملقح چون بر دارد لاقح
بود و چون القا کند بر ابر ملقح بود و فرو فرستادیم از آسمان آبی یعنی باران و دادیم از آن شما و کشت زارهای شما تا شما و
کشت زار شما از آن سیراب شدید یعنی [?] دادیم از خوردن و دادن آن الی خواهید که از او خزینه نهید و نگاه دارید نتوانید مقدور
شما نباشد و ما هر که زنده کنیم و بمیرانیم زندگانی و مرگ بار ماست و چون خلایق عالم بمیرانیم باشیم میراث ایشان بردار یم
از آنچه ایشان را باشد از اموال املاک بجا بماند و جز ما وارث از او نماند و دانیم از شما متقدمان و متاخران را عبدالله عباس
گفت متقدمان مرده شده و متاخران زندگان قتاده گفت متقدمان که فرشتگان اند و متاخران امیدگان مجاهد گفت
متقدمان [?] و متاخران امت محمد حسن گفت متقدمان بطاعت متاخران در عمل صالح عبدالله گفت در عهد رسول صلعم
مردان و زنان بجماعت آمدندی مردان در صف اول با ستادندی و زنان در صف آخر کس بودی از مردان که خویشتن با صف
آخر داشتی تا او دیده بر زنان نگاه کند و از زنان چنین کس بودی که همچنین کردی تا بمردان نگاه کردی و بعضی با صف اول آمدندی
از زنان تا کسی را ایشان نگاه نکند و مردان با صف آخر آمدندی خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت من باحوال هر دو قوم عالم و
قصد و نیت هر دو میدانم از آنجا که رسول ع گفت خیر صفوف الرجال اولها و خیر صفوف النساء آخرها و شرها اولها ربیع الانس
گفت سبب این بود که رسول صلعم مردم را تحریص کرد بر صف اول مردم مبادرت میکردندی و عذر میکردند سرایهای ایشان دور بود چون
بر نفسی مردم صف اول گرفته بودندی گفتندی یا رسول الله سرایهای خود بفروشیم و در جوار مسجد سرا بخریم تا فضل صف اول از
ما فوت نشود خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت من عالم باحوال شما و نیت شما میدانم و نیز باحوال آنانکه پیشتر از شما آیند اگر چه
سرای شما دور است تا مسجد گامهای رفتن شما بشمار است بهر قدمی ثوابی شما را حسنه میدهیم ایشان خوشدل شدند و ان
ربک هر کسی که خدای تو ایشان را حشر کند او حکیم و داناست بهره کند و نه باید بحسب مصلحت و لقد خلقنا الانسان من صلصال
من حما مسنون و الجان خلقناه من قبل من نار السموم و اذ قال ربک للملائکة انی خالق بشرا من صلصال من حما مسنون
فاذا سویته و نفخت فیه من روحی فقعوا له ساجدین فسجد الملائکة کلهم اجمعون الا ابلیس ابی ان یکون مع الساجدین قال یا
ابلیس ما لک الا تکون مع الساجدین قال لم اکن لاسجد لبشر خلقته من صلصال من حما مسنون بیافریدیم آدمی از گل
خشک شده که چون دست بروی زنند از او آوازی و صلصله باشد که این گل خشک از گل بوی گرفته و بوی بگردیده و وبال
خورده بود و جان را که پدر جنیان است و گفت ابلیس است او را بیافریدیم از آتشی که او را دود نباشد و صواعق از آن باشد
آتشی است میان آسمان و زمین و از پس این حجاب چون خدای تع عذابی را امر کند حجاب بدرد و بر زمین آید و بسوزد و از آنجا
که فرود آمده باشد و آن بادی که مرده از آن شود آخر حجاب باشد ضحاک از عبدالله عباس روایت کرد که جان پدر جن است از آنجا
فرشتگان ابن مسعود گفت که این باد سموم که می بینی جزوی از هفتاد جزو سموم است که خدای گفت و الجان خلقناه من نار السموم
و یاد کن ای محمد که چون گفت خدای تو فرشتگان را که من می آفرینم از گل خشک که آن گل است که از او بوی خواند و بگردانیده
پس آنگه که وی را برابر راست کرده باشم و بیافرینم و از روح خود او را در وی دمیده ای فرشتگان در افتید پیش وی بسجده تعظیم و اجلال

پس فرشتگان

پس فرشتگان همه سجده کردند مگر ابلیس که امتناع نمود از آنکه سجده کند و اجماع است بر آنکه مامور بود بسجده آدم […]
نکرد خدای وی را گفت چیست ترا که با ساجدان نبودی و چنانکه ایشان سجده کردند تو نکردی گفت من نه آنم که سجده کنم
آدمی را که تو وی را از گل خشک که او بوی بود و رنگ بگردانیده آفریده باشی قال فاخرج منها فانک رجیم و ان علیک
اللعنة الی یوم الدین قال رب فانظرنی الی یوم یبعثون قال فانک من المنظرین الی یوم الوقت المعلوم قال رب بما
اغویتنی لازینن لهم فی الارض و لاغوینهم اجمعین الا عبادک منهم المخلصین قال هذا صراط علی مستقیم ان عبادی
لیس لک علیهم سلطان الا من اتبعک من الغاوین و ان جهنم لموعدهم اجمعین لها سبعة ابواب لکل باب منهم جزء
مقسوم حق تع ابلیس را خطاب کرد و گفت بیرون شو از بهشت یا از آسمان که رانده و مطعونی و لعنت من بر تو ست تا روز
جزا یعنی روز قیامت ابلیس گفت اگر تو مرا برانده ای و لعنت کردی مرا مهلت ده تا روز قیامت گفت ترا از جمله مهلت
داده گانی تا بروز وقت معلوم بعضی گفته اند مراد روز قیامت است و بعضی دیگر گفته اند مراد نفخه اولست که زندگان تکلیف
زایل شود و بعضی گفته اند که آن وقتی است که خدای را معلوم است و از ابلیس پنهان بوده است ابلیس گفت بار خدایا بدان اضلال
و اغوا که مرا کردی تا بدان […] اول کسی که جبر گفت ابلیس بود و اول کسی که عدل گفت آدم بود پس مقتدای اهل عالم
عدل است و ابلیس پیشوای اهل جبر و روزی […] است که […] روز پیشوای او باز خوانند یوم ندعو کل
اناس بامامهم اختیار تراست با هر که خواهی بجای باش ابلیس گفت […] اگر با من کردی من فرزندان آدم را تزیین کردانم
معاصی و قبایح تا در ارتکاب آن کنند و هم عاصی شوند تا حیات و زندگانی ایشان بود […] کردانم تا از راه آخرت
اختیار کنند و همه را گمراه کردانم مگر بندگان خدای را که خاص اند و معصوم مانند که […] ابلیس بر ایشان […]
کی ابلیس در جبر […] تراست اول مجبره ابلیس اغوای خود بخدای حواله کرد و اغوای دیگران بخود مجبره از آن خود و از آن دیگران
همه بخدای حواله کنند قال هذا صراط علی این راهی است که بر من است یعنی […] همه بر منست و هیچکس را از من گذر نیست
و گفته اند معنی آنست که این راهی است بیان و ایضاح تا مکلفان در آن راه شوند ان عبادی خدای گفت بندگان
مرا بر ایشان دست نباشد چه ایشان بعصمت و لطف من باشند و ترا بر ایشان راهی نبود جز وسواس بقهر و غلبه هیچ گمراهی
کردن سفیان گفت معنی آنست که بندگان مرا در گناهی نیفکنی که عفو من از آن بیشتر باشد تا کام تو بیابند از تو اغوا
و از من غفران تا هرچه […] اغوا کنی من بمکافات […] مگر بر پی تو گشته از غاویان […] باشند ترا بر ایشان
سلطانی و قوتی باشد آنگه وعید کرد متابعان ابلیس را گفت دوزخ موعد ایشان است همه دوزخ هفت در است و آن هفت
درکه هفت گروه برای هفت در نهاده که از آن در در روند از اتباع ابلیس […] ضحاک گفت که در […] گفت که دوزخ
را هفت در است و آن هفت درکه است بهری بر بالای بهری در درکه اول فاسقان اهل […] باشند بر اندازه گناه ایشان عقوبت
کنند آنگه بیرون آرند در درکه دوم جهودان باشند و در سیم ترسایان و در چهارم صابیان و در پنجم منکران و مشرکان عرب در ششم — در هفتم
منافقان باشند چنانکه گفت ان المنافقین فی الدرک الاسفل من النار در خبر است که روزی رسول صلعم در مسجد
میگذشت و تنها نماز […] اعرابی میگذشت رسول را دید در مسجد رفت و دو رکعت نماز در پس رسول […] آنست که […] نماز کند — بکرد رسول ع
این سوره بگفت چون بدین آیت رسید اعرابی نعره بزد و از هوش برفت رسول علیه السلام باز داد گفت آبی بیارند
بیاوردند و بر روی وی زدند با هوش آمد رسول گفت ای اعرابی ترا چه حال است گفت میگذشتم تنها نماز میکردی خواستم
تا در پس تو دو رکعت نماز کنم این که گفتی ان جهنم لموعدهم اجمعین لها سبعة ابواب لکل باب منهم جزء مقسوم سخن حالی است

یا محمد تو گفت سخن خدای او را بگفت واللّٰه هر عضوی از اعضای من کشیده خواهد بود و بهر دری از درهای دوزخ رسول گفت
خلقان را برادران در ما عذاب گشته بر قدر گناه ایشان گفت یا رسول اللّٰه من زنی دارم و مالی ندارم [illegible] بنده مرا
گرا کرده ام یا رسول [illegible] ازاد کردم و هر یکی را بر دری از درهای دوزخ جبرئیل آمد و گفت یا رسول اللّٰه بشارت ده او را که
خدای درکهای دوزخ بر تو حرام کرده و درهای بهشت را برای تو بگشاد ان المتقین فی جنات وعیون ادخلوها بسلام
آمنین ونزعنا ما فی صدورهم من غل اخوانا علی سرر متقابلین لا یمسهم فیها نصب وما هم منها بمخرجین نبئ عبادی انی
انا الغفور الرحیم وان عذابی هو العذاب الالیم حق تعالی چون ذکر دوزخ کرد و وعید او ذکر بهشت کرد و نعیم او گفت
متقیان و پرهیزگاران در بوستان و بهشتهای باشند و چشمهای از می و آب و شیر و انگبین که وصف هیچ واصف
در نیابد ایشان را گویند درآیید در آن شهرها یعنی بهشتهای رو به سلامت و ایمن از آفت و بکشیم آنچه در سینهای و دلهای ایشان
از غل و حسد و خیانت آنچه در دنیا میان ایشان بوده باشد همه برادران باشند یکدیگر را بر تختها روی باری
کرده لا یمسهم یا ایشان نرسد در آنجا هیچ رنجی و دردی و ایشان را از آنجا بیرون نکنند آنکه رسول گفت خبر ده بندگان مرا
که من آمرزنده و بخشنده ام و عذاب من سخت است و در [illegible] ابن ابی رباح روایت کرد که روزی رسول [illegible]
درآمد ما همی بودیم حدیث میکردیم و می خندیدیم ما را گفت چرا میخندید و بگذشت چون نزدیک سنگ سیاه رسید باز گردید و گفت
جبرئیل این ساعت آمد و گفت خدای میگوید بندگان مرا چرا نا امید میکنی و این آیه آورد نبئ عبادی انی انا الغفور الرحیم
[illegible] و گفت [illegible] از رسول روایت کردند که او گفت اگر بندگان قدر عفو خدای بدانند خویشتن را در عبادت هلاک کنند
ونبئهم عن ضیف ابرهیم اذ دخلوا علیه فقالوا سلاما قال انا منکم وجلون قالوا لا توجل انا نبشرک بغلام علیم قال ابشرتمونی
علی ان مسنی الکبر فبم تبشرون قالوا بشرناک بالحق فلا تکن من القانطین قال ومن یقنط من رحمة ربه الا الضالون
و خبر ده ایشان را از مهمانان ابراهیم چون بر وی درآمدند و مراد از فرشتگان اند که بر ابراهیم آمدند به بشارت اسحق و هلاک
قوم لوط بر ابراهیم آمدند گفتند یعنی سلامی کردند ابراهیم گفت ما از شما ترسنده و خائفیم و سبب ترس وی آن بود که ایشان
طعام نخوردند [illegible] ایشان [illegible] خواهند کردن فرشتگان گفتند لا توجل مترس که آمده ایم ترا بشارت دهیم
به پسری عالم و دانا ابراهیم گفت مرا بشارت میدهید به پسری [illegible] رسیده است و من پیر شده ام آنچه خبر و بشارت میدهید
یعنی عجب باشد که ما را پس از پیری [illegible] فرزندی باشد ایشان گفتند [illegible] بحق ما ترا بشارت دادیم
بحق و راستی [illegible] از جمله ناامیدان نباشی ابراهیم گفت از رحمت خدای نا امید نباشند الا کسانی که گمراه شوند [illegible]
قال فما خطبکم ایها المرسلون قالوا انا ارسلنا الی قوم مجرمین الا ال لوط انا لمنجوهم اجمعین الا امرأته قدرنا انها لمن الغابرین
فلما جاء ال لوط المرسلون قال انکم قوم منکرون قالوا بل جئناک بما کانوا فیه یمترون ابراهیم گفت چیست کار شما و بچه کار
آمده اید ای فرستادگان خدای گفتند که ما را بقومی فاسقان و کافران فرستاده اند و ایشان قوم لوط اند تا ایشان را هلاک کنیم
مگر آل لوط را از خویشتن و خویشان وی و اتباع وی از مؤمنان که ایشان را برهانیم و نجات دهیم از عذاب مگر زن لوط
که او از جمله [illegible] بود که او نیز در عذاب گرفتار خواهد شد و در عذاب باقی خواهد ماند [illegible] خواهد گشت پس آنکه اهل
و خانه لوط آمدند آن فرشتگان فرستاده لوط گفت شما قوم ناشناخته اید [illegible] ایشان گفتند آمده ایم
که قوم تو در آن شک میکردند و آن عذاب است آمده ایم تا ایشان را عذاب کنیم واتیناک بالحق وانا لصادقون فاسر
باهلک بقطع من اللیل واتبع ادبارهم ولا یلتفت منکم احد وامضوا حیث تؤمرون وقضینا الیه ذلک الامر ان دابر هؤلاء

مقطوع

مقطوع مصبحین وجاء اهل المدینة یستبشرون قال ان هؤلاء ضیفی فلا تفضحون واتقوا اللّٰه ولا تخزون قالوا اولم ننهک
عن العالمین قال هؤلاء بناتی ان کنتم فاعلین لعمرک انهم لفی سکرتهم یعمهون [illegible] ما تو حق و یقین از عذاب کردن
ایشان و ما در این جمله از راست گویانیم [illegible] که از کسان قوم بیرون آی اهل خود را ببر از میان قوم بیرون شو پاره
از شب گذشته [illegible] از پس ایشان برو و در عقب ایشان باش و نباید که کسی از شما باز پس نگرد و این
کنایت است ازانکه نباید که هیچکس از شما توقف کند و باز [illegible] بکنید و بروید بجای که شما را فرموده اند عبد اللّٰه
عباس گفت شام بود و ما حکم کردیم باوی این کار را او گفته اند وحی کردیم او عذاب و کار هلاک [illegible] بیان کرد
[illegible] بریده خواهد شد در وقت صبح که ایشان در صبح آیند و چون اهل شهر خبر یافتند که جماعتی بلوط
فرود آمده اند شاد [illegible] سبب آنکه فرشتگان بصورت امردان بودند و ایشان [illegible] کردند نزد لوط
رسیدند گفت ای قوم این جماعت مهمانان من اند مرا رسوا و شرمسار مکنید و از خدای بترسید ایشان لوط را
گفتند ما از جهانیان نهی کردیم و آن بود که ایشان با لوط شرط کرده بودند [illegible] اهل شهر [illegible] لوط را گفتند
تو غربا [illegible] حمایت نکنی [illegible] در خانه خود [illegible] ایشان مطلق باشند مراد بعالمین غریبان اند لوط
گفت [illegible] دختران خود [illegible] مهمان بسلامت باشند این دختران [illegible]
[illegible] ایمان [illegible] نبود و نیز روا باشد در شرع او [illegible] و گفته اند دختران
امت خود خواست [illegible] بجان و زندگانی [illegible] خطاب با رسول است
بجان و زندگانی تو که ایشان در مستی و جهالت خود متحیر و سرگشته اند ابو الجوزا از عبد اللّٰه عباس روایت کرد
که او گفت خدای تعالی هیچ خلقی نیافرید گرامی تر از محمد [illegible] از انبیا و ملائکه قسم یاد نکرد مگر بجان
او گفت لعمرک انهم لفی سکرتهم یعمهون فاخذتهم الصیحة مشرقین فجعلنا عالیها سافلها وامطرنا علیهم حجارة
من سجیل ان فی ذلک لایات للمتوسمین وانها لبسبیل مقیم ان فی ذلک لایة للمؤمنین وان کان اصحاب
الایکة لظالمین فانتقمنا منهم وانهما لبامام مبین ولقد کذب اصحاب الحجر المرسلین واتیناهم ایاتنا فکانوا عنها
معرضین وکانوا ینحتون من الجبال بیوتا امنین فاخذتهم الصیحة مصبحین فما اغنی عنهم ما کانوا یکسبون [illegible]
ایشان را هلاک [illegible] در وقت آفتاب بر آمدن [illegible] جبرئیل [illegible] شهرها زیر و زبر
کردیم [illegible] بر ایشان سنگها از سنگ گل [illegible] مراد بسجیل [illegible]
مراد بسجیل [illegible] سنگهای دوزخ فرستاده و در این جمله [illegible] آیاتی و علاماتی [illegible]
[illegible] آیات و نشانهای این دیه ها و شهرها که خراب
کرده اند [illegible] قصه [illegible] دلالتی مؤمنان
کنند [illegible] ظالم
بودند و مراد قوم شعیب اند که ایشان اصحاب درختان و بیشها بودند چه معاش ایشان از آن بود خدای تعالی شعیب را
با ایشان فرستاد [illegible] ایمان نیاوردند خدای تعالی ایشان را بالصیحه هلاک کرد و اصحاب ایکه [illegible] ابری
بود که برآمد [illegible] آتشی [illegible] ایشان را بسوخت فانتقمنا منهم ما از ایشان کینه کشیدیم و آن بود که
خدای تعالی گرما بر ایشان [illegible] کرد هفت روز آنگه ابری برآمد [illegible] بزیر سایه آن ابر [illegible] جان دادند

که ایشان را در آن راحتی و آسانی خواهد بود و از آن ابر آتشی برآمد و ایشان از برحجت و اتمام پرستی کردن
دو مدینه یکی مدین و دیگری سدوم که قوم لوط بر آن روش است که همی گذرند بر آنجا و می بینند ولقد کذب اصحاب الحجر
و اصحاب الحجر رسولان و فرستادگان را دروغ داشتند گفته که شهرهای ثمود در حجر خوانند و از میان شام و مدینه
است جابر بن عبدالله انصاری و عبدالله عمر گفتند یا رسول الله بحجر ثمود بگذشتیم گفت در سرای این ظالمان
مروید مگر بس از آنکه بیاید شما را رسد آنچه بدیشان رسید آنگه گفت ای قوم صالح بودند ظاهر ای تعم همه را هلاک کردم آن
مردی که او در حرم خدای بود گفتند یا رسول الله او چه مرد بود گفت نام او ابو رغال بود آنگه رسول ... برناقه ...
از آنجا برفت ... و آتیناهم ایشان را آیات ... دلالات ... و همین ناقه بسایشان ... اعراض کردند و ... از کوهها
خانها درست ... آمنین از آنکه ... از خراب کند و آتش ... و بگشت روزگار بر ایشان شود و پس بگرفت
ایشان را صیحه عذاب و هلاک در وقت آنکه در بامداد آمدند ... ایشان میکردند از مال و ملک ... رسیدند از ایشان را بگرفتم
از ایشان وما خلقنا السموات والارض وما بينهما الا بالحق وان الساعة لآتية فاصفح الصفح الجميل ان ربك
هو الخلاق العليم ولقد آتيناك سبعا من المثاني والقرآن العظيم لا تمدن عينيك الى ما متعنا به ازواجا منهم
ولا تحزن عليهم واخفض جناحك للمؤمنين وقل اني انا النذير المبين چون طرفی از قصص اوایل بگفت خلقنا را
بر نعت ... آفریدن آسمان و زمین گفت ما نیافریدیم آسمانها و زمین را و آنچه در میان آنست مگر بحق و
و قیامت لامحاله آینده است و ... خواهد آمد ... که خدا آسمان و زمین و آنچه در میان این هر دوست نظر کنید
تا آنچه پیغمبران ایشان را خبر دهند بنظر و استدلال دانید آنگه رسول فرمود که تو ایشان را عفو کن عفو کردنی نیکو و گفته اند که این آیه
بآیه قتال منسوخ است ان ربک بحقیقت خدای آفریننده است و آنچه کند بعلم و حکمت ... رسول را گفت
ما ترا دادیم هفت آیه که الفاظ او مثنی و مکرر است و آن فاتحه است روایت کرده اند بزرگان صحابه که رسول گفت
الحمد لله رب العالمين هفت آیه است یک آیه او بسم الله الرحمن الرحيم و آن سبع المثانی و ام القرآن و فاتحة الکتاب
است و از ابی بن کعب روایت است که رسول ص گفت بدان خدای که جان من در فرمان اوست که خدای تعالی در تورات
و انجیل و زبور و قرآن هیچ سوره این فاضلتر نکرده که تو می خوانی من فاتحة الکتاب و هر سوره خوانده بود و گفت
این سبع المثانی و قرآن عظیم است که مرا داده اند اگر این سوره را هیچ فضلی نبودی جز آنکه خدای تعالی این سوره را در
جنب ... نهاده است و همه قرآن را در یک جزو گفته اند که ولقد آتیناک سبعا من المثانی والقرآن العظیم کنایت است
عبادة بن صامت از رسول ص روایت کرد که او گفت که فاتحه عوض است از همه قرآن و هیچ سوره عوض فاتحه نیست
و از اینجاست که همه قرآن در رکعت نماز نخوانند بی فاتحة الکتاب درست نیست و اگر فاتحه تنها بخوانند و هیچ دیگر نخوانند
درست باشد و برای الشرف نامی خوانند که بخشیده است قسمت کرده میان خدای و بنده ... که روایت کرده اند که
قسمت الصلوة بيني وبين عبدي نصفين فنصفها لي ونصفها لعبدي تمام الخبر و برای آنکه ... و یکی ... بمکه و یکبار دوم
و برای آنکه دو بار فرود آمد یکبار بمدینه و سبب آن بود که هفت کاروان از بصره و اردغات از آن جهودان بنی قریظه
و بنی النضیر بیک روز در مدینه آمدند و در آن انواع مال بود از جواهر و غیره مسلمانان گفتند کاشکی این هفت
کاروان ما را بودی تا در سبیل خدای صرف کردیمی جبرئیل آمد و یکبار دیگر فاتحة الکتاب آورد و گفت این هفت
آیه شما را بهتر است از آن هفت کاروان و دلیل این آیه لا تمدن عینیک الی ما متعنا به و بعضی علما گفته اند که سبع المثانی

هفت سوره دراز است البقره و آل عمران والنساء والمائده والانعام والاعراف والانفال والتوبه بیک جا است
عبدالله عباس گفت که این هفت سوره را برای آن سبع مثانی خوانند که فرایض و احکام و حدود در وی مثنی است و ...
و دیگر از دو ست که قرآن همه مثانیست یعنی که خدای میگوید الله احسن الحدیث کتابا متشابها مثانی و برای آنکه مثانی
خواند که احکام و قصص در وی مثنی است و برین قول مراد سبع مثانی هفت سبع قرآن باشد برای آنکه قرآن مشتمل
است بر هفت معنی از نهی و بشارت و انذار و مثل و قصص و تذکیر النعم آنگه خطاب کرد رسول را و مراد او امت
او گفت مکش چشم خود را و منگر آنچه ما این کافران را متمتع کرده ایم یعنی اصناف کافران گفت روزی در ایام ... هفت کاروان
نیکو ... حسن بر رسول ص بگذشت رسول ص دست بر چشم نهاد و گفت خدای مرا چنین فرموده و این آیه بخوانده
اندوه مخور بر ایشان که ایمان نیارند و اخفض جناحک تواضع کن و فروتنی نمای مومنان را و بگوی که منم آن ترساننده
بیان کننده و در خبر است که بکر و عبدالله مسعود ... بر حجره رسول ص آمدند و در بزد رسول گفت من على الباب گفت ...
گفت انا یا رسول الله منم ای رسول خدای رسول ص در بگشاد و بیرون آمد ... گفت انا انا و هل المخلوق ...
او ... از رسول و بگفت یا رسول الله چه گناه کرده ام گفت یا ابن مسعود مرا گمان که هیچ مخلوقی را نرسد که گوید انا گفت یا رسول الله
توبه کردم که نیز نگویم چون ... ادب نگاه داشت حق تعالی گفت این همه جهانیان ... است جز تو که بگوی انی انا النذیر المبین
منم ... بشارت دهنده و روشن کننده ام کما انزلنا على المقتسمين الذين جعلوا القرآن عضين فوربك لنسئلنهم
اجمعين عما كانوا يعملون فاصدع بما تؤمر واعرض عن المشركين انا كفيناك المستهزئين الذين يجعلون مع الله الها
اخر فسوف يعلمون ولقد نعلم انك يضيق صدرك بما يقولون فسبح بحمد ربك وكن من الساجدين واعبد ربك
حتى ياتيك اليقين كما انزلنا على المقتسمين من شما را از عذاب بیم میکنم که شما را فرود آید چنانکه عذاب فرستادم
مقتسمان قسمت کنندگان را عبدالله عباس گفت جهودان و ترسایان اند که قرآن قسمت کردند بر بعضی ایمان آوردند
و بر بعضی کافر شدند عکرمه گفت کافران قریش بودند که قرآن را بر سبیل استهزاء میکردند یکی میگفت این سوره مرا و دیگری
میگفت این مرا است ... گفت شانزده مرد بودند که ولید مغیره در ایام موسم ایشان را فرستاد تا راههای مکه بر بستند ...
بر راهی نشستند و گفتند زنهار تا نبینید که این مرد که از میان ما بیرون آمده است شما را فریبد ... یکی گفت ساحر است
یکی گفت شاعر است یکی گفت کاهن است و ولید مغیره بر در مسجد نشسته بود چون او را پرسیدندی او گفت او چنان
است که ایشان میگویند خدای تعالی همه را هلاک کرد ... که قرآن را ... گفته اند که معنی ... که
نسبت ... دروغ کردند و دروغ بهتان باشد ... الکذب فوربک ... بس بحق خدای تو که ما بپرسیم ایشان را همه روز قیامت
بآنچه کرده بودند انس گفت ... که شهادت ... ابن مسعود گفت هیچکس نباشد الا خدای تعالی ازوی بپرسد ...
گوید یا ابن آدم ... یا ابن آدم ما ذا عملت فيما علمت وما ذا اجبت المرسلين ...
... پیغمبران را چه جواب دادی ... روایت است که او گفت که هیچکس نباشد الا در روز قیامت ازو ...
بپرسند عن عمره فيما افناه وعن شبابه فيما ابلاه وعن ماله من اين اكتسبه واين وضعه ... اهل البيت ...
میکنند سوال روز قیامت و ... که نفی سوال میکند ... عبدالله عباس گفت که روز قیامت
روزی دراز است و در مواقف باشند ... سوال کنند ...
و نقصان ... کرده باشند سوال کنند و آنچه ... تکلیف کرده باشند سوال کنند آنگه رسول ص را گفت فاصدع بما تؤمر

نظاره کن آنچه ترا فرموده اند عبد الله بن عبید گفت رسول الله صلعم کار نبوت پوشیده میداشت تا آنگاه این آیه آمد برخاست
و اظهار دعوت کرد و مشرکان را اعراض کن و روی بگردان یعنی از دوستی ایشان و طمع با یمان ایشان و استمالت بدین وجه
این منسوخ نباشد انا کفیناک المستهزئین ما از تو کفایت کردیم مستهزیان را یعنی از مجلس ترس که ما شر همه از تو منع
کردیم و مستهزیان پنج تن بودند از رؤسای قریش ولید بن مغیره مخزومی و عاص بن وائل سهمی و اسود بن عبد المطلب و آن
او بود که رسول صلعم دعا کرد که اللهم اعم بصره بار خدایا چشمش کور گردان و اسود بن عبد یغوث و الحرث بن قیس الطلاطله
در خبر است که ایشان هر پنج گرد خانه طواف میکردند جبرئیل آمد و رسول را گفت کیف تجد هذا چگونه میابی این مرد را اشارت
بولید کرد و گفت بد بنده ایست گفت خدای کفایت کرد ترا شر این او از خانه بیامد بردی یمنی پوشیده و جامه بپای
همی برد و چوب تیری بگذشت از خدا او پاره از چوب که از تیر تراشیده بود در دامن او آویخت او را کبر بانگذاشت که دو ته
شود و آن از دامن بکشید همچنان برفت آن تراشه بساق وی بخراشید و از آن بیمار شد و بمرد و عاص بن وائل بگذشت عاص بن وائل
جبرئیل گفت یا محمد چگونه یابی این را گفت او هم بنده ایست خدا را جبرئیل اشارت کرد بزیر پای وی گفت کفیت هذا
شر این از تو کفایت کردند وی برنشست و با دو پسر تماشا رفت چون بعقبه رسید فرود آمد و پای بر زمین نهاد
خاری در پای وی شد بانگ میکرد که مرا کژدم بزد بجستند خبری نبود پایش ورم کرد تا چندان گردن اشتری شد و از آن
بمرد و اسود بن عبد المطلب بگذشت جبرئیل گفت چگونه یابی این را گفت بد بنده ایست این جبرئیل گفت ترا شر این
کفایت کردند و اشارت بچشم او کرد خدای تعالی او را کور گردانید ابن عباس گفت جبرئیل برگ سبز بچشم او زد و چشمش
در گرفت چندان سر بر دیوار زد تا بمرد و اسود بن عبد یغوث بگذشت جبرئیل گفت چگونه مردی است این گفت بد بنده ایست گفت م
با آنکه خال منست گفت ترا از او کفایت کرده شد و اشارت بشکم وی کرد تشنگی در آمد و آب میخورد تا از آن بمرد و حارث
بن قیس بگذشت جبرئیل گفت چگونه مردی است گفت بد بنده ایست این جبرئیل بسر وی اشارت کرد و گفت کفایت
کردند وی را چندان خون و ریم از بینی او بیرون آمد که بمرد آنگه صفت کرد این مستهزیان را گفت الذین یجعلون مع الله الها آخر یعنی
تعالی خدای دیگر گرفته در عبادت زود بود که بدانند ایشان آنچه کرده باشند اگر ... تسلی رسول گفت و لقد نعلم ده که من ...
انک یضیق صدرک بما یقولون ما دانیم و بر ما پوشیده نیست که دل تو تنگ می‌شود بآنچه این کافران میگویند از تکذیب تو و استهزا بتو پناه با من خدای
ترا و تسبیح کن و بگو ثنای خدای تو و از جمله سجده کنندگان باش ابن عباس گفت که نماز کن بفرمان خدای و از جمله
نماز کنندگان باش در خبر است که چون رسول صلعم را کاری پیش آمدی پناه با نماز دادی و بنماز مشغول شدی و اعبد ربک و
خدای خود را پرست تا آنگاه یقین بتو آید یعنی مرگ از امیر المؤمنین ... و ابن ... گفت ما رایت یقینا اشبه بالشک
من الموت من هیچ یقینی ندیدم که بشک بهتر ماند از مرگ یعنی یقین است بحقیقت و مردمان او را چنان انگارند
که شک است ... که مرگ را یقین خوانده اند ... در خبر است ...
در آمد من گفتم رحمت خدای بر تو باد ای عثمان که خدای ترا اکرام کرد گفت چه دانی که خدای با او چه خواهد کرد گفتم چگونه ندانم
گفت یا رسول الله گفت اما هو فقد جاءه الیقین یعنی اما این را یقین بیامد یعنی مرگ و الله انی لارجو له الخیر یعنی
که من برای وی خیر امید میدارم آنگه گفت من مات علی خیر عمله فارجوا له خیرا و من مات علی شر عمله فخافوا علیه و لا تیأسوا
هر که بر عمل خیر بمیرد برای وی امید خیر دارید و هر که بر عمل بد میرد بترسید بر وی و نا امید نشوید و در خبر است که چون این آیه آمد رسول
صلی الله علیه و آله گفت مرا نفرموده اند که مال جمع کن و از جمله تاجران باش و فرموده اند که تسبیح کن بحمد خدای و از جمله ساجدان

باش

باش سورة النحل مکیة الا الآیات الاواخر و ان عاقبتم فعاقبوا بمثل ما عوقبتم به تا آخر آیه و صد و بیست و هشت آیه است ابی بن کعب روایت
کرد که رسول صلعم گفت هر که این سوره بخواند خدای تعالی او را حساب نکند بر آن نعمتها که با او کرده باشد در دنیا و مزد او را بدهد چون کسی که وقت
مرگ وصیت نیکو کند والله اعلم بسم الله الرحمن الرحیم اتی امر الله فلا تستعجلوه سبحانه و تعالی عما یشرکون ینزل الملائکة
بالروح من امره علی من یشاء من عباده ان انذروا انه لا اله الا انا فاتقون فرمان خدای آمد تعجیل مکنید و شتاب زدگی منمایید
در آمدن امر و فرمان وی ابن عباس گفت مراد بامر قیامت است سبب نزول آیه آن بود که چون خدای تعالی این آیه فرستاد که اقتربت الساعة
و انشق القمر کافران یکدیگر را گفتند محمد میگوید که قیامت نزدیک شد این یک چند دست باز دارید بنگرید تا چه خواهد بود چون
روزی چند آمد گفتند ای محمد نیامد آنچه میگفتی روزی چند بگذشت حق تعالی این آیه فرستاد اقترب للناس حسابهم و هم
فی غفلة معرضون باز ترسیدند روزی چند منتظر بودند چون اثری ندیدند گفتند ای محمد از آنچه تو میگویی اثری نمی بینیم خدای تعالی
این آیه فرستاد اتی امر الله فلا تستعجلوه فرمان خدای آمد یعنی خواهد آمد هر چه آمدنی باشد لا محاله گویی که آمده است برای آن
لفظ ماضی گفت چنانکه گفت و نادی اصحاب الجنة و نادی اصحاب الاعراف و در خبر گویند که چون این آیه آمد رسول صلعم
از جای بجست و مردم رسیدند و سر سوی آسمان کرد و گمان چنان بود که این ساعت قیامت خواهد بود تا جبرئیل صلعم آمد گفت
فلا تستعجلوه تعجیل مکنید از او دوم ایمان آرید از جمله علامات قیامت بعث رسول است در خبر است که چون جبرئیل
بزمین می آمد بوحی برسول فرشتگان آسمانها گفتند الله اکبر قد قامت القیامة یعنی نزدیک شد یعنی مفسران
گفتند مراد فرمان خدای است عذاب کردن کافران به تیغ و این در باب نضر بن حارث است که او گفت اللهم ان
کان هذا هو الحق من عندک فامطر علینا حجارة من السماء و او را روز بدر بکشتند سبحانه و تعالی منزه است خدای تعالی از
آنچه با او شرک آرند و تسبیح بچند معنی آمده است یعنی تنزیه و تعجب مثل قوله سبحان الذی اسری دوم بمعنی استثنا فی قوله لولا
تسبحون و بمعنی فی قوله فلولا انه کان من المسبحین و بمعنی نور چنانکه در حدیث آمده لولا سبحات وجهه ینزل الملائکة میفرستد
فرشتگان را بالروح یعنی بوحی و برای آن روح خوانند که دلها بدو زنده شود چنانکه تنها بجان زنده شود و روح رحمت است
یعنی برحمت ابو عبیده گفت یعنی جبرئیل من امره بامر و فرمان او بر رسانند و بیاگاهانید خلقان را که هیچ خدای و معبود کی
نیست الا من که سزاوار پرستشم از من بترسید و حذر کنید که کمال وحدانیت و کمال قدرت خویش را در گفت خلق
السموات و الارض بالحق تعالی عما یشرکون خلق الانسان من نطفة فاذا هو خصیم مبین و الانعام خلقها لکم فیها دفء
و منافع و منها تأکلون و لکم فیها جمال حین تریحون و حین تسرحون و تحمل اثقالکم الی بلد لم تکونوا بالغیه الا بشق الانفس ان
ربکم لرؤف رحیم این خدای که بیافرید آسمانها و زمین بالحق نه بباطل یعنی صحیح و حکمتی درست او متعالیست و بزرگوار
از آنچه بوی شرک می آرند آنگه بیان آفرینش آدمی کرد و گفت خلق الانسان بیافریدیم آدمی را از آبی که میان پشت مرد و سینه
زن حاصل می شود ... و خوار و حقیر آدمی باشد که او دیگر را پرستد و بوی شرک نیاورد ... خدای
و رسول خصمی همی دارد بیکار گشتی ... است گفته اند که مراد بانسان ابی بن خلف جمحی است او استخوان پوسیده خوردام
برگرفت و پیش رسول آورد و از دست بمالید و بر باد داد و گفت تو میگویی که این زنده خواهد شد خدای تعالی این آیه
فرستاد او لم یر الانسان انا خلقناه من نطفة فاذا هو خصیم مبین و این آیه نیز در این قصه آمده و الانعام خلقها لکم و چهار
پایان را آفریدیم برای شما از اشتر و گاو و گوسفند فیها دفء در ایشان هست برای شما آنچه بدان دفع سرما کنید از خویشتن
بلباسی که از موی و پشم ایشان سازید لحاف و نمد و جامه‌هایی که در زمستان شما را گرم دارد و شما از ایشان آنچه گوشت بخورید

سنفت م

ونیکو بود و لکم فیها جمال حین تریحون وحین تسرحون و شما را درین چهارپایان زینتی و آسایشی هست در آن وقت که ایشان را شبانگاه باخانه آرید
و در بامداد که بچرا بیرون کنید و بچرا رستید یعنی شما را این بر دیگران فخر است و این چهارپایان بر میدارند رخت و بنه و بار
گران شما را بشهری دیگر و مکانی دیگر که اگر ایشان نباشند و شما خواهید که برید نتوانید و بدان نرسید مگر برنجی سخت و مشقتی
بسیار عکرمه گفت مراد بشهر مکه است که بر پشت چهارپایان نهاده که از جاها بار و میوه و غله بدانجا می آوردند ان ربکم
بامداد برای آن که ایشان در آن وقت آیند شکمهای پر باشند بعلف و پستانهای ایشان پر شیر و در بامداد چنین نباشند
و نبود گران و ثقلها که خدای شما مهربان و بخشاینده است از آنجا که اهل حیوانات برای شما بیافریده این همه بنج از خیر
بر دارد و منافع و بر طرف باشند و کنند اندر کشش غیره چیزی باشد یعنی شما نتوانید تحمل آن بارهای گران کردن الا که خیر این
شما کم گردد والخیل والبغال والحمیر لترکبوها وزینة ویخلق ما لا تعلمون وعلی الله قصد السبیل ومنها جائر ولو شاء لهداکم
اجمعین و بیافرید برای شما اسبان و استران و درازگوشان تا بر نشینید و تا زینتی تمام باشد شما را بعضی فقها بدین آیه
تمسک کرده‌اند بر تحریم گوشت اسب و استر و خر گفته خدای تعالی گفت این حیوانات رکوب و نشستن را شاید و اگر خوردن را
او گفتی خوردن دلیل الخطاب باشد نزدیک محققان درست نیست و نزدیک اصحاب ما گوشت اسب مکروه است
و گوشت خر مکروه و نیز گوشت استر از همه مکروه‌تر و نزدیک شافعی گوشت اسب حلال است الا که گفت ویخلق ما لا تعلمون
و می آفریند آنچه شما نمی دانید و نمی شناسید از حیوانات و نباتات و جمادات بعضی مفسران گفته‌اند یعنی در بهشت فیها ما لا عین
رأت ولا اذن سمعت ولا خطر علی قلب بشر ابن عباس گفت مراد آنست که بر راست عرش جوی است چند
هفت زمین و هفت دریا جبرئیل هر وقت سحرگاهی شود و در آن غوطه زند و بر نور بیفزاید جمال بر جمال آنگه خود را بیفشاند هر قطره
آب که از وی بچکد چندین هزار فرشته بیافریند هر روز هفتاد هزار در بیت المعمور و هفتاد هزار در خانه کعبه تا روز قیامت
نوبت با ایشان نرسد الکلبی گفت و علی الله بر خداست نمودن راه راست بلطف و بیان و الحجج مقدمات تکلیف باشند
اقدار و تمکین و ازاحت علت و نصب ادله و منها جائر و از راهها بعضی هست که از حق گشته است و این بر سبیل مجاز است الا که
راه گمراه گردد از راه حق و راه دیگر اختیار کند و آن راه کج بود و مراد او جهودان و ترسایان است و هر راه که
راه حق باشد و این دلیل است بر بطلان قول مجبره که ایشان گویند راه ضلالت که اگر چنین بودی و علی الله جائرها
خدای است راه کج الکلبی گفت ولو شاء لهداکم و اگر خواستی خدا شما را هدایت کردی و راه نمودی بجبر و قهر و این
مشیت جبر و قدرت است چنانکه گفت ولو شاء ربک لآمن من فی الارض کلهم جمیعا افانت تکره الناس حتی یکونوا مؤمنین
یعنی ای محمد تو اگر خواهی که مردمان را با ایمان آری این کار تو نیست کار خداست اکراه و لیکن نکند از آنکه حکمت را منع کند
لا اکراه فی الدین قد تبین الرشد من الغی هو الذی انزل من السماء ماء لکم منه شراب ومنه شجر فیه تسیمون ینبت لکم به الزرع والزیتون
والنخیل والاعناب ومن کل الثمرات ان فی ذلک لآیة لقوم یتفکرون او خدایی است که فرو فرستاد از آسمان از ابر
آب یعنی باران شما را از آن آب شراب است بخورید و می آشامید و از او درخت است یعنی پرورش درختان شما راست
از آن درختان چرا است و بعضی میوه و بعضی علف چهارپایان و گفته‌اند مراد بشجر گیاه است که چهارپایان را در وی چرانید اگر
گفت ینبت لکم می رویاند برای شما بدین باران کشت و درخت و انگور از میوه که هست ان فی ذلک
بدرستی که در این که گفته شد آیتی و نشانی هست بر کمال قدرت و حکمت او مر گروهی را که اندیشه و تفکر کنند
وسخر لکم اللیل والنهار والشمس والقمر والنجوم مسخرات بامره ان فی ذلک لآیات لقوم یعقلون وما ذرأ لکم فی الارض مختلفا

هفت آسمان و هر

هم م

الوانه

الوانه ان فی ذلک لآیة لقوم یذکرون و مسخر گردانید برای شما شب و روز را و در زیادت و نقصان بر مقتضی حکمت
و آفتاب و ماه و ستارگان همه مسخرند بامر و فرمان او چنانکه می خواهد می گرداند و خود را و ایشان را اندرین هستی که مسخر این
اجرام علوی حجتها و دلیلهاست عاقلان بنی آدم را بر عظمت و بزرگی او چند که آنچه ما ذرأ لکم و همچنین مسخر کرد برای شما آنچه
آفرید در زمین از حیوانات و نباتات و جمادات که رنگ هر یک مختلف است و شکل هر یک متباین هر یکی دیگر
مشتبه نگردد و در حقیقت که درین همه که بیافریدیم دلالتی و علامتی است گروهی را که اندیشه کنند و پند گیرند وهو الذی سخر
البحر لتأکلوا منه لحما طریا وتستخرجوا منه حلیة تلبسونها وتری الفلک مواخر فیه ولتبتغوا من فضله ولعلکم تشکرون
اوست آن خدای که مسخر شما گردانید دریا را تا در وی تصرف می کنید و منافع از وی حاصل می کنید و می خورید از وی گوشت تازه یعنی
ماهی و نه هر ماهی که در دریا بود حلال باشد بلکه آن ماهی که او را فلس باشد حلال باشد و آنچه فلس ندارد حرام بود و مسخر کرد
تا بیرون می آرید از این دریا زینتی و آرایشی که می پوشید و زینت خود می سازید یعنی مروارید و مرجان وتری الفلک
و می بینی تو در دریا کشتیها که آب دریا می شکافد ولتبتغوا و برای آن کرد تا بجویند بتجارت و بازرگانی کردن در دریا
فضل خدا را که روزی و منافع دنیاست و تا باشد که شکر نعمتهای خدا کنید و کسی که کافر نعمت خدا باشند والقی فی
الارض رواسی ان تمید بکم وانهارا وسبلا لعلکم تهتدون وعلامات وبالنجم هم یهتدون افمن یخلق کمن لا یخلق افلا تذکرون
وان تعدوا نعمة الله لا تحصوها ان الله لغفور رحیم و از جمله نعمتهاست که بر شماست آنست که بیافرید در زمین
کوههای میخ آورد تا زمین را چون میخ باشند که ایستاده از آنکه مضطرب نشود و نجنبد و بجنباند شما را و در خبر است که حق
تعالی چون زمین را بیافرید می جنبید چنانکه کشتی بر سر آب فرشتگان گفتند بار خدایا کسی بر اینجا قرار نتواند گرفت خدای تعالی در شب
کوهها را بیافرید میخ زمین کرد و فرشتگان ندانستند که خدای تعالی کوهها را از چه آفرید و انهارا و بیافرید جویهای آب و بیافرید
گرد جویهای آب و کوهها و راهها در زمین تا باشد که شما راه یابید بمصالح خود و در زمین و بهر شهر که خواهید توانید رفت
وعلامات و بیافرید علامتها و نشانها را از کوهها و غیر آن تا باشد که راه شناسید و بستارگان می راه یابید در روز بعلامات روز
و در شب بعلامات شب که ستارگان اند سدی گفت مراد بنجم ثریاست و بنات النعش و فرقدان و جدی که مردمان بدان راه برند
از امام جعفر الصادق علیه السلام روایت است که او گفت علامات ما ائمه‌ایم که اهل بیت رسولیم و نجم رسول خداست افمن یخلق استفهام
است بر سبیل توبیخ و ملامت کسانی را که دون خدای را پرستند گفت آنکس که این همه چیزها آفرید و این همه را بمخلوقات
رسانید همچون کسی باشد که از وی هیچ نتواند کردن و اندیشه نکنید درین نعمتها و نعمتهای او را احصا نیست اگر خواهید که
بشمرید و در عدد آرید نتوانید از قیام نمودن بشکر آن عاجز آیید ان الله لغفور رحیم بتحقیق که خدای آمرزنده و مهربان است
از تقصیر شما و کفران نعمت که شکر که نکنید و نعمت خود را از شما منقطع نکرد والله یعلم ما تسرون وما تعلنون والذین
یدعون من دون الله لا یخلقون شیئا وهم یخلقون و خداوند تبارک و تعالی عالم است بآنچه نهان می کنید
و آنچه آشکارا می کنید و آنچه می پرستید بدون خدای خدایی را نشاید که خصائص الحجت موجود نیست
نتوانند که چیزی آفرینند و نیز که ایشان خود مخلوق اند دیگری اموات غیر احیاء وما یشعرون ایان یبعثون
الهکم اله واحد فالذین لا یؤمنون بالآخرة قلوبهم منکرة وهم مستکبرون لا جرم ان الله یعلم ما یسرون وما یعلنون انه لا یحب
المستکبرین این معبودان که شما می پرستید مرده‌اند و خالی‌اند از حیات و از قدرت و علم و ندانند که کی برانگیزند
و اگر خدای بودندی زنده و قادر و عالم بودندی چون نیستند خدای نباشند و معبودی را نشایند الهکم اله واحد

زمین م

روان م

خدای شما خدایی است یکی است بخلاف آنکه ترسایان وگبران وبت پرستان واصحاب طبایع گویند آنکه مومنان اند
معترف شوند اما آنکه برای بازپسین نمی گروند دلهای ایشان منکر است و ایشان متکبرند از برای آنکه نظر
نمیکنند وانصاف وانکار برای آن کرد که دل محل نقل ودلالت انکار است … ایشان متکبر اند وگردن کشان
اند گردن از حق میکشند و سرکشی از ایمان لا جرم حق است و سزاوار خدای آنچه پنهان میکنند و آنچه آشکارا جزا دهد ایشان را
برحسب آنچه از ایشان در آمده او دوست ندارد مستکبران را واینجا فرموده است الکبریاء ردائی والعظمة ازاری فمن
نازعنی واحدا منهما قذفته فی النار   واذا قیل لهم ماذا انزل ربکم قالوا اساطیر الاولین لیحملوا اوزارهم کاملة یوم القیمة
ومن اوزار الذین یضلونهم بغیر علم الا ساء ما یزرون   چون این کافران را گویند چون وحی شنوده باشند وقرآن استماع
کرده که خدای شما چه فرستاده است گویند افسانهای پیشینیان وحکایات گذشتگان واین برای آن گویند که قرآن
بعضی قصص اولین است ودرین بود و افسانه پیش کسی نرفت واو کسی قصه نشنیده چیزی ننوشت و نوشته نخواند
آنکه همی کرد در کتب ایشان بود از قرآن می شنید و بر سبیل طعن باز میگفتند که افسانه پیشینیان است آنچه خدای بر محمد
فرستاده است لیحملوا اوزارهم تا بردارند گناهان خود را یعنی این برای آن گفتند که … در ضلالت …
که بردارند گناهان خود را روز قیامت وبعضی از گناهان کسانی که ایشان را گمراه گردانیدند بنادانی …
گفت و در اول جمله که اینجا بود اعیان باضلال مشترک اند … باشند …
است و مثل در معنی قول رسول است من سن سنة سیئة فعلیه وزرها ووزر من عمل بها الی یوم القیمة من غیر ان ینقص من وزره
او سنتی بد نهد … باشند وزر و وبال آن بر او باشد … روز قیامت بی آنکه از عقوبت این چیزی
بکاهند الا ساء ما یزرون این بد چیزی و تباه کاری است که ایشان در آنند از برداشتن گناهان ایشان به واسطه ضلال
قد مکر الذین من قبلهم فاتی الله بنیانهم من القواعد فخر علیهم السقف من فوقهم واتیهم العذاب من حیث لا یشعرون ثم
یوم القیمة یخزیهم ویقول این شرکائی الذین کنتم تشاقون فیهم قال الذین اوتوا العلم ان الخزی الیوم والسوء علی الکافرین
بدرستی که مکر کردند آن کافران که پیش از ایشان بودند با پیغمبرانی که خدای با ایشان فرستاد … پس خدای …
او بناهای ایشان را از بنیاد … و دیوار خراب کرد تا سقف و آسمان خانه بر ایشان افتاد عذاب خدای بر ایشان
آمد از آنجا که ندانستند و گمان نبردند و فایده من فوقهم آنست که سقف بیفتاد و ایشان در زیر آن بودند برای آنکه
باشد که سقف فرود آید و کس در زیر آن نباشد … چنان است که یکی گوید خرب علی البیت اگرچه او
در زیر آن نباشد یعنی این آن باشد که گفت علی و شاید که علی بمعنی اللام باشد چنانکه گفت … ای …
این بود که فخر لهم السقف و شاید که بران تاکید باشد و زیادت بیان چنانکه گفت ولکن تعمی القلوب التی فی الصدور
… ثم یوم القیمة یخزیهم این عذاب ایشان را در دنیا بود پس چون روز قیامت باشد ایشان را رسوا گرداند
و خوار و ذلیل کند و گوید بر سبیل توبیخ و تقریع کجا اند آن شرکاء که شما در حق ایشان با رسولان و مومنان خلاف میکردید
می گفتید … این عذاب از شما دفع کنند … قال الذین اوتوا العلم گویند جواب دهند کسانی که
ایشان را علم داده اند از انبیاء و ائمه و مومنان که امروز رسوایی و عذاب بر کافران و منکران …
… عقاب … الذین تتوفیهم الملئکة ظالمی انفسهم فالقوا السلم ما کنا نعمل من سوء بلی ان الله علیم
بما کنتم تعملون فادخلوا ابواب جهنم خالدین فیها فلبئس مثوی المتکبرین   آن کافرانی که فرشتگان جان ایشان بردارند

وایشان

وایشان ظالم نفس خود باشند گردن نهند وذلیل وخوار شوند … چاره ندارند جز آنکه چون ایشان را معاینه
ومطالبه گشت … ایشان گویند ما هیچ بدی نکرده ایم وکافر نبوده ایم در دنیا و بدی نکرده ایم کسانی که خدا ایشان را
علم داده باشند از انبیا واولیا واوصیا گویند بلی آری کرده اید وکافر بوده اید وخدای عالم است بر آنچه شما کرده اید وکنید
واز خیر و بد شما بر آنچه کرده اید فادخلوا پس خطاب آید ایشان را که در شوید در درهای دوزخ و در دوزخ جاوید باشید که بد
جایی است دوزخ جای آن متکبران   وقیل للذین اتقوا ماذا انزل ربکم قالوا خیرا للذین احسنوا فی هذه الدنیا حسنة
ولدار الاخرة خیر ولنعم دار المتقین جنات عدن یدخلونها تجری من تحتها الانهار لهم فیها ما یشاؤن کذلک یجزی الله
المتقین الذین تتوفیهم الملئکة طیبین یقولون سلام علیکم ادخلوا الجنة بما کنتم تعملون   چون ذکر ایشان یعنی کافران وحکایت
ایشان کرد ذکر مومنان کرد وگفت چون پرسند پرهیزکاران را که چه چیز فرستاده است خدای شما جواب دهند گویند که
خیر ونیکویی فرستاده است خیر دین ودنیا آنگه گفت للذین احسنوا کسانی را که درین دنیا احسان کردند ایشان را
در آخرت احسان ونیکویی باشد ودر دنیا نیکویی برای آخرت بهتر باشد ونیکوتر برای آنکه دایم باشد ونیکویی آخرت
بهتر است … پرهیزکاران … ومقابها وسرای دایم … بوستانهایی که در زیر درختان
آب روان باشد و آنچه دلهای ایشان خواهد کذلک یجزی الله همچنین جزا دهد خدای همه پرهیزکاران را آنکه صفت
پرهیزکاران کرد وگفت آنکه فرشتگان جان ایشان بردارند وایشان خوش دل و راضی باشند پاک از کفر و معاصی فرشتگان
ایشان را گویند سلام علیکم سلام بر شما باد … گفت چون جان مومن بحلق رسد … شود … فرشتگان
وگویند السلام علیک یا ولی الله سلام بر تو باد ای دوست خدا بشارت میکنند ادخلوا الجنة ای نیکان در بهشت شوید
بآن کرداری که شما کرده اید که جزای کردار شما بهشت است   هل ینظرون الا ان تأتیهم الملئکة او یأتی امر ربک کذلک
فعل الذین من قبلهم وما ظلمهم الله ولکن کانوا انفسهم یظلمون فاصابهم سیئات ما عملوا وحاق بهم ما کانوا به یستهزؤن
هیچ می نگرند این کافران … که فرشتگان … عذاب یا برای قبض ارواح …
… ان کنت من الصادقین … ایشان منتظر این اند … فرمان خدای …
… است چنانکه … کذلک … ایشان از شرک و کفر کردند آنکه پیش
از ایشان بودند خدای ایشان را هلاک کرد و بر ایشان ظلم نکرد ولیکن ایشان بر نفس خود ظلم کردند در شرک …
ونادانی وکفران نعمت واختیار کفر وضلالت بر ایمان وهدایت فاصابهم سیئات ما عملوا پس بایشان رسید
بدیهای آنچه کردند از معاصی و فرود آمد بایشان جزا و عقاب آنچه بآن استهزا کردند   وقال الذین اشرکوا لو شاء الله
ما عبدنا من دونه من شیء نحن ولا اباؤنا ولا حرمنا من دونه من شیء کذلک فعل الذین من قبلهم فهل علی الرسل الا البلاغ
المبین ولقد بعثنا فی کل امة رسولا ان اعبدوا الله واجتنبوا الطاغوت فمنهم من هدی الله ومنهم من حقت علیه الضلالة فسیروا
فی الارض فانظروا کیف کان عاقبة المکذبین   حق تعالی حکایت میکند از مشرکان وگفتار مجبره ایشان میگویند که ایشان
گفتند که بت پرستیدن و شرک بمشیت خدای است اگر خدای خواستی ما نپرستیدیمی هیچ چیز را …
ما ونه پدران ما … حرام نکردیمی از بحیره وسائبه ووصیله وحام حق تعالی گفت ای همچنین کردند آنکه پیش از
ایشان بودند … پیغمبران … رسانیدن … کاری دیگر نیست …
… فرستادیم … گروهی پیغمبران از ایشان … ایشان فرمودیم که بگویید ایشان خود را که

خدا را پرستید و از هر چه بدون خدای است پرستیدار ان بعضی از امتان انان بودند که خدای ایشان را هدایت کرد بالطاف خفی
و صوبات و سهولات تا ایمان آوردند و اختیار طاعت کردند مستحق ثواب شدند و بعضی آن بودند که بر کفر اصرار
کردند تا عذاب بر ایشان لازم شد بسبب ضلالت و گمراهی ایشان پس ای جاهلان عهد رسول بروید و در زمین و بنگرید
که چه شد عاقبت سرانجام آنکه پیغمبران تکذیب کردند چگونه بود و هلاک ایشان چگونه شد ان تحرص علی هدیهم فان الله
لا یهدی من یضل وما لهم من ناصرین واقسموا بالله جهد ایمانهم لا یبعث الله من یموت بلی وعدا علیه حقا ولکن اکثر الناس
لا یعلمون لیبین لهم الذی یختلفون فیه ولیعلم الذین کفروا انهم کانوا کاذبین انما قولنا لشیء اذا اردناه ان نقول له کن
فیکون حق سبحانه و تعالی ذکر رضا و فرش کرد و اشت و حرص رسول بر ایمان ایشان و گفت ای محمد اگر تو حریص بر ایمان
اوردن قریش و هدایت ایشان تو گفت بدانکه خدای هدایت نکند یعنی لطف نکند کسی را که خذلان کرد یعنی الطاف
کرد با کافران نکند از انکار و انکار ایشان لطف نباشد یا خود در اثبات ازانکه حکم بضلالت او کرده باشد و ایشان را هیچ یاری
و ناصری نباشد که عذاب خدا را دفع کند انکه گفت واقسموا بالله جهد ایمانهم ابو العالیه گفت سبب نزول این آیت آن بود که
مردی مسلمان را بر مردی مشرک وامی بود و با هم گفتگوی کردند مرد مسلمان گفت بان خدای که خلق را پس از مرگ زنده گرداند که
چنین و چنین کنم آن مشرک چون این سخن بشنید گفت یعنی تو امید میداری که کسی پس از مرگ زنده خواهد شد آنگه سوگند
مغلظ خورد و هیچ مرده زنده نشود خدای تعالی این آیت فرستاد و گفت سوگند خوردند بجای غایت سوگند که خدای مرده
زنده نکند خدای این وعده درست و راست که مقتضی حکمت است و فا کردن بان وعده و لیکن بیشتر مردمان ندانند که این وعده
واجب است بر خدای در خبر است که خدای تعالی گفته است که فرزند آدم مرا دروغ زن داشت و او را نباشد که مرا دروغ زن
دارد و مرا دشنام داد و نشاید او را که مرا دشنام دهد اما تکذیب او مرا آنست که سوگند خورد که مرده را زنده نکند و اقسموا
بالله جهد ایمانهم لا یبعث الله من یموت و دشنام او مرا آنست که اتخذ الله ولدا خدای فرزند گرفت
لیبین لهم خدای تعالی مردگان را زنده کند تا بیان کند و جدا کرداند برای ایشان آنچه در ایشان خلاف میکنند تا کافران
بدانند که آنچه گفتند که آن مرده زنده نکند دروغ گفتند انما قولنا لشیء اذا چون خواهیم چیزی کنیم که آن زنده کردانیدن کافران
و غیر آن بر ما دشوار نباشد و ممتنع نگردد و چون ما هیچ زود تر از اراده حق چون وجود ما موری بود نزدیک آن زمان بود
فرمان بر قدره مطیع باکوه یا بجا قول کن امری نیست بحقیقت بلکه این بر سبیل مجاز است و این جوابست کسی را که گوید از دو
بیرون نباشد یا معدوم در حال عدم کو میکن یا در حال وجود اگر در حال وجود گوید گفتن که بیابش وجهی ندارد و اگر معدوم باشد خطاب
حکم با معدوم محال باشد والذین هاجروا فی الله من بعد ما ظلموا لنبوئنهم فی الدنیا حسنة ولاجر الآخرة اکبر لو کانوا
یعلمون الذین صبروا وعلی ربهم یتوکلون وانکه هجرت کردند در راه خدای و از مکه بمدینه آمدند و هجرت مفارقت
است و در شرع مخصوص است بنقل از مکه بمدینه و هجرت منقطع است از آنجا که گفت لا هجرة بعد الفتح و آنکه هجرت کردند
هر پس از آنکه بر ایشان ظلم کردند بلال بود و صهیب و عمار و ابو جندل بن سهیل که جمعی از مشرکان مکه ایشان را عذاب
کردند که بگذاشتند و بمدینه آمدند خدای تعالی گفت ایشان را جای دهیم جای دادنی نیکو در دنیا و هر آینه مزدی که مهیا کنیم
در آخرت بزرگ تر و بزرگوار است که دانستندی که در هجرت جد و جهد کردندی تا دنیا و آخرت جمع کردندی آنگه صفت
ایشان کرد و گفت آنکه صبر کردند بر عذاب کافران و مفارقت اهل و اوطان و بر خدای خویش توکل کردند در رستگاری
و رستگاری از دست ظالمان وما ارسلنا من قبلک الا رجالا نوحی الیهم فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون

بالبینات

بالبینات والزبر وانزلنا الیک الذکر لتبین للناس ما نزل الیهم ولعلهم یتفکرون سبب نزول این آیه آن
بود که مشرکان گفتند خدای از آن بزرگتر است که رسول او آدمی باشد و رسول او باید که فرشته باشد الا فرشته حق تعالی این آیه
فرستاد و گفت ما از پیش تو نفرستادیم پیغمبران مگر مردانی که وحی با ایشان فرستادیمی یعنی هر پیغمبری که فرستادیم از جنس
بشر فرستادیم پس بپرسید اگر ندانید که چنین است از اهل ذکر که اهل علم اند با خبار امتان گذشته و از امام محمد باقر
علیه السلام روایت کرده اند که گفت اهل ذکر ماییم از ما بپرسید اگر ندانید بالبینات والزبر یعنی ما فرستادیم از پیش تو آن مردانی
را بحالت پیغمبری با حجتهای روشن و کتابها تا بیان کنند برای مردمان مصالح و مقاصد ایشان و فرستادیم بتو قرآن
تا بیان کنی برای مردمان آنچه فرستاده اند بایشان از اوامر و نواهی و قرآن است تا باشد که اندیشه کنند و بدانند که
افامن الذین مکروا السیئات ان یخسف الله بهم الارض او یاتیهم العذاب من حیث لا یشعرون او یاخذهم
فی تقلبهم فما هم بمعجزین او یاخذهم علی تخوف فان ربکم لرؤف رحیم ای ایمن شدند آنانکه بدی کردند و بدیها اندیشیدند
در حق رسول علیه السلام و مومنان و ایشان کافران مکه بودند که ایمن شدند از آنکه خدای ایشان را خسف کند و زمین فرو برد
تا عذاب بایشان آید از آنجا که ایشان ندانند و از وی خبر ندارند یا ایمن شدند از آنکه بگیرد ایشان را در تردد کردن و گشتن
و آمد شد کردن ایشان در راهها و سفرها و شب و روز و ایشان خدا را عاجز نتوانند کرد و بر وی سبقت نتوانند کرد
یا ایمن شدند از آنکه بگیرد ایشان را خدای بر خوف و ترس چنانکه گروهی را عذاب بگیرد و گروهی را رها کند تا بترسند از عذاب
هلاک شدگان و گروهی گفتند مراد از تخوف تنقص است یعنی با نقص میگرداند چیزی بعد از چیزی
در نفس و مال ایشان تا همه هلاک شوند آنگه گفت خدای شما مر زنده و مهربان است بعقاب تعجیل نکند مهلت دهد تا باشد
که اندیشه کنند و براه حق باز آیند اولم یروا الی ما خلق الله من شیء یتفیؤا ظلاله عن الیمین والشمائل سجدا لله وهم داخرون
ولله یسجد ما فی السموات وما فی الارض من دابة والملائکة وهم لا یستکبرون یخافون ربهم من فوقهم ویفعلون ما یؤمرون
ای نمی نگرند و نمی بینند آنچه خدای آفریده از آن چیزی که او سایه می اندازد و میگردد از جانب راست و جانب چپ یعنی که
چون آفتاب بر آید سایه هر چیزی از دست راست افتد باز چون زوال آفتاب شود هر سایه بدست چپ افتد و مراد
همین جمع است از برای این والشمائل سجدا لله سجده کنند خدای را در خواری و فروتنی نمایند بر زمین بذلت و خاکساری
افتاده میل سایه را بسبیل تشبیه سایه خوانده است ولله یسجد و خدا را سجده کند آنچه در آسمان و زمین است از جنبنده
جوانی که هست و فرشتگان سجده میکنند و تخصیص ایشان بذکر برای آن کرد که عادت بزرگ خلقان ایشان اند که فرشتگان
زمین باشند و سجده مکلفان طاعت و عبادت ایشان است و سجده غیر مکلفان انقیاد ایشانست اراده
خدای را و عدم امتناع ایشان و هم لا یستکبرون و این فرشتگان گردنکشی نکنند و سر از فرمان خدای بیرون نبرند و از خدای
خود بترسند که عذاب فرستد و آنچه فرمایند بجای آرند و هیچ نافرمانی نکنند وقال الله لا تتخذوا الهین اثنین انما هو اله واحد فایای
فارهبون وله ما فی السموات والارض وله الدین واصبا افغیر الله تتقون وما بکم من نعمة فمن الله ثم اذا مسکم الضر فالیه تجئرون
ثم اذا کشف الضر عنکم اذا فریق منکم بربهم یشرکون لیکفروا بما اتیناهم فتمتعوا فسوف تعلمون خدای تعالی بندگان را بتوحید
فرمود و از شرک نهی کرد و گفت لا تتخذوا خدای مگیرید دو که خدای دو نباشد یکی باشد اثنین تاکید است که اگر
بگفتی که دو خدای گرفتن آنرا باثبات الهیت کرده نه باثبات دو و صفت الهیت بر یکی قصر کرد و گفت انما هو اله واحد
بحقیقت که یکیست از دو پس یکی خدای است فایای فارهبون پس از من بترسید از شرک و غیر آن وله ما فی السموات

واو راست انچه در اسمانها و زمین است و دین که اسلام و شریعت است او راست ثابت و دایم و دین که خود او ان
است او راست واجب و لازم و بعضی گفته اند که دین طاعت او را رسد که طاعت او دارند و دایما او ترسند ایشان را از
غیر او میترسید که هرچه بشماست از نعمت از نعمات است ان نعمت از خدا احسان ان نعمت چه منعم بحقیقت اوست و نعمت
منعمان بموقت بنعمت او از اصول نعم که حیوة و قدرت و شهوت و نفرت و کمال عقلست ثم اذا مسکم الضر پس اگر
مضرتی و شفقتی بشما رسد با او گریزند بناه با او و بیش او خوانید بزاری پس چون ان رنج و بلا از شما دفع کند و باز برد همی
ناگاه گروهی از شما بخدای شرک ارند و باشکر کفر ورزند که گفت لیکفروا او اگر کافر شوند و کفران رند نعمتی که ایشان را دادیم
رنج و بر خود امی گیر نکه زنده بود و که بدانید که عاقبت کار جه و سرانجام ایشان جه خواهد بود ویجعلون لما لا یعلمون نصیبا
مما رزقناهم تالله لتسئلن عما کنتم تفترون ویجعلون لله البنات سبحانه ولهم ما یشتهون واذا بشر احدهم بالانثی
ظل وجهه مسودا وهو کظیم واین کافران از انچه ما ایشان را دادیم و روزی کرده ایم نصیبی مینهند و حظی بدید میکنند مر ان
جیزها را که میدانند که ایشان مستحق انند از بتان جه در ایشان خیری و شری و نفعی و ضرری نیست انگه قسم یاد کرد و در
خورد که بخدای که از شما اقرار میکنند و این جنان بود که ایشان بتان را نصیبی کردند در اشتر و گاو و گوسفند و زرع خود میکنند
که این خدای فرموده است خدای بر ایشان رد کرد و گفت ما جعل الله من بحیرة ولا سائبة ولا وصیلة ولا حام الی اخر
واو ازان همه که مشرکان گفته اند و اعتقاد دیگر ایشان کردند و گفتند ویجعلون لله البنات مر خدا را دختران مینهند گردند
و گفتند که فرشتگان دختران خدای اند انگه رسول علامت گفت خدای را دختران باشند و ایشان را انچه ارزو خواهند از پسران
بشر و چون یکی از ایشان را بشارت دهند به دختری که زاده باشد روی او از غم سیاه گردد و پر از غم شود و دلتنگ گردد و خشم
در دم فرو خورد و خشم برنگیرد یتواری من القوم من سوء ما بشر به ایمسکه علی هون ام یدسه فی التراب الا ساء ما یحکمون
للذین لا یؤمنون بالاخرة مثل السوء ولله المثل الاعلی وهو العزیز الحکیم پنهان می شود از قوم از بدی ان بشارت
که وبرا داده باشند از ان دختران و اندیشه کند در کار دختر تا با وی جه کند و در کار که کدام کند او را نگاه دارد با
و خواری یا در زیر خاکش پنهان کند و زنده در گور نهد ای رسول جه حکمی است که ایشان میکنند و دختر بخدای حواله میکنند
و بهر دختر جون ایشان را دختری شود زنده در گور میکنند این در جاهلیت بود چون اسلام امد خدای تعالی در نهی ایات
فرستاد و رسول بر این تهدید کرد و فرزدق را عمی بود نام او صعصعه جون خبر یافتی که کسی را دختری امده است جندانکه
بهدیه فرستادی تا ان دختران را زنده در گور نکنند انگه گفت للذین لا یؤمنون کسانی را که بسرای باز پسین ایمان ندارند
مثل السوء یعنی صفت بد و ان حاجت است بفرزندان نرینه باشند یا ماده باشند اگر ماده باشند بکشند از ترس درویشی
و المکس که مرده کفو نباشد و در رغبت کنند و رسول م گفته است که ان اکبر الکبایر ان تجعل لله ندا وهو خلقکم ثم ان تقتل ولدک
خشیة ان یاکل معک ثم ان تزنی بحلیلة جارک بزرگترین گناهان کبیره انست که خدای را انباز گیری و او ترا افریده
است و از بیم ان که طعام خود را بخورد نتوان گفت که دیگر انکه فرزند خود را بکشی از ترس انکه با تو نان خورد و پس انکه با زن
همسایه خود زنا کنی و انکه گفت ولله المثل الاعلی و خدای راست صفت عالی که ان صفت الهیت است و استغنا از
زن و فرزند او خدا است عزیز بی همتا و محکم کار ولو یؤاخذ الله الناس بظلمهم ما ترک علیها من دابة ولکن
یؤخرهم الی اجل مسمی فاذا جاء اجلهم لا یستاخرون ساعة ولا یستقدمون ویجعلون لله ما یکرهون وتصف السنتهم
الکذب ان لهم الحسنی لاجرم ان لهم النار وانهم مفرطون و اگر جنان بودی که خدای تعالی مردمان را بگرفتی بجزای

بهر بسند از انچه بشام

کردی

کردی بسبب ظلمی و معصیتی که میکنند بر روی زمین هیج رونده و جنبنده نماندی و همه را هلاک کردی بشومی ظلم ظالمان
و معصیت عاصیان و لیکن بفضل و رحمت خود تاخیر میکند و مهلت میدهد تا بوقت نامزد و ان شهای اجل ایشان است
و اعمار ایشان باشد چون ان وقت امد هیج تاخیر نبود و یک ساعت نه بیش و نه پس باشند و یجعلون لله ما یکرهون و میکنند خدا را انچه
او را کاره میدارند از دختران یعنی انچه بخود نمی پسندند بوی حواله میکنند و زبانهای ایشان صفت دروغ می کنند یعنی دروغ
میگویند و ان انست که همه انکه میگویند راست میگویند ما را بهشت باشد و گفته اند مراد انست که ایشان گفتند ما را
بپسرانند خدای را دختران جون ایشان با خود تقدیر کردند که بهشت ما راست خدای گفت حقا که اتش دوزخ ایشان را
است و ایشان بشتاب بدوزخ میروند ابن عباس گفت منسیون ایشان را در دوزخ فراموش کنند و گفته اند مفرطون
ای الی النار ایشان را فرا بیش دارند بس انکه بدوزخ برند تالله لقد ارسلنا الی امم من قبلک فزین لهم
الشیطان اعمالهم فهو ولیهم الیوم ولهم عذاب الیم وما انزلنا علیک الکتاب الا لتبین لهم الذی اختلفوا فیه
وهدی ورحمة لقوم یؤمنون والله انزل من السماء ماء فاحیا به الارض بعد موتها ان فی ذلک لایة لقوم یسمعون
بخدای که فرستادیم بیغمبران که بیش از تو بودند جنانکه ترا فرستادیم با ایشان شیطان اعمال و کردار ایشان ارایشه
گردانید تا بران اصرار کردند و به بیغمبران ایمان نیاوردند و امروز شیطان ولی و یار ایشان است و متولی کار ایشان است
انچه میفرمایدشان میکنند و مرا و ایشان را مشرکان در قیامت عذاب دردناک است و ما انزلنا و فرو فرستادیم
ما بتو کتاب یعنی قران الا برای ان تا بیان کنی و روشن گردانی انچه در وی خلاف میکنند از حشر و نشر و دین و احکام
حلال و حرام تا هدایتی باشد و رحمتی گروهی مومنان را والله انزل و خدای تعالی فرو فرستاد از اسمان ای یعنی اب
باران زنده گردانید بان زمین را بس از انکه مرده بود یعنی خشک و بی نبات بدرستی که درین که بیان کرده شده
و دلالتی است گروهی را که بشنوند و در ان اندیشه کنند وان لکم فی الانعام لعبرة نسقیکم مما فی بطونه من بین فرث
ودم لبنا خالصا سائغا للشاربین ومن ثمرات النخیل والاعناب تتخذون منه سکرا ورزقا حسنا ان فی ذلک لایة
لقوم یعقلون حق تعالی ذکر نعمت خود کرد بندگان را تا نعمت بر ایشان [illegible] و شکر نعمت وی کنند تا نعمت پاینده و زیاده
گردد تا در ان نظر و اندیشه کنند و از و اعتبار گیرند گفت شما را درین جهار بایان از اشتر و گاو و گوسفند عبرتی هست
و دلالتی بر کمال قدرت خدای و ان انست که از میان سرگین شکنبه و خون شیری می افزاید از میان ان بیرون
می اید و جنانکه خون به شیر امیخته نگردد و سرگین بوی طعم او را نیالاید و بقدرت خویش ایشان را ازان نگاه میدارد تا با
یکدیگر امیخته نگردند جنانکه گفت نسقیکم ما سبیدیم شما را انچه در شکم هریک ازین جهار بایانست از میان سرگین
و خون شیر خالص و گوارنده اشامندگان را که نه بوی شکنبه دارد و نه طعم خون و نه رنگ عبدالله عباس گفت
جهار بایان جون علف خورد و در شکم او قرار گیرد سرگین در زیر باشد و خون در بالا و شیر در میان پس قدیم تعالی جگر را بر
مسلط کند تا ان هر سه را قسمت کند خون را برگها فرستد و شیر را به پستان و سرگین در شکنبه ماند ومن ثمرات النخیل
میدهیم شما را از میوه های درختان خرما و انگور بگیرید یعنی میسازید از انچه ازین درختان حاصل میشود سکر انچه مست میکند
یعنی خمر و رزقا حسنا و روزی نیکو یعنی حلال که ان سرکه و دوشاب است و مویز است از عبدالله عباس روایت کرد که سکر نبیذ خرما
است و گفت که رسول گفت خمر انست که از انگور گیرند و سکر از خرما و مویز و از انگبین و از گاورس و از گندم و
من که رسول نهی میکنم شما را از انچه مستی اورد ابو عبیده گفت سکر طعم باشد ان فی ذلک بدرستی که درین ایتی هست گروه

عاقلان رام

وأوحى ربك الى النحل ان اتخذي من الجبال بيوتا ومن الشجر ومما يعرشون ثم كلي من كل الثمرات فاسلكي سبل ربك
ذللا يخرج من بطونها شراب مختلف الوانه فيه شفاء للناس ان في ذلك لاية لقوم يتفكرون والله خلقكم ثم يتوفيكم
ومنكم من يرد الى ارذل العمر لكيلا يعلم بعد علم شيئا ان الله عليم قدير خدای تعالی بمحمد وحی کرد یا الهام داد و آموخت زنبور
انگبین را که در کوهها خانه سازد و جای گیرد و از درختان و از آنچه از ارجنه نهند یعنی کندو و آنکه او را فرمود و الهام کرد
که بخور از میوه که خواهی پاکیزه و شکوفه خوشبوی و خوش طعم و خورده باشی فاسلکی برو براههای خدای خود آن راهها که ترا
الهام کرده است و تعلیم داده و درین عمل انگبین بایرو در راههای که خدای ترا نموده است با فانهای تو پس از آنکه از
میوها خورده و از شکوفها بار بر گرفته باشی که راه بر تو سخت نباید و دشوار و گمراه نشوی بر تو آسان باشد و رام گرده ...
آن را دیار رود در جای که مطیع و منقاد باشی و از آنکه ترا فرموده آنکه گفت یخرج من بطونها شراب مختلف الوانه از شکم او بیرون
می آید شرابی برنگهای گوناگون از سفید و سرخ و زرد و در وی شفاست مردمان را در خبر است که مردی نزدیک رسول آمد و گفت
یا رسول الله برادرم از درد شکم نالانست گفت برو و انگبینش ده برفت و بداد و باز آمد و گفت یا رسول الله او را شفا
نداشت گفت برو و انگبین ده و صدق الله و کذب بطن اخیک خدای راست گفت و شکم برادر تو دروغ گفت برفت
و انگبین داد شفا یافت عبدالله مسعود گفت العسل شفاء الا ... القرآن شفاء لما في الصدور عسل شفای بدنهاست
و قرآن دوای دلهاست یعنی از شک و شبهه هم او گفت علیکم بالشفاءین القرآن والعسل ان فی ذلک بدرستی که درین
کنند آیتیست و دلالتیست گروهی را که تفکر و اندیشه کنند آنکه گفت والله خلقکم خدای شما را بیافرید و بشمار انفاس ... بعد از آن
جان بردارد بعضی را در طفولیت و بعضی را در جوانی و بعضی را در پیری و بعضی را بگذارد تا فرو ماند ترین عمری آن غایت پیریست
که خرف شود و قوت شود و بعضی گفته اند که هفتاد و پنج سال باشد اصبغ بن نباته از امیرالمؤمنین روایت کرد که هفتاد و پنج
کیلا یعلم تا باز بهمان حالت شود که اول بوده است و حفظ و عقلش نماند و آن عاقبت چنان شود که بعد از دانش
هیچ نماند بحقیقت که خدای تعالی دانا و تواناست والله فضل بعضکم علی بعض فی الرزق فما الذین فضلوا برادی رزقهم
علی ما ملکت ایمانهم فهم فیه سواء افبنعمة الله یجحدون والله جعل لکم من انفسکم ازواجا وجعل لکم من ازواجکم بنین وحفدة
ورزقکم من الطیبات افبالباطل یؤمنون وبنعمت الله هم یکفرون خدای تعالی چنان تفاوت ارزاق بندگان
کرده بحسب آنچه مصالح ایشان در آن روزی را ساخت با آنکه صلاح او در آنست چنانچه فرمود و لو بسط الله الرزق
لعباده لبغوا فی الارض ولکن ینزل بقدر ما یشاء میگوید که خدای تعالی تفضیل نهاد بعضی را از شما بر بعضی در رزق یکی را
کمتر داد و یکی را بیشتر اما آنکه ایشان را بیشتر است روا نکنند بر بندگان خود و مملوکان خود آنچه فاضل است از روزی
ایشان تا ممالیک و زیر دستان ایشان درین باب برابر شوند این روا نمیدارند چگونه روا میدارند اصنام را نظیر
او در عبادت با خدای برابر داشتند و گفته اند که مراد توبیخ و مذمت خواجگان است و آن آنست که از ایشان
خواسته است که آنچه فاضل است از ایشان بممالیک و زیر دستان خود دهند تا در آن ایشان همه یکسان باشند
چنانچه از رسول روایت کرده اند که او گفت انهم اخوانکم فاکسوهم مما تلبسون واطعموهم مما تطعمون ایشان برادران شمااند
از آنچه می پوشید در ایشان بپوشانید و از آنچه میخورید ایشان را خورانید صحابه چون این سخن بشنیدند ازار و ردای
بندگان خود چون ازار و ردای خود کردند حق تعالی گفت فما الذین فضلوا برادی رزقهم آنانکه ایشان را فضل داده اند
رزق و روزی خویش با بندگان رد نکنند تا ایشان در آن یکسان باشند آنگاه فرمود که آیا ایشان بنعمت خدا انکار

سال ... شده [illegible]

میکنند

میکنند عبدالله عباس گفت آیه در ترسایان نجران آمد که ایشان گفتند المسیح ابن الله حق تعالی آیه فرستاد در سبیل
مثل که ایشان را بامن در عبادت شریک اند یعنی شریک روا میدارند با خود در روزی شریک روا نمیدارند چنانکه در
آیتی دیگر گفت ضرب لکم مثلا من انفسکم هل لکم من ما ملکت ایمانکم من شرکاء فیما رزقناکم فانتم فیه سواء والله جعل لکم من انفسکم ازواجا خدای
بگردانید برای شما هم از نفس شما زنانی تا جفت شما باشند و شما را از ایشان پسران و زادگان باشند و برای
آن تخصیص پسران کرد که ایشان به پسران شادمان شوندی و گفته اند حفده دامادانند و رزقکم و شما را روزی کرد
از طعامهای پاک و حلال و خوش ابالباطل که بتان و شیاطین اند ایمان می آرند و بنعمت خدای که رسالت و اسلام
و قرآن کافر شوند و گفته اند که مراد بباطل شیاطین است که ایشان را بحیره و سائبه و وصیله فرمود و نعمة الله مباحها
که خدای تعالی مباح کرد و یعبدون من دون الله ما لا یملک لهم رزقا من السموات والارض شیئا ولا یستطیعون فلا تضربوا
لله الامثال ان الله یعلم وانتم لا تعلمون می پرستند بدون خدای آنرا که مالک نشود و نتواند ایشان را روزی
دادن یعنی هیچ روزی نتواند دادن ایشان را و نه چیزی اندک و نه بسیار پس مر خدا را مثل منهید و مانند میارید و او را مثلی
و انبازی مثل و مانند که خدای میداند هر آنچه شما میکنید جزای آن باز خواهد و عقاب فرماید و شما نمی دانید از آن سبب که آنرا شبه
میکنید ضرب الله مثلا عبدا مملوکا لا یقدر علی شیء ومن رزقناه منا رزقا حسنا فهو ینفق منه سرا وجهرا هل یستوون
الحمد لله بل اکثرهم لا یعلمون خدای تعالی مثلی زد و داستانی بیان کرد به بنده درم خریده که او قادر نباشد بر هیچ
از اندک و بسیار که ملک خود نباشد و مالک تصرفات خویش و آن کسی که او را روزی دادیم از خود روزی نیکو و او از
آن نفقه میکند در سر و جهر آشکار و نهان آن بنده بی مال و این آزاد نیکو حال هرگز یکسان باشند یعنی نباشند و چون ایشان
یکسان نباشند چنان مشرکین و خدای چگونه یکسان باشند چون حجت بر ایشان ثابت شد گفت الحمد لله شکر
و سپاس خدای راست آنکه این اصنام مستحق حمد و ثنا نیستند سپاس بحقیقت خدای راست جل جلاله بل اکثرهم
بلکه بیشتر ایشان ندانند تا تفکر کنند ضرب الله مثلا رجلین احدهما ابکم لا یقدر علی شیء وهو کل علی مولاه اینما یوجهه
لا یأت بخیر هل یستوی هو ومن یأمر بالعدل وهو علی صراط مستقیم ولله غیب السموات والارض وما امر
الساعة الا کلمح البصر او هو اقرب ان الله علی کل شیء قدیر آنکه مثلی دیگر زد و گفت خدای تعالی مثلی زد بدو مرد یکی
گنگ که قادر نباشد بر سخن گفتن عاجزی و مدبری باشد که وبال آن بر مولی و سر غم خویش هر کجا وی را فرستد چون
باز آید هیچ چیز و نیکویی نیارد از مدبری و منحوسی که او دارد و دیگری که او زبان آور باشد و فصیح کافی در کارها و دانا و بینا و رشید در
مصالح کافی دنیا و آخرت هل یستوی آیا هیچ یکسان باشند آن گنگ عاجز بی زبان با آنکه او عالم و دانا بود و عدل
کند و بر عدل ... باشد و مردمان را بعدل فرماید و او بر راه راست باشد این مثلی که خدای زد اصنام را بی حیات و علم و با خود که
قادر حی است و حی بی آفت و عالم بر کمال و گفته اند که مثل مؤمن و کافر است عطا گفت آیه در ابی بن خلف آمد و حمزه بن
عبد المطلب آنکه گفت ولله غیب السموات والارض و خدای راست علم آسمانها و زمینها و کار قیامت و در قیامت
الا چنانکه یکی از شما چشم بر هم زند یا نزدیکتر و زودتر از این باشد که قیامت برخیزد و مردگان زنده گردانند و شاید که مراد این
بود که کار قیامت نزدیک خدای چنان سهل است که کسی چشم بر هم زند اگر چه روزگار دراز باشد نسبت با خلقان و خدای
تعالی بر همه چیز قادر و تواناست تواند که در مقدار آنکه چشم بر هم زنند قیامت ظاهر گرداند والله اخرجکم من بطون
امهاتکم لا تعلمون شیئا وجعل لکم السمع والابصار والافئدة لعلکم تشکرون الم یروا الی الطیر مسخرات فی جو السماء ما یمسکهن

الا الله ان فی ذلک لایات لقوم یؤمنون خدای تو شما را بیرون آورد از شکم مادران شما که هیچ چیز نمیدانستید الی آخر
در آن وقت شما را عقلی و علمی نبود و محتاج تعلیم که شما را در شکم مادران چیزی نبود بدانید و خدای تو شما را گوش و [illegible]
چشم و دلها بدید و دل آفرید تا ادراکات بدانید که باشد شکر نعمت او بجای آرید که تنبیه فرمود بر نظر کردن و گفت ایا نمی نگرید بمرغان
مسخر در میان آسمان می پرند و ایشان را در میان هوا نگاه میدارد الا خدای قادر است بر امساک ایشان [illegible]
الیم که [illegible] در میان هوا بایستند که آیتی و دلالتی هست در پریدن مرغان در هوا بر کمال قدرت او دیگر روی
که بخدای ایمان آرند والله جعل لکم من بیوتکم سکنا و جعل لکم من جلود الانعام بیوتا تستخفونها یوم ظعنکم و یوم
اقامتکم و من اصوافها و اوبارها و اشعارها اثاثا و متاعا الی حین و خدای برای شما مسکنی که در وی نشینید در حضر از
درخت و سنگ و غیر آن و از پوست چهارپایان خانهای سبک شما را یعنی خیمه و خرگاه و از پوست و پشم در سفر کردن
در روز اقامت کردن و بایستادن که بر شما سبک باشد بردن آن با خود هر کجا روید از سرای بسرای انتقال
کردن و دیگر برای شما از پشم گوسفندان و شتران و موی بزهای کریان قسم کرده تا روزگاری یعنی ایام حیوة تا بوقت وفات
[illegible] الکاه و کهنه شوند و از کار بیفتند والله جعل لکم مما خلق ظلالا و جعل لکم من الجبال اکنانا و جعل لکم سرابیل تقیکم الحر
و سرابیل تقیکم باسکم کذلک یتم نعمته علیکم لعلکم تسلمون فان تولوا فانما علیک البلاغ المبین یعرفون نعمت الله ثم ینکرونها
و اکثرهم الکافرون و خدای تو بکرد برای شما از آنچه بیافرید از درختان و بناها آنچه در سایهای آن نشینید خود را از
سرما و گرما نگاه دارید از کوهها پوششها کرده که در زیر آن از سرما و گرما بپوشید و گردید و بکرد برای شما از پنبه و کتان
و غیر آن شما را نگاه دارد و آن پیراهنها از سرما و گرما و پیراهنهای دیگر که نگاه دارد شما را در کارزار از زره و جوشن که تیر
و تیغ و نیزه در او نرسد خدای تو آن عجب عادت زندگانی خلق گفته است از خلقان بعضی صحرا نشین اند و در گرم
ایشان را سایه باید از خیمه و غیر آن بعضی در کوهستان نشینند و در سر ایشان را غارها از گل و چوب و غارها
سبب باید تا از آفات سرما سلامت یابند و بعضی همیشه در حرب و کارزار باشند ایشان را لباسی باید که دفع تیر کند
حق تعالی در دنیا این همه نعمت با بندگان کرده همچنین تا تمام کرد انعام خود را بر شما تا بود که شما نظر کنید در نعمتها و منعم خود
ایمان آرید و گردن نهید فرمان او را فان تولوا پس اگر برگردند از تو ای محمد و از فرمان تو عدول کنند بر تو هیچ تاوانی نیست
تو رسولی از تو رسانیدن پیغام رسالت است یعرفون [illegible] میشناسند و میدانند نعمت خدا را
که ذکر آن کرده شد از آنجا که اعتراف می نمایند که این همه از خداست انکار آن میکنند از آنجا که غیر خدا را می پرستند
سدی گفت مراد بدین نعمت رسول خداست که او را می شناسند و با وی ایمان نمی آرند و بیشترین ایشان کافرانند مجاهد
گفت مراد این نعمتهاست که در این سوره شمرد و ایشان انکار کردند و گفتند این خود میراث است بعضی [illegible]
و یوم نبعث من کل امة شهیدا ثم لا یؤذن للذین کفروا و لا هم یستعتبون و اذا رای الذین ظلموا العذاب فلا یخفف
عنهم و لا هم ینظرون و اذا رای الذین اشرکوا شرکاءهم قالوا ربنا هؤلاء شرکاؤنا الذین کنا ندعوا من دونک فالقوا الیهم القول انکم لکاذبون
و القوا الی الله یومئذ السلم و ضل عنهم ما کانوا یفترون و یاد کن ای محمد آن روز را که برانگیزیم از هر امتی گواهی یعنی پیغمبر
و امام امت را تا گواهی دهد بکفر و ایمان ایشان پس ایشان را دستوری ندهند یعنی کافران را تا عذری آرند یعنی ایشان را
هیچ عذری نباشد تا عذر خواهند و لا هم یستعتبون و از ایشان طلب رضا و خوشنودی خدا نکنند یعنی نگویند ایشان
که رضای خدای خود حاصل کنید برای آنکه آخرت سرای تکلیف نیست و این دلیل است بر بطلان مذهب [illegible]

که او گفت در قیامت خلقان مکلف باشند الی گفت و اذا رای الذین چون ببینند آنکه ظلم کردند عذاب خدای را
یعنی دوزخ را معاینه ببینند پس از آنکه بطریق خبر شنیده باشند عذاب را از ایشان سبک نکنند و ایشان را هیچ امان و مهلت ندهند
و چون ببینند بت پرستان و مشرکان انبازان خود را یعنی بتان را که عبادت کرده باشند گویند خدای ما ایشان انبازان مااند
در عبادت تو ما ایشان را خوانده ایم و بدون تو پرستیده ایم بتان جواب دهند خدای ایشان را بسخن در آرد تا گویند که شما دروغ
میگوئید ما شما را دعوت نکردیم و با عبادت نخوانده ایم و القوا الی الله و بیفکنند از خدای کافران بخدای استسلام و گردن نهادن
یعنی مطیع و منقاد شوند بعد از آنکه در دنیا اسلام نیاورده بودند مطیع شوند چه آن روز علم ضروری شود و چیزها عیان گردد و گم شود آنچه
در دنیا افترا میکردند از دعوی خدایی بتان و امید شفاعت از ایشان الذین کفروا و صدوا عن سبیل الله زدناهم
عذابا فوق العذاب بما کانوا یفسدون و یوم نبعث فی کل امة شهیدا علیهم من انفسهم و جئنا بک شهیدا علی هؤلاء و نزلنا
علیک الکتاب تبیانا لکل شیء و هدی و رحمة و بشری للمسلمین آنانکه کافر شدند و مردم را از راه شرع و طریق آن بگردانیدند
و منع کردند ایشان را عذاب بر عذاب بیفزاییم و دیگر بر سر رنج ایشان عذابی برای آنکه کافر بودند و عذابی برای آنکه دیگران را از
اسلام بگردانیدند و منع کردند سعید جبیر گفت این عذاب ماران و کژدمان باشند که هر یکی از ایشان چندانکه نخلی
یکی زخم زنند چهل سال درد آن بمانند و این عذاب ایشان از جهت آن باشد که فساد کردند و این فساد آن بود که مردم را از اسلام
و ایمان منع کردند آنگه گفت و یوم نبعث و یاد کن ای محمد آن روز را که برانگیزیم در هر امتی گواهی که بر ایشان گواهی دهد هم
نفسهای ایشان و ترا بیاریم بر ایشان گواه باشی و گواهی دهی بدانچه کرده باشند و نزلنا علیک و ما بر تو کتاب فرستادیم
بیانی بلیغ و تمام جمله کارهای دینی را هیچ نباشد تا از آن بیان آن نکرده باشد یا بنص یا بر آن حوالت کرده باشد چنانکه [illegible]
که رجوع علما باشد چنانکه ایشان از پیغمبر خدای و امامان معصوم و اجماع امت و هدی یعنی این کتاب بیان و رهبری
و رحمتی است از خدای و بشارتی مسلمانان را که خدا را گردن نهند ان الله یامر بالعدل و الاحسان و ایتاء ذی القربی
و ینهی عن الفحشاء و المنکر و البغی یعظکم لعلکم تذکرون خدای تبارک و تعالی میفرماید بعدل و احسان و انصاف دادن و
نیکویی کردن و از شیخ عبدالله عباس روایت کرده که عدل اینجا توحید است و احسان ادای فرایض و بروایتی دیگر
عدل گفتار لا اله الا الله است و اخلاص بجای آوردن درو و گفته اند العدل فی الافعال و الاحسان فی الاقوال یعنی
در فعل عدل باشی و در قول محسن میفرماید بعطا دادن خویشان و نیکویی کردن با ایشان و باز میدارد از زشتی که
فاحشه است و ستمکاری [illegible] کردن ابن عباس گفت مراد فحش زناست و منکر آنچه در شریعت اسلام آنرا
نشناسند و بغی کبر و ظلم است یعظکم پند میدهد شما را تا باشد که شما پند گیرید شهر بن حوشب گفت از عبدالله عباس
شنیدم که روزی رسول ع در سایه کعبه نشسته بود عثمان مظعون بر وی گذشت و هنوز ایمان نیاورده بود رسول ع گفت
بیا بنشین چاشت و در برابر آنحضرت بنشست و با او حدیث میکرد رسول ع چشم مبارک بر آسمان داشت و نگریست
و چشم هیچ فرو می آورد تا بجانب دست راست آنگه روی بآن جانب کرد چون کسی که گوش با سخن کسی کند و سر می جنبانید
چون کسی که چیزی را [illegible] باشد آنگه چشم در آسمان افکند چون کسی که از پی چیزی نگرد و ساعتی [illegible] آنگه روی با من
کرد و راست بنشست عثمان مظعون گفت ای محمد من بسی با تو نشسته ام هرگز ندیده ام که چنین کنی این چه بود رسول ع گفت
که رسولی از خدای بمن آمد و پیغامی آورد مرا از خدای گفت چه پیغام آورد گفت این آیه آورد که ان الله یامر بالعدل و الاحسان
عثمان مظعون گفت ایمان از آن روز در دل من قرار گرفت و من رسول را دوست داشتم [illegible]

وباحسان مذهب ونعم اهل البیت مراد بقربی القربی اهل بیت رسول است وبایتاء ادن حق ایشان چنانکه گفت فات ذا القربی حقه والرسول
ولذی القربی وگفته اند که فحشا معصیتی بود که مرد با خود کند که ظاهر نشود ومنکر معصیتی بود که ظاهر شود وبر دیگران تا ایشان باز
شود که ازان نهی کند واوفوا بعهد الله اذا عاهدتم ولا تنقضوا الایمان بعد توکیدها وقد جعلتم الله علیکم کفیلا ان الله یعلم
ما تفعلون امر کرده است وگفته وفا کنید بان عهد که با خدای کرده اید چون عهد کردید با خدای بان عهد وفا کنید وخلاف
ان مکنید وسوگندها را مشکنید پس ازان که استوار کرده باشید نهی است از نقض عهد ومخالفت سوگند الا وقتی که ترک معصیت
باشد که وفا بان واجب نباشد بلکه خلاف ان لازم بود وقد جعلتم الله علیکم وحال انست که شما خدای را بر خود کفیل
کرده اید که بان وفا کنید بعضی مفسران گفته اند این ایت در انانی آمد که با رسول بیعت کرده بودند خدای فرمود
ایشان را که وفا کنید ولا تکونوا کالتی نقضت غزلها من بعد قوة انکاثا تتخذون ایمانکم دخلا بینکم ان تکون امة هی اربی من امة انما
یبلوکم الله به ولیبینن لکم یوم القیمة ما کنتم فیه تختلفون مباشید چون ان زن که ریسمان خود را تاب باز داد پس از انکه تو
داده باشد ومحکم کرده بود مقاتل گفته که ان زنی بود که خرد ازو در نیکی و در ابطه بنت عمرو گفته اند که دیوانه بود
مقدار یک ارش وبا دو کرده بزرگ بود وبا دیگر زنی بامداد تا نماز پیشین چون نماز پیشین شدی بفرمودی تا انچه
رشته بود باز ... ان تاب باز دادی این چنین وعلت او بود حق تعالی گفت شما که عهد وسوگند بشکنید
بشکنید این زن تتخذون ایمانکم دخلا بینکم سوگندان خود را دخل وخیانتی در میان خویش ودخل چیزی باشد که در میان
کاری برند وجه افساد ودخل سر وباطن باشد حق تعالی وصف احوال ایشان کرد که سوگند را بدست وزبان استوار کنند
واکنون خلاف ان در دل دارند که بر زبان رانند ان تکون امة هی اربی من امة برای انکه گروهی از شما بیشتر از گروهی باشد
خدای شما را بدان ابتلا وامتحان میکند که چون جماعتی عهد کنید جماعتی دیگر را شنید بهتر وبیشتر از ایشان اند
مطالبه وگوید کاشکی عهد ما وسوگند ما با ایشان بودی واین ایه در حق جماعتی که با مؤمنان عهد کرده بودند
چون قریش را دیدند که بیشتر بودند در عهد وسوگند خیانت کردند خدای تعالی گفت انما یبلوکم خدای شما را بدان ازمایش
زیادتی وکثرت قریش وا اندکی مؤمنان تا بنگرد که بعهد خدای وفا خواهید کرد یا نه انکه بر سبیل تهدید ووعید گفت
خدای بیان کند برای شما روز قیامت انچه شما دران خلاف میکنید ولو شاء الله لجعلکم امة واحدة ولکن یضل
من یشاء ویهدی من یشاء ولتسألن عما کنتم تعملون ولا تتخذوا ایمانکم دخلا بینکم فتزل قدم بعد ثبوتها وتذوقوا
السوء بما صددتم عن سبیل الله ولکم عذاب عظیم واگر خدای خواستی بقهر وجبر شما همه را یک امت
گردانیدی همه را بر ایمان واسلام قهر کردی تا در میان ایشان خلاف نبودی همه بر یک مقال گفتار بودندی چنانکه
فرمود ولو شاء الله لجمعهم علی الهدی ولیکن اضلال کند یعنی بطریق حکم بضلال یا تسمیه یا حکم راهی از راه بهشت دراقرون
هدایت کند براه نماید بانواع الطاف وتمکین ازانکه خواهد ولتسئلن وهر اینه بپرسند شما را ازانچه کرده باشید
روز قیامت که نهی کرد از سوگند خوردن ودر سوگند خیانت کردن ودروغ خوردن وگفت لا تتخذوا ایمانکم دخلا مگیرید
سوگندان خود را دخل وخیانتی ومکری در میان شما چنانکه بعد کسی بر شما اعتماد کند واز مکر وغوائل شما ایمن گردد انگاه ان
را خلاف کنید وعهد را بشکنید فتزل قدم بعد ثبوتها پس ازانکه بلغزد قدمی از راه وطریق حق وبحث بسبب انکه بشکستید
از راه خدای رو دیگر از ان گرداند وشما را عذابی بزرگ باشد ودر بحر عظیم یعنی سوگند بدروغ مخورید ودر عهد خیانت مکنید
که در معصیت افتید وهلاک شوید از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که این ایه در ولایت امیر المؤمنین علیه السلام امده وبیعت او چون

اول

رسول ایشان از او ... وگفت سلموا علیه بامرة المؤمنین بسلام کنید بر وی بامیری مؤمنان ولا تشتروا بعهد الله ثمنا قلیلا انما
عند الله هو خیر لکم ان کنتم تعلمون ما عندکم ینفد وما عند الله باق ولنجزین الذین صبروا اجرهم باحسن ما کانوا یعملون ومفروشید
عهد خدای را وبدل مکنید بهای اندک از دنیا وحطام ان در ریاست دنیا که متاع دنیا در ریاست را بجای خیانت بر دو دل
عهد شکستن بها مدانید که انچه نزدیک خدا است از ثواب اختیار کنید که ان بهتر است شما را اگر بدانید که چه مقدار تفاوت
است ثواب میان این که شما اختیار کرده اید از حطام دنیا انگه خود بیان کرد وگفت انچه نزدیک شماست نیست شود
وبکهنه وتمام شود وانچه نزدیک خدا است از ثواب ونعیم بهشت باقی وجاوید بماند ولنجزین الذین صبروا وهر اینه جزا دهیم
کسانی اگر بر عهد وبیعت وفا کنند صبر کنند وبیعت نشکنند فردا باداش ایشان دهیم بنیکوتر وبهتر ازانچه کرده باشند
چه ثواب خدای بهر حال بهتر وبیشتر باشد من عمل صالحا من ذکر او انثی وهو مؤمن فلنحیینه حیوة طیبة ولنجزینهم اجرهم باحسن
ما کانوا یعملون فاذا قرأت القران فاستعذ بالله من الشیطان الرجیم انه لیس له سلطان علی الذین
امنوا وعلی ربهم یتوکلون انما سلطانه علی الذین یتولونه والذین هم به مشرکون هر که عمل صالح کند وکردار نیک از
مرد وزن وانگه مؤمن باشند او را زنده داریم وزندگانی دهیم حیوة خوش طیبه جهت سعید جبیر وجمعی گفتند که روزی
حلال است برای انکه هم در دنیا ودر اخرت در راحت باشند واز تعب وعذاب او این زید بن وهب گفت
قناعت مقاتل گفت عیش فی طاعة الله زندگانیست در طاعت خدای ضحاک گفت هر که او ایمان ارد وعمل صالح
کرد اگر چه درویش باشد زندگانی او خوش بود وهر که فاسق باشد وعمل صالح نکند زندگانی او ناخوش باشد مجاهد گفت
مراد زندگانی بهشت است که زندگانی جز در بهشت خوش نباشد ولنجزینهم وجزا دهیم ایشان را مزد ایشان نیکوتر ازانچه
کرده باشند ابو صالح گفت سبب نزول این ان بود که جماعتی جهودان وترسایان وبت پرستان بنشستند وهر یکی گفتند که ما بهتریم
وفاضلتریم خدای تعالی این ایه فرستاد ودین وعمل صالح انگه گفت فاذا قرأت القران خطابست رسول را وهر یک از امت
او را گفت که چون خواهی قران خوانی پناه با خدای ده از دیو رانده وطعنت کرده واین امر بر سبیل ندبت
بدلیل اجماع جبیر بن مطعم گفت رسول را دیدم که نماز میکرد وگفت الله اکبر کبیرا والحمد لله کثیرا وسبحان الله بکرة واصیلا
اعوذ بالله من الشیطان الرجیم من نفخه ونفثه وهمزه عبد الله مسعود گفت نفخ شیطان کبر باشد ونفث
او شعر باشد وهمز او دیوانگی باشد انگه خلاف کردند در وقت استعاذه جمهور علما گفتند پیش از قرائت باشد
واین مذهب ما ودست میکنند بظاهر قران وفضلا ز امت باید گفتن تا فرق باشد میان قران وغیر قران ولفظ استعاذه
انست که بگوید اعوذ بالله من الشیطان الرجیم واخبار متواتر برین است روحیش گفت عبد الله مسعود
خواندم اعوذ بالله السمیع العلیم گفت چنین مگو چنین بگو اعوذ بالله من الشیطان الرجیم چه من بر رسول خواندم چنین که خواندی
مرا گفت چنین بخوان که از کس گذشت ورسول گفت بر جبرئیل چنین خواندم جبرئیل گفت من در لوح محفوظ
چنین دیدم انه لیس له سلطان گفت شیطان را هیچ قوت ودستی نباشد بر انکه ایمان ارد وبر
خدای خود توکل واعتماد کند ودست وقوت او بر ان باشد که بوی تولا کنند ودوستی نمایند بر انکه او را
شرک ارند وبسبب او با خدای انباز گیرند سفیان گفت او بر کسی راه نیابد که در معصیت ودست او بر خود
نباشد واذا بدلنا ایة مکان ایة والله اعلم بما ینزل قالوا انما انت مفتر بل اکثرهم لا یعلمون قل نزله روح القدس
من ربک بالحق لیثبت الذین امنوا وهدی وبشری للمسلمین وچون ما نسخ کنیم ایتی را بجای ایتی یعنی نسخ کنیم ایتی دیگر

اندری فرا وت یا از روی حکم و خدای اعلم داناتر است بآنچه فرو فرستد در هر وقتی که مصلحت داند و آنچه در علم
گذشته مصلحت بوده باشد و در ایام آینده مفسده از او مستقبل بر رفع کند و بدان تغیر نماید قالوا انما انت مفتر گویند این
کافران که تو نیستی الا افترا کننده و آنچه میگویی از خود میگویی دی بگذری و امروز بخلاف آن میفرمایی خدای تعالی بر
ایشان رد کرد و گفت چنان نیست که ایشان میگویند و سبب گفتن ایشان این سخن را آنست که بیشترین ایشان
نمیدانند که قرآن وحی است و نسخ احکام بفرمان خداست آنکه رسول را فرمود که بگوی ای محمد که این قرآن جبرئیل آورده است
از خدای تعالی بحکم و ثواب است پس از آیتی بر حسب مصالح تا ثابت دارد و مومنان را بآنچه در قرآنست از حجج و آیات بر جای
بدارد ایشان را بالطف و توفیق تا هدایتی و لطفی باشد و نشانی مسلمانان را بهشت   ولقد نعلم انهم یقولون انما یعلمه
بشر لسان الذی یلحدون الیه اعجمی وهذا لسان عربی مبین ان الذین لا یؤمنون بآیات الله لا یهدیهم الله ولهم عذاب الیم
انما یفتری الکذب الذین لا یؤمنون بآیات الله واولئک هم الکاذبون   خدای تعالی رسول را دلخوشی میدهد از آنچه
مشرکان در حق او گفتند گفت ای محمد ما میدانیم که ایشان میگویند این قرآن بشری یعنی آدمی تعلیم میدهد و تلقین میکند
تا باین بشر که خواسته شد عبدالله عباس گفت مردی بود در مکه نام او بلعام ترسا بود و عجمی زبان رسول او را دعوت
کرد او می آمد و چیزی می آموخت و قتها نزدیک او مشرکان عرب گفتند که این قرآن محمد از بلعام می آموزد خدای تعالی
این آیه فرستاد و گفت غلامی بود جبر طب بن عبد العزی العجمی او مسلمان شد نزدیک رسول بسیار آمدی از قرآن
آموختی قریش گفتند محمد از وی آموزد عبدالله بن جعفر میگفت ما را دو غلام بود از اهل عین التمر یکی را یسار و یکی را جبر
شمشیرگر بودند در مکه توریه و انجیل دانستندی و خواندندی بعضی اوقات رسول با ایشان بگذشتی و قرائت ایشان
شنیدی مشرکان گفتند از ایشان می آموزد و گفتند سلمان فارسی با وی آموزد خدای تعالی بر ایشان رد کرد و گفت زبان
آنکس که تعلیم میدهد یعنی تعلیم قرآن با او حواله میکنند عجمی است و این قرآن زبان عربی هویدا و روشن است انه قرابت اکنون
حق تعالی خبر داد و گفت آنانکه نگرویدند ایمان نیارند خدای ایشان را هدایت نکند یعنی لطف نکند با ایشان آن لطفی که با مؤمنان   نکندم
میکند چه اگر با ایشان کند ایشان را از لطف نباشد بعلم هدایت ایشان و ایشان را مهتدی نخوانند یا راه بهشتشان ننماید ایشان را   گوینده
عذابی دردناک باشد آنگه گفت انما یفتری الکذب هر آینه که افترا آنان کنند و دروغ آنان گویند که بآیات خدای ایمان ندارند
نه تو که محمدی و نه مومنان و از حضرت رسول روایت کرده اند که گفت ایاکم والایمان دور باشید از دروغ گفتن که او از ایمان   فانه یجانب الایمان هم
دور است عبدالله جماد گفت رسول را پرسیدم که مومن زنا کند گفت باشد که کند گفتم دزدی کند گفت باشد که کند گفتم دروغ
گوید گفت انما یفتری الکذب الذین لا یؤمنون بآیات الله   من کفر بالله من بعد ایمانه الا من اکره وقلبه مطمئن بالایمان
ولکن من شرح بالکفر صدرا فعلیهم غضب من الله ولهم عذاب عظیم ذلک بانهم استحبوا الحیوة الدنیا علی الاخرة وان الله لا
یهدی القوم الکافرین   افترا و دروغ آنکس گوید که بخدای کافر شود پس از آنکه ایمان آورده باشد یعنی مومنان افترا کنند الا که   کافران کنندم
استثنا کرد از ایشان آنکسانی را که با کراه بر کفر دارند عبدالله عباس گفت این آیه در عمار یاسر آمد که مشرکان مکه او را و گرفتند و
پدرش یاسر و مادرش سمیه و صهیب و بلال و خباب بن سالم را و ایشان را عذاب میکردند با انواع عذاب در میان مسترشته بودند و رسنی از
لیف بافته در گردن پدرش بستند و بر سر او میزدند تا کور شد او میگفت خدای یکی است تا کشته شد و پدرش یاسر هم در زیر عذاب
کشته شد عمار چون چنان دید گفت هر چه ایشان را میگفتند آنچه مشرکان خواستند در حق رسول بگفت ایشان را رها کردند   و مادرم را و پدرم را بکشتندم
رسول را خبر دادند که عمار کافر شد گفت ان عمارا ملیء ایمانا من قرنه الی قدمه واختلط الایمان بلحمه ودمه یعنی عمار سرتا پای ایمان

ایمان

۲۲۵

و ایمان با خون و گوشت او آمیخته است نزدیک رسول خدای آمد گریان و میگفت یا رسول الله شر ماریم که با ایشان
بگفتم با کراه بر زبان من رفته است آنحضرت عمار را بستود و گفت هیچ باک نیست اگر دیگربار مثل این گرفتار شوی آنچه خواهند
بگو که بر تو هیچ حرجی نیست و خدای تعالی در حق وی این آیه فرستاد الا من اکره مگر آنکسی که با کراه بر کفر دارند و دل او بایمان
آرمیده باشد و لیکن آنکسی که سینه خود را بکفر گشاده کرداند و بارادت و اختیار خود کافر شود بر آنکه مثل این باشند خشم خدای
باشد و خشم خدای اراده عقاب بود و مستحق آن را در آیه دلیلست که کفر و ایمان بدل تعلق دارد و ایشان را عذاب
عظیم و ایشان را که باختیار کافر شوند عذابی بزرگ باشد و در این آیه فضیلت عمار است از آنکه گفت وقلبه مطمئن بالایمان و
رسول خدای فرمود خالط الایمان لحمه ودمه   در خبر است که رسول مسجدی بنا میکرد و صحابه اعانت میکردند و میگفت هر خشتی
بر گیرد او را چندین و چندین ثواب باشد هر یکی از صحابه بر میگرفتند و یک خشت بر میگرفتند و عمار دو دو می آورد رسول
گفت چرا چنین می کنی یکبار شوی گفت یا رسول الله یکی برای خود بر میگیرم و یکی برای تو چه قدر تو از قدر من بیش است گفت
ترا با آنکه ناخوشت برداری و نخواهم که از این ثواب بی نصیب باشی رسول گفت جزاک الله خیرا یا عمار و او را خبر داد
و گفت ستقتلک الفئة الباغیة و آخر زادک صاع من لبن ترا بکشند گروهی باغیان و آخر قوت تو شیری باشد از
بادیه آمیخته این اکثر اصحاب شنیده بودند تا روز صفین عمار در لشکر امیر المؤمنین بود و که آواز منادی برآمد که یا خیل الله
ارکبی ای لشکر خدای برنشینید عمار کمر خطی بر سر نهاده بود و اینقدر توقف روا نداشت که سر خود از خطی فرو شوید
سلاح در پوشید و بکارزار آمد و اسب را ماورد و میداد این شعر میخواند نحن ضربناکم علی تنزیله فالیوم نضربکم
علی تأویله ضربا یزیل الهام عن مقیله او یرجع الحق الی سبیله از راست و چپ حمله کرد و کارها چون کرد و بجای
و آب طلبید شربتی شیر آوردند بستد و بخورد و گفت صدق الله ورسوله بازگشت و جنگ میکرد تا کشته شد چون
او را بکشتند همه لشکر را معلوم شد که معاویه و لشکر او باغی اند از جنگ باز ایستادند و عمرو عاص گفت شما نمی بینید که او را
علی کشت اگر علی او را بکارزار بیاوردی کشته نشدی ایشان را خوش شد و باز بر جنگ آمدند امیر المؤمنین چون
این شنید گفت ای ملعون که او را کشت اگر چنین است که او میگوید پیغمبر که حمزه را در جنگ برد و کشته شد حمزه را رسول کشته
بود ذلک بانهم استحبوا ایشان را عذاب خدای و غضب او بسبب آن بود که دنیا را دوست داشتند و زندگانی دنیا را
بر آخرت اختیار کردند بآنکه هدایت نکند و راه ننماید خدای تعالی قوم کافران را   اولئک الذین طبع الله علی قلوبهم
وسمعهم وابصارهم واولئک هم الغافلون لا جرم انهم فی الآخرة هم الخاسرون ثم ان ربک للذین هاجروا من
بعد ما فتنوا ثم جاهدوا وصبروا ان ربک من بعدها لغفور رحیم   ایشان آنانند که خدای تعالی بر دلهای ایشان مهر نهاد
تا مذا انند و بر گوشهای ایشان تا نشنوند و بر چشمهای ایشان تا نبینند یعنی از اصرار بر کفر نا شنیدن حق و نا دیدن
و نادانستن منزله کسانی اند که خدای تعالی ایشان را مهر کرده باشند در دانستن و شنیدن و دیدن و ایشانند که در
غفلت کاملند و هیچکس از ایشان غافلتر نیست چون غافلند از عاقبت کار خویش و آخرت لا جرم در آخرت ایشان زیان
کارانند که دنیا گذاشتند و آخرت بدست نیاوردند ثم ان ربک پس ای محمد خدای تو کسانی را که هجرت کردند و از
مکه بمدینه آمدند بعد از آنکه ایشان را در مکه عذاب کردند پس چون از مکه بمدینه آمدند جهاد کردند و صبر و شکیبایی با کار فرمودند در
که خدای تعالی پس از آنکه ایشان را عذاب کردند با کراه آنچه مراد کافران بود بگفتند ایشان را آمرزنده و مهربانست گفته
اند که آیت در حق جماعتی است که مشرکان مکه ایشان را عذاب کردند تا آنچه ایشان خواستند گفتند چون هجرت کردند

و پیش رسول الله تشویر زده بودند حق تعالی برای دلخوشی ایشان چون اخلاص ایشان دانست این آیت فرستاد و بوقتی
يَوْمَ تَأْتِي كُلُّ نَفْسٍ تُجَادِلُ عَنْ نَفْسِهَا وَتُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَرْيَةً كَانَتْ آمِنَةً مُطْمَئِنَّةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا
رَغَدًا مِنْ كُلِّ مَكَانٍ فَكَفَرَتْ بِأَنْعُمِ اللَّهِ فَأَذَاقَهَا اللَّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ ای محمد یاد کن روزی را که
آید هر نفسی که باشد و ایجادله از نفس خود کند و سخن برای خود گوید و رنج و مشقت از خود دفع کند و قصد دیگری نکند
و پروای دیگری ندارد و نفسی بنفسی می‌زند در آن وقت تمام بدهند هر نفسی را آنچه کرده باشد و بر وی ستم نکنند در خبرست که
روزی عمر خطاب کعب الاحبار را گفت ای کعب ما را بترسان گوئی و بنیدی ده گفت بلی خدای جهان من بادیه و فرمان است
که اگر تو را عمل هفتاد پیغمبر اری بر تو حالتی و وقتی آید که ترا در آن حال هیچ همت نباشد مگر نفس خود و در دوزخ ...
...
خود در تصدیق این حدیث در کتاب خداست یوم تأتی کل نفس تجادل عن نفسها عبد الله عباس گفت روز
قیامت مردمان را خصومت با نوع باشد تا که خصومت با جان و تن افتد جان گوید خدایا تو مرا آفریدی و از فعل تو بمار
شدم و مرا دست گیرنده و پای رونده و چشم بیننده داری تن گوید که خدایا مرا آفریدی بجانید پاره همچو دردست گیری
بود و در بایم روا و در چشم بینائی نبود این نور آمد چون شعاع نور زبانم باو گویا شد و دستم گیرا و پایم روا شد خدایا ...
او را گفت خدای تعالی برای ایشان مثلی زد نابینائی و مبتلائی بر دو بود و پشتی نشسته که در درختان خرما بود نابینا گفت مبتلا
را من تراب بردارم تا تو خرما بگیری نابینا مبتلا را بردار و او خرما بگیرد و عذاب بر هر دو باشد از آنکه هیچ یکی بی یکدیگر کار نیاید ...
آنکه خدای تعالی گفت وضرب الله مثلا قریة یعنی خدای زد مثل شهری را گفت که او ایمن بود و مطمئن بود و شهری که او را ... | خدای تعالی مثل زدم
همین صفت باشد گفت خدای مثل زد کاهل ایمن بودند و آرمیده آن شهر مکه بود و بیامدی بدیشان روزی فراخ و بسیار | اهل مکه
از هر جانبی یا بوی در بایدی و از جانب ... پس آن دو ... آن شهر خدای کافر شدند و نعمتهای خدای را
کفران کردند پس خدای تعالی بچشانید ایشان را گرسنگی و بترسانید اهل او را ... و آن جهان بود که رسول ...
دعا کرد بر ایشان هفت سال ... گرسنگی ... طعام ... اثر ... کار
بجائی رسید از تنگی و سختی که ... خون ... و گفتند اگر تو را
با مردان عداوتی هست این زنان و کودکان ... گرسنگی ... طعام ... فراخ کردید
ایشان ... بودند و رسول ... از ... و سرایای ... و بیمی ... و بیمی
بعضی مفسران گفته‌اند که مراد شهری معین نیست هر شهری که خدای مثل است بعینه شهری و ذکر لباس برای آن کرد آن
عذاب بر ایشان مشتمل بود چنانکه لباس شامل است بر پوشیدنی وَلَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِنْهُمْ فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَهُمُ الْعَذَابُ
وَهُمْ ظَالِمُونَ فَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلَالًا طَيِّبًا وَاشْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخِنْزِيرِ
وَمَا أُهِلَّ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ فَمَنِ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ هر آینه بکسی که با ایشان آمد یعنی با اهل مکه پیغمبری هم از آن
یعنی محمد پس ایشان آن رسول را تکذیب کردند و بدروغ داشتند پس عذاب خدای ایشان را فرو گرفت و ایشان ظالم و ستمکار
بودند آن عذاب تنگی و قحطی بود که ذکر آن رفت و عذاب شمشیر بود به بدر که صنادید و کسان از بزرگان ایشان کشته شدند و
کسی اسیر شدند آنکه خطاب کرد ایشان را و مؤمنان را و رسیل اباحت و گفت بخورید از آنچه خدای شما را روزی داد حلال و
پاک و شکر گوئید نعمت خدای را اگر خدای را می‌پرستید و گفته‌اند خطاب مؤمنان راست یعنی از آنچه شما را روزی کرده از

غنیمتها

غنیمتها و حلال کرده شما را پس از شما کسی دیگر را حلال نبوده و این تحلیلت بر آنکه آنچه روزی حلال باشد و حرام روزی نباشد
آنکه آنچه حرام کرده است بیان کرد و گفت بتحقیق که حرام کرد بر شما خدای مردار و خون و گوشت خوک و آنچه را جز نام
خدای کشته باشند پس هر که مضطر شود و درماند حرزی از حلال نیابد او را رخصت است که از این چیزها حرام بخورد و آنکه
مقدار آنکه جان را نگاه دارد و هلاک نشود بشرط آنکه باغی نباشد بر امام عدل بیرون نیامده باشد و عادی نباشد در ...
باشد و از حد نگذرد آنکه از قدر رخصت درنگذرد و بدرستی که خدای آمرزنده و مهربانست بیامرزد و رحمت کند او را که اگر ...
حرج و زرد و اخوت باز خواست وَلَا تَقُولُوا لِمَا تَصِفُ أَلْسِنَتُكُمُ الْكَذِبَ هَذَا حَلَالٌ وَهَذَا حَرَامٌ لِتَفْتَرُوا عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ إِنَّ
الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ لَا يُفْلِحُونَ مَتَاعٌ قَلِيلٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ وَعَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا مَا قَصَصْنَا عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَمَا
ظَلَمْنَاهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ عَمِلُوا السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا
لَغَفُورٌ رَحِيمٌ خدای تعالی نهی کرده است مردمان را و باز داشت ایشان را از آنکه از خود چیزها را حلال و حرام کنند گفت مگوئید بصفت
زبان دروغ خود و دلیل مگوئید دروغ بر آنچه زبان شما صفت آن میکنند از بهایم بحلال و حرام در گفتار شما که میگوئید ما فی بطون هذه
الانعام خالصة لذکورنا ومحرم علی ازواجنا میگوئید صفت کردن زبان شما دروغ را و آن دروغ آنست که میگوئید این حلالست
و این حرام بی حجتی و برهانی افترا کنید و دروغی بر خدای نهید و گوئید که این را خدای حلال کرده است و این را حرام کرده
است کسانی که بر خدای دروغ نهند هرگز فلاح نیابند و پیروز نشوند آنچه ایشان در آنند از طعام دنیا و زخارف او متاعی اند
زود بگذرد و فانی شود و عقاب باقی بماند و ایشان را عذابی دردناک بود و آنکه بیان کرد و گفت ما بر جهودان حرام کردیم
آنچه پیش از این با تو حکایت کردیم و قصه آن کرده با تو بگفتیم در سوره انعام فی قوله تعالی وعلی الذین هادوا حرمنا کل ذی ظفر ومن
البقر والغنم حرمنا علیهم شحومهما الآیة گفت و ظلم نکردیم بر ایشان ظلم نکردیم لیکن ایشان بر نفس خود ظلم کردند بکفر و معصیت
که ورزیدند بعقوبت ایشان بکشت بعضی از محللات بر ایشان حرام کرده شد ثم ان ربک پس خدای تو ای محمد
آن کسانی را که کردند عمل بد و نادانی ... بی اندیشه از احمقی و باطل و گمان بد ایشان را بود و آنگه توبه کردند و از آن پشیمان شدند
و کار را صلاح آوردند پس از توبه ایشان آن دانست و باز ایستادند بتحقیق که خدای آمرزنده و مهربانست بیامرزد و بر
ایشان رحمت کند إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ حَنِيفًا وَلَمْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ شَاكِرًا لِأَنْعُمِهِ اجْتَبَاهُ وَهَدَاهُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ
وَآتَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ ثُمَّ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ أَنِ اتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ
إِنَّمَا جُعِلَ السَّبْتُ عَلَى الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ وَإِنَّ رَبَّكَ لَيَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ابراهیم خلیل الله امامی و پیشوائی
بود فرمان بردار مر خدا را از ملتهای باطل گشته امامی کرد و نظر کنان ... خیرات ... عبد الله گفت معنی مجاهد گفت برای
آن امت خوانده که در آن عهد مؤمن او بود و اهل روزگار او همه کافر بودند قتاده گفت برای آن او را امت خوانده که اهل ادیان
همه او را پسندیده از جهودان و ترسایان و گبران و مسلمانان شهر بن حوشب گفت برای آن امت خوانده که خدای هم
در هر عهدی برکت یکی عالم از جهلا نگاه دارد و هر جائی برکت دعای چهار ده کس مرد آن عهد مؤمن بود و جزوی بود حق ...
او که مؤمن بود زمین را بداشت و برای آنست امت خوانده که هر خصلت نیک که در عالمی و امتی باشد پراکنده در وی مجموع
بود چنانکه شاعر گفت ولیس علی الله بمستنکر ان یجمع العالم فی واحد قانتا دایم در عبادت و طاعت بود و مسلمان
بود و از جمله مشرکان نبود شاکر بود نعمت خدا را خدای او را برگزید و راه نمود بانواع الطاف و توفیق براه راست که راه مسلمانی
و دین حق است وآتیناه فی الدنیا حسنة و او را در دنیا حسنه دادیم از رسالت و خلت و نشان نیکو و صلوات و درود بر وی

از صالحان

در کنار مسلمانان اللهم صل علی محمد وآل محمد کما صلیت وبارکت علی ابرهیم وآل ابرهیم وازفرزندان صالح اودر آخرت
و نیکو مردان است و نیز در نزدیک خدای منزلت و مرتبه ایشان دارد و داده ایم الکتاب یعنی وحی فرستادیم بتو ای محمد که پیغمبری
متابعت ملت ابرهیم کن یعنی اقتدا باو کن در دعوت کردن مردم بخدای از توحید و عدل و نهی کردن از شرک و راه
کردن از بت پرستیدن اقتدا کن مراد ازین آنست که بشرع او باش چه رسول ما شریعت هیچ پیغمبر معتقد نبود که گروهی او را از
امت آن پیغمبر بودی آن پیغمبر بهتر از وی بودی و مقتدا به از مقتدی بود و این خلاف اجماعست و اگر بعضی مسایل موافق شریعت
پیغمبر باشد آن بر سبیل اتفاق باشد و او از جمله مشرکان نبود و دیگر بار برای تاکید و نفی شرک گفت انما جعل السبت یعنی
که وبال روز شنبه بر آنان کردند که در وی خلاف کردند و این وبال آن بود که ایشان را لعنت کردند و مسخ کردند برای آنکه درین
روز خلاف کردند بعضی گفتند حلال است و بعضی گفتند حرام است و گفته اند معنی آنست که خدای تعالی تعظیم روز شنبه واجب
نکرد الا بر آنانکه درو خلاف کردند از جهودان و آن آن بود که خدای تعالی ایشان را تعظیم روز آدینه فرمود و درین روز ایشان را
عبادتی فرمود و گفتند ما این تعظیم روز شنبه کنیم که خدای تعالی در شش روز آسمان و زمین را بیافرید و روز آدینه تمام کرد و فارغ شد
و در روز شنبه بیاسود و ما آن روز را تعظیم کنیم خدای تعالی تکلیف روز شنبه بر ایشان سخت کرد ابو هریره از رسول صلعم روایت
کرد که او گفت نحن الآخرون السابقون یوم القیمة ما آخرین امتانیم و سابقون روز قیامت امروز شمار است یعنی روز آدینه
و فردا جهودان است یعنی روز شنبه و پس فردا ترسایان را یعنی روز یکشنبه محمول روایت کرده اند که عمر الخطاب را بر جهودی
دینی بود و از وی مطالبه میکرد و گفت بخدای که محمد را بر همه آدمیان برگزیده از تو مفارقت نکنم تا حق خود نستانم یهودی گفت
خدای محمد را برگزید بر خلقان عمر طپانچه بر روی او زد یهودی گفت میان من و تو حاکم ابو القاسم است پیش رسول صلعم
آمدند و ماجرا گفته بود بگفت آنحضرت عمر را گفت این طپانچه که زدی دل او خوش کن اما تو ای یهودی بدانکه آدم صفی الله بود
و نوح نجی الله و ابرهیم خلیل الله و موسی کلیم الله و عیسی روح الله بود و من حبیب الله ام ای یهودی خدای امت مرا دو نام از نهاد و دوم
نامهای خود اشتقاق کرد او را سلام نامست و امت مرا مسلم نام و دیگر نامش مومن است و امت مرا مومنین خواند یعنی
یا یهودی شما روزی طلب کرده بودید که خدای تعالی بر ما ذخیره کرده بود و آن روز آدینه است امروز شمار است و فردا شما را و پس
فردا ترسایان را یعنی یا یهودی گرچه ما آخرینیم اما روز قیامت سابقان باشیم بهشت بر پیغمبران حرام باشد تا من در شوم و بر
اوصیای پیغمبران تا وصی من در شود و بر امتان دیگر تا امت من در شوند آنگه خدای تعالی فرمود ان ربک ای خدای تو ای محمد حکم کند میان
ایشان روز قیامت در آنچه ایشان در آن خلاف کنند ادع الی سبیل ربک بالحکمة والموعظة الحسنة وجادلهم
بالتی هی احسن ان ربک هو اعلم بمن ضل عن سبیله وهو اعلم بالمهتدین وان عاقبتم فعاقبوا بمثل ما عوقبتم به ولئن
صبرتم لهو خیر للصابرین واصبر وما صبرک الا بالله ولا تحزن علیهم ولا تک فی ضیق مما یمکرون ان الله مع الذین اتقوا
والذین هم محسنون بخوان و دعوت کن ای محمد خلقان را براه خدای خود بگفتاری درست و دلیلی روشن و بپند
و پندی نیکو و حجتی با صواب چنانکه بر ایشان پوشیده نماند نصیحت تو و مجادله و مناظره کن با ایشان بروجهی که بهتر باشد
و طریقی که نیکوتر بود [illegible] گفتند معنی این آیت که ایذا مکن ایشان را در مرجان و ترک رسالت گذاردن مکن گفته اند که حکم
این منسوخ است بآیت قتال ان ربک بحقیقت که خدای تو ای محمد عالمتر است بآنکه از راه او گم شده و بکشتند حمزه را مثله کردند
و شکم او بشکافتند [illegible] ابو سفیان بود و برای حرمت او [illegible] مثله کردند
گفتند [illegible] حمزه بن عبد المطلب را مثله کردند

شکافته

بشکافتند و جگر او بگرفت خواست تا بخورد و در دهن بسنگ شد بینداخت رسول ازین خبر داد که حمزه
نزدیک خدای ازان گرامی ترست که بعضی را از وی با آتش بسوزد چه حمزه اهل بهشت و هند اهل سقر و نخواست که خون حمزه
با خون هند مختلط شود آنگه گفت رحم الله حمزه اگر نه آنست که توحی آید و کس نشوند هرآینه کردمی تا خدای او را از شکم
جانوران حشر کردی آنگه گفت که خدای مرا بر ایشان ظفر دهد هفتاد کس را بعوض حمزه مثله کنم خدای تعالی این آیت فرستاد
گفت و ان عاقبتم و اگر عقوبت کنید مثل و مقدار آن کنید که با شما کردند و اگر صبر کنید صبر کردن بهترست صابران را
ای محمد صبر کن و صبر تو نباشد مگر بمعونت خدای و توفیق او و دلتنگ مباش بر اعراض مشرکان و عدول
ایشان [illegible] که خدای ایشان را برای کرامت خود [illegible] ولا تک فی ضیق و دلتنگ مباش از آنچه
ایشان میکنند با تو از مکر که خدای تعالی با آنانست که از شرک بپرهیزند و از معصیت حذر کردند و با آنکه نیکوکارانند
والله ولی الاعانة والتوفیق سورة بنی اسرائیل صد و یازده آیت است از رسول صلعم روایتست که هر که این سوره بشنود
و دلش نرم شود آنجا که ذکر پدر و مادرست خدای تعالی او را در بهشت دو قنطار بدهد هر قنطاری هزار و دویست
اوقیه باشد و اوقیه بهتر باشد از دنیا و هر چه در دنیاست از امام جعفر صادق علیه السلام روایتست که هر که در شب آدینه
این سوره بخواند نمیرد تا آنگاه که قائم آل محمد را دریابد و از یاران وی باشد بسم الله الرحمن الرحیم سبحان
الذی اسری بعبده لیلا من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی الذی بارکنا حوله لنریه من آیاتنا انه هو السمیع البصیر پاکست
و منزه از آنچه لایق جلال حضرت وی نباشد آن خدای که ببرد بنده خود محمد را در شبی از مسجد حرام او گفت
تا مسجد اقصی که مسجد بیت المقدس است آنگه از غیبت بتکلم آمد بطریقه التفات و گفت آن مسجدی که برکه کردیم گرد
بر گرد آن از جویهای آب روان و انواع درختان میوه و بانکه مقر پیغمبران و مهبط فرشتگان کردیم آنرا برای آنکه
تا او را بنمائیم آیات و علامات خود را در بردن او از مکه به بیت المقدس و از آنجا بآسمان و دیدن پیغمبران و رسیدن
به بیت المعمور و سدرة المنتهی انه هو السمیع البصیر او است خدای که شنواست و بیناست افعال خلقان می بیند و
اقوال ایشان می شنود و از رسول صلعم پرسیده اند که سبحان الله چه باشد گفت تنزیه کردن از خدای هر عیبرا و گفته اند که معنی
آنست که یا سبحان الله مر گفت چه این آن باشد که کسی چیزی عجیب بیند گوید سبحان الله خدای
که بنده خود را از مسجد حرام بمسجد بیت المقدس برد تا رسول صلعم را از آنجا برد و از رسول روایتست که او گفت من در مسجد
حرام در حجره بودم میان خواب و بیداری که جبرئیل آمد و براق آورد و این روایت انس و صالح الناس [illegible] روایت کردند که رسول را از حجره ام هانی
بآسمان بردند نماز خفتن بکرد و گفت من نیز نماز خفتن بکردم و در نمازگاه و دعا کردم بیدار شدم تا آنگاه ام هانی [illegible]
نماز بامداد [illegible] گفت [illegible] حدیث عجب [illegible] رسول الله احادیث و احوال تو عجب باشد آنگه نماز
بامداد بکرد و گفت [illegible] نماز خفتن بکردم جبرئیل آمد و گفت برخیز بیرون آمدم [illegible]
[illegible] ایستاده بود [illegible] هر گامی که سیدی دستهایش دراز شدی و پایهایش کوتاه
چون بفراز رسیدی پایهایش دراز شدی و دستهایش کوتاه تا به بیت المقدس رسیدیم و آنجا نماز بکردم
و حدیث معراج تمام بگفت آنگه گفت اکنون آمدم و نماز بامداد با شما بکردم و این معراج پیش از هجرت بود به یکسال
و گفته اند او را دوبار معراج بود یکبار از مسجد الحرام و یکبار از خانه و در معراج خلاف کرده اند بعضی گفتند این معراج روح او را
بود و ایشان [illegible] درست آنست که رسول بنفس و تن باسمان بردند و بهشت و دوزخ همه بدو

عرض کردند و او را معاینه دید چنانکه گفت عرضت علی الجحیم ... قلت ... ان اقطع من ثمارها و عرضت علی النار حتی اتقیت ...
و تمامی قصه بروایت انس مالک و عایشه و ابوهریره و ام هانی با اختلاف الفاظ و اتفاق معانی آنست که رسول صلعم گفت که من
در مکه بودم میان خواب و بیداری بحجره و بروایتی در خانه ام هانی که جبرئیل آمد و مرا گفت بآب زمزم غسل کن و بروایتی دلوی
آوردند و آب زمزم را باب کوثر بیامیخت و مرا او بسودند تا باز وضو کردم و انجا حدیث شکافتن شکم و شستن ...
و این حدیث باطل است و از عقل و شرع دور انگه گفت مرا از مسجد بیرون آورد بر در مسجد براق ایستاده بود آن اسبی بود
از خر بزرگتر و از اشتر کوچکتر رویش چون روی آدمیان و دنبالش چون دنبال شتر و چشم او چون چشم اسب و دست و پای
چون دست و پای شیر و سینه اش چون یاقوت سرخ و سم او چون سیم و پشتش چون در سفید و زینی از زینهای بهشت بر وی
نهاده و او را دو پر بود چون پر طاوس رفتنش چون برق بود آن اسب را هش می کشیدند گفت جبرئیل
این اسب ابراهیم خلیل است که بر وی کعبه را زیارت کردی خواستم تا بر نشینم سر باز زد جبرئیل گفت چه افتاد ای براق که بهترین
خلقان بر تو خواهد نشست و این عز ترا خواهد بود گفت بلی یا جبرئیل ولی شرط آنکه روز قیامت بر من نشیند ... شفاعت
مفارقت نکند گفتم چنین کنم ... دست بر پشت وی نهادم از حیا و شرم عرق از وی روان شد و پشت فرود آورد
چنانکه نزدیک شد که شکمش بر زمین رسد و در روایت است از امیر المؤمنین و عبدالله مسعود که رسول صلعم گفت که
چون جبرئیل مرا از خانه ام هانی بیرون آورد میکائیل را دیدم عنان اسبی گرفته که او را براق خوانند روی چون روی آدمیان
و خدش چون خد اسبان چشمهایش چون زهره ... بالهایش ... دنبالش چون دنباله ...
... سمش چون سیم سفید ... جبرئیل ... ساعتی ... و ساعتی
می بود جبرئیل ... بیت المقدس ... ای محمد توقف کن تا ...
... التفات نکردم ... ای محمد ... التفات نکردم
در رفتم از دست چپ آوازی شنیدم که ای محمد ... التفات نکردم چون از انجا بگذشتم
جبرئیل گفتم این که بود که از دست ... گفت آن داعی جهودان بود ...
... محمد ... گفت آن دنیا بود و اگر جواب ... دادی است
... جبرئیل گفت ...
... ازانجا بگذشتم گروهی را دیدم که ...
و دیگر باره ... گفتم ایشان ... گفت ... ایشان ... ازانجا بگذشتم ...
دیدم که گروهی ... سرهای ایشان ... ایشان ...
... نمازها ... تقصیر کردندی ... ازانجا ... روز قیامت ...
جمعی را دیدم که ... گفتم ایشان کیانند گفت ...
... ازانجا بگذشتم جماعتی را دیدم ...
گوشت پلید خام ... گوشت پاک ... گفتم ایشان کیانند گفت گروهی اند که زنان پاکیزه حلال
خود را ... حرام ... ازانجا بگذشتم ...
جمع کرده بود ... گفتم این

بر خیز برخاستم و بیرون آمدم گفت

گفتم آن که بود که از دست چپ آوازی ... گفت
آن داعی ترسایان بود ... امت
امت بر ترسایی میل کردندی

کیست گفت ... امانت مردمان ... و دیگری می ستاند
... ازانجا بگذشتم گروهی را دیدم که لبهای ایشان و زبانهای ایشان را بمقراض آهنین می بریدند چون بریدندی باز درست
شدی گفتم ایشان کیستند گفت خطیبان فتنه اند ... بجایی که سوراخ کوچک بود از وی گاوی بزرگ بیرون
آمدی چون خواست که با جای خود شود نتوانست گفتم این چیست گفت این مثال مردیست که سخن از
دهن بیرون ... خواهد که با جای برد نتواند ازانجا برفتم بوادی رسیدم که بوی خوش شنیدم و آوازی
خوش گفتم چه بوست گفت بوی بهشت است و آواز خازنان او میگویند بار خدایا آنچه وعده کرده بما رسان که ...
... سندس و استبرق و حریر و لؤلؤ و مرجان و زر و سیم بسیار شد اکواب و اباریق و آب و شیر و انگبین
... رسید خدای گفت ترا است ای بهشت هر مؤمنی ... ایمان ... بمن و پیغمبران من و عمل صالح کنند
... که از من ترسد ایمنش کنم ... خداوندی ام ... وعده خود خلاف نکنم قد افلح المؤمنون
تبارک الله احسن الخالقین بهشت گفت راضی شدم ازانجا بگذشتم ... بویی می آمد ... آوازی
... گفتم این چه بو و آواز است گفت دوزخ است و آواز ... میگویند بار خدایا آنچه وعده کرده ...
... سلاسل ... و غسلین و غساق ... بسیار شد ... دوزخ ... تخت شد گفت
... گفت راضی شدم ازانجا
بگذشتم بجایی رسیدم جبرئیل مرا گفت فرود آی و نماز کن فرود آمدم و نماز کردم گفت دانی که این چه جایست گفتم نه
گفت طیبه است یعنی مدینه است ... ان شاء الله ازانجا رفتم بجای دیگر رسیدم گفت
... نماز کن کردم گفت این طور سینا است که خدای با موسی مناجات کرد ازانجا بجای دیگر رفتم گفت فرود آی و نماز
کن کردم گفت این بیت اللحم است مولد عیسی ع ازانجا برفتم تا به بیت المقدس رسیدم جماعتی فرشتگان دیدم
که از آسمان فرود آمده بودند بر من سلام کردند و مرا بشارت دادند که ... از جهت خدای ... گفتند السلام
علیک یا اول یا آخر یا حاشر جبرئیل را گفتم این چه خطابست گفت تو اول کسی که فردای قیامت از گور برخیزی و آخر
... پیغمبرانی و حاشر ... که قیامت ... تو ... بیت المقدس رسیدم
جبرئیل گفت فرود آی فرود آمدم ... حلقه مسجد بست ... پیغمبران چون ... رسیدندی
... چون در مسجد شدم پیغمبران را دیدم و در حدیث ابو العالیه ... پیغمبران از آدم
... خدای جمع کرده بود ... بر من سلام کردند ... فرشتگان ... گفتم ای جبرئیل ایشان
کیانند گفت پدران تو انبیا ... ابراهیم است ...
... پیغمبران ... خدای ...
... ایشان ...
... نماز ... پیغمبران ... خدای ... ابراهیم گفت سپاس خدای را
... عظیم داد ... گفت سپاس آن خدای را ...
... بنی اسرائیل ... گفت سپاس خدای را که ملکی عظیم داد ...
... گفت ...

ازین خواهد ... کنم که ...

کارم

سپاس آن خدای را که مثل مرا مثل آدم کرد که او را از خاک آفرید و بدست من مرده را زنده کرد و اکمه و ابرص را بمن شفا داد و اکمه
من گفتم سپاس آن خدای را که مرا بر همه عالم برگزید و رحمت عالمیان کرد و بر کافه خلایق برسالت فرستاد و امت مرا
بهترین امتان کرد و ذکر من رفیع کرد و مرا خاتم گردانید پس ابراهیم گفت بهذا فضلکم محمد پس بر شما افزون آمد انگه سه ظرف پیش آوردند
آب و شیر و می از آب اندکی بخوردم و از شیر همه بخوردم و خمر را جبرئیل عرضه کرد گفتم مرا بدین حاجت نیست جبرئیل گفت اگر
آب همه بخوردی امت با تو غرق شدندی و اگر خمر بخوردی همه [illegible] شدندی انگه جبرئیل دست من گرفت و مرا از
آن سنگ برد که پایه معراج بر وی نهاده است و آن صخره بیت المقدس است پایه معراج بر آنست بالای آن تا آسمان
پیوسته است یک پایه او از یاقوت و یکی از زمرد و ملک الموت چون قبض ارواح کند از آن معراج زیر آید و آن
بود که بیمار را چشم باز شود و متحیر بماند چون آن معراج بر وی ظاهر شود انگه جبرئیل مرا برگرفت و بر آن معراج برد تا باسمان دنیا رسیدیم کرده
در بزد گفتند کیست گفت منم جبرئیل گفتند با تو کیست گفت محمد گفتند محمد را فرستادند گفت آری گفتند مرحبا بمن اسمه [illegible]
ومن الخلیفة فنعم الاخ و نعم الخلیفة در بگشادند در رفتم خروسی دیدم موی گردن او سبز و سر و گردن او سفید که از او
خوبتر و نیکوتر سپیدی نبود پای او در هفتم زمین سر او در زیر عرش چون شب بآخر رسد بالها بگشاید و بهم باز زند
و خدای را تسبیح گوید بدین کلمات سبحان الملک القدوس الکبیر المتعال لا اله الا الله الحی القیوم چون او این گوید
[illegible] خروسان همه بال [illegible] و خدای را تسبیح گویند رسول صلعم گفت او را دیدم [illegible] از وی دیدار اوست [illegible] انگاه
فرشته دیدم [illegible] نیمه از او برف و یک نیمه از آتش [illegible]
تسبیح او این بود اللهم یا مولف بین الثلج والنار الف بین قلوب عبادک المومنین گفتم ای جبرئیل این کیست
گفت او را حبیب گویند موکل است بر اکناف آسمان و اطراف زمین و او نصیحت کننده اهل زمین را [illegible]
فرشته دیدم بر سریری نشسته لوحی بر کنار گرفته [illegible] گفتم این کیست که [illegible] فرشته
نکرد شتم که مرا از وی خوفی بود [illegible] گفت [illegible] ملک الموت است [illegible]
ما بعد الموت [illegible] عظیم تر است گفتم ای جبرئیل [illegible] گفت [illegible] سلام
کردم جبرئیل او را بشارت گفت این کیست گفت محمد است نبی الرحمة و رسول العرب [illegible] گفت مرحبا بنبی الرحمة و تحیت
[illegible] بشارت داد و گفت ای محمد [illegible] گفتم الحمد لله المنان بالمنن [illegible] این لوح چیست که
در دست داری گفت لوح آجال است و نام [illegible] روح ایشان قبض [illegible] در لوحی دیگر است گفتم تو چگونه قبض ارواح
اهل زمین میکنی [illegible] گفت دست من [illegible] جا که خواهم دست دراز
میکنم [illegible] بشارت [illegible] قبض روح کند چون روح بحلق رسد دست دراز کنم [illegible]
نگه چون [illegible] فرشته دیدم عابس الوجه کریه المنظر [illegible] گفتم ای جبرئیل این کیست فرشته دیدم
[illegible] گفت ای محمد [illegible] این مالک [illegible] خازن دوزخ [illegible] خدای او را
است [illegible] خشم او [illegible] خدای زیاده است گفتم مرا نزد او [illegible] سلام کردم جبرئیل سلام کرد
[illegible] جبرئیل گفت یا مالک هذا محمد رسول العرب این محمد است رسول [illegible]
داد گفتم [illegible] دوزخ [illegible] گفت از آن وقت که خدای دوزخ آفریده است تا اکنون [illegible]
[illegible] جبرئیل گفتم [illegible] دوزخ [illegible] سیاه دیدم [illegible]

گفتم و از جبرئیل [illegible] سلام او [illegible]

اتفاق

۴۲۹

اتفاق را برشد هول و رعب در من آمد [illegible] نزدیک بود که هلاک شوم پس از آنجا بگذشتم و فرشتگان بسیار دیدم که
عدد آن جز خدای نداند در میان ایشان فرشته دیدم که هفتاد هزار سر بود بر هر سری هفتاد هزار روی داشت بر هر روی هفتاد هزار
دهن در هر دهنی هفتاد هزار زبان تسبیح میکرد خدای را بهر زبانی هفتاد هزار لغت [illegible] فرشته گذشت همانا در آسمان و زمین
کسی نباشد بعبادت و تسبیح [illegible] گفت [illegible] تسبیح و عبادت او برابر ثواب [illegible] از ثواب تسبیح من و
[illegible] گفت بار خدایا [illegible] دو معراج
[illegible] گفت بار خدایا [illegible]
انیست سبحان الله کما سبح الله شی و کما یحب الله ان یسبح و کما هو اهله و کما ینبغی لکرم وجهه و عز جلاله و لا اله
الا الله والحمد لله کما حمد الله شی و کما یحب الله ان یحمد و کما هو اهله و کما ینبغی لکرم وجهه و عز جلاله و لا اله الا الله کما هلل
الله شی و کما یحب الله ان یهلل و کما هو اهله و کما ینبغی لکرم وجهه و عز جلاله والله اکبر کما کبر الله شی و کما یحب الله ان یکبر
و کما هو اهله و کما ینبغی لکرم وجهه و عز جلاله انگه از آنجا بگذشتم مردی دیدم نیکو صورت در وی هیچ نقصانی نبود [illegible]
راست [illegible] و از آنجا [illegible] دست چپ [illegible] چون با دست چپ [illegible]
[illegible] و چون با دست راست [illegible] گفتم ای جبرئیل این کیست گفت
پدرت آدم [illegible] بهشت [illegible] دوزخ [illegible] بهشت [illegible] شاد
شود و چون [illegible] دوزخ [illegible] غمناک شود [illegible] از آنجا بر رفتم باسمان دوم رسیدیم جبرئیل در بزد گفتند
تو کیستی گفت جبرئیل ام و محمد با منست گفتند [illegible] فرستادند گفت آری گفتند مرحبا [illegible] من اخ و خلیفه فنعم الاخ و نعم الخلیفه
در بگشادند در رفتم دو جوان را دیدم گفتم ایشان کیانند گفت یکی عیسی است و یکی یحیی زکریا از آنجا بر رفتم باسمان سیوم
رسیدیم جبرئیل در بزد گفتند تو کیستی گفت جبرئیل ام و محمد با منست [illegible] جواب داد و مرا تحیت کردند مردی را
دیدم [illegible] تفضیل [illegible] گفتم این کیست گفت برادرت یوسف
از آنجا باسمان چهارم شدیم [illegible] مردی را دیدم [illegible] گفتم این کیست گفت ادریس است [illegible]
[illegible] از آنجا باسمان پنجم رفتم مردی دیدم [illegible]
[illegible] گفتم این کیست گفت هرون است [illegible] بنی اسرائیل [illegible]
موسی [illegible] از آنجا باسمان ششم رفتم [illegible] گفتم ای جبرئیل این کیست گفت موسی عمران است گفتم
چرا میگرید گفت [illegible] بنی اسرائیل [illegible] از آنجا باسمان
هفتم [illegible] مردی کهل دیدم [illegible] بر کرسی نشسته [illegible] رفتم هم
ایشان [illegible]
گفتم ای جبرئیل ایشان کیانند [illegible] گفت پدرت ابراهیم خلیل و این جماعت که [illegible]
[illegible]
[illegible]
نهاده است که آنرا بیت المعمور خوانند [illegible] هفتاد هزار فرشته [illegible] تا قیامت [illegible]
بگذشتم تا بسدرة المنتهی رسیدم و در زیر آن درخت چهار چشمه آب بیرون می آمد [illegible] چون [illegible]

او را بشناختم شاخ و برگش و نوری بر آن درخت نشسته از نورهای خدای تعالی که وصف آن کس نداده و هو قوله اذ یغشی السدرة
ما یغشی و فرشتگان که عدد آن جز خدای نداند در آن درخت بود هزار هزار شاخست هر شاخی را هزار هزار برگست
هر برگی هزار هزار برگست بر هر برگی هزار هزار گروه و بس فرشته هر گروهی هزار هزار فرشته است چون بانجا رسیدم
جبرئیل بایستاد و مرا گفت پیش رو که مقام من بیش ازین نیست ذلک قوله و ما منا الا له مقام معلوم بروایتی دیگر جبرئیل مرا
گفت تو پیش رو من پیش رفتم او بر اثر من بیامد بجایی رسیدم که از آوازش نه گوید جبرئیل حجاب بجنبانید گفت کیست
گفت جبرئیلم و محمد با منست فرشته موکل بر حجاب گفت الله اکبر و دست از حجاب بیرون کرد و مرا بگرفت جبرئیل از آن
باز ایستاد گفتم مرا درین جای بگذاری گفت ای محمد این جا نهایت مقام منست بمجلس عزت که ازینجا بگذرد پر بسوزد
زهره ندارند که برآمد این حجاب کرد و مرا بحرمت نور فرستادی و او تا بحجاب دیگر رسید آن ملکی که حجاب
حجاب الذهب بود مرا ببرد تا بجایی که او را حجاب لؤلؤ خوانند حجاب بجنبانید صاحب حجاب گفت کیست گفت منم صاحب
حجاب زر و محمد با منست آن فرشته تکبیر کرد و دست از حجاب بر آورد و مرا بستد و ببرد تا بجایی دیگر حجاب
بجنبانید گفت کیست گفت صاحب حجاب لؤلؤ و محمد رسول عرب با منست او تکبیر کرد و مرا بستد و بجایی دیگر رسانید صاحب
حجاب سیم و همچنین مرا از جایی بجایی می بردند تا هفتاد حجاب بگذرانیدند ستبری هر حجاب پانصد ساله راه و از
هر حجابی تا بحجابی پانصد ساله راه پس رفرفی سبز فرود آمد که نور او بر نور آفتاب غلبه میکرد من بر آن رفرف نشستم مرا
بر آن رفرف نهادند و بعرش رسانیدند چون عرش بدیدم هر چه پیش از آن دیده بودم در نظر من حقیر گشت خدای تعالی
مرا بمسند عرش رسانید از عرش قطره بچکید و بر زبان من نهاد طعمی که چشندگان از آن خوشتر هیچ چیز نچشیده اند
و خدای تعالی مرا خبر داد از اولیان و آخریان و زبان من بگشاد پس از آنکه زبانم کند گشته بود از آن هیبت و عظمت که من گفتم
التحیات لله والصلوات الطیبات الطاهرات خدای تعالی گفت السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته من
گفتم السلام علینا و علی عباد الله الصالحین خدای تعالی گفت ای محمد دانی که ملأ اعلی در چه خلاف می کنند گفتم بار خدایا (حاشیه: گفتم من)
تو دانا تری که علام الغیوبی گفت خلاف ایشان در درجات و حسنات بود گفت یا محمد تو دانی که درجات و حسنات
چیست گفتم بار خدایا تو دانا تری اما الدرجات فاسباغ الوضوء فی المکروهات والمشی بالاقدام الی الجماعات و انتظار الصلوة
بعد الصلوة و اما الحسنات فافشاء السلام و اطعام الطعام والتهجد باللیل والناس نیام درجات اسباغ وضو با
مکروهات و پای رفتن بجماعات و انتظار نمازی پس از نمازی اما حسنات سلام فاش کردنست با همه کس طعام دادن
با هر کس و بیدار بودن در شب که خلق خفته باشند انگه گفت یا محمد آمن الرسول بما انزل الیه من ربه من گفتم نعم ای رب
والمؤمنون کل آمن بالله و ملائکته و کتبه و رسله لا نفرق بین احد من رسله کما فرقت الیهود والنصاری گفتم بار خدایا رسول
تو ایمان آورد و مؤمنان ایمان آوردند بخدای و فرشتگان و کتابها و پیغمبران و جدا نکنیم میان پیغمبران چنانکه یهودان
و ترسایان کنند نؤمن ببعض و نکفر ببعض گفت مؤمنان چه گفتند گفتم گفتند سمعنا و اطعنا ای سمعنا قولک و اطعنا امرک
گفت راست گفتی سل تعطه بخواه تا بدهند من گفتم غفرانک ربنا و الیک المصیر گفت غفرت لک و لامتک بخواه زیادت تا بدهم
ترا دیگر گفت سل تعطه گفتم ربنا لا تؤاخذنا ان نسینا او اخطأنا بار خدایا مگیر ما را اگر فراموش کنیم یا خطا کنیم گفت رفعت الخطاء
والنسیان عن امتک و ما استکرهوا علیه برداشتم خطا و نسیان از امت تو و آنچه ایشان را بر آن دارند بکراهیت گفتم ربنا
ولا تحمل علینا اصرا کما حملته علی الذین من قبلنا بار خدایا بر ما منه بار گران چنانکه نهادی بر آنانکه پیش از ما بودند یعنی جهودان

حق تو

حق تو گفت ذلک لک و لامتک این ترا است و امت ترا من گفتم ربنا و لا تحملنا ما لا طاقة لنا به بار خدایا چیزی بر ما منه که
ما را طاقت نباشد حق تعالی گفت کردم این با تو و امت تو گفتم و اعف عنا و اغفر لنا و ارحمنا در گذر از ما و بیامرز ما را و بر ما بخشای انت
مولانا انت مولانا تو خداوند مایی نصرت ده ما را بر قوم کافران حق تعالی گفت کردم این با تو و امت تو گفتم بار خدایا پیغمبران
که پیش از من بودند کرامتها کردی ابراهیم را خلیل کردی و با موسی سخن گفتی و ادریس را مکان بلند دادی و سلیمان را ملک
عظیم بخشیدی و داود را زبور دادی بار خدایا مرا چه دادی گفت ترا حبیب خود کردم چنانکه ابراهیم را خلیل کردم و با
تو سخن گفتم چنانکه با موسی گفتم و ترا فاتحة الکتاب و خواتیم سورة البقرة دادم و آن گنجهای عرش است پیش از تو هیچ پیغمبر را
نفرستادم که بهره ور زمین ترا مسجد و خاک ترا طهور کردم الآثر و امت ترا فیء و غنیمت حلال کردم و ترا بترس نصرت کردم و دشمنان
تو از یکماهه راه بترسانیدم و قرآن که سید کتابهاست بتو فرستادم و ذکر تو رفیع کردم و ترا بجای توریة مثانی دادم و بجای
انجیل مئین دادم و بجای زبور حوامیم و ترا المفصل تفضیل دادم و شرح صدر کردم و امت ترا بهترین امت کردم
انا اعطیناک الکوثر بتو دادم و از هشت چیز با تو بگفتم انگه با من چیزی دیگر گفت که نفرمود که با شما گویم
اکنون و امت من پنجاه گونه نماز و چون بگذشتم مرا بر آن رفرف سبز نهادند تا بسدره و آمدم جبرئیل را دیدم مرا گفت
بشارت باد ترا ای محمد که بهترین خلقانی و برگزیده پیغمبرانی انچه ترا داد کس را نداد از فرشتگان مقرب و پیغمبران مرسل
گرامی باد و ترا ای محمد این کرامت انگه جبرئیل گفت بیا تا ترا بهشت ببرم و باز نمایم انچه خدای ترا داده است تا ترا
بیفزاید در آخرت و زیاده در دین انگه فرود آمدیم تا بآسمان هفتم و از سدره بر تقدیر تا بهشت رسیدم بفرمان خدای تعالی مرا دل
ساکن شده بود و با هوش آمده من جبرئیل را پرسیدم از آنجا هرچه دیده بودم در حقیقت از رنگها و آتشها و نورها و حجابها
القدس سرا پرده های عرش رب العزة است که بعرش او محیطست و اگر نه این حجابها بودی همه در زیر عرش
از نور و آتش بسوختی و انچه تو دیدی خبر است و عجب تر من گفتم سبحان الله العظیم اکنون عجایب خلق گفتم
این فرشتگان که صف صف کشیده بودند و چون بنای از زیر کوه بودند گفت روحانیند الحفظ ایشان را روح است
چنانکه خدای عز و جل یوم یقوم الروح والملائکة صفا روز قیامت همه فرشتگان یک صف باشند و او یک صف انگه گفتم یا
جبرئیل این صف چیست که از پیش همه صفهاست در بحر اعلی که گرد در آمده اند گفت کروبیانند که اشراف و عظماء
فرشتگانند و هیچ فرشته زهره ندارد که بر ایشان بنگرد و شمار ایشان از آن عظیم ترست که من وصف ایشان
کنم وصف ایشان آنست که تو معاینه بدیدی انگه جبرئیل مرا اندر بهشت بگردانید کوشکها دیدم اندرو یاقوت و زبرجد و مرجان
و زر سرخ و شاخها از مروارید سفید و بخش از سیم سفید و زمین او از مشک اذفر زمین آن همه را خیابان انشنا خرم که گویی
سالها در وی مانده و بسیار دیدم و در بهشت جوی دیدم از شیر سفیدتر و از شهد شیرین تر و یکی از آن سنگریزه مرجان و گل او
زعفران از جبرئیل گفت این حوض است خدای ترا داده آنجا که گفته شد انا اعطیناک الکوثر از زیر عرش می آید
و بر لب او کوشکهای مؤمنان بود و درختی رسیدم که از آن نیکوتر نبود در بهشت بار از میوه که خدای آفریده اند اسمان و زمین همچو
مختلف رنگ مخالف و طعم مختلف و بوی مختلف من از حسن او متعجب ماندم گفتم ای جبرئیل این چه درخت است گفت
طوبی است که بر تو در سایه آن در رفت باشد و در بهشتان دیدم انگه که هیچ چشم آن ندیده و گوش آن نشنیده
و بر دل هیچ آدمی نگذشته این ساخته و پرداخته گوش صاحبش میدارند تا بوی بسپارند مرا این همه عظیم آمد گفتم لمثل هذا
فلیعمل العاملون انگه از آنجا باز آمدیم دوزخ را بمن عرضه کردند تا سلاسل و اغلال آن بدیدم و ماران و کژدمان و حمیم و زقوم

او بگویم و در دوزخ قومی را دیدم لبهای ایشان چون لبهای اشتران و جماعتی بر ایشان موکل بودند لبهای ایشان میبریدند و سنگهای
آتش در دهان ایشان می نهادند و از زیر ایشان بیرون می افتاد گفتم ایشان کیانند جبرئیل گفت اینانند که مال یتیمان خوردند بظلم
و ذلک قوله ان الذین یاکلون اموال الیتامی ظلما انما یاکلون فی بطونهم نارا از ایشان بگذشتم جماعتی را دیدم که شکمهای
ایشان مانند خانهای فراخ و بزرگ بود و ایشان بر رهگذر بودند چون آل فرعون با ایشان رسیدندی پای بر شکمهای ایشان
نهادندی و بگذشتندی جبرئیل را گفتم ایشان کیانند گفت ربا خواران اند و ذلک قوله الذین یاکلون الربوا لا یقومون الا کما
یقوم الذی یتخبطه الشیطان من المس از آنجا برفتم زنانی را دیدم به پستانها آویخته و بعضی به پایها آویخته سرنگون گفتم اینها کیانند
گفت که در دنیا زنا کرده و فرزندان خود را کشته از آنجا بیرون آمدیم و روی بزمین نهادیم از آسمانی بآسمانی می آمدیم و جبرئیل
در صحبت من بود تا بجای که خود آوردم و این همه در یک شب بود از شبهای [illegible] که رحمت من [illegible] ولد آدم و فردا لوای حمد بدست
من خواهد بود و آدم و هر که غیر اوست روز قیامت در زیر لوای من باشد و اجل من نزدیک است پس از آنکه این همه
عجایب دیدم و همه مراد من آنست که با جوار رحمت خدای روم و بلقای آن دوستان و اولیای خدای عز و جل ابن
عباس گفت بامداد آن شب که رسول صلعم را المعراج برده [illegible] بود [illegible] داد از کیفیت
هفت آسمان و بهشت و دوزخ خبر داد ابو جهل بوی بگذشت [illegible] و در پهلوی رسول نشست و بطریق استهزا گفت یا محمد
بازگوی از خدای چه فایده بود گفت مرا دوش به بیت المقدس بردند گفت یکشب به بیت المقدس شدی و باز آمدی گفت بلی
ابو جهل گفت اگر با من گفتی با خود بگوی گفت بگویم او آواز داد یا معشر بنی کعب بن لوی جمع شوید ببینید چه میگوید محمد
گفت دوش مرا به بیت المقدس بردند و باز آوردند ایشان تعجب کنند دست بهم میزدند و یکی صفیر میکرد و هر یکی فعلی میکردند
جماعتی مستضعفان که بظاهر ایمان بودند و بباطن نفاق برگشتند گفتند که این دروغ صریحست مشرکان آن جماعت
محققان اصحاب را گفتند می بینند که محمد چه میگوید که مرا یکشب به بیت المقدس بردند و باز آوردند گفتند که راست میگوید ما او را
بوحی خدای تعالی باور میداریم برفتن بیت المقدس یکشب و باز آمدن در آن جماعت کسانی بودند که بیت المقدس را دیده بودند
و علامات راه آن را شناخته گفتند اگر راست میگوئی نشانهای آن راه بگوی رسول خدای گفت من میگویم و علامات مسجد
نزدیک بود که بر من مشتبه شود حق تعالی مثال آن برابر من بداشت تا من بر او نگریدم و میگفتم گفتند راست میگوید و نشان
راست میدهد ایشان [illegible] آن راه دیده بود و ایشان را کاروانی بود دنبال کنند خبر کاروان ما چه داری گفت
ایشان را بر [illegible] گردم شتری گم کرده بودند طلب آن می گشتند و در رحل ایشان قدری آب بود در قدحی من تشنه بودم
برسیدم و از آن قدح آب بازخوردم و قدح تهی بجا نهادم چون [illegible] برسید گفتند که این آیتی دیگرست و فلان و فلان
بر شتر نشسته بودند ایشان برسیده و فلان [illegible] و دستش [illegible] گفتند این آیتی دیگرست آنگه گفت این کاروان اشتر و
خاص ما تعلق دارد خبر ایشان جهت و نشان ایشان بگوی من [illegible] ایشان مشغول بودم حق تعالی مثال آن [illegible]
تا در آن می نگریدم و یک یک نشان میگفتم که ایشان چنداند و عدد شتران چند است و گفتم اکنون بحزوره رسیده اند و در پیش کاروان ایشان م
شتری است خاکی رنگ و بر او دو غراره نهاده اند چون آفتاب برآید ایشان از پس آن کوه در آیند گفتند این آیتی دیگرست
آنگه بدویدند و راه ثنیه مراقبت کردند و برآمدن آفتاب تا برآید کاروان بیاید تا او را دروغزن کنند یکی از ایشان گفت
والله هذه الشمس قد طلعت بخدای که آفتاب برآمد و دیگری گفت والله هذه الابل قد طلعت یقدمها جمل ازرق اینک کاروان
با طلوع آفتاب [illegible] در پیش ایستاده [illegible] چنانکه گفت [illegible] کاروان [illegible]

لیکن

لیکن بیعنی این سخن روشن است [illegible] گفت او را المسجد الاقصی و نگفت که بآسمان بردم که اگر اول آن گفتی تعجب ایشان بیش بودی و تکذیب
مبالغه بیشتر کردندی اول گفت که او را بمسجد اقصی بردم چون در دل ایشان قرار گرفت حدیث معراج و آنکه او بآسمان شد و بهشت
نزدیک شد آن در سوره النجم گفت ثم دنا فتدلی فکان قاب قوسین او ادنی   و آتینا موسی الکتاب و جعلناه هدی
لبنی اسرائیل الا تتخذوا من دونی وکیلا ذریة من حملنا مع نوح انه کان عبدا شکورا   وجه اتصال این آیه بآیه پیش آنست که گفت
چنانکه محمد را بآسمان بردیم موسی را کتاب توریه دادیم و آن را هدایت بیانی کردیم بنی اسرائیل را و شاید که تقدیر راجع باشد بنوح یعنی خبر
است لطف و هدایت باشد و گفتیم ایشان را که ای فرزندان کسی که او را برداشتیم با نوح [illegible] در کشتی بدون حق کسی وکیل مگیرید که
کار خود با وی گذارید بر وی اعتماد نمائید آنگه نوح را مدح کرد و گفت او بنده بسیار شاکر بود در خبر است که چون نوح طعام خواستی
خوردی گفتی بسم الله و چون فارغ شدی گفتی الحمد لله و این مطابق آن خبرست که رسول صلعم گفت که خدای تعالی از بنده راضی شود
که چون طعام خورد گوید الحمد لله و چون شربتی آب باز خورد گوید الحمد لله و از امام محمد باقر و جعفر صادق علیهما روایت که نوح هر بامداد و
و شبانگاه این کلمات بگفتی و شکر او این بود اللهم انی اشهدک انه ما امسی و اصبح بی من نعمة فی دین او دنیا فمنک وحدک لا شریک
لک لک الحمد و لک الشکر بها علی حتی ترضی و بعد الرضی در خبر دیگرست که شکر او این بود که چون طعام خوردی گفتی الحمد لله الذی اطعمنی ولو شاء اجاعنی
و چون قضاء حاجت کردی گفتی الحمد لله الذی اخرج عنی اذاه فی عافیة ولو شاء حبسه   و قضینا الی بنی اسرائیل فی
الکتاب لتفسدن فی الارض مرتین و لتعلن علوا کبیرا فاذا جاء وعد اولیهما بعثنا علیکم عبادا لنا اولی باس شدید فجاسوا خلال الدیار   شدید م
و کان وعدا مفعولا ثم رددنا لکم الکرة علیهم و امددناکم باموال و بنین و جعلناکم اکثر نفیرا ان احسنتم احسنتم لانفسکم و ان اسأتم فلها فاذا جاء وعد
الاخرة لیسوءوا وجوهکم و لیدخلوا المسجد کما دخلوه اول مرة و لیتبروا ما علوا تتبیرا عسی ربکم ان یرحمکم و ان عدتم عدنا و جعلنا جهنم للکافرین حصیرا
قضی که بمعنی خلق باشد فقضیهن سبع سموات و بمعنی فصل و حکم والله یقضی بالحق و بمعنی امر وقضی ربک الا تعبدوا الا ایاه
و بمعنی اخبار و اعلام چنانکه گفت و قضینا الی بنی اسرائیل ما خبر دادیم بنی اسرائیل را در توریة که شما در زمین دو بار فساد کنید
یکی کشتن زکریا و حبس ارمیا چون ایشان را از عذاب خدای انذار کرد و دوم کشتن یحیی ع و قصد کشتن عیسی و تعلی
و بلندی جوئید و تکبر و تجبر کنید و ظلم و بیدادی بزرگ فاذا جاء چون وعده بار اول در رسید [illegible] آید از فساد کردن
شما آن فساد از شما در گذرد ما بر انگیزیم و مسلط گردانیم بر شما و تخلیه کنیم و تمکین دهیم بر شما بندگانی را که ما اند و سختی
و شوکت شجاعت و آن جالوت و لشکرش بود تا آنکه خدای تعالی او را بدست داود هلاک کرد و در مملکت طالوت
سعید بن المسیب گفت بخت النصر بود سعید جبیر گفت سنجاریب الموصلی حسن بصری گفت عمالقه بودند حذیفة الیمانی
گفت که رسول صلعم گفت چون بنی اسرائیل تعدی و ظلم از حد بردند و پیغمبران را کشتند خدای تعالی بخت النصر را بر ایشان
مسلط کرد و ملک و پادشاهی او هفتصد سال بود و با لشکر بسیار بیامد و در بیت المقدس فرود آمد و از اهل حصار داد و
یکصد و هفتاد هزار مرد از بنی اسرائیل بخون یحیی زکریا بکشت و آن مقدار دیگر را اسیر کرد و آن شهر غارت داد و حلی بیت
المقدس بیاورد و آن چهار صد و هشتاد هزار گردون گران بار از [illegible] زر و زیورهای ایشان بیاورد و به بابل آمد و اسیران بنی
میان م   و پیغمبر زادگان و بر بان بعضی از هم ج   اسرائیل در دست او صد سال بماندند و بخت النصر و لشکرش همه کبر بودند در اسیران بعضی صالحان و پیغمبران
از پادشاهان عجم [illegible] او کورش و او مردی مؤمن بود و کی بنی اسرائیل را از دست بخت النصر بستاند و حلی بیت المقدس را
از او بستد و بجای خود برآورد و با بخت النصر کارزار کرد و بنی اسرائیل از دست او بستد و حلی بیت المقدس باز گرفت
و بجای خود برد و بنی اسرائیل پس از آن صد سال بر طریقه استقامت بایستادند دیگر باره بر معصیت شدند خدای تعالی پادشاهی

بر ایشان مسلط کرد نام او الغابوس بغزای بنی اسرائیل آمد بیت المقدس را بسوخت و اهلش را ببردگی بیاورد و محمد بن اسحق گفت
چون احداث بنی اسرائیل بسیار شد خدای تعالی پیغمبران فرستاد تا ایشان را اعذار و انذار کرد و تجدید احکام توریة کرد تا چون
عذاب فرود آید بایشان خدای تعالی ایشان را عذری انگیخته بود و اول واقعه که ایشان را افتاد بسبب جاهلی که بکردند آن بود
که پادشاه شد بر ایشان هم مردی از ایشان نام او صدیقیه بود در روزگار او خدای تعالی شعیا را بپیغمبری فرستاد او بیامد
و بنی اسرائیل را بشارت داد بعیسی علیه السلام و محمد صلعم و آن پادشاه را گفت بشارت باد ترا که مردی بیاید که بر خر نشیند و از پس او
مردی که صاحب شتر باشد چون مدت پادشاهی او بسر آمد و وفاتش نزدیک رسید شعیا پیغمبر با او بود سنحاریب
ملک بابل بیامد با ششصد هزار سوار و بیت المقدس بگرفت و صدیقیه ملک را بیماری رسیده بود و قرحه از پس پای مانده چون
خبر سنحاریب شنید دلتنگ شد شعیا نزدیک او آمد و گفت ای ملک در کار سنحاریب چه تدبیر میداری گفت ای پیغمبر خدا هنوز
چنین که تو می بینی و لیکن خدای تعالی درین باب بتو هیچ وحی کرده است ایشان درین بودند که شعیا را وحی آمد پادشاه را بگوی
که خلیفه بدار کسی که اهل آن باشد و وصیت کن که پادشاه چون این بشنید روی بقبله آورد و بگریست و دعا و تضرع کرد
و نیت خدا را بخواند وحی آمد که پادشاه را بگوی که دعای ترا اجابت کردم و اجل تو تاخیر کردم پانزده سال او را و لشکر او
از سنحاریب برهانیدم شعیا بیامد و پادشاه را خبر داد و در حال تندرست شد شکر خدای کرد و شعیا را گفت از خدای
درخواه تا ما را با این پادشاه ظالم سنحاریب چه چاره سازیم حق تعالی گفت من شر او از شما کفایت کنم فردا که برخیزند لشکر او
همه مرده باشند سنحاریب با پنج کس زنده مانند چون دیگر روز بود پادشاه بیرون آمد لشکرگاه سنحاریب برجا بود و هیچ
آدمی زنده نبود و همه مرده تا سنحاریب را طلب کردند و میان مردگان نیافتند او را با پنج کس بگرفتند یکی از آن پنج کس بخت النصر
بود ایشان را بند بر نهادند آنگه خدای را سجده کرد از بامداد تا نماز دیگر در آن سجده بود آنگه سر برآورد و فرمود که این اسیران را
با این پادشاه در شهرها بگردانید و منادی کنید که این جزای آن کس است که بر خدای دلیری کند ایشان را هفتاد روز بگردانیدند
و هر روز هر یکی را دو نان جو میدادند سنحاریب پیغام کرد که ای پادشاه کشتن ما را سزاتر است بهوای تا ما را بکشند
که ما را چنین زندگی در خور نیست ایشان را بازآورد و قصد کرد که بکشد خدای به پیغمبر وحی کرد که بگو پادشاه را که سنحاریب را
با آن پنج تن رها کن تا با بابل روند و خبر دهند که خدای تعالی با ایشان چه کرد ایشان برفتند و قصه بگفتند و اما این کوشش که کنند
ما را که فتنم مرد که پس از خدای بنی اسرائیل این نهاید سنحاریب پس از آن هفت سال دیگر زیست آنگه بمرد و پسرزاده او بخت
النصر را خلیفه کرد و بخت النصر هفت سال در ملک بابل مقام کرد و صدیقیه که ملک بنی اسرائیل بود وفات کرد و بنی
اسرائیل در هرج و مرج افتادند برای ملک و پادشاهی خونها بریختند و شعیا پیغمبر ایشان را پند میداد قبول نکردند خدای تعالی
وحی کرد که برخیز و این وحی من به بنی اسرائیل برسان برخاست و گفت ای آسمان و ای زمین گوش دار که خدای میخواهد که قصه
بنی اسرائیل گوید ایشان را بنعمت پرورد و بکرامت خود تخصیص کرد و بر بندگان تفضیل نهاد و ایشان چون گوسفندان بی
شبان بودند میدان را با نه آورد و گم شده را جمع کرد و شکسته را باز بست و بیمار را دوا کرد و لاغر را فربه کرد
چون این همه نعمت کرد ایشان بطر گرفتند و بر یکدیگر بیرون آمدند یکدیگر را بکشتند تا ایشان استخوانی بماند درست وای
بر این امت گناهکاران که نمیدانند که آفت ایشان از کجاست شتر داند که گیاه زار او کجاست تا آنجا شود و چهارپای داند
که علف او کجاست و روی بآنجا نهد این قوم از بهایم بازپس ترند که نمیدانند که خیر ایشان از کجا می آید و ایشان جدا از دل
عقل ندارند و بصیرت و من برای ایشان مثلی میزنم بگوی ایشانرا که چه میگویید در زمینی که مدتی دراز خراب باشد خداوندی حکیم

بشنوم

روی

روی عمارت آنگه دیواری محکم گرداگرد او برآورد و گوسفندی در آنجا بکند و کاریز آب در آورد و روان کرد و از انواع درختان
میوه بنشاند و عمارت این حصن خود کند و نگهبانان قوی امین بر وی گمارد و چون وقت آید که درختان میوه بار دهند بجای
خرنوب بار دهد گویید این بد زمینی است سزایش آنست که دیوارش خراب کنند و گوسفندش بکشند و جویش بینبارند
و درختش بسوزند خدای تعالی میگوید این دیوار بیت ذمت منست و این گوسفند شریعت منست و این جوی کتاب
منست و این قیم پیغمبر منست و درخت نشانده ایشانند و بر درختان که خرنوب آمد اعمال ایشانست خرنوب تخم
میکنید که دو گوسفند کشتن چون نان بی قیمت است و گوشت آن بخوردم تقرب بمن از آن باشد بر هیچ کار باشد و از خون
ناحق بخشی است کشیده و از دستهای ایشان از آن آلوده است و جامهای ایشان رنگین مسجدهای آنگاه مندوب کین کنند
و دلهای ایشان پلید است و تنهای ایشان مدنس مرا چه حاجت بمسجد نگاه داشتن و آنجا نشست من نیست
و بناها رفیع میکنند و مرا در آنجا امید شد نیست من فرموده ام تا مسجد را رفیع نکرده من کنند و تسبیح من گویند اگر خدای
تعالی قادر بودی دلهای ما را الفت دادی ای شعیا در میان ایشان دو چوب او برابر ایشان بدار و بگوی ای چوبها خدای تعالی
را فرماید که شما هر دو یکی شوید شعیا همچنان کرد هر دو چوب یکی شدند خدای تعالی گفت بگوی ایشانرا که تا قادر هم که چوب
خشک را یکی کنم قادر نباشم که دلهای ایشانرا بهم الفت دهم میگویند روزه میداریم از ما نمیپذیرند نماز میکنیم قبول
نکرد و صدقه ما نمی پذیرد و دعا کنیم مانند ناله مرغان و میگرییم مانند بانگ بهایم دعا ما را اجابت نکند و از مسموع
از ایشان بپرس تا چه مانع است از اجابت دعای ایشان نه من اسمع السامعین و ابصر الناظرین و ارحم
المحسنین ام آیا برای آنست که خزانه من کم شده است یا دستهای من از خیر بسته است نه بلکه دستهای رحمت
در روزی من گشاده است تا چنانکه خواهم می بخشم و کلیدهای خزاین بدست منست جز من کس نداند و این برای
آنست که رحمت من تنگ نیست بلکه رحمت من فراخست بر همه چیزهاست بخیلی بمن راه نیابد من اکرم الاکرمینم و رساننده خیرات
اگر ایشان برای خود نظر کنند و بر خود رحمت کنند دلهای ایشان منور شود برحمت و لیکن ایشان دین بدنیا فروخته اند و ازیشان
هوای نفس میبرند و نمیدانند که دشمن ترین ایشان نفس ایشانست من روزه ایشان چگونه بپذیرم و آن بدروغ
و ذریت مشوبست و روزه گشادن ایشان بطعام حرامست و نماز ایشان چگونه قبول کنم و دلهای ایشان با اهل دنیا
بدنیا و صدقات چگونه نزکی شود و ایشان مال دیگران بصدقه میدهند نه مال خود دعای ایشان چگونه قبول کنم و آن
قولیست بزبان که یقین بوال و آن صاحب نیست من دعای کسی اجابت کنم که از صدق مرا بخواند و او فروتن باشد
و مسکین برد که و من مطیع بود و مسموع بود و علامت رضای من درویشان است اگر بر درویشان رحمت کنند و ضعیفان را بخود نزدیک
کردانند و انصاف مظلوم بدهند و حق باحق رسانند من نور چشم ایشان باشم و قوت دست ایشان و دلهای و عقلهای

و پای ایشان هم

ایشان بر جای دارم چون کلام من بشنوند گویند آنگاه وحی منقولست و ما نیز اگر خواهیم چنین گوییم آنگاه از من پنهان دارند
و من از اسرار ضمایر ایشان مطلعم و در قضای من رفته است از روزی که آسمان و زمین را آفریدم که بخور مردوران گنم و ملک ایشان
و عزت ذلیلان و قوت ضعیفان و توانگری درویشان و بسیاری در اندکان من از تخمه پیغمبری خواهم و سازم خاتم
جاهلان را عالم کرده در میان ایشان مردی که درشت خو نباشد و بد خو و بلند آواز نباشد در بازارها بحلوت بر زبان فحش نرود و جامع
باشد خصال خیر را بخوی کریمان باشد سکینه لباس او باشد و نیکوی شعار او باشد و تقوی ضمیر او باشد و حکمت معقول
او باشد و صدق و وفا طبیعت او باشد و عفو و معروف خلق او باشد و عدل سیرت او باشد و هدی شریعت او باشد و اسلام

ملک او باشند و نام او احمد باشد او را خاتم گویند که از او جباران جابلقا زاده ... نامار از او با وجود عزیز کنم و ... او را جمع کنم الام
هرکه کار از او است تکیه او را بهترین امت کنم امر معروف و نهی منکر کنند و از سر ایمان و توحید و اخلاص نماز برای من کنند
گاهی در تب باشند گاهی در قعود و گاه در رکوع و گاه در سجود در راه من جهاد کنند صف زده و برای رضای من هجرت کنند و
نشیمن خود را گذارند در همه احوال تسبیح و تهلیل و تحمید و تمجید و تکبیر من باشند طهارت نماز نگه کنند و برای پاکیزگی جامه از دامن
بر دارند کتابها در دلهای ایشان باشد شب عابدان باشند و بروز شیران ... ان ... ما که من دهم که خواهم چون شعیا این خطبه
گزارد بنی اسرائیل با او جنگ در گرفتند تا بکشند او بگریخت خدای تعالی درختی برای او بشکافت در وی رفت شیطان فرا آمد
جامه او گوشه جامه وی از درخت بیرون کرد تا ایشان بدانند هیچ تدبیری نتوانستند جز آنکه اره دو سر بیاوردند و او را با درخت
ببریدند خدای تعالی از پس او خضر را به پیغمبری فرستاد و نام او ارمیا بود ... او را خضر خوانند که هر جا که او نشستی زمین سبز
گشتی او برخاست بموعظه و تبلیغ رسالت و تجدید احکام توریة در عهد او بخت النصر بیرون آمد و چندانی از ایشان بکشت
که انبیا چون ایشان بگردانید این نوبت هم بنی اسرائیل در زمین فساد کردند خضر از ایشان بگریخت در بیابانها بماند
و هم چون بخت النصر چون ولایت شام بگرفت و بنی اسرائیل را بکشت و بیت المقدس را خراب کرد و لشکر او
تا هر یکی سپری خاک آوردند و بیت المقدس انباشتند تا از آن بلند شد و کوهی از خاک پدید آمد از سعید جبیر روایت است که مردی
از بنی اسرائیل این قصه میخواند در توریة که خدای تعالی حکایت آن در قرآن باز گفت فی قوله فاذا جاء وعد اولیهما و بگریست
و دو ... گرفت و گفت یا خدایا این مرد ... را در خواب ... دید او را گفت که از آنکه میخواهی که ... مردی ضعیف ترم
است ... بابل او را بخت النصر گویند این مرد اسرائیلی توانگر بود با مال بسیار و خدم ... رفت و در سرای فرود آمد ... ایشان
این شهر را میخواند و با ایشان ... میگردد ... پرسید که در این شهر هیچ درویشی ماند که آنجا باید چیزی ... گفتند درویشی
هست که او را بخت النصر گویند از سبب رنجوری هیچ نتوانست آمدن او در خانه است و با غلامان خود ... رفت او را
بدید و پرسید که نام تو چیست ... غلامان را گفت تا او را برگرفتند و ... بردند و ... کردند تا نیک شد جامه کرد
داد چون بخواست ... گفت من بخواهم رفتن ترا هیچ حاجت هست بخت النصر گریست گفت چرا میگریی گفت از مکافات
تو و آن ... که با من کردی من نمی توانم که مکافات آن کنم گفت توانی با من عهد کن که چون پادشاه شوی مرا ...
در امان ... گفت ای مرد بر من استهزا میکنی از آنکه درویشم گفت بحقیقت میگویم او گفت نه استهزا است و ...
و آن ... گفت ... خدا را ... است که من این ... دیدم و ... رسیدم چون روزگاری برین آمد
پادشاه فارس ... نام طلیه اختیار کرد ... او گفت برو و ... کن تا مرا بر شام هیچ ... باشد پادشاه
شام جامه بخت النصر ... او آمده ... طعامی چون به شام رسید ولایتی آبادان دید و لشکری بسیار ... جا ده
داشت ... بخت النصر جامه ... در شام رفت در مجالس و مجامع ایشان ... دید و ... شهر ... که از زمین
بابل رو به کارزار آمد ... بسیار ... حصنی و قلعه ندارند و لشکری ... اهل کارزار بسیار ... بخت النصر
جامه طلیه بازگشت ... گفت این شهری است که در او لشکر بسیار است ... کار در گذشت
و بخت النصر در لشکرگاه او ... گفت ... از اخبار شام ... که با ملک این ... رسید بخواند
او را در پرسید گفت ای ملک در شهر شام رفتم و احوال ایشان را تفحص کردم ... ایستاده بودی ... شهر فرود
آمد و از احوال ایشان هیچ خبر ندارد ... گفت ... که لشکری شام باشد که ناگاه بر ایشان زند و شهر بگشاید ... گفت که

باشد که این کار را شاید هر کسی گفت که فلان و فلان ملک گفت آن مرد باید که ما را خبر داده همانا که در و کفایتی هست که ما را بار
خبر داده ... گفت لشکری برگیر و به شام رو و از میان لشکر چهار ... در اختیار کرد و به شام رفت و شام ... و
غارت کرد و بر ایشان ... نهبها ... ایشان بیرون آورد چنانکه گفت فجاسوا خلال الدیار ... در این
ایشان این وعده بود که ... بعد ... بخت النصر به شام بود ملک ... لشکر ... است تا ... کنند
توقف باید کرد که قوم شام رفته ... ایشان ... لشکر آمده ... آمد بخت النصر ... و غنیمت ... گفت ...
را ... شاید ... که ... بنی اسرائیل ... که خواب ... بودی در خواب دید که
بنی اسرائیل ... بیت المقدس ... بخت النصر گویند او ... و ... از ...
غلام ... کرد و ... رفت و آنجا فرود آمد و گفت ... بخت النصر ... گفت ...
شد ... بنی اسرائیل ... و گفت برای من طعامی و شرابی ... بیار او برفت ...
و ... میگرفت ... طعام و شراب ... دوم و سوم همچنین کردند چون از طعام فارغ شد بنی اسرائیل
... روزی ... گفت از تو میخواهم که ... برای من
... که چون تو پادشاه باشی ... که ... مرا بکشم گفت ... است که ... حقیقت است که
میگویم ... بسیار الحاح کرد ... گفت ... اگر پادشاه باشی ... نبوشت که اگر پادشاه باشد ...
آنگاه ... جایزه و عطا داد و برفت و در آن زمان پادشاه بنی اسرائیل یحیی زکریا را بسیار عزیز داشتی ...
... و ... کردی ... زنی ... داشت ... دیگر و آن زن پیر شده بود میخواست ... آن
کند آن زن گفت دختر من جوان با جمال است ... گفت ... تا از یحیی زکریا ... پرسید گفت بر تو حلال نیست
پادشاه با آن ... زن یحیی ... خشم گرفت ... پادشاه ... دختر خود ... گفت پادشاه
ساقی شو چون مست شود ... چون خواهد ... و بگو ... حاجت من روا کنی ...
... چون ... حاجت ... یحیی زکریا خواهم ... پیش من ... او برفت و ساقی شد چون پادشاه
مست شد ... گفت ... حاجت من ... گفت حاجت من آنست
که سر یحیی زکریا در این طشت باشد پادشاه گفت ... چیزی دیگر بخواه گفت مرا حاجت جز این نیست چندان ...
پادشاه ... یحیی زکریا ... و سر او در طشت پیش او بردند آن سر به زبان فصیح میگفت لا تحل لک یعنی این زن
بر تو حلال نیست ... و خون ... طشت ... همچنین ... تا ... بالای ...
رسید و آن خون ... شد ... ایشان ... بنی اسرائیل لشکری ساخت ... پادشاه
بخت النصر ... گفت ... لشکر ... احوال ... ایشان ... شهر ...
حصار کرد و هیچ ... شد ... لشکر ... که باز گردد ... لشکر
... بخت النصر ... گفت ... باز خواهی گشت گفت ... مقام ... شد و لشکری ... شد
گفت من ... این شهر ... کنی ... گفت همچنان کنم گفت لشکر ... قسمت
کن ... شهر ... دست بر دارند و سر سوی آسمان کنند و گویند بار خدایا بحق خون یحیی زکریا این
... ایشان همچنین کردند ... شهر از ... لشکر در شهر شدند آن زن جامه بخت النصر ... گرد

وگفت مردم را مکش و خون بر سر این مریز تا آنگه که او ساکن شود و او هفتاد هزار مردم بر سر آن خون بکشت خون ساکن
نشد تا آنگه آن زن پادشاه را بدست آورد و خون او بر آن ریختند ساکن شد آنگه آن عجوزه گفت دست از خون
ریختن بدار که خدای راضی نشود چون پیغمبر کشته باشند تا کشندگان او را و هر که در خون او سعی کرده و رضا داده باشد
در نکشی چون آن بگو کشته شدند اکنون ایشان همه کشته شدند علامت آنست که هر که در خون او سعی کرده و رضا داده باشد
آن خون ساکن شد و آن مرد که امان نامه داشت بیامد و عرضه کرد و او را با اهل بیت او امان داد و بیت المقدس را خراب
کرد و وجوه معروفان بنی اسرائیل با خود ببرد و با سیری و دانیال در میان ایشان بود و قومی از فرزندان پیغمبران چون به زمین بابل
رسید نزد پادشاه بابل برده بود و پادشاه [illegible] چون عقل و دیانت و حکمت دانیال را علیه السلام مقرب خود کرد آنگه
وهب منبه گفت بخت النصر در آخر عمر بخواب دید صنمی سرش از زر و سینه اش از سیم و شکمش از مس و پایها از آهن
ساقهاش از گل خشک آنگه دید که سنگی از آسمان بیفتاد و بر او آمد و او را پست کرد آنگه آن سنگ بزرگ می شد تا مشرق و
مغرب رسید و درختی دید که بیخ آن در زمین و سر در آسمان و مردی که بر سر آن تبری بدست گرفته و منادی ندا میکرد که شاخهای
این درخت بزن تا مرغان از وی پراکنده شوند و سباع از زیر وی بیرون روند تعبیر این خواب به دانیال گفت آن صنم که دیدی تویی
و فرزندان تو و پادشاهان که از پس تو باشند اما سرش که از زر بود تویی که بهترین ایشانی و سینه اش که از سیم بود پسر تو باشد که فروتر
از تو و او چون زر و سیم است و شکمش که از مس بود پادشاهی باشد پس از وی و ایشان که از آهن بود آنست که پس از او باشد
ترا از و بود و پایهاش که از گل بود آخرین پادشاهی باشد ضعیف و آن سنگ که از آسمان بیامد و او را پست کرد و بزرگ شد تا همه
زمین بگرفت پیغمبری باشد که خدای تعالی او را بفرستد در آخر زمان که مملکت و ملت او از مشرق تا مغرب برسد و آن
درخت که دیدی و مرغان بر شاخها و سباع در زیر او و آنکه [illegible] که آن درخت بزن تعبیرش آنست که خدای تعالی ترا مسخ کند
کنام او دگرگون باشد و او پادشاه مرغانست آنگه مسخ کند یا شیری که پادشاه سباع است آنگه مسخ کند [illegible]
هفت سال همچنین باشی و تو آگاه باشی بر آنچه بر تو میرود تا بدانی که ملک آسمان و زمین خدای راست و آنکه دیدی که اصل درخت
بجای بماند ملک تو باشد که بر جای بماند از پس [illegible] دیگران حسد بردند بر دانیال پیش ملک آمدند که ای بخت النصر
دانیال را مقرب خود گردانیدی و او خدای ما را نپرستد و [illegible] و اصحاب او این دین ما ندارند کس فرستاد و دانیال
را حاضر کرد و گفت چنین است که ایشان میگویند گفت ای بخت النصر [illegible] فرمود تا گودی فراخ بکنند و دانیال را با پنج کس
در آنجا کردند و شیران در آنجا کردند و ایشان [illegible] رفتند چون باز آمدند ایشان را نشسته دیدند و شیران در پیش ایشان و دیگر
دیگر با ایشان نشسته ایشان پنج بودند این ششم از کجا آمد گفتند ما ندانیم آن فرشته بود که ایشان را نگه میداشت از آنجا برآمد و طپانچه
بروی بخت النصر زد خدای تعالی او را مسخ کرد و بمیدان و بیابان با وحوش و سباع مختلط شد و هفت سال ممسوخ بود گاهی بصورت کرکس
و گاهی بصورت گاو و همچنان که دانیال گفته بود وهب منبه گفت که پس آنگه خدای تعالی ملکش باز داد و اهل کتاب در خلاف کرده اند
بعضی گفتند ایمان آورد و بعضی گفتند او پیغمبران کشته بود و مسجدهای ایشان سوخته توبه او قبول نکردند قتاده گفت [illegible]
این آیه که بنی اسرائیل چون نوبت اول فساد کردند و آن کشتن زکریا بود و بقول عبد الله عباس شعیا بود و بقول محمد بن اسحق جالوت
بر ایشان مسلط شد و هم الذین جاسوا خلال الدیار پس خدای تعالی بنی اسرائیل را [illegible] ایام داود جالوت را بکشت چنانکه
گفت ثم رددنا لکم الکرة علیهم باز گردانیدیم با شما دولت و شما را ظفر دادیم بر دشمنان شما و امددناکم و مدد کردیم ما شما را بمالی
بسیار و فرزندان و [illegible] و جعلناکم و کردیم شما را اکثر نفیرا [illegible] بیشتر از ایشان پس اگر بعد از این نیکویی کنید نفع و خیر آن

درخت و

دانیال رسید و

بشما

۲۵۶

بشما باشد و اگر بدی کنید عقاب آن بالم آن با شما رسد فاذا جاء وعد الآخرة چون وعده بار دیگر آمد آن عقوبت وعد بسر آمد
یعنی وقت فساد کردن ایشان در آن بود که دیگر بار معصیت شدند و بتقریر و تبدیل [illegible] یحیی زکریا را بکشتند و قصد کشتن عیسی بن مریم
کردند بخت النصر را بر ایشان مسلط کردیم [illegible]
[illegible] و در مسجد بیت المقدس [illegible] چنانکه نوبت اول در شدند [illegible]
[illegible] که رسول گفت که بنی اسرائیل [illegible] که خدای تعالی بر شما رحمت
کند اگر توبه کنید و بطاعت خود آیید و اگر بار دیگر گناه کنید ما نیز باز بعقاب شما [illegible] گفت باز گناه کردند حق تعالی
بدست رسول [illegible] ایشان را عقوبت کرده و بقتل و اسیر و جزیه و ذلت [illegible] وجعلنا جهنم و کردیم ما دوزخ را زندان کافران
با حصیر [illegible] بساط و فرش [illegible] انّ هذا القرآن یهدی للتی هی اقوم و یبشر المؤمنین الذین یعملون الصالحات
انّ لهم اجرا کبیرا و انّ الذین لا یؤمنون بالآخرة اعتدنا لهم عذابا الیما و یدع الانسان بالشر دعاءه بالخیر و کان الانسان
عجولا بتحقیق که این قرآن راه مینماید خلق را براهی که آن راست ترین طریقهاست و نیکوترین مذهبها و بشارت
و مژده میدهد مؤمنانی را که عمل صالح کرده اند [illegible] مزدی بزرگ است یعنی بهشت [illegible]
[illegible] باز پسین ایمان ندارند ما برای ایشان ساخته ایم و نهاده عذاب دردناک [illegible]
و دلتنگی بر خویشتن و بر دیگران از فرزندان [illegible] خدای تعالی را بخواند [illegible] بخیر و نیکی یعنی بر خود نفرین کند [illegible]
که اگر اجابت کنند [illegible]
و طلب آن تعجیل [illegible] ابن عباس گفت [illegible]
آدم است سلمان فارسی گفت خدای [illegible]
[illegible] گفت اللهم عجل خلقی قبل غروب الشمس [illegible]
[illegible] و عبد الله عباس گفت چون روح [illegible] و کان الانسان
عجولا وجعلنا اللیل والنهار آیتین فمحونا آیة اللیل وجعلنا آیة النهار مبصرة لتبتغوا فضلا من ربکم ولتعلموا عدد السنین و
الحساب وکل شیء فصلناه تفصیلا ما شب و روز را دو آیه و دو علامت کردیم که دلالت کند بر پروردگار [illegible]
[illegible] فمحونا آیة اللیل آیت شب محو کردیم یعنی تاریکی آفریدیم و آیه روز
است روشن و نورانی کردیم و گفته اند که نشان شب ماه است یعنی ماه را محو کردیم و شعاع او را باز گرفتیم و آیه روز که
آفتابست با شعاع و ضوء آفریدیم [illegible] ابو الطفیل گفت که ابن الکوا از امیر المؤمنین علی پرسید
از آیه شب که محو [illegible] گفت آن سواد است که در میان ماه است [illegible] عبد الله عباس گفت خدای
تعالی نور آفتاب [illegible]
نور است [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

الذین و

خدای تو بجز بس نظر تو ای بندگان جز عمل او نمود و نامه بار بر خود بر دیگری ما بنده شناسی و بیابی مقدار اهل که و شقی

ناشب از وی جدا نشد وَكُلَّ إِنسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ وَنُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنشُورًا اقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَىٰ

بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا مَّنِ اهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَن ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ وَمَا

كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا هر آدمی که هست عمل او که او را لازم گردانیدیم در گردن او چنانکه گردن بند لازم گردن

باشد و از وی جدا نشود که تا آنگه که حساب او کنند مجاهد گفت طائره یعنی عمل او را بر وی لازم گردانیدیم گفت هیچ طفل

مادر وجود و بیاید لازم گردن او ورقی باشد بر آنجا نوشته که او شقی است یا سعید و معانی گفته اند که مراد بطایر اینجا حکم

است که بر وی کنند از سعادت و شقاوت بحسب استحقاق او و از آن بطایر عبارت کرد بر عادت عرب من سوانح الطیر

و داوارها و تخرج و بیرون آوریم برای او روز قیامت کتابی و نامه که او را باز گشاده و کشاده مفسران السماک و العدوی

این هر دو گفت نشر ماند و نامه بر او حال است و در حال گشاده و باز کرده باشد و در میان نوید قارنده

نامه او گشاده است و ما است هر چه خواهی ادا کن و چون بیرون آورد او که نامه و بخوانه بازچون قیامت پیدا آرنده کنند نامه

است را باز کنند و گویند او را بخوان نامه خویش را کسی است و بسنده نفس تو امروز بر تو محاسب و حساب

کننده خود هر حساب و حساب تو با تو انگه عدل کرده باشند هر که راه یافت برای خود یافت نفع و ثواب آن مر او را

و هر که گمراه شد بر گمراه عقاب و خوبی وبال آن بر وی باشد و لا تزر وازرة و هیچ بر گیرنده گناه دیگری

بر نگیرد و هیچ گناه کار بکار دیگری عقوبت نکنند و ما هیچ کس را عذاب نکنیم تا آنگه که رسولی بفرستیم و حجت بر وی لازم

گردانیم وَإِذَا أَرَدْنَا أَن نُّهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ فَدَمَّرْنَاهَا تَدْمِيرًا وَكَمْ أَهْلَكْنَا مِنَ الْقُرُونِ

مِن بَعْدِ نُوحٍ وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ بِذُنُوبِ عِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا و اگر چون خواهیم که دهی و شهری را هلاک کنیم بعد از آنکه حجت بر ایشان

لازم شده باشد متنعمان آن شهر را بایمان و طاعت فرمائیم تا کی حجت لازم بر ایشان از آن پس ایشان فسق کنند و از

فرمان بیرون آیند و ایشان را هلاک کنیم هلاک کردنی سخت و شاید که امر بمعنی کثرت باشد و معنی این بود که چون خواهیم

هلاک کنیم دهی و شهری را که بزرگان و متنعمان آن را بطاعت و عبادت پس از آن که نافرمانی کرده باشند و

معصیت کرده و عذاب ایشان لازم شده هلاک کنند هر کسی که مستحق آن باشد پس معنی این چنین بود که چون خواهیم

هلاک کنیم قومی را مستحق عذاب باشند او را خود بر ایشان امیر گردانیم و بطاعت خود ایشان را فرمائیم چون طاعت نکنند

هلاکشان کردانیم زهری گفت روزی رسول صلی الله علیه و سلم بر زینب در شد گفت لا اله الا الله ویل للعرب من شر قد اقترب

وای مر عرب را از بدی که نزدیک شده گفت از سد یاجوج و ماجوج امروز این قدر گشاده شده و انگشت مبارک حلقه کرد

و انگشت ابهام زینب گفت هلاک شویم و اگر در میان صالحان باشند گفت آری چون فساد بسیار شود و کم اهلکنا

و چند گروه هلاک کردیم از قرنها و جماعت که ایشان را انکار و تکذیب کردند از پس نوح و بس است پروردگار تو بگناه بندگان از خدای

و دانای است دانند و احوال ایشان و افعال ایشان و در قرن خلاف کرده اند صد و بیست سال گفته اند و صد سال گفته اند از

عبد الله عباس بن بشیر المازنی روایت کرده اند که او گفت رسول علیه السلام دست بر سر من نهاد و گفت این غلام قرنی بماند گفتند

یا رسول الله قرن چند باشد گفت صد سال و می چنین گوید که ما آن کودک نمردیم تا صد سال رسید و آنگه بمرد و گفته اند و جمل گفت اند

مَّن كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَّلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَن نُّرِيدُ ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ يَصْلَاهَا مَذْمُومًا مَّدْحُورًا وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَعَىٰ لَهَا سَعْيَهَا

وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ كَانَ سَعْيُهُم مَّشْكُورًا كُلًّا نُّمِدُّ هَٰؤُلَاءِ وَهَٰؤُلَاءِ مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ وَمَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا هر کس که طالب دنیا

کند دنیا

خود حساب و

بلاک کنیم و عذاب و ستیم و حتی بکر رسیت که اراده خدای تعالی بهلاک اهل قریه تعلق بستحقاق هلاک بگیرد و خدای نخواهد که و

۵۵۱

کنند و دنیا خواهد ما تعجیل بر او در دنیا بدهیم آنچه خواهد برای آنکه خواهیم و بآنچه خواهد در دنیا بادی بخیلی نکنیم چه دنیا از نزدیک

ما محلی نیست که اگر محل بودی کافران را از دنیا شربتی آب ندادی پس آنگه کافر را از مراد وا از و بدهیم پس آنگه در قیامت

دوزخ برای او است در روز حشر جای دهیم تا در آنجا سوخته میشود و نکوهیده از رحمت خدای دور کرده و هر که آخرت خواهد

و کار برای آخرت کند او مومن بود عمل او مقبول باشد و سعی او مشکور شکر خدای سعی بنده او را دادن ثواب باشد عطاس

الحکمت کلا نمد ما هر یکی را در دنیا از مومن و کافر و مطیع و عاصی مدد دهیم و روزی بدهیم و عطای خدای بنی از مردمان

آخرت هر چه از آن خواهند ما ایشان را دهیم بحسب مصلحت و عطای خدای تو محظور نباشد و از کسی ممنوع از مومن و کافر و برو فاجر

انظُرْ كَيْفَ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ وَلَلْآخِرَةُ أَكْبَرُ دَرَجَاتٍ وَأَكْبَرُ تَفْضِيلًا لَّا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَٰهًا آخَرَ فَتَقْعُدَ مَذْمُومًا مَّخْذُولًا وَقَضَىٰ

رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا إِمَّا يَبْلُغَنَّ عِندَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُل لَّهُمَا أُفٍّ وَلَا تَنْهَرْهُمَا وَقُل لَّهُمَا

قَوْلًا كَرِيمًا وَاخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ وَقُل رَّبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا بنگر چگونه ایشان را بر یکدیگر فضل و افزونی

کردانیدیم و بعضی را بر بعضی تفضیل دادیم در روزی و عطای دنیا و مال این جهان و هر آینه آخرت بزرگتر و بزرگوارتر است هم در درجه

فضیلت و درجات دنیاوی آنگه نهی کرد و گفت خدای یکی را دیگری را با او در خدای شریک مکن که اگر چنین کنی ما ترا زنده

باشی نکوهیده و مذموم باشی بر زبان عاقلان و مخذول و فرو گذاشته از نصرت و یاوری یاوران و مراد به مذموم در دو

یعنی مذموم مخذول که دی وقضی ربک الا و حکم کرد خدای تو و فرمود که مپرستید مگر او را ابن سلام گفت مردی نزدیک حسن بصری

آمد و گفت ای حسن زن را سه طلاق دادم گفت که خدای عاصی شدی و زن از تو جدا شد مرد گفت خدای بر من قضا کرد حسن گفت

ما قضی الله علیک بهذا خدای بر تو این قضا نکرد قضای خدای بر بنده کان فرمان است که گفت و قضی ربک الا تعبدوا الا ایاه و بالوالدین

او جب ربک خدای بر تو واجب کرد و بر ما پرستی و در حق پدر و مادر احسان کنند اگر از آن در و مادر یا هر دو شان نزدیک

تو پیر شوند و با تو باشند در خانه تو از ایشان دلتنگ مباش و کشاده روی و خوش زبان گاری کن که از وی رنجیدگی

نکو که از و کوفته شوند ایشان را مگوی که اف و اف کلمه ایست که در وقت دلتنگی گویند امام جعفر صادق گفت که اگر از

عقوق اف علمت و اگر از این کمتر و اسانتر بودی هم از آن منع کردی ظاهر این نهی است از اف کردن و آنچه بیشتر از آن

از جزی که مهر و دوار کاره باشد نهی از آن بمجوای خطاب معلوم است و تخصیص کبر و پیری برای آن ذکر کرد تا ایشان

در آن وقت محتاج باشند و برای آن این مثل آورده اند که فلان اتبر من السلطان از گرسنگی یا نیکوکارتر است برای آنکه چون

گرسنه پیر شود و بر نتواند خاست بچگان وی را زر کنند و علف دهند چنانکه وی بچگان خود را علف میداد آنگه

گفت و لا تنهرهما و بانگ بر پدر و مادر مزن و آواز بلند مکن و ایشان را سخن نیکو گوی چنانکه حسن ادب اقتضای آن کند و گوی نیکو

که گفتار نیکو آنست که گوید یا ابتاه و یا اماه و فرو نه برای ایشان بال تذلل و ذل از روی رحمت یعنی تواضع کن با ایشان

و باین اکتفا مکن و دعای ایشان کن و از خدای برای ایشان رحمت خواه و بگوی که ای خداوند پروردگار من بر ایشان رحمت

کن چنانکه منقطع نگردد بجزای آنکه ایشان بر من رحمت کردند مرا بنواختند و بپروردند در حالی که کودک خرد بودم

از رسول روایت کرده که خدای نعم عاق را گوید هر چه خواهی میکن که ترا نیامرزم و برو نیکوکار را گوید هر چه خواهی کن که ترا بیامرزم

ابن عباس از رسول روایت کرد که هر که هر روز که پدر و مادر را از وی خشنود باشند دو در از بهشت بر وی گشاده گردد و یکی بود یکی گفت

یا رسول الله اگر چه پدر و مادر بر وی ظلم کنند سه بار باز گفت در خبری دیگر است که مردی نزدیک رسول آمد و گفت یا رسول

الله مرا خبر ده یا مرا از عمل آن را جهت خدای نزدیک کند گفت مادر و پدر داری گفت آری گفت برو با ایشان نیکویی کن که نیکی

قضا نکرد و

باش و

باایشان عمل کردن اندک کفایت بود ربکم اعلم بما فی نفوسکم ان تکونوا صالحین فانه کان للاوابین غفورا وآت
ذا القربی حقه والمسکین وابن السبیل ولا تبذر تبذیرا ان المبذرین کانوا اخوان الشیاطین وکان الشیطان لربه
کفورا واما تعرضن عنهم ابتغاء رحمة من ربک ترجوها فقل لهم قولا میسورا ولا تجعل یدک مغلولة الی عنقک ولا تبسطها
کل البسط فتقعد ملوما محسورا ان ربک یبسط الرزق لمن یشاء ویقدر انه کان بعباده خبیرا بصیرا خدای عالم [illegible]
بانچه در دلهای شماست از نیکوی کردن با پدران و مادران و عاق و عاصی شدن بریشان اگر شما صالح باشید و نیکوکار [illegible] خدای
گرویده در هر کاری که باشید و از لغزشی [illegible] که در حق پدر و مادر [illegible] خدای تعالی شمارا بیامرزد که او آمرزنده کسانیست که بازگشت [illegible]
کردند وآت ذا القربی حقه چون خدای تعالی وصیت کرد بمادر و پدر بخویشان دیگر گفت بده بهمان کسی که خداوند قرابت و خویشی
است با تو خویشان را حق تو خویشاوندان و صله رحم کن و احسان و نیکوی کن بعضی مفسران گفته اند که مراد از قرابت قرابت
در خبرست که چون این آیه آمد رسول فاطمه را گفت که فدک ترا بخشیدم [illegible] رسول [illegible] در دست وی بود و در تصرف اهل
آن مصالح از فرزندان او میکرد و چون رسول وفات یافت [illegible] باز گرفتند و چون طلب میراث کرد گفتند ترا از پدر میراث
نباشد او گفت [illegible] صدقه [illegible] والمسکین وابن السبیل و درویش و [illegible] حق ایشان بده [illegible]
واسراف [illegible] کردن باشد در معصیت [illegible] مال در معصیت نفقه مکن مجاهد گفت اگر کسی همه مال در حق خرج کند اسراف و تبذیر نباشد
و اگر مدی در باطل خرج کند اسراف باشد و اسراف کنندگان برادر شیطان اند [illegible] و شیطان همیشه کافر [illegible] نعمت [illegible]
واما تعرضن عنهم و اگر تو روی بگردانی از ایشان [illegible] بنیکوی کردن با ایشان برای طلب کردن رحمت یعنی روزی [illegible]
تعالی انشاء الله [illegible] صدقه [illegible] سخن خوش صدقه باشد [illegible] رسول [illegible]
[illegible] بده و گفت ولا تجعل یدک مغلولة الی عنقک دست خود در گردن خود [illegible]
[illegible]
گفت سبب نزول این آیه آن بود که روزی رسول نشسته بود کودکی آمد و گفت یا رسول الله مادرم ترا دعا میکند و میگوید [illegible]
پیراهنی [illegible] رسول گفت [illegible] چیزی نیست که او را [illegible] کودک برفت و باز آمد و گفت میگوید که آن پیراهن
که در بر داری بده رسول [illegible] برخاست و در خانه رفت و پیراهن بیرون کرد و بوی داد [illegible]
نماز بگذرد رسول خدای بیرون نیامد صحابه [illegible] برخاست و در حجره رفت و دید که رسول برهنه [illegible] خدای [illegible] این آیه
فرستاد ان ربک یبسط الرزق [illegible] خدای تو روزی [illegible] فراخ گرداند [illegible] تنگ گرداند [illegible]
خواهد مالک قبض و بسط اوست [illegible] بندگان خود آگاه و بیناست [illegible] مصلحت [illegible]
[illegible] سازد ولا تقتلوا اولادکم خشیة املاق نحن نرزقهم وایاکم ان قتلهم کان خطأ کبیرا ولا تقربوا الزنی انه کان فاحشة
وساء سبیلا ولا تقتلوا النفس التی حرم الله الا بالحق ومن قتل مظلوما فقد جعلنا لولیه سلطانا فلا یسرف فی القتل انه کان
منصورا چون معلوم شد [illegible] که قبض و بسط روزی [illegible] فرزندان خود را [illegible]
[illegible] در حق [illegible] عرب که دختر خود را زنده در گور میکردند خدای تعالی ایشان را ازین نهی کرد و گفت [illegible]
[illegible] خطای بزرگ [illegible] ولا تقربوا الزنی بزنا کردن نزدیک [illegible]
[illegible]
کرده است [illegible]

رسول خدای [illegible]

شرع فرموده باشد الا که گفت ومن قتل مظلوما هر که او را بظلم بکشند ولی او را قوت و دستی و ولایتی داده ایم
بر کشنده وی تا اگر خواهد قصاص کند و اگر خواهد عفو کند و ببخشد برای آنکه قصد قتل [illegible] اسراف مکن و خون ناحق مریز [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
احسان و کفر بعد ایمان و قتل نفس [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
و اگر [illegible] ولا تقربوا
مال الیتیم الا بالتی هی احسن حتی یبلغ اشده واوفوا بالعهد ان العهد کان مسئولا واوفوا الکیل اذا کلتم وزنوا
بالقسطاس المستقیم ذلک خیر واحسن تأویلا ولا تقف ما لیس لک به علم ان السمع والبصر والفؤاد کل اولئک
کان عنه مسئولا و گرد مال یتیم مگردید الا بوجهی که نیکوتر [illegible]
[illegible]
واوفوا بالعهد [illegible]
مال یتیم [illegible]
[illegible]
[illegible]
بر کسی [illegible]
[illegible] ولا تمش
فی الارض مرحا انک لن تخرق الارض ولن تبلغ الجبال طولا کل ذلک کان سیئه عند ربک مکروها ذلک مما اوحی الیک ربک
من الحکمة ولا تجعل مع الله الها آخر فتلقی فی جهنم ملوما مدحورا افاصفاکم ربکم بالبنین واتخذ من الملائکة اناثا انکم لتقولون
قولا عظیما [illegible]
[illegible]
[illegible]
تعالی [illegible]
گفت لا تجعل مع الله الها آخر [illegible] ولا تجعل مع الله الها اخر

و اگر خواهد دیه طلب کند

وانتصابش نیز بمعنی از شرک برای اکر توحید سر جمله حکمتهاست وان امتست که میکوید ولا تجعل مع الله الها اخر فتلقی
جهان خدای دیکر بمیرا ازینجا که اکر نرادی در دوزخ انداخته ملامت کرده و خوار کرده و دور کردانیده از رحمت باشی اکر خطاب
کرد با کافران که کفتند که فرشتکان دختران خدای اند وکفت ابا خدای بر کزید شمارا به پسران و فرشتکان را دختران خود
کرفت یعنی کسی این کند که شما بخدای حواله میکنید انکم لتقولون یعنی که شما کفتار بزرکی میکوئید بر خدای وانچه
بر خود روا نمیدارید و خود را بخدای تفضیل می نهید که پسران را بخود حواله میکنید و دختران را بخدای ولقد صرفنا فی هذا القران
لیذکروا وما یزیدهم الا نفورا قل لو کان معه الهة کما یقولون اذا لابتغوا الی ذی العرش سبیلا سبحانه وتعالی عما یقولون
علوا کبیرا تسبح له السموات السبع والارض ومن فیهن وان من شیء الا یسبح بحمده ولکن لا تفقهون تسبیحهم انه کان حلیما غفورا
یعنی کردیم درین قران دلیلها مکرر نمودیم و حجتها مفصل کردانیدیم واز هر کونه مثل زدیم و وعد و وعید بیان کردیم تا باشد که تفکر
تامل کنند و عاقلان [illegible] کنند و بدان متعظ شوند و تنبیه کیرند و معنی [illegible] ایشان را این قران بکرر رسیدن یعنی ایشان
از اندیشه [illegible] نزول این ایات الا نفورا و دوری از قبول حق [illegible] کفار ایشان را اکر خدایان دیکر
و دلیل کفت بر وحدانیت وکفت رسول خود را بکوی ای محمد اکر با خدای خدایان بودندی چنانکه شما کفتید و میکوئید
طلب کردندی بخداوند عرش راهی [illegible] زدند و متقرب باوی کردندی اکر واقف باشند یا بمعنی از عطف و [illegible]
او حسن بصری کفت طلب میکردندی راهی بروی غلبه کنند بیکانه و منزهست و متعالی از انچه میکویند علوی بزرک و
عظیم تسبیح له السموات او ست ان خدای که تسبیح میکنند او را اسمان هفتکانه و زمین هرچه در اسمان و زمین است همه
حال انانکه دلیل اند بر صانع و از همه کارها و بر صفات کمال وی و بر انکه جایز نیست و بر او شریک و همتا و مجاز کو
هیچ موجودی از موجودات الا که برین وجه تسبیح میکوید زیرا که همه مصنوع اند محتاج صانع اند که مصنوع صانع
صانع ولیکن شما در نمی یابید و فهم نمیکنید تسبیح ایشان را چون نظر نمیکنید در ان دلالت ایشان بر توحید انه کان
حلیما غفورا اندر تیکی خدای بردباری امرزنده است عبد الله عباس کفت وان من شیء الا یسبح مخصوص است بجا
دون جمادات نبات و کفت مراد حیوانات و نباتات و چیزهای نامیه ابو الخطاب کفت با یزید رقاشی
بودیم و حسن بصری بر طعام چون خوان نهادند بر حسن کفت یا ابا سعید الحمد لله خدای را کفت و تسبیح کردی
ازان چیز که روایت کرده اند که انحضرت کفت ما عضدت عضاه الا بترکها التسبیح در خت ما نیز هلاک نکر
نیکنند در خبرست که رسول صلی الله علیه وسلم جابر بود و جبرئیل ایستاده و او را طبقی انار و انکور از بهشت اورد رسول انار بخورد
او تسبیح کرد ابو المومنین علی از ان بخورد و بر دست او هم تسبیح کرد همچنین حسن و حسین علیه السلام از ان بخوردند بر دست ایشان
نیز تسبیح کرد یکی از جمله صحابه بر دست کرفت در دست او تسبیح نکرد جبرئیل کفت این طعام بهشت در دنیا نخورد الا
پیغمبری یا وصی پیغمبری یا فرزند پیغمبری واذا قرات القران جعلنا بینک وبین الذین لا یؤمنون بالاخرة حجابا مستورا وجعلنا
علی قلوبهم اکنة ان یفقهوه وفی اذانهم وقرا واذا ذکرت ربک فی القران وحده ولوا علی ادبارهم نفورا نحن اعلم
بما یستمعون به اذ یستمعون الیک واذ هم نجوی اذ یقول الظالمون ان تتبعون الا رجلا مسحورا انظر کیف ضربوا
لک الامثال فضلوا فلا یستطیعون سبیلا وچون تو قران خوانی ای محمد ما میان تو و دشمنان تو که ایمان ندارند
بسرای باز پسین حجابی کنیم مستور و پوشیده از چشمهای ایشان تا از انبیاء نقمت خویش حق مر رسول را از چشمهای
ایشان در حجابی کردی که ایشان در کذشتند و وی را نه بدیدندی سعید جبیر روایت کرد که چون تبت یدا ابی لهب فرود

لهذه من ابی لهب بیامد تا رسول را ایذا کند و از نی سلیط بود یکی از جمله اصحاب کفت یا رسول الله این زن اینک فرو دارد
از وی احتراز کن که او زنی پلید زبانست رسول صلی الله علیه وسلم کفت سبحان الله بینی و بینها این تسبیح سبحان من و بیان او دستا او بیا
و رسول را ندید ان صحابی را کفت این صاحب تو مرا هجو کرده است کفت او شعر نکوید کفت راست کفتی و برکشت صحابی
کفت یا رسول الله او ترا ندید کفت نه فرشته بیامد و مرا ازو در حجاب کرد اکر کفت او اذا ذکرت ربک چون تو یاد کنی خدای
خود را در قران بیکانکی و وحدانیت مفسران کفته اند چون کفتی لا اله الا الله این کافران برکردند و پشت برکردندی چون
و کرزان یعنی ایشان میخواستند که اکر خدایان ایشان کسی چون میکنی از تو می رمند و میکریزند نحن اعلم ما داناتریم بانچه ایشان
استماع ان میکنند از لغو کردن و استهزا نمودن بقران در وقتی که استماع تو میکنند و قران می شنوند و وقتی که ایشان
یکدیکر را راز میکویند در حق تو بعضی کویند دیوانه است بعضی کویند شاعر است بعضی کویند ساحر است اذ یقول
الظالمون چون کویند ستمکاران چون ولید مغیره و اصحاب او که ایشان مکر که پیروی میکنند شما مکر مردی را که جادو کرده اند
بروی تخلیط العقل کرده است اکر کفت انظر بنکر تا ترا چکونه مثل زده است و بچه تشبیه کرده اند از شبهات چون
شاعری و ساحری و کاهنی و دیوانکی فضلوا ایشان کمراه بودند و متحیر شده اند و حیرت ناشناختند وراه بتو نتوانستند
اوردن که نظر کردندی در احوال معجزات تا ایشان را بتحقیق حسن تو رسانیدندی وقالوا ائذا کنا عظاما ورفاتا ائنا
لمبعوثون خلقا جدیدا قل کونوا حجارة او حدیدا او خلقا مما یکبر فی صدورکم فسیقولون من یعیدنا قل الذی فطرکم
اول مرة فسینغضون الیک رؤوسهم ویقولون متی هو قل عسی ان یکون قریبا یوم یدعوکم فتستجیبون بحمده وتظنون
ان لبثتم الا قلیلا این کافران کفتند چون ما مرده باشیم و استخوان شویم و ریزیده و پوسیده
کردیم ما را خلق نو باز کردند این تعجب و استبعاد حشر و نشر عبد الله عباس کفت مراد برفات کرد و مجاهد کفت
خاک است حق تعالی خطاب کرد محمد را که جواب ایشان باز ده بکوی که شما سنک باشید یا اهن یا خلقی
که در سینه شما در اول افتد از انچه بزرکتر است باشد خدای تعالی قادر باشد که شما را اعاده کند و باز آدمی زنده کرداند
درین خلق خلاف کرده اند بعضی کفته کوه است مجاهد کفت اسمان و زمین است و مفسران کفتند مراد مرک است
یعنی اکر بمثل مرک شوید من شما را مرک بکشانم و بمیرانم و اکر زنده کردانم عبد الله عباس و سعید جبیر کفتند کافران
رسول را کفت لو کنت الموت چکونه اکر ما موت شویم ما را کی بمیراند خدای تعالی کفت ازمرک بزرکتر چیزی نبود
دل ایشان اکر خود مرک شوید بمیرید و باز زنده شوید و این انست که از ان ایشان خبر داد وکفت فسیقولون
بود که ایشان کویند که چون چنین شویم که کفته شد ما را اعاده کند و زنده کرداند تو بکوی ایشان را که ان خدای که
اول بار شما را بیافرید زنده کرداند چون تو این سخن بکوئی زود بود که ایشان سرهای خود را بجنبانند بر سبیل استهزاء
افسوس وکویند ای محمد این که تو میکوئی کی خواهد بود تو بکوی ایشان را ای محمد که عجب نباشد که نزدیک باشد و از ان روز
اکر چنان کرد وکفت روزی که شما را دعوت کند خدای و بر انکیزد از کورها شما مطیع و منقاد باشید و جواب کوئید
و رفتن از کورها بر انید و کمان برید که در کور درنک کرده اید مکر زمانی اندکی فتستجیبون بحمده ابن عباس کفت مراد بحمد
امر و فرمان اوست و کفت حاد بن الله سعید جبیر کفت از کورها بر انید و میکوئید سبحانک اللهم وبحمدک و در
استقبال زمان دو وجه کفته اند یکی انکه چون رستخیز بحشت و رجوع بینند کمان برند که مقام ایشان در کور اندک
بوده است و دیکر انکه مراد تقریر حال ایشان در رحمت انتقال بدنیا تا اخرت است نمکر شما کفت چه بوده کان ایام کمن [illegible]

کان [illegible] وقل لعبادی یقولوا التی هی احسن ان الشیطان ینزغ بینهم ان الشیطان کان للانسان عدوا مبینا ربکم
اعلم بکم ان یشا یرحمکم او ان یشا یعذبکم وما ارسلناک علیهم وکیلا وربک اعلم بمن فی السموات والارض ولقد فضلنا بعض
النبیین علی بعض وآتینا داود زبورا بگوی ای محمد بندگان مرا که مومنان اند تا بگویند آن کلمه که آن نیکوتر باشد یعنی
که بقبول نزدیکتر باشد و آن فرمایند که خدای فرموده و از آن نهی کنند که خدای نهی کرده و با یکدیگر سخن خوش گویند و خطاب
نیکو کنند چنانکه یرحمک الله و عافاک الله و مانند این و نباید که متابعت شیطان کنند که شیطان در میان ایشان
فساد و دشمنی اندازد و وسوسه کند به بدی کردن با یکدیگر و شیطان همیشه آدمی را دشمن بوده است آشکارا از عهد
آدم و باشد تا بقیامت ربکم اعلم بکم خدای شما بشما و احوال شما عالمتر است و بتدبیر مصالح شما داناتر است اگر
خواهد بر شما رحمت کند بفضل خویش و اگر خواهد عذاب کند بعدل خویش و او عالم است بتفاصیل اعمال شما و
مقادیر استحقاق شما آنگه خطاب کرد با رسول و گفت ما ترا نفرستاده ایم تا وکیل باشی بر ایشان و ما ترا بر ایشان
موکل نکرده ایم تا ایشان را بر اسلام مجبور کنی و بقهر بر ایمان داری و از کفر و عصیان منع کنی و باز داری ما ترا فرستاده ایم
تا ایشان را بشارت دهی و بیاگاهانی از آنچه در پیش ایشان است از کار آخرت و بهشت و دوزخ با ایشان بعد از آن
اگر قبول کنند خود نیکو و اگر نکنند ترا خود با خواستی نیست و ربک اعلم و خدای تو عالمتر است باحوال و اعمال و کار
آنکه در آسمان و زمین اند و بصیرتر داند هر کس را بر حسب آنچه صلاح میداند و استحقاق و اهلیت آن می بخشاند و
رفعت و درجه میدهد از فرشتگان و آدمیان برای رسالت از آن اختیار کند که اهلیت آن دارد ولقد فضلنا
ما تفضیل دادیم بعضی را بر بعضی از فرشتگان و آدمیان و بعضی پیغمبران را بر بعضی چنانکه آدم را صفوت دادیم
و ادریس را رفعت و نوح را اجابت دعوت و ابراهیم را خلت و موسی را درجه مناجات و عیسی را انواع درجات
سلیمان را ملک دادیم و داود را زبور و محمد را حبیب و عیسی را [illegible] مقدم او کردانیدیم و تورات بشارت رسول یأتی من
بعدی اسمه احمد و در زبور بود نبشتیم ان الارض یرثها عبادی الصالحون قل ادعوا الذین زعمتم من دونه فلا یملکون
کشف الضر عنکم ولا تحویلا اولئک الذین یدعون یبتغون الی ربهم الوسیلة ایهم اقرب ویرجون رحمته ویخافون ن
عذابه ان عذاب ربک کان محذورا وان من قریة الا نحن مهلکوها قبل یوم القیمة او معذبوها عذابا شدیدا کان
ذلک فی الکتاب مسطورا بگو ای محمد ازان کسانی که شما دعوی خدای ایشان میکنید چون خدای از فرشتگان ن
چون عزیر و مسیح و عیسی تا دفع بلیت و کشف مضرت کند از شما فلا یملکون پس نتوانند و مالک نباشند از آنکه بلا
از شما بگردانند و بدیگری از شما باز برند آن جماعت آنند که خدای خود را میخوانند و بخدای خود وسیله و قربت میجویند
هر کدام از ایشان بخدای خود نزدیکتر است وسیله میجوید و امید رحمت خدای میدارند و از عذاب او می ترسند
که عذاب خدای تو صعب است آن بوده است که از آن بترسند و پرهیز کنند چون حال ایشان چنین است مرد عاقل چگونه ایشان را
پرستد و طمع وسیله بخدای ایشان چگونه روا میدارد عبدالله عباس و اکثر مفسران گفتند که مراد عیسی است و مادر او
و فرشتگان که کافران ایشان را می پرستیدند عبدالله مسعود گفت جمعی کافران بودند که جماعتی جنیان را می پرستیدند آن
جنیان ایمان آوردند و خدای پرست شدند خدای تع این آیه فرستاد و این کافران را عیب کرد و حجت فرمود
وان من قریة و نیست هیچ دهی و شهری الا که ما ایشان را هلاک کنیم پیش از روز قیامت یا عذاب کنیم ایشان را
بقتل عذابی سخت بسبب کفر و عصیان ایشان تا کافران را بر سبیل عقوبت و مومنان را بر سبیل امتحان و بعضی گویند

مراد شهرهای کافران است عبدالله مسعود گفت در هر شهری که در وی زنا ظاهر شود و ربا ظاهر شود خدای عز و جل دستوری دهد
بهلاک آن شهر اکنون بیان کرد که این لا محالة خواهد بود که در کتاب لوح محفوظ است وما منعنا ان نرسل بالآیات الا ان
کذب بها الاولون وآتینا ثمود الناقة مبصرة فظلموا بها وما نرسل بالآیات الا تخویفا منع وجود چیزی باشد که با
فعل از وجود نیاید از آنکه بر آن قادر باشد و این بر خدای مجاز و استعاره باشد معنی آنکه میگوید که ما را منع نکرد و باز
نداشت از فرستادن آیات و معجزات بر حسب اقتراح ایشان الا [illegible] از حکمت و آن تکذیب گذشتگان
پیشینیان است که چون پیغمبران پیشین آیه و معجزه نمودند چنانکه ایشان درخواستند چون آیه بدیدند تکذیب کردند
ما ایشان را عذاب استیصال فرستادیم و هلاک کردیم و حکم ما اینست که هر کرا آنچه خواهد چون بیابد و تکذیب کند و ایمان
نیاورد او را هلاک کنیم و چون دانستیم که اینان نیز تکذیب کنند و باور ندارند و مستحق عذاب استیصال
گردند آنچه خواستند ندادیم [illegible] که حکم ما در این امت آنست که ایشان را عذاب استیصال نکنیم از شرف و کرامت
محمد صلعم عبدالله عباس گفت سبب نزول این آیه آن بود که اهل مکه رسول را گفتند اگر تو پیغمبری کوه صفا را برای ما
زر کن خدای تع این آیه فرستاد و گفت ما را از این منع نیست الا که چون بکنیم شما تکذیب کنید چنانکه امتان گذشته کردند
آنگه شما مستحق عذاب استیصال گردید چنانکه ایشان گشتند آنگه گفت وآتینا ثمود الناقة ما ثمود را که از صالح ناقه خواسته بودند در
خواستند دادیم ناقه که ایشان را بصیرت رسانیده بود [illegible] روشنی بود آشکارا که نظر کردند [illegible]
شد [illegible] که معجزه بود مستحق عذاب گشتند و ما آیات که فرستیم برای تخویف و ترسانیدن فرستیم تا بترسند و
ایمان آرند قتاده گفت خدای بندگان را ترساند بآنچه خواهد تا باشد که اندیشه کنند و بیدار گاه او روند و در دعا
کردی گوفه زلزله شد عبدالله مسعود گفت ای بندگان خدای شما را رضای خود میخواهد توبه کنید و رضای خدای
حاصل کنید واذ قلنا لک ان ربک احاط بالناس وما جعلنا الرؤیا التی اریناک الا فتنة للناس والشجرة الملعونة فی
القرآن ونخوفهم فما یزیدهم الا طغیانا کبیرا یاد کن ای محمد چون گفتیم ما ترا که خدای تو محیط است بمردمان یعنی علم وی
محیط ایشانست و از علم او بیرون نیستند اقوال و افعال ایشان میداند و گفته اند که معنی آنست که ما حکم دادیم
بتو و گفتیم که خدای تو محیط قریش است و هلاک کند ایشان را یعنی بشارت دادیم ترا بجنگ و نصرت دادن
و نکردیم آن خواب را که بتو نمودیم الا فتنه و آزمایشی مردمان را و گفته اند که مراد بآن خواب معراج است و رسول را
چنانکه در بیداری معراج بود در خواب هم معراج بود سمرة بن جندب الفزاری گفت که رسول را عادت چنان بود
که چون نماز صبح بگزاردی روی با مردم آوردی و گفتی هیچکس خوابی دیده اگر کسی در شب خواب دیده بودی بگفتی و آنحضرت
او را تعبیر کردی روزی روی با ما آورد و گفت هیچ یک از شما دوش خوابی دیده گفتیم نه گفت من دوش در خواب
دیدم که دو کس بیامدند و مرا گفتند برخیز و با ما بیا من برخاستم و با ایشان رفتم مرا ببردند تا بیابانی رسیدیم نظر
کردم مردی دیدم سنگی بزرگ بدست گرفته و مردی دیگر افکنده و بآن سنگ سر او میکوفت چون سنگ را
بینداختی باز سر او همچنان شدی که بود دیگر باره سنگ بر داشتی و سر او بکوفتی من گفتم این چیست مرا گفتند برو از آنجا
برفتم مردی را دیدم بقفا افکنده و مردی دیگر کلوبی آهنین بدست گرفته و بآن دهن او میدرید و گوشت او باز
میکرد از یکجانب بپرداختی و با دیگر جانب آمدی آن درست شده بودی چون از این نیز بپرداختی با آن جانب شدی
من گفتم سبحان الله این چیست مرا گفتند از اینجا برو برفتم خانه دیدم مانند تنوری سر او تنگ و زیر او فراخ

بر آن آتش در نگاه کردم جماعتی مردان و زنان را دیدم برهنه آتش از زیر ایشان برمی آید و ایشان را بر سر می آورد و ایشان
فریاد میکردند گفتم ایشان کیانند مرا گفتند برو از آنجا برفتم بجوئی رسیدم از خون سرخ و در آن جوی مردی شنا میکرد
و بر کناره جوی مردی نشسته بود و سنگهای بسیار پیش او ریخته هرگاه که آن مرد از جوی برآمدی آن مرد سنگی از آن سنگها
در دهان وی نهادی او فرو بردی و باز دیگر در آن جوی شدی من گفتم این چیست مرا گفتند از آنجا برو برفتم مردی را
دیدم کریه منظر بغایت همچنین آتش میکرد دیدم گفتم این چیست گفتند برو از آنجا رفتم ببوستانی رسیدم بغایت خوش
و خرم در وی انواع درختان میوه و شکوفه و جویهای آب روان و درختان بزرگ که در زیر آن پیری نشسته بود
و پیرامن او کودکان نشسته گفتم این پیر کیست و این کودکان کیستند مرا گفتند برو از آنجا رفتم درختی دیدم سخت بزرگ
و بغایت نیکو مرا گفتند بر آن درخت شو بر آن درخت شدم و ایشان نیز برآمدند از آنجا بشهرستانی رسیدیم بنا کرده به خشتها از زر و سیم — بر آن درخت شدم
در آن شهر شدیم مردمانی دیدیم یک نیمه ایشان بغایت زشت و از آنجا جویی بود بغایت خوش آب او از شیر سفیدتر
این دو مرد که با من بودند ایشان را گفتند درین جوی فرو شوید و خود را بشوید ایشان خود را بشستند و آن پلیدی و زشتی
از ایشان زایل شد و صورت ایشان نیکوترین صورتها گشت ایشان را گفتم که این جا بس عجب چیزها دیدم گفتند
آن مرد را که سر او میکوفتند وی مردی است قرآن خوان در نماز غفلت و تقصیر میکند و آن مرد که دهن بدریدند
او مردی است که از خانه بیرون آید دروغ بگوید تا در آفاق عالم برسد و آن مردان و زنان که در تنور آتش بودند زناکارانند
و آن مرد که سنگ در دهن او می نهادند ربا خوار است و آن مرد کریه منظر که آتش می افروخت مالک دوزخ است
و آن پیر که در زیر آن درخت نشسته بود ابراهیم خلیل است و آن کودکان کودکانی اند که در فطرت اسلام
وفات یافته اند و آن قوم که نیمه ایشان زشت و نیمه خوب جماعتی اند که عملی و بدی کرده اند و آن جوی که ایشان
در آنجا رفتند و پاکیزه گشتند توبه است و آن روضه که دیدی بهشت عدن است و آن شهرستان سرای شهیدان
آنگه مرا گفتند بالا نگر نگه کردم مانند ابر سفید گفتند این جای تست من جبرئیلم و او میکائیل گفتم بارک الله فیکما مرا رها
کنید تا بجای خود در روم گفتند وقت نیست ترا در دار دنیا عملی مانده است چون تمام کنی بدینجا رسی این قول
عبدالله عباس است و مجاهد و عکرمه و علی بن طلحه گفت این خواب آن بود که رسول صلعم در خواب دید که او در
مکه است با صحابه بکعبه آهنگ میکرد و مشرکان بیامدند و او را منع کردند رسول صلعم بازگشت جماعتی را فتنه شد
سالی دیگر برفت و مکه بگشاد و در مکه رفت خدای تعالی این آیه فرستاد ولقد صدق الله رسوله الرؤیا بالحق و
از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام روایتست که این خواب آن بود که رسول صلعم در خواب دید که جماعتی بوزینگان
بر منبر وی برمی شدند و فرو می آمدند او دلتنگ شد جبرئیل علیه السلام آمد او را خبر داد که بنی امیه بر منبر تو تغلب کنند در
که چون رسول این خواب بدید دیگر کسی لب او خندان ندید تا پیش خدای رفت والشجرة الملعونة فی القرآن و
نگردانیدیم آن درخت لعنت کرده را در قرآن مگر برای فتنه مردمان و این درخت زقوم است چون اصحاب این آیه در
لعن انداز آنجا که گفت انها ... ایشان ملعون شدند صفت ایشان بر درخت اجرا کرد بر سبیل مجاز و
فتنه مردمان بدان بود که چون این آیه آمد که ان شجرة الزقوم طعام الاثیم ابو جهل گفت ابن ابی کبشه محمد کی است که
میگوید در میان آتش درختی است و آتش درخت را بسوزد چگونه در وی روید امام محمد باقر علیه السلام گفت درخت ملعونه
بنی امیه اند و نخوفهم و ما ترسانیم ایشان را و بیم کنیم و تخویف و انذار ما نمی افزاید ایشان را مگر طغیان بزرگ و عصیان عظیم

وإذ قلنا للملائكة اسجدوا لآدم فسجدوا إلا إبليس قال أأسجد لمن خلقت طينا قال أرأيتك هذا الذي كرمت علي لئن أخرتن إلى يوم
القيامة لأحتنكن ذريته إلا قليلا قال اذهب فمن تبعك منهم فإن جهنم جزاؤكم جزاء موفورا واستفزز من استطعت منهم
بصوتك وأجلب عليهم بخيلك ورجلك وشاركهم في الأموال والأولاد وعدهم وما يعدهم الشيطان إلا غرورا
إن عبادي ليس لك عليهم سلطان وكفى بربك وكيلا و یاد کن ای محمد چون گفتیم فرشتگان را که سجده کنید آدم را سجده
کردند الا ابلیس که سجده نکرد و گفت آیا من سجده کنم کسی را که تو او را از گل آفریده و در حالی آفریده که او گل بود و شیطان گفت
خبر ده مرا ای بار خدایا که این کیست این شخص را که بزرگوار کردی و بر من تفضیل نهادی چرا تو او را بر من اختیار کردی من بهترم از وی
ابتدا کرد و گفت اگر تاخیر کنی و اجل من باز پس داری تا روز قیامت از بیخ و بن بر کنم فرزندان او را الا اندکی را از ایشان
و آن ایشان معصوم باشند و وجهی دیگر آنست که آیا تو می بینی این را که بر من تکریم کردی و تفضیل نهادی که مرا تاخیر کنی و مهلت
دهی تا روز قیامت من فرزندان او را بر معصیت دارم تا معصیت کنند و لشکر او از بیخ و بن بر افکنند از بیخ
برکنم مگر اندکی را از ایشان خدای تعالی او را گفت برو بکار خویش که هر که پیروی تو کند و تابع تو باشد از فرزندان آدم
دوزخ جزای ایشانست تمام آنگه با شیطان خطاب کرد و گفت بر سبیل تهدید و وعید برو و برانگیز و سبکبار کن و از جای
برکن هر که را توانی از ایشان بآواز خود یعنی بدعوت خود ایشان را با معصیت و هر آوازی که با معصیت دعوت کند از
لشکر ابلیس شد مجاهد گفت مراد از این امر سرود است و اجلب علیهم و گرد کن بر ایشان سواران و پیادگان خود را
عبدالله عباس گفت ابلیس را سواران و پیادگانند از جن و انس هر سوار و پیاده که در معصیت خدای سعی کند او از لشکر
ابلیس باشد و شارکهم فی الاموال والاولاد و با ایشان شریک شو در مال ایشان و فرزندان ایشان بعضی از مفسران گفتند
که مراد ازین مالی است که از معصیت بدست آرند عطا گفت ربا است قتاده گفت آنست که مشرکان بحیره
و سائبه و وصیله و حام کردند و مراد باولاد آن فرزندان اند که از حرام حاصل آید و آن کشتن ایشان را و گفته اند مشارکت در اولاد
آنست که فرزندان را عبد الحرث و عبد الشمس نام نهادندی وعدهم و وعده ده ایشان را وعدهای باطل از طول امل و درازی
اجل و شفاعت بتان آنگه گفت وعده نمی دهد ایشان را شیطان مگر غرور و فریب ان عبادی بدرستی که بندگان من بر
ایشان دستی و راهی نبود و تسلطی نباشد و این از بهر سبیل مذلت و خواری شیطان گفت تا نپندارد که بندگان مخلص او
دعوت شیطان را اجابت کنند و او را مطیع و منقاد باشند بنده بنده اوست خدای تعالی بس است وکیل و نگاه دارنده
که کار خود با وی گذارند و بر وی توکل کنند تا ایشان را از بدی شیطان نگاه دارد ربكم الذي يزجي لكم الفلك في البحر لتبتغوا
من فضله إنه كان بكم رحيما وإذا مسكم الضر في البحر ضل من تدعون إلا إياه فلما نجاكم إلى البر أعرضتم وكان الإنسان
كفورا أفأمنتم أن يخسف بكم جانب البر أو يرسل عليكم حاصبا ثم لا تجدوا لكم وكيلا أم أمنتم أن يعيدكم فيه تارة أخرى فيرسل
عليكم قاصفا من الريح فيغرقكم بما كفرتم ثم لا تجدوا لكم علينا به تبيعا خدای شما آنست که برای شما کشتی در دریا میراند تا شما
طلب کنید از فضل و نفقت او یعنی تجارت و بازرگانی و اگر نه تسخیر او بودی این کشتی را که یک سنگ یا آهن که بر سر نهید
اگر صد هزار من در کشتی نهی فرو نرود و چنین نبودی این همه از رحمت اوست بر خلقان و او همیشه بر شما مشفق و مهربان
است آنگه احوال ایشان یاد کرد و گفت چون رسد شما را بیماری و رنجی شما را باشد از خوف غرق شدن از خاطر و وهم
شما گم گردد آنکس که می پرستید بغیر او بشما رسد مگر خدای یعنی چون دریا مضطرب شود و باد مخالف جستن گیرد و امواج دریا شما را
گرد و شما از غرق ایمن نباشید آنکه معبودانی را که می پرستید جز خدای از شما گم شوند و از یاد و خاطر شما برود کسی را نخوانید مگر خدای را

جل جلاله پس چون نعمت و رحمت خود شما را نجات دهد و به بیابان و خشکی رساند شما از خواندن وی اعراض کنید و روی بگردانید
و در نعمت وی کافر شوید و ادمی همیشه کافر نعمت بوده است افامنتم ایا ایمن شده اید از آنکه باز گرداند شما را جانب زمین یا در
زمینی که شما در آن باشید بزمین فرو برد شما را چنانکه قارون را فرو برد او یرسل علیکم حاصبا یا بر شما بادی سخت که سنگ ریزه آرد [illegible]
مسلط کرداند بر شما تا سنگ بر بارد و شما را سنگسار کند یعنی چون از دریا نجات یافتید و به بیابان و خشکی رسیدید بار دیگر
با کفر و معصیت شدید در کش چرا ایمن شدید از آنکه شما را عذاب سخت کند بخسف که زمین شما را فرو برد یا باد و سنگستان
هلاک کند ام امنتم یا بار دیگر بدریا برد و بادی سخت بر شما فرستد بادی که بشکند [illegible] و خانه ها بشکند پس شما را غرق کند بسبب کفران
نعمت که از دریا خلاص یافتید پس آنگه نیابید برای خود کسی را که تابع شما باشد تا شما را نصرت کند و انتقام و کینه شما از ما
خواهد ولقد کرمنا بنی ادم وحملناهم فی البر والبحر ورزقناهم من الطیبات وفضلناهم علی کثیر ممن خلقنا تفضیلا یوم ندعوا
کل اناس بامامهم فمن اوتی کتابه بیمینه فاولئک یقرؤن کتابهم ولا یظلمون فتیلا ومن کان فی هذه اعمی فهو فی الاخرة اعمی
واضل سبیلا ما فرزندان ادم را گرامی کردیم و بزرگ گردانیدیم بعقل و نطق و تمیز و صورت نیکو و قامت راست و [illegible]
و با آنکه ایشان را مسلط کردیم بر آنچه در زمین است و در بیابان بر حیوانات و چهارپایان و در دریا بر کشتیها چنانکه [illegible]
فی البر والبحر ایشان را در دریا بر کشتیهای روان بر داشتیم و در بیابان بر مرکبها تا هر جای که خواهند روند بتجارت و بر ایشان
باشند و روزی کردیم ایشان را از طعامهای لذیذ و شرابهای پاکیزه و خوش و خوشگوار از انواع حلواها و شیرینیها و تفضیل ادم
ایشان را بر بسیاری از آنها که بیافریدیم تفضیل دادنی [illegible] که در اندر تفضیل فرشتگان بر پیغمبران [illegible]
بعضی گفتند فرشتگانند و ادمیان [illegible] معتمد نیست برای آنکه حق [illegible] اکرام و تفضیل جمله بنی ادم [illegible]
که جمله آدمیان از فرشتگان بهترند کلبی گفت بنی ادم مفضل اند بر همه خلق خدای الا بر گروهی از فرشتگان [illegible]
تو بنی ادم را در دنیا انواع نعمت دادی که از آن میخورند و تمتع میکنند ما را عوض این در اخرت بده خدای تعالی گفت من فرزندان
آنکه او را بدست خود آفریدم [illegible] مانند آنکه [illegible] نکنم [illegible] روایت کرده اند که از ابو هریره رسید که [illegible]
ایشان گفت المؤمن اکرم علی الله من الملائکة الذین عنده مؤمن بر خدای گرامی تر است از فرشتگان که نزدیک او اند یوم ندعوا
کل اناس یاد کن ای محمد روزی که ما دعوت کنیم و بخوانیم هر قومی را بامام خود و پیشوای ایشان [illegible] باز خوانیم ایشان را
تا این امام کیست مجاهد و بعضی مفسران گفتند که مراد رسول است ضحاک گفت کتاب است [illegible] او و عزت کنیم
ابو العالیه گفت اعمال است یعنی باز خوانند هر کسی را بکردار [illegible] و گفت نامه اعمال است و دلیل این آیه [illegible]
فمن اوتی کتابه بیمینه ابو هریره از رسول صلعم روایت کرد که [illegible] خدای تعالی خلق کند روز قیامت [illegible]
که عوض [illegible] ایمان [illegible] کردی [illegible] ایمان دعوت میکنند اهل این [illegible] اهل نماز را از
در نماز [illegible] اهل روزه را [illegible] و اهل حج [illegible] و اهل جهاد را از در جهاد و اهل صدقه را از در صدقه [illegible]
[illegible] که [illegible] بیشتر [illegible] که ایشان را [illegible] باز خوانند
[illegible] حکمت [illegible] موافق [illegible] حسن و حسین [illegible] عبد الله
عباس گفت مراد امامیست که [illegible] ضلالت [illegible] امیر المؤمنین [illegible]
روایت کرده است از رسول خدای صلعم که هر قومی [illegible] باز خوانند بامام زمان ایشان و کتاب [illegible]
و کتاب خدای ایشان [illegible] روایت کرده اند که او گفت [illegible] یوم القیامة [illegible]

جاهلیه

اکرم م

الی من تتولونه فرفعوا الی رسول الله صلعم فحدثتم البنا قال بن تردون یدیکم الی الحجر [illegible] قالوا ماتقی ای دوستان [illegible]
نامه ابو احمد [illegible] بیدتر آن گفت که چون روز قیامت باشد هر قومی را با کسی دعوت کنند که وی اقتدا کرده فمن اوتی کتابه
بیمینه [illegible] که نامه اعمالش بدست راست او دهند ایشان نامهای خود را برخوانند و بر ایشان هیچ ظلم نکنند و فتیل این [illegible]
که چون [illegible] در میان دو انگشت حاصل کردد [illegible] در میان [illegible] باشد [illegible] کنایت
از قلت و حقارت است آنگه گفت ومن کان فی هذه اعمی هر که درین دنیا کور باشد در راه نجات و رستگاری [illegible] در اخرت
هم کور باشد در راه بهشت راه نیابد عکرمه گفت جماعتی از یمن آمده بودند عبد الله عباس را ازین آیه سوال کردند گفت
[illegible] ازین آیه بخوانید ربکم الذی یزجی لکم الفلک فی البحر تا انجا وفضلناهم علی کثیر ممن خلقنا تفضیلا آنگه گفت [illegible]
آیات و دلالات که بشاهدت و محسوس نابینا باشد در اخرت هم نابینا باشد و نابینای آخرت آنست که از
رحمت خدای [illegible] باشد و در خسارت و نکال عذاب خدای باشد و از [illegible] نابینای عبارت کرده است چنانکه از نعمت
و رحمت که اهل بهشت باشند بروشنی چشم عبارت کرد آنجا که گفت فلا تعلم نفس ما اخفی لهم من قرة اعین جزاء بما کانوا یعملون
و شاید که نابینایی ایشان در اخرت بر سبیل عقوبت باشد و بیان این در حق او اخرت [illegible] ونحشره یوم القیامة اعمی قال رب
لم حشرتنی اعمی وقد کنت بصیرا قال کذلک اتتک ایاتنا فنسیتها وکذلک الیوم تنسی الایة وان کادوا لیفتنونک عن
الذی اوحینا الیک لتفتری علینا غیره واذا لاتخذوک خلیلا ولولا ان ثبتناک لقد کدت ترکن الیهم شیئا قلیلا
اذا لاذقناک ضعف الحیوة وضعف الممات ثم لا تجد لک علینا نصیرا وان کادوا لیستفزونک من الارض
لیخرجوک منها واذا لا یلبثون خلافک الا قلیلا سنة من قد ارسلنا قبلک من رسلنا ولا تجد لسنتنا تحویلا عبد الله عباس
گفت وفد ثقیف نزدیک رسول الله صلعم آمدند و گفتند ما با سه کار بکن تا بتو ایمان آریم گفتا آن چیست گفتند نماز
دو تا باشیم و رکوع نکنیم و انجنا در آن بدست خود نشکنیم و دیگر آنکه تا یکسال ما را از لات متمتع شویم رسول صلعم گفت نمازی که در او
رکوع نبود خیری نیست و انجنا در آن بدست بشکنی روا باشد اما تمتع بلات من این حکم نکنم گفتند ما را همی باید که از میان
عرب تخصیص باشد که بما [illegible] دیگران [illegible] اگر بینند جز اگر ایشان گویند [illegible] بخدای ما [illegible] رسول [illegible] انکذاشت
و آب بخواست و وضو و نماز کرد و گفتند یا رسول الله [illegible] بر ایشان [illegible] خدای تعالی این آیه فرستاد وان کادوا
لیفتنونک امر و فرمان آنست که این کافران نزدیک بود که ترا از فرمان ما بگردانند از آنچه ما بتو وحی کرده ایم از
قرآن تا تو افترا کنی بر ما غیر از او و اضافه کنی بما آنچه بتو فرستاده ایم و اگر متابعت ایشان کنی و فرمان ایشان ببری ترا بدو
دوست گیرند و لولا ان ثبتناک و اگر نه آنست که ما ترا بر جای بداشتیم و از وسوسه و کید ایشان نگاه داشتیم نزدیک
بود که تو اندک میلی کنی با ایشان و بعضی از آنچه از تو درخواستند با ایشان دهی اگر چنان کردی بچشانیدیمی ترا دو چندان
عذاب که در دنیا عاصیان را چشانیم و دو چندان که در اخرت چشانیم ایشان را و آنگه هیچ یاری و یاوری نیافتی که ترا از ما نصرت کند
در خبرست که چون این آیه آمد رسول صلعم دعا کرد و گفت اللهم لا تکلنی الی نفسی طرفة عین خدایا مرا یک چشم زدن با خود
مگذار و روایت کرده اند که این آیه آنگه آمد که کافران قریش رسول را گفتند که ما نگذاریم که استلام حجر کنی تا آنگه که بتان ما را بنبی
رسول صلعم با خود گفت بر من چیزی نباشد باین چون خدای داند که ما کاره بتان ایشان ایم آنچه خواهند کنم تا مرا بگذارند
که استلام حجر کنم وان کادوا لیستفزونک و همچنین قریش گفتند خواستند تا ترا از زمین دور کنند آنگه که کفار اتفاق کرده
جمع شدند و اگر بکردندی ایشان را مهلت ندادی مگر اندکی از روزگار و عذاب فرستادی و همه را هلاک کردی کلبی گفت

قبلک من رسلنا

پیغمبرست زمین مو

مراد زمین مدینه است چون رسول صلعم بمدینه آمد جهودان را خوش نیامد پیش او آمدند و گفتند ای محمد تو پیغمبری گوئی
گفتند پس تو دانی که این نه زمین پیغمبرانست زمین شام است ابرهیم آنجا بود و دیگر پیغمبران آنجا بودند و آن زمین مقدس است و آنجا
جای پیغمبرانست و این شهری مجهولست و رسول صلعم بنداشت که نصیحت میکنند خدای تعالی این آیه فرستاد و رسول را
فرمود که [illegible] تو آنجا [illegible] و روایت کرده اند که بعضی از ایشان بعد از آنکه رسول هجرت کرد نماندند الا اندکی
اندک خدای تعالی ایشان را در جنگ بدر هلاک کرد سنة من قد ارسلنا قبلک من رسلنا و طریقه آنکسها که پیش از تو فرستادیم
فرستادیم همچنین بوده است که قوم او را بیرون کردند ایشان را هلاک کردیم با ایشان نیز همان کنیم که با ایشان کردیم
و از سنت و عادت ما آنست که تا پیغمبران در میان ایشان بود عذاب بر ایشان نفرستیم ایشان چرا اختیار میکنند که
که تو از میان ایشان بیرون آئی تا عذاب با ایشان فرود آید [illegible] تو اند از عذاب ایمن گشتن قوله
وما کان الله لیعذبهم وانت فیهم اقم الصلوة لدلوک الشمس الی غسق اللیل وقرآن الفجر ان قرآن الفجر کان مشهودا ومن
اللیل فتهجد به نافلة لک عسی ان یبعثک ربک مقاما محمودا وقل رب ادخلنی مدخل صدق واخرجنی مخرج صدق و
اجعل لی من لدنک سلطانا نصیرا مفسران را در دلوک خلافست ابرهیم النخعی و مقاتل بن حیان و ضحاک و سدی گفتند
که دلوک فرو شدن آفتابست و برین قول امر بنماز شام باشد و دلیل این تاویل حدیث عبدالله مسعود است که او گفت
کان اذا غربت [illegible] المغرب افطار [illegible] چون آفتاب فرو شدن ظاهر شدی رسول صلعم نماز شام بکردی و
و اگر روزه بودی افطار کردی و سوگند خورد که این ساعت وقت این نماز است و هی التی قال الله تعالی اقم الصلوة لدلوک
الشمس عبدالله عباس و جابر بن عبدالله و قتاده و مجاهد و غیر ایشان گفتند دلوک آفتاب زوال آفتابست
قول امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام است و دلیل این حدیث ابو مسعود عقبة بن عمرو است که او گفت که رسول صلعم
فرمود اتانی جبرئیل لدلوک الشمس حین زالت فصلی بی الظهر گفت جبرئیل بیامد در وقت دلوک آفتاب چون زوال آفتاب
بود و نماز پیشین بکرد و من در پی او و جابر بن عبدالله گفت رسول صلعم را دعوت خواندم با جماعتی وقت زوال بود رسول صلعم
بیرون آمد و گفت بیرون آیید که این وقتیست که آفتاب بزوال رسیده و این قول جماعتی چند از فقها باشد
چون دلوک زوال باشد نماز پیشین و دیگر در وی داخل باشد و قوله الی غسق اللیل نماز شام باشد و خفتن و قرآن الفجر نماز بامداد
باشد پس این پنج نماز را مستغرق باشد و دلیل صحت این آنست که رسول صلعم روایت کرد که جبرئیل مرا امامی کرد
نماز پیشین و من در پی او چون سایه هر چیزی مثل آن باشد باز آمد و نماز دیگر بکرد و من در پی او چون شفق فرو شد باز آمد و نماز
شام و خفتن بکرد و من در پی او و چون صبح بر آمد باز آمد و نماز بامداد بکرد و من در پی او روز دیگر چون سایه هر چیزی هم چندان شد
باز آمد و نماز پیشین بکرد و من در پی او و چون سایه دو چندان شد باز آمد و نماز دیگر بکرد و من در پی او و چون آفتاب فرو شد نماز شام بکرد
و چون ثلثی از شب بگذشت نماز خفتن بکرد و چون روز روشن شد دیگر روز باز آمد و نماز بامداد بکرد و گفت ای محمد
این نماز پیغمبرانست که پیش از تو بوده اند آنگه گفت ما بین هذین الصلوتین وقت از میان این دو وقت نمازها وقت
است یعنی روز اول نمازها باول وقت کرد و روز دوم باخر وقت نماز کرد تا بدانی که اول وقت کی است و آخر وقت کی تا
اول و آخر نماز توان کرد اقم الصلوة بپای دار یعنی بدان قیام کن و مداومت نمای نماز برای وقت نگاه داشتن
تا وقت بدید آمدن اول [illegible] و در میانه نماز پیشین و دیگر است چون بدید آمدن [illegible] باشد نماز شام و آنگه خفتن
و قرآن الفجر نماز بامداد است یعنی درین اوقات نمازها بپای دار و شرایط [illegible] بجای آر ان قرآن الفجر کان مشهودا بحقیقت که

نماز بامداد

٢٩١

نماز بامداد نمازیست مشهود و حاضر شده بری بدان وقت فرشتگان روز حاضر شوند برای آنکه وقت نزول فرشتگان روز است
و صعود فرشتگان شب آنگه دیوان عمل بنویسند فرشتگان بر اول دیوان آن کرد اول وقت گنند و این دلیل است بر تغلیس نماز بامداد و استحباب
آنکه گفت و من اللیل فتهجد به و در بعضی از شب بیدار شو و بنماز برخیز تهجد بیدار کردن باشد و این نماز زیادتی است خدای تعالی این زیاده
است گفته اند که این نماز بر رسول صلعم واجب بود [illegible] عسی ان یبعثک ربک مقاما محمودا خدای تعالی برانگیزد ترا در مقام محمود و بیشتر
اهل علم بر آنند که این مقام شفاعت است که اولیان و آخریان تمنای این مقام کنند عبدالله مسعود روایت کند که این مقام عجب
گفت که در قیامت [illegible] صعید واحد جمع کنند سخن نیارد کسی گفتن اولین کسی که او را بخوانند رسول ما باشد قتاده
روایت کرد از انس مالک که رسول خدای گفت روز قیامت مؤمنان گناهکار مجتمع شوند گویند بیائید تا ما شفیعی برانگیزیم تا بر ما رحمت کند
که ما را ازین مقام برهاند نزدیک آدم آیند و گویند ای صفی الله خدا ترا بیافرید و بسجود ملائکه گرامی کرد می خواهیم که ما را شفیع باشی گوید من نه مرد این کارم
من با این همه [illegible] خطیئتی [illegible] بروید بنزدیک نوح آیند و گویند تو اول پیغمبری که خدای ترا بخلق
خلایق فرستاد ما را شفاعت کن گوید من این کار را نشایم بروید بنزدیک ابرهیم خلیل الله شوند و گویند او را [illegible]
جواب دهد که من صاحب این کار نیم بروید بنزدیک موسی شوند گوید من این کار را نشایم [illegible]
باشند من از میان [illegible] خدای [illegible] نزدیک عیسی [illegible]
انجمن [illegible] شفاعت کن تا بخشیده شود من بر خیزم و خدای را حمد و ثنا گویم آنگه شفاعت کنم چندانکه بخواهم بخشیده شود دیگر باره
مرا بخوانند [illegible] شفاعت کنم تا بخشیده شود تا هر کس که گوید لا اله الا الله [illegible]
باشد تا در دوزخ نماند جز کافران [illegible] و مقام محمود مقام [illegible] از عبدالله سلام روایت کردند
که او گفت روز قیامت کرسی بیارند و [illegible] و گفت وقل رب ادخلنی مدخل صدق
بگوی ای محمد که ای خدای مرا در جای صدق [illegible] عبدالله مسعود گفت [illegible] از امام جعفر صادق علیه السلام روایتست که گفت
این آنگه گفت که وقت هجرت آمد [illegible] مخرج صدق [illegible]
کنند [illegible]
باشد الا بسلطانی [illegible] سلطانا نصیرا [illegible]
نگاه کرده [illegible] اگر کسی نماز حاضر باید کرد [illegible] زهق الباطل ان الباطل کان زهوقا
وقل جاء الحق وزهق الباطل ان الباطل کان زهوقا وننزل من القرآن ما هو شفاء ورحمة للمؤمنین ولا یزید الظالمین الا خسارا و بگوی
ای محمد که حق آمد و باطل نیست شد یعنی قرآن آمد و شیطان نیست شد اسلام آمد و شرک نیست شد و گفتند حق این خواست و باطل اصنام
و اوثان [illegible] عبدالله مسعود و عبدالله عباس گفتند چون رسول مکه بگشاد [illegible]
[illegible] شصت بت بود [illegible] رسول صلعم [illegible] چوبی [illegible]
و میخواند قل جاء الحق وزهق الباطل [illegible] بروی در آمدی [illegible] وننزل
من القرآن ما هو شفاء للمؤمنین [illegible] از قرآن شفاست [illegible]
و تصدیق [illegible] شفا یابند [illegible]
فی قلوبهم مرض [illegible]
[illegible] خدای [illegible] شفا [illegible] من لم یستشف بالقرآن فلا شفاه الله [illegible]

همچنین شفاعت
در آوردن و بیرون آوردن بجای صدق
ورحمة

قراءة سوره الحمد جهت شفای بیمار ... بار با ... بر

و امام جعفر صادق ع گفت هر کرا بیماری باشد باید که چون بامداد روی از نماز بگرداند هفت بار الحمد بخواند و باد بر روی دمد اگر به شود و روز دیگر

هفتاد بار بخواند من ضامنم شفای او ... الا بیماری که اجل او رسیده باشد ... و لا یزید الظالمین الا خسارا و این قران ... ستمکاران را جز

زیانکاری ... و اذا انعمنا علی الانسان اعرض و نأی بجانبه و اذا مسه الشر کان یؤسا

قل کل یعمل علی شاکلته فربکم اعلم بمن هو اهدی سبیلا و یسئلونک عن الروح قل الروح من امر ربی و ما اوتیتم من العلم الا قلیلا و چون ما نعمت کنیم

[illegible]

قل لئن اجتمعت الانس و الجن علی ان یأتوا بمثل هذا القرآن لا یأتون بمثله و لو کان بعضهم لبعض ظهیرا

[illegible]

اگر بیانی ... فضله کان علیک کبیرا ...

[illegible]

و لقد صرفنا للناس فی هذا القرآن من کل مثل فابی اکثر الناس الا کفورا و قالوا لن نؤمن لک حتی تفجر لنا من الارض ینبوعا او تکون لک جنة من نخیل و عنب فتفجر الانهار خلالها تفجیرا او تسقط السماء کما زعمت علینا کسفا او تأتی بالله و الملائکة قبیلا او یکون لک بیت من زخرف او ترقی فی السماء و لن نؤمن لرقیک حتی تنزل علینا کتابا نقرؤه قل سبحان ربی هل کنت الا بشرا رسولا

[illegible]

و گفت این کافران که ما ایمان نیاوریم بتو تا برای ما از زمین چشمه بکشانی یا ترا بستانی باشد بسیار درخت که از آب
روان باشد از درختان خرما و انگور و انکه تو در میان درختان جویهای آب روان گردانی یا از آسمان فرو افگنی بر ما پاره پاره از
آسمان چنانکه دعوی کرده یا خدا را بیاری یا فرشتگان را با ما بشنوند ان بحجت انچه دعوی میکنی و گواه ویست بر انکه
ایشان بکفر مشتی بوده اند چه اینمعنی روا ندارند مگر کسی که خدا را جسم گوید یا بر شوی بر آسمان و ما هرگز ایمان نیاریم
به بر شدن تو باسمان تا انگه که از آسمان کتابی و نامه آری که ما آنرا بخوانیم و در آنجا نوشته باشد که واجبست
متابعت تو کردن قل سبحان ربی بگوای محمد پاکست و منزه خدای من و این لفظ بر سبیل تعجب فرمود و انچه در
خواسته شده و از پیغمبر سوال کرده بودند گفت هل کنت الا بشرا رسولا نیستم من مگر آدمی فرستاده برسالت چون رسولان دیگر و انچه شما میخواهید مقدور
هیچ آفریده نیست بجز خدای قادر الذات نباشد و غیر او نتواند کرد وما منع الناس ان یؤمنوا اذ جاءهم الهدی الا ان قالوا ابعث
الله بشرا رسولا قل لو کان فی الارض ملائکة یمشون مطمئنین لنزلنا علیهم من السماء ملکا رسولا قل کفی بالله شهیدا بینی وبینکم
انه کان بعباده خبیرا بصیرا ومن یهد الله فهو المهتد ومن یضلل فلن تجد لهم اولیاء من دونه ونحشرهم یوم القیمة علی
وجوههم عمیا وبکما وصما مأواهم جهنم کلما خبت زدناهم سعیرا منع نکرد مردمانرا از ایمان بقران و نبوت محمد صلی الله
علیه و آله بانچه ایشان آورد مگر اینکه ایشانرا گمان بود که گفتند خدای تعالی پیغمبری آدمی نفرستد اگر رسولی فرستد فرشته
فرستد بگوای محمد در جواب که اگر در زمین فرشتگانی باشند که میروند آرمیده و ساکن با ما ایشان فرستد رسول از جنس
یعنی هر کس که رسول فرستیم اگر فرشتگان باشند فرشته فرستیم و اگر با آدمی آدمی فرستیم انگه گفت ای محمد چون طمع تو از ایمان
ایشان دور شده و صلاح ایشان منقطع شد بگو کفایت میان من و شما خدای گواهست تا گواه از شما است که تبلیغ رسالت کردم و شما بر تکذیب
ازمیست و او به بندگان خویش آگاه و بیناست و من یهدی الله و هر کرا هدایت کند الطاف بجای وی آرد و با و کتاب فرستد
با و او مهتدی باشد و راه یافته و هر کرا او اضلال کند و از راه بهشت گم گرداند و بنابر سبیل عقوبت بر معصیتی
خذلان کند تو ایشانرا هیچ ولی از اولیا نیابی بجز من که نصرت کند و از عذاب من خلاص دهد انگه گفت و نحشرهم
ایشانرا روز قیامت برانگیزیم بر رویهای ایشان یعنی ایشانرا بر روی در کشیم با تش دوزخ انس مالک
گفت از رسول صلی پرسیدم که خدای تعالی چگونه کافرانرا بر روی حشر کند گفت ان خدای که قادر باشد بر انکه ایشانرا
قوت دهد تا بپای روند تواند که چنان سازد که بروی روند کوران باشند و کران و گنگان عبدالله بن عباس گفت
اگر باشند از انکه چیزی که ایشانرا باید نه بینند و کر باشند از انکه ایشانرا باید نشنوند و گنگ باشند از انکه
سخنی که ایشانرا باید و دران خیری باشد نگویند مقاتل گفت این انگه باشد که ایشانرا گویند در دوزخ اخسؤا فیها
ولا تکلمون پس از ان نه چیزی گویند و نه چیزی شنوند و گفته اند که در بعضی مواقف شنوند و بینند و در
بعضی مواقف نه جای ایشان دوزخ است هر گه که آتش ساکن شود ما آنرا برافروزیم و زیادت گردانیم زبانه و
و افروختن آنرا ذلک جزاؤهم بانهم کفروا بایاتنا وقالوا ءاذا کنا عظاما ورفاتا ءانا لمبعوثون خلقا جدیدا او
لم یروا ان الله الذی خلق السموات والارض قادر علی ان یخلق مثلهم وجعل لهم اجلا لا ریب فیه فابی
الظالمون الا کفورا قل لو انتم تملکون خزائن رحمة ربی اذا لامسکتم خشیة الانفاق وکان الانسان قتورا
جزا و پاداش ایشانست که آتش دوزخ بر ایشان مسلط گردانیم تا ایشانرا می سوزد و اجزای ایشانرا
متفرق میگرداند انگه اعاده میکنیم و باز همچنان میگردانیم تا حسرت و عذاب ایشان در زیاده می شود بسبب انکه

آمده قرآن بایات ان دو

از جنس ایشان هستیم

ایشان

ایشان بایات ما کافر شدند و حشر و نشر را تکذیب کردند و گفتند چون استخوان شویم و خرد و پوسیده گردیم ما را
خلقی نو برانگیزند و باز زنده گردانند و این بر سبیل تعجب گفتند خدای تعالی گفت چه جای تعجب است
ایشان نمی بینند و نمیدانند که خدای آسمانها با رفعت و زمینها با بسطت و سعت بیافریده و از ان عاجز
نیامد قادر باشد بر انکه مثل ایشانرا بیافریند ایشانرا باز آفریدیم و ایشانرا اجلی پدید کرد یعنی اجل مرگ یا اجل روز قیامت
که در وی هیچ شک و شبهه نیست این ظالمان کافران با همه دلایل و براهین ابا میکنند و باز میزنند الا کافرا
و ناسپاسی را که در ان مستغرق شدند قل لو انتم تملکون زانکه اگر شما مالک شوید خزینهای رحمت خدا را که روزی
خلقانست ان همه را باز گیرید و امساک کنید از ترس درویشی و نفقه نکنید و آدمی همیشه بخیل و ممسک بوده است
ولقد آتینا موسی تسع آیات بینات فاسئل بنی اسرائیل اذ جاءهم فقال له فرعون انی لاظنک یا موسی مسحورا قال لقد
علمت ما انزل هؤلاء الا رب السموات والارض بصائر وانی لاظنک یا فرعون مثبورا فاراد ان یستفزهم من
الارض فاغرقناه ومن معه جمیعا وقلنا من بعده لبنی اسرائیل اسکنوا الارض فاذا جاء وعد الاخرة جئنا بکم لفیفا
وبالحق انزلناه وبالحق نزل وما ارسلناک الا مبشرا ونذیرا بدرستی که موسی را نه معجزه روشن دادیم عبدالله
عباس گفت ان عصاست و ید بیضا و شکافتن دریا و ملخ و شپش و وزغ و خون و سنگ که عصا بر وی زدی آب
روان شدی و کوه که بر سر ایشان داشته شدی و گفته اند که این نه آیه در احکام است یکی از جهودان رسول صلی الله
علیه و آله از این نه آیه سوال کرد آنحضرت گفت خدای تعالی موسی را وحی کرد و گفت بگو بنی اسرائیل را که بخدای شرک
میارید و اسراف مکنید و خون بناحق مریزید و جادویی مکنید و ربا مخورید و پیش پادشاه غمز بیگناه مکنید
پاکدامنه تهمت منهید و زنان محصنه را دشنام مدهید و از زحف مگریزید و شما خاصه ای جهودان روز شنبه عدوان و تعدی
مکنید جهودان چون این جواب بشنیدند بوسه بر دست رسول صلی الله علیه و آله دادند و گفتند گواهی میدهیم که تو پیغمبر خدایی فسئل
بنی اسرائیل ای محمد بپرس از بنی اسرائیل یعنی عبد الله بن سلام و اصحاب او تا یقین تو زیادت گردد و شاید که خطاب باشد
هر کسی را و شاید که خطاب باشد موسی را یعنی ای موسی بنی اسرائیل را از فرعون بخواه موسی چون پیش فرعون رفت
آیات بنمود فرعون گفت ای موسی من پندارم که با تو جادویی کرده اند و عقل تو خلل یافته است و گفته اند که مسحورا
یعنی ساحر است یعنی من ترا جادو پندارم و این که تو میکنی جادویست موسی علیه السلام گفت لقد علمت تو
میدانی که این آیات را نفرستاده مگر خدای آسمان و زمین برای حجت و دلیل و من گمان میبرم که تو هالکی و
هلاک شده و گمان من از گمان تو صحیح تر است ابن عباس گفت مثبورا ملعونست مجاهد گفت هالک موسی
علیه السلام نزدیک فرعون شد در روز زمستان او خفته بود کلیچی بر خود گرفته موسی عصا بیفگند اژدها شد و دم
بر سوی نهاد و خواست تا او را فرو برد فرعون از ترس در جامه حدث کرد موسی علیه السلام گفت و انی لاظنک
من ترا ای فرعون هالک می پندارم فاراد ان یستفزهم فرعون خواست که موسی و بنی اسرائیل را از مصر برانگیزد و از انجا بدر
کند فاغرقناه او و هر که با وی بود در دریا غرق کردیم و گفتیم پس از انکه فرعون را هلاک کردیم بنی اسرائیل را که شما در زمین مصر
شوید و از انجا مقام سازید که چون وعده قیامت آید ما شما را بیاریم همه بهم برآمیخته یا همه را جمع کرده و کروهی
کلبی گفت فاذا جاء وعد الاخرة مراد نزول عیسی است از آسمان و این قول دلیل صحت رجعت میکند حق سبحانه
این آیه برای دلخوشی رسول فرستاده است گفت اگر چه کفار قریش ترا از مکه بیرون کردند پیش از تو فرعون

خواست تا موسی را از مصر بیرون کند و او و قومش را هلاک کردیم و ملک مصر با ایشان دادیم و ترا نیز ظفر دهیم بر دشمنان
و نعمت خود بر تو و اتباع تمام گردانیم و بالحق انزلناه وبالحق نزل این قرآن را بحق فرستادیم و بحکمت تا هدایت کند مردمانرا
با آخرت او بحق فرود آمده و ما ترا که محمدی نفرستادیم مگر برای بشارت دادن و ترسانیدن وقرآنا فرقناه لتقرأه
علی الناس علی مکث ونزلناه تنزیلا قل آمنوا به او لا تؤمنوا ان الذین اوتوا العلم من قبله اذا یتلی علیهم یخرون
للاذقان سجدا ویقولون سبحان ربنا ان کان وعد ربنا لمفعولا ویخرون للاذقان یبکون ویزیدهم خشوعا
قرآن را فرستادیم آیه آیه و سوره سوره فرستادیم بحسب مصلحت او را جدا گردانیدیم تا تو بر مردم خوانی بآهستگی
و درنگ و فرو فرستادیم او را و فرستادنی بحسب حاجت بگو این کافران را که شما باین قرآن ایمان آرید و اگر نه
آنانکه ایشان را داده اند پیش از قرآن ایمان می آرند چون بر ایشان میخوانند ایشان می شوند بروی در می آیند سجده
کنند خدای را بر سبیل تواضع و شکران نعمت را که پیغمبر آخر الزمان را دریافتند و بآن وعده که ایشان را داده است
رسید و میگویند منزه است خدای ما از آنکه وعده خلاف کند وعده کرده شده بوفا رسیده اند و بروی در می افتند
و میفزاید ایشان را از سکاری فروتنی و بکی [illegible] بزرگان گفته اند هر که او را علمی بود و آن علم بگریه نیاورد او را [illegible]
قل ادعوا الله او ادعوا الرحمن ایاما تدعوا فله الاسماء الحسنی ولا تجهر بصلاتک ولا تخافت بها وابتغ بین ذلک
سبیلا وقل الحمد لله الذی لم یتخذ ولدا ولم یکن له شریک فی الملک ولم یکن له ولی من الذل وکبره تکبیرا بگوی ای محمد خدای را
الله خوانید یا رحمن خوانید یعنی او را بنام الله خوانید یا رحمن هر کدام ازین دو نام که میخوانید او را نامهای نیکوست
و نیکوترین نامها نام اوست عبد الله عباس گفت نبی از شبها بسوال بنماز میکرد و در نماز میگفت یا الله یا رحمن مشرکان قریش
گفتند محمد تا اکنون یک خدا را میخواند اکنون دو خدا را الله و رحمن یا ما رحمن را نشناسیم مگر رحمن یمامه مسیلمه کذاب را
خواستند خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت بگوی ای محمد ایشان را که اینست ما انکرتم خدا را بنام رحمن خوانم خدا را خواهی
بنام الله خوان و اگر خواهی بنام رحمن بهر نام که خوانی او راست نامهای نیکو این تو که مشرکان گمان کرده اند [illegible]
که اعتقاد ایشان چنان بود که اسم و مسمی یکیست آنگه گفت ولا تجهر بصلاتک و آواز بلند مکردان نماز خود یعنی بقراءت
در نماز آهسته مکردان و میان این دو صفت که بلند خواندن و آهسته [illegible] طلب کن یعنی نه بلند و نه آهسته
و گفته اند قراءت در روز آهسته کن و در شب باواز بلند عبد الله عباس گفت چون رسول نماز کردی بقراءت آواز بلند
بر داشتی و مشرکان طعن زدندی و رسول را دشنام دادندی و شعر خواندندی و دست زدندی تا رسول را غلط افتد رسول
آواز نرم کردی چنانکه صحابه نشنیدندی خدای تعالی این آیه فرستاد ولا تجهر بصلاتک آواز بلند مکن چنانکه مشرکان بشنوند
و طعنه زنند و آهسته مخوان چنانکه صحابه نشنوند و رسول را فرمود بگو سپاس آن خدای را که فرزند نگرفت زیرا که صفت اجسام
است چون بر ولادت حمل کنند و اگر بطریق تبنی گیرند از احتیاج باشد و او را در ملک پادشاهی شریک و انباز
نباشد و او را دوستی نیست که مانع باشد از ذل و عزیزی باشد و تعظیم کن او را بغایت تعظیم کردن که مستحق غایت
تعظیم اوست لم یتخذ ولدا رد است بر جهودان و ترسایان ولم یکن له شریک فی الملک رد است بر مشرکان
ولم یکن له ولی من الذل رد است بر صابیان که گفتند لولا اولیاء الله لذل الله اگر خدا را اولیا نبودی ذلیل گشتی تعالی
الله عن ذلک و در خبر است که چون بنده گوید الله اکبر ثواب بیشتر بود از دنیا و هر چه در دنیاست از معاذ جبل
روایت که رسول گفت علیکم بآیة العز گفتند آیة العز کدامست گفت وقل الحمد لله الذی [illegible] بسیار خوانید

سورة الکهف

٤٩٢

و در ای [illegible] عبد الله عباس [illegible] گفت [illegible] گفت [illegible]
[illegible] گفت [illegible]
[illegible]

[illegible]

وقص علیهما قصصا [illegible]
قال انک لن تستطیع معی صبرا وکیف تصبر علی ما لم تحط به خبرا قال ستجدنی ان شاء الله صابرا ولا اعصی لک امرا
قال فان اتبعتنی فلا تسألنی عن شیء حتی احدث لک منه ذکرا
[illegible]

برادر [illegible]
این کتاب [illegible]
[illegible]
۲۰ شعبان ۱۳۵۷
[illegible]

[illegible] خضر [illegible] موسی [illegible]

[illegible] فانطلقا حتی اذا رکبا فی السفینة خرقها قال اخرقتها لتغرق اهلها لقد جئت شیئا امرا

قال الم اقل انک لن تستطیع معی صبرا قال لا تؤاخذنی بما نسیت ولا ترهقنی من امری عسرا فانطلقا حتی اذا لقیا غلاما فقتله قال اقتلت نفسا زکیة بغیر نفس لقد جئت شیئا نکرا

[illegible]

قال الم اقل لک انک لن تستطیع معی صبرا [illegible]

[illegible]